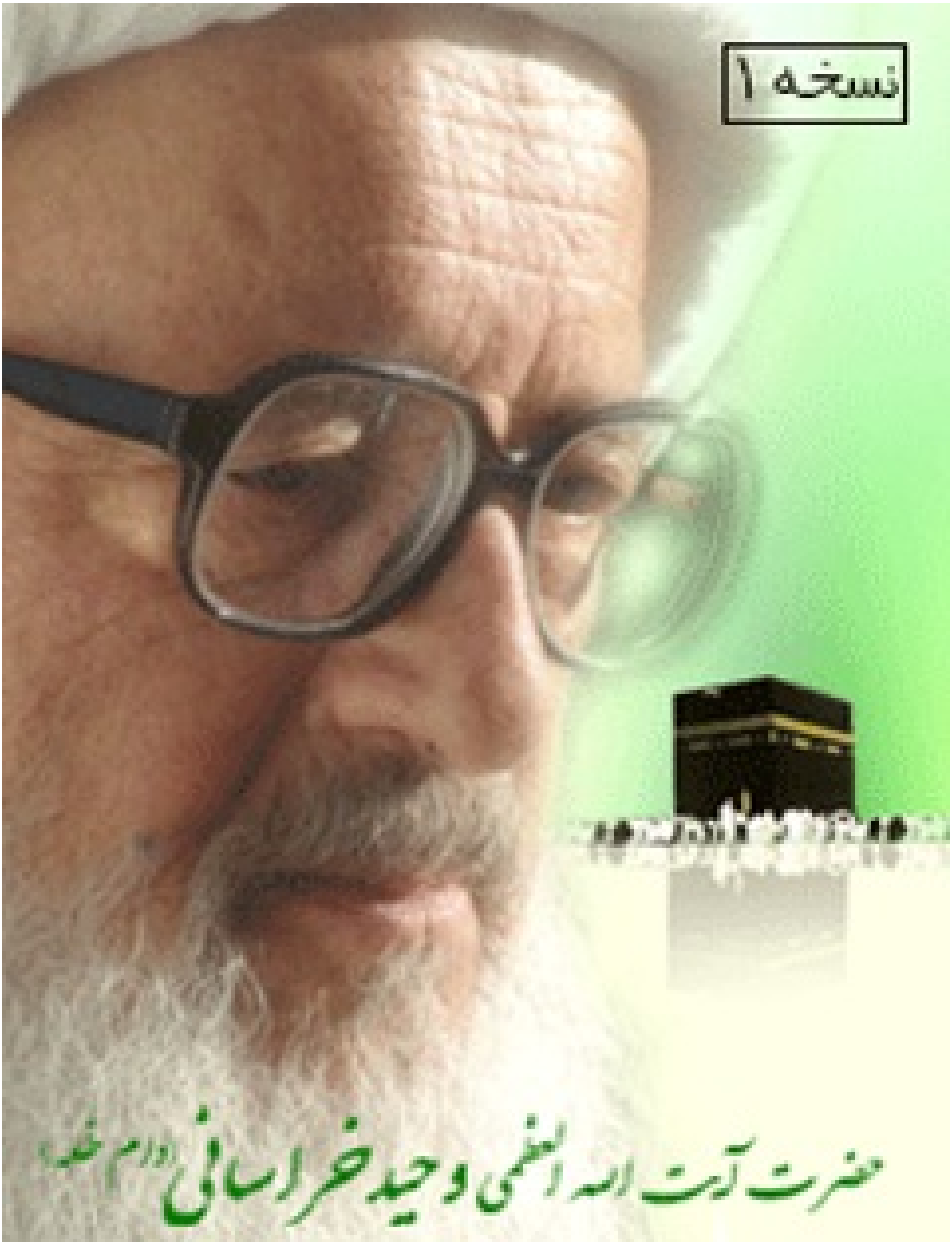

نسخه ۱
حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی (دام ظله)

بسم الله الرحمن الرحیم

رساله توضیح المسائل و مناسک حج آیت الله شیخ حسین وحید خراسانی

نویسنده:

آیت الله شیخ حسین وحید خراسانی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی انتشاراتی مشهور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زندگینامه حضرت آیه الله العظمی آقای حاج وحید خراسانی (مدظلّه)

زندگینامه

شرح حال از زبان معظم له

جز قصور و تقصیر چیزی ندارم.

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوای حضرت آیه الله العظمی آقای حاج وحید خراسانی (مدظلّه)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : توضیح المسائل/حسین وحید خراسانی

مشخصات نشر : قم: مدرسه الامام باقر العلوم، ۱۳۹۱

مشخصات ظاهری : ۶۰۴ ص.

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۷۲۵۲۷

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله رب العالمین ، و الصّلاه و السّلام علی اشرف الأنبیاء و المرسلین

محمّد و آله الطّیبین الطّاهرین لا سیما بقیه الله فی الأرضین ،

و اللّعنه الدائمه علی أعدائهم اجمعین.

«احکام تقلید»

مسأله ۱

اعتقاد انسان به اصول دین اسلام باید بر پایه علم باشد ، و تقلید یعنی پیروی از غیر بدون حصول علم در اصول دین باطل است ، ولی در غیر اصول دین از احکامی که قطعی و ضروری نیست و همچنین موضوعاتی که محتاج به استنباط است باید یا مجتهد باشد که بتواند وظایف خود را از روی مدارک آنها به دست آورد ، و یا به دستور مجتهدی که شرایط آن خواهد آمد رفتار نماید ، و یا احتیاط کند ، یعنی به گونه ای عمل نماید که یقین پیدا کند تکلیف را انجام داده ، مثلا اگر عدّه ای از

مجتهدین عملی را حرام می دانند و عدّه دیگر می گویند حرام نیست ، آن عمل را ترک کند ، و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی جایز می دانند به جا آورد ، پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی توانند به احتیاط عمل کنند باید تقلید نمایند.

مسأله ۲

تقلید در آنچه در مسأله قبل گذشت عمل کردن به دستور مجتهد است ، و قول مجتهدی برای مقلّد حجّت است که مرد و عاقل و شیعه دوازده امامی و حلال زاده و زنده هر چند به ادراک حیات او در حالی که ممیّز باشد و عادل و بنابر احتیاط واجب بالغ باشد.

و عادل کسی است که کارهایی را که بر او واجب است به جا آورد و کارهایی که بر او حرام است ترک کند ، و نشانه عدالت این است که در ظاهر شخص خوبی باشد که اگر از اهل محل یا همسایگان او یا کسانی که با او معاشرت دارند حال او را بپرسند خوبی او را تصدیق نمایند.

و مجتهدی که انسان از او

تقلید می کند در صورتی که علم اگر چه اجمالا به اختلاف بین مجتهدین در فتوا نسبت به مسائل محل ابتلاء داشته باشد باید اعلم باشد ، یعنی در فهمیدن حکم خدا و وظایف مقرّره به حکم عقل و شرع از تمام مجتهدهای زمان خود بهتر بوده ، مگر این که قول غیر اعلم مطابق با احتیاط باشد.

مسأله ۳

مجتهد و اعلم را از چند راه می توان شناخت:

(اوّل) آن که خود انسان یقین کند ، مثل آن که در مرتبه ای از علم باشد که بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد.

(دوم) آن که دو نفر عالم عادل که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند ، مجتهد یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند به شرط آن که دو نفر عالم عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننمایند ، و اقوی ثبوت اجتهاد و اعلمیّت به گفته ثقه خبیر است در صورتی که ظن بر خلاف گفته او نباشد.

(سوم) آن که عدّه ای از اهل علم که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند و از گفته آنان اطمینان پیدا شود ، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند.

مسأله ۴

اگر بین دو مجتهد یا بیشتر در فتاوای مورد ابتلا علم به اختلاف باشد اگر چه اجمالاً در صورتی که بداند یا حجّت شرعیّه بر تساوی آنان در علم باشد باید به فتوای کسی که فتوای او مطابق با احتیاط است عمل کند ، و چنانچه فتوای یکی از آنان مطابق با احتیاط نباشد مثل این که یکی فتوا به قصر و دیگری فتوا به تمام بدهد احتیاط کند به جمع بین آن دو.

و اگر احتیاط ممکن نباشد مثل این که یکی فتوا به وجوب عملی و دیگری فتوا به حرمت عملی بدهد یا مشقّت داشته باشد بنابر احتیاط باید به فتوای کسی که ورع او در فتوا دادن بیشتر است عمل کند ، و اگر در این جهت هم متساویند مخیّر است.

و همچنین است در غیر این صورت چه وجود اعلم معلوم ولی معیّن نباشد و یا

وجود اعلم محتمل باشد اگر احتیاط ممکن بوده و مشقّت نداشته باشد.

و اگر احتیاط ممکن نباشد یا مشقّت داشته باشد ، در صورتی که وجود اعلم معلوم ولی معیّن نباشد ، چنانچه احتمال اعلمیّت در یک طرف بیشتر باشد باید به فتوای او عمل کند ، و اگر مساوی باشد بنابر احتیاط باید به فتوای اورع در فتوا عمل نماید و اگر در این جهت هم متساویند مخیّر است.

و در صورتی که وجود اعلم محتمل باشد بنابر احتیاط باید به فتوای کسی که گمان دارد یا احتمال می دهد اعلم است یا احتمال اعلمیّت در او اقوی است عمل کند ، و گرنه بنابر احتیاط باید به فتوای اورع در فتوا عمل نماید ، و اگر در این جهت هم متساویند مخیّر است.

مسأله ۵

به دست آوردن فتوای مجتهد چهار راه دارد:

(اوّل) شنیدن از خود مجتهد.

(دوم) شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند.

(سوم) شنیدن از شخصی که مورد وثوق است و ظن بر خلاف گفته او نیست ، یا به گفته او اطمینان دارد.

(چهارم) دیدن در رساله مجتهد در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد.

مسأله ۶

تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است می تواند به آن عمل نماید ، و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده جستجو لازم نیست.

مسأله ۷

اگر مجتهد اعلم در مسأله ای فتوا دهد ، کسی که وظیفه اش تقلید از اوست نمی تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگری عمل کند ، ولی اگر فتوا ندهد و بفرماید احتیاط آن است که فلان طور عمل شود مثلا بفرماید: احتیاط آن است که در رکعت سوم و چهارم نماز سه مرتبه بگوید : (سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ) مقلّد باید یا به این احتیاط که احتیاط واجبش گویند عمل کند ، یا به فتوای مجتهد دیگری که بعد از او از دیگران اعلم باشد و می گوید یک مرتبه کفایت می کند عمل نماید ، و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید مسأله محل تأمل یا محل اشکال است.

و در فعل مستحبّات و ترک مکروهات ذکر شده در این رساله قصد رجاء شود.

مسأله ۸

اگر مجتهد اعلم بعد از آن که در مسأله فتوا داده یا قبل از فتوا احتیاط کند مثلا بفرماید: ظرف نجس را یک مرتبه در آب کر بشویند پاک می شود ، اگر چه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند مقلّد او می تواند عمل به آن احتیاط را که احتیاط مستحب گویند ترک کند.

مسأله ۹

اگر مجتهدی که وظیفه انسان تقلید از او بوده از دنیا برود، در صورتی که اعلم بودن مجتهد زنده از میّت برایش ثابت شود ، در مسائل مورد ابتلایی که علم اگر چه اجمالا به اختلاف بین میّت و حی دارد واجب است به حی رجوع کند ، و در صورتی که اعلمیّت مجتهد میّت برایش ثابت بوده ، مادامی که اعلم بودن مجتهد زنده برایش ثابت نشود باید به فتوای مجتهد میّت عمل کند، چه در زمان حیات او التزام به عمل به فتوای او داشته یا نداشته باشد ، و چه عمل به فتوای او کرده یا نکرده باشد ، و چه فتوای او را یاد گرفته یا یاد نگرفته باشد.

مسأله ۱۰

اگر در مسأله ای وظیفه اش آن بوده که از مجتهد زنده تقلید کند دوباره نمی تواند از مجتهدی که از دنیا رفته تقلید نماید.

مسأله ۱۱

مسائلی را که انسان معمولا به آنها مبتلا می شود واجب است یاد بگیرد.

مسأله ۱۲

اگر برای انسان مسأله ای پیش آید که حکم آن را نمی داند ، باید احتیاط کند یا این که با شرایطی که ذکر شد تقلید نماید ، ولی چنانچه مخالفت غیر اعلم با اعلم را در مسائل مورد ابتلا بداند اگر چه اجمالاً و فتوای اعلم در دسترس نباشد و تأخیر عمل تا روشن شدن فتوای اعلم و احتیاط ممکن نباشد یا حرجی باشد ، می تواند از غیر اعلم تقلید نماید.

مسأله ۱۳

اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید ، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود لازم نیست به او خبر دهد که فتوای آن مجتهد عوض شده ، ولی اگر بعد از گفتن فتوا بفهمد اشتباه کرده ، در صورتی که مخالفت حکم الزامی لازم بیاید و ممکن باشد باید اشتباه او را بر طرف کند.

مسأله ۱۴

مکلّفی که مدّتی اعمال خود را بدون تقلید انجام داده ، در صورتی که مطابق با واقع یا فتوای مجتهدی باشد که فعلا وظیفه اش تقلید از اوست صحیح است.

«احکام طهارت»

آب مطلق و آب مضاف

اشاره

مسأله ۱۵

آب یا مطلق است یا مضاف ، آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرنـد مثل آب هندوانه و گلاب ، یا با چیزی مخلوط باشـد مثل آبی که به قـدری با گل یا مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند ، و غیر اینها آب مطلق است ، و آن بر پنج قسم است : (اوّل) آب کر ، (دوم) آب قلیل ، (سوم) آب جاری ، (چهارم) آب باران ، (پنجم) آب چاه.

[اقسام آب مطلق]

۱ آب کرّ

مسأله ۱۶

آب کر مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن هر یک سه وجب است بریزند ، آن ظرف را پر کند.

مسأله ۱۷

اگر عین نجس ماننـد بول و خون یا چیزی که نجس شده است مانند لباس نجس به آب کر برسد ، چنانچه به واسـطه نجاسـت بو یا رنگ یا مزه آب تغییر کند نجس می شود ، و اگر تغییر نکند نجس نمی شود.

مسأله ۱۸

اگر بو یا رنگ یا مزه آب کر به واسطه غیر نجاست تغییر کند ، نجس نمی شود.

مسأله ۱۹

اگر عین نجس ماننـد خون به آبی که بیشتر از کر است برسد و بو یا رنگ یا مزه قسـمتی از آن را تغییر دهد ، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشـد تمام آب نجس می شود ، و اگر به انـدازه کر یا بیشتر باشد مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است.

مسأله ۲۰

آب فـوّاره اگر متّصـل بـه کر باشـد آب نجس را پـاک می کنـد ، ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد آن را پـاک نمی کنـد ، مگر آن که چیزی روی فوّاره بگیرنـد تـا آب آن قبل از قطره قطره شـدن به آب نجس متّصل شود ، و بنابر احتیاط مستحب باید آب فوّاره با آن آب نجس مخلوط گردد.

مسأله ۲۱

اگر چیز نجس را زیر شیری که متّصل به کر است بشویند ، آبی که از آن چیز می ریزد اگر متّصل به مخزنی باشد که آب آن کمتر از کر نباشد ، چنانچه بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد پاک است.

مسأله ۲۲

اگر مقـداری از آب کر یـخ ببندد و باقی آن به قدر کر نباشد ، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می شود ، و هر مقدار از یخ هم آب شود نجس است.

مسأله ۲۳

آبی که به انـدازه کر بوده ، اگر انسـان شک کنـد از کر کمتر شـده یا نه مثل آب کر است ، یعنی نجاست را پاک می کنـد و اگر نجاستی هم به آن برسـد نجس نمی شود ، و آبی که کمتر از کر بوده اگر انسان شک کنـد به مقـدار کر شـده یا نه حکم آب کمتر از کر را دارد.

مسأله ۲۴

کر بودن آب به چند راه ثابت می شود:

(اوّل) آن که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند.

(دوم) آن که دو مرد عادل خبر دهند.

(سوم) آن که کسی که مورد وثوق است و ظن بر خلاف گفته او نباشد خبر دهد.

(چهارم) به قول کسی که آب در اختیار اوست در صورتی که متّهم به کذب نباشد.

۲ آب قلیل

مسأله ۲۵

آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و از کر کمتر باشد.

مسأله ۲۶

اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد یا چیز نجس به آن برسد نجس می شود ، ولی اگر با فشار روی چیز نجس بریزد ، مقداری که به آن چیز می رسد نجس است ، و مقداری که به آن نرسیده پاک است.

مسأله ۲۷

آب قلیلی که برای بر طرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد نجس است ، و بنابر احتیاط واجب از آب قلیلی که بعد از بر طرف شدن عین نجاست برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می ریزند و از آن جدا می شود ، اجتناب کنند.

مسأله ۲۸

آبی که با آن مخرج بول و غائط را می شویند با پنج شرط چیز پاکی را که با آن ملاقات کند نجس نمی کند:

(اوّل) آن که بو یا رنگ یا مزه اش به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد.

(دوم) نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد.

(سوم) نجاست دیگری مثل خون با بول یا غائط بیرون نیامده باشد.

(چهارم) بنابر احتیاط ذرّه های غائط در آن آب پیدا نباشد.

(پنجم) بیشتر از مقدار معمول نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ آب جاری

اشاره

آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد ، مانند آب چشمه و قنات.

مسأله ۲۹

آب جاری اگر چه کمتر از کر باشد ، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است.

مسأله ۳۰

اگر نجاستی به آب جاری برسد ، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه اش به واسطه نجاست تغییر کرده نجس است ، و طرفی که متّصل به چشمه است اگر چه کمتر از کر باشد پاک است ، و آب های طرف دیگر نهر اگر به اندازه کر یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متّصل باشد پاک ، وگرنه نجس است.

مسأله ۳۱

آب چشمه ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می جوشد ، حکم آب جاری را دارد ، یعنی اگر نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است.

مسأله ۳۲

آبی که کنار نهر ایستاده و متّصل به آب جاری است در صورتی که به ملاقات نجس بو یا رنگ یا مزه اش تغییر نکند ، نجس نمی شود.

مسأله ۳۳

چشمه ای که مثلا در زمستان می جوشد و در تابستان از جوشش می افتد فقط وقتی که می جوشد حکم آب جاری را دارد.

مسأله ۳۴

آب حوضچه حمّام اگر چه کمتر از کر باشد ، چنانچه به خزینه ای که آب آن به اندازه کر است متّصل باشد مثل آب جاری است.

مسأله ۳۵

آب لوله های حمام و عمارات که از شیرها و دوشها می ریزد ، اگر متّصل به مخزنی باشد که آب آن کمتر از کر نباشد حکم آب جاری را دارد.

مسأله ۳۶

آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی جوشد ، چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس می شود ، امّا اگر با فشار جاری باشد و نجاست به پایین آن برسد طرف بالای آن نجس نمی شود.

۴ آب باران

مسأله ۳۷

اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست یک مرتبه باران ببارد ، جایی که باران به آن برسد پاک می شود ، و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست ، ولی باریدن دو سه قطره فایده ندارد ، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می آید ، و بنابر احتیاط واجب به اندازه ای باشد که اگر در زمین سخت ببارد جریان داشته باشد.

مسأله ۳۸

اگر باران بر عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشّح کند ، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد پاک است ، پس اگر باران بر خون ببارد و ترشّح کند ، چنانچه ذرّه ای خون در آن باشد ، یا آن که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر کرده باشد نجس می باشد.

مسأله ۳۹

اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن عین نجاست باشد ، تا وقتی که باران بر بام می بارد آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می ریزد پاک است ، ولی بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می ریزد به چیز نجس رسیده است ، نجس می باشد.

مسأله ۴۰

زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می شود ، و اگر باران بر زمین جاری شود و در حال باریدن به جای نجسی که زیر سقف است برسد ، آن را نیز پاک می کند.

مسأله ۴۱

خاك نجسی که آب باران به وصف اطلاق به اجزای آن برسد پاك می شود ، هر چند به واسطه باران گل شود.

مسأله ۴۲

هرگاه آب باران در جایی جمع شود اگر چه کمتر از کر باشـد ، چنانچه موقعی که باران می آید چیز نجسـی را در آن بشویند و آب به واسطه نجاست بو یا رنگ یا مزه اش تغییر نکند ، آن چیز نجس پاك می شود.

مسأله ۴۳

اگر بر فرش پـاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و باران به زمین نجس برسـد ، فرش نجس نمی شود و زمین هم پاك می گردد.

مسأله ۴۴

اگر آب باران در گودالی جمع شود و کمتر از کر باشد ، چنانچه بعد از ایستادن باران نجاستی به آن برسد نجس می شود.

۵ آب چاه

مسأله ۴۵

آب چاهی که از زمین می جوشد اگر چه کمتر از کر باشد ، چنانچه نجاست به آن برسد ، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسـطه نجاست تغییر نکرده پاك است ، ولی مسـتحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها ، مقداری که در کتابهای مفصّل گفته شده از آب آن بکشند.

مسأله ۴۶

اگر نجـاستی در چـاه بریزد و بو یـا رنـگ یـا مزه آب آن را تغییر دهـد ، چنـانچه تغییر آب چـاه از بین برود پـاك می شود ، و احتیاط مستحب این است که با آبی که از چاه می جوشد مخلوط گردد.

احکام آبها

مسأله ۴۷

آب مضاف که معنای آن در مسأله «۱۵» گذشت ، چیز نجس را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۴۸

آب مضاف چه قلیل و چه کثیر به ملاقات نجس ، نجس می شود ، هر چند عموم حکم نسبت به بعضی از مراتب کثرت محل اشکال است ، ولی چنانچه با فشار با نجس ملاقات کند مقداری که به چیز نجس رسیده نجس است ، و مقداری که نرسیده پاک می باشد ، مثلا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند ، آنچه به دست رسیده نجس و آنچه به دست نرسیده پاک است.

مسأله ۴۹

اگر آب مضاف نجس طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود که دیگر آب مضاف به آن نگویند پاک می شود.

مسأله ۵۰

آبی که مطلق بوده و معلوم نیست به حد مضاف شدن رسیده یا نه ، مثل آب مطلق است ، یعنی چیز نجس را پاک می کند و وضو و غسل هم با آن صحیح است ، و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه ، مثل آب مضاف است ، یعنی چیز نجس را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۵۱

آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف و معلوم نیست که قبلاـ مطلق بوده یا مضاف ، نجاست را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است ، ولی اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد چنانچه نجاستی به آن برسد محکوم به طهارت است.

مسأله ۵۲

آبی که عین نجاست مثل خون یا بول به آن برسد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد ، اگر چه کر یا جاری باشد نجس می شود ، ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آب به واسطه نجاستی که بیرون آن است عوض شود مثل آن که مُرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد نجس نمی شود.

مسأله ۵۳

آبی که عین نجاست مثل خون یا بول در آن ریخته و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر داده ، چنانچه به کر یا جاری متّصل شود ، یا باران بر آن ببارد ، یا باد باران را در آن بریزد ، یا آب باران از ناودان هنگام باریدن در آن جاری شود و تغییر آن از بین برود ، پاک می شود ، و بنابر احتیاط مستحب آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد.

مسأله ۵۴

اگر چیز نجسی را در کر یا جاری تطهیر نمایند ، در شستنی که با آن پاک می گردد آبی که بعد از بیرون آوردن از آن می ریزد پاک است.

مسأله ۵۵

آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه پاک است ، و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه نجس است.

مسأله ۵۶

نیم خورده سگ و خوک و کافر غیر کتابی نجس و خوردن آن حرام است ، و نیم خورده حیوانات حرام گوشت پاک و خوردن آن در غیر گربه مکروه است.

احکام تخلّی

مسأله ۵۷

واجب است مکلّف وقت تخلّی و مواقع دیگر عورت خود را از کسانی که ممیّز خوب و بد هستند بپوشاند اگر چه با او محرم باشند ، چه مکلّف باشند و چه غیر مکلّف ، ولی زن و شوهر و کسانی که در حکم آنها هستند مثل کنیز و مالکش لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

مسأله ۵۸

لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند ، و اگر مثلا با دست هم آن را بپوشاند کافیست.

مسأله ۵۹

موقع تخلّی باید طرف جلوی بدن یعنی شکم و سینه رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۰

اگر موقع تخلّی طرف جلوی بدن کسی رو به قبله یا پشت به قبله باشد و عورت خود را از قبله بگرداند کفایت نمی کند ، و اگر جلوی بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد ، احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

مسأله ۶۱

احتیاط مستحب آن است که طرف جلوی بدن در موقع استبراء که احکام آن خواهد آمد و موقع تطهیر مخرج بول و غائط ،

رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۲

اگر امر دایر شود بین این که کسی که بر عورت نامحرم است عورت او را ببیند یا استقبال و یا استدبار قبله کند ستر عورت واجب است ، و احتیاط واجب در این صورت این است که پشت به قبله بنشیند ، و همچنین است اگر از راه دیگر ناچار شود که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند.

مسأله ۶۳

احتیاط مستحب آن است که بچّه را در وقت تخلّی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند.

مسأله ۶۴

در چهار جا تخلّی حرام است:

(اوّل) در کوچه های بن بست در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند.

(دوم) در ملک کسی که اجازه تخلّی نداده است.

(سوم) در جایی که برای عدّه مخصوصی وقف شده است ، مثل بعضی از مدرسه ها.

(چهارم) در جایی که موجب هتک حرمت مؤمن یا یکی از مقدّسات دین یا مذهب باشد.

مسأله ۶۵

در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاک می شود:

(اوّل) آن که با غائط نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.

(دوم) آن که نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد.

(سوم) آن که اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد.

و در غیر این سه صورت می توان مخرج را با آب شست و یا به دستوری که خواهد آمد با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد ، اگر چه شستن با آب بهتر است.

مسأله ۶۶

مخرج بول بـا غیر آب پاک نمی شود ، و در کر و جاری یک مرتبه شسـتن کافیست ، ولی با آب قلیل بنابر احتیاط واجب باید دو مرتبه شست و در غیر مخرج طبیعی اقوی تعدّد است و بهتر آن است که سه مرتبه شسته شود.

مسأله ۶۷

اگر مخرج غائط را با آب بشوینـد ، بایـد چیزی از غائط در آن نمانـد ، ولی باقی مانـدن رنگ و بوی آن مانعی نـدارد ، و اگر دفعه اوّل طوری شسته شود که ذرّه ای از غائط در آن نماند ، دوباره شستن لازم نیست.

مسأله ۶۸

با سنگ و کلوخ و پارچه و مانند اینها اگر خشک و پاک باشند ، می شود مخرج غائط را تطهیر کرد ، و چنانچه رطوبت کمی داشته باشند که به مخرج نرسد اشکال ندارد.

مسأله ۶۹

احتیاط مسـتحب آن است که سـنگ یا کلوخ یا پارچه ای که غائط را با آن بر طرف می کننـد ، سه قطعه باشـد ، و به کمتر از آن اگر مخرج کاملاـ پـاکیزه شود می توان اکتفا کرد ، و اگر با سه قطعه پاکیزه نشود بایـد اضافه نمایـد تا مخرج کاملا پاکیزه شود ، ولی باقی ماندن اثری که عادتاً در مسح به سنگ و مانند آن زایل نمی شود ، اشکال ندارد.

مسأله ۷۰

پـاک کردن مخرج غائط بـا چیزهـایی کـه احترام آنها لاـزم اسـت ماننـد کاغـذی کـه بر آن اسـم خـدا و پیغمـبران و ائمه معصومین (علیهم السـلام) و غیر اینها از آنچه که واجب الاحترام در شـریعت است حرام است ، ولی اگر کسـی به آنها استنجاء کند طهارت حاصل می شود.

و حصول طهارت در استنجاء با استخوان و سر گین محل اشکال است.

مسأله ۷۱

اگر شـک کنـد کـه مخرج را تطهیر کرده یـا نـه ، واجب است تطهیر نمایـد ، اگر چه همیشه بعـد از بـول یـا غائط فـوراً تطهیر می کرده است.

مسأله ۷۲

اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز مخرج را تطهیر کرده یا نه ، در صورتی که علم نداشته باشد که قبل از نماز غفلت از تطهیر داشته نمازی که خوانده صحیح است ، ولی مخرج محکوم به نجاست است.

استبراء

مسأله ۷۳

استبراء عملی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می دهند ، برای آن که رطوبتی که بعد از مجری خارج می شود محکوم به بول نباشد ، و آن دارای اقسامی است ، و بهترین آنها این است که بعد از قطع شدن بول ، سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد انگشت شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

مسأله ۷۴

آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن از انسان خارج می شود پاک است ، و همچنین است آبی که گاهی بعد از منی بیرون می آید اگر منی به آن نرسیده باشد ، و نیز آبی که گاهی بعد از بول بیرون می آید اگر بول به آن نرسیده باشد.

و چنانچه انسان بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود و شک کند که بول است یا آب دیگری غیر از منی ، آن آب پاک می باشد.

مسأله ۷۵

اگر انسان شک کند که استبراء کرده یا نه ، و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، نجس می باشد، و چنانچه وضو گرفته باشد باطل می شود، ولی اگر شک کند که استبرائی که کرده درست بوده یا نه ، و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می باشد و وضو را هم باطل نمی کند.

مسأله ۷۶

کسی که استبراء نکرده است اگر به واسطه آن که مدّتی از بول کردن او گذشته ، یقین یا اطمینان کند که بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند که پاک است یا نه ، آن رطوبت پاک می باشد و وضو را هم باطل نمی کند.

مسأله ۷۷

اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد ، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی ، باید احتیاط کرده غسل کند و وضو هم بگیرد ، ولی اگر وضو نگرفته باشد گرفتن وضو کافیست.

مسأله ۷۸

برای زن استبراء از بول نیست ، و اگر رطوبتی ببیند و شک کند که بول است یا نه ، پاک می باشد و وضو و غسل او را هم باطل نمی کند.

مستحبّات و مکروهات تخلّی

مسأله ۷۹

مستحب است در موقع تخلّی جایی بنشیند که کسی او را نبیند ، و موقع وارد شدن به مکان تخلّی اوّل پای چپ و موقع بیرون آمدن اوّل پای راست را بگذارد، و همچنین مستحب است در حال تخلّی سر را بپوشاند و تقنّع نماید ، و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.

مسأله ۸۰

نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلّی مکروه است ، ولی اگر عورت خود را به وسیله ای بپوشاند مکروه نیست ، و همچنین در موقع تخلّی نشستن روبروی باد و در جادّه و خیابان و کوچه و درب خانه و زیر درختی که میوه می دهد ، و چیز خوردن و توقّف زیاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه می باشد ، و همچنین است حرف زدن در حال تخلّی ، ولی اگر ناچار باشد کراهت ندارد ، و همچنین اگر ذکر خدا بگوید که در هر حال مستحب است.

مسأله ۸۱

ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب خصوصاً آب ایستاده مکروه است.

مسأله ۸۲

خودداری کردن از بول و غائط مکروه است ، و اگر برای بدن ضرر کلّی داشته باشد حرام است.

مسأله ۸۳

مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی بول کند.

نجاسات

[نجاسات]

مسأله ۸۴

نجاسات ده چیز است: (اوّل) بول ، (دوم) غائط ، (سوم) منی ، (چهارم) مردار ، (پنجم) خون ، (ششم) سگ ، (هفتم) خوک ، (هشتم) کافر ، (نهم) شراب ، (دهم) فقّاع.

۲۱ بول و غائط

مسأله ۸۵

بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد یعنی اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند

نجس است ، و غائط حیوان حرام گوشتی که خون آن جستن نمی کند مثل ماهی حرام گوشت و همچنین فضله حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند پاك است ، و بنابر احتیاط مستحب از بول حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد اجتناب شود.

مسأله ۸۶

بول و فضله پرندگان حرام گوشت پاك است ، ولی احوط اجتناب است.

مسأله ۸۷

بول و غائط حیوان نجاستخوار و حیوان چهارپایی که انسان با او نزدیکی نموده ، و بول و غائط بزغاله ای که شیر خوك خورده نجس است به تفصیلی که خواهد آمد و همچنین بنابر احتیاط واجب بچّه گوسفندی که شیر خوك خورده است.

۳ منی

مسأله ۸۸

منی انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد نجس است ، و همچنین بنابر احتیاط واجب منی حیوان حلال گوشتی که خون جهنده دارد.

۴ مُردار

مسأله ۸۹

مردار انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است ، چه خودش مُرده باشد یا کشتن آن به دستوری که در شرع معیّن شده نباشد ، و ماهی چون خون جهنده ندارد اگر چه در آب بمیرد پاك است.

مسأله ۹۰

چیزهایی که روح ندارند از مرداری که زنده آن نجس العین نیست ، مانند پشم و مو و کرك پاك است.

مسأله ۹۱

اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند ، نجس است.

مسأله ۹۲

اگر پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن را بکنند پاک است.

مسأله ۹۳

تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می آید ، اگر پوست روی آن سفت شده باشد پاک است ، ولی ظاهر آن را از جهت ملاقات با میته باید آب کشید ، و اگر پوست روی آن سفت نشده باشد نجاست آن محل اشکال است.

مسأله ۹۴

اگر برّه و بزغاله پیش از آن که علفخوار شوند بمیرند ، پنیر مایه ای که در شیردان آنها می باشد پاک است ، ولی ظاهر آن را بنابر احتیاط باید آب کشید.

مسأله ۹۵

دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از ممالک کفر می آورند ، اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد پاک است.

مسأله ۹۶

گوشت و پیه و چرمی که از بازار مسلمین گرفته شود پاک است ، و همچنین اگر در دست مسلمانی باشد که با آن معامله مذکّی کند ، مگر این که آن مسلمان از کافر گرفته و تحقیق نکرده باشد که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه.

۵ خون

مسأله ۹۷

خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند نجس است ، بنابراین خون حیوانی که خون جهنده ندارد مانند ماهی و پشه پاک است.

مسأله ۹۸

اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معیّن شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید ، خونی که در بدنش می ماند پاک است ، ولی اگر به علّت نفس کشیدن یا به واسطه این که سر حیوان در جای بلند باشد ، خون به بدن حیوان برگردد ، آن خون نجس است.

مسأله ۹۹

خونی که در زرده تخم مرغ پیدا می شود خوردن آن حرام و بنا بر احتیاط محکوم به نجاست است.

مسأله ۱۰۰

خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می شود نجس است و شیر را نجس می کند.

مسأله ۱۰۱

خونی که از دهان مثلا از لای دندان ها می آید اگر به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود ، اجتناب از آب دهان لازم نیست ، و اگر از بین نرود و آب از دهان بیرون بیاید اجتناب از آن لازم است.

مسأله ۱۰۲

خونی که به واسطه کوبیده شدن زیر ناخن یا زیر پوست می میرد ، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک ، و اگر به آن خون بگویند نجس است ، و چنانچه پوست پاره شود و چیزی با آن ملاقات کند آن چیز نجس می شود ، و در این صورت اگر بیرون آوردن خون و تطهیر محل جهت وضو یا غسل حرجی باشد ، باید تیمّم نماید.

مسأله ۱۰۳

اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده ، پاک است.

مسأله ۱۰۴

اگر موقع جوشیدن غذا ذرّه ای خون در آن بیفتد تمام غذا و ظرف آن نجس می شود ، و جوشیدن و حرارت و آتش پاک کننده نیست.

مسأله ۱۰۵

زردابه ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می شود ، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است ، پاک می باشد.

۷ ۶ سگ و خوک

مسأله ۱۰۶

سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند حتّی مو و استخوان و ناخن و رطوبتهای آنها نجس است ، ولی سگ و خوک

دریایی پاک است.

۸ کافر

مسأله ۱۰۷

کافر یعنی کسی که منکر خدا یا رسالت حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) یا معاد است ، یا شاک در خدا و رسول است ، یا برای خدا شریک قرار می دهد یا در و حدانیّت خدا شک دارد نجس است ، و همچنین است خوارج یعنی کسانی که بر امام معصوم (علیه السلام) خروج کنند و غُلات یعنی آنهایی که قائل به خدایی یکی از ائمه (علیهم السلام)می باشند یا بگویند خدا در او حلول کرده است و نواصب یعنی کسانی که دشمن یکی از ائمه (علیهم السلام) یا حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) باشند و کسی که یکی از ضروریات دین را مثل نماز و روزه با علم به این که ضروری دین است منکر شود ، و امّا اهل کتاب یعنی یهود و نصاری اقوی طهارت آنها است هر چند احوط اجتناب است.

مسأله ۱۰۸

تمام بدن کافر حتّی مو و ناخن و رطوبتهای او نجس است.

مسأله ۱۰۹

اگر پدر و مادر و جد و جدّه بچّه نابالغ کافر باشند آن بچّه هم نجس است ، مگر در صورتی که ممیّز و مظهِر اسلام باشد ، و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچّه پاک است مگر در صورتی که ممیّز و مظهِر کفر باشد.

مسأله ۱۱۰

کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه محکوم به طهارت است ، ولی احکام دیگر مسلمان را ندارد ، مثلا نمی تواند زن مسلمان بگیرد و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود.

مسأله ۱۱۱

شخصی که به یکی از چهارده معصوم (علیهم السلام) از روی دشمنی دشنام دهد نجس است.

۹ شراب

مسأله ۱۱۲

شراب و نبیذ مسکر نجس است ، و در غیر این دو از مسکرات مایع بجز فقّاع که حکم آن خواهد آمد احتیاط مستحب اجتناب

است ، و اگر مثل بنگ و حشیش روان نباشد پاک است اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود.

مسأله ۱۱۳

الکل صنعتی که برای رنگ کردن در و پنجره و میز و صندلی و مصارف دیگر بکار می برند ، تمام اقسامش پاک است.

مسأله ۱۱۴

اگر انگور یا آب انگور به واسطه پختن جوش بیاید ، پاک ولی خوردن آن حرام است ، و اگر به غیر آتش جوش بیاید خوردن آن حرام و بنابر احتیاط نجس است.

مسأله ۱۱۵

خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر چه جوش بیایند پاک و خوردن آنها حلال است.

۱۰ فقّاع

مسأله ۱۱۶

فقّاع که از جو گرفته می شود و به آن آبجو می گویند نجس است ، ولی آبی که به دستور طبیب از جو می گیرند و به آن (ماء الشعیر) می گویند پاک می باشد.

مسأله ۱۱۷

عرق جنب از حرام پاک است ، و بنابر احتیاط واجب نماز با آن نخوانند ، و نزدیکی با زن خود در حال حیض حکم جنابت از حرام را دارد.

مسأله ۱۱۸

اگر انسان در اوقاتی که نزدیکی با زن حرام است مثلا در روز ماه رمضان با زن خود نزدیکی کند ، عرق او پاک است ، ولی بنابر احتیاط واجب نماز با آن نخواند.

مسأله ۱۱۹

اگر جنب از حرام عوض غسل تیمّم نماید و بعد از تیمّم عرق کند ، حکم آن عرق بنابر احتیاط واجب حکم عرق قبل از تیمّم است.

مسأله ۱۲۰

اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند ، احتیاط واجب آن است که در نماز از عرق خود اجتناب نماید ، و چنانچه اوّل با حلال خود نزدیکی کند و بعد مرتکب حرام شود عرق او حکم عرق جنب از حرام را ندارد.

مسأله ۱۲۱

عرق شتری که به خوردن نجاست انسان عادت کرده بنابر احتیاط نجس است ، و عرق حیوانات دیگری که به خوردن نجاست انسان عادت کرده اند پاک است ، ولی نماز با هیچکدام جایز نیست.

راه ثابت شدن نجاست

مسأله ۱۲۲

نجاست هر چیز از سه راه ثابت می شود:

(اوّل) آن که خود انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که آن چیز نجس است ، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است لازم نیست از آن اجتناب نماید ، بنابراین غذا خوردن در قهوه خانه ها و میهمان خانه هایی که مردمان لاابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی کنند در آنها غذا می خورند ، اگر اطمینان نداشته باشد غذایی را که برای او آورده اند نجس است اشکال ندارد.

(دوم) آن که کسی که چیزی در اختیار اوست بگوید آن چیز نجس است در صورتی که متّهم به دروغ گفتن نباشد ، مثلا همسر یا نوکر یا کلفت انسان در صورتی که متّهم به دروغ گفتن نباشند ، نسبت به ظرف یا چیز دیگری که در اختیار اوست بگوید نجس است.

(سوم) آن که دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است ، بلکه اگر یک نفر عادل یا شخصی که ثقه باشد اگر چه عادل نباشد و ظن برخلاف آن نباشد بگوید چیزی نجس است باید از آن چیز اجتناب کرد.

مسأله ۱۲۳

اگر به واسطه ندانستن مسأله ، نجاست و طهارت چیزی را نداند ، مثلا نداند خون پاک است یا نه ، باید مسأله را بپرسد و تا زمانی که سؤال نکرده باید احتیاط کند ، و اگر با این که مسأله را می داند در چیزی شک کند که پاک است یا نه ، مثلا شک کند که آن چیز خون است یا نه ، یا بداند خون است و نداند خون پشه است یا خون انسان پاک است و پرسیدن لازم نیست.

مسأله ۱۲۴

چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه ، نجس است ، و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه ، پاک است ، و اگر هم بتواند نجس یا پاک بودن آن را بفهمد لازم نیست وارسی کند.

مسأله ۱۲۵

اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که هر دو در اختیار اوست نجس شده و نداند کدام است باید از هر دو اجتناب کند ، ولی اگر مثلا می داند که لباس خودش نجس شده یا لباسی که از اختیار او خارج است ، لازم نیست از لباس خودش اجتناب نماید.

چیز پاک چگونه نجس می شود

مسأله ۱۲۶

اگر چیز پاک به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها به طوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد ، چیز پاک نیز نجس می شود ، و اگر تری به قدری کم باشد که به دیگری نرسد ، چیزی که پاک بوده نجس نمی شود.

و مشهور فرموده اند که متنجّس به طور مطلق منجّس است ، ولی این حکم در غیر واسطه اوّل در صورتی که با غیر آب قلیل و مایعات دیگر ملاقات کند محل اشکال است ، و مراعات احتیاط به اجتناب از ملاقی متنجّس در واسطه دوم و سوم ترک نشود.

مسأله ۱۲۷

اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شک کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه ، آن چیز پاک نجس نمی شود.

مسأله ۱۲۸

دو چیزی که انسان نمی داند کدام پاک و کدام نجس است ، در صورتی که نداند هر دو قبلا نجس بوده اند ، اگر چیز پاکی با رطوبت بعداً به یکی از آنها برسد نجس نمی شود.

مسأله ۱۲۹

زمین یا پارچه و مانند اینها اگر رطوبت سرایت کننده داشته باشد ، هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می شود و جاهای دیگر آن پاک است ، و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها.

مسأله ۱۳۰

هرگاه شیره و روغن و مانند اینها طوری باشد که اگر مقداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی ماند ، همین که یک نقطه از آن نجس شد تمام آن نجس می شود ، ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند اگر چه بعد پُر

شود ، فقط جایی که نجاست به آن رسیده نجس می شود ، پس اگر مثلاً فضله موش در آن بیفتد ، جایی که فضله افتاده نجس و بقیّه پاک است.

مسأله ۱۳۱

اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند و بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند ، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده چیز پاک نجس می شود ، و اگر نداند پاک است.

مسأله ۱۳۲

اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آن جا به جای دیگر برود ، هر جا که عرق به آن برسد نجس می شود ، و اگر به جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاک است.

مسأله ۱۳۳

اخلاط غلیظی که از بینی یا گلو می آید ، اگر خون داشته باشد ، جایی که خون دارد نجس و بقیّه آن پاک است ، پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد ، مقداری که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است ، و محلّی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه پاک می باشد.

مسأله ۱۳۴

اگر آفتابه ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند ، چنانچه از جریان بیفتد و آب زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود آب آفتابه نجس می شود ، ولی اگر آب آفتابه با فشار جریان داشته باشد نجس نمی شود.

مسأله ۱۳۵

اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد ، در صورتی که بعد از بیرون آمدن آلوده به نجاست نباشد پاک است ، پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود ، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود ، و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد نجس نیست ، و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد.

احکام نجاسات

مسأله ۱۳۶

نجس کردن خط و ورق قرآن در صورتی که مستلزم هتک باشد حرام است ، و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند ، و همچنین در غیر صورت هتک بنابر احتیاط واجب.

مسأله ۱۳۷

اگر جلد قرآن نجس شود ، در صورتی که بی احترامی به قرآن باشد باید آن را آب بکشند.

مسأله ۱۳۸

گذاشتن قرآن روی عین نجسی که خشک است ، در صورتی که مستلزم هتک باشد حرام و برداشتن آن واجب است.

مسأله ۱۳۹

نوشتن قرآن با مرکّب نجس اگر چه یک حرف آن باشد حکم نجس کردن آن را دارد ، و اگر نوشته شود باید آن را به وسیله آب و یا غیر آن محو کنند.

مسأله ۱۴۰

در صورتی که دادن قرآن به کافر مستلزم هتک باشد حرام و گرفتن از او واجب است.

مسأله ۱۴۱

اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است ، مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا یکی از معصومین (علیهم السلام) بر آن نوشته شده در مستراح بیفتد ، بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد واجب است ، و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد ، باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است ، و همچنین اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد ، باید تا وقتی که یقین نکرده اند که بکلّی از بین رفته به آن مستراح نروند.

مسأله ۱۴۲

خوردن و آشامیدن چیز نجس و متنجّس حرام است ، و همچنین است خوراندن آن به دیگری ، ولی خوراندن متنجّس به طفل یا دیوانه جایز است ، و اگر خود طفل یا دیوانه متنجّس را بخورد یا با دست نجس غذا را نجس کند و بخورد ، جلوگیری از او لازم نیست.

مسأله ۱۴۳

فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که قابل پاک شدن است اشکال ندارد ، ولی باید در صورتی که طرف در معرض مثل خوردن و آشامیدن است نجاست آن را بگوید.

مسأله ۱۴۴

اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می خورد یا با لباس نجس نماز می خواند لازم نیست به او بگوید.

مسأله ۱۴۵

اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسی که وارد خانه او می شود با رطوبت به جای نجس رسیده است ، در صورتی که او سبب برای این امر باشد و در معرض این باشد که نجاست به مأکول و مشروب سرایت کند باید به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۶

اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است باید به میهمانها بگوید ، امّا اگر یکی از میهمانها بفهمد لازم نیست به دیگران خبر دهد ، ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که به واسطه نجس بودن آنان خود او و مثلا مبتلا به اکل و شرب نجس شود ، باید بعد از غذا به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۷

اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود ، چنانچه صاحبش آن چیز را در خوردن یا آشامیدن استعمال کند مانند ظرف واجب است نجس شدن آن را به او بگوید ، امّا مثل لباس ، نجس شدن آن را لازم نیست بگوید اگر چه بداند صاحبش با آن نماز می خواند ، مگر این که صاحبش بخواهد با لباس پاک واقعی نماز بخواند که در این صورت احتیاط واجب آن است که نجس بودنش را به او اطلاع دهد.

مسأله ۱۴۸

اگر بچّه بگوید چیزی نجس است یا چیزی را آب کشیده ، نمی شود حرف او را قبول کرد ، ولی بچّه ای که ممیّز است اگر بگوید چیزی را آب کشیدم ، در صورتی که آن بچّه ثقه باشد و ظن بر خلاف گفته او نباشد ، حرف او قبول می شود ، و همچنین اگر بگوید چیزی نجس است.

مطهّرات

اشاره

مسأله ۱۴۹

دوازده چیز نجاست را پاک می کند و آنها را مطهّرات گویند: (اوّل) آب ، (دوم) زمین ، (سوم) آفتاب ، (چهارم) استحاله ، (پنجم) انقلاب ، (ششم) انتقال ، (هفتم) اسلام ، (هشتم) تبعیّت ، (نهم) برطرف شدن عین نجاست ، (دهم) استبراء حیوان نجاست خوار ، (یازدهم) غایب شدن مسلمان ، (دوازدهم) خارج شدن خون متعارف از ذبیحه ، و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده خواهد آمد.

۱ آب

مسأله ۱۵۰

آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می کند:

(اوّل) آن که مطلق باشد ، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید چیز نجس را پاک نمی کند.

(دوم) آن که پاک باشد.

(سوم) آن که وقتی چیز نجس را با آن می شویند آب مضاف نشود ، و در شستنی که بعد از آن شستن دیگر لازم نیست باید بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکند و در غیر آن شستن تغییر ضرر ندارد ، مثلا اگر چیزی دو دفعه شستن در او لازم باشد ، در دفعه اوّل اگر چه تغییر کند ، و در دفعه دوم به آبی تطهیر کند که تغییر نکند ، پاک می شود.

(چهارم) آن که بعد از آب کشیدن چیز نجس ، عین نجاست در آن نباشد ، و پاک شدن چیز نجس با آب قلیل یعنی آب کمتر از کر شرطهای دیگری هم دارد که بعد خواهد آمد.

مسأله ۱۵۱

اگر داخل ظرف نجس شود با آب قلیل باید سه مرتبه شست و در کر و جاری یک مرتبه کافیست ، ولی ظرفی را که سگ از آن مایعی را خورده است ، باید اوّل با خاک پاک خاک مالی کنند سپس آن خاک را زایل نموده و بعد با خاک مخلوط به آب بمالند و جمع بین این دو بنابر احتیاط واجب است و بعد آب بریزند که خاک او زایل شود ، و سپس در کر یا جاری یک مرتبه بشویند و یا با آب قلیل بنابر احتیاط واجب دو مرتبه بشویند ، و همچنین ظرفی را که سگ لیسیده بنابر احتیاط باید به طریق مذکور تطهیر کنند.

مسأله ۱۵۲

اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده تنگ باشد و نشود آن را خاک مال کرد ، چنانچه ممکن است باید پارچه یا مانند آن به چوبی بپیچند و به توسط آن اوّل خاک را به آن ظرف بمالند و آن خاک را زایل کنند ، سپس خاک مخلوط به آب را به آن وسیله به ظرف بمالند و جمع بین این دو بنابر احتیاط واجب است و اگر ممکن نشد به وسیله شدت حرکت این دستور را انجام دهند ، و بعد به ترتیبی که در مسأله قبل گذشت بشویند.

مسأله ۱۵۳

ظرفی را که خوک از آن چیز روانی بخورد یا این که در آن موش صحرایی مرده باشد باید هفت مرتبه شست ، چه با آب قلیل و چه با آب کر و جاری ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب ظرفی را که خوک بلیسد.

مسأله ۱۵۴

ظرفی را که به شراب نجس شده باید سه مرتبه بشویند ، و فرقی بین آب قلیل و کر و جاری نیست ، و احتیاط مستحب آن است که هفت مرتبه بشویند.

مسأله ۱۵۵

کوزه ای که از گل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرو رفته ، اگر در آب کر یا جاری بگذارند به هر جای آن که آب برسد پاک می شود ، و اگر بخواهند باطن آن هم پاک شود باید به قدری در آب کر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود ، و اگر ظرف رطوبتی داشته باشد که از رسیدن آب به باطن آن مانع باشد باید خشکش نمایند ، و بعد در آب کر یا جاری بگذارند.

مسأله ۱۵۶

ظرف نجس را با آب قلیل دو گونه می شود آب کشید ، یکی آن که سه مرتبه پر کنند و خالی کنند ، و دیگر آن که سه دفعه قدری آب در آن بریزند و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

مسأله ۱۵۷

اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود ، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کنند و خالی کنند پاک می شود ، و همچنین اگر سه مرتبه از بالا آب در آن بریزند به طوری که تمام اطراف نجس آن را بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می شود بیرون آورند ، و بنابر احتیاط واجب در مرتبه دوم و سوم ظرفی را که با آن آبها را بیرون می آورند باید آب بکشند.

مسأله ۱۵۸

مس نجس و مانند آن را که ذوب می کنند ، اگر آب بکشند ظاهرش پاک می شود.

مسأله ۱۵۹

تنوری که به بول نجس شده است ، اگر دو مرتبه از بالا آب در آن بریزند به طوری که تمام اطراف نجس آن را بگیرد پاک می شود ، و در غیر بول اگر با بر طرف شدن نجاست یک مرتبه به دستوری که گذشت آب در آن بریزند کافیست و احتیاط مستحب آن است که آب ریختن بعد از ازاله عین نجاست باشد و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها در آن جمع شود و بیرون بیاورند ، بعد آن گودال را با خاک پاک پر کنند.

مسأله ۱۶۰

اگر چیز نجس را یک مرتبه در آب کر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می شود ، و در فرش و لباس و مانند اینها فشار یا مانند آن از مالیدن یا با پا لگد کردن لازم است ، و در صورتی که لباس و مانند آن متنجّس به بول باشد در آب جاری و کر یک مرتبه شستن کفایت می کند.

مسأله ۱۶۱

اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند ، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود ، در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد ، یک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاک می شود ، ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هر دفعه به فشار و مانند آن غساله آن بیرون آید. (و غساله آبی است که معمولا در وقت شستن و بعد از آن از چیزی که شسته می شود خود به خود یا به وسیله فشار و مانند آن می ریزد.)

مسأله ۱۶۲

اگر چیزی به بول پسر شیرخواری که غذا خور نشده نجس شود ، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می شود ، ولی احتیاط مستحب آن است که یک مرتبه دیگر آب روی آن بریزند ، و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست.

مسأله ۱۶۳

در متنجّس به غیر بول ، کیفیّت تطهیر آن به آب قلیل این است که با ازاله عین نجاست ، یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود و احتیاط واجب آن است که آب ریختن بعد از ازاله عین نجاست باشد ، ولی در مثل لباس غساله آن به فشار و مانند آن بیرون آید.

مسأله ۱۶۴

اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده بخواهند تطهیر کنند ، چه با آب کر یا جاری و چه با آب قلیل ، باید با فشار و مانند آن غساله جدا شود.

مسأله ۱۶۵

اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود به فرو بردن در کر یا جاری پاک می گردد ، و اگر باطن آنها نجس شود ، تطهیر آنها مثل تطهیر کوزه نجس است که درمسأله «۱۵۵» گذشت.

مسأله ۱۶۶

اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه ، باطن آن پاک است.

مسأله ۱۶۷

اگر ظاهر برنج یا گوشت و مانند اینها به غیر بول نجس شده باشد ، چنانچه آن را در طشت پاک بگذارند و یک مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک می شود و آن طشت هم پاک می گردد ، و در متنجّس به بول دو مرتبه لازم است ، و در هر دو صورت در کاسه و مانند آن بنابر احتیاط واجب سه مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند ، و چیزی که پاک کردن

آن محتاج به فشار است مانند لباس باید آن را فشار بدهند و غساله را بیرون بریزند.

مسأله ۱۶۸

لباس نجسی را که به نیل و مانند آن رنگ شده اگر در آب کر یا جاری فرو برند یا با آب قلیل بشویند ، چنانچه موقع فشار دادن آب مضاف از آن بیرون نیاید پاک می شود.

مسأله ۱۶۹

اگر لباسی را در کر یا جاری آب بکشند و بعد مثلا لجن آب در آن ببینند ، چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاک است.

مسأله ۱۷۰

اگر بعد از آب کشیدن لباس یا مانند آن خورده گل یا صابون در آن دیده شود پاک است ، ولی اگر آب نجس به باطن گل یا صابون رسیده باشد ظاهر گل و صابون پاک و باطن آنها نجس است.

مسأله ۱۷۱

هر چیز نجس تا عین نجاست را از آن بر طرف نکنند پاک نمی شود ، ولی چنانچه بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد ، پس اگر خون را از لباس بر طرف کنند و آن را آب بکشند اگر چه رنگ خون در آن بماند پاک می باشد ، امّا چنانچه به واسطه بو یا رنگ احتمال دهند که ذرّه های نجاست در آن چیز مانده ، نجس است.

مسأله ۱۷۲

اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری بر طرف کنند بدن پاک می شود ، و تعدّد شستن حتّی در بول لازم نیست.

مسأله ۱۷۳

غذای نجسی که لای دندانها مانده ، اگر آب در دهان بگردانند و به تمام اطراف غذای نجس برسد ظاهر آن پاک می شود.

مسأله ۱۷۴

اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند جدا شدن غساله لازم است.

مسأله ۱۷۵

اگر جایی مثلا ـ از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند ، اطراف آن جا که متّصل به آن است و معمولا موقع آب کشیدن آب به آنها سرایت می کند ، با پاک شدن جای نجس پاک می شود ، به این معنی که آب کشیدن اطراف مستقلا لازم نیست

بلکه اطراف و محل نجس به آب کشیدن با هم پاک می شوند ، و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند.

مسأله ۱۷۶

گوشت و دنبه ای که نجس شده مثل چیزهای دیگر آب کشیده می شود ، و همچنین است اگر بدن و لباس و مانند اینها چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند.

مسأله ۱۷۷

اگر مثلاً ظرف یا بدن نجس باشد و بعد به طوری چرب شود که از رسیدن آب به آن جلوگیری کند ، چنانچه بخواهند آن را آب بکشند باید چربی را بر طرف کنند تا آب به آن برسد.

مسأله ۱۷۸

چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست ، اگر زیر شیری که متّصل به کر است یک دفعه بشویند پاک می شود ، و نیز اگر عین نجاست در آن باشد ، چنانچه عین نجاست آن زیر شیر یا به وسیله دیگر بر طرف شود و آبی که از آن چیز می ریزد بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد با آب شیر پاک می گردد ، امّا اگر آبی که از آن می ریزد بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر کرده باشد باید به قدری آب شیر روی آن بریزند تا در آبی که از آن جدا می شود تغییر به واسطه نجس نباشد.

مسأله ۱۷۹

اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاک شده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن بر طرف کرده یا نه ، باید دوباره آن را آب بکشد و یقین یا اطمینان کند که عین نجاست بر طرف شده است.

مسأله ۱۸۰

زمینی که آب در آن فرو می رود مثل زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد اگر نجس شود با آب قلیل پاک می شود.

مسأله ۱۸۱

زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی رود ، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می گردد ، ولی باید به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود ، و چنانچه آبی که روی آن ریخته اند از سوراخی بیرون رود همه زمین پاک می شود ، و اگر بیرون نرود جایی از زمین نجس که آبها در آن جمع می شود نجس می ماند و برای پاک شدن آن باید به وسیله چیز پاکی آب جمع شده را بر دارند ، و بهتر آن است که گودالی بکنند که آب در آن جمع شود ، بعد آب را بیرون بیاورند و گودال را با خاک پاک پُر کنند.

مسأله ۱۸۲

اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود ، با آب قلیل در صورتی که مضاف نگردد پاک می شود.

مسأله ۱۸۳

اگر شکر نجس آب شده را قند بسازند و در آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی شود.

۲ زمین

مسأله ۱۸۴

زمین با سه شرط کف پا و ته کفش را که به راه رفتن یا پا گذاشتن بر زمین نجس ، نجس شده پاک می کند:

(اوّل) آن که زمین پاک باشد.

(دوم) آن که خشک باشد.

(سوم) آن که اگر عین نجس مانند خون و بول یا متنجّس مثل گلی که نجس شده در کف پا و ته کفش باشد ، به واسطه راه رفتن یا مالیدن به زمین بر طرف شود ، و نیز زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش و مانند اینها باشد ، و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه و مانند اینها کف پا و ته کفش نجس پاک نمی شود.

مسأله ۱۸۵

پاک شدن کف پا و ته کفش نجس به واسطه راه رفتن روی آسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده محل اشکال است.

مسأله ۱۸۶

برای پاک شدن کف پا و ته کفش بهتر است مقدار پانزده ذراع یا بیشتر راه بروند اگر چه به کمتر از آن یا مالیدن به زمین نجاست بر طرف شود.

مسأله ۱۸۷

لازم نیست کف پا یا ته کفش نجس تر باشد ، بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می شود.

مسأله ۱۸۸

بعد از آن که کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شد مقداری از اطراف آن هم که معمولا به گل آلوده می شود پاک می گردد.

مسأله ۱۸۹

کسی که با دست و زانو راه می رود ، اگر کف دست یا زانوی او نجس شود پاک شدن آن با راه رفتن محل اشکال است ، و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهارپایان و چرخ اتومبیل و درشکه و مانند اینها.

مسأله ۱۹۰

اگر بعد از راه رفتن ، بو یا رنگ یا ذرّه های کوچکی از نجاست که دیده نمی شود در کف پا یا ته کفش بماند ، اشکال ندارد ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که به قدری راه بروند که آنها هم بر طرف شود.

مسأله ۱۹۱

توی کفش به واسطه راه رفتن پاک نمی شود ، و پاک شدن کف جوراب به واسطه راه رفتن ، محل اشکال است.

۳ آفتاب

مسأله ۱۹۲

آفتاب زمین و ساختمان و چیزهایی که مانند در و پنجره در ساختمان به کار برده شده و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده اند با پنج شرط پاک می کند:

(اوّل) آن که چیز نجس تر باشد ، پس اگر خشک باشد باید به وسیله ای آن را تر کنند تا آفتاب آن را خشک کند.

(دوم) آن که اگر عین نجاست در آن چیز باشد پیش از خشک شدن به تابیدن آفتاب آن را بر طرف کنند.

(سوم) آن که چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند ، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند ، آن چیز پاک نمی شود ، ولی اگر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند اشکال ندارد.

(چهارم) آن که آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند ، پس اگر مثلا چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشک شود پاک نمی گردد ، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده اشکال ندارد.

(پنجم) آن که آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته یک مرتبه خشک کند ، پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند ، و دفعه دیگر زیر آن را خشک نماید فقط روی آن پاک می شود و زیر آن نجس می ماند.

مسأله ۱۹۳

پاک کردن آفتاب حصیر نجس و درخت و گیاهی را که در زمین است ، محل اشکال است.

مسأله ۱۹۴

اگر آفتـاب به زمین نجس بتابـد بعـد انسان شک کنـد که زمین موقع تابیـدن آفتاب تر بوده یا نه ، یا تری آن به واسـطه آفتاب خشک شده یا نه ، آن زمین نجس است ، و همچنین است اگر شک کند که پیش از تابش آفتاب عین نجاست از آن بر طرف شده یا نه ، یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

مسأله ۱۹۵

اگر آفتـاب به یک طرف دیوار نجس بتابـد و به وسـیله آن طرفی که آفتاب به آن نتابیـده نیز خشک شود ، هر دو طرف پاک می شود.

۴ استحاله

مسأله ۱۹۶

اگر چیز نجسـی به صورت چیز پاکی در بیایـد که عرف آن را تغییر در حقیقت ببینـد پاک می شود ، مثل آن که چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد ، یا سگ در نمکزار فرو رود و نمک شود ، ولی اگر حقیقت آن عوض نشود مثل آن که گنـدم نجس را آرد کنند یا نان بپزند پاک نمی شود.

مسأله ۱۹۷

کوزه گلی وماننـد آن که از گل نجس ساخته شده نجس است ، و زغالی که از چوب نجس ساخته شده احوط اجتناب از آن است.

مسأله ۱۹۸

چیز نجسـی که معلوم نیست اسـتحاله شـده یـا نه ، در صورتی که منشأ شک این باشـد که آیا موضوع نجس باقی است یا نه ، نجس است.

۵ انقلاب

مسأله ۱۹۹

اگر شراب به خودی خود یا به واسطه ریختن چیزی مثل سرکه و نمک در آن سرکه شود ، پاک می گردد.

مسأله ۲۰۰

شرابی که از انگور نجس و مانند آن درست کنند ، چنانچه در همان ظرف سرکه شود پاک نمی شود و اگر در ظرف دیگری که پـاک باشـد بریزنـد و سرکه شود ، بنـابر احتیاط پاک نمی شود ، و همچنین اگر نجاست دیگری به شراب برسـد و در آن

مستهلک شود.

مسأله ۲۰۱

سرکه ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند ، نجس است.

مسأله ۲۰۲

اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند ، اشکال ندارد ، بلکه ریختن خیار و بادنجان و مانند اینها در آن ، اگر چه پیش از سرکه شدن باشد ، نیز اشکال ندارد ، مگر این که پیش از سرکه شدن بداند مسکر شده است.

مسأله ۲۰۳

آب انگوری که به آتش جوش بیاید ، حرام می شود ، و اگر آن قدر به آتش بجوشد که دو قسمت آن کم شود و یک قسمت آن بماند ، حلال می شود ، و در مسأله «۱۱۴» گذشت که به جوش آمدن به آتش نجس نمی شود ، و اگر به غیر آتش جوش بیاید حرام و بنابر احتیاط نجس می شود ، و احتیاط واجب آن است که به غیر از سرکه شدن پاک و حلال نمی شود.

مسأله ۲۰۴

اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود ، چنانچه باقی مانده آن جوش بیاید حرام است.

مسأله ۲۰۵

آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه حلال است ، ولی اگر جوش بیاید تا انسان یقین نکند که دو سوم آن کم شده ، حلال نمی شود.

مسأله ۲۰۶

اگر مثلاـ در یک خوشه غوره مقداری انگور باشد ، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می شود آب انگور نگویند و بجوشد ، خوردن آن حلال است.

مسأله ۲۰۷

اگر یک دانه انگور در چیزی که به آتش می جوشد بیفتد و بجوشد و مستهلک نشود ، فقط خوردن آن دانه حرام است.

مسأله ۲۰۸

اگر بخواهند در چند دیگ شیره بپزند ، جایز است کفگیری را که در دیگ جوش آمده زده اند در دیگی که جوش نیامده بزنند.

مسأله ۲۰۹

چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور اگر جوش بیاید حلال است.

۶ انتقال

مسأله ۲۱۰

اگر خون بـدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جسـتن می کند به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود ، پاك می گردد ، و این را انتقال گویند.

و همچنین سایر نجاسات اگر جزء بـدن حیوانی شود که به او منتقل شـده ، حکم اجزاء آن حیوان را دارد ، و اگر جزء نشـده و آن حیوان ظرف است ، نجس است ، و به این جهت خونی که زالو از انسان می مکد ، چون خون زالو به آن گفته نمی شود و می گویند خون انسان است ، نجس می باشد.

مسأله ۲۱۱

اگر کسـی پشه ای را که به بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می باشد ، آن خون پـاك است ، و همچنین است اگر بدانـد از او مکیـده ولی جزءبـدن پشه حسـاب شود، امّا اگر فاصـله بین مکیـدن خون و کشـتن پشه به قـدری کم باشـد که بگویند خون انسان است ، یا معلوم نباشد که می گویند خون پشه است یا انسان ، آن خون نجس می باشد.

۷ اسلام

مسأله ۲۱۲

اگر کـافر بـه یگـانگی خـدا و نبـوّت خـاتم الانبیـاء (صـلی الله علیه وآله وسـلم) شـهادت بدهـد به هر لغـتی که باشـد مسـلمان می شود ، و چنانچه قبلا محکوم به نجاست بوده ، بعد از مسلمان شدن بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاك است ، ولی اگر موقع مسـلمان شدن عین نجاست به بدن او بوده ، باید بر طرف کند و جای آن را آب بکشد ، بلکه اگر پیش از مسـلمان شدن عین نجاست بر طرف شده باشد ، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.

مسأله ۲۱۳

اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بـدنش رسـیده باشد و آن لباس در موقع مسـلمان شدن در بدن او نباشد ، نجس است ، بلکه اگر در بدن او هم باشد بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

مسأله ۲۱۴

اگر کافر شـهادتین بگوید و انسان نداند قلباً مسـلمان شده یا نه ، پاک است ، و همچنین اگر بداند قلباً مسـلمان نشده است ولی چیزی که منافی اظهار شهادتین باشد از او سر نزند.

۸ تبعیّت

مسأله ۲۱۵

تبعیّت آن است که چیز نجسی به واسطه پاک شدن چیز دیگر پاک شود.

مسأله ۲۱۶

اگر شـراب سـرکه شود ، ظرف آن هم تا جایی که شراب موقع جوش آمدن به آن جا رسیده پاک می شود ، و پارچه و چیزی که معمولاً روی آن می گذارند اگر با آن نجس شده پاک می گردد ، ولی اگر پشت ظرف به آن شـراب آلوده شود ، احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن شراب از آن اجتناب کنند.

مسأله ۲۱۷

بچّه کافر به تبعیّت در دو مورد پاک می شود:

۱ کافری که مسلمان شود بچّه او در پاکی تابع اوست ، و همچنین اگر جد بچّه یا مادر یا جدّه او مسلمان شود.

۲ بچّه کافری که به دست مسلمانی اسیر گردد و پدر یا یکی از اجداد او همراهش نباشد.

و در این دو مورد پاکی بچّه به تبعیّت مشروط به این است که بچّه در صورت ممیّز بودن اظهار کفر ننماید.

مسأله ۲۱۸

تخته یا سـنگی که روی آن میّت را غسل می دهند ، و پارچه ای که با آن عورت میّت را می پوشانند ، و دست کسی که او را غسل می دهد ، تمام این چیزها که با میّت شسته شده است بعد از تمام شدن غسل پاک می شود.

مسأله ۲۱۹

کسی که چیزی را آب می کشد ، بعد از پاک شدن آن چیز دست او و هم که با آن چیز شسته شده پاک می شود.

مسأله ۲۲۰

اگر لباس و ماننـد آن را با آب قلیل آب بکشـند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که با آن شسـته شده جدا شود ، آبی که در آن می ماند پاک است ، و حکم آبی که از آن جدا می شود در مسأله «۲۷» گذشت.

مسأله ۲۲۱

ظرف نجسی را که با آب قلیل آب می کشند ، بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن روی آن ریخته اند ، آب کمی که در آن می ماند پاک است ، و حکم آبی که از او جدا می شود در مسأله «۲۷» گذشت.

۹ بر طرف شدن عین نجاست

مسأله ۲۲۲

اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون یا متنجّس مثل آب نجس آلوده شود ، چنانچه آنها بر طرف شود بدن آن حیوان پاک می شود ، و همچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان و بینی ، مثلا اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود آب کشیدن توی دهان لازم نیست ، ولی اگر دندان مصنوعی در دهان با خون دهان ملاقات کند بنابر احتیاط باید آن را آب کشید.

مسأله ۲۲۳

اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید ، چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده آن غذا پاک است ، و اگر خون به آن برسد بنابر احتیاط محکوم به نجاست است.

مسأله ۲۲۴

مقداری از لبها و پلک چشم که موقع بستن روی هم می آید ، و نیز جایی را که انسان نمی داند از ظاهر بدن است یا باطن آن ، اگر ملاقات با نجاست کند بنا بر احتیاط باید آب بکشد.

مسأله ۲۲۵

اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش خشک و مانند اینها بنشیند ، چنانچه طوری آنها را تکان دهند که گرد و خاک نجس از آنها بریزد ، و چیزی با رطوبت با آنها ملاقات کند نجس نمی شود.

۱۰ استبراء حیوان نجاستخوار

مسأله ۲۲۶

بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است ، و اگر بخواهند پاک شود باید آن را استبراء کنند ، یعنی تا مدّتی نگذارند نجاست بخورد و بنابر احتیاط غذای پاک به آن بدهند که بعد از آن مدّت دیگر نجاستخوار به آن نگویند.

و بنابر احتیاط واجب در مورد شتر نجاستخوار چهل روز ، و گاو بیست روز ، و گوسفند ده روز ، و مرغابی پنج روز ، و مرغ

خانگی سه روز ، به دستور مذکور عمل کنند ، و اگر بعد از این مدّت باز هم نجاستخوار به آنها گفته شود ، باید تا مدّتی که بعد از آن مدّت دیگر نجاستخوار به آنها نگویند ، به دستور فوق عمل نمایند.

۱۱ غایب شدن مسلمان

مسأله ۲۲۷

اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری که در اختیار اوست مانند ظرف و فرش یقین به نجاستش پیدا شود و آن مسلمان غایب گردد ، پاک است به شرط آن که انسان احتمال دهد آن مسلمان چیزی را که نجس شده آب کشیده است ، و بنابر احتیاط واجب مراعات این شروط معتبر است:

(اوّل) آن که آن مسلمان چیزی را که بدن یا لباسش را نجس کرده است نجس بداند ، پس اگر مثلا لباسش با رطوبت به بدن کافر ملاقات کرده ولی آن را نجس نداند ، بعد از غایب شدن او نمی شود آن لباس را پاک دانست.

(دوم) آن که بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است ، و غیر مبالی به طهارت و نجاست نباشد.

(سوم) آن که انسان ببیند آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می کند ، مثلاـ ببیند با آن لباس نماز می خواند ، یا در آن ظرف غذا می خورد.

(چهارم) آن

که احتمال داده شود که آن مسلمان بداند شرط کاری را که با آن چیز انجام می دهد طهارت است ، پس اگر مثلا نداند که باید لباس نمازگزار پاک باشد و با لباسی که نجس شده نماز بخواند ، نمی شود آن لباس را پاک دانست.

(پنجم) آن که آن مسلمان بالغ باشد.

مسأله ۲۲۸

اگر انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که چیزی که نجس بوده پاک شده است ، یا دو عادل یا یک عادل به پاک شدن آن خبر دهند ، و همچنین اگر شخصی که مورد وثوق باشد به پاک شدن آن خبر دهد و ظن بر خلاف گفته او نباشد آن چیز پاک است ، و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار اوست بگوید آن چیز پاک شده در صورتی که متّهم به بی مبالاتی در طهارت و نجاست نباشد ، و یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد ، اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه.

مسأله ۲۲۹

کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد ، اگر بگوید آب کشیدم و انسان بگفته او اطمینان پیدا کند یا ثقه باشد و ظن برخلاف گفته او نباشد آن لباس پاک است ، ولی اگر لباس در اختیار او باشد و متّهم به بی مبالاتی در طهارت و نجاست نباشد ، حصول اطمینان لازم نیست.

مسأله ۲۳۰

اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین و اطمینان پیدا نمی کند ، می تواند به آنچه که افراد متعارف در تطهیر عمل می کنند اکتفا نماید.

۱۲ رفتن خون متعارف

مسأله ۲۳۱

خونی که در جوف ذبیحه بعد از کشتن آن به طریق شرعی باقی می ماند ، اگر خون به مقدار متعارف خارج شده باشد چنان که در مسأله«۹۸» گذشت پاک است.

مسأله ۲۳۲

حکم سابق مختص به حیوان حلال گوشت است و در حیوان حرام گوشت جاری نیست.

احکام ظرفها

مسأله ۲۳۳

ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده است ، آشامیدن و خوردن چیزی از آن در صورتی که رطوبتی موجب

نجاستش شده باشد حرام است ، و نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهایی که باید با چیز پاک انجام داد استعمال کنند ، و احتیاط مستحب آن است که چرم سگ و خوک و مردار را ، اگر چه ظرف هم نباشد استعمال نکنند.

مسأله ۲۳۴

خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره حرام است ، و بنابر احتیاط واجب مطلق استعمال آنها هر چند زینت نمودن اطاق باشد ، جایز نیست ، ولی نگاه داشتن آنها مانعی ندارد ، و ساختن ظرف طلا و نقره و اجرت گرفتن بر آن و خرید و فروش آنها جایز است ، مگر برای زینت نمودن که محل اشکال است.

مسأله ۲۳۵

گیره استکان که از طلا یا نقره می سازند ، اگر بعد از برداشتن استکان ، ظرف به آن گفته شود حکم استکان طلا و نقره را دارد ، و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۶

استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده اند اشکال ندارد ، ولی ظرفی که نقره کاری شده از جای نقره کاری شده آن چیزی نخورند و نیاشامند.

مسأله ۲۳۷

اگر فلزّی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند ، چنانچه مقدار آن فلز به قدری باشد که ظرف طلا یا نقره به آن نگویند ، استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۸

اگر انسان غذایی را که در ظرف طلا یا نقره است به قصد این که چون غذا خوردن در ظرف طلا و نقره حرام می باشد در ظرف دیگر بریزد ، خوردن غذا از ظرف دوم ، در صورتی که عرف آن را انتفاع از ظرف طلا و نقره نداند مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۹

استعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشیر و کارد و قاب قرآن اگر از طلا یا نقره باشد اشکال ندارد ، و احتیاط مستحب آن است که عطردان و سرمه دان و تریاک دان طلا و نقره را استعمال نکنند.

مسأله ۲۴۰

خوردن و آشامیدن از ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری به مقدار رفع ضرورت مانعی ندارد ، ولی زیاده بر این مقدار جایز نیست.

مسأله ۲۴۱

استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد.

وضو

[وضو]

مسأله ۲۴۲

در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

مسأله ۲۴۳

درازای صورت که از بالای پیشانی جایی که موی سر می روید تا آخر چانه است باید شست ، و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می گیرد باید شسته شود ، و برای آن که یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده باید کمی از اطراف آن را هم بشوید.

مسأله ۲۴۴

اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگتر از متعارف مردم باشد ، باید ملاحظه کند که مردمان متعارف تا کجای صورت خود را می شویند ، او هم تا همان جا بشوید ، و اگر دست و صورت هر دو بر خلاف متعارف ولی با هم متناسب هستند باید به کیفیّتی که در مسأله قبل گذشت بشوید.

مسأله ۲۴۵

اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری در ابروها و گوشه های چشم و لب او هست که مانع رسیدن آب به آنها است ، چنانچه احتمال او عقلایی باشد ، باید پیش از وضو رسیدگی کند که اگر هست بر طرف نماید.

مسأله ۲۴۶

اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد باید آب را به پوست برساند، و اگر پیدا نباشد شستن مو کافیست، و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

مسأله ۲۴۷

اگر شک کند پوست صورت از لای مو پیداست یا نه ، باید مو را بشوید و آب را به پوست هم برساند.

مسأله ۲۴۸

شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی شود واجب نیست ، ولی باید یقین کند که از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده است ، و کسی که نمی دانسته باید مقداری را بشوید که یقین به تحقّق واجب پیدا شود ، اگر نداند در وضوهایی که گرفته آن مقدار را شسته یا نه ، نمازی را که با آن وضو خوانده است و وقتش باقی است با وضوی جدید اعاده نماید ، و نمازهایی که وقتش گذشته قضا کند.

مسأله ۲۴۹

باید دستها را از بالا به پایین شست ، و اگر از پایین به بالا بشوید باطل است ، و همچنین صورت را بنابر احتیاط واجب.

مسأله ۲۵۰

اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد ، چنانچه تری دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست آب کمی بر آنها جاری شود ، کافیست.

مسأله ۲۵۱

بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید.

مسأله ۲۵۲

برای آن که یقین کند آرنج را کاملا شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

مسأله ۲۵۳

کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته ، در موقع وضو باید تا سر انگشتان بشوید ، و اگر فقط تا مچ بشوید وضوی او باطل است.

مسأله ۲۵۴

شستن صورت و دستها در وضو ، مرتبه اوّل واجب و مرتبه دوم مستحب و مرتبه سوم و بیشتر از آن حرام می باشد ، و این که کدام شستن اوّل یا دوم یا سوم است مربوط به این است که شستن عضو به قصد وضو باشد ، مثلا اگر سه مرتبه آب به صورت بریزد و به مرتبه سوم قصد شستن برای وضو نماید ، اشکال ندارد و مرتبه سوم شستن اوّل شمرده می شود ، ولی اگر سه مرتبه آب به صورت بریزد و به هر یک قصد شستن برای وضو نماید مرتبه سوم حرام است.

مسأله ۲۵۵

بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند ، و احتیاط واجب آن است که مسح با باطن کف دست راست باشد ، و بنابر احتیاط مستحب مسح را از بالا به پایین انجام دهد.

مسأله ۲۵۶

یک قسمت از چهار قسمت سر ، که مقابل پیشانی است جای مسح می باشد ، و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافیست ، و مستحب است که اندازه مسح از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته باشد ، و بهتر است از درازا به اندازه درازای یک انگشت باشد.

مسأله ۲۵۷

لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است ، ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه ای بلند است که اگر مثلا شانه کند به صورتش می ریزد یا به جاهای دیگر سر می رسد ، باید بیخ موها را مسح کند ، یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید ، و اگر موهایی را که به صورت می ریزد یا به جای دیگر سر می رسد جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید یا بر موی جاهای دیگر سر که جلوی آن آمده مسح کند ، چنین مسحی باطل است.

مسأله ۲۵۸

بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده است روی پاها را مسح کند ، و اندازه واجب آن از سر یکی از انگشتها تا برآمدگی روی پا است ، و احتیاط مستحب آن است که تا مفصل مسح نماید ، و احتیاط واجب آن است که پای راست را مقدّم بر پای چپ بدارد ، و همچنین پای راست را با دست راست و پای چپ را با دست چپ مسح نماید.

مسأله ۲۵۹

پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافیست ، ولی افضل آن است که تمام روی پا را با تمام کف دست مسح نماید.

مسأله ۲۶۰

احتیاط واجب آن است که در مسح پا دست را بر سر انگشتها بگذارد و بعد به پشت پا بکشد ، یا آن که دست را بر برآمدگی روی پا یا مفصل گذاشته و تا سر انگشتها بکشد ، نه آن که تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد.

مسأله ۲۶۱

در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد ، نه آن که دست را نگه دارد و سر یا پا را به آن بکشد ، ولی اگر موقعی که دست را می کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۲

جای مسح باید خشک باشد ، و اگر به قدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند مسح باطل است ، ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می شود عرفاً بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳

اگر برای مسح رطوبتی در کف دست نمانده باشد ، نمی تواند دست را با آب خارج تر کند ، بلکه باید از ریش خود که داخل در حد صورت است رطوبت بگیرد وبا آن مسح نماید ، و گرفتن رطوبت از غیر ریش و مسح نمودن با آن محل اشکال است.

مسأله ۲۶۴

اگر رطوبت کف دست فقط به اندازه مسح سر باشد ، سر را با همان رطوبت مسح کند ، و برای مسح پاها از ریش خود که داخل در حد صورت است رطوبت بگیرد.

مسأله ۲۶۵

مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است ، ولی اگر به واسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد ، بنابر احتیاط واجب بر کفش و جوراب مسح نماید و تیمّم هم بنماید.

مسأله ۲۶۶

اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح آن را آب بکشد ، باید تیمّم کند.

وضوی ارتماسی

مسأله ۲۶۷

وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دستها را به قصد وضو در آب فرو برد ، ولی مسح با تری آن دست اشکال دارد ، بنابراین اگر دست چپ را ارتماسی شست ، مقداری از آن را از طرف کف دست در آب فرو نبرد و با دست راست آن مقدار را بشوید ، و بنابر احتیاط واجب به بیرون آوردن از آب وضوی ارتماسی محقّق نمی شود.

مسأله ۲۶۸

در وضوی ارتماسی باید دستها از بالا به پایین شسته شود ، پس اگر وقتی که دستها را در آب فرو می برد قصد وضو کند ، باید دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد ، و همچنین صورت را بنابر احتیاط واجب از طرف پیشانی در آب فرو برد.

مسأله ۲۶۹

اگر وضوی بعضی از اعضا را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد ، اشکال ندارد.

دعایی که موقع وضو گرفتن مستحب است

مسأله ۲۷۰

کسی که وضو می گیرد مستحب است هنگام گرفتن آب با دست بگوید: «بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ اَللّهُم اجْعَلْنِی مِنَ التّوابِینَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهّرِین» و هنگام مضمضه کردن بگوید: «اَللّهُم لَقّنِی حُجّتِی یَوْمَ أَلْقاکَ وَ أَطْلِقْ لِسانِی بِذِکْرِک» و هنگام استنشاق یعنی آب در بینی کردن بگوید: «اَللّهُم لا تُحَرّمْ عَلَی رِیحَ الْجَنّهِ وَ اجْعَلْنِی مِمّنْ یَشُم رِیحَها وَ رَوْحَها وَ طِیبَها» و هنگام شستن رو بگوید: «اَللّهُم بَیّضْ وَجْهِی یَوْمَ تَسْوَد فِیهِ الْوُجُوهُ وَ لا تُسَوّدْ وَجْهِی یَوْمَ تَبْیَض فِیهِ الْوُجُوهُ» و هنگام شستن دست راست بگوید: «اَللّهُم اَعْطِنِی کِتابِی بِیَمِینِی وَ الْخُلْدَ فِی الْجَنانِ بِیَسارِی وَ حاسِبْنِی حِساباً یَسِیراً» و هنگام شستن دست چپ بگوید: «اَللّهُم لا تُعْطِنِی کِتابِی بِشِمالِی وَ لا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِی وَ لا تَجْعَلْها مَغْلُولَهً اِلی عُنُقِی وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ مُقَطّعاتِ النّیْرانِ» و هنگامی که سر را مسح می کند بگوید: «اَللّهُم غَشّنِی بِرَحْمَتِکَ وَ بَرَکاتِکَ وَ عَفْوِکَ» و در هنگام مسح پا بگوید: «اَللّهُم ثَبّتْنِی عَلی الصّراطِ یَوْمَ تَزِل فِیهِ الْاَقْدامُ وَ اجْعَلْ سَعْیِی فِی ما یُرْضِیْکَ عَنّی یا ذَا الْجَلالِ وَ الْاِکْرام» و مستحب است هرگاه وضو گرفت بگوید: «اَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ إِلا اللّهُ اَللّهُم اجْعَلْنِی مِنَ التّوّابِینَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهّرِینَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمِینَ».

شرایط صحّت وضو

[شرایط صحیح بودن وضو]

شرایط صحیح بودن وضو چند چیز است:

«شرط اوّل» آن که آب وضو پاک باشد.

«شرط دوم» آن که مطلق باشد.

مسأله ۲۷۱

وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است ، اگر چه انسان نجس یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد ، و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

مسأله ۲۷۲

اگر غیر از آب گل آلود مضاف آب دیگری برای وضو ندارد ، چنانچه وقت نماز تنگ است باید تیمّم کند ، و اگر وقت دارد باید صبر کند تا آب صاف شود یا آب را صاف کند و وضو بگیرد.

«شرط سوم» آن که آب وضو مباح باشد ، و بنابر احتیاط واجب فضایی که در آن وضو می گیرد نیز مباح باشد.

مسأله ۲۷۳

وضو با آب غصبی و با آبی که حجّت بر رضایت صاحب آن ندارد ، حرام و باطل است ، و اگر آب وضو در جای غصبی

بریزد ، چنانچه در غیر آن جا نتوانـد وضو بگیرد بایـد تیمّم کنـد ، و اگر در غیر آن جا بتواند وضو بگیرد لازم است که در غیر آن جا وضو بگیرد ، ولی چنانچه در این صورت معصیت کرد و همان جا وضو گرفت ، صحّت وضو محل اشکال است.

مسأله ۲۷۴

وضـو گرفتن از حوض مـدرسه ای که انسـان نمی دانـد آن حوض را برای همه مردم وقف کرده انـد یـا برای محصّـِلین همـان مدرسه ، جایز نیست ، و اگر اطمینان به عمومیّت وقف حاصل شود هر چند از وضو گرفتن مردم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۵

کسـی که نمی خواهد در مسـجدی نماز بخواند ، اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای کسانی که در آن جا نماز می خواننـد ، نمی توانـد از حوض آن مسـجد وضو بگیرد ، ولی اگر معمولا کسانی هم که نمی خواهند در آن جا نمـاز بخواننـد از آن حـوض وضـو می گیرنـد ، در صـورتی که از وضو گرفتن آنهـا اطمینـان به عمومیّت وقف حاصـل شود ، می تواند از آن وضو بگیرد.

مسأله ۲۷۶

وضو گرفتن از حوض تیمچه ها و مسافرخانه ها و مانند اینها برای کسانی که ساکن آن جاها نیسـتند ، در صورتی صحیح است که اطمینـان به رضایت صاحبان آنها حاصل شود ، هر چنـد اطمینان از وضو گرفتن کسانی که ساکن آن جاها نیسـتند حاصـل شود.

مسأله ۲۷۷

وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحب آنها راضـی است اشکال ندارد ، ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند یا این که انسان بداند که مالک راضـی نیست ، وضو گرفتن از آنها جایز نیست ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر مالک صـغیر یا مجنون باشد یا آن نهرها در تصرّف غاصب باشند ، و یا گمان داشته باشد که مالک راضی نیست ، و امّا نهرها و قنواتی که از آبادی ماننـد دهات می گـذرد وضو گرفتن و آشامیـدن و ماننـد آن از آنها اشـکال نـدارد ، اگر چه مالک صغیر یا مجنون باشد.

مسأله ۲۷۸

اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد ، وضوی او صـحیح است ، ولی کسـی که خودش آب را غصب کرده ، اگر غصبی بودن آن را فراموش کنـد و وضو بگیرد ، در صورتی که از غصب توبه نکرده باشـد ، وضوی او باطـل است ، و در صورتی که توبه کرده باشد بطلان وضو محل اشکال است.

«شرط چهارم» آن که ظرف آب وضو مباح باشد.

«شرط پنجم» آن که ظرف آب وضو بنابر احتیاط واجب طلا و نقره نباشد و تفصیل این دو شرط در مسأله بعدی ذکر می شود.

مسأله ۲۷۹

اگر آب وضو در ظرف غصبی است و غیر از آن آب دیگری ندارد ، در صورتی که بتواند به وجه مشروعی آن آب را در ظرف دیگری خالی نماید ، لازم است خالی کرده و بعد وضو بگیرد ، و چنانچه میسور نباشد باید تیمّم کند ، و اگر آب دیگری دارد لازم است با آن آب وضو بگیرد ، و در هر دو صورت اگر معصیت کرد و آب را برداشت و بعد از برداشتن با آن وضو گرفت ، وضویش صحیح است.

و با این کیفیّت اگر از ظرف طلا یا نقره وضو بگیرد وضوی او صحیح است ، چه آب دیگری داشته باشد یا نداشته باشد ، و اگر در ظرف غصبی وضوی ارتماسی گرفت وضوی او حرام و باطل است ، چه آب دیگری داشته باشد یا نه ، و امّا اگر در ظرف طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد جواز و صحّت آن محل اشکال است.

مسأله ۲۸۰

حوضی که مثلاـ یک آجر یا یک سنگ آن غصبی است ، در صورتی که برداشتن آب در نظر عرف تصرّف در آن آجر یا سنگ نباشد ، اشکالی ندارد ، و در صورتی که تصرّف باشد ، اگر آبی غیر از آن آب ندارد باید تیمّم کند ، و اگر آبی غیر از آن آب دارد وظیفه اش وضو گرفتن با آن آب است ، ولی در هر دو صورت اگر معصیت کرد و آب را برداشت وبعد از برداشتن وضو گرفت وضوی او صحیح است ، و در هر دو صورت وضوی ارتماسی در فرض این که عرفاً تصرّف در آن مغصوب باشد باطل است.

مسأله ۲۸۱

اگر در صحن یکی از امامان یا امام زادگان که سابقاً قبرستان بوده حوض یا نهری بسازند ، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده اند ، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.

«شرط ششم» آن که اعضای وضو موقع شستن و مسح کردن پاک باشد ، اگر چه آن طهارت به شستن به آب وضو در صورتی که آب معتصم باشد حاصل شود ، و آب معتصم آبی است که به ملاقات با نجس نجس نشود ، مانند آب باران و کر و جاری.

مسأله ۲۸۲

اگر پیش از تمام شدن وضو جایی را که شسته یا مسح کرده نجس شود ، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۸۳

اگر غیر از اعضـای وضو جـایی از بـدن نجس باشـد ، وضوی او صـحیح است ، ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد ، احتیاط مستحب آن است که اوّل آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۴

اگر یکی از اعضـای وضو نجس باشـد و بعـد از وضو شـک کنـد که پیش از وضو آن جا را آب کشـیده یا نه ، چنانچه هنگام وضو گرفتن ملتفت پاک و نجس بودن آن جا نبوده ، وضوی او باطل است ، و اگر می داند یا احتمال می دهد که ملتفت بوده وضوی او صحیح است ، و در هر صورت جایی را که نجس بوده باید آب بکشد.

مسأله ۲۸۵

اگر در صورت یا دستها بریـدگی یا زخمی است که خون آن بنـد نمی آیـد و آب برای آن ضـرر نـدارد ، باید بعد از شسـتن اجزای سالم آن عضو با رعایت ترتیب بر طبق آنچه که در وضو مسأله «۲۴۹» گذشت موضع زخم یا بریدگی را در آب کر یا جاری فرو برد و قـدری فشار دهـد که خون بند بیاید و دست خود را روی زخم یا بریدگی در زیر آب از بالا به پایین به قصـد شسـتن وضویی بکشـد تا آب بر آن جاری شود ، و بعد بقیّه وضو را انجام دهد با مراعات این که مسح به آب کف دست واقع شود.

«شرط هفتم» آن که وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

مسأله ۲۸۶

هر گاه وقت به قدری تنگ است که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود ، باید تیمّم کند ، ولی اگر برای وضو و تیمّم یک اندازه وقت لازم است باید وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۷

کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمّم کند ، اگر به قصد آن که وضو مسـتحب است ، یا برای امر مستحبّی که وضو برای آن تشریع شده مثل خواندن قرآن وضو بگیرد ، صحیح است ، و اگر قصد کند برای خواندن آن نماز به نحوی که اگر امر به نماز با وضو نباشد قصد وضو نداشته باشد ، آن وضو باطل است.

«شرط هشتم» آن که به قصد قربت و با اخلاص وضو بگیرد ، و مراد از قصد قربت این است که عمل را به قصد آنچه که آن را به خداوند متعال اضافه می دهد ، مانند انجام فرمان خداوند و محبوبیت برای او انجام دهد.

مسأله ۲۸۸

لازم نیست نیّت وضـو را به زبـان بگویـد یـا از قلب خود بگذرانـد ، بلکه اگر تمـام افعـال وضو را به داعی الهی به جا آورد ،

کفایت می کند.

«شرط نهم» آن که وضو را به ترتیبی که بیان شد به جا آورد ، یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید ، و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است ، و بنابر احتیاط واجب پای چپ را بعد از پای راست مسح کند.

«شرط دهم» آن که کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

مسأله ۲۸۹

اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می خواهد جایی را بشوید یا مسح کند رطوبت اعضای قبل خشک شده باشد وضو باطل است ، و اگر فقط رطوبت جایی که قبل از محلّی است که می خواهد بشوید یا مسح کند خشک شده باشد ، مثلا موقعی که می خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد وضویش صحیح است.

مسأله ۲۹۰

اگر کارهای وضو را پشت سر هم به جا آورد ، ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت جاهای پیشین خشک شود ، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۱

راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد ، پس اگر بعد از شستن صورت و دست ها چند قدم راه برود ، و بعد سر و پا را مسح کند ، وضوی او صحیح است.

«شرط یازدهم» آن که شستن صورت و دست ها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد ، و اگر دیگری او را وضو دهد ، یا در شستن صورت و دست ها و مسح سر و پاها به او کمک نماید ، وضو باطل است.

مسأله ۲۹۲

کسی که نمی تواند وضو بگیرد باید نایب بگیرد که او را وضو دهد ، و چنانچه مزد هم بخواهد ، در صورتی که بتواند و دادن مزد حرجی نباشد باید به او بدهد ، ولی باید خود او نیّت وضو کند و بنابر احتیاط واجب نایب هم نیّت نماید و با دست خود مسح کند ، و اگر نمی تواند باید نایبش دست او را بگیرد و به جای او مسح بکشد ، و اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرد و با آن رطوبت سر و پای او را مسح کند.

مسأله ۲۹۳

هر کدام از کارهای وضو را که می تواند به تنهایی انجام دهد ، نباید در آن کمک بگیرد.

«شرط دوازدهم» آن که استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

مسأله ۲۹۴

کسی که می ترسد که اگر وضو بگیرد مریض شود نباید وضو بگیرد ، و کسی که می ترسد اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه می ماند ، چنانچه آن عطش موجب مرضی بشود نباید وضو بگیرد ، و اگر موجب مرضی نشود مخیّر است که وضو بگیرد یا تیمّم کند ، و اگر نداند که آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد ، اگر چه بعد بفهمد ضرر داشته ولی ضرر ، ضرر حرام نبوده وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۵

اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد ، باید با همان مقدار وضو بگیرد.

«شرط سیزدهم» آن که در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

مسأله ۲۹۶

اگر می داند چیزی به اعضای وضو چسبیده ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می کند یا نه ، باید آن را بر طرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۷

اگر زیر ناخنی که به اندازه معمول بلند است چرک باشد ، وضو اشکال ندارد ، ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرک را بر طرف کنند ، و اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد ، باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است بر طرف کنند.

مسأله ۲۹۸

اگر در صورت و دست ها و جلوی سر و روی پاها به واسطه سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود ، شستن و مسح روی آن کافی است ، و چنانچه سوراخ شود ، رساندن آب به زیر پوست لازم نیست ، بلکه اگر پوست یک قسمت آن کنده شود ، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند ، ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می چسبد و گاهی بلند می شود ، باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۹

اگر انسان شک کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه ، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد ، مثل آن که بعد از گل کاری شک کنـد گل به دست او چسبیـده یا نه ، باید وارسـی کند یا به قدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده بر طرف شده ، یا آب به زیر آن رسیده است.

مسأله ۳۰۰

اگر جایی را که بایـد شـست یا مسـح کرد چرک باشـد ولی چرک آن مانع از رسـیدن آب به بـدن نباشـد ، اشـکال نـدارد ، و همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی نماید بر دست بماند ، ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می رسد یا نه ، باید آنها را بر طرف کند.

مسأله ۳۰۱

اگر پیش از وضو بداند که در بعضـی از اعضای وضو مانعی از رسیدن آب هست ، و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آن جا رسانده یا نه ، چنانچه علم به غفلت در حال وضو نداشته باشد ، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۰۲

اگر در بعضـی از اعضای وضو مانعی باشـد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می رسـد و گاهی نمی رسـد و انسان بعـد از وضو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه ، چنانچه بداند موقع وضو غفلت از این امر داشته باید دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۳

اگر بعـد از وضـو چیزی که مـانع از رسـیدن آب است در اعضـای وضو ببینـد و ندانـد موقع وضو بوده یـا بعـد پیـدا شـده ، در صورتی که بداند غافل از آن مانع در حال وضو بوده باید دوباره وضو بگیرد ، و گرنه وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۰۴

اگر بعـد از وضو شک کنـد چیزی که مانع رسـیدن آب است در اعضای وضو بوده یا نه ، چنانچه علم به غفلت از آن در حال وضو نداشته وضو صحیح است.

احکام وضو

[شک در وضو]

مسأله ۳۰۵

کسی که در کارهای وضو و شرایط آن خیلی شک می کند ، در صورتی که به حد وسواس برسد باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۳۰۶

اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه ، بنا می گذارد که وضوی او باقی است ، ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد ، و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگری ، وضوی او باطل است.

مسأله ۳۰۷

کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۸

کسی که می داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده مثلا بول کرده اگر نداند کدام جلوتر بوده ، چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد ، و اگر در بین نماز است باید نماز را بشکند و وضو بگیرد ، و اگر بعد از نماز است نمازی که خوانده صحیح است در صورتی که علم نداشته باشد که در حال شروع به نماز غافل بوده ، ولی برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۹

اگر بعد از وضو یا در بین آن یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است ، چنانچه رطوبت جاهایی که پیش از آن است به جهت طول مدّت خشک شده ، باید دوباره وضو بگیرد ، و اگر خشک نشده یا به جهت گرمی هوا و مانند آن خشک شده ، باید جایی را که نشسته یا مسح نکرده و آنچه بعد از آن است بشوید یا مسح کند ، و اگر در بین وضو در شستن یا مسح کردن جایی شک کند باید به همین دستور عمل نماید.

مسأله ۳۱۰

اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه ، در صورتی که علم به غفلت در حال شروع نماز نداشته باشد نمازش صحیح است ، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

مسأله ۳۱۱

اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه ، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را به جا آورد.

مسأله ۳۱۲

اگر بعد از نماز بداند که وضوی او باطل شده ولی شک کند که بعد از نماز باطل شده یا قبل از آن ، نمازی که خوانده صحیح است.

[سایر احکام]

مسأله ۳۱۳

اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می ریزد ، یا نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند ، چنانچه یقین دارد که از اوّل وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می کند ، باید وضو و نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند انجام دهد ، و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب وضو و نماز است باید در وقتی که مهلت دارد فقط کارهای واجب وضو و نماز را به جا آورد و کارهای مستحب را ترک نماید.

مسأله ۳۱۴

اگر به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی کند و در بین نماز یک یا چند دفعه بول یا غائط از او خارج می شود ، اگر همان نماز را با یک وضو بخواند کفایت می کند هر چند احتیاط مستحب این است که هر وقت بول یا غائط از او خارج شد در فاصله ای که موالات بهم نخورد ، وضو بگیرد و بقّیه نماز را بخواند.

مسأله ۳۱۵

کسی که بول یا غائط پی درپی از او خارج می شود یک وضو برای چندین نماز او کافیست ، مگر این که مُحدِث به حدث دیگری گردد ، و بهتر آن است که برای هر نماز یک وضو بگیرد ، و برای به جا آوردن سجده و تشهّد فراموش شده و نماز احتیاط ، وضوی دیگر لازم نیست.

مسأله ۳۱۶

کسی که بول یا غائط پی درپی از او خارج می شود ، لازم نیست بعد از وضو فوراً نماز بخواند ، اگر چه احتیاط مستحب این است که بعد از وضو فوراً نماز بخواند.

مسأله ۳۱۷

کسی که بول یا غائط پی درپی از او خارج می شود بعد از وضو بنابر احتیاط مستحب از مس آنچه که مس آن بر مُحدِث حرام است اجتناب نماید.

مسأله ۳۱۸

کسی که بول او قطره قطره می ریزد ، باید برای نماز به وسیله کیسه ای که در آن پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می کند خود را حفظ نماید ، و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را که نجس شده آب بکشد ، مگر در صورتی که موجب حرج باشد.

و در صورتی که جمع ما بین ظهر و عصر یا مغرب و عشاء می کند ، شستن بین دو نماز لازم نیست ، و نیز کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند ، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید ، و احتیاط واجب آن است که برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد ، مگر در صورتی که موجب حرج باشد.

مسأله ۳۱۹

کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول یا غائط خودداری کند ، در صورتی که ممکن باشد و موجب حرج نباشد باید به مقدار نماز از خارج شدن بول یا غائط جلوگیری نماید ، و در صورتی که مرض او به آسانی معالجه شود باید خود را معالجه نماید.

مسأله ۳۲۰

کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول یا غائط خودداری کند ، بعد از آن که مرض او خوب شد لازم نیست نمازهایی را که در وقت مرض مطابق وظیفه اش خوانده قضا نماید ، ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۳۲۱

اگر کسی مرضی دارد که نمی تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند ، باید به وظیفه کسانی که نمی توانند از بیرون آمدن بول یا غائط خودداری کنند عمل نماید.

چیزهایی که باید برای آنها طهارت از حدث داشت

مسأله ۳۲۲

برای شش چیز باید وضو گرفت:

(اوّل) برای نمازهای واجب غیر از نماز میّت ، و برای نمازهای مستحب وضو شرط صحّت است.

(دوم) برای سجده و تشهّد فراموش شده و دو سجده سهوی که برای تشهّد فراموش شده بجا می آورد ، و اگر بین آنها و نماز حدثی از او سر زده مثلا بول کرده باشد بنابر احتیاط واجب نماز را اعاده کند ، ولی برای سجده سهو در غیر موردی که ذکر شد واجب نیست وضو بگیرد.

(سوم) برای طواف واجب در حج یا عمره.

(چهارم) اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد.

(پنجم) اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند ، در صورتی که آن نذر صحیح باشد ، مانند بوسیدن قرآن.

(ششم) برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده ، یا برای بیرون آوردن آن از محلّی که بودن قرآن در آن محل موجب هتک است ، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند ، ولی چنانچه معطّل شدن به مقدار وضو بی احترامی به قرآن باشد ، باید بدون این که وضو بگیرد قرآن را از آن محل بیرون آورد ، یا اگر نجس شده آب بکشد.

[مس نمودن خط قرآن]

مسأله ۳۲۳

مس نمودن خط قرآن یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن برای کسی که وضو ندارد حرام است ، و رساندن موی بدن به قرآن مانعی ندارد در صورتی که از توابع بشره شمرده نشود ، و اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگری ترجمه کنند مس آن در غیر اسم ذات و اسماء صفات خداوند متعال اشکال ندارد.

مسأله ۳۲۴

جلوگیری بچّه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست ، ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد باید از آن جلوگیری کنند.

مسأله ۳۲۵

کسی که وضو ندارد بنابر احتیاط واجب نباید اسم ذات و اسماء صفات خداوند متعال را به هر زبانی که نوشته شده باشد مس نماید ، و احتیاط مستحب آن است که اسماء مبارکه چهارده معصوم (علیهم السلام) را هم بدون وضو مس ننماید.

مسأله ۳۲۶

اگر پیش از وقت نماز به قصد این که با طهارت باشد وضو بگیرد یا غسل کند ، صحیح است ، و اگر نزدیک وقت نماز هم به قصد مهیّا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد ، بلکه مستحب است.

مسأله ۳۲۷

کسی که یقین یا حجّت شرعیّه دارد که وقت داخل شده ، اگر نیّت وضوی واجب کند و قصدش مقیّد به وجوب نباشد و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده ، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۲۸

مستحب است انسان برای اموری که وضو هر چند شرط صحّت آنها نیست ولی در کمال آنها معتبر است وضو بگیرد ، مانند مناسک حج به غیر از طواف واجب ونماز طواف که وضو در آن دو شرط صحّت است و همچنین برای نماز میّت و ادخال میّت در قبر و رفتن به مسجد و برای خواندن قرآن و نوشتن آن و برای خوابیدن ، و نیز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد.

و هرگاه برای یکی از این کارها وضو بگیرد می تواند هر کاری را که باید با وضو انجام داد به جا آورد ، مثلا می تواند با آن وضو نماز بخواند یا طواف واجب انجام دهد.

چیزهایی که وضو را باطل می کند

مسأله ۳۲۹

هفت چیز وضو را باطل می کند:

(اوّل و دوم) بول و غائط خارج از موضع طبیعی یا از غیر موضع طبیعی با اعتیاد ، و همچنین خارج از غیر موضع طبیعی بدون اعتیاد بنابر احتیاط واجب.

و رطوبت مشتبه به بول قبل از استبراء از بول حکم بول را دارد.

(سوم) باد روده که از مخرج طبیعی غائط خارج می شود و از غیر آن به تفصیلی که در غائط گذشت در صورتی که بر آن یکی از دو اسم مخصوص گفته شود.

(چهارم) خواب ، و وقتی محقّق می شود که گوش نشنود.

(پنجم) چیزهایی که عقل را از بین می برد مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی.

(ششم) استحاضه زنان که تفصیل آن خواهد آمد.

(هفتم) جنابت.

احکام وضوی جبیره

اشاره

چیزی که با آن زخم و شکسته را می بندند ، و دوایی که روی زخم و مانند آن می گذارند جبیره نامیده می شود.

مسأله ۳۳۰

اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد ، چنانچه روی آن باز است و آب ضرر ندارد باید به طور معمول وضو گرفت.

مسأله ۳۳۱

اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دستهاست و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد ، چنانچه کشیدن دست تر بر آن ضرر ندارد ، باید در شکستگی دست تر بر آن بکشد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در زخم و دمل ، و احتیاط مستحب آن است که بعد پارچه پاکی روی آن بگذارد و دست تر را روی پارچه هم بکشد ، و اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم و شکستگی نجس است و نمی شود آب کشید ، در مورد زخم باید اطراف آن را به طوری که در وضو گذشت از بالا به پایین بشوید و تیمّم لازم نیست ، و احتیاط مستحب آن است که پارچه پاکی روی زخم بگذارد و دست تر روی آن بکشد و تیمّم هم بنماید.

و امّا در شکستگی باید تیمّم نماید و بنابر احتیاط واجب وضو نیز گرفته و پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با دست تر بکشد.

مسأله ۳۳۲

اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاهاست و روی آن باز است ، چنانچه نتواند آن را مسح کند به این معنی که مثلاً زخم تمام محل مسح را گرفته باشد ، یا آن که از مسح جاهای سالم نیز متمکّن نباشد بنابر احتیاط واجب بین وضو به این ترتیب که پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند و تیمّم جمع کند.

مسأله ۳۳۳

اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد ، چنانچه باز کردن آن مشقّت ندارد و آب هم برای آن ضرر ندارد ، باید باز کند و وضو بگیرد ، چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد ، یا جلوی سر و روی پاها باشد.

مسأله ۳۳۴

اگر زخم یا دمل یا شکستگی که بسته است در صورت یا دستها باشد ، چنانچه باز کردن یا ریختن آب روی آن ضرر و یا مشقّت دارد ، باید مقداری را که ضرر و مشقّت ندارد از اطراف شسته و روی جبیره را مسح نماید.

مسأله ۳۳۵

اگر نمی شود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته پاک است ، و رساندن آب به زخم ممکن است و ضرر و مشقّت ندارد ، باید آب را به روی زخم با رعایت ترتیب و در صورت بنابر احتیاط برساند ، ولی اگر جبیره در صورت باشد و رساندن آب با رعایت ترتیب ممکن نباشد بنابر احتیاط بین شستن و مسح با مراعات ترتیب جمع کند ، و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است ، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم ممکن باشد و ضرر و مشقّت نداشته باشد ، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند.

و در صورتی که رساندن آب به روی زخم ممکن نیست یا ضرر یا مشقّت دارد ، یا زخم نجس است و نمی شود آن را آب کشید ، یا ضرر یا مشقّت دارد ، باید اطراف زخم را بشوید ، و اگر جبیره پاک است روی آن را مسح کند ، و اگر جبیره نجس است یا نمی شود روی آن را دست تر کشید ، در صورتی که ممکن است پارچه پاکی را روی آن بگذارد ، و بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تیمّم و مسح بر آن پارچه و حتّی الامکان پارچه را به گونه ای بگذارد که جزء جبیره حساب شود و در صورتی

که گذاشتن پارچه یا مسح بر آن ممکن نباشد ، بنابر احتیاط واجب اطراف آن را به طوری که در وضو گذشت بشوید و تیمّم هم بنماید.

مسأله ۳۳۶

اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دستها یا تمام هر دو دست را گرفته باشد ، احتیاط واجب آن است که جمع کند بین وضوی جبیره ای و تیمّم.

مسأله ۳۳۷

اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد ، بنابر احتیاط واجب جمع کند بین وضوی جبیره و تیمّم.

مسأله ۳۳۸

کسی که در کف دست و انگشتها جبیره دارد ، و در موقع وضو دست تر روی آن کشیده است ، سر و پا را با همان رطوبت مسح کند.

مسأله ۳۳۹

اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا که مسحش واجب است باز است ، باید جاهایی که باز است روی پا را ، و جایی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

مسأله ۳۴۰

اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد ، باید بین آنها را بشوید ، و اگر جبیره ها در سر یا روی پاها باشد ، باید بین آنها را مسح کند ، و در جاهایی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۱

اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن بدون مشقّت ممکن نیست ، بنابر احتیاط واجب وضوی جبیره بگیرد و تیمّم هم بنماید ، و اگر برداشتن زاید از معمول جبیره بدون مشقّت ممکن است ، باید آن را بردارد ، پس اگر زخم در صورت یا دستهاست آن قسمت را بشوید ، و اگر در سر یا روی پاهاست و مسحش واجب است ، آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۲

اگر در اعضای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست ولی به جهت دیگری آب برای آنها ضرر دارد باید تیمّم کند.

مسأله ۳۴۳

اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده است و نمی تواند آن را از جهت ضرر بشوید ، حکم آن حکم زخم و جراحت است که در مسائل قبل گذشت ، و اگر برای جهت دیگری مثل بند نیامدن خون نمی تواند آن را بشوید باید تیمّم کند.

مسأله ۳۴۴

اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست یا موجب حرج است بنابر احتیاط واجب جمع کند بین وضو یا غسل جبیره ای و تیمّم.

مسأله ۳۴۵

در غیر غسل میّت از سایر اغسال ، غسل جبیره ای مثل وضوی جبیره ای است ، و بنابر احتیاط واجب آن را ترتیبی به جا آورد ، ولی اگر در بدن زخم یا دمل باشد چه محل مجبور باشد و چه مکشوف هرچند برای تخییر بین غسل و تیمّم وجهی هست ، امّا احتیاط واجب آن است که غسل کند ، و اگر شکستگی باشد حکم آن و حکم موضع شکسته و زخم و دمل در غسل همان است که در صورت و دستها در وضو گذشت.

مسأله ۳۴۶

کسی که وظیفه او تیمّم است اگر در بعضی از جاهای تیمّم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد ، باید به دستور وضوی جبیره ای تیمّم جبیره ای نماید.

مسأله ۳۴۷

کسی که باید با وضو یا غسل جبیره ای نماز بخواند ، چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او بر طرف نمی شود ، می تواند در اول وقت نماز بخواند ، ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت عذر او بر طرف شود بهتر آن است که صبر کند و چنانچه عذر او بر طرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره ای به جا آورد ، و در صورتی که اول وقت نماز خواند و تا آخر وقت عذرش بر طرف شد ، باید وضو گرفته یا غسل کرده و نماز را اعاده نماید.

مسأله ۳۴۸

اگر انسان برای مرضی که در چشم اوست ، موی چشم خود را بچسباند ، یا از جهت درد چشم آب برای آن ضرر داشته باشد باید تیمّم نماید.

مسأله ۳۴۹

کسی که نمی داند وظیفه اش تیمّم است یا وضوی جبیره ای ، باید احتیاط کند به جمع بین وضو و تیمّم.

مسأله ۳۵۰

نمازهایی را که انسان با وضوی جبیره ای خوانده و تا آخر وقت عذرش مستمر بوده ، صحیح است و می تواند با آن وضو نمازهای بعدی را در صورتی که در تمام وقت عذرش مستمر باشد به جا آورد ، وهرگاه عذرش بر طرف شد برای نمازهای بعد بنابر احتیاط واجب وضو بگیرد.

غسلهای واجب

اشاره

غسلهای واجب هفت است: (اوّل) غسل جنابت ، (دوم) غسل حیض ، (سوم) غسل نفاس، (چهارم) غسل استحاضه، (پنجم) غسل مس میّت ، (ششم) غسل میّت ، (هفتم) غسلی که به واسطه نذر و قسم و مانند اینها واجب می شود.

احکام جنابت

مسأله ۳۵۱

به دو چیز انسان جنب می شود:

(اوّل) جماع.

(دوم) بیرون آمدن منی ، در خواب باشد یا بیداری ، کم باشد یا زیاد ، با شهوت باشد یا بی شهوت ، با اختیار باشد یا بی اختیار.

مسأله ۳۵۲

اگر رطوبتی از مرد خارج شود که نداند منی است یا بول یا غیر اینها ، چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن بدن سست شده ، آن رطوبت حکم منی را دارد ، و اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد حکم منی را ندارد ، ولی در مریض اگر با شهوت بیرون آید ، هر چند با جستن و سستی بدن بیرون نیامده باشد ، حکم منی را دارد ، و امّا زن اگر از شهوت انزال کند غسل جنابت بر او واجب است.

مسأله ۳۵۳

اگر از مردی که مریض نیست آبی بیرون آید که یکی از سه نشانه ای را که در مسأله پیش گذشت داشته باشد و نداند

نشـانه هـای دیگر را داشـته یـا نه ، چنانچه پیش از بیرون آمـدن آن ، وضو داشـته به همان وضو اکتفا کنـد و اگر وضو نداشـته کافی است فقط وضو بگیرد.

مسأله ۳۵۴

مسـتحب است انسان بعـد از بیرون آمـدن منی بول کند ، و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید که نداند منی است یا رطوبت دیگر ، حکم منی را دارد.

مسأله ۳۵۵

اگر انسان با زنی جماع کنـد و به اندازه ختنه گاه یا بیشتر داخل شود چه در قُبُل باشد و چه در دُبُر هر دو جنب می شوند ، اگر چه منی بیرون نیایـد ، و بنابر احتیاط واجب در جماع با مرد جمع کند بین غسل و وضو در صورتی که قبلا وضو نداشـته باشـد وگرنه غسل کفایت می کند ، و در حکم مذکور فرقی نیست بین بالغ و نابالغ و عاقل و مجنون و قاصد و غیر قاصد.

مسأله ۳۵۶

اگر شک کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه ، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۷

اگر حیـوانی را وطی کنـد یعنی بـا او نزدیکی نمایـد و منی از او بیرون آیـد غسـل تنهـا کـافی اسـت ، و اگر منی بیرون نیایـد ، چنـانچه پیش از وطی وضو داشـته بـاز هم غسـل تنها کافی است ، و اگر وضو نداشـته احتیاط واجب آن است که غسل کنـد و وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۵۸

اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید ، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۹

کسـی که نمی توانـد غسل کنـد ولی تیمّم برایش ممکن است ، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می تواند با زن خود نزدیکی کند.

مسأله ۳۶۰

اگر در لباس خود منی ببینـد و بدانـد که از خود اوست و برای آن غسل نکرده ، بایـد غسل کنـد ، ونمازهایی را که یقین دارد بعـد از بیرون آمـدن منی خوانـده ، اگر در وقت است اعـاده کنـد ، و اگر بعـد از وقت است قضا نمایـد ، و امّا نمازهایی را که احتمال می دهد پیش از بیرون آمدن آن منی خوانده ، اعاده و قضاء ندارد.

چیزهایی که بر جنب حرام است

مسأله ۳۶۱

پنج چیز بر جنب حرام است:

(اوّل) رساندن جایی از بدن خود به خط قرآن ، یا به اسم مبارک ذات خداوند متعال به هر لغتی که باشد و سایر اسماء حسنی و بنابر احتیاط مستحب اسمای انبیا و ائمه و حضرت زهرا (علیهم السلام) را مس ننماید.

(دوم) رفتن در مسجدالحرام و مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

(سوم) توقّف در مساجد دیگر ، ولی اگر از یک در مسجد داخل و از در دیگر خارج شود مانعی ندارد ، و همچنین توقّف در حرم امامان (علیهم السلام) حرام است ، و احتیاط واجب آن است که از رفتن در حرم ائمه (علیهم السلام) خودداری کند اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

(چهارم) گذاشتن چیزی در مسجد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب داخل شدن در مسجد برای برداشتن چیزی.

(پنجم) خواندن هر یک از آیات سجده واجب ، و آن آیات در چهار سوره است: «اوّل» سوره سی و دوم قرآن (الم تنزیل) ، «دوم» سوره چهل و یکم (حم سجده فصلت) ، «سوم» سوره پنجاه و سوم (والنجم) ، «چهارم» سوره نود و ششم (اقرأ).

و بنابر احتیاط واجب از خواندن بقیّه این چهار سوره ، حتّی از خواندن (بِسْمِ

اللّهِ الرّحْمنِ الرّحِیم) ، بلکه بعض آن به قصد این سوره ها نیز خودداری کند.

چیزهایی که بر جنب مکروه است

مسأله ۳۶۲

نُه چیز بر جنب مکروه است:

اوّل و دوم) خوردن و آشامیدن ، ولی اگر وضو بگیرد یا دستها را بشوید مکروه نیست.

(سوم) خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره هایی که سجده واجب ندارد.

(چهارم) رساندن جایی از بدن به جلد و حاشیه و بین خط های قرآن.

(پنجم) همراه داشتن قرآن.

(ششم) خوابیدن ، ولی اگر وضو بگیرد و یا به واسطه نداشتن آب ، بدل از غسل تیمّم کند ، مکروه نیست.

(هفتم) خضاب کردن به حنا و مانند آن.

(هشتم) مالیدن روغن به بدن.

(نهم) جماع کردن ، بعد از آن که محتلم شده ، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت

مسأله ۳۶۳

غسل جنابت به خودی خود مستحب است ، و برای واجبات مشروط به طهارت واجب می شود ، ولی برای نماز میّت و سجده سهو مگر سجده سهو در مورد تشهّد فراموش شده و سجده شکر و سجده های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست.

مسأله ۳۶۴

لازم نیست در وقت غسل نیّت کند که غسل واجب یا مستحب می کند ، بلکه اگر به قصد قربت چنانکه در وضو گذشت و با اخلاص غسل کند کافی است.

مسأله ۳۶۵

اگر یقین کند یا حجّت شرعیّه ای داشته باشد که وقت نماز داخل شده و نیّت غسل واجب کند و قصدش مقیّد به وجوب

نباشد ، و بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده ، غسل او صحیح است.

مسأله ۳۶۶

غسل را چه واجب و چه مستحب به دو قسم می شود انجام داد ، ترتیبی و ارتماسی.

غسل ترتیبی

مسأله ۳۶۷

در غسل ترتیبی بایـد به نیّت غسل ، اوّل سـر و گـردن ، بعـد بدن را بشوید ، و بنابر احتیاط واجب اوّل طرف راست و بعد طرف چپ بدن را بشوید ، و اگر عمداً یا از روی فراموشـی و یا به واسـطه ندانسـتن مسأله سـر را بعد از بدن بشوید ، کفایت می کند بـدن را دوبـاره بشویـد ،واگر طرف راست را بعـد از طرف چپ بشویـد ، بنـابر احتیـاط واجب طرف چپ را دوباره بشویـد ، و تحقّق غسل ترتیبی به حرکت دادن هر یک از سه عضو زیر آب به قصد غسل محل اشکال است.

مسأله ۳۶۸

بنابر احتیاط واجب نصف ناف و نصف عورت را باید با طرف راست بدن و نصف دیگر را با طرف چپ بشوید ، و بهتر اسـت تمام ناف و عورت با هر دو طرف شسته شود.

مسأله ۳۶۹

برای آن که یقین کند هر سه قسـمت یعنی سر و گردن و طرف راست و طرف چپ را کاملا غسل داده ، باید هر قسمتی را که می شوید مقداری از قسمت دیگر را هم با آن قسمت بشوید ، بلکه احتیاط مستحب آن است که تمام طرف راست گردن را با طرف راست بدن ، و تمام طرف چپ گردن را با طرف چپ بدن بشوید.

مسأله ۳۷۰

اگر بعد از غسل بفهمد جایی از بدن را نشسته و نداند آیا از سر یا طرف راست یا طرف چپ می باشد ، شستن سر لازم نیست و بایـد جایی را که احتمال می دهـد از طرف چپ نشسـته بشویـد ، و بنابر احتیاط واجب جایی را که احتمال می دهد از طرف راست نشسته قبل از شستن طرف چپ بشوید.

مسأله ۳۷۱

اگر بعـد از غسل بفهمـد مقـداری از بدن را نشسته ، چنانچه از طرف چپ باشد شسـتن همان مقدار کافیست ، و اگر از طرف راست باشـد بعـد از شسـتن آن مقدار بنابر احتیاط واجب طرف چپ را بشوید ، و اگر از سـر و گردن باشد باید بعد از شسـتن آن مقدار بدن را بشوید ، و بنابر احتیاط واجب ، طرف راست را بر طرف چپ مقدّم بدارد.

مسأله ۳۷۲

کسی که پیش از تمام شدن غسل در شستن مقداری از طرف چپ شک کند ، شستن همان مقدار کافیست ، ولی اگر بعد از شستن مقداری از طرف چپ در شستن مقداری از طرف راست شک کند ، بنابر احتیاط واجب آن مقدار را شسته و بعد از آن طرف چپ را هم بشوید ، و اگر در شستن مقداری از سر و گردن شک کند و داخل در شستن قسمتهای دیگر بدن شده باشد ، شکش غیر معتبر و غسلش صحیح است.

غسل ارتماسی

مسأله ۳۷۳

غسل ارتماسی به فرو بردن تمام بدن در آب محقّق می شود ، و تحقّق غسل ارتماسی در صورتی که قسمتی از بدن در آب باشد به فرو بردن باقی بدن مورد اشکال است ، و بنابراحتیاط واجب به گونه ای باشد که عرفاً صدق کند که بدن را دفعةً در آب فرو برده است.

مسأله ۳۷۴

در غسل ارتماسی ، بنابر احتیاط باید هنگام فرو بردن اوّل جزء بدن در آب تا آخر جزء نیّت غسل داشته باشد.

مسأله ۳۷۵

اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد که به مقداری از بدن آب نرسیده است جای آن را بداند یا نداند باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۷۶

اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد ولی برای ارتماسی وقت دارد باید غسل ارتماسی کند.

مسأله ۳۷۷

کسی که برای حج یا عمره احرام بسته نمی تواند غسل ارتماسی کند ، و حکم غسل ارتماسی شخص روزه دار در مسأله «۱۶۲۵» ذکر شده است.

احکام غسل کردن

مسأله ۳۷۸

در غسل ارتماسی یا ترتیبی پاک بودن تمام بدن پیش از غسل لازم نیست ، بلکه اگر به فرو رفتن در آب یا ریختن آب در صورتی که آب معتصم باشد به قصد غسل بدن پاک شود غسل صحیح است ، و آب معتصم آبی است که به ملاقات با نجس نجس نشود ، مانند آب باران و کر و جاری.

مسأله ۳۷۹

کسی که از حرام جنب شده غسل او با آب گرم اگر چه عرق کند صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که با آب سرد غسل کند.

مسأله ۳۸۰

اگر در غسل جایی از بدن نشسته بماند ، چنانچه غسل ارتماسی باشد باطل است ، و اگر ترتیبی باشد حکم آن در مسأله «۳۷۱» گذشت ، و در هر حال شستن آنچه که عرفاً باطن شمرده می شود مثل توی گوش و بینی واجب نیست.

مسأله ۳۸۱

جایی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن ، چنانچه قبلا از ظاهر بوده باید بشوید و اگر قبلا از ظاهر نبوده شستن آن لازم نیست ، و در صورتی که حالت سابقه معلوم نیست بنابر احتیاط واجب بشوید.

مسأله ۳۸۲

اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخل آن از ظاهر شمرده شود ، باید آن را شست ، و در غیر این صورت شستن آن لازم نیست ، مگر در صورت شک در صدق ظاهر بر آن که در این صورت بنابر احتیاط لازم است .

مسأله ۳۸۳

چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است باید بر طرف نماید ، و اگر پیش از یقین به بر طرف شدن آن ، غسل ارتماسی نماید ، باید دوباره غسل کند ، و اگر غسل ترتیبی کرده است حکمش همان است که در مسأله «۳۷۲» گذشت.

مسأله ۳۸۴

اگر موقع غسل شک کند چیزی که مانع از رسیدن آب باشد در بدن او هست یا نه باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

مسأله ۳۸۵

در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می شود بشوید ، و شستن موهای بلند واجب نیست ، بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنها تر نشود ، غسل صحیح است ، ولی اگر رساندن آب به پوست بدون شستن آنها ممکن نباشد ، باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد.

مسأله ۳۸۶

تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گذشت ، مثل پاک بودن آب و مباح بودن آن ، در صحیح بودن غسل هم شرط

است ، ولی در غسل لازم نیست بـدن را از بالا به پایین بشوید ، و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شسـتن هر قسـمت فوراً قسـمت دیگر را بشویـد ، پس اگر بعـد از شسـتن سـر و گردن صبر کنـد و بعد از مدّتی بدن را بشوید ، یا بعد از طرف راسـت مـدّتی صبر کنـد و بعـد طرف چپ را بشوید ، اشـکال ندارد ، ولی کسـی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند ، اگر به اندازه غسل و نماز می شود از او بیرون نیاید ، باید فوراً غسل کند و بعد از آن هم فوراً نماز بخواند.

مسأله ۳۸۷

کسـی که قصد دارد پول حمّامی را ندهد یا بدون این که بداند حمّامی راضـی است بخواهد نسیه بگذارد اگر چه بعد حمّامی را راضی کند غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۸

اگر حمّامی راضـی باشد که پول حمام نسیه بماند ، ولی کسـی که غسل می کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد ، یا از مال حرام بدهد غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۹

اگر پولی را که خمس آن را نداده است به حمّامی بدهد ، مرتکب حرام شده و غسل او باطل است.

مسأله ۳۹۰

اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند ، و پیش از غسل شک کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمّامی به غسل کردن او راضی است یا نه ، غسل او باطل است ، مگر این که پیش از غسل حمّامی را راضی کند.

مسأله ۳۹۱

اگر شک کند که غسل کرده یا نه باید غسل کند ، ولی اگر بعد از غسل شک کند که غسل او درست بوده یا نه ، در صورتی که احتمال بدهد که وقت غسل ملتفت بوده ، غسلش صحیح است.

مسأله ۳۹۲

اگر در بین غسـل حـدث اصـغر از او سـر زنـد مثلاـ بول کنـد بنـابر احتیاط واجب غسل را تمام کنـد و اعاده نمایـد و وضو هم ضمیمه کند مگر این که از غسل ترتیبی به غسل ارتماسی عدول کند.

مسأله ۳۹۳

اگر از جهت تنگی وقت وظیفه مکلّف تیمّم بوده ولی به خیال این که به انـدازه غسل و نماز وقت دارد غسل کند ، در صورتی که به قصـد طهارت از جنابت یا قرائت قرآن مثلا غسل نماید غسل او صـحیح است ، و اگر قصد کند برای خواندن آن نماز به

نحوی که اگر امر به نماز نباشد قصد غسل نداشته باشد ، آن غسل باطل است.

مسأله ۳۹۴

کسی که جنب شده و نماز خوانده اگر شک کند که غسل کرده یا نه ، چنانچه احتمال بدهد که وقت شروع به نماز ملتفت بوده ، نماز او صحیح است ، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند ، و در صورتی که بعد از نماز حدث اصغر از او صادر شده باشد باید وضو هم بگیرد ، و نمازی را هم که خوانده اگر وقت باقی است اعاده کند ، و اگر وقت باقی نیست قضا نماید.

مسأله ۳۹۵

کسی که چند غسل بر او واجب است ، می تواند آنها را جدا جدا انجام دهد ، ولی بعد از غسل اوّل برای بقیّه نیّت وجوب نکند ، و همچنین می تواند به نیّت همه آنها یک غسل به جا آورد ، بلکه اگر یک غسل معیّن از آنها را قصد کند ، از بقیّه کفایت می نماید.

مسأله ۳۹۶

اگر بر جایی از بدن آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد ، چنانچه بخواهد غسل ترتیبی به جا آورد باید آب را طوری به بدن برساند که مس آن نوشته نشود ، و همچنین است اگر بخواهد وضوی ترتیبی بگیرد و بر بعض اعضای وضو آیه قرآن باشد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر اسم خداوند متعال باشد ، و در غسل و وضو مراعات احتیاط نسبت به اسماء انبیا و ائمّه و حضرت زهرا (علیهم السلام)مستحب است.

مسأله ۳۹۷

کسی که غسل جنابت کرده ، نباید برای نماز وضو بگیرد ، بلکه با غسلهای دیگر واجب غیر از غسل استحاضه متوسّطه و با غسلهای مستحب که در مسأله «۶۵۰» می آید ، نیز می تواند بدون وضو نماز بخواند ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد.

استحاضه

اشاره

یکی از خونهایی که از زن خارج می شود خون استحاضه است ، و زن را در موقع دیدن خون استحاضه ، مستحاضه می گویند.

مسأله ۳۹۸

خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می آید و غلیظ هم نیست ، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

مسأله ۳۹۹

استحاضه سه قسم است: قلیله و متوسطه و کثیره.

استحاضه قلیله آن است که خون فقط روی پنبه ای را که زن با خود بر می دارد آلوده کند و در آن فرو نرود.

استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود اگر چه در یک گوشه آن باشد ، ولی از پنبه به دستمال و مانند آن که معمولا زنها برای جلوگیری از خون می بندند نرسد.

استحاضه کثیره آن است که خون پنبه را فرا گرفته و به دستمال برسد.

احکام استحاضه

مسأله ۴۰۰

در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد ، و بنابر احتیاط واجب پنبه را عوض کند ، و باید ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده آب بکشد.

مسأله ۴۰۱

در استحاضه متوسّطه باید زن برای هر نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود ، کارهای استحاضه قلیله را که در مسأله پیش گذشت انجام دهد ، و هرگاه این حالت قبل از نماز دیگر برایش پیش آید برای آن نماز غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود ، کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد.

و اگر عمداً یا از روی فراموشی قبل از نمازی که باید غسل نماید غسل نکند ، قبل از نماز بعد غسل نماید ، چه آن که خون بیاید یا قطع شده باشد.

مسأله ۴۰۲

در استحاضه کثیره علاوه بر آنچه که در استحاضه متوسطه در مسأله قبل گذشت ، باید برای هر نماز بنابر احتیاط واجب دستمال را عوض کند یا آب بکشد ، و لازم است یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشاء به جا آورد ، و بین نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاء فاصله نیندازد ، و اگر فاصله انداخت باید برای نماز دوم چه عصر باشد و چه عشاء دوباره غسل کند ، و در استحاضه کثیره غسل از وضو کفایت می کند.

مسأله ۴۰۳

اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید ، چنانچه زن برای آن خون وضو یا غسل به جا نیاورده باشد ، باید در موقع نماز وضو یا غسل به جا آورد اگر چه در آن موقع مستحاضه نباشد.

مسأله ۴۰۴

مستحاضه متوسطه که باید وضو بگیرد و غسل کند ، هر کدام را اوّل به جا آورد صحیح است ، ولی بهتر آن است که اوّل وضو بگیرد.

و امّا مستحاضه کثیره اگر بخواهد وضو بگیرد ، باید قبل از غسل وضو بگیرد.

مسأله ۴۰۵

اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود ، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند ، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود ، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

مسأله ۴۰۶

اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود ، باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل ، و برای نماز مغرب و عشاء غسل دیگری به جا آورد ، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود ، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

مسأله ۴۰۷

مستحاضه کثیره یا متوسطه در صورتی که تا داخل شدن وقت نماز بر آن حالت باقی باشد ، اگر پیش از داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند ، غسل او باطل است ، ولی نزدیک اذان صبح جایز است به قصد رجاء غسل نماید و نماز شب را بخواند ، و بنابر احتیاط بعد از طلوع فجر برای نماز صبح باید غسل را اعاده کند.

مسأله ۴۰۸

زن مستحاضه برای هر نمازی غیر از نماز یومیّه که حکم آن گذشت چه واجب باشد چه مستحب ، و همچنین اگر بخواهد نماز یومیّه ای را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند ، یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند ، باید تمام کارهایی را که برای استحاضه ذکر شد انجام دهد ، و مستحاضه کثیره بنابر احتیاط وضو هم بگیرد ، و اگر آن نماز را در وقت فریضه یومیّه ای که برای آن غسل کرده بجا آورد ، بنابر احتیاط واجب دوباره غسل کند ، امّا برای خواندن نماز احتیاط و سجده و تشهّد فراموش شده و دو سجده سهوی که برای تشهّد فراموش شده باید به جا آورد ، در صورتی که آنها را بعد از نماز فوراً انجام دهد واجب نیست کارهای استحاضه را انجام دهد ، و برای سجده سهو نماز ، انجام کارهای استحاضه لازم نیست.

مسأله ۴۰۹

زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد ، فقط برای نماز اوّلی که می خواند باید کارهای استحاضه را انجام دهد ، و برای نمازهای بعد لازم نیست.

مسأله ۴۱۰

اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است ، موقعی که می خواهد نماز بخواند یا باید بر وفق احتیاط عمل کند و یا این که خود را وارسی نماید ، مثلا مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد ، و بعد از آن که فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است ، کارهایی را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد ، ولی اگر بداند تا وقتی که می خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی کند ، پیش از داخل شدن وقت هم می تواند خود را وارسی نماید.

مسأله ۴۱۱

زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را وارسی کند مشغول نماز شود ، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده مثلا استحاضه اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده نماز او صحیح است ، و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه اش نبوده مثل آن که استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده نماز او باطل است.

مسأله ۴۱۲

زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید و نداند استحاضه او از چه قسم است ، احتیاط واجب آن است که وظیفه بیشتر را انجام دهد تا یقین کند که به تکلیف خود عمل کرده است ، مثلا اگر نمی داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد ، و اگر نمی داند متوسطه است یا کثیره کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد و برای هر نماز وضو هم بگیرد ، ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از سه قسم بوده باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

مسأله ۴۱۳

اگر خون استحاضه در اوّل ظهورش در باطن باشد و بیرون نیاید وضو یا غسلی را که زن داشته باطل نمی کند ، و اگر بیرون بیاید هر چند کم باشد وضو و غسل را باطل می کند.

مسأله ۴۱۴

زن مستحاضه ا گر بعد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند ، اگر چه بداند دوباره خون می آید با وضویی که دارد می تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۱۵

زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده ، خونی از او بیرون نیامده می تواند خواندن نماز را تا وقتی که می داند بر این حال باقی است تأخیر بیندازد.

مسأله ۴۱۶

اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز بکلّی پاک می شود ، یا به اندازه خواندن نماز خون بند می آید ، باید صبر

کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

مسأله ۴۱۷

اگر بعد از وضو و غسل خون در ظاهر قطع شود ، و مستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد به مقداری که وضو و غسل و نماز را به جا آورد بکلّی پاک می شود ، باید نماز را تأخیر بیندازد و موقعی که بکلّی پاک شد دوباره وضو و غسل را به جا آورد و نماز را بخواند ، و اگر وقت نماز تنگ شد ، لازم نیست وضو و غسل را دوباره به جا آورد ، بلکه بنابر احتیاط واجب به جهت غسل و همچنین به جهت وضو تیمّم بنماید و نماز بخواند.

مسأله ۴۱۸

مستحاضه کثیره و متوسطه وقتی که به کلّی از خون پاک شد باید غسل کند ، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول غسل شده ، دیگر خون نیامده و به کلّی پاک شده ، لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۴۱۹

مستحاضه قلیله و متوسطه و کثیره بعد از انجام وظیفه ، باید نماز را تأخیر نیندازند ، مگر در موردی که در مسأله «۴۱۵» گذشت ، ولی گفتن اذان و اقامه قبل از نماز اشکال ندارد ، و در نماز هم می تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را به جا آورد ، و احتیاط مستحب آن است که اگر به مقدار اجزای واجب نماز پاک است ، مستحبات را ترک کند.

مسأله ۴۲۰

زن مستحاضه اگر بین وظیفه ای که دارد از وضو یا غسل و نماز فاصله بیندازد ، باید مطابق وظیفه اش دوباره وضو گرفته یا غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود ، مگر آن که بداند بر حالتی است که در مسأله «۴۱۵» گذشت.

مسأله ۴۲۱

اگر خون استحاضه زن جریان دارد و قطع نمی شود ، چنانچه برای او ضرر ندارد ، باید بعد از غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید ، و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون بیاید ، باید دوباره غسل کند و اگر نماز هم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۴۲۲

اگر در موقع غسل خون قطع نشود غسل صحیح است ، ولی اگر در بین غسل ، استحاضه متوسطه کثیره شود ، لازم است غسل را از سر بگیرد.

مسأله ۴۲۳

احتیاط مستحب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است به مقداری که می تواند از بیرون آمدن خون

جلوگیری کند.

مسأله ۴۲۴

روزه زن مستحاضه کثیره ، در صورتی صحیح است که غسل هایی را که برای نمازهای روز واجب است انجام دهد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب غسل نماز مغرب و عشاء شبی که می خواهد فردای آن را روزه بگیرد به جا آورد.

مسأله ۴۲۵

اگر بعد از نماز عصر مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند ، روزه او صحیح است.

مسأله ۴۲۶

اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز ، متوسطه یا کثیره شود ، باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گذشت انجام دهد ، و اگر استحاضه متوسطه کثیره شود ، باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد ، و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد فایده ندارد ، و باید دوباره برای کثیره غسل کند.

مسأله ۴۲۷

اگر در بین نماز ، استحاضه متوسطه زن کثیره شود ، باید نماز را بشکند و برای استحاضه کثیره غسل کند و کارهای دیگر آن را انجام دهد ، و همان نماز را دو مرتبه بخواند ، و بنابر احتیاط استحبابی قبل از غسل وضو بگیرد ، و اگر برای غسل وقت ندارد ، لازم است وضو گرفته و عوض غسل تیمّم کند ، و اگر برای تیمّم نیز وقت ندارد بنابر احتیاط واجب نماز را به همان حال تمام کند ، ولی باید در خارج وقت قضا نماید.

و همچنین اگر در بین نماز ، استحاضه قلیله متوسطه یا کثیره شود باید نماز را بشکند و وظایف مستحاضه متوسطه یا کثیره را انجام دهد.

مسأله ۴۲۸

اگر در بین نماز خون بند بیاید و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه ، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده ، لازم است وظیفه ای را که داشته از وضو و غسل انجام دهد و نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۴۲۹

اگر استحاضه کثیره زن متوسطه شود ، باید برای نماز اوّل عمل کثیره و برای نمازهای بعدی عمل متوسطه را به جا آورد ، مثلا اگر پیش از نماز ظهر ، استحاضه کثیره متوسطه شود ، باید برای نماز ظهر غسل کند ، و برای نماز عصر و مغرب و عشاء وضو بگیرد ، ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد ، باید برای نماز عصر غسل نماید ، و اگر برای نماز عصر هم غسل نکند ، باید برای نماز مغرب غسل کند ، و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقدار نماز

عشاء وقت داشته باشد ، باید برای نماز عشاء غسل نماید.

مسأله ۴۳۰

اگر پیش از هر نماز خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره بیاید ، در صورتی که زمان قطع شده وسعت برای غسل و نماز داشته باشد ، در آن فاصله باید غسل کند و نماز بخواند ، و اگر زمان قطع شده وسعت برای نماز با طهارت ندارد ، همان یک غسل کفایت می کند ، و اگر برای غسل و بعض نماز وسعت داشته باشد ، احتیاط واجب آن است که در آن فاصله غسل کند و نماز بخواند.

مسأله ۴۳۱

اگر استحاضه کثیره قلیله شود ، باید برای نماز اوّل عمل کثیره و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را انجام دهد ، و نیز اگر استحاضه متوسطه قلیله شود ، باید برای نماز اوّل عمل متوسطه ، و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را به جا آورد.

مسأله ۴۳۲

اگر مستحاضه یکی از کارهایی را که بر او واجب می باشد ترک کند ، نمازش باطل است.

مسأله ۴۳۳

مستحاضه ای که برای نماز وضو گرفته یا غسل کرده بنابر احتیاط نمی تواند در حال اختیار جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند ، و در حال اضطرار جایز است ولی بنابر احتیاط باید وضو بگیرد.

مسأله ۴۳۴

مستحاضه ای که غسل واجب خود را به جا آورده ، رفتن او در مسجد و توقّف در آن و خواندن آیه ای که سجده واجب دارد و نزدیکی شوهر با او حلال است ، اگر چه وظایف دیگری را که برای نماز انجام می داد مثل عوض کردن پنبه و دستمال انجام نداده باشد ، و اقوی این است که این کارها بدون غسل نیز جایز است ، اگر چه احوط ترک است.

مسأله ۴۳۵

اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز ، آیه ای را که سجده واجب دارد بخواند یا مسجد برود ، یا شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند ، احتیاط مستحب آن است که غسل نماید.

مسأله ۴۳۶

نماز آیات بر مستحاضه واجب است ، و باید برای نماز آیات همه کارهایی را که برای نماز یومیّه گذشت انجام دهد ، و بنابر احتیاط در استحاضه کثیره وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۳۷

هرگاه در وقت نماز یومیّه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود ، اگر چه بخواهد هر دو را پشت سر هم به جا آورد ، باید برای هر یک از نماز یومیّه و آیات ، وظایف مستحاضه را جداگانه انجام دهد.

مسأله ۴۳۸

زن مستحاضه نماز قضا را باید تأخیر بیندازد تا پاک شود ، و در صورتی که وقت قضا تنگ باشد ، باید برای هر نماز کارهایی را که برای نماز ادا بر او واجب است ، به جا آورد.

مسأله ۴۳۹

اگر زن بداند خونی که از او خارج می شود خون زخم نیست ، و شرعاً حکم حیض و نفاس را ندارد ، باید به دستور استحاضه عمل کند ، بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر ، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد ، بنابر احتیاط واجب کارهای استحاضه را انجام دهد.

حیض

اشاره

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می شود ، و زن را در موقع دیدن خون حیض حائض می گویند.

مسأله ۴۴۰

خون حیض در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می آید.

مسأله ۴۴۱

زن بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می شود ، و چنانچه خونی ببیند حیض نیست ، و احتیاط واجب آن است که بعد از تمام شدن پنجاه سال تا تمام شدن شصت سال جمع کند بین احکام یائسه و غیر یائسه چه قرشیّه باشد و چه غیر قرشیّه بنابراین اگر در این فاصله با نشانه های حیض یا در روزهای عادت خون ببیند ، بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

مسأله ۴۴۲

خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال می بیند ، حیض نیست.

مسأله ۴۴۳

زن آبستن و زنی که بچّه شیر می دهد ممکن است حیض ببیند ، و فرقی بین زن آبستن و غیر او در احکام حیض نیست ، ولی زن آبستن در صورتی که بعد از گذشتن بیست روز از اوّل عادتش خونی ببیند که صفات حیض را دارد ، احتیاط واجب آن است که بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع نماید.

مسأله ۴۴۴

دختری که نمی داند نه سالش تمام شده یا نه ، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را نداشته باشد حیض نیست ، و اگر نشانه های حیض را داشته باشد حیض است ، و شرعاً نُه سال او تمام شده است.

مسأله ۴۴۵

زنی که شک دارد یائسه شده یا نه ، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه ، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

مسأله ۴۴۶

مدّت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود.

مسأله ۴۴۷

باید سه روز اوّل حیض پشت سر هم باشد ، پس اگر مثلاـ دو روز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند حیض نیست ، هر چند احتیاط مستحب این است که در مانند صورت دوم ، جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

مسأله ۴۴۸

ابتدای حیض لازم است خون بیرون بیاید ، ولی لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید ، بلکه اگر در باطن فرج خون باشد کافیست ، ولی بودن در رحم کافی نیست ، و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود به نحوی که در بین زنها متعارف است ، باز هم حیض است.

مسأله ۴۴۹

لازم نیست شب اوّل و شب چهارم را خون ببیند ، ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود ، پس اگر از اذان صبح روز اوّل تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بیاید و هیچ قطع نشود ، بدون اشکال حیض است ، و همچنین است اگر در وسطهای روز اوّل شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع گردد ، ولی اگر از طلوع آفتاب شروع شود تا غروب روز سوم ، بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

مسأله ۴۵۰

اگر سه روز پشت سر هم با نشانه های حیض یا در روزهای عادت خون ببیند و پاک شود ، چنانچه دوباره خونی که دارای نشانه های حیض است یا در روزهای عادت است ببیند و روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم از ده روز بیشتر نشود ، روزهایی هم که در وسط پاک بوده حیض است.

مسأله ۴۵۱

اگر خونی ببیند که از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد و نداند خون دمل و زخم است یا خون حیض در صورتی که صفات حیض را داشته یا در ایّام عادت باشد ، باید آن را حیض قرار دهد و در غیر این صورت ، اگر می داند حالت سابقه طهارت بوده یا جهل به حالت سابقه دارد ، بنابر طهارت بگذارد ، و اگر می داند حیض بوده ، تا مقداری که مجموع خون حالت سابقه و خون مشکوک ممکن است شرعاً حیض باشد ، بنابر حیض بگذارد.

مسأله ۴۵۲

اگر خونی ببیند که سه روز بر آن نگذشته و نداند خون دمل و زخم است یا حیض ، و در ایّام عادت نباشد و صفات حیض را نداشته باشد ، اگر حالت سابقه اش حیض است به کیفیّتی که در مسأله قبل گذشت باید حیض قرار دهد ، وگرنه باید عبادتهای خود را به جا آورد.

مسأله ۴۵۳

اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا استحاضه ، چنانچه شرایط حیض را داشته باشد ، باید حیض قرار دهد.

مسأله ۴۵۴

اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت ، باید خود را وارسی کند یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند ، بعد بیرون آورد ، پس اگر اطراف آن آلوده باشد خون بکارت است ، و اگر به همه آن رسیده حیض می باشد و یا احتیاط کند به جمع بین تروک حائض و اعمال طاهره.

مسأله ۴۵۵

اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود ، و بعد سه روز خون در عادت یا با نشانه های حیض ببیند ، خون دوم حیض است ، و خون اوّل اگر چه در روزهای عادتش باشد حیض نیست.

احکام حائض

اشاره

مسأله ۴۵۶

چند چیز بر حائض حرام است:

(اوّل) عبادتهایی که ماننـد نماز باید با وضو یا غسل یا تیمّم به جا آورده شود مراد از حرمت در مورد این عبادات این است که جـائز نیست آنها را به قصـد أمر و مطلوبیّت شـرعی به جا آورد ولی به جا آوردن عبادتهایی که وضو و غسل و تیمّم برای آنها لازم نیست مانند نماز میّت مانعی ندارد.

(دوم) تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گذشت.

(سوم) جمـاع کردن در فرج ، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن ، اگر چه کمتر از مقـدار ختنه گـاه داخل شود و منی هم بیرون نیایـد ، و بنـابر احتیـاط واجب از وطی در دُبُر زن حـائض اجتنـاب شود ، و غیر از نزدیکی کردن بـا زن حـائض سایر استمتاعات مانند بوسیدن و ملاعبه نمودن مانعی ندارد.

مسأله ۴۵۷

جمـاع کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شـرعاً بایـد برای خود حیض قرار دهـد حرام است ، بنابراین زنی که بیشـتر از ده روز خـون می بینـد و بایـد به دسـتوری که بعـد می آیـد روزهـای عـادت خویشـان خـود را حیض قرار دهـد ، شوهرش نمی تواند در آن روزها با او نزدیکی کند.

مسأله ۴۵۸

اگر مرد با زن خود در حال حیض نزدیکی کند بنابر احتیاط مستحب در قسـمت اوّل آن ، هیجده نخود طلای مسـکوک و در قسـمت دوم ، نه نخود و در قسـمت سوم ، چهار نخود و نیم کفّاره بدهـد ، مثلا زنی که شـش روز خون حیض می بینـد ، اگر شوهرش در شب یا روز اوّل و دوم با او جماع کنـد ، هیجده نخود طلا و در شب و یا روز سوم و چهارم ، نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم ، چهار نخود و نیم بدهد ، و کفّاره بر زن نیست.

مسأله ۴۵۹

بنابر احتیاط مستحب ، برای وطی در دُبُر زن حائض ، بر طبق مسأله قبل کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۰

اگر طلای سکّه دار ممکن نباشـد قیمت آن را بدهـد ، و اگر قیمت آن در وقتی که جماع کرده با وقتی که می خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد ، قیمت وقتی را که می خواهد به فقیر بدهد حساب کند.

مسأله ۴۶۱

اگر کسی هم در قسمت اوّل و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض ، با زن خود جماع کند بنابر احتیاط مستحب هر سه کفّاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می شود بدهد.

مسأله ۴۶۲

اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند احتیاط مستحب آن است که برای هر جماع یک کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۳

اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده باید فوراً از او جدا شود ، و اگر جدا نشود بنابر احتیاط مستحب کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۴

اگر مرد با زن حائض زنا کند ، یا با زن حائض نامحرمی به گمان این که عیال خودش است جماع نماید ، احتیاط مستحب آن است که کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۵

کسی که نمی تواند کفّاره بدهد ، احتیاط مستحب آن است که به یک فقیر صدقه بدهد و اگر نتوانست استغفار کند.

مسأله ۴۶۶

کسی که از روی نادانی در صورتی که جاهل قاصر باشد یا فراموشی با زن در حال حیض نزدیکی کند کفّاره ندارد ، ولی در جاهل مقصّر محل اشکال است.

مسأله ۴۶۷

اگر به اعتقاد این که زن حائض است با او نزدیکی کند و بعد معلوم شود که حائض نبوده است ، کفّاره ندارد.

مسأله ۴۶۸

طلاق دادن زن در حال حیض ، به طوری که در احکام طلاق خواهد آمد باطل است.

مسأله ۴۶۹

اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده ام ، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۴۷۰

اگر زن در بین نماز حائض شود ، نماز او باطل است.

مسأله ۴۷۱

اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه ، نماز او صحیح است ، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده ، نمازی که خوانده باطل است.

مسأله ۴۷۲

بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد ، واجب است برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمّم به جا آورده شود غسل کند ، و دستور آن مثل غسل جنابت است ، و احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۷۳

بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد ، اگر چه غسل نکرده باشد طلاق او صحیح است ، و شوهرش هم می تواند با او جماع کند ، ولی احتیاط واجب این است که جماع بعد از شستن فرج باشد ، و احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل خصوصاً در جایی که شدّت میل نباشد از جماع با او خودداری نماید ، امّا کارهای دیگری که در وقت حیض بر زن حرام بوده مانند توقّف در مسجد و مس خط قرآن تا غسل نکند بر او حلال نمی شود.

مسأله ۴۷۴

اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه ای باشد که بتواند غسل کند ، باید غسل کند ، و احتیاط مستحب آن است که بدل از وضو تیمّم نماید ، و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد ، باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمّم نماید ، و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد، باید دو تیمّم کند یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

مسأله ۴۷۵

نمازهایی که زن در حال حیض نخوانده قضا ندارد ، و حکم نماز آیات در مسأله «۱۵۱۴» خواهد آمد ، و روزه ماه رمضان را باید قضا نماید ، ولی در روزه واجب به نذر معیّن یعنی نذر کرده باشد که روز معیّنی روزه بگیرد اگر مصادف با ایّام حیض شود بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

مسأله ۴۷۶

هرگاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می شود ، باید فوراً نماز را بخواند ، و همچنین بنابر

احتیاط واجب اگر احتمال دهد.

مسأله ۴۷۷

اگر زن نماز را از اوّل وقت تأخیر بیندازد و به اندازه خواندن یک نماز واجد شرایط و فاقد موانع صحّت به حسب حال خودش بگذرد و حائض شود ، قضای آن نماز بر او واجب است ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر به مقدار نماز با طهارت از حدث هر چند با تیمّم وقت داشته باشد ، اگر چه متمکّن از داشتن بعضی از شرایط ، مانند ساتر و طهارت از خبث نباشد.

مسأله ۴۷۸

اگر زن در آخر وقت نماز از خون پاک شود ، و به اندازه غسل و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد ، باید نماز را بخواند ، و اگر نخواند باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۴۷۹

اگر زن حائض بعد از پاکی به اندازه غسل وقت ندارد ولی می تواند با تیمّم نماز را در وقت بخواند ، احتیاط واجب آن است که آن نماز را با تیمّم بخواند ، و در صورتی که نخواند قضا بر او واجب نیست ، امّا اگر از جهت دیگر تکلیفش تیمّم است مثل آن که آب برایش ضرر دارد واجب است تیمّم کند و آن نماز را بخواند ، و در صورتی که نخواند واجب است قضا نماید.

مسأله ۴۸۰

اگر زن بعد از پاک شدن از حیض شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه ، باید نمازش را بخواند.

مسأله ۴۸۱

اگر به خیال این که به اندازه تهیّه مقدمات نماز و خواندن یک رکعت وقت ندارد ، نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشته ، باید قضای آن نماز را به جا آورد.

مسأله ۴۸۲

مستحب است زن حائض در وقت نماز ، خود را از خون پاک نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد ، و اگر نمی تواند وضو بگیرد تیمّم نماید و در جای پاکی رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و تسبیح و تهلیل و تحمید به مقدار نماز بشود.

مسأله ۴۸۳

خضاب کردن به حنا و مانند آن و رساندن جایی از بدن را به ما بین خطهای قرآن برای حائض مکروه است ، و همراه داشتن قرآن ، و خواندن قرآن برای او مانعی ندارد.

اقسام زنهای حائض

اشاره

مسأله ۴۸۴

زنهای حائض بر شش قسمند:

(اوّل) صاحب عادت وقتیه و عددیه ، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند ، و شماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد ، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از اوّل ماه تا هفتم خون ببیند.

(دوم) صاحب عادت وقتیه ، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند ، ولی شماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد ، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند ولی ماه اوّل روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

(سوم) صاحب عادت عددیه ، و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد ، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد ، مثل آن که ماه اوّل از پنجم تا دهم ، و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند ، و تحقّق عادت به دیدن خون در یک ماه دو مرتبه به یک اندازه محل اشکال است ، مثل آن که اوّل ماه پنج روز و بعد از ده روز یا بیشتر پنج روز دیگر خون ببیند.

(چهارم) مضطربه ، و آن زنی است که چند ماه خون دیده ولی عادت معیّنی پیدا نکرده ، یا عادتش بهم خورده و عادت تازه ای پیدا نکرده است.

(پنجم)

مبتدئه ، و آن زنی است که دفعه اوّل خون دیدن او است.

(ششم) ناسیه ، و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است.

و هر کدام از اینها احکامی دارند که در مسائل آینده بیان می شود.

۱ صاحب عادت وقتیه و عددیه

مسأله ۴۸۵

زنهایی که عادت وقتیه و عددیه دارند دو دسته اند:

(اوّل) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند و در وقت معیّن هم پاک شود ، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود ، که عادت حیض این زن از اوّل ماه تا هفتم است.

(دوم) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند ، و بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود ، و در هر دو ماه همه روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم یک اندازه باشد ، که عادت او به اندازه تمام روزهایی است که خون دیده و در وسط پاک بوده است ، و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشند ، مثل آن که اگر در ماه اوّل از روز اوّل ماه تا سوم خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آن که سه روز خون دید ، کمتر از سه روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم نُه روز شود ،

در این صورت همه نُه روز حیض است و عادت این زن نُه روز می شود.

مسأله ۴۸۶

زنی که عادت وقتیه و عـددیه دارد ، اگر در وقت عادت یا جلوتر خون ببینـد به قـدری که عرفاً بگوینـد عادتش جلو افتاده اگر چه آن خون نشانه های حیض را نداشـته باشـد ، بایـد به احکامی که برای زن حائض گذشت عمل کند ، و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده مثل این که پیش از سه روز پاک شود باید عبادتهایی را که به جا نیاورده قضا نماید ، و همچنین است در صورتی که از اوّل ایّام عادت تأخیر بیفتـد ولی خارج از عادت نباشـد ، و امّا خونی که خارج ایّام عادت ببیند و دارای نشانه های حیض نباشـد ، در صورتی که دو روز یـا بیشتر از آخر ایّام عـادت متأخر باشـد حیض نیست و در کمتر از دو روز بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه.

مسأله ۴۸۷

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد ، اگر همه روزهای عادت و قبل از عادت به قدری که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده و یا با نشانه های حیض و بعـد از عادت با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود ، همه حیض است ، و اگر از ده روز بیشـتر شـود فقـط خـونی را که در روزهـای عـادت خـود دیـده حیض است و خونی که پیش از آن و بعـد از آن دیـده استحاضه می باشد ، و باید عبادتهایی را که در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت به جا نیاورده قضا نماید.

و اگر همه روزهـای عـادت را بـا چنـد روز پیش از عـادت به قـدری که عرفاً بگوینـد عادتش جلو افتاده یا با نشانه های حیض خون

ببینـد و روی هم از ده روز بیشـتر نشود همه حیض است ، و اگر از ده روز بیشتر شود ، فقـط روزهـای عـادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می باشد ، و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید.

و اگر همه روزهـای عادت را با چنـد روز بعـد از عادت با نشانه های حیض خون ببینـد و روی هم از ده روز بیشتر نشود ، همه حیض است ، و اگر زایـد بر عادت نشانه های حیض را نداشـته باشد ، بنابر احتیاط واجب در زاید جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه ، و اگر از ده روز بیشتر شود روزهای عادت حیض و مابقی استحاضه است.

مسأله ۴۸۸

زنی که عادت وقتیه و عـددیه دارد ، اگر مقـداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت که عرفاً بگویند عادتش جلو افتـاده یـا بـا نشـانه هـای حیض خـون ببینـد و روی هم از ده روز بیشـتر نشـود همه حیض است ، و اگر از ده روز بیشـتر شـود ، روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز پیش از آن که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده یا دارای نشانه های حیض باشد و روی هم به مقدار عادت او شود حیض و روزهای قبل از آن را استحاضه قرار دهد.

و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود ، در صورتی که خون روزهـای بعـد از عـادت نشانه های حیض را داشته باشـد همه حیض است ، و اگر نشانه های حیض را نداشـته باشـد ، مجموع روزهای عادت و بعد از عادت را که به اندازه عادت

باشـد حیض قرار دهـد و در زایـد بر آن تا ده روز بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و اعمال مسـتحاضه ، و اگر بیشتر از ده روز شود ، به مقدار عادت را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۸۹

زنی که عادت دارد ، اگر بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشـد و همه روزهـایی که خون دیـده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشـد ، مثل آن که پنـج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند ، چند صورت دارد:

۱ آن که تمام خونی که دفعه اوّل دیـده در روزهای عادت باشـد و خون دوم که بعد از پاک شدن می بیند در روزهای عادت نباشـد ، در این صورت باید همه خون اوّل را حیض و خون دوم را استحاضه قرار دهد ، و همچنین است اگر مقداری از خون اوّل را در عادت و مقـداری از آن را قبل از عادت در صورتی که به مقداری باشد که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده ببیند و یا این که دارای نشانه های حیض باشد چه قبل از عادت باشد چه بعد از آن.

۲ آن که خون اوّل در روزهـای عـادت نباشـد و تمـام خون دوم یـا مقـداری از آن به طوری که در صورت اوّل ذکر شـد ، در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض ، و خون اوّل را استحاضه قرار دهد.

۳ آن که مقداری از خون

اوّل و دوم در روزهای عادت باشد و خون اوّلی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد ، در این صورت آن مقدار با پاکی وسط و مقداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده و مجموع از ده روز بیشتر نباشد همه آنها حیض است ، و مقداری از خون اوّل که پیش از روزهای عادت بوده ومقداری از خون دوم که بعد از روزهای عادت بوده استحاضه است ، مثلا اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده ، در صورتی که یک ماه از اوّل تا ششم خون ببیند و دو روز پاک شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند ، از سوم تا دهم حیض است ، و روز اوّل و دوم و همچنین از یازدهم تا پانزدهم استحاضه است.

۴ آن که مقداری از خون اوّل و دوم در روزهای عادت باشد ، ولی خون اوّل که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر باشد ، که باید در تمام دو خون جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه ، و در پاکی وسط جمع کند بین تروک حائض و افعال طاهره.

مسأله ۴۹۰

زنی که عادت و قتیه و عددیه دارد ، اگر در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت به شماره روزهای حیضش خون ببیند ، در صورتی که نشانه های حیض در آن باشد باید همان را حیض قرار دهد.

مسأله ۴۹۱

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد ، اگر در وقت عادت خود خون ببیند و از سه روز کمتر نباشد ، ولی شماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاک شدن دوباره به شماره روزهای عادتی که داشته با نشانه های حیض خون ببیند ، چنانچه مجموع این دو خون با پاکی بین آنها از ده روز بیشتر نشود ، همه را حیض قرار دهد ، و در صورتی که بیشتر شود خونی را که در عادت دیده حیض ، و خون دیگر استحاضه است.

مسأله ۴۹۲

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد ، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند ، خونی که در روزهای عادت دیده اگر چه نشانه های حیض را نداشته باشد حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگر چه نشانه های حیض را داشته باشد استحاضه است ، مثلا زنی که عادت حیض او از اوّل ماه تا هفتم است ، اگر از اوّل ماه تا دوازدهم خون ببیند ، هفت روز اوّل آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می باشد.

۲ صاحب عادت وقتیه

مسأله ۴۹۳

زنهایی که عادت وقتیه دارند ، دو دسته اند:

(اوّل) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاک شود ، ولی شماره روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد ، مثل آن که دو ماه پشت سر هم روز اوّل ماه خون ببیند ، ولی ماه اوّل روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود ، که این زن باید روز اوّل ماه را عادت حیض خود قرار دهد.

(دوم) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاک شود و دو مرتبه خون ببیند ، و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود ، ولی در ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اوّل باشد ، مثل آن که در ماه اوّل هشت روز و در ماه دوم نُه روز باشد ، که این زن هم باید روز اوّل ماه را روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۴

زنی که عادت وقتیه دارد ، اگر در وقت عادت خود یا جلوتر به مقداری که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده یا عقب تر از اوّل عادت به مقداری که عرفاً بگویند عادتش را عقب انداخته خون ببیند ، اگر چه آن خون نشانه های حیض را نداشته باشد ، باید به احکامی که برای زنهای حائض ذکر شد عمل نماید ، و اگر بعد بفهمد حیض نبوده ، مثل آن که پیش از سه روز پاک شود ، باید عبادتهایی را که به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۴۹۵

زنی که عادت وقتیه دارد ، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را به واسطه نشانه های آن تشخیص دهد ، باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد ، چه پدری باشند چه مادری ، زنده باشند یا مرده ، و بنابر احتیاط واجب در صورتی که عادت آنها شش یا هفت روز نباشد ، در مقدار تفاوت عادت آنها با شش یا هفت روز ، جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه ، ولی در صورتی می تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد که شماره روزهای حیض همه آنان یک اندازه باشد ، و اگر شماره روزهای حیض آنان یک اندازه نباشد مثل آن که عادت بعضی پنج روز و عادت بعضی دیگر هفت روز باشد نمی تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۶

زنی که عادت وقتیه دارد و شماره عادت خویشان خود را حیض قرار می دهد ، باید روزی را که در هر ماه اوّل عادت او بوده اوّل حیض خود قرار دهد ، مثلاـ زنی که هر ماه روز اوّل ماه خون می دیده و گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاک می شده ، چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببیند و عادت خویشانش هفت روز باشد ، باید هفت روز اوّل ماه را حیض و باقی

را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۹۷

زنی که باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد ، چنانچه خویش نداشته باشد یا شماره عادت آنان مثل هم نباشد ، بنابر احتیاط واجب در هر ماه از روزی که خون می بیند تا شش یا هفت روز را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

۳ صاحب عادت عددیه

مسأله ۴۹۸

زنهایی که عادت عددیه دارند دو دسته اند:

(اوّل) زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد ، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می شود ، مثلا اگر ماه اوّل از روز اوّل تا پنجم ، و ماه دوم از روز یازدهم تا پانزدهم خون حیض ببیند ، عادت او پنج روز می شود.

(دوم) زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون در ماه اوّل با ماه دوم فرق داشته باشد ، که اگر تمام روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و شماره روزهای آن هم در دو ماه به یک اندازه باشد ، تمام روزهایی که خون دیده با روزهای وسط که پاک بوده عادت حیض او می شود.

و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشند ، مثلا اگر ماه اوّل از روز اوّل تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند ، و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک

شود و دوباره خون ببیند و روی هم هشت روز بشود ، عادت او هشت روز می شود.

و اگر در یک ماه مثلا هشت روز خون ببینـد و در ماه دوم چهار روز خون دیده و پاک شود و دوباره خون ببیند و مجموع ایّام خون با پاکی وسط هشت روز باشد ، عادت او هشت روز خواهد بود.

مسأله ۴۹۹

زنی که عـادت عـددیه دارد ، اگر بـا نشانه های حیض کمتر یا بیشتر از شـماره عادت خود خون ببینـد و از ده روز تجاوز نکند تمام آنها را حیض قرار دهـد ، و اگر از ده روز بیشتر شود چنانچه همه خونهایی که دیده به صـفات حیض باشد ، باید از موقع دیـدن خون به شـماره روزهای عادتش حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهـد ، و اگر همه خونهایی که دیـده یک جور نباشـد ، بلکه چند روز از آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه داشته باشد ، چنانچه روزهایی که خون نشانه حیض دارد با شماره روزهای عادت او یک انـدازه است ، باید همان روزها را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد ، و اگر روزهایی که خون نشـانه حیض دارد از روزهـای عـادت او بیشتر است ، فقـط به انـدازه روزهـای عـادت را حیض و در زایـد بر آن که نشانه های حیض داشته باشد وبیشتر از ده روز نباشد بنابر احتیاط جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

و اگر روزهـایی که خون نشـانه حیض دارد از سه روز کمتر نبوده ، ولی از روزهـای عـادت او کمتر است ، بایـد آن روزهـا را حیض قرار دهد و در زاید بر آن تا مقدار عادت بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک

حائض و اعمال مستحاضه.

۴ مضطربه

مسأله ۵۰۰

مضطربه یعنی زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معیّنی پیدا نکرده ، یا عادتش بهم خورده و عادت دیگری پیدا نکرده اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهایی که دیده دارای نشانه های حیض باشد ، چنانچه عادت خویشان او شش یا هفت روز است ، همان را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

و اگر کمتر است مثلا پنج روز است همان را حیض قرار دهد ، و بنابر احتیاط واجب در تفاوت بین شماره عادت آنان و شش یا هفت روز که یک یا دو روز است کارهایی که بر حائض حرام است ترک نماید و کارهای استحاضه را به جا آورد.

و اگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز مثلا نُه روز است شش یا هفت روز را حیض قرار دهد ، و بنابر احتیاط واجب در تفاوت بین شش یا هفت و عادت آنان که دو روز یا سه روز است کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماید و کارهای استحاضه ر ا به جا آورد.

مسأله ۵۰۱

مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه های حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه دارد ، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد ، همه آن حیض است ، و اگر همه آن را که نشانه حیض دارد نشود حیض قرار دهد ، مثل آن که پنج روز به نشانه های حیض و پنج روز به نشانه های استحاضه و پنج روز دوباره به نشانه های حیض ببیند ، پس اگر آنچه به نشانه های حیض است ، بشود هر یک را

حیض قرار دهـد به این که هر یـک کمـتر از سه روز و بیشـتر از ده روز نباشـد بایـد در هر دو خـون احتیـاط کنـد به جمع بین تروک حائض و اعمال مستحاضه ، و آنچه در وسط است و به نشانه های حیض نیست استحاضه قرار دهد ، و اگر فقط یکی از آنها را بشود حیض قرار داد ، همان را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

۵ مبتدئه

مسأله ۵۰۲

مبتـدئه یعنی زنی که دفعه اوّل خون دیـدن اوست اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد و همه خونهـایی که دیـده دارای نشـانه های حیض باشـد ، بایـد عـادت خویشـان خود را حیض و بقیّه را اسـتحاضه قرار دهـد ، و اگر خویشـی نداشـته یـا عادت خویشانش مختلف باشـد ، بنابر احتیاط واجب سه روز را حیض قرار دهـد ، و در ماه اول تا ده روز و در ماههای بعد تا شـش یا هفت روز جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه.

مسأله ۵۰۳

مبتـدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببینـد که چنـد روز آن نشانه حیض و چنـد روز دیگر نشانه اسـتحاضه داشـته باشـد ، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشـد ، همه آن حیض است ، ولی اگر پیش از گذشـتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد ، دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض داشته باشد ، مثل آن که پنج روز خون سیاه و نُه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سـیاه ببیند ، باید خون وسط را اسـتحاضه قرار دهد و در خون اوّل و آخر احتیاط کند به جمع بین تروک حائض و اعمال مستحاضه.

مسأله ۵۰۴

مبتـدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببینـد که چنـد روز آن نشانه حیض و چنـد روز دیگر آن نشانه اسـتحاضه داشـته باشد ، ولی خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر باشد ، همه خونهایی که دیده استحاضه است.

۶ ناسیه

مسأله ۵۰۵

ناسیه بر سه قسم است:

۱ آن که فقط عادت عددیّه داشته و فراموش کرده ، که در این صورت اگر خونی ببیند دارای صفات حیض و از سه روز کمتر

و از ده روز بیشتر نباشـد تمام آن حیض است ، و اگر از ده روز بیشتر باشـد تا مقـداری که احتمال عادت می دهـد باید حیض قرار دهـد ، و اگر آن مقـدار کمتر از شـش یا بیشتر از هفت روز باشد بنابر احتیاط واجب در تفاوت آن مقدار و شـش یا هفت روز که اختیار می کند جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

۲ آن که فقط عادت وقتیّه داشـته و فراموش کرده ، که در این صورت اگر خونی ببیند دارای صـفات حیض و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشـد تمام آن حیض است ، و اگر از ده روز بیشتر باشـد اگر بدانـد بعض آن خون مصادف با عادت اسـت بایـد در تمـام آن خون جمع کنـد بین تروک حـائض و اعمـال مسـتحاضه ، هر چنـد تمـام یـا بعض آن خون به صـفات حیض نباشـد ، و همچنین در فرضـی که ندانـد ولی احتمـال تصـادف آن را بـا ایّام عـادت بدهـد ، و اگر احتمـال تصادف ندهـد در صورتی که بعض آن خون دارای صـفات حیض و بعضـی دارای صـفات استحاضه باشد ، آنچه دارای صفات حیض است اگر کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد حیض و باقی

استحاضه است ، و در صورتی که تمام آن خون دارای صفات حیض باشد یا آنچه صفات حیض دارد بیشتر از ده روز باشد ، شش یا هفت روز آن را حیض قرار داده و باقی استحاضه است.

۳ آن که عادت وقتیه و عددیه هر دو را داشته ، و این سه صورت دارد:

۱ آن که فقط وقت را فراموش کرده ، و وظیفه او همان است که در قسم دوم گذشت ، مگر این که خون دارای صفات بوده و بداند مصادف با عادت نیست و از ده روز بیشتر باشد ، که در این صورت اگر عادت او شش یا هفت روز است همان را حیض قرار داده ، و اگر کمتر یا بیشتر از آن است بنابر احتیاط واجب در تفاوت آن مقدار و شش یا هفت روز که اختیار می کند جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه ، و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

۲ آن که فقط عدد را فراموش کرده ، در این صورت آنچه در وقت دیده تا مقداری که یقین دارد از عادت کمتر نیست حیض است هر چند نشانه های حیض را نداشته باشد ، و در زائد از آن اگر با نشانه های حیض بوده و با خون قبل بیشتر از ده روز نباشد همه حیض است ، و اگر بیشتر از ده روز باشد ، چنانچه مقداری که احتمال می دهد عادت به آن مقدار باشد کمتر از شش روز است ، آن مقدار را حیض و تا روز ششم یا هفتم که اختیار می کند جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه ، و اگر بیشتر از هفت روز است ، تا روز ششم یا هفتم که اختیار کند حیض ،

و از آنچه اختیار کرده تا آن مقدار که از ده روز نگذرد ، همان احتیاط مراعات شود.

۳ آن که وقت و عدد هر دو را فراموش کرده ، در این صورت اگر خونی که دیده با صفات بوده و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نبوده تمام آن حیض است ، و اگر بیشتر باشد و بداند که با ایّام عادت مصادف نیست چنانچه مقداری که احتمال عادت می دهد شش یا هفت روز باشد آن را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد ، و اگر کمتر از شش روز باشد آن مقدار را حیض و تا روز ششم یا هفتم که اختیار می کند احتیاط واجب مراعات وظایف حائض و مستحاضه است ، و اگر بیشتر از هفت روز باشد تا روز ششم یا هفتم که اختیار می کند حیض ، و از آنچه اختیار کرده تا آن مقدار که از ده روز نگذرد ، همان احتیاط مراعات شود.

و اگر صفات خون مختلف باشد یعنی بعضی به صفت حیض و بعضی به صفت استحاضه باشد خونی را که به صفت حیض دیده و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نبوده حیض ، و خونی را که به صفت استحاضه دیده اگر بداند مصادف با عادت نبود ، استحاضه است ، و اگر احتمال تصادف آن را بدهد باید احتیاط کند به ترتیب آثار حیض و استحاضه.

مسائل متفرقه حیض

مسأله ۵۰۶

مبتدئه و مضطربه و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد ، اگر خونی ببینند که نشانه های حیض را داشته باشد ، باید عبادت را ترک کنند ، و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده ، باید عبادتهایی را که به جا

نیاورده انـد قضا نماینـد ، و اگر خونی ببینند که نشانه های حیض را نداشـته باشد ، باید عبادت را به جا آورند ، مگر ناسـیه در صورتی که یقین به تحقّق عادت پیدا کند ، که تا احتمال بقای عادت را می دهد باید عبادت را ترک کند.

مسأله ۵۰۷

زنی که در حیض عادت دارد چه در وقت حیض عادت داشـته باشـد ، چه در عدد حیض یا هم در وقت و هم در عدد آن اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود خونی ببیند ، که وقت آن یا شماره روزهای آن یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشد ، عادتش بر می گردد به آنچه که در این دو ماه دیده است ، مثلا اگر از روز اوّل ماه تا هفتم خون می دیده و پاک می شده ، چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود ، از دهم تا هفدهم عادت او می شود.

مسأله ۵۰۸

مقصود از یک ماه گذشتن ، سی روز از ابتدای خون دیدن است ، نَه از روز اوّل ماه تا آخر ماه.

مسأله ۵۰۹

زنی که معمولاـ ماهی یـک مرتبه خـون می بینـد ، اگر در یـک مـاه دو مرتبه خـون ببینـد و هر دو خـون نشـانه هـای حیض را داشته باشد، چنانچه روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد ، باید هر دو را حیض قرار دهد.

مسأله ۵۱۰

اگر سه روز یا بیشتر خونی ببینـد که نشانه حیض را دارد ، بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه اسـتحاضه را دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه های حیض ببیند ، باید خون اوّل و خون آخر را که نشانه های حیض داشته حیض قرار دهد.

مسأله ۵۱۱

اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست ، باید برای عبادتهای خود غسل کند ، اگر چه گمان داشـته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند ، ولی اگر یقین داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند ، نباید غسل کند.

مسأله ۵۱۲

اگر زن پیش از ده روز پاک شود و احتمال دهـد که در باطن خون هست ، بایـد احتیاط کنـد یا قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کنـد و بیرون آورد و احتیـاط مسـتحب این است که در حالی که ایسـتاده و شـکم خود را به دیوار چسـبانیده و پا را روی دیوار بلنـد کرده است این کـار را انجـام دهـد پس اگر پاک بود غسل کنـد و عبادتهای خود را به جا آورد ، و اگر پاک

نبود اگر چه به آب زرد رنگی هم آلوده باشد چنانچه در حیض عادت ندارد یا عادت او ده روز است ، باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد غسل کند ، و اگر سر ده روز پاک شد یا خون او از ده روز گذشت ، سر ده روز غسل نماید.

و اگر عادتش کمتر از ده روز است ، در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز پاک می شود نباید غسل کند ، و اگر احتمال دهد که خون او از ده روز می گذرد ، واجب است یک روز عبادت را ترک کند ، و بعد می تواند اعمال مستحاضه را به جا آورد ، و احتیاط مستحب این است که تا روز دهم بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کند ، و این حکم مختص

زنی است که قبل از عادت مستمرّه الدم نبوده ، و گرنه باید ایّام عادتش را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۵۱۳

اگر بعضی از روزها را حیض قرار دهد و عبادت نکند و بعد بفهمد حیض نبوده است ، باید نماز و روزه ای را که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید ، و اگر به گمان این که حیض نیست عبادت کند و بعد بفهمد حیض بوده ، چنانچه آن روزها را روزه گرفته باشد باید قضا نماید.

نفاس

مسأله ۵۱۴

خونی که مادر بعد از ولادت بچّه از جهت ولادت می بیند اگر پیش از ده روز یا سر ده روز قطع شود ، خون نفاس است ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب خونی که با اوّلین جزء بچّه بیرون بیاید ، و زن را در حال نفاس ، نفساء می گویند.

مسأله ۵۱۵

خونی که زن پیش از بیرون آمدن اوّلین جزء بچّه می بیند نفاس نیست.

مسأله ۵۱۶

لازم نیست که خلقت بچّه تمام باشد ، بلکه اگر ناتمام نیز باشد در صورتی که عرفاً بگویند زاییده است خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است ، و در صورت شک در صدق زاییدن به نظر عرف ، آن خون محکوم به احکام نفاس نیست.

مسأله ۵۱۷

ممکن است خون نفاس یک آن بیشتر نیاید ، ولی بیشتر از ده روز نمی شود.

مسأله ۵۱۸

هرگاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه ، یا چیزی که سقط شده بچّه است یا نه ، لازم نیست وارسی کند ، و خونی که از او خارج می شود شرعاً خون نفاس نیست ، هر چند احتیاط استحبابی وارسی کردن است.

مسأله ۵۱۹

رساندن جایی از بدن به خط قرآن و اسم مبارک ذات خداوند متعال و سایر اسماءحُسنی بر نفساء حرام است ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب سایر کارهایی که بر حائض حرام است ، و آنچه بر حائض واجب است بر نفساء هم واجب می باشد.

مسأله ۵۲۰

طلاق دادن زنی که در حال نفاس است باطل است ، و نزدیکی کردن با او حرام است ، ولی اگر شوهرش با او نزدیکی کند کفّاره ندارد.

مسأله ۵۲۱

وقتی زن از خون نفاس پاک شد به طوری که در باطن فرج هم خون نباشد ، باید غسل کند و عبادتهای خود را به جا آورد ، و اگر دوباره خون ببیند ، چنانچه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده روی هم از ده روز تجاوز نکرده باشد ، در صورتی که در حیض عادت داشته و روزهایی که در وسط پاک بوده در بین دو خونِ در ایّام عادت باشد ، تمام آن دو خون و پاکی در وسط نفاس است ، مثلاً اگر عادت او شش روز بوده و دو روز در وسط شش روز پاک بوده ، تمام آن شش روز نفاس است ، و در غیر این صورت روزهایی را که خون دیده نفاس و در روزهایی که پاک بوده بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک نفساء و اعمال طاهره.

مسأله ۵۲۲

اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست ، بنابر احتیاط باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند ، که اگر پاک است برای عبادتهای خود غسل کند.

مسأله ۵۲۳

اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد ، چنانچه در حیض عادت دارد ، به اندازه روزهای عادت او نفاس و بقیّه استحاضه است ، و اگر عادت ندارد تا ده روز نفاس و بقیّه استحاضه می باشد.

و احتیاط مستحب آن است که کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت ، و کسی که عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان کارهایی که بر نفساء حرام است ترک کند ، و اعمال مستحاضه را به جا آورد.

مسأله ۵۲۴

زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است ، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون ببیند ، باید به اندازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهد ، و بعد از آن بنابر احتیاط واجب یک روز عبادت را ترک نماید ، و در بقیّه تا ده روز مخیّر است احکام مستحاضه را جاری یا این که عبادت را ترک نماید.

و اگر خون از ده روز بگذرد ، باید روزهای بعد از عادت را استحاضه قرار دهد و عبادتهایی که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید ، مثلا زنی که عادت او شش روز بوده اگر بیشتر از شش روز خون ببیند ، باید شش روز را نفاس قرار دهد و روز

هفتم بنابر احتیاط واجب نیز عبادت را ترک کند ، و در روز هشتم و نهم و دهم مخیّر است بین این که عبادت را ترک کند یا کارهای استحاضه را به جا آورد ، و اگر بیشتر از ده روز خون ببیند ، از روز بعد از عادت او استحاضه می باشد.

مسأله ۵۲۵

زنی که در حیض عادت دارد ، اگر بعد از زاییدن تا یک ماه یا بیشتر پی درپی خون ببیند ، به اندازه روزهای عادت او نفاس است ، و خونی که بعد از نفاس تا ده روز می بیند اگر چه در روزهای عادت ماهانه اش باشد استحاضه است ، مثلا زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن است ، اگر روز دهم ماه زائید و تا یک ماه یا بیشتر پی درپی خون دید ، تا روز هفدهم نفاس و از روز هفدهم تا ده روز حتّی خونی که در روزهای عادت خود که از

بیستم تـا بیست و هفتم است می بینـد استحاضه می باشـد ، و بعـد از گذشـتن ده روز اگر خونی را که می بینـد در روزهـای عادتش باشد حیض است ، چه نشانه های حیض را داشـته یا نداشته باشد ، و همچنین است اگر در روزهای عادتش نباشد ولی نشانه های حیض را داشته باشد ، و امّا اگر نه در روزهای عادتش باشد و نه نشانه های حیض را داشته باشد ، استحاضه است.

مسأله ۵۲۶

زنی که در حیض عادت عددیه ندارد ، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر پی درپی خون ببیند ده روز اوّل نفاس است و ده روز دوم استحاضه می باشد ، و خونی که بعد از آن می بیند اگر نشانه حیض را داشته باشد یا در وقت عادتش باشد حیض ، و اگر نداشته باشد آن هم استحاضه می باشد.

غسل مس میّت

مسأله ۵۲۷

اگر کسی بدن انسان مرده ای را که سرد شده و غسلش نداده اند مس کند یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند باید غسل مس میّت نمایـد ، چه در خواب مس کنـد چه در بیـداری ، بـا اختیار مس کنـد یا بی اختیار ، حتّی اگر ناخن و اسـتخوان او به ناخن و استخوان میّت برسد باید غسل کند ، ولی اگر حیوان مرده ای را مس کند ، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۵۲۸

برای مس مُرده ای که تمام بدن او سرد نشده غسل واجب نیست ، اگر چه جایی را که سرد شده مس نماید.

مسأله ۵۲۹

اگر موی خود را به بدن میّت برساند ، یا بدن خود را به موی میّت ، یا موی خود را به موی میّت برساند ، در صورتی که مو به قدری باشد که تابع بدن محسوب شود ، بنابر احتیاط غسل واجب است.

مسأله ۵۳۰

برای مس بچّه مرده حتّی بچّه سقط شـده ای که چهار ماه او تمام شـده ، غسل مس میّت واجب است ، و برای مس بچّه سـقط شـده ای که از چهـار مـاه کمتر دارد ، غسـل واجب نمی باشـد ، مگر این که روح دمیـده شـده باشـد ، بنـابراین اگر بچّه چهار ماهه ای مرده به دنیا بیاید و بدنش سرد شده باشد و با ظاهر بدن مادر تماس پیدا کند ، مادر او باید غسل مس میّت کند.

مسأله ۵۳۱

بچّه ای که بعد از مردن مادر و سرد شدن بدنش به دنیا می آید ، چنانچه با ظاهر بدن مادر تماس پیدا کرده باشد ، بعد از بلوغ واجب است غسل مس میّت کند.

مسأله ۵۳۲

اگر انسان میّتی را که سه غسل او کاملاً تمام شده مس نماید ، غسل بر او واجب نمی شود ، ولی اگر پیش از آن که غسل سوم تمام شود جایی از بدن او را مس کند ، اگر چه غسل سوم آن جا تمام شده باشد ، باید غسل مس میّت نماید.

مسأله ۵۳۳

اگر دیوانه یا بچّه نابالغی میّت را مس کند ، بعد از آن که آن دیوانه عاقل یا بچّه بالغ شد باید غسل مس میّت نماید ، و در صورتی که بچّه ممیّز باشد و غسل مس میّت نماید ، غسلش صحیح است.

مسأله ۵۳۴

اگر از بدن مُرده ای که غسلش نداده اند ، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آن که قسمت جدا شده را غسل دهند انسان آن را مس نماید ، بنابر احتیاط باید غسل مس میّت کند ، ولی اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد ، برای مس آن غسل واجب نیست ، و امّا اگر از بدن زنده جدا شود هر چند دارای استخوان باشد ، مس آن غسل ندارد.

مسأله ۵۳۵

برای مس استخوانی که گوشت ندارد و آن را غسل نداده اند چه از مرده جدا شده باشد و چه از زنده غسل واجب نیست ، و همچنین است برای مس دندانی که از مرده یا زنده جدا شده باشد.

مسأله ۵۳۶

غسل مس میّت را باید مثل غسل جنابت انجام داد ، و کسی که غسل مس میّت کرده اگر بخواهد نماز بخواند ، وضو واجب نیست ، هر چند احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد.

مسأله ۵۳۷

اگر چند میّت را مس کند یا یک میّت را چند بار مس نماید ، یک غسل کافیست.

مسأله ۵۳۸

برای کسی که بعد از مس میّت غسل نکرده باشد ، توقّف در مسجد و جماع و خواندن سوره هایی که سجده واجب دارد مانعی ندارد ، ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند.

احکام محتضر

اشاره

مسأله ۵۳۹

مسلمانی را که محتضر است یعنی در حال جان دادن می باشد مرد باشد یا زن ، بزرگ باشد یا کوچک ، بنابر احتیاط واجب در صورت امکان به پشت بخوابانند به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد ، و اگر خواباندن او کاملاً به این طور ممکن نباشد ، بنابر احتیاط مستحب تا اندازه ای که ممکن است به این دستور عمل کنند ، و همچنین احتیاط مستحب آن است که در صورتی که خواباندن او به این صورت به هیچ نحو ممکن نباشد ، او را رو به قبله بنشانند ، و اگر این هم ممکن نشد ، او را به پهلوی راست یا به پهلوی چپ رو به قبله بخوابانند.

مسأله ۵۴۰

احتیاط واجب آن است که تا وقتی جنازه را بر نداشته اند ، او را رو به قبله بخوابانند ، و همچنین بنابر احتیاط مستحب هنگام غسل دادن ، ولی بعد از آن که غسلش تمام شد مستحب است که او را مثل حالتی که بر او نماز می خوانند بخوابانند.

مسأله ۵۴۱

بنابر احتیاط رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است ، و اگر ممکن باشد باید از خود محتضر اجازه بگیرند ، و اگر ممکن نباشد یا اجازه او معتبر نباشد بنابر احتیاط از ولی او اجازه بگیرند.

مسأله ۵۴۲

مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام (علیهم السلام) و سایر عقاید حقّه را به کسی که در حال جان دادن است ، طوری تلقین کنند که بفهمد ، و همچنین مستحب است چیزهایی را که ذکر شد تا وقت مرگ تکرار کنند ، و نیز دعای فرج را به محتضر تلقین نمایند.

مسأله ۵۴۳

مستحب است که این دعا را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد: «اَللّهُم اغْفِرْ لِیَ الْکَثِیرَ مِنْ مَعاصِیکَ وَ اقْبَلْ مِنّی الیَسِیرَ مِنْ طاعَتِکَ یا مَنْ یَقْبَلُ الیَسِیرَ وَ یَعْفُو عَنِ الکَثِیرِ ، اِقْبَلْ مِنّی الْیَسِیرَ وَ اعْفُ عَنّی الکَثِیرَ ، اِنّکَ اَنْتَ العَفُو الغَفُورُ ، اَللّهُم ارْحَمْنِی فَاِنّکَ رَحیمٌ».

مسأله ۵۴۴

مستحب است کسی را که سخت جان می دهد ، اگر ناراحت نمی شود به جایی که نماز می خوانده ببرند.

مسأله ۵۴۵

مستحب است که بر بالین محتضر سوره مبارکه یس و صافات و احزاب و آیه الکرسی و آیه پنجاه و چهارم از سوره اعراف و سه آیه آخر سوره بقره ، بلکه هر چه از قرآن ممکن است بخوانند.

مسأله ۵۴۶

تنها گذاشتن محتضر مکروه است ، و همچنین گذاشتن چیزی روی شکم او و بودن جنب و حائض نزد او و حرف زدن زیاد و گریه کردن و تنها گذاشتن زنها نزد او مکروه است.

احکام بعد از مرگ

مسأله ۵۴۷

بعد از مرگ مستحب است چشمها و لبها و چانه میّت را ببندند ، و دست و پای او را دراز کنند ، و پارچه ای روی او بیندازند و مؤمنین را برای تشییع جنازه او خبر کنند ، و اگر شب مرده است در جایی که مرده چراغ روشن کنند ، و در دفن او عجله نمایند ، ولی اگر یقین به مردن او ندارند باید صبر کنند تا معلوم شود ، و نیز اگر میّت زن باردار و بچّه در شکم او زنده باشد ، باید به قدری دفن را عقب بیندازند که شکم او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و شکم را برای غسل بدوزند ، و بهتر آن است که برای بیرون آوردن طفل پهلوی چپ او را بشکافند.

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میّت

مسأله ۵۴۸

غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن مسلمان بر هر مکلّفی واجب است ، و اگر بعضی انجام دهند از دیگران ساقط می شود ، و چنانچه هیچ کس انجام ندهد همه معصیت کرده اند.

مسأله ۵۴۹

اگر کسی مشغول کارهای میّت شود ، بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند ، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد ، باید دیگران تمام کنند.

مسأله ۵۵۰

اگر انسان یقین کند یا حجّت شرعیّه داشته باشد که دیگری مشغول کارهای میّت شده ، واجب نیست به کارهای میّت اقدام کند ، ولی اگر شک یا گمان دارد باید اقدام نماید.

مسأله ۵۵۱

اگر کسی بداند غسل یا حنوط یا کفن یا نماز یا دفن میّت را باطل انجام داده اند ، باید دوباره انجام دهد ، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده یا شک دارد که درست بوده یا نه ، لازم نیست اقدام نماید.

مسأله ۵۵۲

برای غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن میّت ، باید از ولی او اجازه گرفت.

مسأله ۵۵۳

ولی زن شوهر اوست ، و در غیر زن مردهایی که از میّت ارث می برنـد مقـدّم بر زنهای ایشاننـد ، و تقدّم ، تابع تقدّم در میراث است.

ولی در صورتی که اقرب در رحم با اولی به میراث جمع شوند مثل این که پدر پدر میّت با نوه پسر او باشند احتیاط واجب آن است که اولی به میراث از اقرب در رحم اذن بگیرد.

مسأله ۵۵۴

اگر کسـی بگویـد من ولی میّت هسـتم ، یـا ولی میّت به من اجـازه داده که غسـل و کفن و دفن میّت را انجـام دهم ، یا بگوید راجع به امور تجهیز میّت من وصـی او می باشم ، چنانچه به حرف او اطمینان باشد ، یا میّت در تصـرّف او باشد ، یا این که دو نفر عادل ، یا یک نفر ثقه که ظن برخلاف قول او نباشد ، به گفته او شهادت دهند باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۵۵۵

اگر میّت برای غسـل و کفن و دفن و نمـاز خـود غیر از ولی کس دیگری را معیّن کنـد ولاـیت این امـور بـا اوست، و احتیـاط مسـتحب آن است که از ولی هم اجازه بگیرد ، و کسی که میّت ولایت این امور را به او واگذار کرده می تواند در حال حیات موصـی رد کند ، و اگر قبول کرد باید بآن عمل نماید ولی اگر در حال حیات موصـی رد نکرد ، و یا رد او به موصـی نرسید ، احتیاط واجب آن است که به آن عمل نماید.

کیفیّت غسل میّت

مسأله ۵۵۶

واجب است میّت را سه غسل بدهند:

(اوّل) با آبی که با سدر مخلوط باشد.

(دوم) با آبی که با کافور مخلوط باشد.

(سوم) با آب خالص.

مسأله ۵۵۷

سـدر و کافور بایـد به انـدازه ای زیاد نباشـد که آب را مضاف کنـد ، و به انـدازه ای هم کم نباشد که نگویند سدر و کافور با

آب مخلوط شده است.

مسأله ۵۵۸

اگر سدر و کافور به اندازه ای که لازم است پیدا نشود ، بنابر احتیاط مستحب مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

مسأله ۵۵۹

اگر کسی در حال احرام حج یا عمره بمیرد نباید او را با آب کافور غسل دهند ، و به جای آن باید با آب خالص غسلش بدهند ، مگر این که در احرام حج بوده و سعی را تمام نموده باشد که در این صورت باید با آب کافور غسلش دهند.

مسأله ۵۶۰

اگر سدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود ، یا استعمال آن جایز نباشد مثل آن که غصبی باشد باید به جای هر کدام که ممکن نیست بنابر احتیاط واجب میّت را با آب خالص به قصد بدلیت از آنچه که ممکن نیست غسل داده و تیمّم نیز به همین قصد بدهند.

مسأله ۵۶۱

کسی که میّت را غسل می دهد باید مسلمان دوازده امامی و عاقل و بالغ باشد ، و مسائل غسل را هر چند به تعلیم دیگری در اثنای غسل بداند.

مسأله ۵۶۲

کسی که میّت را غسل می دهد باید قصد قربت چنانکه در وضو گذشت و اخلاص داشته باشد ، و استمرار همین داعی تا آخر غسل سوم کفایت می کند.

مسأله ۵۶۳

غسل دادن بچّه مسلمان اگر چه از زنا باشد واجب است ، و غسل و حنوط و کفن و دفن کافر و اولاد او جایز نیست ، و کسی که از بچّگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده ، چنانچه پدر و مادر او یا یکی از آنان مسلمان باشد ، یا از جهت دیگری محکوم به اسلام باشد ، باید او را غسل داد ، وگرنه غسل دادن او جایز نمی باشد.

مسأله ۵۶۴

بچّه سقط شده اگر چهار ماه یا بیشتر داشته باشد ، باید او را غسل بدهند ، و اگر چهار ماه ندارد و روح در او دمیده نشده است بنابر احتیاط واجب در پارچه ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

مسأله ۵۶۵

غسل دادن مرد زن را و زن مرد را جایز نیست و باطل است ، ولی زن می تواند شوهر خود را غسل بدهد و شوهر هم می تواند زن خود را غسل بدهد ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که زن شوهر خود و شوهر زن خود را غسل ندهد.

مسأله ۵۶۶

مرد می توانـد دختر بچّه ای را که ممیّزه نشده غسل دهد و زن هم می تواند پسـر بچّه ای را که ممیّز نشده غسل دهد ، هر چند احتیاط مؤکّد آن است که پسر بچّه و دختر بچّه ای که بیش از سه سال دارند ، اوّلی را مرد و دومی را زن غسل بدهد.

مسأله ۵۶۷

اگر برای غسل دادن میّتی که مرد است مرد پیدا نشود ، زنانی که با او نسـبت دارند و محرمند مثل مادر و خواهر و عمّه و خاله یـا به واسـطه ازدواج یـا شـیر خوردن بـا او محرم شـده انـد ، می تواننـد او را غسل بدهنـد ، و نیز اگر برای غسل میّت زن ، زن دیگری نباشد ، مردهایی که با او نسـبت دارند و محرمند یا به واسـطه ازدواج یا شـیر خوردن با او محرم شده اند ، می توانند او را غسـل دهنـد ، و بنـابر احتیـاط واجب در صورت وجود مماثـل نوبت به محرم نمی رسـد ، و غسـل دادن از زیر لبـاس واجب نیست ، هر چند احوط است ، ولی باید به عورت نظر نکند ، و بنابر احتیاط عورت را بپوشاند.

مسأله ۵۶۸

اگر میّت و کسـی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشـند ، جایز است که غیر از عورت جاهای دیگر میّت برهنه باشد.

مسأله ۵۶۹

نگاه کردن به عورت میّت در غیر زن و شوهر حرام است ، و کسـی که او را غسل می دهد ، اگر نگاه کند معصـیت کرده ولی غسل باطل نمی شود.

مسأله ۵۷۰

اگر جایی از بـدن میّت نجس باشد باید به کیفیّتی که در مسأله «۳۷۸» گذشت تطهیر شود ، و بهتر آن است که هر عضوی قبل از غسل آن عضو بلکه تمام بدن میّت پیش از شروع به غسل ، از نجاسات دیگر تطهیر شود.

مسأله ۵۷۱

غسل میّت مثل غسل جنابت است ، و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است میّت را غسل ارتماسـی ندهند ، و در غسل ترتیبی هم بایـد طرف راست را بر طرف چپ مقـدم بدارنـد و مخیّرند بین این که آب را روی بدن بریزند ، یا بدن را در آب فرو برند.

مسأله ۵۷۲

کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند ، بلکه همان غسل میّت برای او کافیست.

مسأله ۵۷۳

مزد گرفتن برای غسل دادن میّت جایز نیست ، و اگر کسی برای گرفتن مزد میّت را غسل دهد ، آن غسل باطل است ، ولی مزد گرفتن برای مقدّمات غیر لازمه جایز است.

مسأله ۵۷۴

اگر آب پیدا نشود یا استعمال آن مانعی داشته باشد ، باید عوض هر غسل میّت را یک تیمّم بدهند ، و بنابر احتیاط واجب یک تیمّم دیگر هم ، عوض هر سه غسل بدهند ، و اگر کسی که تیمّم می دهد ، در یکی از سه تیمّم قصد ما فی الذمّه نماید یعنی نیّت کند که این تیمّم برای آنچه به آن واقعاً مکلّف هستم انجام می دهم تیمّم چهارم لازم نیست.

مسأله ۵۷۵

کسی که میّت را تیمّم می دهد ، باید دست خود را بر زمین بزند و به صورت و پشت دستهای میّت بکشد ، و اگر ممکن باشد بنابر احتیاط واجب با دست میّت هم او را تیمّم بدهد.

احکام کفن میّت

مسأله ۵۷۶

میّت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سر تاسری می گویند کفن نمایند.

مسأله ۵۷۷

مقدار واجب از لنگ و پیراهن ، آن اندازه ای است که عرفاً بر آن لنگ و پیراهن گفته شود ، ولی احتیاط واجب آن است که لنگ از ناف تا زانو اطراف بدن را بپوشاند ، و افضل آن است که از سینه تا روی پا برسد ، و پیراهن باید از سرشانه و بنابر احتیاط واجب تا نصف ساق پا تمام بدن را بپوشاند ، و افضل آن است که تا روی پا برسد.

و درازای سرتاسری باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد ، و پهنای آن باید به اندازه ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

مسأله ۵۷۸

اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را که در مسأله قبل گذشت از سهم آنان بردارند اشکال

ندارد ، و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده برندارند.

مسأله ۵۷۹

اگر کسی وصیّت کرده باشد آن اندازه ای را که از کفن افضل است از ثلث مال او بر دارند ، یا وصیّت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند ولی مصرف آن را معیّن نکرده باشد ، یا فقط مصرف مقداری از آن را معیّن کرده باشد ، می توانند مقدار افضل کفن را از ثلث مال او بردارند.

مسأله ۵۸۰

اگر میّت وصیّت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند و بخواهند از اصل مال بردارند بر طبق آنچه که در مسأله «۵۷۸» ذکر شد ، عمل نمایند.

مسأله ۵۸۱

کفن زن بر شوهر است اگر چه زن از خود مال داشته باشد ، و همچنین اگر زن را چنانچه در احکام طلاق خواهد آمد طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عدّه بمیرد ، شوهرش باید کفن او را بدهد ، و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد ، ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد ، بنابر احتیاط واجب کفن زن ناشزه و منقطعه بر شوهر است.

مسأله ۵۸۲

کفن میّت بر خویشان او واجب نیست ، و بنابر احتیاط واجب در صورتی که میّت مال نداشته باشد ، کفن را باید کسی بدهد که مخارج میّت در حال زندگی بر او واجب بوده است.

مسأله ۵۸۳

واجب است که مجموع سه پارچه کفن طوری باشد که بدن میّت از زیر آنها پیدا نباشد ، بلکه بنابر احتیاط واجب هر یک از سه پارچه کفن به قدری نازک نباشد که بدن میّت از زیر آن پیدا باشد.

مسأله ۵۸۴

کفن کردن با چیز غصبی اگر چه چیز دیگری هم پیدا نشود جایز نیست ، و چنانچه کفن میّت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد ، باید از تنش بیرون آورند اگر چه او را دفن کرده باشند ، و کفن کردن با پوست مردار نجس در حال اختیار جایز نیست ، بلکه در حال اضطرار هم محل اشکال است ، و همچنین کفن کردن با پوست مردار پاک در حال اختیار مشکل است.

مسأله ۵۸۵

کفن کردن میّت بـا چیز نجس و در نجـاستی که مورد عفو در نماز است بنابر احتیاط و با پارچه ابریشـمی خالص ، و مخلوطی که خلیـط بیشتر از ابریشم نباشـد ، و بنـابر احتیـاط واجب بـا پـارچه ای که بـا طلا بافته شـده جایز نیست ، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۶

کفن کردن بـا پـارچه ای که از پشم یـا موی حیوان حرام گوشت تهیّه شـده بنـابر احتیاط واجب در حال اختیار جایز نیست ، و همچنین است کفن کردن بـا پوست حیوان حلاـل گوشتی که به دسـتور شـرع کشـته شـده ، ولی اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد مانعی ندارد ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

مسأله ۵۸۷

اگر کفن میّت به نجاست خود او یا به نجاست دیگری نجس شود ، چنانچه شسـتن یا بریـدن آن به نحوی که کفن ضایع نشود ممکن باشـد ، بایـد مقـدار نجس را بشوینـد یا ببرنـد اگر چه بعـد از گذاشـتن در قبر باشـد ، و اگر شسـتن یا بریدن آن ممکن نیست ، ولی عوض کردن آن ممکن باشـد ، بایـد عوض نماینـد ، و این حکم در نجـاستی که در نمـاز مورد عفو است مبنی بر احتیاط است.

مسأله ۵۸۸

کسی که برای حج یا عمره احرام بسته ، اگر بمیرد باید مثل دیگران کفن شود ، و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۹

مستحب است انسان ، کفن خود را تهیّه کند ، و هر گاه به آن نظر کند مأجور است.

احکام حنوط

مسأله ۵۹۰

بعـد از غسـل واجب است میّت را حنوط کننـد ، یعنی به پیشانی و کف دسـتها و سـر زانوها و سـر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالنـد ، و بنابر احتیاط مسـتحب مقداری کافور هم بر این مواضع بگذارند ، و مسـتحب است به سـر بینی میّت نیز کافور بمالند ، و باید کافور ساییده و تازه باشد ، و اگر به واسطه کهنه بودن عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.

مسأله ۵۹۱

احتیاط مستحب آن است که اوّل کافور را به پیشانی میّت بمالند ، ولی در جاهای دیگر ترتیب نیست.

مسأله ۵۹۲

مخیّرند که میّت را پیش از کفن کردن ، یا در بین کفن کردن و یا بعد از آن حنوط نمایند.

مسأله ۵۹۳

کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است ، اگر بمیرد حنوط کردن او جایز نیست ، ولی اگر در احرام حج بعد از تمام کردن سعی بمیرد ، حنوط کردن او واجب است.

مسأله ۵۹۴

زنی که شوهرش مرده و هنوز عدّه اش تمام نشده ، چنانچه بمیرد حنوط کردن او واجب است.

مسأله ۵۹۵

احتیاط واجب آن است که میّت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو نکنند ، و نیز اینها را با کافور مخلوط ننمایند.

مسأله ۵۹۶

مستحب است قدری تربت حضرت سیّدالشهداء (علیه السلام) را ، با کافور مخلوط کنند ، ولی باید از آن کافور به جاهایی که بی احترامی می شود نرسانند ، و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد که وقتی با کافور مخلوط شد آن را کافور نگویند.

مسأله ۵۹۷

اگر کافور پیدا نشود یا فقط به اندازه غسل باشد ، حنوط لازم نیست ، و چنانچه از غسل زیاد بیاید ولی به همه هفت عضو نرسد ، بنابر احتیاط مستحب اوّل به پیشانی ، و اگر زیاد آمد به جاهای دیگر بمالند.

مسأله ۵۹۸

مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میّت بگذارند.

احکام نماز میّت

مسأله ۵۹۹

نماز خواندن بر میّت مسلمان ، و همچنین بچّه ای که محکوم به اسلام و شش سال او تمام شده باشد واجب است.

مسأله ۶۰۰

نماز خواندن بر بچّه ای که شش سال او تمام نشده رجاءً اشکال ندارد ، ولی نماز خواندن بر بچّه ای که مرده به دنیا آمده مشروع نیست.

مسأله ۶۰۱

نماز میّت بایـد بعـد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود ، و اگر پیش از اینها یا در بین اینها بخوانند اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد کافی نیست.

مسأله ۶۰۲

کسـی که می خواهـد نماز میّت بخواند لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمّم باشد ، و بدن و لباسـش پاک باشد ، و اگر لباس او غصبی هم باشد ، برای نمازش اشکال ندارد.

و احتیـاط مسـتحب آن است که تمام چیزهایی را که در نمازهای دیگر لازم است رعایت نمایـد ، ولی بنابر احتیاط واجب از آنچه برخلاف معهود بین متشرّعه در کیفیّت نماز میّت است ، اجتناب شود.

مسأله ۶۰۳

کسـی که بر میّت نماز می خواند باید رو به قبله باشد ، و واجب است میّت را مقابل او به پشت بخوابانند به طوری که سر او به طرف راست نمازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

مسأله ۶۰۴

احتیاط مستحب آن است که مکان نمازگزار غصبی نباشد ، ولی باید از جای میّت زیاد پست تر یا بلندتر نباشد ، و اگر پستی و بلندی زیاد نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۵

نمازگزار بایـد از میّت دور نباشد ، ولی کسـی که نماز میّت را به جماعت می خواند ، اگر از میّت دور باشد ، چنانچه صف ها به یکدیگر متّصل باشند اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۶

نمـازگزار بایـد مقابـل میّت بایسـتد ، ولی اگر نمـاز به جمـاعت خوانـده شود و صف جمـاعت از دو طرف میّت بگـذرد ، نماز کسانی که مقابل میّت نیستند اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۷

بین میّت و نمازگزار باید پرده و یا دیوار یا چیزی مانند اینها نباشد ، ولی اگر میّت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۸

در وقت خوانـدن نماز بایـد عورت میّت پوشـیده باشـد ، و اگر کفن کردن او ممکن نیست ، باید عورتش را اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد بپوشانند.

مسأله ۶۰۹

کسی که نماز میّت را می خوانـد باید مؤمن باشد ، و نماز غیر بالغ هر چند صـحیح است ، ولی مُجزی از نماز بالغین نیست ، و بایـد ایسـتاده و با قصـد قربت و اخلاص بخواند ، و در موقع نیّت میّت را معیّن کند ، مثلا نیّت کند: نماز می خوانم بر این میّت قربهً الی الله.

مسأله ۶۱۰

اگر کسی نباشد که بتواند نماز میّت را ایستاده بخواند ، می شود نشسته بر او نماز خواند.

مسأله ۶۱۱

اگر میّت وصـیّت کرده باشد که شـخص معیّنی بر او نماز بخواند ، احتیاط مسـتحب آن است که آن شخص از ولی میّت اجازه بگیرد ، و ولی میّت هم اجازه بدهد.

مسأله ۶۱۲

جایز است بر میّت چند مرتبه نماز بخوانند.

مسأله ۶۱۳

اگر میّت را عمداً یا از روی فراموشـی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند ، تا وقتی که جسد او از هم نپاشـیده واجب است با شـرطهایی که برای نماز میّت ذکر شـد به قبرش نماز بخواننـد ، و همچنین در صورتی که نمازی که بر او خوانـده شده باطل بوده است.

دستور نماز میّت

مسأله ۶۱۴

نمـاز میّت پنـج تکبیر دارد ، و اگر نمـازگزار پنـج تکبیر به این ترتیب بگویـد کافیست: بعـد از نیّت و گفتن تکبیر اوّل بگویـد: «اَشْـهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اَن مُحَمّـداً رَسُولُ اللهِ» و بعـد از تکبیر دوم بگویـد: «اَللّهُم صَل عَلی مُحَمّـد و الِ مُحَمّد» و بعد از تکبیر سوم بگویـد: «اَللّهُم اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ» و بعد از تکبیر چهارم اگر میّت مرد است بگوید: «اَللّهُم اغْفِرْ لِهذَا الْمَیّتِ» و اگر زن است بگوید: «اَللّهُم اغْفِرْ لِهذِهِ الْمَیّتِ» و بعد تکبیر پنجم را بگوید.

و بهتر است بعد از تکبیر اوّل بگوید: «اَشْـهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَـرِیکَ لَهُ وَ اَشْـهَدُ اَن مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَرسَـلَهُ بِالْحَق

بَشِيراً وَ نَذِيراً بَيْنَ يَدَى السّاعَه» .

و بعـد از تکبیر دوم بگویـد: «اَللّهُم صَلِ عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد وَ بارِکْ عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد وَ ارْحَمْ مُحَمّداً وَ الَ مُحَمّد کَاَفْضَلِ ما صَلّيْتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَحّمْتَ عَلی اِبْراهِيمَ وَ الِ اِبْراهِيمَ اِنّکَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَ صَلِ عَلی جَمِيعِ الأَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الشّهَداءِ وَ الصّدّيقِينَ وَ جَمِيعِ عِبادِ اللّهِ الصّالِحِينَ».

و بعـد از تکبیر سوم بگوید: «اَللّهُم اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِماتِ الأَحْياءِ مِنْهُمْ وَ الأَمْواتِ تابِعْ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ بِالْخَيْراتِ اِنّکَ مُجِيبُ الدّعَواتِ اِنّکَ عَلی کُل

شَیْء قَدِیرٌ».

و بعد از تکبیر چهارم اگر میّت مرد است بگوید: «اَللّهُم اِن هَذا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُول بِهِ اَللّهُم اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا اَللّهُم اِنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِی اِحْسانِهِ وَ اِنْ کانَ مُسِیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَهُ اَللّهُم اجْعَلْهُ عِنْدَکَ فِی اَعْلی عِلّیینَ وَاخْلُفْ عَلی اَهْلِهِ فِی الْغابِرِینَ وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و بعد تکبیر پنجم را بگوید ، ولی اگر میّت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اَللّهُم اِن هذِهِ اَمَتُکَ وَ ابْنَةُ عَبْدِکَ وَ ابْنَةُ اَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُول بِهِ ، اَللّهُم اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْها اِلا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِها مِنّا ، اَللّهُم اِنْ کانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِی اِحْسانِها وَ اِنْ کانَتْ مُسِیئَةً فَتَجاوَزْ عَنْها وَ اغْفِرْ لَها ، اَللّهُم اجْعَلْها عِنْدَکَ فِی اَعْلی عِلّیینَ وَ اخْلُفْ عَلی اَهْلِها فِی الْغابِرِینَ وَ ارْحَمْها بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

مسأله ۶۱۵

باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند که نماز از صورت خود خارج نشود.

مسأله ۶۱۶

کسی که نماز میّت را به جماعت می خواند باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند اگر چه مأموم باشد.

مستحبّات نماز میّت

مسأله ۶۱۷

چند چیز در نماز میّت مستحب است:

(اوّل) کسی که نماز میّت می خواند با وضو یا غسل یا تیمّم باشد ، و احتیاط واجب آن است که در صورتی تیمّم کند که وضو و غسل ممکن نباشد ، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میّت نرسد.

(دوم) اگر میّت مرد است ، امام جماعت یا کسی که فرادی بر او نماز می خواند مقابل وسط قامت او بایستد ، و اگر میّت زن است مقابل سینه اش بایستد.

(سوم) پا برهنه نماز بخواند.

(چهارم) در هر تکبیر دستها را بلند کند.

(پنجم) فاصله او با میّت به قدری کم باشد که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد.

(ششم) نماز میّت را به جماعت بخواند.

(هفتم) امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او می خوانند آهسته بخوانند.

(هشتم) در جماعت اگر چه مأموم یک نفر باشد پشت سر امام بایستد.

(نهم) نمازگزار برای میّت و مؤمنین زیاد دعا کند.

(دهم) نماز را در جایی بخوانند که مردم برای نماز میّت بیشتر به آن جا می روند.

(یازدهم) زن حائض اگر نماز میّت را به جماعت می خواند در صفی تنها بایستد.

مسأله ۶۱۸

خواندن نماز میّت در مساجد مکروه است ، ولی در مسجد الحرام مکروه نیست.

احکام دفن

مسأله ۶۱۹

واجب است میّت را طوری در زمین دفن کنند که بوی او بیرون نیاید ، و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند ، و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد ، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

مسأله ۶۲۰

اگر دفن میّت در زمین ممکن نباشد ، باید به جای دفن او را در بنا یا تابوتی که غرض از دفن بر آن مترتب است بگذارند.

مسأله ۶۲۱

میّت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

مسأله ۶۲۲

اگر کسی در کشتی بمیرد ، چنانچه جسد او فاسد نمی شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد ، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را در زمین دفن کنند ، وگرنه باید در کشتی غسلش بدهند ، و حنوط و کفن کنند ، و پس از خواندن نماز میّت او را در خمره بگذارند و درش را ببندند و به دریا بیندازند ، و احتیاط واجب آن است که تا ممکن است مراعات استقبال قبله بکنند.

و اگر ممکن نشد ، چیز سنگینی به پایش ببندند و به دریا بیندازند ، و اگر ممکن است او را در جایی بیندازند که فوراً طعمه حیوانات نشود.

مسأله ۶۲۳

اگر بترسند که دشمن قبر میّت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببُرد ، چنانچه ممکن باشد ، باید به طوری که در مسأله قبل گذشت او را به دریا بیندازند.

مسأله ۶۲۴

مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میّت در صورتی که لازم باشد از اصل مال میّت برداشته می شود.

مسأله ۶۲۵

اگر زن کافره بمیرد و بچّه در شکم او مرده باشد ، چنانچه پدر بچّه مسلمان باشد ، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچّه به طرف قبله باشد ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر روح به بدن او داخل نشده باشد.

مسأله ۶۲۶

دفن مسلمان در قبرستان کفّار ، و دفن کافر در قبرستان مسلمانان جایز نیست.

مسأله ۶۲۷

دفن مسلمان در جایی که بی احترامی به او باشد مانند جایی که خاکروبه و کثافت می ریزند جایز نیست.

مسأله ۶۲۸

دفن میّت در جای غصبی و در زمینی که برای غیر دفن کردن وقف شده ، جایز نیست.

مسأله ۶۲۹

دفن میّت در قبر مرده دیگر ، در صورتی که مستلزم تصرّف در حق غیر ، یا نبش قبر میّتی که از بین نرفته ، یا هتک میّت باشد جایز نیست ، و در غیر این صورتها ، چنانچه آن قبر کهنه شده و میّت اوّلی از بین رفته یا قبر نبش شده باشد اشکالی ندارد.

مسأله ۶۳۰

چیزی که از میّت جدا می شود ، اگر قطعه ای از بدن او باشد ، باید با او دفن شود و اگر مو و ناخن و دندانش باشد ، بنابر احتیاط واجب باید با او دفن شود ، و دفن ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می شود مستحب است.

مسأله ۶۳۱

اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد ، باید در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

مسأله ۶۳۲

اگر بچّه در رحم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد ، باید به آسانترین راه او را بیرون آورند ، و چنانچه ناچار شوند او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد ، ولی باید به وسیله شوهرش اگر اهل فن است ، وگرنه زنی که اهل فن باشد ، او را بیرون بیاورند ، و در صورت نبود زنی که اهل فن باشد ، مرد محرمی که اهل فن باشد ، و اگر آن هم ممکن نشد ، مرد نامحرمی که اهل فن باشد ، و در صورتی که آن هم پیدا نشد ، کسی که اهل فن نباشد با رعایت ترتیب مذکور می تواند بچّه را بیرون آورد.

مسأله ۶۳۳

هرگاه مادر بمیرد و بچّه در شکمش زنده باشد ، اگر چه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند ، باید به وسیله کسانی که در مسأله پیش بیان شد با رعایت ترتیب ، شکم او را از هر قسمتی که به سلامت بچّه نزدیک تر است بشکافند و بچّه را بیرون آورند و برای غسل دادن دوباره بدوزند.

مستحبّات دفن

مسأله ۶۳۴

مستحب است قبر را به اندازه قد انسان متوسّط گود کنند ، و میّت را در نزدیکترین قبرستان دفن نمایند ، مگر آن که قبرستان دورتر از جهتی بهتر باشد ، مثل آن که مردمان خوب در آن جا دفن شده باشند ، یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آن جا بروند.

و نیز مستحب است جنازه را در چند ذرعی قبر زمین بگذارند ، و تا سه مرتبه کم کم نزدیک ببرند ، و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند ، و در نوبت چهارم وارد قبر کنند ، و اگر میّت مرد است در دفعه سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد ، و در دفعه چهارم از طرف سر وارد قبر کنند ، و اگر زن است در دفعه سوم طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند ، و در موقع وارد کردن پارچه ای روی قبر بگیرند.

و نیز مستحب است جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند و وارد قبر نمایند ، و دعاهایی که دستور داده شده پیش از دفن و موقع دفن بخوانند ، و بعد از آن که میّت را در لحد گذاشتند گره های کفن را باز کنند ، و صورت میّت را روی خاک بگذارند ، و بالشی از خاک زیر سر او بسازند ، و پشت میّت خشت خام

یـا کلوخی بگذارنـد که میّت به پشت برنگردد و پیش از آن که لحد را بپوشاننـد ، کسـی دست راست را به شـانه راست میّت بزنـد و دست چپ را به قوّت بر شانه چپ میّت بگـذارد و دهان را نزدیک گوش او ببرد و به شـدّت حرکتش دهد و سه مرتبه بگوید: «اِسْـمَعْ اِفْهَمْ یا فلان بن فلان» و به جای فلان بن فلان اسم میّت و پدرش را بگوید مثلا اگر اسم او محمّد و اسم پدرش علی است سه مرتبه بگوید: «اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا مُحَمّدَ بْنَ عَلیّ» پس از آن بگوید:

«هَلْ اَنْتَ عَلی الْعَهْـدِ الّـذی فارَقْتَنا عَلَیْهِ مِنْ شَـهادَهِ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَـریکَ لَهُ وَ اَن مُحَمّداً (صـلی الله علیه وآله وسـلم) عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ سَـیّدُ النّبیّینَ وَ خاتَمُ الْمُرْسَلینَ وَ اَن عَلِیّاً اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ وَ سَیّدُ الْوَصِیّینَ وَ اِمامٌ افْتَرَضَ اللّهُ طاعَتَهُ عَلی الْعالَمینَ وَ اَن الْحَسَنَ وَ الْحُسَـیْنَ وَ عَلِی بْنَ الْحُسَـیْنِ وَ مُحَمّدَ بْنَ عَلی وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمّد وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَر وَ عَلِی بْنَ مُوسَی وَ مُحَمّدَ بْنَ عَلِی وَ عَلِی بْنَ مُحَمّـد وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِی وَ الْقـائِمَ الْحُجّهَ الْمَهْـدِی صَـلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ أَئِمّهُ الْمُـؤْمِنینَ وَ حُجَـجُ اللّهِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعِینَ وَ أَئِمَتُکَ أَئِمّهُ هُدی اَبْرارٌ یا فُلانَ بْنَ فُلان» و به جای فلان بن فلان اسم میّت و پدرش را بگوید.

و بعد بگوید: «اِذا اَتاکَ الْمَلَکانِ الْمُقَرّبانِ رَسُولَیْنِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ تَبارَکَ وَ تَعالی وَ سَـئَلاکَ عَنْ رَبّکَ وَ عَنْ نَبِیّکَ وَ عَنْ دِینِکَ وَ عَنْ کِتابِکَ وَ عَنْ قِبْلَتِکَ وَ عَنْ اَئِمّتِکَ فَلا تَخَفْ وَ لا تَحْزَنْ وَ قُلْ فِی جَوابِهِما: اَللّهُ رَبّی

وَ مُحَمّدٌ (صلی الله علیه وآله وسلم) نَبِیّی وَ الْاِسْلامُ دینِی وَ الْقُرآنُ کِتابی وَ الْکَعْبَهُ قِبْلَتِی وَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلِی بْنُ اَبی طالِب اِمامِی وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِی الْمُجْتَبی اِمامِی وَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِی الشّهیدُ بِکَرْبَلا اِمامِی وَ عَلِی زَیْنُ الْعابِدینَ اِمامِی وَ مُحَمّدٌ الْباقِرُ اِمامِی وَ جَعْفَرٌ الْصادِقُ اِمامِی وَ مُوسَی الْکاظِمُ اِمامِی وَ عَلِی الْرِضا اِمامِی وَ مُحَمّدٌ الْجَوادُ اِمامِی وَ عَلِیٌ الْهادِی اِمامِی وَ الْحَسَنُ الْعَسْکَرِی اِمامِی وَ الْحُجّهُ الْمُنْتَظَرُ اِمامِی هَؤُلاءِ صَلَواتُ اللّهِ عَلیْهِمْ أَئِمّتِی وَ سادَتِی وَ قادَتِی وَ شُفَعائی بِهِمْ اَتَوَلّی وَ مِنْ اَعْدائِهِمْ اَتَبَرّءُ فِی الدّنْیا وَ الْآخِرَهِ ، ثُم اعْلَمْ یا فُلانَ بْنَ فُلان» و به جای فلان بن فلان اسم میّت و پدرش را بگوید.

و بعد بگوید: «اَن اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی نِعْمَ الرّب وَ اَن مُحَمّداً (صلی الله علیه وآله وسلم) نِعْمَ الرّسُولُ وَ اَن عَلِی بْنَ اَبی طالِب وَ اَوْلادَهُ الْمَعْصُومِینَ الْأَئِمّهَ الْاِثْنی عَشَرَ نِعْمَ الْأَئِمّهُ وَ اَن ما جاءَ به مُحَمّدٌ (صلی الله علیه وآله وسلم)حَق وَ اَن الْمَوْتَ حَق وَ سُؤالَ مُنْکَر وَ نَکِیر فِی الْقَبْرِ حَق وَ الْبَعْثَ حَق وَ النّشُورَ حَق وَ الْصِراطَ حَق وَ الْمِیزانَ حَق وَ تَطایُرَ الْکُتُبِ حَق وَ اَن الْجَنّهَ حَق وَ النّارَ حَق وَ اَن السّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیها وَ اَن اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ» پس بگوید: «اَفَهِمْتَ یافُلانُ» و به جای فلان اسم میّت را بگوید و پس از آن بگوید:

«ثَبّتَکَ اللّهُ بِالْقَوْلِ الثابِتِ وَ هَداکَ اللّهُ اِلی صِراط مُسْتَقِیم عَرّفَ اللّهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ أَوْلِیائِکَ فِی مُسْتَقَر مِنْ رَحْمَتِهِ» پس بگوید: «اَللّهُم جافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ اصْعَدْ بِرُوحِهِ اِلَیْکَ وَ لَقّهِ مِنْکَ بُرْهاناً اَللّهُم عَفْوَکَ

عَفْوَکَ».

مسأله ۶۳۵

مستحب است کسی که میّت را در قبر می گذارد با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد ، و از طرف پای میّت از قبر بیرون بیاید.

و مستحب است وقتی از قبر بیرون آمد بگوید: «اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمِینَ ، اَللّهُم ارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِی اَعْلی عِلّیینَ وَ اخْلُفْ عَلی عَقِبِهِ فِی الْغابِرِیْنَ (وَ عِنْدَکَ نَحْتَسِبُهُ) یا رَب الْعالَمِینَ».

و مستحب است غیر از خویشان میّت ، کسانی که حاضرند با پشت دست خاك بر قبر بریزند ، و اگر میّت زن است کسی که با او محرم می باشد او را در قبر بگذارد ، و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

مسأله ۶۳۶

مستحب است قبر را مربّع یا مربّع مستطیل بسازند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود و روی قبر آب بپاشند ، و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده در خاك فرو برند و هفت مرتبه سوره مبارکه اِنّا اَنْزَلْناه بخوانند و برای میّت طلب آمرزش کنند و دعاهائی را که وارد شده بخوانند ، مانند این دعا: «اَللّهُم جافِ الاَْرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ اصْعَدْ (صَعّدْ) رُوْحَهُ اِلی اَرْواحِ الْمُؤْمِنِینَ فِی عِلّیینَ وَ اَلْحِقْهُ بِالصّالِحِینَ».

مسأله ۶۳۷

پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده اند مستحب است ولی میّت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد دعاهایی را که دستور داده شده به میّت تلقین کند.

مسأله ۶۳۸

بعد از دفن میّت مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند ، ولی اگر مدّتی گذشته که به واسطه سر سلامتی دادن مصیبت یادشان می آید ، ترك آن بهتر است ، و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میّت غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان مکروه است.

مسأله ۶۳۹

مستحب است انسان در مرگ خویشان مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند ، و هر وقت میّت را یاد می کند (اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ) بگوید و برای میّت قرآن بخواند ، و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود ، و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد.

مسأله ۶۴۰

خراشیدن صورت وبدن و به خود لطمه زدن در مرگ کسی ، در صورتی که ضرر معتنا بهی داشته باشد جایز نیست ، هر چند در غیر این صورت هم احتیاط واجب ترک آن است.

مسأله ۶۴۱

بنابر احتیاط واجب پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست ، ولی در مصیبت پدر و برادر مانعی ندارد.

مسأله ۶۴۲

اگر زن در عزای میّت صورت خود را بخراشد و خونین کند ، یا موی خود را بکند بنابر احتیاط مستحب یک بنده آزاد کند ، یا ده فقیر را طعام دهد و یا بپوشاند ، و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.

مسأله ۶۴۳

احتیاط مستحب آن است که در گریه بر میّت صدا را خیلی بلند نکنند.

نماز وحشت

مسأله ۶۴۴

مستحب است در شب اوّل قبر ، دو رکعت نماز وحشت برای میّت بخوانند ، و دستور آن این است که در رکعت اوّل بعد از حمد یک مرتبه آیه الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره انّا انزلناه را بخوانند ، و بعد از سلام نماز بگویند: (اَللّهُم صَل عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد وَ ابْعَثْ ثَوابَها اِلی قَبْرِ فُلان) و به جای کلمه فلان اسم میّت را بگویند.

مسأله ۶۴۵

نماز وحشت را در هر موقع از شب اوّل قبر می شود خواند ولی بهتر است در اوّل شب بعد از نماز عشاء خوانده شود.

مسأله ۶۴۶

اگر بخواهند میّت را به شهر دوری ببرند ، یا به جهت دیگری دفن او تأخیر بیفتد ، باید نماز وحشت را تا شب اوّل قبر او تأخیر بیندازند.

نبش قبر

مسأله ۶۴۷

نبش قبر مسلمان یعنی شکافتن قبر او اگر چه طفل یا دیوانه باشد حرام است ، ولی اگر بدنش از بین رفته و استخوانهایش

خاک شده باشد ، اشکال ندارد.

مسأله ۶۴۸

نبش قبر امامزاده ها و شهداء و علماء و همچنین در غیر این موارد از مواردی که مستلزم هتک باشد اگر چه سالها بر آن گذشته باشد حرام است.

مسأله ۶۴۹

شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

(اوّل) آن که میّت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آن جا بماند.

(دوم) آن که کفن یا چیز دیگری که با میّت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند.

و همچنین است اگر چیزی از مال خود میّت که به ورثه او رسیده با او دفن شده باشد و ورثه او راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند مگر در صورتی که آن چیز مال کمی باشد ، که در این صورت نبش قبر محل اشکال است.

(سوم) آن که شکافتن قبر موجب هتک حرمت نباشد و میّت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد ، یا بفهمند غسلش باطل بوده ، یا به غیر از دستور شرع کفن شده ، یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته اند.

(چهارم) آن که برای ثابت شدن حقّی که اهم از حرمت میّت است ، بخواهند بدن میّت را ببینند.

(پنجم) آن که میّت را در جایی که بی احترامی به اوست ، مثل قبرستان کفّار یا جایی که کثافت و خاکروبه می ریزند ، دفن کرده باشند.

(ششم) آن که برای یک مطلب شرعی که اهمّیت آن از شکافتن قبر بیشتر است قبر را بشکافند ، مثلا بخواهند بچّه زنده ای را از شکم زن بارداری که دفنش کرده اند بیرون آورند.

(هفتم) آن که بترسند درنده ای بدن میّت را پاره کند ، یا سیل او را ببرد ، یا دشمن بیرون آورد.

(هشتم) آن که قسمتی از بدن

میّت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند ، ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میّت دیده نشود.

غسلهای مستحبّ

مسأله ۶۵۰

در شرع مقدّس اسلام غسل هایی مستحب است و از آن جمله است:

۱ غسل جمعه ، و وقت آن بعد از اذان صبح است ، تا ظهر ، و بهتر آن است که نزدیک ظهر به جا آورده شود ، و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیّت ادا و قضا تا غروب به جا آورد ، و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را به جا آورد ، و کسی که می داند در روز جمعه آب پیدا نخواهد کرد می تواند روز پنجشنبه غسل را رجاءً انجام دهد.

و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَن مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه ، اَللّهُم صَل عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد وَ اجْعَلْنِی مِنَ التّوابِیْنَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهّرِینَ»

۲ غسل شب اوّل و هفدهم و نوزدهم و بیست ویکم و بیست وسوم و بیست وچهارم ماه رمضان.

۳ غسل روز عید فطر و عید قربان و وقت آن از اذان صبح است تا غروب ، هر چند احوط آن است که از ظهر تا غروب به قصد رجاء بیاورد ، و بهتر آن است که آن را پیش از نماز عید به جا آورد.

۴ غسل شب عید فطر و وقت آن بعد از غروب است ، و احتیاط واجب آن است که در بقیّه شب تا اذان صبح به قصد رجاء به جا آورد.

۵ غسل

روز هشتم و نهم ذی الحجّه ، و در روز نهم احوط آن است که آن را وقت زوال به جا آورد.

۶ غسل برای قضای نماز آیات کسی که در موقع گرفتن خورشید نماز آیات را عمداً نخوانده در صورتی که تمام خورشید گرفته باشد.

۷ غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میّتی که غسل داده اند رسانده باشد.

۸ غسل احرام.

۹ غسل دخول حرم خدا.

۱۰ غسل دخول مکّه.

۱۱ غسل زیارت خانه کعبه.

۱۲ غسل دخول کعبه.

۱۳ غسل برای نحر و ذبح و حلق.

۱۴ غسل داخل شدن مدینه منوّره.

۱۵ غسل داخل شدن حرم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) (و حد آن ما بین دو کوه به نام عائر و وعیر است).

۱۶ غسل وداع قبر مطهّر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم).

۱۷ غسل برای مباهله با خصم.

۱۸ غسل دادن بچّه ای که تازه به دنیا آمده.

۱۹ غسل برای استخاره.

۲۰ غسل برای استسقاء.

۲۱ غسل در وقت احتراق قرص آفتاب در کسوف کلّی.

۲۲ غسل زیارت حضرت سیّد الشهداء (علیه السلام) از نزدیک.

۲۳ غسل توبه از فسق و کفر.

مسأله ۶۵۱

فقها در بیان اغسال مستحبّه اغسال زیادی ذکر فرموده اند که از جمله آنها این چند غسل است:

۱ غسل تمام شبهای طاق ماه رمضان ، و غسل تمام شبهای دهه آخر آن ، و غسل دیگری در آخر شب بیست و سوم آن.

۲ غسل روز بیست و چهارم ذی الحجّه.

۳ غسل روز عید نوروز ، و پانزدهم شعبان ، و نهم و هفدهم ربیع الاوّل ، و روز بیست و پنجم ذی القعده.

۴ غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی

خوش استعمال کرده باشد.

۵ غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

۶ غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و او را دیده باشد ، ولی اگر اتّفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد ، یا مثلا برای شهادت دادن رفته باشد ، غسل مستحب نیست.

۷ غسل برای دخول مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم).

۸ غسل برای زیارت معصومین (علیهم السلام) از دور یا نزدیک.

۹ غسل روز عید غدیر.

ولی احوط این است که این غسلها را به قصد رجاء به جا آورند.

مسأله ۶۵۲

انسان با غسلهای مستحبّی که در مسأله «۶۵۰» ذکر شد ، می تواند کاری که مانند نماز وضو لازم دارد انجام دهد ، و امّا غسلهایی که رجاءً به جا آورده می شود از وضو کفایت نمی کند.

مسأله ۶۵۳

اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد ، و به نیّت همه یک غسل به جا آورد کافیست.

تیمّم

[تیمم بدل از وضو و غسل]

اشاره

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمّم کرد:

اوّل از موارد تیمّم

اشاره

(اوّل) آن که تهیّه آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

مسأله ۶۵۴

اگر انسان در آبادی باشد ، باید برای تهیّه آب وضو و غسل به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود ، و اگر در بیابان باشد در زمینی که پست و بلند است به اندازه پرتاب یک تیر که در زمان قدیم با کمان پرتاب می کردند ، و در زمین هموار به اندازه پرتاپ دو تیر جستجو کند ، و بنابر احتیاط واجب جستجو در تمام دایره ای باشد که مرکزش مبدأ طلب و شعاعش به اندازه پرتاب تیر باشد.

مسأله ۶۵۵

اگر بعضی از اطراف هموار و بعضی دیگر پست و بلند باشد در طرف هموار به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که پست و بلند است به اندازه پرتاب یک تیر به نحو مذکور در مسأله قبل جستجو کند.

مسأله ۶۵۶

در هر طرفی که یقین یا حجّت شرعیّه دارد آب نیست ، در آن طرف جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۵۷

کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیّه آب وقت دارد ، اگر یقین یا حجّت شرعیّه دارد در محلّی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست ، در صورتی که حرج و ضرر نیست باید برای تهیّه آب برود ، و اگر گمان دارد آب هست هر چند گمان او قوی باشد ، تا به حد اطمینان نرسیده رفتن لازم نیست ولی احوط است.

مسأله ۶۵۸

لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود ، بلکه می تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد ، و همچنین اگر آن شخص ثقه باشد و ظن بر خلاف قول او نباشد ، اگر چه از گفته او اطمینان پیدا نشود ، و در هر دو صورت رفتن یک نفر از طرف چند نفر کفایت می کند.

مسأله ۶۵۹

اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود ، یا در منزل ، یا در قافله آب هست ، باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین یا اطمینان پیدا کند و یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

مسأله ۶۶۰

اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند ، و تا وقت نماز همان جا بماند ، چنانچه احتمال دهد که در آن محل آبی پیدا شده ، احتیاط واجب آن است که به جستجوی قبل از وقت نماز اکتفا نکند ، مگر این که نزد یک دخول وقت باشد

که درک فضیلت اوّل وقت بشود.

مسأله ۶۶۱

اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همانجا بماند ، چنانچه احتمال دهد که در آن محل آبی پیدا شده احتیاط واجب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ۶۶۲

اگر وقت نماز تنگ باشد یا از دزد و درنده بر جان خود یا مالی که مورد اعتنا بحسب حال اوست بترسد یا جستجوی آب به قدری سخت باشد که تحمّل آن حرجی باشد ، جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۶۳

اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود ، معصیت کرده ولی نمازش با تیمّم صحیح است ، هر چند بعد بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد ، و بنابر احتیاط مستحب قضای نماز را هم به جا آورد.

مسأله ۶۶۴

کسی که یقین دارد آب پیدا نمی کند ، چنانچه دنبال آب نرود و با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد ، چنانچه وقت باقی باشد باید وضو گرفته و نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۶۶۵

اگر بعد از جستجو آب پیدا نکند و با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جایی که جستجو کرده آب بوده ، در صورتی که وقت باقی باشد ، باید وضو گرفته و نماز را دوباره به جا آورد ، و در غیر این صورت نماز او صحیح است.

مسأله ۶۶۶

کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است ، اگر بدون جستجو با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز و پیش از گذشتن وقت بفهمد که برای جستجو وقت داشته ، باید نماز را اعاده نماید ، و اگر بعد از وقت بفهمد قضا لازم نیست.

مسأله ۶۶۷

اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضو داشته باشد ، و بداند یا حجّت شرعیّه ای مانند اطمینان و غیر آن داشته باشد که اگر وضوی خود را باطل کند تهیّه آب برای او ممکن نیست یا نمی تواند وضو بگیرد ، چنانچه بتواند وضوی خود را نگه دارد و

برایش حرج و ضـرر نباشد ،نباید آن را باطل نماید ، ولی می تواند با عیال خود نزدیکی کند اگر چه بداند که از غسل متمکّن نخواهد شد.

مسأله ۶۶۸

اگر پیش از وقت نماز وضو داشـته باشـد و بدانـد یا حجّت شـرعیّه ای داشـته باشـد که اگر وضوی خود را باطل کند تهیّه آب برای او ممکن نیست یا نمی تواند وضو بگیرد ، چنانچه بتواند بدون ضرر و حرج وضوی خود را نگه دارد احتیاط مستحب این است که آن را باطل نکند.

مسأله ۶۶۹

کسـی که فقط به مقـدار وضو یا غسل آب دارد و می دانـد یا حجّت شـرعیّه ای دارد که اگر آن را بریزد آب پیـدا نمی کند ، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد ریختن آن جایز نیست ، و احتیاط مستحب این است که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد.

مسأله ۶۷۰

کسـی که می دانـد یا حجّت شـرعیّه ای دارد که آب پیـدا نمی کنـد ، بعـد از داخل شـدن وقت نماز بدون ضـرر و حرج جایز نیست وضوی خود را باطل کند یا آبی که دارد بریزد ، ولی نمازش با تیمّم صـحیح است اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

دوم از موارد تیمّم

مسأله ۶۷۱

اگر به واسـطه ناتوانی یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها ، یا نداشتن وسیله ای که آب از چاه بکشد ، دسترسی به آب نداشته باشد باید تیمّم کند ، و همچنین است اگر تهیّه کردن آب یا استعمال آن به قدری مشقّت داشته باشد که تحمّلش برای شخص میسّر نباشد.

مسأله ۶۷۲

اگر برای کشـیدن آب از چـاه ، دلو و ریسـمان وماننـد اینهـا لازم دارد و مجبور است بخرد یا کرایه نمایـد ، اگر چه قیمت آن چنـد برابر معمـول باشـد بایـد تهیّه کنـد ، و همچنین است اگر آب را به چنـدین برابر قیمتش بفروشـند ، ولی اگر تهیّه آنهـا به قدری پول می خواهد که در صورت پرداخت آن به عسر و حرج می افتد ، واجب نیست تهیّه نماید.

مسأله ۶۷۳

اگر ناچار شود که برای تهیّه آب قرض کند ، باید قرض نماید ، ولی کسی که می داند یا اطمینان دارد که نمی تواند قرض خود را بدهد ، جایز نیست قرض کند.

مسأله ۶۷۴

اگر کندن چاه حرجی نباشد باید برای تهیّه آب چاه بکند.

مسأله ۶۷۵

اگر کسی مقداری آب بی منّت به او ببخشد ، باید قبول کند.

سوم از موارد تیمّم

مسأله ۶۷۶

اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد ، یا بترسد که مرض یا عیبی در او پیدا شود ، یا مرضش طول بکشد ، یا شدّت کند ، یا به سختی معالجه شود ، باید تیمّم نماید ، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد ، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

مسأله ۶۷۷

لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد ، بلکه همین اندازه که بترسد آب برای او ضرر دارد و آن ترس در نظر مردم به جا باشد ، باید تیمّم کند.

مسأله ۶۷۸

کسی که مبتلا به درد چشم است و آب برای او ضرر دارد ، باید تیمّم نماید.

مسأله ۶۷۹

اگر به واسطه یقین یا خوف ضرر تیمّم کند وپیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد ، تیمّم او باطل است ، و اگر بعد از نماز بفهمد و وقت باقی باشد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند ، و اگر وقت باقی نباشد قضا واجب نیست.

مسأله ۶۸۰

اگر کسی یقین یا اطمینان پیدا کند آب برایش ضرر ندارد ، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد ، و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته ، در صورتی که ضرر به حدّی باشد که اقدام بر آن حرام است ، وضو و غسل باطل است.

چهارم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۱

هرگاه بترسد که در صورت صرف آب در وضو یا غسل ، گرفتار بعضی از مشکلات ذیل می شود ، باید تیمّم نماید:

۱ آن که خودش فعلا یا بعد به تشنگی که باعث تلف یا مرضش می شود ، یا تحمّلش بر او حرجی است مبتلا شود.

۲ آن که بر کسانی که حفظشان بر او واجب است بترسد که از تشنگی تلف یا بیمار شوند.

۳ آن که بر انسان یا حیوانی که تلف یا بیماری یا بی تابی آنها بر او حرجی باشد بترسد ، و یا در تلف آن حیوان ضرر معتنابه به حسب حال او باشد.

مسأله ۶۸۲

اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد ، آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوطند و نجاست آب برای آنها ثابت است و از آشامیدن آب نجس احتراز دارند داشته باشد ، باید آب پاک را برای آشامیدن بگذارد ، و با تیمّم نماز بخواند ، ولی چنانچه آب را برای طفل یا حیوان بخواهد باید آب نجس را به آن بدهد ، و با آب پاک وضو یا غسل را انجام دهد.

پنجم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۳

کسی که بدن یا لباسش نجس است و مقداری آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی ماند ، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمّم نماز بخواند ، ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمّم کند ، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۴

اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد ، مثل آن که آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن آب و ظرف دیگری ندارد باید به جای وضو و غسل تیمّم کند.

هفتم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۵

هر گاه وقت به قـدری تنگ باشـد که اگر وضو بگیرد یا غسل کنـد ، تمام نماز یا مقداری از آن در خارج وقت واقع می شود ، باید تیمّم کند ، مگر این که وقت وضو یا غسل به اندازه تیمّم باشد که در این صورت باید وضو بگیرد یا غسل کند.

مسأله ۶۸۶

اگر عمداً نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشـته باشد معصیت کرده ، ولی نماز او با تیمّم صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را هم با وضو یا غسل بخواند.

مسأله ۶۸۷

کسی که شک دارد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند ، وقت برای نماز او می ماند یا نه باید تیمّم نماید.

مسأله ۶۸۸

کسـی که به واسـطه تنگی وقت تیمّم کرده و بعـد از نمـاز بـا این که می توانسـته وضو بگیرد ولی تـا از دست دادن آب وضـو نگرفته ، در صورتی که وظیفه اش تیمّم باشد ، باید برای نمازهای بعدی دوباره تیمّم نماید.

مسأله ۶۸۹

کسـی که آب دارد اگر به واسـطه تنگی وقت با تیمّم مشـغول نماز شود و در بین نماز آبی که داشـته از دستش برود ، چنانچه وظیفه اش تیمّم باشد ، احتیاط مستحب آن است که برای نمازهای بعدی دوباره تیمّم کند.

مسأله ۶۹۰

اگر انسان به قـدری وقت دارد که می توانـد وضو بگیرد یا غسل کند ، و نماز را بدون کارهای مسـتحبّی آن مثل اقامه و قنوت بخوانـد ، بایـد غسل کنـد یا وضو بگیرد و نماز را بـدون کارهای مستحّبی آن به جا آورد ، بلکه اگر به انـدازه سوره هم وقت ندارد باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمّم به آنها صحیح است

مسأله ۶۹۱

تیمّم به خاک و ریگ و کلوخ و سـنگ و هر چه در عرف او را از اجزای زمین می دانند صـحیح است ، ولی احتیاط مسـتحب آن است که اگر خاک ممکن باشـد به چیز دیگر تیمّم نکند ، و اگر خاک نباشد با ریگ یا کلوخ و چنانچه ریگ و کلوخ هم نباشد با سنگ تیمّم نماید.

مسأله ۶۹۲

تیمّم بر سنگ گچ و سنگ آهک صحیح است ، و بنابر احتیاط مستحب در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر پخته تیمّم ننماید ، و امّا بر مثل سنگ فیروزه و عقیق و مانند اینها تیمّم جایز نیست.

مسأله ۶۹۳

اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ حتّی سنگ گچ و سنگ آهک پیدا نشود ، باید به گرد و غباری که در فرش و لباس و مانند اینها است تیمّم نماید ، و چنانچه گرد هم پیدا نشود باید به گل تیمّم کند ، و اگر گل هم پیدا نشود احتیاط مستحب آن است که نماز را بدون تیمّم بخواند ولی واجب است بعد قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۶۹۴

اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن ، خاک تهیّه کند ، تیمّم به گرد باطل است ، و اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیّه نماید ، تیمّم به گل باطل است.

مسأله ۶۹۵

کسی که آب ندارد ، اگر برف یا یخ داشته باشد ، چنانچه ممکن است باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید ، و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمّم با آن صحیح است ندارد ، احتیاط مستحب آن است که با برف یا یخ ، اعضای وضو یا غسل را نمناک کند و نماز را بخواند ، ولی باید نمازی را که خوانده قضا کند.

مسأله ۶۹۶

اگر با خاک و ریگ چیزی مانند کاه که تیمّم به آن باطل است مخلوط شود ، نمی تواند به آن تیمّم کند ، ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود ، تیمّم به آن خاک و ریگ صحیح است.

مسأله ۶۹۷

اگر چیزی ندارد که بر آن تیمّم کند ، چنانچه ممکن است و حرجی نیست ، باید به خریدن و مانند آن تهیّه نماید.

مسأله ۶۹۸

تیمّم به دیوار گلی صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک به زمین یا خاک نمناک تیمّم نکند.

مسأله ۶۹۹

چیزی که بر آن تیمّم می کند باید پاک باشد ، و اگر چیز پاکی که تیمّم به آن صحیح است ندارد ، بنابر احتیاط مستحب به همان چیز نجس تیمّم نماید و نماز بخواند ، و باید بعد قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۷۰۰

اگر یقین داشته باشد که تیمّم به چیزی صحیح است و به آن تیمّم نماید ، بعد بفهمد تیمّم با آن باطل بوده ، نمازهایی را که با آن تیمّم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۷۰۱

چیزی که بر آن تیمّم می کند و مکان آن چیز باید غصبی نباشد ، پس اگر بر خاک غصبی تیمّم کند ، یا خاکی را که مال خود اوست بی اجازه در ملک دیگری بگذارد و بر آن تیمّم کند ، تیمّم او باطل است ، و امّا غصب نبودن مکان تیمّم کننده در صحّت تیمّم معتبر نمی باشد.

مسأله ۷۰۲

تیمّم در فضای غصبی مثل این که در ملک خود دست ها را به زمین بزند و بی اجازه داخل ملک دیگری شود و دست ها را به پیشانی بکشد بنابر احتیاط باطل است.

مسأله ۷۰۳

تیمّم به چیز غصبی یا بر چیزی که در ملک غصبی است هر چند نداند غصب است ، باطل است و همچنین در فضای غصبی بنابر احتیاط واجب.

و در صورت فراموشی یا غفلت از غصب صحیح است ، مگر آن که خودش غاصب بوده و از غصب توبه نکرده باشد که تیمّمش بر چیز غصبی یا بر چیزی که در ملک غصبی است باطل ، و اگر توبه کرده باشد بنابر احتیاط باطل است.

مسأله ۷۰۴

کسی که در جای غصبی حبس است ، اگر آب و خاک آن هر دو غصبی است ، باید با تیمّم نماز بخواند.

مسأله ۷۰۵

بنابر احتیاط واجب چیزی که بر آن تیمّم می کند ، در صورت امکان باید گردی داشته باشد که بدست بماند و بعد از زدن دست بر آن ، مستحب است دست را بتکاند.

مسأله ۷۰۶

تیمّم به زمین گود و خاک جادّه و زمین شوره زار که نمک روی آن را نگرفته مکروه است ، و اگر نمک روی آن را گرفته باشد باطل است.

دستور تیمّم بدل از وضو یا غسل

مسأله ۷۰۷

در تیمّم بدل از وضو یا غسل چهار چیز واجب است:

(اوّل) نیّت.

(دوم) زدن کف دو دست بر چیزی که تیمّم بر آن صحیح است ، و بنابر احتیاط واجب کف دو دست را با هم بزنند.

(سوم) کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن از جایی که موی سر می روید تا ابروها و بالای بینی ، و احتیاط واجب آن است که دست ها روی ابروها هم کشیده شود.

(چهارم) کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست ، و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

مسأله ۷۰۸

احتیاط مستحب آن است که تیمّم را چه بدل از وضو باشد و چه بدل از غسل به این ترتیب به جا آورد: یک مرتبه دست ها را به زمین بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد ، و یک مرتبه دیگر به زمین بزند و پشت دستها را مسح نماید.

احکام تیمّم

مسأله ۷۰۹

اگر مختصری هم از پیشانی و پشت دستها را مسح نکند ، تیمّم باطل است ، چه عمداً مسح نکند یا مسأله را نداند ، یا فراموش کرده باشد ، ولی دقّت زیاد هم لازم نیست ، و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دستها مسح شده کافیست.

مسأله ۷۱۰

برای آن که یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده باید مقداری بالاتر از مچ را هم مسح نماید ، ولی مسح بین ا نگشتان لازم نیست.

مسأله ۷۱۱

پیشانی و پشت دستها را باید از بالا ـ به پایین مسح نماید و کارهای آن را باید پشت سر هم به جا آورد ، و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که نگویند تیمّم می کند باطل است.

مسأله ۷۱۲

در موقع نیّت باید معیّن کند که تیمّم او بدل از غسل است یا بدل از وضو ، و اگر بدل از غسل باشد ، باید آن غسل را معیّن

نمایـد ، و تعییـن بـه نحـو اجمـال هم مثـل این که نیّت کنـد این تیمّم بـدل از آن چیزی است که اوّل بر او واجب شـده یـا دوم کفایت می کند.

و چنانچه یک تیمّم بر او واجب باشد و قصد نماید که وظیفه فعلی خود را انجام دهد ، اگر چه در تشخیص اشتباه کند تیمّمش صحیح است.

مسأله ۷۱۳

در تیمّم در صورت تمکّن بنابر احتیاط مستحب باید پیشانی و کف دستها و پشت دستها پاک باشد.

مسأله ۷۱۴

انسان بایـد برای تیمّم انگشتر را از دست بیرون آورد ، و اگر در پیشانی یا پشت دسـتها یا کف دسـتها مانعی باشـد مثل آن که چیزی به آنها چسبیده باشد باید بر طرف نماید.

مسأله ۷۱۵

اگر پیشـانی یـا پشت دسـتها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسـته نمی توانـد باز کنـد ، بایـد دست را روی آن بکشد ، و نیز اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسـته نتواند باز کند ، بنابر احتیاط واجب دست را با همان پارچه به چیزی که تیمّم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد ، و به پشت دستها هم تیمّم کند.

مسأله ۷۱۶

اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد اشکال ندارد ، ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد ، باید آن را عقب بزند.

مسأله ۷۱۷

اگر احتمـال دهـد که در پیشانی یا کف دسـتها یا پشت دسـتها مانعی هست ، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشـد ، باید جسـتجو نماید تا یقین یا اطمینان کند که مانعی نیست ، بلکه اگر ثقه ای هم خبر دهد به عدم آن ، کفایت می کند در صورتی که ظن بر خلاف گفته او نباشد.

مسأله ۷۱۸

اگر وظیفـه او تیمّـم است و نمی توانـد تیمّم کنـد حتّی به گذاشـتن دست بر خـاک بایـد کمـک بگیرد ، و اگر بـا کمـک هم نمی توانـد تیمّم کنـد ، باید نایب بگیرد ، و کسـی که نایب می شود باید او را با دست خود او تیمّم دهد ، و اگر ممکن نباشـد باید نایب دست خود را به چیزی که تیمّم به آن صـحیح است بزند و به پیشانی و پشت دسـتهای او بکشد ، و باید خود او نیّت تیمم کند ، و بنابر احتیاط واجب نایب هم نیّت کند .

مسأله ۷۱۹

اگر در بین تیمّم شک کند که قسمتی از آن را فراموش کرده یا نه ، چنانچه از محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند ، و اگر نگذشته باید آن قسمت را به جا آورد.

مسأله ۷۲۰

اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمّم کرده یا نه ، در صورتی که احتمال بدهد که حال عمل ملتفت بوده ، تیمّم او صحیح است ، و چنانچه شک او در مسح دست چپ باشد ، لازم است او را مسح کند ، مگر آن که در عملی که مشروط به طهارت است داخل شده و یا موالات فوت شده باشد ، و اگر شک در صحّت مسح دست چپ باشد ، تیمّم او صحیح است.

مسأله ۷۲۱

کسی که وظیفه اش تیمّم است نمی تواند پیش از وقت نماز برای آن نماز تیمّم کند ، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبّی تیمّم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد ، در صورتی که از زوال عذر تا آخر وقت مأیوس باشد ، می تواند با همان تیمّم نماز بخواند ، و در غیر این صورت محل اشکال است.

مسأله ۷۲۲

کسی که وظیفه اش تیمّم است ، اگر مأیوس باشد از زوال عذر تا آخر وقت ، در وسعت وقت می تواند با تیمّم نماز بخواند ، ولی اگر مأیوس نباشد باید صبر کند ، اگر عذر بر طرف شد با وضو یا غسل نماز بخواند ، وگرنه در تنگی وقت با تیمّم نماز را به جا آورد.

مسأله ۷۲۳

کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند ، اگر یقین یا اطمینان دارد که عذرش بر طرف می شود ، نمی تواند نمازهای قضای خود را با تیمّم بخواند ، وگرنه می تواند ، ولی اگر بعد عذرش بر طرف شد باید دوباره آنها را با وضو یا غسل به جا آورد.

مسأله ۷۲۴

کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند ، نافله هایی را که وقت معیّن دارد در صورتی که مأیوس باشد از زوال عذر تا آخر وقت ، می تواند با تیمّم بخواند ، و اگر مأیوس نباشد ، احتیاط واجب آن است که آنها را در آخر وقتشان به جا آورد.

مسأله ۷۲۵

کسی که وظیفه اش بنابر احتیاط واجب جمع بین غسل جبیره ای و تیمّم است ، اگر بعد از غسل و تیمّم نماز بخواند و بعد از

نماز حدث اصغری از او سر بزند مثل آن که بول کند برای نمازهای بعد بدل از غسل احتیاطاً تیمّم کند و وضو هم بگیرد ، و چنانچه حدث پیش از نماز باشد ، برای آن نماز نیز وضو گرفته و تیمّم نماید.

مسأله ۷۲۶

اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمّم کند ، بعد از بر طرف شدن عذر تیمّم او باطل می شود.

مسأله ۷۲۷

چیزهایی که وضو را باطل می کنـد تیمّم بدل از وضو را هم باطل می کند ، و چیزهایی که غسل را باطل می نماید ، تیمّم بدل از غسل را هم باطل می نماید.

مسأله ۷۲۸

کسـی که نمی توانـد غسل کنـد ، اگر چنـد غسل بر او واجب باشد ، در صورتی که یکی از آنها غسل جنابت باشد یک تیمّم بدل از غسل جنابت برای همه کفایت می کند ، و اگر غیر از غسل جنابت باشد ، باید بدل هر یک از آنها یک تیمّم بنماید.

مسأله ۷۲۹

کسـی که نمی توانـد غسـل کنـد ، اگر بخواهـد عملی را که برای آن غسـل واجب است انجام دهـد ، بایـد بـدل از غسل تیمّم نماید ، و کسـی که نمی تواند وضو بگیرد ، اگر بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد ، باید بدل از وضو تیمّم نماید.

مسأله ۷۳۰

اگر بـدل از غسل جنابت تیمّم کند ، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد ، ولی اگر بدل از غسـلهای دیگر تیمّم کند ، باید وضـو بگیرد ، و اگر نتواند وضو بگیرد ، باید تیمّم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

مسأله ۷۳۱

اگر بـدل از غسل جنابت تیمّم کنـد و بعد کاری که وضو را باطل می کند برای او پیش آید ، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند ، باید بدل از غسل تیمّم نماید ، و احتیاط مستحب آن است که وضو نیز بگیرد ، و همچنین است حکم تیمّم بدل از غسل حدث اکبر غیر از جنابت مانند حیض و نفاس و مس میّت بجز این که وضو هم باید بگیرد.

مسأله ۷۳۲

کسـی که بایـد برای انجام عملی مثل خوانـدن نماز بـدل از وضو و بـدل از غسل تیمّم کند ، تیمّم سومی به قصد این که بتواند آن عمل را انجام بدهـد لازم نیست ، ولی اگر در تیمّم اوّل نیّت بدل از وضو یا نیّت بدل از غسل نماید و تیمّم دوم را به قصـد

ما فی الذمّه انجام بدهد ، مطابق با احتیاط است.

مسأله ۷۳۳

کسی که وظیفه اش تیمّم است ، اگر برای کاری تیمّم کند ، تا تیمّم و عذر او باقی است کارهایی را که باید با وضو یا غسل انجام داد می تواند به جا آورد، ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده، یا با داشتن آب برای نماز میّت یا خوابیدن، تیمّم کرده ، فقط کارهایی را که برای آن تیمّم نموده می تواند انجام دهد.

مسأله ۷۳۴

در چند مورد بهتر است نمازهایی را که انسان با تیمّم خوانده قضا نماید:

(اوّل) آن که از استعمال آب ترس داشته و عمداً خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده است.

(دوم) آن که می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی کند و عمداً خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده است.

(سوم)آن که تا آخر وقت عمداً در جستجوی آب نرود و با تیمّم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد.

(چهارم) آن که عمداً نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت با تیمّم نماز خوانده است.

(پنجم) آن که می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی شود و آبی را که داشته ریخته و با تیمّم نماز خوانده است.

«احکام نماز»

اشاره

قبل از ورود در احکام نماز اشاره به دو نکته لازم است:

(اوّل) اهمیت نماز: در قرآن مجید نزدیک به صد مورد از نماز گفتگو شده ، و اشاره به دو مورد آن کافیست:

۱ بعد از آن که خداوند متعال حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به مقام نبوّت و رسالت و خلّت اختیار نمود و به کلمات آزمایش و مبتلا کرد و آن حضرت کلمات را اتمام نمود ، به مقام امامت نایل شد ، و آن قدر عظمت مقام امامت بعد از آن همه مقامات در نظرش جلوه کرد که (قالَ وَ مِنْ ذُرّیّتِی) (گفت و از برای فرزندان من هم؟) جواب شنید: (لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ) (پیمان من به ظالمین نمی رسد) ، و در عظمت نماز همین اندازه بس که آن کس که خداوند متعال برای او مقام امامت را خواست و او برای ذریّه اش مسألت کرد بعد از طی

تمام مقامات در جوار خانه خدا از خداوند متعال خواست: (رَب اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصّلوهِ وَ مِنْ ذُرِیّتی) (پروردگارا مرا اقامه کننده نماز قرار بده و ذریّه مرا).

و همچنین بعد از آن که ذرّیه خود را در نزد بیت مسکن داد ، گفت (رَبّنا اِنّی اَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِیّتی بِواد غَیْرِ ذِی زَرْع عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرّمِ ، رَبّنا لِیُقِیمُوا الصّلوهَ)پروردگار ما هر آینه من از ذریّه خودم مسکن دادم به بیابان بدون زرع نزد خانه محترم تو ، پروردگارا برای این که اقامه نماز بنمایند.

۲ در قرآن مجید یک سوره به نام مؤمنون است ، و در آن مؤمنان به خصوصیّاتی معرّفی شده اند ، و اوّل خصوصیّتی که به آن ابتدا شده این است که: (الّذینَ هُمْ فی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ) (آنان که همانا در نمازشان خاشعند) و آخر خصوصیّتی هم که به آن ختم می شود (وَ الّذینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ) (و آن چنان کسانی که همانها بر نمازهایشان محافظت دارند).

پس افتتاح ایمان و ختم ایمان به نماز است ، و ثمره آن هم این آیه است: (اُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ * اَلّذینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوسَ هُمْ فیها خالِدُونَ)

و از سنّت همین اندازه بس است که از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: بعد از معرفت خدا چیزی را افضل از این صلوات پنجگانه نمی دانم ، و عدم علم از آن حضرت ، علم به عدم است ، و این روایت بیان کلام خداست ، و خداوند متعال هم در قرآن مجید می فرماید: (ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدًی لّلْمُتّقینَ * اَلّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقیمُونَ الصّلوهَ) بعد از ایمان به غیب اقامه نماز ذکر شده است.

و در عظمت نماز همین اندازه کفایت می کند که جامع تر

از نماز بین عبادات عبادتی یافت نمی شود ، زیرا این عبادتی است مشتمل بر عبادت فعلی و بر عبادت قولی ، و عبادت فعلی آن شامل افعال عبادی از رکوع و سجود و قیام و قعود است ، و عبادت قولی آن شامل قرائت و ذکر و جامع جمیع معارف الهیّه از تسبیح و تکبیر و تحمید و تهلیل که ارکان اربعه معارف حضرت حق سبحانه و تعالی است ، و مشتمل است بر تمام عبادات ملائکه مقرّبین ، که عدّه ای از آنها عبادتشان در قیام است و عدّه ای در قعود و جمعی در رکوع و جمعی در سجود.

و عناوینی که برای نماز در روایات وارد شده زیاد است که از آن جمله است: «رَأْسُ الدّینِ ، وَ اخِرُ وَصایا الْأَنْبیاءِ ، وَ اَحَب الْأَعْمالِ ، وَ خَیْرُ الْأَعْمالِ ، وَ قِوامُ الْإِسْلامِ ، وَ اِسْتِقْبالُ الرّحْمنِ ، مِنْهاجُ الْأَنْبیاءِ ، وَ بِه یَبْلُغُ الْعَبْدُ اِلَی الدّرَجَهِ الْعُلْیا».

(دوم) انسان مواظب باشد که به عجله و شتاب زدگی نماز نخواند ، و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد ، و متوجّه باشد که با چه کسی سخن می گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم ناچیز ببیند.

و نیز باید نمازگزار توبه و استغفار نماید و گناهانی را که مانع قبول شدن نماز است مانند حسد ، کبر ، غیبت ، خوردن حرام ، آشامیدن مسکرات ، ندادن خمس و زکاه و بلکه هر معصیتی را ترک کند.

و همچنین سزاوار است کارهایی را که ثواب نماز را کم می کند به جا نیاورد ، مثلا در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند ، و کارهایی را که ثواب نماز را

زیاد می کند به جا آورد ، مثلا انگشتر عقیق به دست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

اشاره

نمازهای واجب شش است:

(اوّل) نماز یومیّه که از آنهاست نماز جمعه.

(دوم) نماز آیات.

(سوم) نماز میّت ، بنابر این که اطلاق نماز بر آن به نحو حقیقت باشد هر چند در هر صورت واجب است.

(چهارم) نماز طواف واجب خانه کعبه.

(پنجم) نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است.

(ششم) نمازی که به واسطه اجاره و نذر و قسم و عهد و شرط در ضمن عقد واجب می شود.

نمازهای واجب یومیّه

اشاره

اشاره

نمازهای واجب یومیّه غیر از جمعه پنج است ، ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت ، مغرب سه رکعت ، عشاء چهار رکعت ، صبح دو رکعت.

مسأله ۷۳۵

در سفر و خوف باید نمازهای چهار رکعتی را با شرایطی که در محل خود ذکر می شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

مسأله ۷۳۶

اگر چوب یا چیزی مانند آن را که شاخص می گویند راست در زمین هموار فرو برند ، صبح که خورشید بیرون می آید ، سایه آن به طرف مغرب می افتد و هر چه آفتاب بالا می آید این سایه کم می شود و در شهرهای ما ، در اوّل ظهر شرعی به آخرین درجه کمی می رسد ، و ظهر که گذشت سایه آن به طرف مشرق بر می گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می رود سایه زیادتر می شود.

بنابراین وقتی سایه به آخرین درجه کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت معلوم می شود ظهر شرعی شده است ، ولی در بعضی شهرها که گاهی موقع ظهر سایه بکلّی از بین می رود ، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد معلوم می شود ظهر شده است.

مسأله ۷۳۷

وقت نماز ظهر و عصر ما بین زوال تا غروب آفتاب است ، ولی چنانچه نماز عصر را عمداً قبل از نماز ظهر بخواند باطل است ، مگر این که از آخر وقت بیش از به جا آوردن یک نماز وقت نباشد که در این فرض اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخوانده ، باید نماز عصر را بخواند و بعد از آن نماز ظهر را قضا کند ، و اگر کسی پیش از این وقت سهواً تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند نمازش صحیح است ، و احتیاط واجب آن است که آن را نماز ظهر قرار داده و چهار رکعت دیگر به قصد ما فی الذمّه به جا آورد.

مسأله ۷۳۸

اگر پیش از خواندن نماز ظهر سهواً مشغول نماز عصر شود ، و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است ، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند ، یعنی نیّت کند که آنچه تا حال خوانده ام و آنچه را مشغولم و آنچه تا آخر نماز می خوانم همه نماز ظهر باشد ، و بعد از آن که نماز را تمام کرد نماز عصر را بخواند.

مسأله ۷۳۹

نماز جمعه با امام معصوم (علیه السلام) یا منصوب از قبل آن حضرت واجب تعیینی است ، و در زمان غیبت مکلّف مخیّر است که نماز ظهر بخواند یا با اجتماع شرایط نماز جمعه بخواند ، و احوط نماز ظهر است و افضل نماز جمعه است.

مسأله ۷۴۰

وقت نماز جمعه مضیّق است ، و بنابر احتیاط واجب از اوّل ظهر شرعی پس از احراز آن به یقین یا اطمینان و غیر اینها از امارات دخول وقت تأخیر نیندازد.

وقت نماز مغرب و عشاء

مسأله ۷۴۱

احتیاط واجب آن است که نماز مغرب را از پنهان شدن قرص خورشید تأخیر بیندازند ، تا سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود از بالای سر انسان بگذرد.

مسأله ۷۴۲

وقت نماز مغرب و عشاء برای مختار تا نیمه شب امتداد دارد ، و امّا برای مضطر به جهت خواب یا فراموشی یا حیض یا غیر اینها تا طلوع فجر صادق امتداد دارد ، و چون نماز عشاء را در صورت تذکّر باید بعد از نماز مغرب خواند ، در صورتی که با التفات قبل از نماز مغرب خوانده شود باطل است ، مگر این که از وقت بیش از مقدار ادای نماز عشاء نمانده باشد ، که در این صورت لازم است نماز عشاء را قبل از نماز مغرب بخواند.

مسأله ۷۴۳

اگر کسی اشتباهاً نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود نمازش صحیح است ، و باید نماز مغرب را بعد از آن به جا آورد.

مسأله ۷۴۴

اگر پیش از خواندن نماز مغرب سهواً مشغول نماز عشاء شود ، و در بین نماز ملتفت شود که اشتباه کرده ، چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است ، بایـد نیّت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشاء را بخواند ، و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته است ، باید نماز را بهم زند و بعد از خواندن نماز مغرب نماز عشاء را به جا آورد.

مسأله ۷۴۵

آخر وقت نماز عشاء برای مختار نصف شب است ، و بنابر احتیاط واجب شب را از اوّل غروب تا اذان صبح حساب کند نه تا اوّل آفتاب.

مسأله ۷۴۶

اگر عمداً نماز مغرب یا عشاء را تا نصف شب نخواند ، احوط آن است که تا قبل از اذان صبح بدون این که نیّت ادا و قضا کند آن نماز را به جا آورد.

وقت نماز صبح

مسأله ۷۴۷

نزدیک اذان صبح از طرف مشرق ، سفیده ای رو به بالا حرکت می کند که آن را فجر اوّل گویند ، و موقعی که آن سفیده پهن شد ، فجر دوم و اوّل وقت نماز صبح است ، و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب طلوع می کند.

احکام وقت نماز

مسأله ۷۴۸

موقعی انسان می تواند مشغول نماز شود که یقین یا اطمینان کند وقت داخل شده است ، یا دو مرد عادل یا شخصی که مورد وثوق باشد و ظن بر خلاف قول او نباشد ، به داخل شدن وقت خبر دهند ، یا کسی که وقت شناس و مورد اطمینان باشد برای اعلام دخول وقت اذان بگوید.

مسأله ۷۴۹

اگر به واسطه عذرهای عمومی مانند ابر یا غبار یا عذرهای شخصی مانند نابینایی و یا بودن در زندان نتواند اوّل وقت به داخل شدن وقت یقین یا حجّت شرعیّه ای پیدا کند ، باید نماز را تأخیر بیندازد تا یقین یا حجّت شرعیّه ای پیدا کند که وقت داخل شده است.

مسأله ۷۵۰

اگر به یکی از راه های گذشته برای انسان ثابت شود که وقت نماز شده و مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده ، نماز او باطل است ، و همچنین است اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده است.

و اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده بود ، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۱

اگر انسان ملتفت نباشد که باید با ثابت شدن دخول وقت مشغول نماز شود ، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانده ، نماز او صحیح است ، و اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده یا نفهمد که در وقت خوانده یا پیش از وقت ، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده ، نمازش باطل است.

مسأله ۷۵۲

اگر یقین یا اطمینان کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود ، و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه ، نماز او باطل است ، ولی اگر در بین نماز یقین یا اطمینان داشته باشد که وقت داخل شده و شک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه ، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۳

اگر وقت نماز به قدری تنگ است که به واسطه به جا آوردن بعضی از کارهای مستحب نماز مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود ، باید آن مستحب را به جا نیاورد ، مثلا اگر به واسطه خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می شود ، باید قنوت را نخواند.

مسأله ۷۵۴

کسی که به اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد ، نماز او ادا است ، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

مسأله ۷۵۵

کسی که مسافر نیست ، اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد ، باید نماز ظهر و عصر هر دو را بخواند ، و اگر کمتر وقت دارد باید فقط نماز عصر را بخواند و بعد نماز ظهر را قضا کند ، و همچنین کسی که معذور نیست اگر تا نصف شب به اندازه خواندن پنج رکعت وقت دارد ، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند ، و اگر کمتر وقت دارد ، باید فقط عشاء را بخواند و بعد مغرب را ، و احتیاط واجب آن است که مغرب را به نیّت ما فی الذمّه بدون قصد ادا و قضا به جا آورد.

مسأله ۷۵۶

کسی که مسافر است ، اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت دارد ، باید نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر کمتر وقت دارد ، باید فقط عصر را بخواند و بعد نماز ظهر را قضا کند ، و همچنین مسافری که معذور نیست اگر تا نصف

شب به انـدازه خوانـدن چهار رکعت نماز وقت دارد ، بایـد نماز مغرب و عشاء را بخواند ، و اگر به آن اندازه هم وقت ندارد ، ولی می توانـد بـا خوانـدن نماز عشاء ، یک رکعت از مغرب را قبل از نصف شب درک کنـد بایـد اوّل عشاء را بخوانـد و بعد مغرب را فوراً به جا آورد ، و اگر کمتر از این وقت دارد بایـد عشاء را بخواند و بعد مغرب را به جا آورد ، و احتیاط واجب آن است که آن را به قصـد ما فی الـذمّه بـدون قصـد ادا و قضا بخوانـد ، و چنانچه بعـد از خواندن عشاء معلوم شود که از وقت به مقدار

یک رکعت یا بیشتر به نصف شب مانده است ، نماز مغرب اداست و باید فوراً آن را به جا آورد.

مسأله ۷۵۷

مستحب است انسان نماز را در اوّل وقت آن بخواند ، و راجع به آن خیلی سفارش شده است ، و هر چه به اوّل وقت نزدیک تر باشد بهتر است ، مگر آن که تأخیر آن از جهتی بهتر باشد ، مثل آن که صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

مسأله ۷۵۸

هر گاه انسان عذری دارد که اگر بخواهد در اوّل وقت نماز بخواند ناچار است با تیمّم نماز بخواند ، چنانچه بداند عذر او تا آخر وقت باقی است ، می تواند در اوّل وقت نماز بخواند ، ولی اگر احتمال دهد که عذر او از بین می رود باید صبر کند تا عذرش بر طرف شود ، و چنانچه عذر او بر طرف نشد در آخر وقت نماز بخواند ، و لازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند واجبات نماز را انجام دهد ، بلکه اگر برای مستحبّات نماز نیز مانند اذان و اقامه و قنوت وقت دارد ، می تواند تیمّم کند و نماز را با آن مستحبّات به جا آورد.

و در عذرهای دیگر غیر از موارد تیمّم ، اگر آن عذر تقیّه باشد جایز است اوّل وقت نماز بخواند و اعاده لازم نیست هر چند در اثنای وقت عذرش بر طرف شود ، و در غیر تقیّه اگر احتمال بدهد که عذر او باقی باشد ، جایز است اوّل وقت نماز بخواند ، ولی چنانچه در اثنای وقت عذرش بر طرف گردد ، لازم است اعاده نماید.

مسأله ۷۵۹

کسی که مسائل نماز و شکّیات و سهویّات را نمی داند و احتمال می دهد که یکی از اینها در نماز پیش آید و مبتلا به مخالفت تکلیف الزامی یا احتیاط لازم شود ، بنابر احتیاط باید برای یاد گرفتن اینها نماز را از اوّل وقت تأخیر بیندازد ، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را به طور صحیح تمام می کند ، می تواند در اوّل وقت مشغول نماز شود ، پس اگر در نماز مسأله ای که حکم آن را نمی داند پیش نیاید ، نماز او صحیح است ، و اگر پیش آید جایز است به یکی از

دو طرفی که احتمال می دهـد عمل نمایـد و نماز را تمام کنـد ، ولی باید بعد از نماز مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده دوباره بخواند ، و اگر صحیح بوده اعاده لازم نیست.

مسأله ۷۶۰

اگر وقت نمـاز وسـعت دارد و طلبکـار هم طلب خـود را مطـالبه می کنـد ، در صـورتی که ممکن است بایـد اوّل دین خـود را بدهـد ، بعـد نماز بخواند ، و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آن را به جا آورد پیش آمد کند ، مثل آن که ببیند مسجد نجس است ، باید اوّل مسجد را تطهیر کند بعد نماز بخواند ، و چنانچه در هر دو صورت اوّل نماز بخواند معصیت کرده ، ولی نماز او صحیح است.

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

مسأله ۷۶۱

انسان باید نماز عصـر را بعد از نماز ظهر و نماز عشاء را بعد از نماز مغرب بخواند ، و اگر عمداً نماز عصـر را پیش از نماز ظهر و نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند ، باطل است.

مسأله ۷۶۲

اگر به نیّت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است ، نمی تواند نیّت را به نماز عصر برگرداند ، بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند ، و همین طور است در نماز مغرب و عشاء.

مسأله ۷۶۳

اگر در بین نماز عصـر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه ، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند ، ولی اگر وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز آفتاب غروب می کند و برای یک رکعت هم وقت باقی نیست ، باید به نیّت نماز عصـر نماز را تمام کند ، و بنا بگذارد که نماز ظهر را به جا آورده است.

مسأله ۷۶۴

اگر در بین نماز عصـر یقین یا اطمینان کنـد که نماز ظهر را نخوانـده است و نیّت را به نماز ظهر برگردانـد ، چنانچه قبل از آن که عملی انجام داده باشد یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده باید بقیّه نماز را به نیّت نماز عصـر بخواند و نمازش صـحیح است ، و همچنین در صورتی که آنچه را انجام داده رکن نباشـد ، ولی در این صورت بایـد قرائت و ذکری را که به قصد نماز ظهر آورده بوده دوباره به قصد نماز عصـر بیاورد ، و احتیاط مستحب آن است که در این دو صورت نماز را به نیّت عصر تمام کند و دوباره اعاده نماید ، و اگر آنچه را آورده رکعت یا رکوع یا دو سجده باشد باید نماز عصر را اعاده نماید.

مسأله ۷۶۵

اگر در نماز عشاء پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه ، چنانچه وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز به مقدار یک رکعت هم وقت برای نماز عشاء باقی نمی ماند ، باید به نیّت عشاء نماز را تمام کند و بنا بگذارد که نماز مغرب را به جا آورده ، و اگر به مقدار یک رکعت یا بیشتر وقت دارد ، باید نیّت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند ، بعد نماز عشاء را بخواند.

مسأله ۷۶۶

اگر در نماز عشاء بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه ، در وسعت وقت نمازش باطل است ، و باید نماز مغرب و عشاء را بخواند ، و همچنین است اگر به مقدار پنج رکعت وقت باشد ، و چنانچه وقت کمتر از این است نماز عشاء صحیح و باید آن را تمام کند و بنا بگذارد که نماز مغرب را به جا آورده است.

مسأله ۷۶۷

اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند ، و در بین نماز یادش بیاید نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است ، نمی تواند نیّت را به آن نماز برگرداند ، مثلا موقعی که نماز عصر را احتیاطاً می خواند ، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است ، نمی تواند نیّت را به نماز ظهر برگرداند.

مسأله ۷۶۸

برگرداندن نیّت از نماز قضا به نماز ادا ، و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

مسأله ۷۶۹

اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد ، انسان می تواند در بین نماز نیّت را به نماز قضا برگرداند ، ولی باید برگرداندن نیّت به نماز قضا ممکن باشد ، مثلا اگر مشغول نماز ظهر است ، در صورتی می تواند نیّت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد.

نمازهای مستحبّ

مسأله ۷۷۰

نمازهای مستحبّی زیاد است ، و آنها را نافله گویند ، و بین نمازهای مستحبّی به خواندن نافله های شبانه روزی بیشتر سفارش شده ، و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعت می باشند ، که هشت رکعت آن نافله ظهر ، و هشت رکعت نافله عصر ، و چهار رکعت نافله مغرب ، و دو رکعت نافله عشاء ، و یازده رکعت نافله شب ، و دو رکعت نافله صبح می باشد ، و چون دو

رکعت نافله عشاء را بنابر احتیاط واجب باید نشسته خواند ، یک رکعت حساب می شود.

و در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر ، چهار رکعت اضافه می شود ، و بنابر مشهور بهتر آن است که شش رکعت آن وقت انبساط خورشید ، و شش رکعت وقت ارتفاع خورشید ، و شش رکعت قبل از زوال ، و دو رکعت وقت زوال خوانده شود.

مسأله ۷۷۱

از یازده رکعت نافله شب ، هشت رکعت آن بایـد به نیّت نافله شب ، و دو رکعت آن به نیّت نماز شفع ، و یک رکعت آن به نیّت نماز وتر خوانده شود ، و دستور کامل نافله شب در کتابهای دعا ذکر شده است.

مسأله ۷۷۲

نمازهای نافله را می شود نشسته خواند ، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را یک رکعت حساب کند ، مثلا کسی که می خواهد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند ، بهتر است شانزده رکعت بخواند ، و اگر می خواهد نماز وتر را نشسته بخواند ، دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

مسأله ۷۷۳

نافله ظهر و عصر را در سفر نباید خواند ، و خواندن نافله عشاء به قصد رجاء مانعی ندارد.

وقت نافله های یومیّه

مسأله ۷۷۴

نافله نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده می شود و وقت آن از اوّل ظهر است ، و بنابر احتیاط واجب انتهاء آن موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود به اندازه دو هفتم آن شود ، مثلاـ اگر درازای شاخص هفت وجب باشد ، هر وقت مقدار سایه ای که بعد از ظهر پیدا می شود به دو وجب رسید ، بنابر احتیاط آخر وقت نافله ظهر است.

مسأله ۷۷۵

نافله نماز عصر پیش از نماز عصر خوانده می شود ، و وقت آن بنابر احتیاط واجب تا موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود به چهار هفتم آن برسد ، و چنانچه بخواهد نافله ظهر یا نافله عصر را بعد از وقت آنها بخواند ، احتیاط واجب آن است که نافله ظهر را بعد از نماز ظهر ، و نافله عصر را بعد از نماز عصر بخواند ، و نیّت ادا و قضا نکند.

مسأله ۷۷۶

وقت نافله نماز مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است ، و تا آخر وقت نماز مغرب امتداد دارد ، و احتیاط مستحب آن است که تا سرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب پیدا می شود از بین نرفته بخواند ، و اگر بعد از زوال آن خواند ، نیّت ادا و قضا نکند.

مسأله ۷۷۷

وقت نافله نماز عشاء بعد از تمام شدن نماز عشاء تا نصف شب است ، و بهتر است بعد از نماز عشاء بلافاصله خوانده شود.

مسأله ۷۷۸

وقت نافله نماز صبح بنابر احتیاط واجب بعد از فجر اوّل است تا وقتی که سرخی طرف مشرق پیدا شود ، و بعد از پیدا شدن سرخی طرف مشرق اگر خواست بخواند ، بعد از نماز صبح بخواند ، و نیّت ادا و قضا نکند ، و کسی که نماز شب می خواند می تواند بعد از نافله شب بلافاصله نافله صبح را بخواند.

مسأله ۷۷۹

وقت نماز شب بنابر مشهور از نصف شب است تا اذان صبح ، ولی بعید نیست که وقت آن مابین اوّل شب تا اذان صبح باشد ، و بعد از نصف شب تا اذان صبح وقت فضیلت آن باشد ، و افضل آن است که در ثلث آخر شب خوانده شود.

مسأله ۷۸۰

بنابر مشهور که وقت نافله شب از نصف شب است ، مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند می تواند آن را در اوّل شب بخواند ، هر چند بعید نیست که برای غیر آن دو هم جایز باشد چنانچه در مسأله قبل گذشت.

نماز غفیله

مسأله ۷۸۱

نماز غفیله ، از نمازهای مستحبّی مشهور است که بین نماز مغرب و عشاء خوانده می شود.

و در رکعت اوّل آن بعد از حمد باید به جای سوره این آیه را بخوانند:

(وَ ذَا النّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَن اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فِی الظّلُماتِ اَنْ لا اِلهَ اِلا اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجّیْناهُ مِنَ الْغَم وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ)

و در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره این آیه را بخوانند:

(وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها اِلا هُوَ وَ يَعْلَمُ ما فِی الْبَر وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَه اِلا يَعْلَمُها وَ لا حَبّه فِی ظُلُماتِ الْاَرْضِ وَ لا رَطْب وَ لا يابِس اِلا فِی كِتاب مُبِين)

و در قنوت آن بگویند: «اَللّهُم اِنّی اَسْأَلُكَ بِمَفاتِحِ الْغَيْبِ الّتِی لا يَعْلَمُها اِلا اَنْتَ اَنْ تُصَلّیَ عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد وَ اَنْ تَفْعَلَ بِی كَذا وَ كَذا ...» و به جای کلمه کذا و کذا حاجتهای خود را بگویند ، و بعد بگویند: «اَللّهُم اَنْتَ وَلِی نِعْمَتِی وَ الْقادِرُ عَلی طَلِبَتِی تَعْلَمُ حاجَتِی فَأَسْأَلُكَ بِحَق مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السّلامُ لَمّا قَضَيْتَها لِی»

احکام قبله

مسأله ۷۸۲

مکانی که خانه کعبه در آن می باشد ، قبله است و باید رو به آن نماز خواند ، ولی کسی که دور است ، اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می خواند کافیست ، و همچنین است کارهای دیگری مانند سر بریدن حیوانات که باید رو به قبله انجام گیرد.

مسأله ۷۸۳

کسی که نماز واجب را ایستاده می خواند ، باید صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد ، و احتیاط مستحب آن است که انگشتان پای او هم رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۴

کسی که باید نشسته نماز بخواند ، باید در موقع نماز صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۵

کسی که نمی تواند نشسته نماز بخواند ، باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد ، و اگر ممکن نیست ، باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد ، و اگر این را هم نتواند ، باید به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۶

نماز احتیاط و سجده و تشّهد فراموش شده و سجده سهوی که برای تشهّد فراموش شده به جا آورده می شود باید رو به قبله باشد ، و در غیر این مورد بنابر احتیاط مستحب سجده سهو را نیز رو به قبله به جا آورد.

مسأله ۷۸۷

نماز مستحبّی را در حال استقرار بر زمین ، باید رو به قبله خواند ، ولی در حال راه رفتن و سواری لازم نیست رو به قبله باشد ،

هر چند به نذر واجب شده باشد.

مسأله ۷۸۸

کسی که می خواهد نماز بخواند ، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید تا یقین یا اطمینان به قبله پیدا کند ، یا دو عادل یا کسی که مورد وثوق است و ظن بر خلاف گفته او نیست به قبله خبر دهد ، و همچنین می تواند به قبله بلد مسلمین در نمازشان و قبورشان عمل کند ، و اگر اینها نبود باید در شناسایی قبله کوشش کند و به گمانی که از راه های دیگر پیدا می شود عمل نماید ، هر چند آن گمان از گفته کافر یا فاسقی که به واسطه قواعد علمی قبله را می شناسد حاصل شود.

مسأله ۷۸۹

کسی که گمان به قبله دارد ، اگر بتواند گمان قوی تری پیدا کند ، نمی تواند به گمان خود عمل نماید ، مثلا اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند ، ولی بتواند از راه دیگر گمان قوی تری پیدا کند ، نباید به حرف او عمل نماید.

مسأله ۷۹۰

اگر برای پیدا کردن قبله وسیله ای ندارد ، یا با این که کوشش کرده گمانش به طرفی نمی رود ، نماز خواندن به یک طرف کفایت می کند ، و احتیاط مستحب آن است که در وسعت وقت چهار نماز به چهار طرف بخواند.

مسأله ۷۹۱

اگر یقین یا چیزی که در حکم یقین است یا گمان پیدا شود که قبله در یکی از دو طرف است ، باید به هر دو طرف نماز بخواند.

مسأله ۷۹۲

کسی که بخواهد به چند طرف نماز بخواند ، اگر بخواهد دو نماز بخواند که مثل نماز ظهر و عصر باید یکی بعد از دیگری خوانده شود ، احتیاط مستحب آن است که نماز اوّل را به آن چند طرف بخواند بعد نماز دوم را شروع کند.

مسأله ۷۹۳

کسی که یقین یا آنچه در حکم یقین است به قبله ندارد ، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام داد ، مثلا بخواهد سر حیوانی را بِبُرد ، در صورتی که می تواند تأخیر بیندازد تا قبله را پیدا کند ، بنابر احتیاط واجب تأخیر بیندازد ، و اگر نتواند یا تأخیر برای او حرجی است ، می تواند به گمان عمل نماید ، و اگر گمان ممکن نیست ، چنانچه کشتن آن حیوان ضرورت دارد مثل آن که اگر تأخیر بیندازد می میرد به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

پوشانیدن بدن در نماز

مسأله ۷۹۴

مرد بایـد در حال نماز اگر چه کسـی او را نمی بیند عورتین خود را بپوشاند ، و احتیاط مسـتحب آن است که از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۵

زن بایـد در موقع نمـاز تمـام بـدن حتّی سـر و مو را بپوشانـد ، و احتیـاط مسـتحب آن است که کف پاها را هم بپوشانـد ، ولی پوشانـدن صورت به مقـداری که در وضو شسـته می شود و دسـتها تـا مـچ و روی پاهـا تـا مـچ پا لازم نیست ، امّا برای آن که اطمینان کند که مقدار واجب را پوشانده است ، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین تر از مچها را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۶

موقعی که انسان قضای سـجده و تشهّد فراموش شده و سجده سهوی که برای قضای تشهّد فراموش شده به جا می آورد ، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند ، و احتیاط مسـتحب آن است که در موقع به جا آوردن سجده سهو در غیر این مورد نیز خود را بپوشاند.

مسأله ۷۹۷

اگر انسـان عمـداً یـا از روی ندانسـتن در صورتی که در یـاد گرفتن مسـأله کوتـاهی کرده باشـد در نماز عورتش را نپوشانـد ، نمازش باطل است.

مسأله ۷۹۸

اگر شـخص در بین نمـاز بفهمـد که عورت او پیـداست ، بایـد فوراً آن را بپوشانـد ، و بنـابر احتیاط واجب نماز را تمام کنـد و دوباره اعاده نمایـد ، ولی اگر بعـد از نماز بفهمـد که در نماز عورت او پیدا بوده ، نمازش صـحیح است ، و همچنین است اگر در اثنای نماز بفهمد که قبلا عورتش پیدا بوده ، در صورتی که فعلا پوشیده باشد.

مسأله ۷۹۹

اگر لباس در حال ایسـتادن عورت را می پوشاند ولی ممکن است در حال دیگر مثلا در حال رکوع یا سجود نپوشاند ، چنانچه موقعی که عورت او پیدا می شود به وسـیله ای آن را بپوشاند ، نماز او صـحیح است ، ولی احتیاط مسـتحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

مسأله ۸۰۰

انسان می توانـد در حال نماز خود را با علف و برگ درختان بپوشاند ، ولی احتیاط مسـتحب آن است که وقتی خود را با اینها بپوشاند که چیز دیگر نداشته باشد.

مسأله ۸۰۱

اگر چیزی غیر از گل نـدارد که عورت خود را با آن بپوشانـد ، بنابر احتیاط واجب بین نماز اختیاری با پوشاندن عورت به گل و نماز اضطراری عریان جمع کند.

مسأله ۸۰۲

اگر چیزی نـدارد که در نماز خود را با آن بپوشانـد ، چنانچه احتمال دهـد که تا آخر وقت پیدا می کند ، احتیاط مستحب آن است که نماز خود را تأخیر بیندازد ، و اگر چیزی پیدا نکرد ، در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز بخواند ، و می تواند هم نماز خود را بخواند ، و اگر تا آخر وقت چیزی پیدا نکرد نماز او صحیح است ، و اگر پیدا کرد اعاده کند.

مسأله ۸۰۳

کسی که می خواهـد نماز بخواند ، اگر برای پوشاندن عورت خود حتّی گل و لجن نداشته باشد ، در صورتی که ناظر محترم عورت او را نمی بیند ، ایستاده نماز بخواند و بنابر احتیاط واجب دست را بر عورت خود بگذارد ، و باید رکوع و سجود را با اشاره به جا آورد ، و بنابر احتیاط واجب اشاره سجود را بیشتر نماید.

و اگر به گونه ای است که ناظر محترم او را می بیند ، باید نشسته نماز بخواند و رکوع و سجود را با اشاره به جا آورد ، و بنابر احتیاط واجب اشاره سجود را بیشتر نماید.

شرایط لباس نمازگزار

مسأله ۸۰۴

لباس نمازگزار شش شرط دارد:

(اوّل) آن که پاک باشد.

(دوم) آن که مباح باشد.

(سوم) آن که از اجزاء مردار نباشد.

(چهارم) آن که از حیوان حرام گوشت نباشد.

(پنجم و ششم) آن که اگر نمازگزار مرد است لباس او ابریشم خالص و طلاباف نباشد ، و تفصیل اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

«شرط اوّل»

مسأله ۸۰۵

لباس نمازگزار باید پاک باشد ، و اگر کسی در حال اختیار با بدن یا لباس نجس نماز بخواند ، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۶

کسی که از روی تقصیر نمی داند با بدن یا لباس نجس نماز باطل است ، اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند ، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۷

اگر به واسطه ندانستن مسأله ، نجس بودن چیز نجسی را نداند مثل آن که نداند عرق کافر غیر کتابی نجس است و با آن نماز بخواند ، در صورتی که جاهل مقصّر باشد ، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۸

اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده ، نمازش صحیح است ، و بنابر احتیاط مستحب اگر در وقت بفهمد اعاده کند.

مسأله ۸۰۹

اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید ، نماز را دوباره بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۸۱۰

کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است ، اگر در بین نماز بدن یا لباسش نجس شود ، و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند ملتفت شود که نجس شده ، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده ، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن ، نماز را بهم نمی زند باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض نماید ، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد ، ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد نماز بهم می خورد ، یا اگر لباس را بیرون آورد عورتش برهنه می ماند ، نمازش باطل بوده ، و باید دوباره با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

مسأله ۸۱۱

کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است ، اگر در بین نماز لباس او نجس شود ، و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست

بخواند بفهمد که نجس شده ، یا بفهمد که لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده ، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس مقدور است و نماز را بهم نمی زند ، باید لباس را آب بکشد ، یا عوض کند ، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند ، امّا اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده و لباس را هم

نمی تواند آب بکشد یا عوض کند ، احتیاط واجب آن است که با همان لباس نجس نماز را تمام کند.

مسأله ۸۱۲

کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است ، اگر در بین نماز بدن او نجس شود ، و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند ملتفت شود که نجس شده ، یا بفهمد بدن او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده ، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را بهم نمی زند ، بدن را آب بکشد ، و اگر نماز را بهم می زند ، باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۳

کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد و یقین یا آنچه در حکم یقین است بر نجاست سابقه آن ندارد ، چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده ، نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۴

اگر لباس را آب بکشد و یقین یا آنچه در حکم یقین است بر پاکی آن پیدا شود و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده ، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۵

اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست ، مثلا یقین کند که خون پشه است ، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهایی بوده که نمی شود با آن نماز خواند ، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۶

اگر یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست ، خون نجسی است که نماز با آن صحیح است ، مثلا یقین کند خون زخم و دمل است ، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است ، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۷

اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد ، و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید نمازش صحیح است ، ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون این که خود را آب بکشد غسل کند و نماز بخواند ، غسل و نمازش باطل است ، مگر این که طوری باشد که به غسل نمودن ، بدن هم پاک شود مثل این که با آب معتصم غسل کند ، یعنی آبی که به ملاقات با نجس نجس نشود ، مانند آب کر و جاری

و نیز اگر جایی از اعضای وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد ، و پیش از آن که آن جا را آب بکشد وضو بگیرد و نماز بخواند ، وضو و نمازش باطل می باشد ، مگر این که طوری باشد که به وضو گرفتن ، اعضای وضو نیز پاک شود ، مثل این که با آب معتصم وضو بگیرد.

مسأله ۸۱۸

کسی که یک لباس دارد ، اگر بدن و لباسش نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد ، بنابر احتیاط باید بدن را آب کشیده و با لباس نجس نماز بخواند ، مگر این که نجاست بدن کمتر از نجاست لباس باشد ، یا نجاست بدن یک مرتبه شستن و نجاست لباس دو مرتبه شستن لازم داشته باشد ، که در این دو صورت لازم است تطهیر لباس را مقدّم بدارد.

مسأله ۸۱۹

کسی که غیر از لباس نجس لباس دیگری ندارد ، باید با لباس نجس نماز بخواند و نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۰

کسی که دو لباس دارد ، اگر بداند یکی از آنها نجس است و نداند کدامیک آنها است ، چنانچه وقت دارد باید با هر دو لباس نماز بخواند ، مثلا اگر می خواهد نماز ظهر و عصر بخواند ، باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصر بخواند ، ولی اگر وقت تنگ است با یکی از آن دو نماز بخواند ، و بعد از وقت با لباس دیگر یا لباس پاک نماز را به جا آورد.

«شرط دوم»

مسأله ۸۲۱

لباس نمازگزار که به آن ستر عورت می شود باید مباح باشد ، و کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است ، یا این که در یاد گرفتن حرمت پوشیدن لباس غصبی کوتاهی کرده ، اگر عمداً به آن عورت خود را بپوشاند و نماز بخواند، نمازش باطل است، ولی چیزهایی که به تنهایی عورت را نمی پوشاند و همچنین چیزهایی که فعلا نمازگزار آنها را نپوشیده ، مانند دستمال بزرگ ، یا لنگی که در جیب گذاشته شده اگر چه بشود عورت را با آنها پوشانید در صورتی که به حرکات نماز گزار حرکت نکند، غصبی بودن آنها موجب بطلان نماز نمی شود، هر چند احتیاط در ترک است، ولی اگر به حرکات نمازگزار حرکت کند نماز با آن محل اشکال است. وهمچنین است چیزهایی که نمازگزار آنها را پوشیده ولی به آنها ستر عورت نکرده است.

مسأله ۸۲۲

کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است ، ولی نمی داند ستر عورت با آن نماز را باطل می کند ، اگر عمداً با آن در حال نماز عورت خود را بپوشاند ، نمازش باطل است.

مسأله ۸۲۳

اگر نداند که لباس او غصبی است و با آن ستر عورت کند و نماز بخواند ، نمازش صحیح است ، و همچنین در صورتی که فراموش کند و خود غاصب نباشد ، و امّا اگر غاصب فراموش کند که غصب کرده و با لباس غصبی ستر عورت کند و نماز بخواند ، در صورتی که از غصب توبه نکرده باشد نماز او باطل است ، و اگر توبه کرده باشد بطلان نماز محل اشکال است.

مسأله ۸۲۴

اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد ، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می تواند فوراً یا بدون این که موالات یعنی پی درپی بودن نماز بهم بخورد لباس غصبی را بیرون آورد ، باید آن را بیرون آورد ، و اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده ، یا نمی تواند لباس غصبی را فوراً بیرون آورد ، یا اگر بیرون آورد پی درپی بودن نماز بهم می خورد ، در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد باید نماز را بشکند ، و با لباس غیر غصبی نماز بخواند ، و اگر به این مقدار هم وقت ندارد ، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان که در مسأله«۸۰۳» گذشت نماز را تمام نماید.

مسأله ۸۲۵

اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی هر چند ساتر عورت باشد ، نماز بخواند ، یا مثلا برای این که دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند ، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۶

اگر با عین پولی که خمس آن را نداده لباس بخرد ، حکم نماز خواندن در آن لباس حکم نماز خواندن در لباس غصبی است.

«شرط سوم»

مسأله ۸۲۷

لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان مرده ای که خون جهنده دارد یعنی اگر رگش را بُبرند خون از آن جستن می کند نباشد ، بلکه اگر از حیوان مرده ای که مانند ماهی و مار خون جهنده ندارد لباس تهیّه کند ، بنابر احتیاط واجب با آن نماز نخواند.

مسأله ۸۲۸

هرگاه چیزی از مردار مانند گوشت و پوست آن که روح داشته همراه نمازگزار باشد ، اگر چه لباس او نباشد ، بنابر احتیاط نمازش باطل است.

مسأله ۸۲۹

اگر چیزی از مردار حلال گوشت مانند مو و پشم که روح ندارد همراه نمازگزار باشد ، یا با لباسی که از آنها تهیّه کرده اند نماز بخواند ، نمازش صحیح است.

«شرط چهارم»

مسأله ۸۳۰

لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد ، و اگر مویی از آن هم بر بدن یا لباس نمازگزار باشد ، نماز او باطل است.

مسأله ۸۳۱

اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت مانند گربه بر بدن یا لباس نمازگزار باشد ، چنانچه تر باشد نماز باطل است ، و اگر خشک شده و عین آن بر طرف شده باشد ، نماز صحیح است.

مسأله ۸۳۲

اگر مو و عرق و آب دهان یا بینی کسی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد ، اشکال ندارد ، و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

مسأله ۸۳۳

اگر شک داشته باشد که لباس از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت چه در مملکت اسلامی تهیّه شده باشد ، چه در غیر آن نماز خواندن با آن جایز است.

مسأله ۸۳۴

نماز خواندن با صدف و آنچه از آن ساخته می شود ، مانند تکمه صدفی جایز است.

مسأله ۸۳۵

پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد ، و احتیاط واجب آن است که با پوست سنجاب نماز نخواند.

مسأله ۸۳۶

اگر با لباسی که نمی داند یا فراموش کرده که از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند ، اعاده بر او لازم نیست ، هر چند احتیاط مستحب آن است که اعاده نماید ، و همچنین در صورتی که جاهل قاصر به حکم باشد.

«شرط پنجم»

مسأله ۸۳۷

پوشیدن لباس طلا باف برای مرد حرام ، و نماز با آن باطل است ، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۳۸

پوشیدن طلا ، مثل آویختن زنجیر طلا به گردن و بستن ساعت مچی طلا به دست و عینک طلا گذاشتن و انگشتر طلا به دست کردن و مانند اینها بر مرد حرام ، و نماز خواندن با آنها باطل است ، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۳۹

اگر مردی نداند یا فراموش کند که مثلاـ انگشتر یا لباس او از طلا است ، یا شک داشته باشد و با آن نماز بخواند ، نمازش صحیح است.

«شرط ششم»

مسأله ۸۴۰

لباس مرد نمازگزار باید ابریشم خالص نباشد ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب مثل عرقچین و بند شلوار ، و در غیر نماز هم پوشیدن لباسی که ابریشم خالص باشد برای مردان حرام است.

مسأله ۸۴۱

اگر تمام آستر لباس یا مقداری از آن ابریشم خالص باشد ، پوشیدن آن بر مرد حرام ، و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۴۲

لباسی را که نمی داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر ، پوشیدن آن جایز و نماز خواندن در آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۳

دستمال ابریشمی و مانند آن ، اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد ، و نماز را باطل نمی کند.

مسأله ۸۴۴

پوشیدن لباس ابریشمی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۵

پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلا باف در حال ناچاری مانعی ندارد ، و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری تا آخر وقت غیر از اینها ندارد ، می تواند با این لباسها نماز بخواند.

مسأله ۸۴۶

اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از اجزاء مردار تهیّه شده ، لباس دیگری تا آخر وقت ندارد ، و ناچار نیست لباس بپوشد ، باید به دستوری که برای برهنگان در مسأله «۸۰۳» ذکر شد ، نماز بخواند.

مسأله ۸۴۷

اگر غیر از لباسی که از اجزاء حیوان حرام گوشت تهیّه شده لباس دیگری تا آخر وقت ندارد ، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد ، می تواند با همان لباس نماز بخواند ، و اگر ناچار نباشد باید به دستوری که برای برهنگان ذکر شد نماز را به جا آورد.

مسأله ۸۴۸

اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلا باف لباس دیگری تا آخر وقت نداشته باشد ، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد ، باید به دستوری که برای برهنگان ذکر شد ، نماز بخواند.

مسأله ۸۴۹

اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند ، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد تهیّه نماید ، ولی اگر تهیّه آن به قدری پول لازم دارد که نسبت به دارایی او زیاد است ، یا طوری است که اگر پول را به مصرف لباس برساند به حال او ضرر دارد ، تهیّه آن لازم نیست ، و می تواند به دستوری که برای برهنگان ذکر شد نماز بخواند ، یا تحمّل ضرر کند و با ساتر نماز بخواند.

مسأله ۸۵۰

کسی که لباس ندارد ، اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد ، چنانچه قبول کردن آن برای او حرجی نباشد باید قبول

کند ، بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او حرجی نیست ، باید از کسی که لباس دارد طلب بخشش یا عاریه نماید.

مسأله ۸۵۱

پوشیدن لباسی که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می خواهد آن را بپوشد معمول نیست ، در صورتی که موجب هتک حرمت او ، یا موجب شهرت و انگشت نما شدنش بشود حرام است ، و اگر با آن در نماز ستر عورت کند بعید نیست که حکمش حکم لباس غصبی باشد که در مسأله «۸۲۱» گذشت.

مسأله ۸۵۲

اگر مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه بپوشد ، در صورتی که زی پوشش خود قرار دهد ، بنابر احتیاط حرام است ، و ستر عورت با آن در نماز بنابر احتیاط موجب بطلان است.

مسأله ۸۵۳

کسی که باید خوابیده نماز بخواند ، اگر لحافش از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد ، نماز در آن جایز نیست ، و همچنین اگر تشکش از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد و به خود بپیچد ، و اگر نجس باشد یا ابریشم یا طلاباف و نمازگزار مرد باشد ، بنابر احتیاط واجب در آن نماز نخواند.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

مسأله ۸۵۴

در سه صورت که تفصیل آنها خواهد آمد ، اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد ، نماز او صحیح است.

(اوّل) آن که به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن اوست ، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد.

(دوم) آن که بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم به خون آلوده باشد ، و اندازه درهم از جهت عفو خونِ کمتر از آن در نماز تقریباً به مقدار بند سرانگشت سبّابه (شهادت) می باشد.

(سوم) آن که ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

و در یک صورت اگر لباس نمازگزار نجس باشد ، نماز او صحیح است ، و آن صورت این است که متنجّس از لباسهای کوچک باشد مانند جوراب و عرقچین.

و احکام این چهار صورت به تفصیل در مسائل بعد می آید.

مسأله ۸۵۵

اگر در بـدن یا لباس نمازگزار خون زخم یا جراحت یا دمل باشد ، چنانچه طوری است که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای نوع مردم مشقّت داشته باشد ، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشـده است ، می تواند با آن خون نماز بخوانـد ، و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمـده یا دوایی که روی زخم گذاشـته اند و نجس شده در بدن یا لباس او باشد.

مسأله ۸۵۶

اگر خون بریدگی و زخمی که بزودی خوب می شود و شستن آن برای نوع مردم آسان است در بدن یا لباس نمازگزار باشد و کمتر از درهم نباشد و با آن نماز بخواند ، نماز او باطل است.

مسأله ۸۵۷

اگر جایی از بـدن یـا لبـاس که بـا زخم فاصـله دارد به رطوبت زخم نجس شود ، جـایز نیست بـا آن نمـاز بخوانـد ، ولی اگر مقـداری از بـدن یـا لبـاس که معمولاـ به رطوبت زخم آلوده می شود ، به رطوبت آن نجس شود ، نمـاز خوانـدن بـا آن مانعی ندارد.

مسأله ۸۵۸

اگر از بواسـیری که دانه های آن بیرون نباشـد یا زخمی که توی دهان و بینی و ماننـد اینها است خونی به بـدن یا لباس برسد ، ظاهر این است که می تواند با آن نماز بخواند ، و امّا خون بواسـیری که دانه های آن بیرون است بدون اشـكال نماز خواندن با آن جایز است.

مسأله ۸۵۹

کسی که بدنش زخم است ، اگر در بدن یا لباس خود خونی ببیند که به مقدار درهم یا بیشتر از آن است و نداند از زخم است یا خون دیگر ، جایز نیست با آن نماز بخواند.

مسأله ۸۶۰

اگر چنـد زخم در بـدن باشـد و به طوری نزدیـک هم باشـند که یـک زخم حسـاب شود ، تـا وقتی همه خوب نشـده انـد نماز خوانـدن با خون آنها اشـكال نـدارد ، ولی اگر به قـدری از هم دور باشـند که هر کـدام یك زخم حساب شود ، هر کـدام که خوب شد باید برای نماز بدن و لباس را از خون آن در صورتی که از یک درهم کمتر نباشد آب بکشد.

مسأله ۸۶۱

اگر سر سوزنی خون حیض یـا سـگ یـا خوک یـا کـافر غیر کتـابی یا مردار یا حیوان حرام گوشت در بـدن یا لباس نمازگزار

باشد ، نماز او باطل است ، و بنابر احتیاط واجب خون نفاس و استحاضه نیز چنین است ، ولی خونهای دیگر مثل خون بدن انسانی که نجس العین نیست ، یا خون حیوان حلال گوشت ، اگر چه در چند جای بدن و لباس باشد ، در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد ، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۲

خونی که به لباس بی آستر بریزد و به پشت آن برسد ، یک خون حساب می شود ، ولی اگر پشت آن جدا خونی شود ، باید هر کدام را یک خون جداگانه حساب کند ، پس اگر خونی که پشت و روی لباس است روی هم از یک درهم کمتر باشد ، نماز با آن صحیح ، و اگر به مقدار درهم یا بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۶۳

اگر خون روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد ، یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود ، باید هر کدام را جدا حساب نمود ، پس اگر خون روی لباس و آستر کمتر از درهم باشد نماز با آن صحیح ، و اگر به مقدار درهم یا بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۶۴

اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد که اطراف را آلوده کند ، نماز با آن باطل است ، اگر چه خون و رطوبتی که به آن رسیده به اندازه درهم نباشد ، ولی اگر رطوبت فقط به خون برسد و اطراف را آلوده نکند ، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۵

اگر بدن یا لباس خونی نشود ولی به واسطه رسیدن با رطوبت به خون نجس شود ، اگر چه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد ، نمی شود با آن نماز خواند.

مسأله ۸۶۶

اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد و نجاست دیگری به آن برسد مثلا یک قطره بول روی آن بریزد در صورتی که به بدن یا لباس برسد ، نماز خواندن با آن جایز نیست.

مسأله ۸۶۷

اگر لباسهای کوچک نمازگزار ، مثل عرقچین و جوراب که نمی شود با آنها عورت را پوشانید نجس باشد ، چنانچه سایر موانع لباس نمازگزار در آن نباشد مثل این که از مردار یا نجس العین یا حیوان حرام گوشت باشد نماز با آن صحیح است ، و نیز اگر با انگشتری نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۸

چیز نجس مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس جایز است همراه نمازگزار باشد.

مسأله ۸۶۹

اگر می داند خونی که در بدن یا لباس اوست کمتر از درهم است ، ولی احتمال می دهد که از خونهایی باشد که مورد عفو نیست ، جایز است که با آن خون نماز بخواند و شستن برای نماز لازم نیست.

مسأله ۸۷۰

اگر خونی که در لباس یا بدن است کمتر از درهم باشد ، و نداند که از خونهایی است که مورد عفو نیست و نماز بخواند و بعد معلوم شود که از آنها بوده ، اعاده نماز لازم نیست ، و همچنین است اگر اعتقاد نماید که کمتر از درهم است و نماز بخواند و بعد معلوم شود که به مقدار درهم یا بیشتر بوده ، در این صورت نیز اعاده لازم نیست.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحب است

مسأله ۸۷۱

چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است ، و از آن جمله است: عمامه با تحت الحنک ، پوشیدن عبا و لباس سفید و پاکیزه ترین لباسها ، و استعمال بوی خوش ، و دست کردن انگشتر عقیق.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه است

مسأله ۸۷۲

چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است ، و از آن جمله است: پوشیدن لباس سیاه و چرک و تنگ و لباس شرابخوار و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی کند ، و نیز باز بودن تکمه های لباس ، و احتیاط واجب آن است که در لباس و انگشتری که نقش صورت دارد نماز نخواند.

مکان نمازگزار

اشاره

مکان نمازگزار هفت شرط دارد:

«شرط اوّل»

اشاره

آن که مباح باشد.

مسأله ۸۷۳

کسی که در ملک غصبی نماز می خواند ، اگر چه روی فرش یا پتو و مانند اینها باشد ، در صورتی که مواضع سجودش غصبی باشد ، نمازش باطل است ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در روی تخت و مانند آن ، ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد.

مسأله ۸۷۴

نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است بدون رضایت مالك منفعت باطل است ، مثلا در خانه اجاره ای ، اگر صاحب خانه یا دیگری بدون رضایت کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند ، نمازش باطل است.

و همچنین اگر میّت وصیّت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند تا وقتی ثلث را جدا نکنند ، نمی شود در ملك او نماز خواند ، و امّا جایی که دیگری در آن حقّی دارد اگر نماز خواندن مزاحم با سلطنت صاحب حق باشد مانند نماز خواندن در زمینی که کسی سنگ چینی کرده بدون رضایت او نماز باطل است ، و در غیر این صورت مانعی ندارد ، مانند ملکی که در گرو شخصی است که نماز خواندن در آن ملك با رضایت گرو دهنده مانعی ندارد ، هر چند گرو کننده راضی به نماز خواندن در آن ملك نباشد.

مسأله ۸۷۵

کسی که در مسجد نشسته ، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آن جا نماز بخواند ، نمازش باطل است.

مسأله ۸۷۶

اگر در جایی که نمی داند غصبی است نماز بخواند ، و بعد از نماز بفهمد محل سجده اش غصبی بوده نمازش باطل است ، امّا اگر در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید ، نماز او صحیح است ، ولی کسی که خودش جایی را غصب کرده اگر فراموش کند و در آن جا نماز بخواند ، در صورتی که از غصب توبه نکرده باشد نماز او باطل است و اگر توبه کرده باشد بطلان نماز محل اشکال است.

مسأله ۸۷۷

نماز خواندن در جایی که مواضع سجود غصبی باشد و بداند غصبی است باطل است ، هر چند عالم به بطلان نماز نباشد.

مسأله ۸۷۸

کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند ، چنانچه حیوان سواری یا زین آن غصبی باشد و بر آن حیوان یا زین سجده کند ، نماز او باطل است ، و همچنین است اگر بخواهد بر آن حیوان نماز مستحبّی بخواند ، ولی اگر نعل آن غصبی باشد بطلان نماز محل اشکال است.

مسأله ۸۷۹

کسی که در ملکی با دیگری شریک است ، تا سهم او جدا نشده ، بدون رضایت شریکش نمی تواند در آن ملک تصرّف کند و نماز بخواند.

مسأله ۸۸۰

اگر با عین پولی که خمس آن را نداده ملکی بخرد ، تصرّف او در آن ملک حرام ، و نمازش در آن باطل است.

مسأله ۸۸۱

اگر صاحب ملک اجازه نماز خواندن بدهد و انسان بداند که قلباً راضی نیست ، نماز خواندن در ملک او باطل است ، و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که راضی است نماز او صحیح است.

مسأله ۸۸۲

تصرّف در ملک میّتی که خمس یا زکات بدهکار است ، در صورتی که ترکه زاید بر خمس و زکات نباشد ، حرام و نماز در آن باطل است ، ولی اگر بدهی او را بدهند یا با قبول حاکم شرع ضامن شوند که ادا نمایند ، تصرّف و نماز در ملک او با اجازه ورثه اشکال ندارد.

مسأله ۸۸۳

تصرّف در ملک میّتی که به مردم بدهکار است ، در صورتی که آن ملک زاید بر بدهکاری میّت نباشد ، بدون رضایت طلبکار حرام ، و نماز در آن باطل است ، ولی اگر ضامن شوند که قرضهای او را بپردازند و طلبکار هم قبول کند ، با اجازه ورثه تصرّف جایز و نماز هم صحیح است.

مسأله ۸۸۴

اگر میّت قرض نداشته باشد ، ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غایب باشند ، تصرّف در ملک او بدون اجازه ولی آنها حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۸۵

نماز خوانـدن در ملك دیگری در صورتی جایز است که یقین یا حجّت شـرعیّه ای بر رضایت مالك داشـته باشـد ، و همچنین است اگر اذن در تصـرّفی بدهـد که عرفاً از اذن در آن تصـرّف ،اذن در نماز خوانـدن هم فهمیـده شود ، مثل این که به کسـی اجازه بدهد در ملك او بنشیند و بخوابد ، که از اینها فهمیده می شود برای نماز خواندن هم اذن داده است.

مسأله ۸۸۶

نماز خواندن در زمین بسیار وسیع ، به تفصیلی که در مسأله «۲۷۷» گذشت ، منوط به اجازه مالك نیست.

«شرط دوم»

مسأله ۸۸۷

در نماز واجب مکان نمازگزار نباید حرکتی داشته باشد که مانع از آرامش بدن نمازگزار و انجام واجبات نماز اختیاری باشد ، و اگر به واسـطه تنگی وقت یـا جهت دیگر ناچـار باشـد در جـایی که چنین حرکـتی دارد ماننـد اتومبیـل و کشـتی و ترن نمـاز بخوانـد ، به قـدری که ممکن است بایـد آرامش بدن و قبله را رعایت نماید، و اگر آنها از قبله به طرف دیگر حرکت کنند، به طرف قبله برگردد.

مسأله ۸۸۸

نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها ، هنگامی که ایستاده اند مانعی ندارد.

مسأله ۸۸۹

روی خرمن گندم و جو و مانند اینها که مانع از آرامش بدن است ، نماز باطل است.

«شرط سوم»

مسأله ۸۹۰

بایـد در جایی نماز بخوانـد که احتمال بدهـد می توانـد نماز را تمام کند ، و نماز خواندن در جایی که به واسـطه باد و باران و زیادی جمعیّت و مانند اینها ، اطمینان دارد که نمی تواند آن را تمام کند ،باطل است ، اگر چه اتّفاقاً نماز را تمام کند.

مسأله ۸۹۱

اگر در جـایی که مانـدن در آن حرام است مثلا زیر سـقفی که نزدیك است خراب شود نماز بخوانـد ، اگر چه معصـیت کرده ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۸۹۲

نماز خواندن روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن ملازم با هتک آن است ، و هتک آن هم حرام است مثل جایی از فرش که اسم خدا بر آن نوشته شده جایز نیست و بنابر احتیاط باطل است.

«شرط چهارم»

اشاره

جای نمازگزار سقفش به اندازه ای که نتواند در آنجا راست بایستد کوتاه نباشد ، و همچنین به اندازه ای که جای رکوع و سجود نداشته باشد ، کوچک نباشد.

مسأله ۸۹۳

اگر ناچار شود که در جایی نماز بخواند که به کلّی از ایستادن تمکّن ندارد ، باید نشسته نماز بخواند ، و اگر از رکوع و سجود تمکّن ندارد ، برای آنها با سر اشاره نماید.

مسأله ۸۹۴

نماز خواندن جلوتر از قبر پیغمبر و ائمّه اطهار(علیهم السلام) در صورتی که هتک باشد حرام و باطل است ، و همچنین در غیر این صورت بنابر احتیاط واجب ، ولی اگر در نماز چیزی مانند دیوار بین او و قبر مطهّر باشد ، اشکال ندارد ، و فاصله شدن صندوق شریف و ضریح و پارچه ای که روی آن افتاده کافی نیست.

«شرط پنجم»

مسأله ۸۹۵

آن که مکان نمازگزار اگر نجس هست به طوری تر نباشد که نجاستی که موجب بطلان نماز است به بدن یا لباس او برسد ، ولی جایی که پیشانی را برای سجده بر آن می گذارد باید پاک باشد ، و اگر نجس باشد ، در صورتی که خشک هم باشد نماز باطل است ، و احتیاط مستحب آن است که مکان نمازگزار اصلا نجس نباشد.

«شرط ششم»

اشاره

باید بین مرد و زن در حال نماز ، حداقل مقدار یک وجب فاصله باشد ، ولی نماز خواندن در فاصله کمتر از ده ذراع در غیر شهر مکّه مکروه است.

مسأله ۸۹۶

اگر زن برابر مرد یـا جلوتر در کمتر از فاصـله ای که ذکر شـد بایسـتد و با هم وارد نماز شونـد ، بایـد نماز را دوباره بخواننـد ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در صورتی که یکی زودتر از دیگری به نماز بایستد.

مسأله ۸۹۷

اگر بین مرد و زن که برابر هم ایسـتاده انـد، یـا زن جلوتر ایسـتاده و نمـاز می خواننـد ، دیوار یـا پرده یـا چیز دیگری باشـد که یکدیگر را نبینند ، نماز هر دو اشکال ندارد ، اگر چه بین آنها کمتر از فاصله ای که قبلا ذکر شد ، باشد.

«شرط هفتم»

اشاره

بایـد جای پیشانی نمازگزار از جای سـر انگشـتان پای او و بنابر احتیاط واجب از جای زانوهای او ، بیش از چهار انگشت بسـته پست تر یا بلندتر نباشد ، و تفصیل آن در احکام سجده خواهد آمد.

مسأله ۸۹۸

بودن زن و مرد نامحرم در جایی که کسـی در آن جا نیست و کسـی هم نمی توانـد وارد شود در صورتی که احتمال وقوع در معصیت را بدهند ، جایز نیست ، و احتیاط مستحب آن است که در آن جا نماز نخوانند.

مسأله ۸۹۹

نماز خوانـدن در جایی که تار می زنند ، یا مانند آن را اسـتعمال می کنند باطل نیست ، ولی گوش دادن به آنها حرام است ، و همچنین است بودن در آنجا مگر برای کسی که بودنش برای جلوگیری از آن عمل باشد.

مسأله ۹۰۰

خوانـدن نمـاز واجب در حال اختیار بر بام خانه کعبه جایز نیست ، و احتیاط مسـتحب آن است که در داخل خانه هم نخوانـد ، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۹۰۱

خواندن نماز مستحب در خانه کعبه اشکال ندارد ، بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخواند.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است

مسأله ۹۰۲

در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است که نماز را در مسجد بخوانند ، و بهتر از همه مسجدها مسجد الحرام است ، و بعد از آن مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ، و بعد از آن مسجد کوفه ، و بعد از آن مسجد بیت المقدّس ، و بعد از آن مسجد جامع هر شهر ، و بعد از آن مسجد محلّه ، و بعد از آن مسجد بازار است.

مسأله ۹۰۳

برای زنها نماز خواندن در خانه ، بلکه در پستوی خانه و اتاق عقب بهتر است.

مسأله ۹۰۴

نماز خواندن در حرم امامان (علیهم السلام) مستحب است ، بلکه از بعضی روایات استفاده می شود که نماز در حرم مطهّر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)و سیّدالشّهداء (علیه السلام)افضل از مسجد است.

مسأله ۹۰۵

زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد مستحب است ، و همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد ، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

مسأله ۹۰۶

مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی شود غذا نخورد ، و در کارها با او مشورت نکند ، و همسایه او نشود ، و از او زن نگیرد ، و به او زن ندهد.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است

مسأله ۹۰۷

نماز خواندن در چند جا مکروه است ، و از آن جمله است:

(۱) حمام ، (۲) زمین نمکزار ، (۳) مقابل انسان ، (۴) مقابل دری که باز است ، (۵) در جادّه و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می کنند زحمت نباشد ، وگرنه مزاحمت حرام است ، (۶) مقابل آتش و چراغ ، (۷) در آشپزخانه و هر جا که کوره آتش باشد ، (۸) مقابل چاه و چاله ای که محل بول باشد ، (۹) روبروی عکس و مجسّمه چیزی که روح دارد ، مگر آن که روی آن پرده بکشند ، (۱۰) در اطاقی که جنب در آن باشد ، (۱۱) در جایی که صورت جاندار باشد اگر چه روبروی نمازگزار نباشد ، (۱۲) مقابل قبر ، (۱۳) روی قبر ، (۱۴) بین دو قبر ، (۱۵) در قبرستان.

مسأله ۹۰۸

کسی که در محل عبور مردم نماز می خواند ، یا کسی روبروی اوست ، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد، و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافیست.

احکام مسجد

مسأله ۹۰۹

نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است ، و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً آن را تطهیر کند ، و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند ، و اگر نجس شود نجاستش را بر طرف کنند.

مسأله ۹۱۰

اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید ، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند ، تطهیر مسجد بر او واجب نیست ، ولی باید به کسی که می تواند تطهیر کند و احتمال دهد که تطهیر می کند اطّلاع دهد.

مسأله ۹۱۱

اگر جایی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن ممکن نیست ، باید آن جا را بکنند یا خراب نمایند ، در صورتی که خرابی کلی نبوده و مستلزم ضرر وقف نباشد ، و پر کردن جایی که کنده اند و ساختن جایی که خراب کرده اند واجب نیست ، ولی اگر چیزی مانند آجر مسجد نجس شود ، در صورتی که ممکن باشد ، باید بعد از آب کشیدن به جای اوّلش بگذارند.

مسأله ۹۱۲

اگر مسجدی را غصب کنند و به جای آن خانه و مانند آن بسازند ، نجس کردن آن بنابر احتیاط حرام است ، و تطهیر آن واجب نیست ، ولی نجس کردن مسجدی که خراب شده هر چند در آن نماز نخوانند جایز نیست و تطهیر آن لازم است.

مسأله ۹۱۳

نجس کردن حرم امامان (علیهم السلام) حرام است ، و اگر نجس شود ، چنانچه نجس ماندن آن بی احترامی باشد تطهیر آن واجب است ، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند.

مسأله ۹۱۴

نجس کردن حصیر مسجد حرام است ، و کسی که آن را نجس کرده بنابر احتیاط باید تطهیر کند ، و بر غیر او احتیاط

مستحب آن است که تطهیر نماید ، مگر این که نجاست آن بی احترامی به مسجد باشد ، که در این صورت باید تطهیر شود.

مسأله ۹۱۵

بردن عین نجس و متنجس در مسجد ، اگر بی احترامی به مسجد باشد حرام است ، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد ، عین نجس را در مسجد نبرند.

مسأله ۹۱۶

اگر مسجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند ، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود ، اشکال ندارد.

مسأله ۹۱۷

زینت کردن مسجد به طلا ـ و صورت چیزهایی که مثل انسان و حیوان روح دارد ، بنابر احتیاط واجب جایز نیست ، و نقاشی چیزهایی که روح ندارد ، مثل گل و بوته مکروه است.

مسأله ۹۱۸

اگر مسجد خراب هم شود نمی توانند آن را بفروشند ، یا داخل ملك و جادّه نمایند.

مسأله ۹۱۹

فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد حرام است ، و اگر مسجد خراب شود باید اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند ، و چنانچه به درد آن مسجد نخورد ، باید در مسجد دیگر مصرف شود ، ولی اگر به درد مسجدهای دیگر هم نخورد ، آنچه را که از اجزای مسجد شمرده نشود و وقف بر مسجد باشد ، می توانند با اذن ولی شرعی بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد ، وگرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند ، و اگر آن هم ممکن نشد ، در سایر وجوه بر و خیر صرف نمایند.

مسأله ۹۲۰

ساختن مسجد و تعمیر آن مستحب است ، و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد می توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند ، بلکه می توانند مسجدی را که خراب نشده برای احتیاج مردم به نماز خراب کنند و بزرگتر بسازند.

مسأله ۹۲۱

تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ در آن مستحب است ، و کسی که می خواهد مسجد برود مستحب است خود را خوشبو کند ، و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد ، و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد ، و موقع داخل شدن به

مسـجد اوّل پای راست ، و موقع بیرون آمدن اوّل پای چپ را بگذارد ، و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر بیرون رود.

مسأله ۹۲۲

وقتی انسان وارد مسـجد می شود مسـتحب است دو رکعت نماز به قصـد تحیّت و احترام مسـجد بخوانـد ، و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافیست.

مسأله ۹۲۳

خوابیدن در مسـجد اگر انسان ناچار نباشد ، و صـحبت کردن راجع به کارهای دنیا ، و مشغول صنعت شدن ، و خواندن شعری کـه نصـیحت و ماننـد آن نباشـد مکروه است ، و نیز مکروه اسـت آب دهـان و بینی و اخلاـط سـینه را در مسـجد بینـدازد ، و گمشده ای را طلب کند ، و صدای خود را بلند کند ، ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد ، بلکه مستحب است.

مسأله ۹۲۴

راه دادن بچّه و دیـوانه به مسـجد مکروه است ، و کسـی که پیـاز و سیر و ماننـد اینهـا خـورده که بـوی دهـانش مردم را اذیت می کند ، مکروه است به مسجد برود.

اذان و اقامه

مسأله ۹۲۵

برای مرد و زن مسـتحب است پیش از نمازهـای واجب یومیّه اذان و اقـامه بگوینـد ، و برای نمازهـای دیگر واجب یـا مسـتحب مشـروع نیست ، ولی پیش از نماز عیـد فطر و قربان ، در صورتی که به جماعت خوانـده شود مسـتحب است سه مرتبه نـدا داده شود «الصّلاه» و در غیر این دو مانند نماز آیات در صورت جماعت رجاءً گفته شود.

مسأله ۹۲۶

مسـتحب است بچّه ای که به دنیـا می آیـد ، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگوینـد ، و بهتر آن است که روز اوّل ولادت باشد.

مسأله ۹۲۷

اذان هیجده جمله است:

«اَللّهُ اَکْبَرُ» چهار مرتبه «اَشْـهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ ، اَشْـهَدُ اَن مُحَمّداً رَسُولُ اللّهِ ، حَی عَلَی الصّـِلاهِ ، حَی عَلَی الْفَلاحِ ، حَی عَلَی خَیْرِ العَمَلِ ، اَللّهُ اَکْبَرُ ، لا اِلهَ اِلا اللّهُ» هر یک دو مرتبه.

و اقامه هفده جمله است:

یعنی دو مرتبه «اَللّهُ اَکْبَرُ» از اوّل اذان، و یک مرتبه «لا اِلهَ اِلا اللّهُ» از آخر آن کم می شود، و بعد از گفتن «حَی عَلَی خَیْرِ العَمَلِ» باید دو مرتبه «قَدْ قامَتِ الصّلاهُ» اضافه نمود.

مسأله ۹۲۸

اَشْهَدُ اَن عَلِیّا وَلِی اللّهِ» جزء اذان و اقامه نیست ، ولی چون ولایت آن حضرت مکمّل دین است ، شهادت به آن در هر حال و از جمله بعد از «اَشْهَدُ اَن مُحَمّداً رَسُولُ اللّهِ» از أفضل قُربات است.

ترجمه اذان و اقامه

«اَللّهُ اَکْبَرُ» یعنی اللّه بزرگتر از آن است که وصف شود «اَشْهَدُ اَنْ لا ـ اِلهَ اِلا ـ اللّهُ» یعنی شهادت می دهم که نیست خدایی معبودی به غیر از اللّه «اَشْهَدُ اَن مُحَمّداً رَسُولُ اللّهِ» یعنی شهادت می دهم که حضرت محمّد بن عبد الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرستاده خداست «حَی عَلَی الصّلاهِ» یعنی بشتاب برای نماز «حَی عَلَی الْفَلاحِ» یعنی بشتاب برای رستگاری «حَی عَلَی خَیْرِ العَمَلِ» یعنی بشتاب برای بهترین کارها «قَدْ قامَتِ الصّلاهُ» یعنی به تحقیق که نماز بر پا شد (لا اِلهَ اِلا اللّهُ) یعنی نیست معبودی مگر الله.

مسأله ۹۲۹

بین جمله های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود ، و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد باید دوباره آن را از سر بگیرد.

مسأله ۹۳۰

اگر در اذان و اقامه صدا در گلو بیندازد ، چنانچه غنا شود یعنی به طور آوازخوانی که در مجلس لهو معمول است اذان و اقامه را بگوید حرام است ، و اگر غنا نشود مکروه است.

مسأله ۹۳۱

در دو نماز اذان مشروع نیست:

(اوّل) نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذی حجّه است در عرفات.

(دوم) نماز عشاء شب عید قربان برای کسی که در مشعر الحرام باشد ، و در این دو نماز در صورتی اذان مشروع نیست که با نماز قبلی هیچ فاصله نشود ، یا بین آنها کمی فاصله شود که عرفاً بگویند دو نماز را با هم خوانده است.

مسأله ۹۳۲

اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند ، کسی که با آن جماعت نماز می خواند ، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۳

اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود و ببیند جماعت تمام شده ، تا وقتی که صفها به هم نخورده و جمعیّت متفرّق نشده با شرایطی که در مسأله بعد می آید ، نمی تواند برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۴

در جایی که عدّه ای مشغول نماز جماعتند ، یا نماز آنها تازه تمام شده و صفها به هم نخورده است ، اگر انسان بخواهد فُرادی یا با جماعت دیگری که بر پا می شود نماز بخواند ، با شش شرط اذان و اقامه از او ساقط می شود. (و این سقوط به نحو عزیمت است یعنی نباید اذان و اقامه بگوید.)

(اوّل) آن که نماز جماعت در مسجد باشد ، پس اگر در مسجد نباشد اذان و اقامه ساقط نیست.

(دوم) آن که برای آن نماز ، اذان و اقامه گفته باشند.

(سوم) آن که نماز جماعت باطل نباشد.

(چهارم) آن که نماز او و نماز جماعت در یک مکان باشد ، پس اگر مثلاً نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد بر بام مسجد نماز بخواند ، اذان و اقامه ساقط نیست.

(پنجم) آن که نماز او و نماز جماعت هر دو ادا باشند.

(ششم) آن که وقت نماز او و نماز جماعت مشترک باشد ، مثلا هر دو نماز ظهر یا هر دو نماز عصر بخوانند ، یا نماز جماعت نماز ظهر باشد و او نماز عصر بخواند ، یا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت نماز عصر باشد.

مسأله ۹۳۵

اگر در شرط سوم از شرطهایی که در مسأله پیش ذکر شد شک کند ، یعنی شک کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه ، اذان و اقامه از او ساقط است ، ولی اگر در به هم خوردن صفها یا تحقّق بقیّه شرایط شک کند ، چنانچه حالت سابقه معلوم باشد ، باید بر طبق حالت سابقه عمل کند ، مثلا اگر در اثر تاریکی شب ، شک کند که آیا صفوف متفرّق شده یا نه ، بنا بگذارد بر این که متفرّق نشده و اذان

و اقامه را نگوید ، و اگر شک کند که آیا برای آن جماعت اذان و اقامه گفته شده یا نه ، بنا بگذارد بر این که گفته نشده ، و اذان و اقامه را استحباباً بگوید ، و در صورتی که حالت سابقه معلوم نیست اذان و اقامه را رجاءً بگوید.

مسأله ۹۳۶

کسی که اذان دیگری را می شنود مستحب است هر قسمتی را که می شنود بگوید ، و امّا نسبت به اقامه ، از «حَی عَلَی الصّلاهِ» تا «قَدْ قامَتِ الصّلاهُ» را رجاءً بگوید ، و مستحب است بقیّه را به قصد ذکر بگوید.

مسأله ۹۳۷

کسی که اذان و اقامه دیگری را شنیده باشد چه با او گفته باشد یا نه در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می خواهد بخواند زیاد فاصله نشده باشد ، می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

مسأله ۹۳۸

اگر مرد اذان زن را بشنود ، اذان از او ساقط نمی شود ، چه شنیدن با قصد لذّت باشد و چه بدون قصد لذّت.

مسأله ۹۳۹

اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید ، ولی در نماز جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید کافیست.

مسأله ۹۴۰

اقامه باید بعد از اذان گفته شود ، و اگر قبل از اذان گفته شود صحیح نیست ، و نیز در اقامه معتبر است که در حال ایستادن و طهارت از حدث (با وضو یا غسل یا تیمّم) باشد.

مسأله ۹۴۱

اگر جمله های اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید ، مثلا «حَی عَلَی الفَلاحِ» را پیش از «حَی عَلَی الصّلاهِ» بگوید ، باید از جایی که ترتیب به هم خورده دوباره بگوید.

مسأله ۹۴۲

باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد، و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان و اقامه را بگوید ، و نیز اگر بین اذان و اقامه و بین نماز به قدری فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره برای آن نماز اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۴۳

اذان و اقامه باید به عربی صحیح گفته شود ، پس اگر به عربی غلط بگوید ، یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید ، یا مثلا ترجمه آنها را به فارسی بگوید ، صحیح نیست.

مسأله ۹۴۴

اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود ، و اگر عمداً یا از روی فراموشی پیش از وقت بگوید باطل است.

مسأله ۹۴۵

اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه ، باید اذان را بگوید ، ولی اگر مشغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه ، گفتن اذان لازم نیست.

مسأله ۹۴۶

اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آن که قسمتی را بگوید شک کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه ، باید قسمتی را که در گفتن آن شک کرده بگوید ، ولی اگر در حال گفتن قسمتی از اذان یا اقامه شک کند که آنچه پیش از آن است گفته یا نه ، گفتن آن لازم نیست.

مسأله ۹۴۷

مستحب است انسان در موقع اذان گفتن رو به قبله بایستد و این استحباب در تشهّد اذان مؤکّد است و با وضو یا غسل باشد ، و دو انگشت را در دو گوش بگذارد ، و صدا را بلند نماید و بکشد ، و بین جمله های اذان کمی فاصله دهد ، وبین آنها حرف نزند.

مسأله ۹۴۸

مستحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد ، و آن را از اذان آهسته تر بگوید ، و جمله های آن را به هم نچسباند ، ولی به اندازه ای که بین جمله های اذان فاصله می دهد ، بین جمله های اقامه فاصله ندهد.

مسأله ۹۴۹

مستحب است بین اذان واقامه فاصله بیندازد به نشستن ، یا دو رکعت نماز، یا تکلّم، یا تسبیح، ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح مکروه است.

مسأله ۹۵۰

مستحب است کسی را که برای گفتن اذان اعلامی معیّن می کنند ، عادل و وقت شناس و صدایش بلند باشد ، و اذان را در جای بلند بگوید.

واجبات نماز

اشاره

واجبات نماز یازده چیز است: (اوّل) نیّت ، (دوم) قیام یعنی ایستادن ، (سوم) تکبیره الاحرام یعنی گفتن الله اکبر در اوّل نماز ، (چهارم) رکوع ، (پنجم) سجود ، (ششم) قرائت ، (هفتم) ذکر ، (هشتم) تشهّد ، (نهم) سلام ، (دهم) ترتیب ، (یازدهم) موالات یعنی پی در پی بودن اجزای نماز.

مسأله ۹۵۱

بعضی از واجبات نماز رکن است ، یعنی اگر انسان آنها را به جا نیاورد ، عمداً باشد یا اشتباهاً ، نماز باطل می شود ، و بعضی دیگر رکن نیست ، یعنی اگر اشتباهاً کم گردد نماز باطل نمی شود.

و رکن نماز پنج چیز است: (اوّل) نیّت ، (دوم) تکبیره الاحرام ، (سوم) قیام متّصل به رکوع ، یعنی ایستادن پیش از رکوع ، (چهارم) رکوع ، (پنجم) دو سجده از یک رکعت.

و امّا نسبت به زیادی در صورتی که عمدی باشد مطلقاً نماز باطل می شود و بطلان نماز به زیادی عمدی تکبیره الاحرام از جاهل قاصر محل اشکال است و در صورتی که از روی اشتباه باشد ، اگر زیادی در رکوع یا در دو سجده از یک رکعت باشد ، نماز باطل است وگرنه باطل نیست.

نیّت

مسأله ۹۵۲

انسان باید نماز را به قصد قربت چنانکه در وضو گذشت و با اخلاص به جا آورد ، و لازم نیست نیّت را از قلب خود بگذراند ، یا بر زبان جاری کند ، مثل آن که بگوید:(چهار رکعت نماز ظهر می خوانم برای انجام فرمان خداوند) بلکه در نماز احتیاط جایز نیست به زبان بگوید.

مسأله ۹۵۳

اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیّت کند که چهار رکعت نماز می خوانم و معیّن نکند ظهر است یا عصر نه تفصیلا و نه اجمالا نماز او باطل است ، و مقصود از نیّت اجمالی این است که مثلا نسبت به نماز ظهر قصد کند که آنچه اوّل بر من واجب شده به جا می آورم.

و نیز کسی که مثلا ـ قضای نماز ظهر بر او واجب است ، اگر در وقت نماز ظهر بخواهد آن نماز قضا یا نماز ظهر را بخواند ، باید نمازی را که می خواند در نیّت اگر چه اجمالا معیّن کند ، مثلا نسبت به قضای نماز ظهر ، نیّت کند آنچه را که اوّل به ذمّه من آمده به جا می آورم.

مسأله ۹۵۴

انسان بایـد از اوّل تا آخر نماز به نیّت خود باقی باشد ، پس اگر در بین نماز به طوری غافل شود که اگر بپرسـند چه می کنی؟ نداند چه بگوید ، نمازش باطل است.

مسأله ۹۵۵

انسان بایـد فقط برای خداونـد عالم نماز بخواند ، پس کسـی که ریا کند ، یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند ، نمازش باطل است ، خواه فقط برای مردم باشد یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.

مسأله ۹۵۶

اگر قسـمتی از نماز را هم برای غیر خدا به جا آورد نمازش باطل است ، بلکه اگر نماز را برای خدا به جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جـای مخصوصـی مثـل مسـجد ، یا در وقت مخصوصـی مثل اوّل وقت ، یا به طرز مخصوصـی مثلا با جماعت نماز بخوانـد ، نمازش باطل است ، و بنابر احتیاط واجب اگر مسـتحبّاتی را که ظرف آنها نماز است مثل قنوت برای غیر خدا به جا آورد ، نمازش باطل است.

تکبیره الاحرام

مسأله ۹۵۷

گفتن «اَللّهُ اَکْبر» در اوّل هر نمـاز واجب و رکن است ، و بایـد حروف «اَللّهُ» و حروف «اَکْبر» و دو کلمه «اَللّهُ اَکْبر» را پشت سـر هم بگویـد ، و نیز بایـد این دو کلمه به عربی صـحیح گفته شود ، و اگر به عربی غلـط بگویـد ، یا ترجمه آن را بگویـد ، باطل است.

مسأله ۹۵۸

احتیـاط واجب آن است که تکبیره الاـحرام نمـاز را به چیزی که پیش از آن می خوانـد ، مثلاـ به اقـامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می خواند ، نچسباند.

مسأله ۹۵۹

احتیاط مسـتحب آن است که «اَللّهُ اَکْبر» را به چیزی که بعد آن می خواند ، مثلا به «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» نچسـباند ، و اگر خواست وصل کند ، باید «راء» «اَکْبَرُ» را پیش یعنی ضمّه بدهد.

مسأله ۹۶۰

موقع گفتن تکبیره الاحرام بایـد بـدن آرام باشد ، و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد تکبیره الاحرام را بگوید ، باطل است.

مسأله ۹۶۱

تکبیر و حمـد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشـنود ، و اگر به واسـطه سـنگینی یا کری گوش یا سـر و صدای زیاد نمی شنود ، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

مسأله ۹۶۲

کسی که لال است ، یا زبان او مرضی دارد که نمی تواند «اللّهُ اَکْبَر» را درست بگوید ، باید به هر طوری که می تواند بگوید ، و اگر هیـچ نمی توانـد بگویـد ، بایـد در قلب خود بگذراند و برای تکبیر زبانش را حرکت دهد ، و به انگشت هم به آن اشاره کند.

مسأله ۹۶۳

مسـتحب است قبـل از تکبیره الاـحرام بگویـد: «یـا مُحْسِنُ قَـدْ اَتاکَ الْمُسـیِ‌ءُ وَ قَـدْ اَمَرْتَ الْمُحْسِنَ اَنْ یَتَجاوَزَ عَنِ الْمُسـیِ‌ی ، اَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ اَنَا الْمُسـیِ‌ءُ فَبِحَق مُحَمّـد وَ الِ مُحَمّد صَل عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد وَ تَجَاوَزْ عَنْ قَبِیحِ ما تَعْلَمُ مِنّی» یعنی ای خدایی که احسان کننـده ای ، بنـده بـدکردار به درگاه تو آمـده و تو امر کرده ای به نیکوکار که از بدکردار بگذرد ، تو نیکوکاری و من بدکردار ، پس به حق محمّد و آل محمّد رحمت خود را برمحمّد وآل محمّد بفرست ،واز زشتیهایی که می دانی از من سرزده بگذر.

مسأله ۹۶۴

مستحب است موقع گفتن تکبیر اوّل نماز و تکبیرهای بین نماز دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

مسأله ۹۶۵

اگر شک کند که تکبیره الاحرام را گفته یا نه ، چنانچه مشغول خواندن چیزی از قرائت شده ، به شک خود اعتنا نکند ، و اگر مشغول نشده باید تکبیر را بگوید.

مسأله ۹۶۶

اگر بعـد از گفتن تکبیره الاحرام شک کند که آن را صـحیح گفته یا نه ، به شک خود اعتنا نکند ، چه مشـغول خواندن چیزی شده باشد یا نه ، و احتیاط مستحب آن است که نماز را تمام کند و بعد اعاده نماید.

قیام (ایستادن)

مسأله ۹۶۷

قیام در موقع گفتن تکبیره الاحرام ، و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متّصل به رکوع می گویند رکن است ، ولی قیام در غیر این دو مانند قیام موقع خواندن حمد و سوره ، و قیام بعد از رکوع رکن نیست ، و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند ، نمازش صحیح است.

مسأله ۹۶۸

واجب است پیش از گفتن تکبیره الاحرام و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که تکبیر را در حال ایستادن گفته است.

مسأله ۹۶۹

اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده ، باید بایستد و به رکوع رود ، و اگر بدون این که بایستد به حال خمیدگی به رکوع برگردد ، چون قیام متّصل به رکوع را به جا نیاورده ، نماز او باطل است.

مسأله ۹۷۰

موقعی که برای تکبیره الاحرام یا قرائت ایستاده است ، باید بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود ، و بنابر احتیاط واجب در حال اختیار به جایی تکیه نکند ، ولی اگر از روی ناچاری باشد ، یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد ، اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۱

اگر در قیام واجب برای تکبیره الاحرام و قرائت از روی فراموشی بدن را حرکت دهد ، یا به طرفی خم شود ، یا به جایی تکیه کند ، اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۲

احتیاط واجب آن است که در موقع ایستادن ، هر دو پا روی زمین باشد ، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد ، و اگر روی یک پا هم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۳

کسی که می تواند درست بایستد ، اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که ایستادن بر آن صدق نکند ، نمازش باطل است ، و

همچنین بنابر احتیاط واجب اگر به صورت ایستادن معمولی نباشد.

مسأله ۹۷۴

موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزی از اذکار واجب است ، باید بدنش آرام باشد ، و موقعی که می خواهد کمی جلو یا عقب رود ، یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد ، باید چیزی نگوید.

مسأله ۹۷۵

اگر در حال حرکت بدن ذکر مستحبّی بگوید ذکر و نماز هر دو صحیح است ، ولی اذکار مستحبه نماز را اگر به قصد آنچه در نماز وارد شده بگوید ، بنابر احتیاط باید بدن آرام باشد ، اگر چه با آرام نبودن بدن نماز صحیح است ، ولی (بِحَوْلِ اللّٰهِ وَ قُوّتِهِ اَقُومُ وَ اَقْعُدُ) را باید در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۹۷۶

حرکت دادن دست و انگشتان در موقع قرائت و ذکرهای واجب اشکال ندارد ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که آنها را هم حرکت ندهد.

مسأله ۹۷۷

اگر موقع خواندن حمد و سوره یا خواندن تسبیحات اربعه بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود ، بنابر احتیاط مستحب بعد از آرام گرفتن بدن ، آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۹۷۸

کسی که در بین نماز از ایستادن عاجز شود و عجزش تا آخر وقت باقی نباشد ، باید نماز را در حال قدرت ایستاده بخواند ، و در صورتی که عجزش تا آخر وقت باقی باشد ، باید بقیّه نماز را نشسته بخواند ، و همچنین اگر از نشستن هم عاجز شود ، باید خوابیده بخواند ، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید قرائت و اذکار واجبه را نخواند ، و حکم اذکار مستحبه در این مسأله و مسائل بعد در مسأله«۹۷۵» گذشت.

مسأله ۹۷۹

تا انسان می تواند ایستاده نماز بخواند ، نباید بنشیند ، مثلا کسی که موقع ایستادن بدنش حرکت می کند ، یا مجبور است به چیزی تکیه دهد ، یا بدنش را کج کند ، یا خم شود ، یا پاها را بیشتر از معمول گشاد بگذارد به گونه ای که در این سه صورت ایستادن صدق کند ، باید به هر طور که می تواند ایستاده نماز بخواند ، ولی اگر به هیچ قسم نتواند بایستد ، باید

راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

مسأله ۹۸۰

تا انسان می تواند بنشیند ، نباید خوابیده نماز بخواند ، و اگر نتواند راست بنشیند ، باید هر طور که می تواند بنشیند ، و اگر به هیچ قسم نمی تواند بنشیند ، باید به طوری که در احکام قبله گذشت ، به پهلوی راست بخوابد ، و اگر نمی تواند ، به پهلوی چپ بخوابد ، و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۹۸۱

کسی که نشسته نماز می خواند ، اگر بعد از خواندن حمد و سوره یا تسبیحات بتواند بایستد و رکوع را ایستاده به جا آورد ، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود ، و اگر نتواند باید رکوع را هم نشسته به جا آورد.

مسأله ۹۸۲

کسی که خوابیده نماز می خواند ، اگر در بین نماز بتواند بنشیند ، باید مقداری را که می تواند ، نشسته بخواند ، و نیز اگر می تواند بایستد ، باید مقداری را که می تواند ایستاده بخواند ، ولی تا بدنش آرام نگرفته ، باید قرائت و اذکار واجبه را نخواند.

مسأله ۹۸۳

کسی که نشسته نماز می خواند ، اگر در بین نماز بتواند بایستد ، باید مقداری را که می تواند ، ایستاده بخواند ، ولی تا بدنش آرام نگرفته ، باید قرائت و اذکار واجبه نماز را نخواند.

مسأله ۹۸۴

کسی که می تواند بایستد ، اگر بترسد که به واسطه ایستادن مریض شود ، یا ضرری به او برسد ، می تواند نشسته نماز بخواند ، و اگر از نشستن هم بترسد ، می تواند خوابیده نماز بخواند.

مسأله ۹۸۵

اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت می تواند ایستاده نماز بخواند ، بهتر است نماز را تأخیر بیندازد ، پس اگر نتوانست بایستد ، در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز را به جا آورد ، و همچنین کسی که در اوّل وقت به پهلو یا خوابیده می تواند نماز بخواند بهتر است نماز را تأخیر بیندازد ، و در آخر وقت مطابق وظیفه رفتار نماید ، و در صورتی که اوّل وقت نماز را خوانده و آخر وقت برایش قدرت بر ایستادن یا نشستن پیدا شد ، باید نماز را دوباره به صورتی که قدرت پیدا کرده به جا آورد.

مسأله ۹۸۶

مستحب است در حال ایستادن فقرات پشت و گردن را راست نگهدارد ، و شانه ها را پایین بیندازد ، و دستها را روی رانها بگذارد ، و انگشتها را به هم بچسباند ، و جای سجده را نگاه کند ، و سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد ، و با خضوع و خشوع باشد ، و پاها را پس و پیش نگذارد ، و اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله دهد ، و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

قرائت

مسأله ۹۸۷

در رکعت اوّل و دوم نمازهای واجب یومیّه ، انسان باید اوّل حمد و بعد از آن یک سوره تمام بخواند ، و در نماز سوره والضّحی و الم نشرح ، و همچنین سوره فیل و لأیلاف ، یک سوره حساب می شود.

مسأله ۹۸۸

اگر وقت نماز تنگ باشد ، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند ، مثلا بترسد که اگر سوره را بخواند دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند ، نباید سوره را بخواند ، و از مریض و کسی که در حاجتی عجله دارد سوره ساقط است ، و اگر خواند نباید به قصد جزئیّت نماز بخواند ، بلکه می تواند به قصد قرائت قرآن بخواند.

مسأله ۹۸۹

اگر عمداً سوره را پیش از حمد به قصد جزئیّت بخواند نمازش باطل است ، و اگر اشتباهاً بخواند و در بین آن یادش بیاید ، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد ، سوره را از اوّل بخواند.

مسأله ۹۹۰

اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد ، نمازش صحیح است.

مسأله ۹۹۱

اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود بفهمد که حمد و سوره را نخوانده ، باید بخواند ، و اگر بفهمد سوره را نخوانده ، باید فقط سوره را بخواند ، ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده ، باید اوّل حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند ، و نیز اگر خم شود و پیش از آن که به رکوع برسد بفهمد حمد و سوره ، یا سوره تنها ، یا حمد تنها را نخوانده ، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

مسأله ۹۹۲

اگر در نماز واجب یکی از چهار سوره ای را که آیه سجده دارد و در مسأله «۳۶۱» گذشت ، عمداً بخواند ، واجب است بعد از قرائت آیه سجده سجده تلاوت را به جا آورد ، و در این صورت بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و اعاده نماید ، و همچنین است اگر معصیت کرد و به جا نیاورد.

مسأله ۹۹۳

اگر اشتباهاً مشغول خواندن سوره ای شود که سجده واجب دارد ، چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد ، باید آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند ، و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد ، احتیاطاً به سجده اشاره نموده و سوره را تمام کند ، و سوره دیگری هم به قصد قربت مطلقه یعنی اگر وظیفه اش سوره دیگری است این همان باشد وگرنه به عنوان قرائت قرآن باشد بخواند ، و بعد از نماز باید سجده آن را به جا آورد.

مسأله ۹۹۴

اگر در نماز آیه سجده را گوش دهد ، نمازش صحیح است ، و به قصد سجده تلاوت اشاره کند ، و بنابر احتیاط مستحب بعد از نماز به نحو متعارف هم سجده آن را به جا آورد.

مسأله ۹۹۵

در نماز مستحبّی خواندن سوره لازم نیست ، اگر چه آن نماز به واسطه نذر کردن و مانند آن واجب شده باشد ، ولی در بعضی از نمازهای مستحبّی ، مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد ، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد ، باید همان سوره را بخواند.

مسأله ۹۹۶

در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه ، مستحب است در رکعت اوّل بعد از حمد سوره جمعه ، و در رکعت دوم بعد از حمد سوره منافقون را بخواند ، و اگر مشغول یکی از اینها شود ، بنابر احتیاط مستحب نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند.

مسأله ۹۹۷

اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) یا سوره (قُلْ يا أَيّهَا الكافِرُونَ) شود ، نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند ، ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه ، اگر از روی فراموشی به جای سوره جمعه و منافقون ، یکی از آن دو سوره را بخواند ، می تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقون را بخواند ، و احتیاط مستحب این است که بعد از

تجاوز نصف رها ننماید.

مسأله ۹۹۸

اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمداً سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) یا سوره (قُلْ یا أیّهَا الکافِرُونَ) را بخواند ، اگر چه به نصف آن نرسیده باشد ، بنابر احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقون را بخواند.

مسأله ۹۹۹

اگر در نماز غیر سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) و (قُلْ یا أیّهَا الکافِرُونَ) سوره دیگری بخواند تا از نصف تجاوز نکرده می تواند رها کند و سوره دیگر بخواند ، و بنابر احتیاط واجب بعد از تجاوز از نصف تا دو ثلث رها نکند ، و پس از اینکه به دو ثلث رسید رها کردن آن و عدول به سوره دیگر جایز نیست.

مسأله ۱۰۰۰

اگر مقداری از سوره را فراموش کند ، یا از روی ناچاری مثلا به واسطه تنگی وقت ، یا جهت دیگر نشود آن را تمام نماید ، می تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند اگر چه از دو ثلث گذشته باشد ، یا سوره ای را که می خوانده (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) یا (قُلْ یا أیّهَا الکافِرُونَ) باشد.

مسأله ۱۰۰۱

بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشاء را بلند بخواند ، و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

مسأله ۱۰۰۲

مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشاء مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتّی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

مسأله ۱۰۰۳

زن می تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشاء را بلند یا آهسته بخواند ، و اگر نامحرم صدایش را بشنود بنابر احتیاط واجب آهسته بخواند ، ولی در صورتی که شنواندن بر زن حرام باشد مثل این که قرائت را با خضوع در قول و صدای ظریف بخواند و نامحرم بشنود جایز نیست بلند بخواند ، و اگر خواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۰۴

اگر در جایی که بایـد نماز را بلند بخواند عمداً آهسته بخواند ، یا در جایی که باید آهسته بخواند عمداً بلند بخواند ، نمازش باطل است ، ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد صحیح است ، و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده ، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۰۵

اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند مثل این که آنها را با فریاد بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۰۶

انسان بایـد نماز را یاد بگیرد که صحیح به جا آورد ، و کسی که به هیچ وجه نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد ، باید به هر طور که می توانـد بخوانـد ، و احتیاط مستحب آن است که آنچه را که امام از مأموم تحمّل می کنـد ، اگر نتوانـد یاد بگیرد ، نماز را به جماعت به جا آورد.

مسأله ۱۰۰۷

کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را به خوبی نمی داند و می تواند یاد بگیرد ، چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید یاد بگیرد ، و اگر وقت تنگ است ، در صورتی که ممکن باشد باید نمازش را به جماعت بخواند.

مسأله ۱۰۰۸

مزد گرفتن برای یاد دادن مستحبات نمازجایز است و احتیاط واجب آن است که برای یاد دادن واجبات نماز مزد نگیرد.

مسأله ۱۰۰۹

اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را نداند و مقصّر باشد ، یا عمداً آن را نگوید ، یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید ، مثلا به جای (ض) ، (ظ) بگویـد ، یا جایی که بایـد بدون زیر و زبر خوانده شود ، زیر و زبر بدهد ، یا تشدید را نگوید ، نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۱۰

اگر انسان کلمه ای را صحیح بدانـد ، و در نماز همان طور بخوانـد ، و بعـد بفهمـد غلط خوانـده ، در صورتی که در اعتقاد به صحّت قاصر بوده ، نمازش صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که دوباره نماز را بخوانـد ، و اگر وقت گذشته قضا نماید ، و در صورتی که مقصّر بوده باید دوباره بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۰۱۱

اگر ندانـد مثلاـ کلمه ای به (س) است یـا به (ص) بایـد یـاد بگیرد ، و چنـانچه دو جور یا بیشتر بخوانـد ، در صورتی که قصـد جزئیّت داشـته باشـد به آنچه که صـحیح است و به غیر آن هم عرفـاً ذکر غلـط یـا قرآن غلط گفته شود مثل آن که در (اِهْـدِنَا الصِّـراطَ المُسْـتَقِيمَ) مسـتقيم را یـک مرتبه با (س) و یک مرتبه با (ص) بخوانـد نمازش صـحیح است ، و در صورتی که کلام آدمی گفته شود ، نمازش باطل است ، و همچنین است اگر مثلا زیر و زبر کلمه ای را ندانـد ، ولی اگر در آخر کلمه ای باشـد که وقف بر آن جـایز است و همیشه وقف کنـد یـا وصل به سـکون نمایـد ، یاد گرفتن حرکت آخر آن کلمه واجب نیست ، و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۱۲

اگر در کلمه ای واو باشد و حرف قبل از واو در آن کلمه پیش داشـته باشد ، و حرف بعد از واو در آن کلمه همزه باشد ، مثل کلمه (سُوْء) و همچنین اگر در کلمه ای الف باشد و حرف قبل از الف در آن کلمه زبر داشته باشد و حرف بعد از الف در آن کلمه همزه باشـد ، مثل (جآءَ) و نیز اگر در کلمه ای یاء باشـد و حرف پیش از یاء در آن کلمه زیر داشـته باشد و حرف بعد از یاء در آن کلمه همزه باشد مثل (جِیء) بنابر احتیاط مستحب این سه حرف را با مد یعنی با کشیدن بخواند.

و اگر بعد از این حروف واو و الف و یاء به جای همزه حرفی باشد که ساکن است یعنی زیر و زبر و پیش

نـدارد بایـد این سه حرف را مـد بدهـد ، مثلا در (وَ لاَ الضّآلِّینَ) که بعـد از الف حرف لام ساکن است ، بایـد الف آن را با مد بخواند ، و چنانچه به دستوری که در این صورت بیان شد رفتار نکند ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۱۳

احتیـاط واجب آن است که در نمـاز وقـف به حرکت ننمایـد ، و معنـای وقف به حرکت آن است که زیر یـا زبر یـا پیش آخر کلمه ای را بگوید و بین آن کلمه و کلمه بعدش فاصله دهد ، مثلا بگوید: (الرّحْمنِ الرّحِیمِ) و میم (الرّحِیمِ) را زیر بدهد و بعد قدری فاصله دهد و بگوید: (مالِکِ یَوْمِ الدّینِ).

و احتیاط مستحب آن است که وصل به سکون ننماید ، و معنای وصل به سکون آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه ای را نگویـد ، و آن کلمه را به کلمه بعـد بچسباند ، مثل آن که بگویـد: (الرّحْمنِ الرّحِیم) و میم (الرّحِیم) را زیر ندهـد ، و بدون فاصله (مالِکِ یَوْمِ الدّینِ) را بگوید.

مسأله ۱۰۱۴

در رکعت سوم و چهارم نماز می توانـد فقط یک حمـد بخواند ، یا یک مرتبه تسبیحات اربعه بگوید ، یعنی یک مرتبه بگوید: (سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ) و بهتر آن است که سه مرتبه بگوید ، و می تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید ، و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

مسأله ۱۰۱۵

در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید.

مسأله ۱۰۱۶

بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

مسأله ۱۰۱۷

اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند ، بنابر احتیاط واجب باید (بِسْمِ اللّهِ) آن را هم آهسته بخواند.

مسأله ۱۰۱۸

کسی که نمی توانـد تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخوانـد ولی می توانـد حمـد را درست بخوانـد ، بایـد در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

مسأله ۱۰۱۹

اگر در دو رکعت اوّل نماز به خیال این که دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید ، چنانچه پیش از رکوع بفهمد باید حمد و سوره را بخواند ، و اگر در رکوع یا بعد از آن بفهمد ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۰

اگر در دو رکعت آخر نماز به خیال این که در دو رکعت اوّل است حمد بخواند ، یا در دو رکعت اوّل نماز با این که گمان می کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند چه پیش از رکوع بفهمد و چه بعد از آن نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۱

اگر در رکعت سوم یا چهارم می خواست حمد بخواند تسبیحات به زبانش آمد ، یا می خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد ، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند ، ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده ، می تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۲

کسی که عادت دارد در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند ، اگر بدون قصد حتّی قصد انجام آنچه که بر او واجب است مشغول خواندن حمد شود ، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۳

در رکعت سوم و چهارم مستحب است بعد از تسبیحات استغفار کند ، مثلا بگوید: (اَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ) یا بگوید: «اَللّهُمَ اغْفِرْ لِی».

و اگر نمازگزار پیش از خم شدن برای رکوع اگر چه مشغول گفتن استغفار یا بعد از فراغ از آن باشد شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه ، باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۴

اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند ، و اگر پیش از رسیدن به حد رکوع شک کند ، لازم است برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۵

هر گاه بعـد از فراغ از آیه ای شک کند که آیه یا کلمه ای از آن را درست گفته یا نه ، به شک خود اعتنا نکند ، چه داخل در غیر آن شـده یا نشـده باشـد ، و اگر قبل از فراغ از آیه شک کنـد که کلمه ای از آیه را درست گفته یا نه ، بایـد به شک خود اعتنـا کنـد و دوبـاره آن کلمه و مـا بعـد آن را به طـور صـحیح بگویـد ، اگر چه به تکرار مـا قبـل آن کلمه باشـد ، و در هر دو صورت تکرار آن آیه یا کلمه و ما بعد آن برای احراز صحّت اشکال ندارد تا به حد وسواس نرسد ، که در این صورت دوباره گفتن حرام است ، ولی بطلان نماز محل اشکال است ، و احتیاط واجب این است که نمازش را تمام کرده و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۲۶

مستحب است در رکعت اوّل پیش از خواندن حمد بگوید: (اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشّیْطانِ الرّجِیم) و در رکعت اوّل و دوم نماز ظهر و عصر (بِسْمِ اللّهِ) را بلنـد بگویـد ، و حمـد و سـوره را شـمرده بخوانـد ، و در آخر هر آیه وقـف کنـد ، یعنی آن را به آیه بعد نچسـباند ، و در حال خوانـدن حمـد و سوره به معنای آیه توجه داشـته باشـد ، و اگر نماز را به جماعت می خوانـد بعد از تمام شـدن حمـد امـام ، و اگر فرادی می خوانـد بعـد از آن که حمـد خودش تمام شـد بگویـد: (اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمِینَ) و بعـد از خوانـدن سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) یک یا دو یا سه مرتبه (کَذلِکَ اللّهُ رَبّی) یا سه مرتبه (کَذلِکَ اللّهُ رَبّنا) بگویـد ، و بعـد از خواندن سوره کمی صبر

کند ، بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

مسأله ۱۰۲۷

مستحب است در تمام نمازها در رکعت اوّل ، سوره (اِنّا اَنْزَلْناهُ) و در رکعت دوم سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) را بخواند.

مسأله ۱۰۲۸

مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه روز ، سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) را نخواند.

مسأله ۱۰۲۹

خواندن سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) به یک نفس مکروه است.

مسأله ۱۰۳۰

سوره ای را که در رکعت اوّل خوانده مکروه است در رکعت دوم بخواند ، ولی اگر سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکوع

مسأله ۱۰۳۱

در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه ای خم شود که سر انگشتها به زانو برسد ، و این عمل را رکوع می گویند ، و احوط آن است که بتواند دست را به زانو بگذارد.

مسأله ۱۰۳۲

اگر به اندازه رکوع خم شود ولی سر انگشتها را به زانو نگذارد ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۳۳

هرگاه رکوع را به طور غیر معمول به جا آورد ، مثلاً به چپ یا راست خم شود ، اگر چه دستهای او به زانو برسد صحیح نیست.

مسأله ۱۰۳۴

خم شدن باید به قصد رکوع باشد ، پس اگر به قصد کار دیگر مثلا برای کشتن جانوری خم شود ، نمی تواند آن را رکوع حساب کند ، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود ، و به واسطه این عمل رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی شود.

مسأله ۱۰۳۵

کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد ، مثلا دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می رسد ، یا زانوی او پایین تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد ، باید به اندازه متعارف خم شود.

مسأله ۱۰۳۶

کسی که نشسته رکوع می کند ، باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد ، و احوط آن است که به قدری خم شود که اگر ایستاده رکوع می کرد به همان مقدار خم می شد.

مسأله ۱۰۳۷

در حال اختیار واجب است در رکوع سه مرتبه (سُبْحانَ اللّهِ) یا یک مرتبه (سُبْحانَ رَبّیَ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ) یا هر ذکری که به این مقدار باشد بگوید ، و احتیاط مستحب آن است که تسبیح را به صورتی که بیان شد بر ذکر دیگر مقدم بدارد ، و در تنگی وقت و در حال ناچاری گفتن یک (سُبْحانَ اللّهِ) کافیست.

مسأله ۱۰۳۸

ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود ، و مستحب است آن را (سُبْحانَ رَبّیَ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ) سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

مسأله ۱۰۳۹

در رکوع باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد ، و در ذکر مستحب هم اگر آن را به قصد ذکری که برای رکوع دستور داده اند بگوید ، بنابر احتیاط واجب آرام بودن بدن لازم است ، و اگر به قصد مطلق ذکر بگوید لازم نیست.

مسأله ۱۰۴۰

اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می گوید بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود ، باید بعد از آرام گرفتن بدن دوباره ذکر را بگوید ، ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود ، یا انگشتان را حرکت دهد ضرری ندارد.

مسأله ۱۰۴۱

اگر پیش از آن که به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمداً ذکر رکوع را بگوید ، نمازش باطل است ، مگر این که جاهل قاصر باشد ، که نمازش از جهت این زیاده باطل نمی شود.

مسأله ۱۰۴۲

اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب عمداً سر از رکوع بر دارد ، نمازش باطل است ، مگر این که جاهل قاصر باشد ، که از این جهت نمازش باطل نمی شود ، و اگر سهواً سر بر دارد ، چنانچه پیش از آن که از حال رکوع خارج شود یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده ، باید در حال آرامی بدن ذکر را بگوید ، و اگر بعد از آن که از حال رکوع خارج شد یادش بیاید ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۴۳

در موارد ضرورت جایز است به یک (سُبْحانَ اللّهِ) در ذکر رکوع اکتفا کند ، و احتیاط مستحب آن است که دو (سُبْحانَ اللّهِ) دیگر را در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۱۰۴۴

اگر به واسطه مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد ، نمازش صحیح است ، ولی باید پیش از آن که از حال رکوع خارج شود ، ذکر واجب را بگوید.

مسأله ۱۰۴۵

هرگاه نتواند به اندازه رکوع شرعی که در مسأله «۱۰۳۱» گذشت خم شود باید به چیزی تکیه دهد و رکوع شرعی را به جا آورد ، و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند رکوع شرعی را به جا آورد ، در صورتی که متمکّن از رکوع عرفی است ، بنابر احتیاط واجب باید رکوع عرفی را به جا آورد ، و به سر هم در حال قیام اشاره به رکوع بنماید ، و اگر نتواند به اندازه رکوع عرفی هم خم شود ، یا هیچ نتواند خم شود ، بنابر احتیاط واجب موقع رکوع بنشیند و نشسته رکوع کند ، و نماز دیگری هم بخواند و برای رکوع آن در حال ایستادن با سر اشاره نماید.

مسأله ۱۰۴۶

کسی که وظیفه اش این است که برای رکوع با سر اشاره کند ، اگر نتواند با سر اشاره کند باید به نیّت رکوع چشمها را ، هم بگذارد ، و ذکر آن را بگوید ، و به نیّت برخاستن از رکوع چشمها را باز کند ، و اگر از این هم عاجز است باید در قلب خود نیّت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

مسأله ۱۰۴۷

کسی که نمی تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند حتّی به مقدار عرفی آن ، و فقط می تواند در حالی که نشسته است کمی خم شود ، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید ، و در صورتی که خم شدنش در حال نشستن به حدی باشد که رکوع عرفی برای نشسته صدق کند ، احتیاط واجب این است که نماز دیگری هم بخواند ، و موقع رکوع آن بنشیند و به همان اندازه خم شود.

مسأله ۱۰۴۸

اگر بعد از رسیدن به حد رکوع سر بردارد و دو مرتبه به اندازه رکوع خم شود ، نمازش باطل است ، و اگر بعد از آن که به اندازه رکوع خم شد به قدری خم شود که از اندازه رکوع بگذرد و دوباره به رکوع بر گردد ، در صورتی که به همان حالت خمیدگی برگردد تا به حد رکوع برسد ، نمازش باطل نیست.

مسأله ۱۰۴۹

بعد از تمام شدن ذکر رکوع باید راست بایستد ، و بعد از آن که بدن آرام گرفت به سجده رود ، و اگر عمداً پیش از ایستادن یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۰

اگر رکوع را فراموش کند ، و پیش از آن که به سجده برسد یادش بیاید ، باید بایستد بعد به رکوع رود ، و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع بر گردد ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۱

اگر بعد از آن که پیشانی به زمین رسید یادش بیاید که رکوع نکرده ، باید برگردد و رکوع را بعد از ایستادن به جا آورد و نمازش صحیح است ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو برای زیادی سجده به جا آورد ، و احتیاط مستحب آن است که دوباره نماز را اعاده نماید ، و اگر در سجده دوم یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۲

مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید ، و در رکوع زانوها را به عقب دهد ، و پشت را صاف نگهدارد ، و گردن را بکشد و مساوی پشت نگهدارد ، و بین دو قدم را نگاه کند ، و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد ، و بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد ، در حال آرامی بدن بگوید: (سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ).

مسأله ۱۰۵۳

مستحب است در رکوع زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند ، و زانوها را به عقب ندهند.

سجود

مسأله ۱۰۵۴

نمازگزار بایـد در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب ، بعـد از رکوع دو سـجده کنـد ، یعنی پیشانی را به قصد خضوع به زمین بگذارد ، و در سجده نماز واجب است که کف دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۵۵

دو سـجده روی هم یـک رکن است ، و اگر کسـی در نمـاز واجب عمـداً یـا از روی فراموشـی در یک رکعت هر دو را ترک کند ، یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۶

اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند ، نمازش باطل می شود ، و اگر سهواً یک سجده کم یا زیاد کند حکم آن خواهد آمد.

مسأله ۱۰۵۷

اگر پیشانی را عمـداً یا سـهواً به زمین نگـذارد ، سـجده نکرده است اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد ، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند ، یا سهواً ذکر نگوید ، سجده صحیح است.

مسأله ۱۰۵۸

در حال اختیار واجب است در سجده سه مرتبه (سُبْحانَ اللّهِ) یا یک مرتبه (سُبْحانَ رَبّیَ الْاَعْلی وَ بِحَمْدِهِ) یا هر ذکری که به این مقدار باشد بگوید ، و احتیاط مستحب آن است که تسبیح را بر مطلق ذکر مقدّم بدارد ، و باید این کلمات دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود ، و مستحب است (سُبْحانَ رَبّیَ الْاَعْلی وَ بِحَمْدِهِ) را سه یا پنج یا هفت مرتبه یا بیشتر بگوید.

مسأله ۱۰۵۹

در سـجود باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در موقع گفتن ذکر مسـتحب ، در صورتی که آن را به قصد ذکر در سجده بگوید.

مسأله ۱۰۶۰

اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد ، عمداً ذکر سـجده را بگوید ، یا پیش از تمام شدن ذکر عمداً سر

از سجده بر دارد ، نماز باطل است ، مگر این که جاهل قاصر باشد ، که در این صورت در هر دو فرض ، نماز صحیح است.

مسأله ۱۰۶۱

اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد سهواً ذکر سجده را بگوید و پیش از آن که سر از سجده بردارد بفهمد اشتباه کرده است ، باید دوباره در حال آرام بودن بدن ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۲

اگر بعد از آن که سر از سجده برداشت بفهمد پیش از آن که ذکر سجده تمام شود سر بر داشته ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۶۳

اگر موقعی که ذکر سجده را می گوید ، یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بر دارد ، در صورتی که جاهل قاصر نباشد نماز باطل می شود ، ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست ، اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۶۴

اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بر دارد ، نمی تواند دوباره به زمین بگذارد ، و باید آن را یک سجده حساب کند ، ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بر دارد ، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۵

بعد از تمام شدن ذکر سجده اوّل باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

مسأله ۱۰۶۶

جای پیشانی نمازگزار باید از جای سر انگشتان پای او بلندتر یا پست تر از چهار انگشت بسته نباشد ، و بنابر احتیاط واجب از جای زانوهای او هم بلندتر یا پست تر از این مقدار نباشد.

مسأله ۱۰۶۷

در زمین سراشیب که شیب آن درست معلوم نیست ، اگر جای پیشانی از جای سر انگشتهای پای او و زانوهایش بیش از چهار انگشت بسته بلندتر یا پست تر باشد ، بنابر احتیاط نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۶۸

اگر پیشانی را اشتباهاً بر چیزی بگذارد که از جای انگشتهای پای او بلندتر از چهار انگشت بسته است ، چنانچه بلندی آن به قدری است که نمی گویند در حال سجده است ، باید سر را بردارد و بر چیزی که بلند نیست یا بلندیش به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد ، و اگر بلندی آن به قدری است که می گویند در حال سجده است ، باید پیشانی را از روی آن بر روی چیزی که بلندیش به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد ، و اگر کشیدن پیشانی ممکن نیست ، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۶۹

باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می کند ، چیزی فاصله نباشد ، پس اگر مُهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد ، سجده باطل است ، ولی اگر مثلا رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۰

در سجده باید دو کف دست را به زمین بگذارد ، و در حال ناچاری باید پشت دست را بر زمین بگذارد ، و اگر پشت دست هم ممکن نباشد بنابر احتیاط واجب مچ دست را به زمین بگذارد ، و چنانچه آن را هم نتواند ، تا آرنج هر جا را که می تواند به زمین بگذارد ، و اگر آن هم ممکن نیست بازو را بگذارد.

مسأله ۱۰۷۱

در سجده باید دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد ، هر چند احتیاط مستحب این است که سر دو انگشت بزرگ را به زمین بگذارد ، و اگر انگشتهای دیگر پا ، یا روی پا را به زمین بگذارد ، یا به واسطه بلند بودن ناخن ، شست به زمین نرسد نماز باطل است ، و کسی که به واسطه ندانستن مسأله نمازهای خود را این طور خوانده ، اگر مقصّر است باید دوباره بخواند ، و اگر قاصر است نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۷۲

کسی که مقداری از شست پایش بریده ، باید بقیّه آن را به زمین بگذارد ، و اگر چیزی از آن نمانده یا اگر مانده خیلی کوتاه است ، احتیاط واجب آن است که بقیّه انگشتان را به زمین بگذارد ، و اگر هیچ انگشت ندارد ، باید هر مقدار که از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۳

اگر به طور غیر معمول سجده کند ، مثلا سینه و شکم را به زمین بچسباند ، یا پاها را دراز کند ، اگر چه هفت عضوی که بیان

شد به زمین برسد ، بنابر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۷۴

مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می کند باید پاک باشد ، ولی اگر مثلا مهر را روی فرش نجس بگذارد ، یا یک طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۵

اگر در پیشانی دمل و مانند آن باشد ، چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند ، و اگر ممکن نیست باید آنچه را که سجده بر آن صحیح است گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر آن بگذارد ، و احتیاط مستحب آن است که آن گودال در زمین باشد.

مسأله ۱۰۷۶

اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را فرا گرفته باشد ، بنابر احتیاط واجب به یکی از دو طرف پیشانی و چانه اگر چه به تکرار نماز باشد سجده کند ، و اگر ممکن نیست فقط به چانه ، و اگر به چانه هم ممکن نیست باید برای سجده اشاره کند.

مسأله ۱۰۷۷

کسی که نمی تواند پیشانی را به زمین برساند باید به قدری که می تواند خم شود ، و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است روی چیز بلندی گذاشته و طوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است، ولی باید کف دستها و زانوها و انگشتان پا را به طور معمول به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۸

اگر چیز بلندی نباشد که مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است روی آن بگذارد ، لازم است که مهر یا چیز دیگر را با دست بلند کرده و بر آن سجده نماید ، و در صورتی که خودش نتواند ، دیگری بلند کند و او بر آن سجده نماید.

مسأله ۱۰۷۹

کسی که هیچ نمی تواند سجده نماید ، باید برای سجده با سر اشاره کند ، و اگر نتواند باید با چشمها اشاره نماید ، و اگر با چشمها هم نمی تواند اشاره کند ، باید در قلب نیّت سجده کند و ذکر آن را بگوید.

مسأله ۱۰۸۰

اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود ، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد ، و این یک سجده حساب می شود ، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه ، و اگر نتواند سر را نگه دارد و بی اختیار دوباره به جای سجده برسد ، روی هم یک سجده حساب شدن محل اشکال است ، اگر چه یک سجده یقیناً آورده شده ، پس اگر ذکر نگفته باشد ، بنابر احتیاط واجب به قصد آنچه به او امر دارد اعم از واجب و مستحب ذکر بگوید.

مسأله ۱۰۸۱

جایی که انسان باید تقیّه کند ، می تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید ، و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود ، ولی اگر بتواند بر حصیر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح می باشد طوری سجده کند که به زحمت نیفتد ، نباید بر فرش و مانند آن سجده نماید.

مسأله ۱۰۸۲

اگر روی تشک پر یا چیز دیگری که استقرار بر آن حاصل نمی شود سجده کند باطل است.

مسأله ۱۰۸۳

اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند ، چنانچه آلوده شدن بدن و لباس برای او حرجی نیست ، باید سجده و تشهّد را به طور معمول به جا آورد ، و اگر حرجی باشد در حالی که ایستاده برای سجده با سر اشاره کند و تشهّد را ایستاده بخواند ، و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۸۴

در رکعت اوّل و رکعت سومی که تشهّد ندارد مثل رکعت سوم نماز ظهر و عصر و عشاء بنابر احتیاط مستحب بعد از سجده دوم قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد.

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

مسأله ۱۰۸۵

سجده باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و پوشاکی که از زمین می روید مانند چوب و برگ درخت باشد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی ، مانند گندم و جو و پنبه ، و چیزهایی که زمین و روییدنی از زمین بر آنها صدق نمی کند ، مانند طلا و نقره و قیر و زفت و امثال اینها صحیح نیست ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب سجده بر سنگهای گرانبها مانند زمرّد و فیروزه.

مسأله ۱۰۸۶

سجده بر برگ مَوْ تا وقتی که معمولاً خوردنی است جایز نیست.

مسأله ۱۰۸۷

سجده بر چیزهایی که از زمین می روید و خوراک حیوان است ، مثل علف و کاه صحیح است.

مسأله ۱۰۸۸

سجده بر گُلهایی که خوراکی نیستند صحیح است ، و امّا دواهای خوراکی که از زمین می روید چنانچه خود آنها خوردنی باشد سجده بر آنها صحیح نیست ، و بنابر احتیاط مستحب بر دواهایی که می جوشانند یا دَمْ می کنند و از آب آنها استفاده می کنند ، سجده نکند.

مسأله ۱۰۸۹

سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از جاها معمول است و در جاهای دیگر معمول نیست ، و نیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست.

مسأله ۱۰۹۰

سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی و مانند اینها سجده نکند.

مسأله ۱۰۹۱

اگر کاغذ را از چیزی که سجده بر آن صحیح است مثلاـ از کاه ساخته باشند ، می شود بر آن سجده کرد ، ولی سجده بر کاغذی که از پنبه و مانند آن ساخته شده باشد محل اشکال است.

مسأله ۱۰۹۲

برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سیّد الشهداء (علیه السلام) می باشد ، بعد از آن خاک ، بعد از خاک سنگ و بعد از

سنگ گیاه است.

مسأله ۱۰۹۳

اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد ، یا اگر دارد به واسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی تواند بر آن سجده کند ، باید به لباسش سجده کند به شرط آن که از حریر و ابریشم نباشد ، و احوط این است که لباسی که از پنبه و کتان است بر غیر آن مانند لباسی که از پشم و کرک است مقدّم بدارد.

و اگر لباس میسر نشد بنابر احتیاط واجب بر فیروزه و عقیق و امثال اینها و بر کاغذی که از پنبه ساخته اند سجده کند ، و اگر آن هم فراهم نشد ، بر کاغذی که از ابریشم و حریر ساخته اند سجده کند ، و اگر آن هم میسّر نشد ، بر هر چیز دیگری که در حال اختیار سجده بر آن جایز نیست سجده نماید ، ولی احتیاط مستحب آن است که تا سجده بر پشت دست ممکن است ، بر غیر آن از چیزهایی که سجده بر آنها جایز نیست سجده نکند ، و اگر پشت دست هم میسّر نشد ، تا پنبه و کتان و قیر و زفت فراهم می شود ، بر چیز دیگر سجده نکند.

مسأله ۱۰۹۴

سجده بر گل و خاك سستی که پیشانی روی آن آرام نمی گیرد باطل است.

مسأله ۱۰۹۵

اگر در سجده اوّل مهر به پیشانی بچسبد ، باید برای سجده دوّم مهر را بر دارد.

مسأله ۱۰۹۶

اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می کند گم شود ، و چیزی که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد، چنانچه وقتوسعت دارد بایدنماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است باید به ترتیبی که در مسأله«۱۰۹۳» گذشت ، عمل نماید.

مسأله ۱۰۹۷

هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است ، چنانچه وقت نماز وسعت دارد و ممکن است بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجده نماید پیشانی را از روی آن بر داشته و بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجده نماید ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر ممکن نیست نماز را از سر گیرد ، و چنانچه وقت

تنگ است به ترتیبی که در مسأله «۱۰۹۳» گذشت عمل نماید.

مسأله ۱۰۹۸

اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است ، باید بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجده نماید ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر این کار در دو سجده از یک رکعت اتّفاق افتاد نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۹۹

سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می باشد ، و بعضی از مردم که مقابل قبر امامان (علیهم السلام) پیشانی را بر زمین می گذارند ، اگر برای شکر خداوند متعال باشد اشکال ندارد ، وگرنه حرام است.

مستحبات و مکروهات سجده

مسأله ۱۱۰۰

در سجده چند چیز مستحب است:

۱ کسی که ایستاده نماز می خواند بعد از آن که سر از رکوع برداشت و کاملا ایستاد ، و کسی که نشسته نماز می خواند بعد از آن که کاملا نشست ، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲ موقعی که می خواهد به سجده برود ، مرد اوّل دستها را ، و زن اوّل زانوها را به زمین بگذارد.

۳ بینی را به مُهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد

۴ در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد به طوری که سر آنها رو به قبله باشد.

۵ در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد ، و این دعا را بخواند:

«یا خَیْرَ الْمَسْؤُلِینَ وَ یا خَیْرَ الْمُعْطِینَ اُرْزُقْنِی وَ ارْزُقْ عِیالِی مِنْ فَضْلِکَ الْواسعِ فَاِنّکَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ».

(یعنی ای بهترین کسی که از او سؤال می کنند ، و ای بهترین عطا کنندگان ، از فضل فراگیر خودت به من و عیال من روزی بده ، پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی)

۶ بعد از سجده بر ران چپ بنشیند ، و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

۷ بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.

۸ بعد از سجده اوّل بدنش که آرام گرفت «اَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ» بگوید.

۹ سجده را طول بدهد ، و در موقع نشستن دستها را روی رانها بگذارد.

۱۰

برای رفتن به سجده دوم ، در حال آرامی بدن «اَللّهُ اَکْبَرُ» بگوید.

۱۱ در سجده ها صلوات بفرستد.

۱۲ در موقع بلند شدن ، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

۱۳ مردها آرنجها و شکم را به زمین نچسبانند ، و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند ، و زنها آرنجها و شکم را بر زمین بگذارند ، و اعضای بدن را به یکدیگر بچسبانند.

و مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

مسأله ۱۱۰۱

قرآن خواندن در سجده مکروه است ، و نیز مکروه است برای بر طرف کردن گرد و غبار ، جای سجده را فوت کند ، و اگر در اثر فوت کردن حرفی از دهان عمداً بیرون آید ، حکم آن در مبطلات نماز (ششم) ذکر شده است.

و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

سجده واجب قرآن

مسأله ۱۱۰۲

در هر یک از چهار سوره (والنجم) و (اقرأ) (الم تنزیل) (حم سجده فصلت) یک آیه سجده است که اگر انسان بخواند یا گوش دهد ، بعد از تمام شدن آن آیه باید فوراً سجده کند ، و اگر فراموش کرد هر وقت یادش آمد باید سجده نماید ، مگر در حال نماز باشد ، که در این صورت باید به دستوری که در مسأله «۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴» گذشت عمل کند ، و امّا اگر بدون اختیار آیه سجده را بشنود ، احتیاط مستحب این است که سجده کند.

مسأله ۱۱۰۳

اگر انسان موقعی که آیه سجده را گوش می دهد خودش نیز بخواند باید دو سجده کند.

مسأله ۱۱۰۴

در غیر نماز ، اگر در حال سجده آیه سجده را بخواند یا گوش دهد ، باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

مسأله ۱۱۰۵

اگر انسان از بچّه غیر ممیّز که خوب و بـد را نمی فهمد ، یا از کسـی که قصد خواندن قرآن ندارد ، یا مثلا از گرامافون یا نوار ضبط صوت آیه سـجده را استماع کند ، سجده واجب نیست ، ولی اگر شخصی در ایستگاه رادیو آیه سجده را به قصد این که از قرآن است بخواند و انسان به وسیله رادیو گوش دهد ، سجده واجب است.

مسأله ۱۱۰۶

در سـجده واجب قرآن بایـد جـای انسـان غصبی نباشـد ، و بنابر احتیاط واجب جای پیشانی او از جای سـر انگشـتانش بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد ، و لازم نیست با وضو یا غسل و رو به قبله باشد و عورت خود را بپوشاند و بدن و جای پیشانی او پاک باشد ، و نیز چیزهایی که در لباس نمازگزار شرط می باشد در لباس او شرط نیست.

مسأله ۱۱۰۷

در سـجده واجب قرآن باید پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است گذاشته ، و بنابر احتیاط واجب جاهای دیگر بدن را که در سجده نماز ذکر شد بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۱۰۸

هرگاه در سـجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سـجده بر زمین بگذارد ، اگر چه ذکر نگوید کافیست ، و گفتن ذکر مستحب است ، و بهتر این است که بگویـد: «لا ـ اِلهَ اِلا ـ اللّهُ حَقّاً حَقّاً لا اِلهَ اِلا اللّهُ اِیْماناً وَ تَصـدِیْقاً ، لا اِلهَ اِلا اللّهُ عُبُودِیّهً و رِقّاً ، سَـجَدْتُ لَکَ یا رَب تَعَبّداً وَ رِقّاً لا مُسْتَنْکِفاً وَ لا مُسْتَکْبِراً بَلْ اَنا عَبْدٌ ذَلِیلٌ ضَعِیفٌ خائِفٌ مُسْتَجِیرٌ».

تشهّد

مسأله ۱۱۰۹

در رکعت دوم تمـام نمازهـای واجب و مسـتحب ، و رکعت سوم نمـاز مغرب ، و رکعت چهارم نماز ظهر و عصـر و عشاء باید انسان بعـد از سـجده دوم تشـهّد بخوانـد ، یعنی بگوید: «اَشْـهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَـرِیکَ لَهُ ، وَ اَشْـهَدُ اَن مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ، اَللّهُم صَـلِ عَلی مُحَمّـد وَ الِ مُحَمّـد» و احتیاط واجب آن است که به غیر کیفیت ذکر شـده نگویـد ، و در نماز وتر هم تشـهّد لازم است ، و در نمازهـای واجب بایـد بعـد از سـجده دوم بنشـیند ، و در حال آرام بودن بـدن تشـهّد را بخوانـد ، ولی نشستن و آرام بودن بدن در نمازهای مستحب واجب نیست.

مسأله ۱۱۱۰

کلمات تشهّد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.

مسأله ۱۱۱۱

اگر تشهّد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهّد را نخوانده ، باید بنشیند و تشهّد را بخواند و دوباره بایستد ، و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند.

و بنابر احتیاط مستحب بعد از نماز ، برای ایستادن بی جا دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید ، باید نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز بنابر احتیاط مستحب تشهّد را قضا کند ، و باید برای تشهّد فراموش شده دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۱۲

مستحب است در حال تشهّد بر ران چپ بنشیند ، و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد ، و پیش از تشهّد بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» یا بگوید:

«بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ خَیْرُ الْأَسْماءِ لِلّهِ» و نیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد ، و انگشتها را به یکدیگر بچسباند ، و به دامان خود نگاه کند ، و بعد از صلوات در تشهّد اوّل بگوید: «وَ تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ».

مسأله ۱۱۱۳

مستحب است زنها در وقت خواندن تشهّد رانها را به هم بچسبانند.

سلام نماز

مسأله ۱۱۱۴

بعد از تشهّد رکعت آخر نماز مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید: «اَلسّلامُ عَلَیْکَ اَیّهَا النَبِی وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» و بعد از آن باید بگوید: «اَلسّلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللّهِ الصالِحِینَ» یا بگوید: «اَلسّلامُ عَلَیْکُمْ» و مستحب است که به جمله «اَلسّلامُ عَلَیْکُمْ» جمله «وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» را اضافه نماید ، و در صورتی که «اَلسّلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللّهِ الصالِحِینَ» را اوّل بگوید مستحب است که بعد از آن «اَلسّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» را هم بگوید.

مسأله ۱۱۱۵

اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم نخورده و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را

باطل می کند مثل پشت به قبله کردن انجام نداده ، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۱۶

اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند مثل پشت به قبله کردن انجام داده باشد ، نمازش باطل است ، و اگر موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم خورده است ، ولی کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام نداده است ، بنابر احتیاط نمازش باطل است.

ترتیب

مسأله ۱۱۱۷

اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند ، نماز باطل می شود ، مثل آن که سوره را پیش از حمد بخواند ، مگر این که به هم خوردن ترتیب در غیر دو رکن باشد و آن شخص هم جاهل قاصر باشد ، که در این صورت نماز صحیح است.

مسأله ۱۱۱۸

اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد ، مثلا پیش از آن که رکوع کند دو سجده نماید ، نماز باطل می شود.

مسأله ۱۱۱۹

اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست به جا آورد ، مثلا پیش از آن که دو سجده کند تشهّد بخواند ، باید رکن را به جا آورد ، و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۰

اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد ، مثلا حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۱

اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست به جا آورد ، مثلاـ حمد را فراموش کند و سوره را بخواند ، باید

آنچه را فراموش کرده به جا آورد ، و بعد از آن ، چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۲

اگر سجده اوّل را به خیال این که سجده دوم است ، یا سجده دوم را به خیال این که سجده اوّل است به جا آورد ، نماز صحیح است ، و سجده اوّل او سجده اوّل ، و سجده دوم او سجده دوم حساب می شود.

موالات

مسأله ۱۱۲۳

انسان باید نماز را با موالات بخواند ، یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهّد را پشت سر هم به جا آورد و بین آنها به اندازه ای فاصله نیندازد که صورت نماز بهم بخورد ، و همچنین چیزهایی را که در نماز می خواند ، به طوری که معمول است پشت سر هم بخواند ، و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می خواند ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۲۴

اگر در نماز عمداً بین حرفها یا کلمات به قدری فاصله بیندازد که صورت کلمه یا ترکیب کلمات به هم بخورد ، نمازش باطل است ، مگر این که جاهل قاصر باشد و آن فاصله به قدری باشد که صورت نماز از بین نرود و در تکبیره الاحرام هم نباشد.

و اگر سهواً بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد ، و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود و در تکبیره الاحرام نباشد ، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد ، باید آن حرفها یا کلمات را دوباره به طور معمول بخواند ، و در صورتی که چیزی بعد از آن خوانده شده لازم است تکرار نماید ، و اگر مشغول رکن بعد شده باشد نمازش صحیح است ، و اگر رکنی بعد از آن نباشد مانند تشهّد آخر ، چنانچه قبل از سلام ملتفت بشود ، باید آن قسمت و ما بعد آن را دوباره بخواند ، و اگر بعد از سلام ملتفت شود نمازش صحیح است.

و امّا اگر بین حروف یا کلمات سلام ، به قدری فاصله انداخت که موالات فوت شد وظیفه اش همان است که در فراموشی سلام در مسأله «۱۱۱۵ و ۱۱۱۶» گذشت.

مسأله ۱۱۲۵

طول دادن رکوع و سجود، و خواندن سوره های بزرگ موالات را به هم نمی زند.

[مستحبات نماز]

قنوت

مسأله ۱۱۲۶

در تمـام نمازهای واجب و مسـتحب ، بعـد از قرائت و قبل از رکوع رکعت دوم مسـتحب است قنوت بخوانـد ، و در نماز شـفع احوط آن است که به رجـاء مطلوبیت بخوانـد ، و در نمـاز وتر با آن که یک رکعت می باشـد ، خوانـدن قنوت پیش از رکوع مستحب است.

و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد ، و نماز آیات پنـج قنوت ، و نماز عید فطر و قربان در رکعت اوّل پنج قنوت ، و در رکعت دوم چهار قنوت دارد ، و احتیاط واجب آن است که قنوت ها در نماز عید فطر و قربان ترک نشود.

مسأله ۱۱۲۷

مسـتحب است در قنوت دسـتها را مقابل صورت ، و کف آنها را رو به آسـمان و پهلوی هم نگهدارد ، و غیر شـست انگشتهای دیگر را به هم بچسباند ، و به کف دستها نگاه کند.

مسأله ۱۱۲۸

در قنوت هر چه بر زبان بیاید از دعا و مناجات و ذکر ، اگر چه یک «سُبْحانَ اللّهِ» باشد کافیست ، و بهتر است بگوید: «لا اِلهَ اِلا اللّهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ ، لا اِلهَ اِلا اللّهُ العَلِی الْعَظِیمُ ، سُبْحانَ اللّهِ رَب السَّمواتِ السَّبْعِ وَ رَب الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَ ما فِیْهِن وَ ما بَیْنَهُن وَ رَب الْعَرشِ الْعَظِیْمِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمِینَ».

مسأله ۱۱۲۹

مسـتحب است انسان قنوت را بلنـد بخوانـد ، ولی برای کسـی که نماز را به جماعت می خواند ، اگر امام جماعت صدای او را بشنود ، بلند خواندن قنوت مکروه است.

مسأله ۱۱۳۰

اگر عمداً قنوت نخواند قضا ندارد ، و اگر فراموش کند و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید ، مسـتحب اسـت بایسـتد و بخواند ، و اگر در رکوع یادش بیاید ، مستحب است بعد از رکوع قضا کند ، و اگر در سـجده یادش بیاید ، مستحب است بعد از سلام آن را قضا نماید.

ترجمه نماز

اشاره

قریب به این مضامین است:

۱ ترجمه سوره حمد

(بِسْمِ اللّهِ الرّحْمنِ الرّحِيمِ) : «بِسْمِ اللّهِ» یعنی ابتدا می کنم به نام ذاتی که جامع جمیع کمالات ، و از هر گونه نقص منزّه است و عقل در آن متحیّر است.

«الرّحْمنِ» رحمتش واسع و بی نهایت است، و در دنیا شامل مؤمن و کافر می شود.

«الرّحِیمِ» رحمتش ذاتی و ازلی و ابدی است و در آخرت مختص به مؤمنین است.

(اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمِینَ) یعنی ثنا مخصوص الله است ، که پرورش دهنده جهانیان است.

(اَلرّحْمنِ الرّحِیمِ) معنای آن گذشت.

(مالِكِ یَوْمِ الدّینِ) یعنی دارنده و حکمران روز جزا است.

(اِیّاکَ نَعبُدُ وَاِیّاکَ نَسْتَعِینُ) یعنی فقط تو را پرستش می کنم و فقط از تو کمک می خواهم.

(اِهْدِنا الصّراطَ الْمُسْتَقِیمِ) یعنی راهنمایی کن ما را به راه راست.

(صِراطَ الّذِینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ) یعنی راه کسانی که به آنان نعمت داده ای که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران و شهدا و صدّیقین و بندگان شایسته خداوندند (غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَ الضّآ لّینَ) یعنی نه راه کسانی که بر آن ها غضب شده ، و نه راه آن کسانی که گمراه اند.

۲ ترجمه سوره قل هو الله احد

(بِسْمِ اللّهِ الرّحْمنِ الرّحِیمِ) معنای آن گذشت.

(قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) یعنی بگو ای محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) که او خدایی است یگانه.

(اَللّهُ الصّمَدُ) یعنی خدایی که از تمام موجودات

بی نیاز و همه به او نیازمندند.

(لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ) یعنی فرزند ندارد و فرزند کسی نیست.

(وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ) یعنی هیچ کسی همتای او نیست.

۳ ترجمه ذکر رکوع و سجود

و ذکرهایی که بعد از آنها مستحب است

«سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ» یعنی پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است ، و من مشغول ستایش او هستم.

«سُبْحانَ رَبِّیَ الْاَعْلی وَ بِحَمْدِهِ» یعنی پروردگار من از همه موجودات بالاتر می باشد و از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است ، و من مشغول ستایش او هستم.

«سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» یعنی خدا بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می کند.

«اَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ» یعنی طلب آمرزش می کنم از خداوندی که پرورش دهنده من است ، و من به طرف او بازگشت می نمایم.

«بِحَوْلِ اللهِ وَقُوَّتِهِ اَقُومُ وَاَقْعُدُ» یعنی به یاری الله و قوّت او بر می خیزم و می نشینم.

۴ ترجمه قنوت

«لا اِلهَ اِلا اللّهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ» یعنی نیست خدایی مگر الله که صاحب حلم و کرم است.

«لا اِلهَ اِلا اللّهُ العَلِی الْعَظِیمُ» یعنی نیست خدایی مگر الله که بلند مرتبه و بزرگ است.

«سُبْحانَ اللّهِ رَب السّمواتِ السّبْعِ وَ رَب الْاَرَضِینَ السّبْعِ» یعنی پاک و منزّه است الله که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است.

«وَ ما فِیْهِن وَ ما بَیْنَهُن وَ رَب الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ» یعنی پروردگار هر چیزی است که در آسمانها و زمینها و ما بین آنهاست ، و پروردگار عرش بزرگ است.

«وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمِینَ» یعنی حمد و ثنا مخصوص الله است که پرورش دهنده تمام جهانیان است.

۵ ترجمه تسبیحات اربعه

«سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا

اِلَه اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَكْبَرُ» يعنى الله پاك و منزّه است ، و ثنا مخصوص اوست ، و نيست خدايى معبودى مگر الله ، و بزرگ تر است از اين كه وصف شود.

۶ ترجمه تشهّد و سلام

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ ، اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ» يعنى ستايش مخصوص الله است ، شهادت مى دهم كه نيست خدايى معبودى مگر الله كه يگانه است و شريك ندارد.

«وَ اَشْهَدُ اَن مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ» يعنى و شهادت مى دهم كه محمّد (صلى الله عليه وآله وسلم) بنده او و فرستاده اوست.

«اَللّهُم صَل عَلى مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد» يعنى خدايا رحمت بفرست بر محمّد و آل محمّد.

«وَ تَقَبّلْ شَفاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ» يعنى و قبول كن شفاعت پيغمبر را و درجه او را بلند كن.

«اَلسّلامُ عَلَيْكَ اَيّهَا النَبِى وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ» يعنى درود و سلام بر تو اى پيغمبر ، و رحمت و بركات الله بر تو باد.

«اَلسّلامُ عَلَيْنا وَ عَلى عِبادِ اللّهِ الصّالِحِينَ» يعنى درود و سلام الله بر ما نمازگزاران و تمام بندگان شايسته او.

«اَلسّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ» يعنى درود و سلام و رحمت و بركات الله بر شما باد. (و مقصود از كلمه «شما» مراد واقعى از اين كلمه باشد ، هر چند به حسب مستفاد از بعض روايات دو ملك راست و چپ و مؤمنين مى باشد.) تعقيب نماز

مسأله ۱۱۳۱

مستحب است انسان بعد از نماز مقدارى مشغول تعقيب ، يعنى خواندن ذكر و دعا و قرآن شود ، و بهتر است پيش از آن كه از جاى خود حركت كند و وضو و غسل و تيمّم او باطل شود رو به قبله تعقيب

را بخوانـد ، و لازم نیست تعقیب به عربی باشـد ، ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دسـتور داده انـد بخواند ، و از تعقیبهایی که خیلی به آن سـفارش شده است تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام)است که به این ترتیب گفته شود: سی و چهار مرتبه «اَللّهُ اَکْبَرُ» بعد از آن سی و سه مرتبه «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» بعد از آن سی و سه مرتبه «سُبْحانَ اللّهِ».

مسأله ۱۱۳۲

مسـتحب است بعـد از نماز سـجده شـکر نمایـد ، و همین قـدر که پیشانی را به قصد شـکر بر زمین بگذارد کافیست ، ولی بهتر است صد مرتبه ، یا سه مرتبه ، یا یک مرتبه «شُـکْراً لِلّهِ» یا «عَفْواً» بگوید ، و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می رسد یا بلایی از او دور می شود سجده شکر به جا آورد.

صلوات بر پیغمبر(صلی الله علیه وآله وسلم)

مسأله ۱۱۳۳

هر وقت انسان اسم مبارک حضـرت رسول(صـلی الله علیه وآله وسلم) را مانند محمّد و احمد ، یا لقب و کنیه آن جناب را مثل مصطفی و ابوالقاسم بگوید یا بشنود ، اگر چه در نماز باشد مستحب است صلوات بفرستد.

مسأله ۱۱۳۴

موقع نوشـتن اسم مبارک حضـرت رسول(صـلی الله علیه وآله وسـلم) مستحب است صلوات را هم بنویسند ، و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می کنند صلوات بفرستند.

مبطلات نماز

مسأله ۱۱۳۵

دوازده چیز نماز را باطل می کند ، و آنها را مبطلات می گویند:

(اوّل)

آن که در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود ، مثلا در بین نماز بفهمد که ساترش غصبی است.

(دوم)

اشاره

آن که در بین نماز عمـداً یا سـهواً یا از روی ناچاری چیزی که وضو یا غسل را باطل می کنـد پیش آید ، مثلا بول از او بیرون آیـد ، ولی کسـی که نمی توانـد از بیرون آمـدن بول و غائط خودداری کنـد ، اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود ،

چنانچه به دستوری که در احکام وضو گذشت رفتار نماید ، نمازش باطل نمی شود ، و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود ، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۳۶

کسی که بی اختیار خوابش برده ، اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن ، بنابر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۳۷

اگر بداند به اختیار خودش خوابیده ، و شک کند که بعد از نماز بوده یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۳۸

اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده آخر نماز است یا در سجده شکر ، باید آن نماز را دوباره بخواند.

(سوم)

اشاره

(از مبطلات نماز) آن است که دستها را به قصد این که جزء نماز باشد روی هم بگذارد ، مگر این که جاهل قاصرباشد ،و همچنین بنابر احتیاط واجب در صورتی که به قصد عبودیّت به جا آورد ، مگر این که جاهل قاصر باشد.

مسأله ۱۱۳۹

هرگاه از روی فراموشی یا ناچاری یا تقیّه یا برای کار دیگر مثل خاراندن دست و مانند آن دستها را روی هم بگذارد ، اشکال ندارد.

(چهارم)

(از مبطلات نماز) آن است که بعد از خواندن حمد در صورتی که قصد دعا نکند و یا به قصد این که جزء نماز باشد آمین بگوید ، بلکه گفتن آن بعد از خواندن حمد به قصد دعا هم محل اشکال است ، ولی اگر جاهل قاصر باشد و یا اشتباهاً و یا از روی تقیّه بگوید ، نمازش اشکال ندارد.

(پنجم)

اشاره

(از مبطلات نماز) آن است که عمداً پشت به قبله کند ، یا به طرف راست یا چپ قبله بر گردد ، بلکه اگر عمداً به قدری بر گردد که نگویند رو به قبله است ، اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد ، نمازش باطل است.

و امّا در صورت سهو اگر به طرف راست یا چپ نرسد نماز او صحیح است ، و اگر برسد و متذکّر شود ، در صورتی که وقت هر چند به مقدار یک رکعت باقی مانده اعاده نماید ، و اگر به این اندازه باقی نمانده یا بعد وقت متذکّر شود قضا ندارد ، ولی اگر پشت به قبله کرده باشد بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

مسأله ۱۱۴۰

اگر عمداً سر را به قدری بگرداند که مواجه طرف راست یا چپ قبله یا بیشتر باشد نمازش باطل است ، ولی اگر سر را کمی بگرداند که نگویند روی خود را از قبله برگردانده نمازش باطل نمی شود ، و اگر به مقداری برگرداند که بگویند روی خود را از قبله برگردانده است ولی به حد راست یا چپ قبله نرسیده باشد ، در این صورت چنانچه رو گرداندن عمدی باشد نماز باطل است ، و اگر سهوی باشد نماز صحیح است ، و اگر سهواً سر را به قدری بگرداند که مواجه طرف راست یا چپ قبله باشد و متذکّر شود ، در صورتی که وقت هر چند به مقدار یک رکعت باقی مانده بنابر احتیاط واجب اعاده نماید ، و اگر به این اندازه باقی نمانده یا بعد وقت متذکّر شود قضا ندارد ، ولی اگر سهواً پشت به قبله کرده باشد بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

(ششم)

اشاره

(از مبطلات نماز) آن است که عمداً تکلّم کند به لفظی که از دو حرف کمتر نباشد و مفید معنایی باشد ، چه قصد افاده آن معنی را داشته باشد یا نه ، مگر این که جاهل قاصر باشد ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر دو حرف یا بیشتر داشته باشد و مفید معنی نباشد ، و در هر صورت اگر سهواً بگوید نمازش اشکال ندارد و باید سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۴۱

اگر کلمه ای بگوید که یک حرف دارد ، چنانچه آن کلمه معنی داشته باشد مثل (قِ) که در زبان عرب به معنای این است که نگهداری کن در صورتی که قصد معنای آن بکند ، نماز باطل می شود ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در صورتی که معنای آن را بداند ، هر چند قصد معنی نکند ، و یا مفهم معنی نباشد.

مسأله ۱۱۴۲

سرفه کردن و آروغ زدن در نماز اشکال ندارد ، و ناله کردن عمدی ، نماز را باطل می کند ، مگر این که جاهل قاصر باشد.

مسأله ۱۱۴۳

اگر کلمه ای را به قصد ذکر بگوید مثلا به قصد ذکر بگوید: «اَللّٰهُ اَکْبَرُ» و در موقع گفتن آن صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند ، اشکال ندارد ، ولی چنانچه به قصد این که چیزی به کسی بفهماند بگوید ، یا به قصد ذکر و فهماندن با هم بگوید ، نماز باطل می شود ، مگر این که جاهل قاصر و در غیر تکبیره الاحرام باشد ، و اگر به قصد ذکر بگوید ، امّا آنچه او را بر این قصد وادار کرده فهماندن چیزی به غیر باشد ، نماز باطل نمی شود.

مسأله ۱۱۴۴

خواندن قرآن به قصد قرآنیّت نه قصد جزئیّت در نماز ، به غیر از چهار آیه ای که سجده واجب دارد و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد ، ولی احتیاط مستحب آن است که به غیر عربی دعا نکند.

مسأله ۱۱۴۵

اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمداً بدون قصد جزئیّت یا به جهت احتیاط چند مرتبه بگوید ، اشکال ندارد ، ولی اگر از روی وسواس چند مرتبه بگوید حرام است ، امّا بطلان نماز محل اشکال است.

مسأله ۱۱۴۶

در حال نماز ، انسان نباید به دیگری سلام کند ، و اگر دیگری به او سلام کند ، باید همان طور که او سلام کرده جواب دهد ، مثلا اگر گفته (سَلامٌ عَلَیْکُمْ) در جواب بگوید: (سَلامٌ عَلَیْکُمْ) ، مگر در جواب (عَلَیْکُمْ السَلامْ) ، که بنابر احتیاط واجب باید بگوید (سَلامٌ عَلَیْکُمْ).

مسأله ۱۱۴۷

انسان باید جواب سلام را در نماز یا غیر آن فوراً طوری بگوید که عرفاً جواب آن سلام باشد ، و اگر عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را به قدری طول دهد که جواب آن سلام حساب نشود ، چنانچه در نماز باشد نباید جواب بدهد ، و اگر در غیر نماز باشد جواب دادن واجب نیست.

مسأله ۱۱۴۸

باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود ، ولی اگر سلام کننده کر باشد ، یا سلام داده و تند رد شود ، چنانچه انسان به طور معمول جواب او را بدهد کافیست.

مسأله ۱۱۴۹

باید نمازگزار جواب سلام را به قصد تحیّت بگوید ، هر چند در نظر گرفتن دعا هم مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۵۰

اگر زن یا مرد نامحرم یا بچّه ممیّز یعنی بچّه ای که خوب و بد را می فهمد به نمازگزار سلام کند ، باید جواب او را بدهد ، ولی اگر زن در سلام بگوید: (سَلامٌ عَلَیْك) ، بنابر احتیاط واجب باید نمازگزار بگوید: (سَلامٌ عَلَیْك) ، و کاف را زیر و زبر ندهد.

مسأله ۱۱۵۱

اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد ، اگر چه معصیت کرده ، ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۵۲

اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند به طوری که سلام حساب شود ، جواب او واجب و بنابر احتیاط باید به طور صحیح باشد ، ولی اگر به طوری باشد که سلام حساب نشود جواب او جایز نیست.

مسأله ۱۱۵۳

جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می کند واجب نیست ، و جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان بنابر احتیاط واجب است ، و در جواب اکتفا کند به کلمه (سَلام) یا کلمه (عَلَیْك) هر چند احوط آن است که به کلمه (عَلَیْك) جواب بگوید.

مسأله ۱۱۵۴

اگر کسی به عدّه ای سلام کند ، جواب سلام او بر همه آنان واجب است ، ولی اگر یکی از آنها جواب دهد کافیست.

مسأله ۱۱۵۵

اگر کسی به عدّه ای سلام کند و کسی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته ، جواب دهد ، جواب سلام او از دیگران ساقط نمی شود.

مسأله ۱۱۵۶

اگر به عدّه ای سلام کند ، و کسی که بین آنها مشغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه ، نباید جواب بدهد ، و همچنین است اگر بداند قصد او را هم داشته ، ولی دیگری جواب سلام را بدهد ، امّا اگر بداند قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد ، باید جواب او را بگوید.

مسأله ۱۱۵۷

سلام کردن مستحب است ، و در اخبار سفارش شده است که سواره به پیاده ، و ایستاده به نشسته ، و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

مسأله ۱۱۵۸

اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند ، بنا بر احتیاط باید هر یک جواب سلام دیگری را بدهد.

مسأله ۱۱۵۹

در غیر نماز ، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید ، مثلا اگر کسی گفت (سَلامٌ عَلَيْكُمْ) در جواب بگوید (سَلامٌ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّه).

(هفتم) (از مبطلات نماز) خنده با صدا و عمدی است ، مگر این که جاهل قاصر باشد ، و چنانچه عمداً بی صدا یا سهواً با صدا بخندد ، نمازش اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۶۰

اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالتش تغییر کند مثلا رنگش سرخ شود لازم نیست نمازش را دوباره بخواند ، مگر آن که مانع دیگری پیدا شود ، مثل آن که از صورت نمازگزار خارج شود.

(هشتم)

(از مبطلات نماز) بنابر احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا عمداً گریه کند ، مگر این که جاهل قاصر باشد، و اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند از بهترین اعمال است.

(نهم)

اشاره

(از مبطلات نماز) کاری است که صورت نماز را به هم بزند به طوری که عرفاً نگویند نماز می خواند مثل به هوا پریدن و مانند آن عمداً باشد یا از روی فراموشی ، ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند ، مثل اشاره کردن به دست اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۶۱

اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می خواند ، نمازش باطل می شود.

مسأله ۱۱۶۲

اگر در بین نماز کاری انجام دهد ، یا مدّتی ساکت شود ، و در اثر آن شک کند که صورت نماز به هم خورده یا نه ، باید نمازش را اعاده کند ، هر چند احتیاط مستحب این است که نماز را تمام کرده و دوباره بخواند.

(دهم)

اشاره

(از مبطلات نماز) خوردن و آشامیدن است ، که اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می خواند عمداً باشد یا از روی فراموشی نمازش باطل می شود ، امّا اگر طوری باشد که بگویند نماز می خواند ، چنانچه عمداً باشد ، نماز بنابر احتیاط باطل می شود ، ولی اگر جاهل قاصر یا از روی فراموشی باشد ، نمازش اشکال ندارد.

و کسی که می خواهد روزه بگیرد ، اگر پیش از اذان صبح ، نماز وتر بخواند ، و تشنه باشد ، چنانچه بترسد که اگر نماز را تمام کند صبح شود ، در صورتی که آب رو به روی او در دو یا سه قدمی باشد می تواند در بین نماز آب بیاشامد ، امّا باید کاری که نماز را باطل می کند ، مثل روگرداندن از قبله انجام ندهد.

مسأله ۱۱۶۳

اگر در بین نماز ، غذایی را که در دهان یا لای دندانها مانده فرو ببرد ، نمازش باطل نمی شود ، و نیز اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود اشکال ندارد.

(یازدهم)

(از مبطلات نماز) شک در رکعتهای نماز دو رکعتی مانند نماز صبح و نماز مسافر یا سه رکعتی ، یا در دو رکعت اوّل نمازهای چهار رکعتی است ، در صورتی که نماز گزار در حال شک باقی بماند.

(دوازدهم)

اشاره

(از مبطلات نماز) آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم کند ، یا چیزی را که رکن نیست عمداً کم یا زیاد نماید ، مگر این که جاهل قاصر باشد ، و اگر رکوع یا دو سجده از یک رکعت را عمداً یا سهواً زیاد کند ، نمازش باطل می شود ، ولی

زیاد کردن تکبیره الاحرام سهواً مبطل نماز نیست ، و بطلان نماز به زیادی عمدی آن از جاهل قاصر محل اشکال است.

مسأله ۱۱۶۴

اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می کند انجام داده یا نه ، نمازش صحیح است.

احکام جماعت

مسأله ۱۴۶۸

موقعی که مأموم نیّت می کند باید امام را معیّن نماید ، ولی دانستن اسم او لازم نیست ، مثلا اگر نیّت کند اقتدا می کنم به امام حاضر ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۶۹

مأموم باید غیر از حمد و سوره ، همه چیزهای نماز را خودش بخواند ، ولی اگر رکعت اوّل یا دوم مأموم رکعت سوم یا چهارم امام باشد ، باید حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۷۰

اگر مأموم در رکعت اوّل و دوم نماز صبح و مغرب و عشاء ، صدای حمد و سوره امام را بشنود ، اگر چه کلمات را تشخیص ندهد باید حمد و سوره را نخواند ، و اگر صدای امام را نشنود مستحب است حمد و سوره را بخواند ، ولی قصد جزئیت نماز نکند ، و باید آهسته بخواند ، و چنانچه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۷۱

اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سوره امام را بشنود ، می تواند آنچه را نمی شنود بخواند ، ولی احتیاط مستحب آن است که حمد و سوره را نخواند.

مسأله ۱۴۷۲

اگر مأموم سهواً حمد و سوره را بخواند ، یا خیال کند صدایی را که می شنود صدای امام نیست و حمد و سوره را بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۳

اگر شک کند که صدای امام را می شنود یا نه ، یا صدایی بشنود و نداند که صدای امام است یا صدای کس دیگر ، می تواند حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۷۴

مأموم در رکعت اوّل و دوم نماز ظهر و عصر نباید حمد و سوره را بخواند ، و مستحب است به جای آن ذکر بگوید.

مسأله ۱۴۷۵

مأموم نباید تکبیره الاحرام را پیش از امام بگوید ، بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.

مسأله ۱۴۷۶

اگر مأموم سهواً پیش از امام سلام دهد ، نمازش صحیح است ، بلکه اگر عمداً هم پیش از امام سلام دهد در صورتی که از اوّل قصد عدول نداشته ، نمازش اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۷۷

اگر مأموم غیر از تکبیره الاحرام ، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید ، اشکال ندارد ، ولی اگر آنها را بشنود یا بداند امام چه وقت می گوید ، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

مسأله ۱۴۷۸

مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می شود ، کارهای دیگر آن را مانند رکوع و سجود با امام یا کمی بعد از امام به جا آورد ، و اگر عمداً پیش از امام یا مدّتی بعد از امام انجام دهد ، جماعتش باطل می شود ، ولی اگر به وظیفه منفرد عمل نموده نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۹

اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد ، چنانچه امام در رکوع باشد باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد ، و در این صورت زیاد شدن رکوع نماز را باطل نمی کند ، ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آن که به رکوع امام برسد امام سر بردارد ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۸۰

اگر اشتباهاً سر بردارد و ببیند امام در سجده است ، باید به سجده برگردد ، و چنانچه در هر دو سجده این اتّفاق بیفتد ، برای زیاد شدن دو سجده نماز باطل نمی شود.

مسأله ۱۴۸۱

کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده برداشته ، هرگاه به سجده برگردد و هنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد ، نمازش صحیح است ، ولی اگر در هر دو سجده این اتّفاق بیفتد ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۸۲

اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد ، و سهواً یا به خیال این که به امام نمی رسد به رکوع یا سجده نرود ، جماعت و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۸۳

اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است ، چنانچه به خیال این که سجده اوّل امام است ، به قصد این که با امام سجده کند ، به سجده رود و بفهمد سجده دوم امام بوده ، سجده دوم او حساب می شود ، و اگر به خیال این که سجده دوم امام است به سجده رود و بفهمد سجده اوّل امام بوده ، باید به قصد این که با امام سجده کند تمام کند ، و دوباره با امام به سجده رود ، و در هر دو صورت احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام کردن نماز به جماعت دوباره هم بخواند.

مسأله ۱۴۸۴

اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می رسد ، چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود نماز و جماعتش صحیح است ، و اگر عمداً برنگردد ، صحّت نمازش محل اشکال است.

مسأله ۱۴۸۵

اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی رسد ، اگر به قصد متابعت امام سر بردارد و با امام به رکوع رود ، جماعت و نمازش صحیح است ، و اگر صبر کند تا امام به او برسد ، نمازش صحیح و جماعتش محل اشکال است.

مسأله ۱۴۸۶

اگر سهواً پیش از امام به سجده رود و به قصد متابعت امام سر بردارد و با امام به سجده رود ، جماعت و نمازش صحیح است ، و اگر صبر کند تا امام به او برسد نمازش صحیح و جماعتش محل اشکال است.

مسأله ۱۴۸۷

اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند ، یا در رکعتی که تشهّد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهّد شود ، مأموم نباید قنوت و تشهّد را بخواند ، ولی نمی تواند پیش از امام به رکوع رود یا پیش از امام قیام کند ، بلکه باید صبر کند تا قنوت و تشهّد امام تمام شود و بقیّه نماز را با او بخواند.

وظیفه امام و مأموم در نماز جماعت

مسأله ۱۴۸۸

بنابر احتیاط واجب ، اگر مأموم یک مرد باشد طرف راست امام بایستد ، و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند ، مرد طرف راست امام بایستد و بقیّه پشت سر امام ، و اگر چند مرد و یک یا چند زن باشند ، مردها پشت سر امام و زنها پشت سر مردها بایستند ، و اگر یک یا چند زن باشد پشت سر امام بایستد ، و در صورتی که یک زن باشد ، مستحب است پشت سر در طرف راست امام طوری بایستد که جای سجده اش محاذی زانو یا قدم امام باشد.

مسأله ۱۴۸۹

اگر امام و مأموم هر دو زن باشند ، احتیاط واجب آن است که همه ردیف یکدیگر بایستند و امام جلوتر از دیگران نایستد.

چیزهایی که در نماز جماعت مستحب است

مسأله ۱۴۹۰

مستحب است امام در وسط صف بایستد ، و اهل علم و کمال و تقوی در صف اوّل بایستند.

مسأله ۱۴۹۱

مستحب است صفهای جماعت منظّم باشد ، و بین کسانی که در یک صف ایستاده اند فاصله نباشد ، و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد.

مسأله ۱۴۹۲

مستحب است بعد از گفتن (قَدْ قامَتِ الصّلاةُ) مأمومین برخیزند.

مسأله ۱۴۹۳

مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیف تر است رعایت کند ، و قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد ، مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده اند مایلند.

مسأله ۱۴۹۴

مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می خواند ، صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند ، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

مسأله ۱۴۹۵

اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می خواهد اقتدا کند ، مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد ، اگر چه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است

مسأله ۱۴۹۶

اگر در صفهای جماعت جا باشد ، مکروه است انسان تنها بایستد.

مسأله ۱۴۹۷

مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

مسأله ۱۴۹۸

مسافری که نماز ظهر و عصر و عشاء را دو رکعت می خواند ، مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند ، و کسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید.

نماز آیات

مسأله ۱۴۹۹

نماز آیات که دستور آن خواهد آمد به واسطه چهار چیز واجب می شود :

(اوّل) گرفتن خورشید.

(دوم) گرفتن ماه ، اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد.

(سوم) زلزله ، اگر چه کسی هم نترسد.

(چهارم)رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها از آیات آسمانی ، در صورتی که بیشتر مردم از آنها بترسند ، و امّا در حوادث زمینی مانند فرو رفتن آب دریا و افتادن کوه که موجب ترس اکثر مردم شود احتیاط مستحب خواندن نماز آیات است.

مسأله ۱۵۰۰

اگر از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتّفاق بیفتد ، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند ، مثلا اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود ، باید یک نماز آیات برای گرفتن خورشید ، و نماز دیگر هم برای زلزله بخواند.

مسأله ۱۵۰۱

کسی که قضای چند نماز آیات بر او واجب است ، چه همه آنها برای یک چیز واجب شده باشد مثل آن که سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده است چه برای چند چیز باشد مثل خورشید گرفتن و ماه گرفتن موقعی که قضای آنها را می خواند ، لازم نیست معیّن کند که برای کدام یک از آنهاست ، هر چند احتیاط مستحب آن است که معیّن نماید اگر چه به تعیین اجمالی ، مثل آن که نیّت کند اوّل نمازِ آیات یا دوم نمازِ آیاتی که بر من واجب شده قضای آن را به جا می آورم.

مسأله ۱۵۰۲

چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است ، در هر جایی اتّفاق بیفتد ، فقط مردم همان جا باید نماز آیات بخوانند ، و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست.

مسأله ۱۵۰۳

وقت نماز آیات در کسوف و خسوف ، از زمانی است که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می کند تا زمانی که تمام قرص باز نشده ، و احتیاط مستحب آن است که به قدری تأخیر نیندازد که شروع به باز شدن کند ، بلکه مستحب است هنگام شروع به گرفتن نماز را بخواند.

مسأله ۱۵۰۴

اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند ادا است ، ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن نماز بخواند قضا است.

مسأله ۱۵۰۵

اگر مدّت گرفتن خورشید یا ماه به اندازه خواندن یک رکعت نماز یا کمتر باشد ، نماز آیات واجب و ادا است ، و همچنین است اگر مدّت گرفتن آنها بیشتر باشد ولی انسان نماز را نخواند تا به اندازه خواندن یک رکعت یا کمتر از آن به آخر وقت مانده باشد.

مسأله ۱۵۰۶

موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتّفاق می افتد چنانچه گذشت باید نماز آیات بخواند ، و باید به اندازه ای که عرفاً تأخیر گفته می شود نماز را عقب نیندازد ، و در صورت تأخیر نماز را به جا آورد و بنابر احتیاط واجب نیّت ادا و قضا نکند.

مسأله ۱۵۰۷

اگر گرفتن خورشید یا ماه را نداند و بعد از باز شدن خورشید یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده ، باید قضای نماز آیات را بخواند ، ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده ، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۰۸

اگر عـدّه ای بگوینـد خورشـید یـا ماه گرفته است ، چنانچه انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیـدا نکنـد ، و در آن اشـخاص شخصـی که گفته او شـرعاً معتبر است نباشـد ، و نمـاز آیـات نخوانـد و بعـد معلوم شود راست گفته انـد ، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد ، نماز آیات را بخواند ، ولی اگر مقداری از آن گرفته باشد خواندن نماز آیات بر او واجب نیست ، و همچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست ، یا شخصـی که ثقه بودن او معلوم نیست بگوینـد خورشـید یا ماه گرفته ، بعد معلوم شود که آن دو عادل بوده اند و یا آن شخص ثقه ای بوده که ظن بر خلاف قول او نبوده است.

مسأله ۱۵۰۹

اگر انسان از گفته کسانی که از روی قاعده علمی از گرفتن خورشید و ماه خبر می دهند ، اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته ، باید نماز آیات را بخواند ، و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می گیرد و فلان مقدار طول می کشد ، و انسان از گفته آنان اطمینان پیدا کند ، باید به اطمینان خودش عمل نماید.

مسأله ۱۵۱۰

اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده ، واجب است دوباره بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۵۱۱

اگر در وقت نماز یومیّه نماز آیات هم بر انسان واجب شود ، چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد هر کدام را اوّل بخواند اشکال ندارد ، و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد ، اوّل آن را بخواند ، و اگر وقت هر دو تنگ باشد باید اوّل نماز یومیّه را بخواند.

مسأله ۱۵۱۲

اگر در بین نماز یومیّه بفهمـد که وقت نماز آیات تنگ است ، چنانچه وقت نماز یومیّه هم تنگ باشـد ، باید آن را تمام کند ، بعـد نمـاز آیـات را بخوانـد ، و اگر وقت نمـاز یومیّه تنگ نباشـد آن را قطع کنـد ، و اوّل نماز آیات و بعـد نماز یومیّه را به جا آورد.

مسأله ۱۵۱۳

اگر در بین نماز آیات بفهمـد که وقت نماز یومیّه تنگ است ، باید نماز آیات را رها کند و مشـغول نماز یومیّه شود ، و بعد از آن که نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند ، بقیّه نماز آیات را از همان جا که رها کرده بخواند.

مسأله ۱۵۱۴

اگر در حـال حیض یـا نفـاس زن ، خورشـید یـا ماه بگیرد ، نماز آیات بر او واجب نیست و قضا هم نـدارد ، ولی در غیر موقّت مانند زلزله و رعد و برق بنابر احتیاط واجب بعد از پاک شدن نماز را بدون نیّت ادا و قضا به جا آورد.

دستور نماز آیات

مسأله ۱۵۱۵

نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنـج رکوع دارد ، و کیفیّت آن این است که انسان بعـد از نیّت تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سـر از رکوع بردارد ، دوباره یک حمد و یک سوره بخواند باز به رکوع رود تا پنـج مرتبه ، و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سـجده نماید و برخیزد ، و رکعت دوم را هم مثل رکعت اوّل به جا آورد ، و تشهّد بخواند و سلام دهد.

مسأله ۱۵۱۶

در نماز آیات ممکن است انسان بعـد از نیّت و تکبیر و خوانـدن حمد ، آیه های یک سوره را پنج قسـمت کند ، و یک آیه یا بیشتر یا کمتر از آن را بخواند و به رکوع رود و سـر بردارد و بدون این که حمد بخواند قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود ، و همین طور تـا پیش از رکوع پنجم سوره را تمـام نمایـد ، مثلاـ به قصـد سوره (قُـلْ هُوَ اللّهُ اَحَـدٌ) ، (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیْمِ) بگوید و به رکوع رود ، بعد بایستد و بگوید: (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید: (اَللّهُ الصَّـمَدُ) باز به رکوع رود و بایسـتد و بگوید: (لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُوْلَدْ)و به رکوع برود ، و سر بردارد و بگوید: (وَ لَمْ یَکُن لَهُ کُفُواً اَحَدٌ) و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سـر برداشتن دو سجده کند ، و رکعت دوم را هم مثل رکعت اوّل به جا آورد و بعد از سجده دوم تشهّد بخواند و نماز را

سلام دهد ، و نیز جایز است به کمتر از پنج قسمت تقسیم کند ، ولی هر وقت سوره را تمام کرد لازم است حمد را قبل از رکوع بعدی بخواند ، و بعد از آن یک سوره یا بعض از یک سوره را نیز بخواند.

مسأله ۱۵۱۷

اگر در یک رکعت از نماز آیات پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند ، مانعی ندارد.

مسأله ۱۵۱۸

چیزهایی که در نمازهای یومیّه واجب و مستحب است ، در نماز آیات هم واجب و مستحب می باشد ، ولی در نماز آیات در صورتی که با جماعت باشد به جای اذان و اقامه رجاءً سه مرتبه بگویند (اَلصّلاه).

مسأله ۱۵۱۹

مستحب است بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم و دهم بگوید: (سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) و نیز پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید ، ولی بعد از رکوع پنجم و دهم گفتن تکبیر مستحب نیست.

مسأله ۱۵۲۰

مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند ، و اگر فقط پیش از رکوع دهم هم بخواند کافیست.

مسأله ۱۵۲۱

اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش به جایی نرسد ، نماز باطل است.

مسأله ۱۵۲۲

اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اوّل است یا در رکوع اوّل رکعت دوم و فکرش به جایی نرسد ، نمازش باطل است ، و اگر در عدد رکوعها شک کند بنا را بر کمتر بگذارد ، مگر در صورتی که شک کند چهار رکوع کرده یا پنج رکوع ، که در این صورت چنانچه برای رفتن به سجده خم نشده باید رکوعی را که شک کرده به جا آورد ، و اگر شک او بعد از خم شدن برای سجده و پیش از رسیدن به سجده باشد بنابر احتیاط واجب برگردد و رکوع را به جا آورده و نماز را تمام نماید واعاده کند ، ولی اگر به سجده رسیده باشد ، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۵۲۳

هر یک از رکوعهای نماز آیات رکن است که اگر عمداً یا سهواً کم یا زیاد شود ، نماز باطل است.

مسأله ۱۵۲۴

نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام (علیه السلام) واجب است و باید با جماعت خوانده شود ، و در زمان ما که امام (علیه السلام) غایب است مستحب می باشد ، و می شود آن را با جماعت یا فرادی خواند ، و بنابر احتیاط واجب در صورت جماعت عدد کمتر از پنج نفر نباشد.

مسأله ۱۵۲۵

وقت نماز عید فطر و قربان از اوّل آفتاب روز عید تا ظهر است.

مسأله ۱۵۲۶

مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند ، و در عید فطر مستحب است بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند ، و بنابر احتیاط واجب زکات فطره را بدهند ، بعد نماز عید را بخوانند.

مسأله ۱۵۲۷

نماز عید فطر و قربان دو رکعت است ، که در رکعت اوّل بعد از خواندن حمد و سوره باید پنج تکبیر بگوید ، و بعد از هر تکبیر بنابر احتیاط واجب یک قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سجده به جا آورد و برخیزد ، و در رکعت دوم چهار تکبیر بگوید ، و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۲۸

در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافیست ، ولی بهتر است دعایی را که شیخ طوسی (رحمه الله) در مصباح المتهجّد نقل فرموده بخوانند:

«اَللّهُم اَهْلَ الْکِبْرِیاءِ وَ الْعَظَمَهِ وَ اَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ اَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرّحْمَهِ وَ اَهْلَ التّقْوی وَ الْمَغْفِرَهِ اَسْأَلُکَ بِحَق هذَا الْیَوْم الّذِی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِینَ عِیْداً وَ لِمُحَمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) ذُخْراً وَ مَزِیداً اَنْ تُصَلّیَ عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد وَ اَنْ تُدْخِلَنِی فِی کُل خَیْر اَدْخَلْتَ فِیهِ مُحَمّداً وَ الَ مُحَمّد وَ اَنْ تُخْرِجَنِی مِنْ کُل سُوء اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمّداً وَ الَ مُحَمّد صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ ، اَللّهُم اِنّی اَسْأَلُکَ خَیْرَ ما سَأَلَکَ بِهِ عِبادُکَ الصّالِحُونَ وَ اَعُوذُ بِکَ مِمّا اسْتَعاذَ مِنْهُ عِبادُکَ الصّالِحُونَ (اَلْمُخْلَصُونَ ، الْمُخْلِصُونَ)».

و بهتر از آن این است که دعایی را که در تهذیب به سند معتبر ذکر فرموده بخوانند: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَن مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ، اَللّهُم اَنْتَ اَهْلُ الْکِبْرِیاءِ وَ الْعَظَمِهِ وَ اَهْلُ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ

وَ الْقُدْرَهِ وَ السّلْطانِ وَ الْعِزّهِ ، اَسْأَلُکَ فِی هذَا الْیَوْم الّذِی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِینَ عِیْداً وَ لِمُحَمّد (صلى الله علیه وآله وسلم) ذُخْراً وَ مَزِیداً ، اَسْأَلُکَ اَنْ تُصَلّیَ عَلى مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد وَ اَنْ تُصَلّیَ عَلى مَلائِکَتِکَ الْمُقَرّبِینَ وَ اَنْبِیائِکَ الْمُرْسَلِینَ وَ اَنْ تَغْفِرَ لَنا وَ لِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ اَلاَْحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الاَْمْواتِ ، اَللّهُم اِنّی اَسْأَلُکَ مِنْ خَیْرِ ما سَأَلَکَ عِبادُکَ الْمُرْسَلُونَ وَ اَعُوذُ بِکَ مِنْ شَر ما عاذَ بِهِ عِبادُکَ الْمُخْلَصُونَ ، اَللّهُ اَکْبَرُ اَوّلُ کُل شَیْئ وَ اخِرُهُ وَ بَدِیعُ کُل شَیْئ وَ مُنْتَهاهُ وَ عالِمُ کُل شَیْئ وَ مَعادُهُ وَ مَصِیرُ کُل شَیْئ اِلَیْهِ وَ مَرَدّهُ وَ مُدَبّرُ الاُْمُورِ وَ باعِثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ ، قابِلُ الاَْعْمالِ مُبْدِی الْخَفِیّاتِ مُعْلِنُ السّرائِرِ ، اَللّهُ اَکْبَرُ عَظِیمُ الْمَلَکُوتِ شَدِیدُ الْجَبَرُوتِ حَی لا یَمُوتُ دائِمٌ لا یَزُولُ اِذا قَضى اَمْراً فَاِنّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ ، اَللّهُ اَکْبَرُ خَشَعَتْ لَکَ الاَْصْواتُ وَ عَنَتْ لَکَ الْوُجُوهُ وَ حارَتْ دُونَکَ الاَْبْصارُ وَکَلّتِ الاَْلْسُنُ عَنْ عَظَمَتِکَ وَ النّواصِی کُلّها بِیَدِکَ وَ مَقادِیْرُ الاُْمُورِ کُلّها اِلَیْکَ ، لا یَقْضِی فِیها غَیْرُکَ وَ لا یَتِم مِنْها شَیْئٌ دُونَکَ ، اَللّهُ اَکْبَرُ اَحاطَ بِکُل شَیْئ حِفْظُکَ وَ قَهَرَ کُل شَیْئ عِزّکَ وَ نَفَذَ کُل شَیْئ اَمْرُکَ وَ قامَ کُل شَیْئ بِکَ وَ تَواضَعَ کُل شَیْئ لِعَظَمَتِکَ وَ ذَل کُل شَیْئ لِعِزّتِکَ وَ اسْتَسْلَمَ کُل شَیْئ لِقُدْرَتِکَ وَ خَضَعَ کُل شَیْئ لِمُلْکِکَ ، اَللّهُ اَکْبَرُ».

مسأله ۱۵۲۹

در زمان غایب بودن امام (علیه السلام) بنابر احتیاط مستحب بعد از نماز عید فطر و قربان ، در جماعت دو خطبه بخوانند ، و بهتر است که در خطبه عید فطر احکام زکات فطره ، و در خطبه عید قربان احکام

قربانی را بگویند.

مسأله ۱۵۳۰

نماز عید سوره مخصوصی ندارد ، ولی بهتر است که در رکعت اوّل آن سوره (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الأَعْلی) «سوره ۸۷» و در رکعت دوم سوره شمس «سوره ۹۱» را بخوانند ، و افضل از همه آن است که در رکعت اوّل سوره شمس ، و در رکعت دوم سوره غاشیه «سوره ۸۸» را بخوانند.

مسأله ۱۵۳۱

مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند ، ولی در مکّه مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود.

مسأله ۱۵۳۲

مستحب است امام جماعت و مأموم پیش از نماز غسل کند ، و عمامه سفیدی از پنبه بر سر بگذارد که یک طرف آن را بر سینه اش و طرف دیگر را بین دو کتفش بیندازد ، و پیاده و پا برهنه و با وقار به نماز عید برود.

مسأله ۱۵۳۳

مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند ، و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند ، و امام جماعت قرائت را بلند بخواند.

مسأله ۱۵۳۴

مستحب است بعد از نماز مغرب و عشاء شب عید فطر و بعد از نماز صبح آن و بعد از نماز عید فطر ، این تکبیرها را بگوید: «اَللّهُ اَکْبَرُ ، اَللّهُ اَکْبَرُ ، لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ ، اَللّهُ اَکْبَرُ وَ لِلّهِ الْحَمْدُ ، اَللّهُ اَکْبَرُ عَلی ما هَدانا».

مسأله ۱۵۳۵

مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز ، که اوّل آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است ، تکبیرهایی را که در مسأله پیش گذشت بگوید ، و بعد از آن بگوید: «اَللّهُ اَکْبَرُ عَلی ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَةِ الْاَنْعامِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما اَبْلانا» ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعد از پانزده نماز ، که اوّل آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجّه است ، این تکبیرها را بگوید.

مسأله ۱۵۳۶

احتیاط مستحب آن است که زنها از رفتن به نماز عید خودداری کنند ، ولی این احتیاط برای زنهای پیر نیست.

مسأله ۱۵۳۷

در نماز عید هم مثل نمازهای دیگر مأموم باید غیر از حمد و سوره ، چیزهای دیگر نماز را خودش بخواند.

مسأله ۱۵۳۸

اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته ، بعد از آن که امام به رکوع رفت باید آنچه از تکبیرها و قنوتها را که با امام نگفته خودش بگوید و خود را به رکوع امام برساند ، و اگر در هر قنوت یک «سُبْحانَ اللّهِ» یا یک «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» بگوید کافیست.

مسأله ۱۵۳۹

اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است ، می تواند نیّت کند و تکبیر اوّل نماز را بگوید و به رکوع رود ، هر چند احتیاط این است که نماز را به قصد رجاء به جا آورد.

مسأله ۱۵۴۰

اگر در نماز عید یک سجده از رکعت آخر یا تشهّد را فراموش کند ، در صورتی که کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده باشد ، برگردد و آن را به جا آورد ، و اگر سجده از رکعت قبل باشد ، بنابر احتیاط واجب آن را قضا کند ، و در هر حال اگر کاری کند که برای آن در نماز یومیّه سجده سهو لازم است اگر چه به احتیاط بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بنماید.

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله ۱۵۴۱

بعد از مرگ انسان می شود برای نماز و عبادتهای دیگر او که در زندگی به جا نیاورده ، دیگری را اجیر کنند ، یعنی به او مزد دهند که آنها را به جا آورد ، و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد ، صحیح است.

مسأله ۱۵۴۲

انسان می تواند برای بعضی از کارهای مستحبّی ، مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان (علیهم السلام) از طرف زندگان اجیر شود ، به این معنی که متعلّق اجاره نیابت از آنان در انجام آن کار باشد ، چنانکه می تواند همین نیابت را تبرّعاً انجام دهد ، و نیز می تواند کار واجب یا مستحبّی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

مسأله ۱۵۴۳

کسی که برای نماز قضای میّت اجیر شده، باید در مسائل نماز یا مجتهد باشد، یا نماز را از روی تقلید صحیح انجام بدهد، یا آن که عمل به احتیاط کند.

مسأله ۱۵۴۴

اجیر بایـد موقع نیّت میّت را معیّن نمایـد ، و لازم نیست اسم او را بدانـد ، پس اگر نیّت کند از طرف کسـی نماز می خوانم که برای او اجیر شده ام کافیست.

مسأله ۱۵۴۵

اجیر بایـد عمل را به قصـد آنچه در ذمّه میّت است به جا آورد ، و اگر عملی را انجام دهـد و ثواب آن را برای او هـدیه کند ، کافی نیست.

مسأله ۱۵۴۶

باید کسـی را اجیر کنند که بدانند یا حجّت شرعیّه داشته باشند مثل اطمینان یا اخبار دو عادل یا شخص مورد وثوقی که ظن بر خلاف قولش نباشد که عمل را انجام می دهد.

مسأله ۱۵۴۷

کسی را که برای نمازهای میّت اجیر کرده اند ، اگر ثابت شود که عمل را به جا نیاورده ، یا باطل انجام داده ، باید دوباره اجیر بگیرند.

مسأله ۱۵۴۸

هر گاه شک کنـد که اجیر عمل را انجام داده یا نه ، همین که مورد اطمینان باشـد و بگویـد انجام داده ام ، یا بیّنه یا خبر ثقه ای که ظن بر خلاف آن نباشـد قائم شود بر این که انجام داده ، کفایت می کند ، و اگر شک کند که عمل او صـحیح بوده یا نه ، بنابر صحّت آن بگذارد.

مسأله ۱۵۴۹

کسـی را که عـذری دارد مثلا با تیمّم یا نشسـته نماز می خواند نمی شود برای نمازهای میّت اجیر کرد ، اگر چه نمازهای میّت هم همان طور قضا شده باشد.

مسأله ۱۵۵۰

مرد برای زن و زن برای مرد می تواند اجیر شود ، و در بلند و آهسته خواندن نماز باید اجیر به تکلیف خود عمل نماید.

مسأله ۱۵۵۱

در قضـای نمازهای میّت ترتیب واجب نیست ، هر چنـد احتیاط مسـتحب رعایت ترتیب است ، مگر در نمازهایی که ادای آنها ترتیب دارد ، مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء از یک روز.

مسأله ۱۵۵۲

اگر با اجیر شرط کنند که عمل را به طور مخصوصی انجام دهد ، باید همان طور به جا آورد ، مگر این که علم به فساد عمل داشته باشد که در این صورت نمی تواند بر آن عمل اجیر شود ، و اگر با او شرط نکنند ، باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید ، و احتیاط مستحب آن است که از وظیفه خودش و میّت هر کدام که به احتیاط نزدیکتر است به آن عمل کند ، مثلا اگر وظیفه میّت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یک مرتبه است ، سه مرتبه بگوید.

مسأله ۱۵۵۳

اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبّات آن بخواند ، باید مقداری از مستحبّات نماز را که معمول است به جا آورد.

مسأله ۱۵۵۴

اگر انسان چند نفر را برای قضای نماز میّت اجیر کند ، بنابر آنچه در مسأله «۱۵۵۱» گذشت ، لازم نیست برای هرکدام آنها وقتی را معیّن نماید.

مسأله ۱۵۵۵

اگر کسی اجیر شود که مثلا در مدّت یک سال نمازهای میّت را بخواند ، و پیش از تمام شدن سال بمیرد ، باید برای نمازهایی که می دانند به جا نیاورده دیگری را اجیر نمایند ، و اگر احتمال می دهند به جا نیاورده ، بنابر احتیاط واجب نیز اجیر بگیرند.

مسأله ۱۵۵۶

کسی را که برای نمازهای میّت اجیر کرده اند ، اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد ، چنانچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند ، اگر قادر بر عمل بوده اجاره صحیح ، و اجاره کننده می تواند اجره المثل باقی مانده را بگیرد ، یا آن که اجاره را فسخ نموده و اجره المثل مقداری را که به جا آورده کسر و مابقی را بگیرد ، و اگر قادر نبوده اجاره نسبت به ما بعد فوت اجیر باطل است ، و می تواند اجره المسمّای باقی مانده را گرفته ، یا آن که اجاره مقدار گذشته را فسخ نموده و اجره المثل آن را بدهد ، و اگر شرط نکرده باشند که خودش بخواند باید ورثه اش از مال او کسی را اجیر بگیرند ، و امّا اگر مال نداشته باشد بر ورثه او چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۵۵۷

اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میّت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشته باشد ، بعد از عمل به دستوری که در مسأله قبلی ذکر شد ، اگر چیزی از مال او زیاد آمد ، در صورتی که وصیّت کرده باشد و اجرت نمازهای او بیش از ثلث باشد و ورثه اجازه بدهند ، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند ، و اگر اجازه ندهند ، ثلث آن را به مصرف نماز او برسانند.

چیزهایی که در نماز مکروه است

مسأله ۱۱۶۵

مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند ، به طوری که نگویند روی خود را از قبله گردانده ، وگرنه نماز باطل است چنانکه گذشت.

و نیز مکروه است در نماز چشمها را ، هم بگذارد یا به طرف راست و چپ بگرداند ، و با ریش و دست خود بازی کند ، و انگشتها را داخل هم نماید ، و آب دهان بیندازد ، و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند.

و همچنین مکروه است موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر ، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود ، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه می باشد.

مسأله ۱۱۶۶

موقعی که انسان خوابش می آید ، و نیز موقع خودداری کردن از بول و غائط مکروه است نماز بخواند ، و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می باشد ، و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

مواردی که می شود نماز واجب را شکست

مسأله ۱۱۶۷

شکستن نماز واجب از روی اختیار حرام است ، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۶۸

اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است ، یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می باشد بدون شکستن نماز ممکن نباشد ، باید نماز را بشکند.

مسأله ۱۱۶۹

اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند ، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد ، باید در همان حال بپردازد ، و اگر بدون شکستن نماز دادن طلب او ممکن نیست ، باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد ، و بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۷۰

اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است ، چنانچه وقت تنگ باشد باید نماز را تمام کند ، و اگر وقت وسعت دارد و

تطهیر مسـجد نماز را به هم نمی زنـد ، باید در بین نماز تطهیر کند ، بعد بقیّه نماز را بخواند ، و اگر نماز را به هم می زند ، در صورتی که بعـد از نماز تطهیر مسـجد ممکن باشـد ، شکسـتن نماز جایز نیست ، مگر آن که نجس بودن مسـجد موجب هتک مسـجد باشد ، که در این صورت باید نماز را بشـکند و مسجد را تطهیرنماید و بعد نماز را بخواند ، و همچنین اگر بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن نباشد.

مسأله ۱۱۷۱

کسـی که بایـد نمـاز را بشـکند ، اگر نمـاز را تمـام کنـد ، هر چنـد معصـیت کرده ولی نمازش صـحیح است ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۷۲

اگر پیش از آن که به انـدازه رکوع خم شود یـادش بیایـد که اذان و اقـامه را فراموش کرده ، چنانچه وقت نماز وسـعت دارد ، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند ، و همچنین است اگر پیش از قرائت یادش بیاید که اقامه را فراموش کرده.

شکّیات

اشاره

شکّیات نماز بیست و سه قسم است: هشت قسم آن شـکهایی است که نماز را باطل می کنـد هر چنـد بطلان در بعضـی از آنها مبنی بر احتیاط است ، و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد ، و نُه قسم دیگر آن صحیح است.

شکهای باطل کننده

مسأله ۱۱۷۳

شکهایی که نماز را باطل می کند از این قرار است:

(اوّل) شـک در شـماره رکعتهـای نمـاز دو رکعتی واجب ، مثـل نماز صـبح و نماز مسافر ، ولی شک در شـماره رکعتهای نماز مستحب و نماز احتیاط نماز را باطل نمی کند.

(دوم) شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی.

(سوم) آن که در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.

(چهارم) آن که در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن ذکر سجده دوم شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر.

(پنجم) شک در رکعتهای نماز که نداند چند رکعت خوانده است.

(ششم) شک بین دو و پنج ، یا دو و بیشتر از پنج ، ولی در این شک بنابر احتیاط واجب بنا را بر دو بگذارد و نماز را تمام کند ، و اعاده نماید.

(هفتم) شک بین سه و شش ، و سه و بیشتر از شش ، ولی در این شک بنابر احتیاط واجب بنا را بر سه بگذارد و نماز را تمام کند ، و اعاده نماید.

(هشتم) شک بین چهار و شش ، و چهار و بیشتر از شش که احتیاط واجب آن است که بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند ، و اعاده نماید.

مسأله ۱۱۷۴

اگر یکی از شکهای باطل کننده برای انسان پیش آید ، باید به قدری فکر کند که آن شک مستقر شود ، و بعد از آن می تواند نماز را به هم بزند ، و بهتر آن است که به قدری فکر کند که صورت نماز به هم بخورد.

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد

مسأله ۱۱۷۵

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:

(اوّل) شک در چیزی که محل به جا آوردن آن گذشته است ، مثل آن که در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه.

(دوم) شک بعد از سلام نماز.

(سوم) شک بعد از گذشتن وقت نماز.

(چهارم) شک کثیرالشّک ، یعنی کسی که زیاد شک می کند.

(پنجم) شک امام در شماره رکعتهای نماز ، در صورتی که مأموم شماره آنها را بداند ، و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعتهای نماز را بداند.

(ششم) شک در نمازهای مستحبّی و نماز احتیاط.

۱ شک در چیزی که محل آن گذشته است

مسأله ۱۱۷۶

اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه مثلا شک کند که حمد خوانده یا نه چنانچه مشغول کاری که بعد از آن واجب است نشده ، باید آنچه را که در انجام آن شک کرده به جا آورد ، و اگر به کاری که بعد از آن است مشغول شده مثلا در حال خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۷

اگر در بین خواندن آیه ای شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه ، یا وقتی که آخر آیه را می خواند شک کند که اوّل آن را خوانده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۸

اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن ، مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۹

اگر در حالی که به سجده می رود شک کند که رکوع کرده یا نه بنابر احتیاط واجب برگردد و بایستد و رکوع را به جا آورد و نماز را تمام کند و دوباره بخواند ، و اگر شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه ، باید برگردد و بایستد و بعد به سجده رفته و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۱۸۰

اگر در حال برخاستن شک کند که سجده یا تشهّد را به جا آورده یا نه ، باید برگردد و به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۱

کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند ، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می خواند شک کند که سجده یا تشهّد را به جا آورده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند ، و اگر پیش از آن که مشغول حمد یا تسبیحات شود شک کند که سجده یا تشهّد را به جا آورده یا نه ، چنانچه نداند آن حالت مثلا نشستن آیا نشستن بدل از قیام است یا نه ، باید برگردد و مشکوک را به جا آورد ، و اگر بداند که بدل از قیام است ، چنانچه شک در تشهّد باشد بنابر احتیاط واجب آن را به قصد قربت مطلقه اعم از وجوب و استحباب بیاورد و نمازش صحیح است ، و اگر شک در سجده است ، بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۲

اگر شک کنـد که یکی از رکنهای نماز را به جا آورده یا نه ، چنانچه مشـغول کاری که بعـد از آن است نشده ، باید آن را به جا آورد ، مثلا اگر پیش از خواندن تشهّد شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه ، باید به جا آورد ، و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را به جا آورده ، در صورتی که آن رکن رکوع یا دو سجده باشد نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۳

اگر شک کنـد عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه ، چنانچه مشـغول کاری که بعـد از آن است نشـده بایـد آن را به جا آورد ، مثلا اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه ، باید حمد را بخواند ، و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را به جا آورده ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۸۴

اگر شک کنـد که رکنی را به جا آورده یا نه ، چنانچه مشغول کاری که بعـد از آن است شـده باید به شک خود اعتنا نکند ، مثلا موقعی که مشـغول خواندن تشهّد است اگر شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند ، و اگر یـادش بیایـد که آن رکن را به جا نیاورده ، در صورتی که تکبیره الاحرام باشـد ، نمازش باطل است ، چه داخل رکن بعد شـده باشد یا نشده باشد ، و در غیر آن چنانچه مشـغول رکن بعد نشده ، باید آن را به جا آورد ، و اگر مشـغول رکن بعد شده نمازش باطل است ، مثلا اگر پیش از رکوع رکعتِ بعـد یادش بیاید که دو سـجده را به جا نیاورده ، باید به جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۵

اگر شک کنـد عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه ، چنانچه مشـغول کاری که بعـد از آن است شـده باید به شک خود اعتنـا نکنـد ، مثلا موقعی که مشـغول خوانـدن سوره است ، اگر شک کنـد که حمـد را خوانـده یا نه ، بایـد به شک خود اعتنا نکند ، و اگر بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده ، در صورتی که مشـغول رکن بعد نشده باید به جا آورد ، و اگر مشـغول رکن بعـد شـده نمـازش صـحیح است ، بنابراین اگر مثلا در قنوت یادش بیایـد که سوره را نخوانـده ، بایـد بخوانـد ، و اگر در رکوع یادش بیاید نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۸۶

اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه ، چنانچه مشغول نماز دیگر شده ، یا به واسطه انجام کاری که صورت نماز را به هم

می زند از حال نمازگزار بیرون رفته ، باید به شک خود اعتنا نکند ، و اگر پیش از اینها شک کند باید سلام را بگوید اگر چه مشغول تعقیب باشد ، و اگر شک کند که سلام را درست گفته یا نه در هر صورت به شک خود اعتنا نکند.

۲ شک بعد از سلام

مسأله ۱۱۸۷

اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه مثلا شک کند رکوع کرده یا نه یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت ، به شک خود اعتنا نکند ، و مشهور فرموده اند: «اگر هر دو طرف شک او باطل باشد ، مثلا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت ، نمازش باطل است.» ولی این حکم محل اشکال است ، و احتیاط واجب آن است که یک رکعت دیگر بخواند و بعد از سلام نماز دو سجده سهو به جا آورد ، و نماز را هم اعاده نماید.

۳ شک بعد از وقت

مسأله ۱۱۸۸

اگر بعد از گذشتن وقت نماز شک کند که نماز خوانده یا نه ، یا گمان کند که نخوانده ، خواندن آن لازم نیست ، ولی اگر پیش از گذشتن وقت شک کند که نماز خوانده یا نه ، اگر چه گمان کند که خوانده است باید آن نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۸۹

اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه ، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۰

اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده ، ولی نداند به نیّت ظهر خوانده یا به نیّت عصر ، باید چهار رکعت نماز قضا به نیّت نمازی که بر او واجب است بخواند.

مسأله ۱۱۹۱

اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشاء بداند یک نماز خوانده ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی ، باید قضای

نماز مغرب و عشاء را بخواند.

۴ شک کثیرالشّک

مسأله ۱۱۹۲

کثیرالشّک کسی است که عرفاً بگویند زیاد شک می کند ، و کسی که حال او به نحوی باشد که لااقل در هر سه نماز پشت سر هم یک مرتبه شک کند مصداق کثیرالشّک است ، و چنانچه زیاد شک کردن از غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشد ، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۳

کثیرالشّک اگر در به جا آوردن چیزی از اجزاء یا شرایط نماز شک کند ، باید بنا بگذارد که آن را به جا آورده ، مثلا اگر شک کند که رکوع کرده یا نه ، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است ، و اگر در به جا آوردن چیزی شک کند که نماز را باطل می کند مثل این که شک کند که نماز صبح را دو رکعت خوانده یا سه رکعت بنا را بر صحّت بگذارد.

مسأله ۱۱۹۴

کسی که در یک چیز نماز زیاد شک می کند ، چنانچه در چیزهای دیگر نماز شک کند باید به دستور آن شک عمل نماید ، مثلا کسی که زیاد شک می کند سجده کرده یا نه ، اگر در به جا آوردن رکوع شک کند ، باید به دستور آن رفتار نماید ، یعنی اگر به سجده نرفته رکوع را به جا آورد ، و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۵

کسی که در نماز مخصوصی مثلا در نماز ظهر زیاد شک می کند ، اگر در نماز دیگر مثلا در نماز عصر شک کند ، باید به دستور شک رفتار نماید.

مسأله ۱۱۹۶

کسی که فقط وقتی در جای مخصوصی نماز می خواند زیاد شک می کند ، اگر در غیر آن جا نماز بخواند و شکّی برای او پیش آید ، باید به دستور شک عمل نماید.

مسأله ۱۱۹۷

اگر انسان شک کند که کثیرالشّک شده یا نه ، باید به دستور شک عمل نماید ، و کثیرالشّک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته ، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۸

کسی که زیاد شک می کند ، اگر شک کند رکنی را به جا آورده یا نه و اعتنا نکند ، بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده ، در صورتی که تکبیره الاحرام باشد ، نمازش باطل است ، چه داخل رکن بعد شده باشد یا نشده باشد ، و در غیر آن چنانچه مشغول رکن بعد نشده ، باید آن را به جا آورد ، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است ، مثلا اگر شک کند که رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند ، چنانچه پیش از سجده دوم یادش بیاید که رکوع نکرده است باید بر گردد و رکوع کند ، و اگر در سجده دوم یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۹۹

کسی که زیاد شک می کند ، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست به جا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده ، چنانچه از محل به جا آوردن آن نگذشته ، باید آن را به جا آورد ، و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است ، مثلا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند ، چنانچه در قنوت یادش بیاید که آن را نخوانده ، باید بخواند ، و اگر در رکوع یادش بیاید نمازش صحیح است.

۵ شک امام و مأموم

مسأله ۱۲۰۰

اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند ، مثلا شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت ، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که مثلا چهار رکعت خوانده ، و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است ، امام باید نماز را تمام کند و نماز احتیاط ندارد ، و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است و مأموم در شماره رکعتهای نماز شک کند ، باید به شک خود اعتنا ننماید.

۶ شک در نماز مستحبّی

مسأله ۱۲۰۱

اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبّی شک کند ، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند ، باید بنا را بر کمتر بگذارد ، مثلا اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت ، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است ، و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند مثلا شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت به هر طرف شک عمل کند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۰۲

کم شدن رکن نافله را باطل می کند ، ولی زیاد شدن رکن در آن اشکال ندارد ، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده ، باید آن کار را انجام دهد ، و دوباره آن رکن را به جا آورد ، مثلا اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره حمد را نخوانده ، باید برگردد و حمد را بخواند و دوباره به رکوع رود.

مسأله ۱۲۰۳

اگر در یکی از کارهای نافله شک کند خواه رکن باشد یا غیر رکن چنانچه محل آن نگذشته باید به جا آورد ، و اگر محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۰۴

اگر در نماز مستحبّی دو رکعتی گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود ، نمازش صحیح است ، و اگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود ، باید به همان گمان عمل کند ، مثلا اگر گمانش به یک رکعت می رود ، باید یک رکعت دیگر بخواند.

مسأله ۱۲۰۵

اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب سجده سهو واجب می شود ، یا یک سجده یا تشهّد را فراموش نماید و بعد از سلام یادش بیاید ، سجده سهو و قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۲۰۶

اگر شک کند که نماز مستحبّی را خوانده یا نه ، چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیّار (علیه السلام) وقت معیّن نداشته باشد ، بنا بگذارد که نخوانده است ، و همچنین است اگر مثل نافله یومیّه وقت معیّن داشته باشد و پیش از گذشتن وقت شک کند که آن را به جا آورده یا نه ، ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده است یا نه ، به شک خود اعتنا نکند.

شکهای صحیح

مسأله ۱۲۰۷

در نُه صورت ، اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند ،باید فکر نماید ، و بنابر احتیاط واجب تأخیر نیندازد ، پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا کرد ، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند ، وگرنه به دستورهایی که بیان می شود عمل نماید ، و آن نُه صورت از این قرار است:

(اوّل) آن که بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم شک کند که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت ، که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده است و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد.

(دوم) شک بین دو و چهار بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم ، که هر چند برای تخییر بین از سر گرفتن نماز و بنابر چهار گذاشتن و آوردن نماز احتیاط وجهی هست ، ولی احتیاط واجب آن است که بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

(سوم) شک بین دو و سه و چهار بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم ، که باید بنا را

بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

(چهارم) شک بین چهار و پنج بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم ، که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد.

ولی اگر بعد از سجده اوّل ، یا پیش از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم یکی از این چهار شک برای او پیش آید نمازش باطل است.

(پنجم) شک بین سه و چهار که در هر جای نماز باشد باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند ، و بنابر مشهور بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد ، ولی احتیاط واجب آن است که دو رکعت نماز نشسته را اختیار کند.

(ششم) شک بین چهار و پنج در حالی که ایستاده است ، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد ، و بنا بر مشهور بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد ، ولی احتیاط واجب آن است که دو رکعت نماز نشسته را اختیار کند.

(هفتم) شک بین سه و پنج در حالی که ایستاده است ، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد ، چنانکه در صورت دوم گذشت.

(هشتم) شک بین سه و چهار و پنج در حالی که ایستاده است ، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و بعد از سلام نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت

نشسته به جا آورد.

(نهم) شک بین پنج و شش در حالی که ایستاده است ، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجده سهو به جا آورد.

و نیز بنابر احتیاط مستحب ، دو سجده سهو برای ایستادن بیجا در این چهار صورت به جا آورد.

مسأله ۱۲۰۸

اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید ، نباید نماز را بشکند ، بلکه به دستوری که برای آن شک هست عمل نماید ، و چنانچه به دستور شک عمل نکند ، پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند مثل روگرداندن از قبله نماز را از سر گیرد ، نماز دومش هم باطل است ، و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند مشغول نماز شود ، نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۰۹

اگر یکی از شکهایی که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید ، چنانچه انسان نماز را تمام کند باید نماز احتیاط را بخواند و نماز را از سر نگیرد ، و اگر نماز احتیاط را نخواند ، در صورتی که پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند نماز را از سر بگیرد ، نماز دومش هم باطل است ، و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند مشغول نماز شده ، نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۰

وقتی یکی از شکهای باطل برای انسان پیش آید و بداند اگر به حالت بعدی منتقل شود برای او یقین یا گمان پیدا می شود ، جایز نیست با حالت شک نماز را ادامه دهد ، مثلا اگر در حال ایستادن شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر و بداند که اگر به رکوع رود به یک طرف یقین یا گمان پیدا می کند ، جایز نیست با این حال رکوع نماید.

مسأله ۱۲۱۱

وقتی یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید چنانچه گذشت بنابر احتیاط واجب فوراً فکر کند ، و اگر چیزهایی که به واسطه آنها ممکن است یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا شود از بین نمی رود ، چنانچه کمی فکر کردن را تأخیر بیندازد اشکال ندارد ، مثلا اگر در سجده شک کند می تواند تا بعد از سجده فکر کردن را تأخیر بیندازد.

مسأله ۱۲۱۲

اگر اوّل به یک طرف گمان داشته باشد ، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود ، باید به دستور شک عمل نماید ، و اگر اوّل

دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد ، بعد گمانش به طرف دیگر برود ، باید همان طرف را بگیرد و به وظیفه عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۳

کسی که نمی داند به یک طرف گمان دارد ، یا هر دو طرف در نظر او مساوی است ، باید به دستور شک عمل کند ، و احتیاط مستحب آن است که اگر شک از شکوک صحیحه و مورد نماز احتیاط است و گمانی که احتمال می دهد بر اکثر است ، نماز را بر طبق آن گمان تمام کند و نماز احتیاط بخواند ، و اگر بر اقل است یا شک از شکوک صحیحه نیست ، بر طبق گمان نماز را تمام کند و اعاده نماید.

مسأله ۱۲۱۴

اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته ، که مثلا دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته ، ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده ، باید نماز احتیاط را بخواند.

مسأله ۱۲۱۵

اگر موقعی که تشهّد می خواند ، یا بعد از ایستادن شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه ، و در همان موقع یکی از شکهایی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتّفاق بیفتد صحیح می باشد برای او پیش آید مثلا شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت چنانچه به دستور آن شک عمل کند ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۶

اگر پیش از آن که مشغول تشهّد شود ، یا پیش از ایستادن در رکعتی که تشهّد ندارد شک کند که یک یا دو سجده را به جا آورده یا نه ، و در همان موقع یکی از شکهایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است برایش پیش آید ، نماز باطل است.

مسأله ۱۲۱۷

اگر موقعی که ایستاده بین سه و چهار ، یا بین سه و چهار و پنج شک کند و یادش بیاید که یک یا دو سجده از رکعت پیش به جا نیاورده ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۱۸

اگر شک او از بین برود و شک دیگری برایش پیش آید ، مثلا اوّل شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت ، بعد شک

کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت ، باید به دستور شک دوم عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۹

اگر بعد از نماز شک کند که در حال نماز مثلا بین دو و چهار شک کرده یا بین سه و چهار ، می تواند دست از نماز بر دارد و بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند مثل پشت به قبله کردن و تکلّم عمدی نمازش را دوباره بخواند ، هر چند احتیاط مستحب آن است که به دستور هر دو شک عمل کند و بعد نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۲۰

اگر بعد از نماز بفهمد که در حال نماز شکّی برای او پیش آمده ، ولی نداند از شکهای باطل یا صحیح بوده ، و اگر از شکهای صحیح بوده نداند کدام قسم آن بوده است ، می تواند دست از نماز بر داشته ، و کاری که نماز را باطل می کند انجام دهد ، و نمازش را دوباره بخواند ، و احتیاط مستحب آن است که به وظایف مقرّره در شکوک صحیحه عمل کند ، و بعد نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۲۱

کسی که نشسته نماز می خواند اگر شکی کند که باید برای آن ، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند ، باید یک رکعت نشسته به جا آورد ، و اگر شکی کند که باید برای آن ، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند ، باید دو رکعت نشسته به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۲

کسی که ایستاده نماز می خواند ، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود ، باید مثل کسی که نماز را نشسته می خواند که حکم آن در مسأله پیش بیان شد نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۳

کسی که نشسته نماز می خواند ، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد ، باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می خواند عمل کند.

نماز احتیاط

مسأله ۱۲۲۴

کسی که نماز احتیاط بر او واجب است ، بعد از سلام نماز باید فوراً نیّت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و

به رکوع رود و دو سجده نماید ، پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است ، بعد از دو سجده تشهّد بخواند و سلام دهد ، و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است ، بعد از دو سجده یک رکعت دیگر مثل رکعت اوّل به جا آورد ، و بعد از تشهّد سلام دهد.

مسأله ۱۲۲۵

نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد ، و باید آن را آهسته بخواند و نیّت آن را به زبان نیاورد ، و بنابر احتیاط واجب «بسم الله» آن را هم آهسته بگوید.

مسأله ۱۲۲۶

اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد نمازی که خوانده درست بوده ، نماز احتیاط مورد ندارد ، و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد ، لازم نیست آن را تمام نماید ، و می تواند آن را به قصد نافله دو رکعتی تمام نماید.

مسأله ۱۲۲۷

اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده ، چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده ، باید آنچه را از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بیجا بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بنماید ، و همچنین برای هر موجب دیگری که پیش آمده باشد ، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام داده مثلا پشت به قبله کرده باید نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۸

اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده ، مثلا در شک بین دو و چهار دو رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۹

اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده ، مثلا در شک بین دو و چهار دو رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده ، باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۰

اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر از نماز احتیاط بوده ، چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می کند انجام داده مثلاـ پشت به قبله کرده باید نماز را دوباره بخواند ، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده ، بنابر احتیاط واجب کسری نمازش را ضمیمه نماید و نماز را تمام کند ، و برای هر یک از سلام در اصل نماز و نماز احتیاط و هر موجب دیگری که پیش آمده باشد ، دو سجده سهو به جا آورد و نماز را هم اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۱

اگر بین دو و سه و چهار شک کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده ، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

مسأله ۱۲۳۲

اگر بین سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته می خواند ، قبل از رکوع اوّل یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده ، آنچه را خوانده به حساب نیاورد ، و بنابر احتیاط واجب بایستد و کسری نماز را تمام کند ، و دو سجده سهو برای زیادی سلام ، و دو سجده دیگر برای زیادی تشهّد اگر آورده باشد به جا آورد و نماز را دوباره بخواند ، و اگر بعد از رکوع یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۳۳

اگر بین دو و سه و چهار شک کند ، و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می خواند پیش از رکوع دوم یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده ، بنابر احتیاط واجب بنشیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کند ، و دو سجده سهو برای زیادی سلام و دو سجده دیگر برای زیادی تشهّد اگر آورده باشد به جا آورد و نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۴

اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده ، چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش تمام نماید ، مثل آن که در شک بین سه و چهار موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته را می خواند یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده ، چون نمی تواند دو رکعت نشسته را به جای دو رکعت ایستاده حساب کند ، باید نماز احتیاط نشسته را رها کند ، و بنابر احتیاط واجب کسری نمازش را تمام کند ، و دو سجده سهو برای زیادی سلام و دو سجده سهو دیگر برای زیادی تشهّد اگر آورده باشد به جا آورد و نماز را اعاده نماید ، در صورتی که قبل از رکوع اوّل یادش بیاید ، و در غیر این صورت نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۳۵

اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده به جا آورده یا نه ، چنانچه وقت نماز گذشته به شک خود اعتنا نکند ، و اگر وقت دارد ، در صورتی که بین شک و نماز زیاد طول نکشیده و کاری که منافی با نماز است مثل رو برگرداندن از قبله انجام نداده ، باید نماز احتیاط را بخواند ، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام داده ، یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده ، بنابر احتیاط واجب نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۶

اگر در نماز احتیاط به جای یک رکعت دو رکعت بخواند یا رکنی را زیاد کند ، نماز احتیاط باطل می شود ، و باید دوباره

اصل نماز را بخواند.

مسأله ۱۲۳۷

موقعی که مشغول نماز احتیاط است ، اگر در یکی از کارهای آن شک کند ، چنانچه محل آن نگذشته باید به جا آورد ، و اگر محلّش گذشته باید به شک خود اعتنا نکند ، مثلاـ اگر شک کند که حمد خوانده یا نه ، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند ، و اگر به رکوع رفته باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۳۸

اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شک کند ، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند ، باید بنا را بر کمتر بگذارد ، و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند ، باید بنا را بر بیشتر بگذارد ، مثلا موقعی که مشغول خواندن دو رکعت نماز احتیاط است ، اگر شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت ، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند ، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده ، و اگر شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت ، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند ، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است.

مسأله ۱۲۳۹

اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود ، سجده سهو ندارد ، مگر آنچه که در مسأله «۱۲۴۱» می آید.

مسأله ۱۲۴۰

اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء یا شرایط آن را به جا آورده یا نه ، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۴۱

اگر در نماز احتیاط ، تشهّد یا یک سجده را فراموش کند و در جای خود تدارکش ممکن نباشد ، باید بعد از سلام نماز ، اگر تشهّد را فراموش کرده ، بنابر احتیاط مستحب آن را قضا نماید ، و باید دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر سجده را فراموش کرده ، باید آن را قضا نماید.

مسأله ۱۲۴۲

اگر نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای یک تشهّد یا دو سجده سهو بر او واجب شود ، باید اوّل نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۳

حکم گمان در نماز نسبت به رکعات مثل حکم یقین است ، مثلاـ اگر نداند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت و گمان

داشته باشد که دو رکعت خوانده ، بنا می گذارد که دو رکعت است ، و اگر در نماز چهار رکعتی گمان دارد که چهار رکعت خوانده ، نباید نماز احتیاط بخواند ، و امّا نسبت به افعال ، گمان حکم شک را دارد ، پس اگر گمان دارد رکوع کرده ، در صورتی که داخل سجده نشده است ، باید آن را به جا آورد ، و اگر گمان دارد حمد را نخوانده ، چنانچه در سوره داخل شده باشد ، اعتنا به گمان ننماید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۴۴

حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیّه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد ، مثلا اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت ، چون شک او در نماز دو رکعتی است نمازش باطل می شود ، و اگر گمان داشته باشد که دو رکعت یا یک رکعت خوانده است ، بر طبق گمان خود نماز را تمام می نماید.

سجده سهو

مسأله ۱۲۴۵

برای پنج چیز بعد از سلام نماز ، باید دو سجده سهو به دستوری که می آید به جا آورد.

(اوّل) آن که در بین نماز سهواً حرف بزند.

(دوم) آن که تشهّد را فراموش کند.

(سوم) آن که در نماز چهار رکعتی بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم ، شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت ، و همچنین در شک بین پنج و شش در حال ایستادن ، چنانچه در صورت چهارم و نهم مسأله «۱۲۰۷» گذشت.

(چهارم) آن که بنابر احتیاط واجب جایی که نباید سلام نماز را بدهد مثلا در رکعت اوّل سهواً سلام بدهد.

(پنجم) آن که بنابر احتیاط واجب یک سجده را فراموش کند ، و همچنین برای هر چیزی که در نماز اشتباهاً کم یا زیاد کند.

و احتیاط مستحب آن است که برای ایستادن در جایی که باید بنشیند ، یا نشستن در جایی که باید بایستد دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۶

اگر انسان اشتباهاً یا به خیال این که نمازش تمام شده حرف بزند ، باید دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۷

برای صدایی که از آه کشیدن و سرفه کردن پیدا می شود سجده سهو واجب نیست ، ولی اگر مثلا سهواً آخ یا آه بگوید ، باید

سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۸

اگر چیزی را که سهواً غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند ، برای آن غلط سجده سهو واجب نیست.

مسأله ۱۲۴۹

اگر در نماز سهواً مدّتی حرف بزند و تمام آنها عرفاً یک مرتبه حساب شود ، دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافیست.

مسأله ۱۲۵۰

اگر سهواً تسبیحات اربعه را نگوید ، احتیاط واجب آن است که بعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۱

اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید سهواً بگوید: «اَلسّلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللّهِ الصّالِحِینَ» یا بگوید: «اَلسّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» بنابر احتیاط واجب باید دو سجده سهو به جا آورد ، و همچنین اگر اشتباهاً مقداری از این دو سلام را بگوید ، ولی اگر اشتباهاً بگوید: «اَلسّلامُ عَلَیْکَ اَیّهَا النَبِی وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۲

اگر در جایی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید ، دو سجده سهو کافیست.

مسأله ۱۲۵۳

اگر یک سجده یا تشهّد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید ، باید برگردد و به جا آورد و بعد از نماز بنابر احتیاط مستحب برای ایستادن بیجا دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۴

اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده از رکعت پیش فراموش کرده ، باید بعد از سلام نماز سجده را قضا نماید ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که تشهّد را از رکعت پیش فراموش کرده ، بنابر احتیاط مستحب تشهّد را قضا نماید ، و باید دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۵

اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمداً به جا نیاورد ، معصیت کرده ، و واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد ، و

چنانچه سهواً به جا نیاورد ، هروقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد ، و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۵۶

اگر شک دارد که سجده سهو بر او واجب شده یا نه ، لازم نیست به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۷

کسی که شک دارد مثلا دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار تا ، اگر دو سجده بنماید کافیست.

مسأله ۱۲۵۸

اگر بداند یکی از دو سجده سهو را به جا نیاورده ، و تدارک ممکن نباشد ، باید دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر بداند سهواً سه سجده کرده ، احتیاط واجب آن است که دوباره دو سجده سهو بنماید.

دستور سجده سهو

مسأله ۱۲۵۹

دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً نیّت سجده سهو کند ، و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد ، و احتیاط واجب آن است که سایر مواضع سجده را هم بر زمین بگذارد و این ذکر را بگوید:

«بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ ، اَلسّلامُ عَلَيْكَ اَيّهَا النَبِى وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ» و بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و ذکری را که گذشت بگوید ، و بنشیند و بعد از تشهّد سلام دهد ، و احتیاط واجب آن است که تشهّد به نحو متعارف باشد و در سلام بگوید: «اَلسّلامُ عَلَيْكُمْ».

قضای سجده و تشهّد فراموش شده

مسأله ۱۲۶۰

سجده و تشهّدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز قضای آن را به جا می آورد ، و همچنین دو سجده سهوی که برای تشهّد فراموش شده باید بجا آورد ، باید تمام شرایط نماز ، مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

مسأله ۱۲۶۱

اگر سجده را چند دفعه فراموش کند ، مثلا یک سجده از رکعت اوّل و یک سجده از رکعت دوم فراموش نماید ، باید بعد از نماز هر دو سجده را قضا کند ، و احتیاط واجب آن است که برای هر یک از آن دو دو سجده سهو بعد از قضای هر دو به جا

آورد و لازم نیست معیّن کند که قضای کدام یک از آنها است ، و همچنین سجده سهو برای کدام یک از آنهاست.

مسأله ۱۲۶۲

اگر یک سجده و تشهّد را فراموش کند ، واجب است قضای سجده را به جا آورد و بنابر احتیاط مستحب تشهّد را قضا نماید ، و احتیاط واجب آن است که قضای سجده را بر قضای تشهّد مقدّم بدارد ، و باید برای تشهّد فراموش شده دو سجده سهو به جا آورد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب برای سجده فراموش شده.

مسأله ۱۲۶۳

اگر دو سجده از دو رکعت فراموش نماید ، لازم نیست هنگام قضا مراعات ترتیب نماید.

مسأله ۱۲۶۴

اگر بین سلام نماز و قضای سجده کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتّفاق بیفتد ، نماز باطل می شود مثلا پشت به قبله نماید احتیاط واجب آن است که بعد از قضای سجده نماز را اعاده کند، و همچنین در دو سجده سهوی که برای قضای تشهّد می آورد.

مسأله ۱۲۶۵

اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده یا تشهّد را از رکعت آخر فراموش کرده ، چنانچه کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند مثل روگرداندن از قبله انجام نداده ، باید برگشته و نماز را تمام نموده ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو برای سلام بیجا به جا آورد ، و همچنین دو سجده سهو دیگر ، در صورتی که یک سجده را فراموش کرده و قبل از سلام تشهّد به جا آورده باشد.

مسأله ۱۲۶۶

اگر بین سلام نماز و قضای سجده کاری کند که برای آن ، سجده سهو واجب می شود مثل آن که سهواً حرف بزند باید سجده را قضا کند ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو برای تکلّم سهوی و دو سجده سهو دیگر هم برای سجده فراموش شده به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۷

اگر نداند که در نماز سجده را فراموش کرده یا تشّهد رکعت دوم را ، باید سجده را قضا نماید و دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۸

اگر شک دارد که سجده یا تشهّد را فراموش کرده یا نه ، واجب نیست قضا نماید یا سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۹

اگر بداند سجده یا تشهّد را فراموش کرده ، و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد یادش آمده و آن را به جا آورده ، یا یادش نیامده ، اگر سجده است باید آن را قضا نماید ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بجا آورد ، و اگر تشهّد است باید دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله ۱۲۷۰

کسی که باید سجده را قضا نماید ، اگر برای کار دیگری هم سجده سهو بر او واجب شود ، بنابر احتیاط واجب بعد از نماز ، اوّل سجده را قضا نماید و بعد سجده سهو را به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۱

اگر شک دارد که بعد از نماز قضای سجده را به جا آورده یا نه ، چنانچه شک بعد از وقت نماز باشد ، بنابر احتیاط واجب سجده را قضا کند ، و چنانچه شک در وقت است باید به جا آورد.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز

مسأله ۱۲۷۲

هر گاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند ، اگر چه یک حرف آن باشد نماز باطل است.

مسأله ۱۲۷۳

اگر به واسطه ندانستن مسأله از روی تقصیر ، چیزی از واجبات نماز را کم یا زیاد کند ، نماز باطل است ، ولی جاهل قاصر یا کسی که از روی فراموشی واجبات غیر رکنی نماز را کم یا زیاد کند ، نماز صحیح است. (و حکم واجب رکنی در مسأله «۹۵۱» گذشت)

و اگر به واسطه ندانستن مسأله ، حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشاء را آهسته بخواند ، یا حمد و سوره نماز ظهر و عصر را بلند بخواند ، یا در مسافرت نماز ظهر و عصر و عشاء را چهار رکعتی بخواند ، هر چند ندانستن او از روی تقصیر باشد ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۷۴

اگر در بین نماز یا بعد از آن بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده ، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده ، نمازش باطل است ، و باید دوباره با وضو یا غسل بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۷۵

اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده نمازش باطل است ، و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید ، باید برگردد و دو سجده را به جا آورد و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند ، و بعد از نماز برای آنچه زیاد کرده از قرائت یا تسبیحات بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد ، و همچنین بنابر احتیاط مستحب دو سجده سهو برای ایستادن بیجا.

مسأله ۱۲۷۶

اگر پیش از گفتن «اَلسّلامُ عَلَيْنا ...» و یا «اَلسّلامُ عَلَيْكُمْ ...» یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را به جا نیاورده ، باید دو سجده را به جا آورد ، و دوباره تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد ، و برای زیادی تشهّد بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بنماید.

مسأله ۱۲۷۷

اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده ، باید مقداری را که فراموش کرده به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۸

اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده ، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتّفاق بیفتد ، نماز را باطل می کند مثلا پشت به قبله کرده نمازش باطل است ، و اگر چنین کاری انجام نداده ، باید فوراً مقداری را که فراموش کرده به جا آورد ، و برای سلام زیادی بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بنماید ، و همچنین دو سجده سهو دیگر اگر تشهّد زیاد کرده باشد.

مسأله ۱۲۷۹

هرگاه بعد از سلام عملی انجام دهد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتّفاق بیفتد نماز را باطل می کند مثلا پشت به قبله نماید و بعد یادش بیاید که دو سجده آخر را به جا نیاورده ، نمازش باطل است ، و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند یادش بیاید ، باید دو سجده ای را که فراموش کرده به جا آورد ، و دوباره تشهّد بخواند و سلام دهد ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو برای سلام بیجا به جا آورد و همچنین دو سجده سهو دیگر اگر تشهّد زیاد کرده باشد.

مسأله ۱۲۸۰

اگر بفهمد تمام نماز را پیش از وقت خوانده ، باید دوباره بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید ، و اگر بعضی از نماز را پیش از وقت خوانده ، حکمش در مسأله «۷۵۱» بیان شده است ، و اگر بفهمد نماز را رو به قبله نخوانده ، در صورتی که منحرف به ما بین راست و چپ باشد نمازش صحیح است ، و در غیر این صورت ، اگر پیش از گذشتن وقت بفهمد باید اعاده کند ، و اگر بعد از آن بفهمد قضا ندارد ، ولی اگر پشت به قبله کرده باشد بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

و در هر صورت اگر به جهت ندانستن حکم شرعی به غیر قبله نماز بخواند ، نمازش باطل است.

نماز مسافر

[شرایط شکسته به جا آوردن نماز]

اشاره

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشاء را با هشت شرط شکسته به جا آورد ، یعنی دو رکعت بخواند.

شرط اوّل

اشاره

آن که سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد ، و فرسخ شرعی تقریباً کمتر از پنج کیلومتر و نیم است.

مسأله ۱۲۸۱

کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است ، چنانچه رفتن و همچنین برگشتنش کمتر از چهار فرسخ نباشد ، باید نماز را شکسته بخواند ، بنابراین اگر مثلا رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ یا به عکس باشد ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۲

اگر رفتن چهار فرسخ و برگشتن چهار فرسخ باشد ، اگر چه روزی که می رود همان روز یا شب آن بر نگردد ، باید نماز را شکسته بخواند و روزه را نگیرد ، و احتیاط مستحب آن است که تمام نیز بخواند.

مسأله ۱۲۸۳

اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد ، یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه ، باید نماز را تمام بخواند ، و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه ، تحقیق کردن برایش لازم نیست ، و باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۴

اگر یک عادل خبر دهد یا شخصی که مورد وثوق است خبر دهد و ظن بر خلاف گفته او نباشد که سفر انسان هشت فرسخ

است ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۵

کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است ، اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده ، باید آن را چهار رکعتی به جا آورد ، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۸۶

کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست ، یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه ، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده ، اگر چه کمی از راه باقی باشد باید نماز را شکسته بخواند ، و اگر تمام خوانده باشد ، چنانچه در وقت فهمید که هشت فرسخ است ، باید دوباره شکسته بخواند ، و اگر بعد از وقت فهمید لازم نیست دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۸۷

اگر در بین دو محلّی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است ، چند مرتبه رفت و آمد کند ، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۸

اگر محلّی دو راه داشته باشد ، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ ، و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد ، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آن جا برود ، باید نماز را شکسته بخواند ، و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۹

اگر شهر دیوار دارد ، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند ، و اگر دیوار ندارد باید از خانه های آخر شهر حساب کند.

شرط دوم:

اشاره

آن که از اوّل مسافرت قصـد هشت فرسخ را داشـته باشد ، پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسـیدن به آن جا قصـد کنـد به جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ می شود ، چون از اوّل قصد هشت فرسخ را نداشـته ، بایـد نماز را تمام بخوانـد ، ولی اگر بخواهد از آن جا هشت فرسخ برود ، یا چهار فرسخ به محلّی که در آن جا قاطع سفر محقّق نشود برود مثـل آن که قصـد مانـدن ده روز در آن جـا نداشـته باشـد و چهـار فرسـخ دیگر به وطنش یـا محلّی که می خواهد ده روز در آن جا بماند بر گردد ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۰

کسـی که نمی دانـد سـفرش چند فرسخ است مثلا برای پیدا کردن گمشده ای مسافرت می کند و نمی داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند باید نماز را تمام بخواند ، ولی در بر گشتن ، چنانچه تا وطنش یا جایی که می خواهد ده روز در آن جا بمانـد هشت فرسـخ یا بیشتر باشـد ، باید نماز را شکسـته بخواند ، و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ به محلّی که در آن جا قاطع سـفر محقّق نشود برود مثل آن که قصد ماندن ده روز در آن جا نداشته باشد و چهار فرسخ بر گردد ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۱

مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود ، پس کسی که از شهر بیرون می رود و مثلا قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند سـفر هشت فرسـخی برود ، چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می کند ، باید نماز را شکسته بخواند ، و اگر اطمینان ندارد باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۲

کسـی که قصـد هشت فرسـخ دارد ، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود ، وقتی به حد ترخّص رسـید که در شـرط هشـتم معنای آن بیان شـده باید نماز را شکسـته بخواند ، ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که عرفاً نگویند مسافر اسـت مانند ده متر و بیست متر باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۳

کسـی که در سـفر در اختیار دیگری است ماننـد خدمتگـذاری که با آقای خود مسافرت می کنـد چنانچه بداند سـفر او هشـت فرسـخ است ، بایـد نماز را شکسـته بخوانـد ، و اگر ندانـد باید تمام بخواند ، و لازم نیست از او بپرسد ، و اگر هم از او بپرسـد لازم نیست جواب بگوید.

مسأله ۱۲۹۴

کسی که در سفر در اختیار دیگری است ، اگر بداند یا گمان داشته باشد ، حتّی اگر مردّد باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۵

کسی که در سفر در اختیار دیگری است ، اگر اطمینان ندارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا نمی شود ، باید نماز را تمام بخواند ، هر چند عدم اطمینان او از این جهت باشد که احتمال می دهد مانعی برای سفر او پیش آید ، ولی اگر اطمینان داشته باشد که از او جدا نمی شود ، احتمال موانعی که مورد انتظار نیست ، اثر ندارد و باید شکسته بخواند.

شرط سوم

اشاره

آن که در بین راه از قصد خود بر نگردد ، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود بر گردد ، یا مردّد شود ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۶

اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود ، چنانچه تصمیم داشته باشد که همان جا بماند ، یا بعد از ده روز بر گردد ، یا در برگشتن و ماندن مردّد باشد ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۷

اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد که برگردد در صورتی که قاطع سفر مثل قصد ماندن ده روز در آن محل برایش پیش نیامده باشد ، باید نماز را شکسته بخواند به شرط این که برگشتن هم کمتر از چهار فرسخ نباشد.

مسأله ۱۲۹۸

اگر برای طی مسافتی که هشت فرسخ است حرکت کند ، و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود ، چنانچه از

محل اوّلی که حرکت کرده تا جایی که می خواهد برود ، هشت فرسخ باشد ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۹

کسی که برای رفتن به محلّی که هشت فرسخ است سفر می کند ، اگر بعد از آن که چهار فرسخ رفت ، مردّد شود که بقیّه هشت فرسخ را برود یا بدون این که ده روز در جایی بماند به محل خود برگردد ، باید نماز را شکسته بخواند چه در موقعی که مردّد است راه برود یا نرود ، و چه آن که بعد تصمیم بگیرد که بقیّه راه را برود یا برگردد.

مسأله ۱۳۰۰

اگر بعد از آن که چهار فرسخ برود مردّد شود که بقیّه هشت فرسخ را برود ، یا این که به محل خود برگردد ولی احتمال این را بدهد که در محل تردید یا جای دیگر ده روز توقّف نماید ،اگرچه تصمیم بگیرد که بدون ماندن ده روز بقیّه راه را برود ، در این صورت باید نماز را تمام بخواند.

و اگر تصمیمش بعد از تردید این باشد که هشت فرسخ دیگر برود ، یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد ، از وقتی شروع به رفتن نماید نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۱

اگر پیش از آن که چهار فرسخ برود مردّد شود که بقیّه راه را برود یا نه ، و بعد تصمیم بگیرد که بقیّه راه را برود ، چنانچه باقی مانده سفر او هشت فرسخ باشد ، یا آن که بخواهد چهار فرسخ رفته و چهار فرسخ دیگر برگردد ، از وقتی که شروع به رفتن نماید نماز را باید شکسته بخواند.

شرط چهارم

اشاره

آن که نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد ، یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند ، پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد ، یا ده روز در محلّی بماند ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۲

کسی که نمی داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می گذرد یا نه ، یا ده روز در محلّی قصد اقامت می نماید یا نه ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۳

کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد ، یا ده روز در محلّی بماند ، و نیز کسی که مردّد است از وطنش بگذرد یا ده روز در محلّی بماند ، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود ، باز هم باید نماز را تمام بخواند ، ولی اگر باقی مانده راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و بدون این که سر چهار فرسخ قاطع سفر برایش پیش آید برگردد و برگشتن هم چهار فرسخ باشد ، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم

اشاره

آن که برای کار حرام سفر نکند ، و اگر برای کار حرامی مانند دزدی یا اعانت ظالم در ظلمش یا ضرر رساندن به مسلمانی سفر کند ، یا خود سفر حرام باشد مثل آن که قسم شرعی خورده باشد که به سفر نرود ، یا برای او ضرری داشته باشد که تحمّل آن ضرر حرام باشد باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۴

سفری که واجب نیست اگر موجب اذیّت پدر و مادر باشد حرام است ، و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

مسأله ۱۳۰۵

کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی کند ، اگر چه در سفر معصیتی انجام دهد مثلا غیبت کند یا شراب بخورد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۶

اگر برای آن که کار واجبی را ترك کند مسافرت نماید ، نمازش تمام است ، پس کسی که بدهکار است ، اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند ، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید ،

باید نماز را تمام بخواند ، ولی اگر سفرش برای ترک واجب نباشد ، هر چند در سفر ترك واجب کند نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۷

اگر سفر او حرام نباشد ولی در زمین غصبی مسافرت کند ، یا حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد ، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند ، مگر این که سفر او بر آن مرکب برای فرار از رد آن به مالك باشد ، که در این صورت باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۸

کسی که با ظالم مسافرت می کند ، اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمك به ظالم در ظلمش ، یا موجب جلال و شوکت و تقویت حکم ظالم شود ، باید نماز را تمام بخواند ، و اگر ناچار باشد یا مثلا برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند ، نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۹

اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند ، سفر او حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۰

اگر برای لهو و خوش گذرانی به شکار رود ، سفرش در رفتن حرام و نمازش تمام است ، و در برگشتن اگر هشت فرسخ باشد و برای شکار لهوی نباشد شکسته است ، و چنانچه برای تهیّه معاش به شکار رود ، نمازش شکسته است ، و همچنین است اگر برای تجارت به شکار برود ، و احتیاط مستحب آن است که نمازش را شکسته و تمام بخواند ، و روزه را بگیرد و قضا نماید.

مسأله ۱۳۱۱

کسی که برای معصیت سفر کرده ، موقعی که از سفر بر می گردد ، اگر برگشتنش به تنهایی هشت فرسخ باشد ، باید نماز را شکسته بخواند ، و احتیاط مستحب آن است که در صورتی که توبه نکرده ، هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۲

کسی که سفر او سفر معصیت است ، اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد ، چنانچه باقی مانده راه هشت فرسخ باشد ، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و چهار فرسخ هم برگردد ، باید از وقتی که شروع به سیر و رفتن می کندنماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۳

کسی که برای معصیت سفر نکرده ، اگر در بین راه قصد کند که بقیّه راه را برای معصیت برود ، باید نماز را بعد از آن که شروع به سیر و رفتن کرد تمام بخواند ، و نمازهایی را که شکسته خوانده ، در صورتی که مقدار گذشته مسافت بوده صحیح است ، وگرنه بنابر احتیاط واجب در وقت اعاده و در خارج وقت قضا نماید.

شرط ششم

اشاره

آن که از کسانی نباشد که خانه به دوشند ، مانند صحرانشینهایی که در بیابانها گردش می کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و احشامشان پیدا کنند می مانند ، و بعد از چندی به جای دیگر می روند ، و چنین کسانی که خانه و لوازم زندگیشان هر جا بروند با خودشان هست ، باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله ۱۳۱۴

اگر یکی از صحرانشینها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتش سفر کند ، اگر چادر و لوازم زندگیش همراهش باشد ، نمازش تمام است ، وگرنه نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۵

اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند ، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم

اشاره

آن که شغل او مسافرت نباشد ، بنابراین شتردار و راننده و کشتیبان و مانند اینها ، اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت

کننـد ، بایـد نماز را تمام بخوانند ، و مـدار بر این است که عرفاً بگوینـد شـغلش سـفر است ، مثلا بگوینـد کار او راننـدگی یا ساربانی است.

و همچنین باید شـغل او هم در سـفر نباشد ، مانند کسی که اقامتش در جایی است و کارش از قبیل تجارت و تدریس و طبابت در جای دیگری است به طوری که اکثر ایّام یا روز در میان مثلا برای انجام کار سفر می کند.

مسأله ۱۳۱۶

کسـی که شـغلش مسافرت است ، اگر برای کار دیگری مانند زیارت یا حج مسافرت کند ، باید نماز را شکسـته بخواند ، ولی اگر مثلا راننده اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش هم زیارت کند ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۷

حمله دار مثـل کسـی که برای رسانـدن حاجی ها به مکّه مسافرت می کنـد چنانچه شـغلش مسافرت باشـد ، بایـد نماز را تمام بخوانـد ، و اگر شـغلش مسافرت نباشـد و مـدّت سـفر او هم کم باشـدماننـد آن که سـفرش مثلا با هواپیما باشـد باید شکسـته بخواند ، ولی اگر مدت سفر او زیاد باشد احتیاط واجب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۸

کسـی که شغل او حمله داری است و مثلا حاجی ها را از راه دور به مکّه می برد ، چنانچه تمام سال یا قسمت عمده سال را در راه باشد ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۹

کسـی که در مقـداری از سال شـغلش مسافرت است مثل راننده ای که فقط تابسـتان یا زمسـتان اتومبیل خود را کرایه می دهد بایـد در آن سـفری که کـار اوست در آن قسـمت از سال نماز را تمام بخوانـد ، و احتیاط مسـتحب آن است که هم تمام و هم شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۰

رانـنده و دوره گردی که در دو سه فرسـخی شـهر رفت و آمد می کند ، چنانچه اتّفاقاً سـفر شـرعی برود ، باید نماز را شکسـته بخواند.

مسأله ۱۳۲۱

چارواداری که شغلش مسافرت است ، اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند چه از اوّل قصد ماندن ده روز را داشته باشد یا بدون قصد بماند باید در سفر اوّلی که بعد از ده روز می رود نماز را شکسته بخواند ، ولی کسان دیگری که شغلشان سفر است یا شغلشان در سفر است ، احتیاط واجب آن است که در آن سفر جمع کنند بین شکسته و تمام.

مسأله ۱۳۲۲

چارواداری که شغلش مسافرت است ، اگر در غیر وطن خود ده روز یا بیشتر بماند ، چنانچه از اوّل قصد ماندن ده روز داشته باشد ، در سفر اوّلی که بعد از ده روز می رود باید نماز را شکسته بخواند ، ولی کسان دیگری که شغلشان سفر یا شغلشان در سفر است ، احتیاط واجب آن است که در آن سفر جمع کنند بین شکسته و تمام.

مسأله ۱۳۲۳

کسی که شغلش مسافرت است ، اگر شک کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۴

کسی که در شهرها سیاحت می کند و برای خود وطنی اختیار نکرده ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۵

کسی که شغلش مسافرت نیست ، اگر مثلا در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی درپی می کند ، باید نماز را شکسته بخواند ، مگر در صورتی که سفر او بیشتر از بودن در وطنش باشد.

مسأله ۱۳۲۶

کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند ، اگر شغلش مسافرت نباشد باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم

اشاره

آن که به حد ترخّص برسد ، یعنی از وطنش به قدری دور شود که اذان شهر را نشنود ، و وقتی اهل شهر را نبیند یقیناً به حد ترخّص رسیده است ، ولی باید مانعی نباشد ، و امّا در غیر وطن همین که از محل اقامت یا محلّی که سی روز در آن جا به طور تردید مانده خارج شود نمازش قصر است.

مسأله ۱۳۲۷

مسافری که به وطنش بر می گردد ، وقتی صدای اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند ، ولی مسافری که می خواهد ده روز در محلّی بماند ، مادامی که به آن محل نرسیده نمازش قصر است.

مسأله ۱۳۲۸

هرگاه شهر در بلندی باشد که از دور اهل آن دیده شود ، یا به قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود اهل آن را نبیند ، کسی که از اهالی آن شهر مسافرت می کند برای آن که یقین کند به حد ترخّص که در شرط هشتم معنی آن گذشت رسیده است ، باید به اندازه ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود ، اهلش از آن جا دیده نمی شد ، و نیز اگر پستی و بلندی راه بیشتر از معمول باشد ، باید برای حصول یقین به حد ترخّص ملاحظه معمول را بنماید.

مسأله ۱۳۲۹

اگر از محلّی مسافرت کند که اهل ندارد ، وقتی به جایی برسد که اگر آن محل اهل داشت از آن جا دیده نمی شد، یقیناً به حد ترخّص رسیده ، و خواندن نماز شکسته بی اشکال است.

مسأله ۱۳۳۰

اگر به قدری دور شود که نداند صدایی را که می شنود صدای اذان است یا صدای دیگر ، باید نماز را شکسته بخواند ، ولی اگر بفهمد اذان می گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد ، باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۱

اگر به قدری دور شود که اذان خانه ها را نشنود ولی اذان شهر را که معمولا در جای بلند می گویند بشنود ، نباید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۲

اگر به جایی برسد که اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می گویند نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می گویند بشنود ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۳

اگر گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد ، در محلّی باید نماز را شکسته بخواند که گوش متوسّط صدای اذان معمولی را نشنود.

مسأله ۱۳۳۴

اگر موقعی که سفر می رود شک کند به حد ترخّص رسیده یا نه ، باید نماز را تمام بخواند ، و مسافری که به وطن بر می گردد اگر شک کند که به حد ترخّص رسیده یا نه ، باید شکسته بخواند ، مگر این که هنگام رفتن بداند که وقت برگشتن به همین شک مبتلا می شود ، یا در برگشتن در همان محل مبتلا به همان شک بشود ، که در این دو صورت باید احتیاط کند به این که در رفتن و برگشتن نماز را از آن محل تأخیر بیندازد تا یقین کند که از حد ترخّص گذشته ، و یا هم شکسته بخواند و هم تمام ، چه رفتن و برگشتن هر دو در وقت باشد ، یا در برگشتن وقت نماز اوّل گذشته باشد.

مسأله ۱۳۳۵

مسافری که در سفر از وطن خود عبور می کند ، وقتی به حد ترخّص رسید باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۶

مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده ، تا وقتی که در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند ، ولی اگر بخواهد از آن جا هشت فرسخ برود ، یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد ، وقتی که به حد ترخّص برسد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۷

محلّی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده وطن اوست ، ولی اگر در آن جا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد ، اختیار کردن برای زندگی معتبر نیست ، بلکه تا اعراض نکرده وطن اوست.

مسأله ۱۳۳۸

اگر قصد دارد در محلّی که وطن اصلیش نیست مدّتی بماند و بعد به جای دیگر برود ، آن جا وطن او حساب نمی شود.

مسأله ۱۳۳۹

جایی را که انسان محل زندگی خود قرار داده و مثل کسی که آن جا وطن اوست در آن جا زندگی می کند ، که اگر مسافرتی برای او پیش آید دوباره به همان جا بر می گردد اگر چه قصد نداشته باشد که همیشه در آن جا بماند وطن او نیست ، ولی احکام وطن بر آن جاری می شود.

مسأله ۱۳۴۰

کسی که در دو محل زندگی می کند مثلا شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر می ماند هر دو محل وطن اوست ، و همچنین اگر بیشتر از دو محل برای زندگی خود اختیار کرده باشد ، به طوری که عرفاً گفته شود آن جا محل و مسکن دائمی اوست.

مسأله ۱۳۴۱

کسی که در محلّی مالك منزلی باشد که شش ماه متّصل را قصد ماندن در آن جا داشته و این مدّت را مانده باشد ، ولی فعلا صرف نظر کرده ، احکام وطن بر آن جاری نیست ، هر چند احتیاط مؤکّد آن است که هر وقت به آن جا برسد هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۲

اگر به جایی برسد که وطن او بوده و از آن جا صرف نظر کرده ، حکم وطن بر آن جاری نیست.

مسأله ۱۳۴۳

مسافری که قصد دارد ده روز پشت سر هم در محلّی بماند ، یا می داند که بدون اختیار ده روز در محلّی می ماند ، در آن محل باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۴

مسافری که می خواهـد ده روز در محلّی بمانـد ، لازم نیست قصـد ماندن شب اوّل یا شب یازدهم را داشـته باشد ، و همین که قصـد کنـد از اوّل روز اوّل کـه بنـابر احتیـاط واجب از طلـوع فجر صـادق است تـا غروب روز دهم بمانـد ، بایـد نمـاز را تمـام بخواند ، و همچنین اگر قصدش این باشد که مثلا از ظهر روز اوّل تا ظهر روز یازدهم بماند.

مسأله ۱۳۴۵

مسافری که می خواهـد ده روز در محلّی بمانـد ، در صورتی بایـد نماز را تمام بخوانـد که بخواهـد تمام ده روز را در یک جا بمانـد ، پس اگر بخواهـد مثلاـ ده روز در نجف و کوفه یـا در تهران و شـمیران در صورتی که مردم آنها را دو محل می دانند بماند ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۶

مسافری که می خواهد ده روز در محلّی بماند ، اگر از اوّل قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آن جا که به قدر حد ترخّص تا کمتر از چهار فرسـخ دور باشـد برود ، در صورتی که مـدّت رفتوآمدش به اندازه ای باشد که در نظر عرف با اقامت ده روز او در آن محل منافات نداشـته باشـد ماننـد یک یا دو ساعت بایـد نماز را تمام بخواند ، و اگر مدّت بیشتر از این باشد ، در صورتی که تمـام روز یـا شب باشـد نمـازش شکسـته است ، و در غیر این صورت بنابر احتیاط واجب نماز را هم تمام و هم شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۷

مسافری که تصـمیم نـدارد ده روز در محلّی بمانـد مثلا قصـدش این است که اگر رفیقش بیاید یا منزل خوبی پیدا کند ده روز بماند باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۸

کسی که تصمیم دارد ده روز در محلّی بماند ، اگر احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی پیدا شود و احتمال او عقلایی باشد ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۹

اگر مسـافر بدانـد که مثلاـ ده روز یـا بیشتر به آخر مـاه مانـده و قصـد کنـد که تـا آخر مـاه در جایی بمانـد ، بایـد نماز را تمام بخوانـد ، بلکه اگر ندانـد تا آخر ماه چقـدر مانده و قصد کند تا آخر ماه بماند ، در صورتی که آخر ماه معلوم باشد چه روزی

است مثلا معلوم باشد روز جمعه است ولی مسافر نداند که روز اوّل قصدش پنجشنبه است تا مدّت اقامتش نه روز باشد ، یا چهارشنبه تا ده روز باشد ، در این صورت نیز اگر بعد معلوم شود که روز اوّل قصدش چهارشنبه بوده ، نمازش تمام است ، و در غیر این صورت باید نماز را شکسته بخواند ، اگر چه از موقعی که قصد کرده تا روز آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد.

مسأله ۱۳۵۰

اگر مسافری قصد کند ده روز در محلّی بماند ، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردّد شود که در آن جا بماند یا به جای دیگر برود ، باید نماز را شکسته بخواند ، ولی اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردّد شود ، تا وقتی که در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند.

و مراد از نماز چهار رکعتی در این مسأله و مسائل بعد چهار رکعت ادائی است.

مسأله ۱۳۵۱

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آن جا منصرف شود ، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانده باشد، تا وقتی که در آن جا هست روزه هایش صحیح است و باید نمازهای خود را تمام بخواند ، و اگر نماز چهار رکعتی نخوانده باشد ، بنابر احتیاط واجب روزه آن روز را تمام کند و قضا نماید ، و نمازهای خود را باید شکسته بخواند ، و روزهای بعد هم نمی تواند روزه بگیرد ، و اگر بعد از غروب و قبل از خواندن یک نماز چهار رکعتی منصرف شود ، روزه آن روزش صحیح است.

مسأله ۱۳۵۲

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، اگر از ماندن منصرف شود و پیش از آن که از قصد ماندن برگردد ، یا بعد از آن شک کند که یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه ، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۳

اگر مسافر به نیّت این که نماز را شکسته بخواند مشغول نماز شود ، و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۴

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، اگر در بین نماز اوّل چهار رکعتی از قصد خود برگردد ، چنانچه مشغول رکعت سوم نشده ، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید و بقیّه نمازهای خود را شکسته بخواند ، و همچنین است اگر مشغول رکعت سوم شده و به رکوع نرفته باشد ، که باید بنشیند و نماز را شکسته به آخر برساند ، و اگر قرائت یا تسبیح زیاد کرده بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر به رکوع رفته باشد نمازش باطل است ، و باید آن را شکسته اعاده نماید ، و تا وقتی که در آن جا هست نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۵

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، اگر بیشتر از ده روز در آن جا بماند ، تا وقتی که مسافرت نکرده باید نمازش را تمام بخواند ، و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

مسأله ۱۳۵۶

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، باید روزه واجب را بگیرد ، و می تواند روزه مستحبّی را هم به جا آورد ، و نافله نماز ظهر و عصر و عشاء را هم بخواند.

مسأله ۱۳۵۷

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی ، یا بعد از ماندن ده روز اگر چه یک نماز تمام هم نخوانده باشد بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد و دوباره در جای اوّل خود ده روز یا کمتر بماند ، از وقتی که می رود تا وقتی که بر می گردد و بعد از برگشتن ، باید نماز را تمام بخواند ، ولی اگر برگشتن به محل اقامتش فقط از این جهت باشد که در طریق سفرش واقع شده است و سفر او مسافت شرعیّه باشد ، لازم است موقع برگشتن نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۸

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آن جا بماند ، در رفتن و در محلّی که قصد ماندن ده روز دارد ، باید نمازهای خود را تمام بخواند ، ولی اگر محلّی که می خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد ، باید موقع رفتن نمازهای خود را شکسته بخواند ، و چنانچه نخواهد ده روز در آن محل بماند ، باید مدّتی را که در آن جا می ماند نیز نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۹

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود ، چنانچه مردّد باشد که به محل اوّل برگردد یا نه ، یا به کلّی از برگشتن به آن جا غافل باشد ، یا بخواهد برگردد ولی مردّد باشد که ده روز در آن جا بماند یا نه ، یا آن که از ده روز ماندن در آن جا و مسافرت از آن جا غافل باشد ، باید از وقتی که می رود تا وقتی که بر می گردد و بعد از برگشتن نمازهای خود را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۰

اگر به خیال این که رفقایش می خواهند ده روز در محلّی بمانند قصد کند که ده روز در آن جا بماند ، و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده اند اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود تا مدّتی که در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۱

اگر مسافر اتّفاقاً سی روز در محلّی بماند که در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردّد باشد ، بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آن جا بماند ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۲

مسافری که می خواهد نُه روز یا کمتر در محلّی بماند ، اگر بعد از آن که نُه روز یا کمتر در آن جا ماند ، بخواهد دوباره نُه روز دیگر یا کمتر بماند ، و همینطور تا سی روز ، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۳

مسافر بعد از سی روز در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یک جا بماند ، پس اگر مقداری از آن را در جایی و مقداری را در جای دیگر بماند ، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرّقه نماز مسافر

مسأله ۱۳۶۴

مسافر در شهر مکّه قدیم که از عقبه مدنیین است تا ذی طوی و مدینه زمان حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و شهر کوفه و حرم حضرت سیّد الشهداء (علیه السلام) مخیّر است نمازش را شکسته یا تمام بخواند ، و تمام افضل است ، هر چند احوط آن است که در خارج از مسجد الحرام و مسجد النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) حتّی ملحقات آن دو مسجد بعد از

زمان ائمّه (علیهم السلام) ، و خارج مسجد کوفه ، و دورتر از اطراف ضریح مقدّس ، نماز را تمام نخواند.

مسأله ۱۳۶۵

کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند ، اگر در غیر چهار جایی که در مسأله پیش بیان شد عمداً تمام بخواند ، نمازش باطل است ، و اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند ، چنانچه در وقت یادش بیاید باید اعاده کند ، و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا بر او نیست.

مسأله ۱۳۶۶

کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند اگر سهواً تمام بخواند ، چنانچه در اثنای وقت ملتفت شود نمازش باطل است ، و اگر بعد از وقت ملتفت شود قضا بر او نیست.

مسأله ۱۳۶۷

مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند ، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۳۶۸

مسافری که می داند باید نمازش را شکسته بخواند ، اگر بعضی از خصوصیّات آن را نداند مثلا نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند چنانچه تمام بخواند و در وقت بفهمد ، باید اعاده کند ، و در صورتی که اعاده نکرد بعد از وقت باید قضا کند ، و اگر بعد از وقت بفهمد قضا ندارد.

مسأله ۱۳۶۹

مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند ، اگر به گمان این که سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند ، در صورتی که در وقت بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده ، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند ، و اگر اعاده نکرد باید قضا کند ، و اگر بعد از وقت بفهمد قضا بر او نیست.

مسأله ۱۳۷۰

اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند ، چنانچه در وقت یادش بیاید باید شکسته اعاده کند ، و اگر اعاده نکرد باید قضا کند ، و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا بر او نیست.

مسأله ۱۳۷۱

کسی که باید نماز را تمام بخواند ، اگر شکسته به جا آورد نمازش باطل است ، ولی مسافری که قصد ماندن ده روز در جایی داشته باشد ، و به جهت ندانستن حکم مسأله نماز را شکسته بخواند ، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام اعاده نماید.

مسأله ۱۳۷۲

اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیایـد که مسافر است ، یا ملتفت شود که سـفر او هشت فرسـخ است ، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته بایـد نماز را دو رکعتی تمام کند ، و اگر قرائت یا تسبیح زیاد کرده ، بنابر احتیاط واجب دو سجده سـهو به جا آورد ، و اگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است ، و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشـته باشـد ، نماز را از سـر شکسـته بخواند ، و اگر به مقدار یک رکعت هم وقت باقی نباشد ، نماز را شکسـته قضـا نماید.

مسأله ۱۳۷۳

اگر مسافر بعضـی از خصوصـیات نماز مسافر را نداند ، مثلا نداند که اگر چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد باید شکسـته بخوانـد ، چنـانچه به نیّت نمـاز چهـار رکعتی مشـغول نماز شود و پیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمـد ، بایـد نماز را دو رکعتی تمام کنـد ، و اگر قرائت یا تسبیح زیاد کرده ، بنابر احتیاط واجب دو سـجده سـهو به جا آورد ، و اگر در رکوع ملتفت شود نمـازش باطـل است ، و در صورتی که به مقـدار یـک رکعت هم از وقت مانـده باشـد نماز را شکسـته بخوانـد ، و اگر به مقدار یک رکعت هم وقت باقی نباشد ، نماز را شکسته قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۴

مسافری که بایـد نماز را تمام بخوانـد ، اگر به واسـطه ندانسـتن مسأله به نیّت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود ، و در بین نماز مسأله را بفهمد ، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند.

مسأله ۱۳۷۵

مسافری که نماز نخوانـده ، اگر پیش از تمام شـدن وقت به وطنش برسـد ، یا به جایی برسـد که می خواهـد ده روز در آن جا بماند ، باید نماز را تمام بخواند ، و کسی که مسافر نیست ، اگر در اوّل وقت نماز نخواند و مسافرت کند ، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۶

اگر مسافری که باید نماز را شکسته بخواند ، نماز ظهر یا عصر یا عشاء او قضا شود ، باید آن را دو رکعتی قضا نماید ، اگر چه در غیر سـفر بخواهد قضای آن را به جا آورد و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود ، باید چهار رکعتی قضا نماید ، اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۷

مستحب است نمازگزار بعد از هر نمازی سی مرتبه بگوید: (سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَكْبَرُ) و برای مسافر در تعقیب نمازهای شکسته مستحب مؤکّد است.

نماز قضا

مسأله ۱۳۷۸

کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده باید قضای آن را به جا آورد ، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده ، یا به واسطه مستی یا بی هوشی که به اختیار او بوده نماز نخوانده باشد ، و نمازهایی را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارد ، چه نمازهای یومیّه باشد چه غیر آن ، ولی در نماز آیات برای زلزله و رعد و برق بنابر احتیاط واجب بدون نیّت ادا و قضا بجا آورد.

مسأله ۱۳۷۹

اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده ، باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۰

کسی که نماز قضا دارد باید در خواندن آن کوتاهی نکند ، ولی واجب نیست فوراً آن را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۱

کسی که نماز قضا دارد می تواند نماز مستحبّی بخواند.

مسأله ۱۳۸۲

اگر انسان احتمال دهد که نماز قضایی دارد ، یا نمازهایی را که خوانده صحیح نبوده ، احتیاط مستحب آن است که قضای آنها را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۳

در قضای نمازهای یومیّه ترتیب لازم نیست ، مگر در نمازهایی که در ادای آنها ترتیب هست ، مثل نماز ظهر و عصر ، یا مغرب و عشاء از یک روز ، اگر چه احتیاط مستحب در غیر اینها نیز مراعات ترتیب است.

مسأله ۱۳۸۴

اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیّه مانند نماز آیات را بخواند ، یا مثلا بخواهد قضای یک نماز یومیّه و چند نماز غیر یومیّه

را بخواند ، لازم نیست آنها را به ترتیب به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۵

اگر ترتیب نمازهایی را که نخوانده فراموش کند ،احتیاط مستحب آن است که طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیبی که قضا شده به جا آورده است ، مثلا اگر قضای یک نماز ظهر و یک نماز مغرب بر او واجب است و نمی داند کدام اوّل قضا شده ، اوّل یک نماز مغرب و بعد از آن یک نماز ظهر و دوباره نماز مغرب را بخواند ، یا اوّل یک نماز ظهر و بعد از آن یک نماز مغرب ، و دوباره نماز ظهر را بخواند تا یقین کند هر کدام را که اوّل قضا شده اوّل خوانده است.

مسأله ۱۳۸۶

اگر نماز ظهر یک روز و نماز عصر روز دیگر ، یا دو نماز ظهر ، یا دو نماز عصر از او قضا شده و نمی داند کدام اوّل قضا شده است ، چنانچه دو نماز چهار رکعتی بخواند به نیّت این که اوّلی قضای نماز روز اوّل و دومی قضای نماز روز دوم باشد ، در حاصل شدن ترتیب کافیست.

مسأله ۱۳۸۷

اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشاء ، یا یک نماز عصر و یک نماز عشاء از او قضا شود و نداند کدام اوّل قضا شده است ، احتیاط مستحب آن است که طوری آنها را بخواند که ترتیب حاصل شود ، و برای یقین به حصول ترتیب مثلا اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشاء از او قضا شده و اوّلی آنها را نمی داند می تواند اوّل یک نماز ظهر و بعد از آن یک نماز عشاء و دوباره یک نماز ظهر بخواند ، یا اوّل یک نماز عشاء بعد یک نماز ظهر و دوباره یک نماز عشاء بخواند.

مسأله ۱۳۸۸

کسی که می داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده ولی نمی داند نماز ظهر است یا نماز عصر ، اگر یک نماز چهار رکعتی به نیّت قضای نمازی که نخوانده به جا آورد کافیست ، و همچنین است اگر نداند نمازی که نخوانده ظهر است یا عشاء ، و در این صورت نسبت به جهر و اخفات مخیّر می باشد.

مسأله ۱۳۸۹

کسی که پنج نماز پشت سر هم از او قضا شده و نمی داند اوّلی آنها کدام است ، چنانچه نُه نماز به ترتیب بخواند مثلا از نماز صبح شروع کند و بعد از آن که ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند ، دو مرتبه نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب را بخواند یقین به ترتیب حاصل نموده است ، و اگر شش نماز پشت سر هم از او قضا شده و اوّلی آنها را نمی داند ، برای یقین به حصول ترتیب ده نماز به ترتیب قضا کند ، و همین طور برای هر یک نمازی که به نمازهای قضای او اضافه می شود ، در صورتی که پشت سر هم قضا شده باشد ، یک نماز بر مقداری که گفته شد اضافه نماید تا یقین به حصول ترتیب پیدا شود.

مسأله ۱۳۹۰

کسی که می دانـد نمازهای پنجگانه او هر کـدام از یک روز قضا شده و ترتیب آنها را نمی داند ، بهتر این است که نماز پنج شبانه روز را بخواند ، و اگر شـش نماز از شـش روز از او قضا شده نماز شش شبانه روز را بخواند ، و همچنین برای هر نمازی که به نمازهای قضای او اضافه شود ، یک شـبانه روز بیشتر بخوانـد ، و به این کیفیّت یقین پیـدا می کند که به ترتیبی که قضـا شده به جا آورده است.

مثلا اگر هفت نماز از هفت روز نخوانده باشد ، نماز هفت شبانه روز را قضا نماید ، و کفایت می کند برای هر روزی ، اگر در حضر و آن چه در حکم آن است فوت شده باشد ، یک نماز دو رکعتی و یک نماز سه رکعتی و یک نماز

چهار رکعتی مردّد بین ظهر و عصر و عشاء به جا آورد ، و اگر در سفر فوت شده باشد ، یک نماز دو رکعتی مردّد بین صبح و ظهر و عصر و عشاء و یک نماز سه رکعتی به جا آورد.

مسأله ۱۳۹۱

کسی که مثلا چند نماز صبح یا چند نماز ظهر از او قضا شده و شماره آنها را نمی داند یا فراموش کرده مثلا نمی داند که سه یا چهار یا پنج نماز بوده چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافیست ، ولی احتیاط مستحب این است که به قدری نماز بخواند که یقین کند تمام آنها را خوانده است ، مخصوصاً در صورتی که یقین به مقدار داشته و بعد از آن مقدار را فراموش کرده باشد.

مسأله ۱۳۹۲

کسی که فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد ، احتیاط مستحب این است که در صورت امکان اوّل آن را بخواند ، بعد مشغول نماز آن روز شود ، و نیز اگر از روزهای پیش نماز قضا ندارد ولی یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده است ، مستحب است که در صورت امکان نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند ، و در هر دو صورت اگر وقت فضیلت نماز یومیّه فوت می شود بهتر آن است که نماز یومیّه را مقدّم بدارد.

مسأله ۱۳۹۳

اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده ، یا فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد ، چنانچه وقت وسعت دارد و ممکن است نیّت را به نماز قضا برگرداند ،احتیاط مستحب این است که نیّت نماز قضا کند ، مثلا اگر در نماز ظهر پیش از رکوع رکعت سوم یادش بیاید که نماز صبح آن روز قضا شده ، در صورتی که وقت نماز ظهر تنگ نباشد ، نیّت را به نماز صبح برگرداند و آن را دو رکعتی تمام کند بعد ظهر را بخواند ، ولی اگر وقت تنگ است یا نمی تواند نیّت را به نماز قضا برگرداند مثل آن که در رکوع رکعت سوم نماز ظهر یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده ، چون اگر بخواهد نیّت نماز صبح کند ، یک رکوع که رکن است زیاد می شود نباید نیّت را به قضای صبح برگرداند.

مسأله ۱۳۹۴

اگر از روزهای گذشته نمازهای قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده ، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد یا نمی خواهد همه را در آن روز بخواند ، مستحب است نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند ، و احتیاط مستحب این است که بعد از خواندن قضای نمازهای سابق ، دوباره نماز قضایی را که در آن روز پیش از نماز ادا خوانده به جا آورد.

مسأله ۱۳۹۵

تا انسان زنده است اگر چه از قضای نمازهای خود عاجز باشد ، دیگری نمی تواند نمازهای او را قضا نماید.

مسأله ۱۳۹۶

نماز قضا را با جماعت می شود خوانـد ، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا ، و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند ، مثلا اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۳۹۷

مسـتحب است بچّه مميّز را یعنی بچّه ای که خوب و بـد را می فهمـد به نمـاز خوانـدن و عبادتهـای دیگر عـادت دهنـد ، بلکه مستحب است او را به قضای نمازها هم وادار نمایند.

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است

مسأله ۱۳۹۸

اگر پـدر نمازهـای واجب خود را به جـا نیـاورده باشـد ، و می توانسـته است قضا کنـد و بنابر احتیاط هر چنـد از روی نافرمانی ترک کرده باشد ، یا صحیح به جا نیاورده باشد ، بر پسر بزرگترش واجب است که بعد از مرگش به جا آورد ، یا برای او اجیر بگیرد ، و قضای نمازهای مادر بر او واجب نیست هر چند احوط است.

مسأله ۱۳۹۹

اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدرش نماز قضا داشته است یا نه ، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۴۰۰

اگر پسر بزرگتر بداند که پدرش نماز قضا داشته و شک کند که به جا آورده یا نه ، بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

مسأله ۱۴۰۱

اگر معلوم نباشـد که پسر بزرگتر کـدام است ، قضای نماز پدر بر هیچکدام از پسـرها واجب نیست ، ولی احتیاط مسـتحب آن است که به نحو وجوب کفائی به جا آورند یا نماز را بین خودشان قسمت کنند یا برای انجام آن قرعه بزنند.

مسأله ۱۴۰۲

اگر میّت وصـیّت کرده باشـد که برای نماز او اجیر بگیرنـد ، بعد از آن که اجیر نماز او را به طور صـحیح به جا آورد ، از پسـر بزرگتر ساقط می شود.

مسأله ۱۴۰۳

اگر پسـر بزرگتر بخواهـد نماز پـدر و مادر را بخوانـد ، بایـد به تکلیف خود عمل کنـد ، مثلاقضای نماز صـبح و مغرب وعشاء

مادرش را باید بلندبخواند.

مسأله ۱۴۰۴

کسی که خودش نماز قضا دارد ، اگر نماز پدر و مادر را هم بخواهد قضا کند ، هر کدام را اوّل به جا آورد صحیح است.

مسأله ۱۴۰۵

اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر نابالغ یا دیوانه باشد ، وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید ، باید نماز پدر را قضا نماید.

مسأله ۱۴۰۶

اگر پسر بزرگتر پیش از آن که نماز پدر را قضا کند بمیرد ، بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

نماز جماعت

مسأله ۱۴۰۷

مستحب است نمازهای واجب ، خصوصاً نمازهای یومیّه را با جماعت بخوانند ، و در نماز صبح و عشاء ، و برای همسایه مسجد ، و کسی که صدای اذان را می شنود بیشتر سفارش شده است ، و همچنین به حسب بعضی از روایات در نماز مغرب.

مسأله ۱۴۰۸

نماز با جماعت افضل است از نماز فرادی به بیست و چهار درجه و برابر است با بیست و پنج نماز ، و در بعضی از روایات قریب به این مضمون وارد شده است ، که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: کسی که به مسجدی برود به طلب نماز جماعت ، برای او به هر قدمی هفتاد هزار حسنه است ، و مثل آن از درجات ، پس اگر بمیرد و او بر این حال باشد خداوند موکّل می کند بر او هفتاد هزار ملك را که به قبر او بروند و بشارت به او بدهند و در تنهایی قبر مونس او باشند و استغفار کنند برای او تا روزی که مبعوث می شود.

مسأله ۱۴۰۹

حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنایی جایز نیست ، و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترك کند.

مسأله ۱۴۱۰

مستحب است انسان صبر کند که نماز را با جماعت بخواند ، و نماز جماعت از نماز اوّل وقت که فرادی خوانده شود بهتر است تا وقتی که وقت فضیلت فوت نشود ، و نیز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادایی که آن را طول بدهند افضل است.

مسأله ۱۴۱۱

وقتی که جماعت بر پا می شود مستحب است کسی که نمازش را فرادی خوانده دوباره با جماعت بخواند ، و اگر بعد بفهمد که نماز اوّلش باطل بوده ، نماز دوم او کافیست.

مسأله ۱۴۱۲

اگر امام یا مأموم بخواهد نمازی را که با جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند ، چنانچه احتمال فساد آن نماز را ندهد جایز نیست ، مگر این که در نماز دوم امام باشد و در مأمومین کسی باشد که نماز واجب را نخوانده باشد ، که در این صورت اعاده مستحب است.

مسأله ۱۴۱۳

کسی که در نماز به حدّی وسواس دارد که موجب بطلان نمازش می شود و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند از وسواس راحت می شود ، باید نماز را با جماعت بخواند ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در صورتی که موجب بطلان نمازش نشود.

مسأله ۱۴۱۴

اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کنند که نماز را با جماعت بخواند ، در صورتی که ترک آن موجب ایذاء آنها شود ، مخالفت آنها حرام است.

مسأله ۱۴۱۵

نماز مستحب را نمی شود با جماعت خواند ، مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می خوانند ، و نمازی که واجب بوده و به جهتی مستحب شده است ، مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان حضور امام (علیه السلام) واجب بوده و به واسطه غایب شدن ایشان مستحب می باشد.

مسأله ۱۴۱۶

موقعی که امام جماعت نماز یومیّه می خواند ، هر کدام از نمازهای یومیّه را می شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۱۷

اگر امام جماعت قضای نماز یومیّه خود یا شخص دیگری را می خواند ، در صورتی که فوت نماز یقینی باشد می شود به او اقتدا کرد ، ولی اگر احتیاطاً قضا می کند ، اقتدا به او جایز نیست ، مگر در صورتی که نماز مأموم نیز احتیاطی باشد و منشأ احتیاط هر دو یکی باشد.

مسأله ۱۴۱۸

اگر انسان نداند نمازی را که کسی می خواند نماز واجب یومیّه است یا نماز مستحب ، نمی تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۱۹

در صحّت جماعت شرط است که بین امام و مأموم ، و همچنین بین مأموم و مأموم دیگر که واسطه بین مأموم و امام است حایلی نباشد که مانع از دیدن شود ، مانند پرده یا دیوار و امثال اینها ، پس اگر در تمام احوال نماز یا بعض آن بین امام و مأموم یا بین مأموم و مأموم دیگر که واسطه اتّصال است چنین حایلی باشد ، جماعت باطل است ، و زن از این حکم مستثنی است ، چنانکه خواهد آمد.

مسأله ۱۴۲۰

اگر به واسطه درازی صف اوّل ، کسانی که دو طرف صف ایستاده اند امام را نبینند ، می توانند اقتدا کنند ، و نیز اگر به واسطه درازی یکی از صفهای دیگر ، کسانی که دو طرف آن ایستاده اند صف جلوی خود را نبینند ، می توانند اقتدا نمایند.

مسأله ۱۴۲۱

اگر صفهای جماعت تا در مسجد برسد ، کسی که مقابل در پشت صف ایستاده نمازش صحیح است ، و همچنین نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می کنند صحیح می باشد ، بلکه نماز کسانی که در دو طرف ایستاده اند و اتصال به جماعت دارند ، نیز صحیح است.

مسأله ۱۴۲۲

کسی که پشت ستون ایستاده ، اگر از طرف راست یا چپ به واسطه مأموم دیگر به امام متّصل نباشد ، نمی تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۳

جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد ، ولی اگر به مقدار کمی مانند کمتر از یک وجب بلندتر باشد ، اشکال ندارد ، و نیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد ، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن زمین مسطّح بگویند ، مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۲۴

اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد اشکال ندارد ، ولی اگر به قدری بلندتر باشد که صدق جماعت مشکوک باشد ، نمی تواند قصد جماعت کند.

مسأله ۱۴۲۵

اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده اند ، یک نفر که نمازش باطل است یا بچّه ممیّزی که ندانند نماز او صحیح است فاصله شود ، در صورتی که از جهت مأموم دیگر اتّصال به جماعت نباشد بنابر احتیاط واجب نمی شود اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۲۶

بعد از تکبیر امام ، اگر صف جلو آماده نماز و تکبیر گفتن باشد ، کسی که در صف بعد ایستاده می تواند تکبیر بگوید ، ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا کسی یا کسانی که از صف جلو واسطه اتّصال او هستند تکبیر بگویند.

مسأله ۱۴۲۷

اگر بداند نماز یک صف از صفهای جلو باطل است در صفهای بعد نمی تواند اقتدا کند ، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه ، می تواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۲۸

هرگاه بداند نماز امام باطل است ، مثلا بداند امام وضو ندارد ، اگر چه خود امام ملتفت نباشد ، نمی تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۹

اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده ، و یا کافر بوده ، و یا به جهتی نمازش باطل بوده مثلا بیوضو نماز خوانده نمازش صحیح است در صورتی که کاری که نماز فرادی را اگر چه سهواً باطل می کند مثل زیاد کردن رکوع انجام نداده باشد.

مسأله ۱۴۳۰

اگر در بین نماز شک کند که اقتدا کرده یا نه باید نماز را فرادی تمام نماید ، مگر این که از جهت قراینی اطمینان کند که نیّت جماعت کرده است.

مسأله ۱۴۳۱

عدول از جماعت به فرادی در حال تشهّد قبل از سلام امام در صورتی که از اوّل قصد عدول نداشته اشکال ندارد ، و همچنین است قبل از تشهّد در صورتی که معذور باشد ، و در غیر این دو صورت محل اشکال است ، چه از اوّل نیت عدول داشته باشد یا در اثناء قصد عدول کند ، ولی اگر به وظیفه منفرد عمل کرده نمازش صحیح است ، و همچنین اگر بعد از گذشتن محل قرائت عدول کرده و از اوّل قصد انفراد نداشته نمازش از جهت ترک قرائت صحیح است.

مسأله ۱۴۳۲

اگر مأموم پیش از تمام شدن حمد و سوره امام نیّت فرادی نماید ، واجب است حمد و سوره را بخواند ، هر چند مقداری از

آن را امام خوانده باشد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر بعد از حمد و سوره امام پیش از رکوع نیّت فرادی کند.

مسأله ۱۴۳۳

اگر در بین نماز جماعت نیّت فرادی نماید ، نمی توانـد دوباره نیّت جماعت کنـد ، ولی اگر مردّد شود که نیّت فرادی کنـد یا نه ، هر چند بعد تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند ، جماعت او محل اشکال است.

مسأله ۱۴۳۴

اگر شک کند که در بین نماز نیّت فرادی کرده یا نه ، باید بنا بگذارد که نیّت فرادی نکرده است.

مسأله ۱۴۳۵

اگر موقعی که امام در رکوع است اقتـدا کند و به رکوع امام برسد ، اگر چه ذکر امام تمام شده باشد نماز و جماعتش صـحیح است ، و یک رکعت حساب می شود ، امّا اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۳۶

اگر موقعی که امـام در رکوع است اقتـدا کنـد و به مقـدار رکوع خم شود و شک کنـد که به رکوع امام رسـیده یا نه ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۳۷

اگر موقعی که امام در رکوع است اقتـدا کند ، و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود امام سـر از رکوع بردارد ، باید با امام به سـجده برود و رکعت بعد امام را رکعت اوّل خود قرار دهد ، و بنابر احتیاط واجب بعد از متابعت امام بایسـتد ، و تکبیر را به قصد قربت مطلقه اعم از تکبیره الاحرام و ذکر بگوید.

مسأله ۱۴۳۸

اگر اوّل نماز یا اثنای حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آن که به رکوع رود امام سر از رکوع بردارد ، در صورتی که در تأخیر معذور باشد ، نماز و جماعت او صحیح است.

مسأله ۱۴۳۹

اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهّد آخر نماز است ، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد ، باید بعد از نیّت اقتدا و گفتن تکبیره الاـحرام بنشـیند و تشـهّد را بنـابر احتیـاط واجب به نیّت قربت مطلقه اعم از وجوب و شـهادت مسـتحب بـا امـام بخواند ، ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد ، بعد بایستد و بدون آن که دوباره نیّت کند و تکبیر بگوید حمد و سوره را بخواند ، و آن را رکعت اوّل نماز خود حساب کند.

مسأله ۱۴۴۰

مأموم نباید جلوتر از امام بایستد ، و بنابر احتیاط واجب اگر مأموم یک مرد باشد در طرف راست امام بایستد ، و لازم نیست عقب تر از امام باشد ، مگر در صورتی که قد او بلندتر از امام باشد ، که بنابر احتیاط واجب باید طوری بایستد که در رکوع و سجود جلوتر از امام نباشد ، و اگر مأموم متعدد باشد ، حکم آن در مسأله «۱۴۸۸» بیان شده است.

مسأله ۱۴۴۱

اگر امام مرد و مأموم زن باشد ، چنانچه بین آن زن و امام ، یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است و زن به واسطه او به امام متّصل شده است پرده و مانند آن فاصله باشد ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۴۲

اگر بعد از شروع به نماز جماعت بین مأموم و امام ، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او متّصل به امام است پرده یا چیز دیگری حایل شود ، جماعت باطل و نمازش فرادی می شود ، و باید به وظیفه منفرد عمل نماید.

مسأله ۱۴۴۳

اقوی آن است که بین جای سجده مأموم و جای ایستادن امام بیش از اندازه ای که به یک قدم بلند طی می شود فاصله نباشد ، و همچنین است اگر انسان به واسطه مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متّصل باشد ، و احتیاط مستحب آن است که جای سجده مأموم با جای کسی که جلوی او ایستاده فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۴۴

اگر مأموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متّصل باشد ، و از جلو به امام متّصل نباشد ، بنابر احتیاط واجب باید با کسی که در طرف راست یا چپ او اقتدا کرده بیشتر از اندازه ای که به یک قدم بلند طی می شود فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۴۵

اگر در نماز بین مأموم و امام ، یا بین مأموم و مأمومی که جلوی او ایستاده بیشتر از اندازه ای که به یک قدم بلند طی می شود فاصله پیدا شود جماعت باطل ، و نماز را فرادی بخواند ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر بین مأموم و مأمومی که از طرف راست یا چپ واسطه اتصال است این فاصله پیدا بشود.

مسأله ۱۴۴۶

اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود ، چنانچه فاصله بین کسانی که در صف بعد هستند با کسانی که در صف جلوتر از کسانی که نمازشان تمام شده ، کمتر یا به اندازه ای که به یک قدم بلند طی می شود باشد و فوراً صفی که

نمازشان تمام شده برای نماز دیگری به امام اقتدا کنند ، جماعت صف بعد صحیح است ، و اگر فاصله بیشتر از این حد باشد ، جماعت صف بعد باطل و نماز آنها فرادی می شود.

مسأله ۱۴۴۷

اگر در رکعت دوم اقتدا کند ، حمد و سوره از او ساقط است و قبل از امام نباید به رکوع برود و قبل از تشهّد امام هم نباید برخیزد ، و می تواند قنوت و تشهّد را با امام بخواند ، و احتیاط واجب آن است که موقع تشهّد امام ، انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند ، و باید با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند ، و اگر برای سوره وقت ندارد حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند ، و اگر در رکوع به امام نرسد بنابر احتیاط واجب قصد انفراد نماید.

مسأله ۱۴۴۸

اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند ، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است ، بعد از دو سجده بنشیند و تشهّد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد ، و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد یک مرتبه بگوید و در رکوع خود را به امام برساند ، و اگر در رکوع به امام نرسید بنابر احتیاط واجب قصد انفراد نماید.

مسأله ۱۴۴۹

اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد ، و مأموم بداند بلکه چنانچه احتمال هم بدهد که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد ، بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود ، بعد اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۵۰

اگر در حال قیام رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند ، باید حمد و سوره را بخواند ، و اگر برای سوره وقت ندارد باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند ، و اگر در رکوع به امام نرسد بنابر احتیاط واجب قصد انفراد کند.

مسأله ۱۴۵۱

کسی که می داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی رسد ، چنانچه عمداً سوره یا قنوت را بخواند و به رکوع نرسد ، نمازش صحیح است و باید به وظیفه منفرد عمل نماید.

مسأله ۱۴۵۲

کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می رسد ، احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند یا اگر شروع کرده تمام نماید ، ولی اگر موجب آن شود که به رکوع امام نرسد ، چنانچه شروع کرده تمام ننماید.

مسأله ۱۴۵۳

کسی که یقین دارد اگر سوره را بخواند به رکوع امام می رسد ، چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد ، جماعتش صحیح است.

مسأله ۱۴۵۴

اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است ، می تواند اقتدا کند ، ولی بنابر احتیاط واجب حمد و سوره را به قصد اعم از جزئیّت نماز و قرائت قرآن بخواند ، اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اوّل یا دوم بوده است.

مسأله ۱۴۵۵

اگر به خیال این که امام در رکعت اوّل یا دوم است ، حمد و سوره را نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده ، نمازش صحیح است ، ولی اگر پیش از رکوع بفهمد باید حمد و سوره را بخواند ، و اگر وقت ندارد فقط حمد را بخواند و در رکوع خود را به امام برساند ، و اگر به مقدار حمد هم وقت ندارد ، بنابر احتیاط واجب قصد انفراد نماید.

مسأله ۱۴۵۶

اگر به خیال این که امام در رکعت سوم یا چهارم است ، حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اوّل یا دوم بوده ، نمازش صحیح است ، و اگر در بین حمد و سوره بفهمد باید بقیّه را نخواند.

مسأله ۱۴۵۷

اگر موقعی که مشغول نماز مستحبّی است جماعت برپا شود ، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می رسد ، مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود ، بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اوّل برسد ، مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

مسأله ۱۴۵۸

اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است ، جماعت برپا شود ، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می رسد ، مستحب است به نیّت نماز مستحبّی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

مسأله ۱۴۵۹

اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهّد یا سلام اوّل باشد ، لازم نیست نیّت فرادی کند.

مسأله ۱۴۶۰

کسی که یک رکعت از امام عقب مانده ، وقتی امام تشهّد رکعت آخر را می خواند اگر قصد انفراد نکند ، بنابر احتیاط واجب

انگشـتان دست و سـینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگه دارد و صبر کند تا امام سـلام نماز را بگوید و بعد برخیزد ، و اگر در همان جا بخواهد قصد انفراد نماید مانعی ندارد ، ولی چنانچه از اوّل قصد انفراد داشته محل اشکال است.

شرایط امام جماعت

مسأله ۱۴۶۱

امـام جماعت بایـد بالغ و عاقل و شـیعه دوازده امامی و عادل و حلال زاده باشـد و قرائت نمازش صـحیح باشـد در صورتی که اقتـدا در دو رکعت اوّل و دوم باشد و قرائت مأموم هم صـحیح باشد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در غیر این صورت ، و نیز اگر مـأموم مرد اسـت امـام او هـم بایـد مرد باشـد ، و امـامت زن برای زن در غیر نمـاز میّـت کراهت دارد ، و در نمـاز میّت در صورتی که سزاوارتر از او به میّت نباشد ، کراهت ندارد ، و اقتدا کردن بچّه ممیّز که خوب و بد را می فهمد به بچّه ممیّز دیگر مانعی ندارد ، و ترتیب آثار جماعت خالی از وجه نیست ولی احوط عدم ترتیب است.

مسأله ۱۴۶۲

امامی را که عادل می دانسته ، اگر شک کند که به عدالت خود باقی است یا نه ، می تواند به او اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۳

کسـی که ایسـتاده نماز می خواند ، نمی تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند اقتدا کند ، و کسی که نشسته نماز می خواند ، نمی تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۴

کسی که نشسته نماز می خواند ، می تواند به کسی که نشسته نماز می خواند اقتدا کند ، و همچنین کسی که خوابیده به کسی که خوابیده می تواند اقتدا کند ، و کسـی که نشسـته به کسـی که ایسـتاده می تواند اقتدا کند ، ولی کسی که خوابیده به کسی که نشسته نمی تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۶۵

اگر امام جماعت به واسطه عذری با لباس نجس یا با تیمّم یا با وضوی جبیره ای نماز بخواند ، می شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۶۶

اگر امـام مرضـی دارد کـه نمی توانـد از بیرون آمـدن بـول و غائـط خودداری کنـد ، می شـود به او اقتـدا کرد ، و نیز زنی که مستحاضه نیست می تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۷

نماز جماعت خواندن با امامی که مرض خوره یا پیسی دارد مکروه است ، و به کسی که حد شرعی بر او جاری شده اقتدا جایز نیست.

«احکام روزه»

اشاره

روزه آن است که انسان از اذان صبح تا مغرب ، از چیزهایی که بعد بیان می شود به قصد قربت چنانکه در وضو گذشت و با اخلاص خودداری نماید.

و مغرب در این مسأله و مسائل بعد بنابر احتیاط واجب وقتی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود ، از بالای سر انسان بگذرد.

نیّت

مسأله ۱۵۵۸

لازم نیست انسان نیّت روزه را از قلب خود بگذراند ، یا مثلا بگوید فردا روزه می گیرم ، بلکه همین قدر که بنا داشته باشد به قصد قربت و با اخلاص از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد کافیست ، و برای آن که یقین کند تمام این مدّت را روزه بوده ، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید.

مسأله ۱۵۵۹

انسان می تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیّت کند ، و همچنین می تواند شب اوّل ماه نیّت روزه همه ماه را بنماید و تجدید نیّت هر شب لازم نیست و بقای همان نیّت کفایت می کند.

مسأله ۱۵۶۰

وقت نیّت روزه ماه رمضان در شب اوّل ، از اوّل شب است تا اذان صبح ، و در غیر شب اوّل می شود قبل از اوّل شب هم نیّت کرد ، مثلا عصر روز قبل نیّت داشته باشد که فردا را روزه بگیرد قربةً الی الله ، و بر این نیّت باقی باشد اگر چه تا بعد از اذان صبح خوابش ببرد.

مسأله ۱۵۶۱

وقت نیّت روزه مستحبّی ، از اوّل شب است تا موقعی که به اندازه نیّت کردن به استتار قرص وقت مانده باشد ، که اگر تا این

وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و نیّت روزه مستحبّی کند ، روزه او صحیح است ، و اگر از استتار قرص بگذرد صحّت روزه محل اشکال است.

مسأله ۱۵۶۲

کسی که پیش از اذان صبح بدون نیّت روزه خوابیده است ، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیّت روزه کند چنانچه روزه واجبی باشد که وقت آن معیّن است چه روزه ماه رمضان و چه غیر آن مثل این که نذر کرده باشد روز معیّنی را روزه بگیرد صحّت روزه اش محل اشکال است ، و اگر روزه واجبی باشد که وقت معیّن ندارد ، صحیح است ، و در صورتی که بعد از ظهر بیدار شود ، نمی تواند نیّت روزه واجب کند ، هر چند غیر معیّن باشد ، ولی در قضای روزه ماه رمضان عدم جواز بعد از ظهر تا عصر بنابر احتیاط است.

مسأله ۱۵۶۳

اگر بخواهد غیر از روزه ماه رمضان روزه دیگری بگیرد ، باید آن را معیّن بنماید ، مثلا نیّت کند که روزه قضا یا روزه نذر یا کفّاره می گیرم ، ولی در ماه رمضان لازم نیست نیّت کند که روزه ماه رمضان می گیرم ، بلکه اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش نماید و روزه دیگری را نیّت کند ، روزه ماه رمضان حساب می شود.

مسأله ۱۵۶۴

اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیّت روزه غیر ماه رمضان کند ، روزه ماه رمضان حساب نمی شود ، و همچنین بنابر احتیاط واجب روزه ای که قصد کرده نیز حساب نمی شود.

مسأله ۱۵۶۵

اگر مثلا به نیّت روز اوّل ماه روزه بگیرد ، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۶۶

اگر پیش از اذان صبح نیّت کند و بی هوش شود و در بین روز به هوش آید ، بنابر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و قضای آن را نیز به جا آورد.

مسأله ۱۵۶۷

اگر پیش از اذان صبح نیّت کند و مست شود و در بین روز به هوش آید ، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۵۶۸

اگر پیش از اذان صبح نیّت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود ، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۵۶۹

اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود ، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است ، روزه او باطل می باشد ، ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد ، و بعد از ماه رمضان هم آن روزه را قضا نماید ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر پیش از ظهر ملتفت شود و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد.

مسأله ۱۵۷۰

اگر بچّه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود ، باید روزه بگیرد ، و اگر بعد از اذان بالغ شود ، روزه آن روز بر او واجب نیست ، هر چند احتیاط مستحب این است که اگر پیش از ظهر بالغ شود و نیّت روزه کرده باشد ، روزه آن روز را تمام کند ، و اگر نیّت هم نکرده باشد و چیزی از مبطلات روزه را انجام نداده باشد ، نیّت کند و روزه بگیرد.

مسأله ۱۵۷۱

کسی که برای به جا آوردن روزه میّتی اجیر شده ، اگر روزه مستحبّی بگیرد اشکال ندارد ، ولی کسی که روزه قضای ماه رمضان دارد نمی تواند روزه مستحبّی بگیرد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر روزه واجب دیگری داشته باشد ، و چنانچه فراموش کند و روزه مستحب بگیرد ، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید روزه مستحبّی او باطل است و می تواند نیّت خود را به روزه واجب غیر معیّن برگرداند ، ولی به روزه واجب معیّن محل اشکال است ، و اگر بعد از ظهر ملتفت شود نمی تواند نیّت خود را به روزه واجب برگرداند هر چند غیر معیّن باشد ، و این حکم در قضای روزه ماه رمضان بعد از زوال تا عصر بنابر احتیاط است ، و اگر بعد از مغرب یادش بیاید ، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۵۷۲

اگر غیر از روزه ماه رمضان روزه معیّن دیگری بر انسان واجب باشد مثلا نذر کرده باشد که روز معیّنی را روزه بگیرد چنانچه عمداً تا اذان صبح نیّت نکند ، روزه اش باطل است ، و همچنین است بنابر احتیاط اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است یا فراموش کند هر چند پیش از ظهر یادش بیاید ، و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد.

مسأله ۱۵۷۳

اگر برای روزه واجب غیر معیّنی مثل روزه کفّاره عمداً تا نزدیک ظهر نیّت نکند ، اشکال ندارد ، بلکه اگر پیش از نیّت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه ، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیّت کند ، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۷۴

اگر در ماه رمضان پیش از ظهر کافر مسلمان شود هر چند از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد ، روزه او صحیح نیست.

مسأله ۱۵۷۵

اگر در وسط روز ماه رمضان پیش از ظهر یا بعد از آن مریض خوب شود ، روزه آن روز بر او واجب نیست هر چند تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد.

مسأله ۱۵۷۶

روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان ، واجب نیست روزه بگیرد ، و اگر بخواهد روزه بگیرد نمی تواند نیّت روزه ماه رمضان کند ، و یا نیّت کند که اگر ماه رمضان است روزه ماه رمضان ، و اگر ماه رمضان نیست روزه قضا یا مانند آن باشد ، بلکه باید نیّت روزه واجب دیگری مانند قضا و یا روزه مستحبّی بنماید ، و چنانچه بعد معلوم شود ماه رمضان بوده از ماه رمضان حساب می شود ، و اگر قصد کند آن چه را که به آن مأمور است انجام دهد و بعد معلوم شود ماه رمضان بوده کفایت می کند.

مسأله ۱۵۷۷

اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان ، به نیّت روزه قضا و مانند آن یا روزه مستحبّی روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است ، باید نیّت روزه ماه رمضان کند.

مسأله ۱۵۷۸

اگر در روزه واجب معیّنی مثل روزه ماه رمضان ، از نیّت امساک برای خدا برگردد ، یا مردّد شود که برگردد ، و یا این که قصد کند مفطری از مفطرات را انجام دهد ، یا مردّد شود در انجام مفطر ، روزه اش باطل می شود ، اگر چه از قصدی که کرده توبه نماید و به نیّت روزه برگردد و کاری هم که روزه را باطل می کند انجام ندهد.

مسأله ۱۵۷۹

آنچه در مسأله قبل گذشت که روزه واجب معیّن را باطل می کند ، در روزه واجبی که وقت آن معیّن نباشد مانند روزه کفّاره یا نذر غیر معیّن مبطل نیست ، و چنانچه پیش از ظهر دوباره به نیّت خود برگردد ، روزه او صحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می کند

اشاره

مسأله ۱۵۸۰

نُه چیز روزه را باطل می کند ، هر چند بطلان در بعض آنها بنابر احتیاط است:

(اوّل) خوردن و آشامیدن.

(دوم) جماع.

(سوم) استمناء ، و مقصود از آن این است که انسان با خود یا دیگری ، غیر از جماع کاری کند که منی از او بیرون آید.

(چهارم) دروغ بستن به خدا و پیغمبر و ائمّه معصومین(علیهم السلام).

(پنجم) رساندن غبار به حلق بنابر احتیاط واجب.

(ششم) فرو بردن تمام سر در آب.

(هفتم) باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح.

(هشتم) اماله کردن با چیزهای روان.

(نهم) قی کردن.

و احکام اینها در مسائل آینده می آید.

۱ خوردن و آشامیدن

مسأله ۱۵۸۱

اگر روزه دار با التفات به این که روزه دارد عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد ، روزه او باطل می شود ، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب ، چه معمول نباشد مثل خاك و شیره درخت ، و چه کم باشد یا زیاد ، حتّی اگر رطوبتی از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و فرو دهد ، روزه باطل می شود ، مگر آن که آن رطوبت در آب دهان به طوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود.

مسأله ۱۵۸۲

اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده ، باید لقمه را از دهان بیرون آورد ، و چنانچه عمداً فرو ببرد روزه اش باطل است ، و به دستوری که خواهد آمد ، کفّاره هم بر او واجب می شود.

مسأله ۱۵۸۳

اگر روزه دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد ، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۵۸۴

تزریق آمپولی که به جای دوا به کار می رود یا عضو را بی حس می کند ، اشکال ندارد ، و احتیاط مستحب آن است که روزه دار از استعمال آمپولی که به جای آب و غذا به کار می رود خودداری کند.

مسأله ۱۵۸۵

اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده است با التفات به این که روزه دارد عمداً فرو ببرد ، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۸۶

کسی که می خواهد روزه بگیرد ، لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند ، ولی اگر بداند یا اطمینان داشته باشد غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می رود ، چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود ، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۸۷

فرو بردن آب دهان ، اگر چه به واسطه خیال کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد ، روزه را باطل نمی کند.

مسأله ۱۵۸۸

فرو بردن اخلاط سر و سینه ، تا به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد ، ولی اگر داخل فضای دهان شود ، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرند.

مسأله ۱۵۸۹

اگر روزه دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد ، واجب است به اندازه ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد ، ولی روزه او باطل می شود ، و اگر ماه رمضان باشد باید در بقیّه روز از به جا آوردن کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید ، و همچنین اگر بترسد که از نخوردن آب به او ضرر معتنا بهی برسد ، یا آب نخوردن برای او موجب حرجی باشد که عرفاً قابل تحمّل نباشد ، که در این دو صورت می تواند به اندازه رفع ضرر و حرج آب بیاشامد.

مسأله ۱۵۹۰

جویدن غذا برای بچّه یا پرنده ، و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولا به حلق نمی رسد ، اگر چه اتّفاقاً به حلق برسد روزه را باطل نمی کند ، ولی اگر انسان از اوّل بداند یا اطمینان داشته باشد که به حلق می رسد ، روزه اش باطل می شود و باید قضای

آن را بگیرد ، و در صورت رسیدن به حلق کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۵۹۱

انسان نمی تواند برای ضعف روزه را بخورد ، ولی اگر ضعف به قدری باشد که برای روزه دار عرفاً قابل تحمّل نباشد ، خوردن روزه اشکال ندارد.

۲ جماع

مسأله ۱۵۹۲

جماع روزه را باطل می کند ، اگر چه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید ، و این حکم در جماع با غیر زن در صورت عدم انزال مبنی بر احتیاط است.

مسأله ۱۵۹۳

اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید ، روزه باطل نمی شود.

مسأله ۱۵۹۴

اگر عمداً جماع کند و قصد ادخال به مقدار ختنه گاه داشته باشد و شک کند که به آن اندازه داخل شده یا نه ، روزه او باطل و باید قضا نماید ، و بنابر احتیاط واجب بقیّه روز را امساک کند ، ولی کفّاره واجب نیست.

مسأله ۱۵۹۵

اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید ، یا در جماع بی اختیار باشد روزه او باطل نمی شود ، ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا اختیار برایش پیدا شود ، باید فوراً از حال جماع خارج شود ، و اگر خارج نشود روزه او باطل است.

۳ استمناء

مسأله ۱۵۹۶

اگر روزه دار استمناء کند یعنی به غیر از جماع کاری کند که منی از او بیرون آید روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۹۷

اگر بی اختیار منی از انسان بیرون آید ، روزه اش باطل نیست.

مسأله ۱۵۹۸

هرگاه روزه دار بدانـد که اگر در روز بخوابـد محتلم می شود یعنی در خواب منی از او بیرون می آیـد جایز است بخوابـد ، و اگر محتلم شود روزه اش باطل نمی شود ، و احتیاط مستحب آن است که از خوابیـدن خودداری کنـد ، مخصوصاً در صورتی که به سبب نخوابیدن به زحمت نمی افتد.

مسأله ۱۵۹۹

اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود ، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

مسأله ۱۶۰۰

روزه داری که محتلم شده می تواند بول کند و استبراء نماید ، اگر چه بداند به واسطه بول یا استبراء کردن باقی مانده منی از مجری بیرون می آید.

مسأله ۱۶۰۱

روزه داری که محتلم شـده ، اگر بدانـد منی در مجری مانـده و در صورتی که پیش از غسل بول نکنـد بعـد از غسل منی از او بیرون می آید ، بنابر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.

مسأله ۱۶۰۲

کسی که می داند اگر عمداً منی از خود بیرون آورد روزه اش باطل می شود ، در صورتی که به قصد بیرون آمدن منی مثلا با همسر خود بازی و شوخی کنـد ، اگر چه منی از او بیرون نیاید روزه اش باطل و باید قضا نماید و بنابر احتیاط واجب باید بقیّه روز را امساک کند.

مسأله ۱۶۰۳

اگر روزه دار بـدون قصد بیرون آمدن منی ، مثلا با همسر خود بازی و شوخی کند ، چنانچه اطمینان دارد که منی از او خارج نمی شود ، اگر چه اتّفاقاً منی بیرون آیـد روزه او صحیح است ، ولی اگر اطمینان نـدارد ، در صورتی که منی از او بیرون آید روزه اش باطل است.

۴ دروغ بستن به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

مسأله ۱۶۰۴

اگر روزه دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمّه معصومین (علیهم السلام) عمداً خبری را به دروغ نسبت بدهد ، اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند روزه او باطل است ، و نسبت دادن به دروغ به سایر پیغمبران و اوصیای آنان علی نبینا و آله و علیهم السلام بنابر احتیاط واجب روزه را باطل می کند ، مگر این که آن نسبت برگردد به خداوند متعال که در این صورت روزه اش باطل است ، و همچنین است نسبت دادن به دروغ به حضرت زهراء (علیها السلام) ، مگر این که آن نسبت برگردد به خداوند متعال و حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمّه (علیهم السلام) ، که در این صورت روزه اش باطل است.

مسأله ۱۶۰۵

اگر بخواهد خبری را که نمی داند راست یا دروغ است و دلیلی بر اعتبار آن ندارد نقل نماید ، بنابر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر را گفته ، یا مثلا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید.

مسأله ۱۶۰۶

اگر خبری را به اعتقاد این که راست است به خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا ائمّه (علیهم السلام)نسبت بدهد ، و بعد بفهمد دروغ بوده ، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۰۷

اگر بداند دروغ بستن به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمّه (علیهم السلام) روزه را باطل می کند و چیزی را که می داند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعد بفهمد آنچه را که گفته راست بوده ، روزه اش باطل است ، و بنابر احتیاط واجب بقیّه روز را امساک کند.

مسأله ۱۶۰۸

اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمّه (علیهم السلام)نسبت دهد ، روزه اش باطل می شود ، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند ، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۰۹

اگر از روزه دار بپرسند که آیا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا یکی از ائمّه (علیهم السلام) چنین مطلبی فرموده اند ، و او جایی که در جواب باید بگوید: نه ، عمداً بگوید: بلی ، یا جایی که باید بگوید: بلی ، عمداً بگوید: نه ، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۱۰

اگر از قول خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا یکی از ائمّه (علیهم السلام) حرف راستی را بگوید ، بعد بگوید: دروغ گفتم ، یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن روز که روزه می باشد بگوید: آنچه دیشب گفتم راست است ، روزه اش باطل می شود.

۵ رساندن غبار به حلق

مسأله ۱۶۱۱

بنابر احتیاط رساندن غبار به حلق روزه را باطل می کند ، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد ، یا غبار چیزی که خوردن آن حرام است مثل خاک.

مسأله ۱۶۱۲

اگر به واسطه باد ، غباری پیدا شود و انسان با این که متوجّه است مواظبت نکند و به حلق برسد ، بنابر احتیاط روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۱۳

احتیاط واجب آن است که روزه دار بخار غلیظ و دود سیگار و تنباکو و مانند اینها را هم به حلق نرساند.

مسأله ۱۶۱۴

اگر مواظبت نکند و غبار یا دود یا بخار غلیظ و مانند اینها داخل حلق شود ، چنانچه یقین یا اطمینان داشته که به حلق نمی رسد ، روزه اش اشکال ندارد ، و اگر گمان می کرده که به حلق نمی رسد ، بنابر احتیاط مستحب آن روزه را قضا کند.

مسأله ۱۶۱۵

اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند ، یا بی اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد ، روزه اش باطل نمی شود.

۶ فرو بردن سر در آب

مسأله ۱۶۱۶

اگر روزه دار عمداً تمام سر را در آب فرو برد ، اگر چه باقی بدن او از آب بیرون باشد ، روزه اش باطل می شود ، ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد ، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۱۷

اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد ، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۱۸

اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه ، روزه اش صحیح است ، ولی اگر به قصد این که تمام سر را زیر آب ببرد در آب فرو رود و شک کند تمام سر زیر آب رفته یا نه ، روزه اش باطل است ، ولی کفّاره ندارد.

مسأله ۱۶۱۹

اگر تمام سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند ، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۲۰

سر فرو بردن در غیر آب از مایعات مانند شیر و آب مضاف روزه را باطل نمی کند ، و بنابر احتیاط واجب از فرو بردن سر در گلاب اجتناب کند.

مسأله ۱۶۲۱

اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد ، یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد ، روزه او باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۲۲

اگر به خیال این که آب سر او را نمی گیرد ، خود را در آب بیندازد و آب تمام سر او را بگیرد ، روزه اش اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۲۳

اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد ، یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد ، چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است یا آن کس دست بردارد ، باید فوراً سر را بیرون آورد ، و چنانچه بیرون نیاورد روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۲۴

اگر فراموش کند که روزه است و به نیّت غسل سر را در آب فرو برد ، روزه و غسل او هر دو صحیح است.

مسأله ۱۶۲۵

اگر بداند که روزه است و عمداً برای غسل سر را در آب فرو برد ، چنانچه روزه او روزه ماه رمضان باشد ، روزه و غسل او هر دو باطل است ، و همچنین است حکم روزه قضای ماه رمضانی که برای خودش به جا می آورد بعد از زوال بنابر احتیاط ، ولی اگر روزه مستحب باشد یا روزه واجب دیگری باشد چه واجب معیّن باشد ، مانند روزه ای که نذر کرده باشد در روز معیّن بگیرد ، و یا غیر معیّن باشد مانند روزه کفّاره غسل او صحیح است و روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۲۶

اگر برای آن که کسی را از غرق شدن نجات دهد ، سر در آب فرو برد ، اگر چه نجات دادن او واجب باشد ، روزه اش باطل می شود.

۷ باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

مسأله ۱۶۲۷

اگر جنب عمداً در ماه رمضان تا اذان صبح غسل نکند ، یا اگر وظیفه او تیمّم است عمداً تیمّم ننماید ، روزه اش باطل است ، و حکم قضای ماه رمضان خواهد آمد.

مسأله ۱۶۲۸

اگر در روزه غیر ماه رمضان و قضای آن از روزه های مستحبّی و روزه های واجبی که وقت آن معیّن است ، جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند ، روزه اش صحیح است ، و احتیاط مستحب در روزه واجب آن است که عمداً بر جنابت باقی نماند.

مسأله ۱۶۲۹

کسی که در شب ماه رمضان جنب است ، چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود ، بنابر احتیاط واجب تیمّم کند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۰

اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید ، باید روزه آن روز را قضا نماید ، و اگر بعد از چند روز یادش بیاید ، باید روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید ، مثلا اگر نمی داند سه روز جنب بوده یا چهار روز ، باید روزه سه روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۳۱

کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمّم وقت ندارد ، اگر خود را جنب کند روزه اش باطل است ، و قضا

و کفّاره بر او واجب می شود ، ولی کسی که وظیفه اش غسل است ، اگر برای تیمّم وقت دارد ، چنانچه خود را جنب کند بنابر احتیاط واجب تیمّم کند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۲

اگر برای آن که بفهمد وقت دارد یا نه ، جستجو نماید و گمان کند که به اندازه غسل وقت دارد ، و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و تیمّم کند ، روزه اش صحیح است ، و اگر بدون جستجو گمان کند که وقت دارد و خود را جنب نماید و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و با تیمّم روزه بگیرد ، بنابر احتیاط واجب روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۶۳۳

کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی شود ، نباید غسل نکرده بخوابد ، و چنانچه پیش از غسل بخوابد و تا صبح بیدار نشود ، روزه اش باطل است ، و قضا و کفّاره بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۳۴

هرگاه جنب در شب ماه رمضان بیدار شود ، در صورتی که اطمینان به بیداری برای غسل قبل از اذان صبح نداشته باشد ، احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل نخوابد.

مسأله ۱۶۳۵

کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین یا اطمینان دارد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود ، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند ، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۳۶

کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود ، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند ، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند ، بنابر احتیاط باید قضای آن روز را به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۷

کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود ، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه ، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود ، روزه اش باطل و قضا و کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۶۳۸

اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند ، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود ، باید روزه آن روز را قضا کند ، و اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود ، باید روزه آن روز را قضا کند ، و احتیاط مستحب آن است که کفّاره هم بدهد.

مسأله ۱۶۳۹

مراد از خواب اوّل در صورتی که انسان در خواب محتلم شود خوابی است که بعد از بیدار شدن بخوابد ، و امّا خوابی که در آن محتلم شده خواب اوّل حساب نمی شود.

مسأله ۱۶۴۰

اگر روزه دار در روز محتلم شود ، واجب نیست فوراً غسل کند.

مسأله ۱۶۴۱

هر گاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده ، اگر چه بداند پیش از اذان محتلم شده ، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۴۲

کسی که می خواهد قضای روزه ماه رمضان را بگیرد ، هر گاه تا اذان صبح جنب بماند ، اگر چه از روی عمد نباشد ، روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۴۳

کسی که می خواهد قضای روزه ماه رمضان را بگیرد ، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است ، روزه او بنابر احتیاط باطل است ، ولی چنانچه وقت قضای روزه تا آمدن ماه رمضان دیگر تنگ است ، مثلاـ پنج روز روزه قضای ماه رمضان دارد ، و پنج روز هم به ماه رمضان مانده است ، بنابر احتیاط واجب آن روز را روزه بگیرد و بعد از ماه رمضان هم روز دیگری را روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۴۴

اگر در روزه واجبی غیر قضای روزه ماه رمضان ، از روزه هایی که مثل روزه کفّاره وقت معیّنی ندارد ، عمداً تا اذان صبح

جنب بماند ، روزه اش صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که غیر از آن روز ، روز دیگری را روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۴۵

اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاك شود و عمداً غسل نكند ، یا اگر وظیفه او تیمّم است عمداً تیمّم نكند ، روزه اش باطل است ، و در غیر روزه ماه رمضان باطل نیست ، اگر چه احتیاط مستحب غسل كردن است.

مسأله ۱۶۴۶

اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاك شود و برای غسل وقت نداشته باشد ، باید تیمّم نماید ، و بنابر احتیاط واجب تا اذان صبح بیدار بماند ، و همچنین است حكم جنب در صورتی كه وظیفه اش تیمّم باشد.

مسأله ۱۶۴۷

اگر زن نزدیک اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاك شود و برای هیچكدام از غسل و تیمّم وقت نداشته باشد ، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۴۸

اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاك شود ، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند اگر چه نزدیك مغرب باشد ، روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۴۹

اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش كند و بعد از یك روز یا چند روز یادش بیاید ، روزه هایی كه گرفته صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است كه قضای آنها را بگیرد.

مسأله ۱۶۵۰

اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاك شود و در غسل كردن كوتاهی كند و تا اذان غسل نكند ، روزه اش باطل است ، ولی چنانچه كوتاهی نكند مثلا منتظر باشد كه حمام زنانه شود اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نكند ، در صورتی كه تیمّم كند روزه او صحیح است ، و اگر از تیمّم هم متمكّن نباشد ، روزه او بدون تیمّم هم صحیح است.

مسأله ۱۶۵۱

اگر زنی كه در حال استحاضه كثیره است غسلهای خود را به تفصیلی كه در احكام استحاضه گذشت به جا آورد ، روزه او

صحیح است ، و در استحاضه متوسّطه اگر چه غسل نکند ، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۵۲

کسی که مس میّت کرده یعنی جایی از بدن خود را به بدن میّت رسانده می تواند بدون غسل مس میّت روزه بگیرد ، و اگر در حال روزه هم میّت را مس نماید ، روزه او باطل نمی شود.

۸ اماله کردن

مسأله ۱۶۵۳

اماله کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد ، روزه را باطل می کند.

۹ قی کردن

مسأله ۱۶۵۴

هرگاه روزه دار عمداً قی کند اگر چه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد روزه اش باطل می شود ، ولی اگر سهواً یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۵۵

اگر در شب چیزی بخورد که می داند به واسطه خوردن آن ، در روز بی اختیار قی می کند ، روزه اش باطل نمی شود ، و احتیاط مستحب آن است که روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۶۵۶

اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند ، چنانچه برای او ضرر و مشقّت نداشته باشد ، باید خودداری نماید.

مسأله ۱۶۵۷

اگر مثلا مگس در گلوی روزه دار برود ، چنانچه ممکن باشد بدون قی کردن آن را بیرون بیاورد ، باید بیرون آورد ، و روزه او صحیح است ، ولی اگر ممکن نباشد ، چنانچه طوری باشد که به فرو دادنش خوردن صدق می کند ، باید بیرون آورد هر چند به واسطه قی کردن باشد و روزه اش باطل است ، و اگر خوردن صدق نمی کند ، باید بیرون نیاورد و روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۵۸

اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و از حلق گذشته باشد و پیش از رسیدن به معده یادش بیاید که روزه است ، بیرون آوردن آن لازم نیست و روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۵۹

اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن ، چیزی از گلو بیرون می آید ، بنابر احتیاط واجب نباید عمداً آروغ بزند ، ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۶۰

اگر آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید ، باید آن را بیرون بریزد ، و اگر بی اختیار فرو رود ، روزه اش صحیح است.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می کند

مسأله ۱۶۶۱

اگر انسان عمداً و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، روزه او باطل می شود ، و چنانچه از روی عمد نباشد اشکال ندارد ، ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مسأله «۱۶۳۶» گذشت تا اذان صبح غسل نکند ، روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۶۲

اگر روزه دار سهواً یکی از کارهایی که روزه را باطل می کند انجام دهد و به خیال این که روزه اش باطل شده عمداً دوباره یکی از آنها را به جا آورد ، روزه او باطل می شود.

مسأله ۱۶۶۳

اگر چیزی به زور در گلوی روزه دار بریزند ، روزه او باطل نمی شود ، ولی اگر اکراهش کنند که روزه خود را باطل کند مثلا به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد ، روزه او باطل می شود.

مسأله ۱۶۶۴

روزه دار نباید جایی برود که می داند یا اطمینان دارد چیزی در گلویش می ریزند یا اکراهش می کنند که خودش روزه خود را باطل کند ، و اگر برود و چیزی در گلویش بریزند یا از روی ناچاری خودش کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، روزه او باطل می شود ، بلکه اگر قصد رفتن کند اگر چه نرود ، روزه اش باطل است.

آنچه برای روزه دار مکروه است

مسأله ۱۶۶۵

چند چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است:

۱ دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن ، در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد.

۲ انجام دادن هر کاری مانند خون گرفتن و حمام رفتن که باعث ضعف می شود.

۳ انفیه کشیدن اگر نداند که به حلق می رسد ، و اگر بداند به حلق می رسد جایز نیست.

۴ بو کردن گیاهان معطّر.

۵ نشستن زن در آب.

۶ استعمال شیاف.

۷ تر کردن لباسی که در بدن است.

۸ کشیدن دندان و هر کاری که به واسطه آن از دهان خون بیاید.

۹ مسواک کردن با چوب تر.

۱۰ بی جهت آب یا چیزی روان در دهان کردن ، و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد ، یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد ، و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد روزه او باطل می شود.

جایی که قضا و کفّاره واجب است

مسأله ۱۶۶۶

اگر در روزه ماه رمضان در شب جنب شود و به تفصیلی که در مسأله «۱۶۳۶» گذشت بیدار شود و دوباره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود ، فقط باید قضای آن روزه را بگیرد ، ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می کند عمداً انجام دهد ، در صورتی که می دانسته آن کار روزه را باطل می کند ، قضا و کفّاره بر او واجب می شود ، و همچنین در صورتی که می دانسته آن کار حرام است ، اگر چه نمی دانسته که روزه را باطل می کند ، مانند به دروغ نسبت دادن به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمّه معصومین (علیهم السلام).

مسأله ۱۶۶۷

اگر به واسطه ندانستن مسأله کاری که روزه را باطل می کند ، و به اعتقاد این که باطل نمی کند انجام دهد کفّاره بر او نیست.

کفّاره روزه

مسأله ۱۶۶۸

کفّاره افطار روزه ماه رمضان این است که یک بنده آزاد کند ، یا به دستوری که در مسأله بعد می آید دو ماه روزه بگیرد ، یا شصت فقیر را سیر کند ، یا به هر کدام یک مُد که تقریباً ده سیر است طعام ، یعنی گندم یا آرد یا نان یا خرما و مانند اینها بدهد ، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد بنابر احتیاط واجب بین تصدّق به هر اندازه که می تواند و استغفار جمع نماید ، و اگر امکان تصدّق نبود استغفار کند ، اگر چه یک مرتبه بگوید «اَسْتَغْفِرُ اللّهَ» و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند کفّاره را بدهد.

مسأله ۱۶۶۹

کسی که می خواهد دو ماه کفّاره روزه ماه رمضان را بگیرد ، باید یک ماه تمام و یک روز آن را از ماه دیگر پی درپی بگیرد ، و اگر بقیّه آن پی درپی نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۷۰

کسی که می خواهد دو ماه کفّاره روزه ماه رمضان را بگیرد ، نباید موقعی شروع کند که می داند در بین یک ماه و یک روز ، روزی است که مانند عید قربان روزه آن حرام است.

مسأله ۱۶۷۱

کسی که باید پی درپی روزه بگیرد ، اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد یا وقتی شروع کند که بداند در بین آن به روزی می رسد که روزه آن واجب است ، مثلا به روزی می رسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد ، باید روزه ها را از سر بگیرد.

مسأله ۱۶۷۲

اگر در بین روزهایی که باید پی درپی روزه بگیرد ، عذری غیر اختیاری مثل حیض یا نفاس یا مرضی برای او پیش آید ، بعد از بر طرف شدن عذر واجب نیست روزه ها را از سر بگیرد ، بلکه بقیّه را بعد از بر طرف شدن عذر به جا آورد.

مسأله ۱۶۷۳

اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند چه آن چیز اصلا حرام باشد مثل شراب و زنا ، یا به جهتی حرام شده باشد مثل نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض بنابر احتیاط کفّاره جمع بر او واجب می شود ، یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند ، یا به هر کدام آنها یک مُد طعام بدهد ، و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد ، هر کدام آنها که ممکن باشد واجب است انجام دهد ، و بنابر احتیاط واجب استغفار هم بنماید.

مسأله ۱۶۷۴

اگر روزه دار دروغی را به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمّه معصومین (علیهم السلام)عمداً نسبت دهد، بنابر احتیاط کفّاره جمع که تفصیل آن در مسأله پیش گذشت بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۷۵

اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع یا استمناء کند ، بنابر احتیاط برای هر دفعه یک کفّاره بر او واجب است ، و اگر جماع یا استمناء او حرام باشد ، بنابر احتیاط برای هر دفعه یک کفّاره جمع بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۷۶

اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، برای همه آنها یک کفّاره کافیست.

مسأله ۱۶۷۷

اگر روزه دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد با حلال خود جماع یا استمناء نماید ، برای آن کار یک کفّاره و برای جماع یا استمناء بنابر احتیاط کفّاره دیگری واجب می شود.

مسأله ۱۶۷۸

اگر روزه دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که حلال است و روزه را باطل می کند انجام دهد مثلا آب بیاشامد و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می کند غیر از جماع و استمناء انجام دهد ، مثلا غذای حرامی بخورد ، یک کفّاره کافیست.

مسأله ۱۶۷۹

اگر روزه دار آروغ بزند و چیزی از غذا در دهانش بیاید ، چنانچه عمداً آن را فرو ببرد ، روزه اش باطل و بنابر احتیاط واجب کفّاره هم بدهد ، و همچنین است اگر آنچه در دهانش بیاید از صورت غذا بودن خارج شده باشد ، اگر چه در این صورت احتیاط مستحب این است که کفّاره جمع بدهد ، و اگر به آروغ زدن چیزی که خوردنش حرام است مثل خون به دهان او بیاید و عمداً فرو ببرد ، روزه اش باطل و باید قضای آن روز را بگیرد ، و بنابر احتیاط واجب کفّاره جمع بدهد.

مسأله ۱۶۸۰

اگر نذر کند که روز معیّنی را روزه بگیرد ، چنانچه در آن روز عمداً روزه خود را باطل کند ، باید کفّاره بدهد ، و کفّاره مخالفت نذر کفّاره مخالفت قسم است که در مسأله «۲۷۳۴» خواهد آمد.

مسأله ۱۶۸۱

اگر روزه دار به گفته کسی که می گوید مغرب شده و قول او شرعاً معتبر نیست ، افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است ، یا شک کند که مغرب بوده است یا نه ، قضا و کفّاره بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۸۲

کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده ، اگر بعد از ظهر مسافرت کند ، یا پیش از ظهر برای فرار از کفّاره سفر نماید ، کفّاره از او ساقط نمی شود ، و همچنین است بنابر اقوی اگر مسافرت برای او قبل از ظهر پیش آمد کند.

مسأله ۱۶۸۳

اگر عمداً روزه خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود ، بنابر احتیاط کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۶۸۴

اگر یقین یا اطمینان کند و یا بیّنه قائم شود که روز اوّل ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند ، و بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده ، کفّاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۵

اگر انسان شک کند که آخر ماه رمضان است یا اوّل شوّال و عمداً روزه خود را باطل کند ، بعد معلوم شود که اوّل شوّال بوده کفّاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۶

اگر روزه دار در ماه رمضان با زن روزه دار خود جماع کند ، چنانچه زن را بر جماع اکراه کرده باشد ، کفّاره روزه خودش و بنابر احتیاط کفّاره روزه زن را باید بدهد ، و اگر زن به جماع راضی بوده بر هر کدام یک کفّاره واجب می شود.

مسأله ۱۶۸۷

اگر زنی شوهر روزه دار خود را بر جماع اکراه نماید ، واجب نیست کفّاره روزه شوهر را بدهد.

مسأله ۱۶۸۸

اگر روزه دار در ماه رمضان زن خود را بر جماع اکراه کند و در بین جماع ، زن راضی شود ، بنابر احتیاط واجب مرد دو کفّاره و زن یک کفّاره بدهد.

مسأله ۱۶۸۹

اگر روزه دار در ماه رمضان با زن روزه دار خود که خواب است جماع نماید ، یک کفّاره بر او واجب می شود ، و روزه زن صحیح است و کفّاره هم بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۰

اگر مرد زن خود را یا زن شوهر خود را اکراه کند که غیر از جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، بر هیچ یک از آنها کفّاره واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۱

کسی که به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی گیرد ، نمی تواند زن روزه دار خود را بر جماع اکراه نماید ، ولی اگر او را اکراه کرد ، کفّاره بر مرد واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۲

انسان نباید در به جا آوردن کفّاره کوتاهی کند ، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

مسأله ۱۶۹۳

اگر کفّاره بر انسان واجب شود و چند سال بگذرد و انجام ندهد ، چیزی بر آن اضافه نمی شود.

مسأله ۱۶۹۴

کسی که باید برای کفّاره یک روز ، شصت فقیر را طعام بدهد ، نمی تواند یک نفر از آنها را دو مرتبه یا بیشتر سیر کند ، یا به هر کدام از آنها بیشتر از یک مُد طعام بدهد و زیادی را از کفّاره حساب کند ، ولی می تواند فقیر را با عیال او اگر چه صغیر باشند و در صورتی که از جهت سن به حدّی باشند که در مورد آنها اطعام عرفاً صدق کند سیر نماید ، یا به ولی صغیر برای آن صغیر یک مُد بدهد.

مسأله ۱۶۹۵

کسی که قضای روزه ماه رمضان را گرفته ، اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، باید به ده فقیر هر کدام یک مُد طعام بدهد ، و اگر نمی تواند باید سه روز روزه بگیرد ، و احوط آن است که پی درپی باشد.

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

مسأله ۱۶۹۶

در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفّاره واجب نیست:

(اوّل) آن که در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأله «۱۶۳۸» گذشت تا اذان صبح از خواب دوم و سوم بیدار نشود.

(دوم) آن که عملی که روزه را باطل می کند انجام ندهد ، ولی نیّت روزه نکند ، یا ریا کند ، یا قصد کند که روزه نباشد ، یا قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.

(سوم) آن که در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

(چهارم) آن که در ماه رمضان بدون این که خودش تحقیق کند صبح شده یا نه ، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، و بعد معلوم شود صبح بوده ، و نیز اگر بعد از تحقیق گمان داشته باشد که صبح شده ، یا شک کند که صبح شده یا نه ، و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، و بعد معلوم شود صبح بوده ، قضای آن روزه بر او واجب است.

(پنجم) آن که کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، و بعد معلوم شود صبح بوده است.

(ششم) آن که کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند یا خیال کند شوخی می کند

و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، و بعد معلوم شود صبح بوده است.

(هفتم) آن که کور و مانند او به گفته کسی دیگر افطار کند ، و بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

(هشتم) آن که در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند ، و بعد معلوم شود مغرب نبوده است ، ولی اگر در هوای ابری به گمان این که مغرب شده افطار کند ، و بعد معلوم شود مغرب نبوده قضا لازم نیست.

(نهم) آن که برای خنک شدن یا بی جهت مضمضه کند یعنی آب در دهان بگرداند و بی اختیار فرو رود ، ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد ، یا برای وضوی نماز واجب مضمضه کند و بی اختیار فرو رود ، قضا بر او واجب نیست.

(دهم) آن که کسی از جهت اکراه یا اضطرار یا تقیّه افطار کند.

[سایر احکام]

مسأله ۱۶۹۷

اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی اختیار فرو رود ، یا آب داخل بینی کند و بی اختیار فرو رود ، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۸

استنشاق و مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است ، و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد ، بهتر آن است که سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

مسأله ۱۶۹۹

اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه یا استنشاق بی اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می شود ، نباید مضمضه یا استنشاق کند.

مسأله ۱۷۰۰

اگر در ماه رمضان بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده ، و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، و بعد معلوم شود صبح بوده ، قضا لازم نیست.

مسأله ۱۷۰۱

اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه ، نمی تواند افطار کند ، ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه ، پیش از تحقیق هم می تواند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.

احکام روزه قضا

مسأله ۱۷۰۲

اگر دیوانه عاقل شود ، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۳

اگر کافر مسلمان شود ، واجب نیست روزه های وقتی را که کافر بوده قضا نماید ، ولی اگر مسلمانی کافر شود ، روزه هایی را که در زمان کفر از او فوت شده باید قضا نماید ، و اگر مسلمان شود به اسلام از او ساقط نمی شود.

مسأله ۱۷۰۴

روزه ای که از انسان به واسطه مستی فوت شده باید قضا نماید ، اگر چه چیزی را که به واسطه آن مست شده برای معالجه خورده باشد.

مسأله ۱۷۰۵

اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد ، و بعد شک کند که چه وقت عذر او بر طرف شده ، بنابر احتیاط واجب مقدار بیشتری را که احتمال می دهد روزه نگرفته قضا نماید ، مثلا کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی داند پنجم ماه از سفر برگشته یا ششم ، بنابر احتیاط واجب شش روز روزه بگیرد ، ولی کسی که نمی داند چه وقت عذر برایش پیدا شده ، می تواند مقدار کمتر را قضا نماید ، مثلا اگر در آخر ماه رمضان مسافرت کرده و بعد از ماه رمضان برگشته و نمی داند که بیست و پنجم ماه رمضان مسافرت کرده یا بیست و ششم ، می تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند ، اگر چه احتیاط مستحب این است که مقدار بیشتر را قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۶

اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد ، قضای هر کدام را که اوّل بگیرد مانعی ندارد ، ولی اگر وقت قضای ماه رمضان آخر تنگ باشد ، مثلاـ پنج روز از ماه رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به ماه رمضان مانده باشد ، بنابر احتیاط واجب اوّل قضای ماه رمضان آخر را بگیرد.

مسأله ۱۷۰۷

اگر قضای روزه چند ماه رمضان بر او واجب باشد ، واجب نیست معیّن کند روزه ای را که می گیرد قضای کدام ماه رمضان است ، مگر اینکه بین آن دو در اثر اختلاف باشد.

مسأله ۱۷۰۸

در قضای روزه ماه رمضان می توانـد پیش از ظهر روزه خود را باطل نماید ، ولی اگر وقت قضا تنگ باشد بنابر احتیاط واجب نمی تواند باطل نماید.

مسأله ۱۷۰۹

اگر قضای روزه میّتی را گرفته باشد ، احتیاط مستحب این است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

مسأله ۱۷۱۰

اگر به واسـطه مرض یـا حیض یا نفاس روزه ماه رمضان را نگیرد ، و پیش از تمام شـدن ماه رمضان یا بعـد از تمام شـدن ماه و قبل از تمکّن از قضا بمیرد ، روزه هایی را که نگرفته قضا ندارد.

مسأله ۱۷۱۱

اگر به واسـطه مرضـی روزه مـاه رمضـان را نگیرد ، و مرض او تـا مـاه رمضـان سال بعـد طول بکشـد ، قضای روزه هایی را که نگرفته بر او واجب نیست ، و باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد ، ولی اگر به واسطه عذر دیگری مثلا برای مسافرت روزه نگرفته باشد ، و عذر او تا ماه رمضان بعد باقی بماند ، روزه هایی را که نگرفته باید قضا کند ، و احتیاط واجب این اسـت که برای هر روز یک مُد طعام هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۲

اگر به واسـطه مرضـی روزه ماه رمضان را نگیرد ، و بعـد از ماه رمضان مرض او بر طرف شود ، ولی عذر دیگری پیدا کند که نتوانـد تا ماه رمضان بعد قضای روزه را بگیرد ، باید روزه هایی را که نگرفته قضا نماید ، و نیز اگر در ماه رمضان غیر از مرض عـذر دیگری داشـته باشـد ، و بعـد از ماه رمضان آن عـذر بر طرف شود و تا ماه رمضان سال بعـد به واسـطه مرض نتواند روزه بگیرد ، روزه هایی را که نگرفته باید قضا کند ، و در هر دو صورت احتیاط واجب این است که برای هر روز نیز یک مُد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۳

اگر در مـاه رمضـان به واسـطه عـذری روزه نگیرد ، و بعـد از مـاه رمضان عـذر او بر طرف شود ، و تا ماه رمضان آینـده عمـداً قضای روزه را نگیرد ، باید روزه را قضا کند ، و برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۴

اگر در قضای روزه کوتاهی کنـد تا وقت تنگ شود ، و در تنگی وقت عـذر پیـدا کند ، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد ، و همچنین اگر موقعی که عذر دارد تصـمیم داشته باشد که بعد از بر طرف شدن عذر ، روزه های خود را قضا کنـد ، ولی پیش از آن که قضا نمایـد در تنگی وقت عذر پیدا کند ، باید روزه ها را قضا کند ، و برای هر روز هم بنابر

احتیاط واجب یک مُدطعام بدهد.

مسأله ۱۷۱۵

اگر مرض انسان چند سال طول بکشد ، بعد از آن که خوب شد ، باید قضای ماه رمضان آخر را بگیرد ، و برای هر روز از سالهای پیش یک مُد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۶

کسی که باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد ، می تواند کفّاره چند روز را به یک فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۷

اگر قضای روزه ماه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد باید قضا را بگیرد و از جهت تأخیر در سال اوّل برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد ، و امّا از جهت تأخیر سال بعدی چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۱۸

اگر روزه ماه رمضان را عمداً نگیرد ، باید قضای آن را به جا آورد و برای هر روز یک بنده آزاد کند ، یا شصت فقیر را طعام بدهد ، یا دو ماه روزه بگیرد ، و چنانچه تا ماه رمضان آینده قضای آن روزه را به جا نیاورد ، باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۹

اگر روزه ماه رمضان را عمداً نگیرد ، و در روز مکرّر جماع یا استمناء کند ، بنابر احتیاط واجب کفّاره هم مکرّر می شود ، ولی اگر چند مرتبه کار دیگری از مفطرات روزه را انجام دهد مثلا چند مرتبه غذا بخورد یک کفّاره کافیست.

مسأله ۱۷۲۰

بعد از مرگ پدر ، پسر بزرگتر باید قضای روزه او را به تفصیلی که در مسأله «۱۳۹۸» گذشت به جا آورد.

مسأله ۱۷۲۱

اگر پدر غیر از روزه ماه رمضان ، روزه واجب دیگری را مانند روزه نذر نگرفته باشد ، واجب است که پسر بزرگتر قضا نماید ، ولی اگر برای روزه اجیر شده و نگرفته باشد قضای آن بر پسر بزرگ لازم نیست.

احکام روزه مسافر

مسأله ۱۷۲۲

مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند ، نباید روزه بگیرد ، و مسافری که نمازش را تمام می خواند مثل کسی که شغلش مسافرت یا سفر او سفر معصیت است باید در سفر روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۳

مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد ، ولی مکروه است ، هر چند برای فرار از روزه نباشد ، مگر این که سفر به جهت ضرورتی باشد ، و یا به مقتضای بعضی از روایات برای حج یا عمره باشد.

مسأله ۱۷۲۴

اگر غیر روزه ماه رمضان روزه معیّن دیگری بر انسان واجب باشد ، اگر آن وجوب از جهت حق الناس باشد مثل این که اجیر شده باشد که روز معیّنی را روزه بگیرد نمی تواند در آن روز مسافرت کند ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب روزه واجب معیّن به غیر نذر ، مانند روز سوم اعتکاف ، و امّا در صورتی که به سبب نذر معیّن شده باشد ، اقوی این است که می تواند سفر کند ، و روز دیگری را به جای آن روز روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۵

اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معیّن نکند ، نمی تواند آن را در سفر به جا آورد ، ولی چنانچه نذر کند که روز معیّنی را در سفر روزه بگیرد ، باید آن را در سفر به جا آورد ، و نیز اگر نذر کند روز معیّنی را چه مسافر باشد یا نباشد روزه بگیرد ، باید آن روز را اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۶

مسافر می تواند برای خواستن حاجت ، سه روز در مدینه طیّبه روزه مستحبّی بگیرد ، و احتیاط واجب این است که آن سه روز ، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد.

مسأله ۱۷۲۷

کسی که نمی داند روزه مسافر باطل است ، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد ، روزه اش باطل می شود ، و اگر تا مغرب نفهمد روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۷۲۸

اگر فراموش کند که مسافر است ، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می باشد و در سفر روزه بگیرد ، روزه او باطل است.

مسأله ۱۷۲۹

اگر روزه دار بعد از ظهر مسافرت نماید ، باید روزه خود را تمام کند ، و اگر پیش از ظهر مسافرت کند ، وقتی به حد ترخّص

برسد روزه اش باطل می شود ، و اگر پیش از آن مفطری انجام دهد کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۷۳۰

اگر مسافر در ماه رمضان چه آن که قبل از فجر در سفر بوده و چه آن که روزه بوده و سفر نماید پیش از ظهر به وطنش برسد ، یا به جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند ، و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد ، باید آن روز را روزه بگیرد ، و اگر انجام داده ، روزه آن روز باطل است.

مسأله ۱۷۳۱

اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند برسد ، روزه آن روزش صحیح نیست.

مسأله ۱۷۳۲

مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد ، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید ، و بیشتر از قُوت بخورد و خود را کاملا سیراب کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

مسأله ۱۷۳۳

کسی که به واسطه پیری نمی تواند روزه بگیرد ، یا برای او مشقّت دارد ، روزه از او برداشته شده و در صورت دوم باید برای هر روز فدیه بدهد ، و فدیه یک مُد طعام است ، و احتیاط مستحب این است که خصوص گندم را بدهد.

مسأله ۱۷۳۴

کسی که به واسطه پیری روزه نگرفته ، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد ، روزه هایی را که نگرفته قضا ندارد.

مسأله ۱۷۳۵

اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می شود ، و نمی تواند تشنگی را تحمّل کند ، یا برای او مشقّت دارد ، روزه از او برداشته شده ، ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد ، و احتیاط مستحب این است که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد ، و چنانچه بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد ، روزه هایی را که نگرفته قضا ندارد.

مسأله ۱۷۳۶

زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه برای حملش یا خودش ضرر دارد ، روزه او صحیح نیست ، و در صورت اوّل باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد ، و همچنین بنابر احتیاط مستحب در صورت دوم ، و روزه هایی را که نگرفته باید قضا نماید.

مسأله ۱۷۳۷

زنی که بچّه شیر می دهد و شیر او کم است ، چه مادر بچّه باشد یا غیر مادر ، با اجرت شیر بدهد یا بدون اجرت ، اگر روزه برای بچّه ای که شیر می دهد یا خود او ضرر دارد ، روزه او صحیح نیست ، و در صورت اوّل باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد ، و همچنین بنابر احتیاط مستحب در صورت دوم ، و روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید ، و این حکم در صورتی است که شیر خوردن این بچّه از راه دیگری میسّر نباشد ، و اگر میسّر باشد واجب است آن زن روزه بگیرد.

راه ثابت شدن اوّل ماه

مسأله ۱۷۳۸

اوّل ماه به چند چیز ثابت می شود:

(اوّل) آن که خود انسان ماه را ببیند.

(دوم) عدّه ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می شود بگویند ماه را دیده ایم ، و همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین یا اطمینان پیدا شود.

(سوم) دو مرد عادل بگویند که در یک شب ماه را دیده ایم ، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند ، اوّل ماه ثابت نمی شود ، و همچنین اگر قابل تصدیق نباشند ، مثل این که آسمان صاف باشد و عدّه استهلال کنندگان زیاد باشند و غیر از این دو دیگران هر چه دقت کنند نبینند.

(چهارم) سی روز از اوّل ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن اوّل ماه رمضان ثابت می شود ، و سی روز از اوّل ماه رمضان بگذرد که به واسطه آن اوّل ماه شوّال ثابت می شود.

مسأله ۱۷۳۹

ثبوت اوّل ماه به حکم حاکم شرع محل اشکال است.

مسأله ۱۷۴۰

اوّل ماه به قول منجّمین ثابت نمی شود ، ولی اگر انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند ، باید به آن عمل نماید.

مسأله ۱۷۴۱

بلند بودن ماه و دیر غروب کردن آن ، دلیل نمی شود که شب پیش ، شب اوّل ماه بوده است ، ولی اگر پیش از ظهر ماه دیده شود آن روز اوّل ماه محسوب می شود ، و ثبوت اوّل ماه به طوق داشتن ماه محل اشکال است.

مسأله ۱۷۴۲

اگر اوّل ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد ، چنانچه بعد ثابت شود که شب پیش اوّل ماه بوده ، باید روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۷۴۳

اگر در شهری اوّل ماه ثابت شود ، در شهرهای دیگر چه دور باشند چه نزدیک ، چه در افق متّحد باشند یا نه در صورتی که در بیشتر از شب مشترک باشند ثابت می شود ، و در غیر این صورت ثبوت اول ماه در آنجا محل اشکال است.

مسأله ۱۷۴۴

اوّل ماه به تلگراف ثابت نمی شود ، مگر انسان بداند که تلگراف بر اساس حجّت شرعیّه بوده است.

مسأله ۱۷۴۵

روزی را که انسان نمی داند آخر ماه رمضان است یا اوّل شوّال ، باید روزه بگیرد ، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اوّل شوّال است باید افطار کند.

مسأله ۱۷۴۶

اگر زندانی راهی برای ثبوت ماه رمضان نداشته باشد ، باید به گمان از هر طریقی که میسّر است عمل نماید ، و اگر آن هم ممکن نباشد هر ماهی را که احتمال می دهد ماه رمضان است روزه بگیرد صحیح است ، ولی باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته ، دوباره یک ماه روزه بگیرد ، و اگر بعد از آن روشن شود که آنچه را که گمان کرده یا اختیار کرده ماه رمضان نبوده ، چنانچه معلوم شود ماه رمضان قبل از آن ماه بوده ، کفایت می کند ، و اگر معلوم شود بعد از آن بوده باید قضا نماید.

روزه های حرام و مکروه

مسأله ۱۷۴۷

روزه عید فطر و قربان حرام است ، و نیز روزی را که انسان نمی داند آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان اگر به نیّت اوّل ماه رمضان روزه بگیرد حرام است.

مسأله ۱۷۴۸

اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبّی حق شوهرش از بین برود ، نباید روزه بگیرد ، و بنابر احتیاط مستحب اگر حق شوهر هم از بین نرود ، بدون اجازه او روزه مستحبّی نگیرد.

مسأله ۱۷۴۹

روزه مستحبّی اولاد ، اگر موجب اذیّت پدر و مادر شود حرام است.

مسأله ۱۷۵۰

اگر فرزند بدون اجازه پدر روزه مستحبّی بگیرد و در بین روز پدر او را نهی کند ، چنانچه مخالفت او موجب اذیّتش باشد باید افطار نماید ، و همچنین اگر مادر او را نهی کند و مخالفت او موجب اذیتش باشد.

مسأله ۱۷۵۱

کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد ، اگر چه طبیب بگوید ضرر دارد ، باید روزه بگیرد ، و کسی که یقین یا گمان به ضرر مورد اعتنا یا ترس آن را که منشأ عقلایی داشته باشد دارد ، اگر چه طبیب بگوید ضرر ندارد ، باید روزه نگیرد ، و اگر روزه بگیرد صحیح نیست ، مگر این که روزه برای او ضرر نداشته و قصد قربت کرده باشد ، که در این صورت روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۷۵۲

اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر قابل اعتنا دارد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود ، چنانچه احتمال او عقلایی باشد ، نباید روزه بگیرد ، و اگر روزه بگیرد باطل است ، مگر در صورتی که ضرر نداشته و قصد قربت کرده باشد.

مسأله ۱۷۵۳

کسی که عقیده اش این است که روزه برای او ضرر قابل اعتنا ندارد ، اگر روزه بگیرد و بعداز مغرب بفهمد روزه برای او ضرر قابل اعتنا داشته، باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۷۵۴

غیر از روزه هایی که ذکر شد ، روزه های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

مسأله ۱۷۵۵

روزه روز عاشورا بنابر احتیاط واجب جایز نیست ، و روزه روزی که انسان شک دارد که روز عرفه است یا عید قربان مکروه است.

روزه های مستحبّ

مسأله ۱۷۵۶

روزه تمام روزهای سال غیر از روزه های حرام و مکروه که ذکر شد مستحب است ، و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است :

۱ پنجشنبه اوّل و پنجشنبه آخر هر ماه ، و چهارشنبه اوّلی که بعد از روز دهم ماه است ، و اگر کسی آنها را به جا نیاورد مستحب است قضا نماید ، و چنانچه اصلا نتواند روزه بگیرد ، مستحب است برای هر روز یک مُد طعام یا (۶/۱۲) نخود نقره سکه دار به فقیر دهد.

۲ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

۳ تمام ماه رجب و شعبان ، و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد.

۴ روز عید نوروز.

۵ روز چهارم تا نهم شوّال.

۶ روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعده.

۷ روز اوّل تا روز نهم ذی حجّه (روز عرفه) ، ولی اگر به واسطه ضعف روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند روزه آن روز مکروه است.

۸ روز عید سعید غدیر (۱۸ ذی حجّه).

۹ روز مباهله (۲۴ ذی حجه).

۱۰ روز اوّل و سوم و هفتم محرّم.

۱۱ روز میلاد مسعود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) (۱۷ ربیع الاوّل).

۱۲ روز پانزدهم جمادی الاولی.

۱۳ روز مبعث حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) (۲۷ رجب).

و اگر کسی روزه مستحبّی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند ، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند ، مستحب است

دعوت او را قبول کند ، و در بین روز اگر چه بعد از ظهر باشد افطار نماید.

مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه

را باطل می کند خودداری نماید

مسأله ۱۷۵۷

برای چند نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کاری که روزه را باطل می کند خودداری نمایند:

(اوّل) مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد ، و پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز بماند برسد.

(دوم) مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند برسد.

(سوم) مریضی که بعد از ظهر خوب شود ، و همچنین است اگر پیش از ظهر خوب شود ، و کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد.

(چهارم) زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

مسأله ۱۷۵۸

مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشاء را پیش از افطار کردن بخواند ، ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی تواند با حضور قلب نماز بخواند ، بهتر است اوّل افطار کند ، ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به جا آورد.

«احکام اعتکاف»

اشاره

اعتکاف از عبادات است ، واعتکاف شرعاً آن است که در مسجد به قصد قربت درنگ واقامت کند و احتیاط مستحب آن است که اقامت به قصد انجام عبادتی مانند نماز باشد ، وبرای آن وقت معیّنی نیست ، ودر هر زمانی که روزه صحیح است ، اعتکاف هم صحیح است.

مسأله ۱۷۵۹

در اعتکاف اموری معتبر است:

اوّل: آن که اعتکاف کننده عاقل باشد ، و اعتکاف بچّه ممیّز صحیح است.

دوم: قصد قربت به گونه ای که در وضو گذشت.

سوم: روزه ، پس کسی که روزه او باطل است مانند مسافری که قصد اقامه ده روز ندارد نمی تواند اعتکاف کند.

چهارم: آن که در مسجد الحرام ، یا مسجد النّبی (صلی الله علیه وآله وسلم) ، یا مسجد کوفه ، یا مسجد بصره ، یا مسجد جامع باشد.

پنجم: با اذن کسی که اذن او معتبراست ، باشد ، پس اعتکاف زن ، بدون اذن شوهر ، در صورتی که منافی با حق شوهر باشد ، صحیح نیست.

ششم: مدّت سه روز ودو شب وسطِ آن سه روز ، در مسجدی که در آن اعتکاف کرده است ، بماند ، وجز برای اموری که ضرورت دارد ، از مسجد بیرون نرود ، و می تواند برای عیادت مریض و تشییع جنازه و تجهیز میّت مانند غسل ونماز ودفن میّت از مسجد بیرون برود.

و در مواردی که جایز است از مسجد بیرون رود ، بیشتر از زمانی که برای انجام آن امر لازم است ، خارج مسجد نماند ، وبنا بر احتیاط واجب ، از نزدیکترین راه به مسجد برگردد ، ودر بیرون مسجد ننشیند ، و اگر اضطرار به نشستن پیدا کرد ، در صورت امکان در سایه ننشیند.

مسأله ۱۷۶۰

پس از شروع در اعتکاف ، در صورتی که آن اعتکاف واجب معیّن مثل آن که نذر کرده باشد در زمان معیّنی اعتکاف نماید نباشد ، تا دو روز نگذشته باشد ، می تواند از اعتکاف رجوع کند و آن را بهم بزند ، ولی اگر هنگام نیّت شرط کرده باشد که اگر برایش اتّفاقی بیفتد ، بتواند رجوع کند ، بعد از گذشت دو روز هم می تواند رجوع نماید.

مسأله ۱۷۶۱

کسی که اعتکاف می کند باید از اموری اجتناب نماید ، وارتکاب آنها اعتکاف را باطل می کند ، ولی وجوب اجتناب از آنها در اعتکافی که واجب معیّن نیست در غیر جماع بنابر احتیاط است:

۱) جماع ، و بنابر احتیاط واجب از استمناء و مباشرت زن به لمس و بوسیدن به شهوت هم اجتناب کند.

۲) بوی خوش.

۳) خرید و فروش ، که اعتکاف را باطل می کند ، ولی معامله باطل نمی شود ، و بنا بر احتیاط واجب از هر تجارتی هر چند به مصالحه و مضاربه و اجاره ومانند اینها اجتناب کند ، و اگر به خرید یا فروش چیزی اضطرار پیدا کند ، و نتواند وکیل بگیرد ، جایز است.

۴) ممارات مجادله کردن به قصد غالب شدن و اظهار فضل ، بر هر امری چه از امور دینی باشد یا از امور دنیوی.

مسأله ۱۷۶۲

اگر در حال اعتکاف واجب ، عمداً جماع کند چه در روز باشد یا شب کفّاره بر او واجب می شود ، وکفّاره اش این است که یک بنده آزاد کند ، یا دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد ، یا شصت مسکین را اطعام نماید.

و در ارتکابِ غیر جماع از اموری که باید از آنها اجتناب نماید کفّاره واجب نیست.

مسأله ۱۷۶۳

اگر اعتکاف کننده ، یکی از مبطلات اعتکاف را سهواً انجام دهد ، صحّت اعتکاف محل اشکال است.

مسأله ۱۷۶۴

اگر اعتکاف را به یکی از اموری که ذکر شد باطل کند ، در صورتی که اعتکاف واجب غیر معیّن باشد مثل آن که اعتکاف را ، بدون آن که در وقت معیّنی باشد ، نذر کند باید دوباره به جا آورد ، و در صورتی که واجب معیّن باشد مثل آن که در وقت معیّنی اعتکاف را نذر کند یا اعتکاف مستحب باشد وانجام آن مبطل بعد از دو روز باشد ، بنا بر احتیاط واجب ، اعتکاف را قضا کند ، واگر در اعتکاف مستحب قبل از دو روز باشد ، قضا ندارد.

مسأله ۱۷۶۵

عدول از اعتکاف به اعتکاف دیگر جایز نیست ، چه هر دو واجب باشند مثل آنکه یکی را به نذر و دیگری را به قسم بر خود واجب کرده باشد یا هر دو مستحب باشند ، یا یکی واجب ودیگری مستحب باشد ، یا یکی برای خود ودیگری به نیابت یا اجاره برای غیر باشد ، یا هر دو به نیابت از غیر باشد.

مسأله ۱۷۶۶

اگر اعتکاف کننده بر فرش غصبی بنشیند ، معصیت کرده است ، واعتکاف باطل نمی شود ، ولی اگر کسی به مکانی سبقت کرده وجا گرفته باشد ، واعتکاف کننده ، آن مکان را از او بدون رضایت بگیرد ، اعتکافش در آن مکان باطل است.

مسأله ۱۷۶۷

اگر بر اعتکاف کننده غسل واجب شود ، در صورتی که غسل کردن در مسجد مانعی نداشته باشد مانند غسل مس میّت جایز نیست از مسجد خارج شود ، ودر صورتی که مانع داشته باشد مثل غسل جنابت که مستلزم ماندن در مسجد با جنابت است باید خارج شود ، وگرنه اعتکاف او باطل می شود.

«احکام خمس»

[محل درآمد خمس]

اشاره

مسأله ۱۷۶۸

در هفت چیز خمس واجب می شود:

(اوّل) منفعت کسب ، (دوم) معدن ، (سوم) گنج ، (چهارم) مال حلال مخلوط به حرام ، (پنجم) جواهری که به واسطه غوّاصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می آید ، (ششم) غنیمت جنگ ، (هفتم) زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد ، و احکام اینها در مسائل ذیل بیان می شود.

۱ منفعت کسب

مسأله ۱۷۶۹

هرگاه انسان از تجارت یا صنعت یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد ، اگر چه مثلا اجرت به جا آوردن نماز و روزه میّتی باشد ، چنانچه از مخارج سال خود و عیالاتش زیاد بیاید ، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعد ذکر می شود بدهد.

مسأله ۱۷۷۰

اگر از غیر کسب مالی به دست آورد ، مثلا چیزی به او ببخشند ، در صورتی که آن بخشیده شده قدر و قیمت معتنا بهی نزد مردم داشته باشد و از مخارج سالش زیاد بیاید ، خمس آن را باید بدهد.

مسأله ۱۷۷۱

مهر زن و مالی را که مرد عوض طلاق خلع می گیرد ، خمس ندارد ، و همچنین ارثی که به انسان می رسد خمس ندارد ، ولی اگر مثلا با کسی خویشاوندی داشته و گمان ارث بردن از او نداشته ، باید خمس آن ارث را در صورتی که از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.

مسأله ۱۷۷۲

اگر مالی از کسی که معتقد به خمس است به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده ، باید خمس آن مال را با اذن حاکم شرع بدهد ، و اگر در خود آن مال خمس نباشد و وارث بداند کسی که مال از او به ارث رسیده خمس بدهکار است ، آن خمس مانند بقیّه دیون به آن مال تعلّق می گیرد ، و تا ادا نشده حق تصرّف در آن

مال را ندارد ، و در صورتی که بخواهد خمس را از آن مال بردارد ، باید از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۱۷۷۳

اگر به واسطه قناعت کردن چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷۴

کسی که دیگری تمام مخارج او را می دهد ، باید خمس تمام مالی را که به دست می آورد بدهد.

مسأله ۱۷۷۵

اگر ملکی را بر افراد معیّنی مثلاً بر اولاد خود وقف نماید ، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهند ، و همچنین اگر طور دیگری هم از آن ملک نفع ببرند مثلا اجاره آن را بگیرند باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند.

مسأله ۱۷۷۶

اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید ، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهد ، و اگر از آن مالی که به او داده اند منفعتی ببرد مثلا از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای به دست آورد و از مخارج سالش زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد ، و مالی را که به عنوان صدقه به کسی داده اند اگر از مخارج سالش زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷۷

اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد ، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می خرم ، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد ، معامله صحیح است ، و خریدار باید پنج یک آن جنس را به حاکم شرع بدهد ، و اگر اجازه نکند ، معامله آن مقدار باطل است ، پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته است ، حاکم شرع خمس همان پول را می گیرد ، و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند.

مسأله ۱۷۷۸

اگر جنسی را به ذمّه بخرد و بعد از معامله بهای آن را از پول خمس نداده ادا کند ، معامله ای که کرده صحیح است ، و به مقدار پنج یک آن پول به فروشنده مدیون است ، و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته ، حاکم شرع پنج یک همان را می گیرد ، و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند.

مسأله ۱۷۷۹

اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد ، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه نکند ، معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می تواند پنج یک آن مال را بگیرد ، و اگر اجازه کند معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج یک عوض آن را به حاکم شرع بدهد ، و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد.

مسأله ۱۷۸۰

اگر چیزی را که خمس آن داده نشده ، به کسی ببخشد پنج یک آن چیز به آن کس منتقل نمی شود.

مسأله ۱۷۸۱

اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد ، مالی به دست شیعه اثنی عشری بیاید ، واجب نیست خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۸۲

تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که منفعت می برند که اوّل سال آنهاست یک سال که بگذرد باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می آید بدهند ، و کسی که شغلش کاسبی نیست اگر اتّفاقاً منفعتی ببرد ، بعد از آن که یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد ، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.

مسأله ۱۷۸۳

انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید و آن منفعت زاید بر مخارجش باشد ، خمس آن را همان وقت بدهد ، و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد ، و بنابر احتیاط واجب سال خمس را سال قمری قرار دهد.

مسأله ۱۷۸۴

کسی که مانند تاجر و کاسب برای دادن خمس سال دارد ، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد ، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر نمایند و خمس باقی مانده را بدهند.

مسأله ۱۷۸۵

اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده در بین سال بالا رود و آن را نفروشد و تا سالش نگذشته قیمتش پایین آید ، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۸۶

اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید ، چنانچه به اندازه ای که بین تجّار متعارف است نگه داشته ، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست ، و امّا اگر بیش از آن مقدار بدون عذر نگه داشته ، بنابر احتیاط واجب خمس آن مقدار را بدهد.

مسأله ۱۷۸۷

اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که متعلق خمس نباشد ، در صورتی که به ارث به او رسیده باشد ، چنانچه قیمتش بالا برود اگر چه آن را بفروشد مقداری که بر قیمتش اضافه شده خمس ندارد ، و همچنین است اگر به غیر معاوضه مالك آن شده ، چه از اوّل متعلق خمس نبوده مثل آن که مسکنی که مورد حاجت اوست به او بخشیده باشند ، و در مؤونه سال صرف شده باشد یا متعلق خمس بوده و خمس آن را از همان مال داده باشد ، مثل مالی که به حیازت مالك شده و خمس آن را داده است.

ولی اگر به معاوضه مالك شده باشد ، چنانچه قیمتش بالا برود تا زمانی که نفروخته خمس ندارد ، و اگر فروخت ، در صورتی که مؤونه نباشد آن زیاده خمس دارد ، و در صورتی که مؤونه باشد بنابر احتیاط واجب خمس مقدار زاید را بدهد ، و در هر دو صورت اگر در مؤونه سال صرف شود ، خمس ندارد.

مسأله ۱۷۸۸

اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش آن را بفروشد ، باید خمس میوه و نمو درختها و بنابر احتیاط خمس زیادی قیمت باغ را بدهد ، و اگر قصدش این باشد که به میوه آن تجارت کند ، باید خمس میوه و نمو درختها را بدهد ، ولی اگر قصدش این باشد که از میوه آن استفاده شخصی کند ، فقط باید خمس میوه درختها را در صورتی که زاید بر استفاده اش باشد بدهد.

مسأله ۱۷۸۹

اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد ، در صورتی که خمس آنها را داده باشد باید هر سال خمس نمو آنها را بدهد ، و همچنین اگر مثلا از شاخه های درخت که معمولاً هر سال می برند استفاده ای ببرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید ، در آخر هر سال باید خمس آنها را بدهد ، امّا در صورتی که خمس آن درخت را نداده و نمو کرده باشد باید خمسِ اصل درخت و نمو آن خمس و خمسِ نمو حصّه خود را بدهد.

مسأله ۱۷۹۰

کسی که چند رشته کسب دارد ، مثلا اجاره ملك می گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می کند ، باید خمس فایده هایی را که در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد ، و چنانچه از یک رشته نفع ببرد و از رشته دیگر ضرر کند ، بنابر احتیاط مستحب خمس نفعی را که برده بدهد.

مسأله ۱۷۹۱

خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایـده می کنـد مانند دلالی و حمّالی از مؤونه تحصیل منفعت شـمرده می شود و می تواند از سود کسر کند و نسبت به آن مقدار خمس ندارد.

مسأله ۱۷۹۲

آنچه از منافع کسب در بین سال به مصـرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خریـد منزل و ازدواج فرزند و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها از اموری که از مخارج آن سال حساب می شود می رسد در صورتی که از شأن او زیاد نباشد خمس ندارد.

مسأله ۱۷۹۳

مالی را که انسان به مصـرف نذر و کفّاره می رساند ، جزء مخارج سالیانه است ، و نیز مالی را که به کسـی می بخشد یا جایزه می دهد در صورتی که از شأن او زیاد نباشد از مخارج سالیانه حساب می شود.

مسأله ۱۷۹۴

اگر انسان در شـهری باشـد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیّه می کنند ، در صورتی که آن شـخص نتواند در غیر این صورت جهیزیه را تهیّه کنـد و نـدادن جهیزیه منافی شأن او باشـد ، چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد ، خمس ندارد ، و اگر از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیّه نماید ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۹۵

مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند ، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال خرج کرده ، و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد ، آنچه در سال بعد از منافع سال قبل خرج می کند باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۹۶

کسـی که از کسب و تجـارت فایـده ای برده ، اگر مـال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست ، می توانـد مخـارج سال خود را فقط از فایده کسبش حساب کند.

مسأله ۱۷۹۷

آذوقه ای که برای مصـرف سالش از منافع کسـبش خریـده ، اگر در آخر سال زیاد بیایـد ، باید خمس آن را بدهد ، و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد ، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد ، باید قیمت آخر سال را حساب کند.

مسأله ۱۷۹۸

اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه ای برای منزل بخرد ، هر وقت احتیاجش از آن بر طرف شد ، خمس ندارد ، و همچنین است زیور آلات زنانه در صورتی که وقت زینت کردن زن با آنها گذشته باشد.

مسأله ۱۷۹۹

اگر در یک سال منفعتی نبرد ، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید.

مسأله ۱۸۰۰

اگر در اوّل سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید ، نمی تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.

مسأله ۱۸۰۱

اگر مقداری از سرمایه در تجارت و مانند آن از بین برود می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع قبل از تلف آن مقدار کسر نماید.

مسأله ۱۸۰۲

اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود ، نمی تواند از منفعتی که به دستش می آید آن چیز را تهیّه کند ، مگر این که در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد ، که در این صورت می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیّه نماید.

مسأله ۱۸۰۳

اگر در اوّل سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد ، نمی تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید ، مگر این که قرض بعد از حصول منفعت باشد ، ولی می تواند قرض خود را از منافع اثنای سال ادا نماید.

مسأله ۱۸۰۴

اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند ، نمی تواند از منافع سالهای بعد آن قرض را کسر نماید ، ولی می تواند قرض خود را از آنها ادا کند.

مسأله ۱۸۰۵

اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند ، نمی تواند از منافع کسب مقدار آن قرض را ادا نماید ، ولی اگر مالی را که قرض کرده یا چیزی را که از قرض خریده از بین برود ، می تواند قرض خود را از منافع آن سال ادا نماید.

مسأله ۱۸۰۶

انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد ، یا به مقدار قیمت خمسی که بدهکار است پول رایج بدهد ، و بنابر احتیاط واجب از چیز دیگر ندهد مگر با اذن حاکم شرع.

مسأله ۱۸۰۷

کسی که خمس به مال او تعلّق گرفت و سال بر او گذشت ، تا خمس آن را نداده است نمی تواند در آن مال تصرّف کند ، اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد ، مگر با اذن حاکم شرع ، و امّا تصرّفات اعتباریه در حصّه خود مانند فروختن و صلح کردن آن مانعی ندارد.

مسأله ۱۸۰۸

کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمّه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و به گونه ای که در مسأله قبل گذشت در مال تصرّف کند ، و چنانچه تصرّف کند و آن مال تلف شود ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۹

کسی که خمس بدهکار است ، اگر با حاکم شرع مصالحه کند و خمس را به ذمّه بگیرد ، می تواند در مال تصرّف نماید ، و بعد از مصالحه منافعی که از آن به دست می آید مال خود اوست.

مسأله ۱۸۱۰

کسی که با دیگری شریک است ، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده ، برای سرمایه شرکت بگذارد هیچکدام نمی توانند در آن مال تصرّف کنند ، مگر در صورتی که شریکی که خمس نداده معتقد به خمس نباشد که در این صورت شریک دیگر می تواند تصرّف کند.

مسأله ۱۸۱۱

اگر بچّه صغیر سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید ، خمس به آنها تعلّق می گیرد ، و بر ولی است که خمس آن را بدهد ، و اگر نداد آن صغیر بعد از بلوغ باید بپردازد.

مسأله ۱۸۱۲

کسی که مالی از دیگری به دست آورد و یقین دارد که خمسش را نداده ، نمی تواند در آن مال تصرّف کند مگر این که آن دیگری معتقد به خمس نباشد ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر شک داشته باشد که خمس آن را داده یا نه.

مسأله ۱۸۱۳

اگر کسی از منافع کسب خود در اثنای سال ملکی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه اش حساب نشود ، واجب است بعد از تمامی سال خمس آن را بدهد ، و چنانچه خمس آن را نداد و قیمت آن ملک بالا رفت ، باید خمس مقداری را که آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد ، و همچنین است غیر ملک از فرش و مانند آن.

مسأله ۱۸۱۴

اگر با پول خمس نداده مثلاـ ملکی بخرد و قیمت آن بالاـ رود ، چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد ، مثل این که زمینی را برای زراعت خریده است ، در صورتی که آن ملک را به ذمّه خریده و از پول خمس نداده قیمت آن را داده ، باید خمس قیمتی را که خریده است بدهد ، و اگر پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته که این ملک را با این پول می خرم ، در صورتی که حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه کند ، خریدار باید خمس مقداری را که آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد.

مسأله ۱۸۱۵

کسی که از اوّل تکلیف خمس نداده ، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از وقت حصول ربح گذشته ، باید خمس آن را بدهد ، و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده ، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده ، لازم نیست خمس آنها را بدهد ، و اگر نداند که در بین سال خریده و یا بعد از تمام شدن سال ، بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ معدن

مسأله ۱۸۱۶

اگر از معدن طلاـ ، نقره ، سرب ، مس ، آهن ، نفت ، زغال سنگ ، فیروزه ، عقیق ، زاج ، نمک و معدنهای دیگر چیزی به دست آورد ، در صورتی که به مقدار نصاب باشد ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۱۷

نصاب معدن پانزده مثقال معمولی طلای مسکوک است ، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده ، به پانزده مثقال

طلای مسکوک برسد ، بعد از کم کردن مخارجی که کرده است ، باید خمس باقی مانده را بدهد.

مسأله ۱۸۱۸

چنانچه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده به پانزده مثقال طلای مسکوک نرسد ، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۱۹

بر گچ ، آهک ، گل سر شور و گل سرخ ، حکم معدن جاری نیست ، و کسی که اینها را بیرون می آورد ، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده به تنهایی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۲۰

کسی که از معدن چیزی به دست می آورد باید خمس آن را بدهد ، چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن ، در زمینی باشد که ملک است یا در جایی باشد که مالک ندارد.

مسأله ۱۸۲۱

اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به پانزده مثقال طلای مسکوک می رسد بنابر احتیاط در صورت امکان باید به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند ، و در صورت عدم امکان خمس ندارد.

مسأله ۱۸۲۲

اگر چند نفر از معدن چیزی بیرون آورند ، چنانچه قیمت آن به پانزده مثقال طلای مسکوک برسد ، اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد ، بعد از کم کردن مخارجی که کرده اند ، بنابر احتیاط باید خمس آن را بدهند.

مسأله ۱۸۲۳

اگر معدنی را که در ملک دیگری است ، بدون اذن مالک استخراج کند ، آنچه از آن به دست می آید مال صاحب ملک است ، و چنانچه به مقدار نصاب برسد ، مالک باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳ گنج

مسأله ۱۸۲۴

مالی که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که مردم به آن گنج بگویند ، در

صورتی که به مقدار نصاب باشد ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۵

اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند ، مال خود اوست و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۶

نصاب گنج اگر نقره باشد صد و پنج مثقال نقره مسکوک ، و اگر طلا باشد پانزده مثقال طلای مسکوک است ، یعنی اگر قیمت آنچه که از این دو به دست می آورد به حد نصاب برسد ، باید خمس آن را بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده بدهد ، و اگر از غیر طلا و نقره باشد بنابر احتیاط واجب هر چند به یکی از این دو حد نرسد ، باید بعد از کم کردن مخارج خمس را بدهد.

مسأله ۱۸۲۷

اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلا مالک آن زمین بوده اند نیست ، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد ، ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است ، بنابر احتیاط باید به او اطلاع دهد ، و چنانچه معلوم شود مال او نیست ، به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطّلاع دهد ، و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده اند خبر دهد ، و اگر معلوم شود مال هیچ یک از آنان نیست ، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۸

اگر در ظرفهای متعدّدی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم صد و پنج مثقال نقره مسکوک در نقره یا پانزده مثقال طلای مسکوک در طلا باشد ، باید خمس آن را بدهد ، ولی چنانچه در چند جا پیدا کند ، هر کدام از آنها که قیمتش به این مقدار برسد ، باید خمس آن را بدهد ، و آنچه که قیمت آن به این مقدار نرسیده است خمس ندارد ، ولی اگر گنج پیدا شده غیر از طلا و نقره باشد در هر دو صورت بنابر احتیاط واجب بدون ملاحظه نصاب خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۹

اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که از نقره یا طلا باشد ، در صورتی که قیمت آن به صد و پنج مثقال نقره مسکوک در نقره یا پانزده مثقال طلای مسکوک در طلا برسد ، اگر چه سهم هر یک آنان به این مقدار نباشد ، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهند ، و همچنین در صورتی که از غیر طلا و نقره باشد اگر چه به حد نصاب نرسد.

مسأله ۱۸۳۰

اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند ، در صورتی که آن حیوان تحت تربیت فروشنده بوده ، مانند ماهیهایی که پرورش می دهند یا چهارپایی را که در خانه یا باغ علوفه می دهند ، واجب است به فروشنده خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نیست ، مال خریدار است ، و چنانچه در مخارج سالش صرف نشود باید خمس آن را بدهد ، و در غیر این صورت مانند ماهیی که صیّاد از دریا صید کرده یا حیوانی را که از صحرا صید کرده باشد ، اگر احتمال عقلایی بدهد که مال فروشنده است بنابر احتیاط واجب به او خبر دهد ، و اگر معلوم شد مال او نیست مال خریدار است ، و چنانچه در مخارج سالش صرف نشود باید خمس آن را بدهد.

۴ مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۳۱

اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچکدام معلوم نباشد ، و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر ، باید خمس تمام مال را بدهد ، و بنابر احتیاط واجب این خمس را در موردی که مصرف خمس و صدقه است به قصد ادای وظیفه ، اعم از خمس و صدقه صرف نماید ، و بعد از دادن خمس بقیّه مال حلال می شود.

مسأله ۱۸۳۲

اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را اگر چه بعد از فحص نشناسد ، باید آن مقدار را به نیّت صاحبش صدقه بدهد ، و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

مسأله ۱۸۳۳

اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد ، در صورتی که اختلاط موجب شرکت شود مثل آن که روغن حلال با حرام مخلوط شود اگر با یکدیگر توافق و سازش نمایند ، آنچه را که توافق کردند معیّن می شود ، و چنانچه توافق و سازش نشود ، آن اندازه که یقین دارد مال غیر است باید به او داده شود ، و در صورتی که اختلاط موجب شرکت نشود مانند مواردی که اجزای آن اموال از یکدیگر ممتازند باید از جهت مقدار آن اندازه که یقین دارد به او بدهد ، و از جهت خصوصیّت به قرعه معیّن شود ، و در هر دو صورت احتیاط مستحب آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد.

مسأله ۱۸۳۴

اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده ، در صورتی که مقدار بیشتر معیّن باشد باید از طرف صاحب آن و بنابر احتیاط واجب با اذن حاکم شرع آن مقدار را صدقه بدهد ، و در صورتی که مقدار آن معیّن نباشد در باقی مانده مال بعد از خمس اوّل بر طبق مسأله «۱۸۳۱» عمل نماید.

مسأله ۱۸۳۵

اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد ، یا مالی که صاحبش را نمی شناسد به نیّت او صدقه بدهد ، بعد از آن که صاحبش پیدا شد لازم نیست چیزی به او بدهد.

مسأله ۱۸۳۶

اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معیّن بیرون نیست ، ولی نتواند بفهمد کیست ، در صورت امکان بنابر احتیاط واجب همه آنها را راضی کند ، و در صورت عدم امکان باید مالک به قرعه معیّن شود.

۵ جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می آید

مسأله ۱۸۳۷

اگر به واسطه غوّاصی یعنی فرو رفتن در دریا لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورند ، روییدنی باشد یا معدنی ، چنانچه قیمت آن به هیجده نخود طلای مسکوک برسد ، خمس به آن تعلّق می گیرد ، هر چند اخراج خمس بعد از کم کردن مخارجی است که برای بیرون آوردن آن کرده اند ، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشد یا در چند دفعه به طوری که عرفاً غوص واحد شمرده شود ، و چه چیزی که بیرون آمده از یک جنس باشد یا چند جنس ، یک نفر آن را بیرون آورده باشد یا بنابر احتیاط واجب چند نفر.

مسأله ۱۸۳۸

اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد ، بنابر احتیاط بر طبق آنچه که در مسأله قبل گذشت ، خمس آن واجب است ، ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد ، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را به دست آورده به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او ، از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۹

خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان از دریا می گیرد ، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۴۰

اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد ، در دریا فرو رود و اتّفاقاً جواهری به دستش آید ، در صورتی که قصد تملّک کند باید خمس آن را بدهد ، و همچنین در غیر این صورت بنابر احتیاط واجب.

مسأله ۱۸۴۱

اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش هیجده نخود طلای مسکوک یا بیشتر باشد ، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد ، که نوعاً در شکمش جواهر هست ، باید خمس آن را بدهد ، و اگر اتّفاقاً جواهر بلعیده باشد ، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او ، از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۴۲

اگر در رودخانه های بزرگ فرو رود و جواهری بیرون آورد ، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۴۳

اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن هیجده نخود طلای مسکوک یا بیشتر باشد ، باید خمس آن را بدهد ، و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد ، اگر چه قیمت آن به مقدار هیجده نخود طلا هم نرسد ، بنابر احتیاط خمس آن واجب است.

مسأله ۱۸۴۴

کسی که کسبش غوّاصی یا بیرون آوردن گنج یا معدن است ، اگر خمس آن را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید ، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۴۵

اگر بچّه ای معدنی را بیرون آورد ، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد ، یا گنجی پیدا کند ، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد ، ولی او باید خمس آنها را بدهد ، و در صورتی که ندهد ، بعد از بلوغ خودش باید بدهد.

۶ غنیمت

مسأله ۱۸۴۶

اگر مسلمانان به اذن امام (علیه السلام) با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند ، به آنها غنیمت گفته می شود ، و نسبت به منقول از آنها مخارجی را که برای غنیمت کرده اند مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام (علیه السلام) صلاح می داند به مصرفی برساند ، و چیزهایی که مخصوص به امام (علیه السلام)است باید از غنیمت کنار بگذارند ، و خمس بقیّه آن را بدهند ، و در صورتی که جنگ بدون اذن امام (علیه السلام) باشد و غنیمتی به

دست آورند ، اگر در زمان حضور باشد تمام آن مال امام (علیه السلام)است ، و اگر در زمان غیبت باشد بعد از کسر مخارج بنابر احتیاط خمس آنرا بدهند.

۷ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۸۴۷

اگر کافر ذمّی زمینی را از مسلمان بخرد ، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش به طوری که در مسأله «۱۸۰۶» گذشت بدهد ، اگر چه آن زمین مشغول به عمارت و ساختمان باشد ، مانند زمین خانه و دکّان ، و همچنین اگر مورد خرید و فروش خانه و دکّان و مانند اینها باشد ، و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست ، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد لازم نیست قصد قربت نماید.

مسأله ۱۸۴۸

اگر کافر ذمّی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری بفروشد ، خمس از کافر ساقط نمی شود ، و همچنین است اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد.

مسأله ۱۸۴۹

اگر کافر ذمّی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد ، یا شرط کند که خمس بر فروشنده باشد ، شرط او فاسد است و باید خمس آن را بدهد ، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد ، بر فروشنده واجب است که عمل به شرط نماید ، و تا فروشنده خمس را ادا نکرده ، از خریدار ذمّی ساقط نمی شود.

مسأله ۱۸۵۰

اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش ، ملک کافر ذمّی کند و عوض آن را بگیرد مثلا به او صلح نماید کافر ذمّی باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۵۱

اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولی او برایش زمینی بخرد ، خمس به آن تعلّق می گیرد.

مصرف خمس

مسأله ۱۸۵۲

خمس را باید دو قسمت کنند ، یک قسمت آن سهم سادات است و باید به ولی سیّد یتیم فقیر داده شود که در مصارف او

صرف کند ، و یا به سیّد فقیر ، و یا به سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند ، و احتیاط واجب این است که سهم سادات را به اجازه فقیه عادل بدهند ، و نصف دیگر آن سهم امام (علیه السلام) است که در این زمان باید به فقیه عادل عارف به مصارف آن بدهند ، یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند ، و بنابر احتیاط باید آن فقیه عادل اعلم باشد.

مسأله ۱۸۵۳

سیّد یتیمی که به او خمس می دهند باید فقیر باشد ، ولی به سیّدی که در سفر درمانده شده اگر چه در وطنش فقیر نباشد می شود خمس داد.

مسأله ۱۸۵۴

به سیّدی که در سفر درمانده شده ، اگر سفر او سفر معصیت باشد ، نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۵۵

به سیّدی که عادل نیست می شود خمس داد ، ولی به سیّدی که دوازده امامی نیست نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۵۶

به سیّدی که معصیت کار است ، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد ، نمی شود خمس داد ، و به سیّدی هم که آشکارا معصیت می کند ، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد ، بنابر احتیاط واجب نباید خمس داد.

مسأله ۱۸۵۷

اگر کسی بگوید سیّدم نمی شود به او خمس داد ، مگر آن که دو نفر عادل ، سیّد بودن او را تصدیق کنند ، یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان به سیادت او پیدا کند ، و ثبوت سیادت به خبر ثقه در صورتی که ظن بر خلاف خبرش نباشد بعید نیست.

مسأله ۱۸۵۸

به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سیّد است ، اگر چه انسان به سیّد بودن او یقین یا اطمینان نداشته باشد ، می شود خمس داد ، ولی به شرط این که ظن به خلاف نداشته باشد.

مسأله ۱۸۵۹

کسی که زنش سیّده است نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند ، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد ، جایز است انسان خمسش را به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند ، و همچنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه اش که مؤونه اوست صرف نماید.

مسأله ۱۸۶۰

اگر مخارج سیّد یا سیّده ای که زن انسان نیست ، بر انسان واجب باشد ، نمی تواند خوراک و پوشاک و سایر نفقات واجبه او را از خمس بدهد ، ولی اگر مقداری خمس به او بدهد که در نفقات غیر واجبه اش که مؤونه اوست صرف نماید ، مانعی ندارد.

مسأله ۱۸۶۱

به سیّد فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سیّد را بدهد ، یا دارد و نمی دهد ، می شود خمس داد.

مسأله ۱۸۶۲

احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سیّد فقیر خمس ندهند.

مسأله ۱۸۶۳

اگر در شهر خودش سیّد مستحقّی نباشد و یقین یا اطمینان داشته باشد که بعد نیز پیدا نمی شود ، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد ، باید خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند ، و می تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد ، و احتیاط واجب آن است که برداشتن با اجازه حاکم شرع باشد ، و اگر خمس از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ضامن است ، و اگر کوتاهی نکرده ضامن نیست.

مسأله ۱۸۶۴

هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد ، اگر چه یقین یا اطمینان داشته باشد که پیدا می شود و نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد ، می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد ، و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود ، ضامن نیست ، ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

مسأله ۱۸۶۵

اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود ، در صورتی که موجب اهمال در ادای خمس نباشد باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند ، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد ، و در صورتی که خمس از بین برود اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.

مسأله ۱۸۶۶

اگر به اذن حاکم شرع ، خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود ، ضامن نیست ، و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل یا مأذون بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

مسأله ۱۸۶۷

در مسأله «۱۸۰۶» گذشت که دادن جنس دیگر غیر از پول رایج عوض خمس بنابر احتیاط واجب جایز نیست مگر با اذن حاکم شرع ، و در صورت جواز مانند موردی که حاکم شرع اذن بدهد جایز نیست جنسی را به زیادتر از قیمت واقعی حساب کند و بابت خمس بدهد ، هر چند مستحق به آن قیمت راضی شده باشد.

مسأله ۱۸۶۸

کسی که از مستحق طلبکار است ، بنابراحتیاط نمی تواند طلب خود را بابت خمس حساب کند ، ولی می تواند خمس را به او بدهد و بعد مستحق دین خود را به او ادا کند ، و می تواند از مستحق وکالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده و بابت طلبش دریافت کند.

مسأله ۱۸۶۹

مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد در صورتی که آن بخشش موجب تضییع حق امام (علیه السلام) و سادات باشد ، و در غیر این صورت مانعی ندارد ، مانند آن که کسی مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده است و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد ، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد ، اشکال ندارد.

«احکام زکات»

[محل درآمد زکات]

مسأله ۱۸۷۰

زکات در نُه چیز واجب است: (اوّل) گندم ، (دوم) جو ، (سوم) خرما ، (چهارم) کشمش ، (پنجم) طلا ، (ششم) نقره ، (هفتم) شتر ، (هشتم) گاو ، (نهم) گوسفند ، و اگر کسی مالك یکی از این نُه چیز باشد ، با شرایطی که بعد می آید باید مقداری که معیّن شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند.

مسأله ۱۸۷۱

سلت که دانه ای است به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد ، و علس که مثل گندم است ، احتیاط مستحب آن است که زکات آنها داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۱۸۷۲

زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقدار نصاب که بعد می آید برسد ، و مالك آن بالغ و عاقل و آزاد باشد ، و

بتواند در آن مال تصرّف کند.

مسأله ۱۸۷۳

اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد ، اوّل ماه دوازدهم باید زکات آنها را بدهد ، ولی اوّل سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.

مسأله ۱۸۷۴

اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود ، مثلا بچّه در اوّل محرّم مالک چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد ، یازده ماه که از اوّل محرّم بگذرد زکاتی بر او نیست ، بلکه بعد از گذشتن یازده ماه از بلوغش زکات بر او واجب می شود ، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر یازده ماه از اوّل محرم بگذرد و شرایط دیگر زکات را هم دارا باشد زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۷۵

زکات گندم و جو وقتی تعلّق می گیرد که عرفاً به آنها گندم و جو گفته شود ، و زکات کشمش وقتی تعلّق می گیرد که به آن انگور گفته شود ، و زکات خرما وقتی تعلّق می گیرد که عرب به آن تمر بگوید ، و وقت دادن زکات در گندم و جو موقع جدا کردن کاه از دانه است ، و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشند ، و اگر از آن وقت ادای زکات را بدون عذر با وجود مستحق تأخیر بیندازد ، ضامن است.

مسأله ۱۸۷۶

اگر موقع تعلّق زکات گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأله پیش گذشت صاحب آنها بالغ و عاقل و آزاد و متمکّن از تصرّف باشد ، باید زکات آنها را بدهد هر چند قبل از آن واجد تمام یا بعضی از این شرایط نباشد و اگر فاقد یکی از این شرایط باشد زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۷۷

اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال یا مقداری از آن دیوانه باشد ، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۷۸

اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بی هوش شود ، زکات از او ساقط نمی شود ، و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش ، مست یا بی هوش باشد.

مسأله ۱۸۷۹

مالی را که از انسان غصب کرده اند و نمی تواند در آن تصرّف کند ، زکات ندارد ، ولی اگر غصب شده زراعت گندم و جو و درخت خرما و انگور باشد و موقع تعلّق زکات در دست غاصب باشد ، هر وقت به صاحبش برگشت بنابر احتیاط واجب زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۰

اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات در آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند ، باید زکات آن را بدهد ، و بر کسی که قرض داده چیزی نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

مسأله ۱۸۸۱

زکات گندم و جو و خرما و کشمش ، وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند ، و نصاب آنها سیصد صاع است ، و هر صاعی ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است ، که تقریباً «۸۴۷» کیلوگرم می شود.

مسأله ۱۸۸۲

اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و جو و گندمی که زکات به آنها تعلّق گرفته ، خود و عیالاتش بخورند یا به فقیر به غیر قصد زکات بدهد ، باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد.

مسأله ۱۸۸۳

اگر بعد از آن که زکات به گندم و جو و خرما و انگور تعلّق گرفت مالک آن بمیرد ، باید مقدار زکات را از مال او بدهند ، ولی اگر پیش از تعلّق بمیرد ، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است باید زکات سهم خود را بدهد.

مسأله ۱۸۸۴

کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و بعد از خشک شدن خرمای تازه و کشمش شدن انگور می تواند زکات را مطالبه کند ، و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده از بین برود ، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۵

اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو ، زکات به آنها تعلّق گیرد ، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۸۶

اگر بعد از آن که زکات به گندم و جو و خرما و انگور تعلّق گرفت ، زراعت و درخت را بفروشد ، فروشنده باید زکات آنها

را بدهد.

مسأله ۱۸۸۷

اگر انسان تمام گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده ، چیزی بر او واجب نیست ، و اگر بداند که زکات آن را نداده ، در صورتی که فروشنده زکات آن را بدهد معامله صحیح است ، و همچنین اگر مشتری زکات را بدهد ، و می تواند به فروشنده رجوع کند ، و در غیر این دو صورت چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید بابت زکات داده شود اجازه نکند ، معامله آن مقدار باطل است ، و حاکم شرع می تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد ، و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد معامله صحیح است و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد ، و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد ، می تواند از او پس بگیرد ، و اگر شک کند که زکات آن را داده یا نه ، حکم به نبودن زکات فعلا در آن مال محل اشکال است.

مسأله ۱۸۸۸

اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به مقدار نصاب برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود ، زکات به آنها تعلّق نمی گیرد.

مسأله ۱۸۸۹

اگر گندم و جو و خرما و انگور را پیش از خشک شدن مصرف کند ، چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد ، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۹۰

خرما بر سه قسم است:

۱ آن است که خشکش می کنند و حکم زکات آن گذشت.

۲ آن است که در حال رطب بودنش می خورند.

۳ آن است که نارس (خلال) آن را می خورند.

و در قسم دوم چنانچه مقداری باشد که خشک آن به مقدار نصاب برسد ، بنابر احتیاط واجب زکات به آن تعلّق می گیرد ، و امّا قسم سوم زکات به آن تعلّق نمی گیرد.

مسأله ۱۸۹۱

گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده ، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد.

مسأله ۱۸۹۲

اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود ، یا از رطوبت زمین استفاده کند ، زکات آن ده یک است ، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود زکات آن بیست یک است.

مسأله ۱۸۹۳

اگر گندم و جو و خرما و انگور ، هم از آب باران و مانند آن مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند ، چنانچه طوری باشد که عرفاً بگویند آبیاری آن با دلو و مانند آن شده ، زکات آن بیست یک است ، و اگر بگویند با آب باران و مانند آن آبیاری شده ، زکات آن ده یک است ، و اگر طوری است که عرفاً می گویند به هر دو آبیاری شده ، زکات آن سه چهلم است.

مسأله ۱۸۹۴

چنانچه شک کند و نداند که عرف می گویند با هر دو آبیاری شده یا این که می گویند آبیاری آن مثلا با آب باران است ، دادن سه چهلم کافیست.

مسأله ۱۸۹۵

اگر شک کند و نداند که عرف می گویند با هر دو آبیاری شده یا این که می گویند با دلو آبیاری شده است ، دادن یک بیستم کافیست ، و همچنین است اگر احتمال سومی هم ضمیمه شود که در عرف بگویند با آب باران آبیاری شده است.

مسأله ۱۸۹۶

اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و مانند آن مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد ، ولی با آب دلو هم آبیاری شود و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند ، زکات آن ده یک است ، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب باران و مانند آن محتاج نباشد ولی با آب باران و مانند آن هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند ، زکات آن یک بیستم است.

مسأله ۱۸۹۷

اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند ، و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود ، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده یک بیستم ، و زکات زراعتی که پهلوی آن است ، اگر از غیر مالک آن زراعت باشد یک دهم است ، و همچنین است بنابراحتیاط واجب اگر از مالک آن زراعت باشد.

مسأله ۱۸۹۸

مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است ، نمی تواند از حاصل کسر نموده و ملاحظه نصاب نماید ، پس

چنانچه یکی از آنها پیش از ملاحظه مخارج به حد نصاب برسد ، باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۹۹

تخمی را که به مصرف زراعت رسانده چه از خودش باشد یا خریده باشد نمی تواند از حاصل کسر کند و سپس ملاحظه نصاب نماید ، بلکه باید نصاب را نسبت به مجموع حاصل ملاحظه نماید.

مسأله ۱۹۰۰

آنچه که دولت از عین مال می گیرد زکات به آن تعلّق نمی گیرد ، و زاید بر آن متعلّق زکات است ، مثلا اگر حاصل زراعت (۸۵۰) کیلو گرم باشد و دولت (۵۰) کیلو گرم را به عنوان مالیات بگیرد ، فقط زکات در (۸۰۰) کیلوگرم واجب می شود.

مسأله ۱۹۰۱

مصارفی را که انسان پیش از تعلّق زکات نموده ، بنابراحتیاط واجب نمی تواند کسر کند و فقط زکات بقیّه را بدهد.

مسأله ۱۹۰۲

مصارفی که بعد از تعلّق زکات است ، می تواند برای صرف آنها از حاکم شرع اذن بگیرد و آنچه نسبت به مقدار زکات خرج شده بردارد.

مسأله ۱۹۰۳

جایز نیست قبل از وقت تعلّق ، زکات را بدهد ، و واجب نیست بعد از تعلّق صبر کند تا جو و گندم به حد درو کردن و تصفیه دانه از کاه برسد ، و انگور و خرما خشک گردد ، بلکه همین که زکات تعلّق گرفت ، می تواند مقدار زکات را قیمت نموده و آن قیمت را به قصد زکات بدهد.

مسأله ۱۹۰۴

بعد از آن که زکات تعلّق گرفت ، می تواند عین زراعت یا خرما و انگور را پیش از درو کردن یا چیدن ، به مستحق یا حاکم شرع یا وکیل آنها مشاعاً تسلیم نماید ، و پس از آن در مصارف شریک می باشند.

مسأله ۱۹۰۵

در صورتی که مالك ، عین مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم شرع یا مستحق یا وکیل آنها تسلیم نماید ، می تواند برای این که تا وقت درو و یا خشک شدن برسد ، برای ماندن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید.

مسأله ۱۹۰۶

اگر انسان در چند شهر که فصل رسیدن حاصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی آید ، گندم یا جو و خرما یا انگور داشته باشد ، و همه آنها محصول یک سال حساب شود ، چنانچه چیزی که اوّل می رسد به اندازه نصاب باشد ، باید زکات آن را موقعی که می رسد بدهد ، و زکات بقیّه را هر وقت به دست می آید ادا نماید ، و اگر آنچه اوّل می رسد به اندازه نصاب نباشد ، صبر می کند تا بقیّه آن برسد ، پس اگر روی هم به مقدار نصاب باشد ، زکات به آن تعلّق می گیرد ، و اگر به مقدار نصاب نباشد زکات به آن تعلّق نمی گیرد.

مسأله ۱۹۰۷

اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد ، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد ، بنابر احتیاط واجب زکات به آن تعلّق می گیرد.

مسأله ۱۹۰۸

اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه نصاب می شود ، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به قدری به مصرف زکات برساند که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۰۹

اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد ، نمی تواند خرمای تازه یا انگور را به قصد زکاتی که بر او واجب است بدهد ، و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد ، نمی تواند خرمای خشک یا کشمش را به قصد زکات واجب بدهد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب نمی تواند تازه هر یک را به جای خشک آن ، یا خشک آن را به جای تازه آن از بابت قیمت بدهد.

مسأله ۱۹۱۰

کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات به آن تعلّق گرفته ، اگر بمیرد باید اوّل تمام زکات را از مالی که متعلّق زکات است بدهند ، بعد دین او را ادا نمایند.

مسأله ۱۹۱۱

کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد ، اگر بمیرد و پیش از آن که زکات به آنها تعلّق بگیرد ورثه دین او را از مال دیگر بدهند ، هر کدام که سهمشان به حد نصاب برسد باید زکات بدهد ، و اگر پیش از آن که زکات به آنها تعلّق بگیرد دین او را ندهند ، چنانچه مال میّت فقط به اندازه دین او باشد ، زکات به آن تعلّق نمی گیرد ، و اگر مال میّت بیشتر از دین او باشد ، باید نسبت جنس زکات دار را به تمام مال ملاحظه کنند مانند نسبت نصف و ثلث و ربع و غیر اینها و به همان نسبت از جنس زکات دار کسر شود ، و آنچه باقی مانده به ورثه منتقل می شود ، پس سهم هر یک از ورثه اگر به حد نصاب برسد ، زکات به آن تعلّق می گیرد.

مسأله ۱۹۱۲

اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات به آنها تعلّق گرفته خوب و بد دارد ، احتیاط واجب آن است که زکات خوب را از بد ندهد.

[زکات طلا و نقره]

نصاب طلا و نقره

مسأله ۱۹۱۳

طلا دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن بیست مثقال شرعی است ، که هر مثقال آن هیجده نخود است ، که بنابر مشهور سه ربع مثقال صیرفی معمولی است ، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال صیرفی است برسد ، اگر شرایط دیگر را هم که گذشت داشته باشد ، انسان باید یک چهلم آن را که نُه نخود می شود از بابت زکات بدهد ، و اگر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است ، که سه مثقال صیرفی معمولی است ، یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود باید زکات تمام هیجده مثقال را از قرار چهل یک بدهد ، و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط باید زکات پانزده مثقال آن را بدهد ، و زیادی آن زکات ندارد ، و همچنین است هر چه بالا رود ، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد ، و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

مسأله ۱۹۱۴

نقره دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن (۱۰۵) مثقال صیرفی معمولی است که اگر نقره به (۱۰۵) مثقال صیرفی برسد و شرایط دیگر را هم که گذشت داشته باشد ، انسان باید چهل یک آن را که دو مثقال و پانزده نخود است از بابت زکات بدهد ، و اگر به این مقدار نرسد زکات به آن تعلّق نمی گیرد.

و نصاب دوم آن بیست و یک مثقال است ، یعنی اگر بیست و یک مثقال به (۱۰۵) مثقال اضافه شود ، باید زکات تمام (۱۲۶) مثقال را که یک چهلم آن است بدهد ، و اگر کمتر از (۲۱) مثقال اضافه شود ، فقط باید زکات (۱۰۵)

مثقـال آن را بدهـد و زیادی آن زکات نـدارد ، و همچنین است هر چه بالا رود ، یعنی اگر (۲۱) مثقال اضافه شود باید زکات تمـام آنهـا را بدهـد ، و اگر کمتر اضافه شود مقـداری که اضافه شـده و کمتر از (۲۱) مثقـال است زکات نـدارد ، بنابراین اگر انسان یک چهلم هر چه طلا و نقره دارد بدهـد ، زکاتی را که بر او واجب بوده داده است ، و گاهی هم بیشتر از مقـدار واجب داده است ، مثلا کسـی که (۱۱۰) مثقـال نقره دارد ، اگر یـک چهلم آن را بدهـد ، زکات (۱۰۵) مثقـال آن را که واجب بوده داده ، و مقداری هم برای (۵) مثقال آن داده که واجب نبوده است.

مسأله ۱۹۱۵

کسـی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است ، اگر چه زکات آن را داده باشد ، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشده همه ساله باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۹۱۶

زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که آن را سـکّه زده باشـند و معامله با آن رواج داشـته باشد ، و اگر سکّه آن هم از بین رفته باشد ، باید زکات آن را بدهند.

مسأله ۱۹۱۷

طلا و نقره سکّه داری که زنها برای زینت به کار می برند ، در صورتی که رواج معامله با آن باقی باشد ، یعنی معامله پول طلا و نقره با آن شود ، بنابر احتیاط زکات آن واجب است ، ولی اگر رواج معامله با آن باقی نباشد ، زکات واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۸

کسـی که طلاـ و نقره دارد ، اگر هیچکـدام آنها به انـدازه نصاب اوّل نباشـد ، مثلا (۱۰۴) مثقـال نقره و (۱۴) مثقال طلا داشته باشد ، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۹

چنانکه در سابق گـذشت ، زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که انسان یازده ماه مالک مقـدار نصاب باشد ، و اگر در بین یازده ماه طلا و نقره او از نصاب اوّل کمتر شود ، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۲۰

اگر در بین یـازده مـاه ، طلاـ و نقره ای را که دارد بـا طلاـ یا نقره یا چیز دیگر عوض نمایـد ، یا آنها را آب کنـد ، زکات بر او واجب نیست ، ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند ، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.

مسأله ۱۹۲۱

اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کنـد ، باید زکات آنها را بدهد ، و چنانچه به واسـطه آب کردن وزن یا قیمت آنها کم شود ، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

مسأله ۱۹۲۲

اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بـد داشـته باشـد ، می توانـد زکات هر کـدام از خوب و بد را از خود آن بدهد ، ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد ، و احتیاط واجب آن است که زکات همه آنها را از قسمت بد ندهد.

مسأله ۱۹۲۳

پول طلا و نقره ای که بیشتر از انـدازه معمول فلز دیگر دارد ، اگر به آن پول طلا و نقره بگوینـد و خالصـش هم به حـد نصاب برسـد ، زکات به آن تعلّق می گیرد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در صورتی که خودش به حـد نصاب برسد و خالصـش به حد نصاب نرسد ، ولی اگر به آن پول طلا و نقره نگویند ، هر چند خالصـش به حد نصاب برسد ، اقوی آن است که زکات به آن تعلّق نمی گیرد.

مسأله ۱۹۲۴

اگر طلا و نقره ای که دارد به مقـدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشـد ، نمی توانـد زکات آن را از طلا و نقره ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد بدهـد ، ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند که طلا و نقره خالصـی که در آن است به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشـکال ندارد ، و همچنین در صورتی که قیمت آن به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب اسـت و از بابت قیمت زکات واجب بدهد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

اشاره

مسأله ۱۹۲۵

زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گذشت ، دو شرط دیگر نیز دارد:

(اوّل) آن که حیوان در تمـام سـال بی کـار باشـد ، ولی اگر در تمـام سال یکی دو روز هم کار کرده باشـد اقوی آن است که زکات به آن تعلّق می گیرد.

(دوم) آن که در تمـام سال از علف بیابان بچرد ، پس اگر تمام سال یا مقـداری از آن علف چیـده شـده بخورد ، یا از زراعتی

که ملک او یا ملک کس دیگر است بچرد ، زکات نـدارد ، ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد ، اقوی آن است که زکات به آن تعلّق می گیرد.

مسأله ۱۹۲۶

اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد یا اجاره کند ، بنابر احتیاط واجب زکات آن را بدهد ، ولی اگر برای چراندن در آن باج بدهد ، زکات آن واجب است.

نصاب شتر

مسأله ۱۹۲۷

شتر دوازده نصاب دارد:

(اوّل) پنج شتر ، و زکات آن یک گوسفند است ، و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

(دوم) ده شتر ، و زکات آن دو گوسفند است.

(سوم) پانزده شتر ، و زکات آن سه گوسفند است.

(چهارم) بیست شتر ، و زکات آن چهار گوسفند است.

(پنجم) بیست و پنج شتر ، و زکات آن پنج گوسفند است.

(ششم) بیست و شش شتر ، و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوم شده باشد.

(هفتم) سی و شش شتر ، و زکات آن یک شتری است که داخل سال سوم شده باشد.

(هشتم) چهل و شش شتر ، و زکات آن یک شتری است که داخل سال چهارم شده باشد.

(نهم) شصت و یک شتر ، و زکات آن یک شتری است که داخل سال پنجم شده باشد.

(دهم) هفتاد و شش شتر ، و زکات آن دو شتری است که داخل سال سوم شده باشند.

(یازدهم) نود و یک شتر ، و زکات آن دو شتری است که داخل سال چهارم شده باشند.

(دوازدهم) صـد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است ، که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یک شتری بدهـد که داخـل سـال سوم شـده باشـد ، یـا پنجـاه تا پنجاه تا حساب کنـد و برای هر پنجاه تا یک شتری بدهـد که داخل سال

چهارم شده باشد ، و یا با چهل و پنجاه حساب کند ، ولی در هر صورت باید طوری حساب کند

که چیزی باقی نماند ، یا اگر چیزی باقی می ماند از نُه تا بیشتر نباشد ، مثلا اگر (۱۴۰) شتر دارد ، باید برای صدتا دو شتری که داخل سال چهارم شده ، و برای چهل تا یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد ، و شتری که در زکات داده می شود باید ماده باشد.

مسأله ۱۹۲۸

زکات ما بین دو نصاب واجب نیست ، پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده باشد ، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد ، و همچنین است در نصابهای بعد.

نصاب گاو

مسأله ۱۹۲۹

گاو دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید ، اگر شرایطی را که گذشت داشته باشد ، باید یک گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد ، و بنابر احتیاط واجب آن گوساله نر باشد ، و همچنین است در هر موردی که باید گوساله داخل شده در سال دوم را بدهد ، مگر در صورتی که شماره گاو به نود برسد ، که بنابر احتیاط واجب سه گوساله ماده که داخل سال دوم شده باشد بدهد.

نصاب دوم آن چهل است ، و زکات آن یک گوساله ماده ای است که داخل سال سوم شده باشد.

و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست ، مثلا کسی که سی و نُه گاو دارد ، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد ، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده ، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد ، و بعد از آن که به شصت رسید چون دو برابر نصاب اوّل را دارد ، باید دو گوساله ای که داخل سال دوم شده بدهد ، و همچنین هر چه بالا رود ، باید یا سی تا سی تا حساب کند ، یا چهل تا چهل تا ، یا سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گذشت بدهد ، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند ، یا اگر چیزی باقی می ماند

از نُه تا بیشتر نباشد ، مثلا اگر هفتاد گاو دارد ، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا ، و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد ، چون اگر به حساب سی تا حساب کند ، ده تا زکات نداده می ماند.

نصاب گوسفند

مسأله ۱۹۳۰

گوسفند پنج نصاب دارد:

(اوّل) چهل تا است ، و زکات آن یک گوسفند است ، و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد.

(دوم) صد و بیست و یک است ، و زکات آن دو گوسفند است.

(سوم) دویست و یک است ، و زکات آن سه گوسفند است.

(چهارم) سیصد و یک است ، و زکات آن چهار گوسفند است.

(پنجم) چهارصد و بالاتر از آن است ، که باید آنها را صدتا صدتا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد ، و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد ، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد ، یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد ، کافیست.

مسأله ۱۹۳۱

ما بین دو نصاب زکات ندارد ، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اوّل که چهل است بیشتر باشد ، تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده باشد ، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد ، و همچنین است حکم در نصابهای بعد.

مسأله ۱۹۳۲

زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است ، چه همه آنها نر باشند یا ماده ، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.

مسأله ۱۹۳۳

در زکات ، گاو و گاومیش یک جنس حساب می شوند ، و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است ، و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

مسأله ۱۹۳۴

اگر برای زکات گوسفند بدهد ، بنابر احتیاط حداقل باید داخل سال دوم شده باشد ، و اگر بز بدهد ، بنابر احتیاط باید داخل سال سوم شده باشد.

مسأله ۱۹۳۵

گوسفندی را که بابت زکات می دهد ، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر کمتر باشد اشکال ندارد ، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد ، و همچنین است در گاو و شتر.

مسأله ۱۹۳۶

اگر چند نفر با هم شریک باشند ، هر کدام آنان که سهمش به نصاب اوّل رسیده ، باید زکات بدهد ، و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است ، زکات واجب نیست.

مسأله ۱۹۳۷

اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند ، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۸

اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب باشد ، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۹

اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد ، همه مریض یا معیوب یا پیر باشند ، می تواند زکات را از خود آنها بدهد ، ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند ، نمی تواند زکات آنها را مریض یا معیوب یا پیر بدهد ، بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض ، و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب ، و مقداری پیر و مقداری جوان باشند ، باید برای زکات آنها ، سالم و بی عیب و جوان بدهد.

مسأله ۱۹۴۰

اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم ، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند ، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید ، مثلا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد ، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۴۱

کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد ، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد ، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده همه ساله باید زکات را بدهد ، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند زکات بر او واجب نیست ، مثلا کسی که چهل گوسفند دارد ، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد ، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده همه ساله باید یک گوسفند بدهد ، و اگر از خود آنها بدهد ، تا وقتی به چهل نرسیده زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

مسأله ۱۹۴۲

زکات در هشت مورد صرف می شود:

(اوّل) فقیر ، و او کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد ، و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست.

(دوم) مسکین ، و او کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند.

(سوم) کسی که از طرف امام (علیه السلام) یا نایب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام (علیه السلام) یا نایب امام یا فقرا برساند.

(چهارم) مسلمانانی که شهادت به وحدانیّت خداوند و رسالت حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) داده اند و در اسلام ثابت قدم نیستند ، تا به وسیله دادن زکات به آنان ایمانشان تقویت شود ، ولی در صورت وجود فقیر در محل و دوران امر بین صرف در فقیر و صرف در این مصرف احتیاط واجب آن است که به فقیر داده شود ، و این احتیاط در مورد هفتم هم باید رعایت شود.

(پنجم) خریداری بنده مسلمانی که در شدّت باشد و آزاد

کردن او ، و همچنین خریداری بنده و آزاد کردن او ، هر چند در شدّت نباشد در صورتی که مستحقی برای زکات پیدا نکند.

(ششم) بدهکاری که نمی تواند دین خود را ادا کند ، در صورتی که در معصیت صرف نکرده باشد.

(هفتم) فِی سَبِیلِ اللّه ، یعنی امور خیریّه ای که می شود آنها را به قصد قربت انجام داد ، و بنابر احتیاط واجب کارهایی باشد که مصلحت عمومی داشته باشد ، مانند بنای مساجد و مدارس دینی و ساختن بیمارستان و آسایشگاه برای سالخوردگان و مانند اینها.

(هشتم) اِبْنُ السّبِیل ، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده.

و احکام اینها در مسائل آینده می آید.

مسأله ۱۹۴۳

احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات نگیرد ، و اگر مقداری پول یا جنس دارد فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۴

کسی که مخارج سالش را داشته ، اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج یک سال او هست یا نه ، نمی تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۵

صنعت گر یا مالک یا تاجری که در آمد او از مخارج سالش کمتر است ، می تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد ، و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.

مسأله ۱۹۴۶

فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد ، اگر خانه ای دارد که ملک اوست و در آن نشسته ، یا وسیله سواری دارد ، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند اگر چه برای حفظ آبرویش باشد می تواند زکات بگیرد ، و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد ، و فقیری که اینها را ندارد ، اگر به اینها احتیاج داشته باشد می تواند از زکات خریداری نماید.

مسأله ۱۹۴۷

فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست ، باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند ، ولی تا وقتی که مشغول یاد گرفتن است می تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۸

به کسی که قبلاً فقیر بوده و می گوید فقیرم و شک در زوال فقرش باشد ، اگر چه از گفته او اطمینان پیدا نشود می توان زکات داد ، و به کسی که معلوم نباشد فقیر بوده یا نه و می گوید فقیرم ، اگر از گفته او اطمینان حاصل نشود ، بنابر احتیاط واجب نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۴۹

کسی که می گوید فقیرم و قبلا فقیر نبوده ، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود ، نمی شود به او زکات داد.

مسأله ۱۹۵۰

کسی که باید زکات بدهد ، اگر از فقیری طلبکار باشد ، می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند ، ولی اگر بداند مالی را که طلبکار است در معصیت صرف کرده ، نمی تواند از بابت زکاتی که در ادای دین صرف می شود حساب کند.

مسأله ۱۹۵۱

اگر فقیر بمیرد و مال او به اندازه دینش نباشد ، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند ، ولی در صورتی که بداند مالی را که مدیون است در معصیت صرف کرده ، نمی تواند از بابت زکاتی که در ادای دین صرف می شود حساب کند.

و اگر مال میّت به اندازه دینش باشد و ورثه دین او را ادا نکنند یا به جهت دیگری انسان نتواند طلب خود را بگیرد ، بنابر احتیاط واجب نباید طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۵۲

چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد ، لازم نیست به او بگوید که زکات است ، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد ، مستحب است بدون این که اظهار کند به قصد زکات بدهد.

مسأله ۱۹۵۳

اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد ، بعد بفهمد فقیر نبوده ، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می داند فقیر نیست زکات بدهد ، چنانچه مالی که به او داده باقی باشد ، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد ، و اگر نتواند بگیرد ، باید عوض زکات را از مال خودش بدهد ، و اگر از بین رفته باشد ، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته زکات است ، انسان می تواند عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد ، و اگر نمی دانسته زکات است ، نمی تواند چیزی از او بگیرد ، و باید از مال خودش عوض زکات را به مستحق بدهد.

مسأله ۱۹۵۴

کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد ، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد ، می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد ، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.

مسأله ۱۹۵۵

اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد ، بعد بفهمد قرض را در معصیت صرف کرده ، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد ، می تواند آنچه را که به او داده است بابت زکاتی که به فقرا داده می شود حساب کند.

مسأله ۱۹۵۶

کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد اگر چه فقیر نباشد انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند ، ولی اگر فقیر نباشد ، در صورتی که بداند مالی را که بدهکار است در معصیت صرف کرده ، نمی تواند بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۵۷

مسافری که خرجی او تمام شده یا مرکبش از کار افتاده ، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند ، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد ، می تواند زکات بگیرد ، ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند ، فقط به مقداری که به آن جا برسد می تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۵۸

مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته ، بعد از آن که به وطنش رسید ، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد ، در صورتی که نتواند به دهنده زکات برگرداند ، یا برگرداندن به او مشقّت داشته باشد ، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

مسأله ۱۹۵۹

کسی که زکات می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد ، و اگر انسان کسی را شیعه دوازده امامی بداند و به او زکات بدهد ، و بعد معلوم شود نبوده ، باید دوباره زکات بدهد.

مسأله ۱۹۶۰

اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه دوازده امامی ، فقیر باشد ، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد به قصد این که آنچه می دهد

ملک طفل یا دیوانه باشد و ولی آنها هم به همین قصد بگیرد.

مسأله ۱۹۶۱

اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسی ندارد ، می تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند ، و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می رسد نیّت زکات کند ، و در صورتی که به ولی طفل و دیوانه دسترسی دارد بنابر احتیاط واجب به وسیله ولی یا به اذن او به مصرف آنان برساند.

مسأله ۱۹۶۲

به فقیری که گدایی می کند ، می شود زکات داد ، ولی به کسی که زکات را در معصیت صرف می کند ، نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۶۳

به کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می آورد ، و به تارک نماز و به شرابخوار بنابر احتیاط واجب نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۶۴

کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد ، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد ، می شود قرضش را از زکات داد.

مسأله ۱۹۶۵

انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد ، ولی اگر مخارج آنان را ندهد ، دیگران می توانند به آنها زکات بدهند.

مسأله ۱۹۶۶

اگر انسان زکات را به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود بنماید ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۶۷

اگر پسر به کتابهای علمی و دینی احتیاج داشته باشد ، پدر می تواند آنها را از زکات خریده و در معرض استفاده پسر قرار دهد ، و اگر بخواهد از سهم سبیل الله بخرد ، بنابر احتیاط باید بر آن مصلحت عمومی مترتّب باشد.

مسأله ۱۹۶۸

پدر می تواند به پسری که احتیاج به زن گرفتن دارد ، زکات خود را بدهد که زن بگیرد ، و همچنین است پسر نسبت به پدر.

مسأله ۱۹۶۹

به زنی که شوهر مخارج او را می دهـد ، و زنی که شوهرش خرجی او را نمی دهـد ولی می تواند او را به دادن خرجی مجبور کند ، نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۷۰

زنی که به عقـد موقت درآمـده اگر فقیر باشد ، شوهرش و دیگران می توانند به او زکات بدهند ، ولی اگر شوهرش در ضـمن عقد شـرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد ، در صورتی که مخارج آن زن را بدهد ، نمی شود به آن زن زکات داد.

مسأله ۱۹۷۱

زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد ، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

مسأله ۱۹۷۲

سیّد نمی توانـد از غیر سـیّد زکات بگیرد ، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکنـد و از گرفتن زکات غیر سیّد ناچار باشد ، می تواند به قدر مخارج روزانه بگیرد.

مسأله ۱۹۷۳

به کسی که معلوم نیست سیّد است یا نه ، می شود زکات داد.

نیّت زکات

مسأله ۱۹۷۴

انسـان بایـد زکـات را به قصـد قربت چنـانکه در وضو گـذشت و با اخلاص بدهـد ، و در نیّت معیّن کنـد که آنچه را می دهد زکات مال است یا زکات فطره.

مسأله ۱۹۷۵

کسـی که زکات چنـد مال بر او واجب شـده ، بنابر احتیاط واجب باید معیّن کند که آنچه را می دهد زکات کدام مال است ، چه آن چیزی که می دهد پول یا همجنس یکی از آنها باشد.

مسأله ۱۹۷۶

اگر کسـی را وکیـل کنـد که زکـات مال او را بدهـد ، بایـد وکیل وقتی زکات را به فقیر می دهـد ، نیّت ادای زکات از طرف

مالك بکند ، و مالك هم بنابر احتیاط نیّت ادای زکات در آن وقت داشته باشد ، و اگر او را وکیل کند که زکاتی را که به او می دهد به فقیر برساند ، باید مالك وقت دادن وکیل به فقیر نیّت کند ، و احتیاط مستحب آن است که از وقت دادن به وکیل نیّت کند و تا زمان رسیدن زکات به فقیر استمرار داشته باشد.

مسأله ۱۹۷۷

اگر بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود نیّت زکات کند ، زکات حساب می شود.

مسائل متفرّقه زکات

مسأله ۱۹۷۸

موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و موقع خشك شدن خرما و انگور ، انسان باید زکات را به فقیر بدهد ، یا از مال خود جدا کند ، و زکات طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد ، یا از مال خود جدا نماید.

و اگر منتظر فقیر معیّنی باشد ، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد ، می تواند زکات را جدا نکند ، به شرط آن که بنویسد و ثبت کند ، و احتیاط واجب آن است که از سه ماه بیشتر تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۹۷۹

بعد از جدا کردن لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد ، ولی اگر به کسی که می شود زکات داد دسترسی دارد ، احتیاط مستحب آن است که دادن زکات را تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۹۸۰

کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند ، اگر نرساند و به واسطه کوتاهی کردن در نگهداری از بین برود ، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۹۸۱

کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند ، اگر نرساند و در نگهداری آن کوتاهی نکند و ندادن برای غرض شرعی باشد مثل آن که منتظر مصرف افضلی یا فقیر معیّنی باشد ضامن نیست ، و در غیر این صورت ضامن است.

مسأله ۱۹۸۲

اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد ، می تواند در بقیّه آن مال تصرّف کند ، و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد ، می تواند در تمام مال تصرّف نماید.

مسأله ۱۹۸۳

انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

مسأله ۱۹۸۴

اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعت حاصل شود مثلا گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد مال فقیر است.

مسأله ۱۹۸۵

اگر موقعی که زکات را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشد بهتر است زکات را به او بدهد ، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.

مسأله ۱۹۸۶

اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید ، اگر معامله به ذمّه باشد و آن مال را به عنوان ادای ما فی الذمّه بدهد ، ضرر بر مالك وارد شده و ضامن زکات است ، و اگر به عین آن مال معامله واقع شده باشد ، معامله باطل و قابل صحّت به اجازه حاکم شرع نیست ، و اگر منفعت کرده باشد ، در صورتی که معامله به ذمّه بوده و آن مال را از بابت ادای ما فی الذمّه داده ، منفعت مال خود اوست و ضامن زکات است ، و اگر به عین آن مال معامله واقع شده باشد و حاکم شرع معامله را اجازه کند ، منفعت را باید به مستحق بدهد.

مسأله ۱۹۸۷

اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود چیزی بابت زکات به فقیر بدهد ، زکات حساب نمی شود ، و بعد از آن که زکات بر او واجب شد ، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد ، می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸۸

فقیری که می داند زکات بر انسان واجب نشده ، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است ، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می شود ، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد ، می تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸۹

فقیری که نمی داند زکات بر انسان واجب نشده ، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن نیست ، و انسان نمی تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۹۰

مستحب است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد ، و در دادن زکات خویشان خود را بر دیگران ، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان ، و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدّم بدارد ، ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگر بهتر باشد ، مستحب است زکات را به او بدهد.

مسأله ۱۹۹۱

افضل آن است که زکات را آشکار ، و صدقه مستحبّی را مخفی بدهد.

مسأله ۱۹۹۲

اگر در شهر کسی که می خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معیّن شده برساند ، چنانچه امید نداشته باشد که بعد مستحق پیدا کند ، باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف آن برساند ، و مخارج بردن به آن شهر را می تواند از زکات بردارد ، و احتیاط واجب آن است که برداشتنش با اجازه حاکم شرع باشد ، و اگر زکات تلف شود در صورتی که در نگهداری آن کوتاهی نکرده ضامن نیست.

مسأله ۱۹۹۳

اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود ، می تواند زکات را به شهر دیگر ببرد ، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد ، و اگر زکات تلف شود ضامن است ، مگر آن که به اذن حاکم شرع برده باشد.

مسأله ۱۹۹۴

اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را که برای زکات می دهد ، با مالک است.

مسأله ۱۹۹۵

کسی که (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است ، احتیاط مستحب آن است که کمتر از (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره به یک فقیر ندهد ، و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره برسد ، احتیاط مستحب آن است که کمتر از آن به یک فقیر ندهد.

مسأله ۱۹۹۶

مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد ، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آن که به قیمت رساند ، کسی که زکات را به او داده در خرید آن بر دیگران مقدّم است.

مسأله ۱۹۹۷

اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه ، و مالی که زکات به آن تعلّق گرفته موجود باشد ، باید زکات را بدهد ، هر چند شک او برای زکات سالهای پیش بوده باشد ، و اگر آن مال تلف شده زکاتی بر او نیست ، هر چند از سال حاضر باشد.

مسأله ۱۹۹۸

فقیر نمی تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند ، یا چیزی را گران تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید ، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد، ولی کسی که زکات بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را بدهد، چنانچه بخواهد توبه کند ، فقیر می تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد.

مسأله ۱۹۹۹

جمعی از فقهاء «اعلی الله مقامهم» فرموده اند: انسان می تواند از زکات ، زمینی را وقف کند یا قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید و می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد ، ولی ولایت مالک بر وقف و تعیین متولّی بدون مراجعه به حاکم شرع محل اشکال است.

مسأله ۲۰۰۰

انسان نمی تواند از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

مسأله ۲۰۰۱

انسان می تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها ، از سهم سبیل الله زکات بگیرد اگر چه فقیر نباشد ، یا این که فقیر باشد و به مقدار مخارج سالش زکات گرفته باشد ، و بنابر احتیاط واجب معتبر است که این امور علاوه بر این که طاعت هستند ، دارای مصلحت عمومی نیز باشند ، مانند تعظیم شعائر و ترویج دین.

مسأله ۲۰۰۲

اگر مالک فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد ، چنانچه آن فقیر احتمال دهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از آن زکات بر ندارد ، نمی تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد ، و اگر یقین یا اطمینان داشته باشد که قصد مالک این نبوده ، برای خودش هم می تواند بردارد.

مسأله ۲۰۰۳

اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد ، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات ذکر شد در آنها جمع شود ، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۲۰۰۴

اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنها زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند ، هر چند بداند شریکش زکات سهم خود را نداده ، تصرّف او در سهم خودش اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۰۵

کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفّاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است ، و قرض هم دارد ، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد ، اگر مالی که خمس یا زکات به آن تعلّق گرفته از بین نرفته باشد ، باید خمس و زکات را بدهد ، و اگر از بین رفته باشد ، مال را بنابر احتیاط واجب بر قرض و خمس و زکات به نسبت تقسیم کند ، و ادای اینها را بر ادای کفّاره و ادای مالی را که نذر کرده مقدّم بدارد.

مسأله ۲۰۰۶

کسی که خمس یا زکات بدهکار است و حجّه الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد ، اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد ، چنانچه مالی که خمس و زکات به آن تعلّق گرفته از بین نرفته باشد ، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیّه مال او را بر حج و قرض قسمت نمایند ، و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد ، در صورتی که صروره باشد یعنی اوّلین مرتبه رفتن او به حج باشد و در راه حج قبل از احرام مرده باشد ، باید مال او را صرف حج بنمایند ، و اگر چیزی باقی ماند بر خمس و زکات و قرض به نسبت قسمت نمایند ، و در غیر این صورت حج بر خمس و زکات مقدّم است ، ولی تقدّم آن بر قرض محل اشکال است.

مسأله ۲۰۰۷

کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند ، چنانچه تحصیل آن علم بر او واجب عینی یا واجب کفایی باشد و دیگری به آن وظیفه قیام نکرده باشد ، می شود از سهم فقرا به او زکات داد ، و همچنین از سهم سبیل الله ، ولی در این صورت احتیاط واجب آن است که تحصیل او مصلحت عمومی داشته باشد ، و اگر تحصیل آن علم برای او مستحب باشد ، زکات دادن به او از سهم فقرا جایز نیست ، ولی از سهم سبیل الله جایز است ، و بنابر احتیاط باید تحصیل او مصلحت عمومی داشته باشد ، و اگر نه واجب باشد و نه مستحب ، جایز نیست به او زکات بدهند.

زکات فطره

[احکام]

مسأله ۲۰۰۸

کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ و عاقل است و فقیر و بنده کسی نیست ، به این معنی که ماه رمضان را اگر چه به یک آن تا تحقّق غروب با این شرایط درک کند ، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند ، هر نفری یک صاع که تقریباً

سه کیلوگرم است گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج و مانند اینها به مستحق بدهد ، و بنابر احتیاط واجب غذای معمول محلّش باشد ، و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافیست ، و بنابر احتیاط واجب کسی که وقت غروب شب عید فطر بی هوش است ، باید فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۹

کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند، فقیر است، و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۱۰

انسان فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می شوند باید بدهد ، کوچک باشند یا بزرگ ، مسلمان باشند یا کافر ، دادن خرج آنها بر او واجب باشد یا نه ، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

مسأله ۲۰۱۱

اگر کسی را که نان خور اوست و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد ، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد ، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۱۲

فطره میهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و در وقت وجوب زکات فطره نان خور او حساب می شود ، بر او واجب است.

مسأله ۲۰۱۳

مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد شده و مدّتی نزد او می ماند ، بنابر احتیاط واجب فطره اش را هم خودش و هم میزبان بدهد ، و همین احتیاط در مورد کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد ، باید رعایت شود.

مسأله ۲۰۱۴

فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید وارد می شود ، بر صاحبخانه واجب نیست ، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.

مسأله ۲۰۱۵

اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه باشد ، زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۱۶

اگر پیش از غروب بچّه بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد یا فقیر غنی شود ، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد ، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۷

کسی که موقع غروب شب عید فطر زکات فطره بر او واجب نیست ، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود ، بنابر احتیاط مستحب زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۸

کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده ، فطره بر او واجب نیست ، ولی مسلمانی که شیعه نبوده اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود ، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۹

کسی که فقط به اندازه یک صاع که تقریباً سه کیلوگرم است گندم و مانند آن دارد ، مستحب است زکات فطره را بدهد ، و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد ، می تواند به قصد فطره آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد ، و او هم به همین قصد به دیگری بدهد ، و همچنین تا به نفر آخر برسد ، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد ، و اگر یکی از آنها صغیر باشد ، ولی او برای خودش بگیرد ، و آنچه را برای خود گرفته برای صغیر به قصد فطره بدهد ، و اگر برای صغیر گرفت بنابر احتیاط واجب آن را به کسی ندهد.

مسأله ۲۰۲۰

اگر بعد از غروب شب عید فطر بچّه دار شود ، یا کسی نان خور او حساب شود ، واجب نیست فطره او را بدهد ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر عید ، نان خور او حساب می شوند بدهد.

مسأله ۲۰۲۱

اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان خور کس دیگر شود ، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است ، مثلا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود ، باید شوهرش فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۲۲

کسی که دیگری باید فطره او را بدهد ، واجب نیست فطره خود را بدهد.

مسأله ۲۰۲۳

اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد ، احتیاط مستحب آن است که اگر واجد شرایط وجوب زکات فطره باشد ، خودش بدهد.

مسأله ۲۰۲۴

اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است ، خودش فطره را بدهد ، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود.

مسأله ۲۰۲۵

زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد ، چنانچه نان خور کس دیگر باشد ، فطره اش بر آن کس واجب است ، و اگر نان خور کس دیگر نیست ، در صورتی که شرایط وجوب در او جمع باشد ، باید فطره خود را بدهد.

مسأله ۲۰۲۶

کسی که سیّد نیست نمی تواند به سیّد فطره بدهد ، حتّی اگر سیّدی نان خور او باشد نمی تواند فطره او را به سیّد دیگری بدهد.

مسأله ۲۰۲۷

فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد ، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد ، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بر می دارد ، فطره طفل بر کسی واجب نیست.

مسأله ۲۰۲۸

انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد ، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.

مسأله ۲۰۲۹

اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد و به شرط خود وفا کند ، باید فطره او را هم بدهد ، ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد ، مثلاً پولی برای مخارجش بدهد و به عنوان نفقه نباشد چه به عنوان مزد کارش باشد یا به عنوان دیگری واجب نیست فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۳۰

اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد ، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند ، ولی اگر پیش از غروب بمیرد ، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

مسأله ۲۰۳۱

مشهور فرموده اند که مصرف زکات فطره مصرف زکات مال است ، ولی احتیاط واجب آن است که به فقرا داده شود ، و باید شیعه دوازده امامی باشد ، مگر در صورتی که مؤمن پیدا نکند ، که در این صورت به غیر ناصبی هم می شود داد.

مسأله ۲۰۳۲

اگر طفل شیعه دوازده امامی فقیر باشد ، به گونه ای که در مسأله «۱۹۶۰» و «۱۹۶۱» گذشت می تواند زکات فطره را به مصرف طفل برساند.

مسأله ۲۰۳۳

فقیری که فطره به او می دهند لازم نیست عادل باشد ، ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و تارک نماز و کسی که آشکارا معصیت کبیره می کند ، فطره ندهند.

مسأله ۲۰۳۴

به کسی که فطره را در معصیت صرف می کند ، نباید فطره بدهند.

مسأله ۲۰۳۵

احتیاط واجب آن است که به یک فقیر کمتر از یک صاع که تقریباً سه کیلوگرم است فطره ندهند ، ولی اگر چند صاع بدهند اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۳۶

اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن جنس است ، مثلاً از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است ، نصف صاع بدهد کافی نیست ، و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد ، کفایت نمی کند.

مسأله ۲۰۳۷

انسان نمی تواند نصف صاع را از یک جنس مثلا گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلا جو بدهد ، و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد ، کفایت نمی کند.

مسأله ۲۰۳۸

مستحب است در دادن زکات فطره ، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدّم بدارد ، و بعد همسایگان فقیر را ، و مستحب است کسی را که در دین و فقه و عقل مقدّم است در دادن فطره مقدم بدارد.

مسأله ۲۰۳۹

اگر انسان به خیال این که کسی فقیر است به او زکات فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده ، چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد ، باید پس بگیرد و به مستحق بدهد ، و اگر نتواند بگیرد ، باید از مال خودش عوض فطره را بدهد ، و اگر از بین رفته باشد ، در صورتی که گیرنده فطره می دانسته آنچه را که گرفته فطره است ، باید عوض آن را بدهد ، و اگر نمی دانسته ، دادن عوض بر او واجب نیست ، و انسان باید عوض فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۴۰

اگر کسی بگوید فقیرم ، چنانچه بداند که قبلا فقیر بوده می شود به او فطره داد ، و به کسی که معلوم نباشد فقیر بوده یا نه و می گوید فقیرم ، اگر از قولش اطمینان پیدا نشود ، بنابر احتیاط واجب نمی شود فطره داد ، و اگر بدانند قبلاـ فقیر نبوده ، نمی شود فطره به او داد ، مگر این که از گفته او اطمینان پیدا شود.

مسائل متفرّقه زکات فطره

مسأله ۲۰۴۱

انسان باید زکات فطره را به قصد قربت چنانکه در وضو گذشت و با اخلاص بدهد ، و موقعی که آن را می دهد نیّت دادن فطره نماید.

مسأله ۲۰۴۲

اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست ، ولی بعد از داخل شدن ماه رمضان می تواند بدهد ، و احتیاط آن است که در ماه رمضان هم ندهد ، و می تواند پیش از ماه رمضان به فقیر قرض بدهد ، و بعد از آن که فطره بر او واجب شد ، طلب خود را بابت فطره حساب کند.

مسأله ۲۰۴۳

گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد ، باید با جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد ، و چنانچه مخلوط باشد ، اگر خالص آن به یک صاع که تقریباً سه کیلوگرم است برسد و جدا کردن آن زحمت و خرج نداشته باشد ، یا آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که عرف مردم آن را گندم خالص بدانند ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۴۴

اگر فطره را از جنس معیوب بدهد ، بنابر احتیاطواجب کافی نیست.

مسأله ۲۰۴۵

کسی که فطره چند نفر را می دهد ، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد ، مثلا اگر فطره بعضی را گندم و فطره بعضی دیگر را جو بدهد ، کافیست.

مسأله ۲۰۴۶

کسی که نماز عید فطر می خواند ، بنابر احتیاط واجب فطره را پیش از نماز عید بدهد ، ولی اگر نماز عید نمی خواند ، می تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

مسأله ۲۰۴۷

اگر به نیّت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد ، هر وقت آن را می دهد ، نیّت فطره نماید.

مسأله ۲۰۴۸

اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است ، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد ، بعد بنابر احتیاط واجب به نیّت آنچه شارع مقدّس از او خواسته فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۴۹

اگر فطره را کنار بگذارد ، نمی تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.

مسأله ۲۰۵۰

اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است ، چنانچه فطره را ندهد و نیّت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد که مشترک باشد بین خودش و فطره اشکال دارد ، ولی اگر بخواهد همه آن را به فقیر بدهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۵۱

اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود ، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته ، باید عوض آن را بدهد ، و اگر دسترسی به فقیر نداشته و در حفظ آن کوتاهی نکرده ضامن نیست.

مسأله ۲۰۵۲

اگر در محل خودش مستحق پیدا شود ، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد ، و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود ، باید عوض آن را بدهد.

«احکام حجّ»

مسأله ۲۰۵۳

حج زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی است که دستور داده اند به جا آورده شود ، و در تمام عمر بر کسی که شرایط ذیل را دارا باشد یک مرتبه واجب می شود:

(اوّل) آن که بالغ باشد.

(دوم) آن که عاقل باشد.

(سوم) آن که آزاد باشد.

(چهارم) آن که به واسطه رفتن به حج ، مجبور نشود کار حرامی را که ترک آن از حج مهم تر است انجام دهد ، یا عمل واجبی را که از حج مهم تر است ترک نماید.

(پنجم) آن که مستطیع باشد ، و مستطیع بودن به چند چیز است:

۱ آن که توشه راه و مرکب سواری ، یا مالی که بتواند با آن مال آنها را تهیّه کند داشته باشد.

۲ سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که به مکّه رود و حج را به جا آورد.

۳ در راه مانعی از رفتن نباشد ، و اگر راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه یا هنگام انجام اعمال جان یا عرض او از بین برود یا مال او را ببرند ، حج بر او واجب نیست ، ولی اگر از راه دیگری بتواند برود ، اگر چه دورتر باشد باید از آن راه برود.

۴ به قدر به جا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد.

۵ مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است ، مثل زن و بچّه ، و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را

لازم می دانند ، مانند

نوکر و کلفتی که به آنها حاجت دارد داشته باشد.

۶ بعد از برگشتن ، کسب یا زراعت یا عایدی ملك یا راه دیگری برای معاش خود و عائله اش به حسب شأنش داشته باشد که در زندگی به مشقّت نیفتد.

مسأله ۲۰۵۴

کسی که خانه ملکی برای او ضروری است که با نداشتن آن در حرج و مشقّت می افتد ، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

مسأله ۲۰۵۵

زنی که می تواند مکّه برود ، اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم خرجی او را ندهد ، و در زندگی به حرج و مشقّت بیفتد ، حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵۶

اگر کسی توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید: (حج برو و من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می دهم) در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می دهد ، حج بر او واجب می شود.

مسأله ۲۰۵۷

اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدّتی که مکّه می رود و بر می گردد به او ببخشند و با او شرط کنند که حج کند ، واجب است قبول کند و حج بر او واجب می شود ، اگر چه در موقع برگشتن مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد ، و یا قرض داشته باشد ، مگر در صورتی که وقت پرداخت قرض رسیده باشد و طلبکار هم مطالبه کند و بدهکار اگر حج نکند متمکّن از دادن بدهی باشد ، یا قرض مدّت دار باشد و بدهکار بداند که اگر حج کند متمکّن از پرداخت بدهی در سر رسید قرض نخواهد بود.

مسأله ۲۰۵۸

اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدّتی که مکّه می رود و بر می گردد به او بدهند ، و بگویند: (حج برو) و ملك او نکنند ، در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی گیرند حج بر او واجب می شود.

مسأله ۲۰۵۹

اگر مقداری مال که برای حج کافیست به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکّه به کسی که مال را داده خدمت نماید ، حج بر او واجب نمی شود.

مسأله ۲۰۶۰

اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود ، چنانچه حج نماید هر چند بعد مالی از خود پیدا کند ، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۶۱

اگر برای تجارت مثلا تا جدّه برود و مالی به دست آورد که اگر بخواهد از آن جا به مکّه رود ، آنچه در استطاعت معتبر است داشته باشد ، باید حج کند ، و در صورتی که حج نماید اگر چه بعد مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکّه رود ، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۶۲

اگر انسان اجیر شود که خودش از طرف کسی دیگر حج کند ، چنانچه نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد ، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

مسأله ۲۰۶۳

اگر کسی مستطیع شود و مکّه نرود و فقیر شود ، باید اگر چه به زحمت باشد بعد حج کند ، و اگر به هیچ قسم نتواند حج برود ، چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند ، باید به مکّه رود و حج کسی را که برای او اجیر شده به جا آورد ، و اگر بتواند تا سال بعد در مکّه بماند و برای خود حج نماید ، ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده راضی شود که حج او در سال بعد به جا آورده شود ، باید سال اوّل برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید.

مسأله ۲۰۶۴

اگر در سال اوّلی که مستطیع شده به مکّه رود و در وقت معیّنی که دستور داده اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد و طوری نباشد که می توانسته زودتر برود و برسد ، چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد حج بر او واجب نیست ، ولی اگر طوری بوده که می توانسته زودتر برود و برسد ، یا از سالهای پیش مستطیع بوده و نرفته ، اگر چه به زحمت باشد باید حج کند.

مسأله ۲۰۶۵

اگر در سال اوّلی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج نماید و یا بر او حرجی باشد و ناامید باشد از این که بعد خودش بدون حرج حج را به جاآورد ، باید دیگری را از طرف خود فوراً بفرستد ، بلکه اگر در سال اوّلی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده ، به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند و یا بر او حرجی باشد و ناامید باشد از این که بعد خودش حج کند ، احتیاط واجب آن است که کسی را از طرف خود بفرستد که حج نماید ، و احتیاط مستحب آن است که چنانچه منوب عنه مرد باشد کسی را نایب بگیرد که اوّلین مرتبه حج رفتن او باشد.

مسأله ۲۰۶۶

کسی که از طرف دیگری حج به جا آورد ، باید طواف نساء را نیز از طرف او به جا آورد ، و اگر به جا نیاورد زن بر آن اجیر حرام می شود.

مسأله ۲۰۶۷

اگر طواف نساء را از روی نادانی به جا نیاورد ، یا درست به جا نیاورد یا فراموش کند ، بنابر احتیاط واجب خودش به جا آورد ، و در صورت عدم تمکّن یا حرج می تواند نایب بگیرد ، ولی در صورتی که عمداً با علم به حکم به جا نیاورده باشد ، باید برگردد و به جا آورد ، مگر در صورتی که نتواند یا برایش حرجی باشد که می تواند نایب بگیرد.

«و تفصیل مسائل حج در مناسک ذکر شده است».

«احکام امر به معروف و نهی از منکر»

اشاره

از بزرگترین واجبات بر مکلّفین امر به معروف و نهی از منکر است.

خداوند متعال می فرماید: (وَالْمُؤمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْض یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ)» ، (و مردان و زنان مؤمن ، بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگر هستند ، امر می کنند به معروف و نهی می کنند از منکر).

امر به معروف و نهی از منکر راه انبیای خداست ، و به این فریضه الهیّه ، بقیّه فرایض و مقرّرات دین اجرا می شود ، و کسب و کار حلال ، و امنیّت جان و عرض و مال مردم حفظ ، و حق به حق دار می رسد ، و زمین از لوث منکرات و بدیها تطهیر و به معروف و خوبیها آباد می شود.

و به روایتی از امام ششم(علیه السلام) اکتفا می شود که فرمود: «رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: چگونه است حال شما ، زمانی که زنان شما فاسد ، و جوانان شما فاسق شوند ، و حال آن که امر به معروف و نهی از منکر نکرده اید؟

گفته شد: چنان خواهد شد یا رسول الله؟

فرمود: بلی ، و بدتر از آن هم خواهد شد ، چگونه است حال شما ، زمانی که امر کنید به منکر ، و نهی کنید از معروف؟

گفته شد: یا رسول الله

چنان خواهد شد؟

فرمود: بلی ، و بدتر از آن هم خواهد شد ، چگونه است حال شما زمانی که معروف را منکر و منکر را معروف ببینید!»

مسأله ۲۰۶۸

امر به معروف و نهی از منکر بـا شـرایطی که بیـان می شود ، واجب کفـایی است ، به این معنی که اگر به مقـدار کافی کسانی این وظیفه را انجام دادند از دیگران تکلیف ساقط می شود ، و گرنه همه گناهکارند.

مسأله ۲۰۶۹

وجوب امر به معروف و نهی از منکر مشروط به شرایطی است:

(اوّل) آن که امر کننـده به معروف و نهی کننـده از منکر ، عـالم به معروف و منکر باشـد ، پس جاهـل به معروف و منکر نباید متصدّی امر و نهی شود ، و امر و نهی جاهل به معروف و منکر ، خود منکری است که باید از آن نهی شود.

(دوم) آن که احتمال تأثیر بدهد ، و اگر بداند تارک معروف و فاعل منکر ، به امر و نهی ترتیب اثر نمی دهد ، واجب نیست.

(سوم) آن که تارک معروف ، و فاعل منکر ، از ترک و فعل منصـرف نباشـد ، ولی اگر برایش انصـراف حاصل شده باشد ، یا احتمال انصراف باشد ، واجب نیست.

(چهارم) آن که در ترک معروف و فعل منکر معذور نباشد ، و معذور مثل آن است که مقلّد کسـی باشد که آن فعل را واجب یا حرام نمی داند ، هرچند به حسب اجتهاد یا تقلید آمر یا ناهی امر کننده و نهی کننده واجب و حرام باشد.

(پنجم) آن که اگر ندانـد امر و نهی او تأثیر می کند ، ضـرری از امر و نهی او بر جان یا عرض یا مال مسـلمانی وارد نشود ، و اگر بدانـد تـأثیر می کنـد ، بایـد اهم و مهم را ملاحظه نمایـد ، پس چنانچه امر به معروف و نهی از منکر از جهت اهمیّت فعل معروف و ترک منکر شرعاً اهم از آن ضرر باشد ، وجوب امر به معروف و نهی

از منکر ساقط نمی شود.

مسأله ۲۰۷۰

هر گاه شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر ، برای مکلّف به علم یا اطمینان ثابت شد ، امر به معروف و نهی از منکر واجب می شود ، و اگر وجود یکی از شرایط مشکوک باشد واجب نیست.

مسأله ۲۰۷۱

اگر تارک معروف و فاعل منکر ادّعا کند که در ترک و فعل عذر شرعی دارد ، امر و نهی واجب نیست.

مسأله ۲۰۷۲

بر هر مسلمانی واجب است از بدعت گذاران در دین ، و کسانی که موجب افساد در دین و تزلزل عقاید حقّه هستند ، اظهار برائت و بیزاری کند ، و دیگران را از فتنه و فساد آنان بر حذر دارد.

مسأله ۲۰۷۳

سرکشی کردن به خانه دیگران و تجسّس برای اطّلاع از ترک معروف و فعل منکر جایز نیست.

مسأله ۲۰۷۴

امر به معروف و نهی از منکر ، در مواردی که برای امر کننده و نهی کننده موجب حرج و مشقّت غیر قابل تحمّل از نظر عرف باشد ، واجب نیست ، مگر در اموری که اهمیّت آنها در شرع مقدّس به مرتبه ای باشد که تکلیف به آنها به واسطه حرج رفع نشود ، مانند حفظ دین و نفوس مسلمین.

مسأله ۲۰۷۵

بر هر مکلّفی به مقتضای فرمان خداوند متعال (يَأَيّهَا الّذِينَ ءامَنُوا قُوْا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيكُمْ ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجَارَةُ) (ای کسانی که ایمان آورده اید ، نگهدارید خود را و اهل خود را از آتشی که آتش افروز آن مردم و سنگ است) ، واجب موکّد است که اهل خود را امر به معروف و نهی از منکر کند ، و به آنچه خود را به آن امر می کند ، آنان را امر کند ، و از آنچه خود را نهی می کند ، آنان را نهی نماید.

مسأله ۲۰۷۶

بر هر مکلّفی واجب است که به قلب خود ، از منکر کراهت داشته باشد ، هرچند نتواند از آن جلوگیری نماید.

و در مقام امر به معروف و نهی از منکر ، اوّل به اظهار کراهت قلبی ، هر چند به ترک معاشرت با تارک معروف و فاعل

منکر ، و به وسیله زبان به موعظه و نصیحت ، و بیان ثواب معروف و عذاب منکر ، او را وادار به معروف نماید ، و از منکر باز دارد.

و اگر این دو اثر نکرد ، و جلوگیری متوقّف بر زدن بود ، باید به گونه ای باشد که موجب دیه و قصاص نشود ، و گرنه ، چنانچه مثلا موجب به جراحتی شود ، در صورتی که به عمد باشد ، مجروح می تواند قصاص کند و اگر از روی خطا باشد ، می تواند دیه بگیرد.

مسأله ۲۰۷۷

وظیفه آمر به معروف و ناهی از منکر آن است که در امر به معروف و نهی از منکر غرض شارع مقدّس را که ارشاد گمراه و اصلاح فاسد است در نظر داشته باشد ، و این مهم حاصل نمی شود ، مگر به آن که مبتلا به گناه را مانند عضو فاسد پیکر خود بداند ، و همچنان که به علاج پاره تن خود می پردازد ، به معالجه مبتلایان به مفاسد و امراض روحی بپردازد ، و آمر به معروف و ناهی از منکر نباید غفلت کند که شاید در صحیفه عمل آن گناهکار حسنه ای باشد که خدا او را به آن ببخشد ، و در دفتر عمل خودش سیئه ای باشد که او را به آن مؤاخذه کند.

مسأله ۲۰۷۸

امر به معروف در مستحبات مستحب است.

خاتمه :

هرچند هر گناهی بزرگ است چون عظمت و جلال و کبریای خداوند ، محدود به حدّی نیست ، پس نافرمانی خداوند متعال هم با توجه به این که معصیتِ خداوند علی عظیم است ، بزرگ است ، و روایت شده: «نظر نکن به آنچه معصیت کردی ، بلکه ببین چه کسی را معصیت کردی» ولی در مقایسه گناهان به یکدیگر ، بعضی بزرگتر و عذاب آن شدیدتر است ، و بر برخی از گناهان به طور صریح یا ضمنی ، تهدید و وعید به عذاب و آتش شده ، و یا در روایات وارده از اهل بیت عصمت(علیهم السلام)از آنها تعبیر به کبیره شده است ، و به مقتضای آیه کریمه (اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ)

(اگر دوری کنید از گناهان کبیره ای که نهی شده اید از آن ، می پوشانیم از شما بدیها و سیئات شما را).

اجتناب از آنها موجب آمرزش گناهان دیگر است.

و بعضی از فقهاء

(اعلی الله مقامهم) آنها را تا هفتاد و بعضی بیشتر از آن شمرده اند ، و قسمتی از آنها که بیشتر مورد ابتلاست ذکر می شود:

۱ شرك و کفر به خداوند متعال ، که با هیچ گناه کبیره ای قابل قیاس نیست.

۲ یأس و ناامیدی از رَوح و رحمت خداوند متعال.

۳ امن از مکر خداوند متعال.

۴ قسم دروغ به خداوند متعال.

۵ انکار آنچه خداوند نازل فرموده است.

۶ محاربه با اولیای خداوند متعال.

۷ محاربه با خدا و رسول به قطع طریق و افساد در زمین.

۸ حکم به غیر آنچه خداوند نازل فرموده است.

۹ دروغ بستن بر خدا و رسول و اوصیا.

۱۰ منع از ذکر خداوند ، در مساجد و سعی در خراب کردن آنها.

۱۱ منع زکاتی که واجب است.

۱۲ تخلّف از جهاد واجب.

۱۳ فرار از جنگ مسلمین با کفّار.

۱۴ اضلال گمراه کردن از راه خداوند متعال.

۱۵ اصرار بر گناهان صغیره.

۱۶ ترك عمدی نماز و سایر واجبات الهیّه.

۱۷ ریا

۱۸ اشتغال به لهو ، مانند غنا و تار زدن.

۱۹ ولایت ظالم.

۲۰ اعانه کمک کردن ظالم.

۲۱ شکستن عهد و قسم.

۲۲ تبذیر (فاسد کردن مال و بیهوده خرج کردن آن).

۲۳ اسراف.

۲۴ شرب خمر.

۲۵ سحر.

۲۶ ظلم.

۲۷ غنا.

۲۸ عقوق والدین (اذیّت و بدرفتاری با پدر و مادر).

۲۹ قطع رحم.

۳۰ لواط.

۳۱ زنا.

۳۲ نسبت دادن زنا به زن محصنه.

۳۳ قیادت (جمع کردن بین مرد و زن به زنا ، یا دو مرد به لواط).

۳۴ دزدی.

۳۵ ربا

۳۶ خوردن سُحت (خوردن حرام) مانند بهای خمر ، و اجرت زن

زناکار ، و رشوه ای که حاکم برای حکم می گیرد.

۳۷ کم فروشی.

۳۸ غش مسلمین.

۳۹ خوردن مال یتیم به ظلم.

۴۰ شهادت دادن به ناحقّ.

۴۱ کتمان شهادت.

۴۲ اشاعه فاحشه و گناه بین مؤمنین.

۴۳ فتنه.

۴۴ سخن چینی کردن که موجب تفرقه بین مؤمنین شود.

۴۵ ناسزا گفتن به مؤمن و اهانت به مؤمن و ذلیل کردن او.

۴۶ بهتان بر مؤمن (تهمت زدن به مؤمن)

۴۷ غیبت ، و آن ذکر عیبِ مستور و پوشیده مؤمن ، در غیاب او است ، چه آن عیب را به گفتار بیان کند ، یا به رفتار بفهماند ، هرچند در اظهار عیب مؤمن قصد اهانت و هتک حیثیت نداشته باشد ، و اگر به قصد اهانت ، عیب مؤمن را اظهار نماید ، دو گناه مرتکب شده است.

و مرتکب غیبت باید توبه کند ، و بنابر احتیاط واجب از کسی که غیبت او را کرده ، حلیّت بطلبد ، مگر آن که حلیّت طلبیدن موجب مفسده ای شود.

و در مواردی غیبت جایز است:

۱ متجاهر به فسق ، یعنی کسی که آشکارا و علنی گناه می کند ، که غیبت کردن از او در همان گناه جایز است.

۲ غیبت کردن مظلوم از ظالمی که بر او ظلم کرده ، نسبت به آن ظلم.

۳ در مورد مشورت ، که اظهار عیب به قصد نصیحت مشورت کننده ، در حدّی که نصیحت محقّق شود ، جایز است.

۴ غیبت بدعت گذار در دین ، و کسی که موجب گمراهی مردم می شود.

۵ غیبت برای اظهـار فسق شاهـد ، یعنی اگر کسـی که شـهادت می دهـد فاسق است، غیبت او به اظهار فسق او ، برای آن که به شهادت او حقّی ضایع نشود، جایز است.

۶ غیبت کردن از شخصی

برای دفع ضرر از جان یا عرض یا مال آن شخص.

۷ غیبت کردن از گناهکار به قصد بازداشتن او از آن گناه ، در صورتی که به غیر آن بازداشتن او ممکن نباشد.

«احکام خرید و فروش»

اشاره

مسأله ۲۰۷۹

شخص کاسب سزاوار است احکام خرید و فروش را یاد بگیرد ، بلکه در مواردی که یقین یا اطمینان دارد تفصیلا یا اجمالا که در اثر ندانستن مسأله به ترک واجب یا ارتکاب حرامی مبتلا می شود ، یاد گرفتن مسائلی که مورد ابتلای او است لازم است ، و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده (کسی که می خواهد تجارت کند باید در دین خود دانا باشد ، تا بداند چه برای او حلال و چه بر او حرام است ، و کسی که در دین خود دانا نباشد بعد تجارت کند ، به معاملات شبهه ناک گرفتار می شود).

مسأله ۲۰۸۰

اگر انسان به واسطه ندانستن مسأله نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل ، نمی تواند بر آن معامله ترتیب اثر دهد ، و در مالی که به جهت آن معامله گرفته تصرّف نماید.

مسأله ۲۰۸۱

کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچّه باید کسب کند ، و برای کارهای مستحب ، مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا ، کسب کردن مستحب است.

مستحبّات خرید و فروش

در خرید و فروش اموری مستحب است که از آن جمله است:

(اوّل) آن که در قیمت جنس بین مشتریها فرق نگذارد ، مگر به لحاظ ایمان و فقر و مانند آن از اموری که موجب ترجیح است.

(دوم) آن که در قیمت جنس سختگیری نکند ، مگر در موردی که اگر سختگیری نکند مغبون می شود.

(سوم) آن که چیزی را که می فروشد زیادتر بدهد، و آنچه را که می خرد کمتر بگیرد.

(چهارم) آن که کسی که با او معامله کرده ، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزنند ، تقاضای او را

بپذیرد.

معاملات مکروه

مسأله ۲۰۸۲

عمده معاملاتی که مکروه است از این قرار است:

(اوّل) ملك فروشی ، مانند زمین و خانه و باغ و آب ، مگر این که ملك دیگری با آن پول بخرد.

(دوم) قصّابی.

(سوم) کفن فروشی.

(چهارم) معامله با مردمان پست.

(پنجم) معامله و عرضه متاع برای آن بین اذان صبح و اوّل آفتاب.

(ششم) آن که کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد.

(هفتم) آن که برای خرید جنسی که دیگری می خواهد بخرد ، داخل معامله او شود.

معاملات باطل و حرام

مسأله ۲۰۸۳

بعضی از معاملات باطل است و حرام نیست ، و بعضی حرام است و باطل نیست ، و بعضی باطل و حرام است ، و عمده اینها از این قرار است:

(اوّل) بعضی از اعیان نجسه ، مانند مشروبات مسکر و خوك که خرید و فروش این دو باطل و حرام است ، و همچنین مردار نجس و سگ غیر شکاری که خرید و فروش این دو باطل و بنابر احتیاط حرام است.

و در غیر اینها در صورتی که منفعت عقلایی حلالی داشته باشد مثلاـ غائط را کود کنند یا خون را به مریض تزریق نمایند خرید و فروش آن صحیح و حلال است ، ولی احتیاط مستحب ترك آن است.

(دوم) خرید و فروش مال غصبی ، که بدون اجازه مالکش باطل است ، ولی تکلیفاً حرام نیست ، بلکه تصرّفات خارجیه در مال غصبی حرام است.

(سوم) خرید و فروش چیزی که نزد مردم مالیّت ندارد و خرید و فروش آن نزد آنان سفیهانه است مانند حیواناتی که پیش

مردم ارزش ندارد باطل است و حرام نیست.

(چهارم) معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد مانند اسباب قمار که باطل و حرام

است.

(پنجم) معامله ای که در آن ربا باشد باطل و حرام است.

(ششم) فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید ، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است ، یا بها قرار دادن چیزی که در آن غش شده است ، و چنین معامله ای حرام و در بعضی از صور که خواهد آمد باطل است.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده ای دارد به این مضمون: از مسلمانان نیست کسی که با مسلمانان غش کند.

و از آن حضرت روایت شده که: هر که با برادر مسلمان خود غش کند خداوند برکت روزی او را می برد و معیشت او را بر او فاسد می کند و او را به خودش واگذار می کند.

مسأله ۲۰۸۴

فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است ، اشکال ندارد ، ولی اگر مشتری آن چیز را برای صرف در مثل خوردن و آشامیدن بخواهد یا برای عملی که طهارت ظاهری برای صحّت آن کافی نیست مثل آن که آب را برای وضو گرفتن و غسل کردن بخواهد نجاست آن را باید به او بگوید ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر لباس است و مشتری می خواهد با لباس پاک واقعی نماز بخواند ، هر چند که در نماز طهارت ظاهری بدن و لباس برای جاهل کفایت می کند.

مسأله ۲۰۸۵

اگر چیز پاکی که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود ، در صورتی که منفعت عقلایی حلالی داشته باشد ، خرید و فروش آن مانعی ندارد ، ولی اگر مشتری آن را برای مثل خوردن و آشامیدن بخواهد یا نجاست آن موجب شود که عمل مشروط به طهارت او باطل شود ، مثلا بخواهد نفت نجس را بسوزاند ، ولی سبب نجاست خوراک او شود یا بدن او نجس شود که در نتیجه وضو یا غسلش باطل گردد ، واجب است فروشنده نجاست آن را به مشتری بگوید ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در جایی که اگر چه نجاست بدن موجب بطلان وضو و غسل نشود ، ولی مشتری بخواهد با لباس و بدن پاک واقعی نماز بخواند.

مسأله ۲۰۸۶

خرید و فروش دواهای نجس خوردنی ، در صورتی که منفعت عقلایی حلالی غیر از خوردن نداشته باشند ، باطل است ، و در صورتی که داشته باشند صحیح است ، ولی باید نجاستش را به مشتری بگویند ، و اگر خوردنی نباشد خرید و فروشش جایز است ، ولی باید به طوری که در مسأله قبل گذشت به مشتری اعلام شود.

مسأله ۲۰۸۷

خرید و فروش روغنهایی که از ممالک غیر اسلامی می آورند ، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد ، اشکال ندارد ، و همچنین اگر معلوم باشد و منفعت عقلایی حلالی داشته باشد ، ولی در این صورت فروشنده باید به خریدار بر طبق آنچه که در مسأله «۲۰۸۵» گذشت اعلام نماید.

و روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند ، هر چند احتمال آن برود که به دستور شرع کشته شده ، چنانچه از دست کافر بگیرند در صورتی که احراز نشود که آن کافر از دست مسلمان یا از بازار مسلمین گرفته است یا از ممالک غیر اسلامی بیاورند ، خوردنش حرام و خرید و فروش آن باطل و محکوم به نجاست است.

مسأله ۲۰۸۸

اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معیّن شده کشته باشند ، یا خودش مرده باشد ، خرید و فروش پوست آن باطل ، و بنابر احتیاط حرام است.

مسأله ۲۰۸۹

چرمی که از ممالک غیر اسلامی می آورند ، یا از دست کافر گرفته می شود در صورتی که احراز نشود که آن کافر از دست مسلمان یا از بازار مسلمین گرفته است هر چند احتمال برود از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده ، خرید و فروش آن باطل و نماز در آن جایز نیست.

مسأله ۲۰۹۰

روغنی که از حیوان بعد از جان دادنش گرفته شده ، یا چرمی که از دست مسلمان گرفته شود و انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه ، خرید و فروشش باطل ، و نماز در آن چرم و خوردن آن روغن جایز نیست.

مسأله ۲۰۹۱

معامله مشروبات مسکر حرام و باطل است.

مسأله ۲۰۹۲

فروختن مال غصبی با عدم اجازه مالک باطل است ، و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

مسأله ۲۰۹۳

اگر خریدار قاصد معامله است ولی قصدش این باشد که عوض جنسی را که می خرد ندهد ، معامله صحیح است و واجب است عوض را به فروشنده بدهد.

مسأله ۲۰۹۴

اگر خریدار جنسی را به ذمّه بخرد و ما فی الذمّه را از مال حرام ادا کند ، معامله صحیح است ، ولی تا آنچه را که بدهکار است از مال حلال ندهد ، ذمّه اش برئ نمی شود.

مسأله ۲۰۹۵

خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حرام است ، و این حکم در سازهای کوچک که بازیچه بچّه ها است ، مبنی بر احتیاط است ، و امّا آلات مشترکه مثل رادیو و ضبط صوت در صورتی که برای استعمال در حرام نباشد ، خرید و فروش آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۹۶

اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند ، به کسی که در حرام مصرف می کند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کند ، مثلا انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیّه نمایند ، معامله آن حرام و باطل است ، ولی اگر به این قصد نفروشد و فقط بداند که مشتری از انگور شراب تهیّه خواهد کرد ، معامله اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۹۷

ساختن مجسّمه جاندار حرام است ، و همچنین نقاشی آن بنابر احتیاط ، و خرید و فروش و نگهداری آن جایز است ، اگر چه احوط ترک است.

مسأله ۲۰۹۸

چیزی که از قمار یا دزدی یا از معامله باطل تهیّه شده ، معامله بر آن فضولی است، و صحّت و نفوذ آن محتاج به اجازه مالك یا ولی اوست، و تصرّف در آن حرام است ، و در دست هر کس که باشد باید به مالك یا ولی او برگرداند.

مسأله ۲۰۹۹

اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد ، چنانچه مورد معامله عین شخصی باشد، مثلاـ بگوید این یک من روغن را می فروشم، دو صورت دارد:

(اوّل) آن که مقدار پیه مخلوط به اندازه ای است که عرفاً می گویند این یك من روغن است ولی غش دارد ، در این صورت معامله صحیح است و خریدار حق فسخ دارد.

(دوم) آن که مقدار پیه مخلوط به اندازه ای است که عرفاً نمی گویند این یك من روغن است ، بلکه می گویند روغن و پیه است ، در این صورت معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل است ، و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشنده است ، و مشتری می تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است فسخ کند.

و اگر مورد معامله عین شخصی نباشد ، بلکه یک من روغن در ذمّه بفروشد و بعد روغنی که پیه دارد بدهد ، مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۰۰

اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند ، به زیادتر از همان جنس بفروشد مثلا یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد ربا و حرام و معامله باطل است ، و همچنین اگر یکی از آن دو سالم و دیگری معیوب ، یا یکی خوب و دیگری بد باشد ، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند ، چنانچه مورد خرید و فروش تفاوت در مقدار داشته باشد ، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است ، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد ، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج

گرده بگیرد ، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد ، ربا و حرام می باشد و معامله هم باطل است.

مسأله ۲۱۰۱

اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد ، مثلا یک من گندم به یک من گندم و یک قران پول بفروشد ، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است ، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد ، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است.

مسأله ۲۱۰۲

اگر در اجناسی که با وزن یا پیمانه می فروشند ، بخواهند در معامله ربا نشود ، باید ملاحظه کنند که در یکی از دو طرف معامله زیاده یا آنچه در حکم زیاده است چنانچه در مسأله قبل گذشت محقّق نشود ، مثلا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم نقد بفروشد ، که نیم من گندم زیادی در مقابل دستمال باشد ، و همچنین است اگر در هر دو طرف چیزی زیاد کنند ، مثلا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال با ملاحظه آنچه که گذشت بفروشد.

مسأله ۲۱۰۳

اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می فروشند ، یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می کنند ، بفروشد و زیادتر بگیرد ، در صورتی که معامله بین دو عین شخصی باشد اشکال ندارد ، و همچنین است اگر به مافی الذمّه بفروشد و بین آنها امتیاز باشد ، مثل اینکه ده عدد تخم مرغ بزرگ را به یازده عدد متوسط در ذمّه بفروشد ، ولی اگر بین آنها هیچ امتیاز نباشد صحّت معامله محل اشکال است ، و همچنین فروختن اسکناس هر چند معدود است به زیادتر در صورتی که هر دو از یک جنس باشند ، چه هر دو عین شخصی یا شخصی به ما فی الذمّه باشد ، محل اشکال است.

مسأله ۲۱۰۴

جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می فروشند ، و در بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند ، در صورتی که غلبه ای در بین نباشد ، حکم آن در هر شهری بر طبق معمول آن شهر است ، و همچنین در صورتی که آن را در غالب شهرها با وزن یا پیمانه بفروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله کنند ، هر چند در این صورت احتیاط آن است که آن جنس را به زیادتر از آن نفروشند.

مسأله ۲۱۰۵

اگر چیزی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد ، زیاده گرفتن اشکال ندارد ، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد ، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۰۶

اگر جنسی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک چیز عمل آمده باشد ، باید در معامله زیادی نگیرد ، پس اگر یک من روغن گاو بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر گاو بگیرد ، ربا و حرام و معامله باطل است ، و همچنین است اگر میوه رسیده را با میوه نارس از همان جنس معامله کند.

مسأله ۲۱۰۷

جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شود ، پس اگر مثلا یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد ، ربا و حرام و معامله باطل است ، و نیز اگر ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد ، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می دهد ، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام و معامله باطل است.

مسأله ۲۱۰۸

مسلمان از کافر حربی می تواند ربا بگیرد ، و کافری که در پناه اسلام است معامله ربا با او جایز نیست ، ولی بعد از معامله اگر ربا گرفتن در شریعتش جایز باشد ، می تواند بگیرد ، و پدر و فرزند و شوهر و زن دایمی می توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۱۰۹

برای فروشنده و خریدار چند چیز شرط است:

(اوّل) آن که بالغ باشند.

(دوم) آن که عاقل باشند.

(سوم) آن که سفیه نباشند ، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

(چهارم) آن که قصد خرید و فروش داشته باشند ، پس اگر مثلاـ به شوخی بگوید: (مال خود را فروختم) معامله ای محقّق نمی شود ، و در حقیقت قصد خرید و فروش مقوّم معامله است نه شرط صحّت آن.

(پنجم) آن که کسی آنها را اکراه به ناحق نکرده باشد ، و اگر اکراه شدند و بعد راضی شدند معامله نافذ است.

(ششم) آن که جنس و عوضی را که می دهند مالک باشند ، یا ولایت بر مالک و یا وکالت و اذن از او داشته باشند ، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۱۱۰

معامله با بچّه نابالغ که مستقل در معامله باشد ، در مال خودش باطل است ، و اگر معامله با ولی باشد و بچّه نابالغ ممیّز فقط

صیغه معامله را جاری سازد ، معامله صحیح است.

و اگر جنس یا پول مال دیگری باشد و آن بچّه وکالهً از صاحبش آن مال را بفروشد ، یا به آن پول چیزی بخرد ، معامله صحیح است هر چند بچّه ممیّز ، مستقل در تصرّف باشد.

و اگر طفل فقط وسیله باشد که جنس و عوض آن را به دو طرف معامله برساند ، اگر چه ممیّز نباشد اشکال ندارد ، ولی باید فروشنده و خریدار یقین یا اطمینان داشته باشند که طفل جنس یا عوض را به صاحب آن می رساند.

مسأله ۲۱۱۱

اگر با بچّه نابالغ در صورتی که معامله با او صحیح نیست معامله بکند و جنس یا پولی از او بگیرد ، در صورتی که مال خود بچّه باشد ، باید به ولی او بدهد ، و اگر مال دیگری باشد باید به صاحب آن بدهد ، یا از صاحبش رضایت بخواهد ، و اگر صاحب آن را نمی شناسد و برای شناختن او هم وسیله ای ندارد ، باید چیزی را که از بچّه گرفته از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقیر بدهد ، و بنابر احتیاط واجب برای آن از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۲۱۱۲

اگر کسی با بچّه ممیّز در صورتی که معامله با او صحیح نیست معامله کند و جنس یا پولی که به بچّه داده از بین برود ، می تواند از بچّه بعد از بلوغش مطالبه نماید ، و اگر بچّه ممیّز نباشد حق مطالبه ندارد.

مسأله ۲۱۱۳

اگر خریدار یا فروشنده را بر معامله به ناحق اکراه کنند ، چنانچه بعد از معامله راضی شود ، معامله صحیح است ، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره معامله را انجام دهند.

مسأله ۲۱۱۴

اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد ، تا زمانی که صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند ، بر آن معامله ترتیب اثر داده نمی شود.

مسأله ۲۱۱۵

پدر و جد پدری طفل و نیز وصی پدر و وصی جد پدری طفل که او را قیّم بر صغیر قرار داده اند می توانند مال طفل را بفروشند ، و بنابر احتیاط واجب معامله به مصلحت طفل باشد ، و مجتهد عادل هم در صورت نبودن پدر و جد پدری و وصی آن دو می تواند مال یتیم را در صورتی که به مصلحت او باشد بفروشد ، و همچنین مال دیوانه و غایب را در صورتی که ضرورت اقتضا کند.

مسأله ۲۱۱۶

اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را اجازه کند ، معامله نافذ است ، و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله ، ملک مشتری است ، و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله ، ملک کسی است که مال او را غصب کرده اند.

مسأله ۲۱۱۷

اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد این که عوض آن ، مال خودش باشد ، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه کند ، معامله نافذ است ، ولی عوض ، مالِ مالک می شود نه مالِ غاصب.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۲۱۱۸

جنسی را که می فروشند و چیزی را که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد:

(اوّل) آن که مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.

(دوم) آن که بتوانند آن را تحویل دهند ، و اگر فروشنده مثلاـ مالی بفروشد که نمی تواند آن را تحویل دهد ولی مشتری قدرت گرفتن آن را داشته باشد ، کفایت می کند ، بنابراین فروختن مثلا اسبی که فرار کرده و هیچیک از طرفین قدرت تسلّط بر آن را ندارند ، باطل است ، ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که دارای ارزش است و می تواند تحویل دهد ، بفروشد ، اگر چه آن اسب پیدا نشود معامله صحیح است ، و احوط آن است که در غیر بنده و کنیز گریخته ، چیزی را که ارزش دارد بفروشد ، و در ضمن آن معامله شرط کند که اگر گریخته پیدا شد مال مشتری باشد.

(سوم) خصوصیّاتی را که در جنس و عوض است و به واسطه آنها قیمت اختلاف پیدا می کند ، معیّن نمایند.

(چهارم) آن که ملک طلق باشد ، پس مالی که وقف شده فروش آن جایز نیست ، مگر در مواردی که خواهد آمد.

(پنجم) خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را ، پس اگر مثلاـ منفعت یک ساله خانه را بفروشد صحیح نیست ، ولی چنانچه خریدار به جای پول منفعت ملک خود را بدهد ، مثلا فرشی را از کسی بخرد و عوض آن را منفعت یک ساله خانه خود قرار

دهد ، اشکال ندارد ، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۱۱۹

جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند ، در آن شهر بنابر احتیاط باید با وزن یا پیمانه بخرد ، ولی می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند ، با دیدن خریداری نماید.

مسأله ۲۱۲۰

چیزی را که با وزن خرید و فروش می کنند ، با پیمانه هم می شود معامله کرد ، به این طور که اگر مثلا می خواهد ده من گندم بفروشد ، با پیمانه ای که یک من گندم می گیرد ده پیمانه بدهد.

مسأله ۲۱۲۱

اگر یکی از شرطهایی که گذشت در معامله نباشد ، معامله باطل است ، ولی اگر دو مالک راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند ، تصرّف آنها در مواردی که توقّف بر ملک نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۲۲

معامله چیزی که وقف شده باطل است ، ولی اگر به طوری خراب شود یا در معرض خرابی باشد که نتوانند استفاده ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند مثلا حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند فروش آن اشکال ندارد ، و در صورتی که ممکن باشد ، باید عوض آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به غرض واقف نزدیک تر باشد ، و در هر حال تصرّف در وقف به فروش و همچنین تصرّف در عوض آن باید توسّط متولّی ، و در صورت نبودن او به اذن حاکم شرع باشد.

مسأله ۲۱۲۳

هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند ، به طوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند ، خوف تلف مال وقف یا جانی باشد ، می توانند آن مال را بفروشند ، و باید به عوض آن مالی بخرند و بر طبق وقف اوّل عواید آن را در مصرفی که واقف معیّن کرده صرف کنند ، و در صورت عدم امکان به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیک تر است برسانند ، و همچنین است اگر واقف شرط کند که اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند.

مسأله ۲۱۲۴

خرید و فروش ملکی را که به دیگری اجاره داده اند ، اشکال ندارد ، ولی منافع آن ملک در مدّت اجاره مال مستأجر است ، و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده اند ، یا به گمان این که مدّت اجاره آن کم است ملک را خریده باشد ، پس از اطّلاع می تواند معامله را فسخ کند.

صیغه خرید و فروش

مسأله ۲۱۲۵

در خرید و فروش لازم نیست صیغه را به عربی بخوانند ، بنابر این اگر فروشنده مثلا به فارسی بگوید: (این مال را در عوض این پول فروختم) و مشتری بگوید: (قبول کردم) معامله صحیح است ، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند ، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسأله ۲۱۲۶

اگر برای معامله صیغه نخوانند ، ولی فروشنده و خریدار به دادن و گرفتن قصد فروش و خرید کنند ، معامله صحیح است و هر دو مالک می شوند.

خرید و فروش میوه ها

مسأله ۲۱۲۷

فروش میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته ، پیش از چیدن صحیح است ، و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد ، ولی خرمای نخل را قبل از سرخی و زردی نباید بفروشند.

مسأله ۲۱۲۸

فروختن میوه یک سال قبل از ظهور آن بدون ضمیمه جایز نیست ، و فروختن میوه دو سال یا بیشتر از آن ، و همچنین فروختن میوه یک سال با ضمیمه جایز است ، و بعد از ظهور آن پیش از آن که دانه ببندد و گلش بریزد ، احتیاط مستحب آن است که چیزی از حاصل زمین مانند سبزیها یا مال دیگری با آن بفروشند ، و یا میوه بیشتر از یک سال را به او بفروشند.

مسأله ۲۱۲۹

اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده بر درخت بفروشند اشکال ندارد ، ولی جایز نیست عوض آن را از خرمای همان درخت قرار دهند ، و همچنین بنابر احتیاط عوض آن را خرمای غیر آن درخت قرار ندهند ، چه شخصی باشد و چه در ذمّه.

امّا اگر کسی یک درخت خرما در خانه دیگری داشته باشد ، در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه بفروشد و عوض آن را خرما قرار بدهند ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۳۰

فروختن خیار و بادنجان و سبزیها که سالی چند مرتبه چیده می شود ، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند ، جایز است.

مسأله ۲۱۳۱

اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته ، به چیز دیگر غیر گندم و جو بفروشند ، اشکال ندارد ، و فروختن آن به گندم و جوی که از همان خوشه حاصل می شود جایز نیست ، و همچنین بنابر احتیاط واجب به گندم و جوی که از غیر آن خوشه باشد ، چه شخصی باشد و چه در ذمّه.

نقد و نسیه

مسأله ۲۱۳۲

اگر جنسی را نقد بفروشند ، خریدار و فروشنده بعد از معامله می توانند جنس و عوض را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند ، و تحویل اموال چه منقول و چه غیر منقول به این است که مانع از تصرّف دیگری را بر طرف کند.

مسأله ۲۱۳۳

در معامله نسیه باید مدّت کاملا معلوم باشد ، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن عوض آن را بگیرد ، چون مدّت کاملا معیّن نشده معامله باطل است.

مسأله ۲۱۳۴

اگر جنسی را نسیه بفروشد ، پیش از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته اند ، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد ، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدّت ، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۳۵

اگر جنسی را نسیه بفروشد ، بعد از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته اند ، می تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد ، باید او را مهلت دهد ، یا معامله را فسخ کند ، و در صورتی که آن جنس موجود است پس بگیرد.

مسأله ۲۱۳۶

اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند ، نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید ، معامله باطل است ، ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند ، نسیه بدهد و گرانتر حساب کند ، مثلا بگوید: جنسی را که به تو نسیه می دهم ، تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشم گرانتر حساب می کنم ، و او قبول کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۳۷

کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن ثمن آن مدّتی قرار داده ، اگر مثلاـ بعد از گذشتن نصف مدّت به خریدار

بگوید: این مقدار از ثمن را نقد بده و بقیّه را به تو واگذار می کنم ، اشکال ندارد.

معامله سلف

اشاره

مسأله ۲۱۳۸

معامله سلف آن است که مشتری به پول نقد جنسی را که در ذمّه است بخرد ، که بعد از مدّتی آن جنس را تحویل بگیرد ، و این معامله عکس نسیه است.

و اگر بگوید: این پول را می دهم که مثلاـ بعد از شش ماه فلان جنس در ذمّه را بگیرم ، و فروشنده بگوید: قبول کردم ، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید: فلان جنس در ذمّه را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم ، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۳۹

اگر طلاـ یا نقره را چه پول باشد و چه غیر پول سلف بفروشد و عوض آن را طلاـ یا نقره بگیرد چه پول باشد و چه غیر پول معامله باطل است ، ولی اگر جنس یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست ، سلف بفروشد و عوض آن را جنس یا طلا یا نقره بگیرد چه پول باشد و چه غیر پول معامله صحیح است.

شرایط معامله سلف

مسأله ۲۱۴۰

معامله سلف هفت شرط دارد:

(اوّل) خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند معیّن نمایند ، و تعیین آنها به اندازه ای که در عرف عام بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافیست ، و در اجناسی که اوصاف و خصوصیات آنها به غیر از دیدن معیّن نمی شود مانند جواهرات و امثال آن معامله سلف صحیح نیست.

(دوم) پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند ، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد ، یا به مقدار قیمت آن از فروشنده طلبکار باشد ، و آن طلب نقد یا مدّت داری باشد که مدّت آن رسیده باشد ، و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید ، و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد ، معامله نسبت به آن مقدار صحیح است و فروشنده حق فسخ معامله را دارد.

(سوم) مدّت را به طوری که کاملا معلوم باشد معیّن کنند ، و اگر مثلا بگوید: تا اوّل خرمن جنس را تحویل می دهم ، چون مدّت کاملا معلوم نشده ، معامله باطل است.

(چهارم) وقتی را برای تحویل جنس معیّن کنند که فروشنده بتواند در آن وقت آن جنس را تحویل دهد.

(پنجم) جای تحویل جنس را معیّن نمایند

در صورتی که اختلاف امکنه موجب دشواری تسلیم یا خسارت مالی بشود ولی اگر از قرائن جای آن معلوم باشد ، لازم نیست اسم آن جا را ببرند.

(ششم) مقدار جنس را به وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معیّن کنند ، و جنسی را هم که معمولا با دیدن معامله می کنند ، اگر سلف بفروشند اشکال ندارد ، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند.

(هفتم) چیزی را که می فروشند ، چنانچه از اجناسی باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می شوند ، عوض آن از همان جنس نباشد ، مثلا گندم را به گندم سلفاً نمی توان فروخت.

احکام معامله سلف

مسأله ۲۱۴۱

انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده ، پیش از تمام شدن مدت به غیر فروشنده اش بفروشد ، و همچنین به فروشنده بنابر احتیاط واجب ، و بعد از تمام شدن مدّت اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد ، فروختن آن اشکال ندارد ، ولی در صورتی که به فروشنده به جنس ثمن بفروشد ، نباید به بیشتر از ثمن بفروشد ، و فروختن اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می شود ، پیش از تحویل گرفتن آن جایز نیست ، ولی اگر به بیشتر از سرمایه اش نفروشد مانعی ندارد.

مسأله ۲۱۴۲

در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که معامله کرده در موعدش بدهد ، مشتری باید قبول کند ، و نیز اگر بهتر از آنچه معامله کرده بدهد و طوری باشد که از همان جنس حساب شود ، مشتری باید قبول نماید.

مسأله ۲۱۴۳

اگر جنسی را که فروشنده می دهد پست تر از جنسی باشد که معامله کرده ، مشتری می تواند قبول نکند.

مسأله ۲۱۴۴

اگر فروشنده به جای جنسی که معامله کرده ، جنس دیگری بدهد ، در صورتی که مشتری راضی شود ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۴۵

اگر جنسی را که سلف فروخته ، در موقعی که باید آن را تحویل دهد ، نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند ، مشتری می تواند صبر کند تا تهیّه نماید ، یا معامله را به هم بزنند و چیزی را که داده پس بگیرد.

مسأله ۲۱۴۶

اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی تحویل دهد و ثمن آن را هم بعد از مدّتی بگیرد ، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

مسأله ۲۱۴۷

اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد ، سکّه دار باشند یا بی سکّه ، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر باشد ، معامله حرام و باطل است.

مسأله ۲۱۴۸

اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشد ، معامله صحیح است ، و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

مسأله ۲۱۴۹

اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند ، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند ، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند ، و اگر هیچ مقدار از چیزی را که معامله کرده اند تحویل ندهند ، معامله باطل است.

مسأله ۲۱۵۰

اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که معامله کرده تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند ، معامله نسبت به آن مقدار که تحویل داده شده صحیح است ، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده ، می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۵۱

اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص ، و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشند ، معامله باطل است ، مگر آن که بدانند مقدار طلا یا نقره ای که در خاک است با مقدار طلا یا نقره خالص برابر است ، ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که انسان می تواند معامله را به هم بزند

مسأله ۲۱۵۲

حق به هم زدن معامله را خیار می گویند ، و خریدار و فروشنده در یازده صورت می توانند معامله را به هم بزنند:

(اوّل) آن که خریدار و فروشنده بعد از معامله از یکدیگر جدا نشده باشند ، هر چند از مجلس عقد بیرون آمده باشند ، و این

خیار را «خیار مجلس» می گویند.

(دوم) آن که طرف معامله در بیع یا غیر آن مغبون شده باشد ، و این خیار را «خیار غبن» گویند.

(سوم) آن که در معـامله قرارداد کننـد که تـا مـدّت معیّنی هر دو یا یکی از آنان بتواننـد معامله را به هم بزننـد ، و آن را «خیار شرط» گویند.

(چهارم) آن که طرف معامله مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهـد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود ، و آن را «خیار تدلیس» گویند.

(پنجم) آن که یکی از دو طرف معامله با دیگری شـرط کنـد که کاری را انجام دهد و به آن شـرط عمل نشود ، یا شـرط کند مالی را که در خارج است و نه در ذمّه ، دارای خصوصیّتی باشد و آن مال دارای آن خصوصیّت نباشد ، که در این دو صورت شرط کننده می تواند معامله را به هم بزند ، و آن را «خیار تخلّف شرط» گویند.

(ششم) آن که در جنس یا عوض آن عیبی باشد

و آن را «خیار عیب» گویند.

(هفتم) آن که معلوم شود مقـداری از جنسـی را که معـامله نموده انـد مـال دیگری است که اگر صـاحب آن به معامله راضـی نشود ، طرف دیگر می توانـد معامله را به هم بزنـد ، یا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد پس بگیرد ، و این دو صورت دارد:

۱ آن که آن مقدار کسر مشاع باشد ، و این صورت مورد «خیار شرکت» است.

۲ آن که آن مقدار مفروز (جدا) باشد ، و این صورت مورد «خیار تبعّض صفقه» است.

(هشـتم) آن که صاحب مال خصوصـیّات مالی را که در خارج است نه در ذمّه و طرف ندیـده به او بگویـد ، و بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است ، که در این صورت طرف می تواند معامله را به هم بزند ، و آن را «خیار رؤیت» گویند.

(نهم) آن که اگر مشتری ثمن جنسی را که خریده و شرط نکرده که در پرداخت آن تأخیر کند ، تا سه روز ندهد ، که در این صورت چنانچه فروشنده جنس را تحویل نداده باشد ، می تواند معامله را به هم بزند ، ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه ها باشـد که اگر یک روز بمانـد ضایع می شود ، در صورتی که تا شب ثمن آن را ندهد و شـرط نکرده باشد که دادن آن را تأخیر بیندازد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند، و آن را «خیار تأخیر» گویند.

(دهم) آن که کسـی که حیوانی را خریده تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند ، و اگر در عوض چیزی که فروخته حیوانی گرفته باشد ، فروشنده تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند ، و آن

را «خیار حیوان» گویند.

(یازدهم) آن که فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد ، مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید ، که در این صورت خریدار می تواند معامله را به هم بزند و آن را «خیار تعذّر تسلیم» گویند ، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۱۵۳

اگر خریدار قیمت جنس را نداند ، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد ، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمّیت می دهند و مسامحه نمی کنند ، می تواند معامله را به هم بزند.

و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند ، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد ، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمّیت بدهند و مسامحه نکنند ، می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۵۴

در معامله بیعِ شرط که مثلا خانه صد هزار تومانی را به پنجاه هزار تومان می فروشند ، و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند ، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند ، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۵۵

در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدّت پول را ندهد ، خریدار ملك را به او می دهد ، معامله صحیح است ، ولی اگر سر مدّت پول را ندهد ، حق ندارد ملك را از خریدار مطالبه کند ، و اگر خریدار بعد از رسیدن مدّت بمیرد ، نمی تواند ملك را از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۵۶

اگر مثلاـ چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد ، و مشتری جاهل باشد ، می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۵۷

اگر معامله بر مالی که در خارج است نه در ذمّه واقع شود ، و خریدار بفهمد که آن مال عیبی دارد ، مثلا حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است ، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسته ، می تواند معامله را به هم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند ، و چنانچه برگرداندن ممکن نباشد ، مثل آن که در آن مال تغییری حاصل شده ، یا تصرّفی که مانع از رد است نموده باشد ، در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن معیّن شود ، و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از ثمنی که به فروشنده داده پس بگیرد ، مثلا مالی را که به چهار تومان خریده ، اگر بفهمد معیوب است در

صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد ، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می باشد ، می تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد.

مسأله ۲۱۵۸

اگر فروشنده بفهمد در عوض مشخّص خارجی که مالش را به آن فروخته عیبی است ، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی دانسته ، می تواند معامله را به هم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند ، و چنانچه از جهت تغییر یا تصرّف مانع از رد نتواند برگرداند ، می تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گذشت بگیرد.

مسأله ۲۱۵۹

اگر بعد از معامله و پیش از تحویل دادن مال ، عیبی در آن پیدا شود ، خریدار می تواند معامله را به هم بزند ، و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل دادن عیبی پیدا شود ، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند ، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند جایز نیست.

مسأله ۲۱۶۰

اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد ، لازم نیست فوراً معامله را به هم بزند و بعد هم حق به هم زدن معامله را دارد ، اگر چه احوط عدم تأخیر است.

مسأله ۲۱۶۱

هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد ، اگر چه فروشنده حاضر نباشد ، می تواند معامله را به هم بزند ، و همچنین است حکم در سایر خیارات.

مسأله ۲۱۶۲

در چهار صورت خریدار به واسطه عیبی که در مال است نمی تواند معامله را به هم بزند ، یا تفاوت قیمت بگیرد:

(اوّل) آن که موقع خریدن عیب مال را بداند.

(دوم) آن که به عیب مال راضی شود.

(سوم) آن که در وقت معامله بگوید: (اگر مال عیبی داشته باشد پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم).

(چهارم) آن که فروشنده در وقت معامله بگوید: (این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم) ولی اگر عیبی را معیّن کند و بگوید: (مال را با این عیب می فروشم) و بعد معلوم شود عیب دیگری هم دارد ، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معیّن نکرده مال را پس دهد ، و در صورتی که نتواند پس دهد ، تفاوت قیمت بگیرد.

مسأله ۲۱۶۳

در چند صورت کسی که مال معیوب به او منتقل شده نمی تواند معامله را به عیب فسخ کند و فقط می تواند تفاوت قیمت را مطالبه کند:

(اوّل) در صورتی که عین تلف شده باشد.

(دوم) در صورتی که از ملک او خارج شده باشد ، مثل این که به دیگری فروخته یا بخشیده باشد ، و مانند آن.

(سوم) در صورتی که در مال تغییری حاصل شده باشد ، مثل این که پارچه ای را که خریده بریده یا رنگ کرده باشد.

(چهارم) در صورتی که آن مال هر چند از ملک او خارج نشده ، ولی معامله ای بر آن انجام داده باشد ، مثل این که آن را به اجاره یا به گرو داده باشد.

(پنجم) در صورتی که بعد از تحویل گرفتن ، عیبی در آن پیدا شده باشد ، ولی اگر مورد معامله حیوان معیوبی باشد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند ، اگر چه آن را تحویل

گرفته باشد باز هم می تواند معامله را به حق فسخی که از جهت خیار حیوان دارد ، به هم بزند ، و همچنین است در صورتی که از جهت شرط ، حق فسخ داشته باشد.

مسأله ۲۱۶۴

اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد ، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده ، می تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرّقه خرید و فروش

مسأله ۲۱۶۵

اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید ، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت کم یا زیاد می شود بگوید ، اگر چه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد ، مثلا باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه ، و چنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید و بعد مشتری بفهمد می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۶۶

اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معیّن کند و بگوید: (این جنس را به این قیمت بفروش و هر چه زیادتر فروختی اجرت فروشت باشد) هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد ، مال صاحب مال است و اجاره فاسد است و فروشنده بنابر مشهور می تواند اجره المثل عمل خود را از صاحب مال بگیرد ، ولی اگر اجره المثل بیشتر از آنچه باشد که فروشنده به آن راضی شده احتیاط واجب این است که با صاحب مال در زاید مصالحه کند ، و اگر به طور جعاله باشد و بگوید: (این جنس را اگر به زیادتر از آن قیمت فروختی ، زیادی مال خودت باشد) اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۶۷

اگر قصّاب گوشت نر بفروشد و به جای آن گوشت ماده بدهد ، معصیت کرده است ، و چنانچه آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گوشت نر را می فروشم ، مشتری می تواند معامله را به هم بزند ، و اگر آن را معیّن نکرده ، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود ، قصّاب باید گوشت نر به او بدهد.

مسأله ۲۱۶۸

اگر مشتری به بزاز بگوید: (پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود) ، و بزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود ، مشتری می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۶۹

قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است ، و اگر دروغ باشد حرام است.

«احکام شرکت»

مسأله ۲۱۷۰

شرکت عبارت است از مالک بودن دو نفر یا بیشتر مالی را چه عین باشد و چه دین به نحو کسر مشاع ، مانند نصف ، ثلث و ... .

و شرکت به چند سبب محقّق می شود ، به سبب غیر اختیاری مانند ارث و به سبب اختیاری ، چه آن سبب اختیاری عمل خارجی باشد ، مانند این که دو نفر با یکدیگر مالی را حیازت کنند ، یا عقد باشد ، مانند این که دو نفر که صاحب دو مال هستند هر یک نصف مشاع از مال خود را به نصف مشاع از مال دیگری به مثل بیع یا صلح معاوضه کند.

و همچنین شرکت به امتزاج دو مال به طوری که امتیاز بین آن دو از میان برود ، نیز حاصل می شود ، چه آن دو مال از یک جنس باشند و چه از دو جنس.

و شرکت عقدیه که احکام آن ذکر می شود عبارت است از قرارداد دو نفر یا بیشتر برمعامله به مال مشترک که سود برای هر یک و ضرر بر هر یک از آنها باشد.

مسأله ۲۱۷۱

اگر دو نفر یا بیشتر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شرکت کنند ، مثلا چند کارگر با هم قرار بگذارند که هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند ، شرکت آنان صحیح نیست ، ولی اگر هر یک از آنان مصالحه کند که مثلا نصف در آمد خودش را به نصف در آمد طرف دیگری در مدّت معیّنی و آن طرف قبول کند ، در مزد شریک می شوند ، و اگر در ضمن عقد لازمی شرط کنند که هر یک از آنها مثلا نصف اجرتشان را به دیگری بدهد ، هر چند شریک

نمی شونـد ولی واجب است به شـرط عمل کنند ، و همچنین است اگر شـرط در ضـمن عقد جایز باشد تا وقتی که عقد به هم نخورده باشد.

مسأله ۲۱۷۲

اگر دو نفر بـا یکـدیگر شـرکت کننـد که هر کـدام به اعتبـار خـود جنسـی بخرد و قیمت آن را خـودش بـدهکار شود ولی در اسـتفاده جنسـی که هر کـدام خریده اند با یکدیگر شـریک باشـند ، صـحیح نیست ، امّا اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنسـی را که به مـا فی الـذمّه نقـد یـا نسیه می خرد ، کسـر مشاع آن را نصف یا ثلث مثلا به ذمّه او بخرد ، و بعـد هر شـریکی جنسی را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند ، شرکت صحیح است.

مسأله ۲۱۷۳

کسانی که به عقـد شـرکت با هم شـریک می شونـد بایـد عاقل و بالغ باشـند ، و بایـد از روی قصـد و اختیار شـرکت کنند ، و بتوانند در مال خود تصرّف نمایند ، پس سفیه کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می کند چون حق ندارد در مال خود تصرّف نماید ، اگر شرکت کند صحیح نیست.

مسأله ۲۱۷۴

اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند ، یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند ، یا ارزش کار او بیشتر است ، از سود بیشتر ببرد ، باید آنچه را شـرط کرده اند به او بدهند ، ولی اگر شـرط کنند کسی که کار نمی کند یا بیشتر کار نمی کند یـا ارزش کار او بیشتر نیست از سود بیشتر ببرد ، شـرط باطل است ، ولی اگر شـرط کننـد زیادی را به او تملیک کننـد ، شـرط صحیح است و باید به آن وفا کنند.

مسأله ۲۱۷۵

اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد یا تمام ضرر بر یکی از آنان باشد ، این قرار باطل و صحّت شرکت هم محل اشـکال است ، ولی اگر قرار بگذارنـد که آنچه را از اسـتفاده مالك می شود به دیگری بدهد ، یا به مقدار تمام ضـرری که بر دیگری وارد می شود از مال خود به او تملیک نماید ، عقد صحیح و شرط لازم الوفاء است.

مسأله ۲۱۷۶

اگر شـرط نکنند که یکی از شـریکها بیشتر منفعت ببرد ، چنانچه سـرمایه آنان یک اندازه باشد ، منفعت و ضـرر را هم به یک اندازه می برند ، و اگر سـرمایه آنان یک اندازه نباشد ، باید منفعت و ضـرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند ، مثلا اگر دو نفر شرکت کنند و سـرمایه یکی از آنان دو برابر سـرمایه دیگری باشد ، سـهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است ، چه هر دو به یک اندازه کار کنند ،یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند.

مسأله ۲۱۷۷

اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند ، یا هر کدام به تنهایی معامله کند ، یا فقط یکی از آنان معامله کند ، باید به قرار داد عمل نمایند.

مسأله ۲۱۷۸

اگر معیّن نکنند که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید ، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند.

مسأله ۲۱۷۹

شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست باید به قرار داد شرکت عمل کند ، مثلا اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد ، یا نقد بفروشد ، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد ، باید به همان قرارداد رفتار نماید ، و اگر با او قراری نگذاشته باشند ، باید به طور معمول معامله کند ، و مال شرکت را اگر متعارف نیست ، یا احتمال خطر برای مال است ، در مسافرت همراه خود نبرد.

مسأله ۲۱۸۰

شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند ، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند ، یا آن که قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول معامله کند ، در این دو صورت معامله نسبت به حصّه شریک فضولی است ، پس چنانچه اجازه نکند می تواند عین مالش را ، و در صورت تلفِ عین ، عوض مالش را بگیرد.

مسأله ۲۱۸۱

شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند ، اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ، ضامن نیست.

مسأله ۲۱۸۲

شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند ، اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد ، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۱۸۳

اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرّف در مال یکدیگر داده اند برگردند ، هیچکدام نمی توانند در مال شرکت تصرّف کنند ، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد شریکهای دیگر حق تصرّف ندارند ، ولی کسی که از اجازه خود برگشته می تواند در مال شرکت تصرّف کند.

مسأله ۲۱۸۴

هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند اگر چه شرکت مدّت داشته باشد باید دیگران قبول نمایند ، مگر آن که قسمت محتاج به ضمیمه مالی از غیر مال مشترک باشد ، که آن را قسمت رد می گویند ، یا این که تقسیم ضرر معتنابه بر شرکاء داشته باشد.

مسأله ۲۱۸۵

اگر یکی از شریکها بمیرد یا دیوانه یا بی هوش شود ، شریکهای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصرّف کنند ، و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید و یا از طرف حاکم شرع به واسطه افلاس ممنوع از تصرّف شود.

مسأله ۲۱۸۶

اگر شریک چیزی را نسیه برای خود بخرد ، نفع و ضررش مال او است ، ولی اگر برای شرکت بخرد و اطلاق شرکت شامل معامله نسیه بشود ، نفع و ضررش برای شرکاست ، و همچنین است اگر عقد شرکت معامله نسیه را نگیرد و برای شرکت بخرد و شریک دیگر اجازه نماید.

مسأله ۲۱۸۷

اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند ، بعد بفهمند شرکت باطل بوده ، چنانچه طوری باشد که اذن در معامله به صحّت شرکت مقیّد نباشد به این معنی که اگر می دانستند شرکت درست نیست ، به تصرّف در مال یکدیگر راضی بودند معامله صحیح است ، و هر چه از آن معامله پیدا شود مال همه آنان است ، و اگر این طور نباشد چنانچه کسانی که به تصرّف دیگران راضی نبوده اند آن معامله را اجازه کنند ، معامله صحیح ، وگرنه باطل می باشد ، و در هر صورت جمعی از فقهاء «اعلی الله مقامهم» فرموده اند: «هرکدام آنان که برای شرکت کاری کرده است اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد ، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول با حفظ نسبت از شریکهای دیگر بگیرد» ولی ظاهر این است که در صورت عدم اجازه استحقاق اجرت نیست ، و در صورت اجازه استحقاق اجرت محل اشکال است ، و احوط صلح است.

«احکام صلح»

مسأله ۲۱۸۸

صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او کند یا اباحه کند ، یا از طلب یا حق خود بگذرد که او هم در عوض مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار یا اباحه نماید ، یا از طلب یا حقّی که دارد بگذرد ، و صلح بر آنچه گذشت بدون آن که در مقابل اصلا عوضی باشد محل اشکال است.

مسأله ۲۱۸۹

در عقد صلح هر یک از دو طرف باید عاقل و بالغ باشد ، و باید قصد صلح داشته و کسی او را به ناحق اکراه نکرده باشد ، و

اگر اکراه شدند و بعد راضی شدند صلح نافذ است ، و سفیه و ممنوع از تصرّف از طرف حاکم شرع به واسطه افلاس نباشد.

مسأله ۲۱۹۰

لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود ، بلکه با هر لفظی که بفهمانند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است ، و همچنین به معاطات ، بلکه به دادن از یک طرف و گرفتن از طرف دیگر به قصد صلح محقّق می شود.

مسأله ۲۱۹۱

اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلا یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد ، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و روغنی که از غیر شیر گوسفند به عمل آمده باشد صلح کند ، اشکال ندارد ، بلکه اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض مقدار معیّنی روغن که از غیر شیر گوسفند به عمل آمده باشد بدهد ، نیز اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۹۲

اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند ، در صورتی صحیح است که او قبول نماید ، و اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد قبول کردن او لازم نیست.

مسأله ۲۱۹۳

اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند ، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند ، مثلا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید ، زیادی برای بدهکار حلال نیست ، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند ، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست ، باز هم به آن مقدار صلح می کرد.

مسأله ۲۱۹۴

اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس است و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند ، احتیاط واجب آن است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد ، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد ، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است و صلح نمایند صحیح است.

مسأله ۲۱۹۵

اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند ، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند ، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد ، مثلا هر دو ده من گندم طلبکار باشند ، مصالحه آنان صحیح است ، و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد ، مثلاـ یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد ،

ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن یا پیمانه آن را معامله می کنند ، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد ، مصالحه آنان اشکال دارد.

مسأله ۲۱۹۶

اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدّتی بگیرد ، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیّه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۹۷

اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند ، با رضایت یکدیگر می توانند صلح را به هم بزنند ، و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۹۸

تا وقتی خریدار و فروشنده از یکدیگر جدا نشده اند می توانند معامله را به هم بزنند ، و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد ، تا سه روز حق به هم زدن معامله را دارد ، و همچنین اگر پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد ، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند ، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد ، و در صورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تأخیر کند ، و همچنین در بقیّه موارد خیار که در احکام خرید و فروش گذشت ، نیز می تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۹۹

اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد ، می تواند صلح را به هم بزند ، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد.

مسأله ۲۲۰۰

هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند و بگوید که بعد از مرگ من باید چیزی را که به تو صلح کردم مثلا وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند ، باید به شرط عمل نماید.

«احکام اجاره»

[احکام]

مسأله ۲۲۰۱

اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند باید عاقل و بالغ باشند ، و باید بر اجاره به ناحق اکراه نشده باشند ، و اگر

اکراه شدند و بعد به اجاره راضی شدند ، اجاره نافذ است ، و در مال خود حق تصرّف داشته باشند ، پس اجاره دادن و اجاره کردن سفیه و مفلسی که به حکم حاکم شرع ممنوع از تصرّف در مال خود باشد نافذ نیست ، مگر به اذن و اجازه ولی یا طلبکاران ، ولی اجاره مفلس خودش را برای کاری یا خدمتی نافذ است و محتاج به اجازه نیست.

مسأله ۲۲۰۲

انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد ، یا مالی را برای او اجاره کند.

مسأله ۲۲۰۳

اگر ولی یا قیّم بچّه مال او را اجاره دهد ، یا خود او را اجیر دیگری نماید ، اشکال ندارد.

و اگر مدّتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدّت اجاره قرار دهد ، بعد از آن که بچّه بالغ شد ، می تواند بقیّه اجاره را به هم بزند ، ولی اگر اجاره تا زمان بعد از بلوغ به جهت مصلحتی بوده که شرعاً مراعات آن واجب است ، اجاره نسبت به بعد از بلوغ نافذ ، و احتیاط واجب آن است که به اذن حاکم شرع باشد.

مسأله ۲۲۰۴

بچّه صغیری را که ولی ندارد ، بدون اجازه فقیه عادل نمی شود اجیر کرد ، و کسی که به فقیه عادل دسترسی ندارد ، می تواند از چند نفر مؤمن عادل اجازه بگیرد و او را اجیر نماید ، و در صورت نبودن چند نفر از یک نفر هم کفایت می کند.

مسأله ۲۲۰۵

اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه را به عربی بخوانند ، بلکه اگر مالك به کسی بگوید: (ملك خود را به تو اجاره دادم) و او بگوید: (قبول کردم) اجاره صحیح است ، و نیز اگر حرفی نزنند و مالك به قصد این که ملك خود را اجاره دهد به مستأجر واگذار کند ، و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد ، اجاره صحیح است.

مسأله ۲۲۰۶

اگر انسان بدون خواندن صیغه بخواهد برای انجام عملی اجیر شود ، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.

مسأله ۲۲۰۷

کسی که نمی تواند حرف بزند ، اگر با اشاره بفهماند که ملك را اجاره داده ، یا اجاره کرده ، صحیح است.

مسأله ۲۲۰۸

اگر ملکی را اجاره کند و صاحب ملك با او شرط کند که منفعت برای خودش باشد و به غیر منتقل نکند ، مستأجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهد ، و اگر شرط کند که منفعت را خودش استیفا کند ، می تواند به دیگری اجاره دهد در صورتی

که خودش آن منفعت را استیفا نماید.

مثل این که مستأجر منزلی را که اجاره کرده ، به کسی اجاره دهد که آن کس به شرط و مانند آن متعهّد شده برای او مسکنی تهیّه نماید ، و آن شخص متعهّد مستأجر را در همان منزل سکنی دهد ، و یا این که زنی خانه ای اجاره کند و بعد به شوهرش اجاره دهد ، و شوهر آن زن را در آن خانه سکنی دهد.

و در صورتی که مستأجر می توانـد آن را به دیگری اجاره بدهـد ، اگر بخواهـد خانه یا دکّان یا کشتی و همچنین بنابر احتیاط واجب اطاق یا آسیاب را به زیادتر از مقداری که آن را اجاره کرده اجاره دهد ، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد ، یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهـد ، مثلا اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد.

مسأله ۲۲۰۹

اگر اجیر با انسان شرط کنـد کاری که برای آن اجیر شـده برای خود انسان باشـد و به دیگری منتقل نکنـد ، نمی شود او را به دیگری اجاره داد ، و اگر شرط کنـد که عمل را خودش استیفا کنـد به نحوی که در مسأله قبل گذشت می شود او را به دیگری اجاره داد ، و در صورتی که می تواند به دیگری اجاره دهد ، چنانچه او

را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد ، نمی تواند زیادتر بگیرد ، و اگر به چیز دیگری اجاره دهد ، می تواند زیادتر بگیرد.

و اگر خودش اجیر کسی شود جایز نیست برای انجام آن عمل شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید ، ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد ، می تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید.

مسأله ۲۲۱۰

اگر غیر خانه و دکّان و کشتی و اجیر و همچنین بنابر احتیاط واجب اطاق و آسیاب چیز دیگری را اجاره کند و مالك با او شرط نکند که به غیر اجاره ندهد ، اگر چه به بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۱۱

اگر خانه یا دکّانی را مثلا یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید ، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد ، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلا به صد و بیست تومان اجاره دهد ، باید در آن کاری مانند تعمیر انجام داده باشد ، یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد.

شرایط مالی که آن را اجاره می دهند

مسأله ۲۲۱۲

مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد:

(اوّل) آن که معیّن باشد ، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را به تو اجاره دادم درست نیست.

(دوم) آن که مستأجر آن را ببیند ، یا کسی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصیّات آن را بگوید که کاملا معلوم باشد.

(سوم) آن که تحویل دادن آن ممکن باشد ، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است ، مگر این که مستأجر تمکّن از تسلّط بر آن داشته باشد.

(چهارم) آن که استفاده از آن مال به اتلاف و از بین بردنش نباشد ، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر که انتفاع از آنها به غیر اتلافشان نباشد باطل است.

(پنجم) آن که استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد ، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب دیگری هم مشروب نشود ، باطل است.

(ششم) آن که چیزی را که اجاره می دهد مال خود او باشد ، و اگر مال دیگری را اجاره دهد ، در صورتی نافذ است که صاحبش اجازه کند.

مسأله ۲۲۱۳

اجاره دادن درخت برای آن که از میوه اش استفاده کنند در صورتی که میوه اش فعلا موجود نباشد اشکال ندارد ، و همچنین است اجاره دادن حیوان برای شیرش.

مسأله ۲۲۱۴

زن می تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود ، و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد ، ولی اگر به واسطه شیر دادن حق شوهر از بین برود ، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود.

شرایط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند

مسأله ۲۲۱۵

استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند چهار شرط دارد:

(اوّل) آن که حلال باشد ، بنابراین اجاره دادن دکّان مثلا برای شراب فروشی ، و اجاره دادن وسیله حمل و نقل برای حمل شراب باطل است.

(دوم) آن که پول دادن برای آن استفاده سفهی و غیر عقلایی نباشد ، و همچنین آن عمل در شرع به طور مجّان واجب نباشد ، پس اجیر شدن مثلا برای تجهیز اموات جایز نیست.

(سوم) آن که اگر چیزی را که اجاره می دهند چند فایده داشته باشد ، استفاده ای که مستأجر از آن می کند باید معیّن نمایند ، مثلا اگر حیوانی را که سواری می دهد و بار می برد اجاره دهند ، باید معیّن کنند که فقط سواری یا باربری آن مال مستأجر است ، یا همه استفاده های آن.

(چهارم) آن که مدّت استفاده را معیّن نمایند ، و اگر مدّت معلوم نباشد و به تعیین عمل رفع جهالت بشود کافیست ، مثلا کسی را اجیر کنند برای خیّاطی به مدّت ده روز و یا با خیّاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را به طور مخصوصی بدوزد.

مسأله ۲۲۱۶

اگر ابتدای مدّت اجاره را معیّن نکنند ، ابتدای آن بعد از تحقّق عقد اجاره است.

مسأله ۲۲۱۷

اگر خانه ای را مثلا یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از عقد اجاره قرار دهند اجاره صحیح است ، اگر چه موقع عقد اجاره خانه در اجاره دیگری باشد.

مسأله ۲۲۱۸

اگر مدّت اجاره را معلوم نکند و بگوید: (هر وقت در خانه نشستی اجاره آن ماهی ده تومان است) اجاره صحیح نیست.

مسأله ۲۲۱۹

اگر به مستأجر بگوید: (خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم) یا بگوید: (خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم ، و بعد از آن هم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده تومان است) در صورتی که ابتدای مدّت اجاره را معیّن کنند یا ابتدای آن معلوم باشد ، اجاره ماه اوّل صحیح است.

مسأله ۲۲۲۰

خانه ای را که مثلا مسافر و زوّار در آن منزل می کنند و معلوم نیست چقدر در آن می مانند ، اگر به طور اجاره قرار بگذارند که مثلاـ شبی یک تومان بدهند ، چون مدّت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره نسبت به غیر از شب اوّل صحیح نیست ، و صاحب خانه بعد از شب اوّل هر وقت بخواهد می تواند آنها را بیرون کند ، ولی بعد از شب اوّل با رضایت صاحب خانه استفاده از منزل اشکال ندارد.

مسائل متفرّقه اجاره

مسأله ۲۲۲۱

مالی را که مستأجر بابت اجاره می دهد باید معلوم باشد ، پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می کنند باید وزن آن معلوم باشد ، و اگر از چیزهایی است که مثل پولهای رایج با شماره معامله می کنند باید شماره آن معیّن باشد ، و اگر مثل اسب و گوسفند است باید اجاره دهنده آن را ببیند ، یا مستأجر خصوصیّات آن را بگوید.

مسأله ۲۲۲۲

اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهد و مال الاجاره را حاصل همان زمین یا زمین دیگر که فعلا موجود نیست قرار دهد ، اجاره صحیح نیست ، و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد یا به مافی الذمّه اجاره کند مانعی ندارد.

مسأله ۲۲۲۳

کسی که چیزی را اجاره داده ، تا آن چیز را تحویل ندهد حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند ، مگر این که شرط کرده باشد که قبل از تحویل اجاره را بدهند ، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد ، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد ، مگر آن که شرط شده باشد که اجرت را قبل از عمل بدهد و یا این که معمول و متعارف باشد ، مانند استیجار برای حج و قضای نماز و روزه.

مسأله ۲۲۲۴

هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد ، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد ، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدّت اجاره از آن

استفاده نکند ، باید مال الاجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۲۲۵

اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود ، کسی که او را اجیر کرده اگر چه آن کار را به او واگذار نکند باید اجرت او را بدهد ، مثلا اگر خیّاطی را در روز معیّنی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیّاط در آن روز آماده کار باشد اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد باید اجرتش را بدهد ، چه خیّاط بیکار باشد و چه برای خودش یا دیگری کار کند.

مسأله ۲۲۲۶

اگر بعد از تمام شدن مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده ، مستأجر باید اجره المثل را بدهد ، ولی اگر اجره المثل بیشتر از اجرتی باشد که در اجاره معیّن شده ، در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال یا وکیل او بوده ، بنابر احتیاط واجب نسبت به زاید بر اجرت معیّن شده مصالحه شود ، و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده ، نسبت به اجرت مدت گذشته همین حکم جاری است.

مسأله ۲۲۲۷

اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ، ضامن نیست ، و نیز اگر مثلا پارچه ای را که به خیّاط داده از بین برود ، در صورتی که خیّاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد ، ضامن نیست.

مسأله ۲۲۲۸

هر گاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ، ضامن است.

مسأله ۲۲۲۹

اگر قصّاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند چه مزد گرفته باشد یا مجّانی سر بریده باشد باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۲۳۰

اگر مثلا حیوانی را اجاره کند و معیّن نماید که چقدر بار بر آن بگذارد ، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است ، و نیز اگر مقدار بار را معیّن نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود یا معیوب گردد ضامن می باشد ، و در هر دو صورت برای مقدار زیادی که استفاده کرده باید اجره المثل بدهد.

مسأله ۲۲۳۱

اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد ، چنانچه آن حیوان بلغزد یا رم کند و بار را بشکند ، صاحب حیوان ضامن نیست ، ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن که مأذون از طرف مالك نباشد کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ، ضامن است.

مسأله ۲۲۳۲

اگر کسی بچّه ای را به اذن ولی ختنه کند و ضرری به آن بچّه برسد یا بمیرد ، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است ، و اگر بیشتر از معمول نبریده و تشخیص ضرر و عدم ضرر هم از طرف ولی به او واگذار نشده باشد ، و حاذق هم بوده و تقصیری هم در مداوا نکرده باشد ، در مورد ضرر، عدم ضمان محل اشکال است مگر از ولی برائت گرفته باشد ، و در مورد تلف اگر از ولی برائت نگرفته باشد ضامن است.

مسأله ۲۲۳۳

اگر طبیب به دست خود به مریض دوا بدهد ، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد ، طبیب ضامن است ، ولی اگر بگوید: (فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد) و اختیار را به مریض واگذارد ، و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد ، طبیب ضامن نیست.

مسأله ۲۲۳۴

هرگاه طبیب به مریض بگوید: (اگر ضرری به تو برسد ضامن نیستم) در صورتی که حاذق بوده و دقّت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد ، طبیب اگر چه به دست خود دوا داده باشد ضامن نیست.

مسأله ۲۲۳۵

مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده ، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند ، و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند ، می توانند مطابق قرارداد اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۳۶

اگر اجاره دهنده یا مستأجر بعد از اجاره بفهمد که مغبون شده است ، می تواند اجاره را به هم بزند ، ولی اگر در عقد اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند ، نمی توانند اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۳۷

اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که تحویل دهد کسی آن را غصب نماید ، مستأجر می تواند اجاره را به هم بزند ، و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد ، یا اجاره را به هم نزند و اجاره مدّتی را که در تصرّف غصب کننده بوده به میزان معمول که اجره المثل است از او بگیرد ، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز

غصب کند و اجره المثل ده روز آن پانزده تومان باشد ، می تواند پانزده تومان از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۳۸

اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند ، نمی تواند اجاره را به هم بزند ، و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار اجره المثل از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۳۹

اگر پیش از آن که مدّت اجاره تمام شود ملک را به مستأجر بفروشد ، اجاره به هم نمی خورد ، و مستأجر باید مال الاجاره را بدهد ، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

مسأله ۲۲۴۰

اگر پیش از ابتدای مدّت اجاره ملک به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد ، یا قابل استفاده ای که برای آن اجاره داده شده نباشد ، اجاره باطل می شود ، و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او بر می گردد ، و اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری از آن ببرد ، می تواند اجاره را به هم بزند.

مسأله ۲۲۴۱

اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد ، یا قابل استفاده ای که برای آن اجاره داده شده نباشد ، اجاره مدّتی که باقی مانده باطل می شود ، و می تواند اجاره مدّت گذشته را به هم بزند و اجره المثل آن مدّت را بدهد.

مسأله ۲۲۴۲

اگر خانه ای را که مثلا دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود ، در صورتی که خصوصیّتی که از بین رفته مورد اجاره نباشد ، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی شود و مستأجر هم نمی تواند اجاره را به هم بزند ، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود ، اجاره به آن مقدار باطل می شود و مستأجر می تواند اجاره تمام مدّت را به هم بزند و برای استفاده ای که کرده اجره المثل بدهد.

مسأله ۲۲۴۳

اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد ، اجاره باطل نمی شود ، ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد ، مثلا دیگری وصیّت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد ، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدّت اجاره بمیرد ، از وقتی که مرده اجاره فضولی است ، و اگر مالک فعلی آن اجاره را در مدّت باقی مانده اجازه کند نافذ می شود و مال الاجاره مدّتی که بعد از مردن اجاره دهنده باقی مانده در صورت اجازه مال مالک فعلی است.

مسأله ۲۲۴۴

اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد ، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهد ، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد ، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد ، در صورتی که مقداری خودش کار کرده و باقی را به کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد ، زیادی آن برای او حلال می باشد.

مسأله ۲۲۴۵

اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلا پارچه را با نیل رنگ کند ، چنانچه با چیز دیگری رنگ نماید ، حق ندارد چیزی بگیرد.

«احکام جعاله»

مسأله ۲۲۴۶

جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معیّنی بدهد ، مثل آن که بگوید: (هر کس یا شخص معیّنی گمشده مرا پیدا کند ده تومان به او می دهم ، یا مثلا نصف گمشده را به او می دهم).

و به کسی که این قرار را می گذارد جاعل ، و به کسی که کار را انجام می دهد عامل می گویند ، و بین جعاله و اجاره فرقهایی است ، از آن جمله این است که در اجاره بعد از تحقّق اجاره اجیر ضامن است و باید عمل را تحویل دهد ، و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود ، ولی در جعاله اگر چه عامل شخص معیّن باشد می تواند مشغول عمل نشود ، و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی شود ، و در اجاره قبول معتبر است ولی در جعاله معتبر نیست.

مسأله ۲۲۴۷

جاعل باید عاقل و بالغ باشد ، و از روی قصد و بدون اکراهِ به ناحق قرار داد کند ، و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نماید ، بنابراین جعاله سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند یا کسی که از طرف حاکم شرع به جهت افلاس ممنوع از تصرّف در مال خود شده ، صحیح نیست.

مسأله ۲۲۴۸

کاری را که جاعل می گوید برای او انجام دهند ، باید بی فایده یا حرام یا واجبی که شرعاً باید مجّاناً آورده شود نباشد ، پس اگر بگوید: هر کس در شب به جای تاریکی برود یا شراب بخورد یا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او می دهم ، جعاله صحیح نیست.

مسأله ۲۲۴۹

اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معیّن کند ، مثلا بگوید: (هر کس اسب مرا پیدا کند این گندم را به او می دهم) لازم

نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست ، و همچنین اگر مال را معیّن نکند ، مثلا بگوید: (کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می دهم) جعاله صحیح است ، ولی احتیاط مؤکد آن است که خصوصیات آن را کاملا معیّن نماید.

مسأله ۲۲۵۰

اگر جاعل مزد معیّنی برای کار قرار ندهد ، مثلا بگوید: (هر کس بچّه مرا پیدا کند پولی به او می دهم) و مقدار آن را معیّن نکند ، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد ، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

مسأله ۲۲۵۱

اگر عامل پیش از قرارداد کار را انجام داده باشد ، یا بعد از قرارداد به قصد این که پول نگیرد انجام دهد ، حق مزد گرفتن ندارد.

مسأله ۲۲۵۲

پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل می تواند از قرار خود برگردد.

مسأله ۲۲۵۳

بعد از آن که عامل شروع به کار کرد ، اگر جاعل بخواهد از قرار خود برگردد اشکال دارد.

مسأله ۲۲۵۴

عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد ، ولی اگر تمام نکردن عمل موجب ضرر جاعل شود ، باید آن را تمام نماید ، مثلا اگر کسی بگوید: (هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می دهم) و جرّاح شروع به عمل کند ، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند چشم معیوب می شود ، باید آن را تمام نماید ، و در صورتی که ناتمام بگذارد حقّی بر جاعل ندارد ، و ضامن عیب و ضرر هم می باشد.

مسأله ۲۲۵۵

اگر عامل کار را ناتمام بگذارد ، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود برای جاعل فایده ندارد ، عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند ، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد ، مثلا بگوید: (هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می دهم) ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد ، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد ، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

«احکام مزارعه»

مسأله ۲۲۵۶

مزارعه آن است که مالك یا کسی که در حکم مالك است مانند ولی یا مالك منفعت یا انتفاع یا کسی که زمین متعلق حق اوست مانند حق التحجیر با زارع قرارداد کند که زمین را در اختیار او بگذارد ، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالك یا به کسی که در حکم مالك است بدهد.

مسأله ۲۲۵۷

در مزارعه اموری معتبر است:

(اوّل) ایجاب از مالك و قبول از زارع ، به این که مالك زمین مثلا به زارع بگوید: (زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم) و زارع هم بگوید: (قبول کردم) یا بدون این که حرفی بزنند مالك زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند و زارع تحویل بگیرد ، و جایز است ایجاب از زارع و قبول از مالك باشد.

(دوم) صاحب زمین و زارع هر دو عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی آنها را به ناحق اکراه بر مزارعه نکرده باشد ، و مالك از تصرّف در مال خود شرعاً ممنوع نباشد ، مانند سفیه و کسی که از طرف حاکم شرع از تصرّف در مال خود به جهت افلاس منع شده است ، و همچنین زارع مفلس در صورتی که مزارعه از طرف او مستلزم تصرّف در مالش باشد و مزارعه با سفیه بدون اذن ولی جایز نیست .

(سوم) آن که حاصل زمین بین هر دو مشترك باشد ، پس اگر شرط کنند که تمام حاصل یا آنچه اوّل یا آخر می رسد مال یکی از آنان باشد ، مزارعه باطل است.

(چهارم) آن که سهم هر کدام به نحو کسر مشاع باشد ، مانند نصف یا ثلث حاصل ، پس اگر مالك بگوید: (در

این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی به من بـده) یا مقـدار معیّنی مثلا ده من از حاصل را برای زارع یا مالک قرار دهند ، مزارعه باطل است.

(پنجم) آن که مـدّتی را که بایـد زمین در اختیار زارع باشـد معیّن کنند ، و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدّت به دسـت آمدن حاصل ممکن باشد ، و اگر اوّل مدّت را روز معیّنی و آخر مدّت را رسیدن حاصل قرار دهند کافیست.

(شـشم) آن که زمین قابل زراعت باشـد ، و اگر زراعت در آن ممکن نباشـد ولی بتواننـد کاری کنند که زراعت ممکن شود ، مزارعه صحیح است.

(هفتم) آن که اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصـی است ، چیزی را که زارع باید بکارد معیّن کنند ، ولی اگر زراعت معیّنی را در نظر ندارند ، یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است ، لازم نیست آن را معیّن نمایند.

(هشـتم) آن که مالک زمین را معیّن کنـد به گونه ای که مورد معامله مردّد نباشـد ، و ظاهر این است که تعیین به نحو کلّی در معیّن کفایت می کند ، هر چند قطعات زمین با یکدیگر تفاوت داشته باشند.

(نهم) آن که خرجی را که هر کـدام از آنان بایـد بکننـد معیّن نمایند ، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکند معلوم باشد ، لازم نیست آن را معیّن نمایند.

مسأله ۲۲۵۸

اگر مالک با زارع قرار بگـذارد که آنچه در اصـلاح و عمران زمین خرج می شود و آنچه به عنوان خراج مالیات داده می شود استثنا شود و بقیّه را بین خودشان قسمت کنند ، صحیح است ، و همچنین اگر شرط کند که مقداری از حاصل برای

او باشد ، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار چیزی باقی می ماند ، مزارعه صحیح است.

مسأله ۲۲۵۹

اگر مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید ، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد ، مانعی ندارد ، و اگر مالک راضی نشود ، در صورتی که از بودن زراعت در زمین متضرّر نشود و منفعت معتنابهی از دست او نرود و زارع هم در به دست نیامدن حاصل کوتاهی نکرده باشد ، نمی تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند ، بلکه باید صبر کند تا حاصل به دست آید و ضرر بر زارع وارد نشود و زارع هم باید اجره المثل زمین را برای زاید بر مدّت مزارعه به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۶۰

اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد ، مثلاً آب از زمین قطع شود ، مزارعه به هم می خورد ، و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند ، چنانچه زمین در تصرّف او بوده و مالک در آن تصرّفی نداشته است ، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۶۱

اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند ، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند ، و همچنین اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند و او هم تحویل بگیرد ، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند ، ولی اگر در ضمن مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند ، می توانند مطابق شرطی که کرده اند معامله را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۶۲

اگر بعد از قرارداد مزارعه ، مالک یا زارع بمیرد مزارعه به هم نمی خورد ، و وارثشان به جای آنان است ، ولی اگر زارع بمیرد و قرارداد کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد ، مزارعه به هم می خورد ، و چنانچه زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه اش بدهند ، و حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثه او ارث می برند ، و نسبت به بودن زراعت در زمین تا حاصل به دست بیاید ، حکم همان است که در مسأله «۲۲۵۹» گذشت.

مسأله ۲۲۶۳

اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده ، چنانچه بذر مال مالک بوده، حاصلی هم که به دست می آید مال اوست، و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه حیوان و وسایل دیگری که مال زارع بوده به او بدهد.

و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال او است ، و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالک کرده و کرایه وسایل دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده ، به او بدهد.

و در هر دو صورت چنانچه مقدار اجره المثل و مخارجی که کرده بیشتر از مقدار قرارداد باشد ، استحقاق زیادی محل اشکال است ، و احوط صلح است.

مسأله ۲۲۶۴

اگر بذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده ، چنانچه مالك و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد ، و اگر مالك راضی نشود ، حکم همان است که در مسأله «۲۲۵۹» گذشت.

مسأله ۲۲۶۵

اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد ، چنانچه مالك یا زارع شرط اشتراک در ریشه نکرده باشد ، هر چند مالکیت مالك زمین نسبت به حاصل سال دوم خالی از وجه نیست ، ولی احوط آن است که در صورتی که زارع مالك بذر باشد مصالحه شود.

«احکام مضاربه»

اشاره

مضاربه قرار دادی است که شخصی به دیگری مالی بدهد که او با آن مال تجارت کند ، و سود بین آن دو به کسر مشاع مانند نصف و ثلث باشد.

به صاحب مال ، مالك ، و به کسی که تجارت می کند ، عامل می گویند ، و در تحقّق آن ایجاب و قبول معتبر است ، چه به لفظ باشد یا به فعل ، مثل آن که مالك مال را به عنوان مضاربه به عامل بدهد ، و عامل به گرفتن مال ، قبول کند.

مسأله ۲۲۶۶

در صحّت مضاربه اموری معتبر است:

اوّل: آن که مالك و عامل بالغ و عاقل و مختار باشند ، و مالك ممنوع از تصرّف در اموالش به سبب سفاهت یا افلاس نباشد ، و مضاربه با عامل سفیه بدون اذن ولی جایز نیست.

دوم: تعیین سهم سود هر یک از مالك و عامل ، که مثلا نصف یا ثلث یا ربع و مانند آن باشد.

سوم: آن که سود بین مالك و عامل باشد ، پس اگر شرط شود که مقداری از آن برای کسی باشد که کاری برای شرکت انجام نمی دهد ، مضاربه باطل است.

چهارم: آن که عامل قدرت بر تجارت داشته باشد ، هر چند به کمک گرفتن از دیگری باشد.

مسأله ۲۲۶۷

اقوی آن است که در صحّت مضاربه ، معتبر نیست که مال ، طلا و نقره مسکوک به سکه معامله باشد ، بلکه به سایر اموال متمحّض در مالیّت مانند انواع اسکناس هم جایز است ، ولی به مالی که در ذمّه غیر مانند مالی که انسان از دیگری طلب دارد است جایز نیست ، و مضاربه به اجناس و منافع مانند سکونت خانه محل اشکال است.

مسأله ۲۲۶۸

در صحّت مضاربه معتبر نیست که مال در تصرّف عامل باشد ، بلکه اگر در تصرّف مالك باشد و عامل فقط معامله را انجام دهد ، مضاربه صحیح است.

مسأله ۲۲۶۹

چنانچه مضاربه صحیح باشد ، مالك و عامل در سود شریک می باشند ، و چنانچه به جهت فقدان بعضِ امورِ معتبرِ در صحّت ، مضاربه فاسد باشد ، تمام سود مال مالك است ، و مالك باید اجره المثل عمل را به عامل بدهد ، و در صورتی که اجره المثل بیشتر از سهمی باشد که در قرار داد برای عامل معیّن شده ، احتیاط واجب آن است که عامل و مالك در مقدار زاید صلح کنند.

مسأله ۲۲۷۰

در مضاربه ، خسارت و ضرر ، بر مالك است ، و اگر شرط شود که خسارت بر عامل یا هر دو باشد ، شرط باطل است ، ولی اگر شرط شود که عامل ، خسارتی را که در معامله بر مالك وارد می شود ، جبران کند و از مال خود به مالك ببخشد ، شرط صحیح است.

مسأله ۲۲۷۱

مضاربه از عقود جایزه است ، و هر یک از مالك و عامل می توانند مضاربه را در هر حال فسخ کنند ، چه قبل از شروع در عمل و چه بعد از آن ، و چه قبل از ظهور سود و چه بعد از آن.

مسأله ۲۲۷۲

عامل نمی تواند سرمایه ای که از مالك گرفته ، بدون اذن او ، با مال خود یا مال دیگری مخلوط کند ، هر چند به این عمل ، مضاربه باطل نمی شود ، ولی اگر مال را مخلوط کند و تلف شود ضامن است.

مسأله ۲۲۷۳

خصوصیاتی را که مالك در خرید و فروش معیّن می کند مثل آن که عامل ، کالای معیّنی را بخرد ، و به مبلغ معیّنی بفروشد عامل باید مراعات نماید ، وگرنه معامله فضولی است ، و صحّت آن متوقف بر اجازه مالك است.

مسأله ۲۲۷۴

اگر مالك ، عامل را در معامله با سرمایه محدود و مقیّد نکند ، عامل می تواند به هر گونه ای که مصلحت می داند ، معامله کند.

مسأله ۲۲۷۵

اگر عامل به اذن مالك سفر کند ، و شرط نشده باشد که هزینه سفر با عامل باشد ، هزینه سفر و آنچه برای تجارت صرف بشود ، از سرمایه برداشت می شود ، و اگر عامل برای چند مالك کار می کند ، هزینه به نسبت عملی که برای هر یک از مالکها انجام می دهد ، تقسیم می شود.

مسأله ۲۲۷۶

عامل آنچه را برای مقدمات تجارت و هزینه سفر ، از سرمایه برداشته ، اگر سودی حاصل شود ، از سود کسر و به سرمایه ضمیمه می شود ، و باقی مانده سود را بر طبق قرار داد قسمت می کنند.

مسأله ۲۲۷۷

در مضاربه معتبر نیست ، مالك یك شخص ، و عامل هم یك شخص باشد ، بلکه می شود مالك متعدد و عامل یك شخص ، یا عامل متعدد و مالك یك شخص باشد ، چه سهمی که از سود در عقد مضاربه برای عاملهای متعدد مقرّر شده ، برابر ، یا متفاوت باشد.

مسأله ۲۲۷۸

اگر دو شخص در سرمایه شریك باشند و عامل یك شخص باشد ، و شرط کنند که مثلا نصف سود برای عامل باشد ، و نصف دیگر بین دو مالك به تفاضل باشد یعنی سهم یکی بیشتر از دیگری باشد با آن که در سرمایه برابر باشند ، یا شرط کنند که نصف دیگر بین دو شریك به تساوی باشد ، با آن که سرمایه یکی از دیگری بیشتر باشد ، مضاربه باطل است ، مگر این که سود زاید برای یکی از آن دو در مقابل عملی برای تجارت باشد ، که در این صورت صحیح است.

مسأله ۲۲۷۹

اگر مالك یا عامل بمیرد ، مضاربه باطل می شود.

مسأله ۲۲۸۰

جایز نیست عامل بدون اذن مالك ، با سرمایه ای که از مالك گرفته ، با دیگری قرار داد مضاربه ببندد ، یا کار با سرمایه را به دیگری واگذار کند ، یا دیگری را برای تجارت با سرمایه اجیر کند ، و اگر بدون اذن این تصرّفات انجام شود ، و مالك هم اجازه نکند ، و مال تلف شود ، عامل ضامن است؛ ولی اجیر گرفتن برای مقدّمات عمل یا وکیل گرفتن برای انجام آنها مانعی

ندارد.

مسأله ۲۲۸۱

هر یک از مالك و عامل می توانند بر دیگری ، امری را که شرعاً جایز است ، شرط کنند ، مثل آن که یکی بر دیگری شرط کند که مالی بپردازد ، یا کاری انجام دهد ، و وفای به این شرط واجب است ، هر چند عامل ، تجارت و عمل را انجام ندهد ، یا انجام داده و سودی حاصل نشده باشد.

مسأله ۲۲۸۲

هرگاه تجارت سود کرد ، عامل سهمی را که برای او قرار داده شده ، مالك می شود ، هرچند سود قسمت نشده باشد ، ولی هر گونه ضرر و تلفی که حاصل شود ، جبران می شود ، و هنگام ظهور سودِ معامله ، اگر مالك راضی به قسمت نشد ، عامل حق ندارد او را مجبور به پذیرفتن قسمت کند ، و اگر عامل راضی به قسمت نشد ، مالك می تواند او را به پذیرفتن قسمت مجبور کند.

مسأله ۲۲۸۳

اگر سود را قسمت کنند ، و بعد از قسمت خسارتی بر سرمایه وارد شود ، وسودی بعد از آن حاصل شود وکمتر از خسارت نباشد ، آن خسارت به آن سود جبران می شود ، وچنانچه کمتر از خسارت باشد ، عامل باید آن خسارت رابه سودی که به قسمت گرفته جبران نماید ، پس اگر خسارت کمتر از سود باشد ، زاید بر خسارت برای اومی ماند ، واگر بیشترباشد ، مقدار زاید برسود برعهده عامل نیست.

مسأله ۲۲۸۴

تا وقتی عقد مضاربه باقی باشد ، خسارت وارد بر سرمایه ، از سود حاصل از عمل جبران می شود ، چه سود قبل از خسارت و یا بعد از آن باشد ، و اگر خسارت قبل از شروع در عمل باشد ، چنانچه قسمتی از سرمایه تلف شود ، آن خسارت به سود جبران می شود ، و چنانچه تمام سرمایه تلف شود بدون آن که کسی آن را تلف کند مضاربه باطل می شود ، و اگر کسی آن را تلف نماید و تلف کننده بدل آن را بدهد ، مضاربه باطل نمی شود.

مسأله ۲۲۸۵

اگر عامل بر مالك شرط کند که خسارت وارد بر سرمایه ، از سود جبران نشود ، شرط صحیح است ، و از سهم عامل کسر نمی شود.

مسأله ۲۲۸۶

مالك و عامل همچنان که گذشت می توانند عقد مضاربه را هر وقت بخواهند فسخ کنند ، هرچند بعد از عمل و قبل از

حصول سود باشد ، ولی اگر عامل به اذن مالک سفر کرده و مقداری از سرمایه را برای هزینه سفر خرج کرده و بخواهد مضاربه را فسخ کند ، احتیاط واجب آن است که مالک را راضی کند.

مسأله ۲۲۸۷

اگر بعد از حصول سود ، مضاربه فسخ شود ، باید آن سود بر طبق قرار داد بین مالک و عامل تقسیم شود ، و اگر یک طرف راضی به قسمت نشود ، طرف دیگر حق دارد او را بر قسمت مجبور کند.

مسأله ۲۲۸۸

اگر مضاربه فسخ شود ، و مال مضاربه یا قسمتی از آن دین باشد ، باید عامل آن را از مدیون گرفته و به مالک برگرداند.

مسأله ۲۲۸۹

اگر سرمایه مضاربه نزد عامل باشد و بمیرد ، چنانچه عین آن معلوم باشد ، به مالک برمی گردد ، و چنانچه معلوم نباشد ، باید به قرعه معیّن شود ، یا مالک با ورثه عامل مصالحه کند.

«احکام مساقات و مغارسه»

مسأله ۲۲۹۰

اگر انسان با کسی قرارداد کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود او است یا اختیار میوه های آن با او است تا مدّت معیّنی به آن کس واگذار نماید که تربیت کند و آب دهد و به حصّه مشاعی که قرار می گذارند از میوه آن بردارد ، این قرارداد را مساقات می گویند.

مسأله ۲۲۹۱

معامله مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی دهد صحیح نیست ، و در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند اشکال دارد.

مسأله ۲۲۹۲

در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند ، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می کند به همین قصد تحویل بگیرد ، معامله صحیح است.

مسأله ۲۲۹۳

مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده می گیرد باید عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی آنها را به ناحق اکراه نکرده باشد ، و نیز مالک شرعاً از تصرّف در مالش ممنوع نباشد ، مانند سفیه که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند و کسی که

از طرف حاکم شرع از تصرّف در مال خود به جهت افلاس منع شده است ، و همچنین عامل درصورتی که عملش مستلزم تصرّف در مالش باشد ، و مساقات با سفیه بدون اذن ولی جایز نیست.

مسأله ۲۲۹۴

مدّت مساقات باید معلوم باشد و کمتر از زمانی که میوه به دست می آید نباشد ، و اگر اوّل آن را معیّن کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال حاصل می شود ، صحیح است.

مسأله ۲۲۹۵

باید سهم هر کدام به نحو کسر مشاع مانند نصف یا ثلث حاصل باشد و اگر قرار بگذارند که مثلا صد من از میوه ها مال مالك و بقیّه مال کسی باشد که کار می کند ، معامله باطل است.

مسأله ۲۲۹۶

باید قرار مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند ، یا بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن در صورتی که کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت و زیاد شدن میوه لازم است باقی مانده باشد ، و در غیر این دو صورت اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد ، معامله صحیح نیست ، بلکه اگر احتیاج به آبیاری برای زیاد شدن و بهتر شدن میوه نداشته باشد ، هر چند کاری باشد که برای تربیت درخت لازم است ، صحّت معامله محل اشکال است.

مسأله ۲۲۹۷

صحّت معامله مساقات در میوه هایی که ریشه ثابت ندارند مانند بوته خربزه و خیار محل اشکال است.

مسأله ۲۲۹۸

درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد ، اگر در زیاد شدن یا بهتر شدن میوه به کارهای دیگر ، مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد ، مساقات در آن صحیح است.

مسأله ۲۲۹۹

دو نفری که معامله مساقات کرده اند با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند ، و نیز اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشد ، مطابق قراری که گذاشته اند به هم زدن معامله اشکال ندارد ، و اگر در ضمن معامله مساقات شرطی کنند و به آن شرط عمل نشود ، کسی که به نفع او شرط کرده اند می تواند معامله را به هم بزند ، و همچنین می تواند مثل سایر موارد شروط طرف مقابل را به وسیله حاکم شرع به وفای به شرط اجبار کند.

مسأله ۲۳۰۰

اگر مالك بمیرد ، معامله مساقات به هم نمی خورد و ورثه اش به جای او هستند.

مسأله ۲۳۰۱

اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد ، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند ، ورثه اش به جای او هستند ، و اگر خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند ، حاکم شرع از مال میّت اجیر می گیرد و حاصل را بین ورثه میّت و مالك قسمت می کند ، و اگر قرارداد کرده باشند که خود او درختها را تربیت کند ، با مردن او معامله به هم می خورد.

مسأله ۲۳۰۲

اگر شرط شود که تمام حاصل برای مالك باشد ، مساقات باطل است و میوه مال مالك می باشد ، و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید ، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگری باشد ، مالك باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد ، و چنانچه مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشد ، لزوم دادن زیادی محل اشکال است ، و احوط صلح است.

مسأله ۲۳۰۳

اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد ، این معامله که آن را مغارسه گویند باطل است ، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده ، بعد از تربیت هم مال اوست ، و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد ، مگر این که اجرت بیشتر از سهمی باشد که برای عامل معیّن شده که در این صورت لزوم دادن زیادی محل اشکال و احتیاط در صلح است ، و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده ، بعد از تربیت هم مال اوست ، و می تواند آنها را بکند ، ولی گودالهایی را که به واسطه کندن درختها پیدا شده باید پُر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد ، مگر این که اجاره زمین از سهمی که از تربیت درختها برای مالك معیّن شده بیشتر باشد ، که در این صورت لزوم دادن زاید محل اشکال و احوط صلح است.

و مالك هم می تواند او را ملزم نماید که درختها را بکند ، و اگر به واسطه کندن درخت عیبی در آن پیدا شود چیزی بر

صاحب زمین نیست ، ولی اگر خود صاحب زمین درختها را بکند و عیبی در آنها پیدا شود ، باید تفاوت قیمت آنها را به صاحب درخت بدهد و صاحب درخت نمی تواند او را ملزم کند که با اجاره یا بدون اجاره درخت را در زمین باقی بگذارد ، و همچنین صاحب زمین نمی تواند صاحب درختها را ملزم نماید که با اجاره یا بدون اجاره درختها در زمین او بماند.

«کسانی که از تصرّف در مال خود ممنوعند»

اشاره

مسأله ۲۳۰۴

بچّه ای که بالغ نشده شرعاً نمی تواند در مال یا در ذمّه خود مثل این که ضامن شود یا قرض کند و مانند آن تصرّف نماید ، و همچنین است نسبت به تصرّف مالی در نفس خود مثل این که خود را اجاره دهد ، یا در مضاربه یا مزارعه و مانند آن عامل شود و امّا حکم وصیّت او در مالش در مسأله «۲۷۶۱» خواهد آمد.

نشانه بلوغ

اشاره

و نشانه بلوغ یکی از سه چیز است:

(اوّل) روییدن موی درشت زیر شکم بالای عورت در پسر.

(دوم) بیرون آمدن منی.

(سوم) تمام شدن پانزده سال قمری در پسر ، و تمام شدن نُه سال قمری در دختر ، و خون حیض دیدن در مورد دختری که معلوم نیست نُه سال او تمام شده یا نه.

مسأله ۲۳۰۵

روییدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها ، نشانه بالغ شدن نیست ، مگر انسان به واسطه اینها یقین یا اطمینان به بلوغ پیدا کند.

[سایر احکام]

مسأله ۲۳۰۶

دیوانه نمی تواند در مال و ذمّه خود تصرّف نماید ، و همچنین نسبت به تصرّف مالی در نفس خود ، و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می کند نمی تواند در مال و ذمّه خود مثل این که ضامن بشود یا قرض کند بدون اذن یا اجازه ولی تصرّف نمایـد ، و همچنین نمی تواند در نفس خود بدون اذن یا اجازه ولی تصرّف مالی کند ، مثل این که خود را

اجاره دهد یا عامل مضاربه یا مزارعه و مانند آن شود ، و مفلس یعنی کسی که به جهت مطالبه طلبکاران به وسیله حاکم شرع از تصرّف در مال خود منع شده است نمی تواند در مال خود بدون اذن یا اجازه طلبکاران تصرّف نماید.

مسأله ۲۳۰۷

کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است ، تصرّف مالی که در موقع دیوانگی می کند ، صحیح نیست.

مسأله ۲۳۰۸

انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می رود ، هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و میهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی شود برساند ، و اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزان تر از قیمت بفروشد ، اگر چه بیشتر از ثلث باشد و ورثه هم اجازه ننمایند ، تصرّف او صحیح است.

«احکام وکالت»

اشاره

وکالت آن است که انسان کاری را که می تواند در آن دخالت کند و مباشرت در آن معتبر نیست ، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد ، مثلا به دیگری واگذار کند که خانه او را بفروشد ، یا زنی را برای او عقد نماید ، پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرّف کند ، نمی تواند برای فروش آن کسی را بدون اذن ولی وکیل نماید ، و همچنین کسی که به واسطه افلاس به حکم حاکم شرع از تصرّف در مالش منع شده است ، نمی تواند برای تصرّف در مالش وکیل بگیرد مگر به اذن یا اجازه طلبکاران.

مسأله ۲۳۰۹

در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند ، و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند که قبول نموده مثل آن که مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد وکالت صحیح است.

مسأله ۲۳۱۰

اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند ، اگر چه وکالت نامه بعد از مدّتی برسد وکالت صحیح است.

مسأله ۲۳۱۱

موکّل یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند و نیز کسی که وکیل می شود ، باید عاقل باشند ، و از روی قصد و اختیار اقدام نمایند ، و اکراهِ به ناحق نشده باشند ، و در موکّل بلوغ نیز معتبر است ،ولی بچّه ای که بالغ نشده در چیزی که خودش می تواند انجام بدهد می شود وکیل بگیرد ، مانند بچّه ده ساله ای که حق دارد وصیّت کند.

مسأله ۲۳۱۲

کاری را که انسان نمی توانـد انجام دهـد ، یا شـرعاً نبایـد انجام دهـد ، نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود ، مثلا کسـی که در احرام حج است ، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند ، نمی تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۳۱۳

اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است ، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معیّن نکند ، وکالت صحیح نیست ، مگر آن که تعیین را به نظر وکیل واگذار کند ، مثل این که بگوید: (تو وکیل هستی در فروش یا اجاره خانه هر کدام را که اختیار کردی).

مسأله ۲۳۱۴

اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید بعد از آن که خبر به او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد ، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد ، صحیح است.

مسأله ۲۳۱۵

وکیل می تواند از وکالت کناره گیری کند ، اگر چه موکّل غایب باشد.

مسأله ۲۳۱۶

وکیـل نمی توانـد برای انجـام کاری که به او واگـذار شـده دیگری را وکیل نمایـد ، ولی اگر موکّل به او اجازه داده باشـد که وکیـل بگیرد ، به هر طوری که به او دسـتور داده می توانـد رفتـار نمایـد ، پس اگر گفته باشـد: (برای من وکیـل بگیر) بایـد از طرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

مسأله ۲۳۱۷

اگر وکیل با اجازه موکّل کسی را از طرف او وکیل کند ، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید ، و اگر وکیل اوّل بمیرد یا موکّل او را عزل کند ، وکالت دومی باطل نمی شود.

مسأله ۲۳۱۸

اگر وکیل با اجازه موکّل کسـی را از طرف خودش وکیل کنـد ، موکّل و وکیل اوّل می تواننـد آن وکیل را عزل کنند ، و اگر وکیل اوّل بمیرد یا عزل شود ، وکالت دومی باطل می شود.

مسأله ۲۳۱۹

اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد هر کدام به تنهایی در آن کار اقدام کنند ، هر یک از آنان می تواند آن کار را انجام دهد ، و چنانچه یکی از آنان بمیرد ، وکالت دیگران باطل نمی شود ، ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهایی انجام دهند ، یا گفته باشد که با هم انجام دهند ، نمی توانند به تنهایی اقدام کنند ، و در صورتی که یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران باطل می شود.

مسأله ۲۳۲۰

اگر وکیل یا موکّل بمیرد ، وکالت باطل می شود ، و نیز اگر چیزی که برای تصرّف در آن وکیل شده است از بین برود مثل آن که گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد وکالت باطل می شود ، و اگر یکی از آنها دیوانه یا بی هوش شود ، بطلان وکالت به نحوی که بعد از برطرف شدن دیوانگی و بی هوشی نیز نتواند عمل را انجام دهد و محتاج به توکیل جدید باشد ، محل اشکال است.

مسأله ۲۳۲۱

اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد ، بعد از انجام آن کار چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

مسأله ۲۳۲۲

اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی نکند و غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند تصرّف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود ، ضامن عوض آن نیست.

مسأله ۲۳۲۳

اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند ، یا غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند تصرّف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود ضامن است ، پس اگر لباسی را که گفته اند بفروش بپوشد و آن لباس تلف شود ، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۲۴

اگر وکیل غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند تصرّف دیگری در مال بکند ، مثلا لباسی را که گفته اند بفروش بپوشد و بعد تصرّفی را که به او اجازه داده اند بنماید ، آن تصرّف صحیح است.

«احکام قرض»

اشاره

قرض دادن به مسلمان مخصوصاً به مؤمنین از کارهای مستحب است ، و در قرآن مجید به آن امر شده ، و قرض دادن به مؤمن

قرض دادن به خـدا شـمرده شده ، و وعده مغفرت به قرض دهنده داده شده ، و در اخبار راجع به آن سـفارش شده است ، و از پیغمبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم)روایت شده که کسی که به برادر مسلمان خود قرض بدهد ، برای او به هر درهمی که قرض داده به وزن کوه احـد از کوههای رضوی و طور سـیناء حسـنات است ، و اگر با او در طلب قرض مـدارا کنـد بر صـراط مانند برق بدون حساب و عذاب می گذرد ، و کسی که برادر مسلمان به او شکایت کند و قرض ندهد خداوند عزّوجل بهشت را بر او حرام می کند.

و از حضـرت صـادق (علیـه السـلام) روایت شـده که اگر قرض بـدهم برای من محبـوب تر است از آن که به ماننـد آن صـدقه بدهم.

مسأله ۲۳۲۵

در قرض لازم نیست صـیغه بخواننـد ، بلکه اگر چیزی را به قصـد قرض به کسـی بدهـد و او هم به همین قصد بگیرد ، صـحیح است.

مسأله ۲۳۲۶

در صورتی که در قرض شـرط مدّت نشده باشد ، یا بعد از گذشـتن مدّت باشد ، هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد طلبکار باید قبول نماید.

مسأله ۲۳۲۷

اگر در عقـد قرض برای پرداخت آن مـدّتی قرار دهنـد ، طلبکـار نمی توانـد پیش از تمام شـدن آن مـدّت طلب خود را مطالبه کند ، ولی اگر مدّت نداشته باشد ، طلبکار هر وقت بخواهد می تواند طلب خود را مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۲۸

اگر طلبکار در موردی که حق مطالبه دارد طلب خود را مطالبه کند ، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد ، باید فوراً آن را بپردازد ، و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.

مسأله ۲۳۲۹

اگر بـدهکار غیر از خانه ای که لایق به حال او است و در آن سـکنی دارد و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که ناچار از داشـتن آنهاست ، چیزی نداشـته باشـد ، طلبکار نمی توانـد طلب خود را از او مطالبه نماید ، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۳۳۰

کسی که بـدهکار است و نمی توانـد بدهی خود را بدهد ، چنانچه بتواند کاسبی کند و برای او عسـر و حرجی نباشد ، واجب است کسب کند و بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۳۳۱

کسی که دسترسی به طلبکار خود نـدارد ، چنانچه امیـد نداشـته باشـد که اورا پیـدا کند ، باید طلب اورا از طرف صاحبش به قصد صدقه به فقیر بدهد ، و بنابر احتیاط واجب از حاکم شـرع اجازه بگیرد ، و اگر طلبکار او سیّد نباشد ، احتیاط مستحب آن است که طلب اورا به سیّد فقیر ندهد.

مسأله ۲۳۳۲

اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد ، باید مالش را به همین مصـرفها برسانند ، و به وارث او چیزی نمی رسد.

مسأله ۲۳۳۳

اگر کسـی مقـداری پول طلا یا نقره قرض کنـد و قیمت آن کم شود ، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافیست ، و اگر قیمت آن زیـادتر گردد ، لازم است همان مقـدار را که گرفته بدهـد ، ولی در هر دو صورت اگر بـدهکار و طلبکار به غیر آن راضی شوند ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۳۴

اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال آن را مطالبه کند ، احتیاط مستحب آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد.

مسأله ۲۳۳۵

اگر کسـی که قرض می دهـد شـرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد ، مثلا یک من گندم بدهد و شـرط کند که یک من و پنج سـیر بگیرد ، یا ده عدد تخم مرغ بدهد که یازده عدد تخم مرغ بگیرد ، ربا و حرام است ، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد ، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد مثلا شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد ربا و حرام است ، و نیز اگر با او شـرط کند که چیزی را که قرض می گیرد به طور مخصوصـی پس دهـد مثلاـ مقـداری طلای نسـاخته به او قرض بدهـد و شـرط کنـد که سـاخته پس بگیرد بـازهم ربـا و حرام می باشـد ، ولی اگر بـدون این که شـرط کنـد خـود بـدهکار زیـادتر از آن چه قرض کرده پس بدهـد ، اشـکال نـدارد ، بلکه مستحب است.

مسأله ۲۳۳۶

ربـا دادن مثـل ربـا گرفتن حرام است ، و اقوی این است که کسـی که قرض ربوی گرفته مالـک می شود هر چنـد احوط عـدم تصرّف در آن است.

مسأله ۲۳۳۷

اگر گنـدم یـا چیزیماننـد آن را به قرض ربوی بگیرد و بـا آن زراعت کنـد ، اقوی این است که حاصـلی که به دست می آید مالك می شود ، ولی احوط عدم تصرّف در آن است.

مسأله ۲۳۳۸

اگر لباسـی را بخرد و ثمن آن را از مـالی که به قرض ربوی گرفته ، یـا از مـال حلالـی که مخلوط بـا آن مـال است به صاحب لباس بدهد ، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد ، و همچنین است اگر به فروشنده بگوید که: (این لباس را با این مال می خرم) هر چند احوط آن است که آن لباس را استعمال نکند.

مسأله ۲۳۳۹

اگر انسـان مقـداری پـول بـه کسـی بدهـد کـه در شـهر دیگر از طرف او کمـتر بگیرد اشـکال نـدارد ، و ایـن را صـرف برات می گویند.

مسأله ۲۳۴۰

اگر مقداری پول به کسـی قرض بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد مثلا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا و حرام است ، ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد ، در مقابل زیادی جنس بدهد یا عملی انجام دهد ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۴۱

اگر کسـی از دیگری طلبی دارد که از جنس طلاـ و نقره یا کشـیمنی و پیمانه ای نیست می توانـد آن را به شـخص بـدهکار یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقد بگیرد ، ولی اگر طلب اسـکناس باشد فروختن آن به کمتر در صورتی که ثمن هم از جنس همان اسـکناس باشد ، محل اشکال است ، و در صورتی که از غیر آن جنس باشد ، مثل فروش اسکناس ایرانی به دولار اشکال ندارد ، و همچنین طلبی را که از شخص بدهکار دارد می تواند مبلغی از آن را کسر کند و مابقی را نقد بگیرد.

«احکام حواله»

مسأله ۲۳۴۲

اگر انسان طلبکار خودرا حواله دهد که طلب خودرا از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید ، بعد از آن که حواله با شرایطی که خواهـد آمـد محقّق شـد ، کسـی که به او حواله شده بدهکار می شود ، و دیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار

اوّلی مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۴۳

بدهکار و طلبکار باید عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی آنهارا به ناحق اکراه نکرده باشد ، و سفیه یعنی کسی که مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف می کند نباشند ، مگر این که با اذن یا اجازه ولی باشد ، ولی اگر حواله بر برئ یعنی شخصی که به حواله دهنده بدهکار نیست باشد و حواله دهنده سفیه باشد اشکال ندارد ، و همچنین معتبر است بدهکار و طلبکار به واسطه افلاس به حکم حاکم شرع از تصرّف در اموال منع نشده باشند ، و امّا اگر حواله بر شخص برئ باشد و حواله دهنده مفلس باشد ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۴۴

حواله دادن برکسی که بدهکار نیست ، در صورتی صحیح است که او قبول کند ، و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است ، جنس دیگر حواله دهد ، مثلا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد ، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

مسأله ۲۳۴۵

موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد ، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند ، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند اورا به کسی حواله دهد که آنچه را بعد قرض می دهد از آن کس بگیرد.

مسأله ۲۳۴۶

حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند ، پس اگر مثلا ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید: (یکی از دو طلب خودرا از فلانی بگیر) و آن را معیّن نکند ، حواله صحیح نیست.

مسأله ۲۳۴۷

اگر بدهی واقعاً معیّن باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن مقدار یا جنس آن را ندانند ، حواله صحیح است ، مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید ، حواله صحیح است.

مسأله ۲۳۴۸

طلبکار می تواند حواله را قبول نکند ، اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

مسأله ۲۳۴۹

اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست ، حواله را قبول کند ، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه کند ، و اگر طلبکار طلب خودرا به مقدار کمتر صلح کند ، کسی که حواله را قبول کرده ، فقط همان مقدار را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۵۰

بعد از آن که حواله محقّق شد ، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده نمی توانند حواله را بهم بزنند ، و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد ، اگرچه بعد فقیر شود طلبکار هم نمی تواند حواله را بهم بزند ، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند که فقیر است ، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد مالدار شده طلبکار می تواند حواله را بهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

مسأله ۲۳۵۱

اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده در صورتی که قبول او در صحّت حواله معتبر باشد ، مثل این که به حواله دهنده بدهکار نباشد یا یکی از آنان برای خود حق بهم زدن حواله را قرار دهد ، مطابق قراری که گذاشته اند می تواند حواله را بهم بزند.

مسأله ۲۳۵۲

اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد ، چنانچه به در خواست کسی که به او حواله شده و مدیون حواله دهنده بوده داده است ، می تواند چیزی را که داده از او بگیرد ، و اگر بدون در خواست او داده ، یا این که او مدیون حواله دهنده نبوده ، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

«احکام رهن»

مسأله ۲۳۵۳

رهن آن است که کسی که حق مالی برای دیگری بر عهده اوست مقداری از مال خودرا وثیقه بگذارد که اگر حق اورا ندهد ، صاحب حق بتواند حق خودرا از آن مال استیفاء کند ، مانند این که بدهکار مقداری از مال خودرا وثیقه بگذارد ، که اگر طلب اورا ندهد ، طلبش را از آن مال بدست آورد.

مسأله ۲۳۵۴

در رهن لازم نیست صیغه بخوانند ، و همین قدر که بدهکار مال خودرا به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد ، رهن صحیح است.

مسأله ۲۳۵۵

گرو دهنده و گرو گیرنده باید عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی آنهارا به ناحق اکراه نکرده باشد ، و گرو دهنده مفلس و سفیه نباشد ، مگر با اذن و اجازه طلبکاران مفلس و ولی سفیه ، و معنی سفیه و مفلّس در مسأله «۲۳۰۶» گذشت.

مسأله ۲۳۵۶

انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند ، و اگر مال دیگری را با اذن یا اجازه او گرو بگذارد صحیح است.

مسأله ۲۳۵۷

چیزی را که گرو می گذارند باید بشود از آن استیفاء دین نمود هر چند مملوک نباشد مانند زمینی که متعلق حق التحجیر است پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند ، رهن باطل است.

مسأله ۲۳۵۸

فواید چیزی را که گرو می گذارند مال مالک آن است و مراد از مالک در این مسائل اعم از صاحب حق است.

مسأله ۲۳۵۹

گرو گیرنده نمی تواند در مالی که گرو گرفته بدون اجازه مالک تصرّف کند ، و همچنین مالک بدون اذن گرو گیرنده نمی تواند در آن مال تصرّفی کند که با حق او منافات داشته باشد.

مسأله ۲۳۶۰

جمعی از فقهاء «اعلی الله مقامهم» فرموده اند: (اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد ، عوض آن هم مثل خود مال گرو می باشد ، و همچنین است در صورتی که بدون اجازه او بفروشد و بعد بدهکار امضاء کند) ولی این حکم محل اشکال است ، مگر این که در ضمن عقدی اگرچه خود آن بیع باشد شرط شود که بدهکار عوض را گرو بگذارد ، که در این صورت بر او واجب می شود به شرط خود وفا کند ، یا شرط شود که عوض گرو باشد ، که در این صورت به خود شرط عوض گرو می شود.

مسأله ۲۳۶۱

اگر موقعی که باید بدهی خودرا بدهد طلبکار مطالبه کند و او ندهد ، طلبکار در صورتی که وکالت در فروش و برداشت طلب خود داشته باشد ، می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خودرا بردارد ، و در صورتی که وکالت نداشته باشد ، باید از بدهکار اجازه بگیرد ، و اگر دسترسی به او ندارد از حاکم شرع اجازه بگیرد ، و اگر دسترسی به حاکم شرع نباشد از عدول مؤمنین ، و در هر صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد.

مسأله ۲۳۶۲

اگر بدهکار غیر از خانه ای که مناسب شأن اوست و در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که ناچار از داشتن آنهاست چیز دیگری نداشته باشد ، طلبکار نمی تواند طلب خودرا از او مطالبه نماید ، ولی مالی را که گرو گذاشته اگرچه خانه و اثاثیه باشد طلبکار می تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

«احکام ضمان»

مسأله ۲۳۶۳

اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگرچه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده ام طلب تورا بدهم ، و طلبکار هم قبول کند ، و راضی بودن بدهکار شرط نیست.

مسأله ۲۳۶۴

ضامن و طلبکار باید عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی هم آنهارا به ناحق اکراه نکرده باشد و سفیه و مفلس نباشند ، مگر به اذن یا اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس.

و این شرطها در بدهکار معتبر نیست ، بنابر این اگر کسی ضامن شود که بدهی بچّه یا دیوانه یا سفیه یا مفلس را بدهد ، صحیح است.

مسأله ۲۳۶۵

هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد ، مثلا بگوید: (اگر بدهکار قرض تورا نداد من ضامنم) صحّت ضمان محل اشکال است.

مسأله ۲۳۶۶

کسی که انسان ضامن بدهی او می شود باید بدهکار باشد ، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند ، تا وقتی قرض نکرده نمی شود ضامن او شد.

مسأله ۲۳۶۷

در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه در واقع معیّن باشند ، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید: (من ضامن هستم که طلب یکی از شماهارا بدهم) چون معیّن نکرده که طلب کدام را می دهد ، ضامن شدن او باطل است ، و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و شخصی بگوید: (من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم) چون معیّن نکرده که بدهی کدام را می دهد ، ضامن شدن او باطل می باشد ، و همچنین اگر کسی از دیگری مثلا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و شخصی بگوید: (من ضامن یکی از دو طلب تو هستم) و معیّن نکند

که ضامن گندم است یا پول ، صحیح نیست.

مسأله ۲۳۶۸

اگر طلبکار طلب خودرا به ضامن ببخشد ، ضامن نمی تواند ازبدهکار چیزی بگیرد ، و اگر مقداری از آن را ببخشد ، نمی تواند آن مقداررا مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۶۹

اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد ، نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد.

مسأله ۲۳۷۰

ضامن و طلبکار بنابر احتیاط واجب نمی توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند.

مسأله ۲۳۷۱

هرگاه انسان در موقع ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد ، اگرچه بعد فقیر شود طلبکار نمی تواند ضامن بودن اورا بهم بزند و طلب خودرا از بدهکار اوّل مطالبه نماید ، و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب اورا بدهد ، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

مسأله ۲۳۷۲

اگر انسان در موقعی که ضامن می شود نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود ، می تواند ضامن بودن اورا به هم بزند ، ولی اگر پیش از آن که طلبکار ملتفت شود ضامن قدرت پیدا کرده باشد ، چنانچه بخواهد ضامن بودن اورا به هم بزند اشکال دارد.

مسأله ۲۳۷۳

اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی اورا بدهد ، نمی تواند از او چیزی بگیرد.

مسأله ۲۳۷۴

اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی اورا بدهد ، می تواند مقداری را که ضامن شده پس از دادن از او مطالبه نماید ، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد ، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید ، مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد ، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید ، ولی اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

«احکام کفالت»

مسأله ۲۳۷۵

کفالت آن است که انسان متعهّد شود هر وقت طلبکار بدهکار را خواست به او تسلیم کند ، و به کسی که این طور متعهّد می شود کفیل می گویند.

مسأله ۲۳۷۶

کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگرچه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من متعهّدم هر وقت بدهکار خودرا بخواهی به تو تسلیم کنم ، و طلبکار یا ولی او هم قبول نماید.

مسأله ۲۳۷۷

کفیل باید عاقل و بالغ باشد ، و باید سفیه و مفلس نباشد در صورتی که مستلزم تعهّد به مال باشد ، مگر با اذن یا اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس ، و اورا بر کفالت به ناحق اکراه نکرده باشند ، و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.

مسأله ۲۳۷۸

یکی از پنج چیز کفالت را بهم می زند:

اوّل: کفیل بدهکار را به طلبکار تسلیم نماید ، یا بدهکار خودش را تسلیم کند ، یا شخص دیگری اورا تسلیم نماید و طلبکار هم قبول کند.

دوم: طلب طلبکار داده شود.

سوم: طلبکار از طلب خود بگذرد ، یا به دیگری به بیع یا صلح یا حواله و مانند اینها منتقل کند.

چهارم: بدهکار بمیرد. پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

مسأله ۲۳۷۹

اگر کسی به زور یا به حیله ای بدهکاررا از دست طلبکار رها کند ، چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد ، کسی که بدهکار را رها کرده باید اورا به طلبکار تسلیم کند ، و اگر تسلیم نکرد باید طلب او را بپردازد.

«احکام ودیعه (امانت)»

مسأله ۲۳۸۰

اگر انسان مال خودرا به کسی بدهد و بگوید: (نزد تو امانت باشد) و او هم قبول کند ، یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد ، باید به احکام ودیعه که می آید عمل نمایند.

مسأله ۲۳۸۱

امانت دار و کسی که مال را امانت می گذارد باید هردو عاقل باشند ، پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه امانت بگذارد ، یا دیوانه مالی را پیش کسی امانت بگذارد ، صحیح نیست.

و کسی که مال خودش را امانت می گذارد باید بالغ باشد ، و جایز است بچّه ممیّز مال دیگری را با اذنش نزد کسی امانت بگذارد ، و امانت گذاشتن نزد بچّه ممیّز در صورتی که متمکّن از حفظ باشد و امانت را حفظ کند و مستلزم تصرّف در مال بچّه نباشد ، اشکال ندارد.

و معتبر است کسی که مال خودش را امانت می گذارد سفیه و مفلس نباشد ، مگر با اذن یا اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس ، ولی امانت گذاشتن نزد سفیه و مفلس در صورتی که مستلزم تصرّف آنها در مال خودشان نباشد مانعی ندارد ، و در صورت استلزام با اذن یا اجازه ولی و طلبکاران اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۸۲

اگر از بچّه ای چیزی را بدون اذن صاحبش به طور امانت قبول کند ، باید آن را به صاحبش بدهد ، و اگر آن چیز مال خود بچّه است و ولی اجازه امانت گذاشتن آن را نداده باشد ، لازم است آن مال را به ولی او برساند ، و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود ، باید عوض آن را بدهد ، و همچنین است اگر امانت گذار دیوانه باشد.

مسأله ۲۳۸۳

کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید ، در صورتی که امانت گذار ملتفت حال او نباشد ، نباید امانت را قبول کند.

مسأله ۲۳۸۴

اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست ، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود ، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست ، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

مسأله ۲۳۸۵

کسی که چیزی را امانت می گذارد ، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد ، و کسی هم که امانت را قبول می کند هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۳۸۶

اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند ، باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند ، یا به آنان خبر دهد که حاضر به نگهداری نیست ، و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد ، چنانچه مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۸۷

کسی که امانت را قبول می کند ، اگر برای آن جای مناسبی ندارد ، باید جای مناسب تهیّه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در نگهداری آن کوتاهی نموده است ، و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود ، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۸۸

کسی که امانت را قبول می کند ، اگر تعدّی کند یعنی زیاده روی نماید ، مثل آن که مرکبی که نزد او به امانت گذاشته شده بدون اذن صاحبش سوار شود و یا تفریط کند یعنی در نگهداری آن کوتاهی نماید ، مثل آن که آن را در جایی بگذارد که اطمینان از آن نباشد که کسی بفهمد و آن را ببرد ضامن است ، و چنانچه تلف شود باید عوض آن را اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمتش را بدهد ، و در غیر این دو صورت ضامن نیست.

مسأله ۲۳۸۹

اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند ، و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری ، جایز نیست آن را به جای دیگر ببرد ، و اگر ببرد ضامن است.

مسأله ۲۳۹۰

اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند ، و کسی که امانت را قبول کرده بداند آن محل در نظر صاحب مال خصوصیّتی نداشته ، بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده ، می تواند آن را به جای دیگری که مال در آن جا محفوظ تر یا مثل محل اوّلی است ببرد ، و چنانچه مال در آن جا تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۹۱

اگر صاحب مال دیوانه شود ، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولی او برساند ، و یا به ولی او خبر دهد ، و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۹۲

اگر صاحب مال بمیرد ، امانت دار بایـد فوراً مال را به وارث او برسانـد ، یا به وارث او خبر دهد ، و چنانچه بدون عذر شـرعی مـال را به وارث او ندهـد و از خبر دادن هم کوتـاهی کنـد ، و مـال تلف شود بایـد عوض آن را بدهـد ، ولی اگر برای آن که بفهمد کسی که می گوید من وارث میّتم راست می گوید یا نه ، یا میّت وارث دیگری دارد یا نه ، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ، چیزی برعهده او نیست.

مسأله ۲۳۹۳

اگر صاحب مال بمیرد و چنـد وارث داشـته باشـد ، کسـی که امانت را قبول کرده بایـد مال را به همه ورثه بدهد ، یا به کسـی بدهـد که همه آنـان گرفتن مال را به او واگـذار کرده انـد ، پس اگر بـدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهـد ، ضامن سهم دیگران است ، و اگر نسبت به مال وصی هم معیّن کرده باشد ، اجازه او هم معتبر است.

مسأله ۲۳۹۴

اگر کسـی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود ، وارث یا ولی او باید هرچه زودتر به صاحب مال اطّلاع دهد ، یا امانت را به او برساند.

مسأله ۲۳۹۵

هر گـاه امـانت دار نشانه های مرگ را در خود ببینـد ، اگر اطمینان دارد که امانت به صاحبش می رسـد ، مثل این که وارث او امین بوده و از امـانت اطّلاع دارد ، و همچنین اطمینـان دارد که صـاحبش راضـی به مانـدن آن نزد ورثه می باشـد لازم نیسـت امـانت را به صـاحب آن یـا وکیل یا ولی او برسانـد ، و یا وصـیّت کنـد ، هرچنـد احوط آن است که امانت را به صاحب آن یا وکیل یا ولی او برساند ، و اگر ممکن نیست ، آن را به حاکم شرع بدهد.

و در غیر ایـن صـورت بایـد به هر طریقی که ممکن است حق را به صـاحبش یـا وکیـل یـا ولی او برسانـد ، و اگر ممکن نشـد وصیّت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیّات مال و محل آن را بگوید.

مسأله ۲۳۹۶

اگر امـانت دار نشـانه های مرگ را در خود ببینـد و به وظیفه ای که در مسأله پیش گـذشت عمل نکنـد ، چنانچه آن أمانت از بین برود ، بایـد عوضـش را بدهـد ، اگر چه در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده باشـد و مرض او خوب شود ، یـا بعـد از مـدّتی پشیمان شود و وصیّت کند ، هر چند مال بعد از وصیّت تلف شود.

«احکام عاریه»

مسأله ۲۳۹۷

عاریه آن است که انسان مال خودرا به دیگری بدهد که بدون عوض از آن استفاده کند.

مسأله ۲۳۹۸

لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند ، و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد ، صحیح است.

مسأله ۲۳۹۹

عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن متعلّق حق یا ملک دیگری است مثل آن که آن را اجاره داده باشد در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا کسی که منفعت ملك یا متعلّق حق اوست به عاریه دادن راضی باشد.

مسأله ۲۴۰۰

چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلاـ آن را اجاره کرده می تواند به کسی که بر آن مال مورد اطمینان است ، یا به اذن مالك عاریه بدهد ، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند ، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

مسأله ۲۴۰۱

اگر دیوانه و بچّه مال خودرا عاریه بدهند صحیح نیست ، و همچنین عاریه دادن سفیه و مفلس مال خودرا صحیح نیست ، مگر با اذن یا اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس ، و اگر ولی مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۰۲

اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند ، و در استفاده از آن زیاده روی هم ننماید ، و اتّفاقاً آن چیز تلف شود ، ضامن نیست ، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد ، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد ، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۴۰۳

اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد ، چنانچه تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۴۰۴

اگر عاریه دهنده بمیرد ، عاریه گیرنده وظیفه اش همان است که در مسأله «۲۳۹۲» گذشت.

مسأله ۲۴۰۵

اگر عاریه دهنـده طوری شود که شـرعاً نتواند در مال خود تصـرّف کند مثلا دیوانه شود وظیفه عاریه کننده همان است که در مسأله «۲۳۹۱» گذشت.

مسأله ۲۴۰۶

عاریه عقد جایز است ، و عاریه دهنده و کسی که عاریه کرده می توانند هر وقت بخواهند عاریه را به هم بزنند ، بنابراین عاریه دهنـده می توانـد آنچه را که عـاریه داده پس بگیرد ، مگر در موردی که زمینی را برای دفن میّت عاریه داده باشـد که بعـد از دفن نمی تواند زمین را به نبش قبر میّت پس بگیرد.

مسأله ۲۴۰۷

عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل آلات لهو و قمار باطل است ، و همچنین است عاریه دادن ظرف طلا و نقره به جهت خوردن و آشامیدن بلکه بنابر احتیاط واجب برای سایر استعمالات هر چند زینت نمودن باشد.

مسأله ۲۴۰۸

عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن ، و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.

مسأله ۲۴۰۹

اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک یا وکیل یا ولی او بدهـد و بعـد آن چیز تلف شود ، عاریه کننده ضامن نیست ، ولی اگر بـدون ا جـازه صـاحب مـال یـا وکیل یا ولی او آن را به جایی ببرد ، اگرچه جایی باشـد که صاحبش معمولا به آن جا می برده مثل آن که اسب را در اصـطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببنـدد ضامن است ، و در صورت تلف بایـد عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۴۱۰

اگر چیز نجس را برای کاری که شـرط آن پاکی است عاریه دهـد مثلا ظرف نجس را عاریه دهـد که در آن غذا بخورند باید نجس بودن آن را به کسـی که عاریه می کنـد بگویـد ، و اگر لباس نجس را برای نماز خواندن عاریه دهد ، لازم نیست نجس بودن آن را اطّلاع دهـد ، مگر در صورتی که عـاریه کننـده بخواهـد با لباس پاك واقعی نماز بخوانـد ، که احتیاط واجب آن است که نجس بودنش را به او اطّلاع دهد.

مسأله ۲۴۱۱

چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.

مسأله ۲۴۱۲

اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهـد ، چنانچه کسـی که اوّل آن چیزرا عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود ، عاریه دومی باطل نمی شود.

مسأله ۲۴۱۳

اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است ، باید آن را به صاحبش برساند ، و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد.

مسأله ۲۴۱۴

اگر مالی را که می داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و در دست اواز بین برود ، مالک می تواند عوض مال و عوض اسـتفاده ای را که عاریه کننده برده از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند ، و اگر از عاریه کننده بگیرد ، او نمی تواند چیزی را که به مالک می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۴۱۵

اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود ، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد ، او هم می توانـد آنچه را که به صاحب مال داده از عاریه دهنـده مطالبه نماید ، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد ، یا عاریه دهنـده با او شـرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضـش را بدهد ، نمی تواند عوض آن را که به صاحب مال می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

«احکام هبه»

اشاره

هبه عبارت است از تملیک عین مجّاناً بـدون این که در مقابل عین عوضـی دریافت کند وبخشـیده شده باید عین اگر چه بنحو مشاع باشد ، نه منفعت ، وچه در خارج باشد یا در ذمّه ، در صورتی که به غیر کسـی که در ذمّه اوست ببخشد ، واگر به کسی که آن عین در ذمّه اوست ببخشد ، ذمّه مدیون بریء می شود ، و نمی تواند به آن چه بخشیده رجوع کند.

مسأله ۲۴۱۶

در هبه ایجاب وقبول معتبر است ، چه به لفظ باشـد مثل آن که بگویـد: «این کتاب را به تو بخشـیدم» وکسـی که به او بخشـیده شده بگوید: «قبول کردم» یا به فعل باشد ، مثل آن که کتاب را به قصد بخشش به طرف بدهد ، واو هم به قصد قبول بگیرد.

مسأله ۲۴۱۷

معتبر است هبه کننـده عاقل وبالغ وقاصـد باشـد ،وبر هبه اکراه نشـده باشـد ، وبه واسـطه سفاهت وافلاس ممنوع از تصـرّف در مالش نباشد ، ومالکِ مالی باشد که می بخشد ،یا بر آن ولایت داشـته باشد ، وگرنه آن هبه فضولی است وصحّت آن منوط به اجازه کسی است که اجازه او معتبر است.

مسأله ۲۴۱۸

در هبه قبض معتبر است ، پس اگر مالی را به کسی ببخشد ، تا به قبض او ندهد ، هبه محقّق نمی شود ، وباید کسی که مال به او بخشیده شده ، به اذن هبه کننده قبض کند ، ولی اگر آن چه را بخشیده ، در تصرّف کسی باشد که به او بخشیده ، کفایت از قبض می کند.

وقبض در غیر منقول مانند خانه وزمین به این است که مانع از تصرّف را برطرف کند ، ومال را در استیلای کسی که به او بخشیده قرار دهد ، ودر منقول به این است که به طرف بدهد ، وطرف هم از او بگیرد.

مسأله ۲۴۱۹

اگر مالی را به کسی که به حد بلوغ نرسیده یا به دیوانه ببخشد ، معتبر است ولی آن دو قبول کند ، وآن مال را قبض نماید ، ولی اگر ولی به آن دو ببخشد ، ودر دست خودش باشد ، بودن آن مال در تصرّف ولی از قبض کفایت می کند.

مسأله ۲۴۲۰

اگر به یکی از ارحام خویشاوندان خود مالی ببخشد ، بعد از آن که به قبض او داد ، نمی تواند رجوع کند و پس بگیرد ، وهمچنین است در صورتی که هبه کننده بر کسی که به او هبه شده ، شرط کند ، وبه آن شرط عمل شود ، یا کسی که به او هبه شده ، در مقابل هبه عوضی به هبه کننده بدهد.

ودر غیر موارد ذکر شده تا عین مالی که هبه شده باقی باشد ، می تواند مال بخشیده شده را پس بگیرد ، ولی اگر تلف شده یا آن را به دیگری منتقل کرده ، یا تغییری در عین داده مثل آن که اگر پارچه بوده ، آن را رنگ کرده باشد نمی تواند پس بگیرد.

مسأله ۲۴۲۱

زن وشوهر در لزوم هبه ، حکم رحم را ندارند.

مسأله ۲۴۲۲

اگر مالی را به کسی ببخشد ، ودر ضمن آن بر آن کس شرط کند که مالی به او بدهد یا کاری که جایز باشد برای او انجام دهد ، باید کسی که بر او شرط شده ، به آن شرط عمل کند ، وهبه کننده قبل از عمل به شرط می تواند رجوع نماید ، وهمچنین اگر کسی که براو شرط شده ، به شرط عمل نکند ، ویا نتواند به آن شرط عمل نماید ، هبه کننده می تواند رجوع کند.

مسأله ۲۴۲۳

اگر هبه کننده یا کسی که مال به او هبه شده ، قبل از قبض بمیرد ، هبه باطل می شود.

مسأله ۲۴۲۴

اگر هبه کننده بعد از قبض دادن بمیرد ، ورثه نمی توانند رجوع کنند ، و همچنین اگر کسی که مال به او بخشیده شده بمیرد ، هبه کننده نمی تواند رجوع نماید.

مسأله ۲۴۲۵

همچنان که رجوع به گفتن محقّق می شود مثل آن که بگوید: «از بخششی که کردم برگشتم» به فعل نیز محقّق می شود ، مثل آن که به قصد رجوع از طرف بگیرد ، یا آن چه را بخشیده به قصد رجوع به دیگری واگذار نماید ، ودر تحقّق رجوع ، دانستن کسی که مال به او هبه شده ، معتبر نیست.

مسأله ۲۴۲۶

مالی را که به شخصی بخشیده ، اگر در ملک آن شخص ، زیادی منفصل یا قابل انفصال پیدا کند مثل آن که گوسفند برّه آورد ، یا درخت میوه دهد مال آن شخص است ، واگر هبه کننده ، در هبه مثل گوسفند ودرخت ، رجوع کند ، نمی تواند برّه ومیوه را از آن شخص پس بگیرد.

«احکام نکاح (ازدواج)»

اشاره

به واسطه عقد ازدواج زن و مرد به یکدیگر حلال می شوند ، و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم.

عقد دائم آن است که در آن مدّتی برای زناشویی نباشد ، و زنی را که به این قسم عقد می کنند دائمه گویند.

و عقد غیر دائم آن است که مدّت زناشویی در آن معیّن شود ، مثلا زن را به مدّت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند ، ولی بنابر احتیاط واجب مدّت ازدواج از مقدار عمر زن و شوهر یا یکی از آن دو زیادتر نباشد ، و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه می نامند.

احکام عقد

اشاره

مسأله ۲۴۲۷

در زناشویی چه دائم و چه غیر دائم باید صیغه خوانده شود ، و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست ، و صیغه عقد را

می توانند خود زن و مرد بخوانند یا دیگری را وکیل کنند که از طرف آنان بخواند.

مسأله ۲۴۲۸

وکیل لازم نیست مرد باشد ، و زن هم می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۴۲۹

زن و مرد تا یقین یا اطمینان پیدا نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده است نمی توانند ترتیب آثار و احکام نکاح را بدهند ، و گمان به این که وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی کند ، و اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده در صورتی که ثقه باشد و ظن به خلاف گفته او نباشد ، یا از قول او اطمینان حاصل شود کافیست ، و در غیر دو صورت ذکر شده اکتفا به اخبار او محل اشکال است.

مسأله ۲۴۳۰

اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلا ده روز اورا به عقد مردی در آورد ، و ابتدای ده روز را معیّن نکند ، آن وکیل می تواند هر وقت که بخواهد اورا ده روز به عقد آن مرد در آورد ، ولی اگر معلوم باشد که زن روز یا ساعت معیّنی را قصد کرده ، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

مسأله ۲۴۳۱

یک نفر می تواند برای خواندن صیغه عقد دائم یا غیر دائم از طرف هر دو نفر وکیل شود ، و نیز مرد می تواند از طرف زن وکیل شود و اورا برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند ، ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند ، خصوصاً در صورتی که وکیل شود که برای خود عقد کند.

دستور خواندن عقد دائم

مسأله ۲۴۳۲

اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اوّل زن بگوید: «زَوّجْتُکَ نَفْسِی عَلی الصّداقِ الْمَعْلُوم» یعنی خودرا زن تو نمودم به مهری که معیّن شده ، و پس از آن بدون آن که پی در پی بودن ایجاب و قبول عرفاً بهم بخورد مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِیْجَ عَلی الصّداقِ المَعْلُوْمِ» یعنی قبول کردم ازدواج را به مهری که معیّن شده یا بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِیْجَ» و قصد کند قبول همان ازدواج بر مهر معلوم را ، عقد صحیح است.

واگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقدرا بخواند ، چنانچه مثلا اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید: «زَوّجْتُ مُوَکّلَتِی فاطِمَةَ مُوَکّلَکَ أَحْمَدَ عَلی الصّداقِ الْمَعْلُومِ» و پس از آن بدون آن که موالات عرفاً به هم بخورد

وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَزْوِیْجَ لِمُوَکّلِی أَحْمَدَ عَلَی الصّداقِ المَعْلُومِ» صحیح می باشد ، و بهتر آن است که وکیل زن بگوید: «زَوّجْتُ مُوَکّلَکَ أَحْمَدَ مُوَکّلَتِی فاطِمَهَ عَلَی الصّداقِ المَعْلُومِ».

و بنابر احتیاط مستحب لفظی که مرد می گوید با لفظی که زن می گوید مطابق باشد ، مثلا اگر زن «زَوّجْتُ» می گوید مرد هم «قَبِلْتُ التَزْوِیْجَ» بگوید ، هرچند «قَبِلْتُ النّکاحَ» هم مانعی ندارد.

دستور خواندن عقد غیر دائم

مسأله ۲۴۳۳

اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند ، بعد از آن که مدّت و مهر را معیّن کردند ، چنانچه زن بگوید: «زَوّجْتُکَ نَفْسِی فِی الْمُدّهِ الْمَعْلُومَهِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ» و بعد بدون این که موالات عرفاً به هم بخورد مرد بگوید: «قَبِلْتُ هکَذا» صحیح است.

و اگر دیگری را وکیل کنند و اوّل وکیل زن به وکیل مرد بگوید: «زَوّجْتُ مُوَکّلَتِی مُوَکّلَکَ فِی المُدّهِ المَعْلُومَهِ عَلَی المَهْرِ المَعْلُومِ» پس

بدون این که موالات عرفاً به هم بخورد وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ لِمُوَکِّلِی هَکَذا» صحیح می باشد.

شرایط عقد

مسأله ۲۴۳۴

عقد ازدواج چند شرط دارد:

اوّل: آن که بنابر احتیاط واجب به عربی صحیح خوانده شود ، و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند ، می تواننـد به غیر عربی بخواننـد ، ولی بایـد لفظی بگویند که معنی «زَوّجْتُ» و «قَبِلْتُ» را بفهماند ، هرچند احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد کسی را که می تواند به عربی صحیح بخواند وکیل کنند.

دوم: مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می خوانند قصد انشاء داشته باشند ، یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می خوانند ، زن به گفتن «زَوّجْتُکَ نَفْسِی» قصدش این باشد که خودرا زن او قرار دهد ، و مرد به گفتن «قَبِلْتُ التّزْوِیجَ» زن بودن اورا برای خود قبول نمایـد ، و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می خواننـد ، به گفتن «زَوّجْتُ» و «قَبِلْتُ» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده اند زن و شوهر شوند.

سوم: کسی که صیغه را می خوانـد بایـد عاقل باشد ، و امّا کسـی که بالغ نیست ولی قادر بر انشاء عقد است ، در صورتی که بـدون اذن و اجازه ولی برای خودش صیغه را بخواند باطل است ، و با اذن یا اجازه ولی مانعی ندارد ، و در صورتی که صیغه را به وکالت از غیر بخواند ، عقدش صحیح است.

چهارم: اگر وکیل زن و شوهر یا ولی آنها صیغه را می خواننـد ، در موقع عقـد ، زن و شوهر را معیّن کننـد ، مثلا اسم آنهارا ببرند یا به آنها اشاره نمایند ، پس کسی که چند دختر دارد اگر به مردی بگوید:

«زَوّجْتُکَ اِحْـدی بَناتِی» یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را و او بگوید «قَبِلْتُ» یعنی قبول کردم ، چون در موقع عقد دختررا معیّن نکرده اند عقد باطل است.

پنجم: زن و مرد به ازدواج راضـی باشـند ، ولی اگر زن ظاهراً با کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضـی است ، عقد صـحیح است.

مسأله ۲۴۳۵

اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند ، عقد باطل است.

مسأله ۲۴۳۶

کسـی که دسـتور زبان عربی را نمی داند ، اگر عقدرا صحیح بخواند و معنای هر کلمه ای از عقدرا بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید ، می تواند عقدرا بخواند.

مسأله ۲۴۳۷

اگر زنی را برای مردی بدون اذن آنان عقد کنند ، و بعد زن و مرد آن عقدرا اجازه نمایند ، عقد صحیح است.

مسأله ۲۴۳۸

اگر زن و مرد یا یکی از آن دورا به ازدواج اکراه نماینـد ، در صورتی که عقدرا خود آنها خوانده باشـند ، اگر بعد از خواندن عقد راضی شوند ، عقد صحیح است ، ولی اگر دیگری خوانده است در صورتی که اجازه کنند مثلا بگویند به آن عقد راضی هستیم عقد صحیح است.

مسأله ۲۴۳۹

پـدر و جـد پـدری می تواننـد برای فرزنـد نابالغ یا دیوانه خود که با حال دیوانگی بالغ شده ازدواج کنند ، و بعد از آن که آن طفل بالغ شـد یا دیوانه عاقل گردیـد ، اگر ازدواجی که برای او کرده انـد مفسـده ای نداشـته ، نمی تواند آن را به هم بزند ، و اگر مفسده ای داشـته می تواند آن را امضاء یا رد نماید ، ولی در صورتی که دختر و پسر نابالغ را پدرانشان به یکدیگر تزویج کنند ، چنانچه پس از بلوغشان اجازه نکنند احتیاط به طلاق یا عقد جدید ترک نشود.

مسأله ۲۴۴۰

دختری که به حد بلوغ رسـیده و رشـیده است یعنی مصـلحت خودرا تشـخیص می دهد اگر بخواهد شوهر کند ، چنانچه باکره باشد بنابر احتیاط واجب باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد ، و اجازه مادر و برادر لازم نیست.

مسأله ۲۴۴۱

اگر دختر باکره نباشد ، یا این که باکره باشد ولی اجازه گرفتن از پدر یا جد پدری ممکن نباشد ، یا حرجی باشد و دختر حاجت به شوهر کردن داشته باشد ، اجازه پدر و جد پدری لازم نیست.

مسأله ۲۴۴۲

اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد ، پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد ، و بنابر احتیاط واجب از خرج قبل از بلوغ در صورت تمکین زن و تمکّن پسر از لذت بردن به صلح یا غیر آن یقین به برائت ذمّه حاصل کند.

مسأله ۲۴۴۳

اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد ، چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشته مدیون مهر زن است ، و اگر موقع عقد مالی نداشته پدر یا جد او باید مهر زن را بدهند.

عیبهایی که به واسطه آنها می شود عقدرا به هم زد

مسأله ۲۴۴۴

اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از هفت عیبی را که ذکر می شود دارد ، می تواند عقدرا به هم بزند:

اوّل: دیوانگی. دوم: مرض خوره. سوم: مرض برص (پیسی). چهارم:کوری.

پنجم: زمین گیر یا شل بودن، مگر این که شلی او طوری باشد که عرفاً عیب شمرده نشود.

ششم: افضاء ، یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد.

هفتم: آن که گوشت یا استخوانی در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.

مسأله ۲۴۴۵

اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او پیش از عقد دیوانه بوده است ، یا آلت مردی نداشته ، یا بعد از عقد پیش از نزدیکی بریده شود ، یا بفهمد مرضی دارد که نمی تواند نزدیکی نماید ، هرچند آن مرض بعد از عقد و پیش از نزدیکی پیدا شده باشد ، می تواند عقدرا به هم بزند ، ولی در صورتی که شوهر نمی تواند نزدیکی نماید باید زن به حاکم شرع رجوع نماید ، و حاکم شوهر را یک سال مهلت می دهد چنانچه شوهر نتوانست با آن زن یا زنی دیگر نزدیکی نماید ، پس از آن ، زن می تواند عقد را به هم بزند.

و در صورتی که مرد بعد از عقد چه پیش از نزدیکی و چه بعد از آن دیوانه شود ، بنابر احتیاط واجب زن بدون طلاق نمی تواند جدا شود ، و اگر آلت مردی بعد از نزدیکی بریده شود ، یا مرض مانع از نزدیکی بعد از آن پیدا شود ، زن نمی تواند عقد را به هم بزند.

مسأله ۲۴۴۶

اگر زن بعد از عقد بفهمد که تخمهای شوهرش را کشیده اند ، در صورتی که تدلیس کرده و زن را گول زده باشند ، می تواند عقدرا بهم بزند ، و در غیر صورت تدلیس ، اگر خواست عقدرا به هم بزند احتیاط به طلاق ترک نشود.

مسأله ۲۴۴۷

اگر به واسطه آن که مرد نمی تواند نزدیکی کند زن عقدرا به هم بزند ، شوهر باید نصف مهررا بدهد ، ولی اگر به واسطه یکی از عیبهای دیگری که گذشت مرد یا زن عقدرا به هم بزند ، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد چیزی بر او نیست ، و اگر نزدیکی کرده باید تمام مهررا بدهد ، مگر اینکه خود زن تدلیس کرده باشد که در این صورت چیزی بر مرد نیست.

عدّه ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

مسأله ۲۴۴۸

ازدواج با زنهایی که با انسان محرم هستند مثل مادر و خواهر و دختر و عمّه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مادر زن حرام است.

مسأله ۲۴۴۹

اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید ، اگرچه با او نزدیکی نکند ، مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او و هرچه بالا روند به آن مرد محرم می شوند.

مسأله ۲۴۵۰

اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید ، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هرچه پایین روند ، چه در وقت عقد باشند یا بعد به دنیا بیایند ، به آن مرد محرم می شوند.

مسأله ۲۴۵۱

اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی نکرده باشد ، تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی تواند با دختر او ازدواج کند.

مسأله ۲۴۵۲

عمّه و خاله انسان و عمّه و خاله پدر و عمّه و خاله پدر پدر یا مادر پدر و عمّه و خاله مادر و عمّه و خاله مادر مادر یا پدر مادر هرچه بالا روند به انسان محرمند.

مسأله ۲۴۵۳

پـدر و جـد شوهر هرچه بالا رونـد ، و پسـر و نوه پسـری و دختری او هرچه پایین آینـد ، چه در موقع عقـد باشـند یا بعد به دنیا بیایند ، به زن او محرم هستند.

مسأله ۲۴۵۴

اگر زنی را برای خود عقـد کنـد به عقـد دائم یا موقّت ، تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۵۵

اگر زن خودرا به ترتیبی که در کتـاب طلاـق می آیـد طلاق رجعی دهـد ، در بین عـدّه نمی توانـد خواهر اورا عقـد نمایـد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در صورتی که در عدّه متعه باشد ، ولی در عدّه طلاق بائن می تواند با خواهر او ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۵۶

انسان نمی توانـد بـدون اجازه زن خود با خواهر زاده و برادر زاده او ازدواج کند ، ولی اگر بدون اذن زنش آنان را عقد نماید و بعد زن اجازه نماید اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۵۷

اگر زن بفهمـد شوهرش برادر زاده یا خواهر زاده اورا عقـد کرده و حرفی نزنـد ، و حرف نزدنش کاشف از رضایت او نباشد ، چنانچه بعد رضایت ندهد عقد آنان باطل است.

مسأله ۲۴۵۸

اگر انسـان پیش از آن که دختر خـاله خودرا بگیرد بـا مـادر او زنـا کنـد ، دیگر نمی توانـد با او ازدواج نمایـد ، و بنابر احتیاط واجب دختر عمّه نیز همین حکم را دارد.

مسأله ۲۴۵۹

اگر با دختر عمّه یا دختر خاله خود ازدواج نمایـد و پس از نزدیکی با آنان با مادرشان زنا کنـد موجب جدایی آنها نمی شود ، ولی اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید ، احتیاط واجب آن است که از ایشان به طلاق جدا شود.

مسأله ۲۴۶۰

اگر با زنی غیر از عمّه و خاله خود زنا کند ، احتیاط مستحب آن است که با دختر او ازدواج نکند ، و اگر زنی را عقد نماید و پیش از آن که با او نزدیکی کنـد با مادر او زنا کنـد ، احتیاط واجب آن است که به طلاق از آن زن جـدا شود ، ولی اگر با او نزدیکی کند و بعد با مادر او زنا نماید ، لازم نیست از آن زن جدا شود.

مسأله ۲۴۶۱

زن مسـلمان نمی توانـد به عقـد کافر در آیـد ، و مرد مسـلمان هم نمی توانـد با زنهای کافره غیر اهل کتاب ازدواج کند ، ولی متعه کردن زنهـای اهـل کتاب یعنی یهود و نصاری مانعی نـدارد ، و بنابر احتیاط مستحب ازدواج دائم با آنها ننمایـد ولی نمی تواند با زن های اهل کتاب بدون رضایت زن مسلمان خود ازدواج دائم یا موقت نماید.

و بعضـی از فرقه هـا از قبیـل خـوارج و غلات و نواصب که خودرا مسـلمان می داننـد و در حکم کفّارنـد ، مرد و زن مسـلمان نمی توانند با آنها به طور دائم یا موقّت ازدواج نمایند.

مسأله ۲۴۶۲

اگر با زنی که در عـدّه طلاق رجعی است زنا کنـد ، آن زن بنابر احتیاط بر او حرام می شود ، و اگر با زنی که در عـدّه متعه یا طلاق بائن یا عـدّه وفات است زنا کنـد ، بعـد می توانـد اورا عقـد نمایـد ، و معنی طلاق رجعی و طلاق بائن وعدّه متعه و عدّه وفات در احکام طلاق خواهد آمد.

مسأله ۲۴۶۳

اگر با زن بی شوهری که در عـدّه نیست زنا کند ، بعد می تواند آن زن را برای خود عقد نماید ، ولی احتیاط واجب آن اسـت که از ازدواج بـا زنی که زنـا دادن او علنی است خـودداری کنـد ، مگر بعـد از معلوم شـدن توبه آن زن ، و احتیـاط واجب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند ، بعد اورا عقد نماید ، و اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند این احتیاط مستحب است.

مسأله ۲۴۶۴

اگر زنی را که در عـدّه دیگری است برای خود عقـد کنـد ، چنانچه مرد و زن یا یکی از آنان بداننـد که عـدّه زن تمام نشده و بداننـد عقـد کردن زن در عدّه حرام است ، آن زن بر او حرام ابدی می شود ، اگرچه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده

باشد.

مسأله ۲۴۶۵

اگر زنی را که در عدّه دیگری است برای خود عقد کند و با او نزدیکی کند ، آن زن بر او حرام ابدی می شود ، اگرچه نمی دانسته که آن زن در عدّه است ، یا نمی دانسته که عقد زن در عدّه حرام است.

مسأله ۲۴۶۶

اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و ازدواج با او حرام است و با او ازدواج کند ، باید از او جدا شود و بر او حرام ابدی می شود ، و همچنین است اگر نداند که آن زن شوهر دارد ولی بعد از ازدواج با او نزدیکی کرده باشد.

مسأله ۲۴۶۷

زن شوهر دار اگر زنا کند بر شوهر خود حرام نمی شود ، و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد ، بهتر است شوهر اورا طلاق دهد ، ولی در هر صورت باید مهرش را بدهد.

مسأله ۲۴۶۸

زنی را که طلاق داده اند و زنی که متعه بوده و شوهرش مدّت اورا بخشیده یا مدّتش تمام شده ، چنانچه بعد از مدّتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقد شوهر دوم عدّه شوهر اوّل تمام بوده یا نه ، در صورتی که در حال شک احتمال بدهد که موقع عقد غافل از عدّه نبوده ، عقد شوهر دوم صحیح است ، و در غیر این صورت صحّت عقد محل اشکال است.

مسأله ۲۴۶۹

مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده در صورتی که بالغ بوده حرام است ، و همچنین بنابر احتیاط مادربزرگ و دختر دختر; و در صورتی که لواط دهنده بالغ باشد یا لواط کننده بالغ نباشد ، اگر عقد واقع شد بنابر احتیاط واجب زن از مرد به طلاق جدا شود ، و همچنین در وقوع عقد بر مادربزرگ و دختر دختر ، و اگر گمان یا شک کند که دخول شده بر او حرام نمی شود.

مسأله ۲۴۷۰

اگر با مادر یا خواهر پسری ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن پسر لواط کند ، آنها بر او حرام نمی شوند ، هرچند احتیاط مستحب آن است که از زن خود به طلاق جدا شود ، خصوصاً در صورتی که خواهر آن پسر باشد ، و احتیاط واجب آن است که اگر لواط کننده زن خودرا طلاق داده ، دوباره با او ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۷۱

اگر کسی در حال احرام با زنی ازدواج نماید ، عقد او باطل است ، و اگر می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است ، آن زن بر او حرام ابدی می شود.

مسأله ۲۴۷۲

اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند ، عقد او باطل است ، و اگر زن می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است ، بنابر احتیاط آن مرد بر او حرام ابدی می شود.

مسأله ۲۴۷۳

اگر مرد طواف نساءرا که یکی از کارهای حج و عمره مفرده است به جا نیاورد ، زنش و زنان دیگر که به احرام بر او حرام شده بودند حلال نمی شوند ، و نیز اگر زن طواف نساء نکند مرد بر او حلال نمی شود ، ولی اگر بعد طواف نساءرا انجام دهند ، حلال می شوند.

مسأله ۲۴۷۴

نزدیکی با دختری که عقد کرده تا بالغ نشده حرام است ، ولی اگر پیش از آن که نُه سال دختر تمام شود با او نزدیکی کند بعد از بلوغ دختر نزدیکی با او حرام نیست اگرچه افضاء شده باشد ، (معنای افضاء در مسأله «۲۴۴۴» گذشت).

مسأله ۲۴۷۵

زن آزادی را که شوهرش سه مرتبه اورا طلاق داده بر شوهرش حرام می شود ، ولی اگر با شرایطی که در احکام طلاق می آید با مرد دیگری ازدواج کند ، بعد از وفات یا طلاق شوهر دوم و تمام شدن عدّه ، شوهر اوّل می تواند دوباره با او ازدواج کند.

احکام عقد دائم

مسأله ۲۴۷۶

زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اذن شوهر از خانه بیرون رود ، و باید خودرا برای هر لذّت مشروعی که او می خواهد تسلیم نماید ، و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند ، و اگر این وظایف را انجام دهد ، تهیّه غذا و لباس و منزل و سایر مایحتاج زن بر طبق آنچه متعارف است بر شوهر واجب است ، و اگر تهیّه نکند چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد مدیون زن است.

مسأله ۲۴۷۷

اگر زن در کارهایی که در مسأله پیش ذکر شد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است ، و حق غذا و لباس و منزل و سایر ما یحتاج و همخوابی ندارد ، ولی مهر او از بین نمی رود.

مسأله ۲۴۷۸

مرد حق ندارد زن خودرا به خدمت خانه ملزم کند.

مسأله ۲۴۷۹

مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج او در وطن باشد بر شوهر نیست ، مگر سفری باشد که مخارج آن سفر عرفاً نفقه او باشد ، مانند آن که بیمار باشد و معالجه متوقّف بر سفر باشد ، که در این صورت مخارج سفر به قدر متعارف بر شوهر است ، و همچنین اگر شوهر مایل باشد که زن را به سفر ببرد.

مسأله ۲۴۸۰

زنی که خرج او بر شوهر است و شوهر خرج اورا نمی دهد می تواند بعد از مطالبه و امتناع شوهر خرجی خودرا بدون اذن از مال او بردارد ، و بنا بر احتیاط واجب اگر ممکن باشد از حاکم شرع برای برداشتن اذن بگیرد ، و اگر نتواند از مال او بردارد و اجبار او هم به وسیله متصدّی امور حسبیه میسّر نباشد ، چنانچه ناچار باشد که معاش خودرا تهیّه کند ، در موقعی که مشغول تهیّه معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

مسأله ۲۴۸۱

مرد بنابر احتیاط واجب در هر چهار شب ، یک شب نزد زن دائمی خود بماند ، ولی اگر دو زن داشته باشد و نزد یکی از آنها یک شب بماند ، واجب است نزد دیگری نیز یک شب در ضمن چهار شب بماند.

مسأله ۲۴۸۲

شوهر نمی تواند بیش از چهارماه نزدیکی با زن دائمی جوان خود را ترک کند ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در غیر زن جوان ، مگر با رضایت زن ، یا آن که نزدیکی بر مرد ضرری یا حرجی باشد در صورتی که با ضرر و حرج بر زن مزاحمت نکند ، یا آن که زن ناشزه باشد ، و یا آن که در ضمن عقد بر زن شرط شده باشد که اختیار نزدیکی با مرد باشد.

مسأله ۲۴۸۳

اگر در عقد دائم مهررا معیّن نکنند ، عقد صحیح است ، و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند ، باید مهر اورا مطابق مهر زنهایی که

مثل او هستند بدهد ، ولی در متعه چنانچه مهررا معیّن نکنند ، عقد باطل است.

مسأله ۲۴۸۴

اگر موقع خواندن عقد دائم برای دادن مهر مدّتی معیّن نکرده باشند ، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند ، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد و چه نداشته باشد ، ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند ، دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعه (ازدواج موقّت)

مسأله ۲۴۸۵

متعه کردن زن اگرچه برای لذّت بردن هم نباشد صحیح است.

مسأله ۲۴۸۶

احتیاط واجب آن است که شوهر بیش از چهارماه نزدیکی با متعه خودرا ترک نکند مگر با رضایت او.

مسأله ۲۴۸۷

زنی که متعه می شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند ، عقد و شرط او صحیح است ، و شوهر فقط می تواند لذّتهای دیگر از او ببرد ، ولی اگر بعد به نزدیکی راضی شود ، شوهر می تواند با او نزدیکی نماید.

مسأله ۲۴۸۸

زنی که متعه شده اگرچه آبستن شود حق خرجی ندارد مگر این که در ضمن عقد متعه یا عقد لازم دیگر شرط کند ، و همچنین در ضمن عقد جایز مادامی که آن عقد باقی باشد.

مسأله ۲۴۸۹

زنی که متعه شده حق همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی برد و شوهر هم از او ارث نمی برد ، مگر در صورتی که ارث بردن را شرط کرده باشند که در این صورت هر که شرط کرده ارث می برد.

مسأله ۲۴۹۰

زنی که به ازدواج موقّت در آمده اگرچه نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد ، عقد او صحیح است ، و برای آن که نمی دانسته ، حقّی بر شوهر پیدا نمی کند.

مسأله ۲۴۹۱

زنی که به ازدواج موقّت در آمده می تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود ، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن حق شوهر از بین برود ، بیرون رفتن حرام است.

مسأله ۲۴۹۲

اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدّت و مبلغ معیّن اورا برای خود متعه نماید ، چنانچه مرد اورا به عقد دائم خود در آورد ، یا به غیر از مدّت یا مبلغی که معیّن شده او را متعه کند ، وقتی آن زن فهمید اگر آن عقدرا اجازه کند صحیح وگرنه باطل است.

مسأله ۲۴۹۳

اگر پدر یا جد پدری برای محرم شدن زنی را برای مدت کمی مثلا یک ساعت برای پسری که قابلیّت استمتاع داشته باشد عقد نماید ، عقد صحیح است ، و پدر یا جد پدری می تواند مدّت را با مراعات مصلحت و نفع آن پسر به زن ببخشد ، و نیز می تواند دختر نا بالغی را که قابل تمتّع باشد برای محرم شدن در مدّت مذکوره به عقد کسی در آورد ، و در هر دو صورت معتبر است که در عقد مفسده ای برای صغیر نباشد.

مسأله ۲۴۹۴

اگر پدر یا جد پدری طفل خودرا که در محل دیگری است و نمی داند زنده است یا مرده برای محرم شدن به عقد کسی در آورد ، در صورتی که آن طفل در مدّت زوجیّت قابل استمتاع باشد ، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می شود ، و چنانچه بعد معلوم شود که در موقع عقد آن دختر زنده نبوده ، عقد باطل است و کسانی که ظاهراً محرم شده بودند نامحرمند.

مسأله ۲۴۹۵

اگر مرد مدّت ازدواج موقّت زن را ببخشد ، چنانچه با او نزدیکی کرده ، باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد ، و اگر نزدیکی نکرده واجب است نصف آن را بدهد ، و احتیاط مستحب آن است که تمام آن را بدهد.

مسأله ۲۴۹۶

مرد می تواند زنی را که متعه او بوده و مدّتش تمام شده یا به آن زن بخشیده ولی عدّه او تمام نشده به عقد دائم خود در آورد یا این که دوباره متعه نماید.

احکام نگاه کردن

مسأله ۲۴۹۷

نگاه کردن مرد به بـدن و موی زن نامحرم چه با قصـد لذّت و چه بدون آن ، و چه با ترس وقوع در حرام و چه بدون آن حرام است ، و نگاه کردن بصورت و دسـتهای او اگر به قصـد لذّت باشد یا ترس وقوع در حرام داشـته باشد ، حرام است ، و احتیاط مسـتحب آن است که بصورت و دسـتها تا مچ هر چند بدون قصد لذّت و ترس وقوع در حرام نگاه نکند ، و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام است مگر به جاهایی که سیره متشرّعه و متديّنين بر پوشانیدن آن نیست ، مانند سر و صورت و گردن و دستها و ساق پاها ، که نگاه کردن زن به این مواضع بدون قصد لذّت و ترس وقوع در حرام جایز است.

مسأله ۲۴۹۸

زنهـایی که اگر آنهـارا از نپوشـیدن بـدن خود از نـامحرم نهی کننـد تـأثیر در آنها نـدارد چه کافر و چه مسـلمان نگاه کردن به جاهایی از بـدن آنها که بحسب متعارف عادت بپوشانیـدن آن ندارنـد در صورتی که قصد لذّت و ترس وقوع در حرام نباشد ، جایز است.

مسأله ۲۴۹۹

زن باید موی و بدن خودرا از مرد نامحرم بپوشاند ، و نیز صورت و دستهارا تا مچ ، در صورتی که قصد نشان دادن داشته باشد و مرد هـم بقصـد لـذّت نظر می کنـد ، و همچنین است بنـابر احتیـاط واجب در صـورتی که می دانـد بیننـده بقصـد لـذّت نظر می کند ، هرچند زن قصد نشان دادن نداشته باشد.

و پوشانـدن سر و موی از پسـر نابـالغ واجب نیست مگر در صورتی که موجب هیجان شـهوت آن پسـر باشـد که بنا بر احتیاط واجب بپوشاند.

مسأله ۲۵۰۰

نگـاه کردن به عورت دیگری حتّی به عورت بچّه ممیّزی که خوب و بـد را می فهمـد حرام است ، اگرچه از پشت شـیشه یا در آیینه یـا آب صاف وماننـد اینها باشـد ، و زن و شوهر می تواننـد به تمام بـدن یکـدیگر نگاه کننـد، و نظر به عورت کافر بنابر احتیاط واجب جائز نیست .

مسأله ۲۵۰۱

مرد و زنی که با یکدیگر محرمند ، اگر قصد لذّت نداشته باشند می توانند به تمام بدن یکدیگر به جز عورت نگاه کنند.

مسأله ۲۵۰۲

نگاه کردن مرد به بدن مرد دیگر ، و زن به بدن زن دیگر به قصد لذّت حرام است.

مسأله ۲۵۰۳

نگاه کردن به عکس زن نامحرمی که انسان او را می شناسد و از زنانی است که اگر او را از نشان دادن خود به نامحرم نهی کنند می پذیرد ، بنابر احتیاط جایز نیست.

مسأله ۲۵۰۴

اگر زن بخواهد زن دیگری یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند ، یا عورت او را آب بکشد ، باید چیزی در دست کند که دست آن زن به عورت او نرسد ، و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگری ، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند ، یا عورت او را آب بکشد.

مسأله ۲۵۰۵

اگر زن ناچار باشد برای معالجه به مرد نامحرم مراجعه کند و مرد هم برای معالجه ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند ، جایز است ، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست ببدن او بزند ، و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند ، و در هر صورت اگر بتواند با دستکش معالجه کند نباید با دست معالجه نماید.

مسأله ۲۵۰۶

اگر انسان برای معالجه ناچار باشد به شخصی مراجعه کند و آن شخص هم ناچار باشد که در معالجه به عورت او نگاه کند ، بنابر احتیاط واجب به وسیله آیینه به عورت او نگاه کند ، ولی اگر چاره ای جز نگاه کردن به عورت نباشد یا معالجه با نگاه کردن در آیینه حرجی باشد ، اشکال ندارد.

مسائل متفرّقه زناشویی

مسأله ۲۵۰۷

کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می افتد ، واجب است زن بگیرد.

مسأله ۲۵۰۸

اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد ، و بعد از عقد معلوم شود و یا به اقرار زن یا بیّنه ثابت شود که بکارتش قبل از عقد به نزدیکی از بین رفته ، هرچند ثبوت خیار فسخ برای مرد خالی از وجه نیست ، ولی احتیاط واجب آن است که اگر فسخ کرد طلاق هم بدهد ، و مرد می تواند با ملاحظه نسبت تفاوت بین مهر باکره و غیر باکره را از مهری که قرار داده اند بگیرد ، چه عقدرا فسخ کند یا بر آن باقی بماند.

مسأله ۲۵۰۹

ماندن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسی دیگر حتّی بچّه ممیّز در آن جا نیست در صورت احتمال ارتکاب حرام جایز نیست.

مسأله ۲۵۱۰

اگر مرد مهر زن را در عقد معیّن کند و قصدش این باشد که آن را ندهد و رضایت زن به عقد مشروط به قصد دادن مهر نباشد ، عقد صحیح است ، ولی باید مهر را بدهد.

مسأله ۲۵۱۱

مسلمانی که از اسلام برگردد و کافر شود مرتد نامیده می شود. (معنی کفر در مسأله «۱۰۷» گذشت.)

و مرتد دو قسم است:

فطری وملّی ، مرتد فطری کسی است که از پدر و مادری متولّد شده باشد که هردو یا یکی از آن دو مسلمان باشند و بعد از بلوغ و کمال عقل با اختیار از اسلام برگردد.

و مرتد ملّی کسی است که از پدر و مادر کافر ، متولّد شده باشد و بعد از مسلمان شدن از اسلام برگردد.

مسأله ۲۵۱۲

اگر زن بعد از ازدواج مرتد شود ، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد عقد او باطل می گردد و عدّه ندارد ، و همچنین است اگر نزدیکی کرده باشد ولی نُه سالش تمام نشده ، یا یائسه باشد ، امّا اگر نُه سالش تمام شده و یائسه هم نباشد معنی یائسه در مسأله «۴۴۱» گذشت باید به دستوری که در احکام طلاق می آید عدّه نگه دارد ، و اگر تا آخر عدّه مرتد بماند عقد باطل است ، و اگر در بین عدّه مسلمان شود بقای عقد محل اشکال است ، و بنابر احتیاط واجب اگر بخواهد با او بماند دوباره عقد نماید ، و اگر بخواهد جدا شود طلاق بدهد.

مسأله ۲۵۱۳

مرد مسلمان زاده هرچند یکی از پدر و مادرش مسلمان باشند ، اگر مرتد شود زنش بر او حرام می شود ، و باید به مقدار عدّه وفات که در احکام طلاق می آید عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۱۴

مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده ، اگر بعد از ازدواج مرتد شود ، چنانچه با زنش نزدیکی نکرده ، یا این که زن نُه سالش تمام نشده ، یا یائسه باشد ، عقد باطل می گردد و عدّه ندارد ، و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود و زن او نُه سالش تمام شده و یائسه هم نباشد ، باید آن زن به مقدار عدّه طلاق که در احکام طلاق می آید عدّه نگه دارد ، و اگر تا تمام شدن عدّه مسلمان نشود عقد باطل است ، و اگر پیش از تمام شدن عدّه مسلمان شود ، بقای عقد محل اشکال است و بنابر احتیاط واجب اگر بخواهد با او بماند دوباره زن را عقد نماید ، و اگر بخواهد جدا شود طلاق بدهد.

مسأله ۲۵۱۵

اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند ، نباید زن را بدون رضایتش از آن شهر بیرون ببرد.

مسأله ۲۵۱۶

اگر زنی از شوهر سابقش دختری داشته باشد ، شوهر بعدی می تواند آن دختررا برای پسر خود که از این زن نیست عقد کند ، و اگر مردی دختری را برای پسر خود عقد کند می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

مسأله ۲۵۱۷

اگر زنی از زنا آبستن شود ، در صورتی که خود آن زن یا مردی که با او زنا کرده یا هردوی آنان مسلمان باشند ، برای آن زن جایز نیست بچّه را سقط کند ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در صورتی که مسلمان نباشند.

مسأله ۲۵۱۸

اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عدّه کسی هم نیست زنا کند ، چنانچه بعد از استبراء به نحوی که در مسأله «۲۴۶۳» گذشت او را عقد کند و بچّه ای از آنان پیدا شود ، در صورتی که ندانند از نطفه حلال است یا حرام ، آن بچّه بدون اشکال حلال زاده است ، ولی اگر قبل از استبراء او را عقد کرده و نزدیکی کرده باشد ، محل اشکال است.

مسأله ۲۵۱۹

اگر مرد نداند که زن در عدّه است و با او ازدواج کند ، چنانچه زن هم نداند و بچّه ای از آنان به دنیا آید ، حلال زاده است و شرعاً فرزند هر دو می باشد ، ولی اگر زن می دانسته که در عدّه است ، شرعاً بچّه فرزند پدر است ، و کسی که یقین دارد در عدّه بوده و شک در تمام شدن آن دارد در حکم کسی است که می داند در عدّه است ، و در هر صورت عقد آنان باطل است وبه یکدیگر حرام می باشند.

مسأله ۲۵۲۰

اگر زن بگوید یائسه ام نباید حرف او را قبول کرد ، ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول می شود.

مسأله ۲۵۲۱

اگر زن بگوید شوهر ندارم و انسان با او ازدواج کند و بعد کسی بگوید آن زن شوهر داشته ، چنانچه شرعاً گفته آن کس ثابت نشود ، نباید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۵۲۲

تا دو سال پسر یا دختر تمام نشده پدر نمی تواند او را از مادرش جدا کند ، و احتیاط واجب آن است که دختررا تا هفت سال از مادرش جدا نکند.

مسأله ۲۵۲۳

اگر خواستگار از جهت دیانت و اخلاق پسندیده باشد ، مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است عجله کنند.

مسأله ۲۵۲۴

اگر زن مهر خودرا به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد ، زن نمی تواند مهررا بگیرد و بر شوهر هم واجب است که زن دیگر نگیرد.

مسأله ۲۵۲۵

کسی که از زنا به دنیا آمده ، اگر زن بگیرد و بچّه پیدا کند ، آن بچّه حلال زاده است.

مسأله ۲۵۲۶

هرگاه مرد در روزه ماه رمضان ، یا در حال حیض با زن خود نزدیکی کند ، معصیت کرده ، ولی اگر بچّه ای از آنان به دنیا آید حلال زاده است.

مسأله ۲۵۲۷

زنی که یقین دارد شوهرش مثلاـ در سفر مرده ، اگر بعد از عدّه وفات که مقدار آن در احکام طلاق می آید شوهر کند و شوهر اوّل از سفر برگردد ، باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اوّل حلال است ، ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد ، زن باید عدّه نگه دارد ، و شوهر دوم باید مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد ، ولی خرج عدّه ندارد.

«احکام شیر دادن»

مسأله ۲۵۲۸

اگر زنی بچّه ای را با شرایطی که در مسأله «۲۵۳۸» ذکر خواهد شد ، شیر دهد ، آن بچّه به این عده محرم می شود:

(اوّل) خود آن زن ، و او را مادر رضاعی می گویند.

(دوم) شوهر زن که شیر از اوست ، و او را پدر رضاعی می گویند.

(سوم) پدر و مادر آن زن هرچه بالا روند ، اگرچه پدر و مادر رضاعی او باشند.

(چهارم) بچّه هایی که از آن زن به دنیا آمده اند ، یا بعد به دنیا می آیند.

(پنجم) بچّه های اولاد آن زن هرچه پایین روند ، چه از اولاد او به دنیا آمده ، چه اولاد او آن بچّه هارا شیر داده باشند.

(ششم) خواهر و برادر آن زن اگرچه رضاعی باشند ، یعنی به واسطه شیر خوردن با آن زن خواهر و برادر شده باشند.

(هفتم) عمو و عمّه آن زن اگرچه رضاعی باشند.

(هشتم) دایی و خاله آن زن اگرچه رضاعی باشند.

(نهم) اولاد شوهر آن زن که شیر از آن شوهر است ، هرچه پایین روند اگرچه اولاد رضاعی او باشند.

(دهم) پدر و مادر شوهر آن زن که شیر از آن شوهر است ، هرچه بالا روند اگرچه رضاعی باشند.

(یازدهم) خواهر و برادر شوهری که شیر از اوست ، اگرچه خواهر و

برادر رضاعی او باشند.

(دوازدهم) عمو و عمّه و دایی و خاله شوهری که شیر از اوست ، هرچه بالا روند اگرچه رضاعی باشند ، و نیز عده دیگری که در مسائل بعد می آید به واسطه شیردادن محرم می شوند.

مسأله ۲۵۲۹

اگر زنی بچّه ای را با شرایطی که در مسأله «۲۵۳۸» می آید شیر دهد ، پدر آن بچه نمی تواند با دخترهای نسبی آن زن ازدواج کند ، ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند ،اگر چه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند و نیز نمی تواند دخترهای نسبی و رضاعی شوهری را که شیر از اوست برای خود عقد نماید ، و در هر دو صورت چنانچه یکی از آنها فعلا زن او باشد ، عقد او باطل می شود.

مسأله ۲۵۳۰

اگر زنی بچّه ای را با شرایطی که در مسأله «۲۵۳۸» می آید شیر دهد ، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچّه محرم نمی شود ، ولی احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج ننماید ، و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچّه محرم نمی شوند.

مسأله ۲۵۳۱

اگر زنی بچّه ای را شیر دهد ، به برادرهای آن بچّه محرم نمی شود ، و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر آن بچّه محرم نمی شوند.

مسأله ۲۵۳۲

اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن نزدیکی نماید ، دیگر نمی تواند آن دخترا برای خود عقد کند.

مسأله ۲۵۳۳

اگر انسان با دختری ازدواج کند ، دیگر نمی تواند با زنی که آن دخترا شیر کامل داده ازدواج نماید.

مسأله ۲۵۳۴

انسان نمی تواند با دختری که مادر یا مادر بزرگ او آن دخترا شیر کامل داده ازدواج کند ، و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او ، دختری را شیر داده باشد ، انسان نمی تواند با آن دختر ازدواج نماید ، و چنانچه دختر شیرخواری را برای خود عقد کند ، بعد مادر یا مادر بزرگ او آن دختر را شیر بدهد ، یا زن پدر او آن دخترا از شیر پدر او شیر دهد ، عقد باطل می شود.

مسأله ۲۵۳۵

با دختری که خواهر ، یا زن برادر انسان از شیر برادر ، او را شیر کامل داده نمی شود ازدواج کرد ، و همچنین است اگر خواهر زاده یا برادر زاده یا نوه خواهر یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

مسأله ۲۵۳۶

اگر زنی بچّه دختر خودرا شیر کامل دهد ، آن دختر به شوهر خود حرام می شود ، و همچنین است اگر بچّه ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد ، ولی اگر زنی بچّه پسر خودرا شیر دهد ، زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است بر شوهر خود حرام نمی شود.

مسأله ۲۵۳۷

اگر زن پدر دختری بچّه شوهر آن دخترra به شیر پدرش شیر دهد ، آن دختر به شوهر خود حرام می شود ، چه بچّه از همان دختر و چه از زن دیگر باشد.

شرایط شیردادنی که علّت محرم شدن است

مسأله ۲۵۳۸

شیر دادنی که علّت محرم شدن است هشت شرط دارد:

(اوّل) بچّه شیر زن زنده را بخورد ، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد اثر ندارد.

(دوم) شیر آن زن به ولادت بوده و از حرام نباشد ، پس اگر شیری را که از زنا پیدا شده به بچّه دیگر بدهند به واسطه آن شیر بچّه به کسی محرم نمی شود.

(سوم) بچّه شیر را از پستان بمکد پس اگر شیر را در گلوی او بریزند اثری ندارد.

(چهارم) شیر خالص باشد و با چیز دیگر مخلوط نباشد.

(پنجم) شیر از یک شوهر باشد ، پس اگر زن شیر دهی را طلاق دهند ، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زاییدن شیری که از شوهر اوّل داشته باقی باشد ، و مثلاـ هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اوّل و هفت دفعه بعد از زاییدن از شیر شوهر دوم به بچّه ای بدهد ، آن بچّه به کسی محرم نمی شود.

(ششم) بچّه شیر را قی نکند ، و اگر قی کند بنابر احتیاط باید کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچّه محرم می شوند با او ازدواج نکنند ، و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

(هفتم) پانزده مرتبه یا یک شبانه روز به طوری که در مسأله بعد می آید شیر سیر بخورد ، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند: از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است ، و

اگر ده مرتبه به او شیر داده شود ، احتیاط مستحب آن است که کسانی که به واسطه شیر خوردن به او محرم می شوند با او ازدواج نکنند ، و نگاه محرمانه به او ننمایند.

(هشتم) دو سال بچّه تمام نشده باشد ، و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند به کسی محرم نمی شود ، بلکه اگر مثلا پیش از تمام شدن دو سال هشت مرتبه و بعد از آن هفت مرتبه شیر بخورد به کسی محرم نمی شود ، ولی چنانچه از موقع زاییدن زن شیرده بیشتر از دوسال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچّه ای را شیر دهد ، آن بچّه به کسانی که ذکر شد محرم می شود.

مسأله ۲۵۳۹

بایـد بچّه در بین یک شبانه روز غذا یا شیر کس دیگررا نخورد ، ولی اگر کمی غذا بخورد به قدری که عرفاً صدق نکند در بین غـذا خورده ، اشکال نـدارد ، و نیز بایـد پـانزده مرتبه را از شیر یـک زن بخـورد و در بین پـانزده مرتبه شیر کس دیگررا نخورد ، و در هر دفعه شیر کامل بـدون فاصله بخورد ، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند ، یا کمی صبر کند که از زمان اوّلی که پستان در دهان می گیرد تا وقتی سیر می شود از نظر عرف حقیقةً یک دفعه حساب شود ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۴۰

اگر زن از شیر شوهر خود بچّه ای را شیر دهد ، بعد شوهر دیگر کند و از شیر شوهر دوم هم بچّه دیگری را شیر دهد ، آن دو بچّه به یکدیگر محرم نمی شوند ، اگرچه بهتر است با هم ازدواج نکنند ، ولی نگاه محرمانه به یکدیگر ننمایند.

مسأله ۲۵۴۱

اگر زن از شیر یـک شوهر چنـدین بچّه را شیر دهـد ، همه آنـان به یکـدیگر و به شوهر و به زنی که آنـان را شیر داده محرم می شوند.

مسأله ۲۵۴۲

اگر کسی چند زن داشته باشد و هرکدام آنان با شرایطی که گذشت بچّه ای را شیر دهد ، همه آن بچّه هابه یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنها محرم می شوند.

مسأله ۲۵۴۳

اگر کسی دوزن شیرده داشته باشـد و یکی از آنـان بچّه ای را مثلا هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهـد ، آن بچّه به کسی محرم نمی شود.

مسأله ۲۵۴۴

اگر زنی از شیر یـک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهـد ، خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم

نمی شوند.

مسأله ۲۵۴۵

انسان نمی تواند بدون اذن زن خود ، با زنهایی که به واسطه شیر خوردن خواهر زاده یا برادر زاده زن او شده اند ازدواج کند ، و نیز اگر مردی با پسری لواط کند ، نمی تواند دختر و خواهر و مادر و بنابر احتیاط واجب مادربزرگ و دختر دختر رضاعی آن پسر را برای خود عقد نماید ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در صورتی که لواط کننده بالغ نباشد یا لواط دهنده بالغ باشد ، و در موارد احتیاط اگر عقدی بعد از لواط واقع شده است ، احتیاط واجب آن است که طلاق داده شود.

مسأله ۲۵۴۶

زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی شود ، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

مسأله ۲۵۴۷

انسان نمی تواند با دو خواهر اگرچه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر خوردن خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند ، و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده اند ، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده مخیّر است هر کدام را بخواهد اختیار کند ، و اگر در یک وقت نبوده ، عقد اوّلی صحیح و عقد دومی باطل می باشد.

مسأله ۲۵۴۸

اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که ذکر می شود شیر دهد ، شوهرش بر او حرام نمی شود ، اگرچه بهتر آن است که احتیاط کنند:

(اوّل) برادر و خواهر خودرا.

(دوم) عمو و عمّه و دایی و خاله خودرا.

(سوم) اولاد عمو و اولاد دایی خودرا.

(چهارم) برادر زاده خودرا.

(پنجم) برادر شوهر یا خواهر شوهر خودرا.

(ششم) خواهر زاده خود یا خواهر زاده شوهرش را.

(هفتم) عمو و عمّه و دایی و خاله شوهرش را.

(هشتم) نوه زن دیگر شوهر خودرا.

مسأله ۲۵۴۹

اگر زنی دختر عمّه یا دختر خاله انسان را شیر دهد ، به او محرم نمی شود ، ولی احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری کند.

مسأله ۲۵۵۰

مردی که دو زن دارد ، اگر یکی از آن دو زن فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد ، زنی که فرزند عموی او شیر خورده به شوهر خود حرام نمی شود.

آداب شیر دادن

مسأله ۲۵۵۱

برای شیر دادن بچّه بهتر از هرکس مادر اوست ، و سزاوار است که مادر برای شیر دادن فرزند از شوهر خود مزد نگیرد ، و خوب است که شوهر مزد بدهد ، و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد ، شوهر می تواند بچّه را از او گرفته و به دایه بدهد.

مسأله ۲۵۵۲

مستحب است دایه ای که برای طفل می گیرند دوازده امامی و دارای عقل و عفّت و صورت نیکو باشد ، و مکروه است کم عقل ، یا بد صورت ، یا بد خلق ، یا زنا زاده باشد ، و نیز مکروه است دایه ای بگیرند که بچّه ای که دارد از زنا بدنیا آمده باشد.

مسائل متفرّقه شیر دادن

مسأله ۲۵۵۳

احتیاط مستحب آن است که زنها به هر بچّه ای شیر ندهند ، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده اند و بعد دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

مسأله ۲۵۵۴

سزاوار است کسانی که به واسطه شیر خوردن خویشی پیدا می کنند ، یکدیگررا احترام نمایند ، ولی از یکدیگر ارث نمی برند ، و حقوق خویشاوندی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

مسأله ۲۵۵۵

مستحب است بچّه را دو سال تمام شیر بدهند.

مسأله ۲۵۵۶

اگر به واسطه شیر دادن حق شوهر از بین نرود ، زن می تواند بدون اجازه شوهر بچّه دیگران را شیر دهد ، ولی جایز نیست بچّه ای را شیر دهد که به واسطه شیر دادن به آن بچّه به شوهر خود حرام می شود.

و امّا آنچه مشهور فقهاء «اعلی الله مقامهم» فرموده اند که: «اگر مردی دختر شیرخواری را برای خود عقد کرده باشد ، زنش نباید آن دخترا شیر دهد ، چون اگر آن دختر را شیر دهد، خودش مادر زن شوهرش می شود و بر او حرام می گردد» محل اشکال است، ولی دختری را که شوهر عقد کرده بر او حرام می شود، چه شیر از شوهر باشد ، و چه شیر از غیر شوهر باشد و زن مدخوله باشد.

مسأله ۲۵۵۷

جمعی از فقهاء «اعلی الله مقامهم» فتوا داده اند که: «اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود ، باید دختر شیرخواری را مثلا دو روزه برای خود متعه کند و در آن دو روز با شرایطی که در مسأله «۲۵۳۸» گذشت زن برادرش آن دختر را شیر دهد ، زیرا مادر رضاعی زن او می شود» ولی این فتوی خالی از اشکال نیست.

مسأله ۲۵۵۸

اگر مرد پیش از آن که زنی را برای خود عقد کند بگوید: به واسطه شیر خوردن آن زن بر او حرام شده ، مثلا بگوید: شیر مادر او را خورده ، چنانچه تصدیق او ممکن باشد ، نمی تواند با آن زن ازدواج کند ، و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید ، عقد باطل است ، پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد یا نزدیکی کرده باشد ولی در وقت نزدیکی کردن زن بداند بر آن مرد حرام است ، مهر ندارد ، و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده ، شوهر باید مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۵۵۹

اگر زن پیش از عقد بگوید: به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده ، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی تواند با آن مرد ازدواج کند، و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است ، و حکم آن در مسأله پیش گذشت.

مسأله ۲۵۶۰

شیر دادنی که علّت محرم شدن است به دو چیز ثابت می شود:

(اوّل) یقین یا اطمینان پیدا کند.

(دوم) شهادت دو مرد عادل ، یا یک مرد و دو زن ، یا چهار زن که عادل باشند ، ولی باید هریک بر شرایط شیر دادن هم

شهادت بدهند مثلا بگویند: ما دیده ایم که فلان بچّه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین نخورده ، و همچنین سایر شرطهارا که در مسأله «۲۵۳۸» گذشت شرح دهند.

مسأله ۲۵۶۱

اگر شک کنند بچّه به مقداری که علّت محرم شدن است شیر خورده یا نه ، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده ، بچّه به کسی محرم نمی شود ، ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

«احکام طلاق»

[برخی احکام]

مسأله ۲۵۶۲

مردی که زن خودرا طلاق می دهد باید بالغ باشد هر چند صحّت طلاق پسر ده ساله خالی از وجه نیستولی باید مراعات احتیاط شود و عاقل باشد ، و به اختیار خود طلاق دهد ، و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است ، و نیز باید قصد طلاق داشته باشد ، پس اگر صیغه طلاق را مثلا به شوخی بگوید ، صحیح نیست.

مسأله ۲۵۶۳

زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد ، و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد ، و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۵۶۴

طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

(اوّل) آن که شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.

(دوم) معلوم باشد آبستن است ، و اگر معلوم نباشد و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد ، بعد بفهمد آبستن بوده ، احتیاط واجب آن است که دوباره او را طلاق دهد.

(سوم) مرد به واسطه غایب بودن یا مانند آن نتواند بفهمد که زن از خون حیض و نفاس پاک است یا نه.

مسأله ۲۵۶۵

اگر زن را از خون حیض و نفاس پاک بداند و طلاقش دهد ، بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض یا نفاس بوده ، طلاق او باطل است ، و اگر او را در حیض یا نفاس بداند و طلاقش دهد ، بعد معلوم شود پاک بوده ، طلاق او صحیح است.

مسأله ۲۵۶۶

کسی که می دانـد زنش در حال حیض یا نفاس است ، اگر غایب شود مثلا مسافرت کند و بخواهد او را طلاق دهد و متمکّن از اطّلاع بر حالش نباشد ، باید تا وقتی که یقین یا اطمینان به پاکی او پیدا می کند صبر کند و بعد او را طلاق بدهد.

مسأله ۲۵۶۷

اگر مردی که غایب است بخواهد زن خودرا طلاق دهد ، چنانچه بتواند اطّلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه ، باید به هر وسیله ای که موجب یقین یا اطمینان می شود استعلام کند ، و چنانچه نتوانست بعد از یک ماه از مدّت غیبت می تواند او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۶۸

اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کنـد و بخواهد طلاقش دهد ، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پـاک شود ، ولی زنی را که نُه سـالش تمـام نشـده ، یا معلوم باشـد که آبسـتن است اگربعـد از نزدیکی طلاق دهنـد اشـکال ندارد ، و همچنین است اگر یائسه باشد ، و معنای یائسه در مسأله «۴۴۱» گذشت.

مسأله ۲۵۶۹

اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و در همان پاکی طلاقش دهد ، چنانچه بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده ، بنابر احتیاط واجب دوباره او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۷۰

اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کنـد و بعـد غایب شود مثلا مسافرت نمایـد چنانچه بخواهـد در سـفر طلاقش دهد و نتواند از حال او اطّلاع پیدا کند ، باید تا یک ماه صبر نماید.

مسأله ۲۵۷۱

اگر مرد بخواهد زن خود را که حیض نمی بیند چه از اصل خلقت و چه به واسطه امر عارضی طلاق بدهد ، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از نزدیکی با او خودداری کند ، و بعد او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۷۲

طلاق بایـد به صـیغه عربی صـحیح ، و به کلمه «طالق» خوانـده شود ، و دو مرد عادل آن را بشـنوند ، و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخوانـد و اسم زن او مثلا فاطمه باشـد ، بایـد بگوید: «زَوْجَتِی فاطِمَهُ طالِق» یعنی زن من فاطمه رها است ، و اگر دیگری را وکیـل کنـد ، آن وکیـل بایـد بگویـد: «زَوْجَهُ مُوَکّلِی فـاطِمَهُ طـالِق» و در صورتی که زن معیّن باشـد ذکر نام او لازم نیست.

مسأله ۲۵۷۳

زنی که متعه شده ، مثلا یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده اند طلاق ندارد ، و رها شدن او به این است که مدّتش تمام شود ، یا مرد مدّت را به او ببخشد ، به این که مثلا بگوید: مدّت را به تو بخشیدم ، و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض و نفاس لازم نیست.

عدّه طلاق

مسأله ۲۵۷۴

زنی که نُه سالش تمام نشده ، و زن یائسه عدّه ندارد ، یعنی اگرچه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد بعد از طلاق می تواند فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۷۵

زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست ، اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد ، بعد از طلاق باید عدّه نگه دارد ، و زن آزادی که حیض می بیند و حیض او مستقیم و متعارف است یعنی مانند کسی نیست که مثلا سه ماه یا چهار ماه یکبار حیض می بیند عدّه اش آن است که بعد از آن که شوهرش او را در پاکی که با او نزدیکی نکرده طلاق داد و بعد از طلاق هم هرچند به قدر یک لحظه پاک بود به قدری صبر کند که دوبار حیض ببیند و پاک شود ، و همین که حیض سوم را دید عدّه او تمام می شود و می تواند شوهر کند ، ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد ، عدّه ندارد ، یعنی می تواند فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۷۶

زنی که حیض نمی بیند ، اگر در سن زنهایی باشد که حیض می بینند ، چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی با او طلاقش دهد ، باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۷۷

زنی که عدّه او سه ماه است ، اگر اوّل ماه طلاقش بدهند باید سه ماه هلالی یعنی از موقعی که ماه دیده می شود تا سه ماه عدّه نگه دارد و اگر در بین ماه طلاقش بدهند ، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اوّل را از ماه چهارم و بنابر احتیاط واجب کسری ماه اوّل را از ماه چهارم تا مجموع سی روز شود عدّه نگه دارد ، مثلا اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش دهند و آن ماه بیست و نُه روز باشد ، باید نُه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم و بنابر احتیاط واجب بیست و یک روز عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۷۸

اگر زن آبستن را طلاق دهند و بچّه او از زنا نباشد ، عدّه اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچّه اوست ، بنابر این اگر مثلا یک ساعت بعد از طلاق بچّه او به دنیا آید ، عدّه اش تمام می شود.

مسأله ۲۵۷۹

زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست ، اگر متعه شود ، مثلاـ یک ماهه یا یک ساله شوهر کند ، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدّت آن زن تمام شود ، یا شوهر مدّت را به او ببخشد ، باید عدّه نگه دارد ، پس اگر حیض می بیند باید به دو حیض کامل عدّه نگه دارد ، و شوهر نکند ، و اگر حیض نمی بیند ، چهل و پنج روز عدّه نگه دارد ، و در صورتی که آبستن باشد عده او تا زاییدن یا سقط بچّه اوست ، و احتیاط مستحب آن است که به هرکدام از زاییدن یا چهل و پنج روز که بیشتر است عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۸۰

ابتدای عدّه طلاق از وقتی است که خواندن صیغه طلاق تمام می شود ، چه زن بداند طلاقش داده اند یا نداند ، پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد که او را طلاق داده اند ، لازم نیست دوباره عدّه نگه دارد.

عدّه زنی که شوهرش مرده

مسأله ۲۵۸۱

زنی که شوهرش مرده ، اگر آبستن نباشد باید تا چهار ماه و ده روز عدّه نگه دارد ، یعنی از شوهر کردن خودداری نماید ، چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد یا نه ، صغیره باشد یا کبیره ، یائسه باشد یا نه ، عقدش دائم باشد یا موقّت.

و اگر آبستن باشد باید تا موقع زاییدن عدّه نگه دارد ، ولی اگر پیش از گذشتن چهارماه و ده روز بچّه اش به دنیا آید ، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند ، و این عدّه را عدّه وفات گویند.

مسأله ۲۵۸۲

بر زن آزادی که در عدّه وفات می باشد زینت در بدن و لباس حرام است مانند سرمه کشیدن و استعمال عطریات و پوشیدن لباس رنگین و این حکم از صغیره و دیوانه مرفوع است ، و تکلیف ولی هم به منع آنها ثابت نیست ، و در زنی که متعه شده و مدت آن دو روز یا کمتر است زینت کردن حرام نیست.

مسأله ۲۵۸۳

اگر زن یقین کند که شوهرش مرده و بعد از تمام شدن عدّه وفات شوهر کند ، چنانچه معلوم شود شوهر او بعد مرده است ، باید از شوهر دوم جدا شود ، و در صورتی که آبستن باشد بنابر احتیاط واجب تا زاییدن که مقدار عدّه طلاق است برای شوهر دوم عدّه نگه دارد ، و بعد برای شوهر اوّل عدّه وفات نگه دارد ، و اگر آبستن نباشد برای شوهر اول عدّه وفات و بعد برای

شوهر دوم عدّه وطی به شبهه که مانند عدّه طلاق است نگه دارد.

مسأله ۲۵۸۴

ابتدای عدّه وفات از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

مسأله ۲۵۸۵

اگر زن بگوید عدّه ام تمام شده از او قبول می شود به شرط آن که از طلاق یا مردن شوهر به قدری گذشته باشد که در آن مدّت تمام شدن عدّه ممکن باشد.

طلاق بائن و طلاق رجعی

مسأله ۲۵۸۶

طلاق بائن آن است که بعد از طلاق ، مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند ، یعنی بدون عقد او را به زوجیّت خود برگرداند ، و آن بر پنج قسم است:

(اوّل) طلاق زنی که نُه سالش تمام نشده باشد.

(دوم) طلاق زنی که یائسه باشد.

(سوم) طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.

(چهارم) طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند.

(پنجم) طلاق خلع و مبارات.

و احکام اینها بعد خواهد آمد ، و غیر اینها طلاق رجعی است ، به این معنی که تا وقتی زن در عدّه است شوهرش می تواند به او رجوع نماید.

مسأله ۲۵۸۷

کسی که زنش را طلاق رجعی داده ، حرام است او را از خانه ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند ، ولی در بعضی از مواقع مانند فحّاشی و زنا کردن زن بیرون کردن او اشکال ندارد ، و نیز حرام است زن بدون اذن شوهر برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود.

احکام رجوع کردن

مسأله ۲۵۸۸

در طلاق رجعی مرد به دو قسم می تواند به زن خود رجوع کند:

(اوّل) حرفی بزند که به آن قصد کند که او را به زوجیّت خود برگردانده ، نه این که اخبار از برگرداندن او به زوجیّت باشد.

(دوم) به قصد رجوع کاری کند که از آن کار بفهمند رجوع کرده است ، مانند لمس و بوسیدن ، و رجوع به نزدیکی کردن محقّق می شود هر چند قصد رجوع نداشته باشد.

مسأله ۲۵۸۹

برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد ، ولی شاهد گرفتن افضل است ، و همچنین لازم نیست به زن خبر دهد ، بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد رجوع کند ، رجوعش صحیح است ، و اگر ادّعای رجوع کرد ، در صورتی که در بین عدّه باشد اثبات لازم نیست ، و اگر بعد از تمامی عدّه باشد باید ثابت کند.

مسأله ۲۵۹۰

مردی که زن خودرا طلاق رجعی داده ، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند ، واجب است به مقتضای صلح عمل کند ، ولی اگر رجوع کرد رجوع او صحیح است.

مسأله ۲۵۹۱

اگر زن آزادی را دوبار طلاق دهد و بعد از هر طلاق رجوع کند ، یا دوبار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند ، یا بعد از یک طلاق رجوع و بعد از طلاق دیگر عقد کند ، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است ، ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند با چند شرط به شوهر اوّل حلال می شود ، یعنی می تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

(اوّل) آن که عقد شوهر دوم دائم باشد و اگر عقد مدّت دار باشد مثلا یک ماهه یا یک ساله بعد از آن که از او جدا شد شوهر اوّل نمی تواند او را عقد کند.

(دوم) شوهر دوم با او از جلو نزدیکی و دخول کند به نحوی که هر دو لذت جماع را ببرند.

(سوم) شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد.

(چهارم) عدّه طلاق یا عدّه وفات شوهر دوم تمام شود.

(پنجم) بنا بر احتیاط واجب شوهر دوم بالغ باشد.

طلاق خلع

مسأله ۲۵۹۲

طلاق زنی را که از شوهر کراهت دارد و ترس آن باشد که حقوق واجبه شوهر را مراعات نکند و در حرام بیفتد و مهر یا مال دیگر خود را به او می بخشد که طلاقش دهد ، طلاق خلع گویند.

مسأله ۲۵۹۳

اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق خلع را بخواند ، چنانچه اسم زن مثلا فاطمه باشد ، پس از بذل می گوید: «زَوْجَتِی فاطِمَةُ ، خَلَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ» یعنی (زنم فاطمه را در مقابل چیزی که بذل نموده ، طلاق خلع دادم).

و بنابر احتیاط مستحب بعد از جمله مشتمل بر خلع «هِیَ طالِقٌ» هم بگوید و در صورتی که زن معیّن باشد ، بردن نامش لازم نیست.

مسأله ۲۵۹۴

اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد ، و شوهر همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد ، چنانچه مثلاـ اسم شوهر محمّد و اسم زن فاطمه باشد ، وکیل صیغه طلاق را این طور می خواند: «عَنْ مُوَکِّلَتِی فاطِمَةَ بَذَلْتُ مَهْرَها لِمُوکِّلِی مُحَمَّد لِیَخْلَعَها عَلَیْهِ» پس از آن بدون آن که بنابر احتیاط موالات عرفاً به هم بخورد می گوید: «زَوْجَةُ مُوَکِّلِی خَلَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ» و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد ، وکیل باید به جای کلمه «مَهْرَها» آن چیز را بگوید ، مثلا اگر صد تومان داده باشد باید بگوید: «بَذَلْتُ مِائَةَ تُومان».

طلاق مبارات

مسأله ۲۵۹۵

اگر زن و شوهر از یکدیگر کراهت داشته باشند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد ، آن طلاق را مبارات گویند.

مسأله ۲۵۹۶

اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند ، چنانچه مثلا اسم زن فاطمه باشد بگوید: «بارَأْتُ زَوْجَتِی فاطِمَةَ عَلی ما بَذَلَتْ فَهِیَ طالِقٌ» یعنی من و زنم فاطمه در مقابل آنچه او بذل کرده از هم جدا شدیم ، پس او رها است ، و اگر دیگری را وکیل کند وکیل باید بگوید: «بارَأْتُ زَوْجَةَ مُوَکِّلِی فاطِمَةَ عَلی ما بَذَلَتْ فَهِیَ طالِقٌ» یا بگوید: «عَنْ قِبَلِ مُوَکِّلِی بارَأْتُ زَوْجَتَهُ فاطِمَةَ عَلی ما بَذَلَتْ فَهِیَ طالِقٌ» و لزوم گفتن «فَهِیَ طالِق» در صیغه های ذکر شده مبنی بر احتیاط واجب است ، و اگر به جای «عَلی ما بَذَلَتْ» «بِما بَذَلَتْ» بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۹۷

صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود ، ولی اگر زن برای آن که مال خودرا به شوهر ببخشد ، مثلا به

فارسی بگوید: برای طلاق فلان مال را به تو بخشیدم ، اشکال ندارد ، و اگر مرد نتوانست به صیغه عربی طلاق بدهد ، بنابر احتیاط واجب وکیل بگیرد ، و اگر نتوانست وکیل هم بگیرد ، به هر لفظی که مرادف صیغه عربی باشد طلاق خلع و مبارات بدهد صحیح است.

مسأله ۲۵۹۸

اگر زن در بین عدّه طلاق خلع یا مبارات از بخشش خود برگردد ، شوهر می تواند رجوع کند ، و بدون عقد دوباره او را به زوجیّت خود برگرداند.

مسأله ۲۵۹۹

مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد ، باید بیشتر از مهر نباشد ، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد ، اشکال ندارد.

احکام متفرقه طلاق

مسأله ۲۶۰۰

اگر با زن نامحرمی به گمان این که همسر اوست نزدیکی کند چه زن بداند که او شوهرش نیست ، یا گمان کند شوهرش می باشد باید عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۶۰۱

اگر با زنی که می داند همسرش نیست زنا کند در صورتی که زن بداند آن مرد شوهرش نیست عده ندارد ، و در صورتی که نداند بنابر احتیاط واجب عده نگه دارد

مسأله ۲۶۰۲

اگر مردی زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود ، طلاق و عقد صحیح است ، ولی هردو معصیت بزرگی کرده اند.

مسأله ۲۶۰۳

هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید یا مثلا شش ماه به او خرجی ندهد ، اختیار طلاق با او باشد ، این شرط باطل است ، ولی چنانچه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند یا مثلا شش ماه خرجی ندهد ، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد ، و طلاق مشروط باشد نه وکالت ، شرط صحیح است ، و در صورتی که شرط حاصل شود و خودرا طلاق دهد ، طلاق صحیح است.

مسأله ۲۶۰۴

زنی که شوهرش گم شده ، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

مسأله ۲۶۰۵

پدر و جد پدری دیوانه دائمی می توانند زن او را با وجود مصلحت طلاق بدهند.

مسأله ۲۶۰۶

پدر و جد پدری نمی تواننـد زن دائمی طفل خودرا طلاق بدهند ، و اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را متعه کند ، اگرچه مقداری از زمان تکلیف بچّه جزء مدّت متعه باشد مثلا برای پسر چهارده ساله خودش زنی را دو ساله متعه کند چنانچه صلاح بچّه باشد می توانند مدّت آن زن را ببخشند.

مسأله ۲۶۰۷

اگر عـدالت دو نفر به طریقی که در شـرع معیّن شـده برای مرد ثـابت شود ، و زن خودرا پیش آنـان طلاـق دهـد ، دیگری که عـدالت آنان نزدش ثابت نشـده می توانـد آن زن را بعـد از تمام شـدن عـدّه اش برای خود یا برای دیگری عقـد کند ، اگرچه احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید و برای دیگری هم او را عقد نکند.

مسأله ۲۶۰۸

اگر کسـی زن خودرا بـدون این که او بفهمـد طلاق دهـد ، چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهـد ، و مثلا بعد از یک سال بگوید: یک سال پیش تورا طلاق دادم ، و شرعاً هم ثابت کند ، می تواند چیزهایی را که در مدّتی که نفقه زن بر او نبوده و به او داده ، اگر مصرف نکرده است از او پس بگیرد ، ولی چیزهایی را که مصرف کرده نمی تواند از او مطالبه نماید.

«احکام غصب»

اشاره

غصب آن است که انسان از روی ظلم بر مال یا حق کسـی مسلّط شود ، و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود.

از حضـرت پیغمبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که: هرکس یک وجب زمین از دیگری غصب کند ، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند.

مسأله ۲۶۰۹

اگر انسـان نگـذارد مردم از مسـجد و مـدرسه و پـل و جاهـای دیگری که برای عموم ساخته شـده اسـتفاده کننـد ، حق آنان را غصب نموده ، و همچنین است اگر کسی در مسجد جایی را برای خود بگیرد و دیگری نگذارد از آن جا استفاده نماید.

مسأله ۲۶۱۰

چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خودرا از آن به دست آورد ، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیزرا از او بگیرد ، حق او را غصب کرده است.

مسأله ۲۶۱۱

مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند ، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند ، و چنانچه آن چیزرا از او بگیرند باز هم در گرو است ، و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند ، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد.

مسأله ۲۶۱۲

اگر انسان چیزی را غصب کند ، باید به صاحبش برگرداند ، و اگر آن چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۶۱۳

اگر از آنچه غصب کرده منفعتی به دست آید مثلاـ از گوسفندی که غصب کرده برّه ای پیدا شود مال صاحب مال است ، و نیز کسی که مثلا خانه ای را غصب کرده ، اگرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۶۱۴

اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را که مال آنها است غصب کند ، باید آن را به ولی او بدهد ، و اگر از بین رفته باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۶۱۵

هرگاه دو نفر باهم چیزی را غصب کنند ، اگر هریک مسلّط بر نصف آن باشد ، هرکدام ضامن نصف آن است ، و اگر بر تمام آن مسلّط باشد ، هرکدام ضامن تمام آن است.

مسأله ۲۶۱۶

اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند مثلاـ گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید چنانچه جدا کردن آنها ممکن است ، اگرچه زحمت داشته باشد باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۶۱۷

اگر شخصی چیزی را غصب کند که در آن صنعتی بکار رفته باشد مانند طلایی که آن را گوشواره ساخته باشند و آن را

خراب کند ، باید مادّه آن را با قیمت آن صنعت و صفت به صاحبش بدهد ، و اگر قیمت مادّه بعد از خرابی از قیمت آن قبل از خرابی کمتر شده باشد باید ما به التفاوت را هم بپردازد ، و چنانچه بگوید آن را مثل اوّلش می سازم ، مالك ملزم نیست قبول کند ، و مالك هم نمی تواند او را الزام کند که مثل اوّلش بسازد.

مسأله ۲۶۱۸

اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود مثلا طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده ، باید به او بدهد ، و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد ، و همچنین بدون اجازه مالك حق ندارد آن را به صورت اوّلش در آورد ، و اگر بدون اجازه او آن را به صورت اوّلش در آورد ، ضمانت قیمت آن صفت محل اشکال و احوط صلح است.

مسأله ۲۶۱۹

اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اوّل در آوری ، واجب است آن را به صورت اوّلش در آورد ، و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اوّلش کمتر شود باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۲۰

اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند ، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست ، و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین او بماند ، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خودرا اگرچه ضرر نماید از زمین بکند ، و نیز باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده ، بلکه اجاره قبل از آن مدّت را از زمان غصب به صاحب زمین بدهد ، و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده درست کند ، مثلا جای درختهارا پر نماید ، و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود باید تفاوت آن را هم بدهد ، و نمی تواند صاحب زمین را ملزم کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد ، و نیز صاحب زمین نمی تواند او را ملزم کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

مسأله ۲۶۲۱

اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند ، کسی که آن را غصب کرده لازم نیست درخت و زراعت را بکند ، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

مسأله ۲۶۲۲

اگر چیزی که غصب کرده از بین برود ، در صورتی که قیمی باشد یعنی خصوصیات افراد صنف آن از جهت ارزش و رغبت عقلاء معمولا تفاوت داشته باشد ، مانند حیوانات باید قیمت آن را بدهد ، و چنانچه قیمت بازار آن از زمان غصب تا زمان ادای قیمت اختلاف داشته باشد بنابر احتیاط واجب بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد ، و احتیاط

مستحب آن است که بالاترین قیمت از زمان غصب تا زمان ادای قیمت را بدهد.

مسأله ۲۶۲۳

اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مثلی باشد یعنی خصوصیات افراد صنف آن معمولا از جهت ارزش و رغبت عقلاء تفاوت ندارد ، مانند حبوبات باید مثل همان چیزی را که غصب کرده در خصوصیات نوعی و صنفی بدهد ، مثلا اگر گندم دیم غصب کرده نمی تواند گندم آبی بدهد ، و همچنین اگر گندم دیم اعلا بوده ، نمی تواند پست را بدهد.

مسأله ۲۶۲۴

اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید و از بین برود ، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده ولی در مدّتی که پیش او بوده چاق شده باشد ، باید قیمت گوسفند چاق را بدهد.

مسأله ۲۶۲۵

اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود ، صاحب مال می تواند عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد ، یا از هرکدام مقداری از عوض آن را بگیرد ، و چنانچه عوض مال را از اوّلی بگیرد ، اوّلی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد ، ولی اگر از دومی بگیرد ، او نمی تواند آنچه را که داده از اوّلی بگیرد.

مسأله ۲۶۲۶

اگر خرید و فروشی که می شود یکی از شرطهای معامله در آن نباشد ، مثلا چیزی را که باید مقدار آن معلوم باشد با جهل به مقدار بفروشد معامله باطل است ، و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند ، اشکال ندارد ، وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند باید به همدیگر برگردانند ، و در صورتی که مال هریک در دست دیگری تلف شود ، چه بدانند معامله باطل است و چه ندانند ، باید عوض آن را بدهد ، پس اگر مثلی است مثل آن را بدهد ، و اگر قیمی است قیمت وقتی را که تلف شده بدهد ، هرچند احوط آن است که بالاترین قیمت از زمان گرفتن مال تا زمان تلف را بدهد ، و احوط از آن این است که بالاترین قیمت از زمان گرفتن تا زمان ادای قیمت را بدهد.

مسأله ۲۶۲۷

هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدّتی نزد خود نگه دارد تا اگر پسندید بخرد ، در صورتی که آن مال تلف شود ، حکم بضمان عوض آن محل اشکال و احوط صلح است.

«احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند»

مسأله ۲۶۲۸

چنانچه انسان مال گم شده ای که حیوان نباشد پیدا کند ، در صورتی که نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن صاحبش

هرچنـد بین چند نفر معیّن معلوم شود ، و قیمت آن از یک درهم یعنی ۶/۱۲ نخود نقره سکه دار کمتر باشد ، جایز است آن را بردارد و تملّـک کنـد و تفحّص از مـالکش لازم نیست ، ولی احتیـاط مسـتحب آن است که از طرف صـاحبش به فقرا صـدقه بدهد.

مسأله ۲۶۲۹

اگر مالی پیـدا کنـد که نشانه دارد و قیمت آن از یک درهم کمتر است ، چنانچه صاحب آن معلوم باشـد هرچنـد در بین افراد معیّن تا رضایت او را ندانـد نمی تواند بدون اجازه او بردارد ، و اگر صاحب آن به هیچ وجه معلوم نباشد ، می تواند برای خود بردارد ، و بنابر احتیاط واجب هر وقت صاحبش پیـدا شـد در صورتی که تلف نشـده خود مال را ، و در صورتی که تلف شده عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۶۳۰

هرگاه چیزی که پیـدا کرده نشانه ای دارد که به واسـطه آن می توانـد صاحبش را پیـدا کنـد ، چه صاحب آن مسـلمان باشد یا کافری که مالش محترم است ، در صورتی که قیمت آن چیز به مقـدار یک درهم برسـد ، باید از روزی که آن را پیدا کرده تا یک سال در محل اجتماع مردم اعلان کند.

مسأله ۲۶۳۱

اگر انسان خودش نخواهد إعلان کند ، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید.

مسأله ۲۶۳۲

اگر تا یک سال اعلان کنـد و صاحب مال پیـدا نشود ، در صورتی که آن مال را در غیر حرم مکّه پیـدا کرده باشـد ، می تواند آن را برای صـاحبش نگـه دارد که هر وقت پیـدا شـد به او بدهـد ، یـا از طرف صـاحبش به فقرا صـدقه بدهـد ، یـا برای خـود بردارد ، ولی هرگاه صاحبش پیدا شد حق دارد بگیرد ، و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشد باید از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد.

مسأله ۲۶۳۳

بعـد از آن که یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیـدا نشـد ، اگر مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود ، چنانچه در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده و تعـدّی یعنی زیـاده روی هم ننمـوده ، ضـامن نیست ، ولی اگر برای خود برداشـته و از بین رفته ، در صورتی که مالک پیـدا شود و مطالبه کنـد ضامن است ، و اگر صدقه داده باشد ، صاحب مال مخیّر است بین آن که به صدقه راضی شود یا عوض مالش را بگیرد و ثواب صدقه برای صدقه دهنده باشد.

مسأله ۲۶۳۴

کسی که مالی را پیدا کرده ، اگر عمداً به دستوری که گذشت اعلان نکند ، گذشته از این که معصیت کرده ، تکلیف ساقط نشده و باید به همان دستور اعلان کند.

مسأله ۲۶۳۵

اگر دیوانه یا بچّه نابالغ چیزی که باید اعلان شود پیدا کند ، ولی او می تواند به دستور مذکور اعلان نماید ، ولی اگر از آنها گرفت اعلان بر او واجب می شود ، و پس از یک سال یا آن را برای صاحبش نگهداری کند ، و یا برای صغیر یا دیوانه تملّک کند ، و یا از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد ، و اگر صاحبش پیدا شد و راضی به صدقه نشد ، ولی بنابر احتیاط واجب عوض آن را از مال خودش بپردازد.

مسأله ۲۶۳۶

اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود ، تملّک آن اشکال دارد ، ولی می تواند از طرف صاحبش صدقه بدهد ، و بنابر احتیاط واجب از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۲۶۳۷

اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده یا تعدّی یعنی زیاده روی کرده باشد ضامن است ، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده ضامن نیست.

مسأله ۲۶۳۸

اگر مالی پیدا کند که قیمت آن به یک درهم می رسد و تعریفش ممکن نیست مثل اینکه مال نشانه دارد ولی در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان ، صاحب آن پیدا نمی شود ، یا نشانه دار نباشد می تواند از روز اوّل آن را از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد ، و بنابر احتیاط واجب به اذن حاکم شرع باشد.

مسأله ۲۶۳۹

اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مال خود او است بردارد ، بعد بفهمد مال خودش نبوده ، احکام گمشده که در مسائل قبل گذشت بر آن جاری است.

مسأله ۲۶۴۰

لازم نیست موقع اعلان جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید ، بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده ام کافیست ، مگر در صورتی که بدون ذکر جنس، اعلان از جهت تأثیر در التفات کسی که مالش را گم کرده بی فایده باشد.

مسأله ۲۶۴۱

اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است و نشانه های آن را بگوید ، در صورتی باید به او بدهد که اطمینان داشته باشد مال اوست ، ولازم نیست نشانه هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید.

مسأله ۲۶۴۲

اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به یک درهم برسد ، چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد ، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

مسأله ۲۶۴۳

هرگاه چیزی را پیدا کند که تا یک سال قابل ماندن نیست مانند میوه و سبزیجات بنابر احتیاط واجب تا زمانی که آسیبی به آن نرسد نگه دارد ، و چنانچه صاحبش پیدا نشد به اذن حاکم شرع یا وکیل او ، و در صورت نبودن این دو به اذن عدول مؤمنین در صورتی که میسّر باشد آن را قیمت کند و بفروشد ، یا خودش بردارد و پول آن را نگه دارد ، و بنابر احتیاط واجب از زمان پیدا شدن تا یک سال اعلان کند ، و در صورت پیدا نشدن صاحبش به آنچه که در مسأله «۲۶۳۲» گذشت عمل نماید.

مسأله ۲۶۴۴

اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد ، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند و به او بدهد ، اشکال ندارد ، وگرنه تصرّف او هرچند به همراه داشتن باشد حرام است ، ولی وضو و نمازش به صرف این که آن چیز همراه او باشد باطل نمی شود.

مسأله ۲۶۴۵

اگر کفش شخصی را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند ، چنانچه بداند یا از قرائن اطمینان کند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده ، و راضی است که کفشش را عوض کفشی که برده است بردارد ، می تواند به جای کفش خودش بردارد ، و همچنین است اگر بداند که کفش او را به طور ناحق و ظلم برده است ولی در این فرض باید قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد ، وگرنه نسبت به زیادی قیمت حکم مجهول المالک جاری است ، ودر غیر این دو صورت حکم مجهول المالک بر آن کفش جاری خواهد بود.

مسأله ۲۶۴۶

اگر مالی که در دست انسان است مجهول المالک باشد یعنی صاحب آن معلوم نباشد هرچند در بین افراد معیّنی و گمشده بر آن مال صدق نکند ، لازم است صاحب آن را جستجو کند تا از پیدا شدنش نا امید شود ، و پس از مأیوس شدن آن را به فقراء صدقه بدهد ، و بنا بر احتیاط واجب به اذن حاکم شرع باشد ، واگر بعد صاحبش پیدا شود ضامن نیست.

«احکام سربریدن و شکار کردن حیوانات»

[برخی احکام]

مسأله ۲۶۴۷

اگر حیوان حلال گوشت را وحشی باشد یا اهلی به دستوری که بعد ذکر می شود به سر بریدن و غیر آن با شرایطی که تفصیل آن خواهد آمد تذکیه کنند بعد از جان دادن گوشت آن حلال و بدن آن پاک است به غیر از موارد ذیل :

۱ حیوان حلال گوشت چهارپایی که شخص بالغی با آن نزدیکی کرده و نسل آن ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر وطی کننده نابالغ باشد.

۲ حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده ، اگر به دستوری که در شرع معیّن شده آن را استبراء نکرده باشند.

۳ بزغاله ای که به تغذیه از شیر خوک استخوانش محکم شده ، و نسل آن و همچنین بنابر احتیاط واجب برّه شیر خوار.

۴ بزغاله و برّه ای که شیر خوک تغذیه کرده و استخوانش به آن محکم نشده در صورتی که به دستوری که در شرع معیّن شده ، استبراء نشده باشد.

مسأله ۲۶۴۸

حیوان حلال گوشت و حشی مانند آهو و کبک و بز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعد وحشی شده مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است ، اگر به دستوری که خواهد آمد آنهارا شکار کنند ، پاک و حلال است ، ولی حیوان حلال گوشت أهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که به واسطه تربیت کردن اهلی شده است ، با شکار کردن پاک و حلال نمی شود.

مسأله ۲۶۴۹

حیوان حلال گوشت وحشی ، در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید ، بنابر این بچّه آهو که نمی تواند فرار کند و بچه کبک که نمی تواند پرواز نماید ، با شکار کردن پاک و حلال نمی شود ، و اگر آهو و بچّه اش را که نمی تواند فرار کند با یک تیر شکار نماید ، آهو حلال و بچّه اش حرام است.

مسأله ۲۶۵۰

حیوان حلال گوشتی که خون جهنده ندارد مانند ماهی اگر به غیر دستوری که برای حلال شدن آن خواهد آمد بمیرد ، پاک و خوردن آن حرام است.

مسأله ۲۶۵۱

حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد ، مانند مار ، با سر بریدن حلال نمی شود ، ولی مُرده و کشته آن پاک است.

مسأله ۲۶۵۲

سگ و خوک به سر بریدن و شکار کردن پاک نمی شوند ، و خوردن گوشت آنها هم حرام است ، و حیوان حرام گوشتی را که مانند گرگ و پلنگ درنده و گوشت خوار است ، اگر به دستوری که خواهد آمد سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند ، پاک است ، ولی گوشت آن حلال نمی شود ، و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند ، پاک شدن آن محل اشکال است.

مسأله ۲۶۵۳

فیل و خرس و بوزینه را اگر به دستوری که خواهد آمد سرببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاک است ولی حیوانات کوچکی که در داخل زمین زندگی می کنند مانند موش ، اگر خون جهنده داشته باشند و جلد قابل انتفاع نداشته باشند و سر آنهارا ببرند یا آنهارا شکار نمایند پاک نمی شوند ، و اگر جلد قابل انتفاع داشته باشند پاک شدنشان محل اشکال است.

مسأله ۲۶۵۴

اگر از شکم حیوان زنده بچّه مرده ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند ، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوان

مسأله ۲۶۵۵

دستور سر بریدن حیوان آن است که مری که مجرای طعام است ، و حلقوم که مجرای نفس است ، و دو رگ محیط به حلقوم را که از اینها به چهار رگ تعبیر می کنند از پایین بر آمدگی زیر گلو به طور کامل ببرند ، و اگر آنهارا بشکافند کافی نیست.

مسأله ۲۶۵۶

اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد بعد بقیّه را ببرند ، حلال و پاک نمی شود ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر چهار رگ را پیش از جان دادن حیوان ببرند ولی بریدن آنها به طور معمول پشت سر هم نباشد.

مسأله ۲۶۵۷

اگر گرگ مقداری از گردن گوسفند را بکند و چهار رگ باقی باشد یا جای دیگر بدن را بکند ، در صورتی که گوسفند زنده باشد و به شرایطی که می آید سر آن را ببرند ، حلال و پاک می شود ، و اگر گلوی گوسفند را به طوری بکند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود چیزی نماند ، آن گوسفند حرام می شود ، ولی اگر بعضی از رگها را طوری بکند که بشود از بالاتر از آن یا پایین تر از آن رگ را قطع کرد ، حلیّت حیوان محل اشکال است.

شرایط سربریدن حیوان

مسأله ۲۶۵۸

سربریدن حیوان شرایطی دارد:

(اوّل) کسی که سر حیوان را می برد باید مسلمان باشد ، چه مرد باشد و چه زن ، و بچّه مسلمان هم اگر ممیّز باشد یعنی خوب و بدرا بفهمد می تواند سر حیوان را ببرد ، و اگر کفّار و نواصب و خوارج و غلاتی که محکوم به کفرند مانند قائلین به الوهیّت أمیرالمؤمنین (علیه السلام) سر حیوان را ببرند، آن حیوان حلال نمی شود.

(دوم) سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد ، ولی چنانچه آهن پیدا نشود ، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند مانند شیشه و سنگ تیز می شود سر آن را برید ، ولی بنابر احتیاط واجب باید طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند ، می میرد ، یا ضرورتی مقتضی سر بریدنش باشد.

(سوم) در هنگام سر بریدن جلو بدن حیوان رو به قبله باشد، و کسی که می داند باید رو به قبله سر ببرد ، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند حیوان حرام می شود ، ولی اگر فراموش کند ، یا مسأله را نداند ، یا قبله را اشتباه کند ، یا

نداند قبله کدام طرف است ، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند و ناچار از تذکیه آن باشد ، اشکال ندارد.

(چهارم) وقتی می خواهد سر حیوان را ببرد ، یا کارد به گلویش بگذارد به نیّت سربریدن ، نام خدا را ببرد ، و همین قدر که بگوید «بِسْمِ اللهِ» ، یا «اللهُ اَکْبَر» و مانند آن از اذکار کفایت می کند ، بلکه گفتن «الله» تنها هم کافیست ، و اگر بدون قصد سربریدن نام خدا را ببرد ، آن حیوان پاک نمی شود و گوشت آن هم حرام است ، ولی اگر از روی فراموشی نام خدارا نبرد ، اشکال ندارد ، و احتیاط مستحب آن است که هر وقت یادش بیاید نام خدارا ببرد و بگوید: «بِسْمِ اللهِ عَلی اَوّلِهِ وَ (عَلی) آخِرِه».

(پنجم) حیوان بعد از سربریدن حرکتی بکند ، اگرچه مثلا چشم یا دُم خود را حرکت دهد ، یا پای خودرا به زمین زند ، و این حکم در صورتی است که زنده بودن آن حیوان در حال ذبح مشکوک باشد ، وگرنه لزومی ندارد ، و نیز واجب است که به اندازه معمول و متعارف نسبت به آن حیوان خون از بدنش بیرون آید.

(ششم) آن که بنابر احتیاط واجب سر حیوان را در غیر پرندگان پیش از بیرون آمدن روح از بدنش جدا نکند ، بلکه خود این کار حتّی در پرندگان محل اشکال است ، ولی اگر از روی غفلت یا به جهت تیزی چاقو سر جدا شود اشکال ندارد.

و همچنین بنا بر احتیاط واجب رگ سفیدی را که از مهره های گردن تا دم حیوان امتداد دارد و آن را نخاع می گویند ، عمداً قطع نکند.

(هفتم) آن که بنابر احتیاط واجب کشتن از مذبح باشد و از قفا نباشد و همچنین بنابر

احتیاط واجب جایز نیست کارد را زیر رگها فرو نموده و به طرف جلو آنها را قطع کند.

دستور کشتن شتر

مسأله ۲۶۵۹

اگر بخواهند شتررا بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد ، باید با شرایطی که برای سر بریدن حیوانات ذکر شد ، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد در گودی بین گردن و سینه اش فرو کنند.

مسأله ۲۶۶۰

وقتی می خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند ، بهتر آن است که شتر ایستاده باشد ، ولی اگر در حالی که زانوهارا به زمین زده ، یا به پهلو خوابیده و جلو بدنش رو به قبله است کاردرا در گودی گردنش فرو کنند ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۶۱

اگر به جای این که کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند ، یا گوسفند و گاو و مانند اینهارا مثل شتر کارد در گودی گردنشان فرو کنند ، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است ، ولی اگر چهار رگ شتررا ببرند و تا زنده است به دستوری که گذشت کارد در گودی گردنش فرو کنند ، گوشت آن حلال و بدن آن پاك است ، و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند و مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند ، حلال و پاك می شود.

مسأله ۲۶۶۲

اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معیّن شده بکشند ، یا مثلا در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آن جا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد ، هرجای بدنش را که با مثل شمشیر و خنجر و نیزه و مانند اینها زخم بزنند و در أثر زخم زدن جان بدهد ، حلال می شود ، و رو به قبله بودن آن لازم نیست ، ولی باید شرطهای دیگری را که برای کشتن حیوانات ذکر شد دارا باشد.

چیزهایی که موقع کشتن حیوانات مستحب است

مسأله ۲۶۶۳

چند چیز در کشتن حیوانات مستحب است:

(اوّل) موقع سربریدن گوسفند دو دست و یک پای آن را ببندند و پای دیگرش را باز بگذارند ، و موقع سربریدن گاو چهار دست و پایش را ببندند و دم آن را باز بگذارند ، و موقع کشتن شتر در حال نشستگی دو دست آن را از پائین تا زانو یا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند ، و مستحب است مرغ را بعد از سربریدن رها کنند تا پر و بال بزنند.

(دوم): کسی که حیوان را می کشد رو به قبله باشد.

(سوم): پیش از کشتن حیوان آب جلوی آن بگذارند.

(چهارم): کاری کنند که حیوان کمتر أذیّت شود ، مثلا کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

چیزهایی که در کشتن حیوانات مکروه است

مسأله ۲۶۶۴

چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:

(اوّل): بنابر مشهور پیش از بیرون آمدن روح پوست حیوان را بکنند ، و احتیاط واجب در ترک آن است.

(دوم): در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگری که مثل او است او را ببیند ، مانند این که گوسفند و شتر را در مقابل گوسفند و شتر دیگری که او را می بیند بکشند.

(سوم): در شب سر حیوان را ببرند مگر ترس از مردن آن داشته باشند ، و همچنین پیش از ظهر روز جمعه ، ولی در صورت ضرورت عیبی ندارد.

(چهارم): خود انسان چهارپائی را که پرورش داده بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه

[برخی احکام]

مسأله ۲۶۶۵

اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند و بمیرد ، با پنج شرط حلال و بدنش پاک است:

(اوّل): اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد ، یا مثل نیزه و تیر تیز باشد ، و اگر به وسیله دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند ، پاک نمی شود و خوردن آن هم حرام است ، و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند ، چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند ، پاک و حلال است ، و اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد ، یا به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در أثر سوزاندن حیوان بمیرد ، پاک و حلال بودنش محل اشکال است.

(دوم): کسی که شکار می کند باید مسلمان باشد ، یا بچّه مسلمان باشد که خوب و بدرا بفهمد ، پس اگر کفّار و نواصب و خوارج و غلاتی که محکوم به کفرند مانند قائلین به ألوهیّت أمیر المؤمنین(علیه السلام)

حیوانی را شکار نمایند ، آن شکار حلال نیست.

(سوم): اسلحه را برای شکار حیوان بکار برد ، و اگر مثلا جایی را نشان کند و اتّفاقاً حیوانی را بکشد ، آن حیوان پاک نیست و خوردن آن هم حرام است.

(چهارم): وقت به کار بردن اسلحه نام خدا را ببرد ، و چنانچه عمداً نام خدارا نبرد شکار حلال نمی شود ، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

(پنجم): وقتی به حیوان برسد که مرده باشد ، یا اگر زنده است به اندازه سربریدن آن وقت نباشد ، و چنانچه به اندازه سربریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد ، حرام است.

مسأله ۲۶۶۶

اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند و یکی از آنان قصد کند و دیگری قصد نکند ، یا یکی مسلمان و دیگری کافر باشد ، یا یکی از آن دو نام خدارا ببرد و دیگری عمداً نام خدارا نبرد ، آن حیوان حلال نیست.

مسأله ۲۶۶۷

اگر بعد از آن که حیوانی را تیر زدند مثلا در آب بیفتد ، و انسان بداند که حیوان به واسطه تیر و افتادن در آب جان داده ، حلال نیست ، بلکه اگر نداند که جان دادن آن فقط به واسطه تیر بوده حلال نمی باشد.

مسأله ۲۶۶۸

اگر با سگ یا اسلحه غصبی حیوان را شکار کند ، شکار حلال است و مال خود او می شود ، ولی گذشته از این که گناه کرده ، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۶۹

اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار با آن صحیح است با شرطهایی که در مسأله «۲۶۶۵» ذکر شد حیوانی را دو قسمت کنند ، و سر و گردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد ، هر دو قسمت حلال است ، و همچنین است اگر حیوان زنده باشد ولی به اندازه سربریدن وقت نباشد ، أمّا اگر به اندازه سربریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند ، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام ، و قسمتی که سر و گردن دارد ، اگر سر آن را به دستوری که در شرع معیّن شده ببرند حلال ، وگرنه حرام می باشد.

مسأله ۲۶۷۰

اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند ، قسمتی که سر و گردن ندارد

حرام است ، و قسمتی که سر و گردن دارد ، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند و سر آن را به دستوری که در شرع معیّن شده ببرند حلال ، وگرنه آن قسمت هم حرام می باشد.

مسأله ۲۶۷۱

اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّه زنده ای از آن بیرون آید ، چنانچه آن بچّه را به دستوری که در شرع معیّن شده سر ببرند حلال ، وگرنه حرام می باشد.

مسأله ۲۶۷۲

اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّه مرده ای از شکمش بیرون آورند ، چنانچه خلقت آن بچّه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روییده باشد و به واسطه شکار یا سر بریدن مادرش مرده باشد و بیرون آوردن بچّه از شکم مادر بیشتر از اندازه متعارف تأخیر نداشته باشد ، پاک و حلال است.

شکار کردن با سگ شکاری

مسأله ۲۶۷۳

اگر سگ شکاری حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند ، پاک بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

(اوّل) سگ به طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت جلوگیری کنند بایستد ، و نیز بنابر احتیاط واجب عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد از شکار نخورد ، ولی اگر عادت به خوردن خون شکار داشته باشد یا به ندرت از شکار بخورد اشکال ندارد.

(دوم) آن که آن را بفرستند ، و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند ، خوردن آن حیوان حرام است ، بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعد صاحبش بانک بزند که زودتر آن را به شکار برساند ، اگرچه به واسطه صدای صاحبش شتاب بکند ، بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.

(سوم) کسی که سگ را می فرستد باید مسلمان یا بچّه مسلمان باشد که خوب و بدرا بفهمد ، و اگر کافر یا ناصب یا خارجی و یا بعضی از غلاتی که در حکم کافرند سگ را بفرستد ، شکار آن سگ حرام است.

(چهارم) وقت فرستادن سگ نام خدارا ببرد ، و اگر عمداً نام خدارا نبرد آن شکار حرام است ، ولی اگر فراموش کند اشکال

ندارد.

(پنجم) شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد ، پس اگر سگ شکار را خفه کند ، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد ، حلال نیست.

(ششم) کسی که سگ را فرستاده وقتی برسد که حیوان مرده باشد ، یا اگر زنده است به اندازه سربریدن آن وقت نباشد ، بشرط آن که در تأخیر مسامحه نکرده باشد ، وچنانچه وقتی برسد که به اندازه سربریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد ، حلال نیست.

مسأله ۲۶۷۴

کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد ، چنانچه مثلا به واسطه بیرون آوردن کارد و مانند آن بدون مسامحه وقت بگذرد و آن حیوان بمیرد ، حلال است ، ولی اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد ، حلال نمی شود ، و اگر در این حال سگ را وابگذارد که آن حیوان را بکشد حلال می شود.

مسأله ۲۶۷۵

اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند ، چنانچه همه آنها دارای شرطهایی که در مسأله «۲۶۷۳» گذشت باشند ، شکار حلال است ، و اگر یکی از آنها دارای آن شرطها نباشد ، شکار حرام است.

مسأله ۲۶۷۶

اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند ، آن شکار حلال و پاک است ، و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند ، هر دوی آنها حلال و پاک می باشد.

مسأله ۲۶۷۷

اگر چند نفر باهم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر یا در حکم کافر باشد ، آن شکار حرام است ، و همچنین اگر بعضی از آنها عمداً نام خدارا نبرد ، و اگر یکی از سگهایی که فرستاده اند به طوری که در مسأله «۲۶۷۳» گذشت تربیت شده نباشد ، آن شکار حرام می باشد.

مسأله ۲۶۷۸

اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری حیوانی را شکار کند ، آن شکار حلال نیست ، ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معیّن شده سر آن را ببرند حلال است.

صید ماهی

مسأله ۲۶۷۹

اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد پاك و خوردن آن حلال است ، و چنانچه در آب بمیرد پاك است ، ولی خوردن آن حرام می باشد ، مگر این که در تور ماهیگیر در آب بمیرد که در این صورت خوردنش حلال است ، و ماهی بی فلس را اگرچه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد حرام است.

مسأله ۲۶۸۰

اگر ماهی از آب بیرون بیفتد ، یا موج آن را بیرون بیندازد ، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند ، چنانچه پیش از آن که بمیرد ، با دست یا هر وسیله دیگر کسی آن را بگیرد ، بعد از جان دادن حلال است.

مسأله ۲۶۸۱

کسی که ماهی را صید می کند لازم نیست مسلمان باشد ، و در موقع گرفتن آن نام خدا را ببرد ، ولی مسلمان باید گرفتن آن را دیده باشد ، یا از راه دیگر یقین پیدا کند یا حجّت شرعیه داشته باشد که زنده از آب گرفته شده یا در تور در آب مرده باشد.

مسأله ۲۶۸۲

ماهی مرده ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته اند یا مرده ، چنانچه در دست مسلمان باشد حلال است ، و اگر در دست کافری باشد که از دست مسلمان نگرفته باشد ، اگرچه بگوید آن را زنده گرفته ام حرام می باشد ، مگر آن که بیّنه یا شخص ثقه ای که ظن به خلاف قولش نباشد خبر دهد که آن را زنده گرفته است.

مسأله ۲۶۸۳

خوردن ماهی زنده جایز است ، هرچند احوط خودداری کردن است.

مسأله ۲۶۸۴

اگر ماهی زنده را بریان کنند ، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند ، خوردنش جایز است ، ولی احتیاط مستحب آن است که از خوردن آن خودداری نمایند.

مسأله ۲۶۸۵

اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد ، بنابر احتیاط خوردن قسمتی که بیرون آب مانده جایز نیست.

صید ملخ

مسأله ۲۶۸۶

اگر ملخ را با دست یا به وسیله دیگری زنده بگیرند ، بعد از جان دادن حلال است ، و لازم نیست کسی که آن را می گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدارا ببرد ، ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافری باشد که از دست مسلمان نگرفته باشد و معلوم نیست که آن را زنده گرفته یا نه ، اگرچه بگوید زنده گرفته ام حرام است ، مگر این که بیّنه یا ثقه ای که ظن به خلاف قولش نباشد بگوید که زنده گرفته است.

مسأله ۲۶۸۷

خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی تواند پرواز کند حرام است.

«احکام خوردنیها و آشامیدنیها»

اشاره

مسأله ۲۶۸۸

خوردن گوشت مرغ خانگی و کبوتر و اقسام گنجشک حلال است ، و بلبل و سار و چکاوک از قسم گنجشک است.

و شب پره و طاووس و جمیع انواع کلاغ و هر پرنده ای که مثل شاهین و عقاب و باز چنگال دارد ، یا هنگام پرواز بال زدنش کمتر از صاف نگهداشتن بالش باشد حرام است ، و همچنین هر مرغی که چینه دان و سنگدان و خار پشت پا ندارد ، مگر آن که معلوم باشد که بال زدنش بیشتر از صاف نگهداشتن آن است که در این صورت حلال است.

و کشتن پرستوک و هدهد و خوردن گوشت آنها مکروه است.

مسأله ۲۶۸۹

اگر چیزی را که روح دارد مانند دنبه و گوشت از حیوان زنده جدا نمایند ، نجس و حرام می باشد.

[اجزاء حرام حیوانات حلال گوشت]

مسأله ۲۶۹۰

بعضی از اجزای حیوانات حلال گوشت حرام است ، و آنها از این قرار است:

۱ خون ، ۲ فضله ، ۳ نری ، ۴ فرج ، ۵ بچّه دان ، ۶ غدد که آن را دشول می گویند ، ۷ تخم که آن را دنبلان می گویند ، ۸ چیزی که در مغز کلّه است و به شکل نخود می باشد ، ۹ مغز حرام که در میان تیره پشت است ، ۱۰ زهره دان ، ۱۱ سپرز (طحال) ، ۱۲ بول دان (مثانه) ، ۱۳ حدقه چشم.

و بنـا بر احتيـاط واجب از پی کـه در دو طرف تیره پشـت اسـت ، و از چیزی کـه در میـان سُـم اسـت و بـه آن ذات الأشـاجع می گوینـد اجتنـاب شود ، و این احتیاط در پی آکـد است ، و در پرنـدگان غیر از خون و فضـله که بی اشـکال حرام است ، از سایر چیزهایی که ذکر شد هرکدام که در آنها باشد ، بنابر احتیاط واجب از خوردن آن اجتناب شود.

[سایر احکام]

مسأله ۲۶۹۱

آشامیـدن بول حیوان حرام گوشت حرام است ، و همچنین بول حلال گوشت ، و خوردن و آشامیـدن چیزهای خبیث دیگر که طبیعت انسان از آن متنفّر است ، جایز نیست ، ولی خوردن بول شتر و گاو و گوسـفند در صورت نیاز به آنها برای مداوا مانعی ندارد.

مسأله ۲۶۹۲

خوردن گل حرام است و همچنین بنابر احتیاط بقیّه اجزای زمین ماننـد خاک و ریگ و سنگ ، و خوردن گل داغسـتان و گل ارمنی در صورت انحصار معالجه به آن اشـکال ندارد ، و خوردن کمی از تربت حضرت سیّد الشهداء(علیه السلام) که بیشتر از مقدار یک نخود متوسّط نباشد برای استشفاء اشکال ندارد ، و بهتر این است که تربت را در مقداری از آب مثلا حل نمایند که مستهلک شود و بعد آن آب را بیاشامند.

مسأله ۲۶۹۳

فرو بردن آب بینی و خلط سـینه که در دهـان آمـده حرام نیست ، و نیز فرو بردن غـذایی که موقع خلال کردن از لای دنـدان بیرون می آید اگر طبیعت انسان از آن متنفّر نباشد ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۹۴

خوردن و آشامیدن چیزی که موجب مرگ می شود ، یا برای انسان ضرر مهمّی دارد حرام است.

مسأله ۲۶۹۵

خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است ، و اگر کسـی آنها را وطی نزدیکی کند ، خود و نسـلشان و آشامیدن شیرشان حرام ، و بول و سرگین آنهـا نجس می شود ، و بایـد آنهارا از شـهر بیرون ببرنـد و در جای دیگر بفروشـند ، و بر وطی کننـده است قیمتش را به صاحبش بدهد.

و اگر بـا حیوان حلال گوشتی ماننـد گاو و گوسـفند نزدیکی کننـد ، بول و سرگین آنها نجس می شود ، و خوردن گوشت و آشامیدن شیر آنها هم حرام است ، و همچنین است نسل آنها ، و باید فوری آن حیوان را بکشند و بسوزانند ، و کسی که با آن وطی کرده پول آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۹۶

بزغاله اگر از خوک به مقداری که استخوانش محکم شود شیر بخورد ، خود و نسلش حرام می شوند ، و همچنین است برّه شیر خوار بنا بر احتیاط واجب ، و در صورتی که مقدار شیر خوردن کمتر از آن باشد بنابر احتیاط واجب در صورتی حلال می شوند که استبراء شوند ، و استبراء آنها این است که هفت روز از پستان بز یا گوسفند شیر بخورند ، و اگر حاجت به شیر نداشتند هفت روز علف بخورند.

و حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نیز گوشتش حرام است ، و چنانچه استبرائش نمایند حلال می شود ، و کیفیت استبراء آن در مسأله «۲۲۶» بیان شد.

مسأله ۲۶۹۷

آشامیدن شراب و غیر آن از مسکرات حرام است ، و روایات در مذمّت آن بسیار است ، و در بعضی از آنها قریب به این مضامین وارد شده که: خداوند معصیت نشده به چیزی که شدیدتر از آشامیدن مسکر باشد ، و از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) سؤال شد: آیا آشامیدن شراب بدتر است یا ترک نماز؟ فرمود: شرب خمر ، برای این که شرابخوار در حالتی قرار می گیرد که پروردگار خودرا نمی شناسد.

و از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده که: شراب سَرِ هر گناهی است.

و در بعضی از روایات آشامیدن شراب اشد از زنا و دزدی شمرده شده است ، و خداوند شراب را حرام کرده به علّت این که ام الخبائث و سَرِ هر شرّی است.

و شرابخوار عقل خود را از دست می دهد ، پس پروردگار خود را نمی شناسد ، و هر معصیتی را مرتکب ، و هر حرمتی را هتک ، و هر رحم وابسته ای را قطع ، و هر فاحشه ای را مرتکب می شود.

مسأله ۲۶۹۸

نشستن سر سفره ای که در آن شراب می خورند اگر انسان یکی از آنان حساب شود حرام ، و چیز خوردن از آن سفره نیز حرام است.

مسأله ۲۶۹۹

بر هر مسلمان واجب است به مسلمان دیگری که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد ، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

مستحبّات و مکروهات خوردن و آشامیدن

اشاره

«اگرچه بعضی از آن روایاتی که مستند حکم است در مقام بیان استحباب و کراهت شرعی نیست بلکه بیان کننده منفعت و ضرری است که بر آن امور مرتّب می شود».

مسأله ۲۷۰۰

چند چیز در غذا خوردن مستحب است:

(اوّل) هردو دست را پیش از غذا خوردن بشوید.

(دوم) بعد از غذا خوردن هر دو دست خودرا بشوید و با دستمال خشک کند.

(سوم)میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند ، و بعد از همه دست بکشد ، و پیش از غذا خوردن اوّل میزبان دست خودرا بشوید ، بعد کسی که طرف راست او نشسته و همین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته ، و بعد از غذا خوردن اوّل کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خودرا بشوید و همینطور تا به میزبان برسد.

(چهارم) در اوّل غذا خوردن بسم الله بگوید ، ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد ، در وقت خوردن هرکدام آنها گفتن بسم الله مستحب است.

(پنجم) با دست راست غذا بخورد.

(ششم) با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد ، و با دو انگشت نخورد.

(هفتم) اگر چند نفر سر یک سفره نشسته اند ، هرکسی از غذای جلوی خودش بخورد.

(هشتم) لقمه را کوچک بردارد.

(نهم) سر سفره زیاد بنشیند ، و غذا خوردن را طول بدهد.

(دهم) غذا را خوب بجود.

(یازدهم) بعد از غذا خوردن خداوند عالم را حمد کند.

(دوازدهم) انگشتهارا بلیسد.

(سیزدهم) بعد از غذا خوردن خلال نماید ، ولی با چوب انار و ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند.

(چهاردهم) آنچه بیرون سفره می ریزد جمع کند و بخورد ، ولی اگر در بیابان غذا بخورد مستحب است آنچه می ریزد برای پرندگان و حیوانات بگذارد.

(پانزدهم) در اوّل روز و در اوّل

شب غذا بخورد ، و در بین روز و در بین شب غذا نخورد.

(شانزدهم) بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد.

(هفدهم) در اوّل غذا و آخر آن نمک بخورد.

(هیجدهم) میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

[مکروهات در غذا خوردن]

مسأله ۲۷۰۱

چند چیز در غذا خوردن مکروه است:

(اوّل) در حال سیری غذا خوردن.

(دوم) پر خوردن.

(سوم) نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن.

(چهارم) خوردن غذای داغ.

(پنجم) فوت کردن چیزی که می خورد یا می آشامد.

(ششم) بعد از گذاشتن نان در سفره منتظر چیز دیگرشدن.

(هفتم) پاره کردن نان با کارد.

(هشتم) گذاشتن نان زیر ظرف غذا.

(نهم) پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به طوری که چیزی در آن نماند.

(دهم) پوست کندن میوه.

(یازدهم) دور انداختن میوه پیش از آن که کاملا آن را بخورد.

[مکروهات در آب نوشیدن]

مسأله ۲۷۰۲

در آشامیدن آب چند چیز مستحب است:

(اوّل) آب را به طور مکیدن بیاشامد.

(دوم) در روز ایستاده آب بیاشامد.

(سوم) پیش از آشامیدن آب بِسْمِ اللّهِ ، و بعد از آن اَلْحَمْدُ لِلّه بگوید.

(چهارم) به سه نفس آب بیاشامد.

(پنجم) از روی میل آب بیاشامد.

(ششم) بعد از آشامیدن آب حضرت ابی عبد الله (علیه السلام) و اهل بیت ایشان را یاد کند ، و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

مسأله ۲۷۰۳

زیاد آشامیدن آب ، و آشامیدن آن بعد از غذای چرب ، و در شب به حال ایستاده مذموم است ، و نیز آشامیدن آب با دست چپ ، و همچنین از جای شکسته کوزه ، و جایی که دسته آن است مذموم می باشد.

«احکام نذر و عهد»

مسأله ۲۷۰۴

نذر آن است که انسان برای خدا ملتزم شود که کار خیری را به جا آورد ، یا کاری را که نکردن آن بهتر است ترک کند.

مسأله ۲۷۰۵

در نذر باید صیغه خوانده شود ، و لازم نیست آن را به عربی بخوانند ، پس اگر بگوید: (چنانچه مریض من خوب شود ، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم) نذر او صحیح است.

مسأله ۲۷۰۶

نذر کننده باید بالغ و عاقل باشد و با قصد و اختیار خود نذر کند ، بنابراین کسی که به واسطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده یا او را بر نذر اکراه کرده باشند نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۷۰۷

مفلس شخصی که حاکم شرع او رااز تصرّف در اموالش منع کرده و سفیه کسی که مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف

می کند اگر نذر کند مالی به فقیر بدهد صحیح نیست.

مسأله ۲۷۰۸

اگر شوهر از نـذر کردن زن جلوگیری نمایـد ، زن نمی تواند در صورتی که وفاء به نذرش منافی با حق شوهر باشد نذر کند ، بلکه بـدون اذن شوهر در این صورت نـذر زن باطل است ، و صـحّت نـذر زن در مال خودش بـدون اذن شوهر در غیر حـج یا زکات یا احسان به پدر و مادر یا صله ارحام محل اشکال است.

مسأله ۲۷۰۹

اگر زن با اجازه شوهر نذر کند ، شوهرش نمی تواند نذر او را بهم بزند ، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.

مسأله ۲۷۱۰

اگر فرزنـد بـدون اجازه پـدر یا با اجازه او نـذر کنـد بایـد به آن نـذر عمل نماید ، ولی اگر پدر یا مادر از عملی که نذر کرده منعش کنند نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۷۱۱

انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد ، بنابراین کسی که مثلا نمی تواند پیاده کربلا برود اگر نذر کند پیاده برود نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۷۱۲

اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد ، یا کار واجب یا مستحبّی را ترک کند ، نذر ا و صحیح نیست.

مسأله ۲۷۱۳

اگر نـذر کنـد که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید ، چنانچه به جا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد نذر او صحیـح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشـد و انسان به قصـد همان جهت نـذر کنـد ، مثلا نـذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوّت بگیرد نـذر او صـحیح است ، و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشـد و انسان برای همان جهت نـذر کند که آن را ترک نماید مثلا برای آن که دخانیات مضر است نذر کند که آن را استعمال نکند نذر او صحیح می باشد.

مسأله ۲۷۱۴

اگر نـذر کنـد نمـاز واجب خودرا در جـایی بخوانـد که بخودی خود ثواب نمـاز در آن جـا زیاد نیست ، مثل آن که نـذر کند نمازرا در اطاق بخوانـد ، چنانچه نماز خوانـدن در آن جا از جهتی بهتر باشـد مثلا به واسـطه این که خلوت است انسان حضور قلب پیدا می کند نذر او به آن جهت صحیح است.

مسأله ۲۷۱۵

اگر نـذر کند عملی را انجام دهد ، باید همان طور که نذر کرده به جا آورد ، پس اگر نذر کند که روز اوّل ماه صدقه بدهد ، یا روزه بگیرد ، چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن به جا آورد کفایت نمی کند ، و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد ، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۷۱۶

اگر نـذر کنـد روزه بگیرد ولی وقت و مقـدار آن را معیّن نکنـد ، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافیست ، و اگر نـذر کند نماز بخوانـد و مقـدار و خصوصیّات آن را معیّن نکنـد ، اگر یک نماز دو رکعتی بخوانـد کفایت می کنـد ، و اگر نـذر کند صدقه بدهـد و جنس و مقـدار آن را معیّن نکنـد ، اگر چیزی بدهـد که بگویند صدقه داده ، به نذر عمل کرده است ، و اگر نذر کند کـاری برای خـدا به جا آورد در صورتی که یک نماز به جاآورد یا یک روز روزه بگیرد یا چیزی صـدقه بدهـد ، نـذر خودرا انجام داده است.

مسأله ۲۷۱۷

اگر نـذر کنـد روز معیّنی را روزه بگیرد ، بایـد همان روز را روزه بگیرد ، و در صورتی که عمـداً روزه نگیرد بایـد گذشـته از قضـای آن روز کفّاره هم بدهـد ، و کفّاره اش کفّاره مخالفت قسم است چنانچه در مسأله (۲۷۳۴) خواهد آمد ولی درآن روز اختیـاراً می توانـد مسـافرت کنـد و روزه را نگیرد ، و چنـانچه در سـفر باشـد لازم نیست قصـد اقامه کرده و روزه بگیرد ، و در صورتی که از جهت سفر یا مرض روزه نگیرد لازم است روزه را قضا کند ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر از جهت حیض روزه نگیرد ، و در هر صورت کفّاره ندارد.

مسأله ۲۷۱۸

اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند باید کفّاره بدهد.

مسأله ۲۷۱۹

اگر نذر کند که تا وقت معیّنی عملی را ترک کند ، بعد از گذشـتن آن وقت می تواند آن عمل را به جا آورد ، و اگر پیش از گذشـتن آن وقت از روی فراموشـی یـا ناچاری انجام دهـد چیزی بر او واجب نیست ، ولی بازهم لازم است که تا آن وقت آن عمل را به جا نیاورد ، و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد باید کفّاره بدهد.

مسأله ۲۷۲۰

کسـی که نذر کرده عملی را ترک کند و وقتی برای آن معیّن نکرده است ، اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا غفلت آن عمل را انجام دهد کفّاره بر او واجب نیست ، ولی بعد هر وقت از روی اختیار آن را به جا آورد باید کفّاره بدهد.

مسأله ۲۷۲۱

اگر نـذر کند که در هر هفته روز معیّنی مثلا روز جمعه را روزه بگیرد ، چنانچه یکی از جمعه ها عید فطر یا قربان باشد ، یا در روز جمعه عـذر دیگری ماننـد سـفر یـا مرض برای او پیـدا شـود ، بایـد آن روز را روزه نگیرد و قضـای آن را به جـا آورد ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر از جهت حیض روزه نگیرد.

مسأله ۲۷۲۲

اگر نـذر کنـد مقـدار معیّنی صـدقه بدهـد ، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد لازم نیست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند ، ولی احتیاط مستحب این است که بالغین از ورثه آن مقدار را از حصه خود از طرف میّت صدقه بدهند.

مسأله ۲۷۲۳

اگر نذر کند به فقیر معیّنی صدقه بدهد ، نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد ، و اگر آن فقیر بمیرد احتیاط مستحب آن است که به ورثه او بدهد.

مسأله ۲۷۲۴

اگر نـذر کنـد به زیارت یکی از امامان مثلا به زیارت حضـرت ابی عبدالله (علیه السـلام) مشـرّف شود ، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست ، و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند ، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۷۲۵

کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده ، لازم نیست آنهارا به جا آورد.

مسأله ۲۷۲۶

اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان نذر کند و مصـرف معیّنی را در نظر نگرفته باشد باید آن را در تعمیر و روشـنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند.

مسأله ۲۷۲۷

اگر برای خود امام (علیه السـلام) چیزی نـذر کنـد ، چنانچه مصـرف معیّنی را قصد کرده باید به همان مصـرف برساند ، و اگر مصـرف معیّنی را قصد نکرده باید به مصـرفی برساند که نسـبتی با امام (علیه السـلام) داشته باشد ، مانند زوّار فقیر ، یا مصارف حرم آن امام (علیه السـلام) از قبیل تعمیر و ماننـد آن ، و یا آنچه موجب تکریم و تعظیم آن امام (علیه السـلام)است ، و احتیاط مسـتحب آن است که ثواب آن را هم هدیه برای آن امام (علیه السـلام) کند ، و همچنین است اگر چیزی را برای امام زاده ای نذر کند.

مسأله ۲۷۲۸

گوسفندی را که برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کرده اند ، اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد ، یا بچّه بیاورد ، مال کسی است که آن را نذر کرده ، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می شود جزء نذر است.

مسأله ۲۷۲۹

هرگاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود یا مسافر او بیاید عملی را انجام دهد ، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده یا مسافر آمده است ، عمل کردن به نذر لازم نیست.

مسأله ۲۷۳۰

اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خودرا به سیّد شوهر دهد ، بعد از آن که دختر به تکلیف رسید ، اختیار با خود اوست و نذر آنان اعتبار ندارد.

مسأله ۲۷۳۱

هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد بعد از آن که حاجتش بر آورده شد ، باید آن کاررا انجام دهد ، و نیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد عهد کند که عمل خیری را انجام دهد ، آن عمل بر او واجب می شود ، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب در هر دو صورت اگر آن کار مباح باشد.

مسأله ۲۷۳۲

در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود ، و متعلّق عهد نباید مرجوح باشد ، ولی اعتبار رجحان در متعلّق آن چنانکه مشهور فرموده اند محل اشکال است.

مسأله ۲۷۳۳

اگر به عهد خود عمل نکند باید کفّاره بدهد ، یعنی یک بنده آزاد کند ، یا شصت فقیر را سیر کند ، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

«احکام قسم خوردن»

مسأله ۲۷۳۴

اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند ، مثلا قسم بخورد که روزه بگیرد یا دخانیات استعمال نکند ، چنانچه عمداً مخالفت کند ، باید کفّاره بدهد ، یعنی یک بنده آزاد کند ، یا ده فقیر را سیر کند ، یا آنان را بپوشاند ، و اگر اینهارا نتواند باید سه روز پی در پی روزه بگیرد.

مسأله ۲۷۳۵

قسم چند شرط دارد:

(اوّل) کسی که قسم می خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد ، پس قسم خوردن بچّه و دیوانه و مست و کسی که اکراهش کرده اند درست نیست ، و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد قسم بخورد ، و قسم سفیه و مفلس در صورتی که مستلزم تصرّف در مال باشد صحیح نیست.

(دوم) کاری را که برای انجام آن قسم می خورد باید حرام یا مکروه نباشد ، و کاری را که قسم می خورد ترک کند باید واجب یا مستحب نباشد و وجوب عمل به قسم متعلق به فعل یا ترک مباحی که مصلحتی در دین یا دنیا در آن نباشد محل اشکال است.

(سوم) به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدّس او گفته نمی شود ، مانند (خدا) و (الله) ، و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می گویند ولی به قدری به خدا گفته می شود که هروقت کسی آن اسم را بگوید ذات مقدّس حق در نظر می آید ، مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صحیح است ، بلکه به اسمی هم که بر خدا و بر غیر خدا گفته می شود اگر خدا را قصد کند و قسم بخورد ، بنا بر احتیاط

واجب به آن قسم عمل کند.

(چهارم) قسم را به زبان بیاورد ، و اگر آن را بنویسد یا در قلبش قصد کند صحیح نیست ، ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.

(پنجم) عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد ، و اگر موقعی که قسم می خورد ممکن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود ، از وقتی که عاجز می شود قسم او به هم می خورد ، و همچنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهد به قدری مشقّت پیدا کند که نشود آن را تحمّل کرد.

مسأله ۲۷۳۶

اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند ، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید ، قسم آنان صحیح نیست.

مسأله ۲۷۳۷

اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد ، پدر و شوهر می توانند قسم آنان را بهم بزنند ، بلکه ظاهر آن است که قسم آنان بدون اجازه پدر یا شوهر صحیح نیست.

مسأله ۲۷۳۸

اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری یا غفلت به قسم عمل نکند ، کفّاره بر او واجب نیست ، و همچنین است اگر اکراهش کنند که به قسم عمل ننماید ، و قسمی که آدم وسواسی می خورد مثل این که می گوید: والله الآن مشغول نماز می شوم ، و به واسطه وسواس مشغول نمی شود ، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفّاره ندارد.

مسأله ۲۷۳۹

کسی که قسم می خورد که حرف من راست است چنانچه حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می باشد ، ولی اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد قسم دروغ بخورد اشکال ندارد ، بلکه گاهی واجب می شود ، امّا اگر بتواند توریه کند یعنی موقع قسم خوردن طوری نیّت کند که دروغ نشود احتیاط واجب این است که توریه نماید ، مثلا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیّت کند و از انسان بپرسد که او را دیده ای و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد ، بگوید ندیده ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده ام.

«احکام وقف»

مسأله ۲۷۴۰

اگر کسی چیزی را وقف کند خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند یا بفروشند و کسی هم از آن ارث نمی برد ، ولی در بعضی از موارد که در مسأله «۲۱۲۲» و «۲۱۲۳» گذشت ، فروختن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۴۱

لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند ، بلکه اگر مثلاً بگوید: (خانه خود را وقف کردم) کفایت می کند ، و همچنین انشاء وقف به عمل نیز محقّق می شود ، مثل این که حصیری را به قصد وقف بودن در مسجد بیندازد ، و یا جایی را به قصد مسجد بودن بسازد و در موقوفات عامّه مثل مسجد و مدرسه یا چیزی را که بر فقراء یا سادات و امثال اینها وقف نمایند ، قبول کردن کسی در صحّت وقف معتبر نیست ، بلکه در اوقاف خاصّه هم مثل وقف بر اولاد اقوی عدم اعتبار قبول است هرچند قبول احوط است.

مسأله ۲۷۴۲

اگر ملکی را برای وقف معیّن کند و پیش از انشاء وقف پشیمان شود یا بمیرد ، وقف واقع نمی شود.

مسأله ۲۷۴۳

کسی که مالی را وقف می کند ، باید از موقع انشاء وقف ، مال را برای همیشه وقف کند ، و اگر مثلا بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد ، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده صحیح نیست ، و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد ، یا بگوید تا ده سال باشد بعد پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد ، و قف صحیح نیست.

مسأله ۲۷۴۴

وقف خاص در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرّف کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولی او بدهند ، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند ، و از طرف آنان قبض و حیازت نماید وقف صحیح است.

مسأله ۲۷۴۵

در اوقاف عامّه از قبیل مدارس و مساجد و امثال اینها قبض معتبر نیست هرچند احوط است، و قبض محقّق می شود به این که مثلا در وقف مسجد ، یک نفر در آن مسجد نماز بخواند یا در وقف مقبره ، کسی در آن جا دفن شود.

مسأله ۲۷۴۶

وقف کننده باید بالغ باشد ، و صحّت وقف صبی ممیّز مأذون از طرف ولی در صورتی که مصلحت باشد بعید نیست ، و همچنین باید عاقل و با قصد باشد و کسی او را اکراه نکرده باشد ، و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف کند ، بنا بر این سفیه یعنی کسی که مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف می کند و همچنین مفلس که از طرف حاکم شرع ممنوع از تصرّف در مال است ، اگر چیزی را وقف کنند نافذ نیست ، مگر با اجازه ولی و طلبکاران.

مسأله ۲۷۴۷

اگر مالی را برای بچّه ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده وقف کند صحّت آن محل اشکال است ، ولی اگر برای

اشخاصی که فعلا موجودند و بعد از آنها برای کسانی که بعد به دنیا می آیند وقف نماید اگرچه در موقعی که وقف محقّق می شود در شکم مادر هم نباشند مثلا چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد و هر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند صحیح است.

مسأله ۲۷۴۸

اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آن که دکّانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند صحیح نیست ، ولی اگر مثلا مالی را بر فقراء وقف کند و خودش فقیر شود ، می تواند از منافع وقف استفاده نماید.

مسأله ۲۷۴۹

اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کند اختیار وقف با کسی است که واقف معیّن کرده ، و اگر معیّن نکند ، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کرده باشد ، در صورتی که بالغ باشند اختیار با خود آنان است ، و اگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است ، ولی در تصرّفاتی که مربوط به مصلحت وقف و مصلحت طبقات بعد است اجازه حاکم شرع معتبر است.

مسأله ۲۷۵۰

اگر ملکی را مثلا بر فقراء یا سادات وقف کند ، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد ، در صورتی که برای آن ملک متولّی معیّن نکرده باشد ، اختیار آن با حاکم شرع است.

مسأله ۲۷۵۱

اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند ، چنانچه متولّی وقف آن را اجاره دهد و بمیرد اجاره باطل نمی شود ، ولی اگر متولّی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده ، آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرند ، چنانچه طبقه بعدی آن اجاره را امضاء نکنند اجاره باطل می شود ، و در صورتی که مستأجر مال الاجاره تمام مدّت را داده باشد می تواند مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدّت اجاره را از مال آنان بگیرد.

مسأله ۲۷۵۲

اگر ملک وقف خراب شود ، از وقف بودن بیرون نمی رود ، مگر آن که متعلّق وقف عنوانی باشد که به زوال آن عنوان متعلّقی برای وقف نماند ، مانند آن که خانه را وقف کند برای استفاده از سکنای آن مادامی که خانه به این هیئت باقی است ، که در این صورت به زوال آن عنوان وقف باطل می شود و به واقف و با نبودن او به ورثه بر می گردد.

مسأله ۲۷۵۳

ملکی که به نحو مشاع مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست ، اگر متولّی خاص داشته باشد متولّی با مالک قسمتی که وقف نیست می توانند آن ملک را با نظر خبره قسمت کنند ، و در صورتی که متولّی خاص نداشته باشد حاکم شرع با مالک ، متصدّی قسمت می شوند.

مسأله ۲۷۵۴

اگر متولّی وقف در مال موقوفه خیانت کند حاکم شرع امینی را به او ضمیمه می نماید که مانع از خیانتش گردد ، و در صورتی که ممکن نباشد می تواند به جای او متولّی امینی معیّن نماید.

مسأله ۲۷۵۵

فرشی را که برای حسینیّه وقف کرده اند نمی شود برای نماز به مسجد ببرند ، اگرچه آن مسجد نزدیک حسینیّه باشد.

مسأله ۲۷۵۶

اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند ، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی رود که احتیاج به تعمیر پیدا کند به نحوی که نگهداشتن عایدات آن ملک برای تعمیر عقلایی نباشد صحّت چنین وقفی محل اشکال است.

مسأله ۲۷۵۷

اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند ، در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یک چه مقدار معیّن کرده باید همان طور مصرف کنند و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند ، باید اوّل مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد ، بنا بر احتیاط واجب امام جماعت و کسی که اذان می گوید در تقسیم با یکدیگر صلح نمایند.

«احکام وصیّت»

مسأله ۲۷۵۸

وصیّت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند ، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد ، یا این که چیزی از مال او را به کسی تملیک یا وقف یا صرف در خیرات و مبرّات کنند ، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست ، قیّم و سرپرست معیّن کند ، و کسی را که به او وصیّت می کنند وصی می گویند.

مسأله ۲۷۵۹

کسی که نمی تواند حرف بزند ، اگر با اشاره مقصود خودرا بفهماند ، برای هر کاری می تواند وصیّت کند ، بلکه کسی هم که می تواند حرف بزند اگر با اشاره ای که مقصودش را بفهماند وصیّت کند صحیح است.

مسأله ۲۷۶۰

اگر نوشته ای بامضاء یا مهر میّت ببینند چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیّت کردن نوشته باید مطابق آن عمل کنند.

مسأله ۲۷۶۱

کسی که وصیّت می کند باید عاقل باشد و بر وصیّت اکراه نشده باشد ، و وصیّت بچّه ده ساله در صورتی که ممیّز و وصیّتش عقلایی باشد در ثلث مالش برای ارحامش و امور خیریّه نافذ است ، و بنابر احتیاط واجب به وصیّت پسر هفت ساله ممیّز در مقدار کمی از مالش در مصرفی که سزاوار باشد عمل شود ، و وصیّت سفیه در مواردی که مستلزم تصرّف در مال است نافذ نیست.

مسأله ۲۷۶۲

کسی که به قصد خودکشی مثلا زخمی به خود زده یا سمّی خورده است و به واسطه آن بمیرد ، وصیّت او در مالش صحیح نیست ، ولی اگر وصیّت قبل از آن عمل باشد ، صحیح است.

مسأله ۲۷۶۳

اگر انسان وصیّت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد ، در صورتی که آن شخص وصیّت را قبول کند ، اگرچه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد ، آن چیز را بعد از مردن موصی مالک می شود ، بلکه ظاهر این است که قبول معتبر نیست ، و فقط رد وصیّت مانع است.

مسأله ۲۷۶۴

هرگاه انسان نشانه های مرگ را در خود ببیند ، نسبت به امانتهای مردم باید به وظیفه ای که در مسأله «۲۳۹۵» گذشت عمل کند ، و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده و طلبکار مطالبه می کند باید بدهد ، و اگر خودش نمی تواند بدهد یا موقع دادن بدهی او نرسیده یا طلبکار مطالبه نمی کند باید اطمینان به ادای دین پیدا کند هرچند به وصیّت کردن و شاهد گرفتن بر آن باشد.

مسأله ۲۷۶۵

کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند ، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است و نمی تواند فوراً بدهد ، چنانچه از خودش مال دارد یا احتمال می دهد کسی آنهارا ادا نماید ، باید وصیّت کند ، و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

مسأله ۲۷۶۶

کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند ، اگر نماز و روزه قضا دارد باید برای انجام آنها وصیّت کند ، مثل این که

وصیّت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند ، و اگر مال نداشته باشد و احتمال بدهد کسی تبرّعاً انجام بدهد بازهم واجب است وصیّت نماید ، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در مسأله «۱۳۹۸» گذشت بر پسر بزرگترش واجب باشد ، باید به او اطّلاع دهد.

مسأله ۲۷۶۷

کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند ، چنانچه به واسطه ندانستن حقّشان از بین برود باید به آنان اطّلاع دهد ، و لازم نیست برای بچّه های صغیر خود قیّم و سرپرست معیّن کند ، و لی در صورتی که بدون قیّم مالشان از بین می رود ، یا خودشان ضایع می شوند ، باید برای آنان قیّم امینی معیّن نماید.

مسأله ۲۷۶۸

وصی باید عاقل باشد ، و احوط این است که بالغ نیز باشد ، ولی در صورت انضمام به بالغ ، که بعد از بلوغ با وصی دیگر در انجام امور شریک شود ، اشکال ندارد ، و وصی شخص مسلمان در صورتی که مستلزم ولایت بر مسلمان باشد مانند قیمومت بر اولاد صغارش باید مسلمان باشد.

و وصی باید در امور مربوط به غیر موصی مانند ادای حقوق واجبه و تصرّف در مال صغار و مانند اینها مورد اطمینان باشد ، ولی در امور مربوط به موصی در غیر واجبات مانند این که وصیّت کند که ثلثش را در خیرات صرف کند لازم نیست مورد اطمینان باشد.

مسأله ۲۷۶۹

اگر کسی چند وصی برای خود معیّن کند ، چنانچه اجازه داده باشد که هرکدام به تنهایی به وصیّت عمل کند ، لازم نیست در انجام وصیّت از یکدیگر اجازه بگیرند ، و اگر اجازه نداده باشد چه گفته باشد که همه با هم به وصیّت عمل کنند یا نگفته باشد باید با نظر یکدیگر به وصیّت عمل نمایند ، و اگر بدون عذر شرعی حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیّت عمل کنند ، حاکم شرع آنهارا ملزم می کند ، و اگر اطاعت نکنند یا عذر شرعی داشته باشند ، حاکم شرع به جای یکی از آنان شخص دیگری را معیّن می نماید.

مسأله ۲۷۷۰

اگر انسان از وصیّت خود برگردد ، مثلا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند ، بعد بگوید به او ندهند ، وصیّت باطل می شود ، و اگر وصیّت خودرا تغییر دهد ، مثل این که قیّمی برای بچّه های خود معیّن کند بعد دیگری را به جای او قیّم نماید ، وصیّت اوّلش باطل می شود ، و باید به وصیّت دوم او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۷۱

اگر کاری کند که معلوم شود از وصیّت خود برگشته یا کاری کند که با وصیّت او منافی باشد وصیّت باطل می شود.

مسأله ۲۷۷۲

اگر وصیّت کند چیز معیّنی را به کسی بدهند ، بعد وصیّت کند که نصف همان را به دیگری بدهند ، باید آن چیزرا دو قسمت کنند و به هرکدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

مسأله ۲۷۷۳

اگر کسی در مرضی که به آن مرض می میرد ، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیّت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کسی بدهند باید مالی که بخشیده از اصل ترکه خارج نمایند چنانچه در مسأله «۲۳۰۸» گذشت ولی مالی را که وصیّت کرده از ثلث خارج کنند.

مسأله ۲۷۷۴

اگر وصیّت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند ، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۷۵

اگر در مرضی که به آن مرض می میرد ، بگوید به کسی بدهکار است ، چنانچه متّهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است ، باید مقداری را که معیّن کرده از ثلث او بدهند ، و اگر متّهم نباشد اقرار او نافذ است و باید از اصل مالش بدهند.

مسأله ۲۷۷۶

کسی را که انسان وصیّت می کند چیزی به او بدهند لازم نیست در حال وصیّت وجود داشته باشد ، پس اگر وصیّت کند به بچّه ای که ممکن است فلان زن به او آبستن شود چیزی بدهند اگر آن بچّه پس از مرگ موصی موجود باشد لازم است آن چیزرا به او بدهند ، و اگر موجود نباشد در صورتی که از وصیّت موصی یا قرائن دیگری استفاده شود که نظر موصی در صورت نبود آن بچّه صرف در مصرف دیگری است باید بر طبق نظرش عمل شود، وگرنه وصیّت باطل و به ورثه منتقل می شود ، و اگر وصیّت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد پس اگر آن شخص وقت مرگ موصی موجود باشد وصیّت صحیح وگرنه باطل است و آنچه را که برای او وصیّت کرده به ورثه منتقل می شود.

مسأله ۲۷۷۷

اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده در غیر تجهیز میّت که حکم آن در مسأله «۵۵۵» گذشت چنانچه به اطّلاع وصیّت کننده برساند که برای انجام وصیّت او حاضر نیست ، لازم نیست بعد از مردن او به وصیّت عمل کند ، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده ، یا بفهمد و به او اطّلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیّت حاضر نیست ، در صورتی که مشقّت نداشته باشد باید وصیّت او را انجام دهد ، و اگر وصی پیش از مرگ موصی موقعی ملتفت شود که موصی به واسطه

شدّت مرض یا مانع دیگر نتواند به دیگری وصیّت کند بنا بر احتیاط باید وصیّت را قبول نماید.

مسأله ۲۷۷۸

اگر کسی که وصیّت کرده بمیرد ، وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای وصیّت معیّن کند و خود از کار کناره گیرد ، ولی اگر بداند مقصود میّت این نبوده که وصی آن کار را خودش انجام دهد ، بلکه مقصودش انجام کار بوده ، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

مسأله ۲۷۷۹

اگر کسی دو نفر را با هم وصی کند ، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه شود ، حاکم شرع یک نفر دیگر را به جای او معیّن می کند ، و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه شوند حاکم شرع دو نفر دیگر را معیّن می کند ، ولی اگر یک نفر بتواند وصیّت را عملی کند معیّن کردن دو نفر لازم نیست ، و همچنین است اگر یکی از آن دو یا هردو کافر شوند در صورتی که وصایت مستلزم ولایت باشد مانند قیمومت بر صغار.

مسأله ۲۷۸۰

اگر وصی نتواند به تنهایی یا به کمک گرفتن از دیگری کارهای میّت را انجام دهد ، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگررا معیّن می کند.

مسأله ۲۷۸۱

اگر مقداری از مال میّت در دست وصی تلف شود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده مثل این که مال را در جایی گذاشته که مأمون نبوده و یا تعدّی نموده مثلا میّت وصیّت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگری برده و در راه از بین رفته ضامن است ، و اگر کوتاهی نکرده و تعدّی هم ننموده ضامن نیست.

مسأله ۲۷۸۲

هرگاه انسان کسی را وصی کند و بگوید اگر آن شخص بمیرد فلانی وصی باشد ، بعد از آن که وصی اوّل مرد وصی دوم باید کارهای میّت را انجام دهد.

مسأله ۲۷۸۳

حجّی که به استطاعت بر میّت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم ادا کردن آنها واجب می باشد باید از اصل مال میّت بدهند ، اگرچه میّت برای آنها وصیّت نکرده باشد ولی اگر وصیّت کرده باشد از ثلث بدهند باید به وصیّت عمل کنند ، و اگر ثلث کفایت نکرد از اصل مال خارج کنند.

مسأله ۲۷۸۴

اگر مال میّت از بـدهی و حـج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیایـد ، چنانچه وصـیّت کرده باشـد که ثلث یا مقـداری از ثلث را به مصـرفی برساننـد بایـد به وصیّت او عمل کننـد ، و اگر وصـیّت نکرده باشد آنچه می ماند مال ورثه است.

مسأله ۲۷۸۵

اگر مـالی را که وصیّت کرده بیشـتر از ثلث مـال او باشـد وصـیّت او در بیشتر از ثلث در صورتی صـحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیّت را اجازه نموده اند و تنها راضی بودن آنها کافی نیست ، و اگر مدّتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صـحیح است ، و چنانچه بعضـی از ورثه اجازه و بعضـی اجازه ننمایند وصـیّت فقط در حصّه آنهایی که اجازه نموده اند نافذ است.

مسأله ۲۷۸۶

اگر مـالی را کـه میّت وصــیّت کرده ، از ثلـث مـال او بیشـتر باشــد ، و پیش از مردن او ورثـه اجـازه نماینـد ، بعـد از مردن او نمی توانند از اجازه خود بر گردند.

مسأله ۲۷۸۷

اگر وصیّت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبّی هم مثل اطعام به فقراء انجام دهنـد ، باید اوّل بدهی او را از ثلث بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن زیاد آمد به مصـرف کار مسـتحبّی که معیّن کرده برساننـد ، و چنانچه ثلث مال او فقط بانـدازه بـدهی او باشـد و ورثه هم اجازه ندهنـد که بیشتر از ثلث مال مصرف شود ، ثلث بین بدهی ، نماز و روزه قسمت می شود و کسر واجب مالی از اصل ترکه داده می شود.

مسأله ۲۷۸۸

اگر وصیّت کنـد که بـدهی او را بدهنـد و برای نماز و روزه او اجیر بگیرنـد و کار مسـتحبّی هم انجام دهنـد ، چنانچه وصـیّت نکرده باشـد که اینهارا از ثلث بدهنـد ، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد ، ثلث آن را به مصـرف نماز و روزه و کارهـای مسـتحبّی که معیّن کرده برساننـد ، و در صورتی که ثلث کـافی نباشـد ، چنـانچه ورثه اجازه بدهنـد بایـد به وصـیّت او عمل شود و اگر اجازه ندهنـد باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصـرف کار مسـتحبّی که معیّن کرده برسانند.

مسأله ۲۷۸۹

اگر کسـی بگوید که میّت وصیّت کرده فلان مبلغ به من بدهند ، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند ، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصـدیق نماید ، یا یک مرد عادل و دو زن عادل ، یا چهار زن عادل به گفته او شـهادت دهند ، بایـد مقـداری را که می گوید به او بدهند ، و اگر یک زن عادل شـهادت دهد باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می کند به

او بدهند ، و اگر دو زن عادل شهادت دهند نصف آن را ، و اگر سه زن عادل شهادت دهند سه چهارم آن را به او بدهند ، و نیز اگر دو مرد کافر کتابی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند در صورتی که میّت ناچار بوده است که وصیّت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیّت نبوده باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند.

مسأله ۲۷۹۰

اگر کسی بگوید من وصی میّتم که مال او را به مصرفی برسانم ، یا میّت مرا قیّم بچّه های خود قرار داده ، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.

مسأله ۲۷۹۱

بنابر مشهور: «اگر وصیّت کند به مالی برای کسی و آن شخص پیش از آن که قبول کند یا رد نماید بمیرد ، تا وقتی ورثه او وصیّت را رد نکرده اند ، می توانند آن چیز را قبول نمایند» ولی بعید نیست اگر بعد از موصی وصیّت کننده بمیرد ، آن مال را ورثه به ارث ببرند ، و این حکم در صورتی است که وصیّت کننده از وصیّت خود بر نگردد ، و گرنه حقّی به آن چیز ندارند.

«احکام ارث»

[تقسیم بندی کسانی که به واسطه نسب ارث می برند]

اشاره

مسأله ۲۷۹۲

کسانی که به واسطه نسب ارث می برند سه طبقه هستند:

(طبقه اوّل) پدر و مادر و اولاد میّت است و با نبودن اولاد ، اولاد اولاد هرچه پایین روند ، هرکدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد ، و تا یک نفر از این طبقه هست طبقه دوم ارث نمی برند.

(طبقه دوم) جد یعنی پدر بزرگ و جدّه یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است ، و با نبودن برادر و خواهر ، اولاد ایشان هرکدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد ، و تا یک نفر از این طبقه هست طبقه سوم ارث نمی برند.

(طبقه سوم) عمو و عمّه و دایی و خاله و اولاد آنان است ، و تا یک نفر از عموها و عمّه ها و دایی ها و خاله های میّت زنده اند اولاد آنان ارث نمی برند ، ولی اگر وارث میّت منحصر به یک عموی پدری و یک پسر عموی پدر و مادری باشد ارث به پسر عموی پدر و مادری می رسد و عموی پدری ارث نمی برد ، و در غیر این صورت احتیاط واجب خصوصاً در صورتی که با آنها دو دایی یا خاله باشد آن است به مصالحه تمام شود.

مسأله ۲۷۹۳

اگر عمو و عمّه و دایی و خاله خود میّت و اولاد آنان هر چه پایین روند نباشند ، عمو و عمّه و دایی و خاله پدر و مادر میّت ارث می برند و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می برند ، و اگر اینها هم نباشند عمو و عمّه و دایی و خاله جد و جدّه میّت ارث می برند ، و اگر اینها هم نباشند اولادشان ارث می برند.

مسأله ۲۷۹۴

زن و شوهر به تفصیلی که بعد خواهد آمد، از یکدیگر ارث می برند.

ارث طبقه اوّل

مسأله ۲۷۹۵

اگر وارث میّت فقط یک نفر از طبقه اوّل باشد ، مثلاً پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد ، همه مال میّت به او می رسد ، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند ، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر پسر و دختر باشد مال را طوری قسمت می کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۹۶

اگر وارث میّت فقط پدر و مادر او باشند ، مال سه قسمت می شود: دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می برد ، ولی اگر میّت دو برادر ، یا چهار خواهر ، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان مسلمان و آزاد و پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میّت یکی باشد ، خواه مادرشان هم با مادر میّت یکی باشد یا نه و حمل نباشند ، اگرچه تا میّت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی برند ولی به واسطه بودن اینها مادر شش یک مال را می برد و بقیّه را به پدر می دهند.

مسأله ۲۷۹۷

اگر وارث میّت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد ، چنانچه میّت دو برادر ، یا چهار خواهر ، یا یک برادر و دو خواهر پدری با شرایطی که در مسأله قبل گذشت نداشته باشد ، مال را پنج قسمت می کنند ، پدر و مادر هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد ، و اگر دو برادر ، یا چهار خواهر ، یا یک برادر و دو خواهر پدری با شرایطی که در مسأله قبل گذشت داشته باشد ، مال را شش قسمت می کنند: پدر و مادر هرکدام یک قسمت ، و دختر سه قسمت می برد ، و یک قسمت باقی مانده را چهار قسمت می کنند: یک قسمت را به پدر ، و سه قسمت را به دختر می دهند ، و در نتیجه مال میّت را بیست و چهار قسمت می کنند: پانزده قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر ، و چهار قسمت آن را به مادر می دهند ، هرچند احتیاط مؤکّد آن است که مال را با

رضایت پدر و دختر پنج قسمت کنند.

مسأله ۲۷۹۸

اگر وارث میّت فقط پـدر و مادر و یک پسر باشـد ، مال را شـش قسـمت می کننـد: پدر و مادر هرکدام یک قسـمت ، و پسـر چهـار قسـمت آن را می برد ، و اگر چنـد پسـر یـا چنـد دختر باشـند ، آن چهار قسـمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و اگر پسر و دختر باشند ، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر یک دختر ببرد.

مسأله ۲۷۹۹

اگر وارث میّت فقط پدر یا مادر و یک یا چند پسر باشـند ، مال را شـش قسـمت می کنند ، یک قسمت آن را پدر یا مادر ، و پنج قسمت را پسر می برد ، و اگر چند پسر باشند آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می نمایند.

مسأله ۲۸۰۰

اگر وارث میّت فقط پدر ، یا مادر و پسـر و دختر باشد ، مال را شـش قسمت می کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر می برد ، و بقیّه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۸۰۱

اگر وارث میّت فقط پـدر یا مادر و یک دختر باشـد ، مال را چهار قسـمت می کنند: یک قسـمت آن را پدر یا مادر ، و بقیّه را دختر می برد.

مسأله ۲۸۰۲

اگر وارث میّت فقط پدر یا مادر و چند دختر باشد ، مال را پنج قسـمت می کنند: یک قسـمت را پدر یا مادر می برد ، و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۸۰۳

اگر میّت اولاد نداشـته باشد ، نوه پسـری او اگرچه دختر باشد ، سـهم پسـر میّت را می برد ، و نوه دختری او اگرچه پسر باشد ، سهم دخـتر میّت را می برد ، مثلاـ اگر میّت یـک پسـر از دخـتر خود و یـک دختر از پسـرش داشـته باشـد ، مـال را سه قسـمت می کنند یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می دهند.

ارث طبقه دوم

مسأله ۲۸۰۴

طبقه دوم از کسانی که به واسطه نسب إرث می برند جد یعنی پدر بزرگ و جدّه یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر میّت است ، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد ، اولادشان هر چه پایین روند ارث می برند.

مسأله ۲۸۰۵

اگر وارث میّت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد ، همه مال به او می رسد ، و اگر چند برادر پدر و مادری ، یا چند خواهر پدر و مادری باشد مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند ، هر برادری دو برابر خواهر می برد ، مثلا اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد ، مال را پنج قسمت می کنند: هر یک از برادرها دو قسمت ، و خواهر یک قسمت آن را می برد.

مسأله ۲۸۰۶

اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری دارد ، برادر و خواهر پدری که از مادر با میّت جداست ارث نمی برد ، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد ، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد ، همه مال به او می رسد ، و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد ، هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۰۷

اگر وارث میّت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میّت جداست ، همه مال به او می رسد ، و اگر چند برادر مادری ، یا چند خواهر مادری ، یا چند برادر و خواهر مادری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود.

مسأله ۲۸۰۸

اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد ، برادر و خواهر پدری ارث نمی برند ، و مال را شش قسمت می کنند: و یک قسمت را به برادر یا خواهر مادری ، وبقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند ، و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۰۹

اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری داشته باشد ، برادر و خواهر پدری ارث نمی برد ، و مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند ، و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۱۰

اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری ، یا یک خواهر مادری باشد مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد ، و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند ، و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۱۱

اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد ، مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند ، و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۱۲

اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر وزن او باشد ، زن ارث خودرا به تفصیلی که بعد خواهد آمد می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گذشت ارث خودرا می برند ، و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد ، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گذشت ارث خودرا می برند ، ولی به جهت آن که زن یا شوهر ارث می برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود ، و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود ، مثلاـ اگر وارث میّت ، شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد ، نصف مال به شوهر می رسد و یک قسمت از سه قسمت أصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند ، و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است ، پس اگر همه مال او شش تومان باشد ، سه تومان به شوهر ، و دو تومان به برادر و خواهر مادری ، و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند.

مسأله ۲۸۱۳

اگر میّت خواهر و برادر نداشته باشد ، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند ، و سهم برادر زاده و خواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، و از سهمی که به برادر زاده و خواهر زاده پدری یا پدر و مادری می رسد ، هر پسری دو برابر دختر می برد ، هرچند احوط رجوع به صلح است.

مسأله ۲۸۱۴

اگر وارث میّت فقط یک جد یا یک جدّه است چه پدری باشد یا مادری همه مال به او می رسد ، و با بودن جد میّت ، پدر جدّاو ارث نمی برد ، و اگر وارث میّت فقط جد و جدّه پدری باشد ، مال سه قسمت می شود: دو قسمت را جد ، و یک قسمت را جدّه می برد ، و اگر جد و جدّه مادری باشد ، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۸۱۵

اگر وارث میّت فقط یک جد یا جدّه پدری و یک جد یا جدّه مادری باشد ، مال سه قسمت می شود: دو قسمت را جد یا جدّه پدری ، و یک قسمت را جد یا جدّه مادری می برد.

مسأله ۲۸۱۶

اگر وارث میّت جد و جدّه پدری و جد و جدّه مادری باشد ، مال سه قسمت می شود: یک قسمت آن را جد و جدّه مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و دو قسمت آن را به جد و جدّه پدری می دهند ، و جد دو برابر جدّه می برد.

مسأله ۲۸۱۷

اگر وارث میّت فقط زن و جد و جدّه پدری وجد و جدّه مادری او باشد ، زن ارث خودرا به تفصیلی که بعد خواهد آمد می برد ، و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جدّه مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و بقیّه را به جد و جدّه پدری می دهند و جد دو برابر جدّه می برد ، و اگر وارث میّت شوهر و جد و جدّه باشد ، شوهر نصف مال او را می برد ، و جد و جدّه به دستوری که در مسائل قبل گذشت ارث خودرا می برند.

مسأله ۲۸۱۸

در اجتماع برادر یا خواهر یا برادرها یا خواهرها با جد یا جدّه یا اجداد یا جدّات چند صورت است:

(اوّل) این که هریک از جد یا جدّه و برادر یا خواهر همه از طرف مادر باشند ، در این صورت مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود ، اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند.

(دوم) این که همه آنها از طرف پدر باشند ، در این صورت نیز مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود در فرضی که همه ذکور یا همه اناث باشند ، و اگر مختلف باشند هر ذکری دو مقابل انثی می برد.

(سوم) این که هر یک از جد یا جدّه از طرف پدر باشد و برادر یا خواهر از طرف پدر و مادر باشد ، حکم این صورت حکم صورت گذشته است ، و دانسته شد در مسأله «۲۸۰۹» که برادر یا خواهر پدری میّت اگر با برادر یا خواهر پدر و مادری جمع شود ، پدری تنها ارث نمی برد.

(چهارم) این که اجداد یا جدّات ، بعضی از آنان پدری باشد

و بعضـی مـادری ، چه همه ذکور باشـند یـا انـاث یـا مختلف ، و برادرهـا یـا خواهرها نیز چنین باشـند ، در این صورت از برای خویشان مادری از برادرها و خواهرها و اجـداد و جـدّات یک سوم از ترکه است ، و به طور مساوی بین آنها تقسـیم می شود ، اگرچه از جهت ذکورت و انوثت مختلف باشـند ، و از برای خویشـان پـدری دو سوم از ترکه است که به هر ذکری دو مقـابل انثی داده می شود ، و اگر اختلاف بین آنها نباشد و همه ذکور یا همه اناث باشند ، به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود.

(پنجم) این که جـد یا جـدّه از طرف پدر با برادر یا خواهر از طرف مادر جمع شود ، در این صورت برادر یا خواهر در فرضـی که یکی باشد یک شـشم از مال را می برد ، و اگر متعدد باشـند یک سوم را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می نمایند ، و باقی مانده مالِ جد یا جدّه است ، و اگر جد و جدّه هردو باشند ، جد دو مقابل جدّه می برد.

(شـشم) این که جد یا جدّه از طرف مادر با برادر از طرف پدر جمع شود ، در این صورت از برای جد یا جدّه یک سوم اسـت اگرچه یکی باشـد ، و دو سـوم آن از برای برادر است اگرچه نیز یکی باشـد ، و اگر بـا آن جـد یـا جـدّه خـواهر از طرف پـدر باشـد ، در صورتی که یکی باشـد نصف را می برد ، و اگر متعـدّد باشد دو سوم را می برند ، و در هر صورت از برای جد و یا جدّه یک سوم است ، و بنابراین اگر خواهر یکی باشد یک ششم از ترکه زاید از

فریضه می ماند ، و اقوی این است که به خواهر بر می گردد ، هرچند احوط صلح است.

(هفتم) این که اجداد یا جدّات بعضی از آنها پدری و بعضی از آنها مادری ، و با آنها برادر یا خواهر پدری باشد ، چه یکی باشد یا متعدد ، در این صورت از برای جد یا جدّه مادری یک سوم است ، و با تعدد به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند ، و از برای جد یا جدّه پدری و برادر یا خواهر پدری دو سوم از ترکه است ، و با اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل ، و بدون اختلاف به طور مساوی قسمت می شود ، و اگر با آن اجداد یا جدّات برادر یا خواهر مادری باشد ، از برای جد یا جدّه مادری با برادر یا خواهر مادری یک سوم است که به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند ، و از برای جد و یا جدّه پدری دو سوم است ، و بین آنان در صورت اختلاف با تفاضل ، وگرنه به طور مساوی تقسیم می شود.

(هشتم) این که برادرها یا خواهرها بعضی از آنها پدری و بعضی از آنها مادری ، و با آنها جد یا جدّه پدری باشد ، در این صورت از برای برادر یا خواهر مادری یک ششم ترکه است اگر یکی باشد ، و یک سوم از آن است اگر متعدّد باشند ، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود ، و از برای برادر یا خواهر پدری با جد یا جدّه پدری باقی آن ترکه است ، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود در صورتی

که از حیث ذکورت و انوثت مختلف نباشند ، و در صورت اختلاف به تفاضل بین آنها تقسیم می شود ، و اگر با آن برادرها یا خواهرها جد یا جدّه مادری باشد ، از برای جد یا جدّه مادری با برادر یا خواهر مادری یک سوم است ، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود ، و از برای برادر یا خواهر پدری دو سوم است ، و بین آنها در صورت اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل ، و در صورت عدم اختلاف به طور مساوی تقسیم می شود.

مسأله ۲۸۱۹

در صورتی که میّت برادر یا خواهر دارد ، برادر زاده یا خواهرزاده او ارث نمی برد ، ولی این حکم در جایی که ارث برادر زاده یا خواهر زاده با ارث برادر یا خواهر مزاحمت نکند جاری نیست ، مثلا اگر میّت برادر پدری و جد مادری داشته باشد ، برادر پدری دو ثلث و جد مادری یک ثلث ارث می برد ، و در این صورت اگر میّت پسر برادر مادری نیز داشته باشد ، پسر برادر با جد مادری در ثلث شریک می باشند.

ارث طبقه سوم

مسأله ۲۸۲۰

طبقه سوم عمو و عمّه و دایی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گذشت ، که اگر از طبقه اوّل و دوم کسی نباشد اینها ارث می برند.

مسأله ۲۸۲۱

اگر وارث میّت فقط یک عمو یا یک عمّه است ، چه با پدر میّت پدر و مادری باشد یا پدری باشد یا مادری ، همه مال به او می رسد ، و اگر چند عمو یا چند عمّه باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، و اگر عمو و عمّه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند عمو دو برابر عمّه می برد ، مثلا اگر وارث میّت دو عمو و یک عمّه باشد مال را پنج قسمت می کنند ، یک قسمت را به عمّه می دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۸۲۲

اگر وارث میّت فقط چند عموی مادری یا چند عمّه مادری باشند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، ولی اگر عمو و عمّه مادری باشند بنا بر احتیاط واجب در تقسیم با هم صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۳

اگر وارث میّت عمو و عمّه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند عمو و عمّه پدری ارث

نمی برند ، پس اگر میّت یک عمو یا یک عمّه مادری دارد بنابر مشهور مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری و بر فرض نبودن آنها به عمو و عمّه پدری می دهند ، ولی بنابر احتیاط واجب در یک قسمت از پنج قسمت عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری با مادری صلح کنند ، و اگر هم عمو و هم عمّه مادری دارد مال را سه قسمت می کنند ، دو قسمت را به عمو و عمّه پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمّه پدری و یک قسمت را به عمو و عمّه مادری می دهند ، و در هر صورت عموی پدر و مادری یا پدری دو برابر عمّه پدر و مادری یا پدری می برد ، و احتیاط واجب آن است که عمو و عمّه مادری با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۴

اگر وارث میّت فقط یک دایی یا یک خاله باشد همه مال به او می رسد ، و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند بنابر مشهور: «مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود» ولی احتیاط واجب آن است که دایی و خاله در قسمت با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۵

اگر وارث میّت فقط یک دایی یا یک خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری و در صورت نبودن دایی و خاله پدر و مادری دایی و خاله پدری باشد بنابر مشهور: «مال را شش قسمت می کنند ، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری ، یا پدری می دهند و در صورتی که هم دایی و هم خاله مادری باشد ، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را به دایی و خاله مادری و دو قسمت را به دایی و خاله پدر و مادری ، یا پدری می دهند» ولی احتیاط واجب آن است که در هر دو صورت متقرّب به مادر با متقرّب به پدر و همچنین دایی و خاله با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۶

اگر وارث میّت یک یا چند دایی ، یا یک یا چند خاله ، یا دایی و خاله و یک یا چند عمو ، یا یک یا چند عمّه ، یا عمو و عمّه باشد ، مال را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی یا خاله یا هر دو ، و بقیّه را عمو یا عمّه یا هر دو می برند.

مسأله ۲۸۲۷

اگر وارث میّت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمّه باشد ، چنانچه عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشند ، مال را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی یا خاله می برد ، و از بقیّه دو قسمت را به عمو و یک قسمت را به عمّه می دهند ، بنابر این مال را نُه قسمت می کنند ، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمّه می دهند.

مسأله ۲۸۲۸

اگر وارث میّت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمّه مادری و عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشد ، مال را سه

قسمت می کنند ، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می دهند ، و دو قسمت باقی مانده را بنابر مشهور: «شش قسمت می کنند ، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد ، بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند ، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می دهند» ولی احتیاط واجب آن است که عمو و عمّه پدری با مادری در یک قسمت از پنج قسمت صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۹

اگر وارث میّت چند دایی و چند خاله باشند که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمّه هم داشته باشند مال سه سهم می شود: دو سهم آن را به عمو و عمّه می دهند ، و اگر آن دو پدر و مادری یا پدری باشند عمو دو برابر عمّه می برد ، و اگر مادری باشند در قسمت بنابر احتیاط واجب مصالحه کنند ، و یک سهم آن به دایی ها و خاله ها می رسد و بنابر احتیاط واجب به مصالحه قسمت می نمایند.

مسأله ۲۸۳۰

اگر وارث میّت دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری تنها در صورتی که پدر و مادری نباشند و عمو و عمّه باشد ، مال سه سهم می شود ،دو سهم آن را به دستوری که در مسائل قبل گذشت عمو و عمّه بین خودشان قسمت می کنند ، و یک سهم باقی مانده به دستوری که قبل ذکر شد تقسیم می شود.

مسأله ۲۸۳۱

اگر میّت عمو و عمّه و دایی و خاله نداشته باشد ، مقداری که به عمو و عمّه می رسد به اولاد آنان ، و مقداری که به دایی و خاله می رسد به اولاد آنان داده می شود.

مسأله ۲۸۳۲

اگر وارث میّت عمو و عمّه و دایی و خاله پدر ، و عمو و عمّه و دایی و خاله مادر او باشد ، مال سه سهم می شود ، یک سهم آن را بنابر مشهور: «عمو و عمّه و دایی و خاله مادر میّت به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی و خاله پدر میّت به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند ، و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمّه پدر میّت می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد» ولی احتیاط واجب آن است که عمو و عمّه و دایی و خاله مادر میّت در تقسیم ثلث از اصل مال با یکدیگر صلح کنند ، و همچنین دایی و خاله پدر در تقسیم یک ثلث از دو ثلث ، و عمو و عمّه پدر میّت در تقسیم به دستوری که در مسأله «۲۸۲۳» گذشت رفتار نمایند.

ارث زن و شوهر

مسأله ۲۸۳۳

اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد ، نصف همه مال را شوهر او و بقیّه را ورثه دیگر می برند ، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد ، چهار یک همه مال را شوهر و بقیّه را ورثه دیگر می برند.

مسأله ۲۸۳۴

اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد ، چهار یک مال او را زن و بقیّه را ورثه دیگر می برند ، و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد ، هشت یک مال را زن و بقیّه را ورثه دیگر می برند ، و زن از زمین خانه و باغ و زراعت و زمینهای دیگر ارث نمی برد ، نه از خود زمین و نه از قیمت آن ، و از خود هوایی خانه مانند بنا و درخت ارث می برد ، ولی اگر بقیّه ورثه قیمت بنا و درخت را بخواهد بدهد ، باید زن قبول کند ، و همچنین است حکم درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر است.

مسأله ۲۸۳۵

اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی برد مانند زمین خانه تصرّف کند ، باید از سایر ورثه اجازه بگیرد ، و همچنین سایر ورثه تا سهم زن را از هوایی مانند بنا و درخت هر چند از قیمت نداده اند ، نمی توانند بدون اجازه او در آنها تصرّف کنند.

مسأله ۲۸۳۶

اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند ، که سهم زن را از آن قیمت بدهند باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند ، چقدر ارزش دارند ، و سهم زن را از همان قیمت بدهند.

مسأله ۲۸۳۷

مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد ، و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته ، در حکم ساختمان است.

مسأله ۲۸۳۸

اگر میّت بیش از یک زن داشته باشد ، چنانچه اولاد نداشته باشد چهار یک مال ، و اگر اولاد داشته باشد ، هشت یک مال به شرحی که گذشت ، به طور مساوی بین زنهای او قسمت می شود اگر چه شوهر با همه یا بعضی از آنان نزدیکی نکرده باشد ، ولی اگر در مرضی که در آن مرض از دنیا رفته زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است ، آن زن از او ارث نمی برد و حق مهر هم ندارد.

مسأله ۲۸۳۹

اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد ، شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد ، از او ارث می برد.

مسأله ۲۸۴۰

اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گـذشت طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه بمیرد ، شوهر از او ارث می برد ، و نیز اگر شوهر در بین آن عـدّه بمیرد زن از او ارث می برد ، ولی اگر بعـد از گذشـتن عدّه یا در عدّه طلاق بائن ، یکی از آنان بمیرد ، دیگری از او ارث نمی برد.

مسأله ۲۸۴۱

اگر شوهر در حـال مرض ، همسـرش را طلاـق دهـد و پیش از گذشـتن دوازده مـاه هلاـلی بمیرد ، زن بـا سه شـرط از او ارث می برد:

(اوّل) آن که در این مـدّت شـوهر دیگر نکرده باشـد ، و در صـورتی که شوهر کرده باشـد احتیـاط واجب این است که صـلح نمایند.

(دوم) به واسطه بی میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود ، بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد ، ارث بردنش محل اشکال است.

(سـوم) شـوهر در مرضـی که در آن مرض زن را طلاـق داده ، به واسـطه آن مرض یـا به جهت دیگری بمیرد ، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود ، زن از او ارث نمی برد.

مسأله ۲۸۴۲

لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگرچه زن آن را پوشیده باشد ، بعد از مردن شوهر ، جزء مال شوهر است.

مسائل متفرّقه ارث

مسأله ۲۸۴۳

پدر اگر بمیرد قرآن و انگشتر و شمشـیر و لباسـهایی را که پوشـیده مال پسـر بزرگتر است ، و اگر از سه چیز اوّل بیشتر از یکی دارد ، مثلاـ دو قرآن یا دو انگشتر دارد ، احتیاط واجب آن است که پسـر بزرگتر در آنها با ورثه دیگر صـلح کنـد ، و همچنین در کتاب و جهاز شتر و شتر سواری و سلاح دیگر غیر از شمشیر احتیاط واجب در صلح است.

مسأله ۲۸۴۴

اگر پسـر بزرگ میّت بیش از یکی باشـد مثل آن که از دو زن او در یک وقت دو پسـر به دنیا آمده باشـند باید آنچه را که در مسأله قبل ذکر شد به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله ۲۸۴۵

اگر میّت قرض داشته باشد ، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد ، باید چیزهایی که قبل ذکر شد که مال پسر بزرگتر است به قرض او بدهند ، و اگر قرضش کمتر از مال او باشد ، باید از آن چیزهایی که به پسر بزرگتر می رسد به نسبت به قرض او بدهند ، مثلاـ اگر همه دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد ، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چیزها را بابت قرض میّت بدهد.

مسأله ۲۸۴۶

مسلمان از کافر ارث می برد ، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میّت مسلمان باشد از او ارث نمی برد.

مسأله ۲۸۴۷

اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد ، از او ارث نمی برد ، ولی اگر از روی خطا باشد مثل آن که سنگ را به هوا بیندازد و اتّفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد از او ارث می برد ، ولی ارث بردن او از دیه قتل محل اشکال است.

مسأله ۲۸۴۸

هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند ، برای بچّه ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد ، در صورتی که احتمال بیشتر از یکی نرود ، باید یک سهم و بنابر احتیاط سهم یک پسر را کنار بگذارند و بقیّه را ورثه بین خود تقسیم می کنند ، ولی اگر احتمال عقلایی بدهند که بیشتر از یکی باشد ، بنابر احتیاط سهم محتمل را باید کنار بگذارند و زیادی را ورثه بین خود تقسیم کنند ، مگر در صورتی که وثوق و اطمینان باشد که حقِ محتمل از بین نمی رود ، که در این صورت می توانند مقدار زاید بر یک سهم مذکور را بین خود قسمت کنند.

ملحقات

«مسائل مربوط به بانکها»

اشاره

بانکها بر دو نوعند: اسلامی و غیر اسلامی.

بانکهای اسلامی بر سه قسمند: ۱ بانکهای شخصی ۲ بانکهای دولتی ۳ بانکهایی که به شرکت دولت و مردم تأسیس می شود.

و اظهر این است که معاملات مشروعه با بانکهای دولتی و بانکهایی که به شرکت دولت و مردم تأسیس می شود ، جایز است ، ولی احتیاط واجب آن است که یک پنجم فوائد حاصله آن را به نیت ما فی الذمه به سادات فقیر بدهد ، و بقیه از منافع حاصل آن سال می باشد که اگر صرف در مؤونه آن سال نشود ، خمس آن را باید بپردازد .

مسأله ۲۸۴۹

وام گرفتن از بانکهای اسلامی و وام دادن به آنها که در آن شرط سود و فایده شده باشد ، ربا و حرام است ، ولی می توان به راه هایی از ابتلای به ربا پرهیز کرد ، مانند این که وام گیرنده ، کالا-یی را از بانک یا وکیل او به نسبت معیّنی ، مثلا ده یا بیست درصد ، گران تر از قیمت بازار بخرد ، و شرط کند که بانک مبلغ مورد تقاضای او را تا مدّت معینی به او قرض دهد; و یا این که کالا-یی را به بانک یا وکیل او به کمتر از قیمت بازار به نسبت معیّنی بفروشد ، و شرط کند که بانک مبلغ مورد تقاضای او را تا مدّت معیّنی قرض دهد.

و همچنین در وام دادن به بانک می توان از این راه استفاده کرد ، به این که مثلا- بانک کالا-یی را به بیشتر از قیمت بازار از شخص بخرد ، و یا کالایی را به کمتر از قیمت بازار به او بفروشد ، و شرط کند مبلغی را تا مدّت معینی آن

شخص به بانک قرض دهد.

و این نتیجه به اجاره و صلح و هبه به شرط قرض نیز محقّق می شود.

مسأله ۲۸۵۰

در مسأله قبل گـذشت ، که حکم قرض دادن به بانک مانند حکم قرض گرفتن از بانک است ، و چنانچه در قراردادِ وام شـرط فایـده و سود شـده باشـد ، ربا و حرام است ، و فرق نمی کنـد پولی که به بانک داده می شود ، به نحو سپرده ثابت باشـد یعنی صاحب پول بر حسب قرار داد تا مـدّت معینی نمی توانـد از پول خود اسـتفاده نمایـد یا به نحو حساب در گردش باشـد که هر موقع بخواهد می تواند از پول خود اسـتفاده کند ولی چنانچه شرط سود نشود ، و خود را طلب کار ندانند ، اگرچه بانک به او سود بدهـد گذاشـتن پول نزد آن بانـک جایز است. و در بانک های دولتی و مشترک (که به شـرکت دولت و مردم تآسیس شده است) بنابر احتیاط واجب یک پنجم آن سود را به نیت مافی الذمه به سادات فقیر بدهد ، و بقیه از منافع آن سال می باشد ، که اگر در مؤونه آن سال صرف نشود ، باید خمس آن را بپردازد .

مسأله ۲۸۵۱

بانکهای غیر اسـلامی ، که سـرمایه آن از کفّار چه دولتی باشد و چه شخصـی گرفتن پول از آنها ، بدون اشکال جایز است ، و سپردن پول به این بانکها و گرفتن سود از آنها مانعی ندارد ، و همچنین می تواند مقدار سود را به عنوان استنقاذ بگیرد.

اعتبارهای بانکی

اشاره

اعتبارهای بانکی دو گونه است:

۱ اعتبار برای واردات: کسی که بخواهد کالایی از کشورهای خارجی وارد کند ، باید بنابر مقررات در یکی از بانکهای کشورِ وارد کننـده کالا ، گشایش اعتبار نمایـد ، و با گشایش اعتبار ، بانک متعهّـد می شود پس از انجام معامله بین طرفین خریدار و فروشـنده از طریق مکـاتبه یـا مراجعه به نماینـده و وکیـل فروشـنده در کشور خریـدار ، به موجب فـاکتور ارسال شـده از طرف فروشنده که حاکی از تمام مشخصات و اوصاف کالای مورد معامله از جهت کیفیّت و کمیّت می باشد مبلغ مورد اتفاق طرفین را ، توسـط بانک کشور فروشـنده ، به فروشـنده بپردازد ، و با این اقـدام بانک درصـدی مثلا مقـدار ده یا بیست درصـد از کل بهای کالای سـفارش شده را از سـفارش دهنده دریافت می کند ، و سـپس تمام شدنِ معامله را به فروشنده اعلام می نماید ، تا فروشـنده جهت دریـافت بهـای کالاـ ، اسـناد حمـل کالا را به بانک تحویل دهـد ، و با تحویل گرفتن اسـناد حمل کالا بر طبق مشخصات مورد توافق هنگام گشایش اعتبار بانک تمام مبلغ را به فروشنده می پردازد.

۲ اعتبار برای صادرات: کسـی که می خواهـد کالایی را به کشورهای خارجی صادر کنـد ، باید طبق مقررات خریدار خارجی در بانک کشورش گشایش اعتباری نماید ، تا بانک پس از طی همان

مراحل مذکور در گشایش اعتبار برای واردات ، با صادر کننده کالا ارتباط برقرار کرده ، و کالا را تحویل خریدار و بهای آن را تحویل فروشنده بدهد.

بنابراین عمل بانک در گشایش اعتبار برای واردات و صادرات یکی است.

و گاهی صادر کننده کالا و یا نماینده و وکیل او ، بدون آن که قبلا معامله ای با وارد کننده انجام شده باشد ، اسناد و صورت شامل نوع کالا و کیفیّت و کمیّت و مشخصات آن را ، به بانک می فرستد ، و به بانک وکالت می دهد که آن صورت و اسناد را به کسانی که خریدار آن کالا می باشند ، عرضه نماید ، و چنانچه خریدار به قیمت معیّن شده قبول کرد ، تقاضای گشایش اعتبار می کند ، و بانک نیز به ترتیبی که گذشت مراحل تحویل کالا را به خریدار و تحویل بهای آن را به فروشنده انجام می دهد.

مسأله ۲۸۵۲

گشایش اعتبار برای خریدار ، و قبول گشایش اعتبار و انجام تعهّدات از طرف بانک جایز است.

مسأله ۲۸۵۳

جایز است بانک برای انجام گشایش اعتبار و تعهّدات مربوطه ، مبلغی از سفارش دهنده خریدار دریافت نماید.

گشایش اعتبار و گرفتن مبلغ را از نظر شرعی بر عناوینی می توان تطبیق داد ، که به سه عنوان در ذیل اشاره می شود:

اوّل: آن که به عنوان اجاره باشد ، یعنی سفارش دهنده بانک را برای عمل گشایش اعتبار اجیر می کند ، و مبلغ پرداختی را که به نسبت معینی از بهای کالای سفارش شده که مورد توافق بانک و سفارش دهنده است بابت اجرت عمل به بانک می پردازد.

دوم: آن که به عنوان جعاله باشد ، یعنی سفارش دهنده با بانک قرار می گذارد ، که اگر بانک عمل گشایش اعتبار را برای او انجام دهد ، مبلغی را به بانک بپردازد ، و بانک پس از انجام عمل گشایش اعتبار ، حق دارد آن مبلغ را از او بگیرد.

سوم: آن که به عنوان خرید و فروش انجام شود ، به این که بانک مبلغ سفارش شده را با ارز خارجی و به پول کشور فروشنده کالا ، به او می پردازد ، و از سفارش دهنده و خریدار به پول رایج کشور خودش عوض آن را می گیرد ، پس آن ارز خارجی را در ذمّه خریدار به پول کشور خودش با فایده ای که می گیرد ، می فروشد ، و چون مورد معامله ارزی دو نوع مختلف می باشد ، اشکالی ندارد.

نگهداری کالا به وسیله بانک

گاهی بانک کالا را به حساب وارد کننده ، نگهداری می کند ، به این صورت که پس از انعقاد قرارداد میان صادر کننده و وارد کننده ، و پرداخت مبلغ سفارش شده به فروشنده ، و رسیدن

اسـناد و کالا به کشور خریـدار ، و اعلام بانک به خریـدار برای گرفتن کالا ، خریدار در گرفتن کالا تأخیر می نماید ، و بانک کالا را به حساب او نگهداری می کند ، و در مقابل اجرت معینی برای این عمل می گیرد.

و گـاهی بانـک کالا را به حساب صادر کننـده نگهـداری می کنـد ، به این صورت که صادر کننـده ، بـدون قرار داد و معامله قبلی ، کالا را حمل کرده و اسـناد و صورت آن را به بانک می فرسـتد ، تا بانک به بازرگانان کشور عرضه نماید ، ولی کسـی کالاـ را خریـداری نمی کنـد ، و بانک کالا را به حساب صادر کننـده نگهـداری می کنـد ، و در مقابل اجرت معینی برای این عمل از او می گیرد.

مسأله ۲۸۵۴

در هر دو صورت مـذکور چه کالا را بانک به حساب خریـدار نگه داری کنـد و چه به حساب فروشـنده چنانچه گرفتن اجرت نگهـداری کالاـ بر اساس شـرطِ ضـمنِ عقـدی باشـد ، اگر چه به نحو ارتکاز ، یعنی بودن در ذهن طرفین و عـدم غفلت از آن باشـد ، چنان که در این گونه معاملات معمول است ، و یا این که نگهـداری به درخواست و امرِ وارد کننـده و یا صادر کننـده باشـد ، گرفتن اجرت برای آن جـایز است ، و در غیر این دو صورت ، بانک حق نـدارد چیزی بابت نگهـداری به عنوان اجرت بگیرد.

و اگر حمل کالا و ارسال اسـناد به وسـیله بانک با قرار داد قبلی بین وارد کننـده و صادر کننده صورت گرفته ، و بانک وصول اسناد را به وارد کننده ابلاغ کند ، و او از گرفتن اسناد خودداری نماید ، جایز است بانک برای رسیدن به حق خود ، که قیمت سفارش شده را به فروشنده پرداخت

کرده است به مقتضای اختیاری که در این گونه موارد ، وارد کننده به بانک می دهد کالا را به دیگری بفروشد.

ضمانت نامه های بانکی

اشاره

گاه شخصی انجام کاری را از دولت یا از اشخاص به نحو مقاطعه کاری قبول می کند ، مانند ساختمان مدرسه یا بیمارستان یا جاده سازی و مانند اینها ، و در ضمن قرار داد ، صاحب کار ، برای اطمینان از عملِ مقاطعه کار به تعهّدش ، از او ضمانت نامه بانکی برای مبلغ معینی مطالبه می نماید ، که در صورت تخلّف مقاطعه کار از انجام اصل کار و یا تخلّف از شرایط قرار داد ، برای جبران خسارتهای احتمالی آن تخلّف ، از ضمانت نامه استفاده نماید ، و مبلغ معیّن شده را دریافت کند ، و برای این مقصود مقاطعه کار به بانک مراجعه می نماید ، و از بانک تقاضای صدور ضمانت نامه ای به مبلغ مورد تقاضای صاحب کار می کند ، و بانک با دریافت تضمین لازم ، برای مقاطعه کار ضمانت نامه صادر می نماید ، و برای صدور آن به نسبت مبلغ مورد ضمانت از مقاطعه کار ، کارمزد دریافت می کند.

مسأله ۲۸۵۵

عقد ضمان به هر چه که دلالت بر آن تعهّد کند چه لفظ باشد ، مثل ایجاب و قبول قولی ، و چه عملی که دلالت بر آن بکند محقّق می شود ، و فرق نمی کند که ضامن به صاحب کار تعهّد نماید که مقاطعه کار ، وجه الضمان را بپردازد ، یا تعهّد کند که مقاطعه کار به تعهّدات و شرایط خود وفا نماید ، و در صورت تخلّف ، وجه الضمان را بپردازد.

مسأله ۲۸۵۶

بر مقاطعه کار واجب است در صورت تخلّف از انجام قرار داد ، به شرط خود که پرداخت وجه الضمان است ، در صورتی که این شرط ضمن عقدی قرار داده شده باشد ، وفا کند ، و اگر از پرداخت وجه الضمان خودداری نماید ، صاحب کار به بانکی که ضمانت نامه را صادر کرده است ، مراجعه می کند ، و چون صدور ضمانت نامه به درخواست مقاطعه کار بوده است ، او ضامن بانک می باشد ، و آنچه بانک می پردازد ، باید مقاطعه کار بپردازد ، و بانک حق دارد از او مطالبه کرده و دریافت نماید.

مسأله ۲۸۵۷

کار مزد معینی را که بانک بابت صدور ضمانت نامه از مقاطعه کار می گیرد ، جایز است ، و معامله بانک با مقاطعه کار به راههایی تصحیح می شود ، و از آن جمله این است که به صورت عقد اجاره باشد ، یعنی مقاطعه کار ، بانک را به مبلغ معیّنی برای عمل مذکور اجیر کند ، و یا به صورت عقد جعاله باشد ، که مقاطعه کار ، کارمزد را جُعل مبلغی که در مقابل عمل در عقد جعاله قرار داده می شود در مقابل انجام عمل مذکور قرار دهد.

فروش سهام

اشاره

گاهی شرکت های سهامی برای فروش سهام و اسناد بهادار خود ، بانکها را واسطه قرار می دهند ، و بانکها با دریافت مبلغی بر حسب قرار داد به عنوان واسطه ، به فروش و صرف آن سهام و اسناد اقدام می کنند.

مسأله ۲۸۵۸

این قرار داد با بانک جایز است ، چه به صورت اجاره باشد ، که شرکت سهامی ، بانک را در مقابل پرداخت آن کارمزد برای این کار فروش سهام و اسناد بهادار اجیر کند ، و چه به صورت جعاله باشد ، که شرکت سهامی متعهّد شود که اگر بانک این کار را برای او انجام دهد ، این مبلغ را به او بپردازد ، و در هر دو صورت بانک با انجام دادن عمل مذکور ، حق دارد کار مزد تعیین شده را دریافت کند.

مسأله ۲۸۵۹

خرید و فروش سهام شرکتهای سهامی ، در صورتی که در آن شرکتها معاملات حرام مانند معاملات ربوی انجام نشود ، جایز است ، و خرید و فروش سهام شرکتهایی که معاملات حرام انجام می دهند در صورتی که سودِ حاصلِ از حرام ، جزء سرمایه شرکت باشد ، جایز نیست ، و در غیر این صورت خرید و فروش خودِ سهام جایز است ، ولی باید از درآمدهای حرامِ آن پرهیز شود.

حواله های داخلی و خارجی

اشاره

حواله چند نوع است:

اوّل: آن که مشتری و مراد از مشتری در این مسائل صاحب حساب و کسی که برای معامله با بانک ، به بانک مراجعه می نماید ، می باشد پولی در بانک داشته باشد ، و از بانک تقاضا کند که چک بانکی یا حواله ای به عهده یکی از بانکهای طرف حساب خود در داخل یا خارج کشور صادر کند ، و یا از بانک تقاضا نماید که پول او را ، شعبه دیگر از آن بانک در شهر یا کشور دیگر پرداخت نماید ، و مشتری آن مبلغ را در آن محل دریافت کند ، و بانک برای این عمل حق دارد کارمزد از مشتری دریافت نماید ، و گرفتن این کار مزد را ممکن است به این نحو تصحیح کرد که چون بانک شرعاً ملزم نیست پولی که از مشتری گرفته در شهر یا کشور دیگر بپردازد ، و حق دارد از پرداخت آن در غیر محلّی که از مشتری پول گرفته خودداری کند ، برای رفع ید از این حق جایز است که مبلغی بگیرد که پول مشتری را در شهر یا کشور دیگر به او بپردازد.

دوم: آن که مشتری پولی در بانک نداشته باشد ، و بانک برای او چک یا حواله ای صادر کند

که بانـکِ طرفِ حسابِ این بانک ، در داخل یا خارج کشور به مشتری او قرض دهـد ، و یا این بانک از متصـدّی شـعبه دیگر بخواهـد که به آن مشتری قرض دهـد ، و این کـار وکالت دادن بانک است به بانک طرف خود یا به متصـدّی شـعبه دیگر که پول را به آن شخص قرض بدهد ، و یا وکالت دادن به آن شخص است که پول را قبض و به عنوان قرض تملّک کند ، و برای این وکالت دادن ، بانک می تواند کار مزد از آن شخص بگیرد.

و چنانچه حواله ای که در خارج کشور به مشتری می دهـد ، به پول کشور خارج باشد ، و مشتری به گونه ای که ذکر شد ، از بانک ، آن پول را برای خود قرض کند ، بانک حق دارد طلب خود را به همان پول خارجی از او مطالبه نماید ، و می تواند در مقابل گرفتن مبلغی از حق خود صرف نظر کند ، و یا آن پول خارجی را با پول کشور مشتری با اضافه ای معاوضه نماید.

سوم: آن که شخصـی مبلغی را در شـهر خود به بانک بدهـد تا معادل آن را در داخل یا خارج کشور از بانکِ طرف آن بانک دریافت کنـد ، مثلا پولی را در نجف اشـرف به بانک می دهد که در بغداد بگیرد ، یا در شام و لبنان و یا کشور دیگر بگیرد ، و بانـک برای این کـار مبلغی اضافه می گیرد ، این عمل بانک و گرفتن مبلغ مـذکور جایز است ، و جواز گرفتن مبلغ اضافه به این جهت است که ربـای حرام در قرض ، زیـاده ای است که قرض دهنـده از قرض گیرنـده بگیرد ، ولی اگر قرض گیرنـده از قرض دهنده زیادی بگیرد ،

جایز است ، و در صورتی که آن دو پول از دو جنس باشد مثل تومان ایرانی و دینار عراقی بانک می تواند ارز خارجی را به مبلغی از پول کشور مشتری که ارزش آن بیشتر باشد ، بفروشد.

چهارم: آن که شخصی در محلّی مبلغی از بانک می گیرد ، و بدون این که درخواست و الزامی از بانک باشد ، گیرنده درخواست می کند آن مبلغ را در محل دیگری به بانک بپردازد ، و بانک برای قبول این عمل مبلغی از آن شخص می گیرد؛ گرفتن این مبلغ اضافی به یکی از دو راه جایز است:

۱ اگر آن دو پول از دو جنس باشد مانند این که شخص از بانک ریال ایرانی بگیرد ، و در مقابل بانک از او پول غیر ایرانی بگیرد بانک از آن شخص ، آن پول خارجی را با مبلغ اضافی که از او می گیرد به پولی که به او می دهد ، معاوضه می کند.

۲ چون بانک شرعاً ملزم نیست ، پولی که به آن شخص داده ، در محل دیگری بگیرد ، و حق دارد درخواست گیرنده را قبول نکند ، می تواند برای اسقاط این حق مبلغی از شخص بگیرد.

مسأله ۲۸۶۰

آنچه از اقسام حواله های بانکی و تطبیق آنها با عناوین فقهی گذشت ، نسبت به اشخاص هم جاری است ، مانند این که کسی مبلغی در محلّی به شخصی بدهد ، که آن مبلغ و یا معادل آن را در محل دیگر دریافت کند ، و آن شخص مبلغی اضافه بگیرد ، و یا مبلغی از شخصی در محلّی بگیرد و معادل آن را با اضافه ای در شهر یا کشور دیگر بپردازد.

مسأله ۲۸۶۱

در موارد حواله فرق نمی کند که حواله کننده مبلغی نزد شخص یا بانکی که بر او حواله می کند داشته باشد ، یا نداشته باشد ، و در هر دو صورت حواله صحیح است.

جایزه های بانکی

اشاره

گاهی بانکها به منظور تشویق و ترغیب مردم که حساب باز کنند ، یا مشتریان که بیشتر پولشان را به بانک بسپارند ، جایزه ای در نظر می گیرند که از طریق قرعه کشی به کسی که قرعه به نام او اصابت کند ، بدهند.

مسأله ۲۸۶۲

جایزه های بانکی دو صورت دارد:

اول: آن که قرعه کشی بر بانک شرط نشود ، بلکه قرعه فقط به عنوان تشویق باشد ، در این صورت عمل قرعه جایز است ، و کسی که قرعه به نام او اصابت کند ، جایز است آن جایزه را بگیرد ، و اگر بانک دولتی یا مشترک (که به شرکت دولت و

مردم تآسیس شده است)باشد احتیاط واجب آن است که یک پنجم آن را به نیت مافی الذمه به سادات فقیر بدهد ، و بقیه از منافع آن سال می باشد که اگر در مؤونه آن سال صرف نشود باید خمس آن را بپردازد .

دوم: آن که قرعه کشی شرط شود ، و بانک به جهت وفای به آن شرط قرعه بکشد ، که در این صورت عمل قرعه کشی جایز نیست ، و همچنین گرفتن جایزه برای کسی که قرعه به نام او اصابت کرده است جایز نیست.

تحصیل و نقد کردن سفته ها به وسیله بانکها

یکی از خدمات بانکی وصول کردن سفته های مشتریان است ، به این ترتیب که پیش از سررسید ، وجود آن سفته را در بانک و شماره و مقدار و تاریخ سر رسید آن را به متعهّد سفته اعلام می نماید ، تا برای پرداخت آن در سر رسید آماده شود ، و بانک پس از وصول سفته ، مبلغ آن را در حساب مشتری منظور می کند ، و یا نقداً به او می پردازد ، و برای این خدمت کار

مزدی دریافت می نماید.

و از خدمات بانک ، وصول کردن چکهایی است که مشتریان نزد بانک می گذارند ، و بانک از مشتری برای این خدمت کار مزدی می گیرد.

مسأله ۲۸۶۳

وصول سفته و دریافت کارمزد چند صورت دارد:

۱ متعهّد سفته پولی نزد بانک دارد ، و در آن سفته قید شده است که طلبکار در سر رسیدش به آن بانک مراجعه کند و بانک مبلغ سفته را از حساب بدهکار برداشت کرده ، و به طلبکار نقد بپردازد ، و یا در حساب طلبکار منظور نماید ، و این کار به این معنی است که متعهّد سفته طلبکار خود را به بانک حواله کرده است ، و چون در بانک پول داشته و بانک بدهکار او می باشد ، حواله صحیح است ، و احتیاج به قبول ندارد.

و در این صورت جایز نیست بانک برای پرداخت بدهی، مبلغی دریافت کند.

۲ متعهّد سفته بدون آن که پولی در بانک داشته باشد و بانک به او بدهکار باشد ، مبلغ سفته را به بانک حواله می کند ، که این حواله بر بریء یعنی کسی که بدهکار حواله کننده نیست می باشد و جایز است ، و بانک این حواله را قبول می کند ، و مبلغ آن را می پردازد ، و بابت قبول کردن حواله از متعهّد سفته کارمزد می گیرد ، و گرفتن این کار مزد نیز جایز است.

۳ مشتری سفته خود را بدون این که حواله ای از جانب متعهّد شده باشد ، جهت وصول ، به بانک می دهد ، و این عمل را می توان به عنوان عملی که مورد جعاله واقع شده است ، انجام داد ، و گرفتن مبلغی به عنوان جُعل آنچه به عنوان عوض در جعاله قرار داده می شود برای این عمل نیز جایز است ، در

صورتی که بانک فقط در گرفتن اصل دَیْن دخالت داشته باشد ، ولی چنانچه برای آن دَیْن سود و فایده نزولی قرار داده شده باشد ، تصدّی بانک جایز نیست.

خرید و فروش ارز (پولهای خارجی)

مسأله ۲۸۶۴

خرید و فروش پول های خارجی مانند دینار به تومان به زیادتر از آنچه خریداری شده ، یا کمتر ، یا مساوی با آن جایز است ، و فرق نمی کند که معامله با مدّت باشد یا بدون مدّت.

حسابهای جاری

مسأله ۲۸۶۵

کسی که حساب جاری در بانکی دارد ، و پولی در آن گذاشته ، حق دارد هر مبلغی که بخواهد و بیشتر از موجودی او نباشد ، از آن حساب برداشت کند ، ولی گاهی بانک اجازه می دهد که مشتری او ، مبلغ معینی با نداشتن موجودی در حساب ، برداشت کند ، و این بر حسب اعتمادی است که به مشتری خود دارد ، و این را برداشت آزاد می نامند ، و بانک برای قرض دادن این مبلغ فایده می گیرد ، و این قرض دادن و گرفتن فایده جایز نیست.

خرید و فروش سفته ها

اشاره

منشأ مالیّت یکی از دو امر است:

اوّل: آن که برای چیزی منافع و خواصی باشد که موجب رغبت عقلاـ به آن چیز شود ، مانند خوردنی ها و آشامیدنی ها و پوشیدنی ها.

دوم: آن که مقامی که صاحب اعتبار است ، برای آن چیز اعتبار مالیّت کند ، مانند اسکناس ها و تمبرها که حکومتها به آنها ارزش و مالیّت می دهند.

مسأله ۲۸۶۶

بیع خرید و فروش با قرض از جهت موضوع و حکم فرق دارد:

از جهت موضوع بیع تبدیل عین است به عوض در اضافه ، چه آن اضافه ملکیّت باشد یا حق ، و قرض تملیک عین است به ضمانِ قرض گیرنده ، به مثل اگر مثلی باشد ، و به قیمت اگر قیمی باشد.

از جهت حکم ، در احکامی اختلاف دارند که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱) ربـا در بیع و قرض مختلف است ، در قرض هر نوع زیـادی که شـرط شود ربا و حرام است ، ولی در بیع زیادی در صورتی حرام است که چیز فروخته شده و عوض آن از یک جنس باشـند و با کیل یا وزن فروخته شوند ، که در این صورت زیادی ربا و حرام است ، پس اگر از یک جنس نباشند و یا با کیل و وزن فروخته نشوند ، زیاده گرفتن در آن حرام نیست ، مانند اجناسی که به عدد فروخته می شوند.

۲) ربـا در بیع موجب بطلان بیع است ، و نقل و انتقالی محقّق نمی شود ، و در قرض ، ربا موجب بطلان قرض نیست ، و قرض گیرنده مالک مالی که قرض گرفته می شود ، ولی قرض دهنده مالک مقدار زیادی که شرط شده نمی شود.

مسأله ۲۸۶۷

تمام پول های کاغـذی از قبیل دینارهای عراقی یا دلارهای آمریکایی یا تومانهای ایرانی و امثال اینها مالیّت دارنـد ، زیرا که از طرف هر یـک از دولتها نسبت به پول های کاغـذی خود ارزشـی معیّن شـده است که در تمام مملکت قبول و رایـج است ، و بدین جهت مالیّت پیدا نموده ، و هر موقعی بخواهند از اعتبار و مالیّت ساقط می نمایند.

و معلوم است که این پولها با کیل یا وزن فروخته

نمی شونـد ، و از این جهت بعضـی از فقهـا (اعلی الله مقامهم) فرموده انـد: «معاوضه این پول ها به هم جنس خود با زیاده جایز است ، و همچنین معامله این پول ها که دَینِ در ذمّه باشـد به نقدی با نقیصه یا زیاده جایز است.» ولی معاوضه چیزی که مالیّت اعتباری دارد و به شماره خرید و فروش می شود ، به هم جنس خود با زیاده یا نقیصه محل اشکال است.

و چنانچه مالکِ ناقص با مالکِ زایـد مصالحه کنـد بر این که مالک زایـد آن را به او ببخشد ، و او هم ناقص را به مالکِ زاید ببخشد ، اشکال ندارد ، مثلا مالک نهصد تومان به مالک هزار تومان به قصد مصالحه بگوید: «مصالحه می کنم با تو بر این که هزار تومان به من ببخشی و من نهصد تومان به تو ببخشم».

مسأله ۲۸۶۸

سفته های ریالی که بین مردم و تجّار معمول است ، و با آنها معامله می کننـد ، مانند اسـکناس نیست که برای خود آنها مالیّت اعتبار شده باشد ، بلکه آنها سـند دَینی است که در ذمّه متعهّد و امضاء کننده سـفته می باشد ، پس مشتری موقعی که سفته ای به فروشـنده کالا می دهد ، در واقع بهای کالای خریده شده را نداده است ، و به این جهت چنانچه آن سفته در دست فروشنده گم یـا سـوخته شـود ، چیزی از مـال فروشـنده تلف نمی شود و ذمّه مشـتری فـارغ و بریء نمی گردد ، ولی اگر بهـای کالاـ را اسکناس داده بود و گم می شد ، از کیسه فروشنده رفته و او ضرر کرده بود.

مسأله ۲۸۶۹

سفته ها بر دو نوع است:

اوّل: آن که از یک بـدهی واقعی حکایت کند ، یعنی امضا کننده مبلغ ذکر شده در سـفته را حقیقتاً به صاحب سـفته بدهکار و سفته مدرک آن بدهکاری باشد.

دوم: آن که واقعیت ندارد ، و فقط صوری است.

در نوع اول که حقیقتاً صـاحب سـفته به موجب آن طلب مـدّت داری را طلبکار است ، فروش آن به کمتر یا بیشتر در صورت اختلاف ماننـد دینار به تومان مثلاً چنانچه ثمن نسـیه نباشد ، اشـکال ندارد ، ولی در صورت عدم اختلاف مثل فروش دینار به دینار یا ریال به ریال محل اشکال است ، و اگر به مصالحه به گونه ای که در مسأله ۲۸۶۷ گذشت معامله شود ، اشکال ندارد.

در نوع دوم که سـفته صوری است ، صاحب سـفته نمی توانـد آن را به دیگری بفروشـد ، چون طلبی از امضا کننـده آن سـفته ندارد ، بلکه سفته به این منظور صادر شده که صاحب سفته بتواند از آن استفاده کند ، و استفاده از آن

به معامله شرعی به این است که مثلا امضا کننده سفته به شخصی که سفته را به او داده است وکالت دهد که مبلغ سفته را که مثلا ۵۰ ریال سعودی است و ارزشش ۱۱۰۰۰ تومان ایرانی باشد در ذمّه او به نوع دیگری از پول به کمتر از ارزش آن مثلا ۱۰۰۰۰ تومان به بانک بفروشد ، و وکالت داشته باشد که آن ۱۰۰۰۰ تومان را نیز از طرف امضا کننده سفته به خودش به مبلغ ۵۰ ریال سعودی بفروشد ، و به این ترتیب ذمّه صاحب سفته ، به امضا کننده آن ، بدهکار می شود به مقدار مبلغی که امضا کننده سفته به بانک بدهکار گردیده است ، یعنی ۵۰ ریال سعودی ، و یا این که بانک وجه سفته را به صاحب سفته قرض بدهد ، و صاحب سفته ، مبلغی را بدون این که بانک بر او شرط کند به عنوان کار مزد ثبت در دفاتر و تحصیل آن در سر رسید ، به بانک بدهد ، ولی اگر با شرط هر چند ضمنی باشد قرض ربوی خواهد بود.

و مراجعه متعهّد سفته به کسی که از آن استفاده کرده است ، و گرفتن تمام مبلغ سفته اشکال ندارد، زیرا استفاده کننده سفته، بانک را بر متعهّد سفته ، به تمام مبلغ حواله داده است.

کارهای بانکی

کارهای بانکی دو قسم می باشد:

۱ کارهایی که مربوط به معاملات ربوی است ، اشتغال به آنها جایز نیست ، و کارمندی که در این نوع کارها مشغول است، در مقابل آن نمی تواند اجرت بگیرد.

۲ کارهایی که ارتباطی با معاملات ربوی ندارد ، اشتغال به آنها و اجرت گرفتن برای آنها جایز است.

«احکام بیمه»

اشاره

بیمه قراردادی است بین بیمه کننده و بیمه شونده بر این که بیمه شونده مالی به بیمه کننده بپردازد چه آن مال عین یا منفعت یا عمل باشد ، و چه یک جا و یا به اقساط باشد و در مقابل بیمه کننده خسارتی را که بر بیمه شونده یا بر دیگری وارد می شود به طوری که در عقد معیّن شده بپردازد.

مسأله ۲۸۷۰

بیمه انواع و اقسام متعددی دارد مانند بیمه حیات و بیمه سلامت و بیمه مال و چون حکم آنها یکی است نیازی به بیان اقسام و انواع آن نیست.

مسأله ۲۸۷۱

بیمه از عقود است و به ایجاب و قبول محقّق می شود ، مثل آن که بیمه کننده بگوید: «من متعهّدم که خسارت وارده بر جان یا مال را در مقابل پرداخت چنین مالی جبران کنم» و کسی که خواهان بیمه است بگوید: «قبول کردم» یا کسی که خواهان بیمه

است بگوید: «من تعهّد می کنم که مال معینی را در مقابل جبران چنین خسارتی بپردازم» و بیمه کننده قبول کند.

و این عقـدماننـد سـایر عقود ، به قول و فعـل محقّق می شود ، و شـرایط عامّه عقود ماننـد بلوغ و عقل و قصـد و مکره نبودن و محجور نبودن طرفین عقد به سفاهت یا افلاس در آن معتبر است.

و معتبر است آنچه بیمه می شود ماننـد جان یا مال و خطرهای احتمالی که جان یا مال به جهت آن بیمه می شود ، معیّن باشد ، و همچنین مـالی که پرداخت می شود ، و اگر به اقسـاط است ، اقسـاط ماهـانه یـا سالانه آن مثلا معیّن باشـد ، و ابتـدا و انتهای مدّت بیمه نیز معیّن باشد.

مسأله ۲۸۷۲

می توان تمـام اقسـام عقـد بیمه را از بـاب تعهّد بیمه کننـده و بیمه شونـده به پرداخت خسارت و مال معیّن ، قرار داد ، هرچند احوط آن است که مثلا بیمه شونـده مال معینی به بیمه کننده صـلح کند به شـرط آن که بیمه کننده خسارت احتمالی که معیّن شـده جـبران نمایـد ، و بر بیمه کننـده جـبران واجب می شـود ، و همچنین در صورتی که مـال معیّن از طرف بیمه شونـده عین باشـد ، می توان عقـد بیمه را به عنوان هبه به شـرط تحمّل خسارت احتمالی از جانب بیمه کننـده انجام داد ، که بر بیمه کننـده وفای به شرط

واجب است.

مسأله ۲۸۷۳

چنانچه عقـد بیمه به صورت صـلح به شـرط تحمّل خسارت یا به صورت هبه به شـرط تحمّل خسارت باشـد ، و بیمه کننـده در صورت پیش آمد خسارتی بر بیمه شونده ، از جبران آن خودداری کند و به شـرط عمل ننماید ، بیمه شونده خیار تخلّف شرط دارد و می تواند صلح یا هبه را فسخ کند ، و آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده ، پس بگیرد.

مسأله ۲۸۷۴

در صورتی که بیمه شونده اقساط بیمه را بر طبق قرار داد نپردازد ، بر بیمه کننده واجب نیست خسارت وارده را جبران کند ، و بیمه شونده حق ندارد آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده ، پس بگیرد.

مسأله ۲۸۷۵

در صحّت عقد بیمه مدّت معیّنی معتبر نیست ، که باید مثلا یکساله باشد یا دو ساله یا بیشتر ، بلکه تابع توافق بیمه شونده و بیمه کننده است.

مسأله ۲۸۷۶

اگر شـرکتی با سـرمایه گذاری عدّه ای تأسیس شود ، و هر یک از شـرکا و یا یکی از آنان در ضـمن عقد شـرکت بر دیگران شرط کنـد که چنـانچه ضـرر و حـادثه ای بر جان یا مال او وارد شود با تعیین نوع حادثه شـرکت بایـد خسارت آن حادثه را از سود عاید خود جبران کند ، در صورت وقوع حادثه تا زمانی که عقد شرکت باقی است واجب است شرکت به این شرط عمل نماید.

«احکام سرقفلی»

اشاره

از معاملات رایج معامله سرقفلی است ، و حق سرقفلی ، آن است که مستأجر اختیار تخلیه و واگذاری عین اجاره شده را به غیر داشته باشد ، یا مالک اختیار زیاد کردن مال الاجاره و گرفتن عین اجاره شده را از مستأجر نداشته باشد.

مسأله ۲۸۷۷

صحّت این معـامله متوقف است بر ثبوت حقّی برای مسـتأجر ، و آن حق به اجـاره کردن محـل سـکنی و محـل کسب ، هرچنـد مـدّت اجاره طولانی باشـد ، یا کیفیّت کسب و کار یا شخصـیّت مسـتأجر که موجب ارزش و مرغوبیّت محل کار باشد حاصـل نمی شود ، و هر چنـد از نظر عرف و قانون دولتی مسـتأجر را ذی حق بداننـد ، اعتبار ندارد ، و بعد از انقضای مدّت اجاره ، هر گونه تصرّف در عین اجاره شده بر مستأجر حرام و ید او بر آن عین و منافع عین ، ید عدوان و ضمان است ، و اجاره دادن آن

عین فضولی و با اجازه نکردن مالك فاسد است.

و ثبوت حق شرعاً به وسیله شرطِ مشروع ممکن است ، مثل آن که در ضمن عقد اجاره شرط شود چه این که برای شرط موجر مبلغی دریافت کند یا نکند که پس از انقضای مدّت اجاره ، آن محل را به او و یا به کسی که او معیّن کند ، و همچنین هر مستأجری که مستأجر قبلی او را معیّن می نماید به همان مال الاجاره سابق اجاره دهد ، که در این صورت به مقتضای حق الشرط ، هر مستأجر می تواند سرقفلی گرفته و آن محل را واگذار کند ، و موجر به مقتضای وجوب وفای به شرط حق امتناع از اجاره دادن به مستأجر اوّل یا کسی که او معیّن کرده و یا هر مستأجری که مستأجر قبل او را معیّن کرده ندارد.

مسأله ۲۸۷۸

اگر در عقد اجاره شرط شده که مستأجر با تجدید اجاره به مال الاجاره اوّل تا مدتی که بخواهد می تواند در آن محل بماند ، مستأجر می تواند سرقفلی برای تخلیه محل بگیرد ، هر چند موجر ملزم به اجاره دادن به دهنده سرقفلی نیست.

«مسائلی از قاعده الزام»

مسأله ۲۸۷۹

به فتوای علمای عامّه جز معدودی از آنها در صحّت عقد نکاح حضور شهود شرط است ، و حنفیه و حنبلیه و شافعیه وقت آن را هنگام اجرای صیغه نکاح می دانند و مالکیه وقت آن را تا قبل از دخول توسعه داده اند ، و این شرط نزد علمای امامیّه معتبر نیست ، بنابراین اگر مردی از عامّه که تابع نظر مشهور علمای آنهاست بدون حضور شهود ، عقد کند ، بر مذهب خود او ، این عقد باطل است ، و آن زن همسر او نشده است ، در این صورت مرد شیعی مذهب می تواند بر طبق قاعده الزام ، آن زن را به عقد خود درآورد.

مسأله ۲۸۸۰

به فتوای علمای عامّه جایز نیست شخصی در نکاح جمع کند بین عمّه و دختر برادر عمّه ، و خاله و دختر خواهر خاله ، و فقط می تواند با یکی از آنان ازدواج کند ، پس اگر هر دو عقد مقارن باشد هر دو باطل ، و اگر مقارن نباشد دومی باطل است ، ولی در نزد علمای امامیّه جمع در نکاح بین آن دو با اجازه عمّه یا خاله صحیح است ، بنابراین اگر پیرو مذهب عامّه ، عمّه و دختر برادر او را یا خاله و دختر خواهر او را مقارن با یکدیگر عقد کند ، عقد هر دو به مذهب او باطل است ، و پیرو مذهب شیعه می تواند به قاعده الزام با هر کدام آنها ازدواج کند ، و اگر مقارن با یکدیگر نباشد ، شیعی مذهب می تواند با دومی ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۱

در مذهب عامّه در طلاق زن یائسه و یا صغیره ای که شوهر با آنها نزدیکی کرده باشد ، بر آن زن واجب است عدّه نگه دارد هر چند در مورد صغیره در بعضی از مذاهب عّامه تفصیلی است ولی در مذهب شیعه در طلاق زن یائسه و صغیره عدّه واجب

نیست.

بنابراین بر مذهب عامّه ، آنها ملزم هستند که احکام عدّه را رعایت کنند ، پس اگر زن یائسه یا صغیره از عامّه شیعه گردد لازم نیست عدّه نگه دارد ، و اگر طلاق او رجعی باشد جایز است نفقه ایّام عدّه را از شوهر عامّی مطالبه کند ، و جایز است با شخص دیگری در آن ایّام ازدواج نماید ، و همچنین اگر مرد عامی شیعه شود جایز است با خواهر زن یائسه و صغیره ای که طلاق داده است و هنوز به مذهب عامّه در

ایّام عدّه هستند ازدواج کند ، و لازم نیست احکام عدّه را رعایت نماید.

مسأله ۲۸۸۲

اگر مردی از عامّه بدون حضور دو شاهد عادل زن خود را طلاق دهد ، و یا مقداری از بدن زن خود را مثلا یک انگشت زنش را طلاق دهد ، بر مذهب او این طلاق صحیح است ، ولی بر مذهب امامیّه این طلاق باطل است ، بنابراین مرد شیعه به قاعده الزام می تواند با آن زن مطلقه پس از تمام شدن ایّام عدّه ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۳

اگر مردی از عامّه زن خود را که در حال عادت است طلاق دهد ، و یا در حال پاکی که با او مقاربت کرده است طلاق دهد ، این طلاق بر مذهب او صحیح است ، ولی در مذهب امامیّه این طلاق باطل است ، بنابراین مرد شیعی بنا به قاعده الزام می تواند با آن زن بعد از تمام شدن ایّام عدّه ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۴

به مذهب ابی حنیفه و بعض دیگر از فقهای عامّه کسی که به اجبار و اکراه زنش را طلاق دهد آن طلاق صحیح است ، ولی به مذهب امامیّه باطل است ، بنابراین شخص شیعی بنا به قاعده الزام می تواند با زنی که با جبر و اکراه شوهرش او را طلاق داده در صورتی که پیرو مذهب ابی حنیفه یا هم رأیان او باشد ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۵

اگر مردی از عامّه قسم یاد کند که کاری انجام ندهد ، و اگر آن کار را انجام داد زنش مطلقه شود ، و آن کار را انجام داد ، بر مذهب خودش زن او مطلقه می شود ، و بر مذهب امامیّه قسم به طلاق منعقد نمی شود ، بنا به قاعده الزام جایز است مرد شیعی بعد از ایّام عدّه با آن زن ازدواج کند ، و همچنین بر مذهب عامّه به کتابت طلاق جایز است ، و بر مذهب امامیّه طلاق به کتابت واقع نمی شود ، بنا به قاعده الزام ، مرد شیعی می تواند با زنی که به نوشته طلاق داده شده ، پس از ایّام عدّه ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۶

به فتوای ابی حنیفه به نقل ابن قدامه اگر کسی چیزی را بدون رؤیت به وصف فروشنده خریداری کند ، و بعد رؤیت نماید ، اگر چه آن چیز مطابق وصف فروشنده باشد، برای خریدار خیار رؤیت ثابت می شود، ولی در مذهب امامیّه در این مورد خیار رؤیت نیست ، بنابراین اگر شیعه از پیروی ابی حنیفه چیزی به وصف خرید و بعد رؤیت کرد ، بنا به قاعده الزام برای آن شیعه خیار رؤیت ثابت می شود.

مسأله ۲۸۸۷

بنا به نقل ابن قدامه در المغنی در مذهب ابی حنیفه و مذهب شافعی اگر کسی در معامله مغبون شود خیار غبن ندارد ، بنابراین اگر شیعه از شافعی یا حنفی مذهب چیزی خرید و بعد معلوم شد که فروشنده مغبون می باشد ، بنا به قاعده الزام ، خریدار شیعی می تواند فروشنده را به وفای به عقد ملزم کند.

مسأله ۲۸۸۸

در مذهب ابی حنیفه در صحّت عقد سلم فروش چیزی به نحو کلی مدّت دار به ثمن نقد حاضر شرط است که آن چیز هنگام عقد در خارج موجود باشد ، ولی در مذهب شیعه این شرط در صحّت معامله سلم معتبر نیست ، بنابراین اگر شیعه با حنفی مذهب معامله سلم انجام دهد و مورد معامله موجود نباشد ، بنا به قاعده الزام می تواند فروشنده حنفی را به بطلان معامله ملزم کند ، و همچنین است اگر حین انجام معامله خریدار حنفی بوده و بعد شیعه شده باشد.

مسأله ۲۸۸۹

اگر شخصی از عامّه بمیرد و از او یک دختر عامّی مذهب بماند ، و برادری داشته باشد ، اگر برادر شیعه باشد و یا پس از مرگ برادرش شیعه شود ، بنا به قاعده الزام برادر شیعه می تواند آنچه از ترکه میّت زیاد می آید از باب تعصیب بگیرد ، هر چند تعصیب در مذهب شیعه باطل است.

و همچنین اگر شخصی از عامّه یک خواهر عامی مذهب وارث داشته باشد و عموی ابوینی داشته باشد ، چنانچه عموی او شیعه باشد و یا بعد از مرگ پسر برادرش ، شیعه شود ، بنا به قاعده الزام می تواند آنچه از باب تعصیب به او می رسد بگیرد ، و همچنین است حکم در سایر موارد تعصیب.

مسأله ۲۸۹۰

در مذهب عامّه زن میّت از تمام آنچه از میّت مانده از نقود و متاع و اراضی و بساتین و غیر اینها ارث می برد ، ولی در مذهب امامیّه زن از زمین نه از عین آن و نه از قیمت آن ارث نمی برد ، بنابراین اگر میّت از عامّه وزن او شیعه باشد ، بنا به قاعده الزام زن شیعه از زمین ارث می برد.

آنچه گذشت قسمتی از مسائلی است که بر مبنای قاعده الزام ذکر شده است ، موارد دیگری مانند وصیّت برای وارث و عقد در حال احرام و شفعه به جوار و خیار شرط و خیار تصریه و غیر اینها مورد جریان قاعده الزام است.

«احکام تشریح»

مسأله ۲۸۹۱

تشریح بدن مسلمان مرده جایز نیست ، و بر تشریح کننده ، دیه جنین مسلمان به تفصیلی که در کتاب دیات مذکور است لازم می شود.

مسأله ۲۸۹۲

تشریح بدن کافر غیر ذمّی مرده جایز است ، و جواز تشریح بدن ذمّی و عدم ثبوت دیه جنین ذمّی در تشریح آن محل اشکال است ، مگر آن که در آیین آنها جایز باشد که در این صورت مانعی ندارد ، و اگر مرده ای مسلمان یا ذمّی بودن او مشکوک باشد ، تشریح بدن او جایز است.

مسأله ۲۸۹۳

اگر زنده ماندن مسلمان متوقف شود بر تشریح بدن مرده ای و تشریح بدن غیر مسلمان و یا مشکوك الاسلام ممکن نباشد ، و راه دیگری برای زنده نگه داشتن آن مسلمان نباشد ، در این صورت جایز است که بدن مسلمان مرده را تشریح کنند ، و دیه جنین مسلمان به تفصیلی که در باب دیات ذکر شده است بر تشریح کننده لازم می شود.

مسأله ۲۸۹۴

بریدن عضوی از اعضای بدن مسلمان مرده مانند چشم و غیر آن به منظور پیوند زدن آن به بدن شخص زنده جایز نیست ، و قطع کننده باید دیه آن عضو را که دیه اعضای جنین مسلمان است بپردازد ، ولی چنانچه زنده ماندن مسلمان متوقف باشد بر این که عضو بدن مسلمان مرده ای را ببرند و به او پیوند زنند ، بریدن آن عضو جایز است ، ولی قطع کننده باید دیه آن را بپردازد. و پس از پیوند که جزء بدن زنده گشت ، احکام بدن زنده بر آن جاری است.

و اگر کسی در حال حیات خود وصیّت کند که پس از مردن او عضوی از اعضای او را قطع کنند و به دیگری پیوند زنند ، صحّت این وصیّت محل اشکال است.

مسأله ۲۸۹۵

اگر شخصی راضی شود که در حال حیات خود عضوی از اعضای او را بریده و به دیگری پیوند زنند ، چنانچه آن عضو از اعضای رئیسه باشد که بریدن آن صدمه ای به حیات او می زند ، و یا نقص و عیبی در او ایجاد می کند ، بریدن آن عضو جایز نیست ، و اگر با بریدن آن عضو ضرر و عیبی بر او وارد نمی شود مانند بریدن مقداری از پوست و یا گوشت ران که جای آن روییده می شود بریدن آن عضو با رضایت او جایز است ، و می تواند برای رفع ید از آن عضو مبلغی دریافت کند.

مسأله ۲۸۹۶

اهدای خون به بیمارانی که احتیاج به تزریق خون دارند جایز است ، و گرفتن مبلغی در مقابل دادن خون مانعی ندارد ، و در هر صورت باید خون دادن به صاحب آن ضرر جانی نداشته باشد.

مسأله ۲۸۹۷

بریدن عضوی از بدن مرده کافری که تشریح آن جایز است و یا کسی که مسلمان یا ذمّی بودن او مشکوك است ، به منظور

پیونـد زدن آن به بـدن شـخص مسـلمان جایز است ، و پس از آن که جزء بـدن مسـلمان شد احکام بدن مسلمان بر آن جاری است.

و همچنین پیونـد زدن عضـوی از اعضـای حیوان نجس العین به بـدن شـخص مسلمان جـایز است ، و پس از آن که جزء بـدن مسلمان گشت احکام بدن مسلمان بر آن عضو جاری است.

«احکام تلقیح»

مسأله ۲۸۹۸

جایز نیست نطفه مرد اجنبی را به زنی تلقیـح نمایند چه عمل تلقیح به وسـیله اجنبی انجام شود و یا به وسـیله شوهر زن و عمل تلقیـح ، در فرض مذکور هر چند حرام است ، ولی زنا نیست ، و اگر زنِ تلقیح شده بچّه دار گردد آن بچّه فرزند صاحب نطفه است و تمام احکام اولاد بر او جاری است ، و زنی هم که به وسـیله تلقیـح بچّه دار شده مادر آن بچّه است و احکام اولاد بر او جاری است.

مسأله ۲۸۹۹

گرفتن نطفه مردی و گذاشـتن آن در رحم مصـنوعی و پرورش آن به منظور تولیـد فرزنـد جـایز است ، مگر این که متوقف بر انجام کار حرامی باشد که ارتکاب آن کار حرام است.

و چنانچه از این راه بچّه ای به وجود بیایـد ، اگر تخمک زن نباشد ، آن بچّه فرزند صاحب نطفه است و احکام پدر و فرزند بر آن دو جاری می شود ، ولی مادر ندارد ، و در صورتی که تخمک زن هم باشد ، آن زن هم مادر اوست.

مسأله ۲۹۰۰

تلقیـح نطفه شوهر به زن او به وسـیله خود شوهر جایز است ، و به وسـیله غیر شوهر در صورتی که متوقف بر انجام کار حرامی باشد ، ارتکاب آن کار حرام است ، و بچّه ای که به تلقیح به وجود می آید احکام اولاد بر او مترتب است.

«احکام خیابانهایی که به وسیله دولت احداث می شود»

مسأله ۲۹۰۱

خیابانهایی که احداث می شود و خانه و املاک مردم در مسـیر آنها قرار می گیرد ، و دولت به جبر و اعمال زور آنها را خراب و خیابان کشی می کند ، عبور از آنها جایز است ، ولی تصرّف در مصالح آن املاک بدون اذن مالک آنها جایز نیست.

مسأله ۲۹۰۲

مساجدی که در مسیر خیابان ها قرار می گیرد و جزء خیابان می شود ، احتیاط واجب آن است که احکام مسجد نسبت به آنها

رعایت شود ، ولی اگر نجس شد تطهیر آن واجب نیست ، و اوقافی که در مسیر خیابان ها قرار می گیرد از وقفیّت خارج نمی شود ، و تصرّف در آنها بدون اذن متولی خاص یا حاکم شرع و وکیل او جایز نیست.

مسأله ۲۹۰۳

عبور و مرور از زمین اوقاف عامّه ، مانند مساجدی که در خیابان واقع شده ، جایز است ، ولی از اوقاف خاصّه ای که موقوف علیه خاص دارد ، مانند وقف بر اولاد و مدارس ، محل اشکال است.

مسأله ۲۹۰۴

آنچه از زمین مساجدی که بعد از خیابان کشیدن باقی مانده است ، اگر به اندازه ای باشد که می شود از آنها برای نماز و سایر عبادات استفاده کرد احکام مسجد بر آن باقیمانده مترتب است ، و هر گونه استفاده ای از آن که در ارتکاز متشرّعه با مسجد بودن منافات دارد جایز نیست.

مسأله ۲۹۰۵

قبرستان مسلمانان اگر در خیابان واقع و جزء خیابان شود ، چنانچه زمین آن قبرستان ملک کسی باشد ، حکم آن حکم املاک شخصی است که در مسأله اوّل گذشت ، و اگر وقف باشد حکم آن در مسأله دوم و سوم گذشت ، مگر آن که عبور و مرور از آن زمینها موجب هتک و بی حرمتی به اموات مسلمانان شود که در این صورت عبور از آنها جایز نیست.

و اگر ملک کسی نیست و وقف هم نیست ، در صورتی که هتک اموات نشود تصرّف در آنها جایز است.

و در فرض اول تصرّف در مصالح باقی مانده آنها بدون اجازه مالک جایز نیست ، و در فرض دوم احتیاج به اجازه متولّی خاص و در صورت نبودنش احتیاج به اجازه حاکم شرع یا وکیل او دارد ، و در فرض سوم تصرّف در آنها محتاج به اجازه نیست.

«مسائلی در نماز و روزه»

مسأله ۲۹۰۶

اگر روزه دار در ماه رمضان بعد از غروب با هواپیما به محلّی که در آنجا آفتاب غروب نکرده مسافرت کند ، پس از رسیدن به آن محل واجب نیست که تا غروب آفتاب امساک نماید ، چه در محل خود افطار کرده باشد و چه نکرده باشد.

مسأله ۲۹۰۷

اگر مکلف نماز صبح را در محل خود به جا آورد ، و به محلّی که هنوز صبح طلوع نکرده مسافرت کند ، و یا نماز ظهر و عصر را خوانده و به طرفی که هنوز آن جا ظهر نشده مسافرت کند ، و یا نماز مغرب را خوانده و به محلّی که هنوز آفتاب در آن جا غروب نکرده مسافرت کند ، احتیاط واجب آن است که نمازهای خوانده شده را دوباره بخواند.

مسأله ۲۹۰۸

اگر در محل خودش وقت نماز گذشته و نماز را نخوانده باشد مثل این که آفتاب طلوع کرده و نماز صبح را نخوانده ، و یا آفتاب غروب کرده و نماز ظهر و عصر را نخوانده باشد و به محلّی مسافرت کند که در آن جا آفتاب طلوع نکرده و یا غروب نکرده است ، بنا بر احتیاط واجب نمازهایی را که از او فوت شده به قصد ما فی الذّمه اعم از قضا و ادا به جا آورد.

مسأله ۲۹۰۹

اگر کسی با هواپیما مسافرت کند و بخواهد نماز را در هواپیما بخواند ، چنانچه بتواند نماز را رو به قبله با سایر شرایط به جا آورد نماز او صحیح است ، و اگر نتواند نماز را رو به قبله به جا آورد ، چنانچه وقت نماز وسعت دارد که پس از پیاده شدن می تواند نماز را رو به قبله به جا آورد ، در این صورت نماز خواندن در هواپیما باطل است ، و اگر وقت نماز تنگ شده باشد ، و تا موقع پیاده شدن وقت آن تمام می شود ، واجب است نماز را در هواپیما به آن طرفی که علم دارد قبله در آن طرف است به جا آورد ، و اگر علم ندارد به هر طرفی که گمان دارد قبله است نماز را بخواند ، و اگر گمان هم ندارد می تواند به هر طرف که بخواهد نماز بخواند ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که به چهار طرف نماز بخواند ، و اگر اصلا تمکّن از نماز به سوی قبله ندارد این شرط از او ساقط است.

مسأله ۲۹۱۰

اگر کسی هواپیمایی سوار شود که سرعت حرکت آن برابر سرعت حرکت زمین باشد و از طرف شرق به سوی غرب حرکت کند و مدّتی به دور زمین بگردد ، بنابر احتیاط واجب در هر بیست و چهار ساعت نمازهای پنجگانه خود را انجام دهد و قضای آن نماز و روزه را هم به جا آورد.

و اگر سرعت حرکت هواپیما دو برابر سرعت حرکت زمین باشد واجب است نماز صبح را موقع طلوع فجر ، و ظهر و عصر را موقع زوال آفتاب ، و مغرب و عشا را موقع غروب به جا آورد.

و اگر سرعت حرکت

به حدّی باشد که در هر سه ساعت مثلاً- یک بار دور زمین می گردد ، بنا بر احتیاط واجب نمازها را در موقع طلوع فجر و زوال آفتاب و غروب بخواند ، و در هر بیست و چهار ساعت هم یک بار دیگر پنج نماز را به جا آورد.

واگر هواپیما از غرب به سوی شرق حرکت کند ، در صورتی که حرکت او برابر و یا کندتر از حرکت زمین باشد ، واجب است نمازها را در موقع طلوع فجر و زوال آفتاب و غروب به جا آورد.

و اگر سرعت هواپیما بیشتر از حرکت زمین باشد به حدّی که مثلا- در هر سه ساعت یک بار دور زمین می گردد احتیاط گذشته مراعات شود.

مسأله ۲۹۱۱

کسی که وظیفه او روزه گرفتن در مسافرت است ، مانند کسانی که سفر شغل آنان می باشد ، اگر پس از طلوعِ صبح و نیّتِ روزه با هواپیما به محل دیگری مسافرت کند که در آنجا صبح نشده باشد ، به جا آوردن مفطرات برای او جایز است.

مسأله ۲۹۱۲

اگر کسی در ماه رمضان بعد از ظهر مسافرت کرد و به شهر دیگری رسید که در آن جا ظهر نشده واجب است امساک کند و روزه را به آخر برساند.

مسأله ۲۹۱۳

اگر فرض شود که مکلّف در محلّی است که روز آن شش ماه و شب آن شش ماه است ، و می تواند هجرت کند به شهری که نماز و روزه را در وقت شرعی به جا آورد ، واجب است هجرت کند ، و اگر نمی تواند هجرت کند ، بنابر احتیاط واجب در هر بیست و چهار ساعت یک بار نمازهای پنجگانه را به جا آورد ، و قضای آنها را نیز انجام دهد ، و باید روزه را قضا کند.

واژه ها و اصطلاحات فقهی

(الف)

اجره المثل

اجرت همانند ، یعنی اجرت متعارف چیز و یا کاری ، که ممکن است از مقدار اجرتی که در اجاره معیّن می شود کمتر و یا بیشتر و یا مساوی آن باشد.

اجره المسمّی

اجرت ذکر شده ، و مقصود اجرتی است که در قرار داد اجاره تعیین شده است.

اجیر

شخصی که طبق قرار داد اجاره در مقابل اجرت کاری را انجام می دهد.

احتلام

خارج شدن منی از انسان در حال خواب ، که یکی از علایم بلوغ می باشد.

احوط

مطابق با احتیاط.

استبراء

تحصیل پاکی از آلودگی و نجاست ، و در چهار مورد بکار می رود

۱ استبراء از بول: عمل خاصی که مردان بعد از خروج بول انجام می دهند. (رجوع شود به مسأله ۷۳)

۲ استبراء از منی: ادرار کردن پس از خروج منی.

۳ استبراء حیوان نجاستخوار: رجوع شود به مسأله ۲۲۶.

۴ استبراء زن به حیض: رجوع شود به مسأله «۲۴۶۳»

استطاعت: توانایی ، و مقصود توانایی انجام عمل حج است ، که شرح آن در مسأله «۲۰۵۳» ذکر شده است.

استمناء

رجوع شود به مسأله ۱۵۸۰.

استیفاء

بدست آوردن.

افلاس

رجوع شود به مسأله ۲۳۰۶.

اعراض از وطن

تصمیم انسان برترک همیشگی سکونت در وطن.

افضاء

رجوع شود به مسأله ۲۴۴۴.

اسباب اماله

وسایل تنقیه.

الزام کردن

وادار کردن.

امساک

خود را از انجام کاری باز داشتن ، مانند امساک روزه دار از مفطرات روزه.

اولی

سزاوارتر.

اهل کتاب

رجوع شود به مسأله ۱۰۷.

(ب)

بالغ

فردی که به سن بلوغ شرعی رسیده باشد. (رجوع شود به مسأله ۲۳۰۴)

بعید نیست

فتوی این است ، مگر قرینه ای بر خلاف آن در کلام باشد.

(ت)

تذکیه

به کار بستن اموری که برای پاک شدن یا حلال شدن حیوان در شرع معیّن شده است.

تطهیر

پاک کردن.

تعدّی

زیاده روی ، تجاوز.

تفریط

کوتاهی کردن.

تمکّن

دارایی ، توانایی.

تقنّع

پوشیدن سر و قسمتی از صورت.

توکیل

وکیل گرفتن.

توریه

به گونه ای حرف زدن که دروغ نباشد. (رجوع شود به مسأله ۲۷۳۹)

تدلیس

چیزی را بر خلاف بهتر از واقعش نشان دادن. (مسأله ۲۱۵۲ و ۲۴۴۷)

تکلیف الزامی

تکلیفی که به نحو لزوم وجوب یا حرمت باشد.

تبرّع

انجام عملی بدون در نظر داشتن پاداش و اجرت.

(ث)

ثمن

قیمت کالا.

(ج)

جاهل قاصر

جاهل به مسأله ، که در جهلش معذور است.

جاهل مقصّر

جاهل به مسأله ، که در جهلش معذور نیست.

جماع

آمیزش جنسی.

جهر

صدای بلند ، با صدای بلند خواندن.

(ح)

حاکم شرع

مجتهدی که شرعاً حق حکم کردن داشته باشد.

حدث اصغر

هر چه که موجب فقط وضو شود ، مانند خروج بول وغائط.

حدث اکبر

هر چه که موجب غسل شود ، مانند جماع و حیض.

حد ترخّص

رجوع شود به شرط هشتم از شرایط نماز مسافر.

حرج

مشقّت ، سختی ، دشواری به طوری که عادةً قابل تحمّل نباشد.

حصّه

سهم.

حضر

مقابل سفر ، وطن.

حق التحجیر

حقّی که به سبب سنگ چینی و مانند آن دور زمین بایر برای شخص پیدا می شود. (حق سنگ چینی)

(خ)

خبره

کار شناس.

خوارج

کسانی که بر امام معصوم(علیه السلام) خروج کنند ، مثل خوارج نهروان.

خیار

رجوع شود به مسأله ۲۱۵۲.

(د)

دائمه

زنی که به عقد دائم به همسری مردی درآمده باشد. (ابتدای احکام نکاح)

دعای فرج

لا ـ اِلهَ اِلا ـ اللهُ الحَلیمُ الْکَریمُ، لا اِلهَ اِلا اللهُ الْعَلِی الْعَظیمُ ، سُـبْحانَ اللهِ رَب السّـماواتِ السّـبْعِ وَ رَب الْاَرَضـینَ السّـبْعِ وَ ما فیهِن وَ ما بَیْنَهُن وَ رَب الْعَرْشِ الْعَظیمِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمینَ.

دُبُر

پشت ، مقعد.

(ذ)

ذِمّی

کافران اهل کتاب مانند یهود و نصاری که ملتزم به شرایط ذمّه شده اند و در پناه حکومت اسلام به سر می برند.

ذراع

بازو.

(ر)

ربا

زیادت. (رجوع شود به مسأله ۲۱۰۰ و ۲۳۳۵)

رضاعی

رجوع شود به احکام شیردادن ، مسأله ۲۵۲۸.

(س)

سال خمس

یک سال تمام از زمان بدست آوردن منفعت. (رجوع شود به مسأله ۱۷۸۲)

سال قمری

دوازده ماه قمری.

(ش)

شاخص

رجوع شود به مسأله ۷۳۶.

شارع مقدّس

بنیانگذار شریعت.

شاهد

گواه.

(ص)

صغیره

دختری که به سن بلوغ شرعی نرسیده است. (مسأله ۲۵۸۱)

صیغه

جمله ای که وسیله تحقّق عقد مانند خرید و فروش یا ایقاع مانند طلاق است ، ازدواج موقت ، زوجه موقت

(ط)

طهارت ظاهری

طهارتی که شارع به آن حکم می فرماید در چیزهایی که طهارت آنها مورد شک است.

(ع)

عدول

جمع عادل (رجوع شود به مسأله ۲) برگشت از چیزی ، مثل عدول نیّت از جماعت به فرادی.

عرف

عموم مردم. (مثل آنچه در مسأله ۱۹۶ آمده است)

عمداً

از روی قصد و التفات کاری را انجام دادن.

عورت

اعضاء تناسلی ، آنچه در شرع باید پوشیده شود.

عیال

همسر مرد ، نان خور.

(غ)

غائط

مدفوع

غبن

تفاوت قیمت قرار دادی با قیمت واقعی به مقدار فاحشی که مورد چشم پوشی نزد عرف نباشد.

غساله

رجوع شود به مسأله ۱۶۱.

(ف)

فجر

سپیده صبح.

فرادی

نمازی که انسان به طور انفرادی می خواند.

فرج

عورت

فضله

مدفوع حیوانات.

(ق)

قُبُل

پیش (کنایه از عضو جنسی که در جلوی بدن قرار دارد)

قسم

سوگند.

قصد اقامه

قصد مسافر به ماندن ده روز یا بیشتر در یک محلّ.

قرشیّه

زن منسوب به قریش.

قصد رجاء

قصدانجام یا ترک عملی به احتمال این که مورد امر یا نهی خداوند متعال باشد.

قصد قربت

رجوع شود به شرایط صحّت وضو ، شرط هشتم.

قصد قربت مطلقه

قصد امتثال امر شارع چه وجوبی باشد ، چه استحبابی.

قضا

به جا آوردن عملی که وقت آن فوت شده است.

قیّم

سرپرست.

(ک)

کافر حربی

کافری که تحت شرایط ذمّه نیست ، و پیمانی با مسلمین نبسته است.

کلّی در معیّن

امر کلّیّی که مورد انطباق آن خارج از مورد یا موارد معیّنی نیست.

(م)

ما به التفاوت

مقدار تفاوت بین قیمت دو شیء (قیمت دو شیء ، یا قیمت یک شیء در دو حالت)

مال الاجاره

مالی که باید مستأجر بابت اجاره بپردازد.

ما فی الذمّه

آنچه در عهده شخص است.

ماه هلالی

ماه قمری ، از رؤیت هلال ماه تا رؤیت هلال ماه می باشد.

مؤونه

مخارج ، هزینه

متعه

زنی که به عقد موقّت مردی درآمده است.

متنجّس

چیزی که ذاتاً پاک است ، ولی در اثر ملاقات با نجس ، آلوده شده است.

متولّی

صاحب ولایت ، اختیاردار شرعی.

مجهول المالک

مملوکی که مالک آن معلوم نیست ، و احکام گمشده را ندارد. (مسأله ۲۶۴۶)

مُجزی است

کافیست ، ساقط کننده تکلیف است.

محتضر

کسی که در حال جان دادن است.

محتلم

کسی که در خواب منی از او خارج شده است.

محل اشکال است

رجوع شود به مسأله ۷.

محل تأمل است

رجوع شود به مسأله ۷.

مُدّ

تقریباً ده سیر است.

مذکّی

تذکیه شده، رجوع شود به مسأله ۲۶۴۷.

مرتدّ

رجوع شود به مسأله ۲۵۱۱.

مرتد فطری

رجوع شود به مسأله ۲۵۱۱.

مرتد ملّی

رجوع شود به مسأله ۲۵۱۱.

معتصم

آبی که به ملاقات با نجس ، نجس نمی شود ، مانند آب کر و باران و جاری.

مستهلک

از میان رفته، نابود شده، نیست شده.

مسکرات

چیزهای مست کننده.

مضمضه

گرداندن آب در دهان.

مطهّر

پاک کننده.

مظالم

آنچه که در ذمّه انسان است و صاحب آن اگر چه در ضمن افراد معیّنی معلوم نیست یا دسترسی به او ندارد.

مفلّس

ورشکسته ای که به حکم حاکم شرع از تصرّف در اموال خود منع شده است.

مفطر

چیزی که روزه را باطل می کند.

ممیّز

بچّه ای که خوب و بد را تشخیص می دهد.

موالات

پشت سرهم ، پیاپی.

مستمره الدّم

زنی که خون او استمرار داشته و قطع نشود.

موقوفه

وقف شده.

موکّل

وکیل کننده. (مسأله ۲۳۱۱)

معتنا به

قابل توجه ، مورد التفات.

(ن)

نصاب

حد یا مقدار معیّن.

(و)

وطئ

کنایه از عمل جنسی است.

ولایت

صاحب اختیار شرعی بودن.

ولی

کسی که از جهت شرعی صاحب اختیار است.

(ی)

یائسه

زنی که سنّش به حدّی رسیده که دیگر عادت ماهیانه نمی بیند. (رجوع شود به مسأله ۴۴۱)

کلینی و شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ صد و ق (قدس اللّه اسرارهم) روایت کرده اند از امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) نقل شده که فرمود:

«هر کس بمیرد و حجه الاسلام را به جا نیاورده باشد و حاجت طاقت فرسا یا مرضی که نتواند با آن حج نماید یا حکومت و دولت مانع از انجام آن نباشد، پس باید بمیرد در حالی که یهودی یا نصرانی است.»

و روایات زیادی وجود دارد که دلالت بر وجوب حج و لزوم اهمیت دادن به آن دارد و در آنچه از قرآن مجید و روایت صحیح نقل شده کفایت است و حج واجب بر هر فرد در تمام عمر، به مقتضای اصل شریعت، یک بار است و آن حجه الاسلام نامیده می شود.

مسأله ۱

وجوب حج، پس از فراهم آمدن شرایط آن، فوری است، به این معنی که واجب است در همان سال حصول استطاعت به حج رود.

و اگر در همان سال از روی نافرمانی و عصیان یا به جهت عذری به جا نیاورد، باید در سال بعد به جا آورد و اگر در سال بعد هم به جا نیاورد، باید در سال بعدش به جا آورد و همچنین نسبت به سالهای بعد.

مسأله ۲

هرگاه استطاعت حاصل شود و به جا آوردن حج متوقف بر فراهم نمودن مقدمات و وسایلی باشد، باید فوراً برای فراهم کردن آنها اقدام کند و اگر کوتاهی نماید و در نتیجه حج از او فوت شود، وجوب حج بر او مستقر خواهد بود، اگر چه استطاعتش از بین برود.

و اگر کاروانهای عازم حج متعدد باشد، چنانچه اطمینان داشته باشد که اگر تأخیر کند و با کاروان اوّل یا کاروانهای اوّلیه نرود از حج در آن سال باز نمی ماند، می تواند به قدری که باز نماند، تأخیر کند، وگرنه باید بدون تأخیر حرکت نماید.

مسأله ۳

هرگاه می توانسته با کاروان اوّل یا کاروانهای اوّلیه راهی حج شود، ولی به علت اطمینان به این که با تأخیر، از حج باز نمی ماند، حرکتش را تأخیر اندازد و بعد اتفاقاً متمکّن از رفتن به حج نشود، یا به جهت تأخیر به حج نرسد، در این تأخیر معذور است و در این فرض، استقرار حج بر او محل اشکال است.

شرایط وجوب حجه الاسلام

اشاره

شرط اوّل بلوغ است، پس بر غیر بالغ، اگر چه بلوغش نزدیک باشد، حج واجب نیست و اگر به جا آورد از حجه الاسلام کفایت نمی کند، هر چند حج بچه ممیز صحیح است.

مسأله ۴

هرگاه غیر بالغی به سفر حج رود و پیش از محرم شدن از میقات بالغ شود و مستطیع هم باشد، حجّش بی اشکال حجه الاسلام خواهد بود و اگر پس از بستن احرام بالغ شود، جایز نیست آن را به قصد حج مستحبی به اتمام برساند و در صورتی که بلوغش پیش از وقوف در مشعر الحرام باشد، کفایت حجّش از حجه الاسلام همان طور که مشهور بین فقها (اعلی اللّه مقامهم) است وجهی دارد، ولی احتیاط واجب آن است که به یکی از میقاتها برگردد و از آن جا دوباره احرام ببندد، به این قصد که در صورت عدم کفایت احرام اوّل برای حجه الاسلام، احرام دوم برای امتثال امر به احرام حجه الاسلام باشد، پس اگر متمکّن نباشد که برگردد، در محل احرام او تفصیلیست که در مسأله (۱۶۶) خواهد آمد.

مسأله ۵

هرگاه به اعتقاد این که هنوز بالغ نشده، حج را به قصد حج مستحبی به جا آورد و پس از حج معلوم شود هنگام عمل بالغ بوده است، حجّش کفایت از حجه الاسلام می کند، در صورتی که امر استحبابی را به نحو تقیید قصد ننموده باشد (به این که به علت خطا در تشخیص واقع، امر استحبابی را قصد کرده باشد، وگرنه انگیزه او امتثال امر واقعی بوده است)

مسأله ۶

مستحب است بچه ممیز حج نماید و بنا بر احتیاط واجب در صحت آن اذن ولی معتبر است.

مسأله ۷

مستحب است ولی، بچه غیر ممیز را پسر باشد یا دختر مُحرم نماید، به این که دو جامه احرام را به او بپوشاند و به او امر کند تلبیه را بگوید و اگر قابل برای تلقین باشد تلبیه را به او تلقین نماید و گرنه خودش از طرف او تلبیه بگوید و او را از آنچه بر محرم اجتناب از آن واجب است باز دارد و در صورتی که مسیر رفتن آنها به مکّه از «فخّ» می گذرد، جایز است کندن لباسهای دوخته او را تا رسیدن به آن جا تأخیر اندازد.

و او را امر کند به انجام آنچه که از اعمال حج می تواند انجام دهد و آنچه را نمی تواند خود به نیابت از او به جا آورد و او را طواف دهد و بین صفا و مروه سعی دهد و در عرفات و مشعر وقوفش دهد و اگر قدرت بر رمی دارد، امر کند که آن را انجام دهد، وگرنه از طرف او رمی نماید و همچنین است نماز طواف و سر او را بتراشد و همچنین است بقیه اعمال.

و ظاهر اینست که احرامِ بچه در هر سنی جایز است، اگر چه در بعضی از روایات تحدید شده به بچه ای که دندانهای شیری او ریخته باشد.

مسأله ۸

هزینه حجِ بچه، که زاید بر مخارج او در شهرش باشد، بر عهده ولی اوست، نه بچه، مگر این که نگهداری بچه متوقف بر بردن او به حج باشد، یا سفر حج به مصلحت او باشد، که در این دو صورت می توان تمام هزینه حجِ بچه را از مال خود او پرداخت نمود.

مسأله ۹

قیمت قربانی حجِ بچه بر عهده ولی اوست و همچنین کفّاره شکار او و امّا کفّاره بقیه محرمات احرام که در صورت عمد واجب می شود، ظاهر اینست که به فعل صبی واجب نمی شود، نه بر ولی او و نه در مال صبی و احتیاط واجب اینست که اقتصار شود بر ولی شرعی و اقوی آن است که مادر ملحق به ولی شرعی است.

شرط دوم عقل است، پس بر دیوانه، اگر چه دیوانگی او گاه به گاهی باشد، حج واجب نیست، بلی، اگر دیوانه در زمانی که وافی به انجام مناسک حج باشد عاقل شود و مستطیع باشد و توانایی انجام مناسک حج را داشته باشد، باید حج را انجام دهد، اگر چه در سایر اوقات دیوانه باشد.

شرط سوم آزادی است.

شرط چهارم استطاعت است و در تحقّق آن چند چیز معتبر است:

اوّل:

وقت کافی و مقصود آن است که وقت کافی برای رفتن به مکّه و انجام مناسک حج در وقت آنها داشته باشد، بنا بر این اگر قدرت مالی در زمانی پیدا کند که وقت کافی نباشد، حج واجب نیست و همچنین است اگر وقت به قدری باشد که با مشقّت شدیدی که به طور عادی قابل تحمّل نیست، امکان رفتن به حج و انجام اعمال آن باشد و در مثل دو فرض

اخیر حکم به وجوب حفظ مال موجب استطاعت مالی تا سال بعد، مشکل است.

دوم:

سلامتی و باز بودن و امنیت راه و مراد اینست که مسیر در رفت و برگشت خالی از موانع، مانند خطر بر جان و عرض و مال باشد، بلکه هنگام انجام اعمال نیز خطری بر او نباشد.

مسأله ۱۰

اگر برای رفتن به حج دو راه باشد، که یکی از دیگری نزدیکتر است، ولی امنیت ندارد و دیگری دورتر است، ولی امنیت دارد، وجوب حج ساقط نمی شود و باید از راه دورتر که امن است، به حج رود.

مسأله ۱۱

اگر شخصی در بلدش مال قابل ملاحظه ای دارد و رفتن به حج مستلزم تلف آن باشد و تلف برای او حرجی باشد، حج بر او واجب نیست.

و همچنین است اگر رفتن به حج مزاحم شرعی داشته باشد، مثل این که رفتن مستلزم ترک واجبی مهمتر از حج شود، یا واجبی که احتمال داده می شود که از حج مهمتر باشد، یا این که رفتن متوقف بر ارتکاب عمل حرامی شود که ترک آن از حج مهمتر یا احتمال داده شود مهمتر باشد.

مسأله ۱۲

اگر حج را به جا آورد و انجام آن مستلزم ترک واجب مهمّ تر از حج یا واجبی که احتمال مهم تر بودن آن از حج داده می شود، باشد و یا مستلزم ارتکاب عمل حرامی باشد که ترکش مهم تر از حج یا احتمال مهم تر بودن آن از حج باشد، برای کفایت چنین حجّی از حجه الاسلام، اگر چه وجهی است، ولی احتیاط واجب اگر اقوی نباشد کافی نبودن آن است.

مسأله ۱۳

چنانچه در راه دشمنی باشد که دفع خطرش بدون پرداخت مقداری مال ممکن نباشد و پرداخت آن مال برای شخص حرجی باشد، واجب نیست پرداخت کند و وجوب حج از او ساقط است.

مسأله ۱۴

اگر راه رفتن به حج، منحصر در راه دریایی باشد، وجوب حج ساقط نمی شود، مگر بیم غرق شدن یا مریض شدن باشد، که در این صورت ساقط می شود، ولی چنانچه با وجود بیم حج را به جا آورد حجّش صحیح است.

سوم:

وجود زاد و راحله توشه و وسیله سواری و مقصود از توشه مواد خوراکی و نوشیدنی و سایر چیزهای مورد نیاز در سفر رفت و برگشت حج است، یا مالی اعم از پول و غیر آن که بتواند با آن، آنچه را ذکر شد تهیه کند و مقصود از وسیله سواری، چیزیست که بتواند با آن راه رفت و برگشت را طی کند مانند اتومبیل و هواپیما و لازم است توشه و وسیله سواری مناسب با شأن مکلّف باشد.

مسأله ۱۵

شرط بودن وجود توشه و وسیله سواری در وجوب حج، مختص به صورتی که شخص نیازمند به آنها باشد، نیست، بلکه اگر نیازمند به آنها هم نباشد مثل این که قدرت بر پیاده رفتن بدون مشقّت داشته باشد و منافی با شأن او نباشد وجود توشه و وسیله سواری شرط است و پیاده رفتن به حج برای هر مسلمانی که طاقت بر آن داشته باشد، مستحب مؤکّد است.

مسأله ۱۶

شرط وجوب حج، وجود فعليِ توشه و وسیله سواری است، پس بر کسی که می تواند آنها را به کار و کاسبی تهیه نماید، حج واجب نیست و فرقی در شرط بودن وسیله سواری بین کسی که دور یا نزدیک به مکّه است، نمی باشد.

مسأله ۱۷

منظور از استطاعتی که در وجوب حج معتبر است، استطاعت از جاییست که اکنون در آن جا است، نه از بلدش، بنا بر این اگر به مدینه منوّره برای تجارت یا غیر آن سفر کند و در آن جا توشه و وسیله سواری یا قیمت آنها را داشته باشد، حج بر او واجب است، اگر چه از بلدش مستطیع نباشد.

مسأله ۱۸

چنانچه مکلف ملکی داشته باشد و کسی حاضر به خرید آن به قیمت متعارفش نباشد و رفتن به حج متوقف بر فروش آن به کمتر از قیمت متعارفش به مقداری که اجحاف به حال اوست باشد، فروش واجب نیست، ولی اگر نرخها در سال استطاعت گرانتر شود مثلاً کرایه وسیله سواری در سال استطاعت گرانتر از سال بعد باشد تأخیر حج جایز نیست، مگر آن که گرانی به قدری زیاد باشد که تهیه توشه و اجاره کردن وسیله سواری به آن مبلغ بر او حرجی باشد.

مسأله ۱۹

داشتن هزینه برگشت به وطن در صورتی شرط در وجوب حج است که شخص قصد برگشت به آن جا را داشته باشد، ولی اگر قصد نداشته باشد و بخواهد در جای دیگری ساکن شود چه به علت عدم تمکّن برگشت به وطن یا به علت حرجی بودن زندگی در آن جا هزینه رفتن به جای دوم شرط است.

بلی، اگر هزینه رفتن به جای دوم بیش از هزینه برگشت به وطن باشد و متمکّن از برگشت به وطن بوده و زندگی در آن جا هم برای او حرجی نباشد، وجود هزینه رفتن به جای دوم معتبر نیست، بلکه داشتن هزینه برگشت به وطن کافی است.

چهارم:

رجوع به کفایت، یعنی این که پس از بازگشت از حج به مالی که دارد، یا به کار و کسبی که می تواند بکند متمکّن از تأمین هزینه زندگی خود و عائله اش به طور مناسب با حال و شأنش باشد.

بنا بر این اگر مالی داشته باشد که وافی به هزینه حج است، ولی آن مال وسیله امرار معاش و تهیه هزینه زندگی خود و عائله اش باشد و

نتواند از راه دیگری به طور مناسب شأنش امرار معاش نماید، حج بر او واجب نیست.

و واجب نیست برای رفتن به حج، لوازم ضروری زندگی خود، مانند خانه مسکونی مناسب شأن و اثاث و لوازم آن را بفروشد و همچنین واجب نیست ابزار صنعت خود را که برای تهیه هزینه زندگی به آن نیاز دارد بفروشد و همچنین است هر چیزی که انسان به آن نیاز دارد و صرف آن در حج موجب عسر دشواری و حرج در زندگی می شود.

مسأله ۲۰

هرگاه مالی داشته باشد که فروش آن برای حج به دلیل نیازی که به آن مال دارد لازم نباشد، ولی بعد نیازش برطرف شود، باید آن را بفروشد، بنا بر این اگر نیاز زن به زیورآلاتی که لازم داشته، به جهت بزرگسالی یا غیر آن برطرف شود، چنانچه رفتن به حج متوقف بر فروش آن باشد باید بفروشد.

مسأله ۲۱

چنانچه شخص خانه ملکی داشته باشد و بتواند در خانه دیگری بدون حرج زندگی کند مثل آن که خانه وقفی باشد که وقفش شامل او بشود در صورتی که با فروش آن اگر چه به ضمیمه مالی که خود دارد بتواند حج نماید، احتیاط واجب آن است که خانه را بفروشد و اما غیر منزل مانند کتابهای علمی و غیر آن از آنچه در زندگی خود به آن نیاز دارد و مثل فرض مذکور در منزل است، در صورتی که بدون فروش آنها نتواند به حج برود، اقوی آن است که فروش آنها واجب است.

مسأله ۲۲

اگر به اندازه هزینه حج مال دارد، ولی احتیاج به ازدواج یا خرید خانه مسکونی یا غیر آنها دارد، چنانچه هزینه کردن آن مال برای حج موجب حرج بر او باشد، حج بر او واجب نیست و گرنه واجب است.

مسأله ۲۳

هرگاه از شخصی طلبی داشته باشد، که به تنهایی یا به ضمیمه آنچه خود دارد، برای هزینه حج کافیست و زمان وصول طلب هم رسیده باشد، واجب است آن را مطالبه نماید و اگر بدهکار پرداخت نمی کند واجب است او را مجبور به پرداخت نماید و در صورتی که بدون مراجعه به دادگاه های عرفی وصول طلبش ممکن نباشد، لازم است به آنها مراجعه نماید و همچنین است اگر زمان وصول طلب نرسیده باشد، ولی اگر از طلبکار مطالبه کند او پرداخت می نماید.

و اما اگر بدهکار قدرت پرداخت نداشته باشد، یا حاضر به پرداخت نبوده واجبار او هم ممکن نباشد، یا مستلزم حرج باشد، یا زمان وصول طلب نرسیده و بدهکار هم حاضر به پرداخت آن قبل از وقتش نباشد، در تمام این صورتها چنانچه فروش دین طلب به مبلغی که به تنهایی یا به ضمیمه آنچه که خود دارد، وافی به مصارف حج باشد و در فروش به آن مبلغ ضرر غیر قابل تحمّل به حسب حال او و همچنین حرجی بر او نباشد، واجب است فروش آن و گرنه واجب نیست.

مسأله ۲۴

هر صاحب صنعتی، مانند آهنگر، بنّا، نجّار و مانند آنها از کسانی که درآمدشان کفاف خرج زندگی خود و عائله آنان را می کند، چنانچه مالی از ارث یا غیر آن به دست آورند که وافی به هزینه توشه راه و وسیله رفت و برگشت حج و مخارج عائله تا زمان برگشت از حج باشد، باید حج را به جا آورند.

مسأله ۲۵

کسی که هزینه زندگی خود را از وجوهات شرعیه مثل خمس و زکات و غیر آنها تهیه می کند و به حسب عادت مخارجش بدون مشقّت تأمین شده است، چنانچه مالی به دست آورد که وافی به هزینه حج و مخارج عائله اش در مدت سفر باشد، بعید نیست حج بر او واجب باشد و همچنین است کسی که تا زنده است دیگری هزینه زندگی او را می دهد و همچنین است هر کس که با صرف کردن مالش در راه حج تفاوتی در وضع معیشت او، قبل و بعد از حج، پیدا نمی شود.

مسأله ۲۶

مالی را که انسان به طور متزلزل یعنی ملکیت آن به فسخ و مانند آن قابل از بین رفتن باشد مالک می شود، در استطاعت کفایت نمی کند، مگر این که اطمینان داشته باشد که ملکیت زایل نمی شود، که در این صورت، در ظاهر، حج بر او واجب می شود، ولی وجوب واقعی آن مشروط به آن است که ملکیت تا آخر از بین نرود.

بنا بر این اگر از راه مصالحه با دیگری مالی که برای حج کفایت می کند به دست آورد، ولی طرف مقابل حق فسخ را تا زمان معینی برای خود بگذارد، در صورت اطمینان به فسخ نکردنِ طرف مقابل، به حسب ظاهر، حج بر او واجب می شود، ولی وجوب واقعی آن مشروط به فسخ نکردن اوست و همچنین است اگر مالی را از راه هبه جائزه قابل رجوع برای هبه کننده به دست آورد.

مسأله ۲۷

بر مستطیع واجب نیست هزینه حج را از مال خود پرداخت کند، بنا بر این اگر از مال دیگری اگر چه غصبی باشد تهیه کند، اشکال ندارد، همچنین است اگر هزینه حج را با سختی و گدایی و مانند آن تهیه کند، ولی اگر پوشش عورت در طواف یا نماز آن یا قیمت قربانی غصبی باشد، آن طواف و نماز و قربانی کفایت نمی کند و بنا بر احتیاط واجب، اباحه در لباس طواف معتبر است.

مسأله ۲۸

تحصیل استطاعت واجب نیست، بنا بر این اگر شخصی به دیگری مالی هبه کند که به آن مستطیع می شود، لازم نیست قبول کند و همچنین اگر از او بخواهند که خود را به مالی که موجب استطاعت است، اجیر برای خدمت کند، قبول آن لازم نیست، اگر چه آن خدمت مناسب شأنش باشد.

بلی، اگر خود را اجیر خدمت در سفر حج کند و به این وسیله مستطیع شود، باید آن را به جا آورد.

مسأله ۲۹

اگر خود را برای نیابت از دیگری در حج اجاره دهد و به اجرت آن مستطیع شود، چنانچه حج نیابی مقید به سال فعلی یعنی سال اجاره باشد، باید اوّل حج نیابی را انجام دهد و اگر استطاعتش تا سال بعد باقی ماند، بر خودش حج واجب می شود، وگرنه واجب نیست و اگر مقید نباشد، باید در سال فعلی حج را برای خودش انجام دهد، به شرط آن که مانع از انجام حج نیابی در سال بعد یا پس از آن نشود.

مسأله ۳۰

قرض گرفتن برای انجام حج واجب نیست، اگر چه به آسانی بتواند آن را پرداخت کند، ولی اگر مبلغی را قرض کند که کافی برای مصارف حج باشد و بتواند آن را بعد بدون سختی پرداخت نماید، حج بر او واجب می شود.

مسأله ۳۱

اگر مالی دارد که کافی برای مخارج حج است و قرض هم بر عهده دارد و صرف آن مال در حج منافی با پرداخت قرض نباشد، واجب است حج را به جا آورد و اگر منافی باشد حج واجب نیست.

و در آنچه ذکر شد، فرقی نیست بین آن که وقت پرداخت قرض رسیده باشد یا نه و همچنین بین آن که قبل از به دست آوردن آن مال، قرض گرفته باشد یا بعد از آن.

مسأله ۳۲

اگر خمس یا زکاتی بر او واجب باشد و مقداری مال داشته باشد که اگر خمس یا زکات واجب را از آن پرداخت کند باقی مانده کافی برای حج نباشد، باید خمس یا زکات را پرداخت کند و حج بر او واجب نیست، چه خمس یا زکات در عین مالش باشد یا در ذمه او.

مسأله ۳۳

اگر حج بر شخصی واجب شود و خمس یا زکات یا غیر آن دو از حقوق مالی واجب نیز بر او باشد، باید حقوق مالی را پرداخت کند و جایز نیست آن را به خاطر سفر حج به تأخیر اندازد و اگر پوشش عورتش در طواف یا نماز آن یا قیمت قربانی اش از مالی باشد که به آن حق مالی تعلق گرفته است، طواف و نماز و قربانی اش کفایت نمی کند و احتیاط واجب آن است که لباس طوافش متعلق حق غیر نباشد.

مسأله ۳۴

اگر مالی دارد و نمی داند کفایت برای هزینه حج می کند یا نه، احتیاط واجب آن است که تفحّص کند تا معلوم شود کفایت می کند یا نه.

مسأله ۳۵

چنانچه مالی دور از دسترس داشته باشد که به تنهایی یا به اضافه مالی که در دسترسش می باشد کفایت هزینه حج را بکند و بتواند در آن مال اگر چه به وکیل کردن شخصی برای فروش آن تصرف کند، حج بر او واجب است و اگر نتواند تصرف کند واجب نیست.

مسأله ۳۶

اگر به قدر هزینه حج مال داشته باشد و بقیه شرایط وجوب حج را دارا باشد، باید آن را به جا آورد و چنانچه بداند در وقت حج می تواند عازم مکّه برای حج شود، نمی تواند در مال تصرّفی کند که استطاعتش را از بین ببرد، به طوری که نتواند آن را جبران و استطاعتش را برگرداند و اگر در آن، به فروش یا هبه یا غیر آن، تصرف نمود، آن تصرف صحیح و نافذ است، هر چند به علت از بین بردن استطاعتش گناهکار است و چنانچه احتمال تمکّن رفتن به حج را بدهد، احتیاط واجب آن است که تصرّفی که استطاعتش را از بین می برد نکند و اگر تصرف کرد و بعد معلوم شد که می توانسته عازم شود، حج بر او مستقر می شود.

مسأله ۳۷

در توشه و وسیله سواری، مالك بودن آن دو معتبر نیست، پس اگر مالی نزدش باشد که تصرّف در آن برای او جایز باشد و وافی به هزینه حج باشد و سایر شرایط حج را نیز دارا باشد، حج بر او واجب می شود.

مسأله ۳۸

داشتن توشه راه و وسیله سواری تا آخر سفر حج و بازگشت به مقصد، در وجوب حج معتبر است، بنا بر این اگر آنها را در ابتدا داشته باشد و در اثنای سفر به حج و بازگشت از آن تلف شود، کشف می شود که مستطیع نبوده است و همچنین است اگر پس از شروع در سفر بدهی قهری به عهده او آید مثل این که مال کسی را به خطا تلف کند و نتواند بدهی را از غیر مالی که برای هزینه حج در نظر گرفته پرداخت نماید.

ولی اگر عمداً مال خود را تلف کند، یا مال دیگری را تلف نماید و نتواند بدل آن را از غیر مال حج پرداخت کند، حج بر او مستقر شده و باید آن را به هر نحو که شده اگر چه به سختی و گدایی به جا آورد.

و اگر پس از انجام تمام مناسك یا در اثنای انجام آنها مالی که برای مخارج عائله اش در نظر گرفته تلف شود، یا آنچه که در وطنش به وسیله آن امرار معاش و تأمین مخارج زندگی می نماید از بین برود، ضرری به حجّش نمی زند و کفایت از حجه الاسلام می کند.

مسأله ۳۹

چنانچه مالی داشته باشد که وافی به هزینه حج باشد و جاهل به داشتن آن یا به وجوب حج یا غافل از داشتن یا از وجوب باشد

و جهـل یـا غفلت از روی قصور باشـد یعنی در جهـل یا غفلتش معـذور باشـد حـج بر او واجب نیست و اگر جهل یا غفلتش به وجوب حج از روی تقصیر باشد و پس از تلف شدن مال، عالم یا ملتفت به آن شود

و نتوانـد به حـج رود، در صورتی که در وقت داشـتن مال بقیه شـرایط وجوب حـج را نیز داشـته، حج بر او مسـتقر است و اگر جهل یا غفلتش به داشـتن مال از روی تقصـیر باشد مثل کسـی که احتمال داشتن مال را بدهد ولی تحقیق و تفحّص نکند بنا بر احتیاط واجب حج بر او مستقر است.

مسأله ۴۰

همچنان که اسـتطاعت به داشـتن مؤونه حـج آنچه برای سـفر حـج لازم است محقّق می شود، به بذل و دادن مؤونه به انسان نیز محقّق می شود و فرقی نیست که خود زاد و راحله توشه و مرکب را بـذل نماید یا قیمت آنها را و همچنین فرقی نیست بین این که بـذل به اباحه تصـرف باشـد در صورتی که اباحه لازمه باشد یا شخصـی که به او اباحه شده، اطمینان داشـته باشد که اباحه کننـده از ابـاحه خود بر نمی گردد و یـا به تملیک باشـد در صورتی که ملکیت لازمه باشـد یا اطمینان به فسـخ نکردن باشـد و فرقی نیست بین این که بـذل کننـده یک نفر باشـد یا چنـد نفر و همچنین فرقی نیست که بـذل بر بـذل کننـده به نـذر یا قسم یا شرط واجب باشد یا نباشد و معتبر است آنچه بذل شده کفاف مصارف رفت و بر گشت او در صورتی که بخواهد بر گردد، آن طور که در مسأله (۱۹) گـذشت و همچنین کفاف مصارف عائله اش را بنمایـد، مگر این که خودش به مقدار مصارف آنها تا باز گشتش از حج داشته باشد و یا متمکّن از تهیه آن اگر چه به حج نرود نباشد.

مسأله ۴۱

هر گاه شخصـی برای دیگری به مالی وصـیت کند که با آن به حج برود، بعد از فوت وصـیت کننده حج بر او واجب می شود، در صورتی که آن مـال به انـدازه مصـارف حـج و مخـارج عـائله اش آن طور که در مسـأله قبل گـذشت باشـد و همچنین اگر شخصی مالی را برای حج وقف یا نذر یا وصیت کرده باشد و متولّی وقف یا نذر کننده یا وصی، آن مال

را به انسان بذل کند، حج بر او واجب می شود.

مسأله ۴۲

رجوع به کفایت آن طور که در شرط چهارم گذشت در استطاعت بذلی شرط نیست، مگر این که انسان مالی داشته باشد که کفاف مصارف حج را نکند و شخصی کمبود آن را به او بذل نماید، که در این صورت رجوع به کفایت معتبر است و همچنین کسی که کسب و درآمد او در خصوص ماه های حج باشد، به طوری که اگر به حج مسافرت نماید، از جهت امرار معاش خود به حرج می افتد، رجوع به کفایت در استطاعت بذلی او معتبر است.

مسأله ۴۳

اگر شخصی به انسان مالی ببخشد که با آن حج نماید، واجب است قبول کند و به حج برود و اگر واهب بخشنده او را مخیر کند که با آن مال حج کند یا نه، احتیاط واجب آن است که قبول کند و حج نماید، ولی اگر مالی به او ببخشد و نامی از حج به صورت تعیین و یا به صورت تخییر نبرد، قبولش بر او واجب نیست.

مسأله ۴۴

بدهکاری مانع از استطاعت بذلی نیست، مگر در صورتی که وقت پرداخت بدهی سر رسیده باشد و طلبکار هم مطالبه کند و بدهکار متمکّن از پرداخت بدهی اگر به حج نرود باشد، که در این صورت حج بر او واجب نیست و همچنین است اگر زمان پرداخت بدهی نرسیده باشد، ولی بدهکار می داند که اگر حج نماید، متمکّن از پرداخت بدهی هنگام سررسید و مطالبه بدهکار نیست.

مسأله ۴۵

هرگاه مالی برای جماعتی بذل شود که یکی از آنها حج برود، چنانچه یکی سبقت و پیشدستی نموده و مال را قبض نماید، تکلیف از بقیه ساقط می شود و اگر هیچ کدام برنداشتند، با این که هر یک از آنها متمکّن از قبض مال بوده، بنا بر احتیاط واجب حج بر همه آنها مستقر ثابت می شود.

مسأله ۴۶

با بذل جز حجّی که در صورت استطاعت وظیفه شخص گیرنده است، واجب نمی شود، پس اگر مثلاً وظیفه او حج تمتّع باشد و به او حج قران یا افراد بذل شود، قبولش لازم نیست و همچنین بر کسی که حجّه الاسلام را به جا آورده، قبول بذل حج واجب نیست.

و امّا کسی که حجّه الاسلام بر او مستقر شده و حج نرفته تا نادار شده و متمکّن از حج هر چند به سختی نیست، باید بذل را برای به جا آوردن آنچه بر او مستقر شده، قبول نماید.

و در این بذل آنچه در بذل برای حج معتبر است، معتبر نمی باشد، بنا بر این اگر مقدار بذل شده به اندازه انجام حج هر چند به سختی باشد، قبول بر او واجب است و یا اگر مقدار بذل شده، کسری و کمبود مال خودش را برای انجام حج تکمیل می کند، رجوع به کفایت نسبت به او معتبر نیست.

و کسی که حج به سبب نذر یا شبه آن بر او واجب شده و متمکّن از آن نباشد، چنانچه به مقداری که بدون حرج بتواند حج نماید به او بذل شود، واجب است قبول نماید.

مسأله ۴۷

هرگاه به کسی مالی بذل شود که با آن حج نماید و آن مال در بین راه تلف شود، کشف می شود که حج بر او واجب نبوده است، بلی، اگر متمکّن از ادامه سفر با مال خود باشد، حج بر او واجب است و این حج از حجه الاسلام کفایت می کند، ولی وجوب حج در این صورت، مشروط به رجوع به کفایت می باشد.

مسأله ۴۸

اگر شخصی دیگری را وکیل کند که برای او پولی قرض کند و با آن به حج برود، که بعد خودش قرض را بپردازد و وکیل پول را قرض نماید، واجب است که به حج برود، ولی قرض گرفتن بر او واجب نیست.

مسأله ۴۹

در حج بذلی، قیمت قربانی نیز بر بذل کننده است، پس اگر مصارف حج را داد و پول قربانی را نداد، حج واجب نمی شود، مگر این که گیرنده متمکّن از خرید قربانی از مال خود، بدون حرج، باشد، که در این صورت استطاعت او مرکب از استطاعت مالی و بذلی خواهد بود، ولی کفّارات چه عمدی و چه خطیی بر گیرنده است، نه بر بذل کننده.

مسأله ۵۰

حج بذلی یعنی حجّی که انسان با دادن دیگری مصارف حج را به او انجام داده است کفایت از حجّه الاسلام می کند و اگر بعد از آن مستطیع شد، دو مرتبه حج بر او واجب نمی شود، اگر چه آوردن آن مستحب است و احتیاط مستحب آن است که در این صورت حج دوم را به قصد تقرّب به خداوند متعال، چه بر او واجب باشد یا مستحب، به جا آورد.

مسأله ۵۱

جایز است بذل کننده قبل از این که گیرنده داخل در احرام شود، از بذل خود برگردد و امّا بعد از آن بنا بر احتیاط واجب جایز نیست و چنانچه بعد از دخول در احرام از بذل خود برگشت، بر گیرنده، چنانچه فعلا مستطیع باشد، واجب است حج را تمام نماید و بذل کننده ضامن آنچه او برای تمام کردن حج صرف نموده می باشد و چنانچه فعلا مستطیع نباشد، احتیاط واجب آن است که اگر بر او حرجی نیست، حج را تمام نماید و در این صورت احتیاط واجب آن است که با بذل کننده، نسبت به آنچه برای حج صرف نموده، صلح نماید.

و هرگاه بذل کننده از بذل خود برگردد چه قبل از احرام یا بعد از آن واجب است هزینه بازگشت گیرنده را بدهد.

مسأله ۵۲

هر گاه به کسی از سهم سبیل اللّه زکات داده شود که در حج صرف نماید و در آن مصلحت عمومی باشد، حج بر او واجب می شود و با نبود مصلحت عمومی، در جواز دادن زکات از سهم سبیل اللّه و همچنین در وجوب حج اشکال است، ولی اگر از سهم سادات به کسی داده شود، یا از سهم فقرا زکات داده شود و بر او شرط شود که آن را در راه حج صرف نماید، این شرط صحیح نیست، پس حج بر او واجب نمی شود.

مسأله ۵۳

چنانچه به انسان مالی بذل شود و با آن حج نماید و سپس معلوم شود که آن مال غصبی بوده است، این حج کفایت از حجّه الاسلام نمی کند و همچنین است اگر بگوید:

«حج کن و خرج آن به عهده من» و بعد مالی به او بذل کند که غصبی باشد و مالك آن می تواند به بذل کننده و به گیرنده رجوع نماید، ولی اگر به گیرنده رجوع کند، چنانچه او غصب بودن مال را نمی دانسته، می تواند به بذل کننده رجوع نماید و اگر می دانسته، حق رجوع به او را ندارد.

مسأله ۵۴

هر گاه شخصی برای خود حج مستحب یا واجب به نذر یا مانند آن انجام دهد و یا از طرف دیگری تبرّعاً بدون اجرت و یا به اجاره یا نذر یا مانند آن حج به جا آورد، کفایت از حجّه الاسلام نمی کند.

مسأله ۵۵

چنانچه کسی به اعتقاد این که مستطیع نیست، به عنوان استحباب به حج رفت و قصد امتثال امر فعلی را نمود اگر چه در تطبیق آن مأمورٌ به فعلی بر این عمل اشتباه کرده و سپس برایش معلوم شد که مستطیع بوده است، حجّی که به جا آورده کفایت از حجّه الاسلام می کند.

مسأله ۵۶

در صورتی که زن مستطیع باشد، اذن شوهر در حج او شرط نیست و برای شوهر جایز نیست که زن خود را از حج واجب بر او منع نماید، بلی، در صورتی که وقت وسعت دارد، جایز است او را از رفتن در اوّل وقت منع نماید و زنی که به طلاق رجعی طلاق داده شده و عدّه او تمام نشده است، مانند زن شوهردار است.

مسأله ۵۷

در وجوب حج بر زن، در صورتی که مأمون بر نفس خود باشد، وجود مَحرمی شرط نیست و در غیر این صورت لازم است

کسی به همراه خود داشته باشد هر چند که به اجرت باشد که با وجود او بر نفس خود مأمون باشد و احتیاط واجب آن است که مَحرم خود را اگر موجود باشد همراه ببرد و چنانچه متمکّن از پرداخت اجرت نباشد، حج بر او واجب نخواهد بود.

مسأله ۵۸

هرگاه نـذر کرده باشـد مثلاًـ هر ساله روز عرفه، حضرت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام را در کربلا زیارت نمایـد و بعـد از این نـذر مستطیع شود، حج بر او واجب می شود و نذرش منحل می گردد و همچنین است هر نذری که مزاحم با حج باشد.

مسأله ۵۹

بر مستطیع، در صورتی که متمکّن از انجام حج باشد، واجب است حج را خودش به جا آورد و انجام آن توسط دیگری به تبرّع یا به اجاره مجزی نیست.

مسأله ۶۰

کسی که حج بر او مستقر شده و خودش به علت بیماری یا پیری یا محصور شدن متمکّن از انجام آن نیست، یا انجام آن بر او حرجیست و امید تمکّن از آن را بدون حرج ندارد، واجب است فوراً نایب بگیرد، ولی وجوب نایب گرفتن بر کسی که حج بر او مستقر نشـده و دارا و ثروتمنـد است و متمکّن از مباشرت به اعمال حج نیست یـا بر او حرجی است، محل اشکال است و احتیاط واجب آن است که نایب بگیرد و احتیاط مستحب آن است که اگر منوب عنه مرد است، نایب از او صرورہ کسی که اوّلین سفر حج اوست باشد.

مسأله ۶۱

هرگاه نایب از طرف کسی که خودش متمکّن از انجام حج نبوده، حج نمود و منوب عنه در حالی که عذرش باقی بود، فوت کرد، حج نایب کفایت می کند، اگر چه حج بر منوب عنه مستقر بوده باشد و چنانچه پیش از فوت عذر او اتفاقاً برطرف شد، احتیاط واجب آن است که در صورت تمکّن، خودش حج نماید و اگر بعد از محرم شدن نایب، عذرش برطرف شد، بر منوب عنه واجب است خودش حج نماید و بر نایب واجب نیست حج را تمام نماید.

مسأله ۶۲

هرگاه شخص معذور از مباشرت در انجام حج متمکّن از نایب گرفتن نباشد، یا بر او حرجی باشد، وجوب حج از او ساقط است، ولی اگر حج بر او مستقر بوده، واجب است بعد از فوتش قضا شود، وگرنه واجب نیست.

و اگر نایب گرفتن برای او ممکن بوده و نایب نگرفته تا فوت کرده است، چنانچه حج بر او مستقر بوده، بدون اشکال قضا از طرف او واجب است و اگر مستقر نبوده، وجوب قضا محل اشکال است و احتیاط واجب آن است که قضا شود.

مسأله ۶۳

اگر نایب گرفتن واجب شد و نایب نگرفت، ولی شخصی تبرّعاً بدون اجرت از طرف او حج نمود، کفایت نمی کند و بر او واجب است نایب بگیرد.

مسأله ۶۴

در نایب گرفتن کفایت می کند از میقات نایب گرفته شود و نایب گرفتن از بلد واجب نیست.

مسأله ۶۵

کسی که حج بر او مستقر بوده، اگر بعد از احرام در حرم بمیرد، کفایت از حجّه الاسلام می کند، چه حجّش حج تمتّع باشد و چه حج قران یا افراد و اگر فوتش در اثنای عمره تمتّع باشد، کفایت از حجّش نیز می نماید و قضا از طرف او واجب نیست و اگر قبل از آن بمیرد، قضا واجب است، هر چند فوتش بعد از احرام و قبل از دخول حرم، یا بعد از دخول در حرم بدون احرام باشد و ظاهر اینست که این حکم اختصاص به حجّه الاسلام دارد، پس اگر در حجّی که به نذر یا افساد فاسد کردن حج واجب شده، جاری نمی شود، پس در هیچ یک از اینها حکم به کفایت نمی شود.

و کسی که حج بر او مستقر نبوده، اگر بعد از احرام بمیرد، چنانچه فوتش بعد از دخول در حرم باشد، اشکالی در کفایت آن از حجّه الاسلام نیست و چنانچه قبل از آن باشد، اگر چه برای عدم وجوب وجهی است، ولی اظهر وجوب قضا از طرف او است.

مسأله ۶۶

هرگاه کافرِ مستطیع مسلمان شود، حج بر او واجب می شود، ولی چنانچه پس از زوال استطاعت مسلمان شود، حج بر او واجب نیست.

مسأله ۶۷

حج بر مرتد واجب می شود، ولی چنانچه در حال ارتداد حج نماید، حجّش صحیح نخواهد بود و اگر توبه کند و حج نماید، حجّش صحیح خواهد بود، اگر چه مرتد فطری باشد.

مسأله ۶۸

اگر مسلمان غیر شیعه اگر چه ناصبی باشد حج نماید و بعد شیعه شود، در صورتی که حج را بر طبق مذهب خود صحیح به جا آورده باشد اگر چه بر طبق مذهب ما صحیح نباشد و یا بر مذهب ما صحیح باشد اگر چه در مذهب خودش صحیح نباشد و قصد قربت از او حاصل شده باشد اعاده حج بر او واجب نیست، اگر چه احتیاط مستحب آن است که در صورت دوم اعاده نماید.

مسأله ۶۹

اگر حج بر کسی مستقر شد به این که شرایط وجوب حج کامل شد و در به جا آوردنش اهمال و تأخیر کرد تا استطاعتش از بین رفت، بر او دَینی خواهد بود و واجب است به هر ترتیبی که متمکّن است اگر چه به سختی و گدایی حج را به جا آورد و اگر بمیرد واجب است از ترکه او قضا نمایند و چنانچه کسی تبرّعاً بدون اجرت بعد از فوتش از طرف او حج نماید صحیح است.

وصیّت به حج

مسأله ۷۰

کسی که بر او حجّه الاسلام است، در صورتی که اطمینان نداشته باشد که زنده می ماند و خودش آن را انجام می دهد، واجب است وصیت کند و به هر وسیله ممکن از اجیر گرفتن برای انجام حج از طرف او، یا تبرّع نمودن به انجام آن کاری نماید که ذمّه او فارغ شود، پس اگر مُرد، مخارج حجّش از اصل مال او داده می شود، اگر چه وصیت به آن نکرده باشد و همچنین است یعنی مخارج از اصل مال داده می شود اگر به حجّه الاسلام وصیت کرده، ولی مقید نکرده باشد که مخارج آن را از ثلث بردارند و در صورتی که مقید به ثلث کرده باشد، چنانچه ثلث به مقدار مخارج حجّه الاسلام و یا بیشتر از آن باشد، واجب است از ثلث داده شود و بر سایر چیزهایی که وصیت نموده، مُقَدَّم است و چنانچه ثلث به آن مقدار نباشد، لازم است کمبود آن را از اصل مال بردارند.

مسأله ۷۱

اگر کسی بمیرد و بر او حجه الاسلام باشد و نزد شخصی ودیعه ای امانتی داشته باشد و آن شخص احتمال بدهد که چنانچه آن مال را به ورثه برگرداند، آنها حج را به جا نخواهند آورد، بر او واجب است با آن مال از طرف میت حج نماید و احتیاط واجب آن است که در صورت تمکّن از حاکم شرع اذن بگیرد و اگر مال زیادتر از مقداری باشد که در حج صرف می شود، زیادی را به ورثه برگرداند و فرقی نیست که آن شخص خودش از طرف میت حج نماید، یا دیگری را اجیر کند و ملحق به ودیعه است هر مالی که

برای میت نزد دیگری به عاریه یا اجاره یا غصب یا قرض یا غیر آنها باشد.

مسأله ۷۲

کسی که بمیرد و بر او حجّه الاسلام و دین و خمس و زکات باشد و ترکه او به مقدار همه آنها نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات به آن تَعَلُّق گرفته موجود باشد، باید پرداخت خمس و زکات را مُقَدَّم بدارد و چنانچه خمس و زکات بر ذمه او باشد، حج بر آن دو مُقَدَّم است و چنانچه بر او دینی هم باشد، تقدیم حج بر دین در غیر مورد نص محل اشکال است.

(و مورد نص این است:

اگر کسی که اوّلین سفر حج اوست در راه قبل از بستن احرام بمیرد، مرکب و زاد و توشه و نفقه و آنچه با اوست، برای حجّه الاسلام قرار داده می شود، هر چند بر او دینی هم باشد.)

مسأله ۷۳

کسی که بمیرد و بر او حجه الاسلام باشد، چنانچه ترکه او برابر مخارج حجه الاسلام باشد، جایز نیست ورثه او قبل از فارغ کردن ذمّه میت از حج به اجیر گرفتن یا تبرّع، در ترکه او تصرف نمایند و چنانچه زیادتر از مخارج حج باشد، مانعی از تصرّف در مقدار زاید نیست.

مسأله ۷۴

کسی که بمیرد و بر او حجه الاسلام باشد و ترکه او به مقدار هزینه حج نباشد، در صورتی که بدهی یا خمس یا زکات بر ذمه او باشد، باید در همانها صرف شود و در غیر این صورت، ملک ورثه است و بر آنها واجب نیست کمبود هزینه اجیر گرفتن برای حج را از مال خود تکمیل نمایند.

مسأله ۷۵

کسی که بمیرد و بر او حجّه الاسلام باشد، کفایت می کند که برای او از میقات اجیر بگیرند، بلکه گرفتن اجیر از نزدیکترین میقاتها به مکّه کفایت می کند و احتیاط مستحب آن است که در صورت گنجایش مال، از بلد میت اجیر بگیرند، ولی زیادی بر اجرتِ حجِّ از میقات نباید از سهم غیر کامل به عقل و بلوغ از ورثه برداشت شود.

مسأله ۷۶

کسی که بمیرد و بر او حجّه الاسلام باشد، واجب است فوراً در همان سال فوتش برای حج او اجیر بگیرند و اگر اجیر گرفتن از میقات در همان سال ممکن نباشد، احتیاط واجب آن است که از غیر میقات اجیر بگیرند، ولی زیادی بر اجرت حج از میقات از سهم غیر کامل از ورثه برداشت نمی شود.

مسأله ۷۷

کسی که بمیرد و بر او حجّه الاسلام باشد و اجیری برای حج از طرف او پیدا نشود مگر به بیشتر از مقدار متعارف، واجب است به مقدار بیشتر اجیر بگیرند و هزینه آن از اصل مال میت خارج می شود و تأخیر تا سال بعد به جهت صرفه جویی بر ورثه جایز نیست، اگر چه در بین آنان غیر کامل هم باشد.

مسأله ۷۸

اگر کسی بمیرد و بعضی از ورثه اقرار کند که بر میت حجه الاسلام بوده و سایر ورثه منکر آن باشند، بر اقرار کننده واجب نیست مگر پرداخت آن مقدار که به سهم او بعد از تقسیم میراث بر ورثه تعلق می گیرد و اگر آن مقدار برای مخارج حج کافی نباشد، اگر چه به تکمیل اجرت توسّط متبرّعی یا به نحو دیگری، بر اقرار کننده واجب نیست کمبود را از سهم خودش تکمیل نماید.

مسأله ۷۹

اگر کسی بمیرد و بر او حجه الاسلام باشد و شخصی تبرّعاً بدون اجرت از طرف میت حج نماید، مقدار هزینه حج به ورثه بازگشت می کند، ولی اگر وصیت به حجه الاسلام از ثلث خود نموده باشد و شخصی تبرّعاً از طرف او حج نماید، هزینه حج به ورثه برنمی گردد، بلکه در امور خیری که به نظر میت نزدیکتر است صرف می شود و اگر نظر او معلوم نباشد، از طرف او صدقه داده می شود.

مسأله ۸۰

اگر کسی که بر او حجه الاسلام بوده، وصیت کرده باشد از بلد او برای حج اجیر بگیرند، واجب است به وصیت او عمل شود، ولی مقدار زاید بر اجرت حج از میقات از ثلث خارج می شود و اگر به حج وصیت کرده و چیزی تعیین نکند، به اجیر گرفتن از میقات اکتفا می شود، مگر در صورتی که قرینه ای باشد بر این که مرادش اجیر گرفتن از بلد اوست، مثل این که مقداری را که برای حج معین نموده مناسب حج بلدی باشد.

مسأله ۸۱

هر گاه وصیت به حج بلدی کرده باشد، ولی وصی میت یا وارث او از میقات اجیر بگیرد، در صورتی که اجاره از مال میت باشد، اجاره باطل است، ولی ذمّه میت به عمل اجیر فارغ می شود و وصی یا وارث باید اجره المثل اجرت متعارف را به اجیر بدهد و در صورتی که اجره المثل بیشتر از اجرت قرار داده شده باشد، احتیاط واجب آن است که در مقدار زاید صلح کنند.

مسأله ۸۲

اگر وصیت به حج بلدی از غیر بلد خود نموده باشد، واجب است به وصیت عمل شود و مقدار زاید بر اجرت حج میقاتی از ثلث برداشت می شود.

مسأله ۸۳

هرگاه وصیت کند که برای حجّه الاسلام اجیر بگیرند و اجرت را معین نموده باشد، لازم است به وصیت عمل شود و اجرت معین شده اگر زیادتر از اجره المثل اجرت متعارف نباشد، از اصل مال خارج می شود و اگر زیادتر باشد، مقدار زیادی از ثلث برداشت می شود.

مسأله ۸۴

هرگاه وصیت کند از مال معینی برای او حج داده شود و وصی بداند که در آن مال خمس یا زکات است، واجب است اوّل خمس یا زکات آن مال را داده و سپس باقی مانده را در راه حج صرف نماید و چنانچه برای مصارف حج کافی نباشد، در صورتی کهوصیت شده، حجه الاسلام باشد، لازم است کمبود از اصل ترکه برداشته شود و در غیر این صورت باقی مانده در امور خیری که به نظر میت نزدیکتر است صرف شود و اگر نظر او معلوم نباشد، از طرف او صدقه داده شود.

مسأله ۸۵

هرگاه اجیر گرفتن برای حج از طرف میت، به وصیت یا غیر آن واجب شده باشد و کسی که بر او واجب بود اجیر بگیرد، سهل انگاری و اهمال نموده و مالی که برای حج در نظر گرفته شده بود، تلف شود، این شخص ضامن است و بر او واجب است از مال خود اجیر بگیرد.

مسأله ۸۶

هرگاه استقرار حج بر میت معلوم و به جا آوردن آن مشکوک باشد، واجب است حج از طرف او به جا آورده شود و هزینه اش از اصل مال برداشت می شود.

مسأله ۸۷

به مجرد اجیر گرفتن ذمّه میت بریء نمی شود، پس اگر دانسته شود که اجیر به جهت عذر یا بدون آن حج را به جا نیاورده، واجب است دو مرتبه اجیر گرفته شود و هزینه آن از اصل مال برداشت می شود و در صورتی که اجرت اوّل از مال میت بوده و پس گرفتنش ممکن باشد، لازم است پس گرفته شود.

مسأله ۸۸

اگر اجاره به مال میت باشد و اجیر متعدد باشد، اقوی آن است که کسی را اجیر نمایند که اجرت او کمتر از دیگران است، در صورتی که صحّت عمل او احراز شود و ورثه به اجرت بیشتر راضی نباشند، یا در بین آنان قاصر غیرکامل به عقل یا بلوغ باشد.

ولی اگر اجیر گرفتن به آن اجرت هتک میت باشد، باید به اجرتی اجیر بگیرند که هتک میت نباشد.

مسأله ۸۹

وجوب اجیر گرفتن از بلد یا میقات تابع تقلید یا اجتهاد وارث است نه اجتهاد یا تقلید خود میت، پس چنانچه عقیده میت وجوب حج بلدی و عقیده وارث جواز اجیر گرفتن از میقات باشد، بر وارث اجیر گرفتن از بلد لازم نیست.

مسأله ۹۰

هرگاه بر میت حجه الاسلام باشد و ترکه ای نداشته باشد، بر وارث واجب نیست برای او اجیر بگیرد، بلی، اجیر گرفتن برای او از هر کس و به خصوص ولی او مستحب است.

مسأله ۹۱

هر گاه وصیت به حج نماید، چنانچه دانسته شود، حج وصیت شده حجه الاسلام است، هزینه آن از اصل مال میت برداشت می شود، مگر در صورتی که وصیت کرده باشد که از ثلث او برداشت شود و چنانچه دانسته شود حج وصیت شده غیر از حجه الاسلام است، یا شک در آن حاصل شود، هزینه حج از ثلث برداشت می شود.

مسأله ۹۲

هر گاه وصیت به حجه الاسلام نموده و شخصی را برای به جا آوردن آن معین کند، عمل به وصیت لازم است، پس اگر آن شخص قبول نکرد مگر به اجرتی زیادتر از اجرت متعارف، مقدار زیادی از ثلث برداشت می شود و چنانچه آن هم ممکن نباشد، دیگری را به همان مقدار اجرت متعارف اجیر نمایند.

مسأله ۹۳

هرگاه وصیت به حج نموده و اجرتی را تعیین کند که هیچ کس رغبت به آن نداشته باشد، چنانچه حجّی که وصیت نموده حجه الاسلام باشد، لازم است کمبود اجرت از اصل ترکه برداشت شود و چنانچه غیر از حجه الاسلام باشد، وصیت باطل بوده و اجرتی که برای حج تعیین شده، در امور خیری که به نظر میت نزدیکتر است صرف می شود و اگر نظر او معلوم نباشد، از طرف او صدقه داده می شود.

مسأله ۹۴

هرگاه شخصی منزل خود را مثلاً به مبلغی بفروشد و بر خریدار شرط کند که آن مبلغ را پس از مُردنش در حج از طرف او صرف نماید، قیمت منزل جزء ترکه خواهد بود، پس اگر آن حج حجه الاسلام باشد، شرط لازم بوده و واجب است آن مبلغ در صورتی که زیادتر از اجرت متعارف نباشد صرف اجرت حج شود و در صورتی که زیادتر باشد، زیادی از ثلث برداشت می شود و اگر آن حج غیر حجه الاسلام باشد، شرط نیز لازم بوده و تمام مبلغ از ثلث برداشت می شود و چنانچه آن مبلغ زیادتر از ثلث باشد، شرط مذکور در مقدار زاید بر ثلث لازم نخواهد بود.

مسأله ۹۵

هرگاه شخصی منزل خود را مثلاً به دیگری مصالحه کند، به شرط این که بعد از مردنش از طرف او حج به جا آورد، چنین شرطی صحیح و لازم است و منزل از ملك مُصالح صلح کننده خارج می شود و از ترکه حساب نمی شود، هر چند آن حج مستحبی باشد و حکم وصیت شامل آن منزل نخواهد شد و همچنین است اگر منزل خود را به دیگری تملیك کند، به شرط این که بعد از مردنش آن را بفروشد و قیمتش را صرف در حج از طرف او نماید.

پس تمام اینها صحیح و لازم است، هر چند آنچه شرط شده عمل مستحبی باشد و ورثه در آن منزل حقّی ندارند.

و اگر طرف مقابل از عمل به شرط تخلّف نمود و اجبار او به عمل به شرط ممکن نبود، خیار به هم زدن معامله به ورثه منتقل نمی شود و نمی توانند این خیار را که حق میت است،

اسقاط کنند و این خیار فقط برای ولی میت مثل وصی او در مطلق آنچه متعلق به اوست ثابت می باشد و اگر ولی نباشد، برای حاکم شرع ثابت می باشد و احتیاط واجب آن است که وارث با اذن حاکم شرع فسخ نماید و پس از فسخ، مال در آنچه که بر طرف مقابل شرط شده بود، صرف می شود و اگر چیزی زیاد آمد، در امور خیری که به نظر میت نزدیکتر است صرف می شود و اگر نظر او معلوم نباشد، از طرف او صدقه داده می شود.

مسأله ۹۶

هرگاه وصی بمیرد و دانسته نشود که برای حجِ موصی وصیت کننده قبل از مردنش اجیر گرفته یا نه، واجب است از ترکه در صورتی که حج وصیت شده، حجّه الاسلام باشد و از ثلث در صورتی که غیر حجّه الاسلام باشد، اجیر گرفته شود و هرگاه وصی مالی را که برای حج در نظر بوده، قبض کرده و موجود باشد، از او گرفته می شود، اگر چه احتمال داده شود که وصی از مال خود اجیر گرفته و سپس آن مال را به جای آنچه پرداخت کرده، تَمَلُّک کرده باشد و اگر مال موجود نباشد، ضمانی بر وصی نیست.

مسأله ۹۷

هر گاه مالی که برای حج در نظر گرفته شده بدون تفریط و سهل انگاری در نگهداری آن در دست وصی تلف شود، وصی ضامن نیست و واجب است از بقیه ترکه در صورتی که حجّی که وصیت شده حجّه الاسلام باشد و از بقیه ثلث، در صورتی که غیر حجّه الاسلام باشد، اجیر گرفته شود.

و چنانچه بقیه بین ورثه تقسیم شده باشد، از هر یک به نسبت برای اجرت اجیر پس گرفته می شود و همچنین است اگر کسی که برای حج اجیر شده قبل از انجام آن بمیرد و ترکه ای نداشته باشد و یا داشته ولی گرفتن از آن ممکن نباشد.

مسأله ۹۸

هر گاه قبل از اجیر گرفتن، مال در دست وصی تلف شود و دانسته نشود که تلف در اثر تفریط سهل انگاری بوده، جایز نیست غرامت آن از وصی گرفته شود.

مسأله ۹۹

هرگاه به مقداری از مال برای غیر حجّه الاسلام وصیت نماید، واحتمال برود آن مقدار بیشتر از ثلث باشد، صرف تمام آن جایز نیست.

احکام نیابت

مسأله ۱۰۰

در نایب اموری شرط است:

اوّل:

بلوغ، پس نیابت بچه نابالغ صحیح نیست، ولی نیابت بچه ممیز که خوب و بد را تشخیص می دهد در صورتی که از جهت درست انجام دادن اعمال حج مورد وثوق باشد، در حج واجب بنا بر احتیاط صحیح نیست و در حج مستحب با اذن ولی صحیح است.

دوم:

عقل، پس نیابت دیوانه از دیگری صحیح نیست، چه دیوانگی او همیشگی باشد و یا ادواری یعنی گاه به گاه در صورتی که انجام عمل در زمان دیوانگی باشد، ولی نایب گرفتن سفیه مانعی ندارد.

سوم:

ایمان، یعنی نایب باید شیعه دوازده امامی باشد، بنا بر این نیابت غیر مؤمن اگر چه عمل را برطبق مذهب ما به جا آورده و قصد قربت هم از او حاصل شود صحیح نیست.

چهارم:

آن که بر نایب، در سال نیابت، حج واجب فعلی و منجّز نباشد، بلکه نیابت شخص جاهل به وجوب حج بر ذمّه اش به جهل قصوری که در جهلش معذور می باشد محل اشکال است و این شرط شرط چهارم شرط صحت اجاره است، نه شرط صحت حج نایب، پس اگر چنین کسی که حج بر او واجب منجّز شده، به نیابت از دیگری حج نماید، وجوب حج از منوب عنه ساقط می شود و نایب مستحق اجره المثل اجرت متعارف عمل است نه اجرتی که قرار داده شده است، ولی در صورتی که اجره المثل بیشتر از اجرت قرار داده شده باشد، احتیاط واجب آن است که در مقدار زاید صلح کنند.

مسأله ۱۰۱

در صورتی وجوب حج از منوب عنه ساقط می شود که نایب اعمال را به طور صحیح انجام دهد، پس لازم است نایب اعمال و احکام حج را

بداند، اگر چه به راهنمایی دیگری در هنگام انجام هر عملی باشد و باید احراز شود که نایب از جهت اطمینان و وثوقی که به او هست اعمال را به طور صحیح انجام داده است، ولی اگر درصحت عمل به جا آورده شده شک شود بنا بر صحت آن بگذارد.

مسأله ۱۰۲

نیابت بنده از حر شخص آزاد با اجازه مولایش مانعی ندارد.

مسأله ۱۰۳

نیابت از بچه ممیز مانعی ندارد، ولی نیابت از مجنون محل اشکال است مگر به قصد رجاء باشد، ولی اگر حج در حال عاقل بودنش بر او مستقر شده باشد و بعد در حال دیوانگی فوت کرده باشد، واجب است از طرف او کسی را برای حج اجیر نمایند.

مسأله ۱۰۴

همجنس بودن نایب و منوب عنه کسی که از او نیابت شده شرط نیست، بنا بر این نیابت مرد از زن و نیابت زن از مرد صحیح است، ولی احوط و اولی اینست که همجنس باشند.

مسأله ۱۰۵

نایب گرفتن شخص صروره یعنی کسی که اصلاً به حج نرفته را از طرف صروره و غیر صروره مانعی ندارد چه نایب یا منوب عنه مرد باشد یا زن ولی در صورتی که منوب عنه مرد و زنده باشد و متمکّن نباشد حجه الاسلام واجب خود را به جا آورد، احتیاط مستحب اینست که نایب مرد صروره باشد.

مسأله ۱۰۶

منوب عنه باید مسلمان باشد، بنا بر این نیابت از کافر صحیح نیست، پس اگر کافر مستطیعی بمیرد و وارث او مسلمان باشد نایب گرفتن از او صحیح نیست و همچنین نایب گرفتن از طرف ناصبی یعنی کسی که اظهار دشمنی با ائمه طاهرین عَلَيْهِمُالسَّلَام و صدیقه طاهره علیهاالسلام می نماید صحیح نیست، ولی فرزند مؤمن او می تواند از طرف او نایب شود و همچنین کسی که ناصبی از اهل او شمرده می شود می تواند حج به جا آورد و ثوابش را به او هدیه کند، که موجب تخفیف عذاب از او می شود.

مسأله ۱۰۷

نیابت از شخص زنده در حج مستحبی مانعی ندارد چه نیابت تبرّعی و مَجّانی باشد و یا به اجاره و همچنین در حج واجب، ولی به شرط این که خود منوب عنه به تفصیلی که در مسأله (۶۰) گذشت نتواند اعمال را به جا آورد و نیابت از شخص زنده در غیر این دو مورد

مسأله ۱۰۸

نیابت امری قصدیست که تحقّق پیدا نمی کند مگر این که عمل از طرف دیگری به جا آورده شود و در صحّت نیابت تعیین منوب عنه به نحوی معتبر است، ولی ذکر نام او شرط صحّت نیست، اگر چه ذکر آن به هنگام انجام اعمال و در تمام مواقف مستحب است.

مسأله ۱۰۹

همچنان که نیابت به صورت تبرّعی بدون عوض و به صورت اجاره صحیح است، به صورت جعاله و شرط در ضمن عقد و مانند اینها صحیح است.

مسأله ۱۱۰

نیابت استیجاری شخصی که در به جا نیاوردن بعض اعمال یا در به جا نیاوردن بعض اعمال به طور کامل معذور است، جایز نیست، بلکه اگر چنین شخصی به صورت تبرّع بدون عوض به نیابت دیگری حج نماید، اکتفا به عمل او مشکل است؛ ولی اگر از شهر منوب عنه یا میقات، در وسعت وقت کسی را که متمکّن از انجام تمام اعمال و به طور کامل می باشد، نایب بگیرند و بعد عجز از بعض اعمال یا انجام آن به طور کامل به جهت تنگی وقت یا غیر آن پیش آید، نیابت او صحیح است و حج از ذمّه منوب عنه ساقط می شود، به شرط آن که عجز او از عملی نباشد که مبطل حج عاجز نیز باشد، مثل عجز از وقوف در عرفات و مشعر، بنا بر این مثلاً نایب گرفتن عاجز از وقوف واجب در مشعر بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب از روز قربانی جایز نیست، ولی اگر بعد از نیابت عجز از آن وقوف پیدا شود، مانعی ندارد و نیابت شخصی که به واسطه عذر یا بدون عذر مرتکب محرّمات احرام مانند زیر سایه رفتن می شود، مانعی ندارد و همچنین نیابت زن و مانند او از کسانی که کوچ کردن از مشعر پیش از طلوع فجر و رمی در شب برای آنها جایز است، مانعی ندارد، چه از طرف مرد نایب باشند یا از طرف زن.

مسأله ۱۱۱

اگر نایب پیش از احرام بستن بمیرد، ذمّه منوب عنه بریء نمی شود، پس واجب است دو مرتبه نایب گرفتن از او در آنچه که نایب گرفتن در آن واجب است و اگر پس از احرام

بمیرد، چنـانچه نـایب اجیر باشـد وجوب حـج از او ساقـط می شود اگر چه مردنش قبل از دخول حرم باشـد و چنانچه نیابت او تـبرّعی و بـدون اجرت باشـد، بنـا بر احتیـاط واجب، وجـوب از منوب عنه ساقـط نمی شود و در آنچه گـذشت فرقی بین حجه الاسلام و غیر آن نیست.

مسأله ۱۱۲

هرگاه اجیر بعـد از احرام بمیرد، چنانچه بر فارغ نمودن ذمه منوب عنه از حـج اجیر شـده باشـد، مسـتحق تمام اجرت می شود و چنـانچه بر انجـام اعمـال اجیر شـده باشـد، به نسـبت آنچه انجـام داده است، از اجرت اسـتحقاق دارد در صـورتی که اجرت بر اعمال، به نحو توزیع ملاحظه شـده باشد و اگر پیش از احرام و پس از انجام بعضـی از مُقَدَّمات حج بمیرد و انجام مُقَدَّمات نیز داخل در مورد اجاره باشـد و اجرت به نحو توزیع بر مقدمات و اعمال ملاحظه شده باشد، به نسـبت آنچه انجام داده اسـتحقاق دارد و اگر به نحو توزیع ملاحظه نشده باشد، بلکه اجرت بر انجام مجموع اعمال باشد مستحق چیزی از اجرت نیست.

مسأله ۱۱۳

هرگاه شخصـی را برای حـج از بلد منوب عنه اجاره کنند و راه را معین نکنند، اجیر مخیر است هر راهی را که بخواهد انتخاب کنـد و اگر معین کننـد بایـد از همان راه برود و چنانچه از راه دیگری برود و حـج را به جا آورد، اگر رفتن از راه معین شده به عنوان شـرط اجاره باشد نه یکی از اجزاء عمل مورد اجاره، اجیر مستحق تمام اجرت است و مستأجر یعنی کسی که او را اجاره کرده حق فسـخ اجـاره را دارد و چنـانچه فسـخ نمایـد، بنـا بر مشـهور فقهـا (اعلی اللّه مقـامهم) اجیر مسـتحق اجره المثل اجرت متعـارف عمـل می شود، ولی احتیاط واجب اینست که در زیادی اجره المثل بر اجرت تعیین شـده با یکـدیگر مصالحه کننـد و اگر رفتن از آن راه به عنوان یکی از اجزاء عمل مورد اجاره باشد، باز هم مستأجر حق فسخ دارد

و چنانچه فسخ نماید اجیر مستحق اجرت تعیین شده نخواهد بود و نیز هیچ اجرتی را بابت راهی که طی کرده مستحق نمی شود، ولی نسبت به بقیه اعمالی که به جا آورده است همان طور که گذشت بنا بر احتیاط واجب با یکدیگر مصالحه کنند و چنانچه فسخ ننماید، به مقدار آنچه انجام داده است از اجرت تعیین شده استحقاق دارد و به مقداری که مخالفت کرده، از اجرت مذکور ساقط می باشد.

مسأله ۱۱۴

هرگاه شخصی خود را اجیر نماید که حج کسی را خودش در سال معینی به جا آورد، اجاره دادن خودش را در همان سال برای حج شخص دیگری صحیح نیست، ولی چنانچه از طرف دو نفر برای انجام حج در دو سال اجیر شود و یا یکی از دو اجاره یا هر دو مقید به مباشرت اجیر نباشد، هر دو اجاره صحیح است.

مسأله ۱۱۵

هرگاه شخصی خود را برای حج در سال معینی اجیر نماید، جایز نیست آن را قبل یا بعد از آن سال به جا آورد، ولی اگر قبل یا بعد از سال معین انجام داد، چنانچه آنچه در ذمّه منوب عنه بوده به نذر و مانند آن مقید به همان سال نباشد، حج از ذمّه منوب عنه ساقط شده است و اجیر مستحق اجرتی نخواهد بود در صورتی که مورد اجاره یک چیز و آن حج در سال معین بوده باشد و در صورتی که مورد اجاره حج باشد، ولی آوردن آن در سال معین به نحو شرط باشد، حکم استحقاق اجرت بر طبق مسأله (۱۱۳) می باشد.

مسأله ۱۱۶

هر گاه اجیر مصدود یا محصور شود که متمکّن از انجام اعمال نباشد، حکمش حکم کسیست که حج خودش را انجام می دهد و مصدود یا محصور شده است و حکم آن خواهد آمد، ان شاء اللّه تعالی.

و در این صورت، چنانچه مورد عقد اجاره حج مقید به همان سال باشد اجاره خود به خود به هم می خورد و چنانچه مورد اجاره حج باشد و مستأجر شرط کرده باشد که در آن سال به جا آورد، اجاره به هم نمی خورد و در نتیجه حج بر ذمه اجیر باقی است، ولی مستأجر حق فسخ اجاره را دارد.

مسأله ۱۱۷

هرگاه نایب کاری کند که موجب کفّاره است باید کفّاره را از مال خود بدهد، چه نیابت به صورت اجاره باشد و چه تبرّعی.

مسأله ۱۱۸

هرگاه شخصی دیگری را به اجرت معینی برای انجام حج اجیر کند و آن اجرت کفاف مخارج حج اجیر را ننماید، بر مستأجر لازم نیست کسری مخارج او را بپردازد، همچنان که در صورت زیاد آمدن اجرت نمی تواند زیادی را پس بگیرد.

مسأله ۱۱۹

هرگاه شخصی را برای حج واجب یا مستحب اجیر کنند و اجیر حج خود را به جماع قبل از مشعر فاسد نماید یعنی این که پس از بستن احرام حج و قبل از وقوف در مشعر با همسر خود جماع کند واجب است حج را تمام کند و با اتمام آن، وجوب حج از منوب عنه ساقط می شود، ولی بایـد اجیر در سال بعـد دوباره حـج به جا آورد و یک شتر نیز کفّاره بدهد و اگر نتواند، یک گوسفند بدهد و مستحق تمام اجرت است، اگر چه در سال بعد با عذر یا بدون عذر حج ننماید.

و تمام احکام ذکر شده، در نیابت تبرّعی نیز جاری است، به جز این که نایب مستحق اجرتی نیست.

مسأله ۱۲۰

اجیر هر چنـد بـا تحقـق عقـد اجـاره مالـک اجرت می شـود، ولی پرداخـت آن واجب نیست مگر بعـد از انجـام عمـل، البته در صـورتی که شـرط پرداخت پیش از عمـل نشـده باشـد و در حـج ظـاهر اینست که اجیر می توانـد اجرت را پیش از انجـام حج مطالبه نماید و این به جهت اینست که در مورد حج قرینه بر چنین شـرطی وجود دارد اگر چه صریحاً شرط نشده باشد زیرا که غالباً اجیر برای حج تا اجرت را نگیرد نمی تواند به حج برود و اعمال را انجام دهد.

مسأله ۱۲۱

هر گـاه کسـی اجیر شود که خودش حـج را به جـا آورد چه تصـریح شود به مباشـرت اجیر و یا اطلاق عقـد و عـدم تصـریح به خلاف آن مفید مباشرت باشد نمی تواند شخص دیگری را بر انجام آن اجیر نماید، مگر با اجازه مستأجر.

مسأله ۱۲۲

هرگاه شخصـی را در وسـعت وقت برای انجام حج تمتّع اجیر نماید و اتفاقاً وقت برای انجام آن تنگ شود و اجیر از عمره تمتّع به حـج افراد عـدول نمایـد و بعد از آن عمره مفرده را انجام دهد، ذمّه منوب عنه از حج بریء می شود، ولی چنانچه اجیر برای انجام اعمال حج تمتّع اجیر شده باشد مستحق اجرت نیست و چنانچه اجاره بر فارغ کردن ذمّه منوب عنه باشد، مستحق اجرت است.

مسأله ۱۲۳

نیابت یک نفر از چنـد نفر در حـج مسـتحبی مانعی نـدارد، ولی در حج واجب نیابت یک نفر از دو نفر و بیشتر صـحیح نیست، مگر این که یـک حـج به طور مشـترک بر دو نفر یـا بیشـتر واجب شـده باشـد، ماننـد این که دو نفر یـا بیشتر نـذر کننـد که به طورمشترک شخصی را برای حج اجیر کنند، که در این صورت می توانند یک نفر را اجیر نمایند که به جای آنها حج نماید.

مسأله ۱۲۴

نیابت چنـد نفر در یک سال از یک نفر چه مرده باشـد یا زنـده و چه نیابت با اجرت باشـد یا بـدون اجرت برای حـج مستحبی

مانعی نـدارد و همچنین است در حـج واجب اگر متعـدد باشد، مانند این که شخصـی زنده و یا مرده دو حج یا بیشتر به واسـطه نذر مثلاً بر او واجب شده باشد و یا یکی حجه الاسلام و دیگری حج واجب به نذر باشد، که در این صورت می توان یک نفر را برای یک حج و دیگری را برای حج دیگر اجیر نمود.

و همچنیـن جـایز اسـت دو نفر را از طرف یـک نفر اجیر نمـود، که یکی حـج واجب را از طرف او به جـا آورد و دیگری حج مستحبی را، بلکه جایز است دو نفر را از طرف یک نفر برای انجام یک حج واجب مانند حجه الاسلام از باب احتیاط به جهت احتمال ناقص بودن حج یکی از آن دو، اجیر نمود.

مسأله ۱۲۵

طواف از جمله مسـتحبات است، بنا بر این نیابت در آن از طرف شـخص مرده، یا زنده ای که در مکّه نباشد، یا در مکّه باشد و خودش متمکّن از طواف نباشد، مانعی ندارد.

مسأله ۱۲۶

نایب می توانـد پس از فراغت از اعمال حج نیابی، عمره مفرده برای خود یا دیگری به جا آورد و همچنین می تواند برای خود یا دیگری طواف نماید.

حج مستحبّی

مسأله ۱۲۷

مستحب است کسی که می تواند حج نماید آن را به جا آورد، اگر چه مستطیع نباشد یا قبلا حجّه الاسلام را به جا آورده باشد و به جا آوردن آن در هر سال برای کسی که متمکّن باشد مستحب است.

مسأله ۱۲۸

کسـی که حـج را به جـا آورده مسـتحب است نیت کنـد که آن را در سالهای بعـد به جا آورد و نیت به جا نیاوردن دوباره آن مکروه است و از حضرت صادق عَلَیْهِ السَّلَام روایت شده که فرموده است:

هر کسـی که از مکّه خارج شود در حالی که اراده نداشته باشد که دوباره به آن جا برگردد هرآینه مرگ او و عذابش نزدیک شده است.

مسأله ۱۲۹

مسـتحب است انسان کسی را که توانایی رفتن به حج ندارد به حج بفرستد، همچنان که مستحب است برای رفتن به حج قرض نماید در صورتی که اطمینان دارد که می تواند آن را بعد ادا کند و بسیار خرج کردن در حج مستحب است.

مسأله ۱۳۰

دادن زکات به کسی که توانایی رفتن به حج را ندارد برای به جا آوردن آن جایز است.

مسأله ۱۳۱

در حج مستحبی زن، اذن شوهر شرط است و همچنین است حکم زنی که در عدّه طلاق رجعی باشد، ولی اگر در عدّه طلاق باین باشد اذن معتبر نیست.

اقسام عمره

مسأله ۱۳۲

عمره مانند حج است، پس گاهی واجب است و گاهی مستحب و عمره واجب بر دو قسم است:

یکی واجب به حسب اصل شرع است و دیگری عمره ایست که به خودی خود واجب نیست ولی به واسطه نذر و مانند آن بر مکلف واجب می شود.

و عمره گاهی مفرده است مربوط به حج نیست و گاهی مربوط به حج است، مانند عمره تمتّع.

مسأله ۱۳۳

عمره مانند حج بر هر مستطیع دارای شرایط واجب است و وجوب انجام آن مانند حج بنا بر احتیاط واجب فوری است، بنا بر این هر کسی که استطاعت انجام آن را پیدا کند اگر چه استطاعت حج را نداشته باشد، باید آن را به جا آورد.

بلی، ظاهر اینست که کسی که وظیفه اش حج تمتّع است و استطاعت انجام آن را ندارد، ولی استطاعت انجام عمره را دارد، عمره بر او واجب نیست، بنا بر این کسی که برای حج اجیر شده پس از انجام حج نیابی واجب نیست عمره مفرده را به جا آورد اگر چه استطاعت آن را داشته باشد، ولی احوط به جا آوردن آن است و امّا کسی که حج تمتّع را به جا آورده عمره مفرده بر او واجب نیست جزماً.

مسأله ۱۳۴

به جا آوردن عمره مفرده در هر ماه مستحب است و اشکالی در جواز به جا آوردن یک عمره در یک ماه اگر چه در آخر آن و عمره دیگری در ماه بعد اگر چه در اوّل آن نیست.

ولی به جا آوردن دو عمره در یک ماه در صورتی که هر دو از طرف خود یا شخص دیگری باشد، بنا بر احتیاط جایز نیست، ولی به جا آوردن عمره دوم در صورت مذکور به قصد رجاء مانعی ندارد.

و همچنین به جا آوردن یکی را از طرف خود و دیگری را از طرف شخص دیگری و یا یکی را برای شخصی و دیگری را برای شخص دیگری، اشکالی ندارد.

و همچنین به جا آوردن هر دو را از طرف خود یا از طرف شخص واحد در صورتی که یکی عمره مفرده

باشد و دیگری عمره تمتّع اشکالی ندارد، بنا بر این اگر کسی عمره مفرده را از طرف خود به جا آورد می تواند پس از آن اگر چه همان ماه عمره تمتّع برای خود به جا آورد و همچنین اگر کسی حج تمتّع را از طرف خود به جا آورد می تواند پس از آن در همان ماه عمره مفرده برای خود به جا آورد.

و به جا آوردن عمره مفرده بین عمره تمتّع و حج آن جایز نیست.

مسأله ۱۳۵

همچنان که عمره مفرده به استطاعت واجب می شود، به فاسد نمودن شخص عمره ای را که مشغول انجام آن است و همچنین به عنوان ثانوی مثل اجیر شدن برای شخصی جهت انجام آن و به شرط کردن انجام آن در ضمن عقد و به نذر و مانند آن نیز واجب می شود.

مسأله ۱۳۶

اعمال عمره مفرده مانند اعمال عمره تمتّع است و بیان آنها خواهد آمد ولی در چند چیز با یکدیگر فرق دارند:

(۱) در عمره مفرده طواف نساء واجب است، ولی در عمره تمتّع واجب نیست.

(۲) وقت عمره تمتّع ماه های حج است یعنی شوال و ذی القعده و ذی الحجّه و انجام آن در غیر آنها صحیح نیست، ولی عمره مفرده را می توان در تمام ماه های سال به جا آورد و افضل آنها ماه رجب است و پس از آن ماه رمضان.

(۳) بیرون آمدن از احرام در عمره تمتّع تنها با تقصیر است، ولی در عمره مفرده به حلق یا تقصیر است.

(۴) واجب است عمره تمتّع و حج آن در یک سال به جا آورده شود چنان که بیان آن خواهد آمد ولی در عمره مفرده چنین نیست، بنا بر این اگر کسی حج افراد و عمره مفرده بر او واجب شد جایز است حج را در یک سال و عمره مفرده را در سال دیگری به جا آورد.

(۵) جماع پیش از فارغ شدن از سعی، در صورتی که از روی علم و عمد باشد عمره مفرده را باطل می کند و اعاده آن بر او واجب می شود، به این که در مکّه تا ماه بعد باقی بماند و سپس آن را اعاده نماید و در فاسد شدن

عمره تمتّع به جماع، تفصیلیست که در مسأله (۲۱۷) خواهد آمد.

مسأله ۱۳۷

میقاتهای بستن احرام عمره مفرده برای کسی که منزلش پیش از میقات عمره تمتّع است همان میقاتهای عمره تمتّع است که بیان آنها خواهد آمد، ولی کسی که در مکّه است می تواند به ادنی الحل یعنی اوّلین نقطه خارج از حرم برود و از آن جا احرام ببندد و واجب نیست به یکی از میقاتهای پنجگانه برود و سزاوارتر اینست که از حدیبیه یا جعرانه یا تنعیم احرام ببندد.

و امّا کسی که عمره اش را با جماع پیش از سعی فاسد کرده حکمش در مسأله (۲۲۰) خواهد آمد.

مسأله ۱۳۸

بر هر کسی که بخواهد وارد مکّه شود عمره مفرده واجب است و وارد شدن در آن جا بدون احرام جایز نیست و از این حکم دو مورد استثنا می شود:

(۱) کسی که به علت نیاز و شغلی که دارد مرتباً وارد و خارج می شود، مثل هیزم کش و گردآورنده علف و مانند آنها.

(۲) کسی که بخواهد پیش از گذشتن ماهی که اعمال حج یا عمره مفرده را در آن به جا آورده دوباره وارد مکّه شود.

و امّا کسی که بعد از اعمال عمره تمتّع و پیش از اعمال حج از مکّه خارج شده و دوباره می خواهد وارد آن جا شود، حکمش خواهد آمد.

مسأله ۱۳۹

کسی که عمره مفرده را در ماه های حج شوال و ذی القعده و ذی الحجّه به جا آورد و در مکّه تا هنگام انجام مناسک بماند، می تواند قصد کند که عمره انجام شده عمره تمتّع باشد و سپس مناسک حج را به جا آورد و فرقی در این حکم بین حج واجب و مستحب نیست.

اقسام حج

اشاره

مسأله ۱۴۰

حج بر سه قسم است:

(۱) حج تمتّع.

(۲) حج قران.

(۳) حج افراد.

و حج تمتّع وظیفه کسیست که فاصله اهلش تا مکّه شانزده فرسخ یا بیشتر باشد و حج قران و افراد وظیفه اهل مکّه و کسانی است که فاصله اهلشان تا مکّه کمتر از شانزده فرسخ باشد.

مسأله ۱۴۱

کسی که وظیفه اش حج تمتّع است می تواند در غیر حجه الاسلام چه حج مستحب باشد و چه واجب حج قران یا افراد به جا آورد و همچنین حاضر کسی که فاصله اهلش از مکّه کمتر از شانزده فرسخ است می تواند در غیر حجه الاسلام چه حج مستحب باشد و چه واجب حج تمتّع به جا آورد، ولی حج تمتّع در هر حال افضل از افراد و قران است و در حجه الاسلام حکم مذکور جاری نیست، بنا بر این کسی که وظیفه اش حج تمتّع است نمی تواند حج افراد یا قران به جا آورد و همچنین کسی که وظیفه اش حج افراد یا قران است نمی تواند حج تمتّع به جا آورد.

بلی، در بعضی از حالات، وظیفه شخصی که باید حج تمتّع به جا آورد منقلب می شود به حج افراد، چنان که در مسأله (۱۵۲) خواهد آمد.

مسأله ۱۴۲

کسی که منزلش شانزده فرسخ و یا بیشتر از مکّه دور بوده و فعلاـ در مکّه اقامت نموده، چنانچه اقامتش بعد از استطاعت و واجب شدن حج بر او بوده، وظیفه اش حج تمتّع است و اگر پس از اقامت در مکّه مستطیع شود و استطاعتش بعد از ورود در سال سوم اقامتش حاصل شود، واجب است حج افراد یا قران به جا آورد، چه اقامتش به قصد وطن قرار دادن مکّه باشد یا بدون این قصد و به منظور مجاورت باشد و همچنین است حکم هر کسی که در غیر مکّه از سایر جاهایی که فاصله آنها تا مکّه کمتر از شانزده فرسخ است، اقامت کند.

مسأله ۱۴۳

اگر کسی پس از حصول استطاعت در بلد خود که شانزده فرسخ یا بیشتر از مکّه دور می باشد در مکّه اقامت نماید و یا اگر چه استطاعت او در مکّه حاصل شده، ولی قبل از ورود در سال سوم اقامت خود مستطیع شده باشد، احتیاط واجب آن است که برای عمره تمتّع به میقات اهل بلد خود برود و از آن جا برای عمره تمتّع محرم شود.

حج تمتّع

مسأله ۱۴۴

حج تمتّع از دو عبادت تشکیل می شود:

اوّل:

عمره.

دوم:

حج.

ولی گاهی حج تمتّع به خصوص عبادت دوم گفته می شود و در حج تمتّع واجب است عمره آن پیش از حج به جا آورده شود.

مسأله ۱۴۵

پنج چیز در عمره تمتّع واجب است:

اوّل:

احرام از یکی از میقاتها.

دوم:

طواف دور خانه خدا.

سوم:

نماز طواف.

چهارم:

سعی رفت و آمد بین صفا و مروه.

پنجم:

تقصیر.

و تفصیل این پنج چیز خواهد آمد.

مسأله ۱۴۶

بر مکلف واجب است خود را برای انجام مناسک حج آماده سازد.

و واجبات حج یازده چیز است که اجمال آنها در ذیل و تفصیل آنها به تدریج خواهد آمد:

اوّل:

احرام بستن از مکّه.

دوم:

وقوف در عرفات.

سوم:

وقوف در مزدلفه (مشعرالحرام).

چهارم:

رمی جمره عقبه.

پنجم:

قربانی.

ششم:

حلق یا تقصیر.

هفتم:

طواف خانه خدا پس از بازگشت به مکّه.

هشتم:

نماز طواف.

نهم:

سعی رفت و آمد بین صفا و مروه.

دهم:

بیتوته در منی شب یازدهم و دوازدهم ذی الحجّه و در بعضی از حالات، بودن در شب سیزدهم نیز واجب است که بیانش خواهد آمد.

یازدهم:

رمی جمره های اولی و وسطی و عقبه در روزهای یازدهم و دوازدهم، بلکه بنا بر احتیاط رمی آنها در روز سیزدهم نیز واجب است در صورتی که شب سیزدهم را در منی مانده باشد.

این واجبات یازده گانه حج بود و برای حلال شدن زن، طواف نساء و نماز آن نیز واجب است.

مسأله ۱۴۷

در حج تمتّع چند چیز شرط است:

اوّل:

نیت، یعنی این که قصد کند حج تمتّع را برای تقرّب به خداوند متعال به جا می آورد، پس اگر نیت حج دیگری نماید یا در نیت تردید داشته باشد و یا به جهتی غیر از تقرّب به خداوند متعال به جا آورد، حجّش صحیح نخواهد بود.

دوم:

آن که عمره تمتّع و حج آن، هر دو، در ماه های حج شوال و ذی القعده و ذی الحجّه به جا آورده شوند، پس اگر جزیی از عمره تمتّع پیش از ماه شوال به جا آورده شود آن عمره صحیح نخواهد بود.

سوم:

آن که عمره تمتّع و حج آن در یک سال به جا آورده شوند، بنا بر این اگر عمره را به جا آورد و حج را تا سال بعد به تأخیر اندازد

حج تمتّع صحیح نخواهد بود، چه تا سال بعد در مکّه بماند و چه به اهلش برگردد و در سال بعد دوباره به مکّه بیاید و چه از احرام عمره با تقصیر نمودن خارج شود و چه در احرام تا سال بعد بماند.

چهارم:

آن که احرام حج تمتّع، در حال اختیار، از خود مکّه باشد و بهترین موضع، مقام حضرت ابراهیم (عَلَیْهِ السَّلَام) یا داخل حجر حضرت اسماعیل (عَلَیْهِ السَّلَام) است و چنانچه نتواند از خود مکّه احرام ببندد، از هر جا که بتواند باید محرم شود.

پنجم:

آن که تمامی اعمال عمره تمتّع و حج آن را یک شخص از طرف یک شخص به جا آورد، بنا بر این اگر دو نفر برای انجام حج تمتّع از مرده یا زنده اجیر شوند که یکی از آنها عمره آن را و دیگری حجّش را به جا آورد، صحیح نخواهد بود و همچنین اگر یک نفر حج تمتّع را به جا آورد ولی عمره آن را از طرف یک شخص و حج آن را از طرف شخص دیگری قرار دهد، صحیح نخواهد بود.

مسأله ۱۴۸

هنگامی که شخص اعمال عمره تمتّع را به جا آورد، واجب است پس از آن اعمال حج تمتّع را به جا آورد و جایز نیست از مکّه برای غیر انجام مناسک حج خارج شود، مگر در صورتی که بیرون رفتنش به جهت حاجتی باشد و ترس فوت و نرسیدن به اعمال حج را نداشته باشد و در این صورت واجب است احرام حج را از مکّه ببندد و بیرون رود و بنا بر اقوی بازگشت دوباره اش به مکّه پیش از عرفات لازم

نیست اگر چه احوط است و هر کسی که عمره تمتّع را به جا آورد جایز نیست حج را به اختیار ترک کند اگر چه حج مستحبی باشد، بلی، اگر متمکّن نباشد حج را به جا آورد، احتیاط واجب آن است که عمره انجام شده را عمره مفرده قرار دهد و طواف نساء و نماز آن را به جا آورد.

مسأله ۱۴۹

همچنان که بیرون رفتن از مکّه پس از انجام عمره تمتّع جایز نیست، بیرون رفتن در اثنای انجام آن نیز جایز نیست، بنا بر این اگر مکلّف پیش از وارد شدنش به مکّه بداند که پس از وارد شدن به مکّه نیاز به خارج شدن از آن جا را دارد مانند کاروان دارهای حج می تواند نخست با احرام عمره مفرده وارد مکّه شود و اعمال آن را به جا آورد و پس از خروج از احرام، جهت انجام کارها از مکّه خارج شود و کارهایش را انجام دهد و پس از آن، احرام عمره تمتّع را ببندد و وارد مکّه شود و اعمال آن را به جا آورد و گذشتن یک ماه از عمره مفرده ای که قبل به جا آورده در صحت عمره تمتّع معتبر نیست همان طور که در مسأله (۱۳۴) گذشت.

مسأله ۱۵۰

مقصود از حرمت بیرون رفتن از مکّه پس از انجام عمره تمتّع یا در اثنای انجام آن، رفتن به جاییست که جزء محلّه های مکّه شمرده نشود، بنا بر این رفتن به جایی که جزء آنها شمرده شود اگر چه از محلّه های جدید باشد و جزء مکّه قدیم نباشد اشکالی ندارد، بلی، رفتن به محلّه های جدیدی که خارج از حرم باشد جایز نیست.

مسأله ۱۵۱

اگر شخص پس از به جا آوردن عمره بدون احرام، از مکّه بیرون رفت، بازگشت او به مکّه دو صورت دارد:

اوّل:

آن که بازگشتش پیش از گذشتن ماهی باشد که عمره را در آن انجام داده است که در این صورت همان عمره سابق برای او کفایت می کند و لازم است بدون احرام وارد مکّه شود و از آن جا برای حج احرام ببندد و به طرف عرفات حرکت کند.

دوم:

آن که بازگشتش پس از تمام شدن ماهی باشد که عمره را در آن به جا آورده، که در این صورت لازم است عمره را دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۵۲

کسی که وظیفه اش حج تمتّع است جایز نیست به حج افراد یا قران عدول نماید، مگر در صورتی که پس از شروع به عمره تمتّع، وقتش به اندازه ای تنگ شود که نتواند عمره را تمام نموده و خود را به حج برساند، که در این صورت باید نیت خود را

به نیت حج افراد تبدیل نموده و عمره را ترک کند و به حج برود و پس از حج عمره مفرده به جا آورد.

و میزان در تنگی وقت که این عدول را جایز می کند، بیم از دست رفتن مقدار رکن از وقوف اختیاری عرفات است.

مسأله ۱۵۳

کسی که وظیفه اش حج تمتّع است، چنانچه پیش از شروع به عمره بداند که وقتش گنجایش اعمال عمره و رسیدن به حج را ندارد، جایز نیست از ابتدا به حج افراد یا قران عدول نماید، بلکه واجب است حج را تا سال آینده تأخیر بیندازد.

مسأله ۱۵۴

هرگاه در وسعت وقت برای عمره تمتّع احرام ببندد و عمداً طواف و سعی را آن قدر تأخیر اندازد که وقت کافی برای انجام آنها و رسیدن به حج یعنی رسیدن به مقدار رکن از وقوف اختیاری عرفات نماند، عمره اش باطل می شود و عدول به حج افراد برای او کفایت نمی کند، ولی احوط و اولی اینست که آن عمره را به صورت عمره مفرده به اتمام برساند.

حج افراد

اشاره

حج افراد وظیفه اهل مکّه و کسانی است که فاصله منزلشان تا مکّه کمتر از شانزده فرسخ است و هرگاه کسی که وظیفه اش حج افراد است بتواند عمره مفرده را به جا آورد، باید آن را به طور مستقل به جا آورد، بنا بر این اگر بتواند تنها یکی از این دو یعنی حج افراد و عمره مفرده را به جا آورد، باید همان را که می تواند به جا آورد و دیگری واجب نیست و اگر بتواند یکی را در زمانی و دیگری را در زمانی دیگر به جا آورد، باید در هر زمان آنچه را می تواند به جا آورد و اگر هر دو را بتواند در یک زمان به جا آورد باید هر دو را به جا آورد و احتیاط واجب آن است که نخست حج و سپس عمره مفرده را به جا آورد.

مسأله ۱۵۵

اعمال حج افراد مانند أعمال حج تمتّع است، ولی در چند چیز با یکدیگر فرق دارند:

اوّل:

در حج تمتّع ارتباط عمره به حج و انجام هر دو در یک سال معتبر است چنان که گذشت و این در حج افراد معتبر نیست، مگر به سبب عارضی، مثل این که نذر کند آن دو را در یک سال انجام دهد و یا بر انجام آن دو در یک سال اجیر شده باشد و یا استطاعت انجام هر دو را در یک سال داشته باشد.

دوم:

آن که در حج تمتّع قربانی کردن واجب است همان طور که گذشت ولی در حج افراد قربانی کردن معتبر نیست.

سوم:

آن که در حج تمتّع، در حال اختیار، تقدیم طواف و سعی بر وقوف در عرفات و مزدلفه جایز

نیست، ولی در حج افراد جایز است.

چهارم:

آن که احرام حج تمتّع باید از مکّه باشد، ولی احرام حج افراد برای کسی که اهل مکّه است از مکّه و برای کسی که منزلش در حد فاصل بین میقات و مکّه قرار گرفته از منزلش و برای غیر آنها از میقات می باشد.

پنجم:

آن که در حج تمتّع واجب است عمره آن پیش از حج به جا آورده شود، ولی در حج افراد معتبر نیست، بلکه احتیاط واجب اینست که حج افراد پیش از عمره مفرده به جا آورده شود.

ششم:

آن که انجام طواف مستحبی پس از بستن احرام حج تمتّع جایز نیست، ولی در حج افراد جایز است.

مسأله ۱۵۶

هرگاه کسی احرام حج افراد مستحبی ببندد می تواند از آن به عمره تمتّع عدول نماید، مگر آن که پس از سعی تلبیه گفته باشد که در این صورت نمی تواند عدول کند.

مسأله ۱۵۷

هرگاه کسی احرام حج افراد ببندد و وارد مکّه شود می تواند طواف مستحبی به جا آورد، ولی احتیاط واجب اینست که پس از خواندن نماز آن طواف دوباره تلبیه را بگوید و اگر طواف واجبی غیر از طواف خود حج افراد به جا آورد بنا بر اظهر واجب است پس از نماز طواف دوباره تلبیه را بگوید.

حج قران

مسأله ۱۵۸

حج قران با حج افراد در جمیع جهات متّحد است، به جز این که در حج قران هنگام بستن احرام باید مکلّف قربانی خود را همراه داشته باشد و با این عمل، قربانی کردن آنچه به همراه دارد بر او واجب می شود.

و احرام در این قسم از حج، همان طور که با تلبیه گفتن محقّق می شود، با اشعار یا تقلید نیز محقق می شود و هرگاه برای حج قران احرام ببندد، جایز نیست به حج تمتّع عدول نماید.

میقاتهای احرام

میقاتهای احرام

اشاره

جاهایی را که شارع مقدس جهت بستن احرام از آنها معین فرموده است، میقات می گویند و آنها ده مکان می باشد:

اوّل:

ذوالحلیفه و آن نام جاییست در نزدیکی شهر مدینه منوّره و آن میقات اهل مدینه و هر کسیست که بخواهد از راه مدینه به حج برود و احوط افضل اینست که احرام از مسجد آن جا که معروف به مسجد شجره است، بسته شود.

مسأله ۱۵۹

در راه متعارف مدینه به مکّه، پس از ذوالحلیفه، میقات دیگریست به نام جحفه و تأخیر انداختن احرام از ذوالحلیفه به جحفه جایز نیست مگر در موارد ضرورت مانند بیماری یا ضعف یا غیر این دو از ضرورتها.

دوم:

وادی عتیق و آن میقات اهل عراق و نجد و هر کسیست که از آن جا عبور کند هر چند اهل عراق و نجد نباشد و آن میقات دارای سه جزء است:

۱ مسلخ، که نام اوّل آن است نسبت به کسی که به طرف مکّه در حرکت است و احتیاط واجب اینست که پیش از آن احرام بسته نشود.

۲ غمره، که نام وسط آن است.

۳ ذات عرق، که نام آخر آن است و احتیاط واجب اینست که بستن احرام را از غمره در صورتی که مانعی مانند تقیه و بیماری نداشته باشد، تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۶۰

در حال تقیه جایز است پیش از رسیدن به غمره، مخفیا نه، بدون این که لباس خود را بکند، محرم شود و تلبیه را آهسته بگوید و پس از رسیدن به ذات عرق لباس خود را بکند و دو لباس احرام را بپوشد و بنا بر احتیاط واجب کفّاره پوشیدن لباس دوخته را بدهد.

سوم:

جحفه و آن میقات اهل شام و مصر و مغرب و هر کسیست که از آن جا عبور کند هر چند اهل شام و مصر و مغرب نباشد.

چهارم:

یلملم و آن میقات اهل یمن و هر کسیست که از آن جا عبور کند هر چند اهل یمن نباشد و یلملم نام کوهی است.

پنجم:

قرن ال منازل و آن میقات اهل طائف و هر کسیست که از آن جا عبور کند.

ششم:

مکّه و آن میقات

حج تمتّع است به طوری که در مسأله (۳۵۸) خواهد آمد.

هفتم:

منزلی که مکلّف در آن ساکن است و آن میقات کسیست که منزلش به مکّه نزدیکتر از میقات باشد، که چنین شخصی جایز است از منزلش احرام ببندد و لازم نیست به یکی از میقاتها برگردد.

هشتم:

جعرانه و آن میقات حج قران و افراد است برای کسی که اهل مکّه نباشد ولی وارد سال سوم اقامتش در آن جا شده باشد و اما کسی که هنوز وارد سال سوم نشده حکمش در مسأله (۱۴۳) گذشت و همچنین بنا بر احتیاط واجب جعرانه میقات اهل مکّه برای حج قران و افراد است.

نهم:

محاذی مسجد شجره و مقصود از محاذی جاییست که هرگاه شخصی در آن رو به روی کعبه معظّمه بایستد مسجد شجره در طرف راست یا چپ او قرار گیرد و آن میقات کسیست که تقریباً یک ماه یا بیشتر در مدینه به قصد رفتن به حج بماند و سپس به طرف مکّه از غیر راه متعارف اهل مدینه حرکت کند، که چنین کسی هرگاه به طرف مکّه حرکت کند و به جایی برسد که محاذی مسجد شجره باشد باید از آن جا احرام ببندد.

و جواز احرام بستن از محاذی بقیه میقاتها محل اشکال است، بلکه جواز احرام بستن از محاذی مسجد شجره، در غیر صورتی که مورد نص است، نیز محل اشکال است.

دهم:

ادنی الحل و آن میقات عمره مفرده ایست که بعد از حج قران یا افراد آورده می شود، بلکه میقات هر کسیست که در مکّه باشد و بخواهد عمره مفرده به جا آورد، مگر کسی که عمره مفرده خود را به جماع پیش از سعی فاسد

نموده باشد که باید تا ماه بعد در مکّه بماند و سپس به یکی از میقاتها برود و از آن جا احرام ببندد و عمره مفرده دیگری به جا آورد.

و افضل برای هر کس که میقاتش ادنی الحل است اینست که از حدیبیه یا جعرانه یا تنعیم احرام ببندد.

احکام میقاتها

مسأله ۱۶۱

احرام بستن پیش از میقات جایز نیست و عبور کردن از میقات با احرام کفایت نمی کند، بلکه باید از خود میقات احرام بسته شود و از این حکم دو مورد استثنا می شود:

اوّل:

آن که نذر نماید از جای معینی پیش از میقات احرام ببندد، که در این صورت احرام بستن از آن جا صحیح است و نیازی به تجدید آن در میقات یا گذشتن از میقات نیست، بلکه می تواند از راهی به مکّه رود که از هیچ یک از میقاتها نگذرد و در آنچه ذکر شد فرقی بین حج واجب و مستحب و عمره مفرده نیست.

بلی، از این جهت فرق است که احرام حج و عمره تمتّع باید در ماه های حج شوال، ذی القعده و ذی الحجّه باشد.

(ولی در احرام عمره مفرده این شرط نیست.)

دوم:

هر گاه که قصد عمره مفرده ماه رجب بکند و بیم آن داشته باشد که اگر احرام را تا میقات به تأخیر اندازد موفق به درک عمره ماه رجب نشود، جایز است احرام را پیش از میقات ببندد و همین کار موجب می شود که آن عمره عمره رجب شمرده شود، اگر چه بقیه اعمال آن را در ماه شعبان به جا آورد و در این حکم فرقی بین عمره واجب و مستحب نیست.

و همچنین است حکم کسی که اگر احرام را تا

میقات به تأخیر اندازد به عمره مستحب آن ماه نرسد.

مسأله ۱۶۲

بر مکلّف واجب است یقین به رسیدن به میقات پیدا کند یا اطمینان یا حجّت شرعیه بر رسیدن به میقات داشته باشد و احرام ببندد و با شک در رسیدن به میقات، احرام بستن برای او جایز نیست.

مسأله ۱۶۳

اگر کسی نذر کند که قبل از میقات احرام ببندد و به نذر خود عمل نکند و از میقات احرام ببندد، احرام او باطل نیست، ولی در صورتی که مخالفت با نذر از روی عمد باشد باید کفّاره مخالفت با نذر را بدهد.

مسأله ۱۶۴

همان طور که احرام پیش از میقات جایز نیست تأخیر آن از میقات نیز جایز نیست، بنا بر این کسی که قصد حج یا عمره یا وارد شدن به مکّه را دارد جایز نیست در حال اختیار بدون احرام از میقات بگذرد هر چند میقات دیگری در جلو داشته باشد و اگر بگذرد باید در صورت امکان برگردد.

و وجوب احرام بر کسی که قصد ورود به مکّه را ندارد، ولی می خواهد وارد حرم شود، محل اشکال است و احتیاط واجب آن است که احرام ببندد، ولی برای مسافری که قصد حج یا عمره یا ورود به مکّه را نداشته و هنگام رسیدن به حدود حرم اراده کرده است که عمره مفرده را به جا آورد، جایز است از اوّلین نقطه بیرون حرم احرام ببندد.

مسأله ۱۶۵

هرگاه مکلّفی که قصد انجام مناسک حج یا عمره را دارد، عمداً و با علم، بدون احرام از میقات بگذرد، در مسأله دو صورت است:

اوّل:

آن که متمکّن از برگشتن به میقات باشد، که در این صورت باید به میقات برگردد و از آن جا احرام ببندد، چه در حرم باشد و یا بیرون آن.

دوم:

آن که متمکّن از برگشتن چه به علت تنگی وقت و یا عذر دیگری نباشد و در مسیر او میقات دیگری نیز نباشد، که در این صورت چنانچه مستطیع بوده باید حج را در سال بعد به جا آورد، وگرنه واجب نیست.

مسأله ۱۶۶

هرگاه از روی فراموشـی یا بیهوشـی یا مانند آن و یا از روی ندانستن حکم یا جای میقات، بدون بستن احرام از میقات بگذرد، چهار صورت دارد:

اوّل:

آن که متمکّن از برگشتن به میقات باشد، که در این صورت باید برگردد و از آن جا احرام ببندد.

دوم:

آن کـه در حرم باشـد و برگشـتن به میقـات برای او ممکن نباشـد ولی برگشـتن به بیرون حرم برایش ممکن باشـد، که در این صورت بایـد تا بیرون حرم برگردد و از آن جا احرام ببنـدد و احتیاط واجب آن است که به هر اندازه که می تواند از حرم دور شود و سپس احرام ببندد.

سوم:

آن که در حرم باشـد و برگشـتن تـا بیرون آن برای او ممکن نباشـد، که در این صورت بایـد از همـان جایی که هست اگر چه مکّه باشد احرام ببندد.

چهارم:

آن که در بیرون حرم باشد و برگشتن به میقات برای او ممکن نباشد، که در این صورت اگر در مسیر او تا مکّه میقات دیگری باشد باید از آن جا احرام

ببندد و اگر نباشد بنا بر احتیاط واجب از همان جایی که هست احرام ببندد و آن را تا آخرین جای خارج حرم به تأخیر نیندازد.

و در چهار صورت ذکر شده، چنانچه مکلف به وظایفی که ذکر شد عمل نماید احرام او صحیح خواهد بود.

مسأله ۱۶۷

هرگاه زن حائض از روی جهل به حکم، از میقات احرام نبندد و وارد حرم شود و نتواند به میقات برگردد، باید تا بیرون حرم برگردد و به هر اندازه که می تواند و موجب فوت حج نمی شود از حرم دور شود و از آن جا احرام ببندد.

و اگر نتواند تکلیفی را که ذکر شد انجام دهد حکم او با دیگران یکسان است.

(و در مسأله (۱۶۶) گذشت.)

مسأله ۱۶۸

هرگاه عمره تمتّع فاسد شود، در صورتی که بتواند باید دوباره آن را به جا آورد و چنانچه دوباره آن را به جا نیاورد اگر چه به جهت تنگی وقت حجّش فاسد است و باید آن را دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۶۹

هرگاه مکلّف عمره تمتّع یا مفرده را از روی فراموشی یا جهل بدون احرام به جا آورد، بنا بر احتیاط واجب دوباره آن را انجام دهد.

مسأله ۱۷۰

در مسائل گذشته بیان شد که کسی که فاصله منزلش تا مکّه شانزده فرسخ یا بیشتر است، باید برای عمره از یکی از پنج میقات اوّل، احرام ببندد، بنا بر این اگر راهش از آن میقاتها بگذرد که از میقات طبق آنچه گذشت احرام می بندد و اگر راهش از آنها نگذرد مثل حجّاجی که ابتدا وارد جدّه می شوند، که از مواقیت نیست و در نتیجه احرام از آن جا کفایت نمی کند، حتی اگر جدّه محاذی یکی از میقاتها باشد، با این که محاذی بودن آن با میقاتها ثابت نیست باید در صورت امکان به یکی از میقاتها برود و در آن جا احرام ببندد و یا این که نذر کند که از بلد خود و یا از بین راه، قبل از رسیدن به جدّه به مقداری که بداند قبل از میقات است احرام ببندد، که در این صورت از محل نذر احرام می بندد.

و اگر رفتن به یکی از میقاتها برایش ممکن نشد و به نذر احرام قبل از میقات از روی جهل یا فراموشی و مانند این دو از عذرهای دیگر احرام نبست، باید نذر کند که در جدّه احرام ببندد و بر طبق نذر عمل نموده و سپس در آخرین نقطه خارج حرم احرام بستن را تجدید نماید.

مسأله ۱۷۱

در مسائل گذشته بیان شد که احرام حج تمتّع باید از مکّه بسته شود، بنا بر این اگر از غیر آن جا با علم و از روی عمد احرام ببندد صحیح نخواهد بود، اگر چه پس از بستن احرام وارد مکّه شود، بلکه باید در صورت امکان در مکّه احرام ببندد، وگرنه حجّش باطل خواهد بود.

مسأله ۱۷۲

اگر کسی که می خواهد حج تمتّع به جا آورد، بستن احرام از مکّه را فراموش کند، باید در صورت امکان به آن جا برگردد و احرام ببندد و در صورت عدم امکان، از جای خود اگر چه عرفات باشد، محرم شود و حجّش صحیح خواهد بود و همچنین است حکم کسی که از روی ندانستن حکم مسأله از مکّه محرم نشده است.

مسأله ۱۷۳

اگر احرام حج را فراموش کند و تا پایان اعمال یادش نیاید حجّش صحیح است و همچنین است اگر از روی ندانستن باشد.

کیفیت احرام

اشاره

واجبات احرام سه چیز است:

اوّل:

نیت، یعنی قصد به جا آوردن آنچه بر او در حج یا عمره واجب است برای تقرّب به خداوند متعال و در صورتی که واجبات حج یا عمره را به طور تفصیل نداند، باید قصد به جا آوردن آنها را به طور اجمال بنماید و در این صورت باید آنچه را که به تدریج بر او واجب می شود، از مناسک و یا از شخصی که مورد وثوق و اطمینان اوست بیاموزد و سپس انجام دهد.

و در نیت چند چیز معتبر است:

الف)

آن که عمل را خالص برای خدا انجام دهد.

ب)

آن که نیت همزمان با شروع در عمل باشد.

ج)

آن که در نیت تعیین نمایـد که احرام برای عمره است یا حـج و اگر برای عمره است عمره تمتّع است یا مفرده و اگر برای حج است، حج تمتّع است یا قران یا افراد.

و همچنین تعیین نمایـد مناسـکی را که می خواهـد به جـا آورد برای خود به جا می آورد یا به نیابت از دیگری و این که حجه الاسـلام است یـا حجّی که به نـذر وماننـد آن واجب شـده، یـا حجّی که به علت فاسـد نمودن حـج سابق واجب شـده، یا حج مستحبی است.

بنا بر این اگر بدون تعیینِ آنچه گذشت هر چند به طور اجمال نیت احرام کند احرام او باطل است.

مسأله ۱۷۴

در صـحت نیت، به زبـان آوردن و یـا اخطـار آن به ذهن معتبر نیست، بلکه همین قـدر که عمـل را به انگیزه تقرّب به خـداوند متعال انجام دهد کفایت می کند، همان طور که در غیر احرام از سایر عبادات نیز چنین است.

مسأله ۱۷۵

عزم بر ترک محرمات احرام در صـحت احرام معتبر نیست، چه در ابتدای احرام بستن و چه پس از آن تا پایان احرام، بنا بر این اگر چه عزم بر انجام محرمات آن را داشته باشد احرام او صـحیح است، مگر این که از ابتدای احرام عزم بر انجام عملی داشته باشد که احرام را باطل می کند مثل جماع قبل از فارغ شدن از سـعی در عمره مفرده و یا در انجام آن تردید داشته باشد که در این صورت احرام او باطل است و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر در ابتدای احرام حج عزم و یا تردید نسبت به نزدیکی با عیال خود قبل از وقوف در مزدلفه (مشعرالحرام) داشته باشد و اگر از ابتدای احرام عزم بر ترک داشته، ولی عزم او استمرار نداشته، به این که بعد از تحقّق احرام قصد انجام عمل مبطل احرام را نموده باشد، احرام او باطل نمی شود.

دوم:

تلبیه،، یعنی گفتن: «لَبَّیکَ

اَللّهُمَّ لَبَّیکَ، لَبَّیکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیکَ»

و مستحب است این چند جمله به آنها اضافه شود:

«اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لا شَریکَ لَکَ لَبَّیکَ، لَبَّیکَ ذاالْمَعَارِجِ لَبَّیکَ» بلکه مستحب است جمله های دیگری نیز به آنها به صورتی که در روایت است اضافه شود، که در مستحب دهم از مستحبات احرام خواهد آمد.

مسأله ۱۷۶

مکلّفی که می خواهد محرم بشود باید الفاظ تلبیه را یاد بگیرد و به طور صـحیح تلفظ کند، هر چند با تلقین دیگری باشد یعنی

دیگری که خوب بلد است بگوید و این شخص مانند او بگوید و در صورتی که آنها را یاد نگیرد و تلقین نیز برای او میسّر نشود، باید

آنها را طوری تلفظ کند که به آن تلبیه گفته شود اگر چه تلفظ آنها صحیح نباشد و احتیاط مستحب در این صورت آن است که گذشته بر تلفظ آنها به طوری که گفته شد، ترجمه آنها را نیز به زبان آورد و نایبی بگیرد که از طرف او آنها را بگوید.

مسأله ۱۷۷

کسی که لال است، بنا بر احتیاط واجب جمع کند بین اشاره به تلبیه با انگشت خود و حرکت دادن زبانش به صورت گفتن تلبیه و گرفتن نایب که از طرف او تلبیه بگوید.

مسأله ۱۷۸

بچه غیر ممیز، دیگری باید به جای او تلبیه را بگوید.

مسأله ۱۷۹

احرام حج تمتّع و احرام عمره آن و احرام حج افراد و احرام عمره مفرده، بدون تلبیه منعقد نمی شود، ولی حج قران همچنان که احرامش به تلبیه بسته می شود به اشعار یا تقلید نیز بسته می شود و اشعار مختص به شتر قربانی است، ولی تقلید مشترک بین شتر و قربانیهای دیگر است مانند گاو و گوسفند و احتیاط واجب اینست که در شتر قربانی هم اشعار انجام گیرد و هم تقلید و احوط و اولی در حج قران اینست که تلبیه نیز گفته شود، اگر چه احرامش را به اشعار یا تقلید بسته باشد و مقصود از اشعار، پاره کردن طرف راست کوهان شتر است و احتیاط مستحب اینست که شخصی که می خواهد محرم شود در طرف چپ قربانی بایستد و طرف راست کوهان آن را پاره و خون آلود کند و چنانچه شترهای قربانی زیاد باشند و بخواهد همه آنها را اشعار کند، می تواند میان هر دو تای از آنها که قرار می گیرد کوهان یکی را در طرف راست و دیگری را در طرف چپ پاره کند و مقصود از تقلید آویزان کردن نعل کهنه ای که در آن نماز خوانده است به گردن قربانی می باشد.

مسأله ۱۸۰

در صحت احرام، طهارت از حدث اصغر و اکبر شرط نیست، بنا بر این احرام بستن شخص بی وضو یا جنب یا زن در حال حیض یا نفاس و مانند اینها صحیح است.

مسأله ۱۸۱

احرام جز با تلبیه و یا اشعار یا تقلید، نسبت به شخصی که می خواهد حج قران به جا آورد محقّق نمی شود، پس اگر نیت احرام کند و دو لباس احرام را بپوشد و قبل از تحقّق احرام به تلبیه عملی از محرمات احرام را انجام دهد، گناهی نکرده و کفّاره ای بر او نیست.

مسأله ۱۸۲

برای کسی که احرام عمره تمتّع را از مسجد شجره می بندد، افضل آن است که تلبیه را تا اوّل بیداء تأخیر اندازد و برای کسی

که از سایر مواقیت احرام می بندد افضل آن است که تلبیه را تا پس از قدری راه رفتن تأخیر اندازد.

و برای کسـی که احرام حـج را از مکّه می بنـدد، افضـل آن است که تلبیه را تا رقطاء تأخیر انـدازد، ولی احتیاط اینست که در جایی که احرام می بندد فوراً تلبیه را آهسته بگوید و بلند گفتن آن را مرد تا جاهایی که ذکر شد تأخیر اندازد.

و آنچنان که از کلمات فقها (اعلی اللّه مقامهم) اسـتفاده می شود، «بیـداء» نام زمینی است که بین مکّه و مـدینه در فاصـله یک میل از ذی الحلیفه به طرف مکّه قرار گرفته و «رَقْطاء» نام جاییست که پیش از «رَدْم» قرار گرفته است.

مسأله ۱۸۳

کسـی که برای عمره تمتّع محرم شـده است بنـا بر اقوی هنگامی که جای خانه های شـهر قـدیم مکّه را می بینـد، گفتن تلبیه را قطع کند و حدود شهر قدیم بنا بر آنچه که مرحوم شهید ((رحمه الله)) فرموده است برای کسی که از بالای شهر و از راه مدینه وارد شـود «عقبه مـدنیین» است و برای کسـی که از پـایین شـهر وارد شود «عقبه ذی طوی» است و کسـی که برای عمره مفرده محرم شده است و از خارج حرم قصد مکّه را دارد بنا بر احتیاط واجب هنگام ورود به حرم گفتن تلبیه را قطع کند و اما کسـی که از مکّه برای بستن احرام عمره مفرده خارج شده است بنا بر اقوی واجب است هنگام دیدن مسجدالحرام یا کعبه معظّمه

گفتن آن را قطع کند و همچنین، بنا بر اقوی، کسی که برای حج، به هر نوعی از انواع حج محرم شده است باید هنگام زوال آفتاب یعنی ظهر شرعی روز عرفه گفتن آن را قطع کند.

مسأله ۱۸۴

اگر پس از پوشیدن دو لباس احرام و پیش از گذشتن از میقات شک کند که تلبیه را گفته است یا نه، بنا بر نگفتن گذاشته و تلبیه را بگوید و اگر پس از گفتن آن شک کند که آن را درست تلفظ کرده یا نه، بنا بر درست گفتن بگذارد و لازم نیست آن را دوباره بگوید.

سوم:

پوشیدن دو جامه احرام (ازار و رداء) پس از کندن لباسهایی که پوشیدنش بر محرم حرام است و یکی ازار را به صورت لنگ پوشیده و دیگری رداء را بر دوش می اندازد.

و از این حکم، بچه ها مستثنی می باشند و جایز است تأخیر کندن لباسهای آنها تا رسیدن به «فخّ» در صورتی که از آن راه به حج برده شوند.

مسأله ۱۸۵

پوشیدن دو جامه احرام، یک واجب تعبّدی مستقل است و شرط در تحقق احرام نیست و احتیاط واجب اینست که پوشیدن آنها به نحو متعارف باشد.

مسأله ۱۸۶

بنا بر احتیاط واجب ازار باید از ناف تا زانوی بدن را بپوشاند و در رداء معتبر است دو شانه و قدری از کمر را بپوشاند و احتیاط واجب آن است که پوشیدن دو جامه پیش از نیت کردن احرام و تلبیه گفتن باشد.

مسأله ۱۸۷

هرگاه از روی نادانی یا فراموشی موقعی که پیراهن پوشیده، به نیت کردن و تلبیه احرام ببندد باید آن را بکند و احرامش صحیح است، بلکه اظهر اینست که حتی در صورتی که از روی علم و عمد در پیراهن یا جامه عادی احرام ببندد، احرامش صحیح است و چنانچه پس از بستن احرام آن را بپوشد، بدون اشکال احرامش صحیح است، ولی باید آن را پاره کند و از طرف پا بیرون آورد.

مسأله ۱۸۸

پوشیدن بیش از دو جامه، در ابتدای بستن احرام یا پس از آن، برای حفاظت از سرما یا گرما یا منظور دیگری مانعی ندارد.

مسأله ۱۸۹

آنچه وجود یا عدم آن در لباس نماز گزار معتبر است در دو جامه احرام نیز معتبر است، بنا بر این لازم است که پاك باشد و از حریر خالص و اجزای حیوان حرام گوشت و طلا- نباشد، بلی، نجس شدن آنها به نجاستی که در نماز مورد عفوست مانعی ندارد.

مسأله ۱۹۰

ازار، به مقداری که عورت را می پوشاند باید بدن نما نباشد، بلکه بنا بر احتیاط واجب باید تمام مقداری که از ناف تا زانو را می پوشاند بدن نما نباشد و احتیاط مستحب اینست که رداء نیز بدن نما نباشد.

مسأله ۱۹۱

دو جامه احرام بنا بر احتیاط واجب باید از جنس بافتنی باشد و از پوست و نمد نباشد.

مسأله ۱۹۲

وجوب پوشیدن دو جامه احرام، مخصوص مردان است و بر زنان واجب نیست، بنا بر این احرام بستن زنان در لباسهای معمولی جایز است، به شرط آن که دارای شرایط ذکر شده در مسأله (۱۸۹) باشد

مسأله ۱۹۳

احرام بستن زنها در لباسی که از حریر ابریشم ساخته شده جایز نیست، بلکه بنا بر احتیاط واجب پوشیدن حریر خالص برای آنها در تمام حالات احرام جایز نیست، مگر برای حفاظت از گرما یا سرما.

مسأله ۱۹۴

هر گاه پس از بستن احرام، یک یا هر دو جامه او نجس شود بنا بر اقوی باید فوراً تبدیل یا تطهیر نماید.

مسأله ۱۹۵

پوشیدن جامه های احرام به طور دایم و مستمر واجب نیست، بنا بر این برداشتن رداء از روی دوش برای ضرورت یا غیر آن مانعی ندارد و همچنین تعویض جامه احرام با جامه دیگری که دارای شرایط لباس احرام باشد مانعی ندارد.

تروک احرام

اشاره

در مسائل گذشته بیان شد که بستن احرام تنها با تلبیه گفتن یا اشعار یا تقلید صورت می گیرد و بدون آنها منعقد نمی شود،

اگر چه نیت احرام حاصل شود.

و هرگاه مکلّف احرام ببندد، بیست و شش چیز بر او حرام می شود، که در ذیل آورده شده است:

۱ شکار حیوان صحرایی.

۲ نزدیکی با زنان.

۳ بوسیدن زنان.

۴ مس زنان.

۵ نگاه کردن به زن و ملاعبه کردن با او.

۶ استمناء.

۷ عقد ازدواج.

۸ استعمال بوی خوش.

۹ پوشیدن دوخته شده برای مردان.

۱۰ سرمه کشیدن.

۱۱ نگاه کردن در آینه.

۱۲ پوشیدن چکمه و جوراب برای مردان.

۱۳ فسوق (دروغ گفتن و دشنام دادن و فخرفروشی کردن).

۱۴ مجادله کردن (قسم خوردن).

۱۵ کشتن جانوران بدن.

۱۶ زینت کردن.

۱۷ روغن مالی بدن.

۱۸ جدا کردن مو از بدن.

۱۹ پوشاندن سر برای مردان.

۲۰ فرو رفتن در آب.

۲۱ پوشاندن صورت برای زنها.

۲۲ زیر سایه رفتن برای مردان.

۲۳ بیرون آوردن خون از بدن بنا بر مشهور نزد فقها (اعلی اللّه مقامهم).

۲۴ ناخن گرفتن.

۲۵ دندان کندن بنا بر قولی.

۲۶ برداشتن سلاح.

۱ شکار حیوان صحرایی

مسأله ۱۹۶

شکار حیوان صحرایی بر محرم چه محرم در حرم باشد یا خارج حرم و کشتن آن چه حرام گوشت باشد یا حلال گوشت حرام است و همچنین کشتن حیوان صحرایی اگر چه بعد از صید اهلی شده باشد، بر محرم حرام است و شکار حیوانات حرم بر محرم و غیرمحرم حرام است.

مسأله ۱۹۷

همچنان که شکار حیوان صحرایی بر محرم حرام است، کمک کردن به دیگری در شکار نیز بر محرم حرام است، هر چند کمک به اشاره کردن به صید باشد و در حرمت کمک کردن، فرقی بین این که شکارچی محرم باشد یا نباشد نیست.

مسأله ۱۹۸

نگه داشتن شکار صحرایی در حرم بر محرم حرام است، اگر چه شکار آن قبل از احرام و حتی از غیر خود او باشد و همچنین است نگه داشتن آن در خارج حرم در صورتی که به مرگ و یا شکارش توسط غیر او منتهی بشود، بلکه نگه داشتن آن در خارج حرم، اگر چه منتهی به مرگ و شکارش توسط غیر خود محرم نشود، بنا بر احتیاط جایز نیست.

و خوردن گوشت شکار صحرایی بر محرم حرام است، حتی اگر شکارچی آن محرم نباشد و آنچه را شخص غیر محرم از حیوانات وحشی و پرندگان در حرم کشته باشد، خوردنش بر محرم و غیر محرم حرام است و بنا بر احتیاط خوردن شکاری را که محرم کشته باشد، بر غیر محرم حرام است و ملخ ملحق به حیوان صحرایی است، بنا بر این شکار و کشتن و نگه داشتن و

خوردن آن حرام است.

مسأله ۱۹۹

شکار حیوان دریایی برای محرم جایز است و مقصود از آن، حیوانی است که فقط در دریا زنـدگی می کنـد، بنا بر این حیوانی کـه هـم در دریـا و هم در خشکی زنـدگی می کنـد حکم حیـوان صـحرایی را دارد و شـکار حیـوانی که مشکوک است که صحراییست یا نه مانعی ندارد و همچنین کشـتن حیوانات اهلی مانند مرغ خانگی و مرغ حبشی و گوسفند و گاو و شتر اگر چه وحشی شده باشند و کشتن حیوانی که مشکوک است اهلیست یا نه مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۰

تمـام احکـامی که برای شـکار صـحرایی بیـان شـد، برای جوجه آن نیز ثـابت است، بلکه بنا بر احتیاط واجب برای تخم آن نیز ثابت است و تمام احکامی که برای شکار دریایی و حیوان اهلی بیان شد، برای جوجه و تخم آنها نیز ثابت است.

مسأله ۲۰۱

کشـتن تمـام حیواناتی که شـکار نیسـتند از درنـدگان و غیر آنها بر محرم حرام است، مگر از آنها بر خود بترسـد، یا کبوترهای حرم را اذیت نمایند، که در این دو صورت کشتن آنها مانعی ندارد.

و در کشـتن درندگان کفّاره نیست، مگر شـیر، که احتیاط مسـتحب اینست که برای کشـتن آن در حرم یک گوسفند نر کفّاره داده شود، حتی اگر کشنده محرم نباشد.

مسأله ۲۰۲

کشـتن عقرب و موش و افعی و مار سـیاه حیله گر، برای محرم جایز است و کفّاره ای در کشـتن آنها نیست و اما مار، پس اگر قصد جان تو را کرد آن را بکش و اگر قصد تو را ندارد به آن کار نداشته باش.

مسأله ۲۰۳

تیر و سنگ اندازی به کلاغ و زغن نوعی باز برای محرم مانعی ندارد و چنانچه به آنها بخورد و کشته شوند کفّاره ندارد.

مسأله ۲۰۴

در کشـتن شتر مرغ یـک شتر و در کشـتن گـاو وحشـی یـک گـاو و در کشـتن خر وحشـی یک شتر یا گاو، کفّاره است، ولی احتیاط مستحب در کشتن خر وحشی اینست که گاو کفّاره داده شود.

و در کشتن آهو و خرگوش و بنا بر احتیاط واجب در کشتن روباه، یک گوسفند کفّاره است.

مسأله ۲۰۵

کسی که شکاری کرد، چنانچه کفّاره آن یک شتر باشد و نتواند تهیه کند، اگر چه به علت نداشتن قیمت آن باشد، باید شصت مسکین را اطعام کند و به هر مسکینی یک مد (حدود ۷۵۰ گرم) بدهد و چنانچه این را هم نتواند باید هیجده روز روزه بگیرد و چنانچه کفّاره حیوانی که شکار کرده یک گاو باشد و نتواند آن را تهیه کند، باید سی مسکین را اطعام کند و اگر نتواند باید نُه روز روزه بگیرد و اگر کفّاره آن یک گوسفند باشد و نتواند آن را تهیه کند، باید ده مسکین را اطعام کند و اگر نتواند باید سه روز روزه بگیرد.

مسأله ۲۰۶

اگر محرم کبوتری را در خارج حرم بکشد، باید یک گوسفند کفّاره بدهد و کفّاره کشتن جوجه آن در خارج حرم، بنا بر مشهور بین فقها (اعلی اللّه مقامهم) یک برّه است و اگر چه برای تخییر بین برّه و بچّه بز نر وجهی هست، ولی احتیاط واجب دادن برّه است و کفّاره شکستن تخم کبوتر در خارج حرم بنا بر احتیاط واجب یک درهم است و اگر غیر محرم کبوتری را در حرم بکشد یک درهم و اگر جوجه آن را بکشد نصف درهم و اگر تخم آن را بشکند ربع درهم باید کفّاره بدهد.

و اگر محرم کبوتری را در حرم بکشد باید جمع کند بین کفّاره کشتن محرم در خارج حرم و کفّاره کشتن غیر محرم در حرم و همچنین است حکم لزوم جمع بین دو کفّاره ذکر شده در کشتن محرم جوجه را در حرم و در شکستن او تخم کبوتر را در حرم و تخمی

که جوجه در آن به حرکت در آمده حکم جوجه را دارد.

مسأله ۲۰۷

کفّاره کشتن پرنده سنگخواره (اسفرود) و کبک و درّاج و مانند اینها، برّه ایست که از شیر گرفته شده و علفخوار شده باشد و برای کشتن گنجشک و چکاوک و سنگانه بنا بر احتیاط واجب یک مد از طعام یعنی تقریباً ۷۵۰ گرم از گندم یا جو یا برنج و مانند اینها و یک برّه از شیر گرفته شده کفّاره داده شود.

و در کشتن یک ملخ یک دانه خرما و در کشتن مقدار زیادی از آن یک گوسفند کفّاره است و در کشتن کمتر از مقدار زیاد، یک کف از طعام کفّاره است.

مسأله ۲۰۸

در کشتن موش صحرایی و خار پشت و سوسمار و آنچه مانند اینها است، یک بچه نرینه بز کفّاره است و در کشتن نوعی مارمولک (عظایه) یک کف از طعام کفّاره است.

مسأله ۲۰۹

در کشتن عمدی زنبور، مقداری طعام کفّاره است و اگر کشتن خَطَیی یا برای دفع اذیتش باشد، کفّاره ندارد.

مسأله ۲۱۰

هر گاه در جاده ای که محرم از آن عبور می کند ملخ باشد، باید از آن جاده منحرف شود که آنها را نکشد، ولی اگر نتواند منحرف شود کشتن آنها مانعی ندارد.

مسأله ۲۱۱

اگر جماعتی در کشتن یک شکار شرکت کنند، بر هر کدام از آنان کفّاره مستقلّی است.

مسأله ۲۱۲

خوردن از صید کفّاره دارد و کفّاره آن بنا بر احتیاط واجب کفّاره صید کردن است.

پس اگر محرمی صیدی بکند و سپس از آن بخورد، دو کفّاره بر او واجب می شود.

مسأله ۲۱۳

کسی که شکاری همراه دارد، باید هنگام ورود به حرم آن را آزاد کند، وگرنه در صورتی که بمیرد باید کفّاره بدهد، بلکه بنا بر احتیاط واجب بعد از احرام نیز حکمش همین است اگر چه داخل حرم نشده باشد.

مسأله ۲۱۴

در وجوب کفّاره برای کشتن و خوردن شکار، فرقی نیست بین این که کشتن یا خوردن از روی عمد یا اشتباه یا جهل باشد.

مسأله ۲۱۵

در شکار مکرّر کفّاره نیز مکرّر می شود چه شکار از روی جهل باشد یا فراموشی یا خطا و همچنین است در صورت عمد، اگر شکار در حرم بوده و شکار کننده محرم نباشد و یا شکار کننده محرم در بیش از یک احرام تکرار نماید، ولی اگر شکار عمداً از محرم در یک احرام تکرار شود، کفّاره مکرّر نمی شود.

۲ نزدیکی با زنان

مسأله ۲۱۶

نزدیکی با زنان در اثنای عمره تمتّع و اثنای عمره مفرده و اثنای حج و بعد از عمره مفرده و بعد از حج تا وقتی نماز طواف نساء را به جا نیاورده است، حرام است.

مسأله ۲۱۷

هرگاه در عمره تمتّع، از روی عمد و علم به حرمت و به یادداشتن احرام از جلو یا عقب نزدیکی نماید، چنانچه پس از فارغ شدن از سعی باشد، عمره اش صحیح است، ولی باید کفّاره دهد و کفّاره آن، یک شتر یا گاو یا گوسفند است و احتیاط مستحب آن است که شخصی که وضع مالی او خوب است شتر و شخصی که وضع مالی او متوسط است، گاو، کفّاره دهد.

و اگر پیش از فارغ شدن از سعی باشد، کفّاره اش همان است که گذشت و بنا بر احتیاط واجب عمره او فاسد می شود و احتیاط واجب آن است که در صورت امکان آن را به اتمام برساند و دوباره آن را پیش از حج به جا آورد و در صورت عدم امکان، در سال بعد حج را اعاده نماید.

مسأله ۲۱۸

هرگاه کسی که احرام حج بسته، پیش از وقوف در مزدلفه، از روی عمد و علم به حرمت و به یادداشتن احرام با زن خود، دایمی یا موقت، از جلو یا عقب نزدیکی نماید، واجب است حجّش را تمام کند و آن را در سال بعد دوباره به جا آورد و یک شتر کفّاره دهد و چنانچه متمکّن از شتر نباشد یک گوسفند کفایت می کند و در آنچه ذکر شد فرقی بین حج واجب و مستحب نیست.

و همچنین است حکم زن در صورتی که در حال احرام و با علم به حکم و به یادداشتن احرام و با رضایت تمکین کرده باشد، ولی اگر شوهرش او را اکراه کرده باشد، چیزی بر او واجب نیست و بر شوهرش دو کفّاره لازم است و لازم است این

زن و شوهر در صورتی که کسی با آنها نباشد تا پایان اعمال حج از یکدیگر جدا شوند و همچنین در حج سال بعد، از شروع اعمال تا رسیدن به جایی که در سال قبل نزدیکی در آن واقع شده است، چه نزدیکی پیش از رسیدن به عرفات صورت گرفته باشد و چه بعد از آن و احتیاط واجب آن است که تا پایان اعمال از یکدیگر جدا باشند.

مسأله ۲۱۹

هرگاه کسی که احرام حج بسته، بعد از وقوف در مزدلفه و پیش از انجام طواف نساء، از روی عمد و علم به حرمت و به یادداشتن احرام، با زن خود دایمی یا موقت از جلو یا عقب نزدیکی نماید، باید به همان صورتی که در مسأله قبل گذشت کفّاره دهد، ولی واجب نیست دوباره حج را در سال بعد به جا آورد.

و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر نزدیکی پس از تمام شدن شوط سوم و پیش از تمام شدن شوط پنجم طواف نساء صورت گرفته باشد و امّا اگر پس از تمام شدن شوط پنجم صورت گرفته باشد چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۲۰

کسی که در عمره مفرده پس از انجام سعی، از روی عمد و علم به حکم و به یادداشتن احرام با زن خود نزدیکی نماید، چنانچه نزدیکی بعد از سعی باشد، عمره او صحیح است و باید یک شتر کفّاره دهد.

و چنانچه نزدیکی قبل از سعی باشد، عمره او نیز باطل می شود و واجب است تا ماه بعد در مکّه بماند، سپس به یکی از میقاتها و بنا بر احتیاط واجب یکی از میقاتهای پنجگانه ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، یلملم و قرن ال منازل برود و از آن جا برای انجام دوباره عمره احرام ببندد و عمره را دوباره به جا آورد و اقوی اینست که تمام نمودن عمره فاسد شده واجب نیست، هر چند که احوط است.

مسأله ۲۲۱

چنانچه مرد از احرام خارج شود و با زن خود در حال احرامش نزدیکی نماید، باید زن یک شتر کفّاره دهد و غرامت آن بر عهده شوهر است و اگر مرد از ابتدا غیر محرم بوده و با زن خود در حال احرامش نزدیکی نماید، چنانچه زن با رضایت خود تمکین نموده باشد، باید کفّاره دهد و شوهرش ضامن قیمت آن نیست و اگر شوهرش او را اکراه کرده باشد، چیزی بر زن واجب نیست.

مسأله ۲۲۲

هرگاه محرم از روی جهل یا فراموشی با زن خود نزدیکی نماید، عمره و حجّش صحیح است و کفّاره ای بر او واجب نیست و همچنین است اگر چیز دیگری از محرمات احرام را که موجب کفّاره است از روی جهل یا فراموشی مرتکب شود، مگر بعضی از موارد که بیان آنها در موارد مناسب خواهد آمد، ان شاء اللّه تعالی.

۳ بوسیدن زنان

مسأله ۲۲۳

بوسیدن محرم زن خود را از روی شـهوت حرام است و چنانچه این کار را انجام دهد منی از او خارج شود یا نشود باید کفّاره دهد و کفّاره آن یک شتر است و اگر متمکّن از آن نبود باید یک گوسفند کفّاره دهد.

و اگر بوسیدن بدون شهوت باشد، باید یک گوسفند کفّاره دهد.

مسأله ۲۲۴

چنـانچه مرد پس از انجـام طواف نسـاء، زن در حـال احرام خود را ببوسـد، احتیـاط مسـتحب اینست که با ریختن خونی کفّاره دهد.

۴ مس زنان

مسأله ۲۲۵

بر محرم حرام است که دست یا بـدن خود را از روی شـهوت به بدن زن خود بمالد و چنانچه این کار را انجام دهد چه منی از او خارج شود یا نشود باید یک گوسفند کفّاره دهد.

و اگر این کار را بدون شهوت انجام دهد، کفّاره ای بر او واجب نیست، اگر چه منی از او خارج شود، ولی کسی که عادت به خروج منی هنگام تماس بدون شهوت دارد، احتیاط اینست که از این کار اجتناب کند.

۵ نگاه کردن به زن و ملاعبه با او

مسأله ۲۲۶

ملاعبه محرم با زن خود حرام است و چنانچه این کار را بکنـد و منی از او خارج شود بایـد کفّاره نزدیکی با زن را بدهد یعنی یک شتر برای متمکّن و یک گوسفند برای کسی که متمکّن از دادن شتر نباشد و اگر محرم به زن اجنبی نگاه کند و منی از او خـارج شود، چنـانچه وضع مـالی او خوب باشـد بایـد یـک شتر و در صورتی که متوسط باشـد یک گاو و در صورتی که فقیر باشد یک گوسفند کفّاره بدهد، ولی اگر منی از او خارج نشود کفّاره ای بر او واجب نیست، ولی باید از خدا بترسد و از نگاه دوباره اجتناب کند.

مسأله ۲۲۷

نگاه کردن محرم به زن خود از روی شـهوت حرام است و در صورتی که از روی شـهوت نگاه کند و منی از او خارج شود بنا بر احتیاط واجب باید یک شتر و چنانچه نتواند یک گوسفند کفّاره بدهد.

ولی اگر منی از او خـارج نشـود، یـا از روی شـهوت به او نگـاه نکنـد و منی خـارج شود، کفّـاره ای بر او واجب نیست و بـاید

استغفار و طلب آمرزش کند.

مسأله ۲۲۸

لذت بردن محرم از زن خود، در غیر آنچه که ذکر شد جایز است و احوط ترک هر گونه لذت بردن از او است.

۶ استمناء

مسأله ۲۲۹

استمناء کردن محرم اگر چه با زن خودش حرام است و چنانچه با آلت تناسلی خود بازی کند و موجب خروج منی گردد، حکم آن حکم نزدیکی کردن در حال احرام است، بنا بر این اگر این عمل در احرام حج و قبل از وقوف در مشعر صورت گیرد، باید حج را تمام کند و آن را در سال آینده دوباره به جا آورد و یک شتر نیز کفّاره دهد و در صورتی که متمکّن از دادن شتر نباشد، باید یک گوسفند کفّاره دهد.

و اگر در عمره مفرده و پیش از فارغ شدن از سعی صورت گیرد، باید کفّاره نزدیکی را که گذشت بدهد و احتیاط واجب اینست که عمره را تمام کند و دوباره آن را در ماه آینده به جا آورد.

و چنانچه استمناء در احرام حج یا عمره به غیر از بازی کردن با آلت خود باشد، مثل نگاه کردن و تخیل و مانند این دو و موجب خروج منی گردد، باید همان کفّاره ای که بیان شد بدهد، ولی دوباره به جا آوردن حج و یا عمره واجب نیست.

و چنانچه در احرام حج یا عمره به نزدیکی کردن شخصی با همسر خود گوش دهد و منی از او خارج شود، کفّاره ای بر او نیست.

۷ عقد ازدواج

مسأله ۲۳۰

عقدِ ازدواج چه دائم و چه موقّت بر محرم برای خود و یا دیگری چه او محرم باشد یا نباشد حرام و فاسد است.

مسأله ۲۳۱

اگر محرمی برای خود یا دیگری عقد ازدواج بست، یا غیر محرمی برای محرم زنی را عقد نمود و در هر صورت محرم با آن زن نزدیکی کرد، بر هر یک از آنان عقد کننده و مرد و زن که علم به احرام و حرمت عقد در حال احرام داشته باشد، واجب است یک شتر کفّاره بدهد و بر هر کدام از آنان که به هر دو احرام و حرمت عقد یا یکی از آن دو جاهل باشد چیزی نیست.

مسأله ۲۳۲

احتیاط واجب آن است که محرم در مجلس عقد حاضر نشود و بر اجرای عقد شاهد نشود و ظاهر جواز گواهی دادن بر عقدیست که در قبل واقع شده است.

مسأله ۲۳۳

رجوع محرم به زنی که او را طلاق رجعی داده است مانعی ندارد، همچنان که خریدن کنیزان برای او مانعی ندارد.

و همچنین محرم می تواند کنیز خود را برای دیگری تحلیل نماید و نیز می تواند تحلیل دیگری را برای او قبول نماید و احتیاط مستحب اینست که خواستگاری ننماید.

۸ استعمال بوی خوش

مسأله ۲۳۴

بر محرم هر گونه استعمال اقسام بوی خوش به بوییدن، مالیدن، خوردن و پوشیدن لباسی که بر آن اثری از بوی خوش باقیست و غیر آن از استعمالات حرام است.

مسأله ۲۳۵

خوردن میوه های خوشبو، مانند سیب و بِهْ برای محرم مانعی ندارد، ولی احتیاط مستحب اینست که از بوییدن آنها هنگام خوردن خود داری نماید.

مسأله ۲۳۶

بر محرم واجب نیست هنگام سعی بین صفا و مروه در صورتی که عطر فروشی آن جا باشد، بینی خود را از بوی خوش ببندد، ولی در غیر حال سعی واجب است بینی خود را از بوی خوش ببندد، به جز بوییدن خلوق کعبه عطر خاصی که کعبه را با آن معطّر می کردند که مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۷

هر گاه محرم چیزی را که در آن بوی خوش است بخورد یا بپوشد و عالم به حکم شرعی و موضوع آن یعنی خوشبو بودن چیز خورده یا پوشیده شده باشد، باید یک گوسفند کفّاره دهد و اگر از روی جهل یا فراموشی انجام دهد کفّاره ای بر او نیست.

ولی استعمال چیزی که بوی خوش دارد به غیر خوردن و پوشیدن کفّاره ندارد، اگر چه احوط دادن کفّاره است.

مسأله ۲۳۸

گرفتن محرم بینی خود را از بوهای بد حرام است، ولی تند رفتن برای خلاصی از بوی بد مانعی ندارد.

۹ پوشیدن دوخته شده برای مردان

مسأله ۲۳۹

پوشیدن هر گونه لباس دوخته بر مرد محرم حرام است، بلکه بنا بر احتیاط واجب از پوشیدن هر لباسی که شبیه آن است مانند نمدهایی که چوپانان می پوشند، یا بافتنی هایی که به صورت لبّاده می بافند نیز اجتناب نماید.

و همچنین پوشیدن زیر شلواری و جامه دکمه دار با بستن دکمه آن و هر چه مانند زره بافته شده و غیر بافته شده و یا پیراهن یا قبا باشد اگر چه دوخته نباشد بر محرم حرام است، ولی پوشیدن کمربند و همیان و فتق بند اگر چه دوخته شده باشد مانعی ندارد.

و پوشاندن محرم بدن خود را به جز سر با لحاف و مانند آن هر چند دوخته شده باشد در حال دراز کشیدن به جهت خوابیدن و غیر آن جایز است و امّا حکم پوشاندن سر در مسأله (۲۵۹) خواهد آمد.

مسأله ۲۴۰

بنا بر احتیاط واجب اگر أقوی نباشد محرم إزار یعنی لنگ خود را به گردن گره نزند و بنا بر احتیاط واجب رِداء یعنی پارچه ای که روی دوش انداخته می شود را نیز گره نزند، ولی سوراخ کردن آن به وسیله سوزن و مانند آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۴۱

پوشیدن لباس دوخته شده هر طور که باشد و به هر مقدار برای زن مُحْرِمَه جایز است، مگر دستکش که پوشیدن آن جایز نیست.

مسأله ۲۴۲

هرگاه محرم لباس دوخته شده را و یا آنچه در حکم اوست به تفصیلی که گذشت با علم به حکم و از روی عمد بپوشد، باید یک گوسفند کفّاره دهد و در صورتی که پوشیدن تکرار شود اگر چه یک لباس باشد کفّاره نیز متعدد می شود و اگر چند نوع لباس را اگر چه به یک مرتبه بپوشد، کفّاره نیز متعدد می شود اگر چه احتیاج به پوشیدن آن چند نوع لباس داشته باشد البته تا زمانی که احتیاجش به حد اضطرار نرسد و در ثبوت کفّاره بر مضطر اشکال است، ولی در سقوط کفّاره از جاهل و فراموشکار اشکالی نیست.

۱۰ سرمه کشیدن

مسأله ۲۴۳

سرمه کشیدن به سرمه سیاه برای زینت کردن بر محرم حرام است و بنا بر اقوی کفّاره ندارد و احتیاط واجب آن است که از سرمه کشیدن به سرمه سیاه نه برای زینت و از سرمه غیر سیاه برای زینت، اجتناب نماید و سرمه کشیدن به سرمه غیر سیاه نه

برای زینت مانعی ندارد.

۱۱ نگاه کردن در آینه

مسأله ۲۴۴

نگاه کردن در آینه به جهت زینت بر محرم حرام است، ولی کفّاره ندارد، اگر چه مستحب است تلبیه بگوید و اگر نگاه کردن به جهت زینت نباشد، مانعی ندارد و پوشیدن عینک اگر برای زینت نباشد و همچنین نگاه کردن به اجسام صیقلی مانعی ندارد.

۱۲ پوشیدن چکمه و جوراب برای مردان

مسأله ۲۴۵

پوشیدن چکمه و جوراب در حال اختیار بر مرد محرم حرام است و همچنین بنا بر احتیاط واجب پوشیدن هر چیزی که تمام روی پا را بپوشاند، مانند شمشک و مثل آن، بر او حرام است و هرگاه مضطر به پوشیدن چکمه و جوراب شود، پوشیدن آن جایز است و پاره کردن روی آن واجب نیست، اگر چه احوط است و در پوشیدن چکمه کفّاره نیست، ولی در پوشیدن جوراب و شمشک و مانند آن دو، با علم به حکم و به یادداشتن احرام، بنا بر احتیاط واجب یک گوسفند کفّاره بدهد.

و پوشیدن چکمه و جوراب و آنچه تمام پشت قدم را می پوشاند، برای زنها مانعی ندارد و همچنین پنهان نمودن تمام پشت پا، برای مردان، در صورتی که پوشیدن بر آن صدق نکند مانعی ندارد.

۱۳ دروغ گفتن و دشنام دادن و فخر کردن

مسأله ۲۴۶

فسوق بر محرم حرام است و آن سه چیز است:

اوّل:

دروغ گفتن.

دوم:

دشنام دادن.

سوم:

فخر کردن حرام، یعنی فخرفروشی ای که موجب اهانت مؤمنی گردد؛ بلکه بنا بر احتیاط واجب اگر أقوی نباشد محرم باید از

هر گونه فخرفروشی اجتناب نماید.

و هرگاه محرم فسوق نماید کفّاره اش بنا بر احوط و اولی اینست که چیزی به فقیر صدقه دهد و باید استغفار نموده و تلبیه بگوید.

۱۴ مجادله کردن

مسأله ۲۴۷

جدال نمودن قسم خوردن به کلمه «لا و اللّه» و «بلی و اللّه» اگر چه خصومت و دشمنی در بین نباشد، بر محرم حرام است، بلکه بنا بر احتیاط واجب هر گونه قسم خوردن به اسماء و صفات الهی حرام است اگر چه با آن دو جمله نباشد و ظاهر اینست که مجادله با هر یک از دو جمله ذکر شده محقّق می شود و حرمت مجادله با آن دو جمله یا یکی از آن دو تنها در صورتیست که بر آنچه اخبار می کند قسم بخورد، ولی اگر به منظور دیگری باشد، مانند احترام کردن به طرف مقابل، مثل این که محرم بگوید:

«نه واللّه این کار را نکن، خودم آن را انجام می دهم» حرام نخواهد بود و قسم خوردن به غیر ذات اقدس الهی جایز است.

مسأله ۲۴۸

مجادله کردن از روی ضرورت مانند این که برای اثبات حقی یا دفع باطلی باشد جایز است.

مسأله ۲۴۹

قسم خوردن در مجادله دو صورت دارد:

اوّل:

این که قسم راست باشد و در این صورت اگر محرم سه بار یا بیشتر پشت سر هم قسم بخورد، باید یک گوسفند کفّاره دهد و اگر بعد از دادن کفّاره دوباره سه بار یا بیشتر پشت سر هم قسم بخورد، باید کفّاره دیگری دهد.

و اگر کمتر از سه بار، یا سه بار، ولی نه پشت سرهم، قسم بخورد کفّاره واجب نیست.

دوم:

این که قسم دروغ باشد و در این صورت اگر یک بار قسم بخورد یک گوسفند و اگر دو بار قسم بخورد دو گوسفند و اگر سه بار یا بیشتر قسم بخورد یک گاو باید کفّاره دهد.

و اگر بعد از هر قسم خوردن، کفّاره آن را بدهد و دوباره قسم دروغ بخورد، حکم کفّاره آن به همان تفصیلیست که گذشت.

۱۵ کشتن جانوران بدن

مسأله ۲۵۰

کشتن شپش از روی عمد بر محرم حرام است، ولی کفّاره ای در کشتن آن نیست و همچنین بر محرم واجب است از کشتن تمام جانوران به جز آنها که استثنا شده مانند عقرب و افعی و موش که در مسأله (۲۰۲) گذشت اجتناب نماید.

و برای محرم جایز است جانوران را از بدن خود بیندازد، به جز شپش که افکندن آن از لباس و بدن عمداً جایز نیست و کفّاره انداختن آن یک کف دست از طعام گندم، جو، برنج و مانند آن است که به فقیر بدهد، ولی جابه جا کردن آن مانعی ندارد و کشتن کک و پشه، در صورتی که اذیت کنند جایز است.

۱۶ زینت کردن

مسأله ۲۵۱

زینت کردن و پوشیدن انگشتر به جهت زینت بر محرم حرام است، ولی پوشیدن انگشتر به جهت غیر زینت به جهت استحباب شرعی، یا به جهت حفظ آن از گم شدن جایز است و بنا بر اقوی، در پوشیدن آن برای زینت کفّاره ای نیست.

مسأله ۲۵۲

زینت کردن به حنا بر محرم حرام است و استعمال آن برای غیر زینت مثل معالجه و مانند آن جایز است.

مسأله ۲۵۳

پوشیدن زیوری که ظاهر است و پنهان نیست به جهت زینت، بر زن در حال احرام حرام است، بلکه احتیاط واجب اینست که از آن اجتناب نماید اگر چه پنهان باشد و بیرون آوردن زیوری که پیش از احرام بر تن داشته و آن را در خانه می پوشیده است، واجب نیست و احرام در آن مانعی ندارد، ولی باید آن را به مردان اگر چه از محارم او باشند نشان ندهد.

۱۷ روغن مالی بدن

مسأله ۲۵۴

مالیدن روغن به بدن بر محرم حرام است، هر چند خوشبو نباشد، ولی مالیدن روغن پیش از غسل احرام و با آن و پس از آن، قبل از بستن احرام، مانعی ندارد.

و روغن مالی با رو غنی که اثر آن تا بعد از محرم شدن باقی می ماند کراهت دارد.

و روغن مالی در صورت اضطرار به آن به جهت معالجه یا غیر آن حرام نیست.

مسأله ۲۵۵

بنـا بر اقوی مالیـدن روغن کفّاره نـدارد، ولی احوط و اولی آن است که اگر عمـداً و با علم روغن مالیـد، یک گوسـفند کفّاره بدهد و اگر از روی جهل بوده است فقیری را اطعام کند.

۱۸ جدا کردن مو از بدن

مسأله ۲۵۶

بر محرم جدا کردن موی بدن خود یا دیگری اگر چه محرم نباشد حرام است، چه جدا کردن به تراشیدن باشد یا به کندن یا به چیـدن و چه مو کم باشـد یـا زیاد، مگر در صورت ضـرورت و یا حرج که جایز است و چنانچه در وضو یا غسل مویی از بـدن محرم بدون قصد جدا شود، مانعی ندارد.

مسأله ۲۵۷

جدا کردن محرم موی بدن خود یا دیگری را چند صورت دارد:

اوّل:

این که محرم سـر خود را بتراشـد، که در این صورت اگر بدون ضـرورت باشد، باید یک گوسـفند کفّاره دهد و بنا بر احتیاط واجـب روزه گرفتن و اطعـام نمـودن فقیر به جـای گوسـفند کفـایت نمی کنـد و اگر از روی ضـرورت باشـد، کفّـاره آن یک گوسـفند یا سه روز روزه یا اطعام شـش مسـکین، به هر کـدام دو مـد از طعام می باشـد و چنانچه محرم قسـمتی از سـر خود را بتراشد، وجوب کفّاره در آن محل اشکال است.

دوم:

این که محرم از روی عمـد موهـای زیر یـک یـا هر دو بغـل خود را جـدا کنـد چه به تراشـیدن یـا کنـدن یـا غیر آن که در این صورت نیز باید یک گوسفند کفّاره دهد.

و اگر جدا کردن از روی نادانی یا فراموشی باشد، کفّاره واجب نیست.

و چنانچه محرم قسمتی از موی زیر بغل خود را جدا کند، ثبوت کفّاره در آن محل اشکال است.

سوم:

این که مقداری از موی ریش خود یا غیر آن را جدا کند و کفّاره آن اطعام یک مسکین به مقدار یک کف از طعام است.

چهارم:

این که سر دیگری را بتراشد و در این صورت کفّاره ای بر او نیست، چه آن دیگری محرم

باشد یا نباشد.

مسأله ۲۵۸

خارانـدن محرم سـر یا بـدن خود را در صورتی که موجب ریزش مو نباشـد، مانعی نـدارد و چنانچه بـدون هیـچ غرض عقلایی دست بر سـر یا ریش خود بگـذارد یا بمالـد و موجب ریزش یک یا دو مو گردد، احوط و اولی اینست که به مقـدار یک کف طعام صدقه دهد، ولی اگر این ریزش بر اثر وضو گرفتن باشد، بدون اشکال هیچ کفّاره ای بر او نیست.

۱۹ پوشاندن سر برای مرد

مسأله ۲۵۹

پوشاندن سـر یا قسـمتی از آن به هر چه باشد حتی مانند گِل و دوا و حمل چیزی بر سر بر مرد محرم حرام است، بلی، گذاشتن بند مشک آب بر سـر و بسـتن سر با دستمال به علت سردرد، مانعی ندارد و پوشاندن دو گوش نیز حرام است و جواز پوشاندن در وقت خواب محل اشکال است و بنا بر احتیاط واجب از آن نیز اجتناب نماید.

و هرگاه مرد محرم سر خود را از روی فراموشی بپوشاند، باید فوراً پوشش را بردارد و احوط و اولی اینست که تلبیه نیز بگوید.

مسأله ۲۶۰

پوشاندن سر به وسیله بعضی دیگر از اعضای بدن، مانند دست، مانعی ندارد، اگر چه احتیاط مستحب در ترک آن است.

مسأله ۲۶۱

هرگـاه مرد محرم سـر خـود را بپوشانـد، کفّـاره آن بنـا بر احتیـاط واجب یـک گوسـفند است و در مـوارد جواز پوشانـدن مثل پوشاندن سر با دستمال به جهت سردرد یا پوشاندن به جهت اضطرار کفّاره ای نیست.

۲۰ فرو رفتن در آب

مسأله ۲۶۲

بر محرم حرام است که در آب و ماننـد آن فرو رود که سـرش زیر آب شود و همچنین است بنـا بر احتیاط واجب فرو رفتن در گلاب.

و اما فرو رفتن در غیر آب و گلاب مانعی ندارد، اگر چه احتیاط مسـتحب در ترک آن است و در آنچه ذکر شد فرقی بین مرد و زن نیست.

۲۱ پوشاندن صورت بر زنها

مسأله ۲۶۳

پوشانـدن صورت از چـانه تا قسـمت پایین بینی به هر چه که باشـد بر زن مُحْرِمه حرام است و بنا بر احتیاط واجب از پوشانـدن باقی صورت نیز اجتناب نمایـد و از این حکم دو مورد اسـتثنا می شود، پوشانـدن مقداری از صورت که متصل به سـر است در حال نماز، به قدری که مطمئن شود سر را به طور کامل پوشانده است و پوشاندن صورت هنگام خواب.

و جایز است برای زن که گوشه لباس خود را بر صورتش به طرف بینی به قدری که بتواند ببیند رها کند.

مسأله ۲۶۴

زن در حال احرام می توانـد از مرد نامحرم رو بگیرد، به این که گوشه عبا یا چادر وماننـد آن را که بر سـر دارد تا گردن خود پایین بکشد، ولی احتیاط واجب اینست که قسمت پایین آمده را به وسیله دست یا غیر آن از صورت خود دور نگه دارد.

مسأله ۲۶۵

بنا بر اقوی در پوشاندن صورت کفّاره ای نیست، اگر چه احتیاط مستحب آن است که یک گوسفند کفّاره بدهد.

۲۲ تظلیل سایه قراردادن برای مردان

مسأله ۲۶۶

زیر سایه رفتن مرد محرم در حال حرکت به آنچه که متحرک است مانند سـقف مَحْمِل و ماشین و هواپیما و همچنین چتر جایز نیست، ولی راه رفتن زیر سایه ابر یا اجسام ثابت مثل کوهها و دیوارها و درختها مانعی ندارد.

و در جایز نبودن سایه قراردادن فرقی بین شخص سواره و پیاده نیست.

و بنـا بر اقوی رفتن زیر سـایه چیزی که بالاـی سـر محرم قرار نـدارد نیز جـایز نیست، ولی راه رفتن زیر سایه مَحْمِل و پوشانـدن صورت با دست از آفتاب جایز است.

مسأله ۲۶۷

اشکالی در جایز نبودن زیر سایه رفتن در روز نیست و اما جایز نبودن آن در شب مورد اشکال است و احتیاط واجب ترک آن است.

مسأله ۲۶۸

جـایز نبودن زیر سـایه رفتن اختصـاص دارد به این که در راه باشـد، بنـا بر این اگر در محلّی منزل کرد، زیر سایه رفتن حتی در حـال سیر و حرکت به رفت و آمـد و اگر چه سـایه متحرک یا ساکن باشـد مانعی نـدارد و به این جهت اسـتفاده از ماشـینهای سقف دار بعد از رسیدن به مکّه مانعی ندارد.

مسأله ۲۶۹

برای زنـان و بچه هـا زیر سـایه رفتن جـایز است و همچنین برای مردان در حال ضـرورت ماننـد مرض و طاقت نداشـتن گرمای آفتاب یا سرما نیز جایز است.

مسأله ۲۷۰

کفّاره زیر سایه رفتن در حال سـیر چه به اختیار انجام داده باشد یا به اضـطرار یک گوسفند است و اگر زیر سایه رفتن در یک احرام تکرار شود، دادن یک کفّاره کفایت می کنـد، مگر این که سـبب سایه قراردادن به حسب جنس مختلف باشد مثل سایه گرفتن از آفتاب و از باران که در این صورت احتیاط واجب آن است که برای هر سبب یک کفّاره بدهد.

۲۳ بیرون آوردن خون از بدن

بیرون آوردن خـون از بـدن به حجـامت و یـا غیر آن به نظر مشـهور فقهـا (اعلی اللّه مقـامهم) بر محرم حرام است، ولی حرمت مورد اشـکال است و احتیاط واجب در اجتناب است، خصوصاً در غیر حجامت و اشـکالی در جواز آن در صورت ضـرورت یا از بیـن بردن اذیـتی از بـدن نیست و بنـا بر اقـوی کفّـاره ای در این عمـل نیست، اگر چه احتیـاط مسـتحب کفّـاره دادن به یک گوسفند است.

۲۴ ناخن گرفتن

اشاره

بر محرم حرام اسـت کـه نـاخن خـود اگر چه بعض آن را بگیرد، مگر این که از بـاقی مانـدن نـاخن به اذیت باشـد، که در این صورت قطع آن جایز است.

مسأله ۲۷۱

کفّاره گرفتن هر ناخن یک مـد از طعام گنـدم، جو، برنـج و مانند آن است و کفّاره گرفتن آن در صورت اذیت شدن به بقای آن، یک مشت از طعام است و ثبوت کفّاره برای گرفتن بعض یک ناخن محل اشکال است و کفّاره گرفتن ناخنهای دو دست و دو پـا در یـک مجلس، یـک گوسـفند و کفّـاره گرفتـن ناخنهـای دسـت در یـک مجلس و ناخنهـای پـا در مجلس دیگر دو گوسـفند است و ثبوت کفّاره در موارد ذکر شـده، در صورتیست که گرفتن ناخن با علم و عمد باشد، ولی در صورت جهل و یا فراموشی و یا اشتباه کفّاره ای بر شخص نیست.

مسأله ۲۷۲

اگر محرم به استناد فتوای کسی که فتوا به جواز ناخن گرفتن داده است، ناخن خود را بگیرد و موجب خون آمدن گردد، بنا بر مشـهور بین فقهـا (اعلی اللّه مقامهم) بر فتوا دهنـده واجب است یک گوسـفند کفّاره دهـد و احتیاط واجب آن است که به نظر

مشهور عمل شود.

۲۵ دندان کندن

مسأله ۲۷۳

بنا بر اقوی کندن کشیدن دندان بر محرم حرام نیست و کفّاره ندارد، اگر چه به حرمت و ثبوت کفّاره فتوا داده شده است.

۲۶ برداشتن سلاح

مسأله ۲۷۴

حمل برداشتن آنچه به نظر عرف سلاح شمرده می شود، مانند شمشیر و نیز ه و تفنگ و غیر آنها، بر محرم حرام است، ولی برداشتن تجهیزات دفاعی مانند زره و سپر و مانند آن دو بنا بر اقوی جایز است.

مسأله ۲۷۵

بودن سلاح در نزد محرم، در صورتی که آن را با خود نداشته باشد حملش نکند مثل این که در اثاث و متاع خود گذاشته باشد، مانعی ندارد.

مسأله ۲۷۶

برداشتن سلاح در اوقات اضطراری مانند ترس از دشمن یا دزد جایز است.

مسأله ۲۷۷

برداشتن سلاح حتی در غیر ضرورت، بنا بر اقوی کفّاره ندارد، ولی احتیاط مستحب اینست که یک گوسفند کفّاره برای آن داده شود.

تا این جا تمام محرمات احرام بیان شد و برای حرم احکام خاصه ای است، مانند حکم برداشتن چیز گمشده از آن جا و حکم کسی که در آن جا جنایتی مرتکب شود و غیر آنها، ولی آنچه در این جا بیانش مهم است، دو حکم است:

(۱) شکار در حرم، که بر محرم و غیرمحرم حرام است.

(۲) بریدن و کندن درختان و گیاهان حرم بر محرم و غیر محرم حرام است، ولی بریده شدن به علّت راه رفتن معمولی مانعی ندارد و همچنین رها کردن حیوانات برای چریدن از گیاهان حرم مانعی ندارد.

و از حرمت بریدن و کندن چند چیز استثنا می شود:

الف اذخر (گور گیاه) که گیاه معروفی است.

ب درخت خرما و درخت میوه.

ج علفهایی که برای علوفه شتر جمع آوری می شود، ولی احتیاط واجب اینست که کنده نشود.

د درخت و گیاهی که در خانه ملکی و یا منزلش بروید و همچنین درختی که انسان آن را بکارد یا گیاهی که برویاند اگر چه در ملك او نباشد، ولی درخت و گیاهی که قبل از تَمَلُّك خانه و یا سکونت در منزل، آن جا بوده است مستثنی نیست و بریدن و کندن آن حرام است.

مسأله ۲۷۸

درختی که اصل و ریشه آن در حرم و شاخه و برگ آن در خارج حرم باشد بریدن و کندن شاخه و برگ به جهت جای ریشه اش حرام است و اگر اصل آن در خارج حرم و شاخه و برگ آن در حرم باشد، بریدن و کندن اصل آن

به جهت جای شاخه و برگش حرام است.

مسأله ۲۷۹

کفّاره کندن درخت اراک که در حرم است، صدقه دادن قیمت آن است و کفّاره بریدن از آن، صدقه دادن قیمت مقدار بریده شده است و چنانچه درخت دیگری را بکند احتیاط واجب اینست که برای کفّاره اش گاوی را بکشد و گوشت آن را به مساکین صدقه دهد.

ولی کندن و بریدن درخت خرما و درختهای میوه کفّاره ندارد و همچنین کندن و بریدن گیاهان کفّاره ندارد.

مسأله ۲۸۰

هرگاه بر محرم کفّاره ای به جهت صید در احرام عمره واجب شود، جای کشتن آن مکّه مکرّمه است و اگر به جهت صید در احرام حج واجب شود جای کشتن آن منی است.

مسأله ۲۸۱

اقوی اینست که نسبت به کفّاره غیر صید که بر محرم واجب می شود چه شتر باشد یا غیر آن جایز است کشتن آن را تا بازگشت به اهلش تأخیر اندازد و احتیاط مستحب آن است که اگر در احرام عمره واجب شده است در مکّه و اگر در احرام حج واجب شده است در منی انجام دهد و نسبت به کفّاره احرام عمره مفرده تا ممکن است این احتیاط ترک نشود.

و مصرف کفّاره فقرا هستند و خودش از آن نخورد مگر اندکی و اگر بخورد، در صورتی که کم باشد بنا بر اقوی ضامن قیمت مقدار خورده شده نیست، اگر چه احتیاط مستحب ضمان آن است و در غیر این صورت ضامن قیمت آن خواهد بود.

طواف

طواف

اشاره

دومین واجب عمره تمتّع طواف است و به ترک عمدی آن عمره و حج فاسد می شود چه علم به حکم و موضوع داشته یا جاهل به حکم یا موضوع باشد و ترک طواف به این محقّق می شود که آن را تا زمانی تأخیر اندازد که نتواند اعمال عمره را تمام نموده و خود را به مقدار رکن از وقوف عرفات برساند.

و هرگاه عمره فاسد شود احرامی که برای آن بسته نیز باطل می شود و باید حج را در سال بعد به جا آورد و احوط و اولی آن است که با همان احرام اعمال عمره مفرده را به جا آورد.

و در طواف بعد از قصد کردن خود عمل که محقّق عنوان طواف است، اموری شرط است:

اوّل:

نیت به این که طواف را برای تقرّب به خداوند متعال انجام دهد.

دوم:

طهارت از حدث اصغر و اکبر و چنانچه بدون طهارت انجام دهد

از روی عمد باشد، یا از روی جهل یا فراموشی طوافش باطل است.

مسأله ۲۸۲

هرگاه حدثی از محرم در حال طواف سر زند، مسأله چند صورت دارد:

الف)

آن که حدث پیش از رسیدن به نصف طواف باشد، که در این صورت طواف باطل است و باید دوباره آن را پس از تحصیل طهارت به جا آورد.

ب)

آن که حدث پس از اتمام شوط چهارم و بدون اختیار باشد، که در این صورت باید طواف را قطع کند و پس از تحصیل طهارت، طواف را از همان جا که قطع نموده به آخر برساند.

ج)

آن که حدث پس از رسیدن به نصف طواف و پیش از اتمام شوط چهارم و بدون اختیار باشد، که در این صورت - بنا بر احتیاط واجب - باید طواف را قطع کند و پس از تحصیل طهارت، طواف را از جایی که قطع کرده تمام نماید و دوباره طواف را از نو به جا آورد.

و می تواند به جای احتیاط ذکر شده، پس از قطع و تحصیل طهارت، یک طواف کامل به جا آورد به قصد اعم از تمام کردن طواف قبلی و یک طواف کامل، یعنی قصد کند انجام آنچه را واقعاً بر ذمّه اش می باشد، پس چنانچه تتمّه طواف قبل بر ذمّه اوست، زاید بر آن از این طواف جدید لغو باشد و چنانچه طواف کامل بر ذمّه اوست، همین طواف جدید باشد.

د)

همان صورت سوم ولی با فرض این که حدث با اختیار از او سر زند و اقوی در این صورت بطلان طواف است.

مسأله ۲۸۳

اگر پیش از شروع طواف یا در اثنای آن شک کند که طهارت از حدث دارد یا نه، در صورتی که بداند قبلا طهارت داشته و شک کند که بعد حدثی از

او سرزده یا نه، به شک خود اعتنا نکند و در غیر این صورت باید پس از تحصیل طهارت طواف نماید و یا طواف را از نو به جا آورد.

مسأله ۲۸۴

هرگاه پس از فراغت از طواف، شک کند هنگام طواف طهارت داشته یا نه، لازم نیست به شک خود اعتنا کند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره آن را به جا آورد، ولی برای نماز طواف باید تحصیل طهارت کند، مگر آن که بداند قبلاً حدث موجب غسل از او سرزده و پس از طواف حدث موجب وضو از او سر زند و شک کند غسل را انجام داده یا نه، که باید هم غسل کند و هم وضو بگیرد و دوباره طواف را به جا آورد و بعد از آن نماز طواف را بخواند.

مسأله ۲۸۵

هرگاه مکلّف متمکّن از وضو نباشد و ناامید باشد از این که بعد بتواند وضو بگیرد، باید تیمم نموده و طواف را انجام دهد و اگر تیمم هم نمی تواند بکند اگر چه بعد از این، باید برای طواف نایب بگیرد و احوط و اولی آن است که خودش هم یک طواف بدون طهارت انجام دهد.

مسأله ۲۸۶

کسی که جنب شده باید برای طواف غسل کند و همچنین زن حائض و نفساء پس از پاک شدن باید برای طواف غسل کند و در صورتی که نتواند غسل نماید و ناامید از توانایی آن باشد باید به جای غسل تیمم کند و طواف را انجام دهد و احوط و اولی آن است که در این صورت برای طواف خود نایب هم بگیرد و در صورتی که نتواند تیمم کند حتی بعد از این، باید برای طواف نایب بگیرد و جایز نیست که خود وارد مسجد شود و احتیاطاً طواف را به جا آورد.

مسأله ۲۸۷

چنانچه زن هنگام بستن احرام برای عمره تمتّع حائض باشد و یا پس از محرم شدن حائض شود و وقت کافی برای انجام اعمال عمره داشته باشد، باید صبر کند تا پاک شود و غسل کند و اعمال عمره را انجام دهد و اگر وقت کافی نداشته باشد، مسأله دو صورت دارد:

الف)

آن که حیضش هنگام احرام بستن یا پیش از آن باشد که در این صورت حج تمتّع او منقلب به حج افراد می شود و پس از انجام حج افراد باید یک عمره مفرده، اگر متمکّن از آن باشد، انجام دهد.

ب)

آن که حیضش پس از احرام بستن باشد، که در این صورت اگر چه گفته شده است که: «مخیر است یا حج افراد به جا آورد،

همان طور که در صورت اوّل گـذشت و یا اعمال عمره تمتّع را بـدون طواف و نماز آن به جا آورد، یعنی این که سـعی کند و بعد از آن تقصیر نماید و سپس برای حج محرم شود و پس از انجام اعمال منی

و بـاز گشت به مکّه ابتـدا طواف و نمـاز عمره تمتّع را قضا کنـد و پس از آن طواف حـج و نماز آن و باقی اعمال حـج را به جا آورد» ولی احتیاط واجب آن است که در این صورت نیز همچون صورت اوّل حج تمتّع او منقلب به حج افراد می شود.

و چنـانچه یقین داشـته باشـد حتی پس از انجـام اعمـال منی و باز گشت به مکّه حیضـش ادامه دارد و متمکّن از طواف نخواهد بود، بایـد برای طواف و نمـاز آن نـایب بگیرد و پس از انجـام آنهـا توسط نایب، خودش سـعی را به جا آورد و اعمال عمره را تمام کند.

مسأله ۲۸۸

هر گاه زن محرمه در اثنای طواف حائض شود، چنانچه حیض شـدن پیش از تمام شدن شوط چهارم باشد، طوافش باطل اسـت و حکم او همان است که در مسأله قبل برای زنی که پس از بسـتن احرام حائض شـده بیان شد و چنانچه حیض شدن او پس از تمام شـدن شوط چهارم باشد و وقت کافی برای انجام اعمال عمره داشـته باشد، بنا بر اقوی طوافش باطل است و باید صبر کند تا پاک شود و غسل کند و پس از آن طواف را به جا آورد و احتیاط مسـتحب آن است که طواف پس از غسل را به قصد اعم از تمـام کردن طواف پیش و یـک طواف کامـل آن طور که در مسـأله (۲۸۲) گـذشت انجام دهـد و اگر پس از شوط چهارم باشد ولی وقت کافی نداشـته باشد، احتیاط واجب آن است که پس از قطع طواف سـعی و تقصـیر را انجام دهد و سـپس احرام حج را به قصد ما

فی الذمه آنچه بر ذمّه اوست از حج افراد یا تمتّع ببندد و اعمال حج تمتّع را انجام دهد و پس از انجام اعمال منی و بازگشت به مکّه باید نخست کسری طواف قطع شده پیش از حج را به جا آورد و سپس طواف حج و باقی اعمال آن را انجام دهد و پس از اتمام حج یک عمره مفرده هم به جا آورد.

مسأله ۲۸۹

چنانچه زن پس از انجام طواف و پیش از خواندن نماز آن حائض شود، طوافش صحیح است و نماز آن را بعد از پاک شدن و غسل کردن به جا آورد و پس از آن سعی و تقصیر نماید، ولی اگر برای آنچه ذکر شد، وقت تنگ باشد باید پس از طواف سعی و تقصیر را انجام دهد و نماز طواف را پس از اعمال منی و پیش از طواف حج قضا نماید.

مسأله ۲۹۰

اگر زن پس از انجام طواف و نماز آن متوجّه شود که حائض شده، ولی نداند حیض شدنش قبل از طواف بوده یا بعد از طواف و قبل از نماز بوده، یا در اثنای نماز بوده است، بنا بر صحّت طواف و نمازش بگذارد و چنانچه بداند حیض شدنش پیش از تمام شدن نماز بوده، باید پس از پاک شدن و غسل نماز را دوباره به جا آورد، ولی اگر وقت تنگ باشد باید سعی و تقصیر را به جا آورده و نماز را پس از اعمال منی و پیش از طواف حج انجام دهد.

مسأله ۲۹۱

اگر زن وارد مکّه شود و متمکّن از اعمال عمره باشد، ولی عمداً و با علم آن قدر انجام اعمال را تأخیر اندازد که حائض شود و وقت تنگ شود، ظاهراً عمره اش فاسد است و احتیاط مستحب آن است که با همان احرامی که بسته عدول کند به حج افراد و اعمال حج افراد را به جا آورد و در هر حال باید حج را در سال آینده دوباره به جا آورد.

مسأله ۲۹۲

طهارت در طواف مستحب معتبر نیست، پس بدون طهارت صحیح است، ولی نماز آن بدون طهارت صحیح نیست.

مسأله ۲۹۳

کسی که معذور از طهارت وضو یا غسل اختیاری است، مانند کسی که بر اعضای وضو یا غسل جبیره دارد، یا کسی که مسلوس است یعنی بول او قطره قطره می ریزد به همان دستوری که برای نماز خود طهارت می گیرد، برای طواف نیز همان طهارت کافی است؛ ولی کسی که مبطون است یعنی نمی تواند از غایط خود داری نماید بعید نیست که بتواند برای طواف و نماز آن نایب بگیرد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که در صورت تمکّن جمع کند بین انجام طواف و نماز آن با طهارت عذری و بین نایب گرفتن برای آن دو.

و اما زن مستحاضه، چنانچه استحاضه اش قلیله باشد باید وضو بگیرد و احتیاط واجب آن است که برای هر کدام از طواف و نماز آن یک وضو بگیرد و چنانچه متوسطه باشد باید هم غسل کند و هم وضو بگیرد و احتیاط واجب آن است که برای هر

کدام از طواف و نماز آن یک وضو بگیرد و اگر کثیره باشد باید غسل کند و احتیاط واجب آن است که برای هر کدام از طواف و نماز آن یک غسل کند و لازم نیست وضو بگیرد حتی اگر حدث اصغر از او سرزده باشد و این دستو راتی که برای زن مستحاضه ذکر شد، در صورتیست که وظیفه ای که برای نماز یومیه اش معین شده است انجام نداده باشد و یا اگر انجام داده، بعد از آن خون دیده باشد و در غیر این دو صورت آنچه ذکر شد از وجوب

وضو و غسل، مبنی بر احتیاط واجب است.

سوم:

(از شرایط صحّت طواف) بنا بر احتیاط واجب طهارت بدن و لباس از نجاست است و از نجاستی که در بدن یا لباس نمازگزار عفو شده است مانند خون کمتر از درهم در طواف عفو نشده است.

مسأله ۲۹۴

بودن خون قرحه و جراحت در بدن یا لباس در طواف، در صورتی که اجتناب از آن حرجی باشد مانعی ندارد و همچنین همراه داشتن چیز متنجس مانعی ندارد و احتیاط واجب آن است که از پوشیدن چیز نجسی که بدن را به اندازه لازم در نماز نمی پوشاند مانند همیان و کلاه در حال طواف اجتناب شود.

مسأله ۲۹۵

اگر طواف کننده پس از انجام طواف متوجّه شود در حین طواف لباس یا بدنش نجس بوده، طوافش صحیح است و همچنین اگر پس از نماز طواف متوجّه شود در اثنای خواندن نماز بدن یا لباسش نجس بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۲۹۶

هرگاه نجاست بدن یا لباس خود را فراموش کرده و با آنها طواف نماید و بعد از طواف یادش بیاید، طوافش صحیح است، اگر چه اعاده آن طواف با لباس پاک سزاوارتر است و اگر بعد از نماز طواف یادش بیاید، در صورتی که فراموشی او به جهت اهمیت ندادن باشد، کیفرش اینست که نماز را اعاده نماید و در غیر این صورت احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۲۹۷

اگر طواف کننده در اثنای طواف متوجّه شود بدن یا لباسش نجس است و یا در اثنای آن بدن یا لباسش نجس شود، در صورتی که بتواند بدون انجام کاری که منافی با صحّت طواف است، نجاست را زایل کند، بنا بر احتیاط واجب نجاست را زایل نموده و طواف را تمام نماید و در غیر این صورت اقوی صحّت طواف اوست، اگر چه احتیاط مستحب آن است که طواف را قطع نموده و بعد از زایل کردن نجاست بقیه آن را انجام دهد و در صورتی که قبل از تمام کردن شوط چهارم باشد، احتیاط مستحب آن است که طواف را قطع نموده و نجاست را زایل کرده و سپس یک طواف کامل به قصد اعم از تمام کردن طواف سابق و یک طواف جدید آن گونه که در مسأله (۲۸۲) گذشت به جا آورد.

چهارم:

(از شرایط صحّت طواف) آن است که طواف کننده اگر مرد و بنا بر اقوی حتی اگر پسر ممیز است، ختنه شده باشد و احتیاط

واجب آن است که پسر غیر ممیز نیز در طواف ختنه شده باشد.

مسأله ۲۹۸

اگر محرمی که ختنه نشده بالغ باشد یا صبی ممیز طواف کند طوافش باطل است و اگر دوباره آن را در حالی که ختنه شده باشد به جا نیاورد، مثل کسیست که طواف را ترک کرده باشد و بر او احکام تارک طواف جاریست که بیان خواهد شد.

مسأله ۲۹۹

هرگاه مکلَّف ختنه نشده مستطیع شود، در صورتی که بتواند در همان سال استطاعت ختنه کند و به حج رود، واجب است این کار را انجام دهد و در غیر این صورت حج را تا سال بعد تأخیر اندازد و پس از ختنه کردن به حج برود.

و چنانچه ختنه کردن برای او اصلاً ممکن نباشد، یا ضرری یا حرجی باشد، حج از او ساقط نمی شود و احتیاط واجب آن است که طواف عمره و حج را هم خودش انجام دهد و هم برای انجام آنها نایب بگیرد و پس از آن که خود و نایبش طواف را انجام دادند، خودش نماز طواف را به جا آورد.

پنجم:

(از شرایط صحّت طواف) بنا بر اقوی پوشاندن عورت است و معتبر است وسیله پوشش مباح باشد و احتیاط واجب آن است که تمام لباس طواف کننده مباح باشد و همچنین احتیاط واجب آن است که تمام شرایط و موانع لباس نمازگزار در پوشش عورت و بقیه لباس طواف کننده رعایت شود.

در طواف اموری معتبر است:

اوّل:

آن که شروع طواف از حجرالاسود باشد و در تحقق آن همین مقدار کافیست که از نظر عرف شروع طواف از حجر باشد و باید تحقق از حجر احراز شود و لازم نیست اوّل جزء از حجر به محاذات برابر اوّل جزء جلوی بدن باشد، اگر چه

احتیاط مستحب در محاذات مذکور است و برای تحقق این احتیاط می تواند قدری پیش از حجر بایستد و نیت کند شروع طوافش را از نقطه ای که محاذات واقعی در آن محقّق می شود و آنچه زاید بر شروع از اوّل حجر آورده شده به جهت حصول علم به تحقّق واجب باشد.

دوم:

آن که هر شوط طواف را تا رسیدن به حجرالاسود ادامه دهد و در آن جا ختم نماید و تحقق آن به اینست که هر شوط را در همان جا که آغاز نموده ختم نماید، اگر چه در شوط آخر (شوط

هفتم)

احوط آن است که تا کمی پس از حجرالاسود ادامه دهد، به این قصد که انجام مقدار زاید بر مقدار واجب، برای حصول علم به تحقّقِ واجب باشد.

سوم:

آن که خانه خدا را در تمام احوال طواف در طرف چپ بدن قرار دهد، بنا بر این اگر طرف راست یا رو به رو یا پشت بدن قرار دهد عمداً باشد یا سهواً، حتی اگر به جهت مزاحمت دیگری باشد آن مقدار جزء طواف شمرده نمی شود و باید دوباره آن مقدار را به جا آورد.

و میزان در قرار دادن خانه را در طرف چپ نظر عرف است و اعمال دقتهای غیر عرفی، حتی در مورد حجر اسماعیل (عَلَيْهِ السَّلَام) و چهار رکن خانه واجب نیست.

چهارم:

آن که حجر اسماعیل (عَلَيْهِ السَّلَام) را داخل مطاف قرار دهد، به این معنی که طواف کننده وقتی به حجر اسماعیل (عَلَيْهِ السَّلَام) می رسد داخل حجر نشود و از بیرون آن طواف نماید.

پنجم:

آن که طواف به دور کعبه صورت گیرد، یعنی این که شاذروان که نام قدری پیش

آمدگی پایین دیوار کعبه است خارج از مطافش محل طوافش باشد.

ششم:

آن که هفت شوط بی کم و زیاد و با حرکت اختیاری به دور کعبه طواف کند، پس اگر کمتر از هفت شوط طواف کند کفایت نمی کند و اگر بیش از آن طواف کند، چنانچه با علم و از روی عمد باشد، طواف باطل است، ولی اضافه کردن مقداری برای حصول یقین به این که هفت شوط را به طور کامل انجام داده است و نه به قصد این که اضافه جزء طواف باشد مانعی ندارد و اگر قدری از طواف را بدون اختیار انجام دهد، صحیح نبوده و باید آن مقدار را با اختیار تدارک نماید.

هفتم:

آن که هفت شوط طواف و اجزای هر شوط را به گونه ای انجام دهد که از نظر عرفی پی در پی باشد، مگر در مواردی که بعد خواهد آمد.

مسأله ۳۰۰

احتیاط آن است که طواف بین خانه خدا و مقام حضرت ابراهیم (عَلَیْهِ السَّلَام) باشد و این مقدار که تقریباً بیست و شش ذراع و نیم است در همه اطراف کعبه رعایت شود و چون طواف باید از پشت حجر اسماعیل (عَلَیْهِ السَّلَام) باشد آن طور که در امر چهارم گذشت محل طواف در ناحیه حجر تنگ شده و به شش ذراع و نیم تقریباً می رسد، ولی اقوی اینست که طواف در خارج این مقدار برای کسی که متمکّن از طواف در این مقدار بدون حرج باشد کفایت می کند، اگر چه مکروه است و امّا برای کسی که متمکّن از طواف در آن مقدار نیست، یا برای او حرجی است، جایز است بدون کراهت از پشت مقام

طواف نماید.

مسأله ۳۰۱

اگر در حال طواف از مطاف محل طواف خارج شده و وارد کعبه شود، طوافش باطل می شود و باید آن را دوباره به جا آورد و اگر خارج شدن از محل طواف بعد از تجاوز از نصف طواف باشد یعنی پس از اتمام سه شوط و نیم سزاوارتر آن است که آن طواف را تمام کند و دوباره آن را به جا آورد.

مسأله ۳۰۲

اگر مقداری از طواف خود را روی شاذروان حرکت کند، آن مقدار از طواف حساب نمی شود و اقوی صحّت طواف است، ولی لازم است آن مقدار را دوباره به جا آورد، اگر چه احوط و اولی آن است که آن مقدار را دوباره به جا آورد و طواف را تمام نماید و سپس طواف را از نو به جا آورد و احتیاط مستحب آن است که در حین طواف دست خود را به طرف دیوار کعبه چه برای استلام و دست زدن به ارکان کعبه یا غیر آن دراز نکند.

مسأله ۳۰۳

اگر طواف کننده وارد حجر اسماعیل (عَلَيْهِ السَّلَام) شود، ظاهر اینست که اصل طواف او صحیح ولی شوطی که در آن وارد حجر شده باطل است و باید آن شوط را دوباره اعاده کند و احتیاط مستحب آن است که پس از اعاده آن شوط و اتمام طواف، دوباره طواف را به جا آورد.

و احتیاط واجب آن است که در حال طواف بالای دیوار حجر حرکت نکند و احتیاط مستحب آن است که در حال طواف دست خود را بر دیوار حجر نگذارد.

مسأله ۳۰۴

هرگاه کسی که مشغول طواف واجب است قبل از تجاوز از شوط چهارم بدون عذر از مطاف محل طواف خارج شود، پس اگر مدت زمان خروج از مطاف به اندازه ای باشد که موالات عرفیه پی در پی بودن طواف در نظر عرف از بین رفته باشد، طوافش باطل است و اگر موالات عرفیه فوت نشده یا خروج از مطاف بعد از تجاوز از شوط چهارم است، احتیاط واجب آن است که پس از اتمام طواف، دوباره آن را به جا آورد و برای این احتیاط کافیست یک طواف به قصد اعم از تمام کردن طواف قبل و طواف جدید آن طور که در مسأله (۲۸۲) گذشت به جا آورد.

مسأله ۳۰۵

هرگاه در حال طواف حدثی از شخص سرزند، حکم آن در مسأله (۲۸۲) گذشت و هرگاه در آن حال متوجّه شود که بدن یا لباسش نجس است، حکم آن در مسأله (۲۹۷) گذشت و اگر در حال طواف زن حائض شود، باید طواف را قطع کند و فوراً از مسجدالحرام خارج شود و حکم طوافش در مسأله (۲۸۸) گذشت.

مسأله ۳۰۶

اگر طواف کننده به واسطه عارض شدن مرض مانند سردرد یا درد شکم ناچار شود طواف خود را قطع کند، چنانچه پیش از اتمام شوط چهارم باشد باید دوباره طواف را به جا آورد و چنانچه پس از آن باشد احتیاط واجب آن است که برای مقدار باقی مانده نایب بگیرد و خودش هم یک طواف کامل به قصد اعم از تمام کردن طواف قبل و طواف جدید آن طور که در مسأله (۲۸۲) گذشت به جا آورد، مگر در صورتی که طواف را برای برآوردن حاجت برادر مؤمنش قطع کرده باشد، که در این صورت باقی مانده طواف را به جا می آورد و طوافش صحیح است و اگر طواف مستحب باشد از همان جا که قطع کرده بقیه طواف را به جا آورد، اگر چه قطع طواف بعد از یک شوط یا دو شوط باشد.

مسأله ۳۰۷

قطع کردن طواف واجب یا مستحب برای عیادت مریض، یا برآوردن حاجت خود یا برادران مؤمن جایز است و حکم طواف قطع شده در مسأله قبل گذشت.

و قطع طواف اگر چه واجب باشد برای نماز واجب هنگام داخل شدن وقت آن، مستحب است و پس از انجام نماز، طواف را از جایی که قطع کرده تمام می کند و این حکم در مورد نماز وتر، در صورت تنگ شدن وقت آن نیز جاری است.

مسأله ۳۰۸

نشستن در اثنای طواف جهت استراحت و رفع خستگی به مقداری که موالات عرفیه پی در پی بودن طواف از نظر عرف از بین نرود جایز است و اگر موالات عرفیه از بین برود طواف باطل می شود.

نقص در طواف

مسأله ۳۰۹

اگر مقداری از طواف را به جا آورد و بعد تصمیم بگیرد بقیه را به جا نیاورد، این تصمیم ضرری به صحّت طواف نمی رساند و در صورتی که پی در پی بودن اجزاء و شوطهای طواف از نظر عرف به هم نخورده باشد، می تواند بقیه طواف را به جا آورد و طوافش صحیح است؛ ولی اگر از مطاف محل طواف خارج شده باشد، حکم آن در مسأله (۳۰۴) گذشت.

مسأله ۳۱۰

اگر مقداری از طواف را سهواً به جا نیاورد، چنانچه پیش از فوت موالات و پی در پی بودن طواف از نظر عرف یادش بیاید و از مطاف خارج نشده باشد، باقی مانده طواف را به جا آورده و طوافش صحیح است و اگر پس از فوت موالات عرفی، یا پس از خروج از مطاف یادش بیاید، چنانچه یک شوط فراموش شده باشد، آن را به جا آورده و طوافش در این صورت نیز صحیح است و اگر خودش نتواند آن شوط را به جا آورد اگر چه به جهت بازگشت به بلدش باشد بدون اشکال، باید برای انجام آن نایب بگیرد و همچنین است بنا بر اقوی اگر دو شوط یا سه شوط فراموش شده باشد و اگر چهار شوط یا بیشتر فراموش شده

باشـد، احتیـاط واجب آن است که یـک طواف کامـل به قصـد اعم از تمـام کردن طواف قبـل و طواف جدیـد آن طور که در مسأله (۲۸۲) گذشت به جا آورد.

زیادی در طواف

اشاره

زیادی بر شوطهای طواف پنج صورت دارد:

اوّل:

آن که طواف کننـده مقدار زیادی را به قصد این که جزء باشد برای طوافی که مشغول آن است یا برای طواف دیگری، به جا نیاورده باشد، که در این صورت طوافش به این زیادی باطل نمی شود.

دوم:

آن که در ابتـدای شـروع طواف یا در اثنای آن قصـد کنـد آوردن زیادی را، به این که زیادی جزء همین طوافش باشد، که در این صورت طوافش باطل است و باید دوباره آن را به جا آورد.

سوم:

آن که پس از فارغ شدن از طواف، زیادی را به قصد این که جزء آن طواف باشد به جا آورد،

که در این صورت نیز باید طوافش را اعاده نماید.

چهارم:

آن که قصد کند زیادی را جزء برای طواف دیگر انجام دهد و آن زیادی را ادامه دهد و یک طواف کامل به جا آورد، که در این صورت زیادی در طواف اوّل محقّق نشده، چون قصد آن را نکرده است، ولی چون دو طواف واجب را پشت سرهم، بدون فاصله انداختن به نماز طواف، انجام داده است که قران بین دو طواف می نامند طواف اوّل بنا بر احتیاط و طواف دوم بنا بر اقوی باطل می شود.

پنجم:

آن که قصد کند زیادی را جزء برای طواف دیگر انجام دهد، ولی طواف دوم را اتفاقاً به آخر نرساند، یا اصلاً زیادی را انجام ندهد، که در این صورت نه زیادی محقّق شده است و نه قران، ولی اگر مکلّف در ابتدای طوافش و یا در اثنای آن قصد قران نموده باشد و عالم به حرمت آن باشد، بنا بر احتیاط طوافش باطل است.

مسأله ۳۱۱

هرگاه سهواً در طواف زیاد کند، چنانچه زیادی کمتر از یک شوط باشد، باید آن را قطع کند و طوافش صحیح است و چنانچه یک شوط یا بیشتر باشد، احتیاط واجب آن است که آن را به قصد قربت مطلقه قصد امتثال امر شارع چه وجوبی باشد یا استحبابی ادامه داده تا به یک طواف کامل برساند، سپس دو رکعت نماز پشت مقام ابراهیم (عَلَيْهِ السَّلَام) پیش از سعی و دو رکعت هم پس از سعی به جا آورد، اگر چه اقوی آن است که دو رکعت پیش از سعی کفایت می کند.

شک در عدد شوطها

مسأله ۳۱۲

اگر شک در صحّت طواف نماید، چنانچه شک بعد از فارغ شدن از طواف باشد، حکم به صحّت طواف می شود و همچنین است اگر شک در اثنای طواف نسبت به صحّت آنچه از آن فارغ شده است باشد و چنانچه شک در عدد شوطها نماید، در صورتی که محل تدارک آن گذشته باشد مثل این که بعد از فوت موالات عرفیه، یا بعد از داخل شدن در عملی که باید بعد از طواف انجام شود مثل نماز طواف شک کرده باشد نیز حکم به صحّت طواف می شود.

مسأله ۳۱۳

هرگاه یقین داشته باشد هفت شوط انجام داده و شک کند آیا زیادتر انجام داده یا نه مثل این که احتمال دهد که شوط آخری هشتم است طوافش صحیح است، مگر در صورتی که شک مذکور قبل از تمام شدن شوط آخری باشد، که بنا بر اقوی طواف باطل است و احتیاط مستحب آن است که آن را به قصد رجاء مطلوبیت تمام کندو دوباره طواف را به جا آورد و در احتیاط مذکور کفایت می کند یک طواف کامل به قصد اعم از تمام کردن طواف قبل و طواف جدید آن طور که در مسأله (۲۸۲)

گذشت به جا آورد.

مسأله ۳۱۴

هرگاه در طواف واجب در عـدد شوطها شک کنـد، چنانچه شک در نقصان طواف باشـد و شک بین شـش و هفت باشد، اگر چه حکم به صحّت طواف و بنا گذاشتن بر شش وجهی دارد، ولی احتیاط واجب آن است که طواف را از نو به جا آورد.

و اگر شـک بین شـماره های قبل از هفت باشـد مثل شک بین پنـج و شـش و کمتر از آن دو طواف باطل است و همچنین اگر شک در زیادی و نقصان هر دو باشد مانند شک بین شش و هفت و هشت، یا شک بین شش و هشت طواف باطل است.

مسأله ۳۱۵

هرگاه بین شـش و هفت شک کند و از روی نادانی به حکم بنا را بر شـش بگذارد و طوافش را تمام کند، بنا بر احتیاط واجب باید دوباره طواف را به جا آورد و اگر زمان تدارک فوت شده باشد، اعاده بر او نیست.

مسأله ۳۱۶

طواف کننده می تواند در حفظ شماره شوطها بر شمارش رفیقش اعتماد کند، به شرط آن که رفیقش یقین داشته باشد.

مسأله ۳۱۷

هرگاه در شماره شوطهای طواف مستحبی شک کند، بنا را بگذارد بر آنچه یقین دارد انجام داده است و طوافش صحیح است.

مسأله ۳۱۸

اگر عمـداً طواف عمره تمتّع را به جا نیاورد چه با علم به حکم باشـد یا با جهل به آن و نتواند آن را و بقیه اعمال عمره تمتّع را تا پیش از رسیدن به مقدار رکن از وقوف عرفات انجام دهد، عمره اش باطل است و در ابتدای احکام طواف تفصیل این حکم گـذشت و اگر طواف را عمـداً در حـج ترک کنـد و نتواند آن را تدارک کند، حج او باطل می شود و باید سال آینده حج را اعاده نمایـد و اگر از روی جهل و نادانی ترک کرده باشـد، بایـد سال آینده حج را اعاده نماید و بنا بر احتیاط واجب یک شتر کفاره بدهد.

مسأله ۳۱۹

هرگاه طواف را فراموش کند باید بعد از آن که به یادش آمد به جا آورد:

پس اگر پیش از گذشتن وقت آن یادش بیاید مثل کسی که آن را در عمره تمتّع فراموش کند و بعد از ورود در سعی بین صفا و مروه یا بعد از فارغ شدن از آن یادش بیاید باید طواف را به جا آورد، سپس در مثال اوّل باقی مانده سعی را و در مثال دوم دوباره سعی را به جا آورد.

و اگر بعد از گذشتن وقت آن یادش بیاید مثل کسی که پس از گذشت زمان به مقداری که دیگر با انجام آن و اتمام بقّیه اعمال عمره به مقدار رکن از وقوف به عرفات نرسد یادش بیاید طواف عمره تمتّع را به جا نیاورده، یا مثل کسی که پس از ماه ذی الحجه یادش بیاید که طواف حج را انجام نداده باید طواف را قضا نماید و حجّش صحیح است و احتیاط

واجب آن است که پس از قضای طواف و نماز آن سعی را دوباره به جا آورد.

و اگر زمانی یادش بیاید که حتی متمکّن از قضا هم نباشد مثل کسی که بعد از بازگشت به بلدش یادش بیاید باید نایب بگیرد و احوط و اولی آن است که نایب پس از طواف و نمازش سعی را نیز به جا آورد.

مسأله ۳۲۰

هرگاه طواف واجب را فراموش کند و پس از برگشت به بلدش و نزدیکی با زن یادش بیاید، چنانچه طواف حج را فراموش کرده باشد، باید یک قربانی به منی بفرستد و اگر طواف عمره را فراموش کرده باشد، باید یک قربانی به مکّه بفرستد و در هر دو صورت برای قربانی یک گوسفند کفایت می کند.

مسأله ۳۲۱

اگر طواف را فراموش کند و وقتی یادش بیاید که قضای آن ممکن باشد، باید آن را قضا نماید، حتی اگر از احرام خارج شده باشد و لازم نیست دوباره برای قضای آن احرام ببندد.

ولی اگر از مکّه خارج شده و یک ماه یا بیشتر از زمان خروجش گذشته باشد، احتیاط واجب آن است که احرام ببندد و وارد مکّه شود و طواف را قضا کند.

مسأله ۳۲۲

کسی که طواف را فراموش کرده، تا آن را خودش یا نایبش به جا نیاورده، تمام چیزهایی که حلال بودن آنها متوقف بر انجام طواف است، بر او حرام است.

مسأله ۳۲۳

اگر شخصی بدون کمک گرفتن از دیگری به تنهایی متمکّن از طواف نباشد به علت بیماری یا شکستگی یا مانند آن باید با کمک دیگری طواف را انجام دهد و اگر متمکّن از کمک گرفتن هم نباشد، باید او را به هر نحو ممکن طواف دهند و با عدم تمکّن از این هم باید طوافش توسط نایب انجام شود و اگر قدرت بر نایب گرفتن نباشد مثل کسی که بیهوش است یا عقل ندارد و نمی تواند نایب بگیرد باید ولی او یا فرد دیگری از طرف او طواف کند و زن حائض و نفساء حکم طوافش در شرایط صحّت طواف گذشت.

نماز طواف

اشاره

سومین واجب عمره تمتّع نماز طواف است و آن دو رکعت است که باید بعد از طواف آورده شود و مانند نماز صبح است، ولی مکلّف در قرائت حمد و سوره آن مخیر است که بلند یا آهسته بخواند و واجب است آن را در نزدیک مقام ابراهیم (عَلَیْهِ

السَّلَام) به جا آورد و ظاهر آن است که باید آن را پشت مقام انجام دهد و اگر به جهت ازدحام جمعیَّت نتواند آن را در نزدیک مقام به جا آورد، باید با مراعاتِ الاقرب فالاقرب هر چه نزدیکتر به مقام به جا آورد و بنا بر احتیاط واجب از حدود پانزده متر مانده به آخر صحن مسجد فعلی تجاوز نکند و اگر متمکّن از این هم نباشد احتیاط واجب آن است که آن را در یکی از دو طرف نزدیک مقام به جا آورد و اگر از این هم متمکّن نشد می تواند آن را در هر جای مسجد به جا آورد.

این حکم

نماز طواف واجب است و اما به جا آوردن نماز طواف مستحب در هر جای مسجد، حتی در حال اختیار جایز است، بلکه بعید نیست که به جا آوردن آن در خارج از مسجد نیز جایز باشد.

مسأله ۳۲۴

کسی که نماز طواف را عمداً و با علم ترک کند، اقوی اینست که حجّش باطل است.

مسأله ۳۲۵

اقوی آن است که نماز طواف را بایـد بعد از طواف فوراً به جا آورد، به این معنی که فاصـله بین آن دو بیش از مقدار متعارف نباشد.

مسأله ۳۲۶

هرگاه نماز طواف را فراموش کند و پس از فارغ شدن از سعی یادش بیاید، باید آن را پس از سعی به جا آورد و واجب نیست سعی را دوباره بعـد از نماز به جا آورد، اگر چه احتیاط مسـتحب اعاده آن است و چنانچه در اثنای سـعی یادش بیایـد، اگر چه حکم به جـواز تمـام کردن سـعی و آوردن نمـاز طواف پس از آن وجهی دارد، ولی احتیـاط واجب آن است که سـعی را قطع کند و نماز را نزد مقام به جا آورد و پس از آن باقی سعی را انجام دهد.

و اگر پس از خارج شـدن از مکّه برای انجام بقیه اعمال حـج در منی یادش بیایـد، اقوی آن است که مخیر است آن را در منی به جا آورد و یا برگردد و نزد مقام به جا آورد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که برگردد و نزد مقام به جا آورد.

و اگر پس از کوچ کردن از مکّه یادش بیایـد، چنانچه مقدار کمی رفته باشد، برگردد و نزد مقام به جا آورد، وگرنه باید یا در هر جایی که یادش آمده به جا آورد و یا نایب بگیرد که نزد مقام به جا آورد.

و تمام احکامی که برای ترک نماز طواف به جهت فراموشـی ذکر شد، نسـبت به کسـی که از روی جهل قصوری یا تقصـیری آن را ترک کرده باشد جاری است.

مسأله ۳۲۷

چنـانچه از روی فراموشـی یا جهل قصوری یا تقصـیری نماز طواف را ترک کنـد تا آن که بمیرد، واجب است ولی میت آن را قضا نماید.

مسأله ۳۲۸

هرگاه در قرائت نمازگزار غلطی باشـد، چنانچه متمکّن از تصـحیح آن نباشـد، بـدون اشـکال آنچه از قرائت بلـد است برای او کـافیست و چنـانچه متمکّن از تصـحیح آن باشـد، واجب است قرائت خود را تصـحیح نمایـد و می توانـد اکتفا کنـد به این که

هنگام به جا آوردن نماز، قرائت صحیح را به تلقین شخصی که بلد است انجام دهد.

و اگر هیچ یک از این دو را نتواند تا زمانی که وقت برای تصحیح تنگ شود، باید نماز را با همان قرائت غلط بخواند و بنا بر احتیاط واجب آن را به جماعت هم به جا آورد و نایب هم برای آن بگیرد.

مسأله ۳۲۹

هرگاه نداند که قراء تش صحیح نیست و در نادانی خود معذور باشد، نمازش صحیح است، حتی اگر بعد از نماز و یا در اثنای آن بعد از گذشتن محل تدارک قرائت مثل این که بعد از داخل شدن در رکوع متوجّه شود که قراء تش صحیح نیست.

و اگر در نادانی خود معذور نباشد، چنانچه در مکّه باشد باید بعد از تصحیح قراء ت، نمازش را اعاده نماید و چنانچه خارج از مکّه باشد، حکم کسی را دارد که نماز طواف را فراموش نموده است که در مسأله (۳۲۶) گذشت.

سعی

سعی

اشاره

چهارمین واجب عمره تمتّع سعیست و باید آن را با قصد قربت به جا آورد و ستر عورت و همچنین طهارت از حدث به وضو یا غسل و پاک بودن بـدن و لباس از نجاست در آن معتبر نیست، اگر چه احوط و افضل آن است که با طهارت از حدث و پاک بودن بدن و لباس آن را انجام دهد.

مسأله ۳۳۰

سعی را بایـد بعـد از طواف و نمـاز آن به جـا آورد، بنـا بر این اگر پیش از طواف یـا نمـازش به جـا آورد، بایـد دوباره پس از طـواف و نمـازش انجـام دهـد و حکم کسـی که طـواف را فراموش کنـد و پس از انجـام سـعی یـادش بیایـد، در مسأله (۳۱۹) گذشت.

مسأله ۳۳۱

در سعی نیت معتبر است، یعنی باید آن را به قصد سعی و برای تقرّب به خداوند تبارك و تعالی انجام دهد و همچنین در نیت باید تعیین کند که سعی عمره را انجام می دهد اگر در عمره باشد، یا حج را اگر در حج باشد.

مسأله ۳۳۲

در سعی عدد معتبر است، یعنی باید هفت مرتبه حدِّ فاصل بین صفا و مروه را بپیماید و باید حرکت را از صفا به سمت مروه آغاز کند و هرگاه به مروه رسید یک شوط حساب می شود و سپس از مروه به صفا برگردد و این شوط دیگریست و دوباره

از صفا به مروه برود و همین طور ادامه دهد تا این که سعی به شوط هفتم در مروه تمام شود و برای پیمودن مسافت بین صفا و مروه لازم نیست در یک خط مستقیم حرکت کند و احوط و اولی آن است که تمام فاصله بین دو کوه صفا و مروه به طور دقیق پیموده شود، به این نحو که هنگام حرکت از صفا و مروه پشت پاشنه دو پایِ خود را به آن دو کوه بچسباند و هنگام رسیدن به آن دو انگشتان پاهایش را به آن دو کوه بچسباند.

و اقوی آن است که شوطهای سعی و اجزای آنها باید طوری آورده شوند که از نظر عرف پی در پی باشند

و مستحب است سعی را هنگام داخل شدن وقت نماز قطع کند و پس از انجام نماز باقی آن را به جا آورد.

و قطع سعی برای برآوردن حاجت مؤمن اگر چه دعوت به طعام باشد جایز است، ولی در صورت قطع احتیاط واجب آن است اوّل سعی

قبلی را تمام کند و دوباره سعی را به جا آورد و با آوردن یک سعی کامل به قصد اعم از تمام کردن سعی قبل و سعی جدید آن طور که در مورد طواف در مسأله (۲۸۲) گذشت این احتیاط محقّق می شود.

مسأله ۳۳۳

اگر سعی را از مروه شروع کند، در هر شوطی که باشد چه در شوط اوّل و چه پس از آن باید سعی را از سر بگیرد.

مسأله ۳۳۴

معتبر نیست سعی پیاده انجام شود، پس می توان آن را سواره انجام داد، ولی پیاده افضل است.

مسأله ۳۳۵

معتبر است سعی بین صفا و مروه را از راه متعارف موجود بین آن دو انجام دهد، پس پیمودن آن از داخل مسجدالحرام یا هر راه دیگری کافی نیست.

مسأله ۳۳۶

واجب است وقتی به طرف مروه حرکت می کند، آن را رو به روی خود قرار دهد، نه پشت و نه به طرف پهلو و همچنین واجب است وقتی به طرف صفا حرکت می کند آن را رو به روی خود قرار دهد، بنا بر این اگر وقت رفتن به طرف مروه پشت به آن حرکت کند، یا وقت رفتن به صفا پشت به آن حرکت کند، کافی نیست، ولی برگرداندن صورت به پشت سر یا به طرف راست یا چپ، هنگام رفتن به صفا و مروه مانعی ندارد.

مسأله ۳۳۷

نشستن بالای صفا و مروه و بین راه برای استراحت کردن در اثنای سعی، جایز است، اگر چه احتیاط مستحب ترک آن است، مگر به جهت خستگی طاقت فرسا و مشقت.

احکام سعی

اشاره

اگر کسی سعی را عمداً و با علم به حکم و موضوع آن یعنی با علم به وجوب سعی و این که آنچه واجب است چیست تا زمانی ترک کند که نتواند آن را انجام دهد و خود را به مقدار رکن از وقوف عرفات برساند حجّش باطل می شود و باید در سال بعد دوباره به جا آورد و اقوی آن است که احرامش نیز باطل می شود.

و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر اقوی نباشد حکم جاهل به حکم یا موضوع.

و احوط و اولی آن است که در هر صورت با آن احرام اعمال عمره مفرده را به جا آورد.

مسأله ۳۳۸

اگر سعی را فراموش کند باید هر وقت یادش آمد به جا آورد، حتی اگر بعد از اعمال حج باشد و چنانچه نتواند خودش به جا آورد یا حرجی و مشقّت آور باشد، باید برای انجام آن نایب بگیرد و در هر دو صورت چه خود به جا آورد یا نایبش حج او صحیح است.

مسأله ۳۳۹

کسی که متمکّن نباشد خودش سعی را انجام دهد حتی با کمک گرفتن از دیگری، باید ترتیبی دهد که او را سعی دهند، به حمل بر انسان یا به وسیله دیگری.

و اگر متمکّن از آن هم نباشد باید نایب بگیرد که سعی را از طرف او انجام دهد و اگر این را هم نتواند مانند کسی که چیزی را درک نمی کند یا بیهوش است باید ولی او یا شخص دیگری سعی را از طرف او انجام دهد.

مسأله ۳۴۰

احتیاط واجب آن است که سعی را بعد از طواف و نمازش فوراً به جا آورد، به این معنی که فاصله بین آنها بیش از مقدار متعارف نباشد، ولی تأخیر آن برای رفع خستگی و مانند آن مثل شِدَّت گرما مانعی ندارد و تأخیر آن تا فردای روز طواف جایز نیست، بلکه بنا بر احتیاط واجب تأخیر سعی بدون ضرورت، تا شب آن روز نیز جایز نیست.

مسأله ۳۴۱

زیاد کردن به هفت شوط سعی جایز نیست و اگر عمداً مقداری را به سعی زیاد کند به قصد این که جزء آن باشد سعی باطل می شود، ولی اگر از روی سهو و یا جهل به حکم زیادی را به جا آورد، سعی باطل نمی شود.

مسأله ۳۴۲

اگر به خطا مقداری به سعی خود زیاد کند، سعیش صحیح است، ولی اگر یقین کند هشت شوط بین صفا و مروه سعی کرده است، مستحب است شش شوط دیگر به آنها اضافه کند که در نتیجه به صفا ختم می شود و در صورتی که بیش از هشت شوط به خطا زیاد کرده باشد، مانعی نیست که به قصد رجاء آن را تا یک سعی کامل ادامه دهد.

مسأله ۳۴۳

هر گاه عمداً مقداری از سعی را به جا نیاورد عالم به حکم باشد یا جاهل به آن و نتواند آن را تا پیش از رسیدن به مقدار رکن وقوف عرفات تدارک کند حجّش فاسد می شود و باید آن را در سال بعد به جا آورد و أقوی آن است که احرامش نیز باطل است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که به قصد رجاء مطلوبیت سعی را تمام نماید و بعد از آن تقصیر کند و هر گاه

مقـداری از سـعی را از روی فراموشـی به جا نیاورد، چنانچه فراموش شـده بعـد از شوط چهارم باشـد باید باقی مانده را هرگاه یادش آمـد به جا آورد، اگر چه بعـد از پایان اعمال حـج پیش از تمام شـدن ماه ذی الحجّه باشـد و اگر بعـد از تمام شـدن ماه باشـد احتیاط واجب آن است که باقی مانـده را به جا آورد و دوباره یک سـعی انجام دهـد و این احتیاط به آوردن یک سـعی کامل به قصـد اعم از تمام کردن سـعی قبل و سـعی جدید آن طور که در مسأله (۲۸۲) در مورد طواف بیان شـد نیز محقّق می شود.

و چنانچه متمکّن نباشد خودش سعی را تدارک کند یا

تدارک آن بر او دشوار باشد، باید نایب بگیرد و اگر این را هم نتواند مانند کسی که چیزی را درک نمی کند یا بیهوش است بایـد ولی او یا شـخص دیگری سـعی را به نیابت از او تدارک نماید و احتیاط واجب آن است که نایب یک سـعی کامل برای منوب عنه به قصد اعم از تمام کردن سعی منوب عنه و سعی جدید به جا آورد.

و اگر کمبود سـعی از روی فراموشـی و قبـل از تمام کردن شوط چهارم باشـد، احتیاط واجب آن است که یک سـعی کامل به قصد اعم از تمام کردن سعی قبل و سعی جدید به جا آورد و اگر متمکّن نباشد خودش انجام دهد یا بر او دشوار باشد، باید به شرحی که گذشت نایب بگیرد.

مسأله ۳۴۴

هرگاه از روی فراموشی مقداری از سعی عمره تمتّع را به جا نیاورد و به اعتقاد این که سعی را تمام کرده از احرام خارج شود، باید یک گاو بکشد و سعی را به طوری که در مسأله قبل بیان شد تمام کند.

شک در سعی

اشاره

شک در صـحّت سـعی بعـد از فارغ شـدن از آن اعتبار نـدارد حکم به صـحّت می شود و همچنین شک در عدد شوطها بعد از تجاوز از محل، اعتبار نـدارد، مثل این که پس از تقصیر در عمره تمتّع یا عمره مفرده و یا بعد از شروع در طواف نساء در حج در عدد شوطهای انجام شده شک کند و جمعی از فقها (اعلی اللّه مقامهم) فرموده اند:

«شک بعد از انصراف از سـعی اگر چه قبل از تقصیر باشد، اعتبار ندارد.» ولی اقوی اینست که به این شک در صورتی که قبل از فوت موالات عرفیه باشد، باید اعتنا کند اگر چه از مسعی محل سعی خارج شده باشد.

مسأله ۳۴۵

اگر شک در زیادی شوط داشـته و به گونه ای باشد که با ابتدا کردن او از صفا منافات نداشته باشد مثل این که در مروه شک بین هفت و نه کند اعتباری به شـکش نبوده و سعی او صحیح است و اگر شک در نقصان فقط باشد مثل شک بین پنج و شش یا شک در زیاده و نقصان باشد مثل شک بین شش و هشت سعی او باطل است و باید دوباره سعی نماید.

مسأله ۳۴۶

شک در عـدد شوطهای سـعی در اثنای آن، موجب بطلان سـعی است، همان طور که شک در عـدد شوطهای طواف در اثنای آن موجب بطلان طواف است.

تقصیر

اشاره

پنجمین واجب عمره تمتّع تقصیر است و آن عبارت است از گرفتن مقداری از موی سر یا ریش یا شارب یا ابرو و یا چیدن مقداری از ناخن دست یا پای خود و کندن مو یا ناخن، از تقصیر کفایت نمی کند و در تقصیر نیت معتبر است، یعنی باید آن را به قصد تقصیر و برای تقرّب به خداوند متعال انجام دهد.

مسأله ۳۴۷

بیرون آمدن از احرام عمره تمتّع فقط با تقصیر است و تراشیدن سر کفایت نمی کند، بلکه حرام است و اگر سر خود را عمداً و با علم بتراشد باید یک خون کفّاره دهد و کشتن یک گوسفند کفایت می کند، ولی اگر از روی فراموشی یا جهل سر خود را تراشید، ثبوت کفّاره بر او محل اشکال است.

مسأله ۳۴۸

اگر پس از سعی و پیش از تقصیر به جهت جهل به حکم نزدیکی کند احتیاط واجب آن است که یک شتر کفّاره بدهد.

مسأله ۳۴۹

تقصیر را باید پس از تمام شدن سعی انجام داد و قبل از آن حرام است و چنانچه قبل از آن عمداً و با علم انجام دهد، بر او کفّاره ای که در مسأله (۲۵۷ و ۲۷۱) بیان شد واجب می شود.

مسأله ۳۵۰

موالات پی در پی بودن بین سعی و تقصیر واجب نیست و برای تقصیر مکان خاصی معتبر نیست، پس می تواند آن را در هر جایی که بخواهد تا زمانی که وقت برای حج تنگ نشده است، انجام دهد.

مسأله ۳۵۱

هرگاه تقصیر را عمداً ترک کند و احرام حج ببندد، عمره اش باطل می شود و احتیاط واجب آن است که با آن احرام حج افراد انجام دهد و پس از آن عمره مفرده ای به جا آورد و در سال بعد حج تمتّع را انجام دهد.

مسأله ۳۵۲

اگر از روی فراموشی تقصیر را انجام ندهد و احرام حج ببندد، عمره اش صحیح است و اقوی آن است که کفّاره بر او واجب نیست، اگر چه احتیاط مستحب آن است که یک گوسفند کفّاره دهد.

مسأله ۳۵۳

هرگاه محرم در عمره تمتّع تقصیر کند، تمام آنچه که به جهت احرام عمره بر او حرام شده بود، به جز تراشیدن سر، برای او حلال می شود و اما تراشیدن سر بر حرمت باقیست و اگر سر خود را در مکّه بتراشد، چنانچه جاهل باشد چیزی بر او نیست و

همچنین اگر عمره تمتّع را در ماه شوال به جا آورد، تا سی روز بعد از عید فطر، اگر عمداً هم سر خود را بتراشد چیزی بر او نیست و حکم به عدم جواز تراشیدن عمدی بعد از سی روز مشکل است و اگر بتراشد بنا بر احتیاط خونی بر او واجب می شود، که کشتن یک گوسفند کفایت از آن می کند.

مسأله ۳۵۴

طواف نساء در عمره تمتّع واجب نیست.

ادراک وقوف در عرفات و مشعر یا یکی از آن دو

واجبات حج

واجبات حج

اشاره

اوّلین واجب حج بستن احرام است و بهترین وقت آن روز ترویه هشتم ذی الحجّه است و برای پیر و مریض در صورتی که از ازدحام جمعیّت بترسند، جایز است آن را پیش از این هم ببندند و احتیاط واجب آن است که غیر این دو پیش از روز پنجم احرام نبندند و در مسأله (۱۴۸) گذشت که در صورت حاجت به خارج شدن از مکّه پس از اتمام عمره تمتّع، می تواند هر وقت پس از بستن احرام حج از آن خارج شود.

مسأله ۳۵۵

همچنان که بر کسی که احرام عمره بسته، جایز نیست پیش از تقصیر احرام حج ببندد، بر کسی هم که احرام حج بسته، جایز نیست پیش از تمام کردن اعمال حج احرام عمره مفرده ببندد و مانعی نیست که پس از تمام کردن اعمال حج و پیش از انجام طواف نساء احرام عمره مفرده ببندد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که پیش از طواف نساء هم احرام نبندد.

مسأله ۳۵۶

در صورتی که تأخیر انداختن احرام حج موجب شود که به وقوف واجب عرفات در روز عرفه نرسد، واجب است فوراً احرام ببندد.

مسأله ۳۵۷

کیفیت بستن احرام حج و واجبات و محرّمات آن، مانند احرام عمره است و تنها نیت آنها فرق می کند.

مسأله ۳۵۸

مکلّف می تواند احرام حج را از هر جای مکّه ببندد و ظاهر آن است که منحصر به مکّه زمان قدیم که در روایت حدود آن

بین ذی طوی و عقبه مـدنیین ذکر شده نمی باشد، اگر چه احتیاط مسـتحب آن است که در همان محدوده احرام ببندد و بسـتن احرام نزد مقام ابراهیم یا حجر اسماعیل ((علیهما السلام)) افضل است.

مسأله ۳۵۹

اگر کسـی از روی فراموشـی یا جهل به حکم، بـدون احرام از مکّه خارج شود و بعـد یادش بیاید یا علم به حکم پیدا کند اگر چه در عرفات باشـد واجب است برگردد و از آن جا احرام ببنـدد و چنانچه متمکّن نباشـد به جهت تنگی وقت یا عـذر دیگری که برگردد بایـد از همان جایی که هست احرام ببندد و همچنین است اگر پس از وقوف در عرفات یادش بیاید یا علم به حکم پیـدا کنـد و متمکّن نباشـد که به مکّه برگردد و اگر متمکّن باشـد احتیاط واجب آن است که برگردد و در مکّه احرام ببندد و برگردد و بقیه اعمال را به جا آورد.

و اگر تا پس از پایان اعمال حج یادش نیاید یا علم به حکم پیدا نکند حجّش صحیح است.

مسأله ۳۶۰

کسـی که از روی علم و عمـد احرام حـج را نبندد، باید آن را تدارک کند و چنانچه متمکّن از تدارک آن پیش از رسـیدن به مقدار رکن از وقوف در عرفات نباشد، حجّش فاسد است و باید در سال آینده آن را دوباره به جا آورد.

مسأله ۳۶۱

کسـی که عمره تمتّع را به جا آورده و احرام حج را بسـته، ظاهر اینست که قبل از رفتن به عرفات طواف مستحبی برای او جایز نیست و چنانچه طواف مستحبی انجام دهد سزاوارتر آن است که پس از طواف تلبیه را از نو بگوید.

وقوف در عرفات

اشاره

دومین واجب حـج تمتّع وقوف در عرفـات است و مقصود از وقوف حضور در آن جـا از روی قصـد و برای تقرّب به خـداوند متعال است، سواره باشد یا پیاده، ساکن باشد یا در حال حرکت.

مسأله ۳۶۲

حدود عرفات عبارتند از:

دشتهای «عُرَنَه» و «ثویه» و «نَمِره» تا «ذی المجاز» و از «مأزمین» تا آخرین جای وقوف و خود این حدود خارج از عرفات است و وقوف در آنها کفایت نمی کند.

مسأله ۳۶۳

افضـل در جای وقوف عرفات، دامنه سـمت چپ کوه «رَحْمَه» است و بعیـد نیست کوه مـذکور جزء عرفات باشـد، ولی احتیاط مستحب آن است که انسان در هیچ قسمتی از کوه وقوف ننماید.

مسأله ۳۶۴

چنانچه در تمام مـدتی که وقوف در آن واجب است در عرفات باشد، ولی خواب یا بی هوش باشد، وقوف واجب از او محقّق نشده است، ولی خواب یا بی هوش بودن در قسمتی از آن مدّت ضرر ندارد.

مسأله ۳۶۵

مشـهور بین فقهـا (اعلی اللّه مقـامهم) آن است که «شـخص مختـار بایـد از ظهر روز نهم ذی الحجّه تا غروب در عرفات وقوف کنـد» و احتیـاط واجـب آن است که این فتـوای مشـهور رعـایت شـود و جـایز است آن را از اوّل ظهر به انـدازه انجـام غسـل و خوانـدن نماز ظهر و عصـر پشت سـرهم با یک اذان و دو اقامه، به تأخیر انـدازد و به تأخیر انـداختن از روی عمد به مقدار ذکر شـده بـدون اشـتغال به آنچه ذکر شـد، مشـکل است و وقوف در تمام مدت ذکر شده اگر چه واجب است، ولی از ارکان حج نیست، یعنی اگر کسـی وقوف در مقـداری از این مـدت را عمداً ترک نماید حجّش فاسد نمی شود، بلی، اگر با اختیار وقوف در عرفات را به طور کلّی ترک کند حجّش فاسد می شود.

و خلاصه آن که مقدار رکن از وقوف در عرفات که ترک اختیاری آن موجب بطلان حج است، تنها وقوف در قسـمتی از آن مدّت است.

مسأله ۳۶۶

کسـی که وقوف اختیـاری عرفات یعنی وقوف در روز نهم را درک نکنـد، از روی فراموشـی حکم یا موضوع باشـد یا از روی جهل قصوری به حکم یا موضوع یا به واسطه هر عذر دیگری، باید وقوف اضطراری یعنی وقوف مقداری از شب عید قربان در عرفات را انجام دهد و حجّش صحیح خواهد بود، پس اگر این وقوف اضطراری را عمداً ترک کند حجّش فاسدمی شود.

و اگر به جهت عـذری متمکّن از هیچ یک از دو وقوف اختیاری و اضـطراری در عرفات نباشد، ولی به وقوف در مشـعر قبل از طلوع شمس برسد، کفایت می کند و حجّش صحیح

است، زیرا خداوند متعال برای بنده خود عذرپذیرتر است.

مسأله ۳۶۷

کوچ کردن از عرفات، پیش از غروب آفتاب از روی علم و عمد حرام است، ولی حج را فاسد نمی کند، پس اگر پیش از غروب دوباره برگردد چیزی بر او نیست و اگر برنگردد باید یک شتر در روز عید بکشد و احتیاط واجب آن است که آن را در منی بکشد و اگر نتواند باید هیجده روز در مکّه یا در راه بازگشت به اهلش یا بعد از رسیدن به آنان روزه بگیرد و احتیاط واجب آن است که هیجده روز را پشت سرهم روز بگیرد و این حکم نسبت به کسی که از روی فراموشی یا جهل به حکم از عرفات کوچ کند نیز جاری است، یعنی بعد از آن که یادش آمد یا علم به حکم پیدا کرد باید برگردد، پس اگر در این صورت برنگردد، ثبوت کفّاره ذکر شده و بدل آن روزه گرفتن بر او محل اشکال است.

مسأله ۳۶۸

هرگاه هلال ماه ذی الحجّه بر اساس ضوابطی که در فقه شیعه بیان شده ثابت نشود، ولی برای قاضی اهل سنّت ثابت شود و برطبق آن حکم کند، در آن دو صورت است:

اوّل:

آن که احتمال مطابقت حکم او با واقع داده شود و عمل به احتیاط هم مخالف با تقیه باشد، که در این صورت واجب است متابعت آنها و وقوف با آنها و ترتیب همه آثار ثبوت هلال در مناسک حجّش و اگر عمل به احتیاط مخالف با تقیه نباشد، احتیاط آن است که مناسک را هم بر طبق حکم آنها انجام دهد و هم بر طبق وظیفه اوّلیه خودش، اگر چه اقوی کفایت انجام بر طبق حکم آنها است.

دوم:

آن که

یقین پیـدا شود حکم آنها مخالف واقع است، که در این صورت برای کفایت انجام اعمال برطبق حکم آنها وجهی هست، ولی احتیاط واجب آن است که جمع کند بین عمل به وظیفه اوّلیه خودش و ترتیب آثار بر حکم آنها مثل وقوف با آنها در صورتی که این جمع مخالف با تقیه نباشد، وگرنه اگر متمکّن از وقوف اضطراری در مزدلفه باشد و مخالف تقّیه نباشد، احتیاط واجب آن است کـه آن را انجـام دهـد و حجّش صـحیح اسـت و اگر متمکّن از این هم نباشـد، احتیـاط واجب آن است که چنـانچه وجوب حج بر او ثابت و مستقر شده است در سال بعد دوباره به جا آورد.

و اگر مسـتقر نشده است مثل کسـی که در همین سال مستطیع شده باشد و استطاعتش تا سال بعد باقی نماند چیزی بر او نیست و اگر استطاعتش باقی ماند، یا دوباره مستطیع شد، احتیاط واجب آن است که دوباره حج را به جا آورد.

وقوف در مزدلفه

اشاره

سومین واجب حـج تمتّع وقوف در «مزدلفه» است و «مزدلفه» نام مکانی است که به آن مشـعرالحرام گفته می شود و حدود آن حـد فاصـل بین «مـأزمین» تـا به «حیـاض» تـا به «وادی مُحَسَّر» می باشـد و چنـانچه جمعیَّت زیـاد و جـا کم باشـد می تواننـد در «مأزمین» هم وقوف کنند و معتبر است وقوف در مشعر با قصد وقوف و برای تقرّب به خداوند متعال باشد.

مسأله ۳۶۹

هر گاه از عرفات کوچ کند، احوط و اولی آن است که مقداری از شب عید را در مزدلفه بماند.

مسأله ۳۷۰

وقوف در مزدلفه از طلوع فجر روز عیـد واجب است و احتیـاط واجب آن است که تـا طلوع آفتـاب در آن جا بمانـد و رکن از آن، وقوف مقداری از این مدّت است، بنا بر این اگر مقداری از بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب را وقوف داشته باشد اگر چه در باقی مدّت عمداً وقوف را ترک کند حجّش صحیح است.

مسأله ۳۷۱

کسانی که معذورند، مانند زنان و بچه ها و اشـخاص ضـعیف مثل پیرمردها و افراد مریض و کسی که ترس از ماندن دارد، می تواننـد مقـداری از شب عید را در مزدلفه بمانند و پیش از طلوع فجر از آن جا به طرف منی کوچ کنند و ثبوت این حکم برای کسی که سرپرستی افراد معذور به عهده اوست، محل اشکال است.

مسأله ۳۷۲

کسـی که شب عید در مزدلفه وقوف کرده، ولی پیش از طلوع فجر از آن جا به منی از روی جهل به حکم کوچ کرده، حجّش صحیح است و باید یک گوسفند کفّاره دهد.

مسأله ۳۷۳

کسی که متمکّن از وقوف اختیاری در مزدلفه یعنی وقوف بین طلوع فجر و آفتاب نباشد چه به علّت فراموشی باشد یا هر عذر دیگری، می توانـد به وقوف اضـطراری در آن جا اکتفا نماید و مقصود از وقوف اضـطراری آن است که مدتی را از بین طلوع آفتاب تا ظهر روز عید در آن جا وقوف کند.

ادراک وقوف در عرفات و مشعر یا یکی از آن دو

بیان شد که هر یک از وقوف در عرفات و مزدلفه دو قسم دارد:

وقوف اختیاری و اضـطراری و هرگاه مکلّف وقوف اختیاری هر دو را درک کند، حجّش بی اشـکال صـحیح است، وگرنه در آن چند صورت است:

اوّل:

آن که هیچ کدام از دو وقوف اختیاری و اضـطراری عرفات و مشـعر را درک نکند و در این صورت حجّش باطل است و باید با همان احرامی که برای حج بسـته یک عمره مفرده به جا آورد و در صورتی که وجوب حج بر او مسـتقر بوده یا استطاعت او تا سال بعد باقی بماند، باید دوباره در سال بعد حج را به جا آورد.

دوم:

آن که وقوف اختیاری عرفات و اضطراری مزدلفه را درک کند.

سوم:

آن که وقوف اضـطراری عرفـات و اختیـاری مزدلفه را درک کنـد و در این صورت و صورت قبل حـج او بی اشـکال صـحیح است.

چهارم:

آن که وقوف اضطراری عرفات و اضطراری مزدلفه را درک کند و اقوی در این صورت نیز صحّت حجّش می باشد.

پنجم:

آن که فقط وقوف اختیاری مزدلفه را درک کند و در این صورت نیز حجّش صحیح است.

ششم:

آن که فقط وقوف اضـطراری مزدلفه را درک کند و اقوی در این صورت بطلان حج است و باید با احرامی که برای حج بسته یک عمره مفرده به جا

آورد و در سال بعد دوباره به حج برود.

هفتم:

آن که فقط وقوف اختیاری عرفات را درک کند و اقوی در این صورت نیز بطلان حج است و حج او منقلب به عمره مفرده شده و باید با احرامی که برای حج بسته یک عمره مفرده به جا آورد و یک صورت استثنا می شود و آن اینست که پس از وقوف اختیاری عرفات شب عید را در مزدلفه مانده باشد و پیش از طلوع فجر از روی جهل به حکم به طرف منی کوچ کرده باشد، که در این صورت حکم به صحّت حج می شود، ولی اگر بتواند به مزدلفه تا پیش از ظهر روز عید برگردد، باید برگردد و مقداری در آن جا وقوف کند و با عدم امکان، حجّش صحیح است و در هر دو صورت امکان و عدم آن باید یک گوسفند کفّاره بکشد.

هشتم:

آن که فقط وقوف اضطراری عرفات را درک کند و در این صورت حجّش باطل است و باید آن را عمره مفرده قرار دهد. (یعنی با همان احرام حج عمره مفرده به جا آورد.)

واجبات منی

اشاره

پس از وقوف در مزدلفه واجب است مکلّف به طرف منی حرکت کند و در آن جا سه عمل انجام دهد:

۱ رمی جمره عقبه

اشاره

چهارمین واجب حج، رمی جمره عقبه در روز عید است و در آن چند چیز معتبر است:

۱ آن که رمی را با قصد انجام آن و برای تقرّب به خداوند متعال انجام دهد.

۲ آن که رمی را با پرتاب هفت ریگ انجام دهد و کمتر از آن کفایت نمی کند، همچنان که پرتاب غیر ریگ از بقیه اجسام کفایت نمی کند.

۳ آن که ریگها را یکی پس از دیگری پرتاب کند، بنا بر این پرتاب دو ریگ یا بیشتر با هم کفایت نمی کند.

۴ آن که ریگها به خود جمره برسد.

۵ آن که رسیدن آنها به جمره به واسطه پرتاب باشد، بنا بر این گذاشتن آنها روی جمره کفایت نمی کند و ظاهر اینست که

اگر ریگی را پرتاب کند و در راه با چیزی برخورد کند و سپس به جمره اصابت نماید، کفایت می کند، ولی اگر جسمی که در راه با آن برخورد کرده سفت باشد که باعث جهیدن ریگ به طرف جمره و اصابت به آن شود، کفایت نمی کند.

۶ آن که پرتاب ریگها بین طلوع و غروب آفتاب صورت گیرد، ولی زنان و بقیه کسانی که جایز است شب عید از مشعر به طرف منی کوچ کنند که در مسأله (۳۷۱) گذشت می توانند در همان شب رمی نمایند.

۷ آن که ریگها با دست پرتاب شود، بنا بر این پرتاب با غیر آن، مثل پرتاب با پا یا با کمک گرفتن از بعضی از ابزار که برای پرتاب ساخته شده، کفایت نمی کند.

مسأله ۳۷۴

اگر پس از پایان رمی شک کند که آن را به طور صحیح انجام داده یا نه، حکم به صحّت آن می شود و اگر شک کند

که رمی کرده یا نه، باید رمی کند و اگر شک کند که ریگها یا بعضی از آنها به جمره اصابت کرده یا نه، باید مقدار مشکوک را دوباره انجام دهد، ولی اگر شک در رمی کردن یا اصابت ریگها به جمره پس از وارد شدن در عملی باشد که باید پس از رمی انجام داد، یا پس از فرا رسیدن شب حاصل شود، لازم نیست به شک اعتنا شود.

مسأله ۳۷۵

در ریگها اموری معتبر است:

۱ آن که از حرم باشند و افضل آن است که از مشعر باشند.

۲ آن که از مسجدالحرام و مسجد خیف برداشته نشوند، بلکه بعید نیست بقیه مساجد هم ملحق به این دو باشند.

۳ آن که بنا بر احتیاط واجب بکر باشند، یعنی قبلا از ریگها برای پرتاب جمره استفاده نشده باشد

و مستحب است ریگها رنگین و نقطه دار و سست و به اندازه سر انگشت باشند.

مسأله ۳۷۶

اگر بر طول جمره افزوده شود، احتیاط واجب آن است که به مقدار اصلی جمره رمی شود و چنانچه متمکّن نباشد مقدار اصلی را رمی کند، باید خودش مقدار افزوده شده را رمی کند و برای رمی مقدار اصلی هم نایب بگیرد و در این حکم بین عالم و جاهل و کسی که فراموش کرده فرقی نیست.

مسأله ۳۷۷

چنانچه از روی فراموشی یا جهل به حکم روز عید رمی نکند، تا روز سیزدهم هرگاه علم پیدا کرد یا یادش آمد باید آن را تدارک کند، پس اگر در شب علم پیدا کند یا یادش بیاید، باید در روز فردای آن شب رمی کند مگر از کسانی باشد که رمی در شب برای آنها جایز است و اقوی آن است که بین رمی ادایی همان روز و قضای گذشته فاصله بیندازد و اوّل قضا را انجام دهد و بعد رمی همان روز را و احتیاط واجب آن است که قضا در اوّل روز و رمی همان روز در وقت ظهر باشد و این مطلب در رمی جمرات هم ذکر خواهد شد و اگر بعد از روز سیزدهم علم پیدا کند یا یادش بیاید، احتیاط واجب آن است که به منی برود و رمی نماید و در سال بعد هم یا خودش رمی نماید و یا نایب بگیرد که از طرف او رمی نماید.

و اگر پس از بیرون رفتن از مکّه علم پیدا کند یا یادش بیاید، واجب نیست برگردد، بلکه احتیاط واجب آن است که در سال بعد یا خودش رمی نماید و یا نایب بگیرد.

مسأله ۳۷۸

چنانچه از روی جهل یا فراموشی روز عید رمی نکند و پس از طواف عالم شود، یا یادش بیاید و رمی نماید، واجب نیست

طواف را دوباره به جا آورد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره به جا آورده شود.

و اگر از روی علم و عمد رمی نکند و طواف را به جا آورد، ظاهر اینست که طوافش باطل است و واجب است پس از رمی

دوباره آن را به جا آورد.

۲ قربانی کردن ذبح گوسفند و گاو یا نحر شتر در منی

اشاره

اشاره

پنجمین واجب حج، قربانی کردن گوسفند یا گاو یا شتر در منی است و معتبر است این عمل را به قصد قربانی کردن در حج و برای تقرّب به خداونـد متعال انجام دهـد و معتبر است آن را در روز انجام دهـد و قربانی کردن در شب کفایت نمی کنـد اگر چه جاهل باشد.

بلی، برای خائف کسـی که می ترسـد در روز قربانی کنـد قربانی کردن در شب جایز است و واجب است قربانی کردن بعـد از رمی جمره عقبه باشد، ولی چنانچه از روی جهل یا فراموشـی پیش از رمی قربانی نماید صحیح است و واجب است ذبح یا نحر در منی باشد و در صورتی که تا آخر روزهای تشـریق، روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم، نتواند اگر چه به جهت تقیه در منی قربـانی کنـد، یـا قربـانی کردن در آن جـا برای او حرجی باشـد، بنـا بر احتیـاط واجب در «وادی محسَّر» قربانی کنـد و همچنین احتیاط واجب آن است که اگر از این هم متمکّن نباشـد در مکّه قربانی کند و اگر از این هم متمکّن نباشد یا حرجی باشد می تواند در هر جای حرم که بخواهد قربانی کند.

مسأله ۳۷۹

بعیـد نیست به تأخیر انداختن قربانی کردن تا آخر روزهای تشـریق جایز باشد، اگر چه احوط و افضل آن است که در روز عید انجام شود و در صورتی که به جهت عذری مانند فراموشـی یا جهل به حکم از روزهای تشـریق به تأخیر بیندازد، باید هر وقت عذر برطرف شد قربانی کند و اگر عذرش باقی بود، جایز است تا آخر ذی الحجّه تأخیر اندازد.

و اگر پس از طواف یادش آمد یا علم

پیـدا کرد و تـدارک نمود، واجب نیست طواف را دوباره انجام دهد، اگر چه احتیاط مسـتحب آن است که دوباره آن را انجام دهـد، ولی اگر از روی علم و عمـد قربانی نکند و طواف را انجام دهد، ظاهر اینست که طوافش باطل است و واجب است پس از قربانی کردن دوباره آن را انجام دهد.

مسأله ۳۸۰

یک قربانی، تنها برای یک شخص کفایت می کند.

مسأله ۳۸۱

قربانی باید گاو یا گوسـفند یا شتر باشد و شتر باید پنج سال را تمام کرده و وارد سال شـشم شده باشد و گاو و بز بنا بر احتیاط باید دو سال را تمام کرده و وارد سال سوم شده باشد و همچنین احتیاط واجب آن است که گوسفند یک سال را تمام کرده و وارد سـال دوم شـده باشـد و اگر پس از قربـانی کردن برای او معلوم شود که قربـانی سنِّ لازم را نداشـته، کـافی نیست و باید دوبـاره قربـانی کنـد و معتبر است در قربـانی که اعضـای آن تمـام باشـد، بنا بر این اگر یک چشم را نداشـته باشـد، یا لنگ، یا گوش بریـده، یا شاخ داخلی اش شکسـته، یا نقص دیگریماننـد آن را داشـته باشـد، کفایت نمی کنـد و اظهر اینست که اخته (خصیّ) نیز کفایت نمی کند.

(و مقصود از شاخ داخلی، شاخیست سفید و کوچک که در درون شاخ معمولی قرار دارد.)

و معتبر است از نظر عرفی لاـغر نباشـد و احوط و اولی آن است که مریض هم نباشـد و رگهـای دو تخم و خودِ دو تخمش را نکوبیده باشـند و آن قدر پیر نباشد که مغز اسـتخوانهایش آب شده باشد و نیز گوشـش سوراخ نباشد و به حسب اصل خلقتش بی شاخ و بی دم نباشد و احتیاط واجب آن است که در صورتی که میسّر است گوشش شکافته شده نباشد.

مسأله ۳۸۲

اگر قربانی را به اعتقاد سالم بودن بخرد و پس از پرداخت قیمت معلوم شود معیوب است، اکتفا کردن به آن جایز است.

مسأله ۳۸۳

چنانچه متمکّن از تهیه قربانی دارای شرایط در روزهای تشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم نباشد احتیاط واجب آن است که جمع کند بین آنچه متمکّن از تهیه آن است و بدل از قربانی، یعنی روزه گرفتن، مگر این که نقص حیوان اخته بودن آن باشد، که در این صورت با عدم تمکّن تهیه سالم، به آن اکتفا می شود.

مسأله ۳۸۴

اگر حیوانی را به اعتقـاد چـاق بودن بخرد و بعـد معلوم شود که لاغر است، کفایت می کنـد، ولی اگر آن را به غیرِ خریـد مثل

ارث یا هبه و ماننـد این دو تَمَلُّک کند و به اعتقاد چاق بودن قربانی کند و بعد معلوم شود لاغر بوده، کفایت آن محل اشـکال است.

مسأله ۳۸۵

اگر حیوان را قربانی کند و سپس شک کند که دارای شرایط بوده یا نه، در صورتی که احتمال دهد حین قربانی کردن شرایط را در او احراز کرده، حکم به صحّت قربانی می شود، همچنین است اگر پس از قربانی کردن شک کند حیوان را در منی قربانی کرده یا جای دیگری.

و اگر شک کند قربانی کرده یا نه، چنانچه پس از داخل شدن در اعمالی که باید بعد از قربانی انجام داد مثل تقصیر یا حلق شک پیدا شود، بنا را بر آن بگذارد که قربانی کرده است و اگر پیش از آن باشد باید قربانی کند و هرگاه در شرطی از شرایط شک داشته باشد و با این حال حیوان را به قصد قربت اگر چه رجاءً یعنی به امید این که دارای شرط باشد و اگر نباشد قربانی دیگری انجام دهد بکشد و بعد معلوم شود که دارای شرایط بوده است کفایت می کند.

مسأله ۳۸۶

چنانچه حیوان سالمی را برای قربانی کردن بخرد و پس از خرید، حیوان مریض شود، یا عضوی از او بشکند، یا عیب دیگری پیدا کند، قربانی کردن همان کفایت می کند، ولی احتیاط مستحب آن است که حیوان دیگری که سالم است نیز با او قربانی کند.

مسأله ۳۸۷

اگر حیوانی را برای قربانی بخرد و گم شود، چنانچه نداند که کسی آن را پیدا کرده و از طرف او در منی قربانی کرده است، باید حیوان دیگری بخرد و قربانی کند و اگر دیگری را خرید، ولی پیش از قربانی کردنش اوّلی پیدا شد، باید اوّلی را قربانی کند و مخیر است دومی را قربانی کند یا نکند، اگر چه احوط و اولی آن است که دومی را هم قربانی کند و اگر پس از قربانی کردن دومی، اوّلی پیدا شود، احتیاط واجب آن است که اوّلی را هم قربانی کند.

مسأله ۳۸۸

اگر کسی حیوانی را که برای قربانی خریده شده و گم شده پیدا کند، باید روز دهم و یازدهم و دوازدهم حیوان را تعریف کند، پس اگر صاحبش را نیافت باید آخر روز دوازدهم حیوان را از طرف او قربانی کند.

مسأله ۳۸۹

کسی که حیوانی برای قربانی پیدا نکند و قیمت آن را داشته باشد باید قیمت را نزد شخص ثقه ای به امانت بگذارد تا با آن

حیوانی را اگر چه تا آخر ذی الحجّه بخرد و از طرف صاحب پول قربانی کند.

پس اگر ماه ذی الحجّه گذشت و قربانی نکرد، باید در ذی الحجّه سال بعد برای او قربانی کند.

مسأله ۳۹۰

هرگاه متمکّن از قربانی و از قیمت آن نباشد باید به جای آن ده روز روزه بگیرد، سه روز آن در حج و هفت روز زمانی که به بلدش برگشت و اقوی آن است که سه روز را در روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه بگیرد، همچنان که اقوی آن است که سه روز و هفت روز را باید پی در پی بگیرد و اگر به بلدش برنگردد و در مکّه بماند، باید صبر کند تا همسفرانش به بلدشان برگردند یا یک ماه بگذرد، بعد هفت روز را روزه بگیرد.

مسأله ۳۹۱

کسی که واجب است سه روز در حج روزه بگیرد، اگر متمکّن نباشد روز هفتم ذی الحجّه را روزه بگیرد، احتیاط واجب آن است که روز هشتم و نهم را نگیرد بلکه سه روز را پس از روز سیزدهم پی در پی بگیرد و اگر متمکّن نباشد روز هشتم را روزه بگیرد، باید روزه گرفتن را تا بعد از بازگشت از منی به تأخیر اندازد و احتیاط واجب آن است که تا بعد از روز سیزدهم به تأخیر اندازد.

و احوط و اولی آن است که بعد از گذشتن ایام تشریق مبادرت به روزه گرفتن نماید، اگر چه اقوی آن است که تا ذی الحجّه تمام نشده می تواند انجام دهد.

و اگر پس از بازگشت از منی متمکّن نباشد، باید در راه بازگشت به بلدش و یا در بلدش روزه بگیرد و احتیاط واجب آن است که بین سه روز و هفت روز جمع نکند و چنانچه تا اوّل ماه محرّم سه روز را نگیرد، روزه گرفتن ساقط می شود و باید در سال بعد قربانی

کند.

مسأله ۳۹۲

کسی که متمکّن از قربانی و قیمت آن نباشد و سه روز روزه در حج را بگیرد و پس از آن توانایی تهیه قربانی را پیدا کند، احتیاط واجب آن است که هم قربانی کند و هم باقی مانده روزه را بگیرد.

مسأله ۳۹۳

چنانچه به تنهایی متمکّن نباشد قربانی را تهیه کند، ولی بتواند با دیگری به طور شرکت تهیه کند، احتیاط واجب آن است که بین شرکت در قربانی و روزه جمع کند، به نحوی که در مسأله (۳۹۰) گذشت.

مسأله ۳۹۴

اگر حیوان یا قیمت آن را به کسی داد و او را در کشتن از طرف خود نایب کرد و بعد شک کرد که آیا او قربانی را انجام داده است یا نه، باید بنا را بر آن بگذارد که قربانی نکرده است، بلی، اگر نایب ثقه باشد و خبر دهد که قربانی کرده است، به خبر او اکتفا می شود.

مسأله ۳۹۵

شرایطی که برای حیوان قربانی در مسأله (۳۸۱) ذکر شد، در حیوانی که به عنوان کفّاره کشته می شود معتبر نیست، اگر چه احتیاط مستحب آن است که رعایت شود.

مسأله ۳۹۶

ذبح و همچنین نحر واجب، چه قربانی حج باشد یا کفّاره، به کشتن خود شخص و یا نایب اگر چه در حال اختیار، محقّق می شود و باید نیت از صاحب قربانی تا تحقّق ذبح استمرار داشته باشد و نیت ذبح کننده اعتبار ندارد و معتبر است ذبح کننده مسلمان باشد.

مصرف قربانی

اشاره

اقوی آن است که یک سوم قربانی به فقیر مؤمن صدقه داده شود و احتیاط واجب آن است که یک سوم دیگر آن به مؤمنین هدیه داده شود و نیز احتیاط واجب آن است که مقداری از قربانی را خود حاجی بخورد اگر چه کم باشد و می تواند یک سوم آن را برای خودش بردارد.

و واجب نیست یک سوم فقیر به خود فقیر داده شود، بلکه می توان تحویل وکیل او داد اگر چه وکیل خود صاحب قربانی باشد که در این صورت از طرف فقیر سهم او را قبض می کند و بر حسب اذن مُوَکِّل هر تصرفی را که اذن داده است از بخشش یا فروش و یا اعراض یا امر آخری در آن انجام می دهد.

و بیرون بردن گوشت قربانی و کفّاره از منی، در صورتی که مصرفی برای آنها آن جا نباشد، جایز است.

مسأله ۳۹۷

جدا کردن یک سوم صدقه و یک سوم هدیه از قربانی، معتبر نیست، بنا بر این اگر یک سوم مشاع آن را به فقیر صدقه و یک سوم دیگر مشاع را به مؤمن هدیه بدهد و فقیر و مؤمن یا وکیل آن دو، هر یک یک سوم خود را به طور مشاع اگر چه به تحویل گرفتن کل قربانی قبض نماید، کفایت می کند.

مسأله ۳۹۸

کسی که صدقه یا هدیه را قبض می کند، جایز است هر طور که بخواهد در آن تصرّف کند، پس می تواند آن را به غیر مسلمان هم تملیک کند.

مسأله ۳۹۹

هرگاه حیوان را قربانی کند و پیش از آن که یک سوم آن را صدقه و یک سوم دیگر آن را هدیه بدهد، شخصی آن را بدزدد یا به زور از او بگیرد، ضامن آن دو سوم نیست.

بلی، اگر صاحب قربانی به اختیار آن را تلف کند اگر چه به دادن آن به غیر اهلش از فقرا و مؤمنین باشد بنا بر احتیاط واجب ضامن دو ثلث است.

۳ حلق یا تقصیر

اشاره

اشاره

ششمین واجب حج، حلق یا تقصیر است و معتبر است این عمل را به قصد حلق یا تقصیر و برای تقرّب به خداوند متعال انجام دهد و انجام آن پیش از روز عید جایز نیست و احوط و اولی آن است که از روز عید تأخیر نیندازد.

و احتیاط واجب آن است که پس از رمی جمره عقبه و قربانی کردن انجام شود، ولی چنانچه پیش از آن دو یا پیش از قربانی کردن از روی جهل به حکم یا فراموشی انجام دهد، کفایت می کند و لازم نیست دوباره انجام دهد.

مسأله ۴۰۰

تراشیدن سر بر زنها جایز نیست، بلکه فقط باید تقصیر کنند.

مسأله ۴۰۱

مرد بین حلق و تقصیر مخیر است که هر کدام را خواست اختیار کند و سرتراشیدن افضل است، ولی کسی که موی سر خود را با صمغ یا عسل یا مانند آن به هم چسبانده باشد و یا پس از جمع کردن و تاب دادن آن به هم گره زده و بافته باشد، اقوی اینست که تراشیدن سر بر او متعین است و کسی که اوّلین سفر حج اوست، اقوی جواز تقصیر برای اوست اگر چه سرتراشیدن برای او مستحب مؤکّد است.

مسأله ۴۰۲

کسی که مخیر است بین حلق و تقصیر در صورتی که بداند اگر سر خود را بتراشد سلمانی (آرایشگر) سر او را زخمی می کند باید تقصیر را اختیار کند و کسی که تراشیدن سر بر او متعین است، چنانچه سر تراشیدن بدون خون آمدن برای او ممکن نباشد، باید سر خود را بتراشد و چیزی بر او نیست.

مسأله ۴۰۳

خنثای مشکل، اگر موی سر خود را نچسبانده یا نبافته باشد باید تقصیر نماید، وگرنه که مویش را به هم چسبانده یا بافته باشد باید جمع کند بین تقصیر و حلق و احوط و اولی آن است که ابتدا تقصیر و سپس حلق نماید.

مسأله ۴۰۴

هرگاه محرم حلق یا تقصیر نماید تمام چیزهایی که به واسطه احرام بر او حرام شده بود برایش حلال می شود، مگر زن و بوی خوش و ظاهر آن است که شکاری که به واسطه احرام بر او حرام شده بود حلال می شود، اگر چه احتیاط مستحب آن است که از آن اجتناب شود.

مسأله ۴۰۵

چنانچه از روی فراموشی یا جهل به حکم حلق و تقصیر ننماید تا این که از منی خارج شود، باید به منی برگردد و سر خود را بتراشد و یا تقصیر کند و همچنین است، بنا بر احتیاط واجب، اگر پس از خروج از مکّه و در راه بازگشت یادش بیاید یا علم به حکم پیدا کند و چنانچه نتواند برگردد، یا دشوار باشد، باید در همان جا حلق یا تقصیر نموده و در صورت امکان و نبودن حرج مویش را به منی بفرستد.

مسأله ۴۰۶

چنانچه از روی فراموشی یا جهل حلق و تقصیر را انجام ندهد و پس از فارغ شدن از اعمال حج یادش بیاید یا علم پیدا کند، باید آن را تدارک کند و واجب نیست طواف و سعی را دوباره انجام دهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که پس از تدارک آن دو را اعاده کند، خصوصاً اگر پیش از خروج از مکّه یادش بیاید یا علم به حکم پیدا کند.

طواف حج و نماز آن و سعی حج

اشاره

هفتمین و هشتمین و نهمین واجب حج، طواف و نماز آن و سعیست و چگونگی و شرایط و خصوصیات آنها همان است که در طواف عمره و نماز و سعی آن گذشت.

مسأله ۴۰۷

در حج تمتّع واجب است طواف پس از حلق یا تقصیر انجام شود و چنانچه از روی علم و عمد پیش از آن انجام دهد، باید پس از حلق یا تقصیر دوباره طواف را انجام دهد و یک گوسفند کفّاره بدهد.

مسأله ۴۰۸

مستحب است طواف حج در روز عید انجام شود و تأخیر آن تا آخر ذی الحجّه جایز است، ولی تأخیر برای کسی که حج تمتّع انجام می دهد مکروه است.

مسأله ۴۰۹

تقدیم طواف حج و نماز آن و سعی بر وقوف در عرفات و مشعر، جایز نیست، مگر برای پیر و زنی که می ترسد پس از وقوف حیض شود و مریض و معلول و کسی که می ترسد نتواند به مکّه برود و طواف کند، که برای اینها جایز است پس از بستن احرام حج و پیش از دو وقوف، طواف و نمازش را به جا آورند و سعی را در وقت خودش پس از اعمال روز عید انجام دهند و احتیاط واجب آن است که سعی را پس از نماز طواف انجام دهند و در وقت خودش نیز دوباره به جا آورند.

و اما کسی که ترس دارد که پس از منی دوباره به مکّه رفتن برای او مهیا نشود، سعیش را نیز پس از نماز طواف به جا می آورد و لازم نیست دوباره آن را در وقت خودش انجام دهد.

و اگر برای افراد مورد استثنا بعد از آن که طواف و نماز و یا حتی سعی را هم مُقَدَّم داشتند تمکّن از انجام آنها بعد از اعمال منی تا آخر ذی الحجّه فراهم شد، اعاده آنها بر آنان لازم نیست، اگر چه سزاوارتر است.

مسأله ۴۱۰

کسی که متمکّن نیست پس از اعمال منی به مکّه برگردد مانند کسی که بر جان خود می ترسد جایز است طواف نساء و نمازش را پیش از وقوف در عرفات و مشعر انجام دهد.

مسأله ۴۱۱

زنی که حائض یا نفساء است و نمی تواند آن قدر در مکّه بماند تا پس از پاک شدن طواف و نمازش را انجام دهد، باید برای طواف و نمازش نایب بگیرد و پس از آن که نایب آن دو را به جا آورد خودش سعی را انجام دهد.

مسأله ۴۱۲

کسی که حج تمتّع انجام می دهد، پس از انجام طواف و نمازش و سعی، تمام چیزهایی که به واسطه احرام بر او حرام شده بود برای او حلال می شود، مگر زن و اقوی آن است که در مورد زن فقط آمیزش حرام است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که از بقیه لذّتهایی که در عنوان سوم و چهارم و پنجم از محرّمات احرام ذکر شد، نیز اجتناب شود.

مسأله ۴۱۳

کسی که برای او تقدیم طواف حج و نماز آن و سعی بلکه حتی تقدیم طواف نساء جایز است که در مسائل قبل بیان شد تا زمانی که اعمال منی را از رمی و ذبح و حلق یا تقصیر انجام نداده است از احرام خارج نمی شود.

طواف نساء

اشاره

کسی که حج یا عمره مفرده انجام می دهد، واجب است پس از انجام اعمال حج و یا عمره طواف نساء و نمازش را انجام دهد و وقت طواف نساء و نمازش محدود به ذی الحجّه نیست، بلکه می تواند پس از آن نیز انجام دهد.

و طواف نساء و نمازش اگر چه در حج و عمره مفرده واجب است، ولی جزء اعمال این دو نمی باشند، بنا بر این ترک آنها اگر چه عمداً باشد موجب فساد حج و عمره نمی شود.

مسأله ۴۱۴

طواف نساء و نمازش، هم بر مرد واجب است اگر چه اخته باشد و هم بر زن اگر چه پیر باشد و هم بر خنثی و چنانچه مرد آن را انجام ندهد زن بر او حرام خواهد بود و اگر زن آن را انجام ندهد مرد بر او حرام خواهد بود و اگر غیر بالغی پس از حج یا عمره مفرده آن را انجام ندهد، پس از بلوغ انواع استمتاع لذّت بردن همسری بر او حرام خواهد بود و کسی که حج یا عمره مفرده را به نیابت از دیگری به جا آورده، باید طواف نساء و نمازش را به نیابت از منوب عنه انجام دهد، نه از طرف خودش.

مسأله ۴۱۵

طواف نساء و نمازش از نظر کیفیت و شرایط، مثل طواف حج و نمازش می باشد، مگر این که در طواف حج باید قصد طوافو نماز طواف حج شود و در طواف نساء باید قصد طواف نساء و نماز طواف نساء شود.

مسأله ۴۱۶

کسی که متمکّن نیست طواف نساء و نمازش را به جا آورد، حکمش حکم کسیست که نمی تواند طواف حج و نمازش را به جا آورد، که در مسأله (۳۲۳) تفصیلش گذشت.

مسأله ۴۱۷

کسی که طواف نساء را فراموش کرده است، زنها بر او حرامند تا وقتی که آن را به جا آورد و اگر بتواند خودش بدون حرج آن را به جا آورد، اگر چه برای جواز نایب گرفتن وجهی است، ولی احتیاط واجب آن است که خودش به جا آورد و در صورتی که خودش متمکّن نباشد یا برای او حرجی باشد جایز است نایب بگیرد و هرگاه نایب آن را به جا آورد زنها برای او منوب عنه حلال می شوند.

و اقوی آن است که حکم کسی که آن را از روی جهل به جا نیاورده، حکم کسیست که از روی فراموشی به جا نیاورده است و اگر عمداً و با علم به حکم به جا نیاورده، نایب گرفتن برای او جایز نیست، مگر این که خودش متمکّن از انجام آن نباشد، یا بر او حرجی باشد و چنانچه پیش از تدارک آن بمیرد، اقوی آن است که ولی میت باید آن را از طرف او قضا کند و اگر ولی ندارد، وجوب قضای آن از اصل مال میت محل اشکال است، اگر اقوی عدم وجوب نباشد.

مسأله ۴۱۸

تقدیم طواف نساء بر سعی جایز نیست و اگر آن را قبل از سعی به جا آورد، چنانچه عمداً و با علم باشد، باید پس از سعی دوباره به جا آورد و اگر از روی جهل یا فراموشی باشد، اقوی آن است که واجب نیست دوباره آن را به جا آورد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره به جا آورد.

مسأله ۴۱۹

کسی که برای او تقدیم طواف نساء بر وقوف در عرفات و مشعر جایز است، چنانچه آن را پیش از دو وقوف به جا آورد زنها برای او حلال نمی شوند، مگر پس از انجام اعمال منی، از رمی جمره عقبه و قربانی کردن و حلق یا تقصیر.

مسأله ۴۲۰

چنانچه زن پیش از آن که طواف نساء را به جا آورد حائض شود و کاروان منتظر پاک شدن او نمانند، جایز است طواف نساء

را ترک نموده و بـا کـاروان بر گردد، ولی احتیـاط واجب آن است که برای انجام طواف نساء و نمازش نایب بگیرد و اگر پس از گذشتن از نصفِ طواف نساء حائض شود، جایز است باقی آن را رها کند و با کاروان بر گردد، ولی احتیاط واجب آن است که برای باقی آن و نمازش نایب بگیرد.

مسأله ۴۲۱

فراموش کردن نماز طواف نساء حکمش حکم فراموش کردن نماز طواف عمره است که در مسأله (۳۲۶) گذشت.

مسأله ۴۲۲

هر گاه مردی که حـج تمتّع انجام می دهـد طواف نساء و نمازش را به جا آورد، زنها برای او حلال می شونـد و اگر زن طواف نساء و نمازش را به جا آورد، مردها برای او حلال می شوند.

و احوط و اولی آن است که تا ظهر روز سیزدهم ذی الحجّه از شکار خود داری شود و اما کندن درخت و گیاهان روییده در حرم و همچنین شکار در حرم، بر محرم و غیرمحرم همان طور که گذشت حرام است.

ماندن در منی

اشاره

دهمین واجبِ حج، بیتوته در منی است، یعنی ماندن شبهای یازدهم و دوازدهم در منی و معتبر است این عمل را به قصد ماندن شب در آن جا و برای تقرّب به خداوند متعال انجام دهد.

و اگر حاجی روز دهم برای انجام طواف و نمازش و سعی به مکّه رود، باید برای ماندن شب در منی به آن جا بر گردد.

و اگر کسـی در احرام حج مرتکب شکار شود، باید شب سیزدهم را نیز در منی بماند و همچنین بنا بر احتیاط واجب اگر با زن آمیزش کرده باشـد و برای غیر این دو جایز است بعد از ظهر روز دوازدهم از منی کوچ کند، ولی اگر در منی تا رسـیدن شـب سیزدهم باقی ماند باید آن شب را تا صبح در آن جا بماند.

مسأله ۴۲۳

اگر برای خروج از منی آماده شـد و از جای خود حرکت کرد و به علت ازدحام جمعیَّت یا غیر آن نتوانست تا قبل از غروب از منی خارج شود، چنانچه بتواند آن شب را در آن جا بماند و بر او حرجی نباشد، باید بماند و اگر ممکن نباشد یا حرجی باشـد خروج از منی برای او جایز است، ولی احتیاط واجب آن است که یک گوسفند کفّاره بکشد.

مسأله ۴۲۴

کسی که واجب است شب را در منی بماند واجب نیست روز را در آن جا بماند، مگر به قدری که جمرات را رمی کند و واجب نیست تمام شب را در آن جا بماند بلکه جایز است یا نیمه اوّل شب را در آن جا بماند به طوری که پس از نیمه شب از آن جا خارج شود و یا نیمه دوم را در آن جا بماند به طوری که در زمان نیمه شدن شب در منی باشد و خارج شدنش پس از طلوع فجر باشد، مگر کسی که در روز دوازدهم تا فرا رسیدن شب در منی بماند، که باید تمام آن شب شب سیزدهم را تا صبح در آن جا بماند.

و کسی که نیمه اوّل شب را در منی مانده و پس از نیمه از آن جا خارج شده، سزاوارتر آن است که پیش از طلوع فجر وارد مکّه نشود.

مسأله ۴۲۵

چند دسته از وجوب ماندن شب در منی مستثنی هستند:

۱ کسی که معذور است، مانند بیمار و پرستار بیمار و کسی که از ماندن در آن جا بر جان یا عِرض و ناموس یا مال خود می ترسد و همچنین است اگر ماندن موجب ضرر یا حرج باشد.

۲ کسی که تمام شب را در مکّه مشغول عبادت باشد و یا اگر اوّل شب از منی خارج شده تمام باقی مانده شب را در مکّه مشغول عبادت باشد و به جز حاجتهای ضروری مانند خوردن و آشامیدن و مثل این دو کار دیگری انجام ندهد.

۳ کسی که خانه خدا را طواف نموده و در عبادت خود باقی مانده و سپس از مکّه خارج شده

و از «عقبه مدنیین» گذشته باشد، که در این صورت می تواند شب را در راه بماند و لازم نیست خود را به منی برساند.

و این سه دسته می توانند برگشت به منی را آنقدر تأخیر بیندازند که بتوانند رمی را در روز انجام دهند.

مسأله ۴۲۶

کسی که ماندن شب را در منی ترک کند، باید برای هر شب یک گوسفند کفّاره بدهد، ولی اگر ترک از روی فراموشی یا جهل قصوری به حکم باشد، اقوی آن است که کفّاره واجب نیست، اگر چه احتیاط مستحب آن است که کفّاره بدهد.

و احتیاط واجب آن است که دسته اوّل از سه دسته ذکر شده در مسأله قبل، برای هر شب یک کفّاره بدهند، ولی کفّاره بر دسته دوم و سوم واجب نیست.

مسأله ۴۲۷

کسی که از منی کوچ کرده و بعد از فرا رسیدن شب سیزدهم به منی برگشته است، ماندن در آن شب بر او واجب نیست.

رمی جمرات

اشاره

یازدهمین واجب حج، رمی جمرات سه گانه است و آنها عبارتند از جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبه و رمی آنها در روز یازدهم و دوازدهم واجب است و در صورتی که شب سیزدهم در منی بماند، احتیاط واجب آن است که در روز سیزدهم نیز آنها را رمی نماید.

و معتبر است خود شخص رمی نماید و نمی تواند در حال اختیار برای آن نایب بگیرد.

مسأله ۴۲۸

در رمی جمرات، باید اوّل جمره اولی را رمی نماید و بعد از آن جمره وسطی را و سپس جمره عقبه را و در صورتی که این ترتیب رعایت نشود اگر چه از روی جهل یا فراموشی باشد باید طوری برگردد و تدارک کند که ترتیب حاصل شود.

ولی اگر یک جمره ای را چهار ریگ زد و فراموش کرد سه ریگ دیگر را بزند و جمره بعدی را رمی نمود و بعد یادش آمد که رمی جمره قبلی ناقص مانده، می تواند کسری جمره قبل را تدارک کند و واجب نیست جمره بعدی را که رمی کرده دوباره رمی نماید.

مسأله ۴۲۹

تمام شرایطی که برای رمی جمره عقبه در روز عید بیان شد، در رمی جمرات سه گانه نیز معتبر است.

مسأله ۴۳۰

رمی جمرات سه گانه باید در روز باشد و از این حکم عده ای مستثنی هستند و آنها عبارتند از:

عبد و چوپان و کسی که بدهکار است و می ترسد اگر در روز رمی کند او را دستگیر کنند و هر کسی که از رمی در روز بر جان یا عرض و ناموس یا مال خود می ترسد، که شامل افراد پیر و زنها و بچه ها و افراد ضعیفی که از ازدحام جمعیَّت بر جان خود می ترسند، نیز می شود.

بنا بر این برای این افراد جایز است رمی هر روز را در شب آن روز انجام دهند مثلاً رمی روز یازدهم را در شب یازدهم انجام دهند بلکه کسی که ترس دارد، در صورتی که نتواند رمی هر روز را در شب آن روز انجام دهد، جایز است همه را در یک شب انجام دهد و در همان شب قربانی کرده و از منی کوچ کند؛ ولی برای غیر از کسی که ترس از ماندن در منی دارد، جایز نیست که شب دوازدهم بعد از رمی از منی کوچ کند، مگر بعد از زوال شمس روز دوازدهم.

مسأله ۴۳۱

کسی که رمی روز یازدهم را فراموش کند، باید آن را روز دوازدهم قضا کند و اگر رمی روز دوازدهم را فراموش کند، باید آن را روز سیزدهم قضا کند و اقوی آن است که باید بین رمی همان روز و قضای روز قبل فاصله اندازد و قضا را بر رمی همان روز مقدم دارد و احتیاط واجب آن است که قضا را در اوّل روز و رمی آن روز را وقت ظهر انجام دهد.

مسأله ۴۳۲

کسی که از روی فراموشی یا جهل رمی نکرده و در مکّه یادش آمد یا علم پیدا کرد، باید به منی برگردد و رمی کند و چنانچه رمی دو روز یا سه روز را انجام نداده باشد، احتیاط واجب آن است که ترتیب را در قضای آنها رعایت کند یعنی اوّل قضای روز اوّل را انجام دهد و بعد قضای روز دوم را مثلاً و بین قضای هر روزی با روز بعد به مقدار ساعتی فاصله اندازد.

و اگر پس از خارج شدن از مکّه یادش آمد یا علم پیدا کرد، واجب نیست برگردد و احتیاط واجب آن است که در سال بعد خودش آن را قضا کند و یا نایب بگیرد که از طرف او قضا نماید.

مسأله ۴۳۳

کسی که خودش متمکّن از رمی در طول روز تا غروب نیست مثل مریضی که امید به بهبودی او نیست باید نایب بگیرد و چنانچه نتواند نایب بگیرد مثل کسی که از هوش رفته یا کسی که عقل ندارد باید ولی او یا دیگری به نیابت از طرف او رمی نماید و اگر اتفاقاً پیش از غروب بهبودی یافت، احتیاط واجب آن است که خودش هم رمی نماید.

و اگر بیمار احتمال بهبودی خود را پیش از غروب بدهد، می تواند نایب بگیرد، ولی اگر پیش از غروب بهبودی پیدا کرد باید خودش هم رمی نماید.

مسأله ۴۳۴

اگر کسی رمی را ترک کند اگر چه از روی عمد باشد حجّش باطل نمی شود و احتیاط واجب آن است که در سال بعد خودش رمی را قضا نماید، یا نایب بگیرد تا از طرف او قضا کند.

احکام مصدود

مسأله ۴۳۵

مصدود به کسی گفته می شود که پس از بستن احرام حج یا عمره به سبب مانع خارجی، مانند ظلم ظالم یا منع دشمن همان طور که مشرکان مانع پیامبر اکرم (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) در روز حدیبیه شدند از انجام حج یا عمره منع شود.

مسأله ۴۳۶

کسی که از عمره چه مفرده و چه تمتّع مصدود شده است، باید در همان جا که از ادامه عمل منع شده گوسفند یا گاو یا شتری را بکشد و با این کار از احرام خارج می شود و احتیاط واجب آن است که حلق یا تقصیر را به آن ضمیمه نماید.

مسأله ۴۳۷

کسی که از حج مصدود شده، چند صورت دارد:

اوّل:

آن که از وقوف در عرفات و مشعر یا وقوف در مشعر تنها، منع شده باشد، که باید در همان جایی که از ادامه عمل منع شده قربانی را بکشد و با این کار از احرام خارج می شود و احتیاط واجب آن است که حلق یا تقصیر را به آن ضمیمه نماید.

دوم:

آن که از طواف و سعی پس از وقوف در عرفات و مشعر چه پیش از اعمال منی یا بعد از آنها منع شده باشد، پس اگر متمکّن از گرفتن نایب برای این دو عمل نباشد، باید در همان جایی که منع شده قربانی را بکشد و اگر متمکّن باشد اقوی آن است که باید نایب بگیرد، چه این که از ورود به مکّه منع شده باشد یا پس از ورود از انجام عمل منع شده باشد.

سوم:

آن که تنها از انجام اعمال منی منع شده و از ورود به مکّه منع نشده باشد، پس در صورتی که متمکّن از نایب گرفتن باشد،

بایـد برای رمی و قربانی نایب بگیرد و سـپس حلق یا تقصـیر نمایـد و از احرام خارج شود و در صورت تمکّن و حرجی نبودن، موی خود را به منی بفرستد و سپس بقیه اعمال را به جا آورد.

و اگر نتواند نایب بگیرد،

ظاهر آن است که وظیفه اش در این صورت آن است که قیمت قربانی را نزد کسی بگذارد تا از طرف او قربانی کند، سپس در همان جایی که منع شده حلق یا تقصیر نماید و آنگاه به مکّه برای انجام بقیه اعمال برگردد و پس از انجام همه آنچه که ذکر شد تمام محرّمات احرام حتی زن برای او حلال می شود و حج او صحیح است و احتیاط واجب آن است که در سال بعد یا خودش رمی را قضا کند و یا برای آن نایب بگیرد.

مسأله ۴۳۸

مصدودی که به واسطه قربانی کردن از احرام خارج شده، در صورتی که استطاعت او تا سال بعد باقی بماند، یا وجوب حج در ذمه او از قبل استقرار یافته باشد، حج از او ساقط نمی شود بلکه باید در سال بعد به حج برود.

مسأله ۴۳۹

اگر از بازگشت به منی برای ماندن شبها و رمی جمرات منع شود، حج او تمام و صحیح است و در صورت امکان باید برای رمی در همان سال نایب بگیرد و اگر ممکن نبود احتیاط واجب آن است که در سال بعد خودش رمی کند یا برای آن نایب بگیرد.

مسأله ۴۴۰

کسی که متعذّر باشد از ادامه حج یا عمره اش به علت مانعی از موانع، غیر مصدود بودن یا محصور بودن که خواهد آمد اقوی آن است که حکم مصدود و محصور شامل او نمی شود و احرامش فاسد است، هر چند احتیاط مستحب آن است که به وظیفه مصدود عمل نماید.

مسأله ۴۴۱

در قربانی ای که با کشتن آن مصدود از احرام خارج می شود، بین گوسفند و گاو و شتر فرقی نیست و اگر متمکّن از هیچ کدام نباشد احتیاط واجب آن است که به جای آن ده روز روزه بگیرد.

مسأله ۴۴۲

اگر کسی حجّش را به واسطه نزدیکی فاسد کرده باشد و سپس مصدود شود، حکم مصدود بر او جاری می شود و علاوه بر قربانی، احتیاط واجب آن است که کفّاره نزدیکی را هم بدهد.

مسأله ۴۴۳

کسی که قربانی اش را با خودش آورده باشد و مصدود شود می تواند همان را بکشد و قربانی دیگری بر او نیست.

احکام محصور

مسأله ۴۴۴

محصور کسیست که پس از بستن احرام حج یا عمره، به جهت مرضی یا مانند آن، ممنوع از ادامه حج یا عمره اش باشد.

مسأله ۴۴۵

کسی که محصور می شود، چند صورت دارد:

اوّل:

آن که در عمره مفرده محصور شود، که در این صورت احتیاط واجب آن است که یک قربانی یا قیمت آن را به همسفرانش بسپارد و با آنها قرار بگذارد که در وقت معینی آن را در مکّه بکشند و پس از فرا رسیدن آن وقت، تقصیر کند و از احرام خارج شود.

و به خارج شدن از احرام در عمره مفرده به صورتی که ذکر شد، تمام محرّمات احرام به جز زن حلال می شود و برای حلال شدن زن باید پس از بهبودی و رفع مانع یک عمره مفرده دیگری به جا آورد.

دوم:

آن که در عمره تمتّع محصور شود، که در این صورت وظیفه اش اینست که یک قربانی یا قیمت آن را به همسفرانش بسپارد و با آنها قرار بگذارد که در وقت معینی آن را در مکّه بکشند و پس از فرا رسیدن آن وقت تقصیر کند و از احرام خارج شود و به این ترتیب، تمام محرّمات احرام برای او حلال می شود و بنا بر احتیاط واجب زن برای او حلال نمی شود، مگر با به جا آوردن عمره مفرده ای بعد از رفع حصر.

سوم:

آن که در حج محصور شود، که در این صورت خروج او از احرام به قربانی کردن روز عید در منی می باشد و بنا بر احتیاط واجب زن برای او حلال نمی شود، مگر این که طواف کند و سعی نماید و طواف نساء را در حج یا عمره ای به جا آورد.

مسأله ۴۴۶

هر گاه محصور شود و قربانی خود را بفرستد، سپس بیماری او سبکتر شود، چنانچه گمان داشته باشد که حج را درک می کند باید به

حاجیها ملحق شود و همچنین بنا بر احتیاط واجب اگر احتمال دهد که حج را درک می کند، که در این صورت چنانچه وقوف در عرفات و مشعر را درک کند، یا تنها وقوف در مشعر را به نحوی که گذشت درک کند، حج را درک کرده، وگرنه چنانچه از طرف او قربانی نشود، حجّش منقلب به عمره مفرده می شود و باید آن را انجام دهد.

و اگر از طرف او قربانی شود، از احرام خارج می شود و بنا بر احتیاط واجب زن برای او حلال نمی شود، مگر با انجام طواف و سعی و طواف نساء در حج یا در عمره مفرده ای.

مسأله ۴۴۷

اگر محصور از انجام مناسک منی شد، باید برای رمی جمره عقبه و قربانی نایب بگیرد، سپس حلق یا تقصیر کند و چنانچه در منی نباشد و تمکّن داشته و حرجی نباشد، باید مویش را به منی بفرستد و پس از آن بقیه اعمال را به جا آورد.

و اگر متمکّن نباشد نایب بگیرد، ظاهر آن است که باید قیمت قربانی را نزد شخصی بگذارد تا از طرف او قربانی کند، سپس در همان جایی که محصور شده، حلق یا تقصیر نماید و بعد از آن بقیه اعمال را به جا آورد و پس از آن تمام محرّمات احرام، حتی زن، برای او حلال می شود و حجّش صحیح است و احتیاط واجب آن است که در سال بعد یا خودش رمی را قضا کند و یا برای آن نایب بگیرد و اگر پس از هر دو وقوف محصور از بقیه مناسک حج شد، باید برای انجام بقیه اعمال نایب بگیرد و پس از انجام همه اعمال

توسط نایب تمام محرّمات احرام برای او حلال می شود.

مسأله ۴۴۸

هرگاه مرد حاجی محصور شود و قربانی را بفرستد، ولی قبل از آن که قربانی به جای خود برسد و وقت تعیین شده برای کشتن آن فرا برسد، سرش او را اذّیت کند، جایز است قبل از رسیدن آن وقت سرش را بتراشد، ولی اگر تراشید باید در همان جایی که هست یک گوسفند بکشد، یا سه روز روزه بگیرد، یا به شش مسکین هر کدام دو مُد تقریباً یک کیلو و نیم طعام صدقه دهد.

مسأله ۴۴۹

با خارج شدن محصور از احرام به واسطه قربانی کردن، در صورتی که استطاعت او تا سال بعد باقی بماند، یا وجوب حج در ذمّه او از قبل استقرار یافته باشد، حج از او ساقط نمی شود و باید در سال بعد حج نماید.

مسأله ۴۵۰

محصور اگر نه قربانی داشته باشد و نه قیمتش را، باید به جای آن ده روز روزه بگیرد.

آداب و مستحبات

آداب و مستحبات

مستحبات احرام

چند چیز در احرام مستحب است:

۱ پیش از احرام بدن خود را پاکیزه نموده و ناخن و شارب خود را بگیرد و موی زیر بغل و عانه خود را برطرف کند.

۲ کسی که قصد حج دارد از اوّل ذی القعده و کسی که قصد عمره مفرده دارد از یک ماه پیش از آن، موی سر و ریش خود را کوتاه نکند و بعضی از فقها (اعلی اللّه مقامهم) فتوا به وجوب آن داده اند و این فتوا اگر چه ضعیف است احتیاط مستحب آن است که به آن عمل شود.

۳ پیش از احرام در میقات غسل کند و اظهر آن است که انجام آن برای زن حائض یا نفساء نیز صحیح است و چنانچه بترسد در میقات آب پیدا نکند، می تواند پیش از آن جا نیز غسل را انجام دهد و اگر در میقات آب پیدا شد، دوباره آن را انجام دهد.

و اگر پس از غسل احرام کاری که موجب بطلان وضوست از او سر زند، یا چیزی بخورد یا بپوشد که برای محرم سزاوار نیست، مستحب است غسل را دوباره انجام دهد.

و اگر در روز غسل کند تا آخرِ شبِ بعد کفایت می کند و اگر در شب غسل کند تا آخر روزِ بعد کفایت می کند.

۴ بنا بر آنچه شیخ صد و ق ((رحمه الله)) فرموده در وقت غسل بگوید:

«بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ اَللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی نوُراً وَ طَهوُراً وَ حِرْزاً وَ أَمْناً مِنْ کُلِّ خَوْف وَ شِفاء اً مِنْ کُلِّ داء وَ سُقْم اَللَّهُمَّ طَهِّرْنِی وَطَهِّرْ

لِی قَلْبِی وَاشْـرَحْ لِی صَدْرِی و أَجْرِ عَلَی لِسانِی مَحَبَّتَکَ وَ مِدْحَتَکَ وَالثَّناءَ عَلَیکَ فَاِنَّهُ لاقُوَّهَ لِی إلا بِکَ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِوامَ دِینِی التَّسْلِیمُ لاَِمْرِکَ وَالاِْتِّباعُ لِسُنَّهِ نَبِیکَ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ آلِهِ».

۵ هنگام پوشیدن دو جامه احرام این دعا را بخواند:

«اَلْحَمْـدُلِلّهِ الَّذِی رَزَقَنِی ما أُوَارِی بِهِ عَوْرَتِی وَ أُؤَدِّی بِهِ فَرْضِـی وَأَعْبُـدُ فِیهِ رَبِّی وَ اَنْتَهِی فِیهِ إلی مَا أَمَرَنِی اَلْحَمْـدُلِلّهِ الَّذِی قَصَـدْتُهُ فَبَلَغَنِی وَأَرَدْتُهُ فَأَعَانَنِی وقَبِلَنِی وَ لَمْ یقْطَعْ بِی وَ وَجْهَهُ أَرَدْتُ فَسَـلَّمَنِی فَهُوَ حِصْنِی وَ کَهْفِی وَ حِرْزِی وَ ظَهْرِی وَ مَلاذِی وَ مَلْجَأی و رَجَائِی وَ مَنْجَایَ وَ ذُخْرِی وَ عُدَّتِی فِی شِدَّتِی وَ رَخَائِی».

۶ دو جامه احرامش از پنبه باشد.

۷ بسـتن احرام بعد از خواندن نماز ظهر باشد، ولی افضل برای امام در احرام حج آن است که پیش از خواندن آن احرام ببندد، زیرا شایسته نیست نماز ظهر روز هشتم را در غیر از منی بخواند.

و در صورتی که متمکّن نباشـد بعـد از نماز ظهر احرام ببنـدد، مسـتحب است بعـد از نماز واجب دیگری احرام ببندد و اگر آن هم ممکن نشد، مستحب است بعد از دو یا شـش رکعت نماز مستحب احرام ببندد و افضل است بعد از شش رکعت باشد، که پس از حمد، در رکعت اوّل آنها سوره توحید و در رکعت دوم سوره جحد را بخواند.

و پس از پایـان نمـاز، مســتحب اسـت حمـد و ثنـای الهی را بـه جـا آورد و بر پیـامبر (صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم) و آل او (عَلَیْهِمُاالسَّلَام) صلوات بفرستد و پس از آن بگوید:

«اَللّهُمَّ اِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنِ اسْتَجَابَ لَکَ و آمَنَ بِوَعْدِکَ وَ اتَّبَعَ

أَمْرَکَ فَإِنّی عَبْدُکَ وَفِی قَبْضَتِکَ لا أَوْقِی اِلا مَا وَقَیتَ وَ لا آخُذُ اِلا مَا اَعْطَیتَ وَ قَدْ ذَکَرْتَ الْحَجَّ فَأَسْأَلُکَ أَنْ تَعْزِمَ لِی عَلَیهِ عَلَی کِتَابِکَ وَ سُنَّهِ نَبِیکَ (صَلواتُکَ عَلَیهِ وَ آلِهِ) وَ تُقَوِّینِی عَلَی مَا ضَعُفْتُ عَنْهُ وَ تُسَلِّمَ مِنّی مَنَاسِکِی فِی یسْر مِنْکَ وَ عَافِیه وَ اجْعَلنِی مِنْ وَفْدِکَ الَّذِی رَضِیتَ وَ ارْتَضَیتَ وَ سَمَّیتَ وَ کَتَبْتَ اَللَّهُمَّ إِنِّی خَرَجتُ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه وَ أَنْفَقْتُ مَالِی ابْتِغَاءَ مَرْضاتِکَ اَللَّهُمَّ فَتَمِّمْ لِی حَجَّتِی وَ عُمْرَتِی

اَللّهُمَّ إِنِّی اُرِیدُ التَّمَتُّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِّ عَلَی کِتابِکَ وَ سُنَّهِ نَبِیکَ (صَلواتُکَ عَلَیهِ وَ آلِهِ) فَإِنْ عَرَضَ لِی عَارِضٌ یحْبِسُنِی فَحلَّنِی (فَخَلِّنِی خ. ل) حَیثُ حَبَسْتَنِی لِقَدَرِکَ الَّذِی قَدَّرْتَ عَلَیَّ اَللَّهُمَّ إنْ لَمْ تَکُنْ حَجَّهً فَعُمْرَهٌ أحْرَمَ لَکَ شَعْرِی وَ بَشَرِی وَ لَحْمِی وَ دَمِی وَ عِظَامِی وَ مُخِّی وَ عَصَبِی مِنَ النِّساءِ وَ الثِّیابِ وَ الطِّیبِ أَبْتَغِی بِذلِکَ وَجْهَکَ وَالدَّارَ الآخِرَهَ».

و چنانچه بدون غسل یا نماز به شرحی که گذشت احرام ببندد، مستحب است آنچه انجام نداده تدارک کند و سپس احرامش را اعاده نماید.

۸ مقارن با گفتن تلبیه، نیت احرام را به زبان آورد.

۹ مردها تلبیه را بلند بگویند و برای کسی که احرام حج بسته بلند گفتن تلبیه از وقتیست که مشرف بر ابطح می شود تا رسیدن به منی.

۱۰ پس از گفتن تلبیه بگوید:

«اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَ لَکَ وَ الْمُلْکَ لاشَرِیکَ لَکَ لَبَّیکَ لَبَّیکَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّیکَ لَبَّیکَ داعِیاً إِلَی دَارِ السَّلام لَبَّیکَ لَبَّیکَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَبَّیکَ لَبَّیکَ اَهْلَ التَّلْبِیهِ لَبَّیکَ لَبَّیکَ ذَا الْجَلالِ وَالإِکْرام، لَبَّیکَ لَبَّیکَ تُبْدِیءُ وَ الْمَعادُ إِلَیکَ لَبَّیکَ لَبَّیکَ تَسْتَغْنِی وَیفْتَقَرُ إِلَیکَ لَبَّیکَ لَبَّیکَ مَرْهُوباً وَ مَرْغُوباً إِلَیکَ لَبَّیکَ لَبَّیکَ

إلَهَ الْحَقِّ لَبَّیکَ، لَبَّیکَ ذَا النَّعْمَاءِ وَ الْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ لَبَّیکَ لَبَّیکَ کَشَّافَ الْکَرَبِ الْعِظَامِ لَبَّیکَ لَبَّیکَ عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدَیکَ لَبَّیکَ لَبَّیکَ یا کَرِیمُ لَبَّیکَ»

و مستحب است محرم این اضافه را به همراه اصل تلبیه، پس از هر نماز واجب و مستحب بگوید و همچنین هنگام برخواستن شتر حامل او و هنگام بالا رفتن و سرا زیر شدن در طی راه و هنگام ملاقات با افراد سواره و برخواستن از خواب و در سحرها.

و در عمره تمتّع بنا بر آنچه شیخ صد و ق ((رحمه الله)) فرموده مستحب است پس از آن اضافه بگوید:

«لَبَّیکَ أَتَقَرَّبُ إِلَیکَ بِمُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد (صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِه) لَبَّیکَ لَبَّیکَ بِحَجَّه وَ عُمْرَه مَعاً لَبَّیکَ لَبَّیکَ فَهَذِهِ مُتْعَهُ عُمْرَه إِلَی الحَجِّ لَبَّیکَ لَبَّیکَ تَمَامُها وَ بَلاغُهَا عَلَیکَ لَبَّیکَ»

۱۱ آن که در احرامش هفتادبار تلبیه را تکرار کند، از حضرت جواد (عَلَیْهِ السَّلَام) روایت شده که فرمودند:

«رسول خدا (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم) فرمودند:

هر کس هفتادبار تلبیه را در احرامش از روی ایمان و به امید اجر و ثواب تکرار کند، خداوند هزار هزار ملک را برای او گواه می گیرد که از آتش جهنم و نفاق به دور است».

و مستحب است تلبیه را هنگام سوار شدن و پیاده شدن و در بالا رفتن و سرا زیر شدن و هنگام ملاقات با افراد سواره و در سحرها، بلند بگوید.

و مستحب است تلبیه را در همه حالات زیاد تکرار کند، حتی اگر جنب یا حائض باشد و در مسأله (۱۸۳) زمان قطع تلبیه گذشت.

مکروهات احرام

چند چیز در احرام مکروه است:

۱ احرام بستن در جامه سیاه، بلکه

احتیاط مستحب آن است که ترک شود و افضل آن است که در جامه سفید احرام ببندد.

۲ خوابیدن محرم روی زیرا نداز و بالش زرد رنگ.

۳ احرام بستن در جامه چرکین، ولی اگر جامه در حال احرام چرک شود، سزاوارتر آن است تا زمانی که در حال احرام است آن را نشوید و عوض کردن آن مانعی ندارد.

۴ احرام بستن در جامه هایی که بر آنها نشانه ای از خطوط و غیر آن است.

۵ استعمال حنا قبل از احرام، در صورتی که اثر آن تا وقت احرام باقی بماند.

۶ حمام رفتن و سزاوارتر بلکه احتیاط مستحب است که محرم بدن خود را نساید.

۷ لبیک گفتن محرم در جواب کسی که او را صدا زند، بلکه احتیاط مستحب است که ترک شود.

۸ پوشیدن چیزی که او را بر سر زبانها اندازد.

۹ استعمال گیاهانی که بوی مطبوع دارند ولی از نظر عرف معطّر نیستند.

۱۰ احتباء و بر حسب آنچه در لغت معنی شده است یعنی چیزی بپوشد که کمر و شکم و دو پای او را در برگیرد و به هم بچسباند.

۱۱ نقل کردن شعر اگر چه مضمون آن حق باشد.

ورود به حرم و مستحبات آن

چند چیز برای ورود به حرم مستحب است:

۱ آن که هنگام رسیدن به حرم، از وسیله سواری پیاده شده و برای ورود به آن غسل نماید.

۲ آن که برای تواضع و خشوع در برابر خداوند متعال هنگام ورود به حرم نعلین خود را از پا در آورد و آنها را در دست گرفته پابرهنه وارد حرم شود.

۳ آن که هنگام ورود به حرم این دعا را بخواند:

«اَللَّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ

بِالحَجِّ یأْتُوکَ رِجالا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یأتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیق اَللّهُمَّ وَإنِّی أرْجُو أنْ أکُونَ مِمَّنْ أجابَ دَعْوَتَکَ وَ قَد جِئْتُ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه وَفَجٍّ عَمِیق سَامِعاً لِندائِکَ وَ مُسْتَجِیباً لَکَ مُطِیعاً لاِ مْرِکَ وَکُلِّ ذلِکَ بِفَضْلِکَ عَلَیَّ وَ إحْسانِکَ إلَیَّ فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی مَا وَفَّقْتَنِی لَهُ أَبْتَغِی بِذَلِکَ الزُّلْفَهَ عِنْدَکَ وَ الْقُرْبَهَ إلَیکَ وَ الْمَنْزِلَهَ لَدَیکَ وَ الْمَغْفِرَهَ لِذُنُوبِی وَالتَّوْبَهَ عَلَیَّ مِنْها بِمَنِّکَ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَحَرِّمْ بَدَنِی عَلَیَ النَّارِ وَ آمِنّی مِنْ عَذابِکَ وَ عِقابِکَ بِرَحْمَتِکَ یا أرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

۴ آن که هنگام ورود به حرم قدری از گیاه اذخر (گور گیاه) که گیاه خوشبوییست را بجود.

آداب ورود به مکّه مکرّمه و مسجدالحرام

چند چیز برای ورود به مکّه و مسجدالحرام مستحب است:

۱ آن که پیش از ورود به مکّه از محلّی به نام «فخّ» غسل کند.

۲ آن که پیاده و با پای برهنه و با وقار و آرامش وارد مکّه شود.

۳ آن که پس از ورود به دشت مکّه لباسهای کهنه و مندرس خود را بپوشد.

۴ در صورتی که از مدینه عازم مکّه باشد، به جهت تأسّی و پیروی از پیامبر اکرم (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) از بالای شهر مکّه یعنی عقبه مدنیین وارد و از پایین شهر یعنی ذی طوی خارج شود.

۵ پس از ورود به شهر مکّه، به تأسّی و پیروی از امیرالمؤمنین علی (عَلَیْهِ السَّلَام) ابتدا به منزلش برود و سپس به مسجدالحرام برای طواف.

۶ با پای برهنه و با وقار و خشوع وارد مسجدالحرام شود.

۷ از در «بنی شیبه» وارد مسجدالحرام شود و این در اگر چه به علت توسعه مسجدالحرام اکنون جایش مشخص

نیست، ولی چون بعضی گفته اند به جای «باب السلام» فعلی بوده است، لذا اولی آن است که از «باب السلام» وارد شود.

و پس از ورود به طور مستقیم حرکت کند تا از ستونها بگذرد

و مستحب است بر در مسجد ایستاده و بگوید:

«اَلسَّلامُ عَلَیکَ أَیهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ بِسْمِ اللّهِ وَ باللّهِ وَ مِنَ اللّهِ وَ مَا شَاءَ اللّهُ وَ اَلسَّلامُ عَلیَ أَنبیاءِ اللّهِ وَ رَسُلِهِ وَ اَلسَّلامُ عَلیَ رَسُوْلِ اللّهِ وَ اَلسَّلامُ عَلیَ إِبْراهِیمَ (خَلِیلِ اللّهِ) وَ الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ».

آن گاه وارد مسجد شود در حالی که رو به کعبه باشد و دستها را به طرف آسمان بلند کند و بگوید:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ فِی مَقَامِی هَذا وَ فِی أَوَّلِ مَناسِکِی أنْ تَقَبَّلَ تَوْبَتِی وَ أَنْ تَجَاوَزَ عَن خَطِیئَتِی وَ تَضَعَ عَنِّی وِزْرِی اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی بَلَّغَنِی بَیتَهُ الحَرامَ اَللَّهُمَّ إنّی اُشْهِدُکَ أَنَّ هَذا بَیتُکَ الحَرامُ الَّذِی جَعَلْتَهُ مَثَابَهً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً مُبَارَکاً وَ هُدًی لِلْعَالَمِینَ اَللَّهُمَّ إنّی عَبْدُکَ وَ الْبَلَدُ بَلَدُکَ وَ الْبیتُ بَیتُکَ جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَکَ وَ أَؤُمُّ طَاعَتَکَ مُطِیعَاً لِأَمْرِکَ رَاضِیاً بِقَدَرِکَ أسْأَلُکَ مَسأَلَهَ الْمُضْطَرِّ (الْفَقِیرِ) إِلَیکَ الْخائِفِ لِعُقُوبَتِکَ اَللَّهُمَّ افْتَحْ لِی أَبْوابَ رَحْمَتِکَ وَاسْتَعْمِلْنِی بِطاعَتِکَ وَ مَرْضاتِکَ»

و در روایت دیگری آمده:

بر در مسجد ایستاده بگوید:

«بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ مِنَ اللّهِ وَ ما شاءَ اللّهُ وَ عَلَی مِلَّهِ رَسُولِ اللّهِ (صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ) وَ خَیرُ الاَسْماءِ لِلّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ السَّلامُ عَلَی رَسُولِ اللّهِ (صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ) اَلسَّلامُ عَلَی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا النَّبِیُّ وَرحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ اَلسَّلامُ عَلَی أَنْبِیاءِ اللّهِ وَ رُسُلِهِ اَلسَّلامُ عَلَی إِبْراهِیمَ خَلِیلِ الرَّحْمنِ اَلسَّلامُ عَلَی

الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ اَلسَّلامُ عَلَينا وَ عَلَى عِبادِ اللّهِ الصّالِحِينَ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ بارِكْ عَلَى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد كَما صَلَّيتَ وَ بارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلَى اِبْراهِيمَ وَ آلِ اِبْراهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ عَلَى اِبْراهِيمَ خَلِيلِكَ وَ عَلَى أَنْبياءِكَ وَ رُسُلِكَ وَ سَلِّمْ عَلَيهِم وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرسَلِينَ وَ الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ اَللّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوابَ رَحْمَتِكَ وَ اسْتَعْمِلْنِي فِي طاعَتِكَ وَ مَرْضاتِكَ وَ احْفَظْنِي بِحِفْظِ الإِيمانِ اَبَداً ما اَبْقَيتَنِي جَلَّ ثَناءُ وَجْهِكَ الْحَمْدُلِلّهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِنْ وَفْدِهِ وَزُوّارِهِ وَ جَعَلَنِي مِمَّنْ يعْمُرُ مَساجِدَهُ وَ جَعَلَنِي مِمَّن يناجِيهِ اَللّهُمَّ إنِّي عَبْدُكَ وَ زائِرُكَ فِي بَيتِكَ وَ عَلَى كُلِّ مَأْتِي حَقٌّ لِمَنْ أَتاهُ وَزارَهُ وَ أَنْتَ خَيرُ مَأْتِي وَ أَكْرَمُ مَزُور فَأَسْأَلُكَ يا اَللّهُ يا رَحْمنُ وَ بِأَنَّكَ واحِدٌ اَحِدٌ صَمَدٌ لَمْ تَلِدْ وَ لَمْ تُولَدْ وَ لَمْ يكُنْ لَهُ (لَكَ) كُفُواً أَحَدٌ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَ رَسُولِكَ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيتِهِ يا جَوادُ يا كَرِيمُ يا ماجِدُ يا جَبّارُ يا كَرِيمُ أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ تُحْفَتَكَ اِيايَ بِزِيارَتِي اِياكَ اوَّلَ شَيْء تُعْطِينِي فَكاكَ رَقَبَتِي مِنَ النّارِ».

آن گاه سه بار بگوید:

«اَللّهُمَّ فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النّارِ».

سپس بگوید:

«وَ أَوسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الحَلالِ الطَّيبِ وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ شَياطِينِ الإِنْسِ وَ الْجِنِّ وَشَرَّ فَسَقَهِ العَرَبِ وَالعَجَمِ».

و هنگامی که به نقطه محاذی حجرالاسود رسید مستحب است بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلا اللّهُ وَحْدَهُ لاشَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللّهِ وَ كَفَرْتُ بِالطاغُوتِ وَ بِاللّاتِ و الْعُزّى وَبِعِبادَهِ

الشَّیطانِ و بِعِبادَهِ کُلِّ نِدٍّ یدْعیَ مِنْ دُونِ اللّهِ».

سپس به طرف حجرالاسود رفته آن را استلام کند و بگوید:

«الْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی هَدانَا لِهذا وَ مَا کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَولا أنْ هَدانَا اللّهُ سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ الاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ و أَکْبَرُ مِمَّا أَخْشَی و أَحْذَرُ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ لَهُ المُلْکُ وَ لَهُ الحَمْدُ یحْیی وَ یمِیتُ وَ یمِیتُ وَ یحْیی بِیدِهِ الْخَیرُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

آن گاه همان صلواتی که بر محمد (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) و آل او (عَلَیْهِمُالسَّلَام) و همان سلامی که بر انبیای الهی در وقت ورود به مسجدالحرام فرستاد، در این جا نیز بفرستد.

سپس بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أُؤْمِنُ بِوَعْدِکَ وَأُوفِی بِعَهْدِکَ».

و در روایت صحیحی از امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) نقل شده است که فرمود:

«هرگاه به حجرالاسود نزدیک شدی، دسته ای خود را بالا ببر، حمد و ثنای الهی را به جا آور، بر پیغمبر (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) درود فرست و از خداوند متعال بخواه که از تو قبول کند.

سپس حجرالاسود را استلام کن و آن را ببوس و اگر نتوانستی دسته ای خود را به آن بمال و اگر این را هم نتوانستی با دست به آن اشاره کن و بگو:

اَللّهُمَّ أمَانَتِی أَدَّیتُها وَ مِیثَاقِی تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی بالْمُوَافَاهِ

اَللّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ و عَلَی سُنَّهِ نَبِیکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللّهِ وَ کَفَرْتُ بِالجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ بِاللّاتِ وَ الْعُزَّی وَ

عِبادَهِ الشَّیطانِ وَ عِبادَهِ کُلِّ نِدٍّ یدْعَی مِنْ دُونِ اللّهِ.

و اگر تمام آنچه را که ذکر شد نتوانستی بگویی، بعضی از آن را بگو و بگو:

اَللَّهُمَّ إِلَیکَ بَسَطْتُ یدِی وَ فِیما عِندَکَ عَظُمَتْ رَغْبَتی فَاقْبَلْ سَبْحَتِی وَ اغْفِرْ لِی وَ ارْحَمْنِی اَللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکُفْرِ و الفَقْرِ وَ مَواقِفِ الخِزْی فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَهِ».

آداب طواف

۱ در روایت صحیحی از امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) نقل شده است که فرمود:

«هفت شوط به دور خانه خدا طواف کن و در حال طواف بگو:

اَللَّهُمَّ اِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی یمْشَی بِهِ عَلیَ طَلَلِ الْمَاءِ کَما یمْشَی بِهِ عَلَی جُدَدِ الأَرْضِ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی یهْتَزُّ لَهُ عَرْشُکَ وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تَهْتَزُّ لَهُ أَقْدامُ مَلائِکَتِکَ وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ مُوسَی مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَأسْتَجَبْتَ لَهُ وَ أَلْقَیتَ عَلَیهِ مَحَّبهً مِنْکَ وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّد (صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ) مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ أَتْمَمْتَ عَلَیهِ نِعْمَتَکَ أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذا وَ کَذا».

و به جای «کَذَا وَ کَذَا» آنچه را از دعا دوست داری بگو.

و هر وقت در طواف به در کعبه رسیدی، بر پیغمبر (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) درود فرست و در بین رکن یمانی و حجرالاسود بگو:

«رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ»

و در حال طواف بگو:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی إِلَیکَ فَقِیرٌ وَ إِنِّی خائِفٌ مَسْتَجِیرٌ فَلا تُغَیرْ جِسْمِی وَ لاتُبَدِّلْ اِسْمِی»

۲ و از امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) روایت شده که فرموده است:

«هرگاه علی بن الحسین (عَلَیْهِ السَّلَام) به حجر اسماعیل (عَلَیْهِ السَّلَام) می رسید،

پیش از آن که به ناودان برسد سر خود را بلند می کرد و سپس می گفت:

اَللَّهُمَّ أَدْخِلْنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ وَ أَجِرْنِی بِرَحْمَتِکَ مِنَ النَّارِ وَ عافِنِی مِنَ السُّقْمِ وَ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ وَ ادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَ الإنْسِ وَ شَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ».

۳ و در روایت صحیحی آمده است که امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) پس از گذشتن از حجر اسماعیل (عَلَیْهِ السَّلَام) وقتی که به پشت کعبه رسید گفت:

«یا ذَا المَنِّ وَ الطَّوْلِ وَ الجُوْدِ و الْکَرَمِ إنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لِی وَ تَقَبَّلْهُ مِنِّی إنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ».

۴ و روایت شده که حضرت رضا (عَلَیْهِ السَّلَام) وقتی به نقطه محاذی رکن یمانی رسید، ایستاد و دسته ای خود را بلند کرد و بعد گفت:

«یا اللّهُ یا وَلِی الْعَافِیهِ وَ یا خالِقَ العَافِیهِ وَ یا رَازِقَ الْعَافِیهِ وَ الْمُنْعِمَ بالْعَافِیهِ وَ الْمَنّانَ بالعَافِیهِ وَ الْمُتَفَضِّلِ بَالْعَافِیهِ عَلیَّ وَ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِکَ یا رَحْمنَ الدُّنْیا وَ الآخِرَه وَ رَحِیمَهُما صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ ارْزُقْنا العَافِیَهَ وَ دَوَامَ العَافِیهِ وَ تَمامَ العَافِیهِ و شُکْرَ العَافِیهِ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَه یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».

۵ و در روایت صحیحی از امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) نقل شده که فرمود:

هرگاه از طوافت فارغ شدی و به پشت کعبه یعنی نقطه محاذی مستجار کمی پیش از رکن یمانی رسیدی، دست هایت را بر دیوار کعبه پهن کن، شکم (بدن) و گونه خود را به کعبه بچسبان و بگو:

«اَللَّهُمَّ الْبیتُ بَیتُکَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُکَ وَ هَذا مَکانُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النَّارِ».

سپس تقصیرهایی که از تو سرزده، در محضر خداوند متعال اقرار

کن، زیرا هیچ بنده مؤمنی به گناهانش در این جا اقرار نمی کند مگر این که خداوند او را می بخشد ان شاء اللّه و می گویی:

«اَللَّهُمَّ مِنْ قِبَلِکَ الرَّوْحُ وَ الفَرَجُ وَ العَافِیهُ اَللَّهُمَّ إِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لِی وَ اغْفِرْ لِی مَا اطَّلَعْتَ عَلَیهِ مِنِّی وَ خَفِیَ عَلَی خَلْقِکَ»

سپس به خداوند متعال از آتش جهنم پناه ببر و آنچه دوست داری برای خود دعا کن، سپس رکن یمانی را استلام کن و بعد برو برای حجرالاسود.

۶ و از حضرت صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) نقل شده که فرموده است:

(سپس استقبال کن رکن یمانی را و رکنی را که در آن حجرالاسود است و طواف را به آن ختم کن و بگو:

«اَللَّهُمَّ قَنِّعْنِی بِما رَزَقْتَنِی وَ بَارِکْ لِی فِیمَا آتَیتَنِی»

۷ و از جمله چیزهایی که برای طواف کننده مستحب می باشد امور ذیل است:

(۱) در تمام شوطها همه چهار رکن کعبه را استلام کند و این استحباب در رکن یمانی و رکنی که در آن حجرالاسود است، مؤکّد است و نیز بوسیدن این دو رکن و گذاشتن گونه بر آنها و دعا کردن نزد رکن یمانی، مستحب مؤکّد است.

(۲) خودش را در شوط هفتم به مستجار یعنی نقطه مقابل پشت درِ کعبه بچسباند.

(۳) در وقت استلام حجرالاسود بگوید:

«أَمَانَتِی أَدَّیتُهَا وَ مِیثاقِی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی بِالمُوافَاهِ».

(۴) تا در مکّه است طواف را مکرر انجام دهد، از امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) روایت شده که فرموده است:

«خداوند تبارک و تعالی یکصد و بیست رحمت در اطراف کعبه قرارداده است، شصت تای آنها برای طواف کنندگان است و چهل تا برای نمازگزاران و بیست تا برای کسانی که به کعبه

نگاه می کنند».

(۵) آن که در وقت زوال آفتاب با سر و پای برهنه طواف کند و قدمها را کوتاه بردارد و چشمها را به طرف زمین اندازد و در هر طواف بدون این که کسی را اذیت کند حجرالاسود را استلام کند و ذکر خدا را از زبانش قطع نکند.

(۶) آن که در هر شبانه روز ده طواف کند، سه تا اوّل شب سه تا آخر شب، دو تا در وقت صبح و دوتا بعد از ظهر.

(۷) طوافهایش را در شبانه روز بشمارد.

(۸) سیصد و شصت طواف به عدد روزهای سال انجام دهد و اگر نتوانست سیصد و شصت شوط انجام دهد.

و مستحب است بسیار طواف کند و نگه داشتن متاع کسی که برای طواف رفته است مستحب است.

آداب نماز طواف

۱ در نماز طواف مستحب است پس از سوره حمد، در رکعت اوّل سوره توحید و در رکعت دوم سوره جحد خوانده شود.

۲ و پس از پایان نماز مستحب است حمد و ثنای الهی را به جا آورد و بر محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم) و آل او (عَلَيْهِمُالسَّلَام) درود فرستد و از خداوند متعال بخواهد تا از او قبول نماید.

۳ و روایت شده که حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) پس از نماز طواف به سجده رفت و در آن گفت:

«سَجَدَ وَجْهِی لَکَ تَعَبُّدَاً وَ رِقّاً لا إِلهَ إِلاَّ اَنْتَ حَقّاً حَقّاً الاَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ شَیْء وَ الآخِرُ بَعْدَ کُلِّ شَیْء وَهَا أَنَا ذا بَینَ یدَیکَ ناصِیتِی بِیدِکَ فَاغْفِرْ لِی إِنَّهُ لایغْفِرُ الذَّنْبَ العَظِیمَ غَیرُکَ فَاغْفِرْ لِی فَإِنِّی مُقِرٌّ بِذُنُوبِی عَلَی نَفْسِی و لایدْفَعُ الذَّنْبَ العَظِیمَ غَیرُکَ»

سپس سر از سجده برداشت، در

حالی که روی مبارکش از گریه آن چنان تر بود که گویا حضرت روی مبارک را در آب فرو برده باشد.

۴

و مستحب است پس از نماز طواف واجب این دعا خوانده شود:

«اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِی بِطَواعِیَتِی إیاکَ وَ طَواعِیَتِی رَسُولَکَ (صَلَّی الله عَلیهِ وَ آلِهِ)

اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنِی أنْ أَتَعَدَّی حُدُودَکَ وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ یحِبُّکَ وَ یحِبُّ رَسُولَکَ وَ مَلائِکَتَکَ وَ عِبادَکَ الصَّالِحِینَ».

۵

و مستحب است پس از نماز طواف و پیش از رفتن به صفا برای سعی از آب زمزم بنوشد و بگوید:

«اللّٰهُمَ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً وَ رِزْقاً واسِعاً وَ شِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَ سُقْم».

و در صورت امکان مستحب است پس از نماز طواف به چاه زمزم برود و یک یا دو دَلْو آب از آن برداشته و از آن نوشیده و بر سر و پشت و شکمش ریخته و بگوید:

«اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمَاً نافِعاً وَ رِزقاً واسِعاً وَ شِفاء اً مِن کْلِّ داء وَسُقم»

۶ سپس نزد حجرالاسود برود و از آن جا به طرف صفا برود.

آداب سعی

۱ مستحب است رفتن به صفا از دری باشد که مقابل حجرالاسود است و با آرامش و وقار به طرف صفا حرکت کند.

۲ و پس از استقرار بر کوه صفا به کعبه نگاه کند و به رکنی که حجرالاسود در آن است متوجّه شود و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و نعمت های ظاهری و باطنی او را به یاد آورد، سپس هفت مرتبه «اَللّٰهُ اَکْبَرُ» بگوید و هفت مرتبه «اَلْحَمْدُلِلّٰهِ» و هفت مرتبه «لا اِلَهَ الّاَاللّٰهُ» و سه مرتبه «لا اِلَهَ اِلا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یحْیی وَ یمِیتُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْء

قَدِيرٌ».

آنگاه بر محمد و آل او (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم) درود فرستد، سپس سه مرتبه بگوید:

«اَللّهُ اَکْبَرُ عَلَی ما هَدَانا وَ الْحَمْدُلِلّهِ عَلَی مَا أَوْلانا وَ الْحَمْدُلِلّهِ الْحَیِّ القَیومِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ الْحَیِّ الدَّائِمِ».

سپس سه مرتبه بگوید:

«أَشْهَدُ أنْ لا اِلَهَ اِلا اللّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ لانَعْبُدُ الا إیاهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ».

سپس سه مرتبه بگوید:

«أللَّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ الْعَفْوَ وَ الْعَافِیَهَ وَ الیقینَ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَهِ».

سپس سه مرتبه بگوید:

«أللَّهُمَّ آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ»

سپس صد مرتبه «اَللّهُ أَکْبَرُ» و صد مرتبه «اَلْحَمدُلِلّهِ» و صد مرتبه «سُبْحانَ اللّهِ» بگوید و سپس بگوید:

«لا إِلَهَ إلا اللّهُ وَحْدَهُ وَعْدَهُ أَنْجزَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ غَلَبَ الأحْزابَ وَحْدَهُ فَلَهُ المُلْکُ وَ لَهُ الحَمْدُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ أللَّهُمَّ بارِکْ لِی فِی الْمَوْتِ وَ فِیما بَعْدَ الْمَوْتِ أللَّهُمَّ إِنِّی أعُوذُ بِکَ مِنْ ظُلْمَهِ القَبْرِ وَ وَحْشَتِهِ. أللَّهُمَّ اَظِلَّنی فِی ظِلِّ عَرْشِکَ یومَ لاظِلَّ إلا ظِلُّکَ».

سپس دینش و خودش و اهلش را به خدا امانت بسپارد با خواندن مکرر این دعا: «أسْتَوْدِعُ اللّهَ الرَّحْمنَ الرَّحِیمَ الَّذِی لاتَضِیعُ وَدَائِعُهُ دِینِی وَ نَفْسِی وَ أَهْلی اَللَّهمَّ اسْتَعْمِلْنِی عَلَی کِتابِکَ وَ سُنَّهِ نَبِیکَ وَتَوَفَّنِی عَلَی مِلَّتِهِ وَ أَعِذْنِی مِنَ الفِتْنَهِ»

سپس سه مرتبه «اَللّهُ أَکْبَرُ» بگوید:

آنگاه آنچه را که گذشت دو بار تکرار کند، سپس یک بار «اللّهُ أَکْبَرُ» بگوید.

آنگاه آنچه را که گذشت یک بار تکرار کند و اگر تمام آنچه که در شماره (۲) تا این جا ذکر شد نتوانست انجام دهد، هر مقدار از آن را می تواند انجام دهد.

۳ و روایت شده که امیرالمؤمنین (عَلَیْهِ السَّلَام)

هر گاه بر کوه صفا بالا می رفت رو به کعبه می کرد، سپس دو دست خود را بلند می کرد و بعد می گفت:

«أللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی کُلَّ ذنْب أَذْنَبْتُهُ قَطُّ فَإِنْ عُـِدْتُ فَعُـِدْ عَلیَّ بِالمَغْفِرَهِ فَإِنَّکَ أَنْتَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ أللَّهُمَّ افْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ فَإِنَّکَ إنْ تَفعَـِلْ بی مـا أَنتَ أَهلُهُ تَرْحَمْنِی وَ إِنْ تُعَـِذِّبْنِی فَـأَنْتَ غَنِیٌ عَنْ عَـِذابِی وَ أَنَـا مُحْتـاجٌ إلی رَحْمَتِـِکَ فَیـا مَنْ أَنَـا مُحْتاجٌ إلی رَحْمَتِهِ ارْحَمْنِی أللَّهُمَّ لاتَفْعَـِلْ بِی مَـِا أَنَـا أَهْلُهُ فـإِنَّکَ إِنْ تَفْعَـِلْ بِی مَـِا أَنَا أَهلُهُ تُعَـِذِّبْنِی وَ لَمْ تَظْلِمْنِی أَصْـِبَحْتُ أَتَّقِی عَـِدْلَکَ وَ لا أَخافُ جَوْرَکَ فَیا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لا یجُورُ ارْحَمْنِی»

۴ و از امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) روایت شده که فرموده است:

«اگر می خواهی مالت افزون شود، زیاد بر کوه صفا بایست».

۵

و مستحب است پیاده سعی کند و با آرامش و وقار تا رسیدن به جای مناره اوّل راه برود و از آن جا تا جای مناره دوم هروله نمایـد (و بر زنان هروله نیست) و سپس با آرامش و وقار حرکت کرده تا به مروه بالا رود و بر آن همان که بر کوه صفا انجام داد انجام دهد، سپس به همان صورتی که از صفا به مروه رفت، از مروه به صفا برگردد.

و اگر سواره سعی را انجام می دهد، با سرعت بیشتری بین دو مناره حرکت کند.

۶ و سزاوار است در حال سعی در گریه کردن کوشش کند و بسیار خدا را بخواند.

۷

و مستحب است سعی را با طهارت از حدث اکبر و اصغر انجام دهد.

آداب بستن احرام حج تا وقوف در عرفات

آنچه از آداب احرام پیش از این ذکر شد، در احرام حج نیز جاری است.

۱ هرگاه احرام حج بست

و از مکّه خارج شد، مستحب است در راهش به منی تلبیه را با صدای غیربلند بگوید، تا این که مشرف بر سرزمین «أبطح» شود، که از آن جا به بعد مستحب است تلبیه را با صدای بلند بگوید.

و هنگامی که متوجّه به منی شود مستحب است بگوید:

«أللَّهُمَّ إیاکَ أَرْجُو وَ إیاکَ أَدْعُوْ فَبَلِّغْنِی أَمَلِی وَ أَصلِحْ لِی عَمَلِی»

۲ با آرامش و وقار به طرف منی حرکت کند در حالی که مشغول ذکر خدا باشد و چون به آن جا رسید بگوید:

«الْحَمْدُ للّهِ الَّذِی أَقْدَمَنِیها صَالِحاً فِی عافِیه وَ بَلَّغَنِی هذَا الْمَکانَ»

سپس بگوید:

«أللَّهُمَّ هذِهِ مِنی وَ هذِهِ مِمّا مَنَنْتَ بِها عَلَینا مِنَ الْمَناسِکِ فَأَسْأَلُکَ أَنْ تَمُنَّ عَلَینا بِما مَنَنْتَ بِهِ عَلَی أنْبِیائِکَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُکَ وَفِی قَبْضَتِکَ»

۳

و مستحب است شب عرفه را در منی بماند و شب را در طاعت خداوند متعال به آخر برساند و افضل آن است که عباداتش مخصوصاً نمازهایش در مسجد «خیف» باشد و پس از خواندن نماز صبح تا طلوع آفتاب مشغول تعقیب شود، سپس عازم عرفات شود و می تواند پس از طلوع فجر از منی خارج شود و اولی بلکه احتیاط مستحب آن است که پیش از طلوع آفتاب از «وادی مُحَسَّر» نگذرد و خارج شدن پیش از طلوع فجر از منی مکروه است.

۴ و هنگامی که به عرفات متوجّه شد مستحب است که بگوید:

«أللَّهُمَّ إِلَیکَ صَمَدْتُ وَ إِیاکَ اعْتَمَدْتُ وَ وَجْهَکَ أرَدْتُ فَأَسْأَلُکَ أنْ تُبارِکَ لِی فِی رِحْلَتی و أَنْ تَقْضِیَ لِی حَاجَتِی وَ أَنْ تَجْعَلَنِی الْیوْمَ مِمَّنْ تُباهِی بِهِ مَنْ هُوَ أَفضَلُ مِنِّی»

سپس تلبیه را تا رسیدن به عرفات بگوید.

آداب وقوف در عرفات

وقوف در عرفات مستحبات زیادی دارد که

ما بعضی از آنها را ذکر می کنیم:

۱ با طهارت بودن در حال وقوف.

۲ غسل نمودن هنگام زوال آفتاب (ظهر).

۳ فارغ کردن خود را برای دعا و توجه به خداوند متعال.

۴ وقوف در سمت چپ پایین کوه «رحمه»

۵ خواندن نماز ظهر و عصر روز عرفه را پشت سر هم و بدون فاصله، با یک اذان و دو اقامه.

۶ دعا کردن به آنچه می تواند از دعاهای روایت شده و غیر آنها و خواندن دعاهای روایت شده افضل است و از جمله دعای امام حسین (عَلَیْهِ السَّلَام) و دعای فرزندش امام زین العابدین (عَلَیْهِ السَّلَام) در روز عرفه است و از جمله آنهاست آنچه در صحیحه معاویه بن عمار از امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) آمده است، که حضرت فرمود:

همانا در روز عرفه مستحب است نماز ظهر و عصر را زودتر و پشت سر هم بدون فاصله بخوانی تا خود را برای دعا فارغ گردانی، زیرا که این روز روز دعا و درخواست از خداوند متعال است و پس از خواندن نماز ظهر و عصر با آرامش و وقار به جایگاه وقوف برو و در آن جا حمد کن خدای را و «لا اِلهَ اِلّااللّهُ» بگو و بزرگ بدار و تمجید نما خدای را و ثنای او را به جا آور و صدبار «اَللّهُ أکْبَرُ» بگو و صدبار «اَلْحَمْدُلِلّهِ» و صدبار «سُبْحَانَ اللّهِ» و صدبار «قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ» را بخوان و آنچه دوست داری از دعاها را بخوان و در خواندن دعا کوشش بنما، زیرا که آن روز روز دعا و سؤال است و از شیطان به خداوند پناه ببر، زیرا بهترین

جایی که شیطان دوست دارد انسان را در آن از خدا غافل کند همانا روز عرفه در سرزمین عرفات است و بر حذر باش از این که مشغول تماشای مردم شوی و تنها متوجّه خود باش و از جمله این دعا را بخوان:

«أَللَّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ فَلا تَجْعَلْنِی مِنْ أَخْیبِ وَ فْدِکَ و أرْحَمْ مَسِیرِی إِلَیکَ مِنَ الْفَجِّ العَمِیقِ»

و این دعا را بخوان:

«أللَّهُمَّ رَبَّ المَشاعِرِ کُلِّها فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَ أوْسِعْ عَلیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ وَ أدْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الجِنِّ وَ الإِنْسِ»

و بگو:

«أللَّهُمَّ لاتَمْکُرْ وَ لاتَخْدَعْنی وَ لاتَسْتَدْرِجْنِی»

و بگو:

«أللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَوْلِکَ وَ جُودِکَ وَ کَرَمِکَ وَ مَنِّکَ وَ فَضْلِکَ یا أسْمَعَ السّامِعِینَ وَ یا أَبصَرَ النّاظِرِینَ وَ یا أسْرَعَ الحَاسِبِینَ وَ یا أرْحَمَ الرَّاحِمِینَ أنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذا و کَذا».

و به جای جمله (کَذَا وَ کَذَا) حوائج خود را ذکر کن.

و در حالی که سرت به طرف آسمان بلند باشد بگو:

«أللَّهُمَّ حَاجَتْی إِلَیکَ اَلَّتِی إنْ أَعْطَیتَنِیها لَمْ یضُرَّنی مَا مَنَعْتَنِی وَ الَّتِی إنْ مَنَعْتَنِیهَا لَمْ ینْفَعْنِی مَا أَعْطَیتَنِی أسْأَلُکَ خَلاصَ رَقَبَتْی مِنَ النَّارِ»

و از جمله این دعا را بخوان:

«أللَّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ وَ مَلْکُ یدِکَ نَاصِیتِی بِیدِکَ وَ اَجلی بِعِلْمِکَ أَسْأَلُکَ اَنْ تُوَفِّقَنِی لِمَا یرْضِیکَ عَنِّی وَ اَنْ تُسَلِّمَ مِنِّی مَنَاسِکِیَ الَّتِی اَرَیتَهَا خَلِیلَکَ اِبْراهِیمَ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَدَلَّتَ عَلیهَا نَبِیکَ مُحَمَّداً (صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ)

و در آن چه می گویی جملات زیر باشد:

«اَللَّهُمَّ اجْعَلْنِی مِمَّنْ رَضِیتَ عَمَلَهُ وَأَطَلْتَ عُمْرَهُ وأحْییتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَیاهً طَیبَهً».

و از جمله دعاهای وارد شده آن است که معاویه بن عمار از امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) روایت نموده، که حضرت فرمود:

رسول

خد (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم) به علی (عَلَیْهِ السَّلَام) تعلیم فرمود که در روز عرفه بگوید:

«لاـ إِلَهَ إلاَّ الله وَحْـدَهُ لا شَـرِیکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْـدُ یحْیی وَیمِیتُ ویمِیتُ وَیحیی وَ هُوَ حَی لا یمُوتُ بِیـدِهِ الْخَیرُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیء قَدِیرٌ اَللَّهُمَّ لَکَ صَلاتِی وَدِینِی ومَحْیایَ وَمَماتِی وَ لَکَ تُراثِی وَ بِکَ حَوْلِی وَ مِنْکَ قُوَّتِی أَللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوْذُ بِکَ مِنَ الفَقْرِ وَ مِنْ وَسْواسِ الصَّدْرِ وَ مِنْ شَتاتِ الأَمْرِ وَ مِنْ عَذابِ النّارِ ومِنْ عَذابِ الْقَبْرِ أللَّهمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ خَیرِ ما تَأْتِی بِهِ الرِّیاحُ وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مَا تَأْتِی بِهِ الرِّیاحُ وَ أَسْأَلُکَ خَیرَ اللَّیلِ وخَیرَ النَّهار».

و از جمله دعاهای وارد شده آن است که عبداللّه بن میمون نقل کرده، که شنیدم امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) فرمود:

رسول اکرم (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم) در عرفات وقوف فرمود و هنگام غروب آفتاب پیش از آن که شروع به غروب کند این دعا را خواند:

«أَللَّهُمَّ إِنِّی أعُوذُ بِکَ مِنَ الفَقْرِ وَ مِنْ تَشَتُّتِ الأَمْرِ وَ مِنْ شَرِّ مَا یحْدُثُ بِالْلَّیلِ وَ النَّهارِ أَمْسَی ظُلْمِی مُسْتَجِیراً بِعَفْوِکَ وَأَمْسَی خَوْفِی مُسْتَجِیراً بِأَمانِکَ وَأَمْسَی ذُلِّی مُسْتَجِیراً بِوَجْهِکَ الْباقِی یا خَیرَ مَنْ سُئِلَ وَ یا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطَی جَلِّلْنِی بِرَحْمَتِکَ وَأَلْبِسْنِی عافِیتَکَ وَاصْرِفْ عَنِّی شَرَّ جَمِیعِ خَلْقِکَ».

و ابو بصیر از امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) روایت کرده که فرمود:

هنگامی که روز عرفه خورشید غروب کرد بگو:

«اَللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ العَهْـدِ مِنْ هـذا المَوْقِفِ وَ ارْزُقْنِیهِ (مِنْ قابِل) أَبَداً ما أَبْقَیتَنِی وَاقْلِبْنِی الْیوْمَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لِی مَرْحُوماً مَغْفُوراً لِی بِأَفْضَلِ ما ینْقَلِبُ بِهِ

الْیوْمَ أحَـدٌ مِنْ وَفـدِکَ وَحُجّـاجِ بَیتِکَ الْحَرامِ وَ اجْعَلْنِی الْیوْمَ مِنْ أکْرَمِ وَفْدِکَ عَلَیکَ وَأعْطِنِی أفْضَلَ ما أعْطَیتَ أحَـدَاً مِنْهُمْ مِنَ الْخَیرِ وَ الْبَرَکَهِ وَ الرَّحْمَهِ وَ الرِّضْوانِ وَ الْمَغْفِرَهِ وَ بارِکْ لَهُمْ فِی».

و همچنین از حضرت صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) روایت کرده که فرمود:

هنگامی که به محل وقوف رسیدی رو به خانه خدا کن و صـدبار «سُبْحانَ اللّهِ» بگو و صدبار «اَللّهُ اَکْبَرُ» و صدبار «ماشاءَاللّهُ لا قُوَّهَ اِلا بِاللّهِ» و صدبار: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ لَهُ المُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یحْیی وَیمِیتُ وَیمِیتُ وَیحیی بِیدِهِ الْخَیرُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیء قَدِیرٌ»

آن گاه ده آیه اوّل سوره بقره را بخوان، سپس سه بار «قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَـدٌ» را بخوان و بعد آیه الکرسی را تا آخرش و بعد از آن آیه سخره را بخوان و آن این است:

«إنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمواتِ وَالأرْضَ فِی سِتَّهِ أَیام ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یغْشِی اللَّیلَ النَّهارَ یطْلُبُهُ حَثِیثاً». تا آخر آیه، بعد:

«قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و «قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الناسِ» را تا آخر بخوان، سپس خدا را حمد کن بر تمام نعمتهایی که به تو داده از مال و خانواده و ... و نیز خدا را حمد کن بر تمام سختیهایی که به وسیله آنها تو را آزمایش کرده.

و بگو:

«اَللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلَی نَعْمائِکَ الَّتِی لا تُحْصَی بِعَدَد وَ لا تُکافَأُ بِعَمَل».

و تمام آیاتی را که حمـد خدا در آنها ذکر شده بخوان و نیز بخوان تمام تسبیح ها و تکبیرها و تهلیل هایی که برای او در قرآن ذکر شده.

و بر محمد (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم)

و آل او (عَلَيهِمُالسَّلَام) صلوات بفرست و آن را بسیار تکرار کن و در آن کوشش نما و خدا را به تمام نامهایی که برای خود در قرآن ذکر فرموده و به هر نام دیگری که از او می دانی و به نامهایی که در آخر سوره حشر برای او ذکر شده، بخوان و بگو:

«أَسْأَلُكَ يا اَللّهُ يا رَحْمنُ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، وَأَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ وَقُدْرَتِكَ وَعِزَّتِكَ وَبِجَمِيعِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُكَ، وَبِجَمْعِكَ وَبِأَرْكانِكَ كُلِّها وَبِحَقِّ رَسُولِكَ صَلَواتُ اللّهُ عَلَيهِ وَ بِاسْمِكَ الأَكْبرِ الأَكْبرِ وَبِاِسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِى مَنْ دَعاكَ بِهِ كانَ حَقّاً عَلَيكَ أَنْ لا تَخِيبَهُ وَ بِاسْمِكَ الأَعْظَمِ الأَعْظَمِ الَّذِى مَنْ دَعاكَ بِهِ كانَ حَقّاً عَلَيكَ أَنْ لا تَرُدَّهُ وَأَنْ تُعْطِيهُ ما سَأَلَ أَنْ تَغْفِرَ لِى جَمِيعَ ذُنُوبِى فِى جَمِيعِ عِلْمِكَ فِى» و تمام حوائج آخرت و دنیای خود را از خداوند بخواه و آن که هر ساله تو را موفق به حج خانه اش بفرماید و هفتادبار بهشت را از او بخواه و هفتادبار توبه کن و این دعا را نیز بخوان:

«اَللَّهُمَّ فُكَّنِى مِنَ النَّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَى مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ الطَّيبِ وَادْرَأْ عَنِّى شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالإِنْسِ وَشرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ».

و چنانچه این دعاها را خواندی و هنوز آفتاب غروب نکرده بود، دوباره همه آنها را از اوّل تا به آخر و تکرار کن از دعا و تضرع و سؤال خسته و ملول نشو.

آداب وقوف در مزدلفه

آداب وقوف در مزدلفه نیز بسیار است و ما بعضی از آنها را ذکر می کنیم:

۱ آن که با آرامش و وقار و در حال استغفار کردن از عرفات کوچ کند و به طرف مزدلفه حرکت کند و چون به «کثیب

احمر»

یعنی تپه ای که خاکش قرمز است واقع در طرف راست راه رسید، بگوید:

«اَللّهُمَّ ارْحَمْ مَوْقِفِی وَزِدْ فِی عَمَلِی وَسَلِّمْ لِی دِینِی وَتَقبَّلْ مَناسِکِی».

۲ آن که در راه رفتن میانه روی کند.

۳ آن که نماز مغرب و عشاء را پشت سرهم و بدون فاصله با یک اذان و دو اقامه در مزدلفه بخواند.

۴ آن که وسط دشت طرف راست راه نزدیک به مشعر نزول توقف نماید

و مستحب است کسی که سفر اوّل حجّش می باشد، بر زمین مشعر قدم بگذارد.

۵ احیای آن شب به عبادت و دعاهای وارد شده و غیر آن و از جمله دعاهایی که وارد شده این است:

«اَللّهُمَّ هذِهِ جَمْعٍ اَللّهُمَّ إنِّی أسْأَلُکَ أنْ تَجْمَعَ لِی فِیها جَوامِعَ الْخَیرِ اَللّهُمَّ لا تُؤْیسْنِی مِنَ الْخَیرِ الَّذِی سَأَلْتُکَ أَنْ تَجْمَعَهُ لِی فِی قَلْبِی، وَأَطْلُبُ إلَیکَ أَنْ تُعَرِّفَنِی ما عَرَّفْتَ أوْلِیائَکَ فِی مَنْزِلِی هذا وَ أَنْ تَقِینِی جَوامِعَ الشَّرِّ».

۶ آن که هنگام طلوع فجر با طهارت باشد و پس از خواندن نماز صبح حمد و ثنای الهی را به جا آورد و نعمت ها و امتحان های الهی را که برای او پیش آمده به قدری که می تواند به یاد آورد و بر پیغمبر (صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) درود فرستد، سپس بگوید:

«اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ وَأوْسِعْ عَلَی مِنْ رِزقِکَ الْحَلالِ وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الجِنِّ وَالإنْسِ اَللّهُمَّ أَنْتَ خَیرُ مَطْلُوب إلَیهِ وَخَیرُ مَدْعوٍّ وَخَیرُ مَسْؤُول وَلِکُلِّ وافِد جائِزَةٌ فَاجْعَلْ جائزَتِی فِی مَوْطِنِی هذا أنْ تُقِیلَنِی عَثْرَتی وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِی وَأَنْ تَجاوَزَ عَنْ خَطِیئَتِی ثُمَّ اجْعَلِ التَّقوی مِنَ الدّنیا زَادِی».

۷ آن که ریگهای رمی جمرات را از مزدلفه بردارد و عدد آنها هفتاد است.

۸

سعی و آن عبارت است از این که در مسیر رفتن به منی وادی محسَّر را با سرعت طی کند و مقدار سعی به صد گام تقدیر شده است و بگوید:

«اَللَّهُمَّ سَلِّمْ لِی عَهْدِی وَاقْبَلْ تَوْبَتِی وَأَجِبْ دَعْوَتِی وَ اخْلُفْنِی بِخَیر فِیمَنْ تَرَکْتُ بَعْدِی».

آداب رمی جمرات

رمی جمرات مستحباتی دارد که از آن جمله است:

۱ آن که در حال رمی با طهارت باشد.

۲ هنگامی که ریگها را به دست گرفت بگوید:

«اَللَّهُمَّ هؤُلاءِ حَصَیاتی فَأَحْصِهِنَّ لِی وَ ارْفَعْهُنَّ فِی عَمَلِی».

۳ آن که هنگام انداختن هر ریگ بگوید:

«اَللّه أَکْبَرُ اَللَّهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیطانَ اَللَّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ وَ عَلَی سُنَّهِ نَبِیکَ اَللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجّاً مَبْرُوراً وَعَمَلا مَقْبُولا وَسَعْیاً مَشکُوراً وَذَنْباً مَغْفُوْرَاً».

۴ آن که برای رمی جمره عقبه ده یا پانزده ذراع از جمره دور بایستد.

۵ آن که پشت به قبله جمره عقبه را از طرف جلوی آن رمی کند، ولی جمره اولی و وسطی را در حالی که رو به قبله باشد رمی کند.

۶ آن که ریگ را بر انگشت ابهامش قرار دهد و با ناخن انگشت شهادت اشاره پرتاب کند.

۷ وقتی به جایگاه خود برگشت بگوید:

«اَللَّهُمَّ بِکَ وَثِقْتُ وَعَلَیکَ تَوَکَّلْتُ فَنِعْمَ الرَّبُ وَنِعمَ المَوْلَی وَنِعْمَ النَّصِیرُ».

آداب قربانی

قربانی مستحباتی دارد که از آن جمله است:

۱ آن که قربانی شتر، با عجز از آن گاو و با عجز از آن گوسفند نر باشد.

۲ آن که قربانی چاق باشد.

۳ آن که در وقت کشتن قربانی بگوید:

«وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ حَنِیفاً وَمَا أَنَا مِنَ المُشْرِکِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَبِذَلِکَ اُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ المُسْلِمِینَ اَللَّهُمَّ مِنْکَ وَ لَکَ بِسْمِ اللهِ واللهُ أَکْبَرُ اَللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّی».

۴ آن که خودش قربانیش را بکشد و اگر متمکّن نبود خود کارد را به دست گیرد و ذابح او در این امر دست او را گرفته، قربانی را بکشد و بنا بر آنچه در بعضی از روایات آمده مستحب است شاهد و ناظر کشتن قربانی اش باشد و می تواند دستش را روی

دست ذابح بگذارد.

آداب سر تراشیدن

در سرتراشیدن مستحب است:

۱ از طرف راست سر شروع کند و هنگام سرتراشیدن بگوید:

«اَللَّهُمَّ أَعْطِنِی بِکُلِّ شَعْرَه نُوراً یوْمَ الْقِیامَه».

۲ آن که موی خود را در خیمه اش در منی دفن کند

و مستحب است پس از سر تراشیدن ناخن های خود را و نیز قدری از شارب و اطراف ریش را کوتاه کند.

آداب طواف حج و سعی

آنچه از مستحبات برای طواف و نماز آن و سعی ذکر شده، در طواف حج و نماز آن و سعی حج نیز جاری است.

۲

و مستحب است طواف حج در روز عید انجام شود و هنگامی که بر در مسجد الحرام ایستاد مستحب است این دعا را بخواند:

«اَللَّهُمَّ أَعِنِّی عَلَی نُسُکِکَ وَ سَلِّمْنِی لَهُ وَسَلِّمْهُ لِی أَسْأَلُکَ مَسْأَلَهَ العَلِیلِ الذَّلِیلِ المُعْتَرِفِ بِذَنْبِهِ أَنْ تَرْجِعَنِی بِحاجَتِی اَللَّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ وَ الْبَلَدُ بَلَدُکَ و الْبیتُ بَیتُکَ جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَکَ وَ أَؤُمُّ طاعَتَکَ مُتَّبِعاً لِامْرِکَ راضِیاً بَقَدرِکَ أَسْأَلُکَ مَسأَلَهَ المُضْطَرِّ إِلَیکَ الْمُطِیعِ لِامْرِکَ الْمُشْفِقِ مِنْ عَذابِکَ الْخائِفِ لِعُقُوبَتِکَ أنْ تُبَلِّغَنِی عَفْوَکَ و تُجِیرَنِی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِکَ»

سپس به طرف حجر الاسود برود و آن را استلام کند و ببوسد و چنانچه نتواند، دستش را به آن بمالد و آن را ببوسد و اگر این را هم نتواند رو به روی حجر بایستد و «اَللّهُ أَکْبَرُ» بگوید و بخواند آنچه را که هنگام طواف، در ابتدای ورود به مکّه می خواند، به طوری که در فصل آداب ورود به مکّه و مسجد الحرام ذکر شد.

آداب منی

۱ مستحب است ایام تشریق روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم را در منی بماند و از آن خارج نشود، برای طواف مستحب.

۲

و مستحب است تکبیر بعد از پانزده نماز در منی، که اوّلین آنها نماز ظهر روز عید است و بقیه آنها نمازهای یومیه واجب پس از آن است و بعد از ده نماز در سایر شهرها و سزاوارتر در کیفیت تکبیر آن است که بگوید:

«اَللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُ أَكْبَرُ لا إِلَهَ إلا اللّٰهُ وَ اَللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ اَللّٰهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانا اَللّٰهُ

أَكْبَرُ عَلَى ما رَزَقَنا مِنْ بَهِيمَهِ الأَنْعَامِ و الْحَمْدُلِلّهِ عَلَى مَا أَبْلانا»

۳

و مستحب است نمازهای واجب و مستحب روزهای اقامت در منی را در مسجد خیف بخواند، همانا أبوحمزه ثمالی از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) روایت کرده که حضرت فرمود:

«هر کس صد رکعت نماز در مسجد خیف در منی، پیش از آن که از منی خارج شود بخواند، برابر خواهد بود با عبادت هفتاد سال و هر کس صد بار تسبیح خدا سبحان اللّه را در آن جا بگوید، مثل أجر آزاد کردن یک بنده برای او نوشته خواهد شد و هر کس صد بار «لا اِلهَ اِلا اللّهُ» در آن جا بگوید، برابر أجر زنده کردن و نجات دادن یک انسان را خواهد داشت و هر کس صد بار «اَلْحَمْدُلِلّهِ» در آن جا بگوید، معادل اجر صدقه دادن تمام درآمد عراقین یعنی شهر بصره و کوفه را در راه خدا عز وجل خواهد داشت».

آداب مکّه معظّمه

در مکّه معظّمه مستحبات زیادی است، که بخشی از آنها در فصل مستحبات ورود به مکّه مکرّمه و مسجدالحرام ذکر شد و بخشی دیگر به قرار ذیل است:

۱ زیاد ذکر نمودن خدا و خواندن قرآن

۲ ختم کردن قرآن در آن جا

۳ آشامیدن از آب زمزم و سپس این دعا را بخواند:

«اَللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً و رِزْقاً وَاسِعاً و شِفاءً مِنْ كُلِّ داء وَسُقْم»

سپس بگوید:

«بِسْمِ اللّهِ أَلْحَمْدُ لِلّهِ أَلَشُّكْرُ لِلّهِ»

۴ بسیار نظر کردن به کعبه

۵ آن که در هر شبانه روز ده طواف انجام دهد، سه تا اوّل شب، سه تا آخر شب، دو تا پس از طلوع فجر و دو تا بعد از ظهر.

۶ آن که تا در

مکّه است، سیصد و شصت طواف انجام دهد و اگر نتوانست سیصد و شصت شوط انجام دهد و در روایت دیگری پنجاه و دو طواف ذکر شده است و اگر نتوانست هر مقدار که می تواند انجام دهد.

۷ آن که کسی که سفر اوّل حج اوست وارد کعبه شود

و مستحب است پیش از ورود برای آن غسل کند و هنگام ورود بگوید:

«اَللَّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ وَ مَنْ دخَلَهُ کانَ آمِناً فَآمِنِّی مِنْ عَذابِ النّارِ»

و پس از ورود دو رکعت نماز بین دو ستون داخل خانه، بالای سنگ فرش قرمز رنگ بخواند و در رکعت اوّل پس از سوره حمد (حم سجده) و در رکعت دوم پنجاه و پنج آیه از هر سوره دیگری که ممکن شد بخواند.

۸ در هر یک از گوشه های داخل کعبه نماز گذارد و پس از نماز بگوید:

«اَللَّهُمَّ مَنْ تَهَیأَ أَوْ تَعَبَّأَ أَوْ أَعَدَّ أَوِ اسْتَعَدَّ لِوَفادَه إلی مَخلُوق رَجاءَ رِفْدِهِ و جائزَته و نَوافِله و فَواضِلِهِ فَإِلیکَ یا سَیدِی تَهْیئَتِی وَ تَعْبئَتِی وَ إعْدادِی وَ اسْتِعْدادِی رَجاءَ رِفْدِکَ وَ نَوافِلِکَ و جائِزَتِکَ فَلا تُخَیبِ الْیوْمَ رَجائِی یا مَنْ لا یخِیبُ عَلَیهِ سائِلٌ و لا ینْقُصُهُ نائِلٌ فَإِنِّی لَمْ آتِکَ الْیوْمَ بِعَمَل صالِح قَدَّمتُهُ وَ لا شَفاعَهِ مَخْلُوق رَجَوتُهُ وَ لکِنِّی أَتَیتُکَ مُقِرّاً بِالظُّلْم وَ الإساءَهِ عَلَی نَفْسِی فَإِنَّهُ لا حُجَّهَ لِی و لا عُذْرَ فَأَسْأَلُکَ یا مَنْ هُوَ کَذلِکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد و أَنْ تُعْطِینِی مَسْأَلَتِی وَ تُقِیلَنِی عَثْرَتِی و تُقَلِّبَنِی بِرَغْبَتِی و لا تَرُدَّنِی مَجْبُوهاً مَمْنُوعاً وَ لا خائِباً یا عَظِیمُ یا عَظِیمُ یا عَظِیمُ أَرْجُوکَ لِلْعَظِیمِ أَسْأَلُکَ یا عَظِیمُ أَنْ تَغْفِرَ لِیَ الذَّنْبَ العَظِیمَ لا إلَهَ إلا أَنْتَ»

۹ و هنگام

خروج از کعبه مستحب است سه بار «اَللّهُ أکْبَرُ» بگوید و این دعا را بخواند:

«اَللَّهُمَّ لا تُجْهِدْ بَلاءَنا رَبَّنا وَ لا تُشْمِتْ بِنا أَعْداءَنا فَإِنَّکَ أَنْتَ الضّارُّ النّافِعُ»

سپس از در کعبه پایین آید در حالی که رو به کعبه باشد و پلکان را در طرف چپ خود قرار داده باشد و دو رکعت نماز کنار پلکان بگذارد.

طواف وداع

۱ کسی که می خواهد از مکّه خارج شود، مستحب است طواف وداع را انجام دهد و در هر شوط آن حجر الاسود و رکن یمانی را استلام کند و آنچه در آداب طواف از مستحبات هنگام رسیدن به مستجار ذکر شده به جا آورد و خداوند متعال را به آنچه بخواهد بخواند.

سپس حجر الاسود را استلام کند و شکم خود را به خانه خدا بچسباند، به این که یک دست را بر حجر بگذارد و دست دیگر را به طرف در خانه دراز کرده بر دیوار نهد، پس از آن خدای را حمد و ثنای او به جا آورد و بر پیامبر (صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) و آلش (عَلَیْهِمُالسَّلَام) درود فرستد و سپس بگوید:

«اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّد عَبْدِکَ و رَسُولِکَ وَ نَبِیکَ وَ أَمِینِکَ وَ حَبِیبِکَ و نَجِیبِکَ و خِیرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ اَللَّهُمَّ کَما بَلَّغَ رِسالاتِکَ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِکَ و صَدَعَ بِأمْرِکَ و اُوذِی فِیکَ وَ فِی جَنْبِکَ و عَبَدَکَ حَتّی أَتاهُ الْیقِینُ اَللَّهُمَّ اقْلِبْنِی مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لِی بِأفْضَلِ ما یرْجِعُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِکَ مِنَ المَغْفِرَهِ وَ الْبَرکَهِ وَ الرَّحْمَهِ و الرِّضْوانِ وَ الْعافِیهِ»

۲ مستحب است برای خروج از مسجد از در «حَناطَین» که مقابل رکن شامی قرار گرفته خارج شود و

از خداوند متعال بخواهد دوباره او را موفق به زیارت خانه اش کند.

زیارت حضرت رسول اکرم صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم

مستحب مؤکَّد است که بازگشت حاجی به وطنش از طریق مدینه منوره باشد، تا آن که موفق به زیارت پیامبر گرامی (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم) و صدیقه کبری (عَلَیْهاالسَّلَام) و ائمه بقیع (عَلَیْهِمُالسَّلَام) شود.

و شهر مدینه حرمی دارد که مرز آن از کوه عائر تا کوه وعیر است و این دو کوه حرم مدینه را از طرف شرق و غرب در بر گرفته اند و بعضی از فقها (اعلی اللّه مقامهم) فرموده اند:

«اگرچه احرام بستن برای ورود به حرم مدینه منوره واجب نیست، ولی قطع درختهای آن مخصوصاً درختهایی که خشک نشده جایز نیست، مگر درختهایی که در حرم مکّه استثناء شد و همچنین شکار کردن بین دو حرّه مدینه حرام است، ولی أظهر آن است که قطع درخت و شکار جایز است، اگر چه رعایت احتیاط اولی است».

زیارت حضرت رسول اکرم صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم

«السَّلامُ عَلَی رَسُولِ اللّهِ (صَلّی اللّهُ عَلیه و آلهِ) السَّلامُ عَلَیکَ یا حَبِیبَ اللّهِ السَّلامُ عَلَیکَ یا صَفْوَةَ اللّهِ السَّلامُ عَلَیکَ یا أَمِینَ اللّهِ اَشْهَدُ أَنَّکَ قَد نَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَ جاهَدْتَ فی سَبِیلِ اللّهِ و عَبَدْتَهُ حَتّی أتاکَ الْیقِینُ فَجَزاکَ اللّهُ اَفضَلَ ما جَزَی نَبیاً عَنْ اُمَّتِهِ اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد أَفضَلَ ما صَلَیتَ عَلَی اِبْراهِیمَ و آلِ اِبْراهِیمَ إنَّکَ حَمِیدٌ»

زیارت حضرت صدیقه زهرا عَلَیْهاالسَّلَام

«یا مُمْتَحَنَهُ امْتَحَنَکِ اللّهُ الَّذی خَلَقَکِ قَبْلَ أنْ یخلُقَکِ فَوَجَدَکِ لِمَا امْتَحَنَکِ صابِرةً و زَعَمْنا أنَّا لَکِ أوْلِیاءُ وَ مُصَدِّقُونَ وَ صابِرُونَ لِکلِّ ما أتانا بِهِ أبُوکِ صَلّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ أتانا بِهِ وَصِیهُ فَإنّا إنْ کُنّا صَدَّقْناکِ إلا أَلْحَقْتِنا بِتَصْدِیقِنا لَهُما (خ ل: بالبشری) لِنُبَشِّرَ أَنفُسَنا بِأنَّا قَدْ طَهُرْنا بِوِلایتِکِ»

زیارت جامعه ائمه بقیع عَلَیْهِمُالسَّلَام

«السَّلامُ عَلَی أَوْلِیاءِ اللّهِ وَ أَصْفِیائِهِ السَّلامُ عَلَی اُمَناءِ اللّهِ وَ أَحِبّائِهِ السَّلامُ عَلَی أنْصارِ اللّهِ و خُلَفائِهِ السَّلامُ عَلَی مَحالِّ مَعْرِفَهِ اللّهِ السَّلامُ عَلَی مَساکِنِ ذِکْرِ اللّهِ السَّلامُ عَلَی مُظْهِری أمْرِ اللّهِ وَ نَهْیِهِ السَّلامُ عَلَی الدُّعاهِ إلَی اللّهِ السَّلامُ عَلَی المُسْتَقِرِّینَ فِی مَرْضاهِ اللّهِ السَّلامُ عَلَی المُخْلِصِینَ فِی طاعَهِ اللّهِ السَّلامُ عَلَی الأدِلّاءِ عَلَی اللّهِ السَّلامُ عَلَی الَّذِینَ مَنْ والاهُمْ فَقَدْ والَی اللّهَ وَ مَنْ عاداهُم فَقَدْ عادَی اللّهَ وَ مَنْ عَرَفَهُم فَقَدْ عَرَفَ اللّهَ وَ مَنْ جَهِلَهُم فَقَدْ جَهِلَ اللّهَ وَ مَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللّهِ وَ مَنْ تَخَلّی مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلَّی مِنَ اللّهِ أُشْهِدُ اللّهَ أنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمْتُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبْتُم مُؤْمِنٌ بِسِرِّکُمْ وَ عَلانِیتِکُمْ مُفَوِّضٌ فِی ذلِک کُلِّهِ إلَیکُمْ لَعَنَ اللّهُ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّد مِنَ الْجِنِّ وَ الاِنْسِ وَ أَبْرَأُ إلَی اللّهِ مِنْهُمْ وَ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ»

و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین و آخر دعوینا ان الْحَمْدُ لِلّه رب العالمین.

زیارات و ادعیه

زیارت حضرت رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم

السَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ اللّهِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا نَبِی اللّهِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللّهِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا خاتَمَ النَّبِیینَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ الرِّسالَهَ، وَأَقَمْتَ الصَّلاهَ، وَآتَیتَ الزَّکاهَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَعَبَدْتَ اللّهَ مُخْلِصاً حَتَّی أَتاکَ الْیقِینُ، فَصَلَواتُ اللّهِ عَلَیکَ وَ رَحْمَتُهُ وَ عَلَی أَهْلِ بَیتِکَ الطَّاهِرِینَ.

پس بایست نزد ستون پیش که از جانب راست قبر است رو به قبله که دوش چپ به جانب قبر باشد و دوش راست به جانب منبر که آن موضع سر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم است و بگو:

أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ

لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَأَشْهَدُ أَ نَّکَ رَسُولُ اللّهِ، وَأَ نَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ، وَأَشْهَدُ أَ نَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّکَ وَنَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ، وَجاهَدْتَ فِی سَبِیلِ اللّهِ، وَعَبَدْتَ اللّهَ حَتّی أَتاکَ الْیَقِینُ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، وَأَدَّیتَ الَّذِی عَلَیکَ مِنَ الْحَقِّ، وَأَ نَّکَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِینَ، وَغَلُظْتَ عَلَی الْکافِرِینَ، فَبَلَغَ اللّهُ بِکَ أَ فْضَلَ شَرَفِ مَحَلِّ الْمُکَرَّمِینَ، الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَنا بِکَ مِنْ الشِّرْکِ وَ الضَّلالَهِ. اللّهُمَّ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِکَ وَصَلَوَاتِ مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِینَ، وَأَ نْبیائِکَ الْمُرْسَلِینَ، وَعِبادِکَ الصَّالِحِینَ، وَأَهْلِ السَّمَاواتِ وَ الْأَرَضِینَ، وَمَنْ سَبَّحَ لَکَ یا رَبَّ الْعالَمِینَ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ الْاخِرِینَ عَلَی مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُو لِکَ وَنَبِیکَ وَأَمِینِکَ وَنَجِیکَ وَحَبِیبِکَ وَصَفِیکَ وَخاصَّتِکَ وَصَفْوَتِکَ وَخِیرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ. اللّهُمَّ أَعْطِهِ الدَّرَجَهَ الرَّفِیعَهَ، وَآتِهِ الْوَسِیلَهَ مِنَ الْجَنَّهِ وَ ابْعَثْهُ مَقاماً مَحْمُوداً یغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَ الْاخِرُونَ. اللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ: (وَلَوْ أَ نَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَ نْفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوَّاباً رَحِیماً) وَإِنِّی أَ تَیتُکَ مُسْتَغْفِراً تائِباً مِنْ ذُ نُوبِی وَ إِنِّی أَ تَوَجَّهُ بِکَ إِلَی اللّهِ رَبِّی وَ رَبِّکَ لِیغْفِرَ لِی ذُ نُوبِی.

زیارت حضرت فاطمه زهرا عَلَیْهاالسَّلَام

یا مُمْتَحَنَهُ امْتَحَنَکِ اللّهُ الَّذِی خَلَقَکِ قَبْلَ أَنْ یخْلُقَکِ فَوَجَدَکِ لِمَا امْتَحَنَکِ صابِرَهً، وَزَعَمْنا أَ نَّا لَکِ أَوْ لِیاءُ وَمُصَدِّقُونَ وَصابِرُونَ لِکُلِّ مَا أَتَانَا بِهِ أَ بُوکِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ، وَأَتی بِهِ وَصِیهُ، فَإِنّا نَسْأَ لُکِ إِنْ کُنَّا صَدَّقْناکِ إِلاَّ أَ لْحَقْتِنا بِتَصْدِیقِنَا لَهُما لِنُبَشِّرَ أَ نْفُسَنا بِأَ نَّا قَدْ طَهُرْنا بِوِلایتِکِ:

و مستحب است نیز آنکه بگوید:

السَّلامُ عَلَیکِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللّهِ، السَّلامُ عَلَیکِ یا بِنْتَ نَبِی اللّهِ، السَّلامُ عَلَیکِ یا بِنْتَ حَبِیبِ اللّهِ، السَّلامُ عَلَیکِ یا بِنْتَ خَلِیلِ اللّهِ، السَّلامُ عَلَیکِ یا

بِنْتَ صَفِىِ اللّهِ، السَّلامُ عَلَيكِ يا بِنْتَ أَمِينِ اللّهِ، السَّلامُ عَلَيكِ يا بِنْتَ خَيرِ خَلْقِ اللّهِ، السَّلامُ عَلَيكِ يا بِنْتَ أَفْضَلِ أَنْبياءِ اللّهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِكَتِهِ، السَّلامُ عَلَيكِ يا بِنْتَ خَيرِ الْبَرِيهِ، السَّلامُ عَلَيكِ يا سَيِدَهَ نِساءِ الْعالَمِينَ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَ الْاخِرِينَ، السَّلامُ عَلَيكِ يا زَوْجَهَ وَ لِى اللّهِ وَخَيرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ، السَّلامُ عَلَيكِ يا أُمَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَينِ سَيِدَى شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، السَّلامُ عَلَيكِ أَيتُهَا الصِّدِّيقَهُ الشَّهِيدَهُ، السَّلامُ عَلَيكِ أَيتُهَا الرَّضِيهُ الْمَرْضِيهُ، السَّلامُ عَلَيكِ أَيتُهَا الْفاضِلَهُ الزَّكِيهُ، السَّلامُ عَلَيكِ أَيتُهَا الْحَوْراءُ الْاِنْسِيهُ، السَّلامُ عَلَيكِ أَيتُهَا التَّقِيهُ النَّقِيهُ، السَّلامُ عَلَيكِ أَيتُهَا الْمُحَدَّثَهُ الْعَلِيمَهُ، السَّلامُ عَلَيكِ أَيتُهَا الْمَظْلُومَهُ الْمَغْصُوبَهُ، السَّلامُ عَلَيكِ أَيتُهَا الْمُضْطَهَدَهُ الْمَقْهُورَهُ، السَّلامُ عَلَيكِ يا فاطِمَهُ بِنْتَ رَسُولِ اللّهِ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ، صَلَّى اللّهُ عَلَيكِ وَ عَلى رُوحِكِ وَبَدَنِكِ، أَشْهَدُ أَ نَّكِ مَضَيتِ عَلى بَينَه مِنْ رَبِّكِ، وَأَنَّ مَنْ سَرَّكِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ جَفاكِ فَقَدْ جَفا رَسُولَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ آذاكِ فَقَدْ آذى رَسُولَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ وَصَلَكِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَمَنْ قَطَعَكِ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ لِاَ نَّكِ بِضْعَهٌ مِنْهُ وَرُوحُهُ الَّذِى بَينَ جَنْبَيهِ، أُشْهِدُ اللّهَ وَرُسُلَهُ وَمَلائِكَتَهُ أَ نِّى راضٍ عَمَّنْ رَضِيتِ عَنْهُ، ساخِطٌ عَلى مَنْ سَخِطْتِ عَلَيهِ، مَتَبَرِّئٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ، مُوالٍ لِمَنْ والَيتِ، مُعادٍ لِمَنْ عادَيتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ، وَكَفى بِاللّهِ شَهِيداً وَحَسِيباً وَجازِياً وَمُثِيباً.

زیارت ائمه بقیع عَلَيهِمُالسَّلَام

يا مَوالِى يا أَ بْناءَ رَسُولِ اللّهِ عَبْدُكُمْ وَ ابْنُ أَمَتِكُمْ، الذَّلِيلُ بَينَ أَيدِيكُمْ وَ الْمُضْعِفُ فِى عُلُوِّ قَدْرِكُمْ وَ الْمُعْتَرِفُ

بِحَقِّكَمْ، جاءَكُمْ مُسْتَجِيراً بِكَمْ قاصِداً إِلَى حَرَمِكَمْ، مُتَقَرِّباً إِلى مَقامِكَمْ، مُتَوَسِّلاً إِلَى اللّهِ تَعالى بِكَمْ، أَأَدْخُلُ يا مَوَالِى؟ أَأَدْخُلُ يا أَوْ لِياءَ اللّهِ؟ أَأَدْخُلُ يا مَلائِكَةَ اللّهِ الْمُحْدِقِينَ بِهذَا الْحَرَمِ الْمُقِيمِينَ بِهَذَا الْمَشْهَدِ؟

و بعد از خشوع و خضوع و رقّت داخل شو و پای راست را مُقَدَّم دار و بگو:

اللّهُ أَكْبَرُ كَبِيراً وَ الْحَمدُ لِلّهِ كَثِيراً، وَسُبْحانَ اللّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً وَ الْحَمدُ لِلّهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ الْماجِدِ الْأَحَدِ الْمُتَفَضِّلِ الْمَنّانِ الْمُتَطَوِّلِ الْحَنّانِ الَّذِى مَنَّ بِطَوْ لِهِ، وَسَهَّلَ زِيارَةَ سَادَاتِى بِإِحْسانِهِ وَ لَمْ يجْعَلْنِى عَنْ زِيارَتِهِمْ مَمْنُوعاً، بَلْ تَطَوَّلَ وَمَنَحَ.

پس نزدیک قبور مقدّسه ایشان برو و پشت به قبله و رو به قبر ایشان کن و بگو:

السَّلامُ عَلَيكُمْ أَئِمَّةَ الْهُدى، السَّلامُ عَلَيكُمْ أَهْلَ التَّقْوى، السَّلامُ عَلَيكُمْ أَ يهَا الْحُجَجُ عَلى أَهْلِ الدُّنْيا، السَّلامُ عَلَيكُمْ أَ يهَا الْقُوَّامُ فِى الْبَرِيهِ بِالْقِسْطِ، السَّلامُ عَلَيكُمْ أَهْلَ الصَّفْوَهِ، السَّلامُ عَلَيكُمْ آلَ رَسُولِ اللّهِ، السَّلامُ عَلَيكُمْ أَهْلَ النَّجْوى، أَشْهَدُ أَ نَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِى ذاتِ اللّهِ وَكُذِّبْتُمْ وَأُسِيءَ إِلَيكُمْ فَغَفَرْتُمْ، وَأَشْهَدُ أَ نَّكُمُ الْأَئِمَّهُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ، وَأَنَّ طاعَتَكُمْ مَفْرُوضَهٌ، وَأَنَّ قَوْلَكُمُ الصِّدْقُ، وَأَ نَّكُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجابُوا، وَأَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطاعُوا، وَأَ نَّكُمْ دَعائِمُ الدِّينِ وَأَرْكانُ الْأَرْضِ لَمْ تَزالُوا بِعَينِ اللّهِ ينْسَخُكُمْ مِنْ أَصْلابِ كُلِّ مُطَهَّر، وَينْقُلُكُمْ مِنْ أَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ، لَمْ تُدَنِّسْكُمُ الْجاهِلِيهُ الْجَهْلاءُ وَ لَمْ تَشْرَكْ فِيكُمْ فِتَنُ الْأَهْوَاءِ، طِبْتُمْ وَطَابَ مَنْبَتُكُمْ، مَنَّ بِكُمْ عَلَينا دَيانُ الدِّينِ فَجَعَلَكُمْ فِى بُيوت أَذِنَ اللّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلاتَنا عَلَيكُمْ رَحْمَةً لَنا وَكَفَّارَةً لِذُ نُوبِنا إِذِ اخْتارَكُمُ اللّهُ لَنا وَطَيبَ خَلْقَنا بِمَا مَنَّ عَلَينا مِنْ وِلايتِكُمْ وَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَمِّينَ بِعِلْمِكُمْ، مُعْتَرِفِينَ بِتَصْدِيقِنا إِيّاكُمْ، وَهذَا مَقامُ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَأَ وَاسْتَكانَ وَأَ

قَرَّ بِمـا جَنى وَرَجا بِمَقامِهِ الْخَلاصَ وَأَنْ يسْتَنْقِذَهُ بِكَمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكى مِنَ الرَّدى، فَكَونُوا لِى شُفَعاءَ فَقَدْ وَفَدْتُ إِلَيكَمْ إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيا وَاتَّخَذُوا آيا تِ اللّهِ هُزُواً وَاسْتَكْبَرُوا عَنْها،

(در اينجا سر بالا كن و بگو:

)

يـا مَنْ هُوَ قائِمٌ لا يسْهُو، وَدائِمٌ لا يلْهُو، وَمُحِيطٌ بِكُلِّ شَىء، لَكَ الْمَنُّ بِمَا وَفَّقْتَنِى، وَعَرَّفْتَنِى بِما أَ قَمْتَنِى عَلَيهِ إِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبادُكَ وَجَهِلُوا مَعْرِفَتَهُ، وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِ، وَمالُوا إِلى سِواهُ، فَكانَتِ الْمِنَّةُ مِنْكَ عَلَى مَعَ أَقْوام خَصَصْتَهُمْ بِمَا خَصَصْتَنِى بِهِ، فَلَكَ الْحَمدُ إِذْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِى مَقـامِى هـذَا مَذْكُوراً مَكْتُوبـاً فَلا تَحْرِمْنِى مـا رَجَوْتُ وَ لا تُخَيبْنِى فِيما دَعَوْتُ، بِحُرْمَهِ مُحَمَّد وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ صَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد.

زيارت امين الله

السَّلامُ عَلَيكَ يا أَمِينَ اللّهِ فِى أَرْضِهِ، وَحُجَّتَهُ عَلَى عِبادِهِ، السَّلامُ عَلَيكَ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَشْهَدُ أَ نَّكَ جاهَدْتَ فِى اللّهِ حَقَّ جِهـادِهِ، وَعَمِلْتَ بِكِتـابِهِ، وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ حَتّى دَعـاكَ اللّهُ إِلى جِوارِهِ فَقَبَضَكَ إِلَيهِ بِاخْتِيـارِهِ، وَأَ لْزَمَ أَعْداءَكَ الْحُجَّةَ مَعَ مَا لَكَ مِنَ الْحُجَجِ الْبالِغَهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ. اللّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِى مُطْمَئِنَّةً بِقَدَرِكَ، راضِيةً بِقَضائِكَ، مُولَعَةً بِذِكْرِكَ وَدُعائِكَ، مُحِبَّةً لِصَفْوَهِ أَوْ لِيائِكَ، مَحْبُوبَةً فِى أَرْضِكَ وَسَمائِكَ، صابِرَةً عَلَى نُزُولِ بَلائِكَ، شاكِرَةً لِفَواضِلِ نَعْمائِكَ، ذاكِرَةً لِسَوابِغِ آلائِكَ، مُشْتاقَةً إِلى فَرْحَهِ لِقائِكَ، مُتَزَوِّدَةً التَّقْوى لِيوْمِ جَزائِكَ، مُسْتَنَّةً بِسُنَنِ أَوْ لِيائِكَ، مُفارِقَةً لِأَخْلاقِ أَعْدائِكَ، مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْيا بِحَمْدِكَ وَثَنائِكَ، اللّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيكَ والِهَةٌ، وَسُبُلَ الرَّاغِبِينَ إِلَيكَ شارِعَةٌ، وَأَعْلامَ الْقاصِدِينَ إِلَيكَ واضِحَةٌ، وَأَ فْئِدَةَ الْعارِفِينَ مِنْكَ فازِعَةٌ، وَأَصْواتَ الدَّاعِينَ إِلَيكَ صاعِدَةٌ، وَأَبْوابَ الْإِجابَهِ لَهُمْ مُفَتَّحَةٌ، وَدَعْوَةَ مَنْ ناجاكَ مُسْتَجابَةٌ، وَتَوْبَةَ مَنْ أَنابَ إِلَيكَ مَقْبُولَةٌ، وَعَبْرَةَ مَنْ بَكَى مِنْ خَوْفِكَ مَرْحُومَةٌ وَ

الْإِغاثَهَ لِمَنِ اسْتَغاثَ بِكَ مَوْجُودَهٌ وَ الْإِعانَهَ لِمَنِ اسْتَعانَ بِكَ مَبْذُولَهٌ، وَعِداتِكَ لِعِبادِكَ مُنْجَزَهٌ، وَزَلَلَ مَنِ اسْتَقالَكَ مُقالَهٌ، وَأَعْمالَ الْعامِلِينَ لَدَيكَ مَحْفُوظَهٌ، وَأَرْزاقَكَ إِلَى الْخَلائِقِ مِنْ لَدُنْكَ نازِلَهٌ، وَعَوائِدَ الْمَزِيدِ إِلَيهِمْ واصِلَهٌ، وَذُنُوبَ الْمُسْتَغْفِرِينَ مَغْفُورَهٌ، وَحَوائِجَ خَلْقِكَ عِنْدَكَ مَقْضِيهٌ، وَجَوائِزَ السَّائِلِينَ عِنْدَكَ مُوَفَّرَهٌ، وَعَوائِدَ الْمَزِيدِ مُتَواتِرَهٌ، وَمَوائِدَ الْمُسْتَطْعِمِينَ مُعَدَّهٌ، وَمَناهِلَ الظِّماءِ مُتْرَعَهٌ. اللّهُمَّ فَاسْتَجِبْ دُعائِی، وَاقْبَلْ ثَنائِی، وَاجْمَعْ بَينِی وَبَينَ أَوْلِيائِی، بِحَقِّ مُحَمَّد وَ عَلِی وَفاطِمَهَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَينِ إِنَّكَ وَ لِی نَعْمائِی، وَمُنْتَهَى مُنای، وَغايهُ رَجائِی فِی مُنْقَلَبِی وَمَثْوَای.

و در كامل الزّيارات بعد از اين زيارت اين فقرات نيز مسطور است:

أَ نْتَ إِلهِی وَسَيدِی وَمَوْلای اغْفِرْ لِأَوْلِيائِنا، وَكُفَّ عَنَّا أَعْداءَنا، وَاشْغَلْهُمْ عَنْ أَذانا، وَأَظْهِرْ كَلِمَهَ الْحَقِّ وَ اجْعَلْهَا الْعُلْيا، وَأَدْحِضْ كَلِمَهَ الْباطِلِ وَ اجْعَلْهَا السُّفْلی إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ.

زيارت جامعه كبيره

السَّلامُ عَلَيكُمْ يا أَهْلَ بَيتِ النُّبُوَّهِ، وَمَوْضِعَ الرِّسالَهِ، وَمُخْتَلَفَ الْمَلائِكَهِ، وَمَهْبِطَ الْوَحْی، وَمَعْدِنَ الرَّحْمَهِ، وَخُزَّانَ الْعِلْمِ، وَمُنْتَهَى الْحِلْمِ، وَأُصُولَ الْكَرَمِ، وَقادَهَ الْأُمَمِ، وَأَوْلِياءَ النِّعَمِ، وَعَناصِرَ الْأَبْرارِ، وَدَعائِمَ الْأَخْيارِ، وَساسَهَ الْعِبادِ، وَأَرْكانَ الْبِلادِ، وَأَبْوابَ الْإِيمانِ، وَأُمَناءَ الرَّحْمنِ، وَسُلالَهَ النَّبِيينَ، وَصَفْوَهَ الْمُرْسَلِينَ، وَعِتْرَهَ خِيرَهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ. السَّلامُ عَلَى أَئِمَّهِ الْهُدَى، وَمَصابِيحِ الدُّجَى، وَأَعْلامِ التُّقَى، وَذَوِی النُّهَى، وَأُولِی الْحِجَى، وَكَهْفِ الْوَرَى، وَوَرَثَهِ الْأَنْبِياءِ وَ الْمَثَلِ الْأَعْلَى، وَالدَّعْوَهِ الْحُسْنَى وَ حُجَجِ اللّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَالْأُولَى وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ. السَّلامُ عَلَى مَحالِّ مَعْرِفَهِ اللّهِ، وَمَساكِنِ بَرَكَهِ اللّهِ، وَمَعادِنِ حِكْمَهِ اللّهِ، وَحَفَظَهِ سِرِّ اللّهِ، وَحَمَلَهِ كِتابِ اللّهِ، وَأَوْصِياءِ نَبِی اللّهِ وَذُرِّيهِ رَسُولِ اللّهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ. السَّلامُ عَلَى الدُّعاهِ إِلَى اللّهِ وَ الْأَدِلَّاءِ عَلَى مَرْضاهِ اللّهِ

وَ الْمُسْتَقِرِّينَ فِى أَمْرِ اللّهِ، وَالتَّامِّينَ فِى مَحَبَّهِ اللّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِى تَوْحِيدِ اللّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِاَمْرِ اللّهِ وَنَهْيِهِ، وَعِبادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يعْمَلُونَ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ. السَّلامُ عَلَى الْأَئِمَّهِ الدُّعاهِ وَ الْقادَهِ الْهُداهِ، وَالسَّادَهِ الْوُلاهِ، وَالذَّادَهِ الْحُماهِ، وَأَهْلِ الذِّكْرِ وَأُولِى الأَمْرِ، وَبَقِيهِ اللّهِ وَخِيرَتِهِ وَحِزْبِهِ وَعَيبَهِ عِلْمِهِ وَحُجَّتِهِ وَصِراطِهِ وَنُورِهِ وَبُرْهانِهِ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ. أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ كَما شَهِدَ اللّهُ لِنَفْسِهِ وَشَهِدَتْ لَهُ مَلائِكَتُهُ وَأُولُو الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَ رَسُولُهُ الْمُرْتَضَى، أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَأَشْهَدُ أَ نَّكُمُ الأَئِمَّهُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكَرَّمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفُونَ، الْمُطِيعُونَ لِلّهِ، الْقَوَّامُونَ بِأَمْرِهِ، الْعامِلونَ بِإِرَادَتِهِ، الْفائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ، اصْطَفاكُمْ بِعِلْمِهِ، وَارْتَضاكُمْ لِغَيبِهِ، وَاخْتارَكُمْ لِسِرِّهِ، وَاجْتَباكُمْ بِقُدْرَتِهِ، وَأَعَزَّكُمْ بِهُداهُ، وَخَصَّكُمْ بِبُرْهانِهِ، وَانْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ، وَأَيدَكُمْ بِرُوحِهِ، وَرَضِيكُمْ خُلَفاءَ فِى أَرْضِهِ وَ حُجَجاً عَلَى بَرِيتِهِ، وَأَ نْصاراً لِدِينِهِ، وَحَفَظَهً لِسِرِّهِ، وَخَزَنَهً لِعِلْمِهِ، وَمُسْتَوْدَعاً لِحِكْمَتِهِ، وَتَراجِمَهً لِوَحْيِهِ، وَأَرْكاناً لِتَوْحِيدِهِ، وَشُهَداءَ عَلَى خَلْقِهِ، وَأَعْلاماً لِعِبادِهِ، وَمَناراً فِى بِلادِهِ، وَأَدِلاَّءَ عَلَى صِرَاطِهِ، عَصَمَكُمُ اللّهُ مِنَ الزَّلَلِ، وَآمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَطَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَأَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً، فَعَظَّمْتُمْ جَلالَهُ، وَأَكْبَرْتُمْ شَأْ نَهُ، وَمَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ، وَأَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ، وَوَكَّدْتُمْ مِيثاقَهُ، وَأَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طاعَتِهِ، وَنَصَحْتُمْ لَهُ فِى السِّرِّ وَ الْعَلانِيهِ، وَدَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، وَبَذَلْتُمْ أَ نْفُسَكُمْ فِى مَرْضاتِهِ، وَصَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصابَكُمْ فِى جَنْبِهِ، وَأَ قَمْتُمُ الصَّلاهَ، وَآتَيتُمُ الزَّكَاهَ، وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجاهَدْتُمْ فِى اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ، وَبَينْتُمْ فَرائِضَهُ، وَأَ قَمْتُمْ حُدُودَهُ، وَنَشَرْتُمْ

شَرائِعَ أَحْكامِهِ، وَسَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ، وَصِرْتُمْ فِى ذلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضا، وَسَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضاءَ، وَصَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضى، فَالرّاغِبُ عَنْكُمْ مارِقٌ، وَاللاَّزِمُ لَكُمْ لاحِقٌ وَ الْمُقَصِّرُ فِى حَقِّكُمْ زاهِقٌ وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَ إِلَيكُمْ، وَأَ نْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ، وَمِيراثُ النُّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ وَ إِيابُ الْخَلْقِ إِلَيكُمْ، وَحِسابُهُمْ عَلَيكُمْ، وَفَصْلُ الْخِطابِ عِنْدَكُمْ، وَآيا تُ اللّهِ لَدَيكُمْ، وَعَزائِمُهُ فِيكُمْ، وَنُورُهُ وَبُرْهانُهُ عِنْدَكُمْ، وَأَمْرُهُ إِلَيكُمْ، مَنْ والاكُمْ فَقَدْ والَى اللّهَ، وَمَنْ عاداكُمْ فَقَدْ عادَى اللّهَ، وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللّهَ، وَمَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللّهِ، أَ نْتُمُ الصِّراطُ الْأَقْوَمُ، وَشُهَداءُ دارِ الْفَناءِ، وَشُفَعاءُ دارِ الْبَقاءِ وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَهُ، وَالْآيَهُ الْمَخْزُونَهُ وَ الْأَمانَهُ الْمَحْفُوظَهُ وَ الْبابُ الْمُبْتَلى بِهِ النّاسُ، مَنْ أَتاكُمْ نَجا، وَمَنْ لَمْ يأْتِكُمْ هَلَكَ، إِلَى اللّهِ تَدْعُونَ، وَعَلَيهِ تَدُلُّونَ، وَبِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ، وَبِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ، وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ، سَعَدَ مَنْ والاكُمْ، وَهَلَكَ مَنْ عاداكُمْ، وَخابَ مَنْ جَحَدَكُمْ، وَضَلَّ مَنْ فارَقَكُمْ، وَفازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ، وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيكُمْ، وَسَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ، وَهُدِىَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ، مَنِ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّهُ مَأْواهُ، وَمَنْ خالَفَكُمْ فَالنّارُ مَثْواهُ، وَمَنْ جَحَدَكُمْ كافِرٌ، وَمَنْ حارَبَكُمْ مُشْرِكٌ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيكُمْ فِى أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ، أَشْهَدُ أَنَّ هذا سابِقٌ لَكُمْ فِيما مَضى، وَجارٍ لَكُمْ فِيما بَقِى، وَأَنَّ أَرْواحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِينَتَكُمْ واحِدَهٌ، طابَتْ وَطَهُرَتْ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ، خَلَقَكُمُ اللّهُ أَ نْواراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ حَتّى مَنَّ عَلَينا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِى بُيوتٍ أَذِنَ اللّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلاتَنا عَلَيكُمْ، وَما خَصَّنا بِهِ مِنْ وِلايتِكُمْ، طِيباً لِخَلْقِنا، وَطَهارَهً لِأَ نْفُسِنا، وَتَزْكِيهً لَنا، وَكَفّارَهً لِذُ نُوبِنا، فَكُنّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِكُمْ، وَمَعْرُوفِينَ بِتَصْدِيقِنا إِياكُمْ، فَبَلَغَ

اللّهُ بِكَمْ أَشْرَفَ مَحِلِّ الْمُكَرَّمِينَ، وَأَعْلَى مَنازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَرْفَعَ دَرَجاتِ الْمُرْسَلِينَ، حَيثُ لا يَلْحَقُهُ لاحِقٌ وَ لا يفُوقُهُ فائِقٌ وَ لا يسْبِقُهُ سابِقٌ وَ لا يطْمَعُ فِى إِدْرَاكِهِ طامِعٌ، حَتَّى لا يبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِى مُرْسَلٌ وَ لا صِدِّيقٌ وَ لا شَهِيدٌ وَ لا عالِمٌ وَ لا جاهِلٌ وَ لا دَنِى وَ لا فاضِلٌ وَ لا مُؤْمِنٌ صالِحٌ وَ لا فاجِرٌ طالِحٌ وَ لا جَبَّارٌ عَنِيدٌ وَ لا شَيطانٌ مَرِيدٌ وَ لا خَلْقٌ فِيما بَينَ ذلِكَ شَهِيدٌ، إِلَّا عَرَّفَهُمْ جَلالَةَ أَمْرِكُمْ، وَعِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَكِبَرَ شَأْنِكُمْ وَ تَمامَ نُورِكُمْ، وَصِدْقَ مَقاعِدِكُمْ، وَثَباتَ مَقامِكُمْ وَ شَرَفَ مَحَلِّكُمْ وَمَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ، وَكَرامَتَكُمْ عَلَيهِ، وَخاصَّتَكُمْ لَدَيهِ، وَقُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ، بِأَبِى أَ نْتُمْ وَأُمِّى وَأَهْلِى وَمالِى وَأُسْرَتِى، أُشْهِدُ اللّهَ وَأُشْهِدُكُمْ أَ نِّى مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَبِما آمَنْتُمْ بِهِ، كافِرٌ بِعَدُوِّكُمْ وَبِما كَفَرْتُمْ بِهِ، مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَبِضَلالَهِ مَنْ خالَفَكُمْ، مُوالٍ لَكُمْ وَلِاَوْلِيائِكُمْ، مُبْغِضٌ لِاَعْدائِكُمْ وَمُعادٍ لَهُمْ، سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَكُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبَكُمْ، مُحَقِّقٌ لِما حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِما أَبْطَلْتُمْ، مُطِيعٌ لَكُمْ، عارِفٌ بِحَقِّكُمْ، مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ، مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ، مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ، مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِإِيابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِاَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ، آخِذٌ بِقَوْلِكُمْ، عامِلٌ بِأَمْرِكُمْ، مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ، زائِرٌ لَكُمْ، لائِذٌ عائِذٌ بِقُبُورِكُمْ، مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكُمْ، وَمُتَقَرِّبٌ بِكُمْ إِلَيهِ، وَمُقَدِّمُكُمْ أَمامَ طَلِبَتِى وَحَوائِجِى وَ إِرادَتِى فِى كُلِّ أَحْوالِى وَأُمُورِى، مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلانِيتِكُمْ، وَشاهِدِكُمْ وَغائِبِكُمْ، وَأَوَّلِكُمْ وَآخِرِكُمْ، وَمُفَوِّضٌ فِى ذلِكَ كُلِّهِ إِلَيكُمْ، وَمُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ، وَقَلْبِى لَكُمْ مُسَلِّمٌ، وَرَأْيِى لَكُمْ تَبَعٌ، وَنُصْرَتِى لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يحْيِى اللّهُ تَعالى دِينَهُ بِكُمْ، وَيرُدَّكُمْ فِى أَيامِهِ، وَيظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ، وَيمَكِّنَكُمْ فِى أَرْضِهِ، فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لا مَعَ غَيرِكُمْ، آمَنْتُ بِكُمْ، وَتَوَلَّيتُ آخِرَكُمْ بِما تَوَلَّيتُ بِهِ

أَوَّلَكَمْ، وَبَرِئْتُ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَعْدائِكَمْ وَمِنَ الْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَ الشَّياطِينِ وَحِزْبِهِمُ الظّالِمِينَ لَكَمُ، الْجاحِدِينَ لِحَقِّكَمْ وَ الْمارِقِينَ مِنْ وِلايَتِكُمْ وَ الْغاصِبِينَ لاِرْثِكُمْ، الشّاكِّينَ فِيكُمْ، الْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ وَ مِنْ كُلِّ وَلِيجَه دُونَكُمْ، وَكُلِّ مُطاع سِواكُمْ، وَمِنَ الْأَئِمَّهِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النّارِ، فَثَبَّتَنِى اللّهُ أَبَداً مَا حَيِيتُ عَلَى مُوالاتِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ وَدِينِكُمْ، وَوَفَّقَنِى لِطاعَتِكُمْ، وَرَزَقَنِى شَفاعَتَكُمْ، وَجَعَلَنِى مِنْ خِيارِ مَوالِيكُمُ التّابِعِينَ لِما دَعَوْتُمْ إِلَيهِ، وَجَعَلَنِى مِمَّنْ يَقْتَصُّ آثارَكُمْ، وَيَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ، وَيَهْتَدِى بِهُداكُمْ، وَيحْشَرُ فِى زُمْرَتِكُمْ، وَيكِرُّ فِى رَجْعَتِكُمْ، وَيمَلَّكُ فِى دَوْلَتِكُمْ، وَيشَرَّفُ فِى عافِيَتِكُمْ، وَيمَكَّنُ فِى أَيامِكُمْ، وَتَقِرُّ عَينُهُ غَداً بِرُؤْيَتِكُمْ، بِأَبِى أَ نْتُمْ وَأُمِّى وَنَفْسِى وَأَهْلِى ومالِى، مَنْ أَرادَ اللّهَ بَدَأَ بِكُمْ، وَمَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْكُمْ، وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ، مَوالِى لا أُحْصِى ثَناءَكُمْ وَ لا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ، وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ، وَأَ نْتُمْ نُورُ الْأَخْيارِ، وَهُداهُ الأَبْرارِ وَ حُجَجُ الْجَبّارِ، بِكُمْ فَتَحَ اللّهُ، وَبِكُمْ يخْتِمُ، وَبِكُمْ ينَزِّلُ الْغَيثَ، وَبِكُمْ يمْسِكُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِكُمْ ينَفِّسُ الْهَمَّ، وَيكْشِفُ الضُّرَّ وَ عِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ، وَهَبَطَتْ بِهِ مَلائِكَتُهُ وَ إِلى جَدِّكُمْ

(و اگر زيارت امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَام باشد به جاى: وإلى جدّكم بگو:

وَإلى أخيک)

بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ، آتاكُمُ اللّهُ مَا لَمْ يؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ، طَأْطَأَ كُلُّ شَرِيف لِشَرَفِكُمْ، وَبَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّر لِطاعَتِكُمْ، وَخَضَعَ كُلُّ جَبّار لِفَضْلِكُمْ، وَذَلَّ كُلُّ شَىء لَكُمْ، وَأَشْرَقَتِ الأَرْضُ بِنُورِكُمْ، وَفازَ الْفائِزُونَ بِوِلايَتِكُمْ، بِكُمْ يسْلَكُ إِلَى الرِّضْوانِ وَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وِلايَتَكُمْ غَضَبُ الرَّحْمنِ، بِأَبِى أَ نْتُمْ وَأُمِّى وَنَفْسِى وَأَهْلِى وَمالِى، ذِكْرُكُمْ فِى الذّاكِرِينَ، وَأَسْماؤُكُمْ فِى الْأَسْماءِ، وَأَجْسادُكُمْ فِى الْأَجْسادِ، وَأَرْواحُكُمْ فِى الْأَرْواحِ، وَأَ نْفُسُكُمْ فِى النُّفُوسِ وَ آثارُكُمْ فِى الْآثارِ، وَقُبُورُكُمْ فِى الْقُبُورِ، فَمَا

أَحْلَى أَسْماءَكُمْ، وَأَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ، وَأَعْظَمَ شَأْنَكُمْ، وَأَجَلَّ خَطَرَكُمْ، وَأَوْفى عَهْدَكُمْ، وَأَصْدَقَ وَعْدَكُمْ، كَلامُكُمْ نُورٌ، وَأَمْرُكُمْ رُشْدٌ، وَوَصِيَّتُكُمُ التَّقْوى، وَفِعْلُكُمُ الْخَيرُ، وَعادَتُكُمُ الْاِحْسانُ، وَسَجِيَّتُكُمُ الْكَرَمُ، وَشَأْنُكُمُ الْحَقُّ وَ الصِّدْقُ وَ الرِّفْقُ، وَقَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَحَتْمٌ، وَرَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَحَزْمٌ، إِنْ ذُكِرَ الْخَيرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَأَصْلَهُ وَفَرْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْواهُ وَمُنْتَهاهُ، بِأَبِى أَنْتُمْ وَأُمِّى وَنَفْسِى، كَيفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنائِكُمْ، وَأُحْصِى جَمِيلَ بَلائِكُمْ، وَبِكُمْ أَخْرَجَنَا اللّهُ مِنَ الذُّلِّ، وَفَرَّجَ عَنَّا غَمَراتِ الْكُرُوبِ، وَأَنْقَذَنا مِنْ شَفا جُرُفِ الْهَلَكاتِ، وَمِنَ النّارِ بِأَبِى أَنْتُمْ وَأُمِّى وَنَفْسِى، بِمُوالاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللّهُ مَعالِمَ دِينِنا، وَأَصْلَحَ ما كانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيانا، وَبِمُوالاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَهُ، وَعَظُمَتِ النِّعْمَهُ، وَائْتَلَفَتِ الْفُرْقَهُ، وَبِمُوالاتِكُمْ تُقْبَلُ الطّاعَهُ الْمُفْتَرَضَهُ، وَلَكُمُ الْمَوَدَّهُ الْواجِبَهُ، وَالدَّرَجاتُ الرَّفِيعَهُ وَ الْمَقامُ الْمَحْمُودُ وَ الْمَكانُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْجاهُ الْعَظِيمُ وَ الشَّأْنُ الْكَبِيرُ وَ الشَّفاعَهُ الْمَقْبُولَهُ، رَبَّنا آمَنّا بِما أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ، رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَهً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ، سُبْحانَ رَبِّنا إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً، يا وَلِىَّ اللّهِ إِنَّ بَينِى وَبَينَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوباً لا يأْتِى عَلَيها إِلاّ رِضاكُمْ، فَبِحَقِّ مَنِ ائْتَمَنَكُمْ عَلَى سِرِّهِ، وَاسْتَرْعاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ، وَقَرَنَ طاعَتَكُمْ بِطاعَتِهِ لَمّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِى، وَكُنْتُمْ شُفَعائِى، فَإِنِّى لَكُمْ مُطِيعٌ، مَنْ أَطاعَكُمْ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ، وَمَنْ عَصاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللّهَ، وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللّهَ. اللّهُمَّ إِنِّى لَوْ وَجَدْتُ شُفَعاءَ أَقْرَبَ إِلَيكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيتِهِ الْاَخْيارِ الْأَئِمَّهِ الْأَبْرارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعائِى، فَبِحَقِّهِمُ الَّذِى أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِى فِى جُمْلَهِ الْعارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَفِى زُمْرَهِ الْمَرْحُومِينَ

بِشَفاعَتِهِمْ إِنَّکَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ وَ صَلَّی اللّهُ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ وَ سَلَّمَ تَسْلِیماً کَثِیراً، وَحَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ.

زیارت حمزه عَلَیْهِ السَّلَام

السَّلامُ عَلَیکَ یا عَمَّ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا خَیرَ الشُّهَداءِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا أَسَدَ اللّهِ وَأَسَدَ رَسُو لِهِ، أَشْهَدُ أَ نَّکَ قَدْ جاهَدْتَ فِی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَجُدْتَ بِنَفْسِکَ، وَنَصَحْتَ رَسُولَ اللّهِ (ص)، وَکُنْتَ فِیما عِنْدَ اللّهِ سُبْحانَهُ راغِباً، بِأَبِی أَ نْتَ وَأُمِّی أَ تَیتُکَ مُتَقَرِّباً إِلَی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِزِیارَتِکَ، وَمُتَقَرِّباً إِلی رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ بِذلِکَ، راغِباً إِلَیکَ فِی الشَّفاعَهِ، أَبْتَغِی بِزِیارَتِکَ خَلاصَ نَفْسِی، مُتَعَوِّذاً بِکَ مِنْ نار اسْتَحَقَّها مِثْلِی بِما جَنَیتُ عَلی نَفْسِی، هارِباً مِنْ ذُ نُوبِی الَّتِی احْتَطَبْتُها عَلی ظَهْرِی، فَزِعاً إِلَیکَ رَجاءَ رَحْمَهِ رَبِّی، أَ تَیتُکَ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه طالِباً فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَ قَدْ أَوْقَرَتْ ظَهْرِی ذُ نُوبِی، وَأَ تَیتُ مَا أَسْخَطَ رَبِّی وَ لَمْ أَجِدْ أَحَداً أَ فْزَعُ إِلَیهِ خَیراً لِی مِنْکُمْ أَهْلَ بَیتِ الرَّحْمَهِ، فَکُنْ لِی شَفِیعاً یوْمَ فَقْرِی وَحاجَتِی، فَقَدْ سِرْتُ إِلَیکَ مَحْزُوناً، وَأَ تَیتُکَ مَکْرُوباً، وَسَکَبْتُ عَبْرَتِی عِنْدَکَ باکِیاً، وَصِرْتُ إِلَیکَ مُفْرَداً، وَأَ نْتَ مِمَّنْ أَمَرَ نِی اللّهُ بِصِلَتِهِ، وَحَثَّنِی عَلی بِرِّهِ، وَدَلَّنِی عَلی فَضْلِهِ، وَهَدانِی لِحُبِّهِ، وَرَغَّبَنِی فِی الْوِفادَهِ إِلَیهِ، وَأَ لْهَمَنِی طَلَبَ الْحَوائِجِ عِنْدَهُ، أَ نْتُمْ أَهْلُ بَیت لا یشْقی مَنْ تَوَلاَّکُمْ وَ لا یخِیبُ مَنْ أَتاکُمْ وَ لا یخْسَرُ مَنْ یهْواکُمْ وَ لا یسْعَدُ مَنْ عاداکُمْ.

پس رو به قبله می کنی و دو رکعت نماز زیارت بجا می آوری و بعد از فراغ خود را به قبر می چسبانی و می گویی:

اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، اللّهُمَّ إِنِّی تَعَرَّضْتُ لِرَحْمَتِکَ بِلُزُومِی لِقَبْرِ عَمِّ نَبِیکَ

صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ لِیجیرَنی مِنْ نِقْمَتِکَ وَسَخَطِکَ وَمَقْتِکَ فِی یوْم تَکْثُرُ فِیهِ الْاَصْواتُ، وَتُشْغَلُ کُلَّ نَفْس بِمَا قَدَّمَتْ وَتُجادِلُ عَنْ نَفْسِها، فَإِنْ تَرْحَمْنِی الْیوْمَ فَلا خَوْفٌ عَلَی وَ لا حُزْنٌ وَ إِنْ تُعاقِبْ فَمَوْلیً لَهُ الْقُدْرَهُ عَلی عَبْدِهِ وَ لا تُخَیبْنِی بَعْدَ الْیوْم وَ لا تَصْرِفْنِی بِغَیرِ حاجَتِی، فَقَدْ لَصِقْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِیکَ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَیکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِکَ، وَرَجاءَ رَحْمَتِکَ، فَتَقَبَّلْ مِنِّی، وَعُدْ بِحِلْمِکَ عَلی جَهْلِی، وَبِرَأْفَتِکَ عَلی جِنایهِ نَفْسِی، فَقَدْ عَظُمْ جُرْمِی، وَمَا أَخافُ أَنْ تَظْلِمَنِی وَلکِنْ أَخافُ سُوءَ الْحِسابِ، فَانْظُرِ الْیوْمَ تَقَلُّبِی عَلی قَبْرِ عَمِّ نَبِیکَ، فَبِهِما فُکَّنِی مِنَ النَّارِ وَ لا تُخَیبْ سَعْیی وَ لا یهُونَنَّ عَلَیکَ ابْتِهالِی وَ لا تَحْجُبَنَّ عَنْکَ صَوْتِی وَ لا تَقْلِبْنِی بِغَیرِ حَوائِجِی، یا غِیاثَ کُلِّ مَکْرُوب وَمَحْزُون وَ یا مُفَرِّجاً عَنِ الْمَلْهُوفِ الْحَیرانِ الْغَرِیقِ الْمُشْرِفِ عَلَی الْهَلَکَهِ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَانْظُرْ إِلَی نَظْرَهً لا أَشْقی بَعْدَها أَبَداً وَ ارْحَمْ تَضَرُّعِی وَعَبْرَتِی وَانْفِرادِی، فَقَدْ رَجَوْتُ رِضاکَ، وَتَحَرَّیتُ الْخَیرَ الَّذِی لا یعْطِیهِ أَحَدٌ سِواکَ، فَلا تَرُدَّ أَمَلِی. اللّهُمَّ إِنْ تُعاقِبْ فَمَوْلیً لَهُ الْقُدْرَهُ عَلی عَبْدِهِ وَجَزائِهِ بِسُوءِ فِعْلِهِ، فَلا أَخِیبَنَّ الْیوْمَ وَ لا تَصْرِفْنِی بِغَیرِ حَاجَتِی وَ لا تُخَیبَنَّ شُخُوصِی وَوِفادَتِی، فَقَدْ أَنْفَدْتُ نَفَقَتِی، وَأَتْعَبْتُ بَدَنِی، وَقَطَعْتُ الْمَفازاتِ، وَخَلَّفْتُ الْأَهْلَ وَ الْمالَ وَمَا خَوَّلْتَنِی، وَآثَرْتُ مَا عِنْدَکَ عَلی نَفْسِی، وَلُذْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِیکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ ابْتِغاءَ مَرْضاتِکَ، فَعُدْ بِحِلْمِکَ عَلی جَهْلِی، وَبِرَأْفَتِکَ عَلی ذَنْبِی، فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِی، بِرَحْمَتِکَ یا کَرِیمُ یا کَرِیمُ.

زیارت ابراهیم فرزند رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم

السَّلامُ عَلی رَسُولِ اللّهِ، السَّلامُ عَلی نَبِی اللّهِ، السَّلامُ عَلی حَبِیبِ اللّهِ، السَّلامُ عَلی صَفِی اللّهِ، السَّلامُ عَلی نَجِی اللّهِ، السَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ

بْنِ عَبْدِ اللّهِ، سَيدِ الاْ نْبياءِ وَ خاتَمِ الْمُرْسَلِينَ، وَخِيرَهِ اللّهِ مِنْ خَلْقِهِ فِى أَرْضِهِ وَسَمائِهِ، السَّلامُ عَلى جَمِيعِ أَ نْبيائِهِ وَرُسُلِهِ، السَّلامُ عَلَى الشُّهَداءِ وَالسُّعَداءِ وَ الصَّالِحِينَ، السَّلامُ عَلَينا وَ عَلى عِبادِ اللّهِ الصَّالِحِينَ، السَّلامُ عَلَيكِ أَيتُهَا الرُّوحُ الزَّاكِيهُ، السَّلامُ عَلَيكِ أَيتُهَا النَّفْسُ الشَّرِيفَهُ، السَّلامُ عَلَيكِ أَيتُهَا السُّلالَهُ الطَّاهِرَهُ، السَّلامُ عَلَيكِ أَيتُهَا النَّسَمَهُ الزَّاكِيهُ، السَّلامُ عَلَيكَ يابْنَ خَيرِ الْوَرى، السَّلامُ عَلَيكَ يابْنَ النَّبِى الْمُجْتَبى، السَّلامُ عَلَيكَ يابْنَ الْمَبْعُوثِ إِلى كافَّهِ الْوَرى، السَّلامُ عَلَيكَ يابْنَ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، السَّلامُ عَلَيكَ يابْنَ السِّراجِ الْمُنِيرِ، السَّلامُ عَلَيكَ يابْنَ الْمُؤَيدِ بِالْقُرْآنِ، السَّلامُ عَلَيكَ يابْنَ الْمُرْسَلِ إِلَى الاْنْسِ وَ الْجانِّ، السَّلامُ عَلَيكَ يابْنَ صاحِبِ الرَّايهِ وَ الْعَلامَهِ، السَّلامُ عَلَيكَ يابْنَ الشَّفِيعِ يوْمَ الْقِيامَهِ، السَّلامُ عَلَيكَ يابْنَ مَنْ حَباهُ اللّهُ بِالْكَرامَهِ، السَّلامُ عَلَيكَ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ، أَشْهَدُ أَ نَّكَ قَدِ اخْتارَ اللّهُ لَكَ دارَ إِنْعامِهِ قَبْلَ أَنْ يكْتُبَ عَلَيكَ أَحْكامَهُ أَوْ يكَلِّفَكَ حَلالَهُ وَحَرامَهُ، فَنَقَلَكَ إِلَيهِ طَيباً زاكِياً مَرْضِياً طاهِراً مِنْ كُلِّ نَجَسٍ، مُقَدَّساً مِنْ كُلِّ دَنَسٍ، وَبَوَّأَكَ جَنَّهَ الْمَأْوى، وَرَفَعَكَ إِلَى الدَّرَجاتِ الْعُلى وَ صَلَّى اللّهُ عَلَيكَ صَلاهً تَقَرُّ بِها عَينُ رَسُو لِهِ، وَتُبَلِّغُهُ أَكْبَرَ مَأْمُو لِهِ. اللّهُمَّ اجْعَلْ أَ فْضَلَ صَلَواتِكَ وَأَزْكاها، وَأَ نْمى بَرَكاتِكَ وَأَوْفاها عَلى رَسُو لِكَ وَنَبِيكَ وَخِيرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِيينَ وَ عَلى مَنْ نَسَلَ مِنْ أَوْلادِهِ الطَّيبِينَ وَ عَلى مَنْ خَلَّفَ مِنْ عِتْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَ لُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ صَفِيكَ وَ إِبْراهِيمَ نَجْلِ نَبِيكَ أَنْ تَجْعَلَ سَعْيى بِهِمْ مَشْكُوراً، وَذَ نْبى بِهِمْ مَغْفُوراً، وَحَياتِى بِهِمْ سَعِيدَهً، وَعاقِبَتِى بِهِمْ حَمِيدَهً، وَحَوائِجِى بِهِمْ مَقْضِيهً، وَأَ فْعالِى بِهِمْ مَرْضِيهً، وَأُمُورِى بِهِمْ مَسْعُودَهً، وَشُؤُونِى بِهِمْ مَحْمُودَهً. اللّهُمَّ وَأَحْسِنْ لِى التَّوْفِيقَ،

وَنَفِّسْ عَنِّی کُلَّ هَمٍّ وَضِیق. اللّٰهُمَّ جَنِّبْنِی عِقابَکَ، وَامْنَحْنِی ثَوابَکَ، وَأَسْکِنِّی جِنانَکَ وَ ارْزُقْنِی رِضْوانَکَ وَأَمانَکَ، وَأَشْرِکْ لِی فِی صَالِحِ دُعَائِی والِدَی وَوُلْدِی وَجَمِیعَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ الْاَحْیاءَ مِنْهُمْ والْاَمْواتِ إِنَّکَ وَ لِی الْباقِیاتِ الصَّالِحاتِ، آمِینَ رَبَّ الْعالَمِینَ.

زیارت شهدای اُحد

دعای امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام در روز عرفه

الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَیسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ وَ لا لِعَطائِهِ مانِعٌ وَ لا کَصُنْعِهِ صُنْعُ صانِعٍ وَ هُوَ الْجَوادُ الْواسِعُ، فَطَرَ أَجْناسَ الْبَدائِعِ، وَأَتْقَنَ بِحِکْمَتِهِ الصَّنائِعَ، لا تَخْفی عَلَیهِ الطَّلائِعُ وَ لا تَضِیعُ عِنْدَهُ الْوَدائِعُ، جازِی کُلِّ صانِعٍ، وَرایِشُ کُلِّ قانِعٍ، وَراحِمُ کُلِّ ضارِعٍ، وَمُنْزِلُ الْمَنافِعِ وَ الْکِتابِ الْجامِعِ بِالنُّورِ السَّاطِعِ وَ هُوَ لِلدَّعَواتِ سامِعٌ وَ لِلْکُرُباتِ دافِعٌ وَ لِلدَّرَجاتِ رافِعٌ وَ لِلْجَبابِرَهِ قامِعٌ، فَلا إِلهَ غَیرُهُ وَ لا شَیءَ یعْدِلُهُ، وَلَیسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ. اللّهُمَّ إِنِّی أَرْغَبُ إِلَیکَ وَأَشْهَدُ بِالرُّبُوبِیهِ لَکَ مُقِرّاً بِأَنَّکَ رَبِّی، وَأَنَّ إِلَیکَ مَرَدِّی، ابْتَدَأْتَنِی بِنِعْمَتِکَ قَبْلَ أَنْ أَکُونَ شَیئاً مَذْکُوراً وَ خَلَقْتَنِی مِنَ التُّرابِ، ثُمَّ أَسْکَنْتَنِی الْأَصْلابَ آمِناً لِرَیبِ الْمَنُونِ، وَاخْتِلافِ الدُّهُورِ وَالسِّنِینَ، فَلَمْ أَزَلْ ظاعِناً مِنْ صُلْبٍ إِلی رَحِمٍ فِی تَقادُمِ مِنَ الْأَیامِ الْماضِیهِ وَ الْقُرُونِ الْخالِیهِ لَمْ تُخْرِجْنِی لِرَأْفَتِکَ بِی وَلُطْفِکَ لِی وَ إِحْسانِکَ إِلَی فِی دَوْلَهِ أَئِمَّهِ الْکُفْرِ الَّذِینَ نَقَضُوا عَهْدَکَ وَکَذَّبُوا رُسُلَکَ، لَکِنَّکَ أَخْرَجْتَنِی لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدَی الَّذِی لَهُ یسَّرْتَنِی وَفِیهِ أَ نْشَأْتَنِی وَ مِنْ قَبْلِ ذلِکَ رَؤُفْتَ بِی بِجَمِیلِ صُنْعِکَ وَسَوابِغِ نِعَمِکَ فَابْتَدَعْتَ خَلْقِی مِنْ مَنِی یمْنی، وَأَسْکَنْتَنِی فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ بَینَ لَحْمٍ وَدَمٍ وَجِلْدٍ لَمْ تُشْهِدْنِی خَلْقِی وَ لَمْ تَجْعَلْ إِلَی شَیئاً مِنْ أَمْرِی، ثُمَّ أَخْرَجْتَنِی لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدی إِلَی الدُّنْیا تامّاً سَوِیاً، وَحَفِظْتَنِی فِی الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِیاً، وَرَزَقْتَنِی

مِنَ الْغِذاءِ لَبَناً مَرِياً، وَعَطَفْتَ عَلَى قُلُوبَ الْحَواضِنِ، وَكَفَّلْتَنِى الاُمَّهاتِ الرَّواحِمَ، وَكَلَاَتَنِى مِنْ طَوارِقِ الْجانِّ، وَسَلَّمْتَنِى مِنَ الزِّيادَهِ وَ النُّقْصانِ، فَتَعالَيتَ يا رَحِيمُ يا رَحْمنُ، حَتَّى إِذَا اسْتَهْلَلْتُ ناطِقاً بِالْكَلامِ أَ تْمَمْتَ عَلَى سَوابِغَ الْإِنْعامِ، وَرَبَّيْتَنِى زائِداً فِى كُلِّ عامٍ، حَتَّى إِذَا اكْتَمَلَتْ فِطْرَتِى وَاعْتَدَلَتْ مِرَّتِى أَوْجَبْتَ عَلَى حُجَّتَكَ بِأَنْ أَ لْهَمْتَنِى مَعْرِفَتَكَ، وَرَوَّعْتَنِى بِعَجائِبِ حِكْمَتِكَ، وَأَيقَظْتَنِى لِما ذَرَأْتَ فِى سَمائِكَ وَأَرْضِكَ مِنْ بَدائِعِ خَلْقِكَ، وَنَبَّهْتَنِى لِشُكْرِكَ وَذِكْرِكَ، وَأَوْجَبْتَ عَلَى طاعَتِكَ وَعِبادَتِكَ، وَفَهَّمْتَنِى مَا جاءَتْ بِهِ رُسُلُكَ، وَيسَّرْتَ لِى تَقَبُّلَ مَرْضاتِكَ، وَمَنَنْتَ عَلَى فِى جَمِيعِ ذلِكَ بِعَوْ نِكَ وَلُطْفِكَ، ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِى مِنْ خَيرِ الثَّرى، لَمْ تَرْضَ لِى يا إِلهِى نِعْمَهً دُونَ أُخْرى، وَرَزَقْتَنِى مِنْ أَ نْواعِ الْمَعاشِ وَصُنُوفِ الرِّياشِ بِمَنِّكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ عَلَى وَ إِحْسانِكَ الْقَدِيمِ إِلَى، حَتَّى إِذا أَ تْمَمْتَ عَلَى جَمِيعَ النِّعَمِ وَصَرَفْتَ عَنِّى كُلَّ النِّقَمِ لَمْ يمْنَعْكَ جَهْلِى وَجُرْأَتِى عَلَيكَ أَنْ دَلَلْتَنِى إِلَى مَا يقَرِّبُنِى إِلَيكَ، وَوَفَّقْتَنِى لِما يزْ لِفُنِى لَدَيكَ، فَإِنْ دَعَوْتُكَ أَجَبْتَنِى وَ إِنْ سَأَلْتُكَ أَعْطَيتَنِى وَ إِنْ أَطَعْتُكَ شَكَرْتَنِى وَ إِنْ شَكَرْتُكَ زِدْتَنِى، كُلُّ ذلِكَ إِكْمالاً لِاَ نْعُمِكَ عَلَى وَ إِحْسانِكَ إِلَى، فَسُبْحانَكَ سُبْحانَكَ مِنْ مُبْدِئٍ مُعِيدٍ حَمِيدٍ مَجِيدٍ! وَتَقَدَّسَتْ أَسْماؤُكَ، وَعَظُمَتْ آلاؤُكَ، فَأَى نِعَمِكَ يا إِلهِى أُحْصِى عَدَداً وَذِكْراً؟ أَمْ أَى عَطاياكَ أَ قُومُ بِها شُكْراً وَهِى يا رَبِّ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يحْصِيهَا الْعادُّونَ، أَوْ يبْلُغَ عِلْماً بِهَا الْحافِظُونَ؟ ثُمَّ مَا صَرَفْتَ وَدَرَأْتَ عَنِّى اللّهُمَّ مِنَ الضُّرِّ وَ الضَّرَّاءِ أَكْثَرُ مِمَّا ظَهَرَ لِى مِنَ الْعافِيهِ وَالسَّرَّاءِ، وَأَ نَا أَشْهَدُ يا إِلهِى بِحَقِيقَهِ إِيمانِى، وَعَقْدِ عَزَماتِ يقِينِى، وَخالِصِ صَرِيحِ تَوْحِيدِى، وَباطِنِ مَكْنُونِ ضَمِيرِى، وَعَلائِقِ مَجارِى نُورِ بَصَرِى، وَأَسارِيرِ صَفْحَهِ جَبِينِى، وَخُرْقِ مَسارِبِ نَفْسِى، وَخَذارِيفِ مارِنِ عِرْنِينِى، وَمَسارِبِ صِماخِ

سَمْعِی، وَمَا ضُمَّتْ وَأَطْبَقَتْ عَلَیهِ شَفَتای، وَحَرَکاتِ لَفْظِ لِسانِی، وَمَغْرَزِ حَنَکِ فَمِی وَفَکی، وَمَنابِتِ أَضْراسِی، وَمَساغِ مَطْعَمِی وَمَشْرَبِی، وَحِمالَهِ أُمِّ رَأْسِی، وَبُلُوعِ فارِغِ حَبائِلِ عُنُقِی، وَمَا اشْتَمَلَ عَلَیهِ تامُورُ صَدْرِی، وَحَمائِلِ حَبْلِ وَتِینِی وَ نِیاطِ حِجابِ قَلْبِی، وَأَفْلاذِ حَواشِی کَبِدِی، وَمَا حَوَتْهُ شَراسِیفُ أَضْلاعِی، وَحِقاقُ مَفاصِلِی، وَقَبْضُ عَوامِلِی، وَأَطْرافُ أَنامِلِی، وَلَحْمِی وَدَمِی وَشَعْرِی وَبَشَرِی وَعَصَبِی وَقَصَبِی وَعِظامِی وَمُخِّی وَعُرُوقِی وَجَمِیعُ جَوارِحِی وَمَا انْتَسَجَ عَلَی ذلِکَ أَیامَ رِضاعِی، وَمَا أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّی وَنَوْمِی وَیقْظَتِی وَسُکُونِی، وَحَرَکاتِ رُکُوعِی وَسُجُودِی أَنْ لَوْ حاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدَی الْأَعْصارِ وَ الْأَحْقابِ لَوْ عُمِّرْتُها أَنْ أُؤَدِّی شُکْرَ واحِدَه مِنْ أَنْعُمِکَ مَا اسْتَطَعْتُ ذلِکَ إلاَّ بِمَنِّکَ الْمُوجَبِ عَلَی بِهِ شُکْرُکَ أَبَداً جَدِیداً، وَثَناءً طارِفاً عَتِیداً، أَجَلْ وَ لَوْ حَرَصْتُ أَنَا وَ الْعادُّونَ مِنْ أَنامِکَ أَنْ نُحْصِی مَدی إنْعامِکَ سالِفِهِ وَ آنِفِهِ مَا حَصَرْناهُ عَدَداً وَ لا أَحْصَیناهُ أَمَداً، هَیهاتَ أَنَّی ذلِکَ وَأَنْتَ الْمُخْبِرُ فِی کِتابِکَ النّاطِقِ وَ النَّبَاِ الصّادِقِ (وَ إنْ تَعُدُّوا نِعْمَهَ اللّهِ لا تُحْصُوها) صَدَقَ کِتابُکَ اللّهُمَّ وَ إنْباؤُکَ، وَبَلَّغَتْ أَنْبِیاؤُکَ وَرُسُلُکَ مَا أَنْزَلْتَ عَلَیهِمْ مِنْ وَحْیکَ، وَشَرَعْتَ لَهُمْ وَبِهِمْ مِنْ دِینِکَ، غَیرَ أَنِّی یا إلهِی أَشْهَدُ بِجُهْدِی وَجِدِّی وَمَبْلَغِ طاقَتِی وَوُسْعِی، وَأَقُولُ مُؤْمِناً مُوقِناً الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَمْ یتَّخِذْ وَلَداً فَیکُونَ مَوْرُوثاً وَ لَمْ یکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی مُلْکِهِ فَیضادَّهُ فِیما ابْتَدَعَ وَ لا وَ لِی مِنَ الذُّلِّ فَیرْفِدَهُ فِیما صَنَعَ، فَسُبْحانَهُ سُبْحانَهُ لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتا! سُبْحانَ اللّهِ الْواحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یلِدْ وَ لَمْ یولَدْ وَ لَمْ یکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ! الْحَمْدُ لِلّهِ حَمْداً یعادِلُ حَمْدَ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبِینَ وَأَنْبِیائِهِ الْمُرْسَلِینَ وَ

صَلَّى اللّهُ عَلى خِيرَتِهِ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيينَ وَ آلِهِ الطَّيبينَ الطّاهِرِينَ الْمُخْلَصِينَ وَ سَلَّمَ.

اللّهُمَّ اجْعَلْنِى أَخْشاكَ كَأَ نِّى أَراكَ، وَأَسْعِدْنِى بِتَقْواكَ وَ لا تُشْقِنِى بِمَعْصِيتِكَ، وَخِرْ لِى فِى قَضائِكَ وَ بارِكْ لِى فِى قَدَرِكَ، حَتّى لا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَ لا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ. اللّهُمَّ اجْعَلْ غِناى فِى نَفْسِى وَ الْيقِينَ فِى قَلْبِى وَ الْإِخْلاصَ فِى عَمَلِى وَ النُّوْرَ فِى بَصَرِى وَ الْبَصِيرَهَ فِى دِينِى، وَمَتِّعْنِى بِجَوارِحِى وَ اجْعَلْ سَمْعِى وَبَصَرِى الْوارِثَينِ مِنِّى، وَانْصُرْنِى عَلى مَنْ ظَلَمَنِى، وَأَرِنِى فِيهِ ثارِى وَمَآرِبِى، وَأَقِرَّ بِذلِكَ عَينِى. اللّهُمَّ اكْشِفْ كُرْبَتِى، وَاسْتُرْ عَوْرَتِى وَ اغْفِرْ لِى خَطِيئَتِى، وَاخْسَأْ شَيطانِى، وَفُكَّ رِهانِى وَ اجْعَلْ لِى يا إِلهِى الدَّرَجَهَ الْعُلْيا فِى الْاخِرَهِ وَالْأُولى. اللّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَما خَلَقْتَنِى فَجَعَلْتَنِى سَمِيعاً بَصِيراً وَ لَكَ الْحَمْدُ كَما خَلَقْتَنِى فَجَعَلْتَنِى خَلْقاً سَوِياً رَحْمَهً بِى وَ قَدْ كُنْتَ عَنْ خَلْقِى غَنِياً، رَبِّ بِما بَرَأْتَنِى فَعَدَّلْتَ فِطْرَتِى، رَبِّ بِما أَ نْشَأْتَنِى فَأَحْسَنْتَ صُورَتِى، رَبِّ بِما أَحْسَنْتَ إِلَى وَفِى نَفْسِى عافَيتَنِى، رَبِّ بِما كَلَأْتَنِى وَوَفَّقْتَنِى، رَبِّ بِما أَ نْعَمْتَ عَلَى فَهَدَيتَنِى، رَبِّ بِما أَوْلَيتَنِى وَ مِنْ كُلِّ خَيرٍ أَعْطَيتَنِى، رَبِّ بِما أَطْعَمْتَنِى وَسَقَيتَنِى، رَبِّ بِما أَغْنَيتَنِى وَأَ قْنَيتَنِى، رَبِّ بِما أَعَنْتَنِى وَأَعْزَزْتَنِى، رَبِّ بِما أَ لْبَسْتَنِى مِنْ سِتْرِكَ الصّافِى، وَيسَّرْتَ لِى مِنْ صُنْعِكَ الْكافِى، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَأَعِنِّى عَلى بَوائِقِ الدُّهُورِ وَصُرُوفِ اللَّيالِى وَ الْأَيامِ، وَنَجِّنِى مِنْ أَهْوالِ الدُّنْيا وَكُرُباتِ الْاخِرَهِ، وَاكْفِنِى شَرَّ مَا يعْمَلُ الظّالِمُونَ فِى الْأَرْضِ. اللّهُمَّ مَا أَخافُ فَاكْفِنِى، وَمَا أَحْذَرُ فَقِنِى، وَفِى نَفْسِى وَدِينِى فَاحْرُسْنِى، وَفِى سَفَرِى فَاحْفَظْنِى، وَفِى أَهْلِى وَمالِى فَاخْلُفْنِى، وَفِيما رَزَقْتَنِى فَبارِكْ لِى، وَفِى نَفْسِى فَذَلِّلْنِى، وَفِى أَعْينِ النّاسِ فَعَظِّمْنِى وَ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ

فَسَلِّمْنِی، وَبِذُ نُوبِی فَلا تَفْضَحْنِی، وَبِسَرِیرَتِی فَلا تُخْزِنِی، وَبِعَمَلِی فَلا تَبْتَلِنِی وَ نِعَمَکَ فَلا تَسْلُبْنِی وَ إِلی غَیرِکَ فَلا تَکِلْنِی. إِلهی إِلی مَنْ تَکِلُنِی؟ إِلی قَرِیب فَیقْطَعُنِی، أَمْ إِلی بَعِید فَیتَجَهَّمُنِی، أَمْ إِلَی الْمُسْتَضْعِفِینَ لِی وَأَ نْتَ رَبِّی وَمَلِیکُ أَمْرِی؟ أَشْکُو إِلَیکَ غُرْبَتِی، وَبُعْدَ دارِی، وَهَوانِی عَلَی مَنْ مَلَّکْتَهُ أَمْرِی، إِلهِی فَلا تُحْلِلْ عَلَی غَضَبَکَ، فَإِنْ لَمْ تَکُنْ غَضِبْتَ عَلَی فَلا أُبالِی سِواکَ، سُبْحانَکَ غَیرَ أَنَّ عافِیتَکَ أَوْسَعُ لِی، فَأَسْأَ لُکَ یا رَبِّ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذِی أَشْرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ وَالسَّماواتُ، وَکُشِفَتْ بِهِ الظُّلُماتُ، وَصَلُحَ بِهِ أَمْرُ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ أَنْ لا تُمِیتَنِی عَلَی غَضَبِکَ وَ لا تُنْزِلْ بِی سَخَطَکَ، لَکَ الْعُتْبی، لَکَ الْعُتْبی حَتَّی تَرْضی قَبْلَ ذلِکَ لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرامِ وَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ الْبَیتِ الْعَتِیقِ الَّذِی أَحْلَلْتَهُ الْبَرَکَهَ وَجَعَلْتَهُ لِلنَّاسِ أَمْناً، یا مَنْ عَفا عَنْ عَظِیمِ الذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ، یا مَنْ أَسْبَغَ النَّعْماءَ بِفَضْلِهِ، یا مَنْ أَعْطَی الْجَزِیلَ بِکَرَمِهِ، یا عُدَّتِی فِی شِدَّتِی، یا صاحِبِی فِی وَحْدَتِی، یا غِیاثِی فِی کُرْبَتِی، یا وَلِیی فِی نِعْمَتِی، یا إِلهِی وَ إِلهَ آبائِی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَیعْقُوبَ وَرَبَّ جَبْرَائِیلَ وَمِیکائِیلَ وَ إِسْرافِیلَ وَرَبَّ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِیینَ وَ آلِهِ الْمُنْتَجَبِینَ، وَمُنْزِلَ التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ وَالزَّبُورِ وَ الْفُرْقانِ وَمُنَزِّلَ کهیعص وَطه وَیس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ، أَ نْتَ کَهْفِی حِینَ تُعْیینِی الْمَذاهِبُ فِی سَعَتِها، وَتَضِیقُ بِی الْأَرْضُ بِرُحْبِها، وَلَوْلا رَحْمَتُکَ لَکُنْتُ مِنَ الْهالِکِینَ، وَأَ نْتَ مُقِیلُ عَثْرَتِی، وَلَوْلا سَتْرُکَ إِیای لَکُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِینَ، وَأَ نْتَ مُؤَیدِی بِالنَّصْرِ عَلَی أَعْدائِی، وَلَوْلا نَصْرُکَ إِیای لَکُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِینَ، یا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالسُّمُوِّ وَ الرِّفْعَهِ فَأَوْ لِیاؤُهُ بِعِزِّهِ یعْتَزُّونَ، یا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ الْمُلُوکُ نِیرَ الْمَذَلَّهِ

عَلی أَعْناقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَطَواتِهِ خائِفُونَ، يعْلَمُ خائِنَهَ الاْعْينِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ، وَغَيبَ مَا تَأْتِی بِهِ الاْزْمِنَهُ وَالدُّهُورُ، يا مَنْ لا يعْلَمُ كَيفَ هُوَ إِلاَّ هُوَ، يا مَنْ لا يعْلَمُ ما هُوَ إِلاَّ هُوَ، يا مَنْ لا يعْلَمُهُ إِلاَّ هُوَ، يا مَنْ كَبَسَ الْاَرْضَ عَلَی الْماءِ وَسَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ، يا مَنْ لَهُ أَكْرَمُ الْاَسْماءِ، يا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِی لا ينْقَطِعُ أَبَداً، يا مُقَيضَ الرَّكْبِ لِيوسُفَ فِی الْبَلَدِ الْقَفْرِ وَمُخْرِجَهُ مِنَ الْجُبِّ وَجاعِلَهُ بَعْدَ الْعُبُودِيهِ مَلِكاً، يا رادَّهُ عَلی يعْقُوبَ بَعْدَ أَنِ ابْيضَّتْ عَيناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ، يا كاشِفَ الضُّرِّ وَ الْبَلْوی عَنْ أَ يوبَ، وَمُمْسِكَ يدَی إِبْراهِيمَ عَنْ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرِ سِنِّهِ وَفَناءِ عُمُرِهِ، يا مَنِ اسْتَجابَ لِزَكَرِيا فَوَهَبَ لَهُ يحْيی وَ لَمْ يدَعْهُ فَرْداً وَحِيداً، يا مَنْ أَخْرَجَ يونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ، يا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِی إِسْرائِيلَ فَأَ نْجاهُمْ وَجَعَلَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ مِنَ الْمُغْرَقِينَ، يا مَنْ أَرْسَلَ الرِّياحَ مُبَشِّرات بَينَ يدَی رَحْمَتِهِ، يا مَنْ لَمْ يعْجَلْ عَلی مَنْ عَصاهُ مِنْ خَلْقِهِ، يا مَنِ اسْتَنْقَذَ السَّحَرَهَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ وَ قَدْ غَدَوْا فِی نِعْمَتِهِ يأْكُلُونَ رِزْقَهُ وَيعْبُدُونَ غَيرَهُ وَ قَدْ حادُّوهُ وَنادُّوهُ وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ، يا اَللّهُ يا اَللّهُ يا بَدِیءُ، يا بَدِيعُ لا نِدَّ لَکَ، يا دائِماً لا نَفادَ لَکَ، يا حَياً حِينَ لا حَی، يا مُحْيی الْمَوْتی، يا مَنْ هُوَ قائِمٌ عَلی كُلِّ نَفْس بِما كَسَبَتْ، يا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرِی فَلَمْ يحْرِمْنِی، وَعَظُمَتْ خَطِيئَتِی فَلَمْ يفْضَحْنِی، وَرَ آنِی عَلَی الْمَعاصِی فَلَمْ يشْهَرْنِی، يا مَنْ حَفِظَنِی فِی صِغَرِی، يا مَنْ رَزَقَنِی فِی كِبَرِی، يا مَنْ أَيادِيهِ عِنْدِی لا تُحْصی وَ نِعَمُهُ لا تُجازی، يا مَنْ عارَضَنِی بِالْخَيرِ وَ الْاِحْسانِ وَعارَضْتُهُ

بالْإساءَهِ وَ الْعِصْيانِ، يا مَنْ هَدانِی لِلْإیمانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَعْرِفَ شُكْرَ الِامْتِنانِ، یا مَنْ دَعَوْتُهُ مَرِیضاً فَشَفانِی، وَعُرْياناً فَكَسانِی، وَجائِعاً فَأَشْبَعَنِی، وَعَطْشاناً فَأَرْوانِی، وَذَلِیلاً فَأَعَزَّنِی، وَجاهِلاً فَعَرَّفَنِی، وَوَحِیداً فَكَثَّرَنِی، وَغائِباً فَرَدَّنِی، وَمُقِلًّا فَأَغْنانِی، وَمُنْتَصِراً فَنَصَرَنِی، وَغَنِیاً فَلَمْ یسْلُبْنِی، وَأَمْسَكْتُ عَنْ جَمِیعِ ذلِكَ فَابْتَدَأَنِی، فَلَكَ الْحَمْدُ وَ الشُّكْرُ یا مَنْ أَقالَ عَثْرَتِی، وَنَفَّسَ كُرْبَتِی، وَأَجابَ دَعْوَتِی، وَسَتَرَ عَوْرَتِی، وَغَفَرَ ذُنُوبِی، وَبَلَّغَنِی طَلِبَتِی، وَنَصَرَنِی عَلَى عَدُوِّی وَ إِنْ أَعُدَّ نِعَمَكَ وَمِنَنَكَ وَكَرائِمَ مِنَحِكَ لا أُحْصِیها، یا مَوْلای أَ نْتَ الَّذِی مَنَنْتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَ نْعَمْتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَحْسَنْتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَجْمَلْتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَ فْضَلْتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَكْمَلْتَ، أَ نْتَ الَّذِی رَزَقْتَ، أَ نْتَ الَّذِی وَفَّقْتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَعْطَیتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَغْنَیتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَ قْنَیتَ، أَ نْتَ الَّذِی آوَیتَ، أَ نْتَ الَّذِی كَفَیتَ، أَ نْتَ الَّذِی هَدَیتَ، أَ نْتَ الَّذِی عَصَمْتَ، أَ نْتَ الَّذِی سَتَرْتَ، أَ نْتَ الَّذِی غَفَرْتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَقَلْتَ، أَ نْتَ الَّذِی مَكَّنْتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَعْزَزْتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَعَنْتَ، أَ نْتَ الَّذِی عَضَدْتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَیدْتَ، أَ نْتَ الَّذِی نَصَرْتَ، أَ نْتَ الَّذِی شَفَیتَ، أَ نْتَ الَّذِی عافَیتَ، أَ نْتَ الَّذِی أَكْرَمْتَ، تَبارَكْتَ وَتَعالَیتَ، فَلَكَ الْحَمْدُ دائِماً وَ لَكَ الشُّكْرُ واصِباً أَبَداً، ثُمَّ أَ نَا یا إِلهِی الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِی فَاغْفِرْها لِی، أَ نَا الَّذِی أَسَأْتُ، أَ نَا الَّذِی أَخْطَأْتُ، أَ نَا الَّذِی هَمَمْتُ، أَ نَا الَّذِی جَهِلْتُ، أَ نَا الَّذِی غَفَلْتُ، أَ نَا الَّذِی سَهَوْتُ، أَ نَا الَّذِی اعْتَمَدْتُ، أَ نَا الَّذِی تَعَمَّدْتُ، أَ نَا الَّذِی وَعَدْتُ، وَأَ نَا الَّذِی أَخْلَفْتُ، أَ نَا الَّذِی نَكَثْتُ، أَ نَا الَّذِی

أَقْرَرْتُ، أَ نَا الَّذِی اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِکَ عَلَی وَعِنْدِی وَأَ بُوءُ بِذُ نُوبِی فَاغْفِرْها لِی، یا مَنْ لا تَضُـرُّهُ ذُ نُوبُ عِبادِهِ وَ هُوَ الْغَنِی عَنْ طاعَتِهِمْ وَ الْمُوَفِّقُ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَ رَحْمَتِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ إِلهِی وَسَـیدِی. إِلهِی أَمَرْتَنِی فَعَصَـیتُکَ، وَنَهَیتَنِی فَارْتَکَبْتُ نَهْیکَ، فَأَصْـبَحْتُ لا ذا بَراءَه لِی فَأَعْتَذِرُ وَ لا ذا قُوَّه فَأَ نْتَصِـرُ، فَبِأَی شَیء أَسْتَقْبِلُکَ یا مَوْلای؟ أَبِسَمْعِی؟ أَمْ بِبَصَرِی؟ أَمْ بِلِسانِی؟ أَمْ بِیدِی؟ أَمْ بِرِجْلِی؟ أَ لَیسَ کُلُّهـا نِعَمَـکَ عِنْـدِی وَبِکُلِّها عَصَـیتُکَ یا مَوْلای؟ فَلَکَ الْحُجَّهُ وَالسَّبِیلُ عَلَی، یا مَنْ سَتَرَنِی مِنَ الْاباءِ وَالْاُمَّهاتِ أَنْ یزْجُرُونِی، وَمِنَ الْعَشـائِرِ وَ الْاِخْوانِ أَنْ یعَیرُونِی، وَمِنَ السَّلاطِینِ أَنْ یعاقِبُونِی، وَلَو اطَّلَعُوا یا مَوْلای عَلَی مَا اطَّلَعْتَ عَلَیهِ مِنِّی إِذاً مَا أَ نْظَرُونِی، وَلَرَفَضُونِی وَقَطَعُونِی، فَها أَ نَا ذا یا إِلهِی، بَینَ یدَیکَ یا سَیدِی، خاضِعٌ ذَلِیلٌ حَصِیرٌ حَقِیرٌ، لا ذُو بَراءَه فَأَعْتَذِرُ وَ لا ذُو قُوَّه فَأَ نْتَصِـرُ وَ لا حُجَّه فَأَحْتَجُّ بِها وَ لا قائِلٌ لَمْ أَجْتَرِحْ وَ لَمْ أَعْمَلْ سُوءاً، وَمَا عَسَـی الْجُحُودُ وَ لَوْ جَحَدْتُ یا مَوْلای ینْفَعُنِی، کَیفَ وَأَ نَّی ذلِـکَ وَجَوارِحِی کُلُّهـا شاهِـدَهٌ عَلَی بِمـا قَدْ عَمِلْتُ، وَعَلِمْتُ یقِیناً غَیرَ ذِی شَـکٍّ أَ نَّکَ سـائِلِی مِنْ عَظائِمِ الْاُمُورِ، وَأَ نَّکَ الْحَکَمُ الْعَـدْلُ الَّذِی لا تَجُورُ، وَعَـدْلُکَ مُهْلِکِی وَ مِنْ کُلِّ عَـدْلِکَ مَهْرَبِی، فَإِنْ تُعَـذِّبْنِی یا إِلهِی فَبِذُ نُوبِی بَعْدَ حُجَّتِکَ عَلَی وَ إِنْ تَعْفُ عَنِّی فَبِحِلْمِـکَ وَجُودِکَ وَکَرَمِـکَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُـبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُـبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِینَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدِینَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ

مِنَ الْخائِفِينَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُبْحانَكَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْوَجِلِینَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الرَّاجِینَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الرَّاغِبِینَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْمُهَلِّلِینَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ السَّائِلِینَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الْمُکَبِّرِینَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُبْحانَکَ رَبِّی وَرَبُّ آبائِی الْأَوَّلِینَ. اللّهُمَّ هذا ثَنائِی عَلَیکَ مُمَجِّداً وَ إِخْلاصِی لِذِکْرِکَ مُوَحِّداً وَ إِقْرارِی بِآلائِکَ مُعَدِّداً وَ إِنْ کُنْتُ مُقِرّاً أَ نِّی لَمْ أُحْصِها لِکَثْرَتِها وَسُبُوغِها وَتَظاهُرِها وَتَقادُمِها إِلی حادِث مَا لَمْ تَزَلْ تَتَعَهَّدُنِی بِهِ مَعَها مُنْذُ خَلَقْتَنِی وَبَرَأْتَنِی مِنْ أَوَّلِ الْعُمْرِ مِنَ الْإِغْناءِ مِنَ الْفَقْرِ، وَکَشْفِ الضُّرِّ، وَتَسْبِیبِ الْیسْرِ، وَدَفْعِ الْعُسْرِ، وَتَفْرِیجِ الْکَرْبِ وَ الْعافِیهِ فِی الْبَدَنِ، وَالسَّلامَهِ فِی الدِّینِ وَ لَوْ رَفَدَنِی عَلی قَدْرِ ذِکْرِ نِعْمَتِکَ جَمِیعُ الْعالَمِینَ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ مَا قَدَرْتُ وَ لا هُمْ عَلی ذلِکَ، تَقَدَّسْتَ وَتَعالَیتَ مِنْ رَبٍّ کَرِیمٍ عَظِیمٍ رَحِیمٍ لا تُحْصی آلاؤُکَ وَ لا یبْلَغُ ثَناؤُکَ وَ لا تُکافی نَعْماؤُکَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَأَ تْمِمْ عَلَینا نِعَمَکَ، وَأَسْعِدْنا بِطاعَتِکَ، سُبْحانَکَ لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ. اللّهُمَّ إِنَّکَ تُجِیبُ الْمُضْطَرَّ، وَتَکْشِفُ السُّوءَ، وَتُغِیثُ الْمَکْرُوبَ، وَتَشْفِی السَّقِیمَ، وَتُغْنِی الْفَقِیرَ، وَتَجْبُرُ الْکَسِیرَ، وَتَرْحَمُ الصَّغِیرَ، وَتُعِینُ الْکَبِیرَ، وَلَیسَ دُونَکَ ظَهِیرٌ وَ لا فَوْقَکَ قَدِیرٌ، وَأَ نْتَ الْعَلِی الْکَبِیرُ، یا مُطْلِقَ الْمُکَبَّلِ الْأَسِیرِ، یا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِیرِ، یا عِصْمَهَ الْخائِفِ الْمُسْتَجِیرِ، یا مَنْ لا شَرِیکَ لَهُ وَ لا وَزِیرَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَأَعْطِنِی فِی هذِهِ الْعَشِیهِ

أَفْضَلَ مَا أَعْطَيتَ وَأَنَلْتَ أَحَداً مِنْ عِبادِكَ مِنْ نِعْمَه تُولِيها وَ آلاء تُجَدِّدُها، وَبَلِيه تَصْرِفُها، وَكُرْبَه تَكْشِفُها، وَدَعْوَه تَسْمَعُها، وَحَسَنَه تَتَقَبَّلُها، وَسَيئَه تَتَغَمَّدُها، إِنَّکَ لَطِيفٌ بِما تَشاءُ خَبِيرٌ وَ عَلَى کُلِّ شَیء قَدِيرٌ. اللّهُمَّ إِنَّکَ أَقْرَبُ مَنْ دُعِی، وَأَسْرَعُ مَنْ أَجابَ، وَأَکْرَمُ مَنْ عَفا، وَأَوْسَعُ مَنْ أَعْطی، وَأَسْمَعُ مَنْ سُئِلَ، يا رَحْمنَ الدُّنْيا وَ الاْخِرَهِ وَرَحِيمَهُما، لَيسَ كَمِثْلِکَ مَسْؤُولٌ وَ لا سِواکَ مَأْمُولٌ، دَعَوْتُکَ فَأَجَبْتَنِی، وَسَأَلْتُکَ فَأَعْطَيتَنِی، وَرَغِبْتُ إِلَيکَ فَرَحِمْتَنِی، وَوَثِقْتُ بِکَ فَنَجَّيتَنِی، وَفَزِعْتُ إِلَيکَ فَكَفَيتَنِی. اللّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِيکَ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيبِينَ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَمِّمْ لَنا نَعْماءَکَ، وَهَنِّئْنا عَطاءَکَ، وَاکْتُبْنا لَکَ شاكِرِينَ، وَلِالائِکَ ذاكِرِينَ، آمِينَ آمِينَ رَبَّ الْعالَمِينَ. اللّهُمَّ يا مَنْ مَلَکَ فَقَدَرَ، وَقَدَرَ فَقَهَرَ، وَعُصِی فَسَتَرَ، وَاسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ، يا غايَه الطَّالِبِينَ الرَّاغِبِينَ وَمُنْتَهى أَمَلِ الرَّاجِينَ، يا مَنْ أَحاطَ بِكُلِّ شَیء عِلْماً، وَوَسِعَ الْمُسْتَقِيلِينَ رَأْفَهً وَ رَحْمَهً وَحِلْماً. اللّهُمَّ إِنَّا نَتَوَجَّهُ إِلَيکَ فِی هذِهِ الْعَشِيهِ الَّتِی شَرَّفْتَها وَعَظَّمْتَها بِمُحَمَّد نَبِيکَ وَرَسُولِکَ وَخِيرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَأَمِينِکَ عَلَى وَحْيکَ، الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، السِّراجِ الْمُنِيرِ، الَّذِی أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَجَعَلْتَهُ رَحْمَهً لِلْعالَمِينَ. اللّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد كَما مُحَمَّدٌ أَهْلٌ لِذلِکَ مِنْکَ يا عَظِيمُ فَصَلِّ عَلَيهِ وَ عَلَى آلِهِ الْمُنْتَجَبِينَ الطَّيبِينَ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَغَمَّدْنا بِعَفْوِکَ عَنَّا، فَإِلَيکَ عَجَّتِ الاَْصْواتُ بِصُنُوفِ اللُّغاتِ، فَاجْعَلْ لَنَا اللّهُمَّ فِی هذِهِ الْعَشِيهِ نَصِيباً مِنْ کُلِّ خَير تَقْسِمُهُ بَينَ عِبادِکَ، وَنُور تَهْدِی بِهِ وَ رَحْمَه تَنْشُرُها، وَبَرَكَه تُنْزِلُها، وَعافِيه تُجَلِّلُها، وَرِزْق تَبْسُطُهُ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللّهُمَّ أَقْلِبْنا فِی هذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِينَ مُفْلِحِينَ مَبْرُورِينَ غانِمِينَ وَ لا تَجْعَلْنا مِنَ الْقانِطِينَ وَ لا تُخْلِنا مِنْ رَحْمَتِکَ وَ لا تَحْرِمْنا مَا نُؤَمِّلُهُ مِنْ فَضْلِکَ وَ

لا تَجْعَلْنا مِنْ رَحْمَتِکَ مَحْرُومِينَ وَ لا لِفَضْلِ مَا نُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطائِکَ قانِطِينَ وَ لا تَرُدَّنا خائِبِينَ وَ لا مِنْ بابِکَ مَطْرُودِينَ، يا أَجْوَدَ الْأَجْوَدِينَ، وَأَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، إِلَيکَ أَقْبَلْنا مُوقِنِينَ وَ لِبَيتِکَ الْحَرام آمِّينَ قاصِدِينَ، فَأَعِنَّا عَلَى مَناسِكِنا، وَأَكْمِلْ لَنا حَجَّنا وَ اعْفُ عَنَّا وَعافِنا، فَقَدْ مَدَدْنا إِلَيکَ أَيدِينا فَهِى بِذِلَّهِ الاعْتِرافِ مَوْسُومَهٌ. اللَّهُمَّ فَأَعْطِنا فِى هذِهِ الْعَشِيهِ مَا سَأَلْنَاکَ، وَاكْفِنا مَا اسْتَكْفَيناکَ، فَلا كافِى لَنا سِواکَ وَ لا رَبَّ لَنا غَيرُکَ، نافِذٌ فِينا حُكْمُکَ، مُحِيطٌ بِنا عِلْمُکَ، عَدْلٌ فِينا قَضاؤُکَ، اقْضِ لَنَا الْخَيرَ وَ اجْعَلْنا مِنْ أَهْلِ الْخَيرِ. اللَّهُمَّ أَوْجِبْ لَنا بِجُودِکَ عَظِيمَ الْأَجْرِ، وَكَرِيمَ الذُّخْرِ، وَدَوامَ الْيسْرِ وَ اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا أَجْمَعِينَ وَ لا تُهْلِكْنا مَعَ الْهالِكِينَ وَ لا تَصْرِفْ عَنَّا رَأْفَتَکَ وَ رَحْمَتَکَ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنا فِى هذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَأَلَکَ فَأَعْطَيتَهُ، وَشَكَرَکَ فَزِدْتَهُ، وَثابَ إِلَيکَ فَقَبِلْتَهُ، وَتَنَصَّلَ إِلَيکَ مِنْ ذُنُوبِهِ كُلِّها فَغَفَرْتَها لَهُ، يا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِكْرام. اللَّهُمَّ وَنَقِّنا وَسَدِّدْنا وَاقْبَلْ تَضَرُّعَنا، يا خَيرَ مَنْ سُئِلَ وَ يا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ، يا مَنْ لا يخْفى عَلَيهِ إِغْماضُ الْجُفُونِ وَ لا لَحْظُ الْعُيونِ وَ لا مَا اسْتَقَرَّ فِى الْمَكْنُونِ وَ لا مَا انْطَوَتْ عَلَيهِ مُضْمَراتُ الْقُلُوبِ، أَلا كُلُّ ذلِکَ قَدْ أَحْصاهُ عِلْمُکَ، وَوَسِعَهُ حِلْمُکَ، سُبْحانَکَ وَتَعالَيتَ عَمَّا يقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً كَبِيراً، تُسَبِّحُ لَکَ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ وَمَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَىْءٍ إِلَّا يسَبِّحُ بِحَمْدِکَ، فَلَکَ الْحَمْدُ وَ الْمَجْدُ وَعُلُوُّ الْجَدِّ، يا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ وَ الْفَضْلِ وَ الْإِنْعامِ وَ الْأَيادِى الْجِسامِ، وَأَنْتَ الْجَوادُ الْكَرِيمُ، الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ. اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَى مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَعافِنِى فِى بَدَنِى وَدِينِى وَ آمِنْ خَوْفِى، وَأَعْتِقْ رَقَبَتِى مِنَ النَّارِ.

اللّهُمَّ لا تَمْكَرْ بِی وَ لا تَسْتَدْرِجْنِی وَ لا تَخْدَعْنِی، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ.

یا أَسْمَعَ السَّامِعِینَ، یا أَبْصَرَ النَّاظِرِینَ وَ یا أَسْرَعَ الْحاسِبِینَ وَ یا أَرحَمَ الرَّاحِمِینَ، صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد السَّادَهِ الْمَیامِینِ، وَأَسْأَ لُکَ اللّهُمَّ حاجَتِی الَّتِی إنْ أَعْطَیتَنِیها لَمْ یضُرَّنِی مَا مَنَعْتَنِی وَ إنْ مَنَعْتَنِیها لَمْ ینْفَعْنِی مَا أَعْطَیتَنِی، أَسْأَ لُکَ فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ، لا إلهَ إلاَّ أَ نْتَ وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، لَکَ الْمُلْکُ وَ لَکَ الْحَمْدُ، وَأَ نْتَ عَلَی کُلِّ شَیء قَدِیرٌ، یا رَبِّ یا رَبِّ،

و کفعمی دعاء عرفه حضرت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام را در بلد الأمین تا اینجا نقل فرموده و علاّمه مجلسی در زاد المعاد این دعای شریف را موافق روایت کفعمی ایراد نموده و لکن سید ابن طاووس در اقبال بعد از یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ این زیادتی را ذکر فرموده:

إلهِی أَ نَا الْفَقِیرُ فِی غِنای فَکَیفَ لا أَکُونُ فَقِیراً فِی فَقْرِی؟! إلهِی أَ نَا الْجاهِلُ فِی عِلْمِی فَکَیفَ لا أَکُونُ جَهُولاً فِی جَهْلِی؟! إلهِی إنَّ اخْتِلافَ تَدْبِیرِکَ وَسُرْعَهَ طَواءِ مَقادِیرِکَ مَنَعا عِبادَکَ الْعارِفِینَ بِکَ عَنِ السُّکُونِ إلی عَطاء وَ الْیأْسِ مِنْکَ فِی بَلاء. إلهِی مِنِّی مَا یلِیقُ بلُؤْمِی وَ مِنْکَ مَا یلِیقُ بِکَرَمِکَ. إلهِی وَصَفْتَ نَفْسَکَ بِاللُّطْفِ وَ الرَّأْفَهِ لِی قَبْلَ وُجُودِ ضَعْفِی أَ فَتَمْنَعُنِی مِنْهُما بَعْدَ وُجُودِ ضَعْفِی؟ إلهِی إنْ ظَهَرَتِ الْمَحاسِنُ مِنِّی فَبِفَضْلِکَ وَ لَکَ الْمِنَّهُ عَلَی وَ إنْ ظَهَرَتِ الْمَساوِئُ مِنِّی فَبِعَدْلِکَ وَ لَکَ الْحُجَّهُ عَلَی. إلهِی کَیفَ تَکِلُنِی وَ قَدْ تَکَفَّلْتَ لِی؟ وَکَیفَ أُضامُ وَأَ نْتَ النَّاصِرُ لِی؟ أَمْ کَیفَ أَخِیبُ وَأَ نْتَ الْحَفِی بِی؟ ها أَ نَا أَ تَوَسَّلُ إلَیکَ بِفَقْرِی إلَیکَ، وَکَیفَ

أ تَوَسَّلُ إِلَيـکَ بِمَـا هُوَ مَحالٌ أَنْ يصِلَ إِلَيکَ؟ أَمْ کَيفَ أَشْـکَو إِلَيکَ حالِي وَ هُوَ لا يخْفى عَلَيکَ؟ أَمْ کَيفَ أَتَرْجِمُ بِمَقالِي وَ هُوَ مِنْکَ بَرَزٌ إِلَيکَ؟ أَمْ کَيفَ تُخَيبُ آمالِي وَهِي قَدْ وَفَدَتْ إِلَيکَ؟ أَمْ کَيفَ لا تُحْسِنُ أَحْوالِي وَ بِکَ قامَتْ؟ إِلهِی مَا أَ لْطَفَکَ بِی مَعَ عَظِيم جَهْلِي! وَمَـا أَرْحَمَـکَ بِی مَعَ قَبِيـح فِعْلِي! إِلهِی مَـا أَقْرَبَـکَ مِنِّی وَأَبْعَـدَنِی عَنْـکَ! وَمَـا أَرْأَ فَـکَ بِی! فَمَـا الَّذِی يحْجُبُنِی عَنْـکَ؟ إِلهِی عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الْآثارِ وَتَنَقُّلاتِ الْأَطْوارِ، أَنَّ مُرادَکَ مِنِّی أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَی فِی کُلِّ شَـیء حَتَّی لا أَجْهَلَکَ فِی شَـیء. إِلهِی کُلَّما أَخْرَسَـنِی لُؤْمِی أَ نْطَقَنِی کَرَمُکَ، وَکُلَّما آيسَـتْنِی أَوْصافِی أَطْمَعَتْنِی مِنَنُکَ. إِلهِی مَنْ کانَتْ مَحاسِـنُهُ مَساوِئَ فَکَيفَ لا تَکُونُ مَسـاوِئُهُ مَساوِئَ؟! وَمَنْ کانَتْ حَقائِقُهُ دَعاوِی فَکَيفَ لا تَکُونُ دَعاواهُ دَعاوِی؟! إِلهِی حُکْمُکَ النَّافِـذُ وَمَشِـيئَتُکَ الْقاهِرَهُ لَمْ يتْرُکا لِـذِی مَقال مَقالاً وَ لا لِـذِی حال حالاً. إِلهِی کَمْ مِنْ طاعَه بَنَيتُها، وَحالَه شَـيدْتُها هَدَمَ اعْتِمادِی عَلَيها عَدْلُکَ، بَلْ أَقالَنِی مِنْها فَضْـلُکَ. إِلهِی إِنَّکَ تَعْلَمُ أَ نِّی وَ إِنْ لَمْ تَـدُم الطَّاعَهُ مِنِّی فِعْلاً جَزْمـاً فَقَـدْ دامَتْ مَحَبَّهً وَعَزْمـاً. إِلهِی کَيـفَ أَعْزِمُ وَأَ نْتَ الْقـاهِرُ؟ وَکَيفَ لا أَعْزِمُ وَأَ نْتَ الْآمِرُ؟ إِلهِی تَرَدُّدِی فِی الْآثارِ يوجِبُ بُعْـدَ الْمَزارِ فَاجْمَعْنِی عَلَيکَ بِخِـدْمَه تُوصِـلُنِی إِلَيکَ، کَيفَ يسْـتَدَلُّ عَلَيـکَ بِمـا هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيـکَ؟ أَيکُونُ لِغَيرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَـا لَيسَ لَـکَ حَتَّی يکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَـکَ؟ مَتی غِبْتَ حَتَّی تَحْتاجَ إِلی دَلِيل يـدُلُّ عَلَيکَ؟ وَمَتی بَعُدْتَ حَتَّی تَکُونَ الْآثارُ هِی الَّتِی تُوصِلُ إِلَيکَ؟ عَمِيتْ عَينٌ لا تَراکَ عَلَيها رَقِيباً، وَخَسِـرَتْ صَفْقَهُ عَبْد لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِيباً. إِلهِی أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَی الْآثارِ فَأَرْجِعْنِی إِلَيکَ بِکِسْوَهِ

الْ نوارِ وَهِـدايهِ الاِسْـتِبْصارِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيکَ مِنْها کَما دَخَلْتُ إِلَیکَ مِنْها مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيها، وَمَرْفُوعَ الْهِمَّهِ عَنِ الاِعْتِمادِ عَلَيها، إِنَّکَ عَلَى کُلِّ شَـىء قَـدِيرٌ. إِلهِى هـذَا ذُ لِّى ظاهِرٌ بَینَ یدَیکَ، وَهذَا حالِى لا یخْفى عَلَيکَ، مِنْکَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَیکَ وَ بِـکَ أَسْـتَدِلُّ عَلَیـکَ، فَاهْـدِنِى بِنُورِکَ إِلَیـکَ، وَأَقِمْنِى بِصِـدْقِ الْعُبُودِیهِ بَینَ یـدَیکَ. إِلهِى عَلِّمْنِى مِنْ عِلْمِکَ الْمَخْزُونِ، وَصُـنِّى بِسِتْرِکَ الْمَصُونِ. إِلهِى حَقِّقْنِى بِحَقـائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ، وَاسْـلُکْ بِى مَسْـلَکَ أَهْلِ الْجَـذْبِ. إِلهِى أَغْنِنِى بِتَـدْبِيرِکَ لِى عَنْ تَـدْبِيرِى، وَبِاخْتِيارِکَ عَنِ اخْتِيارِى، وَأَوْقِفْنِى عَلَى مَراکِزِ اضْـطِرارِى. إِلهِى أَخْرِجْنِى مِنْ ذُلِّ نَفْسِـى، وَطَهِّرْنِى مِنْ شَـکِّى وَشِرْکِى قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِـى، بِکَ أَ نْتَصِرُ فَانْصُرْنِى، وَعَلَیکَ أَ تَوَکَّلُ فَلا تَکِلْنِى وَ إِیاکَ أَسْأَلُ فَلا تُخَیبْنِى، وَفِى فَضْلِکَ أَرْغَبُ فَلا تَحْرِمْنِى، وَبِجَنابِکَ أَ نْتَسِبُ فَلاـ تُبْعِـدْنِى، وَبِبابِـکَ أَقِفُ فَلاـ تَطْرُدْنِى. إِلهِى تَقَـدَّسَ رِضاکَ أَنْ یکُونَ لَهُ عِلَّهٌ مِنْکَ فَکَیفَ یکُونُ لَهُ عِلَّهٌ مِنِّى؟ إِلهِى أَ نْتَ الْغَنِى بِـذاتِکَ أَنْ یصِـلَ إِلَیـکَ النَّفْعُ مِنْکَ فَکَیفَ لاـ تَکُونُ غَنِیاً عَنِّى؟ إِلهِى إِنَّ الْقَضاءَ وَ الْقَـدَرَ یمَنِّینِى وَ إِنَّ الْهَوى بِوَثائِقِ الشَّهْوَهِ أَسَـرَنِى، فَکُنْ أَ نْتَ النَّصِیرَ لِى حَتَّى تَنْصُرَنِى وَتُبَصِّرَنِى، وَأَغْنِنِى بِفَضْلِکَ حَتَّى أَسْتَغْنِى بِکَ عَنْ طَلَبِى، أَ نْتَ الَّذِى أَشْرَقْتَ الأَـ نْوارَ فِى قُلُوبِ أَوْ لِیائِکَ حَتَّى عَرَفُوکَ وَوَحَّدُوکَ، وَأَ نْتَ الَّذِى أَزَلْتَ الأَغْیارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِکَ حَتَّى لَمْ یحِبُّوا سِواکَ وَ لَمْ یلْجَأُوا إِلى غَیرِکَ، أَ نْتَ الْمُؤْ نِسُ لَهُمْ حَیثُ أَوْحَشَـتْهُمُ الْعَوالِمُ، وَأَ نْتَ الَّذِى هَـدَیتَهُمْ حَیثُ اسْـتَبانَتْ لَهُمُ الْمَعالِمُ، مَاذا وَجَـدَ مَنْ فَقَدَکَ؟ وَمَا الَّذِى فَقَدَ مَنْ وَجَدَکَ؟ لَقَدْ خابَ مَنْ رَضِى دُونَکَ بَدَلاً، وَلَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغى عَنْکَ مُتَحَوِّلاً، کَیفَ یرْجى سِواکَ وَأَ نْتَ مَا قَطَعْتَ

الْإِحْسانَ؟ وَكَيفَ يطْلَبُ مِنْ غَيرِكَ وَأَنْتَ مَا بَدَّلْتَ عادَةَ الإِمْتِنانِ؟ يا مَنْ أَذاقَ أَحِبَّاءَهُ حَلاوَةَ الْمُؤانَسَهِ فَقامُوا بَينَ يدَيهِ مُتَمَلِّقِينَ وَ يا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِياءَهُ مَلابِسَ هَيبَتِهِ فَقامُوا بَينَ يدَيهِ مُسْتَغْفِرِينَ، أَنْتَ الذَّاكِرُ قَبْلَ الذَّاكِرِينَ، وَأَنْتَ الْبادِئُ بِالاحْسانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعابِدِينَ، وَأَنْتَ الْجَوادُ بِالْعَطاءِ قَبْلَ طَلَبِ الطَّالِبِينَ، وَأَنْتَ الْوَهَّابُ ثُمَّ لِما وَ هَبْتَ لَنا مِنَ الْمُسْتَقْرِضِينَ. إِلهِی اطْلُبْنِی بِرَحْمَتِکَ حَتَّى أَصِلَ إِلَيکَ، وَاجْذِبْنِی بِمَنِّکَ حَتَّى أُقْبِلَ عَلَيکَ. إِلهِی إِنَّ رَجائِی لا ينْقَطِعُ عَنْکَ وَ إِنْ عَصَيتُکَ، کَما أَنَّ خَوفِی لا يزايلُنِی وَ إِنْ أَطَعْتُکَ، فَقَدْ دَفَعَتْنِی الْعَوالِمُ إِلَيکَ وَ قَدْ أَوْقَعَنِی عِلْمِی بِکَرَمِکَ عَلَيکَ. إِلهِی کَيفَ أَخِيبُ وَأَنْتَ أَمَلِی؟ أَمْ کَيفَ أُهانُ وَعَلَيکَ مُتَّکَلِی؟ إِلهِی کَيفَ أَسْتَعِزُّ وَفِی الذِّلَّهِ أَرْکَزْتَنِی؟ أَمْ کَيفَ لا أَسْتَعِزُّ وَ إِلَيکَ نَسَبْتَنِی؟ إِلهِی کَيفَ لا أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِی فِی الْفُقَراءِ أَقَمْتَنِی؟ أَمْ کَيفَ أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِی بِجُودِکَ أَغْنَيتَنِی؟ وَأَنْتَ الَّذِی لا إِلهَ غَيرُکَ تَعَرَّفْتَ لِکُلِّ شَیءٍ فَما جَهِلَکَ شَیءٌ، وَأَنْتَ الَّذِی تَعَرَّفْتَ إِلَی فِی کُلِّ شَیءٍ فَرَأَيتُکَ ظاهِراً فِی کُلِّ شَیءٍ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِکُلِّ شَیءٍ، يا مَنِ اسْتَوى بِرَحْمانِيتِهِ فَصارَ الْعَرْشُ غَيباً فِی ذاتِهِ، مَحَقْتَ الْآثارَ بِالْآثارِ، وَمَحَوْتَ الْأَغْيارَ بِمُحِيطاتِ أَفْلاکِ الْأَنْوارِ، يا مَنِ احْتَجَبَ فِی سُرادِقاتِ عَرْشِهِ عَنْ أَنْ تُدْرِکَهُ الْأَبْصارُ، يا مَنْ تَجَلَّى بِکَمالِ بَهائِهِ فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ مِنَ الاسْتِواءَ، کَيفَ تَخْفى وَأَنْتَ الظَّاهِرُ؟ أَمْ کَيفَ تَغِيبُ وَأَنْتَ الرَّقِيبُ الْحاضِرُ؟ إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَحْدَهُ.

دعای امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام در روز عرفه

اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ، أَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ بَديعَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، ذَا الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ، رَبَّ الْأَرْبابِ، وَإِلهَ کُلِّ

مَألُوه، وَخالِقَ كُلِّ مَخْلُوق، وَوارِثَ كُلِّ شَىْء (لَيسَ كَمِثْلِهِ شَىءٌ) وَ لا يعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَىْء وَ هُوَ بِكَلِّ شَىْء مُحيطٌ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَىْء رَقيبٌ. أَنْتَ اللّهُ لا إلهَ إلا أَنْتَ الأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ، الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ. وَ أَنْتَ اللّهُ لا إلهَ إلا أَنْتَ الْكَريمُ الْمُتَكَرِّمُ، الْعَظيمُ الْمُتَعَظِّمُ، الْكَبيرُ الْمُتَكَبِّرُ. وَ أَنْتَ اللّهُ لا إلهَ إلا أَنْتَ الْعَلِيُّ الْمُتَعالِ، الشَّديدُ الْمِحالِ. وَ أَنْتَ اللّهُ لا إلهَ إلا أَنْتَ الرَّحْمنُ الرَّحيمُ، الْعَليمُ الْحَكيمُ. وَ أَنْتَ اللّهُ لا إلهَ إلا أَنْتَ السَّميعُ الْبَصيرُ، الْقَديمُ الْخَبيرُ. وَ أَنْتَ اللّهُ لا إلهَ إلا أَنْتَ الْكَريمُ الأَكْرَمُ، الدّائِمُ الأَدْوَمُ. وَ أَنْتَ اللّهُ لا إلهَ إلا أَنْتَ الأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَد، وَالآخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدَد. وَ أَنْتَ اللّهُ لا إلهَ إلا أَنْتَ الدّانى فى عُلُوِّهِ وَ الْعالى فى دُنُوِّهِ. وَ أَنْتَ اللّهُ لا إلهَ إلا أَنْتَ ذُو الْبَهاءِ وَ الْمَجْدِ وَ الْكِبْرِياءِ وَ الْحَمْدِ. وَ أَنْتَ اللّهُ لا إلهَ إلا أَنْتَ الَّذى أَنْشَأْتَ الأَشْياءَ مِنْ غيرِ سِنْخ، وَصَوَّرْتَ ماصَوَّرْتَ مِنْ غَيرِ مِثال، وَابْتَدَعْتَ الْمُبْتَدَعاتِ بِلا احْتِذاء. أَنْتَ الَّذى قَدَّرْتَ كُلَّ شَىْء تَقْديراً، وَيسَّرْتَ كُلَّ شَىْء تَيسيراً، وَدَبَّرْتَ ما دُونَكَ تَدْبيراً. أَنْتَ الَّذى لَمْ يعِنْكَ عَلى خَلْقِكَ شَريكٌ وَ لَمْ يوازِرْكَ فى أَمْرِكَ وَزيرٌ وَ لَمْ يكُنْ لَكَ مُشاهِدٌ وَ لا نَظيرٌ. أَنْتَ الَّذى أَرَدْتَ فَكانَ حَتْماً ما أَرَدْتَ، وَقَضَيتَ فَكانَ عَدْلاً ما قَضَيتَ، وَحَكَمْتَ فَكانَ نِصْفاً ما حَكَمْتَ. أَنْتَ الَّذى لا يحْويكَ مَكانٌ وَ لَمْ يقُمْ لِسُلْطانِكَ سُلْطانٌ وَ لَمْ يعْيكَ بُرْهانٌ وَ لا بَيانٌ. أَنْتَ الَّذى أَحْصَيتَ كُلَّ شَىْء عَدَداً، وَجَعَلْتَ لِكُلِّ شَىْء أَمَداً وَ قَدَّرْتَ كُلَّ شَىْء تَقْديراً. أَنْتَ الَّذى قَصُرَتِ الأَوْهامُ عَنْ ذاتِيتِكَ، وَعَجَزَتِ الأَفْهامُ عَنْ كَيفِيتِكَ

وَ لَمْ تُدْرِكِ الاَبْصارُ مَوْضِعَ أَينِيتِكَ.

أَنْتَ الَّذى لا تُحَدُّ فَتَكُونَ مَحْدُوداً، ولَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونَ مَوْجُوداً وَ لَمْ تَلِدْ فَتَكُونَ مَوْلُوداً. أَنْتَ الَّذى لا ضِدَّ مَعَكَ فَيعانِدَكَ وَ لا عِدْلَ لَكَ فَيكاثِرَكَ وَ لا نِدَّ لَكَ فَيعارِضَكَ. أَنْتَ الَّذِى ابْتَدَأَ وَاخْتَرَعَ، وَاسْتَحْدَثَ وَابْتَدَعَ، وَأَحْسَنَ صُنْعَ ما صَنَعَ.

سُبْحانَكَ ما أَجَلَّ شَأْنَكَ! وَأَسْنى فِى الْاَماكِنِ مَكانَكَ! وَأَصْدَعَ بِالْحَقِّ فُرْقانَكَ! سُبْحانَكَ مِنْ لَطِيف ما أَلْطَفَكَ! وَرَؤُوف ما أَرْأَفَكَ! وَحَكِيم ما أَعْرَفَكَ! سُبْحانَكَ مِنْ مَليك ما أَمْنَعَكَ! وَجَواد ما أَوْسَعَكَ! وَرَفيع ما أَرْفَعَكَ! ذُو الْبَهاءِ وَ الْمَجْدِ وَ الْكِبْرِياءِ وَ الْحَمْدِ. سُبْحانَكَ بَسَطْتَ بِالْخَيراتِ يدَكَ، وَعُرِفَتِ الْهِدايةُ مِنْ عِنْدِكَ، فَمَنِ الْتَمَسَكَ لِدين أَوْ دُنْيا وَجَدَكَ. سُبْحانَكَ خَضَعَ لَكَ مَنْ جَرى فى عِلْمِكَ، وَخَشَعَ لِعَظَمَتِكَ ما دُونَ عَرْشِكَ، وَانْقادَ لِلتَّسْليم لَكَ كُلُّ خَلْقِكَ. سُبْحانَكَ لا تُحَسُّ وَ لا تُجَسُّ وَ لا تُمَسُّ وَ لا تُكادُ وَ لا تُماطُ وَ لا تُنازَعُ وَ لا تُجارى وَ لا تُمارى وَ لا تُخادَعُ وَ لا تُماكَرُ. سُبْحانَكَ سَبيلُكَ جَدَدٌ، وَأَمْرُكَ رَشَدٌ وَ أَنْتَ حَيٌّ صَمَدٌ. سُبْحانَكَ قَوْلُكَ حُكْمٌ، وَقَضاؤُكَ حَتْمٌ، وَإِرادَتُكَ عَزْمٌ. سُبْحانَكَ لا رادَّ لِمَشِيتِكَ وَ لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِكَ. سُبْحانَكَ باهِرَ الاياتِ، فاطِرَ السَّماواتِ، بارِئَ النَّسَماتِ. لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً يدُومُ بِدَوامِكَ. وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً خالِداً بِنِعْمَتِكَ.

وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً يوازى صُنْعَكَ. وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْداً يزيدُ عَلى رِضاكَ. وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً مَعَ حَمْدِ كُلِّ حامِد، وَشُكْراً يقْصُرُ عنْهُ شُكْرُ كُلِّ شاكِر، حَمْداً لا ينْبَغى إِلا لَكَ وَ لا يتَقَرَّبُ بِهِ إِلا إِلَيكَ، حَمْداً يسْتَدامُ بِهِ الْاَوَّلُ، وَيسْتَدْعى بِهِ دَوامُ الْاخِرِ، حَمْداً يتَضاعَفُ عَلى كُرُورِ الْاَزْمِنَهِ، وَيتَزايدُ أَضْعافاً مُتَرادِفَهً، حَمْداً يعْجِزُ عَنْ إِحْصائِهِ الْحَفَظَهُ، وَيزيدُ عَلى ما أَحْصَتْهُ فى كِتابِكَ الْكَتَبَهُ، حَمْداً يوازِنُ

عَرْشَکَ الْمَجیدَ، وَیعادِلُ کُرْسِیکَ الرَّفیعَ، حَمْداً یکْمُلُ لَدَیکَ ثَوابُهُ، وَیسْتَغْرِقُ کُلَّ جَزاء جَزاؤُهُ، حَمْداً ظاهِرُهُ وَفْقٌ لِباطِنِهِ، وَباطِنُهُ وَفْقٌ لِصِدْقِ النِّیهِ فیهِ، حَمْداً لَمْ یحْمَدْکَ خَلْقٌ مِثْلَهُ وَ لا یعْرِفُ أَحَدٌ سِواکَ فَضْلَهُ، حَمْداً یعانُ مَنِ اجْتَهَدَ فی تَعْدیدِهِ، وَیؤَیدُ مَنْ أَغْرَقَ نَزْعاً فی تَوْفِیتِهِ، حَمْداً یجْمَعُ ما خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ، وَینْتَظِمُ ما أَنْتَ خالِقُهُ مِنْ بَعْدُ، حَمْداً لا حَمْدَ أَقْرَبُ إِلی قَوْلِکَ مِنْهُ وَ لا أَحْمَدَ مِمَّنْ یحْمَدُکَ بِهِ، حَمْداً یوجِبُ بِکَرَمِکَ الْمَزیدَ بِوُفُورِهِ، تَصِلُهُ بِمَزید بَعْدَ مَزید طَوْلاً مِنْکَ، حَمْداً یجِبُ لِکَرَمِ وَجْهِکَ، وَیقابِلُ عِزَّ جَلالِکَ. رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد الْمُنْتَجَبِ الْمُصْطَفی، الْمُکَرَّمِ الْمُقَرَّبِ، أَفْضَلَ صَلَواتِکَ وَ بارِکْ عَلَیهِ أَتَمَّ بَرَکاتِکَ، وَتَرَحَّمْ عَلَیهِ أَمْتَعَ رَحَماتِکَ. رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِهِ، صَلاهً زاکِیهً، لا تَکُونُ صَلاهٌ أَزْکی مِنْها وَ صَلِّ عَلَیهِ صَلاهً نامِیهً، لا تَکُونُ صَلاهٌ أَنْمی مِنْها وَ صَلِّ عَلَیهِ صَلاهً راضِیهً لا تَکُونُ صَلاهٌ فَوْقَها. رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِهِ، صَلاهً تُرْضیهُ وَتَزیدُ عَلی رِضاهُ وَ صَلِّ عَلَیهِ صَلاهً تُرْضیکَ وَتَزیدُ عَلی رِضاکَ لَهُ وَ صَلِّ عَلَیهِ صَلاهً لا تَرْضی لَهُ إِلا بِها وَ لا تَری غَیرَهُ لَها أَهْلاً. رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِهِ، صَلاهً تُجاوِزُ رِضْوانَکَ، وَیتَّصِلُ اتِّصالُها بِبَقائِکَ وَ لا ینْفَدُ کَما لا تَنْفَدُ کَلِماتُکَ. رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِهِ، صَلاهً تَنْتَظِمُ صَلَواتِ مَلائِکَتِکَ، وَأَنْبِیائِکَ، وَرُسُلِکَ، وَأَهْلِ طاعَتِکَ، وَتَشْتَمِلُ عَلی صَلَواتِ عِبادِکَ، مِنْ جِنِّکَ، وَإِنْسِکَ، وَأَهْلِ إِجابَتِکَ، وَتَجْتَمِعُ عَلی صَلاهِ کُلِّ مَنْ ذَرَأْتَ وَبَرَأْتَ مِنْ أَصْنافِ خَلْقِکَ. رَبِّ صَلِّ عَلَیهِ وَ آلِهِ، صَلاهً تُحیطُ بِکُلِّ صَلاه سالِفَه وَمُسْتَأْنَفَه وَ صَلِّ عَلَیهِ وَ عَلی آلِهِ، صَلاهً مَرْضِیهً لَکَ وَلِمَنْ دُونَکَ، وَتُنْشِئُ مَعَ ذلِکَ صَلَوات

تُضاعِفُ مَعَها تِلْكَ الصَّلَواتِ عِنْدَها، وَتَزيدُها عَلى كُرُورِ الْأيام زِيادَةً فى تَضاعيفَ لايعُدُّها غَيرُكَ. رَبِّ صَلِّ عَلى أطائِبِ أَهْلِ بَيتِهِ الَّذينَ اخْتَرْتَهُمْ لاَمْرِكَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَهَ عِلْمِكَ، وَحَفَظَهَ دينِكَ وَ خُلَفاءَكَ فى أَرْضِكَ وَ حُجَجَكَ عَلى عِبادِكَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرِّجْسِ وَالدَّنَسِ تَطْهيراً بِإِرادَتِكَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسيلَهَ إِلَيكَ وَ الْمَسْلَكَ إِلى جَنَّتِكَ. رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، صَلاهً تُجْزِلُ لَهُمْ بِها مِنْ نِحَلِكَ وَكَرامَتِكَ، وَتُكْمِلُ لَهُمُ الْأَشْياءَ مِنْ عَطاياكَ وَنَوافِلِكَ، وَتُوَفِّرُ عَلَيهِمُ الْحَظَّ مِنْ عَوائِدِكَ وَفَوائِدِكَ. رَبِّ صَلِّ عَلَيهِ وَعَلَيهِمْ، صَلاهً لا أَمَدَ فى أَوَّلِها وَ لا غايَهَ لِأَمَدِها وَ لا نِهايَهَ لِاخِرِها. رَبِّ صَلِّ عَلَيهِمْ زِنَهَ عَرْشِكَ وَ ما دُونَهُ، وَمِلْأَ سَماواتِكَ وَ ما فَوْقَهُنَّ، وَعَدَدَ أَرَضيكَ وَ ما تَحْتَهُنَّ وَ ما بَينَهُنَّ، صَلاهً تُقَرِّبُهُمْ مِنْكَ زُلْفى، وَتَكُونُ لَكَ وَ لَهُمْ رِضاً، وَمُتَّصِلَهً بِنَظائِرِهِنَّ أَبَداً. أَللّهُمَّ إِنَّكَ أَيدْتَ دينَكَ فى كُلِّ أَوانٍ بِإِمامٍ أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبادِكَ، وَمَناراً فى بِلادِكَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّريعَهَ إِلى رِضْوانِكَ، وَافْتَرَضْتَ طاعَتَهُ، وَحَذَّرْتَ مَعْصِيتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثالِ أَوامِرِهِ وَ الْإِنْتِهاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَأَن لا يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ وَ لا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَهُ اللّائِذينَ، وَكَهْفُ الْمُؤْمِنينَ، وَعُرْوَهُ الْمُتَمَسِّكينَ، وَبَهاءُ الْعالَمينَ. أَللّهُمَّ فَأَوْزِعْ لِوَلِيكَ شُكْرَ ما أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيهِ، وَأَوْزِعْنا مِثْلَهُ فيهِ وَ آتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطاناً نَصيراً، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحاً يسيراً، وَأَعِنْهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ، وَاشْدُدْ أَزْرَهُ، وَقَوِّ عَضُدَهُ، وَراعِهِ بِعَينِكَ، وَاحْمِهِ بِحِفْظِكَ، وَانْصُرْهُ بِمَلائِكَتِكَ، وَامْدُدْهُ بِجُنْدِكَ الْأَغْلَبِ، وَأَقِمْ بِهِ كِتابَكَ، وَحُدُودَكَ، وَشَرائِعَكَ، وَسُنَنَ رَسُولِكَ، صَلَواتُكَ اللّهُمَّ عَلَيهِ وَ آلِهِ، وَأَحْىِ بِهِ ما أَماتَهُ الظّالِمُونَ مِنْ مَعالِمِ دينِكَ، وَاجْلُ بِهِ صَداءَ الْجَوْرِ عَنْ طَريقَتِكَ، وَأَبِنْ بِهِ الضَّرّاءَ مِنْ سَبيلِكَ وَ أَزِلْ بِهِ النّاكِبينَ عَنْ صِراطِكَ، وَامْحَقْ بِهِ بُغاهَ قَصْدِكَ عِوَجاً،

وَأَلِنْ جانِبَهُ لِأَوْلِيائِکَ، وَابْسُطْ يَدَهُ عَلى أَعْدائِکَ وَ هَبْ لَنا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَتَعَطُّفَهُ وَتَحَنُّنَهُ وَ اجْعَلْنا لَهُ سامِعينَ مُطيعينَ، وَفى رِضاهُ ساعينَ، وَإِلى نُصْرَتِهِ وَ الْمُدافَعَةِ عَنْهُ مُکْنِفينَ، وَإِلَيک وَإِلى رَسولِکَ صَلَواتُکَ اللّهُمَّ عَلَيهِ وَ آلِهِ بِذلِکَ مُتَقَرِّبينَ. أَللّهُمَّ وَ صَلِّ عَلى أَوْلِيائِهِمُ الْمُعْتَرِفينَ بِمَقامِهِمُ، الْمُتَّبِعينَ مَنْهَجَهُمُ، الْمُقْتَفينَ آثارَهُمُ، الْمُسْتَمْسِکينَ بِعُرْوَتِهِمُ، الْمُتَمَسِّکينَ بِوِلايَتِهِمُ، الْمُؤْتَمِّينَ بِإِمامَتِهِمُ، الْمُسَلِّمينَ لِأَمْرِهِمُ، الْمُجْتَهِدينَ فى طاعَتِهِمُ، الْمُنْتَظِرينَ أَيامَهُمُ، الْمادّينَ إِلَيهِمْ أَعْيُنَهُمُ، الصَّلَواتِ الْمُبارَکاتِ الزّاکِياتِ النّامِياتِ الْغادِياتِ الرّائِحاتِ، وَسَلِّمْ عَلَيهِمْ وَ عَلى أَرْواحِهِمْ. وَاجْمَعْ عَلَى التَّقْوى أَمْرَهُمْ، وَأَصْلِحْ لَهُمْ شُؤُونَهُمْ، وَتُبْ عَلَيهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحيمُ، وَخَيرُ الْغافِرينَ وَ اجْعَلْنا مَعَهُمْ فى دارِالسَّلامِ، بِرَحْمَتِکَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ. أَللّهُمَّ هذا يَوْمُ عَرَفَهَ، يَوْمٌ شَرَّفْتَهُ وَکَرَّمْتَهُ وَعَظَّمْتَهُ، نَشَرْتَ فيهِ رَحْمَتَکَ، وَمَنَنْتَ فيهِ بِعَفْوِکَ، وَأَجْزَلْتَ فيهِ عَطِيتَکَ، وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلى عِبادِکَ. أَللّهُمَّ وَأَنَا عَبْدُکَ الَّذى أَنْعَمْتَ عَلَيهِ قَبْلَ خَلْقِکَ لَهُ، وَبَعْدَ خَلْقِکَ إِياهُ، فَجَعَلْتَهُ مِمَّنْ هَدَيتَهُ لِدينِکَ، وَوَفَّقْتَهُ لِحَقِّکَ، وَعَصَمْتَهُ بِحَبْلِکَ، وَأَدْخَلْتَهُ فى حِزْبِکَ، وَأَرْشَدْتَهُ لِمُوالاةِ أَوْلِيائِکَ، وَمُعاداةِ أَعْدائِکَ. ثُمَّ أَمَرْتَهُ فَلَمْ يأْتَمِرْ، وَزَجَرْتَهُ فَلَمْ ينْزَجِرْ، وَنَهَيتَهُ عَنْ مَعْصِيتِکَ فَخالَفَ أَمْرَکَ إِلى نَهْيکَ، لامُعانَدَةً لَکَ وَ لا اسْتِکْباراً عَلَيکَ، بَلْ دَعاهُ هَواهُ إِلى ما زَيلْتَهُ وَإِلى ما حَذَّرْتَهُ، وَأَعانَهُ عَلى ذلِکَ عَدُوُّکَ وَعَدُوُّهُ، فَأَقْدَمَ عَلَيهِ عارِفاً بِوَعيدِکَ، راجِياً لِعَفْوِکَ، واثِقاً بِتَجاوُزِکَ، وَکانَ أَحَقَّ عِبادِکَ مَعَ ما مَنَنْتَ عَلَيهِ أَلا يفْعَلَ. وَها أَنَا ذا بَينَ يدَيکَ صاغِراً ذَليلاً، خاضِعاً خاشِعاً، خائِفاً مُعْتَرِفاً بِعَظيمٍ مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتُهُ، وَجَليلٍ مِنَ الْخَطايا اجْتَرَمْتُهُ، مُسْتَجيراً بِصَفْحِکَ، لائِذاً بِرَحْمَتِکَ، مُوقِناً أَنَّهُ لايجيرُنى مِنْکَ مُجيرٌ وَ لا يمْنَعُنى مِنْکَ مانِعٌ. فَعُدْ عَلَىَّ بِما تَعُودُ بِهِ عَلى مَنِ اقْتَرَفَ مِنْ تَغَمُّدِکَ، وَجُدْ عَلَىَّ بِما تَجُودُ بِهِ عَلى مَنْ أَلْقى بِيدِهِ إِلَيکَ مِنْ

عَفْوِکَ، وَامْنُنْ عَلَیَّ بِما لا يَتعاظَمُكَ أَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلى مَنْ أَمَّلَكَ مِنْ غُفْرانِکَ وَ اجْعَلْ لی فی هذَا الْيَوْمِ نَصيباً أَنالُ بِهِ حَظّاً مِنْ رِضْوانِکَ. وَ لا تَرُدَّنی صِفْراً مِمّا يَنْقَلِبُ بِهِ الْمُتَعَبِّدُونَلَک مِنْ عِبادِکَ، وَإِنّی وَ إِنْ لَمْ أُقَدِّمْ ما قَدَّمُوهُ مِنَ الصّالِحاتِ، فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحيدَکَ، وَنَفْیَ الْأَضْدادِ وَ الْأَنْدادِ وَ الْأَشْباهِ عَنْکَ، وَأَتَيْتُکَ مِنَ الْأَبْوابِ الَّتی أَمَرْتَ أَنْ تُؤْتی مِنْها، وَتَقَرَّبْتُ إِلَيکَ بِما لا يَقْرُبُ بِهِ أَحَدٌ مِنْکَ إِلا بِالتَّقَرُّبِ بِهِ، ثُمَّ أَتْبَعْتُ ذلِکَ بِالْإِنابَهِ إِلَيکَ، وَالتَّذَلُّلِ وَ الْإِسْتِکانَهِ لَکَ، وَحُسْنِ الظَّنِّ بِکَ، وَالثِّقَهِ بِما عِنْدَکَ، وَشَفَعْتُهُ بِرَجائِکَ الَّذی قَلَّ ما يَخيبُ عَلَيهِ راجيکَ وَ سَأَلْتُکَ مَسْأَلَهَ الْحَقيرِ الذَّليلِ، الْبائِسِ الْفَقيرِ، الْخائِفِ الْمُسْتَجيرِ، وَمَعَ ذلِکَ خيفَهً وَتَضَرُّعاً، وَتَعَوُّذاً وَتَلَوُّذاً، لا مُسْتَطيلاً بِتَکَبُّرِ الْمُتَکَبِّرينَ وَ لا مُتعالِياً بِدالَّهِ الْمُطيعينَ وَ لا مُسْتَطيلاً بِشَفاعَهِ الشّافِعينَ، وَأَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقَلّينَ، وَأَذَلُّ الْأَذَلّينَ، وَمِثْلُ الذَّرَّهِ أَوْ دُونَها. فَيا مَنْ لَمْ يُعاجِلِ الْمُسيئينَ، وَلايَنْدَهُ الْمُتْرَفينَ وَ يا مَنْ يَمُنُّ بِإِقالَهِ الْعاثِرينَ، وَيَتَفَضَّلُ بِإِنْظارِ الْخاطِئينَ، أَنَا الْمُسیءُ الْمُعْتَرِفُ، الْخاطِئُ الْعاثِرُ، أَنَا الَّذی أَقْدَمَ عَلَيکَ مُجْتَرِئاً، أَنَا الَّذی عَصاکَ مُتَعَمِّداً، أَنَا الَّذی اسْتَخْفی مِنْ عِبادِکَ وَبارَزَکَ، أَنَا الَّذی هابَ عِبادَکَ وَأَمِنَکَ، أَنَا الَّذی لَمْ يَرْهَبْ سَطْوَتَکَ وَ لَمْ يَخَفْ بَأْسَکَ، أَنَا الْجانی عَلی نَفْسِهِ، أَنَا الْمُرْتَهَنُ بِبَلِيتِهِ، أَنَا الْقَليلُ الْحَياءِ، أَنَا الطَّويلُ الْعَناءِ. بِحَقِّ مَنِ انْتَجَبْتَ مِنْ خَلْقِکَ، وَبِمَنِ اصْطَفَيتَهُ لِنَفْسِکَ، بِحَقِّ مَنِ اخْتَرْتَ مِنْ بَرِيتِکَ، وَمَنِ اجْتَبَيتَ لِشَأْنِکَ، بِحَقِّ مَنْ وَصَلْتَ طاعَتَهُ بِطاعَتِکَ، وَمَنْ جَعَلْتَ مَعْصِيتَهُ کَمَعْصِيتِکَ، بِحَقِّ مَنْ قَرَنْتَ مُوالاتَهُ بِمُوالاتِکَ، وَمَنْ نُطْتَ مُعاداتَهُ بِمُعاداتِکَ، تَغَمَّدْنی فی يَوْمی هذا بِما تَتَغَمَّدُ بِهِ مَنْ جَأَرَ إِلَيکَ مُتَنَصِّلاً، وَعاذَ بِاسْتِغْفارِکَ تائِباً، وَتَوَلَّنی بِما تَتَوَلّی بِهِ أَهْلَ طاعَتِکَ، وَالزُّلْفی لَدَيکَ

وَ الْمَكانَهِ مِنْكَ، وَتَوَحَّدْنى بِما تَتَوَحَّدُ بِهِ مَنْ وَفى بِعَهْدِكَ، وَأَتْعَبَ نَفْسَهُ فى ذاتِكَ، وَأَجْهَدَها فى مَرْضاتِكَ. وَ لا تُؤاخِذْنى بِتَفْريطى فى جَنْبِكَ، وَتَعَدّى طَوْرى فى حُدُودِكَ، وَمُجاوَزَهِ أَحْكامِكَ وَ لا تَسْتَدْرِجْنى بِإِمْلائِكَ لِى اسْتِدْراجَ مَنْ مَنَعَنى خَيرَ ما عِنْدَهُ وَ لَمْ يشْرَكْكَ فى حُلُولِ نِعْمَتِهِ بى. وَنَبِّهْنى مِنْ رَقْدَهِ الْغافِلينَ، وَسِنَهِ الْمُسْرِفينَ، وَنَعْسَهِ الْمَخْذُولينَ، وَخُذْ بِقَلْبى إِلى مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقانِتينَ، وَاسْتَعْبَدْتَ بِهِ الْمُتَعَبِّدينَ، وَاسْتَنْقَذْتَ بِهِ الْمُتَهاوِنينَ، وَأَعِذْنى مِمّا يباعِدُنى عَنْكَ، وَيحُولُ بَينى وَبَينَ حَظّى مِنْكَ، وَيصُدُّنى عَمّا أُحاوِلُ لَدَيكَ، وَسَهِّلْ لى مَسْلَكَ الْخَيراتِ إِلَيكَ وَ الْمسابَقَهَ إِلَيها مِنْ حَيثُ أَمَرْتَ وَ الْمُشاحَّهَ فيها عَلى ما أَرَدْتَ. وَ لا تَمْحَقْنى فى مَنْ تَمْحَقُ مِنَ الْمُسْتَخِفّينَ بِما أَوْعَدْتَ وَ لا تُهْلِكْنى مَعَ مَنْ تُهْلِكُ مِنَ الْمُتَعَرِّضينَ لِمَقْتِكَ وَ لا تُتَبِّرْنى فى مَنْ تُتَبِّرُ مِنَ الْمُنْحَرِفينَ عَنْ سُبُلِكَ، وَنَجِّنى مِنْ غَمَراتِ الْفِتْنَهِ، وَخَلِّصْنى مِنْ لَهَواتِ الْبَلْوى، وَأَجِرْنى مِنْ أَخْذِ الْإِمْلاءِ، وَحُلْ بَينى وَبَينَ عَدُوٍّ يضِلُّنى، وَهَوىً يوبِقُنى، وَمَنْقَصه تَرْهَقُنى وَ لا تُعْرِضْ عَنّى إِعْراضَ مَنْ لا تَرْضى عَنْهُ بَعْدَ غَضَبِكَ وَ لا تُؤْيِسْنى مِنَ الْأَمَلِ فيكَ، فَيغْلِبَ عَلَىَّ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ لا تَمْتَحِنّى بِما لا طاقَهَ لى بِهِ، فَتَبْهَظَنى مِمّا تُحَمِّلُنيهِ مِنْ فَضْلِ مَحَبَّتِكَ. وَ لا تُرْسِلْنى مِنْ يدِكَ إِرْسالَ مَنْ لا خَيرَ فيهِ وَ لا حاجَهَ بِكَ إِلَيهِ وَ لا إِنابَهَ لَهُ وَ لا تَرْمِ بى رَمْىَ مَنْ سَقَطَ مِنْ عَينِ رِعايتِكَ، وَمَنِ اشْتَمَلَ عَليهِ الْخِزْىُ مِنْ عِنْدِكَ، بَلْ خُذْ بِيدى مِنْ سَقْطَهِ الْمُتَرَدّينَ، وَوَهْلَهِ الْمُتَعَسِّفينَ، وَزَلَّهِ الْمَغْرُورينَ، وَوَرْطَهِ الْهالِكينَ، وَعافِنى مِمَّا ابْتَلَيتَ بِهِ طَبَقاتِ عَبيدِكَ وَ إِمائِكَ، وَبَلِّغْنى مَبالِغَ مَنْ عُنيتَ بِهِ، وَأَنْعَمْتَ عَلَيهِ، وَرَضيتَ عَنْهُ، فَأَعَشْتَهُ حَميداً، وَتَوَفَّيتَهُ سَعيداً. وَطَوِّقْنى طَوْقَ الْإِقْلاعِ عَمّا

يحْبِطُ الْحسناتِ، وَيذْهَبُ بِالْبَرَكاتِ، وَأَشْعِرْ قَلْبِىَ الْاِزْدِجارَ عَنْ قَبائِحِ السَّيئاتِ، وَفَواضِحِ الْحَوْباتِ وَ لا تَشْغَلْنى بِما لا أُدْرِكُهُ إلا بِكَ عَمّا لا يرْضيكَ عَنّى غَيرُهُ، وَأَنْزِعْ مِنْ قَلْبى حُبَّ دُنْيا دَنِيه تَنْهى عَمّا عِنْدَكَ، وَتَصُدُّ عَنِ ابْتِغاءِ الْوَسيلَهِ إِلَيكَ، وَتُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْكَ، وَزَينْ لِىَ التَّفَرُّدَ بِمُناجاتِكَ بِاللَّيلِ وَ النَّهارِ وَ هَبْ لى عِصْمَهً تُدْنينى مِنْ خَشْيتِكَ، وَتَقْطَعُنى عَنْ رُكُوبِ مَحارِمِكَ، وَتَفُكُّنى مِنْ أَسْرِ الْعَظائِمِ. وَ هَبْ لِىَ التَّطْهيرَ مِنْ دَنَسِ الْعِصْيانِ، وَأَذْهِبْ عَنّى دَرَنَ الْخَطايا، وَسَرْبِلْنى بِسِرْبالِ عافِيتِكَ، وَرَدِّنى رِداءَ مُعافاتِكَ، وَجَلِّلْنى سَوابِغَ نَعْمائِكَ، وَظاهِرْ لَدَىَّ فَضْلَكَ وَطَوْلَكَ، وَأَيدْنى بِتَوْفيقِكَ وَتَسْديدِكَ، وَأَعِنّى عَلى صالِحِ النِّيهِ، وَمَرْضِىِّ الْقَوْلِ، وَمُسْتَحْسَنِ الْعَمَلِ. وَ لا تَكِلْنى إِلى حَوْلى وَقُوَّتى دُونَ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ لا تُخْزِنى يوْمَ تَبْعَثُنى لِلِقائِكَ وَ لا تَفْضَحْنى بَينَ يدَى أَوْلِيائِكَ وَ لا تُنْسِنى ذِكْرَكَ وَ لا تُذْهِبْ عَنّى شُكْرَكَ، بَلْ أَلْزِمْنيهِ فى أَحْوالِ السَّهْوِ عِنْدَ غَفَلاتِ الْجاهِلينَ لِآلائِكَ، وَأَوْزِعْنى أَنْ أُثْنِىَ بِما أَوْلَيتَنيهِ، وَأَعْتَرِفَ بِما أَسْدَيتَهُ إِلَىَّ. وَ اجْعَلْ رَغْبَتى إِلَيكَ فَوْقَ رَغْبَهِ الرّاغِبينَ، وَحَمْدى إِياكَ فَوْقَ حَمْدِ الْحامِدينَ وَ لا تَخْذُلْنى عِنْدَ فاقَتى إِلَيكَ وَ لا تُهْلِكْنى بِما أَسْدَيتُهُ إِلَيكَ وَ لا تَجْبَهْنى بِما جَبَهْتَ بِهِ الْمُعانِدينَ لَكَ. فَإِنّى لَكَ مُسَلِّمٌ، أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّهَ لَكَ، وَأَنَّكَ أَوْلى بِالْفَضْلِ، وَأَعْوَدُ بِالْاِحْسانِ، وَأَهْلُ التَّقْوى، وَأَهْلُ الْمَغْفِرَهِ، وَأَنَّكَ بِأَنْ تَعْفُوَ أَوْلى مِنْكَ بِأَنْ تُعاقِبَ، وَأَنَّكَ بِأَنْ تَسْتُرَ أَقْرَبُ مِنْكَ إِلى أَنْ تَشْهَرَ. فَأَحْينى حَياهً طَيبَهً تَنْتَظِمُ بِما أُريدُ، وَتَبْلُغُ ما أُحِبُّ مِنْ حَيثُ لا آتى ما تَكْرَهُ وَ لا أَرْتَكِبُ ما نَهَيتَ عَنْهُ، وَأَمِتْنى ميتَهَ مَنْ يسْعى نُورُهُ بَينَ يدَيهِ وَ عَنْ يمينِهِ، وَذَلِّلْنى بَينَ يدَيكَ، وَأَعِزَّنى عِنْدَ خَلْقِكَ، وَضَعْنى إِذا خَلَوْتُ بِكَ وَ ارْفَعْنى

بَینَ عِبـادِکَ، وَأَغْنِنی عَمَّنْ هُوَغَنِیٌّ عَنّی، وَزِدْنی إلَیـکَ فاقَهً وَفَقْراً، وَأَعِـذْنی مِنْ شَـماتَهِ الْاَعْـداءِ وَ مِنْ حُلولِ الْبَلاءِ، وَمِنَ الـذَّلِّ وَ الْعَنـاءِ، تَغَمَّدْنی فی مَـا اطَّلَعْتَ عَلَیهِ مِنّی بِمـا یتَغَمَّدُ بِهِ الْقـادِرُ عَلَی الْبَطْشِ لَولا حِلْمُهُ، وَالآخِـذُ عَلَی الْجَریرَهِ لَوْلا أَناتُهُ. وَإذا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَهً أَوْ سُوءٍ اً فَنَجِّنی مِنْهـا لِواذاً بِکَ، وَإذْ لَمْ تُقِمْنی مَقامَ فَضیحه فی دُنْیاکَ، فَلا تُقِمْنی مِثْلَهُ فی آخِرَتِکَ، وَاشْـفَعْ لی أَوائِلَ مِنَنِکَ بِأَواخِرِها، وَقَدیمَ فَوائِـدِکَ بِحَوادِثِها وَ لا تَمْـدُدْ لی مَـدّاً یقْسُو مَعَهُ قَلْبی وَ لا تَقْرَعْنی قارِعَهً یـذْهَبُ لَها بَهایی وَ لا تَسُـمْنی خَسیسَهً یصْغُرُ لَها قَدْریَ وَ لا نَقیصَهً یجْهَلُ مِنْ أَجْلِها مَکانی وَ لا تَرُعْنی رَوْعَهً أُبْلِسُ بِها وَ لا خیفَهً أُوجِسُ دُونَها. إجْعَلْ هَیبَتی فی وَعیـدِکَ، وَحَـذَری مِنْ إعْـذارِکَ وَإنْـذارِکَ، وَرَهْبَتی عِنْـدَ تِلاوَهِ آیا تِکَ، وَاعْمُرْ لَیلی بِإیقاظی فیهِ لِعِبادَتِکَ، وَتَفَرُّدی بِالتَّهَجُّدِ لَـکَ، وَتَجَرُّدی بِسُـکُونی إلَیـکَ وَإنْزالِ حَوائِجی بِـکَ، وَمُنـازَلَتی إیاکَ فی فَکاکِ رَقَبَتی مِنْ نارِکَ، وَإجارَتی مِمّا فیهِ أَهْلُها مِنْ عَذابِکَ. وَ لا تَذَرْنی فی طُغْیانی عامِهاً وَ لا فی غَمْرَتی سَاهِیاً حَتّی حین وَ لا تَجْعَلْنی عِظَهً لِمَنِ اتَّعَظَ وَ لا نَکالاً لِمَنِ اعْتَبَرَ وَ لا فِتْنَهً لِمَنْ نَظَرَ وَ لا تَمْکُرْ بی فی مَنْ تَمْکُرُ بِهِ وَ لا تَسْـتَبْدِلْ بی غَیری وَ لا تُغَیرْ لِی اسْـماً وَ لا تُبَدِّلْ لی جِسْماً وَ لا تَتَّخِذْنی هُزُواً لِخَلْقِکَ وَ لا سُـخْرِیاً لَـکَ وَ لا تَبَعاً إلا لِمَرْضاتِـکَ وَ لا مُمْتَهَنـاً إلا بِالْاِنْتِقامِ لَکَ. وَأَوْجِـدْنی بَرْدَ عَفْوِکَ، وحَلاوَهَ رَحْمَتِکَ، وَرَوْحِکَ وَرَیحانِـکَ، وَجَنَّهِ نَعیمِـکَ، وَأَذِقْنی طَعْمَ الْفَراغِ لِمـا تُحِبُّ بِسَـعَه مِنْ سَـعَتِکَ وَ الْاِجْتِهادِ فیما یزْلِفُ لَـدَیکَ وَ عِنْـدَکَ، وَأَتْحِفْنی بِتُحْفَه مِنْ تُحَفاتِکَ. وَ اجْعَلْ تِجارَتی رابِحَهً، وَکَرَّتی

غَيرَ خاسِرَه، وَأَخِفْنی مَقامَکَ، وَشَوِّقْنی لِقاءَکَ، وَتُبْ عَلَیَّ تَوْبَهً نَصُوحاً، لا تُبْقِ مَعَها ذُنُوباً صَغیرَهً وَ لا کَبیرَهً وَ لا تَذَرْ مَعَها عَلانِیَهً وَ لا سَریرَهً. وَانْزَعِ الْغِلَّ مِنْ صَدْری لِلْمُؤْمِنینَ، وَأَعْطِفْ بِقَلْبی عَلَی الْخاشِعینَ، وَکُنْ لی کَما تَکُونُ لِلصّالِحینَ، وَحَلِّنی حِلْیَهَ الْمُتَّقینَ وَ اجْعَلْ لی لِسانَ صِدْق فِی الْغابِرینَ، وَذِکْراً نامِیاً فِی الاْخِرینَ، وَوافِ بی عَرْصَهَ الاْوَّلینَ. وَتَمِّمْ سُبُوغَ نِعْمَتِکَ عَلَیَّ، وَظاهِرْ کَراماتِها لَدَیَّ. إمْلَأْ مِنْ فَوائِدِکَ یدَیَّ، وَسُقْ کَرائِمَ مَواهِبِکَ إلَیَّ، وَجاوِرْ بِیَ الاَْطْیبینَ مِنْ أَوْلیائِکَ فِی الْجِنانِ الَّتی زَیَّنْتَها لاَِصْفِیائِکَ، وَجَلِّلْنی شَرائِفَ نِحَلِکَ فِی الْمَقاماتِ الْمُعَدَّهِ لأَحِبّائِکَ وَ اجْعَلْ لی عِنْدَکَ مَقیلاً آوی إِلَیهِ مُطْمَئِنّاً، وَمَثابَهً أَتَبَوَّأُها وَأَقَرُّ عَیناً. وَ لا تُقایسْنی بِعَظیماتِ الْجَرائِرِ وَ لا تُهْلِکْنی یوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ، وَأَزِلْ عَنّی کُلَّ شَکٍّ وَشُبْهَه وَ اجْعَلْ لی فِی الْحَقِّ طَریقاً مِنْ کُلِّ رَحْمَه، وَأَجْزِلْ لی قِسَمَ الْمَواهِبِ مِنْ نَوالِکَ، وَوَفِّرْ عَلَیَّ حُظُوظَ الاِْحْسانِ مِنْ إِفْضالِکَ. وَ اجْعَلْ قَلْبی واثِقاً بِما عِنْدَکَ، وَهَمّی مُسْتَفْرَغاً لِما هُوَ لَکَ، وَاسْتَعْمِلْنی بِما تَسْتَعْمِلُ بِهِ خالِصَتَکَ، وَأَشْرِبْ قَلْبی عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقولِ طاعَتَکَ. وَاجْمَعْ لِیَ الْغِنی وَ الْعَفافَ، وَالدَّعَهَ وَ الْمُعافاهَ وَ الصِّحَّهَ وَالسَّعَهَ، وَالطُّمَأْنینَهَ وَ الْعافِیَهَ وَ لا تُحْبِطْ حَسَناتی بِما یشوبُها مِنْ مَعْصِیتِکَ وَ لا خَلَواتی بِما یعْرِضُ لی مِنْ نَزَغاتِ فِتْنَتِکَ، وَصُنْ وَجْهی عَنِ الطَّلَبِ إلی أَحَد مِنَ الْعالَمینَ، وَذُبَّنی عَنِ الْتِماسِ ما عِنْدَ الْفاسِقینَ. وَ لا تَجْعَلْنی لِلظّالِمینَ ظَهیراً وَ لا لَهُمْ عَلی مَحْوِ کِتابِکَ یداً وَنَصیراً، وَحُطْنی مِنْ حَیثُ لا أَعْلَمُ حِیاطَهً تَقینی بِها. وَافْتَحْ لی أَبْوابَ تَوْبَتِکَ وَ رَحْمَتِکَ، وَرَأْفَتِکَ، وَرِزْقِکَ الْواسِعِ، إِنّی إِلَیکَ مِنَ الرّاغِبینَ، وَأَتْمِمْ لی إِنْعامَکَ إِنَّکَ خَیرُ الْمُنْعِمینَ. وَ اجْعَلْ باقِی عُمْری فِی الْحَجِّ وَ الْعُمْرَهِ ابْتِغاءَ وَجْهِکَ

يا رَبَّ الْعالَمينَ. وَ صَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّد وَ آلِهِ الطَّيبينَ الطّاهِرينَ، وَالسَّلامُ عَلَيهِ وَعَلَيهِمْ أَبَدَ الاْبِدينَ.

دعای کمیل

اللّهُمَّ إِنِّی أَسْـأَ لُـکَ بِرَحْمَتِـکَ الَّتِی وَسِـعَتْ کُلَّ شَـیء، وَبِقُوَّتِکَ الَّتِی قَهَرْتَ بِها کُلَّ شَـیء، وَخَضَعَ لَها کُلُّ شَـیء، وَذَلَّ لَها کُلُّ شَیء، وَبِجَبَرُوتِکَ الَّتِی غَلَبْتَ بِها کُلَّ شَـیء، وَبِعِزَّتِکَ الَّتِی لا يَقُومُ لَها شَـیءٌ وَ بِعَظَمَتِکَ الَّتِی مَلَأَتْ کُلَّ شَیء وَ بِسُلْطانِکَ الَّذِی عَلا کُلَّ شَـیء وَ بِوَجْهِکَ الْباقِی بَعْدَ فَناءِ کُلِّ شَـیء، وَبِأَسْـمائِکَ الَّتِی مَلَأَتْ أَرْکانَ کُلِّ شَیء، وَبِعِلْمِکَ الَّذِی أَحاطَ بِکُلِّ شَیء، وَبِنُورِ وَجْهِـکَ الَّذِی أَضاءَ لَهُ کُلُّ شَـیء، يا نُورُ يا قُـدُّوسُ، يا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ وَ يا آخِرَ الْآخِرِينَ. اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی الـذُّنُوبَ الَّتِی تَهْتِکُ الْعِصَمَ. اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی الـذُّنُوبَ الَّتِی تُنْزِلُ النِّقَمَ. اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی الذُّنُوبَ الَّتِی تُغَيرُ النِّعَمَ. اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی الذُّنُوبَ الَّتِی تَحْبِسُ الدُّعاءَ. اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی الـذُّنُوبَ الَّتِی تُنْزِلُ الْبَلاءَ. اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی کُلَّ ذَ نْب أَذْ نَبْتُهُ، وَکُلَّ خَطِيئَه أَخْطَأْتُها. اللّهُمَّ إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَيکَ بِذِکْرِکَ، وَأَسْتَشْفِعُ بِکَ إِلَى نَفْسِکَ، وَأَسْأَ لُکَ بِجُودِکَ أَنْ تُدْنِينِی مِنْ قُرْبِکَ، وَأَنْ تُوزِعَنِی شُکْرَکَ، وَأَنْ تُلْهِمَنِی ذِکْرَکَ. اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ سُؤالَ خاضِع مُتَذَلِّل خاشِع، أَنْ تُسامِحَنِی وَتَرْحَمَنِی، وَتَجْعَلَنِی بِقِسْـمِکَ راضِياً قانِعاً، وَفِی جَمِيعِ الْأَحْوالِ مُتَواضِعاً. اللّهُمَّ وَأَسْأَ لُـکَ سُؤالَ مَنِ اشْـتَدَّتْ فاقَتُهُ، وَأَ نْزَلَ بِکَ عِنْـدَ الشَّدائِـدِ حاجَتَهُ، وَعَظُمَ فِيما عِنْـدَکَ رَغْبَتُهُ. اللّهُمَّ عَظُمَ سُـلْطانُکَ. وَعَلا مَکانُکَ، وَخَفِی مَکْرُکَ، وَظَهَرَ أَمْرُکَ، وَغَلَبَ قَهْرُکَ، وَجَرَتْ قُـدْرَتُکَ وَ لا يمْکِنُ الْفِرارُ مِنْ حُکُومَتِکَ. اللّهُمَّ لا أَجِـدُ لِذُنُوبِی غافِراً وَ لا لِقَبائِحِی ساتِراً وَ لا لِشَیء مِنْ عَمَلِی الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلاً غَيرَکَ، لا إِلهَ إِلاَّ أَ نْتَ سُـبْحانَکَ وَ بِحَمْدِکَ، ظَلَمْتُ نَفْسِـی، وَتَجَرَّأْتُ بِجَهْلِی، وَسَکَنْتُ إِلَى

قَدِيم ذِكْرِكَ لِي وَمَنِّكَ عَلَى. اللّهُمَّ مَوْلاَى كَمْ مِنْ قَبِيح سَتَرْتَهُ، وَكَمْ مِنْ فَادِح مِنَ الْبَلاَءِ أَقَلْتَهُ، وَكَمْ مِنْ عِثار وَقَيتَهُ، وَكَمْ مِنْ مَكْرُوه دَفَعْتَهُ، وَكَمْ مِنْ ثَنَاء جَمِيل لَسْتُ أَهْلاً لَهُ نَشَرْتَهُ. اللّهُمَّ عَظُمَ بَلاَئِى، وَأَ فْرَطَ بِى سُوءُ حالِى، وَقَصُرَتْ بِى أَعْمالِى، وَقَعَدَتْ بِى أَغْلالِى، وَحَبَسَنِى عَنْ نَفْعِى بُعْدُ آمالِى، وَخَدَعَتْنِى الدُّنْيا بِغُرُورِها، وَنَفْسِى بِجِنايتِها، وَمِطالِى يا سَيدِى فَأَسْأَ لُكَ بِعِزَّتِكَ أَنْ لا يحْجُبَ عَنْكَ دُعائِى سُوءُ عَمَلِى وَفِعالِى وَ لا تَفْضَحْنِى بِخَفِى مَا اطَّلَعْتَ عَلَيهِ مِنْ سِرِّى وَ لا تُعاجِلْنِى بِالْعُقُوبَهِ عَلى مَا عَمِلْتُهُ فِى خَلَواتِى مِنْ سُوءِ فِعْلِى وَ إِساءَتِى، وَدَوامِ تَفْرِيطِى وَجَهالَتِى، وَكَثْرَهِ شَهَواتِى وَغَفْلَتِى، وَكُنِ اللّهُمَّ بِعِزَّتِكَ لِى فِى كُلِّ الأَحْوالِ رَؤُوفاً وَ عَلَى فِى جَمِيعِ الأُمُورِ عَطُوفاً. إِلهِى وَ رَبِّى مَنْ لِى غَيرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّى وَ النَّظَرَ فِى أَمْرِى. إِلهِى وَمَوْلاى أَجْرَيتَ عَلَى حُكْماً اتَّبَعْتُ فِيهِ هَوى نَفْسِى وَ لَمْ أَحْتَرِسْ فِيهِ مِنْ تَزْيينِ عَدُوِّى، فَغَرَّنِى بِمَا أَهْوى وَأَسْعَدَهُ عَلَى ذلِكَ الْقَضاءُ، فَتَجاوَزْتُ بِما جَرى عَلَى مِنْ ذلِكَ بَعْضَ حُدُودِكَ، وَخالَفْتُ بَعْضَ أَوامِرِكَ، فَلَكَ الحُجَّهُ عَلَى فِى جَمِيعِ ذلِكَ وَ لا حُجَّهَ لِى فِيما جَرى عَلَى فِيهِ قَضاؤُكَ، وَأَ لْزَمَنِى حُكْمُكَ وَبَلاؤُكَ وَ قَدْ أَتَيتُكَ يا إِلهِى بَعْدَ تَقْصِيرِى وَ إِسْرافِى عَلى نَفْسِى، مُعْتَذِراً نادِماً مُنْكَسِراً مُسْتَقِيلاً مُسْتَغْفِراً مُنِيباً مُقِرّاً مُذْعِناً مُعْتَرِفاً، لا أَجِدُ مَفَرّاً مِمَّا كَانَ مِنِّى وَ لا مَفْزَعاً أَتَوَجَّهُ إِلَيهِ فِى أَمْرِى، غَيرَ قَبُو لِكَ عُذْرِى وَ إِدْخالِكَ إِياى فِى سَعَه مِنْ رَحْمَتِكَ. اللّهُمَّ فَاقْبَلْ عُذْرِى وَ ارْحَمْ شِدَّهَ ضُرِّى، وَفُكَّنِى مِنْ شَدِّ وَثاقِى. يا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِى، وَرِقَّهَ جِلْدِى، وَدِقَّهَ عَظْمِى، يا مَنْ بَدَأَ خَلْقِى وَذِكْرِى وَتَرْبِيتِى وَبِرِّى وَتَغْذِيتِى، هَبْنِى لاِبْتِداءِ كَرَمِكَ

وَسالِفِ بِرِّکَ بی. یا إِلٰهی وَسَیِدی وَ رَبِّی، أَ تُراکَ مُعَذِّبی بِنارِکَ بَعْدَ تَوْحِیدِکَ، وَبَعْدَ مَا انْطَوی عَلَیهِ قَلْبی مِنْ مَعْرِفَتِکَ، وَلَهِجَ بِهِ لِسَانِی مِنْ ذِکْرِکَ، وَاعْتَقَدَهُ ضَمِیری مِنْ حُبِّکَ، وَبَعْدَ صِدْقِ اعْتِرافِی وَدُعَائِی خَاضِعاً لِرُبُوبِیتِکَ، هَیهاتَ أَ نْتَ أَکْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَیعَ مَنْ رَبَّیتَهُ، أَوْ تُبَعِّدَ مَنْ أَدْنَیتَهُ، أَوْ تُشَرِّدَ مَنْ آوَیتَهُ، أَوْ تُسَلِّمَ إِلَی الْبَلاَءِ مَنْ کَفَیتَهُ وَرَحِمْتَهُ، وَلَیتَ شِعْری یا سَیدِی وَ إِلٰهی وَمَوْلای، أَ تُسَلِّطُ النَّارَ عَلَی وُجُوه خَرَّتْ لِعَظَمَتِکَ سَاجِدَةً وَ عَلَی أَ لْسُن نَطَقَتْ بِتَوْحِیدِکَ صَادِقَةً، وَبِشُکْرِکَ مَادِحَةً وَ عَلَی قُلُوب اعْتَرَفَتْ بِإِلٰهِیتِکَ مُحَقِّقَةً وَ عَلَی ضَمَائِرَ حَوَتْ مِنَ الْعِلْمِ بِکَ حَتَّی صَارَتْ خَاشِعَةً وَ عَلَی جَوارِحَ سَعَتْ إِلَی أَوْطانِ تَعَبُّدِکَ طَائِعَةً وَ أَشارَتْ بِاسْتِغْفارِکَ مُذْعِنَةً، مَا هَکَذَا الظَّنُّ بِکَ وَ لا أُخْبِرْنا بِفَضْلِکَ عَنْکَ یا کَرِیمُ یا رَبِّ وَأَ نْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِی عَنْ قَلِیل مِنْ بَلاءِ الدُّنْیا وَعُقُوباتِها، وَمَا یجْرِی فِیها مِنَ الْمَکَارِهِ عَلَی أَهْلِها، عَلی أَنَّ ذٰلِکَ بَلاءٌ وَمَکْرُوهٌ قَلِیلٌ مَکْثُهُ، یسِیرٌ بَقاؤُهُ، قَصِیرٌ مُدَّتُهُ، فَکَیفَ احْتِمالِی لِبَلاءِ الْاٰخِرَهِ وَجَلِیلِ وُقُوعِ الْمَکَارِهِ فِیها؟ وَ هُوَ بَلاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ، وَیدُومُ مَقامُهُ وَ لا یخَفَّفُ عَنْ أَهْلِهِ، لِاَنَّهُ لا یکُونُ إِلَّا عَنْ غَضَبِکَ وَانْتِقامِکَ وَسَخَطِکَ، وَهٰذا ما لا تَقُومُ لَهُ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ، یا سَیدِی فَکَیفَ بِی وَأَ نَا عَبْدُکَ الضَّعِیفُ الذَّلِیلُ، الْحَقِیرُ الْمِسْکِینُ الْمُسْتَکِینُ؟ یا إِلٰهی وَ رَبِّی وَسَیدِی وَمَوْلای، لِاَی الْاُمُورِ إِلَیکَ أَشْکُو وَ لِمَا مِنْها أَضِجُّ وَأَبْکِی، لِاَلِیمِ الْعَذابِ وَشِدَّتِهِ، أَمْ لِطُولِ الْبَلاَءِ وَمُدَّتِهِ. فَلَئِنْ صَیرْتَنِی لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدائِکَ، وَجَمَعْتَ بَینِی وَبَینَ أَهْلِ بَلاَئِکَ، وَفَرَّقْتَ بَینِی وَبَینَ أَحِبَّائِکَ وَأَوْلِیائِکَ، فَهَبْنِی یا إِلٰهی وَسَیدِی وَمَوْلای وَ رَبِّی، صَبَرْتُ عَلَی عَذابِکَ، فَکَیفَ أَصْبِرُ عَلَی فِراقِکَ وَ هَبْنِی

صَبَرْتُ عَلى حَرِّ نارِکَ، فَکَیفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى کَرامَتِکَ؟ أَمْ کَیفَ أَسْکُنُ فِی النَّارِ وَرَجائِی عَفْوُکَ؟ فَبِعِزَّتِکَ یا سَیدِی وَمَوْلایَ أُقْسِمُ صادِقاً، لَئِنْ تَرَکْتَنِی ناطِقاً لَأَضِجَّنَّ إِلَیکَ بَینَ أَهْلِها ضَجِیجَ الْآمِلِینَ، وَلَأَصْرُخَنَّ إِلَیکَ صُراخَ الْمُسْتَصْرِخِینَ، وَلَأَبْکِینَّ عَلَیکَ بُکَاءَ الْفاقِدِینَ، وَلَأُنادِیَنَّکَ أَینَ کُنْتَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ، یا غَایةَ آمالِ الْعارِفِینَ، یا غِیاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ، یا حَبِیبَ قُلُوبِ الصَّادِقِینَ وَ یا إِلهَ الْعالَمِینَ. أَفَتُراکَ سُبْحانَکَ یا إِلهِی وَ بِحَمْدِکَ تَسْمَعُ فِیها صَوْتَ عَبْدِ مُسْلِمٍ سُجِنَ فِیها بِمُخالَفَتِهِ، وَذاقَ طَعْمَ عَذابِها بِمَعْصِیتِهِ، وَحُبِسَ بَینَ أَطْباقِها بِجُرْمِهِ وَجَرِیرَتِهِ وَ هُوَ یضِجُّ إِلَیکَ ضَجِیجَ مُؤَمِّلٍ لِرَحْمَتِکَ، وَینادِیکَ بِلِسانِ أَهْلِ تَوْحِیدِکَ، وَیتَوَسَّلُ إِلَیکَ بِرُبُوبِیتِکَ؟ یا مَوْلایَ فَکَیفَ یبْقى فِی الْعَذابِ وَ هُوَ یرْجُو مَا سَلَفَ مِنْ حِلْمِکَ؟ أَمْ کَیفَ تُؤْلِمُهُ النَّارُ وَ هُوَ یأْمُلُ فَضْلَکَ وَ رَحْمَتَکَ؟ أَمْ کَیفَ یحْرِقُهُ لَهِیبُها وَأَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَتَرى مَکانَهُ؟ أَمْ کَیفَ یشْتَمِلُ عَلَیهِ زَفِیرُها وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ؟ أَمْ کَیفَ یتَقَلْقَلُ بَینَ أَطْباقِها وَأَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ؟ أَمْ کَیفَ تَزْجُرُهُ زَبانِیتُها وَ هُوَ ینادِیکَ یا رَبَّهُ؟ أَمْ کَیفَ یرْجُو فَضْلَکَ فِی عِتْقِهِ مِنْها فَتَتْرُکُهُ فِیها، هَیهاتَ ما ذلِکَ الظَّنُ بِکَ وَ لا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِکَ وَ لا مُشْبِهٌ لِمَا عَامَلْتَ بِهِ الْمُوَحِّدِینَ مِنْ بِرِّکَ وَ إِحْسانِکَ، فَبِالْیقِینِ أَقْطَعُ، لَوْلا مَا حَکَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِیبِ جاحِدِیکَ، وَقَضَیتَ بِهِ مِنْ إِخْلادِ مُعانِدِیکَ، لَجَعَلْتَ النَّارَ کُلَّها بَرْداً وَسَلاماً، وَمَا کانَ لِأَحَدٍ فِیها مَقَرّاً وَ لا مُقاماً، لَکِنَّکَ تَقَدَّسَتْ أَسْماؤُکَ أَقْسَمْتَ أَنْ تَمْلَأَها مِنَ الْکَافِرِینَ، مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ، وَأَنْ تُخَلِّدَ فِیهَا الْمُعانِدِینَ، وَأَنْتَ جَلَّ ثَناؤُکَ قُلْتَ مُبْتَدِئاً، وَتَطَوَّلْتَ بِالْإِنْعامِ مُتَکَرِّماً، أَفَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یسْتَوُونَ. إِلهِی وَسَیدِی، فَأَسْأَ

لُکَ بِالْقُدْرَهِ الَّتِی قَدَّرْتَها، وَبِالْقَضِیهِ الَّتِی حَتَمْتَها وَحَکَمْتَها، وَغَلَبْتَ مَنْ عَلَیهِ أَجْرَیتَها، أَنْ تَهَبَ لِی فِی هَذِهِ اللَّیلَهِ وَفِی هَذِهِ السَّاعَهِ، کُلَّ جُرْمٍ أَجْرَمْتُهُ، وَکُلَّ ذَ نْب أَذْ نَبْتُهُ، وَکُلَّ قَبِیح أَسْرَرْتُهُ، وَکُلَّ جَهْل عَمِلْتُهُ، کَتَمْتُهُ أَوْ أَعْلَنْتُهُ، أَخْفَیتُهُ أَوْ أَظْهَرْتُهُ، وَکُلَّ سَیئَه أَمَرْتَ بِإِثْباتِهَا الْکِرامَ الْکاتِبِینَ، الَّذِینَ وَکَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ ما یکُونُ مِنِّی، وَجَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَی مَعَ جَوارِحِی، وَکُنْتَ أَ نْتَ الرَّقِیبَ عَلَی مِنْ وَرائِهِمْ وَ الشَّاهِدَ لِما خَفِی عَنْهُمْ، وَبِرَحْمَتِکَ أَخْفَیتَهُ، وَبِفَضْلِکَ سَتَرْتَهُ، وَأَنْ تُوَفِّرَ حَظِّی، مِنْ کُلِّ خَیر تُنْزِلُهُ، أَوْ إِحْسان تُفْضِلُهُ، أَوْ بِرٍّ تَنْشُرُهُ، أَوْ رِزْق تَبْسِطُهُ، أَوْ ذَ نْب تَغْفِرُهُ، أَوْ خَطَأً تَسْتُرُهُ، یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ، یا إِلهِی وَسَیدِی وَمَوْلای وَمالِکَ رِقِّی، یا مَنْ بِیدِهِ نَاصِیتِی، یا عَلِیماً بِضُرِّی وَمَسْکَنَتِی، یا خَبِیراً بِفَقْرِی وَفاقَتِی، یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ، أَسْأَ لُکَ بِحَقِّکَ وَقُدْسِکَ وَأَعْظَمِ صِفاتِکَ وَأَسْمائِکَ، أَنْ تَجْعَلَ أَوْقاتِی فِی اللَّیلِ وَ النَّهارِ بِذِکْرِکَ مَعْمُورَهً، وَبِخِدْمَتِکَ مَوْصُولَهً، وَأَعْمالِی عِنْدَکَ مَقْبُولَهً، حَتَّی تَکُونَ أَعْمالِی وَأَوْرادِی کُلُّها وِرْداً وَاحِداً، وَحالِی فِی خِدْمَتِکَ سَرْمَداً. یا سَیدِی یا مَنْ عَلَیهِ مُعَوَّلِی، یا مَنْ إِلَیهِ شَکَوْتُ أَحْوالِی، یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ، قَوِّ عَلی خِدْمَتِکَ جَوارِحِی، وَاشْدُدْ عَلَی الْعَزِیمَهِ جَوانِحِی وَ هَبْ لِی الْجِدَّ فِی خَشْیتِکَ، وَالدَّوامَ فِی الاتِّصالِ بِخِدْمَتِکَ، حَتّی أَسْرَحَ إِلَیکَ فِی مَیادِینِ السَّابِقِینَ، وَأُسْرِعَ إِلَیکَ فِی المُبَادِرِینَ، وَأَشْتاقَ إِلی قُرْبِکَ فِی الْمُشْتاقِینَ، وَأَدْنُوَ مِنْکَ دُنُوَّ الْمُخْلِصِینَ، وَأَخافَکَ مَخافَهَ الْمُوقِنِینَ، وَأَجْتَمِعَ فِی جِوارِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ. اللّهُمَّ وَمَنْ أَرادَنِی بِسُوء فَأَرِدْهُ، وَمَنْ کادَنِی فَکِدْهُ وَ اجْعَلْنِی مِنْ أَحْسَنِ عَبِیدِکَ نَصِیباً عِنْدَکَ، وَأَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَهً مِنْکَ، وَأَخَصِّهِمْ زُلْفَهً لَدَیکَ، فَإِنَّهُ لا ینالُ ذلِکَ إِلاَّ بِفَضْلِکَ، وَجُدْ لِی بِجُودِکَ، وَاعْطِفْ عَلَی بِمَجْدِکَ، وَاحْفَظْنِی

بِرَحْمَتِکَ وَ اجْعَلْ لِسانِی بِذِکْرِکَ لَهِجاً، وَقَلْبِی بِحُبِّکَ مُتَیماً، وَمُنَّ عَلَی بِحُسْنِ إجابَتِکَ، وَأَقِلْنِی عَثْرَتِی وَ اغْفِرْ زَلَّتِی، فَإنَّکَ قَضَیتَ عَلی عِبادِکَ بِعِبادَتِکَ، وَأَمَرْتَهُمْ بِدُعائِکَ، وَضَمِنْتَ لَهُمُ الْاِجابَهَ، فَإلَیکَ یارَبِّ نَصَبْتُ وَجْهِی وَ إلَیکَ یا رَبِّ مَدَدْتُ یدِی، فَبِعِزَّتِکَ اسْتَجِبْ لِی دُعائِی، وَبَلِّغْنِی مُنای وَ لا تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِکَ رَجائِی، وَاکْفِنِی شَرَّ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ مِنْ أَعْدائِی، یا سَرِیعَ الرِّضا، اغْفِرْ لِمَنْ لا یمْلِکُ إلاَّ الدُّعاءَ، فَإنَّکَ فَعَّالٌ لِما تَشَاءُ، یا مَنِ اسْمُهُ دَوَاءٌ، وَذِکْرُهُ شِفاءٌ، وَطَاعَتُهُ غِنیً، ارْحَمْ مَنْ رَأْسُ مالِهِ الرَّجاءُ، وَسِلاحُهُ الْبُکاءُ، یا سَابِغَ النِّعَم، یا دَافِعَ النِّقَم، یا نُورَ الْمُسْتَوْحِشِینَ فِی الظُّلَم، یا عَالِماً لا یعَلَّمُ، صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَافْعَلْ بِی مَا أَ نْتَ أَهْلُهُ وَ صَلَّی اللّهُ عَلی رَسُو لِهِ وَ الأَئِمَّهِ الْمَیامِینَ مِنْ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِیماً کَثِیراً.

اصطلاحات

احتیاط واجب: در موارد احتیاط واجب، مقلّد یا باید به آن احتیاط عمل کند و یا رجوع کند به مجتهد دیگری که بعد از مجتهدی که از او تقلید می کند، از دیگران اعلم باشد و در مسأله فتوا داشته باشد.

احوط: مطابق با احتیاط

استلام:

مس نمودن به بعض بدن و به دست و در آغوش کشیدن.

استمناء: این که انسان با خود یا دیگری غیر از جماع کاری کند که منی از او بیرون آید.

التزام مستجار: در آغوش کشیدن آن

بذل (در باب حجّ): دادن مصارف حج به کسی برای این که حج نماید.

بعید نیست: فتوی این است، مگر قرینه ای برخلاف آن در کلام باشد.

ترکه: مال و حقّی که شخص بعد از مرگش وامی گذارد.

تقصیر: گرفتن مقداری از موی سر یا شارب یا ابرو، یا چیدن مقداری از ناخن دست یا پا.

جهل

تقصیری: ندانستنی که در آن معذور نباشد.

جهل قصوری: ندانستنی که در آن معذور باشد.

حدث اصغر: آنچه موجب وضو است، مانند خوابیدن

حدث اکبر: آنچه موجب غسل است، مانند جنابت، حیض، نفاس

حرج: مشقّت، سختی، دشواری به طوری که عادةً قابل تحمّل نباشد.

حلق: تراشیدن سر.

ذَبح: در قربانی کشتن گاو یا گوسفند به وجه شرعی.

عرف: عموم مردم

عمداً: از روی قصد و التفات کاری را انجام دادن

طعام:

گندم، جو، برنج، خرما و مانند آن.

فجر: سپیده صبح

محل اشکال: عبارت «محل اشکال است» یا «در مسأله اشکال است» حکم احتیاط واجب را دارد.

مُد:

تقریباً ده سیر (تقریباً هفتصد و پنجاه گرم)

ممیز: بچّه ای که خوب و بد را تشخیص می دهد.

میقات: جایی را که شارع مقدّس جهت بستن احرام از آن تعیین فرموده است.

ناصبی: کسی که دشمن یکی از ائمّه (عَلَیْهِمُالسَّلَام) یا حضرت فاطمه زهرا (عَلَیْهاالسَّلَام) باشد.

نحر: کشتن شتر به وجه شرعی.

نفاس: خونی که مادر بعد از ولادت بچّه از جهت ولادت تا ده روز می بیند خون نفاس است، زن را در این حال نفساء می

گویند.

ولیّ: کسی که از جهت شرعی صاحب اختیار است.

اعمال و ادعیه مکّه مکرّمه

پیشگفتار

دعا و اقسام آن

مرکز تحقیقات حج

دعا در لغت به معنای خواندن و در اصطلاح، درخواست حاجت از خداوند می باشد.

دعا بر دو قسم است:

۱ . گـاه دعـا کننـده مطـالب و نیازهای خود را به زبان خود و به هر بیانی که قـدرت بر آن دارد در پیشـگاه خداونـد اظهار می کند، این قسم را «دعاهای غیر وارده» می نامند.

۲ . وگاه دعا کننده مطالب و خواسـته های خود را با الفاظ مخصوصـی که از معصومین (علیهم السـلام) رسیده است اظهار می نماید، این قسم ادعیه را «دعاهای وارده» یا «ادعیه مأثوره» می نامند.

ادعیه مأثوره

نیز بر دو قسم است:

الف ادعیه ای که بایـد در شـرایط خاصّـی خوانده شود، مثلاً در وقت مخصوص یا محل معلوم، و بالاخره آداب و شـرایط ویژه ای از زبان معصوم (علیه السلام) برای آن ذکر شده باشد.

ب دعاهایی که از معصوم رسیده ولی برای آنها هیچ گونه شرطی ذکر نشده است.

البته هر نوع دعا و درخواست از پروردگار یکتا، مطلوب شارع است، و در روایت وارد شده: «الدُّعاءُ مُخُّ العِباده» (بحار، ج **۹۳**، ص **۳۰۰**) مغز و روح عبادت همـان دعا است. همچنین در قرآن کریم در مناسبت های مختلف از زبان پیامبران و اولیای الهی دعاهایی نقل شده است، لکن ثواب و فضـیلت دعاهای مأثوره وارده از معصوم (علیه السلام) برای کسی که آشنا به معانی آنها باشـد، بـه مراتـب بیش از دعاهـای معمـولی اسـت، زیرا معصـومین (علیهم السـلام) به امراض روحی فرد و جـامعه آشـناتر و به کیفیّت راز و نیاز با حق تعالی آگاه تر هستند، و سایر انسان ها گاهی به جای خیر خویش شرّ، و گاهی به جای سود و سعادت، زیـان و شـقاوت می طلبنـد: " وَيَدْعُ الْإِنسـانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كانَ الْاْنْسانُ عَجُولاً " . (اِسـراء: ۱۱، ترجمه: «انسـان (بر اثر شتابزدگی) بـدیها را طلب می کنـد آنگونه که نیکی ها را می طلبد و انسان همیشه عجول بوده است.) »بنابر این سزاوار است دعـا کننـده چگونگی درخواست مطالب و حاجات خود را از معصوم فرا گیرد.البته تشـخیص دادن دعاهای وارده و آگاهی از سخن معصوم کـار آسـانی نیست. اگر کسـی بتوانـد از مـدارک موجود، و با موازین علمی صـحّت صـدور دعا از معصوم را به دست آورد، می

تواند آن را به قصد ورود بخواند ، ولی اگر دلیل معتبر و مدرک قابل اعتمادی پیدا نکند و در پژوهش ها و بررسی های خود به این نتیجه برسد که سند فلان دعا ضعیف و غیر قابل اعتماد است، نباید آن را به طور جزم به معصوم نسبت دهد، بلکه به امید درک ثواب و رسیدن به پاداش آن را بخواند، در این صورت حتّی اگر در تشخیص خود به خطا رفته باشد، به ثواب آن خواهد رسید.

رجاء مطلوبیت

گاهی دعا یا عملی که سند معتبر هم دارد مربوط به زمان یا مکان خاصّی است، مانند دعاهای ماه رمضان یا مناجات مسجد کوفه، در چنین مواردی اگر کسی بخواهد آنها را در غیر آن زمان یا آن مکان انجام دهد باید آنها را فقط به عنوان رجاء و احتمال مطلوبیت بجا آورد، نه به قصد استحباب یا ثواب ثابت، یعنی چنین نیت کند: «این دعا را می خوانم و این عمل را انجام می دهم به امید آنکه مطلوب باشد و مأجور باشم».

شرایط استجابت و قبولی دعا:

در احادیث و روایات ما برای اجابت دعا شرایط متعدّدی بیان شده که برای آگاهی از آنها می توان به کتاب های مفصّل روایی مراجعه کرد که ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم (نک : بحار، ج ۹۳ طبع ایران.) :امام صادق (علیه السلام) درجواب قومی که عرض کردند:ما دعا می کنیم ولی مستجاب نمی شود، فرمودند: چون کسی را می خوانید که نمی شناسید: «لاَنَّكُمْ تَدْعُونَ مَنْ لا تَعْرِفُونَهُ». (بحار، ج ۹۰، ص ۳۶۸) شرط اوّل استجابت دعا معرفت پروردگار است، زیرا هر کس را به قدر معرفتش مزد

می دهند.از حضرت علی (علیه السلام) سؤال شد: «فَما بالُنا نَدْعُوا فَلا نُجابُ؟» چرا دعای ما مستجاب نمی شود؟ حضرت فرمود:«إِنَّ قُلُوبَكُمْ خانَتْ بِثَمانِ خِصال: أَوَّلُها أَنَّكُمْ عَرَفْتُمُ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ كَما أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ...» . (بحار، ج ۹۰، ص ۳۷۶) اوّلین علّت آن است که نسبت به خداوند معرفت و شناخت پیدا کردید، ولی حقّ معرفت را عملاً پیاده نکردید.رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس می خواهد دعایش مستجاب شود باید لقمه و کارش حلال باشد. (همان، ص ۳۷۲) امام باقر (علیه السلام) فرمود: خداوند دعای بنده ای را که برعهده اش، مظالم و حقوق مردم باشد یا غذای حرام بخورد، قبول نمی کند. (. همان، ص ۳۷۲) رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: خداوند دعای کسی را که حضور قلب ندارد، قبول نمی کند. (همان، ص ۳۲۱)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند به عزّت و جلال خود قسم یاد کرده که من دعای مظلومی را که خود در حقّ دیگری چنین ظلمی نموده است، مستجاب نمی کنم. (بحار، ج ۹۰، ص ۳۲۰) رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: دعایی که اوّلش «بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ» باشد، رَد نمی شود. (همان، ص ۳۱۳) رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: صلوات شما بر من مایه اجابت دعای شما خواهد بود. (بحار، ج ۹۱، ص ۵۴) امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر کس پیش از خود به چهل مؤمن دعا کند، دعایش مستجاب می شود. (بحار، ج ۹۰، ص ۳۱۷) در حدیث قُدسی وارد شده است: خداوند به حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: ای عیسی مرا بخوان همانند خواندن شخص اندوهناک و غرق شده ای که

هیچ فریادرسی ندارد (همان، ص ۳۱۴) .

ملاحظه می کنید که برای اجابت دعا شرایطی بیان شده است، و از همه بیشتر بر روی خود سازی و آمادگی برای ضیافت پروردگار و شناخت میزبان حقیقی تکیه شده است.

آثار پذیرفته شدن دعا و زیارت در زندگی انسان

قبولی دعا و زیارت از دو جهت قابل بررسی است:الف: صحیح خواندن و قصد قربت داشتن ادعیه و زیارات و اگر غلط خوانده شود معنای آن به کلّی تغییر یافته و انسان را از رسیدن به اهداف آن دور می کند.

ب: قبولی دعا و زیارت و پذیرفته شدن عند الله. یعنی علاوه بر اینکه قربةً إلَی الله انجام داده است، حضور قلب و معرفت الهی هم داشته و توانسته از تمایلات نفسانی رهایی پیدا کند، و باخضوع و خشوع دعا و زیارت را انجام دهد، و در طول سفر خصلت های زشت درونی را یکی پس از دیگری ترک کرده و از سفره گسترده حق تعالی بهره مند شود، یعنی در مهمانی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و زهرای مرضیه (علیها السلام) و ائمه بقیع (علیهم السلام) شرکت نماید و به قدر توان از غذاهای معنوی تناول کند. چنین فردی توانسته است درجاتی از تقوا را به دست آورد. قرآن کریم می فرماید: گوشت و خون قربانی به خدا نمی رسد، " ...وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ... " (حج : ۳۷) بلکه تقوای حاصل از قربانی است که انسان را بالا می برد و به خدا نزدیک می کند. در آیه دیگر می فرماید: در روزهای مشخّص به یاد خدا باشید (اشاره به مَناسک منا) .آنگاه می فرماید: " ...وَاتَّقُوا اللَّهَ... "؛ (بقره : ۲۰۳) (از خدا پروا

کنید.» اگر زائر حرمین شریفین به یاد خدا باشد، خود را از گناه حفظ نماید، تمرین ترک معاصی داشته باشد، و حالت تقوا و پرهیزکاری پیدا کند، پس از حج مرتکب گناه نمی شود، و خصلت های خدایی در درونش جوانه می زند، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می فرماید: «آیَهُ قَبُولِ الْحَجِّ تَرْکُ ما کانَ عَلَیْهِ الْعَبْدُ مُقِیماً مِنَ الذُّنُوبِ»، (مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۵، ح ۱۱۷۶۷) نشانه قبولی حج، ترک گناهان گذشته است.بنابراین نشانه قبولی اعمال، دستیابی به تقوا و مراعات حدود الهی، پرهیز از گناه، و دوری از خصلت های زشت است، و این معنا امکان ندارد مگر اینکه انسان همیشه خود را در محضر حق سبحانه و تعالی ببیند، و مراقب اعمال و رفتار خود باشد، هر کاری را جهت رضای پروردگار انجام دهد، با مردم آن گونه رفتار نماید که دوست دارد مردم با او رفتار کنند، بندگان خدا از دست و زبانش در امان باشند، در سختی ها و گرفتاری ها تکیه گاه محکمی برای نزدیکان به حساب آید، به اعمال عبادی بویژه نماز اهمیّت دهد، و سعی کند نمازهای واجب را اوّل وقت و به «جماعت» برگزار نماید.

چند توصیه در زمینه وحدت امّت اسلامی

اشاره

اگرچه درباره توصیه های لازم به حجّاج محترم کتاب های جداگانه ای نوشته شده و به طور مفصّل نکاتی را تذکّر داده اند، و ما هم در همین کتاب به مناسبت های مختلف به بعضی از آنها اشاره کرده ایم، لکن به خاطر اهمّیّت موضوع سزاوار است برخی از نکات یادآوری شود:

الف اهمیّت وحدت امّت اسلامی

یکی از اسرار اعمال و مناسک حج و زیارت مَشاهد مشرّفه، تمرین تواضع و اخلاص، متخلّق شدن به اخلاق الهی، نمایش وحدت و عزّت امّت اسلامی و ارتباط نزدیک با برادران دینی، و همدلی و تبادل نظر با آنها است. از این رو زائر بیت الله الحرام و حرم نبوی (صلی الله علیه وآله) باید به همه میهمانان خانه خدا با هر ملیّت و مذهب و از هر سرزمینی که باشند، با چشم عزّت و برادری بنگرد، و با برخورد مودّت آمیز، آنگونه که مایل است بندگان خدا با او رفتار نمایند، با دیگران رفتار کند، و با اقتدا به پیشوایان دینی خود مایه عزّت و زینت اسلام و رسول الله (صلی الله علیه وآله) و ائمّه اطهار (علیهم السلام) باشد، و در یک سخن اختلاف در مذهب نباید موجب بدبینی و تشتّت گردد؛ زیرا مشترکات موجود میان ما و مسلمانان فراوان است، و باید تمام مسلمین در برابر دشمنان قرآن و انسانیّت یَد واحده باشند، و از عظمت و عزّت قرآن و اسلام دفاع کنند، و شاید به همین دلیل است که در روایات ما توصیه های مؤکّد درباره شرکت در جماعات برادران دینی شده است.پس زائران محترم از انجام کارهایی که موجب بدبینی و تفرقه وجدایی امّت بزرگ اسلامی می شود باید

پرهیز نمایند.

ب میهمانان خدا در سفر الهی حج

زیارت خانه خداوقبر مطهرپیامبراکرم وائمّه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین سفر الهی و دارای ابعاد گوناگون می باشد، و چه بسا در زندگی تنها یک بار توفیق این سفر معنوی نصیب انسان گردد، لذا سزاوار است به اهمیّت و سازندگی آن بیش از پیش توجّه کنیم، و از هنگام تصمیم و عزم به مسافرت تا پایان آن قدم به قدم، الهی بودنِ این میهمانی را مدّ نظر داشته باشیم، و از ارزش و منزلت همسفران و رعایت حقوق آنها غفلت نکنیم، و در مواقع ازدحام و شلوغی روحیه عفو و اغماض و چشم پوشی از خطای دیگران را پیشه خود سازیم، و از کمک و همراهی و خدمت به میهمانان خانه خدا غفلت نورزیم، و این سنّت ارزشمند پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و ائمّه معصومین (علیهم السلام) را زنده نگه داریم.

ج فرصت را مغتنم بشماریم

عمر سفر کوتاه، و ایّام زیارت به زودی سپری می گردد، باید با برنامه ریزی منظم بهترین استفاده را از اوقات شبانه روز خود بنماییم، و به جای وقت گذرانی برای کارهای بی نتیجه یا کم نتیجه، بیشترین وقت خود را صرف شناخت احکام و آداب و اسرار حج و زیارت و بهره مندی از مَشاهد شریفه و مواقف کریمه نماییم، که از جمله آنها، حضور و شرکت به موقع در نمازهای جماعت مسجدالحرام و مسجدالنبی (صلی الله علیه وآله) و قرائت قرآن در این دو مسجد با عظمت (حداقل یک ختم قرآن در مسجدالحرام و یک ختم در مسجدالنبی (صلی الله علیه وآله» و خواندن دعاها و مناجات های وارده از طرف معصومین (علیهم السلام) در ایّام و مناسبت های مختلف می باشد.

د کیفیّت عبادت را فدای کمیّت آن نکنیم

همان گونه که قبلًا تذکّر دادیم، روح و عظمت دعا و عبادت و مناسک حجّ به معرفت و اخلاص و رعایت ادب و حضور در محضر خداوند متعال بستگی دارد. لذا باید تنها به مقدار و کمیّت اعمال و عبادات خود اکتفا نکرده، بیشتر به کیفیّت آن بپردازیم؛ زیرا اگر یک دعا یا زیارت و یا نماز، از روی معرفت واخلاص باشد، موجب شکستن دل و تحوّل درونی انسان می گردد، و باعث نجات از عذاب الهی و دست یافتن به بهشت جاوید خواهد شد. «رَزَقَنَا اللّهُ وَإِيّاكُمْ إِنْ شاءَ اللّهُ تَعالی».

جایگاه حج

حج درلغت به معنای: «قصد» ودر اصطلاح شرع به معنای: قصد زیارت خانه خدا وانجام اعمال ومناسک مخصوص می باشد.حجّ به معنای زیارت خانه خدا وانجام اعمال مخصوصه و یکی از ارکان پنج گانه اسلام است، و به اتفاق نظر علمای فریقین، از ضروریات دین، ومنکر آن کافر می باشد ولذا تارک حج مورد تهدید شدید خداوند واقع شده است.و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده:«مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتّی يَمُوتَ بَعَثَهُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ يَهُودِيّاً «کسی که حجّ رابه تأخیر اندازد تا مرگ او فرا رسد، خداوند در روز رستاخیز اورا یهودی ویاأَوْ نَصْرانِيّاً». (وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۱ چاپ اسلامیه تهران.) نصرانی

محشور سازد.»و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصیّت نامه خود می فرماید: وَ اللَّهَ، اللَّهَ فِی بَیْتِ رَبِّکُمْ لا تُخَلُّوهُ ما بَقِیتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُناظَرُوا» . (نهج البلاغه، نامه ۴۷ ؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۵) وخدا را، خدا را، در مورد خانه خدا «کعبه» تا هستید، مبادا آن را خالی بگذارید، که اگر ترک شود مهلت داده نمی شوید.»

فلسفه تشریع حجّ

دستور وجوب حجّ، بعد از هجرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به مدینه نازل گردیده، واز هر مسلمان مستطیعی در تمام دوران عمر یک بار به عنوان حج واجب (حَجَّهُ الإسلام) خواسته شده است. (صرف نظر از عناوین دیگری که موجب وجوب حج می شود مانند نذر و...) .حجّ گرچه جزو فروع دین به حساب می آید، ولی از افضل عبادات است. ودارای فواید وآثار بسیار عظیم دنیوی، اُخروی، فردی، اجتماعی، سیاسی ومعنوی است که در کمتر عبادتی دیده می شود.حجّ نمایش تعبّد محض وعبادت خالص خدا واظهار بندگی وایجاد ارتباط

قلبی بـا خداونـد است.حـجّ کلاس تعلیم و تربیت است، زمینه ای است برای تحصـیل علم زنـدگی و حسن معاشـرت، وتحکیم مبـانی اخلاق اسـلامی در عمل.حـجّ درس جهاد و فـداکاری بامال و جان و گسسـتن ازخود و خودخواهی ها، و جـدا شـدن از تعلّقات و جـذبات زنـدگی مادّی، و رو آوردن به عالم معنا، و حرکت به سوی خـدا است.حـجّ به ما آموزش توحیـد در عقیده ووحـدت در رویّه و ضـرورت تبادل افکار و آرا و همکاری های اجتماعی، علمی، فرهنگی، اقتصادی وسیاسـی را می دهـد، و خلاصه حـجّ در مجموعه اعمال ومناسک، تابلویی از تمامیّت دین مقدس اسـلام وحیات دنیا وآخرت را به نمایش می گذارد، وانسان حج گزار را از عالَم خاکی به اوج می برد، وبه عالَم قدس وملکوت پرواز می دهد، وحیاتی نوین از معنویت وارتباط با حقّ وحضور نزد ربّ، در کالبـد خسـته حـاجی می دمـد.امام صـادق (علیه السـلام) در بیـان آداب باطنی حـجّ می فرماینـد:«إذا أَرَدْتَ الْحـَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَـکَ لِلّهِ عَزَّ وَجَـلَّ مِنْ قَبْلِ عَزْمِکَ مِنْ کُلِّ شاغِلِ وَحِجابِ کُلِّ حاجِب، وَفَوِّضْ أُمُورَکَ کُلَّها إِلی خالِقِکَ، وَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ فِی جَمِیعِ ما یَظْهَرُ مِنْ حَرَکاتِکَ وَسَکَناتِکَ، وَسَلِّمْ لِقَضائِهِ وَحُکْمِهِ وَقَدَرِهِ، وَوَدِّعِ الدُّنْیا وَالرّاحَهَ وَالْخَلْقَ ... ثُمَّ اغْتَسِلْ بماءِ التَّوْبَهِ الْخالِصَهِ مِنَ الـذُّنُوبِ، وَ الْبَسْ کِسْوَهَ الصِّدْقِ وَالصَّفاءِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْخُشُوعِ، وَ أَحْرِمْ عَنْ کُلِّشَیْ ء یَمْنَعُکَ مِنْ ذِکْرِاللهِ عَزَّ وَجَـلَّ وَیَحْجُبُـکَ عَنْ طاعَتِهِ، وَلَبِّ بِمَعْنی إجابَه صافِیَه خالِصَه زاکِیَه لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِی دَعْوَتِکَ، مُتَمَسِّکاً بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی، وَطُفْ بِقَلْبِکَ مَعَ الْمَلائِکَهِ حَوْلَ الْعَرْشِ کَطَوافِکَ مَع الْمُسْلِمِینَ بِنَفْسِکَ حَوْلَ الْبَیْتِ...». (مصباح الشریعه، ص ۱۶ و ۱۷) (هنگامی که اراده حج نمودی، پیش از هر تصمیم دل خود

را از هر چه غیر خدا است خالی،وهرحجابی راکه میان تو و او حاجب وحائل شده است برطرف کن، وتمام امورخویش رابه آفریدگارت واگذار.در تمام حرکات وسکنات خود، بر او تو کّل کن،وبر قضا و قدر الهی وحکم وتقدیر او تسلیم باش، و از آسایش دنیا و مردم منقطع شو...،سپس با آب زلال وخالص توبه گناهانت را شستشو کن، ولباسصداقت وراستی ، پاکی، صفا، خضوع وخشوع را بر تن نما، واز آنچه که تو را از یاد وذکر خدا باز می دارد ومانع تو از اطاعت او میگردد، «اِحرام» بند، ولبّیکهایت،شفافترین وخالصانه ترین پاسخ واجابت دعوت خدای متعال باشد. در حالی کهبه ریسمان محکم الهی تمسّک جسته (ازغیراودل بریده ای) . ازصمیم قلب ودرعالَم دل،به همراهی فرشتگان عرش الهی طواف کن، هم چنان که خود با مسلمانان، دور کعبه طواف می کنی».

حضور قلب در دعا در مراسم حج

قبلًا اشاره کردیم که حجّ از اعظم عبادات اسلامی است، ومی دانیم که هر عبادتی را ظاهری است وباطنی.

وباطن عبادات را، توجّه خالص وارتباط دائم قلبی ومراقبت ومواظبت همیشگی تشکیل می دهد.که بنده خود را در محضر ربّ العالمین مشاهده کند.بر این اساس، دعا در لسان پیشوایان بزرگوار اسلام به «مُخُّ الْعِبادَهِ»، «أَفْضَلُ الْعِبادَهِ»، «سِلاحُ الْمُؤْمِنِ»، «عَمُودُ الدِّینِ»، «نُورُ السَّماواتِ وَالْاَرْضِ»، «تُرْسُ الْمُؤْمِنِ»، «سِلاحُ الْاَنْبِیاءِ»، «مَفاتِیحُ النَّجاحِ» و«مَقالِیدُ الْفَلاحِ» تعبیر شده است. (بحار، ج ۹۳)

یعنی دعا مغز عبادت، برترین نیایش، سلاح مؤمن، ستون دین، فروغ آسمان و زمین، سپر مؤمن، سلاح انبیا، کلید پیروزی و رستگاری می باشد.و مرحوم کلینی در «اصول کافی» به اسناد خود از زراره از امام باقر (علیه السلام) ذیل آیه شریفه " إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ

" . (مؤمن : ۶۰ ، ترجمه: «آنانی که از عبادت من تکبّر ورزند به زودی با خفت و خواری وارد دوزخ گردند.) »آورده که حضرت فرمودند: منظور از عبادت در آیه شریفه دعا است. وبعد فرمودند: «وَأَفْضَلُ الْعِبادَهِ الدُّعاءُ»، «وبهترین عبادتها، دعا است». (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۷) و آنچه از شیوه زندگی معنوی پیامبران الهی وائمه معصومین وبزرگان اسلام به ما رسیده نیز این معنا را تصدیق و تأیید می کند، که بالاترین مقام انسان، مقام عبودیّت است که توفیق بندگی حضرت ذوالجلال نصیبش می گردد، و اصلی ترین مرتبه و شیرین ترین مرحله عبادت، مرحله دعا و ایجاد ارتباط بنده با خدا، وتوفیق تضرّع و توبه، واظهار خضوع وخشوع، واعلان تقدیس وتسبیح وتحمید حقّ است، که اگر بنده اهل دعا نباشد مورد توجّه خدا نخواهد بود: "...قُلْ ما یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لا دُعاؤُکُمْ... " . (فرقان : ۷۷، ترجمه: «بگو: اگر دعای شما نبود، پروردگار من چه اعتنا وتوجهی به شما می کرد؟) »و حاجی باید بداند که گرچه در عتبات عالیات ومَشاهد مشرّفه واماکن وازمنه حجّ، عرض حاجت دنیوی واُخروی به محضر حضرت حقّ بردن خلاف نیست ولی نزد اولیای خدا وشیفتگان جمال ذوالجلالش دعا برای رسیدن به مرحله «کمال الانقطاع» وتحصیل نورانیّت، بصیرت قلوب و وصول و اتّصال به معدن عظمت، وکنار زدن حجاب های ظلمت، وسر بر آستانش سودن، و آسودن است.ای برادران وخواهران، اینک که به توفیق حقّ عازم حریم حرم امن «الهی» وراهی سرزمین مقدّس وحی، گشته اید.به آوای آن شب زنده دار معصوم؛ حضرت سالار شهیدان، گوش فرا دهید، که در مناجات شعبانیه اش به درگاه

واهب المواهب عرض می کند:«...إلهی هَبْ لِی کَمالَ الْإنْقِطاعِ إِلَیْکَ، وَ أَنِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إِلَیْکَ، حَتّی تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ،فَتَصِلَ إِلی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ، وَ تَصِیرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِکَ...». «بار الها کمال انقطاع وبریدن از دیگران وپیوستن به خویش رابه من عنایت فرما، ودیدگان دل های ما را به نور دیدارت روشن گردان. تا آنجا که دیدگان و بصیرت دل، حجاب های مانع نور را پاره کنند،وبه معدن عظمت واصل گردند، و روح وجان ما (تنها وتنها) به پیشگاه مقدّس تو تعلّق و وابستگی بیابند، وبه مقام قدس تو بیاویزند».وبه دعای امام حسین (علیه السلام) که در سرزمین عرفات به درگاه خداوند می نالد، توجه کنید:

«إلهی تَرَدُّدِی فِی الْآثارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ، فَاجْمَعْنِی عَلَیْکَ بِخِدْمَه تُوصِلُنِی إِلَیْکَ، کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ، أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ ،حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَکَ، مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ إِلی دَلِیل یَدُلُّ عَلَیْکَ، وَ مَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الْآثارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ وَمَرْفُوعَ الْهِمَّهِ عَنِ الْإعْتِمادِ عَلَیْها، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً، إلهی أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَی الْآثارِ، فَارْجِعْنِی إِلَیْکَ بِکِسْوَهِ الْأَنْوارِ وَ هِدایَهِ الْإِسْتِبْصارِ، حَتّی أَرْجِعَ إِلَیْکَ مِنْها کَما دَخَلْتُ إِلَیْکَ مِنْها، مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَیْها، إِلَیْکَ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقِیباً، وَ خَسِرَتْ صَفْقَهُ عَبْد لَمْ «خداوندا جستجویم در آثار قدرت و عظمت تو، موجب دوریم از زیارت جمالت می گردد، پس مرا خدمتی فرماتا به مقام وصلت نایل گردم. چگونه برای قرب وجودت، به آثاری استدلال شود که خود در وجود خویش نیازمند تو می باشند. آیا ظهور وپیدایش برای غیر تو

هست که آن ظهور، از تو و برای تو نباشد تا در نتیجه دلیل ظهور تو گردد؟ چه وقت غایب از نظر بوده ای تا برای ظهورت نیاز به دلیل و برهان باشد؟ و چه وقت دور بوده ای تا آثار وپدیده هایت دلیل نزدیکی و وصلت باشند؟ کور است دیده ای که تو را نبیند، در صورتی که همواره مراقب او، با او و در کنار او هستی در خسران و زیان است بنده ای که از عشق ومحبت تو نصیبی ندارد معبودا! همگان را امر کردی که به آثار قدرت وعظمتت رجوع کنند، ولی مرا به تجلّیات انوار خودت رجوع ده، وبا مشاهده واستبصار، هدایتم فرما، تا از آثار بگذرم و به تو واصل گردم، همچنان که از آنها گذشته ودر سِرّ درونم بدون توجّه به آنها، بر تو وارد گشته. همّتم را چنان بلند گردان که نیاز واعتماد بر پدیده و آثار نداشته باشم که تنها تو بر همه چیز توانایی...» وشما زائران محترم خانه خدا در تمام مراحل ومواقیت ومواقف ودر ضمن اعمال ومناسک، اذکار وادعیه ای دارید که سزاوار است آنها را با توجّه وخلوص کامل بخوانید، و بدانید که روح حجّ، تزکیه وتعالی روحی است که با انجام مناسک حجّ و ملازمت بر دعوات و اذکار وارده وقرائت قرآن کریم ودقّت در ثمرات معنوی واسرار باطنی و عمل به واجبات و مستحبّات، حاصل می گردد.

بخش اول اعمال وآداب حجّ

واجبات عمره تمتّع

در عمره تمتع پنج چیز واجب است:

۱ . اِحرام.

۲ . طواف کعبه.

۳ . نماز طواف.

۴ . سعی بین صفا و مروه.

۵ . تقصیر (گرفتن قدری از مو یا ناخُن) .

احکام مربوط به عمره تمتع را در

مناسک بخوانید، وادعیه واذکار در همین کتاب خواهد آمد.

واجبات عمره مفرده

در عمره مفرده هفت چیز واجب است:

۱ . احرام.

۲ . طواف کعبه.

۳ . نماز طواف.

۴ . سعی بین صفا ومروه.

۵ . تقصیر (کوتاه کردن ناخن یا مو) .

۶ . طواف نساء.

۷ . نماز طواف نساء.

احکام مربوط به واجبات عمره مفرده را در کتاب های مناسک، وادعیه واذکار مربوطه را در همین کتاب بخوانید.

میقات های احرام

کسانی که به قصد حج یا عمره عازم بیت الله الحرام می باشند، باید با احرام وارد مکّه شوند. محلّی که برای احرام بستن معیّن شده «میقات» نامیده می شود. ومیقات حجّاج به اختلاف راههایی که از آنها به طرف مکّه می روند مختلف می شود، وآن پنج محلّ است:

۱ . میقات کسانی که از طرف مدینه به مکه عازم

هستند «ذو الْحُلَیْفَه» است که همان «مسجد شجره»

می باشد.

۲ . و برای کسانی که از طرف شام می آیند «جُحفه» است.

۳ . و برای کسانی که از عراق ونجد عازمند «وادی عقیق» است.

۴ . وبرای کسانی که از طرف طائف می آیند «قَرْنُ المنازل» است.

۵ . و برای کسانی که از سوی یمن عازم هستند «یَلَمْلَم» می باشد.

واجبات احرام:

برای مُحرِم شدن سه امر واجب است.

۱ . پوشیدن دو قطعه لباس اِحرام (لنگ و رِدا) .

۲ . نیّت: در نیّت باید به سه نکته توجّه شود:

الف: قربةً الی الله باشد.

ب: همراه با شروع پوشیدن لباس احرام باشد.

ج: تعیین نوع احرام که برای عمره، حجّ، برای خود یا به نیابت است.

۳ . تلبیه: که گفتن این ذکر شریف می باشد:

«لَبَّیْکَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ، اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَهَ لَکَ وَالْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ». «اجابت کردم خداوند را! اجابت کردم، اجابت کردم، شریکی برایت نمی باشد، اجابت کردم، سپاس و نعمت و ملک هستی ترا است، شریکی برایت نیست، اجابت کردم.»

مستحبّات احرام

۱ . غسل: مستحب است قبل از اِحرام، به قصد اِحرام غسل کنند، وبهتر است که بعد از ادای نماز فریضه اِحرام ببندند.شیخ صدوق فرموده: مستحب است این دعا هنگام غسل اِحرام خوانده شود: «بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ. اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِی نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزًا وَأَمْنًا مِنْ کُلِّ خَوْف، وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَسُقْم. اَللّٰهُمَّ طَهِّرْنِی وَطَهِّرْ لِی قَلْبِی، وَاشْرَحْ لِی صَدْرِی، وَ أَجْرِ عَلی لِسانِی مَحَبَّتَکَ وَمِدْحَتَکَ وَ الثَّناءَ عَلَیْکَ، فَإِنَّهُ لا قُوَّهَ لِی إِلاّ بِکَ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِوامَ دِینِی التَّسْلِیمُ لِاَمْرِکَ، وَالاِتِّباعُ لِسُنَّهِ نَبِیِّکَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ».

سپس جامه های احرام را پوشیده واین دعا را بخواند: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی رَزَقَنِی ما أُوارِی بِهِ عَوْرَتِی، وَأُؤَدِّی بِهِ فَرْضِی، وَأَعْبُدُ فِیهِ رَبِّی، وَأَنْتَهِی فِیهِ إِلی ما أَمَرَنِی، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی قَصَدْتُهُ فَبَلَّغَنِی، وَأَرَدْتُهُ فَأَعانَنِی وَقَبِلَنِی، وَلَمْ یَقْطَعْ بِی، وَوَجْهَهُ أَرَدْتُ فَسَلَّمَنِی، فَهُوَ حِصْنِی وَکَهْفِی وَحِرْزِی وَظَهْرِی ومَلاذِی وَمَلْجَئِیوَمَنْجایَوذُخْریوَعُدَّتِی فِی شِدَّتِی وَرَخائِی».

و مستحب است بعد از تلبیه واجب بگوید: «لَبَّیْکَ ذَا الْمَعارِجِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ داعِیًا إِلی دارِ

السَّلام لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ غَفّارَ الـذُّنُوبِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَهِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَا الْجَلالِ وَالْإِکْرام لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تُبْدِئُ وَ الْمَعادُ إِلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَسْتَغْنِی وَیُفْتَقَرُ إِلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ مَرْهُوباً وَمَرْغُوباً إِلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ إِلهَ الْحَقِّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَا النَّعْماءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ کَشّافَ الْکُرَبِ الْعِظامِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ یا کَرِیمُ لَبَّیْکَ.»

و خوب است این جملات را نیز بگوید:

لَبَّیْکَ أَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ بِمُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ بِحَجَّه وَعُمْرَه مَعاً لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ هـذِهِ عُمْرَهُ مُتْعَه إِلَی الْحَجِّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَهِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَلْبِیَهً تَمامُها وَبَلاغُها عَلَیْکَ.»

مستحبات ورود به حرم:

۱ . غسل کردن.

۲ . پیاده شدن از وسیله نقلیّه.

۳ . خواندن این دعا:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ: " وَأَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَعَلی کُلِّ ضامِر یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجّ عَمِیق " ،اَللّهُمَّ إِنِّی أَرْجُو أَنْ أَکُونَ مِمَّنْ أَجابَ دَعْوَتَکَ، وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه وَ مِنْ فَجّ عَمِیق، سامِعاً لِنِدائِکَ، وَمُسْتَجِیباً لَکَ، مُطِیعاً لاَِمْرِکَ، وَکُلُّ ذلِکَ بِفَضْلِکَ عَلَیَّ وَإِحْسانِکَ إِلَیَّ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی ما وَفَّقْتَنِی لَهُ،أَبْتَغِی بِذلِکَ الزُّلْفَهَ عِنْدَکَ،وَالْقُرْبَهَ إِلَیْکَ، وَ الْمَنْزِلَهَ لَدَیْکَ، وَالْمَغْفِرَهَ لِذُنُوبِی، وَالتَّوْبَهَ عَلَیَّ مِنْها بِمَنِّکَ،اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَحَرِّمْ بَدَنِی عَلَی النّارِ، وَ آمِنِّی مِنْ عَذابِکَ وَعِقابِکَ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

آداب ورود به مسجد الحرام

۱ . غسل کردن.

۲ . پای برهنه با حالت متانت ووقار قدم برداشتن.

۳ . ورود از باب بنی شیبه که مقابل باب السّلام کنونی می باشد.

ومستحب است بر در مسجدالحرام ایستاده، بگوید:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، بِسْمِ اللهِ

وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَماشاءَ اللهُ، اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ وَ آلِهِ، اَلسَّلاَمُ عَلی إِبْراهِیمَ وَآلِهِ، وَالسَّلامُ عَلی أَنْبِیاءِاللهِ وَرُسُلِهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ

رَبِّ الْعالَمِينَ».

و در روايت ديگر وارد است كه نزد در مسجد بگويد:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَإِلَى اللهِ وَما شاءَ اللهُ وَعَلى مِلَّهِ رَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَخَيْرُ الْأَسْماءِ لِلّهِ،

وَالْحَمْدُ لِلّهِ، وَالسَّلامُ عَلى رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلى أَنْبِياءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، اَلسَّلامُ عَلى إِبْراهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمانِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْنا وَعَلى عِبادِ اللهِ الصّالِحِينَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبارِكْ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّد، كَماصَلَّيْتَ وَبارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلى إِبْراهِيمَ وَآلِ إِبْراهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، وَعَلى إِبْراهِيمَ خَلِيلِكَ وَعَلى أَنْبِيائِكَ وَرُسُلِكَ وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ، وَسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، اَللّهُمَّ افْتَحْ لِى أَبْوابَ رَحْمَتِكَ، وَاسْتَعْمِلْنِى فِى طاعَتِكَ وَمَرْضاتِكَ، وَاحْفَظْنِى بِحِفْظِ الْإِيمانِ أَبَداً ما أَبْقَيْتَنِى، جَلَّ ثَناءُ وَجْهِكَ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى جَعَلَنِى مِنْ وَفْدِهِ وَزُوّارِهِ، وَجَعَلَنِى مِمَّنْ يَعْمُرُ مَساجِدَهُ،وَجَعَلَنِى مِمَّنْ يُناجِيهِ.اَللّهُمَّ إِنِّى عَبْدُكَ وَزائِرُكَ فِى بَيْتِكَ، وَعَلى كُلِّ مَأْتِىّ حَقٌّ لِمَنْ أَتاهُ وَزارَهُ، وَأَنْتَ خَيْرُ مَأْتِىّ وَأَكْرَمُ مَزُور، فَأَسْأَلُكَ يا اَللّهُ يا رَحْمانُ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللهُ الَّذِى لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَكَ لا شَرِيكَ لَكَ ، بِأَنَّكَ واحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ، لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ لَكَ كُفُواً أَحَدٌ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلى أَهْلِ بَيْتِهِ، يا جَوادُ يا كَرِيمُ يا ماجِدُ يا جَبّارُ يا كَرِيمُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ تُحْفَتَكَ إِيّاىَ بِزِيارَتِى إِيّاكَ أَوَّلَ شَىْ ء تُعْطِيَنِى فَكاكَ رَقَبَتِى مِنَ النّارِ».

پس سه مرتبه بگويد: «اَللّهُمَّ فُكَّ رَقَبَتِى مِنَ النّارِ».

آنگاه چنين ادامه دهد:

«وَ أَوْسِعْ عَلَىَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ الطَيِّبِ، وَادْرَأْ عَنِّى شَرَّ شَياطِينِ

الْإنْسِ وَالْجِنِّ وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَم». «اَللّهُمَّ إنّی أَسأَلُکَ فِی مَقامِی هذا، فِی أَوَّلِ مَناسِکِی أَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتِی، وَ أَنْ تَجاوَزَ عَنْ خَطِیئَتِی وَ تَضَعَ عَنِّی وِزْرِی، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی بَلَّغَنِی بَیْتَهُ الْحَرامَ. اَللّهُمَّ إنّی أَشْهَدُ أَنَّ هذا بَیْتُکَ الْحَرامُ الَّذِی جَعَلْتَهُ مَثابَةً لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ إنّی عَبْدُکَ، وَالْبَلَدَ بَلَدُکَ، وَالْبَیْتَ بَیْتُکَ، جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَکَ ، وَأَؤُمُّ طاعَتَکَ ، مُطِیعًا لِاَمْرِکَ، راضِیاً بِقَدَرِکَ، أَسْأَلُکَ مَسْأَلَةَ الْمُضْطَرِّ إلَیْکَ الْخائِفِ لِعُقُوبَتِکَ. اَللّهُمَّ افْتَحْ لِی أَبْوابَ رَحْمَتِکَ، وَاسْتَعْمِلْنِی بِطاعَتِکَ وَمَرْضاتِکَ».

بعد خطاب کند به کعبه و بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَظَّمَکِ وَشَرَّفَکِ وَکَرَّمَکِ وَجَعَلَکِ مَثابَةً لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَکاً وَهُدیً لِلْعالَمِینَ».

ومستحب است وقتی به محاذی «حجر الأسود» رسید، بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لا إلهَ إلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ،

وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللهِ، وَکَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَبِاللاّتِ وَالْعُزّی، وَعِبادَةِ الشَّیْطانِ، وَعِبادَةِ کُلِّ نِدٍّ یُدْعی مِنْ دُونِ اللّهِ».

امام صادق (علیه السلام) به ابوبصیر فرمود: هنگامی که داخل مسجد شدی جلو برو تا روبروی «حجرالأسود» که رسیدی متوجّه آن شده، این دعا را بخوان:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدانَا اللهُ، سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إلهَ إلاَّ اللهُ وَاللهُ أَکْبَرُ، أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ، وَأَکْبَرُ مِمّا أَخْشی وَأَحْذَرُ، لا إلهَ إلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُوَلَهُ الْحَمْدُ،یُحْییوَیُمِیتُ، وَیُمِیتُ وَیُحْیِی، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبارِکْ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، کَأَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلی إبْراهِیمَ وَآلِ إبْراهِیمَ، إنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ، وَسَلامٌ عَلی جَمِیعِ النَّبِیِّینَ وَالْمُرْسَلِینَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ إنّی أُومِنُ بِوَعْدِکَ، وَأُصَدِّقُ رُسُلَکَ ، وَأَتَّبِعُ کِتابَکَ». و در روایت معتبر

وارد است که وقتی نزدیک حجرالأسود رسیدی دست های خود را بلند کن، وحمد وثنای الهی را بجا آور، وصلوات بر پیغمبر بفرست، واز خداونـدِ عالَم بخواه که حجّ تو را قبول کند، پس از آن حَجَر را بوسیده واستلام نما. واگر بوسیدن ممکن نشد لمس کن، واگر آن هم ممکن نشد اشاره به آن کن، وبگو: «اَللّهُمَّ أَمانَتِی أَدَّیْتُها وَمِیثاقِی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی بِالْمُوافاهِ، اَللّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ وَعَلی سُنَّهِ نَبِیِّکَ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللهِ، وَکَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَبِاللاّتِ وَالْعُزّی، وَعِبادَهِ الشَّیْطانِ، وَعَبادَهِ کُلِّ نِدّ یُدْعی مِنْ دُونِ اللهِ». اَللّهُمَّ إِلَیْکَ بَسَطْتُ یَدِی وَ فِیما عِنْدَکَ عَظُمَتْ رَغْبَتِی فَاقْبَلْ سُبْحَتِی، وَاغْفِرْ لِی وَارْحَمْنِی،اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَواقِفِ الْخِزْیِ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ».

مستحبات طواف

مستحب است حاجی در حال طواف، با کمال خلوص وتوجّه به خدا، در هر دوری از طواف های هفت گانه، راز و نیازی آهسته و آرام، با حضرت حق داشته باشد، پس علاوه بر اذکاری که دارد، می تواند در هر شوط این ادعیه را بخواند:

دعای اشواط طواف

اشاره

برای اینکه طواف کننده در تعداد دورهای طواف شک نکند، می تواند دعاهای وارده را تقسیم کرده و در هر دور طواف بخشی از آن را به قصد رجاء بخواند، واگر تکرار شد مانعی ندارد.

دعای دور اوّل

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی یُمْشی بِهِ عَلی طَلَلِ الْماءِ،کَما یُمْشی بِهِ عَلی جَدَدِ الْأَرْضِ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی یَهْتَزُّلَهُ عَرْشُکَ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تَهْتَزُّ لَهُ أَقْدامُ مَلائِکَتِکَ،وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ مُوسی مِنْ جانِبِ الطُّورِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ، وَأَلْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّهً مِنْکَ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّد صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَأَخَّرَ، وَأَتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ ، أَنْ تَرْزُقَنِی خَیْرَ الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ» و حاجات خود را می خواهی.

دعای دور دوم

«اَللّهُمَّ إِنِّی إِلَیْکَ فَقِیرٌ، وَإِنِّی خائِفٌ مُسْتَجِیرٌ، فَلا تُغَیِّرْ جِسْمِی وَلا تُبَدِّلِ اسْمِی».

سپس می گویی:سائِلُکَ فَقِیرُکَ مِسْکِینُکَ بِبابِکَ، فَتَصَدَّقْ عَلَیْهِ بِالْجَنَّهِ. اَللّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ، وَالْحَرَمُ حَرَمُکَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ، وَهذا مَقامُ الْعائِذِ الْمُسْتَجِیرِ بِکَ مِنَ النّارِ، فَأَعْتِقْنِی وَ والِدَیَّ وَ أَهْلِی وَوُلْدِی وَإِخْوانِیَ الْمُؤْمِنِینَ مِنَ النّارِ، یا جَوادُ یا کَرِیمُ».

دعای دور سوم

«اَللّهُمَّ أَدْخِلْنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ، وَأَجِرْنِی بِرَحْمَتِکَ مِنَ النّارِ، وَعافِنِی مِنَ السُّقْمِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ

فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، یا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ، وَالْجُودِ وَالْكَرَمِ، اِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لِی، وَتَقَبَّلْهُ مِنِّی، إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ».

دعای دور چهارم

«یا اَللّهُ یا وَلِیَّ الْعافِیَهِ، وَخالِقَ الْعافِیَهِ، وَرازِقَ الْعافِیَهِ، وَالْمُنْعِمَ بِالْعافِیَهِ، وَ الْمَنّانَ بِالْعافِیَهِ، وَالْمُتَفَضِّلُ بِالْعافِیَهِ عَلَیَ

وَعَلی جَمِیعِ خَلْقِکَ، یا رَحْمانَ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَرَحِیمَهُما، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْزُقْنا الْعافِیَهَ، وَ دَوامَ الْعافِیَهِ، وَتَمامَ الْعافِیَهِ، وَشُکْرَ الْعافِیَهِ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

دعای دور پنجم

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی شَرَّفَکِ وَعَظَّمَکِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً نَبِیّاً، وَجَعَلَ عَلِیّاً إِماماً. اَللّهُمَّ اهْدِ لَهُ خِیارَ خَلْقِکَ، وَجَنِّبْهُ شِرارَ خَلْقِکَ».

آنگاه می گویی:" رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ " .

دعای دور ششم

«اَللّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ، وَ هذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ. اَللّهُمَّ مِنْ قِبَلِکَ الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ وَالْعافِیَهُ. اَللّهُمَّ اِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لِی، وَاغْفِرْ لِی مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی وَ خَفِیَ عَلی خَلْقِکَ، أَسْتَجِیرُ بِاللهِ مِنَ النّارِ».

دعای دور هفتم

«اَللّهُمَّ إِنَّ عِنْدِی أَفْواجاً مِنْ ذُنُوب، وَ أَفْواجاً مِنْ خَطایا وَعِنْدَکَ أَفْواجٌ مِنْ رَحْمَه، وَ أَفْواجٌ مِنْ مَغْفِرَه، یا مَنِ اسْتَجابَ لِاَبْغَضِ خَلْقِهِ إِلَیْهِ إِذْ قالَ أَنْظِرْنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ، اِسْتَجِبْ لِی». سپس حاجاتت را بخواه و آنگاه بگو:

«اَللّهُمَّ قَنِّعْنِی بِما رَزَقْتَنِی، وَبارِکْ لِی فِیما آتَیْتَنِی». و هنگامی که مقابل مقام حضرت ابراهیم رسیدی، بگو:«اَللّهُمَّ أَعْتِقْ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَوَسِّعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّفَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَشَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ». وامام سجّاد (علیه السلام) هنگام طواف، به ناودان نگاه می کرد، و عرضه می داشت:

«اَللّهُمَّ أَدْخِلْنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ، وَأَجِرْنِی بِرَحْمَتِکَ مِنَ النّارِ، وَعافِنِی مِنَ السُّقْمِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ».

مستحبات نماز طواف

در نماز طواف مستحب است بعد از حمد، در رکعت اوّل سوره «توحید» ودر رکعت دوّم سوره " قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ " را

بخوانـد، وپس از نمـاز، حمـد وثنای الهی را بجا آورده وصـلوات بر محمّـد وآل محمّـد بفرسـتد، واز خداونـد عالم طلب قبول نماید، وبگوید:«اَللّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّی، وَلا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی، اَلْحَمْدُ لِلّهِ بِمَحامِدِهِ کُلِّها عَلی نَعْمائِهِ کُلِّها، حَتّی یَنْتَهِیَ الْحَمْدُ إِلی ما یُحِبُّ رَبّی وَیَرْضی. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَتَقَبَّلْ مِنّی، وَطَهِّرْ قَلْبی، وَزَکِّ عَمَلی». و در روایت دیگر چنین آمـده است: «اَللّهُمَّ ارْحَمْنِی بِطَواعِیَتی إِیّاکَ، وَطَواعِیَتِی رَسُولِکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ. اَللّهُمَّ جَنِّبْنِی أَنْ أَتَعَدّی حُدُودَکَ، وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ یُحِبُّکَ وَیُحِبُّ رَسُولَکَ وَمَلائِکَتَکَ وَعِبادَکَ الصّالِحِینَ».

و در بعضی از روایات است که حضرت صادق (علیه السلام) بعد از نماز طواف به سجده رفته و چنین می گفت: «سَجَدَ وَجْهِی لَکَ تَعَبُّداً وَرِقّاً، لاإِلهَ إِلاّ أَنْتَ حَقّاً حَقّاً،

اَلْاَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَیْ ء، وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَیْ ء، وَها أَنَا ذا بَیْنَ یَدَیْکَ ناصِیَتِی بِیَدِکَ، فَاغْفِرْ لِی، إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِیمَ غَیْرُکَ، فَاغْفِرْ لِی، فَإِنِّی مُقِرٌّ بِذُنُوبِی عَلی نَفْسِی، وَلا یَدْفَعُ الذَّنْبَ الْعَظِیمَ غَیْرُکَ». و بعد از سجده، روی مبارك آن حضرت از گریه چنان بود كه گویا در آب فرو رفته باشد.

مستحبّات سعی

مستحب است پس از خواندن نماز طواف وپیش از سعی، مقداری از آب زمزم بیاشامد و به سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید:«اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً، وَرِزْقاً واسِعاً، وَشِفاءً مِنْ كُلِّ داء وَسُقْم». پس از آن نزدیک حجرالأسود بیاید، ومستحب است از دری که روبروی حجرالأسود است به سوی صفا متوجه شود، و با آرامش دل وبدن بالای صفا رفته، وبه خانه کعبه نظر کند، و به رکنی که حجرالأسود در آن است رو نماید، وحمد وثنای الهی را بجا آورد، ونعمت های الهی را به خاطر بیاورد، آنگاه این ذکر را بگوید: «اَللّهُ أَكْبَرُ» هفت مرتبه.

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ» هفت مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ» هفت مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، یُحْیِی وَیُمِیتُ، وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلی كُلِّ شَیْ ء قَدِیرٌ» (سه مرتبه) .پس صلوات بر محمّد وآل محمّد بفرستد، وسه مرتبه بگوید: «اَللّهُ أَكْبَرُ عَلی ما هَدانا، وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما أَبْلانا، وَالْحَمْدُ

لِلّهِ الْحَیِّ الْقَیُّومِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الْحَیِّ الدّائِمِ».

پس سه مرتبه بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، لا نَعْبُدُ إِلاّ إِیّاهُ، مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

پس سه مرتبه بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْعَفْوَ وَالْعافِیَهَ وَالْیَقِینَ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ».

و سه مرتبه بگوید:

«اَللّهُمَّ

آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَفِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَقِنا عَذابَ النّارِ».

پس بگوید:

«اَللهُ أَکْبَرُ» صد مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ» صد مرتبه. «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» صد مرتبه. «سُبْحانَ اللهِ» صد مرتبه.

پس بگوید:«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَغَلَبَ الْأَحْزابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَحْدَهُ. اَللّهُمَّ بارِکْ لِی فِی الْمَوْتِ وَفِیما بَعْدَ الْمَوتِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ ظُلْمَهِ الْقَبْرِ وَوَحْشَتِهِ. اَللّهُمَّ أَظِلَّنِی فِی ظِلِّ عَرْشِکَ یَوْمَ لا ظِلَّ إِلاّ ظِلُّکَ».

و بسیار دعای بعد را که سپردن دین و نفس و اهل و مال خود به خداوند عالم است، تکرار کند، بگوید:

«اَسْتَوْدِعُ اللهَ الرَّحمنَ الرَّحِیمَ الَّذِی لا تَضِیعُ وَدائِعُهُ دِینِی وَنَفْسِی وَأَهْلِی . اَللّهُمَّ اسْتَعْمِلْنِی عَلی کِتابِکَ وَسُنَّهِ نَبِیِّکَ، وَتَوَفَّنِی عَلی مِلَّتِهِ، وَاَعِذْنِی مِنَ الْفِتْنَهِ». پس «اَللهُ أَکْبَرُ» سه مرتبه بگوید.

بعد دعای سابق را دو مرتبه تکرار کند، آنگاه یک بار دیگر تکبیر ودعا را بخواند، واگر تمام این عمل رانتواند انجام دهد هر قدر که می تواند بخواند. و مستحب است که رو به کعبه نماید، واین دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِی کُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ قَطُّ ، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَیَّ بِالْمَغْفِرَهِ، فَإِنَّکَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ. اَللّهُمَّ افْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ، فَإِنَّکَ إِنْ تَفْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ تَرْحَمْنِی، وَإِنْ تُعَذِّبْنِی فَأَنْتَ غَنِیٌّ عَنْ عَذابِی، وَأَنَا مُحْتاجٌ إِلی رَحْمَتِکَ، فَیا مَنْ أَنَا مُحْتاجٌ إِلی رَحْمَتِهِ اِرْحَمْنِی. اَللّهُمَّ لا تَفْعَلْ بِی ما أَنَا أَهْلُهُ، فَإِنَّکَ إِنْ تَفْعَلْ بِی ما أَنَا اهْلُهُ تُعَذِّبْنِی، وَلَمْ تَظْلِمْنِی، أَصْبَحْتُ أَتَّقِی عَدْلَکَ ، وَلا أَخافُ جَوْرَکَ، فَیا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لا یَجُورُ اِرْحَمْنِی».

پس بگوید: «یا مَنْ لا یَخِیبُ سائِلُهُ، وَلا یَنْفَدُ نائِلُهُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعِذْنِی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِکَ».

و در حدیث

شریف وارد شده است: ایستادن بر صفا را طول دهد، وهنگامی که از صفا پایین می آید رو به خانه کعبه کند و بگوید: «اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ وَفِتْنَتِهِ وَغُرْبَتِهِ وَوَحْشَتِهِ وَظُلْمَتِهِ وَضِیقِهِ وَضَنْکِهِ. اَللّٰهُمَّ اَظِلَّنِی فِی ظِلِّ عَرْشِکَ یَوْمَ لا ظِلَّ إِلاّ ظِلُّکَ».

سپس می گویی:

«یا رَبَّ الْعَفْوِ، یا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، یا مَنْ هُوَ أَوْلی بِالْعَفْوِ،یامَنْ یُثِیبُ عَلَی الْعَفْوِ، اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ، یَا جَوادُ یَاکَرِیمُ یَا قَرِیبُ، یَا بَعِیدُ، اُرْدُدْ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ ، وَاسْتَعْمِلْنِی بِطاعَتِکَ وَمَرْضاتِکَ». و مستحب است پیاده سعی نماید، و از صفا تا مناره میانه، راه رود، واز آنجا تا جایی که محل بازار عطاران بوده است (این فاصله با چراغ سبز مشخص شده) ، (هَرْوَلَه کند) ، و اگر سوار باشد این فاصله را کمی تند نماید، و از برای زنها هَرْوَلَه نیست، و مستحب است در هنگامی که به این محل می رسد، بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَاللهُ أَکْبَرُ. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجاوَزْ عَمّا تَعْلَمُ، إِنَّکَ أَنْتَ الأَعَزُّ الْأَکْرَمُ، وَاهْدِنِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ. اَللّٰهُمَّ إِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لِی، وَتَقَبَّلْ مِنِّی. اَللّٰهُمَّ لَکَ سَعْیِی، وَبِکَ حَوْلِی

وَقُوَّتِی، تَقَبَّلْ عَمَلِی، یا مَنْ یَقْبَلُ عَمَلَ الْمُتَّقِینَ».

و چون از این قسمت گذشتی بگو:

«یا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْکَرَمِ وَالنَّعْماءِ وَالْجُودِ، اِغْفِرْ لِی ذُنُوبِی، إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أَنْتَ».

و هنگامی که به مروه رسید بالای آن برود، وبجا آورد آنچه را که در صفا بجا آورد، وبخواند دعاهای آنجا را به ترتیبی که ذکر شد. وپس از آن بگوید:

«یا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، یا مَنْ یُحِبُّ الْعَفْوَ، یا مَنْ یُعْطِی عَلَی الْعَفْوِ، یا مَنْ یَعْفُو عَلَی الْعَفْوِ، یارَبَّ الْعَفْوِ،

اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ». و مستحب است در گریه کردن بکوشد و خود را به گریه وا دارد، ودر حال سعی دعا بسیار کند، وبخواند این دعا را:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ حُسْنَ الظَّنِّ بِکَ عَلی کُلِّ حال، وَصِدْقَ النِّیَّهِ فِی التَّوَکُّلِ عَلَیْکَ».

آداب تقصیر عمره

واجب است پس از اتمام دور سعی بین صفا و مروه، قسمتی از مو یا ناخن خود را به نیّت تقصیر کوتاه کند، وبهتر آن است که اکتفا به گرفتن ناخن نکند بلکه از موی خود هم قدری کوتاه کند، که موافق احتیاط است، وتراشیدن سر در تقصیر عمره تمتع کفایت نمی کند، بلکه حرام می باشد.و هنگام تقصیر مناسب است این دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ أَعْطِنِی بِکُلِّ شَعْرَه نُوراً یَوْمَ الْقِیامَهِ».

اقسام حج

حجّ بر سه قسم است:

۱ . (حجّ تمتّع» وآن وظیفه کسانی است که ۴۸ میل (یعنی شانزده فرسخ) از مکّه دور باشند، وحجّ تمتع همراه عمره تمتع است.

۲ . (حجّ افراد» که عین حجّ تمتع است با این فرق که در حجّ تمتّع قربانی واجب است و در حجّ إفراد واجب نیست.

۳ . (حجّ قِران» مانند حجّ افراد است با این تفاوت که در حجّ قِران، همراه آوردن قربانی لازم است. تفصیل مسائل اقسام حجّ را در مناسک مطالعه کنید.

واجبات حجّ تمتع

واجبات حجّ تمتّع ۱۳ عمل است:

۱ . احرام بستن در مکّه.

۲ . وقوف در عرفات.

۳ . وقوف در مشعرالحرام.

۴ . زدن سنگ بر جمره عقبه در روز عید.

۵ . قربانی در منا.

۶ . تراشیدن سر یا تقصیر کردن در منا.

۷ . طواف زيارت در مكّه.

۸ . دو ركعت نماز طواف.

۹ . سعى بين صفا ومروه.

۱۰ . طواف نساء.

۱۱ . دو ركعت نماز طواف نساء.

۱۲ . ماندن در منا شب يازدهم ودوازدهم (ودر بعضى موارد شب سيزدهم) .

۱۳ . رمى جمرات در روز يازدهم ودوازدهم.

ودعاهاى وارده ضمن اين اعمال از قرار زير مى باشد:

مستحبات إحرام حجّ تا وقوف به عرفات

امورى كه در احرام عمره مستحب بود در احرام حجّ نيز مستحب است، وپس از اين كه شخص احرام بست واز مكه بيرون آمد، همين كه بر «أَبْطَح» مشرِف شد، به آواز بلند تلبيه

گويد، وچون متوجّه منا شود بگويد:

«اَللّهُمَّ إِيّاكَ أَرْجُو وَإِيّاكَ أَدْعُو، فَبَلِّغْنِى أَمَلِى، وَأَصْلِحْ لِى عَمَلِى».

و با وقار و دل آرام، و در حال گفتن سبحان الله و ذكر حق تعالى حركت كند، وچون به منا رسيد بگويد:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى أَقْدَمَنِيها صالِحاً فِى عافِيَه وَبَلَّغَنِى هذَا الْمَكانَ».

پس بگويد:

«اَللّهُمَّ هـذِهِ مِنًى وَهِىَ مِمّـا مَنَنْتَ بِهِ مِنَ الْمَناسِـكِ، فَأَسْأَلُـكَ أَنْ تَمُنَّ عَلَىَّ فِيهـا بِما مَنَنْتَ بِهِ عَلى أَوْلِيائِكَ، فَإِنَّما أَنَا عَبْـدُكَ وَفِى قَبْضَتِكَ».

ومستحب است شب عرفه را در منـا بوده، وبه اطـاعت الهى مشـغول باشـد، وبهتر آن است كه عبـادات وخصوصاً نمازها را در مسـجد خَيفْ بجا آورد، وچون نماز صـبح را خوانـد تا طلوع آفتاب تعقيب نماز بخواند، پس به سوى عرفات روانه شود، واگر خواسته باشد بعد از طلوع صبح برود مانعى ندارد، ولى سنّت آن است كه تا آفتاب طلوع نكرده از وادى مُحَسَّر رد

نشود، وروانه شدن پیش از صبح مکروه است، وچون به عرفات متوجّه شود، این دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ إِلَیْکَ صَمَدْتُ، وَإِیّاکَ اعْتَمَدْتُ، وَوَجْهَکَ أَرَدْتُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُبارِکَ لِی فِی رِحْلَتِی ، وَأَنْ تَقْضِیَ لِی حاجَتِی، وَأَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ تُباهِی بِهِ الْیَوْمَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّی».

مستحبات واعمال شب عرفه

شب نهم ذی حجه که شب عرفه است در فضیلت و احیا و دعا وعبادت مانند روز عرفه است، و مستحب است که در آن شب این دعاها خوانده شود.

دعای شب عرفه

«اَللّهُمَّ یا شاهِدَ کُلِّ نَجْوی، وَمَوْضِعَ کُلِّ شَکْوی، وَعالِمَ کُلِّ خَفِیَّه، وَمُنْتَهی کُلِّ حاجَه، یا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَم عَلَی الْعِبادِ،یا کَرِیمَ الْعَفْوِ، یا حَسَنَ التَّجاوُزِ، یا جَوادُ، یا مَنْ لا یُوارِی مِنْهُ لَیْلٌ داج، وَلا بَحْرٌ عَجّاجٌ، وَلا سَماءٌ ذاتُ أَبْراج، وَلا ظُلَمٌ ذاتُ ارْتِتاج، یا مَنِ الظُّلْمَهُ عِنْدَهُ ضِیاءٌ،أَسْأَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الْکَرِیم، الَّذِی تَجَلَّیْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ، فَجَعَلْتَهُ دَکّاً وَخَرَّ مُوسی صَعِقاً، وَبِاسْمِکَ الَّذِی رَفَعْتَ بِهِ السَّماواتِ بِلا عَمَد، وَسَطَحْتَ بِهِ الْأَرْضَ عَلی وَجْهِ ماء جَمَد، وَبِاسْمِکَ الْمَخْزُونِ الْمَکْنُونِ الْمَکْتُوب الطّاهِرِ الَّذِی إِذا دُعِیتَ بِهِ اَجَبْتَ، وَإِذا سُئِلْتَ بِهِ أَعْطَیْتَ، وَبِاسْمِکَ السُّبُّوحِ الْقُدُّوسِ الْبُرْهانِ الَّذِی هُوَ نُورٌ عَلی کُلِّ نُور، وَنُورٌ مِنْ نُور، یُضِیْ ءُ مِنْهُ کُلُّ نُور، إِذا بَلَغَ الْأَرْضَ انْشَقَّتْ، وَإِذا بَلَغَ السَّماواتِ فُتِحَتْ، وَإِذا بَلَغَ الْعَرْشَ اهْتَزَّ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی تَرْتَعِدُ مِنْهُ فَرائِصُ مَلائِکَتِکَ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ جَبْرَئِیلَ وَمِیکائِیلَ وَاِسْرافِیلَ، وَبِحَقِّ مُحَمَّد الْمُصْطَفی صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَعَلی جَمِیعِ الْأَنْبِیاءِ وَجَمِیعِ الْمَلائِکَهِ، وَبِالْاِسْمِ الَّذِی مَشی بِهِ الْخِضْرُ عَلی طَلَلِ الْماءِ کَما مَشی بِهِ عَلی جَدَدِ الْأَرْضِ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی فَلَقْتَ بِهِ الْبَحْرَ لِمُوسی، وَأَغْرَقْتَ فِرْعَونَ وَقَوْمَهُ، وَأَنْجَیْتَ بِهِ مُوسَی بْنَ عِمْرانَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَلْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّهً مِنْکَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی بِهِ أَحْیا عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ الْمَوْتی، وَتَکَلَّمَ فِی الْمَهْدِ صَبِیّاً، وَأَبْرَءَ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِکَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ حَمَلَهُ عَرْشِکَ وَجَبْرَئِیلُ وَمِیکائِیلُ وَإِسْرافِیلُ، وَحَبِیبُکَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَمَلائِکَتُکَ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَنْبِیاؤُکَ الْمُرسَلُونَ، وَعِبادُکَ الصّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرَضِینَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ ذُوالنُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً

فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظّالِمينَ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَنَجَّيْتَهُ مِنَ الْغَمِّ، وَكَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنينَ، وَبِاسْمِكَ الْعَظيمِ الَّذي دَعاكَ بِهِ داوُدُ وَخَرَّ لَكَ ساجِداً، فَغَفَرْتَ لَهُ ذَنْبَهُ، وَبِاسْمِكَ الَّذي دَعَتْكَ بِهِ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ

ابْنِ لي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّني مِنْ فِرْعَونَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّني مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ، فَاسْتَجَبْتَ لَها دُعاءَها، وَبِاسْمِكَ الَّذي دَعاكَ بِهِ أَيُّوبُ إِذْ حَلَّ بِهِ الْبَلاءُ، فَعافَيْتَهُ وَآتَيْتَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِكَ وَذِكْرى لِلْعابِدينَ، وَبِاسْمِكَ الَّذي دَعاكَ بِهِ يَعْقُوبُ، فَرَدَدْتَ عَلَيْهِ بَصَرَهُ وَقُرَّةَ عَيْنِهِ يُوسُفَ، وَجَمَعْتَ شَمْلَهُ، وَبِاسْمِكَ الَّذي دَعاكَ بِهِ سُلَيمانُ، فَوَهَبْتَ لَهُ مُلْكاً لا يَنْبَغي لِأَحد مِنْ بَعْدِهِ، إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ، وَبِاسْمِكَ الَّذي سَخَّرْتَ بِهِ الْبُراقَ لِمُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِه، إِذْ قالَ تَعالى: " سُبْحانَ الَّذي اَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصى "، وَقَوْلُهُ: "سُبْحانَ الَّذي سَخَّرَ لَنا هذا وَما كُنّا لَهُ مُقْرِنينَ وَاِنّا إِلى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ "، وَبِاسْمِكَ الَّذي تَنَزَّلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عَلى مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبِاسْمِكَ الَّذي دَعاكَ بِهِ آدَمُ، فَغَفَرْتَ لَهُ ذَنْبَهُ وَاَسْكَنْتَهُ جَنَّتَكَ ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْقُرْآنِ الْعَظيمِ، وَبِحَقِّ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيّينَ، وَبِحَقِّ اِبْراهيمَ وَبِحَقِّ فَصْلِكَ يَوْمَ الْقَضاءِ، وَبِحَقِّ الْمَوازينِ إِذا نُصِبَتْ، وَ الصُّحُفِ إِذا نُشِرَتْ، وَبِحَقِّ الْقَلَمِ وَما جَرى وَاللَّوْحِ وَما أَحصى، وَبِحَقِّ الاِْسْمِ الَّذي كَتَبْتَهُ عَلى سُرادِقِ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِكَ الْخَلْقَ وَالدُّنْيا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ بِأَلْفَيْ عام، وَأَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ فِي خَزائِنِكَ الَّذِي خَلَقْتَكَ، لا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلا عَبْدٌ مُصْطَفىً، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذي شَقَقْتَ بِهِ الْبِحارَ،

وَقامَتْ بِهِ الْجِبالُ، وَاخْتَلَفَ بِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ، وَبِحَقِّ السَّبْعِ الْمَثانِى وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَبِحَقِّ الْكِرامِ الْكاتِبِينَ، وَبِحَقِّ «طا ها» وَ «يا سِين» وَ «كاف ها يا

عين صاد» وَ«حا ميم عين سين قاف»،وَبِحَقِّ تَوْراهِ مُوسى، وَإِنْجِيلِ عِيسى، وَزَبُورِ داوُدَ، وَفُرْقانِ مُحَمَّد، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلى جَمِيعِ الرُّسُلِوَبِ آهِيّاًوَشَراهِيّاً.اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِحَقِّ تِلْكَ الْمُناجاهِ الَّتِى كانَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مُوسَى بن عِمْرانَ فَوْقَ جَبَلِ طُورِ سَيْناءَ،وأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى عَلَّمْتَهُ مَلَكَ الْمَوْتِ لِقَبْضِ الْأَرْواحِ، وأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى كُتِبَ عَلى وَرَقِ الزَّيْتُونِ، فَخَضَعَتِ النِّيرانُ لِتِلْكَ الوَرَقِهِ، فَقُلْتَ: " يا نارُ كُونِى بَرْداً وَسَلاماً "، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى كَتَبْتَهُ عَلى سُرادِقِ الْمَجْدِ وَالْكَرامَهِ، يامَنْ لا يُحْفِيهِ سائِلٌ وَلا يَنْقُصُهُ نائِلٌ، يا مَنْ بِهِ يُسْتَغاثُ وَإِلَيْهِ يُلْجَأُ،أَسْأَلُكَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَمُنْتَهَى الرَّحْمَهِ مِنْ كِتابِكَ، وَبِاسْمِكَ الأَعْظَمِ، وَجَدِّكَ الأَعْلى، وَكَلِماتِكَ التّامّاتِ الْعُلى. اَللّهُمَّ رَبَّ الرِّياحِ وَما ذَرَتْ، وَالسَّماءِ وَما أَظَلَّتْ، وَالْأَرْضِ وَما أَقَلَّتْ، وَالشَّياطِينِ وَما اَضَلَّتْ، وَالْبِحارِ وَما جَرَتْ، وَبِحَقِّ كُلِّ حَقّ هُوَ عَلَيْكَ حَقٌّ، وَبِحَقِّ الْمَلائِكَهِ الْمُقَرَّبِينَ وَالرَّوْحانِيِّينَ وَالْكَرُّوبِيِّينَ

وَالْمُسَبِّحِينَ لَكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ لا يَفْتُرُونَ، وَبِحَقِّ اِبْراهِيمَ خَلِيلِكَ، وَبِحَقِّ كُلِّ وَلِيّ يُنادِيكَ بَيْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَهِ،

وَتَسْتَجِيبُ لَهُ دُعاءَهُ يا مُجِيبُ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هذِهِ الْأَسْماءِ وَبِهذِهِ الدَّعَواتِ أَنْ تَغْفِرَ لَنا ما قَدَّمْنا وَما اَخَّرْنا وَما أَسْرَرْنا وَما أَعْلَنّا وَما أَبْدَيْنا وَما أَخْفَيْنا وَما أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّا، إِنَّكَ عَلى كُلِّشَىْ ءٍ قَدِيرٌ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، يا حافِظَ كُلِّ غَرِيبٍ، يا مُونِسَ كُلِّ وَحِيدٍ، يا قُوَّهَ كُلِّ ضَعِيفٍ، يا ناصِرَ كُلِّ مَظْلُومٍ، يا رازِقَ كُلِّ مَحْرُومٍ، يا مُونِسَ كُلِّ مُسْتَوْحِشٍ، يا صاحِبَ كُلِّ مُسافِرٍ، يا عِمادَ كُلِّ حاضِرٍ، يا غافِرَ كُلِّ ذَنْبٍ وَخَطِيئَهٍ، يا غِياثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ، يا كاشِفَ كَرْبِ الْمَكْرُوبِينَ، يا فارِجَ هَمِّ

الْمَهْمُومِينَ،يا بَدِيعَ السَّماواتِ وَالْاَرَضِينَ، يا مُنْتَهى غايَهِ الطّالِبِينَ، يا مُجِيبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّينَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، يا رَبَّ الْعالَمِينَ، يـا دَيّانَ يَوْمِ الـدِّينِ، يـا أَجْوَدَ الأَجْوَدِينَ، يـا أَكْرَمَ الأَكْرَمِينَ، يا أَسْمَعَ السّامِعِينَ، يا أَبْصَرَ النّاظِرِينَ، يا أَقْدَرَ الْقادِرِينَ، اِغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى تُغَيِّرُ النِّعَمَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تُورِثُ النَّدَمَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تُورِثُ السَّقَمَ، وَاغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تَهْتِكُ الْعِصَمَ، وَاغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى تَرُدُّ الـدُّعاءَ، وَاغْفِرْ لِى ِ الـذُّنُوبَ الَّتِى تَحْبِسُ قَطْرَ السَّمـاءِ، وَاغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى تُعَجِّلُ الْفَنـاءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى تَجْلِبُ الشَّقـاءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى تُظْلِمُ الْهَواءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى تَكْشِفُ الْغِطـاءَ، وَاغْفِرْ لِىَ الـذُّنُوبَ الَّتِى لا يَغْفِرُها غَيْرُكَ يا اَللّهُ، وَاحْمِلْ عَنِّى كُلَّ تَبِعَه لِاَحَد مِنْ خَلْقِكَ، وَاجْعَلْ لِى مِنْ أَمْرِى فَرَجاً وَمَخْرَجاً وَيُسْراً، وَأَنْزِلْ يَقِينَكَ فِى صَدْرِى، وَرَجاءَكَ فِى قَلْبِى، حَتّى لا أَرْجُوَ غَيْرَكَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنِى، وَعافِنِى فِى مَقامِى، وَاصْحَبْنِى فِى لَيْلِى وَنَهارِى وَمِنْ بَيْنِ يَدَىَّ وَمِنْ خَلْفِى وَعَنْ يَمِينِى وَعَنْ شِمالِى وَمِنْ فَوْقِى وَمِنْ تَحْتِى، وَيَسِّرْ لِىَ السَّبِيلَ، وَأَحْسِنْ لِىَ التَّيْسِيرَ، وَلا تَخْذُلْنِى فِى الْعَسِيرِ، وَاهْدِنِى يا خَيْرَ دَلِيل، وَلا تَكِلْنِى إِلى نَفْسِى فِى الْأُمُورِ، وَلَقِّنِى كُلَّ سُرُور، وَاقْلِبْنِى إِلى أَهْلِى بِالْفَلاحِ وَالنَّجاحِ مَحْبُوراً فِى الْعاجِلِ وَالْآجِلِ، إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَىْ ء قَدِيرٌ، وَارْزُقْنِى مِنْ فَضْلِكَ، وَأَوْسِعْ عَلَىَّ مِنْ طَيِّباتِ رِزْقِكَ، وَاسْتَعْمِلْنِى فِى طاعَتِكَ، وَأَجِرْنِى مِنْ عَذابِكَ وَنارِكَ، وَاقْلِبْنِى إِذا تَوَفَّيْتَنِى إِلى جَنَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوالِ نِعْمَتِكَ، وَمِنْ تَحْوِيلِ عافِيَتِكَ، وَمِنْ حُلُولِ نَقِمَتِكَ، وَمِنْ نُزُولِ عَذابِكَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ، وَدَرَكِ الشَّقاءِ، وَمِنْ سُوءِ الْقَضاءِ وَشَماتَهِ الْأَعْداءِ، وَمِنْ شَرِّ ما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ، وَمِنْ شَرِّ ما فِى الْكِتابِ الْمُنْزَلِ. اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْنِى مِنَ الْأَشْرارِ،

وَلاـ مِنْ أَصْحابِ النّارِ، وَلا تَحْرِمْنِی صُحْبَهَ الْاَخْیارِ، وَأَحْیِنی حَیاهً طَیِّبَهً، وَتَوَفَّنِی وَفاهً طَیِّبَهً تُلْحِقُنِی بِالْاَبْرارِ، وَارْزُقْنِی مُرافَقَهَ الْاَنْبِیاءِ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ. اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلی حُسْنِ بَلائِکَ وَصُنْعِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی الْاِسْلامِ، وَاتِّباعِ السُّنَّهِ، یا رَبِّ کَما هَدَیْتَهُمْ لِدِینِکَ، وَعَلَّمْتَهُمْ کِتابَکَ ، فَاهْدِنا وَعَلِّمْنا، وَلَکَ الْحَمْدُ عَلی حُسْنِ بَلائِکَ، وَصُنْعِکَ عِنْدِی خاصَّهً، کَما خَلَقْتَنِی فَأَحْسَنْتَ خَلْقِی ، وَعَلَّمْتَنِی فَأَحْسَنْتَ تَعْلِیمِی، وَهَدَیْتَنِی فَأَحْسَنْتَ هِدایَتِی ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی إِنْعامِکَ عَلَیَّ قَدِیماً وَحَدِیثاً، فَکَمْ مِنْ کَرْبٍ یا سَیِّدِی قَدْ فَرَّجْتَهُ، وَکَمْ مِنْ غَمٍّ یا سَیِّدِی قَدْ نَفَّسْتَهُ، وَکَمْ مِنْ هَمٍّ یا سَیِّدِی قَدْ کَشَفْتَهُ، وَکَمْ مِنْ بَلاءٍ یا سَیِّدِی قَدْ صَرَفْتَهُ، وَکَمْ مِنْ عَیْبٍ یا سَیِّدِی قَدْ سَتَرْتَهُ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی کُلِّ حالٍ فِی کُلِّ مَثْوًی وَزَمانٍ، وَمُنْقَلَبٍ وَمَقامٍ، وَعَلی هذِهِ الْحالِ وَکُلِّ حالٍ. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ أَفْضَلِ عِبادِکَ نَصِیباً فِی هذَا الْیَوْمِ، مِنْ خَیْرٍ تَقْسِمُهُ، أَوْ ضُرٍّ تَکْشِفُهُ، أَوْ سُوءٍ

تَصْرِفُهُ، أَوْ بَلاءٍ تَدْفَعُهُ، أَوْ خَیْرٍ تَسُوقُهُ، أَوْ رَحْمَهٍ تَنْشُرُها، أَو عافِیَهٍ تُلْبِسُها، فَإِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ، وَبِیَدِکَ خَزائِنُ السَّماواتِ وَالْاَرْضِ، وَأَنْتَ الْواحِدُ الْکَرِیمُ الْمُعْطِی الَّذِی لاـ یُرَدُّ سائِلُهُ، وَلا یُخَیَّبُ آمِلُهُ، وَلا یَنْقُصُ نائِلُهُ، وَلا یَنْفَدُ ما عِنْدَهُ، بَلْ یَزْدادُ کَثْرَهً وَطِیباً وَعَطاءً وَجُوداً، وَارْزُقْنِی مِنْ خَزائِنِکَ الَّتِی لا تَفْنی، وَمِنْ رَحْمَتِکَ الْواسِعَهِ، اِنَّ عَطاءَکَ لَمْ یَکُنْ مَحْظُوراً، وَأَنْتَ عَلی کُلِّشَیْ ءٍ قَدِیرٌ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

ونیز این دعا را که جمعی از بزرگان علما آن را، از جمله اعمال شب و روز جمعه وعرفه ذکر کرده اند بخوانند. دعا به نقل مرحوم کفعمی در مصباح این است: «اَللّهُمَّ مَنْ تَعَبَّأَ وَتَهَیَّأَ وَأَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفادَهٍ إِلی مَخْلُوقٍ، رَجاءَ رِفْدِهِ وَطَلَبَ نائِلِهِ وَجائِزَتِهِ، فَإِلَیْکَ یارَبِّ تَعْبِیَتِی وَاسْتِعْدادِی، رَجاءَ عَفْوِکَ،

وَطَلَبَ نائِلِکَ وَجائِزَتِکَ، فَلا تُخَیِّبْ دُعائِی، یا مَنْ لا یَخِیبُ عَلَیْهِ سائِلٌ وَلا یَنْقُصُهُ نائِلٌ، فَإِنِّی لَمْ آتِکَ ثِقَةً بِعَمَلٍ صالِحٍ عَمِلْتُهُ، وَلا لِوِفادَهِ إِلی مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ، أَتَیْتُکَ مُقِرّاً عَلی نَفْسِی بِالْإِساءَهِ وَالظُّلْمِ، مُعْتَرِفاً بِأَنْ لا حُجَّهَ لِی وَلا عُذْرَ، أَتَیْتُکَ أَرْجُو عَظِیمَ عَفْوِکَ، الَّذِی عَفَوْتَ بِهِ عَنِ الْخاطِئِینَ ، فَلَمْ یَمْنَعْکَ طُولُ عُکُوفِهِمْ عَلی عَظِیمِ الْجُرْمِ، أَنْ عُدْتَ عَلَیْهِمْ بِالرَّحْمَهِ، فَیا مَنْ رَحْمَتُهُ واسِعَهٌ وَعَفْوُهُ عَظِیمٌ، یا عَظِیمُ یا عَظِیمُ یا عَظِیمُ، لا یَرُدُّ غَضَبَکَ إِلّا حِلْمُکَ، وَلا یُنْجِی مِنْ سَخَطِکَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَیْکَ، فَهَبْ لِی یا إِلهِی فَرَجاً بالْقُدْرَهِ الَّتِی تُحْیِی بِها مَیْتَ الْبِلادِ، وَلا تُهْلِکْنِی غَمّاً حَتّی تَسْتَجِیبَ لِی، وَتُعَرِّفَنِی الْإِجابَهَ فِی دُعائی، وَأَذِقْنِی طَعْمَ الْعافِیَهِ إِلی مُنْتَهی أَجَلِی، وَلا تُشْمِتْ بِی عَدُوِّی، وَلا تُسَلِّطْهُ عَلَیَّ، وَلا تُمَکِّنْهُ مِنْ عُنُقِی. اَللّهُمَّ إِنْ وَضَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَرْفَعُنِی،وَإِنْ رَفَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَضَعُنِی، وَإِنْ أَهْلَکْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَعْرُضُ لَکَ فِی عَبْدِکَ، أَوْ یَسْأَلُکَ عَنْ أَمْرِهِ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَیْسَ فِی حُکْمِکَ ظُلْمٌ، وَلا فِی نَقِمَتِکَ عَجَلَهٌ، وَإِنَّما یَعْجَلُ مَنْ یَخافُ الْفَوْتَ، وَإِنَّما یَحْتاجُ إِلَی الظُّلْمِ الضَّعِیفُ، وَقَدْ تَعالَیْتَ یا إِلهِی عَنْ ذلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ فَأَعِذْنِی، وَاسْتَجِیرُ بِکَ فَأَجِرْنِی، وَاسْتَرْزِقُکَ فَارْزُقْنِی، وَ أَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ فَاکْفِنِی، وَاسْتَنْصِرُکَ عَلی عَدُوِّی فَانْصُرْنِی، وَاَسْتَعِینُ بِکَ فَأَعِنِّی، وَاَسْتَغْفِرُکَ یا إِلهِی فَاغْفِرْ لِی، آمِینَ آمِینَ آمِینَ».

مستحبات وقوف به عرفات

در هنگام وقوف در عرفات چند چیز مستحب است.

۱ . با طهارت بودن.

۲ . غسل نمودن وبهتر است نزدیک ظهر باشد.

۳ . توجه قلبی به خدا، واز خود دور ساختن چیزهایی که موجب تفرقه حواس می شود.

۴ . وقوف در طرف چپ جبل الرّحمه.

۵ . وقوف در زمین هموار.

۶ . خواندن نماز

ظهر وعصر با یک اذان ودو اقامه.

۷. خواندن دعاهای وارده وتضرع به درگاه خداوند.

ادعیه وقوف به عرفات

وآنها بسیار است از جمله گفتن «اَللّهُ أَکْبَرُ» صد مرتبه، و «لا إلهَ إلاَّ اللّهُ» صد مرتبه، و«اَلْحَمْدُ لِلّهِ» صد مرتبه، و«سُبْحانَ اللهِ» صد مرتبه، و«ما شاءَ اللّهُ وَلا قُوَّةَ إلاّ بِاللهِ» صد مرتبه، و«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد» صد مرتبه.

نیز صد مرتبه بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إلهَ إلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَه الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، یُحْیِی وَیُمِیتُ، وَیُمِیتُ وَیُحْیِی، وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ء قَدِیرٌ».

هر کدام از سوره "قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ " و «آیه الْکُرْسِی» و سوره "إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ " را صد مرتبه بخواند.

ومستحب است خواندن این دعا:

«أَسْأَلُ اللهَ بِأَنَّهُ هُوَ اللّهُ الَّذِی لا إلهَ إلاّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّرُ، سُبْحانَ اللهِ عَمّا یُشْرِکُونَ، هُوَ اللهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الأَسْماءُ الْحُسْنی، یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَالأَرْضِ، وَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیمُ».

پس بگو: «اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلی نَعْمائِکَ الَّتِی لا تُحصی بِعَدَد، وَلا تُکافَأُ بِعَمَل».

پس بخوان این دعا را:

«أَسْأَلُکَ یا اَللّهُ یا رَحْمانُ بِکُلِّ اسْم هُوَ لَکَ ، وَأَسْأَلُکَ بِقُوَّتِکَ وَقُدْرَتِکَ وَعِزَّتِکَ وَبجَمِیعِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ

وَبِأَرْکانِکَ کُلِّها، وَبِحَقِّ رَسُولِکَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَبِاسْمِکَ الأَکْبَرِ الأَکْبرِ، وَبِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الَّذِی مَنْ دَعاکَ بِهِ کانَ حَقّاً عَلَیْکَ أَنْ لا تُخَیِّبَهُ، وَبِاسْمِکَ الأَعْظَمِ الأَعْظَمِ الأَعْظَمِ الَّذِی مَنْ دَعاکَ بِهِ کانَ حَقّاً عَلَیْکَ أَنْ لا تَرُدَّهُ، وَأَنْ تُعْطِیَهُ ما سَئَلَ، أَنْ تَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی فِی جَمِیعِ عِلْمِکَ فِیَّ»

و این دُعا را نیز بخوان:

«اَللّهُمَّ فُکَّنِی مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ الطَّیِّبِ، وَادْرَأْ عَنِّی

شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالاِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ»،

وبخواند اين دُعا را:

«اَللّهُمَّ اِنّى عَبْدُكَ، فَلا تَجْعَلْنى مِنْ أَخْيَبِ وَفْدِكَ، وَارْحَمْ مَسيرى إِلَيْكَ مِنَ الْفَجِّ الْعَميقِ. اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشاعِرِ كُلِّها، فُكَّ رَقَبَتى مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَىَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنّى شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالاِنْسِ. اَللّهُمَّ لا تَمْكُرْ بى، وَلا تَخْدَعْنى، وَلا تَسْتَدْرِجْنى. اَللّهُمَّ اِنّى اَسْأَلُكَ بِحَوْلِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَمَنِّكَ وَفَضْلِكَ، يا أَسْمَعَ السّامِعينَ، وَيا أَبْصَرَ النّاظِرينَ، وَيا أَسْرَعَ الْحاسِبينَ، وَيا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ، أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد. (وَأَنْ تَرْزُقَنى خَيْرَ الدُّنْيا وَالاْخِرَهِ». پس حاجت خود را بخواهد، آنگاه دست به آسمان بردارد واين دُعا را بخواند:

اَللّهُمَّ حاجَتى اِلَيْكَ الَّتى اِنْ أَعْطَيْتَنيها لَمْ يَضُرَّنى ما مَنَعْتَنى، وَالَّتى اِنْ مَنَعْتَنيها لَمْ يَنْفَعْنى ما أَعْطَيْتَنى، اَسْأَلُكَ خَلاصَ رَقَبَتى مِنَ النّارِ، اَللّهُمَّ اِنّى عَبْدُكَ، وَمِلْكُ يَدِكَ ناصِيَتى بِيَدِكَ، وَأَجَلى بِعِلْمِكَ، اَسْأَلُكَ أَنْ تُوَفِّقَنى لِما يُرْضيكَ عَنّى، وَأَنْ تُسَلِّمَ مِنّى مَناسِكِى الَّتى اَرَيْتَها خَليلَكَ اِبراهيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَدَلَلْتَ عَلَيْها نَبِيَّكَ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْنى مِمَّنْ رَضيتَ عَمَلَهُ، وَأَطَلْتَ عُمُرَهُ، وَأَحْيَيْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَياهً طَيِّبَهً».

ونيز مُستحبّ است در روز عَرَفه هنگام غرُوب آفتاب اين دُعا خوانده شود:

«اَللّهُمَّ اِنّى أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ، وَمِنْ تَشَتُّتِ الاْمْرِ، وَمِنْ شَرِّ ما يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ، أَمْسى ظُلْمى مُسْتَجيراً بِعَفْوِكَ، وَأَمْسى خَوْفى مُسْتَجيراً بِأَمانِكَ، وَأَمْسى ذُلّى مُسْتَجيراً بِعِزِّكَ، وَأَمْسى وَجْهِىَ الْفانى مُسْتَجيراً بِوَجْهِكَ

الْباقى، يا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَيا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطى، يا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ، جَلِّلْنى بِرَحْمَتِكَ، وَأَلْبِسْنى عافِيَتَكَ ، وَاصْرِفْ عَنّى شَرَّ جَميعِ خَلْقِكَ وَارْزُقْنى خَيْرَ الدُّنْيا وَالاْخِرَهِ».

ونيز مُستحبّ است بعد از غرُوب آفتاب اين دُعا خوانده شود:

«اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ هذَا الْمَوْقِفِ، وَارْزُقْنيهِ أَبَداً ما أَبْقَيْتَنى، وَاقْلِبْنِى الْيَوْمَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لى،مَرْحُوماً مَغْفُوراً

لِی، بِأَفْضَلِ ما یَنْقَلِبُ بِهِ الْیَوْمَ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِکَ، وَحُجّاجِ بَیْتِکَ الْحَرام، وَاجْعَلْنِی الْیَوْمَ مِنْ أَکْرَمِ وَفْدِکَ عَلَیْکَ، وَأَعْطِنِی أَفْضَلَ ما أَعْطَیْتَ أَحَداً مِنْهُمْ مِنَ الْخَیْرِ وَالْبَرَکَهِ وَالْعافِیَهِ وَالرَّحْمَهِ وَالرِّضْوانِ وَالْمَغْفِرَهِ، وَبارِکْ لِی فِیما أَرْجِعُ إِلَیْهِ مِنْ أَهْلٍ أَوْ مالٍ أَوْ قَلِیلٍ أَوْ کَثِیرٍ، وَبارِکْ لَهُمْ فِیَّ».

دعای امام حسین (ع) در روز عَرَفه

دعای امام حسین (علیه السلام) در روز عَرَفه: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ، وَلا لِعَطائِهِ مانِعٌ، وَلا کَصُنْعِهِ صُنْعُ صانِعٍ، وَهُوَ الْجَوادُ الْواسِعُ، فَطَرَ أَجْناسَ الْبَدائِعِ، وَأَتْقَنَ بِحِکْمَتِهِ الصَّنائِعَ، لا تَخْفی عَلَیْهِ الطَّلائِعُ، وَلا تَضِیعُ عِنْدَهُ الْوَدائِعُ، جازی کُلِّ صانِعٍ، وَرائِشُ کُلِّ قانِعٍ، وَراحِمُ کُلِّ ضارِعٍ، وَمُنْزِلُ الْمَنافِعِ، وَالْکِتابِ الْجامِعِ، بِالنُّورِالسّاطِعِ، وَهُوَلِلدَّعَواتِ سامِعٌ، وَلِلْکُرُباتِ دافِعٌ، وَلِلدَّرَجاتِ رافِعٌ، وَلِلْجَبابِرَهِ قامِعٌ، فَلا إِلهَ غَیْرُهُ، وَلا شَیْ ءَ یَعْدِلُهُ، وَلَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ، وَهُوَالسَّمِیعُ الْبَصِیرُ، اَللَّطِیفُ الْخَبِیرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَرْغَبُ إِلَیْکَ، وَأَشْهَدُ بِالرُّبُوبِیَّهِ لَکَ، مُقِرّاً بِأَنَّکَ رَبِّی، وَإِلَیْکَ مَرَدِّی، اِبْتَدَأْتَنِی بِنِعْمَتِکَ قَبْلَ أَنْ أَکُونَ شَیْئاً مَذْکُوراً، وَخَلَقْتَنِی مِنَ التُّرابِ، ثُمَّ أَسْکَنْتَنِی الْأَصْلابَ، آمِناً لِرَیْبِ الْمَنُونِ، وَاخْتِلافِ الدُّهُورِ وَالسِّنِینَ، فَلَمْ أَزَلْ ظاعِناً مِنْ صُلْبٍ إِلی رَحِمٍ، فِی تَقادُمٍ مِنَ الْأَیّامِ الْماضِیَهِ، وَالْقُرُونِ الْخالِیَهِ، لَمْ تُخْرِجْنِی رَأْفَتِکَ بِی، وَلُطْفِکَ لِی، وَإِحْسانِکَ إِلَیَّ، فِی دَوْلَهِ أَئِمَّهِ الْکُفْرِ، اَلَّذِینَ نَقَضُواعَهْدَکَ، وَکَذَّبُوا رُسُلَکَ، لکِنَّکَ أَخْرَجْتَنِی رَأْفَهً مِنْکَ وَتَحَنُّناًعَلَیَّ لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدی،الَّذِی لَهُ یَسَّرْتَنِی،وَفِیهِ أَنْشَأْتَنِی،مِنْ قَبْلِ ذلِکَ رَؤُفْتَ بِی بِجَمِیلِ صُنْعِکَ،وَسَوابِغِ نِعَمِکَ، فَابْتَدَعْتَ خَلْقِی مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی، وَأَسْکَنْتَنِی فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ،

مِنْ بَيْنَ لَحْم وَدَم وَجِلْد ، لَمْ تُشْهِدْنِي خَلْقِي ، وَلَمْ تَجْعَلْ لِي شَيْئاًمِنْ أَمْرِي، ثُمَّ أَخْرَجْتَنِي لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدى إِلَى الدُّنْيا تامّاً سَوِيّاً،

وَحَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيّاً ، وَرَزَقْتَنِي مِنَ الْغِذاءِ لَبَناً مَرِيّاً ، وَعَطَفْتَ عَلَيَّ قُلُوبَ الْحَواضِنِ ، وَكَفَّلْتَنِي الاُْمَّهاتِ الرَّواحِمَ ، وَكَلاَْتَنِي مِنْ طَوارِقِ الْجانِّ ، وَسَلَّمْتَنِي مِنَ الزِّ يادَهِ وَالنُّقْصانِ ، فَتَعالَيْتَ يا رَحِيمُ يا رَحْمانُ . حَتّى إِذَا اسْتَهْلَلْتُ ناطِقاً بِالْكَلام ، أَتْمَمْتَ عَلَيَّ سَوابغَ الاِْنْعام ، وَرَبَّيْتَنِي زائِداً فِي كُلِّ عام ، حَتّى إِذَا اكْتَمَلَتْ فِطْرَتِي ، وَاعْتَدَلَتْ مِرَّتِي ، أَوْجَبْتَ عَلَيَّ حُجَّتَكَ، بِأَنْ أَلْهَمْتَنِي مَعْرِفَتَكَ، وَرَوَّعْتَنِي بِعَجائِبِ حِكْمَتِكَ ، وَأَيْقَظْتَنِي لِما ذَرَأْتَ فِي سَمائِكَ وَأَرْضِكَ مِنْ بَدائِعِ خَلْقِكَ، وَنَبَّهْتَنِي لِشُكْرِكَ وَذِكْرِكَ ، وَأَوجَبْتَ عَلَيَّ طاعَتَكَ وَعِبادَتَكَ ، وَفَهَّمْتَنِي ما جاءَتْ بِهِ رُسُلُكَ ، وَيَسَّرْتَ لِي تَقَبُّلَ مَرْضاتِكَ ، وَمَنَنْتَ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذلِكَ بِعَونِكَ وَلُطْفِكَ . ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِي مِنْ حَرِّ الثَّرى، لَمْ تَرْضَ لِي يا إِلهِي نِعْمَةً دُونَ أُخْرى ، وَرَزَقْتَنِي مِنْ أَنْواعِ الْمَعاشِ ، وَصُنُوفِ الرِّ ياشِ بِمَنِّكَ الْعَظِيمِ الاَْعْظَمِ عَلَيَّ، وَإِحْسانِكَ الْقَدِيمِ إِلَيَّ. حَتّى إِذا أَتْمَمْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ النِّعَمِ ، وَصَرَفْتَ عَنِّي كُلَّ النِّقَمِ ، لَمْ يَمْنَعْكَ جَهْلِي وَجُرْأَتِي عَلَيْكَ أَنْ دَلَلْتَنِي إِلى ما يُقَرِّبُنِي إِلَيْكَ ، وَوَفَّقْتَنِي لِما يُزْلِفُنِي لَدَيْكَ ، فَإِنْ دَعَوْتُكَ أَجَبْتَنِي ، وَإِنْ سَأَلْتُكَ أَعْطَيْتَنِي ، وَإِنْ أَطَعْتُكَ شَكَرْتَنِي ، وَإِنْ شَكَرْتُكَ زِدْتَنِي ، كُلُّ ذلِكَ إِكْمالٌ لاَِنْعُمِكَ عَلَيَّ ، وَإِحْسانِكَ إِلَيَّ ، فَسُبْحانَكَ سُبْحانَكَ ، مِنْ مُبْدِئ مُعِيد حَمِيد مَجِيد ، تَقَدَّسَتْ أَسْماؤُكَ ، وَعَظُمَتْ آلاؤُكَ ، فَأَيُّ نِعَمِكَ يا إِلهِي أُحْصِي عَدَداًوَذِكْراً، أَمْ أَيُّ عَطاياكَ أَقُومُ بِها شُكْراً، وَهِيَ يا رَبِّ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصِيَهَا الْعادّوُنَ ،

أَوْ يَبْلُغَ عِلْماً بِهَا الْحافِظُونَ، ثُمَّ ما صَرَفْتَ وَدَرَأْتَ عَنِّى اَللّهُمَّ مِنَ الضُرِّ وَالضَّرّاءِ أَكْثَرُ مِمّا ظَهَرَ لِى مِنَ الْعافِيَهِ وَالسَّرّاءِ . فَأَنَا أَشْهَدُ يا إِلهِى بِحَقِيقَهِ إِيمانِى ، وَعَقْدِ عَزَماتِ يَقِينِى ، وَخالِصِ صَرِيحِ تَوْحِيدِى ،

وَباطِنِ مَكْنُونِ ضَمِيرِى ، وَعَلائِقِ مَجارِى نُورِ بَصَرِى ، وَأَسارِيرِ صَفْحَهِ جَبِينِى ، وَخُرْقِ مَسارِبِ نَفَسِى ، وَخَذارِيفِ مارِنِ عِرْنِينِى، وَمَسارِبِ صِماخِ سَمْعِى ، وَما ضُمَّتْ وَأَطْبَقَتْ عَلَيْهِ شَفَتاىَ ، وَحَرَكاتِ لَفْظِ لِسانِى ، وَمَغْرَزِ حَنَكِ فَمِى وَفَكِّى ، وَمَنابِتِ أَضْراسِى ، وَمَساغِ مَطْعَمِى وَمَشْرَبِى ، وَحِمالَهِ أُمِّ رَأْسِى ، وَبُلُوغِ فارِغِ حَبائِلِ عُنُقِى . وَمَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ تامُورُ صَدْرِى ، وَحَمائِلِ حَبْلِ وَتِينِى ، وَنِياطِ حِجابِ قَلْبِى ، وَأَفْلاذِ حَواشِى كَبِدِى. وَما حَوَتْهُ شَراسِيفُ أَضْلاعِى ، وَحِقاقُ مَفاصِلِى ، وَقَبْضُ عَوامِلِى ، وَأَطرافُ أَنامِلِى وَلَحْمِى وَدَمِى ، وَشَعْرِى وَبَشَرِى ، وَعَصَبِى وَقَصَبِى ، وَعِظامِى وَمُخِّى وَعُرُوقِى ، وَجَمِيعُ جَوارِحِى ، وَمَا انْتَسَجَ عَلى ذلِكَ أَيّامَ رِضاعِى ، وَما أَقَلَّتِ الاَرْضُ مِنِّى ، وَنَوْمِى وَيقْظَتِى وَسُكُونِى ، وَحَرَكاتِ رُكُوعِى وَسُجُودِى ، أَنْ لَوْ حاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدَى الاَعصارِ وَالاَحْقابِ لَوْ عُمِّرْتُها أَنْ أُؤَدِّىَ شُكْرَ واحِدَه مِنْ أَنْعُمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذلِكَ ، إِلاّ بِمَنِّكَ ، اَلْمُوجِبِ عَلَىَّ بِهِ شُكْرُكَ أَبَداً جَدِيداً ، وَثَناءً طارِفاً عَتِيداً . أَجَلْ ، وَلَوْ حَرَصْتُ أَنَا وَالْعادُّونَ مِنْ أَنامِكَ ، أَنْ نُحْصِىَ مَدى إِنْعامِكَ ، سالِفِهِ وَآنِفِهِ ما حَصَرْناهُ عَدَداً ، وَلا أَحْصَيناهُ أَمَداً . هَيْهاتَ أَنّى ذلِكَ وَأَنْتَ الْمُخْبِرُ فِى كِتابِكَ النّاطِقِ ، وَالنَّبَأِ الصّادِقِ : وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَهَ اللهِ لا تُحْصُوها ، صَدَقَ كِتابُكَ اللّهُمَّ وَ نَبَؤُكَ ، وَبَلَّغَتْ أَنْبِياؤُكَ وَرُسُلُكَ ، ما أَنْزَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ وَحْيِكَ ، وَشَرَعْتَ لَهُمْ وَبِهِمْ مِنْ دِينِكَ . غَيْرَ

أَنّى يا إِلهِى أَشْهَدُ بِجُهْدِى وَجِدِّى ، وَمَبْلَغِ طاقَتِى وَوُسْعِى ، وَأَقُولُ مُؤْمِناً مُوقِناً ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً فَيَكُونَ مَوْرُوثاً ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِى الْمُلْكِ فَيُضادَّهُ فِيمَا ابْتَدَعَ ، وَلا وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ فَيُرْفِدَهُ فِيما صَنَعَ ، فَسُبْحانَهُ سُبْحانَهُ ، لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتا . سُبْحانَ اللّهِ الْواحِدِ الأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِى لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ حَمْداً يُعادِلُ حَمْدَ مَلائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ ، وَأَنْبيائِهِ الْمُرْسَلِينَ . وَصَلَّى اللّهُ عَلى خِيَرَتِهِ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيِّينَ ، وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ الْمُخْلَصِينَ».

آنگاه حضرت شروع كرد به درخواست از پيشگاه خداوند متعال و سعى و اهتمام نمود در دعا و اشك از ديدگان مباركش جارى بود، پس گفت: «اَللّهُمَّ اجْعَلْنِى أَخْشاكَ كَأَنِّى أَراكَ ، وَأَسْعِدْنِى بِتَقْواكَ ، وَلا تُشْقِنِى بِمَعْصِيَتِكَ ، وَخِرْ لِى فِى قَضائِكَ ، وَبارِكْ لِى فِى قَدَرِكَ ، حَتّى لا أُحِبَّ تَعْجِيلَ ماأَخَّرْتَ ، وَلا تَأْخِيرَ ما عَجَّلْتَ .

اَللّهُمَّ اجْعَلْ غِناىَ فِى نَفْسِى ، وَالْيَقِينَ فِى قَلْبِى ، وَالإِخْلاصَ فِى عَمَلِى ، وَالنُّورَ فِى بَصَرِى ، وَالْبَصِيرَهَ فِى دِينِى ، وَمَتِّعْنِى بِجَوارِحِى ، وَاجْعَلْ سَمْعِى وَبَصَرِىَ الْوارِثَيْنِ مِنِّى ، وَانْصُرْنِى عَلى مَنْ ظَلَمَنِى ، وَأَرِنِى فِيهِ ثارِى وَمَ آرِبِى ، وَأَقِرَّ بِذلِكَ عَيْنِى . اَللّهُمَّ اكْشِفْ كُرْبَتِى ، وَاسْتُرْ عَوْرَتِى، وَاغْفِرْ لِى خَطِيئَتِى، وَاخْسَأْ شَيْطانِى ، وَفُكَّ رِهانِى ، وَاجْعَلْ لِى يا إِلهِى الدَّرَجَهَ الْعُلْيا فِى الآخِرَهِ وَالأُولى . اَللّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَما خَلَقْتَنِى فَجَعَلْتَنِى سَمِيعاً بَصِيراً ، وَلَكَ الْحَمْدُ كَما خَلَقْتَنِى فَجَعَلْتَنِى خَلْقاً سَوِيّاً رَحْمَهً بِى ، وَقَدْ كُنْتَ عَنْ خَلْقِى غَنِيّاً ، رَبِّ بِمابَرَأْتَنِى فَعَدَّلْتَ فِطْرَتِى ، رَبِّ بِما أَنْشَأْتَنِى فَأَحْسَنْتَ صُورَتِى ، رَبِّ

بِما أَحْسَنْتَ إِلَيَّ وَفِي نَفْسِي عافِيَتِي ، رَبِّ بِما كَلاَتَنِي وَوَفَّقْتَنِي، رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَهَدَيْتَنِي ، رَبِّ بِما أَوْلَيْتَنِي وَمِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَعْطَيْتَنِي ، رَبِّ بِما أَطْعَمْتَنِي وَسَقَيْتَنِي ، رَبِّ بِما أَغْنَيْتَنِي وَأَقْنَيْتَنِي ، رَبِّ بِما أَعَنْتَنِي وَأَعْزَزْتَنِي ، رَبِّ بِما أَلْبَسْتَنِي مِنْ سِتْرِكَ الصّافِي ، وَيَسَّرْتَ لِي مِنْ صُنْعِكَ الْكافِي ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد ، وَأَعِنِّي عَلى بَوائِقِ الدُّهُورِ ، وَصُرُوفِ اللَّيالِي وَالأَيّامِ ، وَنَجِّنِي مِنْ أَهْوالِ

الدُّنْيا وَكُرُباتِ الآخِرَةِ ، وَاكْفِنِي شَرَّ ما يَعْمَلُ الظّالِمُونَ فِي الأَرْضِ . اَللّهُمَّ ما أَخافُ فَاكْفِنِي ، وَما أَحْذَرُ فَقِنِي ، وَفِي نَفْسِي وَدِينِي فَاحْرُسْنِي ، وَفِي سَفَرِي فَاحْفَظْنِي ، وَفِي أَهْلِي وَمالِي فَاخْلُفْنِي ، وَفِي ما رَزَقْتَنِي فَبارِكْ لِي ، وَفِي نَفْسِي فَذَلِّلْنِي ، وَفِي أَعْيُنِ النّاسِ فَعَظِّمْنِي ، وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالإِنْسِ فَسَلِّمْنِي ، وَبِذُنُوبِي فَلا تَفْضَحْنِي وَبِسَرِيرَتِي فَلا تُخْزِنِي ، وَبِعَمَلِي فَلا تَبْتَلِنِي ، وَنِعَمَكَ فَلا تَسْلُبْنِي ، وَإِلى غَيْرِكَ فَلا تَكِلْنِي، إِلهِي إِلى مَنْ تَكِلُنِي، إِلى قَرِيب فَيَقْطَعُنِي ، أَمْ إِلى بَعِيد فَيَتَجَهَّمُنِي، أَمْ إِلَى الْمُسْتَضْعَفِينَ لِي، وَأَنْتَ رَبِّيوَمَلِيكُ أَمْرِي، أَشْكُو إِلَيْكَ غُرْبَتِي، وَبُعْدَ دارِي ، وَهَوانِي عَلى مَنْ مَلَّكْتَهُ أَمْرِي . إِلهِي فَلا تُحْلِلْ عَلَيَّ غَضَبَكَ ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَيَّ فَلا أُبالِي سِواكَ ، سُبْحانَكَ غَيْرَ أَنَّ عافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِي ، فَأَسْأَلُكَ يا رَبِّ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الأَرْضُ وَالسَّماواتُ ، وَكُشِفَتْ بِهِ الظُّلُماتُ ، وَصَلُحَ بِهِ أَمْرُ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ ، أَنْ لا تُمِيتَنِي عَلى غَضَبِكَ ، وَلا تُنْزِلْ بِي سَخَطَكَ ، لَكَ الْعُتْبى حَتّى تَرْضى قَبْلَ ذلِكَ . لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ ، رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرامِ وَالْمَشْعَرِ الْحَرامِ ، وَالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ، الَّذِي أَحْلَلْتَهُ الْبَرَكَةَ ، وَجَعَلْتَهُ لِلنّاسِ أَمْناً ،

يا مَنْ عَفا عَنْ عَظِيمِ الـذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ ، يا مَنْ أَسْبَغَ النَّعْماءَ بِفَضْلِهِ ، يا مَنْ أَعْطَى الْجَزِيلَ بِكَرَمِهِ ، يا عُدَّتِى فِى شِدَّتِى ، يا صاحِبِى فِى وَحْدَتِى ، يـا غِياثِى فِى كُرْبَتِى ، يا وَلِيِّى فِى نِعْمَتِى ، يا إِلهِى وَإِلهَ آبائِى إِبْراهِيمَ وَإِسْماعِيلَ وَإِسْحاقَ وَيَعْقُوبَ، وَرَبَّ جَبْرَئِيلَ وَميكائِيـلَ وَإِسْرافِيلَ ، وَربَّ مُحَمَّد خـاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الْمُنْتَجَبِينَ ، وَمُنْزِلَ التَّوْراةِ وَالإِنْجِيـلِ ، وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقـانِ ، وَمُنَزِّلَ كهيعص ، وَطه وَيس، وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ، أَنْتَ كَهْفِى حِينَ تُعْيِينِى الْمَذاهِبُ فِى سَعَتِها ، وَتَضِيقُ بِىَ الأَرْضُ بِرُحْبِهـا ، وَلَوْلا رَحْمَتُكَ لَكُنْتُ مِنَ الْهـالِكِينَ ، وَأَنْتَ مُقِيـلُ عَثْرَتِى ، وَلَوْلا سَتْرُكَ إِيّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ ، وَأَنْتَ مُؤَيِّدِى بِالنَّصْرِ عَلى أَعْدائِى ، وَلَوْلا نَصْرُكَ إِيّاىَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ . يا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالْسُّمُوِّ وَالرِّفْعَهِ ، فَأَوْلِياؤُهُ بِعِزِّهِ يَعْتَزُّونَ ، يا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ الْمَذَلَّهِ عَلى أَعْناقِهِمْ ، فَهُمْ مِنْ سَطَواتِهِ خائِفُونَ ،

يَعْلَمُ خائِنَةَ الأَعْيُنِ وَما تُخْفِى الصُّدُورُ ، وَغَيْبَ ما تَأْتِى بِهِ الأَزْمِنَهُ وَالدُّهُورُ ، يا مَنْ لا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلاّ هُوَ ، يا مَنْ لا يَعْلَمُ ماهُوَ إِلاّ هُوَ، يـامَنْ لا يَعْلَمُ مـايَعْلَمُهُ إِلاّهُوَ، يامَنْ كَبسَ الأَرْضَ عَلَى الْماءِ ، وَسَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ ، يا مَنْ لَهُ أَكْرَمُ الأَسْماءِ ، يا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِى لا يَنْقَطِعُ أَبَداً ، يـا مُقَيِّضَ الرَّكْبِ لِيُوسُفَ فِى الْبَلَدِ الْقَفْرِ ، وَمُخْرِجَهُ مِنَ الْجُبِّ وَجاعِلَهُ بَعْدَ الْعُبُودِيَّهِ مَلِكـاً ، يـا رادَّهُ عَلى يَعْقُوبَ بَعْدَ أَنِ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ، يا كاشِفَ الضُّرِّ وَالْبَلْوى عَنْ أَيُّوبَ ، وَمُمْسِكَ يَدَىْ إِبْراهِيمَ عَنْ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرِ سِنِّهِ ، وَفَناءِ عُمُرِهِ ، يا مَنِ اسْتَجابَ لِزَكَرِيّا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيى، وَلَمْ يَدَعْهُ فَرْداً وَحِيداً

، يامَنْ أَخْرَجَ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ ، يا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِى إِسْرائِيلَ فَأَنْجاهُمْ ، وَجَعَلَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ، يا مَنْ أَرْسَلَ الرِّياحَ مُبَشِّرات بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ ، يا مَنْ لَمْ يَعْجَلْ عَلى مَنْ عَصاهُ مِنْ خَلْقِهِ ، يا مَنِ اسْتَنْقَذَ السَّحَرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ ، وَقَدْ غَدَوْا فِى نِعْمَتِهِ يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ، وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ،وَقَدْ حادُّوهُ وَنادُّوهُ وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ . يا اَللهُ يا اَللهُ يا بَدِئُ يا بَدِيعُ ، لا نِدَّ لَكَ ، يا دائِمُ لا نَفادَ لَكَ ، يا حَىُّ حِينَ لا حَىَّ ، يا مُحْيِىَ الْمَوْتى ، يا مَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْس بِما كَسَبَتْ ، يا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرِى فَلَمْ يَحْرِمْنِى ، وَعَظُمَتْ خَطِيئَتِى فَلَمْ يَفْضَحْنِى ، وَرَآنِى عَلَى الْمَعاصِى فَلَمْ يَشْهَرْنِى ، يا مَنْ حَفِظَنِى فِى صِغَرِى ، يا مَنْ رَزَقَنِى فِى كِبَرى ، يا مَنْ أَيادِيهِ عِنْدِى لاتُحْصى، وَنِعَمُهُ لاتُجازى، يامَنْ عارَضَنِى بِالْخَيْرِ وَالْإِحْسانِ، وَعارَضْتُهُ بِالْإِساءَةِ وَالْعِصْيانِ، يامَنْ هَدانِى لِلْإِيمانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَعْرِفَ شُكْرَ الاِمْتِنانِ ، يا مَنْ دَعَوْتُهُ مَرِيضاً فَشَفانِى ، وَعُرْياناً فَكَسانِى ، وَجائِعاً فَأَشْبَعَنِى ، وَعَطْشانَ فَأَرْوانِى، وَذَلِيلاً فَأَعَزَّنِى ، وَجاهِلاً فَعَرَّفَنِى ، وَوَحِيداً فَكَثَّرَنِى ، وَغائِباً فَرَدَّنِى ، وَمُقِلاًّ فَأَغْنانِى ، وَمُنْتَصِراً فَنَصَرَنِى ، وَغَنِيّاً فَلَمْ يَسْلُبْنِى ، وَأَمْسَكْتُ عَنْ جَمِيعِ ذلِكَ فَابْتَدَأَنِى. فَلَكَ الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ، يامَنْ أَقالَ عَثْرَتِى، وَنَفَّسَ كُرْبَتِى ، وَأَجابَ دَعْوَتِى ، وَسَتَرَ عَوْرَتِى ،وَغَفَرَ ذُنُوبِى ، وَبَلَّغَنِى طَلِبَتِى ، وَنَصَرَنِى عَلى عَدُوِّى ، وَإِنْ أَعُدَّ نِعَمَكَ وَمِنَنَكَ وَكَرائِمَ مِنَحِكَ لاأُحْصِيها. يامَوْلاىَ أَنْتَ الَّذِى مَنَنْتَ ، أَنْتَ الَّذِى أَنْعَمْتَ ، أَنْتَ الَّذِى أَحْسَنْتَ ، أَنْتَ الَّذِى أَجْمَلْتَ ، أَنْتَ الَّذِى أَفْضَلْتَ ، أَنْتَ الَّذِى أَكْمَلْتَ ، أَنْتَ الَّذِى رَزَقْتَ ،

أَنْتَ الَّذِى وَفَّقْتَ ، أَنْتَ الَّذِى أَعْطَيْتَ ، أَنْتَ الَّذِى أَغْنَيْتَ ، أَنْتَ الَّذِى أَقْنَيْتَ ، أَنْتَ الَّذِى آوَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى كَفَيْتَ ، أَنْتَ الَّذِى هَدَيْتَ،أَنْتَ الَّذِى عَصَمْتَ،أَنْتَ الَّذِى سَتَرْتَ،أَنْتَ الَّذِى غَفَرْتَ ، أَنْتَ الَّذِى أَقَلْتَ ، أَنْتَ الَّذِى مَكَّنْتَ ، أَنْتَ الَّذِى أَعْزَزْتَ ، أَنْتَ الَّذِى أَعَنْتَ ، أَنْتَ الَّذِى عَضَدْتَ ، أَنْتَ الَّذِى أَيَّدْتَ ، أَنْتَ الَّذِى نَصَرْتَ ، أَنْتَ الَّذِى شَفَيْتَ ، أَنْتَ الَّذِى عافَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَكْرَمْتَ،تَبارَكْتَ وَتَعالَيْتَ، فَلَكَ الْحَمْدُدائِماً ، وَلَكَ الشُّكْرُ واصِباً أَبَداً . ثُمَّ أَنَا يا إِلهِى اَلْمُعْتَرِفُ بِذُ نُوبِى فَاغْفِرْها لِى ، أَنَا الَّذِى أَسَأْتُ ، أَنَا الَّذِى أَخْطَأْتُ ، أَنَا الَّذِى هَمَمْتُ،أَنَاالَّذِى جَهِلْتُ،أَنَاالَّذِى غَفَلْتُ، أَنَاالَّذِى سَهَوْتُ ، أَنَاالَّذِى اعْتَمَدْتُ ، أَنَا الَّذِى تَعَمَّدْتُ ، أَنَا الَّذِى وَعَدْتُ ، أَنَا الَّذِى أَخْلَفْتُ ، أَنَا الَّذِى نَكَثْتُ ، أَنَا الَّذِى أَقْرَرْتُ ، أَنَا الَّذِى اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَعِنْدِى ، وَأَبُوءُ بِذُ نُوبِى فَاغْفِرْها لِى . يا مَنْ لا تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبادِهِ ، وَهُوَ الْغَنِيُّ عَنْ طاعَتِهِمْ ، وَالْمُوَفِّقُ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَرَحْمَتِهِ ، فَلَكَ الْحَمْدُ إِلهِى وَسَيِّدِى ، إِلهِى أَمَرْتَنِى فَعَصَيْتُكَ ، وَنَهَيْتَنِى فَارْتَكَبْتُ نَهْيَكَ ، فَأَصْبَحْتُ لا ذا بَراءَه لِى فَأَعْتَذِرُ ، وَلاذا قُوَّه فَأَنْتَصِرُ، فَبِأَيِّ شَىْء أَسْتَقْبِلُكَ يامَوْلاىَ ،أَبِسَمْعِى أَمْ بِبَصَرِى ، أَمْ بِلِسانِى ،أَمْ بِيَدِى، أَمْ بِرِجْلِى، أَ لَيْسَ كُلُّها نِعَمَكَ عِنْدِى ، وَبِكُلِّها عَصَيْتُكَ يا مَوْلاىَ ، فَلَكَ الْحُجَّهُ وَالسَّبِيلُ عَلَيَّ ، يا مَنْ سَتَرَنِى مِنَ الْاباءِ وَالْأُمَّهاتِ أَنْ يَزْجُرُونِى ، وَمِنَ الْعَشائِرِ وَالْإِخْوانِ أَنْ يُعَيِّرُونِى ، وَمِنَ السَّلاطِينِ أَنْ يُعاقِبُونِى، وَلَواطَّلَعُوا يامَوْلاىَ عَلى مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّى إِذاً ما أَنْظَرُونِى ، وَلَرَفَضُونِى وَقَطَعُونِى . فَها أَنَا ذا يا إِلهِى ، بَيْنَ يَدَيْكَ يا سَيِّدِى ، خاضِعٌ ذَلِيلٌ حَصِيرٌحَقِيرٌ، لا ذُو بَراءَه فَأَعْتَذِرُ

، وَلاـ ذُو قُوَّه فَأَنْتَصِرُ ، وَلاـ ذُوحُجَّه فَأَحْتَجُّ بِها ، وَلاـ قائِلٌ لَمْ أَجْتَرِحْ ، وَلَمْ أَعْمَلْ سُوءًا ، وَما عَسَى الْجُحُودُ لَوْ جَحَدْتُ يامَوْلاىَ يَنْفَعُنِى، كَيْفَ وَأَنّى ذلِكَ وَجَوارِحِى كُلُّها شاهِدَهٌ عَلَىَّ بِما قَدْ عَمِلْتُ، وَقَدْ عَلِمْتُ يَقِيناً غَيْرَ ذِى شَكٍّ أَنَّكَ سائِلِى مِنْ عَظائِمِ الاُْمُورِ ، وَأَنَّكَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ الَّذِى لا تَجُورُ ، وَعَدْلُكَ مُهْلِكِى ، وَمِنْ كُلِّ عَدْلِكَ مَهْرَبِى ، فَإِنْ تُعَذِّبْنِى يا إِلهِى فَبِذُ نُوبِى بَعْدَ حُجَّتِكَ عَلَىَّ ، وَإِنْ تَعْفُ عَنِّى فَبِحِلْمِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ . لاـ إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الظّالِمِينَ ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْخائِفِينَ ، لاـ إِلهَ إِلاـّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْوَجِلِينَ ، لاـإِلهَ إِلاـّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الرّاجِينَ ، لاـ إِلهَ إِلاـّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الرّاغِبِينَ ، لاـ إِلهَ إِلاـّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْمُهَلِّلِينَ ، لاـ إِلهَ إِلاـّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ السّائِلِينَ ، لاـ إِلهَ إِلاـّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْمُكَبِّرِينَ ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ رَبِّيورَبُّ آبائِىَ الاَْوَّلِينَ. اَللّهُمَّ هذا ثَنائِى عَلَيْكَ مُمَجِّداً ، وَإِخْلاصِى لِذِكْرِكَ مُوَحِّداً ، وَإِقْرارِى بِ آلائِكَ مَعَدِّداً ، وَإِنْ كُنْتُ مُقِرّاً أَنِّى لَمْ أُحْصِها لِكَثْرَتِها وَسُبُوغِها ، وَتَظاهُرِهاوَتَقادُمِهاإِلى حادِث،مالَمْ تَزَلْ تَتَعَهَّدُنِى بِهِ مَعَهامُنْذُخَلَقْتَنِى وَبَرَأْتَنِى مِنْ أَوَّلِ الْعُمُرِ مِنَ الاِْغْناءِ مِنَ الْفَقْرِ ، وَكَشْفِ الضُّرِّ ، وَتَسْبِيبِ الْيُسْرِ ، وَدَفْعِ الْعُسْرِ ، وَتَفرِيجِ الْكَرْبِ ، وَالْعافِيَهِ فِى الْبَدَنِ ، وَالسَّلامَهِ فِى الدِّينِ . وَلَوْ

رَفَدَنِی عَلی قَدْرِ ذِکْرِ نِعْمَتِـکَ جَمِیعُ الْعالَمِینَ مِنَ الاْوَّلِینَ وَالاْخِرِینَ ، ، ما قَدَرْتُ وَلاهُمْ عَلی ذلِکَ . تَقَدَّسْتَ وَتَعالَیْتَ مِنْ رَبٍّ کَرِیم ، عَظِیم رَحِیم ، لا تُحْصی آلاؤُکَ ، وَلا یُبْلَغُ ثَناؤُکَ ، وَلا تُکافَأُ نَعْماؤُکَ ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَتْمِمْ عَلَیْنا نِعَمَکَ، وَأَسْعِدْنا بِطاعَتِکَ . سُبْحانَکَ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ ، أَللَّهُمَّ إِنَّکَ تُجِیبُ الْمُضْطَرَّ ، وَتَکْشِفُ السُّوءَ ، وَتُغِیثُ الْمَکْرُوبَ ، وَتَشْفِی السَّقِیمَ ، وَتُغْنِی الْفَقِیرَ ، وَتَجْبُرُ الْکَسِیرَ ، وَتَرْحَمُ الصَّغِیرَ ، وَتُعِینُ الْکَبِیرَ ، وَلَیْسَ دُونَکَ ظَهِیرٌ ، وَلا فَوْقَکَ قَدِیرٌ ، وَأَنْتَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ . یا مُطْلِقَ الْمُکَبَّلِ الاْسِیرِ ، یا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِیرِ ، یا عِصْمَةَ الْخائِفِ الْمُسْتَجِیرِ ، یا مَنْ لا شَرِیکَ لَهُ وَلا وَزِیرَ ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعْطِنِی فِی هذِهِ الْعَشِیَّةِ، أَفْضَلَ ما أَعْطَیْتَ وَأَنَلْتَ أَحَداً مِنْ عِبادِکَ ، مِنْ نِعْمَة تُولِیها ، وَآلاء تُجَدِّدُها ، وَبَلِیَّة تَصْرِفُها ، وَکُرْبَة تَکْشِفُها ، وَدَعْوَة تَسْمَعُها ، وَحَسَنَة تَتَقَبَّلُها ، وَسَیِّئَة تَتَغَمَّدُها، إِنَّکَ لَطِیفٌ بِما تَشاءُ خَبِیرٌ ، وَعَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ . أَللَّهُمَّ إِنَّکَ أَقْرَبُ مَنْ دُعِیَ ، وَأَسْرَعُ مَنْ أَجابَ ، وَأَکْرَمُ مَنْ عَفا ، وَأَوْسَعُ مَنْ أَعْطی ، وَأَسْمَعُ مَنْ سُئِلَ ، یا رَحْمانَ الدُّنْیا والاْخِرَةِ وَرحِیمَهُما ، لَیْسَ کَمِثْلِکَ مَسْؤُولٌ ، وَلا سِواکَ مَأْمُولٌ ، دَعَوْتُکَ فَأَجَبْتَنِی ، وَسَأَلْتُکَ فَأَعْطَیْتَنِی ، وَرَغِبْتُ إِلَیْکَ فَرَحِمْتَنِی ، وَوَثِقْتُ بِکَ فَنَجَّیْتَنِی ، وَفَزِعْتُ إِلَیْکَ فَکَفَیْتَنِی . اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ ، وَعَلی آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ أَجْمَعِینَ، وَتَمِّمْ لَنا نَعْماءَکَ، وَهَنِّئْنا عَطاءَکَ، وَاکْتُبْنا لَکَ شاکِرِینَ ، وَلآلائِکَ ذاکِرِینَ ، آمِینَ آمِینَ رَبَّ الْعالَمِینَ . اَللّهُمَّ یا مَنْ مَلَکَ فَقَدَرَ ، وَقَدَرَ فَقَهَرَ ، وَعُصِیَ فَسَتَرَ ، وَاسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ

، يـا غـايَةَ الطّالِبينَ ، وَمُنْتَهى أَمَلِ الرّاجِينَ ، يا مَنْ أَحاطَ بِكَلِّ شَىْ ءِ عِلْماً، وَوَسِعَ الْمُسْتَقِيلينَ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَحِلْماً . اَللّهُمَّ إِنّا نَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِى هذِهِ الْعَشِيَّةِ ، الَّتِى شَرَّفْتَها وَعَظَّمْتَها

بِمُحَمَّد نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ ، وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ ، وَأَمِينِكَ عَلى وَحْيِكَ ، اَلْبَشِيرِ النَّذِيرِ ، اَلسِّراجِ الْمُنِيرِ ، اَلَّذِى أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَجَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ.اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد ، كَما مُحَمَّدٌ أَهْلٌ لِذلِكَ مِنْكَ يا عَظِيمُ ، فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى الْمُنْتَجَبِينَ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ ، وَتَغَمَّدْنا بِعَفْوِكَ عَنّا ، فَإِلَيْكَ عَجَّتِ الْأَصْواتُ بِصُنُوفِ اللُّغاتِ ، فَاجْعَلْ لَنَا اللّهُمَّ فِى هـذِهِ الْعَشِيَّةِ نَصِيباً مِنْ كُلِّ خَيْر تَقْسِمُهُ بَيْنَ عِبادِكَ ، وَنُور تَهْدِى بِهِ ، وَرَحْمَه تَنْشُرُها ، وَبَرَكَه تُنْزِلُها، وَعافِيَه تُجَلِّلُها ، وَرِزْق تَبْسُطُهُ ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ أَقْلِبْنا فِى هـذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِينَ مُفْلِحِينَ مَبْرُورِينَ غانِمِينَ ، وَلا تَجْعَلْنا مِنَ الْقانِطِينَ ، وَلا تُخْلِنا مِنْ رَحْمَتِكَ ، وَلا تَحْرِمْنـا مـا نُؤَمِّلُهُ مِنْ فَضْلِكَ ، وَلاتَجْعَلْنا مِنْ رَحْمَتِكَ مَحْرُومِينَ، وَلا لِفَضْلِ مانُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطائِكَ قانِطِينَ ، وَلا تَرُدَّنا خائِبِينَ ، وَلا مِنْ بابِكَ مَطْرُودِينَ ، يـا أَجْوَدَ الْأَجْوَدِينَ ، وَأَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، إِلَيْكَ أَقْبَلْنا مُوقِنِينَ، وَلِبَيْتِكَ الْحَرام آمِّينَ قاصِدِينَ ، فَأَعِنّاعَلى مَناسِكِنا، وَأَكْمِلْ لَناحَجَّنا، وَاعْفُ عَنّا وَعافِنا ، فَقَدْ مَدَدْنا إِلَيْكَ أَيْدِيَنا ، فَهِىَ بِذِلَّهِ الاِعْتِرافِ مَوْسُومَةٌ . اَللّهُمَّ فَأَعْطِنا فِى هذِهِ الْعَشِيَّةِ ما سَأَلْناكَ ، وَاكْفِنا مَا اسْتَكْفَيْناكَ ، فَلا كافِىَ لَنا سِواكَ ، وَلا رَبَّ لَنا غَيْرُكَ ، نافِذٌ فِينا حُكْمُكَ ، مُحِيطٌ بِنا عِلْمُكَ ، عَدْلٌ فِينا قَضاؤُكَ، اِقْضِ لَنَا الْخَيْرَ ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَهْلِ الْخَيْرِ . اَللّهُمَّ أَوْجِبْ لَنا بِجُودِكَ عَظِيمَ الْأَجْرِ ، وَكَرِيمَ الذُّخْرِ ، وَدَوامَ الْيُسْرِ ، وَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا

أَجْمَعِينَ ، وَلاتُهْلِكْنامَعَ الْهالِكِينَ، وَلاتَصْرِفْ عَنّارَأْفَتَكوَرَحْمَتَكَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ . اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِى هذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَأَلَكَ فَأَعْطَيْتَهُ ، وَشَكَرَكَ فَزِدْتَهُ ، وَتابَ إِلَيْكَ فَقَبِلْتَهُ ، وَتَنَصَّلَ إِلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِهِ كُلِّها فَغَفَرْتَها لَهُ ، يا ذَا الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ . اَللّهُمَّ وَفِّقْنا وَسَدِّدْنا وَاعْصِمْنا وَاقْبَلْ تَضَرُّعَنا ، يا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ ، وَيا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ ، يا مَنْ لا يَخْفى عَلَيْهِ إِغْماضُ الْجُفُونِ ، وَلا لَحْظُ الْعُيُونِ، وَلا مَااسْتَقَرَّ فِى الْمَكْنُونِ، وَلا مَا انْطَوَتْ عَلَيْهِ مُضْمَراتُ الْقُلُوبِ ، أَلا كُلُّ ذلِكَ قَدْ أَحْصاهُ عِلْمُكَ ، وَوَسِعَهُ حِلْمُكَ ، سُبْحانَكَ وَتَعالَيْتَ عَمّا يَقُولُ الظّالِمُونَ عُلُوّاً كَبِيراً ، تُسَبِّحُ لَكَ السَّماواتُ السَّبْعُ ، وَالْأَرَضُونَ وَمَنْ فِيهِنَّ ، وَإِنْ مِنْ شَىْ ء إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ، فَلَكَ الْحَمْدُ وَالْمَجْدُ، وَعُلُوُّ الْجَدِّ ، يا ذَا الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ ، وَالْفَضْلِ وَالْإِنْعامِ ، وَالْأَيادِى الْجِسامِ ، وَأَنْتَ الْجَوادُ الْكَرِيمُ ، الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ . اَللّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَىَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ ، وَعافِنِى فِى بَدَنِى وَدِينِى ، وَآمِنْ خَوْفِى، وَأَعْتِقْ رَقَبَتِى مِنَ النّارِ . اَللّهُمَّ لا تَمْكُرْ بِى ، وَلا تَسْتَدْرِجْنِى ، وَلا تَخْدَعْنِى ، وَادْرَأْ عَنِّى شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ».

آنگاه صورت را به سوى آسمان كرد، درحالى كه از ديده هاى مباركش اشك مى ريخت، با صداى بلند عرضه مى داشت: «ياأَسْمَعَ السّامِعِينَ، وَياأَبْصَرَالنّاظِرِينَ، وَياأَسْرَعَ الْحاسِبِينَ، وَيا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد السّادَةِ الْمَيامِينِ ، وَأَسْأَ لُكَ اللّهُمَّ حاجَتِىَ الَّتِى إِنْ أَعْطَيْتَنِيها لَمْ يَضُرَّنِى ما مَنَعْتَنِى ، وَإِنْ مَنَعْتَنِيها لَمْ يَنْفَعْنِى ما أَعْطَيْتَنِى ، أَسْأَ لُكَ فَكاكَ رَقَبَتِى مِنَ النّارِ ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ ، وَحْدَكَ لا شَرِيكَ لَكَ ، لَكَ الْمُلْكُ، وَلَكَ الْحَمْدُ، وَأَنْتَ عَلى كُلِّ شَى ء قَدِيرٌ، يارَبِّ يا

رَبِّ».

پس مکرّر می گفت: یا رَبِّ، و کسانی که دور آن حضرت بودنـد گوش به دعای آن حضـرت فراداده، و به آمین گفتن اکتفا کرده بودند. و صدایشان همراه حضرت به گریه بلند شد تا آفتاب غُروب کرد، آنگاه روانه به سوی مشعرالحرام شدند. سیّد بن طاووس در اقبال بعد از «یارَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ» نقل کرده، که حضرت در ادامه عرضه داشت: «إلهی أَنَا الْفَقِیرُ فِی غِنایَ فَکَیْفَ لا أَکُونُ فَقِیراً فِی فَقْری ، إلهی أَنَا الْجاهِلُ فِی عِلْمِی فَکَیْفَ لا أَکُونُ جَهُولاً فِی جَهْلِی ، إلهی إنَّ اخْتِلافَ تَدْبِیرِکَ ، وَسُرْعَةَ طَواءِ مَقادِیرِکَ ، مَنَعا عِبادَکَ الْعارِفِینَ بِکَ عَنِ السُّکُونِ إلی عَطاء، وَالْیَأْسِ مِنْکَ فِی بَلاء . إلهی مِنِّی ما یَلِیقُ بِلُؤْمِی، وَمِنْکَ مایَلِیقُ بِکَرَمِکَ. إلهی وَصَفْتَ

نَفْسَکَ بِاللُّطْفِ وَالرَّأْفَهِ لِی قَبْلَ وُجُودِ ضَعْفِی ، أَفَتَمْنَعُنِی مِنْهُما بَعْدَ وُجُودِ ضَعْفِی ، إلهی إنْ ظَهَرَتِ الْمَحاسِنُ مِنِّی فَبِفَضْلِکَ ، وَلَکَ الْمِنَّهُ عَلَیَّ ، وَإنْ ظَهَرَتِ الْمَساوِئُ مِنِّی فَبِعَدْلِکَ ، وَلَکَ الْحُجَّهُ عَلَیَّ. إلهی کَیْفَ تَکِلُنِیوَقَدْتَکَفَّلْتَ لِی، وَکَیْفَ أُضامُ وَأَنْتَ النّاصِرُ لِی ، أَمْ کَیْفَ أَخِیبُ وَأَنْتَ الْحَفِیُّ بِی ، ها أَنَا أَتَوَسَّلُ إلَیْکَ بِفَقْری إلَیْکَ ، وَکَیْفَ أَتَوَسَّلُ إلَیْکَ بِما هُوَ مَحالٌ أَنْ یَصِلَ إلَیْکَ، أَمْ کَیْفَ أَشْکُوإلَیْکَ حالِی وَهُوَ لا یَخْفی عَلَیْکَ ،أَمْ کَیْفَ أُتَرْجِمُ بِمَقالِی، وَهُوَمِنْکَ بَرَزٌ إلَیْکَ، أَمْ کَیْفَ تُخَیِّبُ آمالِی وَهِیَ قَدْ وَفَدَتْ إلَیْکَ، أَمْ کَیْفَ لا تُحْسِنُ أَحْوالِیوَبِکَ قامَتْ یا إلهی ما أَلْطَفَکَ بِی مَعَ عَظِیمِ جَهْلِی وَما أَرْحَمَکَ بِی مَعَ قَبِیحِ فِعْلِی إلهی ما أَقْرَبَکَ مِنِّی وَ قَدْ أَبْعَدَنِی عَنْکَ ! وَما أَرْأَفَکَ بِی فَمَاالَّذِی یَحْجُبُنِی عَنْکَ، إلهی عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الْآثارِ، وَتَنَقُّلاتِ الْأَطْوارِ ، أَنَّ مُرادَکَ مِنِّی أَنْ تَتَعَرَّفَ إلَیَّ

فِی کُلِّ شَیْ ء ، حَتّی لا أَجْهَلَکَ فِی شَیْ ء . إِلهِی کُلَّماأَخْرَسَنِی لُؤْمِی أَنْطَقَنِی کَرَمُکَ ، وَکُلَّما آیَسَتْنِی أَوْصافِی أَطْمَعَتْنِی مِنَنُکَ . إِلهِی مَنْ کانَتْ مَحاسِنُهُ مَساوِیَ فَکَیْفَ لا تَکُونُ مَساوِیهِ مَساوِیَ ، وَمَنْ کانَتْ حَقائِقُهُ دَعاوِیَ، فَکَیْفَ لاتَکُونُ دَعاوِیهِ دَعاوِیَ، إِلهِی حُکْمُکَ النّافِذُ وَمَشِیَّتُکَ الْقاهِرَهُ لَمْ یَتْرُکا لِذِی مَقال مَقالاً، وَلا لِذِی حال حالاً . إِلهِی کَمْ مِنْ طاعَه بَنَیْتُها ، وَحالَه شَیَّدْتُها ، هَدَمَ اعْتِمادِی عَلَیْها عَدْلُکَ ، بَلْ أَقالَنِی مِنْها فَضْلُکَ . إِلهِی إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنِّی وَإِنْ لَمْ تَدُم الطّاعَهُ مِنِّی فِعْلًا جَزْماً فَقَدْ دامَتْ مَحَبَّهً وَعَزْماً . إِلهِی کَیْفَ أَعْزِمُوَأَنْتَ الْقاهِرُ ،وَکَیْفَ لاأَعْزِمُوَأَنْتَ الاْمِرُ،إِلهِی تَرَدُّدِی فِی الاْثارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ ، فَاجْمَعْنِی عَلَیْکَ بِخِدْمَه تُوصِلُنِی إِلَیْکَ ، کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ ، أَیَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَلَکَ ، مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ إِلی دَلِیل یَدُلُّ عَلَیْکَ ، وَمَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الاْثارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقِیباً ، وَخَسِرَتْ صَفْقَهُ عَبْد لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً.إِلهِی أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَی الاْثارِ،فَأَرْجِعْنِی إِلَیْکَ بِکِسْوَهِ الاْنْوارِ ، وَهِدایَهِ الاِسْتِبْصارِ ، حَتّی أَرْجِعَ إِلَیْکَ مِنْها کَما دَخَلْتُ إِلَیْکَ مِنْها ، مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَیْها ، وَمَرْفُوعَ الْهِمَّهِ عَنِ الاِعْتِمادِعَلَیْها، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ. إِلهِی هذاذُلِّی ظاهِرٌ بَیْنَ یَدَیْکَ ، وَهذا حالِی لا یَخْفی عَلَیْکَ ، مِنْکَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ

إِلَیْکَ ، وَبِکَ أَسْتَدِلُّ عَلَیْکَ ، فَاهْدِنِی بِنُورِکَ إِلَیْکَ ، وَأَقِمْنِی بِصِدْقِ الْعُبُودِیَّهِ بَیْنَ یَدَیْکَ. إِلهِی عَلِّمْنِی مِنْ عِلْمِکَ الْمَخْزُونِ ، وَصُنِّی بِسِتْرِکَ الْمَصُونِ . إِلهِی حَقِّقْنِی بِحَقائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ ، وَاسْلُکْ بِی مَسْلَکَ أَهْلِ الْجَذْبِ . إِلهِی أَغْنِنِی بِتَدْبِیرِکَ لِی عَنْ

تَدْبيرى ، وَباخْتيارِكَ عَنِ اخْتيارِى ، وَأَوْقِفْنِى عَلى مَراكِزِ اضْطِرارِى . إِلٰهِى أَخْرِجْنِى مِنْ ذُلِّ نَفْسِى ، وَطَهِّرْنِى مِنْ شَكِّى وَشِرْكِى قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِى ، بِكَ أَنْتَصِرُ فانْصُرْنِى ، وَعَلَيْكَ

أَتَوَكَّلُ فَلا تَكِلْنِى ، وَإِيّاكَ أَسْأَلُ فَلا تُخَيِّبْنِى ، وَفِى فَضْلِكَ رْغَبُ فَلا تَحْرِمْنِى ، وَبِجَنابِكَ أَنْتَسِبُ فَلا تُبْعِدْنِى ، وَبِبابِكَ أَقِفُ فَلا تَطْرُدْنِى . إِلٰهِى تَقَدَّسَ رِضاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ ، فَكَيْفَ يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّى ، إِلٰهِى أَنْتَ الْغَنِىُّ بِذاتِكَ أَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ النَّفْعُ مِنْكَ ، فَكَيْفَ لا تَكُونُ غَنِيّاً عَنِّى ، إِلٰهِى إِنَّ الْقَضاءَ وَالْقَدَرَ يُمَنِّينِى ، وَإِنَّ الْهَوى بِوَثائِقِ الشَّهْوَةِ أَسَرَنِى ، فَكُنْ أَنْتَ النَّصِيرَ لِى، حَتّى تَنْصُرَنِى وَتُبَصِّرَنِى ، وَأَغْنِنِى بِفَضْلِكَ حَتّى أَسْتَغْنِىَ بِكَ عَنْ طَلَبِى ، أَنْتَ الَّذِى أَشْرَقْتَ الْأَنْوارَ فِى قُلُوبِ أَوْلِيائِكَ حَتّى عَرَفُوكَ وَوَحَّدُوكَ ، وَأَنْتَ الَّذِى أَزَلْتَ الْأَغْيارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبّائِكَ حَتّى لَمْ يُحِبُّوا سِواكَ ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلى غَيْرِكَ ، أَنْتَ الْمُونِسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشَتْهُمُ الْعَوالِمُ ، وَأَنْتَ الَّذِى هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبانَتْ لَهُمُ الْمَعالِمُ . يا إِلٰهِى ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ؟ وَمَا الَّذِى فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ ؟ لَقَدْ خابَ مَنْ رَضِىَ دُونَكَ بَدَلاً ، وَلَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغى عَنْكَ مُتَحَوِّلاً ، كَيْفَ يُرْجى سِواكَ وَأَنْتَ ماقَطَعْتَ الْإِحْسانَ ، وَكَيْفَ يُطْلَبُ مِنْ غَيْرِكَ وَأَنْتَ ما بَدَّلْتَ عادَةَ الاِمْتِنانِ ، يا مَنْ أَذاقَ أَحِبّاءَهُ حَلاوَةَ الْمُؤانَسَةِ ، فَقامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَمَلِّقِينَ ، وَيا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِياءَهُ مَلابِسَ هَيْبَتِهِ ، فَقامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُسْتَغْفِرِينَ . أَنْتَ الذّاكِرُ قَبْلَ الذّاكِرِينَ ، وَأَنْتَ الْبادِى بِالْإِحْسانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعابِدِينَ ، وَأَنْتَ الْجَوادُ بِالْعَطاءِ قَبْلَ طَلَبِ الطّالِبِينَ ، وَأَنْتَ الْوَهّابُ ثُمَّ لِما وَهَبْتَ لَنا مِنَ الْمُسْتَقْرِضِينَ . إِلٰهِى اُطْلُبْنِى بِرَحْمَتِكَ حَتّى أَصِلَ إِلَيْكَ

، وَاجْذِبْنِی بِمَنِّکَ حَتّی أَقْبِلَ عَلَیْکَ . إلِهی إنَّ رَجائِی لا یَنْقَطِعُ عَنْکَ وَإنْ عَصَیْتُکَ ، کَما أَنَّ خَوْفِی لا یُزایِلُنِی وَإنْ أَطَعْتُکَ ، فَقَدْ دَفَعَتْنِی الْعَوالِمُ إلَیْکَ ، وَقَدْ أَوْقَعَنِی عِلْمِی بِکَرَمِکَ عَلَیْکَ . إلِهی کَیْفَ أَخِیبُ وَأَنْتَ أَمَلِی ، أَمْ کَیْفَ أُهانُ وَعَلَیْکَ مُتَّکَلِی ، إلِهی کَیْفَ أَسْتَعِزُّ وَفِی الذِّلَّهِ أَرْکَزْتَنِی ، أَمْ کَیْفَ لا أَسْتَعِزُّ وَإلَیْکَ نَسَبْتَنِی، إلِهی کَیْفَ لا أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِی فِی الْفُقَرآءِ أَقَمْتَنِی، أَمْ کَیْفَ أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِی بِجُودِکَ أَغْنَیْتَنِی ، وَأَنْتَ الَّذِی لا إلهَ غَیْرُکَ تَعَرَّفْتَ لِکُلِّ شَیْء فَما جَهِلَکَ شَیْءٌ ، وَأَنْتَ الَّذِی تَعَرَّفْتَ إلَیَّ فِی کُلِّ شَیْء ، فَرَأَیْتُکَ ظاهِراً فِی کُلِّ شَیْء ، وَأَنْتَ الظّاهِرُ لِکُلِّ شَیْء ، یا مَنِ اسْتَوی بِرَحْمانِیَّتِهِ فَصارَ الْعَرْشُ غَیْباً فِی ذاتِهِ ، مَحَقْتَ الْآثارَ بِالْآثارِ ، وَمَحَوْتَ الْأَغْیارَ بِمُحِیطاتِ أَفْلاکِ الْأَنْوارِ ، یا مَنِ احْتَجَبَ فِی سُرادِقاتِ عَرْشِهِ عَنْ أَنْ تُدْرِکَهُ الْأَبْصارُ ، یا مَنْ تَجَلّی بِکَمالِ بَهائِهِ ، فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الِاسْتِواءَ ، کَیْفَ تَخْفی وَأَنْتَ الظّاهِرُ ، أَمْ کَیْفَ تَغِیبُ وَأَنْتَ الرَّقِیبُ الْحاضِرُ، إنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیر ، وَالْحَمْدُ للهِ وَحْدَهُ».

دعای امام سجّاد (ع) در روز عرفه

دعای امام سجّاد (علیه السلام) در روز عرفه «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ بَدِیعَ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، ذَا الْجَلالِ وَالْإکْرام، رَبَّ الْأَرْبابِ، وَإلهَ کُلِّ مَأْلُوه، وَخالِقَ کُلِّ مَخْلُوق، وَوارِثَ کُلِّ شَیْء، لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، وَ لایَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَیْء، وَهُوَ بِکُلِّ شَیْء مُحِیطٌ ، وَهُوَ عَلی کُلِّشَیْء رَقِیبٌ، أَنْتَ اللهُ لا إلهَ إلاّ أَنْتَ، اَلْأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ، اَلْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إلهَ إلاّ أَنْتَ، اَلْکَرِیمُ الْمُتَکَرِّمُ، اَلْعَظِیمُ الْمُتَعَظِّمُ، اَلْکَبِیرُ الْمُتَکَبِّرُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إلهَ إلاّ أَنْتَ، اَلْعَلِیُّ الْمُتَعالِ، اَلشَّدِیدُ الْمِحالِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إلهَ إلاّ أَنْتَ، اَلرَّحْمنُ الرَّحِیمُ، اَلْعَلِیمُ

الْحَكِيمُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلسَّمِيعُ الْبَصِيرُ، اَلْقَدِيمُ الْخَبِيرُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْكَرِيمُ الاْكْرَمُ، اَلدّائِمُ الاْدْوَمُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلاَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَد، وَالاْخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدَد، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلدّانِى فِى عُلُوِّهِ، وَالْعالِى فِى دُنُوِّهِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، ذُوالْبَهاءِ وَالْمَجْدِ، وَالْكِبْرِياءِ وَالْحَمْدِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، الَّذِى أَنْشَأْتَ الاْشْياءَ مِنْ غَيْرِ سِنْخ، وَصَوَّرْتَ ما صَوَّرْتَ مِنْ غَيْرِ مِثال،وَابْتَدَعْتَ الْمُبْتَدَعاتِ بِلاَ احْتِذاء، أَنْتَ الَّذِى قَدَّرْتَ كُلَّ شَىْء تَقْدِيراً، وَيَسَّرْتَ كُلَّ شَىْء تَيْسِيراً، وَدَبَّرْتَ ما دُونَكَ تَدْبِيراً، أَنْتَ الَّذِى لَمْ يُعِنْكَ عَلى خَلْقِكَ شَرِيكٌ، وَلَمْ يُؤازِرْكَ فِى أَمْرِكَ وَزِيرٌ، وَلَمْ يَكُنْ لَكَ مُشاهِدٌ وَلا نَظِيرٌ، أَنْتَ الَّذِى أَرَدْتَ فَكانَ حَتْماً ما أَرَدْتَ، وَقَضَيْتَ فَكانَ عَدْلاً ما قَضَيْتَ، وَحَكَمْتَ فَكانَ نِصْفاً ما حَكَمْتَ، أَنْتَ الَّذِى لا يَحْوِيكَ مَكانٌ، وَلَمْ يَقُمْ لِسُلْطانِكَ سُلْطانٌ، وَلَمْ يُعْيِكَ بُرْهانٌ وَلا بَيانٌ، أَنْتَ الَّذِى أَحْصَيْتَ كُلَّ شَىْء عَدَداً، وَجَعَلْتَ لِكُلِّ شَىْء أَمَداً، وَقَدَّرْتَ كُلَّ شَىْء تَقْدِيراً، أَنْتَ الَّذِى قَصُرَتِ الاْوْهامُ عَنْ ذاتِيَّتِكَ، وَعَجَزَتِ الاْفْهامُ عَنْ كَيْفِيَّتِكَ، وَلَمْ تُدْرِكِ الاْبْصارُ مَوْضِعَ أَيْنِيَّتِكَ، أَنْتَ الَّذِى لا تُحَدُّ فَتَكُونَ مَحْدُوداً، وَلَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونَ مَوْجُوداً، وَلَمْ تَلِدْ فَتَكُونَ مَوْلُوداً، أَنْتَ الَّذِى لا ضِدَّ مَعَكَ فَيُعانِدَكَ، وَلا عِدْلَ لَكَ فَيُكاثِرَكَ، وَلانِدَّ لَكَ فَيُعارِضَكَ، أَنْتَ الَّذِى ابْتَدَأَ وَاخْتَرَعَ وَاسْتَحْدَثَ وَابْتَدَعَ، وَأَحْسَنَ صُنْعَ ما صَنَعَ، سُبْحانَكَ ما أَجَلَّ شَأْنَكَ ، وَأَسْنى فِى الاَماكِنِ مَكانَكَ ، وَأَصْدَعَ بِالْحَقِّ فُرْقانَكَ ، سُبْحانَكَ مِنْ لَطِيف ما أَلْطَفَكَ، وَرَءُوف ما أَرْأَفَكَ ، وَحَكِيم ما أَعْرَفَكَ ، سُبْحانَكَ مِنْ مَلِيك ما أَمْنَعَكَ ، وَجَواد ما أَوْسَعَكَ ، وَرَفِيع ما أَرْفَعَكَ ، ذُو الْبَهاءِ وَالْمَجْدِ، وَالْكِبْرِياءِ وَالْحَمْدِ، سُبْحانَكَ بَسَطْتَ بِالْخَيْراتِ يَدَكَ، وَعُرِفَتِ

الْهِدايَهُ مِنْ عِنْدِکَ، فَمَنِ الْتَمَسَکَ لِدِین أَوْ دُنْیا وَجَدَکَ، سُبْحانَکَ خَضَعَ لَکَ مَنْ جَری فِی عِلْمِکَ، وَخَشَعَ لِعَظَمَتِکَ ما دُونَ عَرْشِکَ، وَانْقادَ لِلتَّسْلِیم لَکَ کُلُّ خَلْقِکَ، سُبْحانَکَ لا تُحَسُّ وَلا تُجَسُّ وَلا تُمَسُّ، وَلا تُکادُ وَلا تُماطُ وَلا تُنازَعُ، وَلا تُجاری وَلا تُماری وَلا تُخادَعُ وَلا تُماکَرُ، سُبْحانَکَ سَبِیلُکَ جَدَدٌ، وَأَمْرُکَ رَشَدٌ، وَأَنْتَ حَیٌّ صَمَدٌ، سُبْحانَکَ قَوْلُکَ حُکْمٌ، وَقَضاؤُکَ حَتْمٌ، وَإِرادَتُکَ عَزْمٌ، سُبْحانَکَ لا رادَّ لِمَشِیَّتِکَ، وَلا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِکَ، سُبْحانَکَ قاهِرَ الْأَرْباب، باهِرَ لْآیاتِ، فاطِرَ السَّماواتِ، بارِئَ النَّسَماتِ، لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً یَدُومُ بِدَوامِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْداً خالِداً نِعْمَتِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْداً یُوازِی صُنْعَکَ ، وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْداً یَزِیدُ عَلی رِضاکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْداً مَعَ حَمْدِ کُلِّ حامِد، وَشُکْراً یَقْصُرُ عَنْهُ شُکْرُ کُلِّ شاکِر، حَمْداً لا یَنْبَغِی إِلاّ لَکَ ، وَلا یُتَقَرَّبُ بِهِ إِلاّ إِلَیْکَ، حَمْداً یُسْتَدامُ بِهِ الْأَوَّلُ، وَیُسْتَدْعی بِهِ دَوامُ الْآخِرِ، حَمْداً یَتَضاعَفُ عَلی کُرُورِ الْأَزْمِنَهِ، وَیَتَزایَدُ أَضْعافاً مُتَرادِفَهً، حَمْداً یَعْجِزُ عَنْ إِحْصائِهِ الْحَفَظَهُ، وَیَزِیدُ عَلی ما أَحْصَتْهُ فِی کِتابِکَ الْکَتَبَهُ، حَمْداً یُوازِنُ عَرْشَکَ الْمَجِیدَ، وَیُعادِلُ کُرْسِیَّکَ الرَّفِیعَ،

حَمْداً یَکْمُلُ لَدَیْکَ ثَوابُهُ، وَیَسْتَغْرِقُ کُلَّ جَزاء جَزاؤُهُ، حَمْداً ظاهِرُهُ وَفْقٌ لِباطِنِهِ، وَ باطِنُهُ وَفْقٌ لِصِدْقِ النِّیَّهِ، حَمْداً

لَمْ یَحْمَدْکَ خَلْقٌ مِثْلَهُ، وَلا یَعْرِفُ أَحَدٌ سِواکَ فَضْلَهُ، حَمْداً یُعانُ مَنِ اجْتَهَدَ فِی تَعْدِیدِهِ، وَیُؤَیَّدُ مَنْ أَغْرَقَ نَزْعاً فِی تَوْفِیَتِهِ، حَمْداً یَجْمَعُ ما خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ، وَیَنْتَظِمُ ما أَنْتَ خالِقُهُ مِنْ بَعْدُ، حَمْداً لا حَمْدَ أَقْرَبُ إِلی قَوْلِکَ مِنْهُ، وَلا أَحْمَدَ مِمَّنْ یَحْمَدُکَ بِهِ، حَمْداً یُوجِبُ بِکَرَمِکَ الْمَزِیدَ بِوُفُورِهِ، وَتَصِلُهُ بِمَزِید بَعْدَ مَزِید طَوْلاً مِنْکَ، حَمْداً یَجِبُ لِکَرَم وَجْهِکَ، وَیُقابِلُ عِزَّ جَلالِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد الْمُنْتَجَبِ الْمُصْطَفی الْمُکَرَّمِ الْمُقَرَّبِ أَفْضَلَ صَلَواتِکَ، وَبارِکْ عَلَیْهِ أَتَمَّ بَرَکاتِکَ، وَتَرَحَّمْ عَلَیْهِ

أَمْتَعَ رَحماتِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً زاکِیَةً لا تَکونُ صَلاةٌ أَزْکی مِنْها، وَصَلِّ عَلَیْهِ صَلاةً نامِیَةً لا تَکُونُ صَلاةٌ أَنْمی مِنْها، وَصَلِّ عَلَیْهِ صَلاةً راضِیَةً لا تَکُونُ صَلاةٌ رِضاهُ، وَصَلِّ عَلَیْهِ صَلاةً تُرْضِیکَ وَتَزِیدُ عَلی رِضاکَ لَهُ، وَصَلِّ عَلَیْهِ صَلاةً لا تَرْضی لَهُ إلاّ بِها، وَلا تَری غَیْرَهُ لَها أَهْلاً، رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً تُجاوِزُ رِضْوانَکَ ، وَیَتَّصِلُ اتِّصالُها بِبَقائِکَ، وَلا یَنْفَدُ کَما لا تَنْفَدُ کَلِماتُکَ، رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً تَنْتَظِمُ صَلَواتِ مَلائِکَتِکَ وَأَنْبیائِکَ وَرُسُلِکَ وَأَهْلِ طاعَتِکَ، وَتَشْتَمِلُ عَلی صَلَواتِ عِبادِکَ مِنْ جِنِّکَ وَإِنْسِکَ وَأَهْلِ إجابَتِکَ، وَتَجْتَمِعُ عَلی صَلاةِ کُلِّ مَنْ ذَرَأْتَ وَبَرَأْتَ مِنْ أَصْنافِ خَلْقِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلَیْهِ وَآلِهِ صَلاةً تُحِیطُ بِکُلِّ صَلاه سالِفَه وَمُسْتَأْنَفَه، وَصَلِّ عَلَیْهِ وَعَلی آلِهِ صَلاةً مَرْضِیَّةً لَکَ وَلِمَنْ دُونَکَ ، وَتُنْشِئُ مَعَ ذلِکَ صَلَوات تُضاعِفُ مَعَها تِلْکَ الصَّلَواتِ عِنْدَها، وَتَزِیدُها عَلی کُرُورِ الأَیّامِ زِیادَةً فِی

تَضاعِیفَ لا یَعُدُّها غَیْرُکَ، رَبِّ صَلِّ عَلی اَطائِبِ أَهْلِ بَیْتِهِ، اَلَّذِینَ اخْتَرْتَهُمْ لاَمْرِکَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِکَ، وَحَفَظَةَ دِینِکَ، وَخُلَفاءَکَ فِی أَرْضِکَ، وَحُجَجَکَ عَلی عِبادِکَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرِّجْسِ وَالدَّنَسِ تَطْهِیراً بِإِرادَتِکَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِیلَهَ إِلَیْکَ، وَالْمَسْلَکَ إِلی جَنَّتِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً تُجْزِلُ لَهُمْ بِها مِنْ نِحَلِکَ وَکَرامَتِکَ، وَتُکْمِلُ لَهُمُ الأَشْیاءَ مِنْ عَطایاکَ وَنَوافِلِکَ، وَتُوَفِّرُ عَلَیْهِمُ الْحَظَّ مِنْ عَوائِدِکَ وَفَوائِدِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ صَلاةً لا أَمَدَ فِی أَوَّلِها، وَلا غایَةَ لاَِمَدِها، وَلانِهایَهَ لاِخِرِها، رَبِّ صَلِّ عَلَیْهِم زِنَهَ عَرْشِکَ وَما دُونَهُ، وَمِلْأَ سَماواتِکَ وَما فَوْقَهُنَّ، وَعَدَدَ أَرَضِیکَ وَما تَحْتَهُنَّ وَما بَیْنَهُنَّ، صَلاةً تُقَرِّبُهُمْ مِنْکَ زُلْفی، وَتَکُونُ لَکَ وَلَهُمْ رِضیً، وَمُتَّصِلَهً بِنَظائِرِهِنَّ أَبَداً. اَللّهُمَّ إِنَّکَ أَیَّدْتَ دِینَکَ فِی کُلِّ أَوان بِإِمام أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبادِکَ، وَمَناراً فِی بِلادِکَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ

بِحَبْلِكَ، جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَهَ إِلى رِضْوانِكَ، وَافْتَرَضْتَ طاعَتَهُ، وَحَذَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثالِ أَمْرِهِ وَ الْاِنْتِهاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَأَلّا يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَلا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَعِصْمَهُ اللّائِذينَ، وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَعُرْوَهُ الْمُتَمَسِّكِينَ، وَبَهاءُ الْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ فَأَوْزِعْ لِوَلِيِّكَ شُكْرَ ما أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَأَوْزِعْنا مِثْلَهُ فِيهِ، وَآتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطاناً نَصِيراً، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيراً، وَأَعِنْهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ، وَاشْدُدْ أَزْرَهُ، وَقَوِّ عَضُدَهُ، وَراعِهِ بِعَيْنِكَ، وَاحْمِهِ بِحِفْظِكَ، وَانْصُرْهُ بِمَلائِكَتِكَ، وَامْدُدْهُ بِجُنْدِكَ الْأَغْلَبِ، وَأَقِمْ بِهِ كِتابَكَ وَحُدُودَكَ وَشَرائِعَكَ وَسُنَنَ رَسُولِكَ صَلَواتُكَ اللّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَحْيِ بِهِ ما أَماتَهُ الظّالِمُونَ مِنْ مَعالِمِ دِينِكَ، وَاجْلُ بِهِ صَداءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِكَ، وَأَبِنْ بِهِ الضَّرّاءَ مِنْ سَبِيلِكَ، وَأَزِلْ بِهِ النّاكِبِينَ عَنْ صِراطِكَ، وَامْحَقْ بِهِ بُغاهَ قَصْدِكَ عِوَجاً، وَأَلِنْ جانِبَهُ لِأَوْلِيائِكَ، وَابْسُطْ يَدَهُ عَلى أَعْدائِكَ، وَهَبْ لَنا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَتَعَطُّفَهُ وَتَحَنُّنَهُ، وَاجْعَلْنا لَهُ سامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَفِى

رِضاهُ ساعِينَ، وَإِلى نُصْرَتِهِ وَالْمُدافَعَهِ عَنْهُ مُكْنِفِينَ، وَإِلَيْكَ وَإِلى رَسُولِكَ صَلَواتُكَ اللّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذلِكَ مُتَقَرِّبِينَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى أَوْلِياءِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقامِهِمْ، اَلْمُتَّبِعِينَ مَنْهَجَهُمْ،اَلْمُقْتَفِينَ آثارَهُم، اَلْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، اَلْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلايَتِهِم، اَلْمُؤْتَمِّينَ بِإِمامَتِهِم، اَلْمُسَلِّمِينَ لِاَمْرِهِم، اَلْمُجْتَهِدِينَ فِى طاعَتِهِمْ، اَلْمُنْتَظِرِينَ أَيّامَهُم، اَلْمادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُم، اَلصَّلَواتِ الْمُبارَكاتِ الزّاكِياتِ النّامِياتِ الْغادِياتِ الرّائِحاتِ، وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَعَلى أَرْواحِهِمْ، وَاجْمَعْ عَلَى التَّقْوى أَمْرَهُمْ،وَأَصْلِحْ لَهُمْ شُؤُونَهُمْ، وَتُبْ عَلَيْهِمْ، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ، وَخَيْرُالْغافِرِينَ، وَاجْعَلْنا مَعَهُمْ فِى دارِ السَّلامِ، بِرَحْمَتِكَ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ هذا يَوْمُ عَرَفَهَ، يَوْمٌ شَرَّفْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَعَظَّمْتَهُ، نَشَرْتَ فِيهِ رَحْمَتَكَ ، وَمَنَنْتَ فِيهِ بِعَفْوِكَ، وَأَجْزَلْتَ فِيهِ عَطِيَّتَكَ ، وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلى عِبادِكَ. اَللّهُمَّ وَأَنَا عَبْدُكَ الَّذِى أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ قَبْلَ خَلْقِكَ لَهُ، وَبَعْدَ خَلْقِكَ إِيّاهُ، فَجَعَلْتَهُ مِمَّنْ هَدَيْتَهُ لِدِينِكَ، وَوَفَّقْتَهُ لِحَقِّكَ، وَعَصَمْتَهُ بِحَبْلِكَ، وَأَدْخَلْتَهُ فِى حِزْبِكَ، وَ أَرْشَدْتَهُ لِمُوالاهِ أَوْلِيائِكَ، وَمُعاداهِ أَعْدائِكَ، ثُمَّ أَمَرْتَهُ فَلَمْ يَأْتَمِرْ، وَزَجَرْتَهُ فَلَمْ

يَنْزَجِرْ، وَنَهَيْتَهُ عَنْ مَعْصِيَتِكَ، فَخالَفَ أَمْرَكَ إِلى نَهْيِكَ، لا مُعانَدَةً لَكَ وَلاَ اسْتِكْباراً عَلَيْكَ، بَلْ دَعاهُ هَواهُ إِلى ما زَيَّلْتَهُ وَإِلى ما حَذَّرْتَهُ، وَأَعانَهُ عَلى ذلِكَ عَدُوُّكَ وَعَدُوُّهُ، فَأَقْدَمَ عَلَيْهِ عارِفاً بِوَعِيدِكَ، راجِياً لِعَفْوِكَ، واثِقاً بِتَجاوُزِكَ، وَكانَ أَحَقَّ عِبادِكَ مَعَ ما مَنَنْتَ عَلَيْهِ أَلاّ يَفْعَلَ، وَها أَنَاذا بَيْنَ يَدَيْكَ صاغِراً ذَلِيلاً، خاضِعاً خاشِعاً، خائِفاً مُعْتَرِفاً بِعَظِيمٍ مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتُهُ، وَجَلِيلٍ مِنَ الْخَطايَا اجْتَرَمْتُهُ، مُسْتَجِيراً بِصَفْحِكَ، لائِذاً بِرَحْمَتِكَ، مُوقِناً أَنَّهُ لا يُجِيرُنِى مِنْكَ مُجِيرٌ، وَلا يَمْنَعُنِى مِنْكَ مانِعٌ، فَعُدْ عَلَيَّ بِما تَعُودُ بِهِ عَلى مَنِ اقْتَرَفَ مِنْ تَغَمُّدِكَ، وَجُدْ عَلَيَّ بِما تَجُودُ بِهِ عَلى مَنْ أَلقى بِيَدِهِ إِلَيْكَ مِنْ عَفْوِكَ، وَامْنُنْ عَلَيَّ بِما لاْ يَتَعاظَمُكَ أَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلى مَنْ أَمَّلَكَ مِنْ غُفْرانِكَ، وَاجْعَلْ لِى فِى هذَا الْيَوْمِ نَصِيباً أَنالُ بِهِ حَظّاً مِنْ رِضْوانِكَ، وَلا تَرُدَّنِى صِفْراً مِمّا يَنْقَلِبُ بِهِ الْمُتَعَبِّدُونَ لَكَ مِنْ عِبادِكَ، وَإِنِّى وَإِنْ لَمْ أُقَدِّمْ ما قَدَّمُوهُ مِنَ الصّالِحاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدَكَ، وَنَفْىَ الأَضْدادِ وَالأَنْدادِ وَالأَشْباهِ عَنْكَ، وَأَتَيْتُكَ مِنَ الأَبْوابِ الَّتِى أَمَرْتَ أَنْ تُؤْتى مِنْها، وَتَقَرَّبْتُ إِلَيْكَ بِما لا يَقْرُبُ بِهِ أَحَدٌ مِنْكَ إِلاّ بِالتَّقَرُّبِ بِهِ، ثُمَّ أَتْبَعْتُ ذلِكَ بِالإِنابَهِ إِلَيْكَ، وَالتَّذَلُّلِ وَالاِسْتِكانَهِ لَكَ ، وَحُسْنَ الظَّنِّ بِكَ، وَالثِّقَهِ بِما عِنْدَكَ، وَشَفَعْتُهُ بِرَجائِكَ الَّذِى قَلَّ ما يَخِيبُ عَلَيْهِ راجِيكَ، وَسَأَلْتُكَ مَسْأَلَهَ الْحَقِيرِ الذَّلِيلِ، اَلْبائِسِ الْفَقِيرِ، اَلْخائِفِ الْمُسْتَجِيرِ، وَمَعَ ذلِكَ خِيفَةً وَتَضَرُّعاً وَتَعَوُّذاً وَتَلَوُّذاً، لامُسْتَطِيلاً بِتَكَبُّرِ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَلا مُتَعالِياً بِدالَّهِ الْمُطِيعِينَ، وَلا مُسْتَطِيلاً بِشَفاعَهِ الشّافِعِينَ، وَأَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الأَقَلِّينَ، وَأَذَلُّ الأَذَلِّينَ، وَمِثْلُ الذَّرَّهِ أَوْ دُونَها، فَيا مَنْ لَمْ يُعاجِلِ الْمُسِيئِينَ، وَلايَنْدَهُ الْمُتْرَفِينَ، وَيا مَنْ يَمُنُّ بِإِقالَهِ الْعاثِرِينَ، وَيَتَفَضَّلُ بِإِنْظارِ الْخاطِئِينَ، أَنَا الْمُسِيءُ الْمُعْتَرِفُ الْخاطِئُ الْعاثِرُ، أَنَا الَّذِى أَقْدَمَ عَلَيْكَ مُجْتَرِئاً، أَنَا الَّذِى عَصاكَ مُتَعَمِّداً، أَنَا الَّذِى اسْتَخْفى

مِنْ عِبادِكَ وَبارَزَكَ، أَنَا الَّذِى هابَ عِبادَكَ وَأَمِنَكَ ، أَنَا الَّذِى لَمْ يَرْهَبْ سَطْوَتَكَ وَلَمْ يَخَفْ بَأْسَكَ ، أَنَا الْجانِى عَلى نَفْسِهِ، أَنَا الْمُرْتَهَنُ بِبَلِيَّتِهِ، أَنَا الْقَلِيلُ الْحَياءِ، أَنَا الطَّوِيلُ الْعِناءِ، بِحَقِّ مَنِ انْتَجَبْتَ مِنْ خَلْقِكَ، وَبِمَنِ اصْطَفَيْتَهُ لِنَفْسِكَ، بِحَقِّ مَنِ اخْتَرْتَ مِنْ بَرِيَّتِكَ، وَمَنِ اجْتَبَيْتَ لِشَأْنِكَ، بِحَقِّ مَنْ وَصَلْتَ طاعَتَهُ بِطاعَتِكَ، وَمَنْ جَعَلْتَ مَعْصِيَتَهُ كَمَعْصِيَتِكَ، بِحَقِّ مَنْ قَرَنْتَ مُوالاتَهُ بِمُوالاتِكَ، وَمَنْ نُطْتَ مُعاداتَهُ بِمُعاداتِكَ، تَغَمَّدْنِى فِى يَوْمِى هذا بِما تَتَغَمَّدُ بِهِ مَنْ جارَ إِلَيْكَ مُتَنَصِّلاً، وَعاذَ بِاسْتِغْفارِكَ تائِباً، وَتَوَلَّنِى بِما تَتَوَلّى بِهِ أَهْلَ طاعَتِكَ، وَالزُّلْفى لَدَيْكَ، وَالْمَكانَهِ مِنْكَ، وَتَوَحَّدْنِى بِما تَتَوَحَّدُ بِهِ مَنْ وَفى بِعَهْدِكَ، وَأَتْعَبَ نَفْسَهُ فِى ذاتِكَ، وَأَجْهَدَها فِى مَرْضاتِكَ، وَلاتُؤاخِذْنِى بِتَفْرِيطِى فِى جَنْبِكَ، وَتَعَدِّى طَوْرِى فِى حُدُودِكَ، وَمُجاوَزَهِ أَحْكامِكَ، وَلا تَسْتَدْرِجْنِى بِإِمْلائِكَ لِى اسْتِدْراجَ مَنْ مَنَعَنِى خَيْرَ ما عِنْدَهُ، وَلَمْ يَشْرَكْكَ فِى حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِى، وَنَبِّهْنِى مِنْ رَقْدَهِ الْغافِلِينَ، وَسِنَهِ الْمُسْرِفِينَ، وَنَعْسَهِ الْمَخْذُولِينَ، وَخُذْ بِقَلْبِى إِلى مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقانِتِينَ، وَاسْتَعْبَدْتَ بِهِ الْمُتَعَبِّدِينَ، وَاسْتَنْقَذْتَ بِهِ الْمُتَهاوِنِينَ، وَأَعِذْنِى مِمّا يُباعِدُنِى عَنْكَ، وَيَحُولُ بَيْنِى وَبَيْنَ حَظِّى مِنْكَ، وَ يَصُدُّنِى عَمّا أُحاوِلُ لَدَيْكَ، وَسَهِّلْ لِى مَسْلَكَ الْخَيْراتِ إِلَيْكَ، وَالْمُسابَقَهَ إِلَيْها مِنْ حَيْثُ أَمَرْتَ، وَالْمُشاحَّهَ فِيها عَلى ما أَرَدْتَ، وَلا تَمْحَقْنِى فِيمَنْ تَمْحَقُ مِنَ الْمُسْتَخِفِّينَ بِما أَوْعَدْتَ، وَلا تُهْلِكْنِى مَعَ مَنْ تُهْلِكُ مِنَ الْمُتَعَرِّضِينَ لِمَقْتِكَ، وَلا تُتَبِّرْنِى فِيمَنْ تُتَبِّرُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْ سُبُلِكَ، وَنَجِّنِى مِنْ غَمَراتِ الْفِتْنَهِ، وَخَلِّصْنِى مِنْ لَهَواتِ الْبَلْوى، وَأَجِرْنِى مِنْ أَخْذِ الْإِمْلاءِ،وَحُلْ بَيْنِى وَبَيْنَ عَدُوٍّ يُضِلُّنِى، وَهَوىً يُوبِقُنِى، وَمَنْقَصه تَرْهَقُنِى، وَلا تُعْرِضْ عَنِّى إِعْراضَ مَنْ لا تَرْضى عَنْهُ بَعْدَ غَضَبِكَ، وَلا تُؤْيِسْنِى مِنَ الْأَمَلِ فِيكَ فَيَغْلِبَ عَلَىَّ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِكَ، وَلا تَمْتَحِنِّى بِما لا طاقَهَ لِى بِهِ فَتَبْهَظَنِى مِمّا تُحَمِّلُنِيهِ مِنْ فَضْلِ مَحَبَّتِكَ، وَلا تُرْسِلْنِى مِنْ يَدِكَ إِرْسالَ مَنْ لا

خَيْرَ فِيهِ، وَلا حاجَهَ بِکَ إِلَيْهِ، وَلا إِنابَهَ لَهُ، وَ لاتَرْمِ بِی رَمْیَ مَنْ سَقَطَ مِنْ عَیْنِ رِعایَتِکَ، وَمَنِ اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْخِزْیُ مِنْ عِنْدِکَ، بَلْ خُذْ بِيَدِی مِنْ سَقْطَهِ الْمُتَرَدِّینَ، وَوَهْلَهِ الْمُتَعَسِّفِینَ، وَزَلَّهِ الْمَغْرُورِینَ، وَوَرْطَهِ الْهالِکِینَ، وَ عافِنِی مِمَّا ابْتَلَيْتَ بِهِ طَبَقاتِ عَبِیدِکَ وَ إِمائِکَ، وَبَلِّغْنِی مَبالِغَ مَنْ عُنِیتَ بِهِ، وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَرَضِیتَ عَنْهُ، فَأَعَشْتَهُ حَمِیداً، وَتَوَفَّيْتَهُ سَعِیداً، وَطَوِّقْنِی طَوْقَ الْإِقْلاعِ عَمّا یُحْبِطُ الْحَسَناتِ، وَیَذْهَبُ بِالْبَرَکاتِ، وَأَشْعِرْ قَلْبِیَ الْإِزْدِجارَ عَنْ قَبائِحِ السَّیِّئاتِ، وَفَواضِحِ الْحَوْباتِ، وَلا تَشْغَلْنِی بِما لا أُدْرِکُهُ إِلّا بِکَ عَمّا لا یُرْضِیکَ عَنِّی غَيْرُهُ، وَأَنْزِعْ مِنْ قَلْبِی حُبَّ دُنْیا دَنِیَّه تَنْهی عَمّا عِنْدَکَ، وَتَصُدُّ عَنِ ابْتِغاءِ الْوَسِیلَهِ إِلَيْکَ، وَتُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْکَ، وَزَیِّنْ لِیَ التَّفَرُّدَ بِمُناجاتِکَ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ، وَهَبْ لِی عِصْمَهً تُدْنِینِی مِنْ خَشْیَتِکَ، وَتَقْطَعُنِی عَنْ رُکُوبِ مَحارِمِکَ، وَتَفُکَّنِی مِنْ أَسْرِ الْعَظائِمِ، وَهَبْ لِیَ التَّطْهِیرَ مِنْ دَنَسِ الْعِصْیانِ، وَأَذْهِبْ عَنِّی دَرَنَ الْخَطایا، وَسَرْبِلْنِی بِسِرْبالِ عافِیَتِکَ، وَرَدِّنِی رِداءَ مُعافاتِکَ، وَجَلِّلْنِی سَوابِغَ نَعْمائِکَ، وَظاهِرْ لَدَیَّ فَضْلَکَ وَطَوْلَکَ ، وَأَیِّدْنِی بِتَوْفِیقِکَ وَتَسْدِیدِکَ، وَأَعِنِّی عَلی صالِحِ النِّیَّهِ، وَمَرْضِیِّ الْقَوْلِ، وَمُسْتَحْسَنِ الْعَمَلِ، وَلا تَکِلْنِی إِلی حَوْلِی وَقُوَّتِی دُونَ حَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ، وَلا تُخْزِنِی یَوْمَ تَبْعَثُنِی لِلِقائِکَ، وَلا تَفْضَحْنِی بَيْنَ یَدَیْ أَوْلِیائِکَ، وَلا تُنْسِنِی ذِکْرَکَ، وَلا تُذْهِبْ عَنِّی شُکْرَکَ، بَلْ أَلْزِمْنِیهِ فِی أَحْوالِ السَّهْوِ عِنْدَ غَفَلاتِ الْجاهِلِینَ لِآلائِکَ، وَأَوْزِعْنِی أَنْ أُثْنِیَ بِما أَوْلَيْتَنِیهِ، وَأَعْتَرِفَ بِما أَسْدَیْتَهُ إِلَیَّ، وَاجْعَلْ رَغْبَتِی إِلَيْکَ فَوْقَ رَغْبَهِ الرّاغِبِینَ، وَحَمْدِی إِیّاکَ فَوْقَ حَمْدِ الْحامِدِینَ، وَلا تَخْذُلْنِی عِنْدَ فاقَتِی إِلَيْکَ، وَلا تُهْلِکْنِی بِما أَسْدَیْتُهُ إِلَيْکَ، وَلا تَجْبَهْنِی بِما جَبَهْتَ بِهِ الْمُعانِدِینَ لَکَ، فَإِنِّی لَکَ مُسَلِّمٌ، أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّهَ لَکَ ، وَأَنَّکَ أَوْلی بِالْفَضْلِ، وَأَعْوَدُ بِالْإِحْسانِ، وَأَهْلُ التَّقْوی وَأَهْلُ الْمَغْفِرَهِ، وَأَنَّکَ بِأَنْ تَعْفُوَ أَوْلی مِنْکَ بِأَنْ تُعاقِبَ، وَأَنَّکَ بِأَنْ تَسْتُرَ أَقْرَبُ مِنْکَ

إِلى أَنْ تَشْهَرَ، فَأَحْيِنى حَياةً طَيِّبَةً تَنْتَظِمُ بِما أُرِيدُ، وَتَبْلُغُ ما أُحِبُّ مِنْ حَيْثُ لا آتِى ما تَكْرَهُ، وَلا أَرْتَكِبُ ما نَهَيْتَ عَنْهُ، وَأَمِتْنِى

مِيْتَةَ مَنْ يَسْعى نُورُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ، وَذَلِّلْنِى بَيْنَ يَدَيْكَ، وَأَعِزَّنِى عِنْدَ خَلْقِكَ، وَضَعْنِى إِذا خَلَوْتُ بِكَ، وَارْفَعْنِى بَيْنَ عِبادِكَ، وَأَغْنِنِى عَمَّنْ هُوَ غَنِيٌّ عَنِّى، وَزِدْنِى إِلَيْكَ فاقَةً وَفَقْراً، وَأَعِذْنِى مِنْ شَماتَهِ الْأَعْداءِ، وَمِنْ حُلُولِ الْبَلاءِ، وَمِنَ الذُّلِّ وَالْعَناءِ، تَغَمَّدْنِى فِيمَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّى بِما يَتَغَمَّدُ بِهِ الْقادِرُ عَلَى الْبَطْشِ لَوْلا حِلْمُهُ، وَالْاخِذُ عَلَى الْجَرِيرَهِ لَوْلا أَناتُهُ، وَإِذا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَةً أَوْ سُوءاً فَنَجِّنِى مِنْها لِواذاً بِكَ، وَإِذْ لَمْ تُقِمْنِى مَقامَ فَضِيحه فِى دُنْياكَ فَلا تُقِمْنِى مِثْلَهُ فِى آخِرَتِكَ، وَاشْفَعْ لِى أَوائِلَ مِنَنِكَ بِأَواخِرِها، وَقَدِيمَ فَوائِدِكَ بَحَوادِثِها، وَلا تَمْدُدْ لِى

مَدّاً يَقْسُو مَعَهُ قَلْبِى، وَلا تَقْرَعْنِى قارِعَةً يَذْهَبُ لَها بَهائِى، وَ لاتَسُمْنِى خَسِيسَةً يَصْغُرُ لَها قَدْرِى، وَلا نَقِيصَةً يُجْهَلُ مِنْ أَجْلِها مَكانِى، وَلا تَرُعْنِى رَوْعَةً أُبْلِسُ بِها، وَلا خِيفَةً أُوجِسُ دُونَها، اِجْعَلْ هَيْبَتِى فِى وَعِيدِكَ، وَحَذَرِى مِنْ إِعْذارِكَ وَإِنْذارِكَ، وَرَهْبَتِى عِنْدَ تِلاوَهِ آياتِكَ، وَاعْمُرْ لَيْلِى بِإِيقاظِى فِيهِ لِعِبادَتِكَ، وَتَفَرُّدِى بِالتَّهَجُّدِ لَكَ ، وَتَجَرُّدِى بِسُكُونِى إِلَيْكَ، وَإِنْزالِ حَوائِجِى بِكَ، وَمُنازَلَتِى إِيّاكَ فِى فَكاكِ رَقَبَتِى مِنْ نارِكَ، وَإِجارَتِى مِمّا فِيهِ أَهْلُها مِنْ عَذابِكَ، وَلا تَذَرْنِى فِى طُغْيانِى عامِهاً، وَلا فِى غَمْرَتِى ساهِياً حَتّى حِينٍ، وَلا تَجْعَلْنِى عِظَةً لِمَنِ اتَّعَظَ، وَلا نَكالاً لِمَنِ اعْتَبَرَ، وَلا فِتْنَةً لِمَنْ نَظَرَ، وَلا تَمْكُرْ بِى فِيمَنْ تَمْكُرُ بِهِ، وَلا تَسْتَبْدِلْ بِى غَيْرِى، وَلا تُغَيِّرْ لِى اِسْماً، وَ لا تُبَدِّلْ لِى جِسْماً، وَلا تَتَّخِذْنِى هُزُواً لِخَلْقِكَ، وَلا سُخْرِيّاً لَكَ وَلا تَبَعاً إِلاّ لِمَرْضاتِكَ، وَلا مُمْتَهَناً إِلاّ بِالانْتِقامِ لَكَ ، وَأَوْجِدْنِى بَرْدَ عَفْوِكَ وَحَلاوَهَ رَحْمَتِكَ، وَرَوْحِكَوَرَيْحانِكَوَجَنَّهِ نَعِيمِكَ، وَأَذِقْنِى طَعْمَ الْفَراغِ لِما تُحِبُّ بِسَعه مِنْ سَعَتِكَ،

وَالاِجْتِهادِ فِيما يُزْلِفُ لَدَيْكَ وَعِنْدَكَ، وَ أَتْحِفْنِي بِتُحْفَه مِنْ تُحَفاتِكَ، وَاجْعَلْ تِجارَتِي رابِحَهً، وَكَرَّتِي غَيْرَ خاسِرَه، وَأَخِفْنِي مَقامَكَ ، وَشَوِّقْنِي لِقاءَكَ، وَتُبْ عَلَيَّ تَوْبَهً نَصُوحاً، لا تُبْقِ مَعَها ذُنُوباً صَغِيرَهً وَلا كَبِيرَهً، وَلا تَذَرْ مَعَها عَلانِيَهً وَلا سَرِيرَهً، وَانْزِعِ الْغِلَّ مِنْ صَدْرِى لِلْمُؤْمِنِينَ، وَاعْطِفْ بِقَلْبِى عَلَى الْخاشِعِينَ، وَكُنْ لِى كَما تَكُونُ لِلصّالِحِينَ، وَحَلِّنِى حِلْيَهَ الْمُتَّقِينَ، وَاجْعَلْ لِى لِسانَ صِدْق فِى الْغابِرِينَ، وَذِكْراًنامِياً فِى الْاخِرِينَ، وَوافِ بِى عَرْصَهَ الْأَوَّلِينَ، وَتَمِّمْ سُبُوغَ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَظاهِرْ كَراماتِها لَدَيَّ، إِمْلَأْ مِنْ فَوائِدِكَ يَدِى، وَسُقْ كَرائِمَ مَواهِبِكَ إِلَيَّ، وَجاوِرْ بِيَ الْأَطْيَبِينَ مِنْ أَوْلِيائِكَ فِى الْجِنانِ الَّتِى زَيَّنْتَها لِأَصْفِيائِكَ، وَجَلِّلْنِى شَرائِفَ نِحَلِكَ فِى الْمَقاماتِ الْمُعَدَّهِ لِأَحِبّائِكَ، وَاجْعَلْ لِى عِنْدَكَ مَقِيلاً آوِى إِلَيْهِ مُطْمَئِنّاً، وَمَثابَهً أَتَبَوَّأُها وَأَقَرُّ عَيْناً، وَلا تُقايِسْنِى بِعَظِيماتِ الْجَرائِرِ، وَلا تُهْلِكْنِى يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ، وَأَزِلْ عَنِّى كُلَّ شَكّ وَشُبْهَه، وَاجْعَلْ لِى فِى الْحَقِّ طَرِيقاً مِنْ كُلِّ رَحْمَه، وَأَجْزِلْ لِى قِسَمَ الْمَواهِبِ مِنْ نَوالِكَ، وَوَفِّرْ عَلَيَّ حُظُوظَ الْاِحْسانِ مِنْ إِفْضالِكَ، وَاجْعَلْ قَلْبِى واثِقاً بِما عِنْدَكَ، وَهَمِّى مُسْتَفْرَغاً لِما هُوَلَكَ ، وَاسْتَعْمِلْنِى بِما تَسْتَعْمِلُ بِهِ خالِصَتَكَ ، وَ أَشْرِبْ قَلْبِى عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طاعَتَكَ ، وَاجْمَعْ لِىَ الْغِنى وَالْعَفافَ وَالدَّعَه وَالْمُعافاهَ وَالصِّحَّهَ وَالسَّعَهَ وَالطُّمَأْنِينَهَ وَالْعافِيَهَ، وَلا تُحْبِطْ حَسَناتِى بِما يَشُوبُها مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَلا خَلَواتِى بِما يَعْرِضُ لِى مِنْ نَزَغاتِ فِتْنَتِكَ، وَصُنْ وَجْهِى عَنِ الطَّلَبِ إِلى أَحَد مِنَ الْعالَمِينَ، وَذُبَّنِى عَنِ الْتِماسِ ما عِنْدَ الْفاسِقِينَ، وَ لا تَجْعَلْنِى لِلظّالِمِينَ ظَهِيراً، وَلا لَهُمْ عَلى مَحْوِ كِتابِكَ يَداً وَنَصِيراً، وَحُطْنِى مِنْ حَيْثُ لا أَعْلَمُ حِياطَهً تَقِينِى بِها، وَافْتَحْ لِى أَبْوابَ تَوْبَتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَرَأْفَتِكَ وَرِزْقِكَ الْواسِعِ، إِنِّى إِلَيْكَ مِنَ الرّاغِبِينَ، وَأَتْمِمْ لِى إِنْعامَكَ إِنَّكَ خَيْرُ الْمُنْعِمِينَ، وَاجْعَلْ باقِىَ عُمْرِى فِى الْحَجِّ وَالْعُمْرَهِ ابْتِغاءَ وَجْهِكَ يا رَبَّ الْعالَمِينَ، وَصَلَّى اللهُ عَلى مُحَمَّد

وَآلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرِینَ، وَالسَّلامُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ أَبَدَ الْابِدِینَ».

زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه

از جمله مستحبات این روز شریف، زیارت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) می باشد و زیارتی که برای آن حضرت دراین روز نقل شده است، اختصاص به کسانی دارد که در سرزمین مقدّس کربلاـ توفیق زیارت آن حضرت را پیدا می کنند، علاقمندان به زیارت آن حضرت از راه دور، می توانند همان زیارت وارث یا جامعه را که در فصل نخست این کتاب آمده است در این روز بخوانند.

برخی از مستحبّات وقوف به مشعرالحرام

مستحبّ است حاجی با دلی آرام از عرفات به سوی مشعرالحرام حرکت کرده و در حال استغفار باشد، امام صادق (علیه السلام) فرمود: در راه رفتن نه تند رود و نه آهسته،بلکه به طور معمول حرکت کند و کسی را آزار ندهد، و مستحبّ است نماز را تا مزدلفه به تأخیر اندازد، اگر چه ثلث شب نیز بگذرد، و هر دو نماز را با یک اذان و دو اقامه جمع کند، و نوافل مغرب را بعد از نماز عشا بجا آورد، و درصورتی که از رسیدن به مزدلفه پیش از نصف شب مانعی رسید، باید نماز مغرب وعشا را به تأخیر نیاندازد، و در میان راه بخواند.

ومستحبّ است که در وسط وادی ازطرف راست نزول نماید، واگر حاجی صروره باشد (سال اوّل حجّ او باشد) ، مستحبّ است که در مشعرالحرام قدم بگذارد، و آن شب را هر مقدار که ممکن باشد به عبادت واطاعت الهی بسر برد، واین دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ هذِهِ جَمْعٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تَجْمَعَ لِی فِیها جَوامِعَ الْخَیْرِ. اَللّهُمَّ لا تُؤْیِسْنِی مِنَ الْخَیْرِ الَّذِی سَأَلْتُکَ أَنْ تَجْمَعَهُ لِی فِی قَلْبِی، وَأَطْلُبُ إِلَیْکَ أَنْ تُعَرِّفَنِی ماعَرَّفْتَ أَوْلِیاءَکَ فِی مَنْزِلِی هذا، وَأَنْ تَقِیَنِی جَوامِعَ الشَّرِّ».

امام صادق (علیه

السـلام) فرمود: مسـتحبّ است بعـد از نماز صـبح در حال طهارت حمـد و ثنای الهی را بجا آورد، و به هر مقـدار که بتوانـد از نعمتها وتفضّلات حضرت حق ذکر کند، و بر محمّد وآل محمّد صلوات بفرستد، آنگاه دعا نماید، واین دعا را نیز بخواند:

«اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشْـعَرِالْحَرامِ، فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَ ادْرَأْ عَنِّی شَـرَّ فَسَـقَهِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، اَللّهُمَّ أَنْتَ خَیْرُ مَطْلُوب إِلَیْهِ، وَخَیْرُ مَـدْعُوّ وَخَیْرُ مَسْـؤُول، وَلِکُـلِّ وافِـد جـائِزَهٌ، فَاجْعَـلْ جـائِزَتِی فِی مَـوْطِنِی هـذا أَنْ تُقِیلَنِی عَـثْرَتِی، وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِی، وَأَنْ تَجاوَزَ عَنْ خَطِیئَتِی، ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوی مِنَ الدُّنْیا زادِی».

مسـتحبّ است سـنگ ریزه هایی را که در منا رمی خواهـد نمود از مزدلفه بردارد، که مجموع آنها هفتاد دانه است. ومسـتحبّ است وقتی از مزدلفه به سوی منا حرکت کرد وبه وادی محسّر رسید، به مقدار صد قدم هَرْوَلَه کند و بگوید:

«اَللّهُمَّ سَلِّمْ لِی عَهْدِی، وَاقْبَلْ تَوْبَتِی، وَأَجِبْ دَعْوَتِی، وَاخْلُفْنِی فِیمَنْ تَرَکْتُ بَعْدِی ».

مستحبّات رمی جمرات

در رمی جمرات چند چیز مستحبّ است:

۱ . طهارت.

۲ . امام صادق (علیه السلام) فرمود: هنگامی که سنگ ها را در دست

گرفته وآماده رمی است، این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ هذِهِ حَصَیاتِی، فَأَحْصِهِنَّ لِی، وَارْفَعْهُنَّ فِی عَمَلِی».

۳ . با هر سنگی که می اندازد تکبیر بگوید.

۴ . باهر سنگی که می اندازد این دعا را بخواند:

«اَللّهُ أَکْبَرُ. اَللّهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیْطانَ. اَللّهُمَّ تَصْـدِیقاً بِکِتابِکَ وَعَلی سُـنَّهِ نَبِیِّکَ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی حَجّاً مَبْرُوراً، وَعَمَلاً مَقْبُولاً، وَسَـعْیاً مَشْکُوراً، وَذَنْباً مَغْفُوراً».

۵ . در جمره عقبه میان او و جمره، ده تا پانزده ذراع فاصله باشد، و در جَمَره اُولی و وُسطی کنار جمره بایستد.

۶ . جمره عقبه را رو به

جمره وپشت به قبله رمی نماید، وجمره اُولی ووُسطی را رو به قبله رمی نماید.

۷ . سنگ ریزه را بر انگشت ابهام گذارده، وبا ناخنِ انگشت شهادت بیندازد.

۸ . پس از برگشت به جای خود در منا، این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ بِکَ وَثِقْتُ، وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ، فَنِعْمَ الرَّبُّ، وَنِعْمَ الْمَوْلی وَنِعْمَ النَّصِیرُ».

آداب قربانی

مستحبّات قربانی چند چیز است:

۱ . درصورت تمکّن، قربانی شتر باشد. اگر نبود گاو، واگر گاو هم نبود گوسفند باشد.

۲ . قربانی بسیار فربه و چاق باشد.

۳ . درصورت شتر یا گاو بودن از جنس ماده باشد. ودرصورت گوسفند یا بز بودن از جنس نر باشد.

۴ . اگر قربانی شتر است ایستاده او را نحر کننـد. و از سر دست ها تا زانوی او را ببندند. و شخص از جانب راست او بایستد. کارد یا نیزه و یا خنجر به گودال گردن او فرو بَرَد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: قربانی را رو به قبله قرار داده، وهنگام ذبح یا نحر این دعا را بخواند:

«وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَالْاَرْضَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ، اِنَّ صَلاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیایَ وَمَماتی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، لا شَرِیکَ لَهُ، وَبِذلِکَ اُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ، اَللّهُمَّ مِنْکَ وَلَکَ بِسْمِ اللهِ وَاللهُ أَکْبَرُ، اَللّهُمَ تَقَبَّلْ مِنِّی».

مستحبّات حلق وتقصیر

مستحبّ است رو به قبله نام خدا را بر زبان جاری کرده، و از جانب راست پیش سر را ابتدا کنـد، و این دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ أَعْطِنِیْ بِکُلِّ شَعْرَه نُوراً یَوْمَ الْقِیامَهِ، وَحَسَنات مُضاعَفات، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ء قَدِیرٌ».

ونیز مستحبّ است موی سر خود را در منا در خیمه خود دفن نمایـد، و بهتر این است که بعد از حلق از اطراف ریش و شارب خود گرفته، و هم چنین ناخن ها را بگیرد.

مستحبّات منا

۱ . مستحبّ است حاجی ایّام تشریق یعنی یازدهم، دوازدهم وسیزدهم را در منا بماند، و این ماندن در منا

بهتر است از اینکه به مکه رفته، و طواف مستحبّی انجام

دهد.

۲ . مستحبّ است حاجی در منا بعد از پانزده نماز واجب ودر غیر منا بعد از ده نماز که اوّل آن نماز ظهر روز عید است، این تکبیرات را بخواند:

«اَللهُ أَكْبَرُ اَللهُ أَكْبَرُ، لا ـ إِلهَ إِلاّ ـ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ، اَللهُ أَكْبَر وَلِلّهِ الْحَمْـدُ، اَللهُ أَكْبَرُ عَلى ما هَـدانا، اَللهُ أَكْبَرُ عَلى ما رَزَقَنا مِنْ بَهِيمَهِ الْأَنْعامِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلى ما أَبْلانا».

مستحبّات مسجد خَيفْ

۱ . مستحبّ است حاجی نمازهای شبانه روزی خود را چه واجب وچه مستحب در مسجد خَیفْ بخواند، و بهترین محلّ جایگاه نماز نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله) می باشد که از مناره تا سی ذراع از طرف قبله واز سمت راست وچپ و پشت سر قرار دارد.

۲ . صد مرتبه سُبْحانَ الله گفتن.

۳ . صدمرتبه لا إِلهَ إِلاَّ الله گفتن.

۴ . صد مرتبه اَلْحَمْدُ لِلهِ گفتن.

۵ . خواندن شش رکعت نماز در جایگاه اصلی مسجد، و بهتر است این نماز را هنگام مراجعت به مکّه روز سیزدهم انجام دهد.

مستحبّات برگشت به مکّه معظّمه

۱ . غسل جهت ورود به شهر مکه معظّمه ومسجد الحرام.

۲ . وارد شدن به مسجد الحرام ازباب السّلام.

۳ . از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که اگر روز عید قربان به زیارت خانه خدا مشرّف شدی بر در مسجد بایست، واین دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ اَعِنِّی عَلی نُسُكِكَ، وَسَلِّمْنِی لَهُ وَسَلِّمْهُ لِی، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَهَ الْعَلِيلِ الذَّلِيلِ الْمُعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ، أَنْ تَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی، وَأَنْ تَرْجِعَنِی بِحاجَتِی . اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْدُكَ، وَالْبَلَدُ بَلَدُكَ، وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ، جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَكَ ، وَاَؤُمُّ طاعَتَكَ ، مُتَّبِعاً لِاَمْرِكَ، راضِياً بِقَدَرِكَ، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَهَ الْمُضْطَرِّ إِلَيْكَ، اَلْمُطِيعِ لِاَمْرِكَ، اَلْمُشْفِقِ مِنْ عَذابِكَ، اَلْخائِفِ لِعُقُوبَتِكَ، أَنْ تُبَلِّغَنِی عَفْوَكَ، وَتُجِيرَنِی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِكَ».

مستحبّات واعمال مکّه مکرّمه

۱ . نمازهای واجب را در مسجد الحرام بجا آورد.

۲ . ذکر خدا را بسیار بگوید، وحالت تذکّر وتنبّه را در خود حفظ نماید.

۳ . قرآن را ختم نماید، تا نمیرد مگر اینکه جای خود را در بهشت دیده، وحضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را ببیند.

۴ . بسیار به کعبه معظّمه نگاه کند، که موجب آمرزش گناهان می شود.

۵ . به هر اندازه که بتواند برای خود وپدر و مادر و خویشاوندان طواف مستحبّی انجام دهد، واگر بتواند به تعداد ایّام سال طواف نماید ثواب بسیار دارد.

۶ . از آب زمزم بنوشد.

۷ . طواف وداع انجام دهد.

طواف وداع

بدان که برای کسی که می خواهد ازمکه بیرون رود، مستحبّ است طواف وداع نماید، ودر هر دور حجرالأسود و رکن یمانی را درصورت امکان استلام کند، و چون به مستجار که نام دیگر آن ملتزم است و نزدیک رکن یمانی است رسد مستحبّاتی را که قبلاً برای آن مکان ذکر شد بجا آورد، وآنچه خواهد دعا کند. بعد حجرالأسود را استلام نموده، وشکم خود را به خانه کعبه بچسباند، یک دست را بر حَجَر ودست دیگر را به طرف در گذاشته، وحمد وثنای الهی نماید، وصلوات بر پیغمبر وآل او بفرستد، واین دعا را بخواند:«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، وَنَبِيِّكَ وَأَمِينِكَ، وَحَبِيبِكَ وَنَجِيِّكَ، وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ. اَللّٰهُمَّ كَما بَلَّغَ رِسالاتِكَ، وَجاهَدَ فِي سَبِيلِكَ، وَصَدَعَ بِأَمْرِكَ، وَأُوذِيَ فِي جَنْبِكَ حَتّى أَتاهُ الْيَقِينُ. اَللّٰهُمَّ اقْلِبْنِى مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لِى، بِأَفْضَلِ ما يَرْجِعُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ مِنَ الْمَغْفِرَهِ وَالْبَرَكَهِ وَالرِّضْوانِ وَالْعافِيَهِ، (مِمّا يَسَعُنِى أَنْ أَطْلُبَ أَنْ تُعْطِيَنِى مِثْلَ الَّذِى أَعْطَيْتَهُ أَفْضَلَ مَنْ عَبَدَكَ، وَتَزِيدُنِى عَلَيْهِ) اَللّٰهُمَّ إِنْ أَمَتَّنِى فَاغْفِرْ لِى وَإِنْ

أَحْيَيْتَنِی فَارْزُقْنِيهِ مِنْ قابِل. اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ وَابْنُ أَمَتِکَ، حَمَلْتَنِی عَلی دابَّتِکَ، وَسَيَّرْتَنِی فِی بِلادِکَ، حَتّی أَدْخَلْتَنِی حَرَمَکَ وَأَمْنَکَ ، وَقَدْ كانَ فِی حُسْنِ ظَنِّی بِکَ أَنْ تَغْفِرَلِی ذُنُوبِی، فَإِنْ كُنْتَ قَدْ غَفَرْتَ لِی ذُنُوبِی فَازْدَدْ عَنِّی رِضىً، وَقَرِّبْنِی إِلَيْکَ زُلْفى، وَلاتُباعِدْنِی، وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَغْفِرْلِی فَمِنَ الْآنَ فَاغْفِرْ لِی قَبْلَ أَنْ تَنْأى عَنْ بَيْتِکَ دارِی، وَهذا أَوانُ انْصِرافِی، إِنْ كُنْتَ أَذِنْتَ لِی غَيْرَ راغِب عَنْکَ وَلا عَنْ بَيْتِکَ، وَلا مُسْتَبْدِل بِکَ وَلا بِهِ. اَللّهُمَّ احْفَظْنِی مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِی وَعَنْ يَمِينِی وَعَنْ شِمالِی، حَتّی تُبَلِّغَنِی أَهْلِی، وَاكْفِنِی مَؤُونَهَ عِبادِکَ وَ عِيالِی، فَإِنَّکَ وَلِیُّ ذلِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَمِنِّی».

پس مقداری از آب زمزم بیاشامد، واین دُعا را بخواند:

«آيِبُونَ تائِبُونَ عابِدُونَ لِرَبِّنا حامِدُونَ،إِلی رَبِّنا راغِبُونَ، إِلی اللهِ راجِعُونَ إِنْ شاءَ اللّهُ».

بخش دوّم: زیارت مزارهای متبرّکه مکّه مکرّمه

توضیحی کوتاه درباره مزارهای مکّه مکرّمه

یکی از اعمال مفید وسازنده که با تأکیدات فراوان مورد توجّه وتوصیه ائمّه اطهار وپیشوایان دین قرار گرفته، یاد گذشتگان وزیارت قبور آنان می باشد.

براین اساس محلّ مراقدی که در مکّه مشخص است و حجّاج محترم می توانند با حضور در کنار قبور آن بزرگواران یا از دور درک فیض نمایند، یادآوری می گردد:

۱ . قبرستان ابوطالب

اشاره

قبرستان ابوطالب که به آن حُجُون وجنّه المُعلّی نیز گفته می شود پس از بقیع اشرف مقابر است، و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) مکرّر به آنجا رفتوآمد داشته اند.

و در آنجا حضرت عبدمناف جدّ اعلای پیامبر، حضرت عبدالمطّلب جدّ پیامبر، حضرت ابو طالب عموی پیامبر، حضرت خدیجه همسر پیامبر، وعدّه ای از علمای بزرگ وجمع بسیاری از مؤمنین، مدفون می باشند.

وبنابر قولی مدفن والده مکرّمه حضرت نبیّ اکرم «آمنه بنت وهب» نیز در این قبرستان قرار دارد. گر چه مشهور این است که قبر آن جناب در أَبْواء بین مکّه و مدینه است.

زیارت عبد مناف (علیه السلام) جدّ اعلای پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السَّيِّدُ النَّبِيلُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْغُصْنُ الْمُثْمِرُ مِنْ شَجَرَهِ إِبْراهِيمَ الْخَلِيلِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا جَدَّ خَيْرِ الْوَری،

اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الْاَنْبِياءِ الْاَصْفِياءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الْاَوْصِياءِ الْاَوْلِياءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَ الْحَرَمِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ مَقامِ إِبْراهِيمَ،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صاحِبَ بَيْتِ اللهِ الْعَظِيمِ،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلى آبائِکَ الطّاهِرِينَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت عبدالمطّلب جدّ پيغمبر خدا (صلی الله عليه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَ الْبَطْحاءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ ناداهُ هاتِفُ الْغَيْبِ بِأَکْرَمِ نِداء، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ إِبْراهِيمَ الْخَلِيلِ،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ الذَّبِيحِ إِسْماعِيلَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ أَهْلَکَ اللهُ بِدُعائِهِ أَصْحابَ الْفِيلِ، وَجَعَلَ کَيْدَهُمْ فِی تَضْلِيل، وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ، تَرْمِيهِمْ بِحِجارَه مِنْ سِجِّيل، فَجَعَلَهُمْ کَعَصْف مَأْکُول، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ تَضَرَّعَ فِی حاجاتِهِ إِلَى اللهِ، وَتَوَسَّلَ فِی دُعائِهِ بِنُورِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنِ اسْتَجابَ اللهُ دُعاءَهُ،وَنُودِیَ فِی الْکَعْبَهِ، وَبُشِّرَ بِالْإِجابَهِ فِی دُعائِهِ، وَأَسْجَدَ اللهُ الْفِيلَ إِکْراماً وَإِعْظاماً لَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ أَنْبَعَ اللهُ لَهُ الْماءَ حَتّى شَرِبَ وَارْتَوى فِی الْأَرْضِ الْقَفْراءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الذَّبِيحِ وَأَبَا الذَّبِيحِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ساقِیَ الْحَجِيجِ وَحافِرَ زَمْزَمَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ جَعَلَ اللهُ مِنْ نَسْلِهِ سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ وَخَيْرَ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرَضِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ طافَ حَوْلَ الْکَعْبَهِ وَجَعَلَهُ سَبْعَهَ أَشْواط ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ رَأى فِی

الْمَنامِ سِلْسِلَهَ النُّورِ وَعَلِمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا شَيْبَهَ الْحَمْدِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلى آبائِکَ وَأَجْدادِکَ وَأَبْنائِکَ جَمِيعاً وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت حضرت ابوطالب عموی گرامی پيامبر (صلی الله عليه وآله) و پدر بزرگوار اميرمؤمنان (عليه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَ الْبَطْحاءِ وَابْنَ رَئِيسِها، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ الْکَعْبَهِ بَعْدَ تَأْسِيسِها، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا کافِلَ الرَّسُولِ وَناصِرَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا عَمَّ الْمُصْطَفى وَأَبَا الْمُرْتَضى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا بَيْضَهَ الْبَلَدِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الذّابُّ عَنِ الدِّينِ، وَالْباذِلُ نَفْسَهُ فِی نُصْرَهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلى وَلَدِکَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت حضرت خديجه، همسر گرامی پيامبر اکرم (صلی الله عليه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا زَوْجَهَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا أُمَّ فاطِمَهَ الزَّهْراءِ سَيِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا أَوَّلَ الْمُؤْمِناتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا مَنْ أَنْفَقَتْ مالَها فِی نُصْرَهِ سَيِّدِ الْأَنْبِياءِ، وَنَصَرَتْهُ مَااسْتَطاعَتْ وَدافَعَتْ عَنْهُ الْأَعْداءَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا مَنْ سَلَّمَ عَلَيْها جَبْرَئِيلُ، وَبَلَّغَهَا السَّلامَ مِنَ اللهِ الْجَلِيلِ، فَهَنِيئاً لَکِ بِما أَوْلاکِ اللهُ مِنْ فَضْل، وَالسَّلامُ عَلَيْکِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت حضرت قاسم فرزند رسول اکرم (صلی الله عليه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَنا يا قاسِمَ بْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ نَبِيِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ حَبِيبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الْمُصْطَفى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلى مَنْ حَوْلَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ، رَضِیَ اللهُ تَعالى عَنْکُمْ وَأَرْضاکُمْ أَحْسَنَ الرِّضا، وَجَعَلَ الْجَنَّهَ مَنْزِلَکُمْ وَمَسْکَنَکُمْ وَمَأْويکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَيْکُمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

۲ . مزار شهدای فخّ

اشاره

در این مکان که نزدیک مسجد تنعیم است حدود صد نفر از فرزندان حضرت زهرا (علیها السلام) به دستور خلیفه عبّاسی«موسی الهادی» به شهادت رسیده، و به خاک سپرده شده اند با همان زیارت که امام زادگان زیارت می شوند، آنان زیارت می گردند:

مزار شهدای فخّ

«اَلسَّلامُ عَلی جَدِّکُمُ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ علی أَبیکُمُ الْمُرْتَضَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلَی السَّیِّدَیْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ،

اَلسَّلامُ عَلی خَدِیجَهَ اُمِّ الْمُؤْمِنِینَ اُمِّ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَهَ أُمِّ الاَْئِمَّهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی النُّفُوسِ الْفاخِرَهِ، بُحُورِالْعُلُومِ الزّاخِرَهِ، شُفَعائِی فِی الاْخِرَهِ، وَأَوْلِیائِی عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَی الْعِظامِ النَّخِرَهِ، أَئِمَّهِ الْخَلْقِ وَوُلاهِ الْحَقِّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّها الاَْشْخاصُ الشَّرِیفَهُ الطّاهِرَهُ الْکَرِیمَهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَمُصْطَفاهُ، وَأَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّهُ وَمُجْتَباهُ، وَأَنَّ الاِْمامَهَ فِی وُلْدِهِ إِلی یَوْمِ الدِّینِ، نَعْلَمُ ذلِکَ عِلْمَ الْیَقِینِ، وَنَحْنُ لِذلِکَ مُعْتَقِدُونَ، وَفِی نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ».

۳ . حِجر اسماعیل: در داخل مسجد الحرام کنار خانه کعبه حدّ فاصل رکن شمالی ورکن غربی، خانه حضرت اسماعیل بوده است که در آن قبر مبارک حضرت اسماعیل ومادرش هاجر وقبور جمع زیادی از پیامبران (علیهم السلام) قرار دارد. واز برخی روایات استفاده می شود که اطراف خانه کعبه قبور انبیای الهی فراوان است، که در این مکان زیارت می شوند.

اشاره

ومستحبّ است اِحرام حجّ تمتُّع در حِجر اسماعیل زیر ناودان رحمت انجام گیرد، و آن جا مکان دعا واستغفار وطلب رحمت وحاجت می باشد.

زیارت حضرت اسماعیل وهاجر (علیهما السلام) در حِجر اسماعیل

«اَلسَّلامُ عَلی سَیِّدِنا إِسْماعِیلَ ذَبِیحِ اللهِ ابْنِ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ الله اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللهِ وَابْنَ نَبِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللهِ وَابْنَ صَفِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَنْبَعَ اللهُ لَهُ بِئْرَ زَمْزَم حِینَ أَسْکَنَهُ أَبُوهُ بِواد غَیْرِ ذِی زَرْع عِنْدَ بَیْتِ اللهِ الْمُحَرَّمِ، وَاسْتَجابَ اللهُ فِیهِ دَعْوَهَ أَبِیهِ إِبْراهِیمَ حِینَ قالَ: " رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِواد غَیْرِ ذِی زَرْع عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ " ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ سَلَّمَ نَفْسَهُ لِلذَّبْحِ طاعَهً لاَِمْرِاللهِ تَعالی إِذْ قالَ لَهُ اَبُوهُ: " إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ماذا تَری قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللهُ مِنَ الصّابِرِینَ " ، فَدَفَعَ اللهُ عَنْهُ الذِّبْحَ وَفَداهُ بِذِبْح عَظِیم،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَعانَ أَباهُ عَلی بِناءِ الْکَعْبَهِ کَما قالَ اللهُ تَعالی: " وَإِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَإِسْمعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ " ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ مَدَحَهُ اللهُ تَعالی فِی کِتابِهِ بِقَوْلِهِ: " وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَکانَ رَسُولاً نَبِیّاً وَکانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاهِ وَالزَّکاهِ وَکانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیّاً " ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ

يا مَنْ جَعَلَ اللهُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ مُحَمَّداً سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ وَخاتَمَ النَّبِيِّينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلى أَبِيكَ إِبْراهِيمَ خَلِيلِ اللهِ، وَعَلى أَخِيكَ اِسْحقَ نَبِيِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلى جَمِيعِ أَنْبِياءِ اللهِ الْمَدْفُونِينَ بِهذِهِ الْبُقْعَهِ الْمُبارَكَهِ الْمُعَظَّمَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلى

أَمِّکَ الطّاهِرَهِ الصّابِرَهِ هاجَرَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، حَشَرَنَا اللهُ فِی زُمْرَتِکَمْ تَحْتَ لِواءِ مُحَمَّد صلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَلا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ

زِیارَتِکُمْ، وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

پس دو رکعت نماز زیارت بخوان، و ثوابش را به آن حضرت اهدا کن.

زیارت سایر انبیای عظام (علیهم السلام) در حجر اسماعیل

به نیّت زیارت ارواح طیّبه هریک از انبیای عظام الهی سلام الله علیهم اجمعین یا به نیّت زیارت تمامی آنان می خوانی زیارتی را که مرحوم کُلینی در کتاب شریف کافی، ومرحوم شیخ طوسی در تهذیب، وابن قولویه در کامل الزّیارات آورده اند. این زیارت که اوّل آن «اَلسَّلامُ عَلی أَوْلِیاءِ اللهِ وَأَصْفِیائِهِ...» می باشد، ودر فصل اوّل این کتاب به عنوان زیارت جامعه اوّل قرار داده شده، در زیارت همه مرقدهای متبرّکه جایز است، و پس از پایان آن بسیار بر محمَّد و آل محمَّد صلوات می فرستی، وبرای خود ومؤمنین ومؤمنات به هر نحو که بخواهی دعا می کنی.

بخش سوّم: اماکن متبرکه مکّه مکرّمه

اماکن متبرکه مکّه مکرّمه

مرکز جهانی اهل بیت علیه السلام

حدود حرم:

اطراف مکّه معظّمه، محدوده ای به عنوان حرم در نظر گرفته شده است، وحرم از هر جانب مکّه عبارت از آن حدّی است که نمی شود بدون احرام از آن حدّ گذشت، وخداوند متعال آن حدّ را محلّ امن برای انسان و حیوان و گیاهان قرار داده است. محدوده حرم از این قرار می باشد:

۱ . از جانب شمال مسجد تنعیم است، که در راه مدینه و حدود شش کیلومتر تا مسجدالحرام فاصله دارد.

۲ . از جانب جنوب محلّ اِضائَهُ لِبْن است، که سر راه یمن وفاصله آن تا مسجدالحرام حدود دوازده کیلومتر می باشد.

۳ . از جانب شرق جعرانه است که سر راه طائف قرار گرفته، ورسول اکرم (صلی الله علیه وآله) از این حدّ برای عمره مُحرم شدند.

۴ از جانب غرب منطقه حُدَیبیّه (شُمَیسی) می باشد، که در کنار راه سابق جدّه، و محل بیعت رضوان است.

حرم در فقه دارای احکامی است که حجّاج و واردین به این سرزمین باید

بدان توجّه نمایند، ودر کتب فقهیه و مناسک ذکر شده است.

برخی از مساجد شهر مکّه

در شهر مکّه علاوه بر مسجد الحرام مساجد تاریخی زیادی وجود دارد، که از آن جمله است:

۱ . مسجد جِنّ، که نزدیک بازار معروف به ابوسفیان است، و محلّ نزول سوره مبارکه جنّ بر پیامبر عظیم الشّأن می باشد، و سزاوار است در آن دو رکعت نماز تحیّت خوانده شود.

۲ . مسجد الرّایه، که بعد از فتح مکّه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) دستور دادند آنجا پرچم پیروزی را به پا داشتند، وبه این مناسبت آن جا مسجدی ساخته اند به نام مسجد الرّایه.

مسجد الحرام وخصوصیات کعبه

مسجد الحرام مسجدی است بسیار با عظمت که در فضیلت و شرافت بی نظیر می باشد، یک نماز در آن برابری می کند با صد هزار نماز در مساجد دیگر، پس بایستی وقت را غنیمت شمرده واز فضیلت های معنوی مسجدالحرام حدّاکثر بهره را بُرد.

کعبه در وسط مسجد الحرام قرار دارد با بنایی ساده ومکعب شکل، به ارتفاع حدود ۱۵ متر.

وچون کعبه را می بینی بگو:«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَظَّمَکِ وَشَرَّفَکِ وَجَعَلَکِ مَثابَةً لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَکاً وَهُدیً لِلْعالَمِینَ».

ارکان کعبه

رکن شرقی: که حجر الأسود در آن منصوب است.

رکن عراقی یا شمالی، بعد از در کعبه قرار دارد.

رکن غربی: در طواف از حِجر اسماعیل که می گذری به آن می رسی .

رکن جنوبی: که به نام رکن یمانی معروف است، بعد از رکن غربی ومحاذی رکن شرقی است، امام صادق (علیه السلام) فرمود:

رکن یمانی در ورود ما به بهشت می باشد. (مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۸ ، رکن یمانی در ورود ما به بهشت می باشد ۱)

حَجَر الأسود: سنگ سیاه رنگ بیضی شکلی است که در رکن شرقی کعبه قرار دارد، و به دست حضرت اِبراهیم (علیه السلام) نصب گردیده است. ارتفاع آن از سطح زمین یک متر ونیم می باشد.

مُلْتَزَم: نزدیک رکن یمانی مقابل در کعبه می باشد و آنجا جای دعا و استغفار است. ومستحبّ است انسان خود را به آنجا

چسبانده، واین دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ، وَهذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ...».

واز خدا طلب آمرزش نماید.

مُسْتَجار: همان ملتزم است و آن مکانی است که گناهکاران بدان جا پناه می برند.

ناودان رحمت: بالای کعبه در طرف حِجر اسماعیل قرار گرفته، وآنجا محلّ

نزول رحمت وجای تضرّع واستغفار است.

حَطِیم: محلّی است که بین درب کعبه وحجر الأسود قرار دارد، وحطیم نامیده اند چون در این جا مردم تلاش می کنند تا استلام حجر نموده وبیکدیگر فشار می آورند.

وبرخی گفته اند حطیم نام دیوار منحنی نیم دایره ای است که حِجر اسماعیل را محصور نموده، وما بین دو زاویه شمالی وغربی خانه کعبه به ارتفاع ۱/۳۱ متر وعرض ۱/۵۲ متر از بالا و ۱/۴۴ متر از پایین قرار دارد، وفاصله نهایی دیوار حِجر اسماعیل (حطیم) تا دیوار خانه از قسمت وسط حدود ده متر است.

حِجر اسماعیل:

بنایی است به شکل نیم دایره با دیواری به ارتفاع یک متر و ۳۰ سانتیمتر که در جانب شمالی کعبه قرار دارد، و قبر حضرت اسمعیل و هاجر، مادر آن حضرت در آن جا می باشد، وبنابر بعض روایات قبور جمعی از انبیا (علیهم السلام) هم در آن جا است.

مقام ابراهیم:

محلی است در نزدیک کعبه، به فاصله حدود ۱۳ متر، دارای گنبدی کوچک که با شیشه احاطه شده، و در آن سنگی قرار دارد، که گفته می شود حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام بر آن ایستاده، ومردم را به حجّ خدا دعوت کرده است، واثر پاهای مبارکش در آن پیدا می باشد، حجاج محترم نماز طواف خود را پشت این مقام بجای می آورند.

زمزم

نام چاه آبی است که خداوند به لطف خود در زیر پای حضرت اسماعیل جاری ساخت، و در طول تاریخ و پیش آمد حوادث، بارها مرمّت ولایروبی گردیده، وفعلاً آب آن نیز مورد استفاده حُجّاج بیت الله الحرام قرار می گیرد، و آب آن مورد توجّه خاصّ نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله) بوده است، و در طول تاریخ اسلام مؤمنین بدان تبرّک می جسته اند. آب زمزم، مبارک و موجب شفاست.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مدینه آب زمزم را درخواست می فرمودند. ودر روایت وارد شده: وقتی از آب زمزم نوشیدی، بگو:

«اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماًنافِعاً وَرِزْقاًواسِعاً وَشِفاءاًمِنْ کُلِّ داء وَسُقْم».

نوشیدن آب زمزم بعد از نماز طواف مستحب است.

صفا و مروه

صفا در سمت جنوب شرقی ومروه در سمت شمال شرقی کعبه قرار دارند.

منظره صفا ومروه بسیار زیبا و باشکوه می باشد، ومستحب است مردها قریب هفتاد متر از سعی را به طور «هَرْوَلَه» حرکت کنند، که حدود آن با رنگ وچراغ سبز مشخّص گردیده است.

شِعب ابی طالب

شعب ابی طالب در شمال شرقی مسجدالحرام و در نزدیکی صفا ومروهواقع شده، و محلّ ولادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و فاطمه زهرا (علیها السلام) است. خاندان بنی هاشم و عبدالمطلب در همین مکان زندگی می کرده اند و پس از بعثت توسط مشرکان حدود سه سال محاصره اقتصادی شدند. طبق نقل مورّخین

عده ای از سران قریش در دارالندوه گردآمدند و عهدنامه ای تنظیم و پیمان بستند که نسبت به فرزندان عبدالمطلب سختگیریوآنهاراتحریم اقتصادیوتحت اذیت و آزار قرار دهند، سرانجام بعد از گذشت سه سال از این پیمان پنج نفر از مشرکین پشیمان شده وعهدنامه را پاره کردند.

محلّ ولادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

در نزدیکی صفا و مروه می دانی است که در آنجا کتابخانه ای به نام «مکتبه مکّه المکرّمه» واقع شده، در این بقعه نور عالم تاب نبیّ اکرم (صلی الله علیه وآله) بر جهانیان تابید، ودر همین محل مدّتی در کنار مادرش آمنه زندگی نمود. حجّاج محترم این دعا را در این مکان مقدّس می خوانند:

«اَللّهُمَّ بِجاهِ نَبِیِّکَ الْمُصْطَفی، وَرَسُولِکَ الْمُرْتَضی، وَأَمینِکَ عَلی وَحْیِ السَّماءِ، طَهِّرْ قُلُوبَنا مِنْ کُلِّ وَصْف یُباعِدُنا عَنْ مُشاهَدَتِکَ وَمَحَبَّتِکَ، وَأَمِتْنا عَلی مُوالاهِ أَوْلِیائِکَ، وَمُعاداهِ أَعْدائِکَ، وَالشَّوْقِ إِلی لِقائِکَ، یا ذَاالْجَلالِ وَالْاِکْرام. اَللّهُمَّ إِنّی أَوْدَعْتُ فِی هـذَا الْمَحَلِّ الشَّرِیفِ مِنْ یَوْمِنا هذا إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ خالِصاً مُخْلِصاً، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

غار حِرا

جبل النور، اسم کوهی است در داخل شهر مکه، و در

آن غاری می باشد به نام غارِ حِرا که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) قبل از بعثت در آن به تفکّر و عبادت خداوند می پرداخت، و در هر فرصتی به سوی آن می شتافت، تا اینکه در ۲۷ رجب، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد، وبا آوردن آیات سوره علق "اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ " آن حضرت به نبوّت مبعوث شد. مناسب است اگر موفّق به دیدن غار حرا شدی، با خواندن دو رکعت نماز وخواندن زیارت آن حضرت از راه دور یاد زحمات طاقت فرسای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را گرامی داری.

کوه ثَوْر

کوهی است که در پایین شهر مکّه، تقریباً در دو فرسخی مسجدالحرام واقع شده، در آن کوه غاری است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در وقت مهاجرت به جانب مـدینه در آن پنهان شدند، و این کوه را جبل الثّور نامیده اند،از آن جهت که ثور بن عبد مناف زمانی در آن نزول کرده است.

مرحوم شیخ انصاری (رحمه الله) در مناسک این دعا را برای کوه ثور نقل کرده، که به قصد رجاء می خوانی:

«اَللّهُمَّ بِجاهِ مُحَمَّد وَأَمِينِهِ وَصِدِّيقِهِ يَسِّرْ اُمُورَنا، وَاشْرَحْ صُدُورَنا، وَنَوِّرْ قُلُوبَنا، وَاخْتِمْ بِالْخَيْرِ اُمُورَنا،اَللّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ

سِرِّی وَعَلانِيَتِی فَاقْبَلْ مَعْذِرَتِی، وَتَعْلَمُ حاجَتِی فَاَعْطِنِی سُؤْلِی، وَتَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی ذُنُوبِی، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَوْدَعْتُ فِی هذَا الْمَحَلِّ الشَّرِيفِ مِنْ يَوْمِنا هذا إِلی يَوْمِ الْقِيامَةِ خالِصاً مُخْلِصاً، أَنِّی أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

عَرَفات

سرزمین عرفات بیابان وسیع وهمواری است که در شمال مکّه در مسافت حدود ۲۱ کیلومتری واقع شده است، واز حدّ حرم خارج است.

عرفات سرزمینی است که آدم و حوّا (علیهما السلام) بعد از جدایی طولانی، در این سرزمین به یکدیگر رسیدند، ونسبت به هم آشنا وعارف گردیدند.

عرفات سرزمینی است که آدم در این سرزمین اعتراف به گناه خویش کرده است.

عرفات سرزمینی است که دعا در آن مستجاب است، کوه عرفات را «جبل الرّحمه» می گویند، وامام حسین (علیه السلام) دعای معروف عرفه را در کنار همین کوه خواندند.

وقوف در عرفات از ارکان حج می باشد، و مستحبّات و دعاهای مربوط به آن قبلاً گذشت.

مُزدَلفه (مشعرالحرام)

از انتهای مأزَمَین در سمت عرفات تا وادی مُحَسِّر در سمت مِنی، مُزدلفه یا مَشعرالحرام نامیده شده است، در سال های اخیر حدود مشعرالحرام علامت گذاری شده. وقوف به مشعر در شب دهم ذی حجّه بین الطّلوعین از ارکان حج می باشد، مستحبّات و ادعیه مربوط به مشعر قبلاً بیان شد.

مِنا

منا، سرزمینی است میان وادی مُحَسِّر و جمره عقبه که جزو حرم می باشد، و در فاصله کمی در جانب شرقی بین مکّه و مشعرالحرام قرار دارد. از جمره عقبه که حدّ نهایی مکّه است تا وادی محسّر در طرف مُزدلفه، منا است، وطول آن حدود

(۳۶۰۰ متر» می باشد.

یکی از جهاتی که این جا را منا گفته اند آن است که جبرئیل امین در این حصار به حضرت ابراهیم گفت از خدا تمنّیا و درخواست کن.

مسجد خَیفْ

از مساجد بسیار باعظمت است و در منا قرار دارد.

رمی جمرات، قربانی، حلق یا تقصیر وبیتوته شب یازدهم ودوازدهم، ودر بعض موارد شب سیزدهم ذی حجه از اعمالی است که باید در منا انجام شود. اعمال مستحبّ منا ومسجد خَیفْ قبلاً گذشت.

بخش چهارم: اماکن مقدّسه بین راه مکّه ومدینه

اماکن مقدّسه بین راه مکّه ومدینه

پایان بخش این قسمت یادی از اماکن ومَشاهد مقدّسه ای است که در مسیر راه مکّه ومدینه وجود دارد، مانند:

قبر عبدالله بن عبّاس در وادی طائف، قبر میمونه همسر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در سَرَف واقع در دو فرسخی مکه، قبر حوّا در جدّه، وآمنه در اَبواء، مسجد غدیر خم در نزدیکی جُحفه با فاصله سه میل یا دو میل از جُحفه، و قبور شهدا بدر در بدر، ومدفن عبدالله بن الحارث بن عبدالمطلب که در مراجعه از جنگ بدر در اثر زخم های زیادی شهید شد، و در «رَوحاء» ۱۷ کیلومتری مدینه به خاک سپرده شد.

مناسب است در خاتمه کتاب درباره برخی از آنها بطور خلاصه مطالبی را یادآور شویم:

مسجد غدیر خم:

غدیر خم در سه میلی جُحفه و به روایت دیگر در دو میلی آن واقع شده است.

مرحوم شیخ صدوق در «فقیه» از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که نماز در مسجد غدیر خم مستحبّ است.

اَبواء

اَبواء، نام قریه ای است در سیزده میلی میقات جُحفه، که مادر رسول خدا جناب آمنه بنت وهب پس از زیارت قبر همسرش عبدالله در مدینه، ومراجعت به سوی مکه در آن قریه مریض شد واز دنیا رفت، و در آن محل به خاک سپرده شد.

زیارت آمنه بنت وهب مادرگرامی حضرت رسول (صلی الله علیه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الطّاهِرَةُ الْمُطَهَّرَةُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ خَصَّهَا اللهُ بِأَعْلَی الشَّرَفِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ سَطَعَ مِنْ جَبِینِها نُورُ

سَیِّدِ الْاَنْبیاءِ، فَأَضاءَتْ بِهِ الْاَرْضُ وَالسَّماءُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ نَزَلَتْ لِاَجْلِهَا الْمَلائِکَهُ، وَضُرِبَتْ لَها حُجُبُ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ نَزَلَتْ لِخِدْمَتِهَا الْحُورُ الْعِینُ، وَسَقَیْنَها مِنْ شَرابِ الْجَنَّهِ، وَبَشَّرْنَها بِوِلادَهِ خَیْرِ الْاَنْبیاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ حَبیبِ اللهِ، فَهَنیئاً لَکِ بِما آتاکِ اللهُ مِنْ فَضْلٍ، وَالسَّلامُ عَلَیْکِ وَعَلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

بَدر

در رمضان سال دوّم هجری، جنگ بدر کبری در آنجا به وقوع پیوست که در جریان آن چهارده تن از اصحاب

آن حضرت به شهادت رسیدند، در زیارت آن شهدا می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الشُّهَداءُ الْمُؤْمِنُونَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ الْاِیمانِ وَالتَّوْحِیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ وَأَنْصارَ رَسُولِهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللهَ قَدِ اخْتارَکُمْ لِدِینِهِ وَاصْطَفاکُمْ لِرَسُولِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قَدْ جاهَدْتُمْ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَنَصَرْتُمْ لِدِینِ اللهِ وَسُنَّهِ رَسُولِهِ، وَجُدْتُمْ بِأَنْفُسِکُمْ دُونَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قُتِلْتُمْ عَلی مِنْهاجِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَجَزاکُمُ اللهُ عَنْ نَبِیِّهِ وَعَنِ الْاِسْلامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزاءِ، وَعَرَّفَنا فِی مَحَلِّ رِضْوانِهِ وَمَوْضِعِ إِکْرامِهِ مَعَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ، وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ حِزْبُ اللهِ، وَأَنَّ مَنْ حارَبَکُمْ فَقَدْ حارَبَ اللهَ، وَأَنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ الْفائِزِینَ، اَلَّذِینَ هُمْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ، فَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَهُ اللهِ وَالْمَلائِکَهِ وَالنّاسِ أَجْمَعِینَ، وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَ

بَرَکاتُهُ».

ربذه

«ربذه» در فاصله حدود ۲۰۰ کیلومتری شمال شرقی مدینه در کوه های حجاز غربی، بر خط طولی ۱۸-۴۱ و خط عرضی ۴۰-۲۴ قراردارد. نزدیک ترین راه برای رسیدن به آن، از راه قصیم به مدینه است که حدود ۷۰کیلومترازمدینه فاصله دارد. (میقات حج، ش ۴۸، ربـذه کجاست؟ سـید علی قاضـی عسـکر) جناب ابوذر غفاری و جمعی از صـحابه در آن جا مـدفون می باشند.ومستحبّ است ابوذر را به این عبارات زیارت کنید:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبا ذَرٍّ الْغِفارِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ،

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ قالَ فِی حَقِّهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ : ما أَقَلَّتِ الْغَبْراءُ وَلا أَظَلَّتِ الْخَضْراءُ عَلی ذِی لَهْجَه أَصْدَقَ مِنْ أَبِی ذَرّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ نَطَقَ بِالْحَقِّ، وَلَمْ یَخَفْ فِی اللهِ لَوْمَهَ لائِم، وَلا ظُلْمَ ظالِم، أَتَیْتُکَ زائِراً شاکِراً لِبَلائِکَ فِی الْإِسْلام، فَأَسْأَلُ اللهَ الَّذِی خَصَّکَ بِصِدْقِ اللَّهْجَهِ وَالْخُشُونَهِ فی ذاتِ اللهِ وَمُتابَعَهِ الْخَیِّرِینَ الْفاضِلِینَ أَنْ یُحْیِیَنِی حَیاتَکَ، وَیُمِیتَنِی مَماتَکَ ، وَیَحْشُرَنِی مَحْشَرَکَ، عَلی إِنْکارِ ما أَنْکَرْتَ، وَمُنابَذِهِ مَنْ نابَذْتَ، جَمَعَ اللهُ بَیْنَنا وَبَیْنَکَ وَبَیْنَ رَسُولِهِ وَآلِهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ فِی مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ، وَالسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

اعمال و ادعیه مدینه منوره

آداب سفر

آداب و ادعیه سفر

مرکز تحقیقات حج

آداب و ادعیه سفر بسیار است، و ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ وصیّت: مستحب است انسان قبل از شروع به سفر وصیّت کند، خصوصاً نسبت به حقوق واجبه و ادای دُیون. در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز درباره وصیّت کردن به ویژه برای کسی که قصد سفر دارد، تأکید زیادی شده است.

۲ آگاه نمودن برادران دینی وآشنایان: از پیغمبراکرم (صلی الله علیه وآله) روایت شده که فرمودند: از

حقوق مسلمان بر برادر دینی خود، یکی این است که هرگاه خواست سفر کند آنان را مطّلع سازد، و او بر برادران ایمانی حق دارد که پس از مراجعت به دیدارش بیایند.

۳ دعای سفر: مجلسی در تحفه الزائر می فرماید: مستحب است که پیش از مسافرت غسل کند، و بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ إلاّ بِاللهِ وَعَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللهِ وَالصّادِقِینَ عَنِ اللهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ. اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِی وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِی وَنَوِّرْ بِهِ قَبْرِی. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزاً وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَآفَه وَعاهَه وَسُوء مِمّا أَخافُ وَأَحْذَرُ، وَطَهِّرْ قَلْبِیوَجَوارِحِی وَعِظامِی وَدَمِی وَشَعْرِی وَبَشَرِی وَمُخِّی وَعَصَبِی وَما أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّی. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی شاهِداً یَوْمَ حاجَتِی وَفَقْرِی وَفاقَتِی إِلَیْکَ یا رَبَّ الْعالَمِینَ، "إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ء قَدِیرٌ " ».

۴ خانواده خود را جمع کند و دو رکعت (و بنابر قولی چهار رکعت) نمازبگزارد، در رکعت اوّل حمد و سوره توحید و در رکعت دوّم حمد و سوره قدر را بخواند، و بعد از نماز تسبیحات حضرت زهراء (علیها السلام) را بگوید و از خداوند طلب خیر کند به این کیفیت که بگوید: «أَسْتَخِیرُ اللهَ بِرَحْمَتِهِ خِیَرَهً فِی عافِیَه»، و آیه الکرسی را بخواند، و حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و صلوات و تحیّات بر حضرت رسول و آل او بفرستد، و بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ الْیَوْمَ نَفْسِی وَأَهْلِی وَمالِی وَوُلْدِی وَمَنْ کانَ مِنِّی بِسَبِیلِ الْإِیمانِ الشّاهِدَ مِنْهُمْ وَالْغائِبَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنا بِحِفْظِ الْإِیمانِ وَاحْفَظْ عَلَیْنا. اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِی رَحْمَتِکَ وَلا تَسْلُبْنا فَضْلَکَ إِنّا إِلَیْکَ راغِبُونَ. اَللّهُمَّ إِنّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفَرِ وَکَ آبَهِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الْأَهْلِ وَالْمالِ وَالْوَلَدِ فِی الدُّنْیا

وَالاْـخِرَهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَتَوَجَّهُ إِلَيْـكَ هـذَا التَّوَجُّهَ طَلَباًلِمَرْضاتِـكَ وَتَقَرُّباًإِلَيْـكَ،اَللّهُمَّ فَبَلِّغْنِى مـا أُؤَمِّلُهُ وَأَرْجُوهُ فِيكَ وَفِى أَوْلِيائِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

و اگر خواست بگويد:

«اَللّهُمَّ إِنِّى خَرَجْتُ فِى وَجْهِى هـذا بِلاـ ثِقَه مِنِّى لِغَيْرِكَ، وَلا رَجاء يَأْوِى بِى إِلاّ إِلَيْكَ، وَلا قُوَّه اَتَّكِلُ عَلَيْها، وَلا حِيلَه اَلْجَأُ إِلَيْها إِلاّ طَلَبَ رِضاكَ وَابْتِغاءَ رَحْمَتِكَ وَتَعَرُّضاً لِثَوابِكَ وَسُـكُوناً إِلى حُسْنِ عائِدَتِكَ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِما سَـبَقَ لِى فِى عِلْمِكَ فِى وَجْهِى مِمّا أُحِبُّ وَأَكْرَهُ. اَللّهُمَّ فَاصْرِفْ عَنِّى مَقادِيرَ كُلِّ بَلاء وَمَقْضِىَّ كُلِّ لأْواء، وَابْسُطْ عَلَىَّ كَنَفاً مِنْ رَحْمَتِكَ وَلُطْفًا مِنْ عَفْوِكَ وَحِرْزاً مِنْ حِفْظِـكَ وَسَـعَهً مِنْ رِزْقِـكَ وَتَماماً مِنْ نِعْمَتِـكَ وَجِماعاً مِنْ مُعافاتِـكَ، وَوَفِّقْ لِى يـارَبِّ فِيهِ جَمِيعَ قَضائِـكَ عَلى مُوافَقَهِ هَوایَ وَحَقِيقَهِ أَمَلِى، وَادْفَعْ عَنِّى ما أَحْذَرُ وَما لا أَحْذَرُ

عَلى نَفْسِـى مِمّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّى، وَاجْعَلْ ذلِكَ خَيْراً لِى لِاخِرَتِى وَدُنْيایَ مَعَ ما أَسْأَلُكَ أَنْ تَخْلُفَنِى فِيمَنْ خَلَّفْتُ وَرائِى مِنْ وُلْدِى وَأَهْلِى وَمـالِى وَإِخْوانِى وَجَمِيعِ حُزانَتِى بِأَفْضَـلِ مـا تَخْلُفُ فِيهِ غائِباً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِى تَحْصِـينِ كُلِّ عَوْرَه وَحِفْظِ كُلِّ مَضِـيعَه وَتَمامِ كُلِّ نِعْمَه وَدِفاعِ كُلِّ سَـيِّئَه وَكِفايَهِ كُلِّ مَحْـذُور وَصَـرْفِ كُلِّ مَكْرُوه وَكَمالِ ما تَجْمَعُ لِى بِهِ الرِّضا وَالسُّرُورَ فِى الـدُّنْيا وَالْاخِرَهِ، ثُمَّ ارْزُقْنِى ذِكْرَكَ وَشُـكْرَكَ وَطاعَتَكَ وَعِبادَتَكَ حَتّى تَرْضـى وَبَعْدَ الرِّضا. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْـتَوْدِعُكَ الْيَوْمَ دِينِى وَنَفْسِى وَمالِى وَأَهْلِى وَذُرِّيَّتِى وَجَمِيعَ إِخْوانِى. اَللّهُمَّ احْفَظِ الشّاهِـدَ مِنّا وَالْغائِبَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنا وَاحْفَظْ عَلَيْنا. اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِى جِوارِكَ وَلا تَسْـلُبْنا نِعْمَتَكَ وَلا تُغَيِّرْ ما بِنا مِنْ نِعْمَه وَعافِيَه وَفَضْل».

۵ روايت شده كه مسافر پيش از سـفر، سوره حمد و "قُل أَعوذُ بِرَبِّ النّاس " و "قُل أَعوذُ بِرَبِّ الفَلَق " و آيهُ الكُرسـى و سوره "إِنّا أَنزَلناهُ فِى لَيلَهِ

القَدْرِ " و آيات ۱۹۱ تا ۱۹۴ سوره آل عمران را كه از اين قرار است بخواند:

" إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ لَايات لِأُولِی الْأَلْبابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ قِياماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النّارِ * رَبَّنا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَما لِلظّالِمِينَ مِنْ أَنْصار * رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يُنادِی لِلْإِيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَ آمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَكَفِّرْ عَنّا سَيِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ * رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِكَ وَلاتُخْزِنا يَوْمَ الْقِيامَهِ إِنَّكَ لاتُخْلِفُ الْمِيعاد " .

سپس بگويد:

«اَللّهُمَّ بِكَ يَصُولُ الصّائِلُ وَبِقُدْرَتِكَ يَطُولُ الطّائِلُ وَلاحَوْلَ لِكُلِّ ذِی حَوْل إِلاّ بِكَ وَلاقُوَّهَ يَمْتَلِدُها ذُو قُوَّه إِلاّ مِنْكَ، أَسْأَلُكَ بِصِفْوَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَخِيَرَتِكَ مِنْ بَرِيَّتِكَ مُحَمَّد نَبِيِّكَ وَعِتْرَتِهِ وَسُلالَتِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلامُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَعَلَيْهِمْ، وَاكْفِنِی شَرَّ هذَا الْيَوْمِ وَضُرَّهُ، وَارْزُقْنِی خَيْرَهُ ويُمْنَهُ، وَاقْضِ لِی فِی مُتَصَرِّفاتِی بِحُسْنِ الْعاقِبَهِ وَبُلُوغِ الْمَحَبَّهِ وَالظَّفَرِ بِالاُْمْنِيَّهِ وَكِفايَهِ الطّاغِيَهِ الْغَوِيَّهِ وَكُلِّ ذِی قُدْرَه لِی عَلی اَذِيَّه، حَتّی اَكُونَ فِی جُنَّه وَعِصْمَه مِنْ كُلِّ بَلاء وَنِقْمَه، وَأَبْدِلْنِی فِيهِ مِنَ الْمَخاوِفِ أَمْناً وَمِنَ الْعَوائِقِ فِيهِ يُسْراً، حَتّی لايَصُدَّنِی صادٌّ عَنِ الْمُرادِ وَلايَحُلَّ بِی طارِقٌ مِنْ اَذَی الْعِبادِ، إِنَّكَ عَلی كُلِّ شَیْ ء قَدِيرٌ، وَالاُْمُورُ إِلَيْكَ تَصِيرُ، يامَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَهُوَالسَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

۶ سپس با خانواده وداع كند، و بر درِ خانه بايستد، و تسبيح حضرت فاطمه زهرا (عليها السلام) را بگويد، وسوره حمد و آيه الكرسی را از جلو و از طرف راست و چپ بخواند، و بگويد:

«اَللّهُمَّ إِلَيْكَوَجَّهْتُ وَجْهِی وَعَلَيْكَ خَلَّفْتُ أَهْلِی وَمالِی وَما خَوَّلْتَنِی وَقَدْ وَثِقْتُ بِكَ، فَلا تُخَيِّبْنِی يا مَنْ لايُخَيِّبُ مَنْ أَرادَهُ

وَلا يُضَيِّعُ مَنْ حَفِظَهُ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وآلِهِ وَاحْفَظْنِی فِیما غِبْتُ عَنْهُ وَلاتَكِلْنِی إلی نَفْسِی یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ بَلِّغْنِی ما تَوَجَّهْتُ لَهُ وَسَبِّبْ لِیَ الْمُرادَ وَسَخِّرْ لِی عِبادَكَ وَبِلادَكَ وَارْزُقْنِی زِیارَةَ نَبِیِّكَ وَوَلِیِّكَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَجَمِیعِ أَهْلِ بَیْتِهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلامُ، وَمُدَّنِی مِنْكَ بِالْمَعُونَةِ فِی جَمِیعِ أَحْوالِی، وَلاتَكِلْنِی إلی نَفْسِی وَلا إلی غَیْرِی فَأَكِلَّ وَأَعْطَبَ، وَزَوِّدْنِی التَّقْوی، وَاغْفِرْلِی فِی الْآخِرَةِ وَالْأُولی. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی أَوْجَهَ مَنْ تَوَجَّهَ إلَیْكَ».

و باز می گویی:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَی اللهِ وَاسْتَعَنْتُ بِاللهِ وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِی إلَی اللهِ وَفَوَّضْتُ أَمْرِی إلَی اللهِ رَهْبَةً مِنَ اللهِ وَرَغْبَةً إلَی اللهِ وَلامَلْجَأَ وَلامَنْجا وَلا مَفَرَّ مِنَ اللهِ إلاّ إلَی اللهِ، رَبِّ آمَنْتُ بِكِتابِكَ الَّذِی أَنْزَلْتَ وَبِنَبِیِّكَ الَّذِی أَرْسَلْتَ لِأَنَّهُ لایَأْتِی بِالْخَیْرِ إلهِی إلاّ أَنْتَ، وَلا یَصْرِفُ السُّوءَ إلاّ أَنْتَ، عَزَّ جارُكَ وَجَلَّ ثَناؤُكَ وَتَقَدَّسَتْ أَسْماؤُكَ وَعَظُمَتْ آلاؤُكَ وَلا إلهَ غَیْرُكَ».

روایت شده: «هر کس هنگام صبح این دعا را بخواند و از خانه بیرون رود، تا شام بلایی به او نرسد تا به خانه برگردد، و اگر شام شود و این دعا را بخواند، بلایی به او نرسد تا صبح به منزل خود بازگردد.» (بحار، ج ۷۶، ص ۲۴۱)

۷ پس از آن سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» را یازده مرتبه، و سوره «إنّا أَنْزَلْناهُ» و «آیه الکرسی» و سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را بخواند، و بعد دست بر بدن خود بکشد، و در لحظه سوار شدن به وسیله نقلیه بگوید: " سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لنا هذا وَما كُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ " (زخرف : ۱۳) ، پس هفت مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلهِ وَلا إلهَ إلاَّ اللهُ».

۸ قبل از مسافرت

صدقه دهد به هرچه ممکن باشد. «روایت شده: مردی از اصحاب امام باقر (علیه السلام) هنگامی که اراده سفر کرد، خدمت آن حضرت آمد تا خدا حافظی کند، حضرت به او فرمود: پدرم علیّ بن الحسین (علیهما السلام) هرگاه آهنگ سفر می کرد، سلامتی خود را با صدقه دادن از خداوند می خرید، و چون از سفر به سلامت مراجعت می کرد، خدا را شکر کرده و صدقه می داد. (بحار، ج ۷۶، ص ۲۳۱ ؛ ج ۹، ص ۲۳۳»

بعد از دادن صدقه بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی اشْتَرَیْتُ بِهذِهِ الصَّدَقَهِ سَلامَتِی وَسَلامَهَ سَفَرِی وَما مَعِی، فَسَلِّمْنِی وَسَلِّمْ ما مَعِی وَبَلِّغْنِی وَبَلِّغْ ما مَعِی بِبَلاغِکَ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ».

پس بگوید:

«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ، سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرَضِینَ السَّبْعِ وَما فِیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ، وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ. اَللّهُمَّ کُنْ لِی جاراً مِنْ کُلِّ جَبّار عَنِید وَمِنْ کُلِّ شَیْطان مَرِید، بِسْمِ اللهِ دَخَلْتُ وَبِسْمِ اللهِ خَرَجْتُ. اَللّهُمَّ إِنِّی اُقَدِّمُ بَیْنَ یَدَیْ نِسْیانِی وَعَجَلَتِی بِسْمِ اللهِ وَما شاءَ اللهُ فِی سَفَرِی هذا ذَکَرْتُهُ أَمْ نَسِیْتُهُ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْمُسْتَعانُ عَلَی الاُْمُورِ کُلِّها وَأَنْتَ الصّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَالْخَلِیفَهُ فِی الْأَهْلِ. اَللّهُمَّ هَوِّنْ عَلَیْنا سَفَرَنا وَاطْوِ لَنَاالْأَرْضَ وَسَیِّرْنا فِیها بِطاعَتِکَ وَطاعَهِ رَسُولِکَ. اَللّهُمَّ أَصْلِحْ لَنا ظَهْرَنا وَبارِکْ لَنا فِیما رَزَقْتَنا وَقِنا عَذابَ النّارِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفَرِ وَکَ آبَهِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الْأَهْلِ وَالْمالِ وَالْوَلَدِ. اَللّهُمَّ أَنْتَ عَضُدِی وَناصِرِی. اَللّهُمَّ اقْطَعْ عَنِّی بُعْدَهُ وَمَشَقَّتَهُ وَاصْحَبْنِی فِیهِ وَاخْلُفْنِی فِی أَهْلِی بِخَیْر وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّهَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».

و هنگامی که سوار بر وسیله نقلیه شد،

بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِلْإِسْلامِ وَمَنَّ عَلَیْنا بِمُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، " سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَما کُنّا لَهُ

مُقْرِنِینَ وَإِنّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ " ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْحامِلُ عَلَی الظَّهْرِ وَالْمُسْتَعانُ عَلَی الْأَمْرِ، اَللّهُمَّ بَلِّغْنا بَلاغاً یَبْلُغُ إِلی خَیْرِ بَلاغ وَیَبْلُغُ إِلی مَغْفِرَتِکَ وَرِضْوانِکَ. اَللّهُمَّ لا طَیْرَ إِلاّ طَیْرُکَ وَلا خَیْرَ إِلاّ خَیْرُکَ وَلاحافِظَ غَیْرُکَ».

۹ ازامام صادق (علیه السلام) منقول است کسی که در سفر هر شب آیه الکرسی را بخواند، خود و آنچه با اوست سالم بماند. (مکارم الاخلاق، ص ۲۶۶ ؛ بحار، ج ۷۶، ص ۲۵۲)

۱۰ در سفر این دعا را بخواند تا در امان پروردگار باشد:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَإِلَی اللهِ وَفِی سَبِیلِ اللهِ. اَللّهُمَّ إِلَیْکَ أَسْلَمْتُ نَفْسِی، وَإِلَیْکَ وَجَّهْتُ وَجْهِی، وَإِلَیْکَ فَوَّضْتُ أَمْرِی، فَاحْفَظْنِی بِحِفْظِ الْإِیمانِ مِنْ بَیْنِ یَدَیَّ وَمِنْ خَلْفِی وَعَنْ یَمِینِی وَعَنْ شِمالِی وَمِنْ فَوقِی وَمِنْ تَحْتِی وَادْفَعْ عَنِّی بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ، فَإِنَّهُ لاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».

۱۱ بر زائران محترم سزاوار است بیش از دیگران

به اخلاص در اعمال و مراقبت از حدود الهی اهتمام

داشته باشند، زیرا گذشته از اینکه به مهمانی پروردگار می روند، و مهمان باید رضایت صاحب خانه را فراهم

آورد، طبق حدیث شریف: «کُونُوا لَنا زَیْناً وَلا تَکُونُوا عَلَیْنا شَیْناً»، (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۸) باید آیینه تمام نمای اسلام ناب محمّدی باشند، و لازم است مراقب اعمال خود بوده، و به نمازهای واجب در اوّل وقت اهتمام بیشتری دهند، در جماعات برادران اهل سنّت شرکت کنند، تا از ثواب جماعت بهره مند شوند، و خدای نخواسته نباید بعضی افراد ناآگاه کاری کنند که در شأن یک زائر ایرانی نبوده و

موجب نفرت دیگران گردد، و در نتیجه اعمـال صالحه سایرین را هم تحت الشّعاع قرار دهـد. خداونـد به همه ما توفیق دهـد تا بتوانیم به وظایف دینی خود عمل نماییم و آنگونه باشیم که خداوند فرموده است.

۱۲ در سفر تأکید شده که مسافر بعد از هر نماز، سی مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ».

۱۳ اخلاق حسنه و کمک به یکدیگر: در سفر لازم است به همراهـان کمک کرده، و در انجام کارها پیشقدم بوده، و از برآوردن احتیاجات دیگران روگردان نباشد، تا خداوند متعال او را از گرفتاری های دنیا و آخرت نجات دهد، در حدیث آمده است: در سفر، بدترین افراد آن کسی است که بتواند به دیگران کمک نماید ولی کوتاهی کند و منتظر کمک دیگران باشد. هم چنین اکیداً سفارش شـده که بـا دوستان و همراهـان، با اخلاق خوب وخوش، برخوردنموده و به آنان کمک نماییم، وبه ویژه در مشکلات و سختی ها صبور و بردبار باشیم.

فصل اوّل: ادعیه و زیارات

ادعیه و زیارات مشترکه

تعقیبات مشترکه نمازهای روزانه»:

از مصباح شیخ طوسی (رحمه الله) و غیره نقل شده هرگاه سلام نماز را دادی، سه مرتبه اَللهُ أَكْبَر بگو، و در هر یک دست ها را تا محاذی گوش ها بلند کن و سپس بگو:

«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ إِلهاً واحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَلا نَعْبُدُ إِلاّ إِيّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، رَبُّنا وَرَبُّ آباءِنَا الأَوَّلِينَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَأَعَزَّ جُنْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي، وَهُوَ حَيٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ

الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَی ء قَدِیرٌ».

پس بگو:

«أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ وَاَتُوبُ إِلَیْهِ».

آنگاه بگو:

«اَللّهُمَّ اهْدِنِی مِنْ عِنْدِکَ ، وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ ، وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِکَ ، وَأَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکاتِکَ، سُبْحانَکَ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اِغْفِرْ لِی ذُنُوبِی کُلَّها جَمِیعاً، فَإِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ کُلَّها جَمِیعاً إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ کُلِّ خَیْر أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ کُلِّ شَرّ أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ عافِیَتَکَ فِی أُمُورِی کُلِّها، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیا وَعَذابِ الْآخِرَهِ، وَأَعُوذُ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَعِزَّتِکَ الَّتِی لا تُرامُ وَقُدْرَتِکَ الَّتِی لا یَمْتَنِعُ مِنْها شَیْ ءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَمِنْ شَرِّ الْأَوْجاعِ کُلِّها وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دابَّه أَنْتَ آخِذٌ بِناصِیَتِها، إِنَّ رَبِّی عَلی صِراط مُسْتَقِیم، وَلاحَوْلَ وَلا قُوَّهَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ، تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیراً».

پس تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) را می گویی، و پیش از آنکه از جای خود حرکت کنی ده مرتبه بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، إِلهاً واحِداً أَحَداً

فَرْداً صَمَداً لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَهً وَلا وَلَداً».

و برای این تهلیل، به خصوص در تعقیب نماز صبح و شام و هنگام طلوع و غروب آفتاب، فضیلت بسیار وارد شده است، پس می گویی:

«سُبْحانَ اللهِ کُلَّما سَبَّحَ اللهَ شَیْ ءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أَنْ یُسَبَّحَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ کُلَّما حَمِدَ اللهَ شَیْ ءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أَنْ یُحْمَدَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَلا

إلهَ إلاَّ اللهُ كُلَّما هَلَّلَ اللهَ شَیْ ءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أنْ یُهَلَّلَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَاللهُ أَکْبَرُ کُلَّما کَبَّرَ اللهَ شَیْ ءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أَنْ یُکَبَّرَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إلهَ إلاَّ اللهُ وَاللهُ أَکْبَرُ عَلی کُلِّ نِعْمَه أَنْعَمَ بِها عَلَیَّ وَعَلی کُلِّ أَحَد مِنْ خَلْقِهِ مِمَّنْ کانَ أَوْ یَکُونُ إلی یَوْمِ الْقِیامهِ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَسْأَلُکَ مِنْ خَیْرِ ما أَرْجُو وَخَیْرِ ما لا أَرْجُو، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ ما أَحْذَرُ وَمِنْ شَرِّ ما لا أَحْذَرُ».

پس می خوانی سوره حمد و آیه الکرسی " وَشَهِدَ اللهُ { وآیه "قُلِ اللّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْكِ " و آیه سخره (و آن سه آیه است از سوره اعراف که اوّل آن " إنَّ رَبَّکُمُ اللهُ " و آخر آن " مِنَ الْمُحْسِنِینَ " است، پس سه مرتبه می گویی:

سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِین " .

سپس سه مرتبه می گویی:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجاً وَمَخْرَجاً وَارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَیْثُ

لا أَحْتَسِبُ».

واین دعایی است که جبرئیل تعلیم حضرت یوسف) علیه السلام) کرد هنگامی که در زندان بود، پس محاسن خود را به دست گیر، و کف دست چپ را به آسمان گرفته، هفت مرتبه بگو:

« یا رَبَّ مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَعَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّد».

به همان حال سه مرتبه بگو:

«یا ذَا الْجَلالِ وَالاِْکْرامِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْنِی وَأَجِرْنِی مِنَ النّارِ».

پس می خوانی دوازده مرتبه " قُلْ

هُوَ اللهُ أَحَدٌ " را و می گویی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَکْنُونِ الْمَخْزُونِ الطّاهِرِ الطُّهْرِ الْمُبارَکِ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظِیم وَسُلْطانِکَ الْقَدِیم، یا واهِبَ الْعَطایا وَیا مُطْلِقَ الْاُسارى وَیا فَکّاکَ الرِّقابِ مِنَ النّارِ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَأَنْ تُخْرِجَنِی مِنَ الدُّنْیا سالِماً وَتُدْخِلَنِی الْجَنَّهَ آمِناً، وَأَنْ تَجْعَلَ دُعائِی اَوَّلَهُ فَلاحاً وَأَوْسَطَهُ نَجاحاً وَآخِرَهُ صَلاحاً، إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ الْغُیُوبِ».

و در صحیفه علویّه است که در تعقیب هر فریضه بخوان :

«یا مَنْ لا یَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْع ، یا مَنْ لا یُغَلِّطُهُ السّائِلُونَ یا مَنْ لا یُبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحِّینَ، أَذِقْنِی بَرْدَ عَفْوِکَ وَحَلاوَهَ رَحْمَتِکَ وَمَغْفِرَتِکَ».

و نیز می گویی:

«إِلهِی هـذِهِ صَلاتِی صَلَّیْتُها لا لِحاجَه مِنْکَ إِلَیْها وَلا رَغْبَه مِنْکَ فِیها إِلاّ تَعْظِیماً وَطاعَهً وَإِجابَهً لَکَ إِلى ما أَمَرْتَنِی بِهِ، إِنْ کانَ فِیهاخَلَلٌ أَوْ نَقْصٌ مِنْ رُکُوعِها أَوْ سُجُودِها فَلا تُؤاخِذْنِی وَتَفَضَّلْ عَلَیَّ بِالْقَبُولِ وَالْغُفْرانِ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و نیز بعد از هر نماز این دعا را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تقویت حافظه تعلیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمود، می خوانی:

«سُبْحانَ مَنْ لا یَعْتَدِی عَلى أَهْلِ مَمْلَکَتِهِ، سُبْحانَ مَنْ لا یَأْخُذُ أَهْلَ الْاَرْضِ بِأَلْوانِ الْعَذابِ، سُبْحانَ الرَّءُوفِ الرَّحِیمِ، اَللّهُمَّ اجْعَلْ لِی فِی قَلْبِی نُوراً وَبَصَراً وَفَهْماً وَعِلْماً، إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَیْ ء قَدِیرٌ».

و در البلد الأمین است که سه مرتبه بعد از هر نماز بگو:

«اُعِیذُ نَفْسِی وَدِینِی وَأَهْلِی وَمالِی وَوُلْدِی وإِخْوانِی فِی دِینِی وَما رَزَقَنِی رَبِّی وَخَواتِیم عَمَلِی وَمَنْ یَعْنِینِی أَمْرُهُ بِاللهِ الْواحِدِ الْاَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی " لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ " ، وَ " بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ وَمِنْ شَرِّ غاسِق

إِذا وَقَبَ وَمِنْ شَرِّ النَّفّاثاتِ فِی الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حاسِد إِذا حَسَدَ " ، وَ " بِرَبِّ النّاسِ مَلِکِ النّاسِ إِلهِ النّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنّاسِ "».

و از شیخ شهید نقل شده است که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) فرموده: هر کس بخواهد خدا او را در قیامت بر اعمال بدش مطّلع نگرداند و دیوان گناهانش نگشاید، بعد از هر نماز این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَکَ أَرْجی مِنْ عَمَلِی ، وَإِنَّ رَحْمَتَکَ أَوْسَعُ مِنْ ذَنْبِی. اَللّهُمَّ إِنْ کانَ ذَنْبِی عِنْدَکَ عَظِیماً فَعَفْوُکَ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِی. اَللّهُمَّ إِنْ لَمْ اَکُنْ أَهْلًا تَرْحَمَنِی فَرَحْمَتُکَ أَهْلٌ أَنْ تَبْلُغَنِی وَتَسَعَنِی،لِأَنَّها وَسِعَتْ کُلَّ شَی ء بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و از ابن بابویه (رحمه الله) نقل شده است که فرموده: چون از تسبیح حضرت فاطمه (علیها السلام) فارغ شوی، بگو:

«اَللّهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ، وَمِنْکَ السَّلامُ، وَلَکَ السَّلامُ، وَإِلَیْکَ یَعُودُ السَّلامُ، " سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ، وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ " ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَی الْأَئِمَّهِ الْهادِینَ الْمَهْدِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلی جَمِیعِ أَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِکَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیّ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ باقِرِ عِلْمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدالصّادِقِ،اَلسَّلامُ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَر الْکاظِمِ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ الْجَوادِ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّد الْهادِی، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ الزَّکِیِّ الْعَسْکَرِیِّ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْقائِمِ الْمَهْدِیّ ، صَلَواتُ

اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

پس هر حاجت که داری از خدا بخواه. شیخ کفعمی فرموده: بعد از هر نماز می گویی:

«رَضِيتُ بِاللهِ رَبّاً، وَبِالْاِسْلامِ دِيناً، وَبِمُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيّاً وَبِعَلِيّ إِماماً وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعِلِيّ وَمُحَمَّد وَجَعْفَر وَمُوسى وَعَلِيّ وَمُحَمَّدوَعَلِيّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّد الْخَلَفِ الصّالِحِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ أَئِمَّةً وَسادَةً وَقادَةً، بِهِمْ أَتَوَلّى وَمِنْ أَعْدائِهِمْ أَتَبَرَّأُ».

پس سه مرتبه بگو:

«اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعافِيَهَ وَالْمُعافاهَ فِى الدُّنْيا وَالْاخِرَهِ».

دعای کمیل

این دعا از دعاهای معروفی است که حضرت علی (علیه السلام) آن را به «کمیل بن زیاد» که از اصحاب خاصّ وی بود تعلیم داد. نیایشی عاشقانه و عارفانه است که بنده ای به درگاه خدای غفّار انجام می دهد، و از پروردگار، رحمت و بخشایش می طلبد.

علامه مجلسی (رحمه الله) آن را از بهترین دعاها شمرده است.

این دعا در شب های نیمه شعبان و در هر شب جمعه خوانده می شود، و برای ایمنی از گزند دشمنان و افزایش روزی و آمرزش گناهان مفید است.

متن دعای شریف چنین است:

«اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَ لُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِى وَسِعَتْ كُلَّ شَىْ ء، وَبِقُوَّتِكَ الَّتِى قَهَرْتَ بِها كُلَّ شَىْ ء، وَخَضَعَ لَها كُلُّ شَىْ ء، وَذَلَّ لَها كُلُّ شَىْ ء، وَبِجَبَرُوتِكَ الَّتِى غَلَبْتَ بِها كُلَّ شَىْ ء، وَبِعِزَّتِكَ الَّتِى لا يَقُومُ لَها شَىْ ءٌ، وَبِعَظَمَتِكَ الَّتِى مَلَأَتْ كُلَّ شَىْ ء، وَبِسُلْطانِكَ الَّذِى عَلا كُلَّ شَىْ ء، وَبِوَجْهِكَ الْباقِى بَعْدَ فَناءِ كُلِّ شَىْ ء، وَبِأَسْمائِكَ الَّتِى غَلَبَتْ أَرْكانَ كُلِّ شَىْ ء، وَبِعِلْمِكَ الَّذِى أَحاطَ بِكُلِّ شَىْ ء، وَبِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِى أَضاءَ لَهُ كُلُّ شَىْ ء، يا نُورُ يا قُدُّوسُ، يا اَوَّلَ الْاَوَّلِينَ وَيا آخِرَ الْاخِرِينَ. اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تَهْتِكُ الْعِصَمَ. اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تُنْزِلُ النِّقَمَ. اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتِى تُغَيِّرُ النِّعَمَ. اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِىَ

الـذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الـدُّعاءَ.اللّهُمَّ اغْفِرْ لِيَ الـذُنُوبَ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجاءَ، اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ الْبَلاءَ، اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ، وَكُلَّ خَطِيئَهٍ أَخْطَأْتُها،اَللّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ، وَأَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلى نَفْسِكَ،وَأَسْأَ لُكَ بِجُودِكَ أَنْ تُـدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ، وَأَنْ تُوزِعَنِي شُكْرَكَ، وَأَنْ تُلْهِمَنِي ذِكْرَكَ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَ لُكَ سُؤالَ خاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ خاشِعٍ، أَنْ تُسامِحَنِي وَتَرْحَمَنِي وَتَجْعَلَنِي بِقَسْمِكَ راضِياً قانِعاً، وَفِي جَمِيعِ الأَحْوالِ مُتَواضِعاً. اَللّهُمَّ وَأَسْأَلُكَ سُؤالَ مَنِ اشْتَدَّتْ فاقَتُهُ،وَأَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ الشَّدائِدِ حاجَتَهُ، وَعَظُمَ فِيما عِنْدَكَ رَغْبَتُهُ. اَللّهُمَّ عَظُمَ سُلْطانُكَ، وَعَلا مَكانُكَ، وَخَفِيَ مَكْرُكَ، وَظَهَرَ أَمْرُكَ، وَغَلَبَ قَهْرُكَ، وَجَرَتْ قُدْرَتُكَ، وَلا يُمْكِنُ الْفِرارُ مِنْ حُكُومَتِكَ. اَللّهُمَّ لا أَجِدُ لِذُنُوبِي غافِراً، وَلا لِقَبائِحِي ساتِراً، وَلا لِشَيْ ءٍ مِنْ عَمَلِيَ الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلاً غَيْرَكَ، لاإِلهَ إِلاّأَنْتَ، سُبْحانَكَ وَبِحَمْدِكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي ، وَتَجَرَّأْتُ بِجَهْلِي، وَسَكَنْتُ إِلى قَدِيمِ ذِكْرِكَ لِي وَمَنِّكَ عَلَيَّ. اَللّهُمَّ مَوْلايَ كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ، وَكَمْ مِنْ فادِحٍ مِنَ الْبَلاءِ أَقَلْتَهُ، وَكَمْ مِنْ عِثارٍ وَقَيْتَهُ، وَكَمْ مِنْ مَكْرُوهٍ دَفَعْتَهُ، وَكَمْ مِنْ ثَناءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلاً لَهُ نَشَرْتَهُ. اَللّهُمَّ عَظُمَ بَلائِي، وَأَفْرَطَ بِي سُوءُ حالِي، وَقَصُرَتْ بِي أَعْمالِي ، وَقَعَدَتْ بِي أَغْلالِي، وَحَبَسَنِي عَنْ نَفْعِي بُعْدُ آمالِي، وَخَدَعَتْنِي الـدُّنْيا بِغُرُورِها، وَنَفْسِي بِجِنايَتِها، وَمِطالِي يا سَيِّدِي، فَأَسْأَ لُكَ بِعِزَّتِكَ أَنْ لا يَحْجُبَ عَنْكَ دُعائِي سُوءُ عَمَلِي وَفِعالِي، وَلا تَفْضَحْنِي بِخَفِيِّ مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنْ سِرِّي، وَلا تُعاجِلْنِي بِالْعُقُوبَهِ عَلى ما عَمِلْتُهُ فِي خَلَواتِي، مِنْ سُوءِ فِعْلِي

وَإِساءَتِي، وَدَوامِ تَفْرِيطِي وَجَهالَتِي، وَكَثْرَهِ شَهَواتِي وَغَفْلَتِي، وَكُنِ اللّهُمَّ بِعِزَّتِكَ لِي فِي كُلِّ الأَحْوالِ رَءُوفاً، وَعَلَيَّ فِي جَمِيعِ الأُمُورِ عَطُوفاً، إِلهِي وَرَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي، وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي، إِلهِي وَمَوْلايَ أَجْرَيْتَ عَلَيَّ حُكْماً اتَّبَعْتُ فِيهِ هَوى نَفْسِي، وَلَمْ أَحْتَرِسْ فِيهِ مِنْ تَزْيِينِ عَدُوِّي،

فَغرَّنِی بِما أَهْوی وَأَسْعَدَهُ عَلی ذلِکَ الْقَضاءُ، فَتَجاوَزْتُ بِما جَری عَلَیَّ مِنْ ذلِکَ مِنْ نَقْضِ حُدُودِکَ، وَخالَفْتُ بَعْضَ أَوامِرِکَ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلَیَّ فِی جَمیعِ ذلِکَ، وَلا حُجَّهَ لِی فِیما جَری عَلَیَّ فِیهِ قَضاؤُکَ، وَأَلْزَمَنِی حُکْمُکَ وَبَلاؤُکَ، وَقَدْ أَتَیْتُکَ یا إِلهِی بَعْدَ تَقْصِیرِی وَاِسْرافِی عَلی نَفْسِی، مُعْتَذِراً نادِماً مُنْکَسِراً مُسْتَقِیلاً مُسْتَغْفِراً مُنِیباً مُقِرّاً مُذْعِناً مُعْتَرِفاً، لا أَجِدُ مَفَرّاً مِمّا کانَ مِنِّی، وَلا مَفْزَعاً أَتَوَجَّهُ إِلَیْهِ فِی أَمْرِی، غَیْرَ قَبُولِکَ عُذْرِی، وَاِدْخالِکَ إِیّایَ فِی سَعَه مِنْ رَحْمَتِکَ، اَللّهُمَّ فَاقْبَلْ عُذْرِی، وَارْحَمْ شِدَّهَ ضُرِّی، وَفُکَّنِی مِنْ شَدِّ وَثاقِی، یا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِی وَرِقَّهَ جِلْدِی وَدِقَّهَ عَظْمِی، یا مَنْ بَدَأَ خَلْقِی وَذِکْرِی وَتَرْبِیَتِی وَبِرِّی وَتَغْذِیَتِی، هَبْنِی لاِبْتِداءِ کَرَمِکَ وَسالِفِ بِرِّکَ بِی، یا إِلهِی وَسَیِّدِی وَرَبِّی، أَتُراکَ مُعَذِّبِی بِنارِکَ بَعْدَ تَوْحِیدِکَ، وَبَعْدَ مَا انْطَوی عَلَیْهِ قَلْبِی مِنْ مَعْرِفَتِکَ، وَلَهِجَ بِهِ لِسانِی مِنْ ذِکْرِکَ، وَاعْتَقَدَهُ ضَمِیرِی مِنْ حُبِّکَ، وَبَعْدَ صِدْقِ اعْتِرافِی وَدُعائِی، خاضِعاً لِرُبُوبِیَّتِکَ، هَیْهاتَ، أَنْتَ أَکْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَیِّعَ مَنْ رَبَّیْتَهُ، أَوْ تُبَعِّدَ مَنْ أَدْنَیْتَهُ، أَوْ تُشَرِّدَ مَنْ آوَیْتَهُ، أَوْ تُسَلِّمَ إِلَی الْبَلاءِ مَنْ کَفَیْتَهُ وَرَحِمْتَهُ، وَلَیْتَ شِعْرِی یا سَیِّدِی وَإِلهِی وَمَوْلایَ اَتُسَلِّطُ النّارَ عَلی وُجُوه خَرَّتْ لِعَظَمَتِکَ ساجِدَهً، وَعَلی اَلْسُن نَطَقَتْ بِتَوْحِیدِکَ صادِقَهً وَبِشُکْرِکَ مادِحَهً، وَعَلی قُلُوب اعْتَرَفَتْ بِاِلهِیَّتِکَ مُحَقِّقَهً، وَعَلی ضَمائِرَ حَوَتْ مِنَ الْعِلْمِ بِکَ حَتّی صارَتْ خاشِعَهً، وَعَلی جَوارِحَ سَعَتْ إِلی أَوْطانِ تَعَبُّدِکَ طائِعَهً، وَاَشارَتْ بِاسْتِغْفارِکَ مُذْعِنَهً، ما هکَذَا الظَّنُّ بِکَ، وَلا اُخْبِرْنا بِفَضْلِکَ عَنْکَ، یا کَرِیمُ یا رَبِّ، وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِی عَنْ قَلِیل مِنْ بَلاءِ الدُّنْیا وَعُقُوباتِها، وَما یَجْرِی فِیها مِنَ الْمَکارِهِ عَلی أَهْلِها، عَلی أَنَّ ذلِکَ بَلاءٌ وَمَکْرُوهٌ، قَلِیلٌ مَکْثُهُ، یَسِیرٌ بَقاؤُهُ، قَصِیرٌ مُدَّتُهُ، فَکَیْفَ احْتِمالِی لِبَلاءِ الاْخِرَهِ، وَجَلِیلِ وُقُوعِ الْمَکارِهِ فِیها، وَهُوَ بَلاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ، وَیَدُومُ مَقامُهُ، وَلا یُخَفَّفُ عَنْ

أَهْلِهِ، لاَِنَّهُ لا ـ يَكونُ إلاّ ـ عَنْ غَضَبِکَ وَانْتِقامِکَ وَسَخَطِكَ، وَهذا ما لا تَقُومُ لَهُ السَّماواتُ وَالاْرْضُ، يا سَيِّدِى، فَكَيْفَ بى وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمِسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ، يا إلهى وَرَبِّى وَسَيِّدِى وَمَوْلاىَ، لاَِىِّ الاُْمُورِ إِلَيْکَ أَشْكُو، وَلِما مِنْها أَضِجُّ وَأَبْكِى، لاَِلِيمِ الْعَذابِ وَشِدَّتِهِ، أَمْ لِطُولِ الْبَلاءِ وَمُدَّتِهِ، فَلَئِنْ صَيَّرْتَنِى لِلْعُقُوباتِ مَعَ أَعْدائِکَ، وَجَمَعْتَ بَيْنِى وَبَيْنَ أَهْلِ بَلائِکَ، وَفَرَّقْتَ بَيْنِى وَبَيْنَ أَحِبّائِکَ وَأَوْلِيائِکَ، فَهَبْنِى يا إلهِى وَ رَبِّى، صَبَرْتُ على عَذابِکَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ على فِراقِكَ، وَهَبْنِى صَبَرْتُ عَلى حَرِّ نارِکَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إلى كَرامَتِکَ، أَمْ كَيْفَ أَسْكُنُ فِى النّارِ وَرَجائِى عَفْوُكَ، فَبِعِزَّتِکَ يا سَيِّدِى وَمَوْلاىَ، اُقْسِمُ صادِقاً، لَئِنْ تَرَكْتَنِى ناطِقاً لاََضِجَّنَّ إِلَيْکَ بَيْنَ أَهْلِها ضَجِيجَ الاْمِلِينَ،

وَلاََصْرُخَنَّ إِلَيْکَ صُراخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ، وَلاََبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكاءَ الْفاقِدِينَ، ولاَُنادِيَنَّکَ أَيْنَ كُنْتَ يا وَلِىَّ الْمُؤْمِنِينَ، يا غايَهَ آمالِ الْعارِفِينَ، يا غِياثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يا حَبِيبَ قُلُوبِ الصّادِقِينَ، وَيا إِلهَ الْعالَمِينَ، أَ فَتُراکَ سُبْحانَکَ يا إلهِى وَبِحَمْدِکَ تَسْمَعُ فِيها صَوْتَ عَبْد مُسْلِم سُجِنَ فِيها بِمُخالَفَتِهِ، وَذاقَ طَعْمَ عَذابِها بِمَعْصِيَتِهِ، وَحُبِسَ بَيْنَ أَطْباقِها بِجُرْمِهِ وَجَرِيرَتِهِ، وَهُوَ يَضِجُّ إِلَيْکَ ضَجِيجَ مُؤَمِّل لِرَحْمَتِکَ، وَيُنادِيکَ بِلِسانِ أَهْلِ تَوْحِيدِکَ، وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْکَ بِرُبُوبِيَّتِکَ، يا مَوْلاىَ، فَكَيْفَ يَبْقى فِى الْعَذابِ وَهُوَ يَرْجُو ما سَلَفَ مِنْ حِلْمِکَ، أَمْ كَيْفَ تُؤْلِمُهُ النّارُ وَهُوَ يَأْمُلُ فَضْلَکَ وَرَحْمَتَکَ، أَمْ كَيْفَ يُحْرِقُهُ لَهَبُها وَأَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ تَرى مَكانَهُ، أَمْ كَيْفَ يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ زَفِيرُها وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ، أَمْ كَيْفَ يَتَقَلْقَلُ بَيْنَ أَطْباقِها وَ أَنْتَ تَعلَمُ صِدْقَهُ، أَمْ كَيْفَ تَزْجُرُهُ زَبانِيَتُهاوَهُوَ يُنادِيکَ يارَبَّهُ، أَمْ كَيْفَ تُنْزِلُهُ فِيها وَ هُوَ يَرْجُو فَضْلَکَ فِى عِتْقِهِ مِنْهافَتَتْرُكُهُ فِيها، هَيْهاتَ،ماذلِکَ الظَّنُّ بِکَ،وَلاَ الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِکَ، وَلا مُشْبِهٌ لِما عامَلْتَ بِهِ الْمُوَحِّدِينَ مِنْ بِرِّکَ وَإِحْسانِکَ، فَبِالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْلا ما حَكَمْتَ

بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جاحِدِيكَ، وَقَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلادِ مُعانِدِيكَ، لَجَعَلْتَ النّارَ كُلَّها بَرْداً وَسَلاماً، وَما كانَتْ لِأَحَدٍ فِيها مَقَرّاً وَلا مُقاماً، لكِنَّكَ تَقَدَّسَتْ أَسْماؤُكَ، أَقْسَمْتَ أَنْ تَمْلَأَها مِنَ الْكافِرِينَ، مِنَ الْجِنَّهِ والنّاسِ أَجْمَعِينَ، وَأَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمُعانِدِينَ، وَأَنْتَ جَلَّ ثَناؤُكَ قُلْتَ مُبْتَدِءاً، وَتَطَوَّلْتَ بِالْإِنْعامِ مُتَكَرِّماً، " أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ "، إِلهِى وَسَيِّدِى، فَأَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَهِ الَّتِى قَدَّرْتَها، وَبِالْقَضِيَّهِ الَّتِى حَتَمْتَها وَحَكَمْتَها، وَغَلَبْتَ مَنْ عَلَيْهِ أَجْرَيْتَها، أَنْ تَهَبَ لِى فِى هذِهِ اللَّيْلَهِ وَفِى هذِهِ السّاعَهِ، كُلَّ جُرْمٍ أَجْرَمْتُهُ، وَكُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ، وَكُلَّ قَبِيحٍ أَسْرَرْتُهُ، وَكُلَّ جَهْلٍ عَمِلْتُهُ، كَتَمْتُهُ أَوْ أَعْلَنْتُهُ، أَخْفَيْتُهُ أَوْ اَظْهَرْتُهُ، وَكُلَّ سَيِّئَهٍ أَمَرْتَ بِإِثْباتِهَا الْكِرامَ الْكاتِبِينَ، اَلَّذِينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ ما يَكُونُ مِنِّى، وَجَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوارِحِى، وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرائِهِمْ، وَالشّاهِدَ لِما خَفِيَ عَنْهُمْ، وَبِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ، وَبِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ، وَأَنْ تُوَفِّرَ حَظِّى مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ، أَوْ إِحْسانٍ فَضَّلْتَهُ، أَوْ بِرٍّ نَشَرْتَهُ، أَوْ رِزْقٍ بَسَطْتَهُ، أَوْ ذَنْبٍ تَغْفِرُهُ، أَوْ خَطَإٍ تَسْتُرُهُ، يارَبِّ يارَبِّ يارَبِّ، يا إِلهِى وَسَيِّدِى وَمَوْلاىَ وَمالِكَ رِقِّى، يا مَنْ بِيَدِهِ ناصِيَتِى، يا عَلِيماً بِضُرِّى وَمَسْكَنَتِى، يا خَبِيراً بِفَقْرِى وَفاقَتِى، يارَبِّ يارَبِّ يارَبِّ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِكَ وَأَعْظَمِ صِفاتِكَ وَأَسْمائِكَ، أَنْ تَجْعَلَ أَوْقاتِى مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَهً، وَبِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَهً، وَأَعْمالِى عِنْدَكَ مَقْبُولَهً، حَتّى تَكُونَ أَعْمالِى وَأَوْرادِى كُلُّها وِرْداً واحِداً، وَحالِى فِى خِدْمَتِكَ سَرْمَداً، يا سَيِّدِى، يا مَنْ عَلَيْهِ مُعَوَّلِى، يا مَنْ إِلَيْهِ شَكَوْتُ أَحْوالِى، يارَبِّ يارَبِّ يارَبِّ، قَوِّ عَلى خِدْمَتِكَ جَوارِحِى، وَاشْدُدْ عَلَى الْعَزِيمَهِ جَوانِحِى، وَهَبْ لِيَ الْجِدَّ فِى خَشْيَتِكَ، وَالدَّوامَ فِى الْإِتِّصالِ بِخِدْمَتِكَ، حَتّى أَسْرَحَ إِلَيْكَ فِى مَيادِينِ السّابِقِينَ، وَأُسْرِعَ إِلَيْكَ فِى الْبارِزِينَ، وَأَشْتاقَ إِلى قُرْبِكَ فِى الْمُشْتاقِينَ، وَأَدْنُوَ مِنْكَ دُنُوَّ الْمُخْلِصِينَ، وَأَخافَكَ مَخافَهَ الْمُوقِنِينَ، وَأَجْتَمِعَ فِى جِوارِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ. اَللّهُمَّ وَمَنْ اَرادَنِى

بِسُوء فَأَرِدْهُ، وَمَنْ كادَنِی فَكِدْهُ، وَاجْعَلْنِی مِنْ أَحْسَنِ عَبِیدِكَ نَصِیباً عِنْدَكَ، وَأَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَهً مِنْكَ، وَاَخَصِّهِمْ زُلْفَهً لَدَیْكَ، فَإِنَّهُ لا یُنالُ ذلِكَ إِلاّ بِفَضْلِكَ، وَجُدْ لِی بِجُودِكَ، وَاعْطِفْ عَلَیَّ بِمَجْدِكَ، واحْفَظْنِی بِرَحْمَتِكَ، وَاجْعَلْ لِسانِی بِذِكْرِكَ لَهِجاً، وَقَلْبِی بِحُبِّكَ مُتَیَّماً، وَمُنَّ عَلَیَّ بِحُسْنِ إِجابَتِكَ، وَاَقِلْنِی عَثْرَتِی، وَاغْفِرْ زَلَّتِی، فَإِنَّكَ قَضَیْتَ عَلی عِبادِكَ بِعِبادَتِكَ، وَأَمَرْتَهُمْ بِدُعائِكَ وَضَمِنْتَ لَهُمُ الْإِجابَهَ، فَإِلَیْكَ یا رَبِّ نَصَبْتُ وَجْهِی، وَإِلَیْكَ یا رَبِّ مَدَدْتُ یَدِی، فَبِعِزَّتِكَ اسْتَجِبْ لِی دُعائِی، وَبَلِّغْنِی مُنایَ، وَلا تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِكَ رَجائِی، وَاكْفِنِی شَرَّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مِنْ أَعْدائِی، یا سَرِیعَ الرِّضا، اِغْفِرْ لِمَنْ لا یَمْلِكُ إِلاَّ الدُّعاءَ، فَإِنَّكَ فَعّالٌ لِما تَشاءُ، یا مَنِ اسْمُهُ دَواءٌ، وَذِكْرُهُ شِفاءٌ، وَطاعَتُهُ غِنیً، اِرْحَمْ مَنْ رَأْسُ مالِهِ الرَّجاءُ وَسِلاحُهُ الْبُكاءُ، یا سابِغَ النِّعَمِ، یا دافِعَ النِّقَمِ، یا نُورَ الْمُسْتَوْحِشِینَ فِی الظُّلَمِ، یا عالِماً لا یُعَلَّمُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَافْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ، وَصَلَّی اللهُ عَلی رَسُولِهِ وَالْأَئِمَّهِ الْمَیامِینِ مِنْ آلِهِ، وَسَلَّمَ تَسْلِیماً كَثِیراً».

دعای ندبه

این دعای شریف، از معروف ترین دعاهای معتبر شیعه است، و مضامین بلند و مفاهیم والایی دارد، و نجوایی است که یک مسلمان منتظر، به یاد آن امام غایب از نظر، به درگاه خداوندی عرضه می کند. مروری بر اعتقادات و باورهای شیعه نسبت به فضایل اهل بیت ونوید آمدن حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف و اصلاح جهان و گسترش عدل در سایه حکومت جهانی آن دادگستر موعود است، و مستحب است که در چهار عید، یعنی روز های عید فطر، قربان، غدیر، و جمعه خوانده شود.

شیخ بزرگوار محمد بن مشهدی در کتاب «مزار» خود که از مدارک کتاب «بحار» علامه مجلسی است و سید بن طاوس در

کتاب «مصباح الزائر» و میرداماد در کتاب «الأیام الأربعه» و دیگران روایت کرده اند که امام صادق (علیه السلام) دعای ندبه را در روز عید غدیر، فطر، قربان و جمعه قرائت می فرمود. متن دعا چنین است:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ، وَصَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّد نَبِیِّهِ وَآلِهِ، وَسَلَّمَ تَسْلِیماً. اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلی ما جَری بِهِ قَضاؤُکَ فِی أَوْلِیائِکَ الَّذِینَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِکَ وَدِینِکَ،اِذِاخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِیلَ ما عِنْدَکَ مِنَ النَّعِیمِ الْمُقِیمِ الَّذِی لا زَوالَ لَهُ وَلاَ اضْمِحْلالَ، بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَیْهِمُ الزُّهْدَ فِی دَرَجاتِ هذِهِ الدُّنْیَا الدَّنِیَّهِ وَزُخْرُفِها وَزِبْرِجِها، فَشَرَطُوا لَکَ ذلِکَ، وَعَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفاءَ بِهِ، فَقَبِلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ، وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّکْرَ الْعَلِیَّ وَالثَّناءَ الْجَلِیَّ، وَأَهْبَطْتَ عَلَیْهِمْ مَلائِکَتَکَ، وَکَرَّمْتَهُمْ بِوَحْیِکَ، وَرَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِکَ، وَجَعَلْتَهُمُ الذَّرائِعَ إِلَیْکَ، وَالْوَسِیلَهَ إِلی رِضْوانِکَ، فَبَعْضٌ أَسْکَنْتَهُ جَنَّتَکَ إِلی أَنْ أَخْرَجْتَهُ مِنْها، وَبَعْضٌ حَمَلْتَهُ فِی فُلْکِکَ وَنَجَّیْتَهُ وَمَنْ آمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَکَهِ بِرَحْمَتِکَ، وَبَعْضٌ اتَّخَذْتَهُ لِنَفْسِکَ خَلِیلاً، وَسَأَلَکَ لِسانَ صِدْق فِی الْآخِرِینَ، فَأَجَبْتَهُ، وَجَعَلْتَ ذلِکَ عَلِیّاً، وَبَعْضٌ کَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرَه تَکْلِیماً، وَجَعَلْتَ لَهُ مِنْ اَخِیهِ رِدْءًا وَوَزِیراً، وَبَعْضٌ أَوْلَدْتَهُ مِنْ غَیْرِ اَب، وَآتَیْتَهُ الْبَیِّناتِ، وَأَیَّدْتَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ، وَکُلٌّ شَرَعْتَ لَهُ شَرِیعَهً، وَنَهَجْتَ لَهُ مِنْهاجاً، وَتَخَیَّرْتَ لَهُ أَوْصِیاءَ، مُسْتَحْفِظاً بَعْدَ مُسْتَحْفِظ، مِنْ مُدَّه إِلی مُدَّه، اِقامَهً لِدِینِکَ، وَحُجَّهً عَلی عِبادِکَ، وَلِئَلاّ یَزُولَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ، وَیَغْلِبَ الْباطِلُ عَلی أَهْلِهِ، وَلِئَلاّ یَقُولَ أَحَدٌ لَوْلا أَرْسَلْتَ إِلَیْنا رَسُولاً مُنْذِراً، وَأَقَمْتَ لَنا عَلَماً هادِیاً، فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزی، إِلی أَنِ انْتَهَیْتَ بِالْأَمْرِ إِلی حَبِیبِکَ وَنَجِیبِکَ مُحَمَّد، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَکانَ کَما انْتَجَبْتَهُ سَیِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ، وَصَفْوَهَ مَنِ اصْطَفَیْتَهُ، وَأَفْضَلَ مَنِ اجْتَبَیْتَهُ، وَأَکْرَمَ مَنِ اعْتَمَدْتَهُ، قَدَّمْتَهُ عَلی أَنْبِیائِکَ، وَبَعَثْتَهُ إِلَی الثَّقَلَیْنِ مِنْ عِبادِکَ، وَأَوْطَأْتَهُ مَشارِقَکَ وَمَغارِبَکَ، وَسَخَّرْتَ لَهُ

الْبُراقَ،وَعَرَجْتَ بِهِ بِرُوْحِهِ إِلى سَمائِكَ،وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ ما كانَ وَما يَكُونُ إِلَى انْقِضاءِ خَلْقِكَ، ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ، وَحَفَفْتَهُ بِجَبْرَئِيلَ وَميكائِيلَ وَالْمُسَوِّمِينَ مِنْ مَلائِكَتِكَ، وَوَعَدْتَهُ أَنْ تُظْهِرَ دِينَهُ "عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ "، وَذلِكَ بَعْدَ أَنْ بَوَّأْتَهُ مُبَوَّأَ صِدْق مِنْ أَهْلِهِ، وَجَعَلْتَ لَهُ وَلَهُمْ " أَوَّلَ بَيْتوُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّهَ مُبارَكاً وَهُدىً لِلْعالَمِينَ، فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ، وَمَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً "، وَقُلْتَ: " إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً "، وَ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّد صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِى كِتابِكَ، فَقُلْتَ: " قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّالْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبى "، وَقُلْتَ: " ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْر فَهُوَ لَكُمْ "، وَقُلْتَ: " ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر إِلاّ مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلاً "، فَكانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ، وَالْمَسْلَكَ إِلى رِضْوانِكَ، فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيّامُهُ أَقامَ وَلِيَّهُ عَلِيَّ بْنَ أَبِى طالِب، صَلَواتُكَ عَلَيْهِما وَآلِهِما، هادِياً، إِذْ كانَ هُوَ الْمُنْذِرَ، وَلِكُلِّ قَوْم هاد، فَقالَ وَالْمَلأُ أَمامَهُ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ. اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ، وَعادِ مَنْ عاداهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»، وَقالَ:«مَنْ كُنْتُ أَنَا نَبِيَّهُ فَعَلِيٌّ أَمِيرُهُ»، وَقالَ: «أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَه واحِدَه، وَسائِرُ النّاسِ مِنْ شَجَر شَتّى»، وَأَحَلَّهُ مَحَلَّ هارُونَ مِنْ مُوسى، فَقالَ: «أَنْتَ مِنِّى بِمَنْزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسى إِلاّ أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِى»، وَزَوَّجَهُ ابْنَتَهُ، سَيِّدَهَ نِساءِ الْعالَمِينَ، وَأَحَلَّ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ ما حَلَّ لَهُ، وَسَدَّ الأَبْوابَ إِلاّ بابَهُ،ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَحِكْمَتَهُ، فَقالَ:«أَنَا مَدِينَهُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بابُها، فَمَنْ أَرادَ الْحِكْمَهَ فَلْيَأْتِها مِنْ بابِها»، ثُمَّ قالَ: «أَنْتَ اَخِى وَ وَصِيِّى وَوارِثِى، لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِى، وَدَمُكَ مِنْ دَمِى، وَسِلْمُكَ

سِلْمِی، وَحَرْبُکَ حَرْبِی، وَالْإِیمانُ مُخالِطٌ لَحْمَکَ وَدَمَکَ، کَما خالَطَ لَحْمِی وَدَمِی، وَأَنْتَ غَداً عَلَی الْحَوْضِ خَلِیفَتِی، وَأَنْتَ تَقْضِی دَیْنِی، وَتُنْجِزُ عِداتِی، وَشِیعَتُکَ عَلی مَنابِرَ مِنْ نُور ، مُبْیَضَّةً وُجُوهُهُمْ، حَوْلِی فِی الْجَنَّهِ، وَهُمْ جیرانِی، وَلَوْلا أَنْتَ یا عَلِیُّ لَمْ یُعْرَفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِی»، وَکانَ بَعْدَهُ هُدیً مِنَ الضَّلالِ وَنُوراً مِنَ الْعَمی، وَحَبْلَ اللهِ الْمَتِینَ وَصِراطَهُ الْمُسْتَقِیمَ، لا یُسْبَقُ بِقَرابَه فِی رَحِم، وَلا بِسابِقَه فِی دِین، وَلا یُلْحَقُ فِی مَنْقَبَه مِنْ مَناقِبِهِ، یَحْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِما وَآلِهِما، وَیُقاتِلُ

عَلَی التَّأْوِیلِ، وَلا تَأْخُذُهُ فِی اللهِ لَوْمَهُ لائِم قَدْ وَتَرَ فِیهِ صَنادِیدَ الْعَرَبِ، وَقَتَلَ أَبْطالَهُمْ، وَناوَشَ ذُؤْبانَهُمْ، فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقاداً بَدْرِیَّهً وَخَیْبَرِیَّهً وَحُنَیْنِیَّهً وَغَیْرَهُنَّ، فَأَضَبَّتْ عَلی عَداوَتِهِ، وَاَکَبَّتْ عَلی مُ نابَذَتِهِ، حَتّی قَتَلَ النّاکِثِینَ وَالْقاسِطِینَ وَالْمارِقِینَ، وَلَمّا قَضی نَحْبَهُ، وَقَتَلَهُ أَشْقَی الْاخِرِینَ، یَتْبَعُ أَشْقَی الْأَوَّلِینَ، لَمْ یُمْتَثَلْ أَمْرُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی الْهادِینَ بَعْدَ الْهادِینَ، وَالْأُمَّهُ مُصِرَّهٌ عَلی مَقْتِهِ، مُجْتَمِعَهٌ عَلی قَطِیعَهِ رَحِمِهِ، وَاِقْصاءِ وُلْدِهِ، إِلاَّ الْقَلِیلَ مِمَّنْ وَفی لِرِعایَهِ الْحَقِّ فِیهِمْ، فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسُبِیَ مَنْ سُبِیَ، وَاُقْصِیَ مَنْ اُقْصِیَ، وَجَرَی الْقَضاءُ لَهُمْ

بِما یُرْجی لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَهِ، إِذْ کانَتِ الْأَرْضُ " لِلّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَالْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ " ، وَ " سُبْحانَ رَبِّنااِنْ کانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً، وَلَنْ یُخْلِفَ اللهُ وَعْدَهُ، وَهُوَالْعَزِیزُ الْحَکِیمُ " ، فَعَلَی الْأَطایِبِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّد وَعَلِیّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِما وَآلِهِما، فَلْیَبْکِ الْباکُونَ، وَإِیّاهُمْ فَلْیَنْدُبِ النّادِبُونَ، وَلِمِثْلِهِمْ فَلْتَدِرْ الدُّمُوعُ، وَلْیَصْرُخِ الصّارِخُونَ، وَیَضِجَّ الضّاجُّونَ، وَیَعِجَّ الْعاجُّونَ، أَیْنَ الْحَسَنُ، أَیْنَ الْحُسَیْنُ، أَیْنَ أَبْناءُ الْحُسَیْنِ، صالِحٌ بَعْدَ صالِح، وَصادِقٌ بَعْدَ صادِق، أَیْنَ السَّبِیلُ بَعْدَ السَّبِیلِ، أَیْنَ الْخِیَرَهُ بَعْدَ الْخِیَرَهِ، أَیْنَ الشُّمُوسُ الطّالِعَهُ، أَیْنَ الْأَقْمارُ الْمُنِیرَهُ،

أَیْنَ الْأَنْجُمُ الزّاهِرَهُ، أَیْنَ أَعْلامُ الدِّینِ

وَقواعِدُ الْعِلْم، أَيْنَ بَقِيَّهُ اللهِ الَّتِى لا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَهِ الْهادِيَهِ، أَيْنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَهِ، أَيْنَ الْمُنْتَظَرُ لِاِقامَهِ الْاَمْتِ وَالْعِوَجِ، أَيْنَ الْمُرْتَجى لاِزالَهِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوانِ، أَيْنَ الْمُدَّخَرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرائِضِ وَالسُّنَنِ، أَيْنَ الْمُتَخَيَّرُ لِاِعادَهِ الْمِلَّهِ وَالشَّرِيعَهِ، أَيْنَ الْمُؤَمَّلُ لِاِحْياءِ الْكِتابِ وَحُدُودِهِ، أَيْنَ مُحْيِى مَعالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِهِ، أَيْنَ قاصِمُ شَوْكَهِ الْمُعْتَدِينَ، أَيْنَ هادِمُ أَبْنِيَهِ الشِّرْكِ وَالنِّفاقِ، أَيْنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْفُسُوقِ وَالْعِصْيانِ وَالطُّغْيانِ، أَيْنَ حاصِدُ فُرُوعِ الْغَيِّ وَالشِّقاقِ، أَيْنَ طامِسُ آثارِالزَّيْغِ وَالْاَهْواءِ، أَيْنَ قاطِعُ حَبائِلِ الْكِذْبِ وَالْاِفْتِراءِ، أَيْنَ مُبِيدُ الْعُتاهِ وَالْمَرَدَهِ، أَيْنَ مُسْتَأْصِلُ أَهْلِ الْعِنادِ وَالتَّضْلِيلِ وَالْاِلْحادِ، أَيْنَ مُعِزُّ الْاَوْلِياءِوَمُذِلُّ الْاَعْداءِ، أَيْنَ جامِعُ

الْكَلِمِ عَلَى التَّقْوى، أَيْنَ بابُ اللهِ الَّذِى مِنْهُ يُؤْتى، أَيْنَ وَجْهُ اللهِ الَّذِى إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْاَوْلِياءُ، أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْاَرْضِ وَالسَّماءِ، أَيْنَ صاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَناشِرُ رايَهِ الْهُدى، أَيْنَ مُؤَلِّفُ شَمْلِ الصَّلاحِ وَالرِّضا، أَيْنَ الطّالِبُ بِذُحُولِ الْاَنْبياءِ وَأَبْناءِ الْاَنْبِياءِ، أَيْنَ الطّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلاءَ،أَيْنَ الْمَنْصُورُ عَلى مَنِ اعْتَدى عَلَيْهِ وَافْتَرى، أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِى يُجابُ إِذا دَعا، أَيْنَ صَدْرُ الْخَلائِقِ ذُو الْبِرِّ وَالتَّقْوى، أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفى، وَابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضى، وَابْنُ خَدِيجَهَ الْغَرّاءِ، وَابْنُ فاطِمَهَ الْكُبْرى، بِأَبِى أَنْتَ وَاُمِّى وَنَفْسِى لَكَ الْوِقاءُ وَالْحِمى، يَاابْنَ السّادَهِ الْمُقَرَّبِينَ، يَاابْنَ النُّجَباءِ الْاَكْرَمِينَ، يَاابْنَ الْهُداهِ الْمَهْدِيِّينَ، يَاابْنَ الْخِيَرَهِ الْمُهَذَّبِينَ، يَاابْنَ الْغَطارِفَهِ الْاَنْجَبِينَ، يَاابْنَ الْاَطايِبِ الْمُطَهَّرِينَ، يَاابْنَ الْخَضارِمَهِ الْمُنْتَجَبِينَ، يَاابْنَ الْقَماقِمَهِ الْاَكْرَمِينَ، يَاابْنَ الْبُدُورِالْمُنِيرَهِ، يَاابْنَ السُّرُجِ الْمُضِيئَهِ،يَاابْنَ الشُّهُبِ الثّاقِبَهِ، يَاابْنَ الْاَنْجُمِ الزّاهِرَهِ، يَاابْنَ السُّبُلِ الْواضِحَهِ، يَاابْنَ الْاَعْلامِ اللّائِحَهِ، يَاابْنَ الْعُلُومِ الْكامِلَهِ، يَاابْنَ السُّنَنِ الْمَشْهُورَهِ، يَاابْنَ الْمَعالِمِ الْمَأْثُورَهِ، يَاابْنَ الْمُعْجِزاتِ الْمَوْجُودَهِ، يَاابْنَ الدَّلائِلِ الْمَشْهُودَهِ، يَاابْنَ الصِّراطِ الْمُسْتَقِيمِ، يَاابْنَ النَّبَأِ الْعَظِيمِ، يَاابْنَ مَنْ هُوَ فِى أُمِّ الْكِتابِ لَدَى اللهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ، يَاابْنَ الْاياتِ وَالْبَيِّناتِ، يَاابْنَ الدَّلائِلِ الظّاهِراتِ، يَاابْنَ الْبَراهِينِ الْواضِحاتِ الْباهِراتِ، يَاابْنَ الْحُجَجِ

الْبالِغاتِ، يَاابْنَ النِّعَم السّابِغاتِ، يَاابْنَ طه وَالْمُحْكَماتِ، يَاابْنَ يس وَالذّارِياتِ، يَاابْنَ الطّوُرِ وَالْعادِياتِ، يَاابْنَ مَنْ دَنى فَتَدَلّى ، فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى، دُنُوّاً وَاقْتِراباً مِنَ الْعَلِيِّ الأَعْلى، لَيْتَ شِعْرِى أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوى، بَلْ اَىُّ أَرْض تُقِلُّكَ أَوْ ثَرى، أَ بِرَضْوى أَوْ غَيْرِها أَمْ ذِى طُوى،عَزِيزٌ عَلَىَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَلا تُرى، وَلا أَسْمَعُ لَكَ حَسِيساً وَلا نَجْوى، عَزِيزٌ عَلَىَّ أَنْ تُحِيطَ بِكَ دُونِىَ الْبَلْوى، وَلا يَنالُكَ مِنِّى ضَجِيجٌ وَلا شَكْوى، بِنَفْسِى أَنْتَ مِنْ مُغَيَّب لَمْ يَخْلُ مِنّا، بِنَفْسِى أَنْتَ مِنْ نازِح ما نَزَحَ عَنّا، بِنَفْسِى أَنْتَ اُمْنِيَّهُ شائِق يَتَمَنّى، مِنْ مُؤْمِن وَمُؤْمِنه ذَكَرا فَحَنّا، بِنَفْسِى أَنْتَ مِنْ عَقِيدِ عِزّ لا يُسامى، بِنَفْسِى أَنْتَ مِنْ أَثِيلِ مَجْد لا يُحاذى، بِنَفْسِى أَنْتَ مِنْ تِلادِ نِعَم لا تُضاهى، بِنَفْسِى أَنْتَ مِنْ نَصِيفِ شَرَف لا يُساوى، إلى مَتى أَحارُ فِيكَ يا مَوْلاىَ، وَإِلى مَتى وَاَىَّ خِطاب اَصِفُ فِيكَ وَاَىَّ نَجْوى، عَزِيزٌ عَلَىَّ أَنْ أُجابَ دُونَكَ وَأُناغى، عَزِيزٌ عَلَىَّ أَنْ أَبْكِيَكَ وَيَخْذُلَكَ الْوَرى، عَزِيزٌ عَلَىَّ أَنْ يَجْرِىَ عَلَيْكَ دُونَهُمْ ما جَرى، هَلْ مِنْ مُعِين فَأُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَالْبُكاءَ، هَلْ مِنْ جَزُوع فَأُساعِدَ جَزَعَهُ إِذا خَلا، هَلْ قُذِيَتْ عَيْنٌ فَساعَدَتْها عَيْنِى عَلَى الْقَذى، هَلْ إِلَيْكَ يَاابْنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْقى، هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمُنا مِنْكَ بِعِدَه فَنَحْظى، مَتى نَرِدُ مَناهِلَكَ الرَّوِيَّهَ فَنَرْوى، مَتى نَنْتَقِعُ مِنْ عَذْبِ مائِكَ فَقَدْ طالَ الصَّدى، مَتى نُغادِيكَ وَنُراوِحُكَ فَنُقِرَّ عَيْناً، مَتى تَرانا وَنَراكَ وَقَدْ نَشَرْتَ لِواءَ النَّصْرِ تُرى، أَتَرانا نَحُفُّ بِكَ وَأَنْتَ تَؤُمُّ الْمَلاَ، وَقَدْ مَلاْتَ الأَرْضَ عَدْلاً، وَاَذَقْتَ أَعْداءَكَ هَواناً وَعِقاباً، وَاَبَرْتَ الْعُتاهَ وَجَحَدَهَ الْحَقِّ، وَقَطَعْتَ دابِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَاجْتَثَثْتَ اُصُولَ الظّالِمِينَ، وَنَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ أَنْتَ كَشّافُ الْكُرَبِ وَالْبَلْوى، وَإِلَيْكَ أَسْتَعْدِى فَعِنْدَكَ الْعَدْوى، وَأَنْتَ

رَبُّ الْاخِرَهِ وَالْاولی، فَأَغِثْ یا

غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ عُبَیْدَکَ الْمُبْتَلی، وَ أَرِهِ سَیِّدَهُ یا شَدیدَ الْقُوی، وَأَزِلْ عَنْهُ بِهِ الْأَسی وَالْجَوی، وَبَرِّدْ غَلیلَهُ یا مَنْ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی، وَمَنْ إِلَیْهِ الرُّجْعی وَالْمُنْتَهی. اَللّهُمَّ وَنَحْنُ عَبیدُکَ الشّائِقُونَ إِلی وَلِیِّکَ الْمُذَکِّرِ بِکَ وَبِنَبِیِّکَ، خَلَقْتَهُ لَنا عِصْمَهً وَمَلاذاً، وَأَقَمْتَهُ لَنا قِواماً وَمَعاذاً، وَجَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنینَ مِنّا اِماماً، فَبَلِّغْهُ مِنّا تَحِیَّهً وَسَلاماً، وَزِدْنا بِذلِکَ یا رَبِّ إِکْراماً، وَاجْعَلْ مُسْتَقَرَّهُ لَنا مُسْتَقَرّاً وَمُقاماً، وَأَتْمِمْ نِعْمَتَکَ بِتَقْدیمِکَ إِیّاهُ أَمامَنا، حَتّی تُورِدَنا جِنانَکَ وَمُرافَقَهَ الشُّهَداءِ مِنْ خُلَصائِکَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد جَدِّهِ وَرَسُولِکَ السَّیِّدِ الْأَکْبَرِ، وَعَلی أَبیهِ السَّیِّدِ الْأَصْغَرِ، وَجَدَّتِهِ الصِّدّیقَهِ الْکُبْری فاطِمَهَ بِنْتِ مُحَمَّد، وَعَلی مَنِ اصْطَفَیْتَ مِنْ آبائِهِ الْبَرَرَهِ، وَعَلَیْهِ أَفْضَلَ وَأَکْمَلَ وَأَتَمَّ وَأَدْوَمَ وَأَکْبَرَ وَأَوْفَرَ ما صَلَّیْتَ عَلی أَحَد مِنْ أَصْفِیائِکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، وَصَلِّ عَلَیْهِ صَلوهً لا غایَهَ لِعَدَدِها، وَلا نِهایَهَ لِمَدَدِها، وَلا نَفادَ لِأَمَدِها، اَللّهُمَّ وَاَقِمْ بِهِ الْحَقَّ، وَأَدْحِضْ بِهِ الْباطِلَ،وَادِلْ بِهِ أَوْلِیاءَکَ، وَأَذْلِلْ بِهِ أَعْداءَکَ، وَصِلِ اللّهُمَّ بَیْنَناوَبَیْنَهُ وُصْلَهً تُؤَدّی إِلی مُرافَقَهِ سَلَفِهِ، وَاجْعَلْنا مِمَّنْ یَأْخُذُ بِحُجْزَتِهِمْ، وَیَمْکُثُ فِی ظِلِّهِمْ، وَاَعِنّا عَلی تَأْدِیَهِ حُقُوقِهِ إِلَیْهِ، وَالْاِجْتِهادِ فِی طاعَتِهِ، وَاجْتِنابِ مَعْصِیَتِهِ، وَامْنُنْ عَلَیْنا بِرِضاهُ، وَهَبْ لَنا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَدُعاءَهُ وَخَیْرَهُ، ما نَنالُ بِهِ سَعَهً مِنْ رَحْمَتِکَ، وَفَوْزاً عِنْدَکَ، وَاجْعَلْ صَلاتَنا بِهِ مَقْبُولَهً، وَذُنُوبَنا بِهِ مَغْفُورَهً، وَدُعاءَنا بِهِ مُسْتَجاباً، وَاجْعَلْ أَرْزاقَنا بِهِ مَبْسُوطَهً، وَهُمُومَنا بِهِ مَکْفِیَّهً، وَحَوائِجَنا بِهِ مَقْضِیَّهً، وَأَقْبِلْ إِلَیْنا بِوَجْهِکَ الْکَریمِ، وَاقْبَلْ تَقَرُّبَنا إِلَیْکَ، وَانْظُرْ إِلَیْنا نَظْرَهً رَحیمَهً، نَسْتَکْمِلُ بِهَا الْکَرامَهَ عِنْدَکَ، ثُمَّ لا تَصْرِفْها عَنّا بِجُودِکَ، وَاسْقِنا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِکَأْسِهِ وَبِیَدِهِ، رَیّاً رَوِیّاً هَنیئاً سائِغاً لا ظَمَأَ بَعْدَهُ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ».

دعای سمات

دعای سمات که به دعای شبّور هم

معروف است محتوایی اعتقادی و تاریخی دارد، و با اشاره به نامهای پروردگار و شگفتی های خلقت خدا و قدرت بی نظیر او که در بعثت پیامبران و معجزه ها آشکار می شد، و با یادی ازحضرت موسی، حضرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت اسحاق، و حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله) ، و حوادث مربوط به پیامبران الهی، خداوند را به همه مقدّسات سوگند می دهد، و مغفرت و رحمت او را می طلبد.

این دعا در «مصباح» شیخ طوسی و «جمال الأسبوع» سیّد ابن طاووس وکتاب های کفعمی از«محمّدبن عثمان عمری» که یکی از نوّاب چهارگانه حضرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف بود از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت شده، و مستحب است این دعا را در ساعات آخر روز جمعه بخوانند. بیشتر علمای گذشته بر خواندن این دعا مواظبت می کردند.

متن دعا این گونه است:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الاْعْظَمِ الاْعَزِّ الاْجَلِّ الاْکْرَمِ الَّذِی إِذا دُعِیتَ بِهِ عَلی مَغالِقِ أَبْوابِ السَّماءِ لِلْفَتْحِ بِالرَّحْمَهِ انْفَتَحَتْ، وَإِذا دُعِیتَ بِهِ عَلی مَضایِقِ أَبْوابِ الاْرْضِ لِلْفَرَجِ انْفَرَجَتْ، وَإِذا دُعِیتَ بِهِ عَلَی الْعُسْرِ لِلْیُسْرِ تَیَسَّرَتْ، وَإِذا دُعِیتَ بِهِ عَلَی الاْمْواتِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ، وَإِذا دُعِیتَ بِهِ عَلی کَشْفِ الْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ انْکَشَفَتْ، وَبِجَلالِ وَجْهِکَ الْکَرِیمِ، أَکْرَمِ الْوُجُوهِ وَأَعَزِّ الْوُجُوهِ،الَّذِی عَنَتْ لَهُ الْوُجُوهُ، وَخَضَعَتْ لَهُ الرِّقابُ، وَخَشَعَتْ لَهُ الاْصْواتُ، وَوَجِلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخافَتِکَ، وَبِقُوَّتِکَ الَّتِی تُمْسِکُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الاْرْضِ إِلاّ بِإِذْنِکَ، وَتُمْسِکُ السَّماواتِ وَالاْرْضَ أَنْ تَزُولا، وَبِمَشِیَّتِکَ الَّتِی دانَ لَها الْعالَمُونَ، وَبِکَلِمَتِکَ الَّتِی خَلَقْتَ بِها السَّماواتِ وَالاْرْضَ، وَبِحِکْمَتِکَ الَّتِی صَنَعْتَ بِها الْعَجائِبَ،وَخَلَقْتَ بِها الظُّلْمَهَ وَجَعَلْتَها لَیْلاً، وَجَعَلْتَ اللَّیْلَ سَکَناً، وَخَلَقْتَ بِهَا النُّورَ وَجَعَلْتَهُ نَهاراً، وَجَعَلْتَ النَّهارَ نُشُوراً بْصِراً، وَخَلَقْتَ بِهَا

الشَّمْسَ وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ ضِيَاءً، وَخَلَقْتَ بِهَا الْقَمَرَ وَجَعَلْتَ الْقَمَرَ نُوراً، وَخَلَقْتَ بِهَا الْكَواكِبَ وَجَعَلْتَها نُجُوماً وَبُرُوجاً وَمَصابِيحَ وَزِينَةً وَرُجُوماً، وَجَعَلْتَ لَهـا مَشارِقَ وَمَغارِبَ، وَجَعَلْتَ لَها مَطالِعَ وَمَجارِىَ، وَجَعَلْتَ لَها فَلَكاً وَمَسابِحَ، وَقَدَّرْتَها فِى السَّماءِ مَنازِلَ فَأَحْسَنْتَ تَقْدِيرَها،

وَصَوَّرْتَها فَأَحْسَنْتَ تَصْوِيرَها، وَأَحْصَيْتَها بِأَسْمائِكَ إِحْصاء ، وَدَبَّرْتَها بِحِكْمَتِكَ تَدْبِيراً، وَأَحْسَنْتَ تَدْبِيرَها، وَسَخَّرْتَها

بِسُلْطانِ اللَّيْلِوَسُلْطانِ النَّهارِ وَعَرَّفْتَ بِهاالسّاعاتِوَعَدَدَ السِّنِىَ وَالْحِسابِ، وَجَعَلْتَ رُؤْيَتَها لِجَمِيعِ النّاسِ مَرْأًى واحِداً،

وَأَسْأَ لُكَ اللّهُمَّ بِمَجْدِكَ الَّذِى كَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَرَسُولَكَ مُوسَى بْنَ عِمرانَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِى الْمُقَدَّسِينَ فَوْقَ إِحْساسِ الْكَرُّوبِيِّينَ فَوْقَ غَمـائِمِ النُّورِ فَوْقَ تابُوتِ الشَّهادَهِ فِى عَمُودِ النّارِ، وَفِى طُورِ سَيْناءَ، وَفِى جَبَلِ حُورِيثَ، فِى الْوادِ الْمُقَدَّسِ فِى الْبُقْعَهِ الْمُبارَكَهِ مِنْ جـانِبِ الطُّورِالأَيْمَنِ مِنَ الشَّجَرَهِ، وَفِى أَرْضِ مِصْرَ بِتِسْعِ آيـات بَيِّنات، وَيَوْمَ فَرَقْتَ لِبَنِى اِسْرائِيلَ الْبَحْرَ، وَفِى الْمُنْبَجِساتِ الَّتِى صَنَعْتَ بِهَا الْعَجائِبَ فِى بَحْرِ سُوف، وَعَقَدْتَ ماءَ الْبَحْرِ فِى قَلْبِ الْغَمْرِ كَالْحِجارَهِ، وَجاوَزْتَ بِبَنِى اِسْرائِيلَ الْبَحْرَ، وَتَمَّتْ كَلِمَتُكَ الْحُسْنى عَلَيْهِمْ بِما صَبَرُوا، وَأَوْرَثْتَهُمْ مَشارِقَ الأَرْضِ وَمَغارِبَهَا الَّتِى بارَكْتَ فِيها لِلْعالَمِينَ، وَأَغْرَقْتَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ وَمَراكِبَهُ فِى الْيَمِّ، وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الأَعْظَمِ الأَعْظَمِ الأَعَزِّ الأَجَلِّ الأَكْرَمِ، وَبِمَجْدِكَ الَّذِى تَجَلَّيْتَ بِهِ لِمُوسى كَلِيمِكَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِى طُورِ سَيْناءَ،

وَلاِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ خَلِيلِكَ مِنْ قَبْلُ فِى مَسْجِدِ الْخَيْفِ، وَلاِسْحاقَ صَفِيِّكَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِى بِئْرِ شِيَع، وَلِيَعْقُوبَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِى بَيْتِ إِيل،وَأَوْفَيْتَ لاِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِمِيثاقِكَ، وَلاِسْحاقَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِحَلْفِكَ، وَلِيَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِشَهادَتِكَ، وَلِلْمُؤْمِنِينَ بِوَعْدِكَ، وَلِلدّاعِينَ بِأَسْمائِكَ، فَأَجَبْتَ، وَبِمَجْدِكَ الَّذِى ظَهَرَلِمُوسَى بْنِ عِمْرانَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلى قُبَّهِ الرُّمّانِ، وَب آياتِكَ الَّتِى وَقَعَتْ عَلى أَرْضِ مِصْرَ بِمَجْدِ الْعِزَّهِ وَالْغَلَبَهِ، ب آيات عَزِيزَه، وَبِسُلْطانِ الْقُوَّهِ، وَبِعِزَّهِ الْقُدْرَهِ، وَبِشَأْنِ الْكَلِمَهِ التّامَّهِ، وَبِكَلِماتِكَ الَّتِى تَفَضَّلْتَ بِها عَلى أَهْلِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ، وَأَهْلِ الدُّنْيا وَ الآخِرَهِ، وَبِرَحْمَتِكَ الَّتِى مَنَنْتَ بِها عَلى جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَبِاسْتِطاعَتِكَ

الَّتِی أَقَمْتَ بِها عَلَی الْعالَمِینَ، وَبِنُورِکَ الَّذِی قَدْ خَرَّ مِنْ فَزَعِهِ طُورُ سَیْناءَ، وَبِعِلْمِکَ وَجَلالِکَ وَکِبْرِیائِکَ وَعِزَّتِکَ وَجَبَرُوتِکَ الَّتِی لَمْ تَسْتَقِلَّهَاالْأَرْضُ، وَانْخَفَضَتْ لَهَا السَّماواتُ، وَانْزَجَرَ لَهَا الْعُمْقُ الْأَکْبَرُ، وَرَکَدَتْ لَهَا الْبِحارُ وَالْأَنْهارُ، وَخَضَعَتْ لَهَا الْجِبالُ، وَسَکَنَتْ لَهَاالْأَرْضُ بِمَناکِبِها، وَاسْتَسْلَمَتْ لَهَا الْخَلائِقُ کُلُّها، وَخَفَقَتْ لَهَا الرِّیاحُ فِی جَرَیانِها، وَخَمَدَتْ لَهَا النِّیرانُ فِی أَوْطانِها، وَبِسُلْطانِکَ الَّذِی عُرِفَتْ لَکَ بِهِ الْغَلَبَهُ دَهْرَ الدُّهُورِ، وَحُمِدْتَ بِهِ فِی السَّماواتِ وَالْأَرَضِینَ، وَبِکَلِمَتِکَ کَلِمَهِ الصِّدْقِ الَّتِی سَبَقَتْ لِأَبِینا آدَمَ وَذُرِّیَّتِهِ بِالرَّحْمَهِ، وَأَسْأَلُکَ بِکَلِمَتِکَ الَّتِی غَلَبَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ، وَبِنُورِ وَجْهِکَ الَّذِی تَجَلَّیْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتَهُ دَکّاً، وَخَرَّ مُوسی صَعِقاً، وَبِمَجْدِکَ الَّذِی ظَهَرَ عَلی طُورِ سَیْناءَ، فَکَلَّمْتَ بِه عَبْدَکَ وَرَسُولَکَ مُوسَی بْنَ عِمْرانَ، وَبِطَلْعَتِکَ فِی ساعِیرَ، وَظُهُورِکَ فِی جَبَلِ فارانَ بِرَبَواتِ الْمُقَدَّسِینَ، وَجُنُودِ الْمَلائِکَهِ الصّافِّینَ، وَخُشُوعِ الْمَلائِکَهِ الْمُسَبِّحِینَ، وَبِبَرَکاتِکَ الَّتِی بارَکْتَ فِیها عَلی إِبْراهِیمَ خَلِیلِکَ عَلَیْهِ السَّلامُ فِی أُمَّهِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَبارَکْتَ لِإِسْحاقَ صَفِیِّکَ فِی أُمَّهِ عِیسی عَلَیْهِمَا السَّلامُ، وَبارَکْتَ لِیَعْقُوبَ إِسْرائِیلِکَ فِی أُمَّهِ مُوسی عَلَیْهِمَا السَّلامُ، وَبارَکْتَ لِحَبِیبِکَ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی عِتْرَتِهِ وَذُرِّیَّتِهِ وَأُمَّتِهِ. اَللّهُمَّ وَکَماغِبْناعَنْ ذلِکَ وَلَمْ نَشْهَدْهُ، وَآمَنّا بِهِوَلَمْ نَرَهُ صِدْقاً وَعَدْلاً، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تُبارِکَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَتَرَحَّمَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، کَأَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَبارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلی إِبْراهِیمَ وَآلِ إِبْراهِیمَ، إِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ، فَعّالٌ لِما تُرِیدُ، وَأَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍقَدِیرٌ شَهِیدٌ».

پس حاجات خود را ذکر می کنی و می گویی:

«اَللّهُمَّ بِحَقِّ هذَا الدُّعاءِ، وَبِحَقِّ هذِهِ الْأَسْماءِ الَّتِی لایَعْلَمُ تَفْسِیرَها وَلایَعْلَمُ باطِنَها غَیْرُکَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَافْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ، وَلا تَفْعَلْ بِی ما أَنَا أَهْلُهُ، وَاغْفِرْ لِی مِنْ ذُنُوبِی ما تَقَدَّمَ مِنْها وَما تَأَخَّرَ، وَوَسِّعْ عَلَیَّ مِنْ حَلالِ

رِزْقِکَ، وَاکْفِنِی مَؤُونَهَ إِنْسانِ سَوْء، وَجارِسَوْء، وَقَرِینِ سَوْء،وَسُلْطانِ سَوْء، إِنَّکَ عَلی ما تَشاءُ قَدِیرٌ، وَبِکَلِّ شَیْ ء عَلِیمٌ، آمِینَ رَبَّ الْعالَمِینَ».

در بعضی از نسخ آمده است که بعد از " وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ء قَدِیرٌ " هر حاجت داری ذکر کن و بگو:

«یا حَنّانُ یا مَنّانُ، یا بَدِیعَ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، یا ذَا الْجَلالِ وَالْإِکْرامِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و مستحب است بعد از دعای سمات این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ بِحَقِّ هذَا الدُّعاءِ، وَبِحَقِّ هذِهِ الْأَسْماءِ الَّتِی لا یَعْلَمُ تَفْسِیرَها وَلا تَأْوِیلَها، وَلا باطِنَها وَلا ظاهِرَها غَیْرُکَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَرْزُقَنِی خَیْرَ الدُّنْیا وَالْآخِرَهَ».

پس حاجت خود را بطلبد و بگوید:

«وَافْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ وَلا تَفْعَلْ بی ما أَنَا أَهْلُهُ، وَانْتَقِمْ لِیْ و به جای فلان بن فلان نام و نام پدر دشمن را بگوید:

«وَاغْفِرْ لِی ذُنُوبِی ما تَقَدَّمَ مِنْها وَما تَأَخَّرَ، وَلِوالِدَیَّ، وَلِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ، وَوَسِّعْ عَلَیَّ مِنْ حَلالِ رِزْقِکَ، وَاکْفِنِی مَؤُونَهَ إِنْسانِ سَوْء، وَجارِ سَوْء، وَسُلْطانِ سَوْء، وَقَرِینِ سَوْء، وَیَوْم سَوْء، وَساعَهِ سَوْء، وَانْتَقِمْ لِی مِمَّنْ یَکِیدُنِی، وَمِمَّنْ یَبْغِی عَلَیَّ، وَیُرِیدُ بِی، وَبِأَهْلِی، وَأَوْلادِی، وَإِخْوانِی، وَجِیرانِی، وَقَراباتِی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ ظُلْماً، إِنَّکَ عَلی ماتَشاءُ قَدِیرٌ، وَبِکُلِّ شَیْ ء عَلِیمٌ، آمِینَ رَبَّ الْعالَمِینَ».

پس بگوید:

«اَللّهُمَّ بِحَقِّ هذَا الدُّعاءِ تَفَضَّلْ عَلی فُقَراءِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ بِالْغِنی وَالثَّرْوَهِ، وَعَلی مَرْضَی الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ بِالشِّفاءِ وَالصِّحَّهِ، وَعَلی أَحْیاءِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ بِاللُّطْفِ وَالْکَرامَهِ، وَعَلی أَمْواتِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ بِالْمَغْفِرَهِ وَالرَّحْمَهِ، وَعَلی مُسافِرِی الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ بِالرَّدِّ إِلی أَوْطانِهِمْ سالِمِینَ غانِمِینَ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، وَصَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِیِّینَ وَعِتْرَتِهِ الطّاهِرِینَ، وَسَلَّمَ تَسْلِیماً کَثِیراً».

و شیخ بن فهد گفته که مستحبّ است بعد از دعاء سمات بگوئی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ

لُکَ بِحُرْمَهِ هذَا الدُّعاءِ، وِ بِما فاتَ مِنْهُ مِنَ

الْأَسْماءِ، وَبِمايَشتَمِلُ عَلَيْهِ مِنَ التَّفْسِيرِوَالتَّدْبِيرِالَّذِی لایُحِیطُ بِهِ إِلاّ أَنْتَ، أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذا وَکَذا».

و بجای کذا و کذا حاجت خود را بخواهد.

دعای توسّل

حاجتها را باید از خداوند خواست، امّا برای برآورده شدن آنها باید کسانی را که مقرّب درگاه خدایند، وسیله قرار داد، و خدا را به حق و مقام و منزلت آنان قسم داد، و آنان را شفیع ساخت. این کار «توسّل» نام دارد. مرحوم علامه مجلسی نقل می فرماید: دعای توسل را محمّد بن بابویه از معصوم (علیه السلام) روایت کرده و گفته است: در هیچ امری این دعا را نخواندم، مگر آن که به زودی اثر اجابت آن را یافتم:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَهِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وآلِهِ، یاأَبَاالْقاسِمِ یارَسُولَ اللهِ یااِمامَ الرَّحْمَهِ یا سَیِّدَناوَمَوْلینا، إِنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْفَعْنا وتَوَسَّلْنابِکَ إِلَی اللهِ وَقَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یاوَجِیهاً عِنْدَ اللهِ اشْفَعْ لَنا عِنْدَاللهِ، یا أَبَاالْحَسَنِ یا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ یا عَلِیَّ بْنَ أَبِی طالِب یا حُجَّهَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ یاسَیِّدَنا وَمَوْلینا، إِنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکَ إِلَی اللهِ وَقَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَجِیهاً عِنْدَ اللهِ اشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللهِ، یا فاطِمَهَ الزَّهْراءِ یابِنْتَ مُحَمَّد یاقُرَّهَ عَیْنِ الرَّسُولِ یا سَیِّدَتَنا وَمَوْلاتَنا، إِنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکِ إِلَی اللهِ وَقَدَّمْناکِ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَجِیهَهً عِنْدَ اللهِ اشْفَعِی لَنا عِنْدَ اللهِ، یا أَبامُحَمَّد یا حَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ أَیُّهَاالْمُجْتَبی یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ یا حُجَّهَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ یا سَیِّدَنا وَمَوْلینا، إِنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکَ إِلَی اللهِ وَقَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَجِیهاً عِنْدَاللهِ اشْفَعْ لَنا عِنْدَاللهِ، یا أَباعَبْدِاللهِ یا حُسَیْنَ بْنَ عَلِیّ أَیُّهَا الشَّهِیدُ یَاابْنَ رَسُولِ

اللهِ يا حُجَّةَ اللهِ عَلى خَلْقِهِ يا سَيِّدَنا وَمَوْلينا، إنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْفَعْناوَتَوَسَّلْنا بِکَ إلَی اللهِ وَقَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَجیهاً عِنْدَاللهِ اشْفَعْ لَنا عِنْدَاللهِ، یا أَبَاالْحَسَنِ یا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ یازَیْنَ الْعابِدِینَ یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ یا حُجَّةَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ یا سَیِّدَنا وَمَوْلینا، إنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکَ إلَی اللهِ وَقَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَجیهاً عِنْدَاللهِ اشْفَعْ لَنا عِنْدَاللهِ، یا أَبا جَعْفَر یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیّ أَیُّهَاالْباقِرُ یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ یا حُجَّةَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ یا سَیِّدَنا

وَمَوْلینا، إنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکَ إلَی اللهِ وَقَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَجیهاً عِنْدَاللهِ اشْفَعْ لَنا عِنْدَاللهِ، یا أَباعَبْدِاللهِ یا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّد أَیُّهَا الصّادِقُ یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ یا حُجَّةَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ یا سَیِّدَنا وَ مَوْلینا، إنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکَ إلَی اللهِ وَقَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَجیهاً عِنْدَاللهِ اشْفَعْ لَنا عِنْدَاللهِ، یا أَبَاالْحَسَنِ یا مُوسَی بْنَ جَعْفَر أَیُّهَا الْکاظِمُ یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ یا حُجَّةَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ یاسَیِّدَنا وَمَوْلینا، إنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکَ إلَی اللهِ وَقَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ اجاتِنا، یا وَجیهاً عِنْدَاللهِ اشْفَعْ لَنا عِنْدَاللهِ، یا أَبَاالْحَسَنِ یا عَلِیَّ بْنَ مُوسی أَیُّهَا الرِّضا یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ یاحُجَّةَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ یا سَیِّدَنا وَمَوْلینا، إنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکَ إلَی اللهِ وَقَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَجیهاً عِنْدَاللهِ اشْفَعْ لَنا عِنْدَاللهِ، یا أَباجَعْفَر یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیّ أَیُّهَا الْجَوادُ یَاابْنَ

رَسُولِ اللهِ یا حُجَّةَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ یا سَیِّدَنا وَمَوْلینا، إنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکَ إلَی اللهِ وَقَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَجیهاً عِنْدَاللهِ اشْفَعْ لَنا عِنْدَاللهِ، یا أَبَاالْحَسَنِ یا عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّد أَیُّهَا الْهادِی النَّقِیُّ یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ یا حُجَّةَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ

يـا سَـيِّدَنا وَمَوْلينا، إنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْـفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکَ إِلَى اللهِ وَقَـدَّمْناکَ بَيْنَ يَـدَیْ حاجاتِنا،يا وَجيهاً عِنْـدَاللهِ اشْـفَعْ لَنا عِنْـدَاللهِ، يا أَبـامُحَمَّد يـا حَسَنَ بْنَ عَلِیّ يَـا ابْنَ رَسُولِ اللهِ يـا حُجَّةَ اللهِ عَلى خَلْقِهِ ياسَـيِّدَنا وَمَوْلينـا، إنّـا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْـفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکَ إِلَى اللهِ وَقَدَّمْناکَ بَيْنَ يَدَیْ حاجاتِنا، يا وَجِيهاً عِنْدَاللهِ اشْـفَعْ لَنا عِنْدَاللهِ، يا وَصِـیَّ الْحَسَنِ وَالْخَلَفَ الْحُجَّةَ أَيُّهَا الْقائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِیُّ يَاابْنَ رَسُولِ اللهِ يـا حُجَّةَ اللهِ عَلى خَلْقِهِ يـا سَـيِّدَنا وَمَوْلينـا، إنّـا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْـفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکَ إِلَى اللهِ وَقَـدَّمْناکَ بَيْنَ يَـدَیْ حاجاتِنا، يا وَجيهاً عِنْـدَاللهِ اشْـفَعْ لَنا عِنْـدَاللهِ». پس حاجات خود را بطلبـد كه برآورده مى شود إنْ شاءَالله تعالى و در روايت ديگر وارد شده كه بعد از اين گويد:

«يـا سـادَتِی وَمَـوالِیَّ إِنِّی تَوَجَّهْتُ بِکُمْ أَئِمَّتِی وَعُـدَّتِی لِيَوْمِ فَقْرِی وَحـاجَتِی إِلَى اللهِ، وَتَوَسَّلْتُ بِکُمْ إِلَى اللهِ، وَاسْتَشْـفَعْتُ بِکُمْ إِلَى اللهِ،فَاشْـفَعُوا لِی عِنْـدَاللهِ، وَاسْـتَنْقِذُونِی مِنْ ذُنُـوبِی عِنْـدَاللهِ، فَـإِنَّکُمْ وَسِـيلَتِی إِلَى اللهِ، وبِحُبِّکُمْ وَبِقُرْبِکُمْ أَرْجُو نَجـاةً مِنَ اللهِ، فَکُونُوا عِنْدَاللهِ رَجـائِی يـا سـادَتِی يـا أَوْلِيـاءَاللهِ، صَـلَّی اللهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، وَلَعَنَ اللهُ أَعْـداءَاللهِ ظـالِمِيهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، آمِينَ رَبَّ الْعالَمِيْنَ».

دعای رفع گرفتاری

مرحـوم شيـخ كفعمى در بلـدالأمين دعـايى از حضـرت اميرالمـؤمنين (عليـه السـلام) روايـت كرده كه هر ملهـوف و مكروب و محزون و گرفتار و ترسانى آنرا بخواند، حقّ تعالى او را فرج كرامت فرمايد، و آن دعا اين است:

«يـا عِمادَ مَنْ لاعِمادَ لَهُ، وَيا ذُخْرَ مَنْ لاذُخْرَ لَهُ، وَيا سَـنَدَ مَنْ لا سَـنَدَ لَهُ، وَيا حِرْزَ مَنْ لا حِرْزَ لَهُ، وَيا غِياثَ مَنْ لاغِياثَ لَهُ، وَيا كَنْزَ مَنْ لا كَنْزَ لَهُ، وَيا عِزَّ مَنْ لا عِزَّ لَهُ، يا کَرِيمَ الْعَفْوِ، يا حَسَنَ التَّجاوُزِ، يا عَوْنَ الضُّعَفاءِ، يا كَنْزَ

الْفُقَراءِ، يا عَظِيمَ الرَّجاءِ، يا مُنْقِذَ الْغَرْقى، يا مُنْجِيَ الْهَلْكى، يا مُحْسِنُ يا مُجْمِلُ يا مُنْعِمُ يا مُفْضِلُ، أَنْتَ الَّذِى سَجَدَ لَکَ سَوادُ اللَّيْلِ وَنُورُ النَّهارِ وَضَوْءُ الْقَمَرِ وَشُعاعُ الشَّمْسِ وَحَفِيفُ الشَّجَرِ وَدَوِيُّ الْماءِ، يا اَللّٰهُ يا اَللّٰهُ يا اَللّٰهُ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لاشَرِيکَ لَکَ، يا رَبّاهُ يا اَللّٰهُ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَافْعَلْ بِنا ما أَنْتَ أَهْلُهُ».

پس هر چه حاجت دارى طلب كن.

دعاى فَرَج

مرحوم كفعمى در كتاب «مصباح» دعايى نقل كرده و فرموده است: اين دعا را امام هادى (عليه السلام) به «يَسَع بن حمزه قمى» تعليم داد، و فرمود كه آل محمّد (صلى الله عليه وآله) هنگام پيش آمدن بلاها و مواجهه با دشمنان و خوف از خطر و فقر اين دعا را مى خوانند، و براى ايمنى مفيد مى باشد. و اين دعا، از دعاهاى صحيفه سجّاديه است:

«يا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقَدُالْمَكارِهِ، وَيا مَنْ يُفْثَأُ بِهِ حَدُّالشَّدائِدِ، وَيا مَنْ يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلى رَوْحِ الْفَرَجِ، ذَلَّتْ لِقُدْرَتِکَ الصِّعابُ، وَتَسَبَّبَتْ بِلُطْفِکَ الْأَسْبابُ، وَجَرى بِقُدْرَتِکَ الْقَضاءُ،وَمَضَتْ عَلى إِرادَتِکَ الْأَشْياءُ، فَهِىَ بِمَشِيَّتِکَ دُونَ قَوْلِکَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَبِإِرادَتِکَ دُونَ نَهْيِکَ مُنْزَجِرَةٌ، أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهِمّاتِ، وَأَنْتَ الْمَفْزَعُ فِى الْمُلِمّاتِ، لايَنْدَفِعُ مِنْها إِلاّ ما دَفَعْتَ، وَلا يَنْكَشِفُ مِنْها إِلاّ ما كَشَفْتَ، وَقَدْ نَزَلَ بِى يا رَبِّ ما قَدْ تَكَأَّدَنِى ثِقْلُهُ، وَاَلَمَّ بِى ما قَدْ بَهَظَنِى حَمْلُهُ، وَبِقُدْرَتِکَ أَوْرَدْتَهُ عَلَىَّ، وَبِسُلْطانِکَ وَجَّهْتَهُ إِلَىَّ، فَلا مُصْدِرَ لِما أَوْرَدْتَ، وَلاصارِفَ لِما وَجَّهْتَ، وَلافاتِحَ لِما أَغْلَقْتَ، وَلامُغْلِقَ لِما فَتَحْتَ، وَلا مُيَسِّرَ لِما عَسَّرْتَ، وَلا ناصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ، وَافْتَحْ لِى يا رَبِّ بابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِکَ، وَاكْسِرْ عَنِّى سُلْطانَ الْهَمِّ بِحَوْلِکَ، وأَنِلْنِى حُسْنَ النَّظَرِ

فِيما شَكَوْتُ، وَأَذِقْنِي حَلاوَهَ الصُّنْعِ فِيما سَأَلْتُ، وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَهً وَفَرَجاً هَنِيئاً، وَاجْعَلْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجاً وَحِيّاً، وَلا تَشْغَلْنِي بِالْاهْتِمامِ عَنْ تَعاهُدِ فُرُوضِكَ وَاسْتِعْمالِ سُنَّتِكَ، فَقَدْ ضِقْتُ لِما نَزَلَ بِي يا رَبِّ ذَرْعاً، وَامْتَلَأْتُ بِحَمْلِ ما حَدَثَ عَلَيَّ هَمّاً، وَأَنْتَ الْقادِرُ عَلى كَشْفِ ما مُنِيتُ بِهِ، وَدَفْعِ ما وَقَعْتُ فِيهِ، فَافْعَلْ بِي ذلِكَ وَإِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْكَ، يا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَذَا الْمَنِّ الْكَرِيمِ، فَأَنْتَ قادِرٌ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، آمِينَ رَبَّ الْعالَمِينَ».

دعای سریع الإجابه

مرحوم کفعمی در «مصباح» دعایی از حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) نقل کرده، و فرموده است: این دعا منزلتی عظیم دارد، و زود به اجابت می رسد. متن دعا چنین است:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَطَعْتُکَ فِی أَحَبِّ الْأَشْیاءِ إِلَیْکَ وَهُوَ التَّوْحِیدُ، وَلَمْ أَعْصِکَ فِی أَبْغَضِ الْأَشْیاءِ إِلَیْکَ وَهُوَ الْکُفْرُ، فَاغْفِرْ لِی ما بَیْنَهُما یا مَنْ إِلَیْهِ مَفَرِّی، آمِنِّی مِمّا فَزِعْتُ مِنْهُ إِلَیْکَ. اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثِیرَ مِنْ مَعاصِیکَ، وَاقْبَلْ مِنِّی الْیَسِیرَ مِنْ طاعَتِکَ، یا عُدَّتِی دُونَ الْعُدَدِ، ویا رَجائِی وَالْمُعْتَمَدَ، وَیا کَهْفِی وَالسَّنَدَ، وَیا واحِدُ یا أَحَدُ، یا قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ، اَللهُ الصَّمَدُ، لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مَنِ اصْطَفَیْتَهُمْ مِنْ خَلْقِکَ، وَلَمْ تَجْعَلْ فِی خَلْقِکَ مِثْلَهُمْ أَحَداً، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِالْوَحْدانِیَّهِ الْکُبْری، وَالْمُحَمَّدِیَّهِ الْبَیْضاءَ، وَالْعَلَوِیَّهِ الْعُلْیا، وَبِجَمِیعِ مَا احْتَجَجْتَ بِهِ عَلی عِبادِکَ، وَبِالْاِسْمِ الَّذِی حَجَبْتَهُ عَنْ خَلْقِکَ، فَلَمْ یَخْرُجْ مِنْکَ إِلاّ إِلَیْکَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجاً وَمَخْرَجاً، وَارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَیْثُ لا أَحْتَسِبُ، إِنَّکَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِساب».

دعای حضرت مهدی صلوات اللّه علیه

«اَللّهُمَّ ارْزُقْنا تَوْفِیقَ الطّاعَهِ، وَبُعْدَ الْمَعْصِیَهِ، وَصِدْقَ النِّیَّهِ، وَعِرْفانَ الْحُرْمَهِ، وَأَکْرِمْنا بِالْهُدی وَالْاِسْتِقامَهِ، وَسَدِّدْ أَلْسِنَتَنا بِالصَّوابِ وَالْحِکْمَهِ، وَامْلَأْ قُلُوبَنا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَهِ، وَطَهِّرْ بُطُونَنا مِنَ الْحَرامِ وَالشُّبْهَهِ، وَاکْفُفْ اَیْدِیَنا عَنِ الظُّلْمِ وَالسَّرِقَهِ، وَاغْضُضْ أَبْصارَنا عَنِ الْفُجُورِ وَالْخِیانَهِ، وَاسْدُدْ أَسْماعَنا عَنِ اللَّغْوِ وَالْغِیبَهِ، وَتَفَضَّلْ عَلی عُلَمائِنا بِالزُّهْدِ وَالنَّصِیحَهِ، وَعَلَی الْمُتَعَلِّمِینَ بِالْجُهْدِ وَالرَّغْبَهِ، وَعَلَی الْمُسْتَمِعِینَ بِالْاِتِّباعِ وَالْمَوْعِظَهِ، وَعَلی مَرْضَی الْمُسْلِمِینَ بِالشِّفاءِ وَالرّاحَهِ، وَعَلی مَوْتاهُمْ بِالرَّأْفَهِ وَالرَّحْمَهِ، وَعَلی مَشایِخِنا بِالْوَقارِ وَالسَّکِینَهِ، وَعَلَی الشَّبابِ بِالْاِنابَهِ وَالتَّوْبَهِ، وَعَلَی النِّساءِ بِالْحَیاءِ وَالْعِفَّهِ، وَعَلَی الْأَغْنِیاءِ بِالتَّواضُعِ وَالسَّعَهِ، وَعَلَی الْفُقَراءِ بِالصَّبْرِ وَالْقَناعَهِ،

وَعَلَى الْغُزاهِ بِالنَّصْرِ وَالْغَلَبَهِ، وَعَلَى الأَسَراءِ بِالْخَلاصِ وَالرّاحَهِ، وَعَلَى الاْمَراءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَهِ، وَعَلَى الرَّعِیَّهِ بِالاْنْصافِ وَحُسْنِ السِّیرَهِ، وَبارِکْ لِلْحُجّاجِ وَالزُّوّارِ فِی الزّادِ وَالنَّفَقَهِ، وَاقْضِ ما أَوْجَبْتَ عَلَیْهِمْ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَهِ، بِفَضْلِکَ وَرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

مناجات شعبانیّه

دعایی است سرشار از مضامین عرفانی و بلند، و این دعا از «ابن خالویه» روایت شده است. وی گفته است: این مناجات حضرت امیرالمؤمنین و دیگر امامان معصوم (علیهم السلام) بوده، و آنان بر خواندن این دعا در ماه شعبان مداومت می کردند. و بدین جهت بزرگان دین، مانند حضرت امام خمینی (قدس سره) به این مناجات علاقه خاصی داشتند.

خواندن این مناجات، با مفاهیم عالیه ای که دارد برای هر وقتی که انسان حضور قلب و توجّه داشته باشد مناسب است.

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاسْمَعْ دُعائِی إِذا دَعَوْتُکَ وَاسْمَعْ نِدائِی إِذا نادَیْتُکَ، وَأَقْبِلْ عَلَیَّ إِذا ناجَیْتُکَ، فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَیْکَ، وَوَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ،مُسْتَکِیناً مِسْکِیناً لَکَ مُتَضَرِّعاً إِلَیْکَ، راجِیاً لِمالَدَیْکَ ثَوابِی،وَتَعْلَمُ مافِی نَفْسِی،وَتَخْبُرُ حاجَتِی، وَتَعْرِفُ ضَمِیرِی، وَلا یَخْفی عَلَیْکَ أَمْرُ مُنْقَلَبِی وَمَثْوایَ، وَما أُرِیدُ أَنْ اُبْدِئَ بِهِ مِنْ مَنْطِقِی وَأَتَفَوَّهُ بِهِ مِنْ طَلِبَتِی، وَأَرْجُوهُ لِعاقِبَهِ أَمْرِی، وَقَدْ جَرَتْ مَقادِیرُکَ عَلَیَّ یاسَیِّدِی فِیما یَکُونُ مِنِّی إِلی آخِرِ عُمُرِی مِنْ سَرِیرَتِی وَعَلانِیَتِی، وَبِیَدِکَ لا بِیَدِ غَیْرِکَ زِیادَتِی وَنَقْصِی وَنَفْعِی وَضَرِّی، إِلهِی إِنْ حَرَمْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَرْزُقُنِی، وَإِنْ خَذَلْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرُنِی، إِلهِی أَعُوذُ بِکَ مِنْ غَضَبِکَ وَحُلُولِ سَخَطِکَ، إِلهِی إِنْ کُنْتُ غَیْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِکَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَیَّ بِفَضْلِ سَعَتِکَ، إِلهِی کَأَنِّی بِنَفْسِی واقِفَهٌ بَیْنَ یَدَیْکَ وَقَدْ أَظَلَّها حُسْنُ تَوَکُّلِی عَلَیْکَ، فَفَعَلْتَ ما أَنْتَ أَهْلُهُ وَتَغَمَّدْتَنِی بِعَفْوِکَ، إِلهِی إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلی مِنْکَ بِذلِکَ، وَإِنْ کانَ قَدْ دَنا اَجَلِی وَلَمْ یُدْنِنِی

مِنْکَ عَمَلِی، فَقَدْ جَعَلْتُ الْاِقْرارَ بِالذَّنْبِ إِلَیْکَ وَسِیلَتِی، إِلهِی قَدْ جُرْتُ عَلی نَفْسِی فِی النَّظَرِ لَها، فَلَهَا الْوَیْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَها، إِلهِی لَم یَزَلْ بِرُّکَ عَلَیَّ أَیّامَ حَیاتِی، فَلا تَقْطَعْ بِرَّکَ عَنِّی فِی مَماتِی، إِلهِی کَیْفَ آیَسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِکَ لِی بَعْدَ مَماتِی، وَأَنْتَ لَمْ تُوَلِّنِی إِلاَّ الْجَمِیلَ فِی حَیاتِی، إِلهِی تَوَلَّ مِنْ أَمْرِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ، وَعُدْ عَلَیَّ بِفَضْلِکَ عَلی مُذْنِب قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ، إِلهِی قَدْ سَتَرْتَ عَلَیَّ ذُنُوباً فِی الدُّنْیا، وَأَنَا أَحْوَجُ إِلی سَتْرِها عَلَیَّ مِنْکَ فِی الاُْخْری، إِلهِی قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَیَّ إِذْ لَمْ تُظْهِرْها لِاَحَد مِنْ عِبادِکَ الصّالِحِینَ، فَلا تَفْضَحْنِی یَوْمَ الْقِیامَهِ عَلی رُؤُسِ الْاَشْهادِ، إِلهِی جُودُکَ بَسَطَ أَمَلِی، وَعَفْوُکَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِی، إِلهِی فَسُرَّنِی بِلِقائِکَ یَوْمَ تَقْضِی فِیهِ بَیْنَ عِبادِکَ، إِلهِی اعْتِذارِی إِلَیْکَ اعْتِذارُ مَنْ لَمْ یَسْتَغْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ، فَاقْبَلْ عُذْرِی یا أَکْرَمَ مَنِ اعْتَذَرَ إِلَیْهِ الْمُسِیئُونَ، إِلهِی لا تَرُدَّ حاجَتِی وَلا تُخَیِّبْ طَمَعِی، وَلا تَقْطَعْ مِنْکَ رَجائِی وَأَمَلِی، إِلهِی لَوْ أَرَدْتَ هَوانِی لَمْ تَهْدِنِی، وَلَوْ أَرَدْتَ فَضِیحَتِی لَمْ تُعافِنِی، إِلهِی ما اَظُنُّکَ تَرُدُّنِی فِی حاجَه قَدْ أَفْنَیْتُ عُمْرِی فِی طَلَبِها مِنْکَ، إِلهِی فَلَکَ الْحَمْدُ أَبَداً أَبَداً دائِماً سَرْمَداً، یَزِیدُ وَلا یَبِیدُ کَما تُحِبُّ وَتَرْضی، إِلهِی إِنْ اَخَذْتَنِی بِجُرْمِی اَخَذْتُکَ بِعَفْوِکَ، وَإِنْ اَخَذْتَنِی بِذُنُوبِی اَخَذْتُکَ بِمَغْفِرَتِکَ، وَإِنْ أَدْخَلْتَنِی النّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَها أَنِّی أُحِبُّکَ، إِلهِی إِنْ کانَ صَغُرَ فِی جَنْبِ طاعَتِکَ عَمَلِی، فَقَدْ کَبُرَ فِی جَنْبِ رَجائِکَ أَمَلِی، إِلهِی کَیْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِکَ بِالْخَیْبَهِ مَحْرُوماً، وَقَدْ کانَ حُسْنُ ظَنِّی بِجُودِکَ أَنْ تَقْلِبَنِی بِالنَّجاهِ مَرْحُوماً، إِلهِی وَقَدْ أَفْنَیْتُ عُمْرِی فِی شِرَّهِ السَّهْوِ عَنْکَ، وَأَبْلَیْتُ شَبابِی فِی سَکْرَهِ التَّباعُدِ مِنْکَ، إِلهِی فَلَمْ أَسْتَیْقِظْ أَیّامَ اغْتِرارِی بِکَ وَرُکُونِی إِلی سَبِیلِ سَخَطِکَ، إِلهِی وَأَنَا عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ قائِمٌ بَیْنَ یَدَیْکَ، مُتَوَسِّلٌ

بِکَرَمِکَ إِلَیْکَ، إلهی أَنَا عَبْدٌ أَتَنَصَّلُ إِلَیْکَ مِمّا کُنْتُ اُواجِهُکَ بِهِ مِنْ قِلَّهِ اسْتِحْیائِی مِنْ نَظَرِکَ، وَأَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْکَ، اِذِ الْعَفْوُ نَعْتٌ لِکَرَمِکَ، إلهی لَمْ یَکُنْ لِی حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِیَتِکَ إلاّ فِی وَقْتٍ اَیْقَظْتَنِی لِمَحَبَّتِکَ، وَکَما أَرَدْتَ أَنْ أَکُونَ کُنْتُ، فَشَکَرْتُکَ بِإِدْخالِی فِی کَرَمِکَ وَلِتَطْهِیرِ قَلْبِی مِنْ أَوْساخِ الْغَفْلَهِ عَنْکَ، إلهی أُنْظُرْ إِلَیَّ نَظَرَ مَنْ نادَیْتَهُ فَأَجابَکَ، وَاسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِکَ فَأَطاعَکَ، یا قَرِیباً لا یَبْعُدُ عَنِ الْمُغْتَرِّ بِهِ، وَیا جَواداً لا یَبْخَلُ عَمَّنْ رَجا ثَوابَهُ، إلهی هَبْ لِی قَلْباً یُدْنِیهِ مِنْکَ شَوْقُهُ، وَلِساناً یُرْفَعُهُ إِلَیْکَ صِدْقُهُ، وَنَظَراً یُقَرِّبُهُ مِنْکَ حَقُّهُ، إلهی إِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِکَ غَیْرُ مَجْهُولٍ، وَمَنْ لاذَ بِکَ غَیْرُ مَخْذُولٍ، وَمَنْ أَقْبَلْتَ عَلَیْهِ غَیْرُ مَمْلُولٍ، إلهی إِنَّ مَنِ انْتَهَجَ بِکَ لَمُسْتَنِیرٌ، وَإِنَّ مَنِ اعْتَصَمَ بِکَ لَمُسْتَجِیرٌ، وَقَدْ لُذْتُ بِکَ یا إِلهی، فَلا تُخَیِّبْ ظَنِّی مِنْ رَحْمَتِکَ وَلا تَحْجُبْنِی عَنْ رَأْفَتِکَ، إلهی اَقِمْنِی فِی أَهْلِ وِلایَتِکَ مُقامَ مَنْ رَجَا الزِّیادَهَ مِنْ مَحَبَّتِکَ، إلهی وَأَلْهِمْنِی وَلَهاً بِذِکْرِکَ إِلی ذِکْرِکَ، وَهِمَّتِی فِی رَوْحِ نَجاحِ أَسْمائِکَ وَمَحَلِّ قُدْسِکَ، إلهی بِکَ عَلَیْکَ إِلاّ اَلْحَقْتَنِی بِمَحَلِّ أَهْلِ طاعَتِکَ، وَالْمَثْوَی الصّالِحِ مِنْ مَرْضاتِکَ، فَإِنِّی لا أَقْدِرُ لِنَفْسِی دَفْعاً وَلا أَمْلِکُ لَها نَفْعاً، إلهی أَنَا عَبْدُکَ الضَّعِیفُ الْمُذْنِبُ وَمَمْلُوکُکَ الْمُنِیبُ، فَلا تَجْعَلْنِی مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَکَ، وَحَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِکَ، إلهی هَبْ لِی کَمالَ الاِنْقِطاعِ إِلَیْکَ، وَأَنِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إِلَیْکَ، حَتّی تَخْرِقَ أَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ، وَتَصِیرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدْسِکَ، إلهی وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ نادَیْتَهُ فَأَجابَکَ، وَلاحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ، فَناجَیْتَهُ سِرّاً وَعَمِلَ لَکَ جَهْراً، إلهی لَمْ اُسَلِّطْ عَلی حُسْنِ ظَنِّی قُنُوطَ الْأَیاسِ، وَلاَ انْقَطَعَ رَجائِی مِنْ جَمِیلِ کَرَمِکَ، إلهی إِنْ کانَتِ الْخَطایا قَدْ أَسْقَطَتْنِی لَدَیْکَ، فَاصْفَحْ عَنِّی بِحُسْنِ تَوَکُّلِی عَلَیْکَ،

إلهی إنْ حَطَّتْنِی الـذُّنُوبُ مِنْ مَکارِمِ لُطْفِکَ، فَقَدْ نَبَّهَنِی الْیَقِینُ إلی کَرَمِ عَطْفِکَ، إلهی إنْ أَنامَتْنِی الْغَفْلَهُ عَنِ الْاِسْتِعْدادِ لِلِقائِکَ، فَقَـدْ نَبَّهَتْنِی الْمَعْرِفَهُ بِکَرَمِ آلائِکَ، إلهی إنْ دَعانِی إلَی النّارِ عَظِیمُ عِقابِکَ فَقَدْ دَعانِی إلَی الْجَنَّهِ جَزِیلُ ثَوابِکَ، إلهی فَلَکَ أَسْأَلُ وَإلَیْکَ أَبْتَهِـلُ وَأَرْغَبُ، وَأَسْأَلُـکَ أَنْ تُصَـلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ یُدِیمُ ذِکْرَکَ، وَلا یَنْقُضُ عَهْـدَکَ، وَلا یَغْفُلُ عَنْ شُـکْرِکَ، وَلا یَسْتَخِفُّ بِأَمْرِکَ، إلهی وَاَلْحِقْنِی بِنُورِ عِزِّکَ الْأَبْهَجِ، فَأَکُونَ لَکَ عارِفاً وَعَنْ سِواکَ مُنْحَرِفاً وَمِنْکَ خائِفاً مُراقِباً، یا ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد رَسُولِهِ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ وَسَلَّمَ تَسْلِیماً کَثِیراً».

مناجات امیر مؤمنان (علیه السلام)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ «اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَ لُکَ الْأَمـانَ یَوْمَ لا یَنْفَعُ مـالٌ وَلا بَنُونَ إلاّ مَنْ أَتَی اللهَ بِقَلْب سَلِیم، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَومَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلاً، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِـیماهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصِی وَالْأَقْـدامِ، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلا مَوْلُودٌ هُوَ جاز عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَهُ وَلَهُمْ سُوءُ الـدّارِ، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْس شَیْئاً وَالْأَمْرُ یَومَئِذ لِلّهِ، وَأَسْأَلُکَ الْأَمـانَ یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَأُمِّهِ وَأَبِیهِ وَصـاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ لِکُـلِّ امْرِی مِنْهُمْ یَوْمَئِـذ شَـأْنٌ یُغْنِیهِ، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدِی مِنْ عَذابِ یَوْمَئِذ بِبَنِیهِ وَصاحِبَتِهِ وَاَخِیهِ وَفَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِیهِ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ یُنْجِیهِ کَلاّ إنَّها لَظی نَزّاعَهً لِلشَّوی ، مَوْلایَ یـا مَوْلایَ أَنْتَ الْمَوْلی وَأَنَـا الْعَبْـدُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْعَبْـدَ إلاَّ الْمَوْلی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمالِکُ وَأَنَا الْمَمْلُوکُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَمْلُوکَ إلاَّ الْمالِکُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَزِیزُ وَأَنَا الذَّلِیلُ وَهَلْ یَرْحَمُ

الذَّلِيلَ إِلاَّ الْعَزِيزُ، مَوْلایَ یا

مَوْلایَ أَنْتَ الْخالِقُ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إِلاَّ الْخالِقُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَظِیمُ وَأَنَا الْحَقِیرُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْحَقِیرَ إِلاَّالْعَظِیمُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْقَوِیُّ وَ أَنَا الضَّعِیْفُ، وَهَلْ یَرْحَمُ الضَّعِیفَ إِلاَّ الْقَوِیُّ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الغَنِیُّ وَأَنَا الْفَقِیرُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْفَقِیرَ إِلاَّ الْغَنِیُّ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُعْطِی وَأَنَا السَّائِلُ، وَهَلْ یَرْحَمُ السّائِلَ إِلاَّ الْمُعْطِی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْحَیُّ، وَأَنَا الْمَیِّتُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَیِّتَ إِلاَّ الْحَیُّ، مَوْلایَ یا

مَوْلایَ أَنْتَ الْباقِی وَأَنَا الْفانِی وَهَلْ یَرْحَمُ الْفانِیَ إِلاَّ الْباقِی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الدّائِمُ وَأَنَا الزّائِلُ وَهَلْ یَرْحَمُ الزَّائِلَ إِلاَّ الدّائِمُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الرّازِقُ وَأَنَا الْمَرْزُوقُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَرْزُوقَ إِلاَّ الرّازِقُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْجَوادُ وَأَنَا الْبَخِیلُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْبَخِیلَ إِلاَّ الْجَوادُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُعافِی وَأَنَا الْمُبْتَلی وَهَلْ یَرْحَمُ الْمُبْتَلی إِلاَّ الْمُعافِی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْکَبِیرُ وَأَنَا الصَّغِیرُ وَهَلْ یَرْحَمُ الصَّغِیرَ إِلاَّ الْکَبِیرُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْهادِی وَأَنَا الضّالُّ وَهَلْ یَرْحَمُ الضّالَّ إِلاَّ الْهادِی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الرَّحْمانُ وَأَنَا الْمَرْحُومُ وَهَلْ یَرْحَمُ

الْمَرْحُومَ إِلاَّ الرَّحْمانُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ السُّلْطانُ وَأَنَا الْمُمْتَحَنُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمُمْتَحَنَ إِلاَّ السُّلْطانُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الدَّلِیلُ وَأَنَا الْمُتَحَیِّرُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمُتَحَیِّرَ إِلاَّ الدَّلِیلُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْغَفُورُ، وَأَنَا الْمُذْنِبُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمُذْنِبَ إِلاَّ الْغَفُورُ مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْغالِبُ وَأَنَا الْمَغْلُوبُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَغْلُوبَ إِلاَّ الْغالِبُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الرَّبُّ وَأَنَا الْمَرْبُوبُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَرْبُوبَ إِلاَّ الرَّبُّ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُتَکَبِّرُ وَأَنَا الْخاشِعُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْخاشِعَ إِلاَّ الْمُتَکَبِّرُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ اِرْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ، وَارْضَ عَنِّی بِجُودِکَ وَکَرَمِکَ وَفَضْلِکَ یا ذَا

الْجُودِوَالْاِحْسانِوَالطَّوْلِوَالْاِمْتِنانِ بِرَحْمَتِکَ

یاأَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

چند مناجات از مناجات خمسه عشر

اشاره

پانزده مناجات از امام زین العابدین (علیه السلام) روایت شده که مرحوم علاّمه مجلسی در بحار الأنوار فرموده: من این مناجات را در کتب بعضی از اصحاب دیدم. که چند نمونه آن را در اینجا ذکر می کنیم:

مناجات تائبین

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

«إلهِی اَلْبَسَتْنِی الْخَطایا ثَوْبَ مَذَلَّتِی، وَجَلَّلَنِی التَّباعُدُ مِنْکَ لِباسَ مَسْکَنَتِی، وَأَماتَ قَلْبِی عَظِیمُ جِنایَتِی، فَأَحْیِهِ بِتَوْبَه مِنْکَ یا أَمَلِی وَبُغْیَتِی، وَیا سُؤْلِی وَمُنْیَتِی، فَوَعِزَّتِکَ ما أَجِدُ لِذُنُوبِی سِواکَ غافِراً، وَلا اَری لِکَسْرِی غَیْرَکَ جابِراً، وَقَدْ خَضَعْتُ بِالْإنابَهِ إلَیْکَ، وَعَنَوْتُ بِالْإسْتِکانَهِ لَدَیْکَ، فَاِنْ طَرَدْتَنِی مِنْ بابِکَ فَبِمَنْ اَلُوذُ، وَإِنْ رَدَدْتَنِی عَنْ جَنابِکَ فَبِمَنْ أَعُوذُ، فَوا اَسَفاهُ مِنْ خَجْلَتِی وَافْتِضاحِی، وَوالَهْفاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِی وَ اجْتِراحِی، أَسْأَلُکَ یا غافِرَ الذَّنْبِ الْکَبِیرِ، وَیا جابِرَ الْعَظْمِ الْکَسِیرِ، أَنْ تَهَبَ لِی مُوبِقاتِ الْجَرائِرِ، وَتَسْتُرَ عَلَیَّ فاضِحاتِ السَّرائِرِ، وَلا تُخْلِنِی فِی مَشْهَدِ الْقِیامَهِ مِنْ بَرْدِ عَفْوِکَ وَغَفْرِکَ، وَلا تُعْرِنِی مِنْ جَمِیلِ صَفْحِکَ وَسَتْرِکَ، إلهِی ظَلِّلْ عَلی ذُنُوبِی غَمامَ رَحْمَتِکَ، وَأَرْسِلْ عَلی عُیُوبِی سَحابَ رَأْفَتِکَ، إلهِی هَلْ یَرْجِعُ الْعَبْدُ الْآبِقُ إلاّ إلی مَوْلاهُ، أَمْ هَلْ یُجِیرُهُ مِنْ سَخَطِهِ أَحَدٌ سِواهُ، إلهِی إنْ کانَ النَّدَمُ عَلَی الذَّنْبِ تَوْبَهً فَإِنِّی وَعِزَّتِکَ مِنَ النّادِمِینَ، وَإِنْ کانَ الْإسْتِغْفارُ مِنَ الْخَطِیئَه حِطَّهً فَإِنِّی لَکَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِینَ، لَکَ الْعُتْبی حَتّی تَرْضی، إلهِی بِقُدْرَتِکَ عَلَیَّ تُبْ عَلَیَّ، وَبِحِلْمِکَ عَنِّی اعْفُ عَنِّی، وَبِعِلْمِکَ بِی اِرْفَقْ بِی، إلهِی أَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبادِکَ باباً إلی عَفْوِکَ سَمَّیْتَهُ التَّوْبَهَ، فَقُلْتَ تُوبُوا إلَی اللهِ تَوْبَهً نَصُوحاً، فَما عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبابِ بَعْدَ فَتْحِهِ، إلهِی إنْ کانَ قَبُحَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ، إلهِی ما أَنَا بِأَوَّلِ مَنْ عَصاکَ فَتُبْتَ عَلَیْهِ وَتَعَرَّضَ لِمَعْرُوفِکَ فَجُدْتَ عَلَیْهِ، یا مُجِیبَ الْمُضْطَرِّ، یا کاشِفَ الضُّرِّ، یا عَظِیمَ الْبِرِّ، یا عَلِیماً بِما

فِی السِّرِّ، یا جَمِیلَ السِّتْرِ، اِسْتَشْفَعْتُ بِجُودِکَ وَکَرَمِکَ إِلَیْکَ، وَتَوَسَّلْتُ بِحنانِکَ، وَتَرَحُّمِکَ لَدَیْکَ، فَاسْتَجِبْ دُعائِی، وَلا تُخَیِّبْ فِیکَ رَجائِی، وَتَقَبَّلْ تَوْبَتِی، وَکَفِّرْ خَطِیئَتِی، بِمَنِّکَ وَرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

مناجات شاکین

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

«إِلهِی إِلَیْکَ أَشْکُو نَفْساً بِالسُّوءِ اَمّارَهً، وَإِلَی الْخَطِیئَهِ مُبادِرَهً، وَبِمَعاصِیکَ مُولَعَهً، وَ لِسَخَطِکَ مُتَعَرِّضَهً، تَسْلُکُ بِی مَسالِکَ الْمَهالِکِ، وَتَجْعَلُنِی عِنْدَکَ أَهْوَنَ هالِکٍ، کَثِیرَهَ الْعِلَلِ طَوِیلَهَ الْأَمَلِ، إِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجْزَعُ، وَإِنْ مَسَّهَا الْخَیْرُ تَمْنَعُ، مَیّالَهً إِلَی اللَّعِبِ وَاللَّهْوِ، مَمْلُوَّهً بِالْغَفْلَهِ وَالسَّهْوِ، تُسْرِعُ بِی إِلَی الْحَوْبَهِ، وَتُسَوِّفُنِی بِالتَّوْبَهِ، إِلهِی أَشْکُو إِلَیْکَ عَدُوّاً یُضِلُّنِی، وَشَیْطاناً یُغْوِینِی، قَدْ مَلَأَ بِالْوَسْواسِ صَدْرِی، وَأَحاطَتْ هَواجِسُهُ بِقَلْبِی، یُعاضِدُ لِیَ الْهَوی، وَیُزَیِّنُ لِی حُبَّ الدُّنْیا، وَیَحُولُ بَیْنِی وَبَیْنَ الطّاعَهِ وَالزُّلْفی، إِلهِی إِلَیْکَ أَشْکُو قَلْباً قاسِیاً، مَعَ الْوَسْواسِ مُتَقَلِّباً، وَبِالرَّیْنِ وَ الطَّبْعِ مُتَلَبِّساً، وَ عَیْناً عَنِ الْبُکاءِ مِنْ خَوْفِکَ جامِدَهً، وَ إِلی ما یَسُرُّها طامِحَهً، إِلهِی لا حَوْلَ لِی وَ لا قُوَّهَ إِلّا بِقُدْرَتِکَ، وَلا نَجاهَ لِی مِنْ مَکارِهِ الدُّنْیا إِلّا بِعِصْمَتِکَ، فَأَسْأَلُکَ بِبَلاغَهِ حِکْمَتِکَ، وَنَفاذِ مَشِیَّتِکَ، أَنْ لا تَجْعَلَنِی لِغَیْرِ جُودِکَ مُتَعَرِّضاً، وَلا تُصَیِّرَنِی لِلْفِتَنِ غَرَضاً، وَکُنْ لِی عَلَی الْأَعْداءِ ناصِراً، وَعَلَی الْمَخازِی وَالْعُیُوبِ ساتِراً، وَمِنَ الْبَلایا واقِیاً، وَعَنِ الْمَعاصِی عاصِماً، بِرَأْفَتِکَ وَرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

مناجات خائفین

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

«إِلهِی أَتَراکَ بَعْدَ الْإِیمانِ بِکَ تُعَذِّبُنِی، أَمْ بَعْدِ حُبِّی إِیّاکَ تُبَعِّدُنِی، أَمْ مَعَ رَجائِی لِرَحْمَتِکَ وَصَفْحِکَ تَحْرِمُنِی، اَم مَعَ اسْتِجارَتِی بِعَفْوِکَ تُسْلِمُنِی، حاشا لِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ أَنْ تُخَیِّبَنِی، لَیْتَ شِعْرِی اَللشَّقاءِ وَلَدَتْنِی أُمِّی، أَمْ لِلْعَناءِ رَبَّتْنِی، فَلَیْتَها لَمْ تَلِدْنِی وَلَمْ تُرَبِّنِی، وَلَیْتَنِی عَلِمْتُ اَمِنْ أَهْلِ السَّعادَهِ جَعَلْتَنِی، وَبِقُرْبِکَ وَجِوارِکَ خَصَصْتَنِی، فَتَقَرَّ بِذلِکَ عَیْنِی وَتَطْمَئِنَّ لَهُ نَفْسِی، إِلهِی هَلْ تُسَوِّدُ وُجُوهاً خَرَّتْ ساجِدَهً لِعَظَمَتِکَ، أَوْ تُخْرِسُ أَلْسِنَهً نَطَقَتْ بِالثَّناءِ عَلی مَجْدِکَ وَجَلالَتِکَ، أَوْ تَطْبَعُ عَلی قُلُوبٍ انْطَوَتْ عَلی مَحَبَّتِکَ، أَوْ تُصِمُّ أَسْماعاً تَلَذَّذَتْ بِسَماعِ ذِکْرِکَ فِی إِرادَتِکَ، أَوْ تَغُلُّ اَکُفّاً رَفَعَتْهَا الْآمالُ إِلَیْکَ رَجاءَ رَأْفَتِکَ، أَوْ تُعاقِبُ أَبْداناً عَمِلَتْ بِطاعَتِکَ حَتّی نَحِلَتْ فِی مُجاهَدَتِکَ، أَوْ تُعَذِّبُ أَرْجُلاً سَعَتْ

فِی عِبادَتِکَ، إلِهی لا تُغْلِقْ عَلی مُوَحِّدِیکَ أَبْوابَ رَحْمَتِکَ، وَلا تَحْجُبْ مُشْتاقِیکَ عَنِ النَّظَرِ إلی جَمِیلِ رُؤْیَتِکَ، إلِهی نَفْسٌ أَعْزَزْتَها بِتَوْحِیدِکَ کَیْفَ تُذِلُّها بِمَهانَهِ هِجْرانِکَ، وَضَمِیرٌ نْعَقَدَ عَلی مَوَدَّتِکَ کَیْفَ تُحْرِقُهُ بِحَرارَهِ نِیرانِکَ، إلِهی أَجِرْنی مِنْ أَلِیمِ غَضَبِکَ وَعَظِیمِ سَخَطِکَ، یا حَنّانُ یا مَنّانُ، یا رَحِیمُ یا رَحْمانُ، یا جَبّارُ یاقَهّارُ، یا غَفّارُ یا سَتّارُ، نَجِّنِی بِرَحْمَتِکَ مِنْ عَذابِ النّارِ، وَفَضِیحَهِ الْعارِ، اِذَا امْتازَ الْأَخْیارُ مِنَ الْأَشْرارِ، وَحالَتِ الْأَحْوالُ، وَقَرُبَ الْمُحْسِنُونَ، وَبَعُدَ الْمُسِیئُونَ، "وَوُفِّیَتْ کُلُّ نَفْس ما کَسَبَتْ وَهُمْ لایُظْلَمُونَ "».

زیارت اوّل جامعه

این زیارت در کتب کافی ، تهذیب و کامل الزیارات نقل شده است، و در تمام زیارتگاه های ائمّه و انبیا واوصیا (علیهم السلام) خوانده می شود:

«اَلسَّلامُ عَلی أَوْلِیاءِ اللهِ وَأَصْفِیائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی اُمَناءِ اللهِ وَأَحِبّائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَنْصارِ اللهِ وَخُلَفائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی مَحالِّ مَعْرِفَهِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مَساکِنِ ذِکْرِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُظْهِری أَمْرِ اللهِ وَنَهْیِهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الدُّعاهِ إلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَی المُسْتَقِرِّینَ فِی مَرْضاهِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْمُخْلِصِینَ فِی طاعَهِ اللهِ، السَّلامُ عَلَی الْأَدِلّاءِ عَلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الَّذِینَ مَنْ والاهُمْ فَقَدْ والَی اللهَ، وَمَنْ عاداهُمْ فَقَدْ عادَی اللهَ، وَمَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللهَ، وَمَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللهَ، وَمَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللهِ، وَمَنْ تَخَلّی مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلّی مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَاُشْهِدُ اللهَ أَنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمْتُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبْتُمْ، مُؤْمِنٌ بِسِرِّکُمْ وَعَلانِیَتِکُمْ، مُفَوِّضٌ فِی ذلِکَ کُلِّهِ إلَیْکُمْ، لَعَنَ اللهُ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّد مِنَ الْجِنِّ وَالْإنْسِ، وَأَبْرَأُ إلَی اللهِ مِنْهُمْ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ».

زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه، زیارتی است که به خاطر جامع بودن مطالب و تعبیرها و صفات و خصوصیات امامان (علیهم السلام) که در آن بیان شده، جامعیّت خاصّی دارد، و می توان هر یک از امامان و معصومین (علیهم السلام) را با آن زیارت کرد.

نمونه های متعدّدی به عنوان زیارت جامعه در کتاب ها آمده است، که «زیارت جامعه کبیره» مفصّل تر و جامع تر از همه است، و یک دوره «امام شناسی» به حساب می آید. صفات و فضایل و ویژگی های ائمّه معصومین (علیهم السلام) در این زیارت گرد آمده، و کتاب های متعدّدی هم در شرح آن نوشته شده است.

زائری که با معرفت و از

روی بصیرت این زیـارت را با توجه به معنایش در کنار قبور ائمّه (علیهم السـلام) بخوانـد، نوعی مرور بر اعتقادات و باورها و تجدید میثاق با اولیای دین کرده است.

شیـخ صدوق در «فقیه» و «عیون» روایت کرده از موسَـی بن عبداللّه نخعی، که گفت: به حضـرت امام علیّ النّقی (علیه السـلام) عرض کردم: یابن رسول اللّه! مرا تعلیم فرما زیارتی که با بلاغت کامل باشـد، هرگاه خواسـتم زیارت کنم یکی از شـما را، آن را بخوانم. فرمود: چون به آستانه در حرم رسیدی توقف کن، و شهادتین را بگو :

«أَشْـهَدُ أَنْ لا ـ إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْـدَهُ لاشَـرِیکَ لَهُ، وَأَشْـهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَبْـدُهُ وَرَسُولُهُ». و در حلی که غُسل زیارت کرده ای داخـل حَرَم می شوی و آنگـاه که قبر را دیـدی توقف کن و سـی مرتبه «اَللّهُ أَکْبَرُ» بگو، پس بـا دل آرام انـدکی پیش برو، و گـام هـا را نزدیـک بگـذار، آنگـاه توقف کن و سـی مرتبه «اَللّهُ أَکْبَرُ» بگو، پس نزدیک قبر مُطهّر برو، و چهل مرتبه «اَللّهُ أَکْبَرُ» بگو تا صد تکبیر تمام شود، پس بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّهِ، وَمَوْضِعَ الرِّسالَهِ، وَمُخْتَلَفَ الْمَلائِکَهِ، وَمَهْبِطَ الْوَحْیِ، وَمَعْدِنَ الرَّحْمَهِ، وَخُزّانَ

الْعِلْمِ، وَمُنْتَهَی الْحِلْمِ، وَاُصُولَ الْکَرَمِ، وَقـادَهَ الاُْمَمِ، وَأَوْلِیـاءَ النِّعَمِ، وَعَناصِـرَ الْأَبْرارِ، وَدَعائِمَ الْأَخْیارِ، وَساسَهَ الْعِبادِ، وَأَرْکانَ الْبِلادِ، وَأَبْوابَ الْإِیمـانِ، وَاُمَناءَ الرَّحْمانِ، وَسُـلالَهَ النَّبِیِّینَ، وَصَـفْوَهَ الْمُرْسَـلِینَ، وَعِتْرَهَ خِیَرَهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلی أَئِمَّهِ الْهُـدی، وَمَصابِیـحِ الـدُّجی، وَأَعْلامـِ التُّقی، وَذَوِی النُّهی، وَأُولِی الْحِجی، وَکَهْـفِ الْوَری، وَوَرَثَـهِ الْأَنْبِیـاءِ، وَالْمَثَلِ الاَْعْلی، وَالـدَّعْوَهِ الْحُسْـنی، وَحُجَجِ اللهِ عَلی أَهْلِ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَالْاُولی، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلی مَحالِّ مَعْرِفَهِ اللهِ، وَمَساکِنِ بَرَکَهِ اللهِ،

وَمَعادِنِ حِكْمَةِ اللهِ، وَحَفَظَةِ سِرِّ اللهِ، وَحَمَلَةِ كِتابِ اللهِ، وَأَوْصِياءِ نَبِيِّ اللهِ، وَذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَى الدُّعاةِ إِلَى اللهِ، وَالْأَدِلاَّءِ عَلى مَرْضاةِ اللهِ، وَالْمُسْتَقِرِّينَ فِى أَمْرِ اللهِ، وَالتّامِّينَ فِى مَحَبَّةِ اللهِ، وَالْمُخْلِصِينَ فِى تَوْحِيدِ اللهِ، وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللهِ وَنَهْيِهِ، وَعِبادِهِ الْمُكْرَمِينَ، اَلَّذِينَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الدُّعاةِ، وَالْقادَةِ الْهُداةِ، وَالسّادَةِ الْوُلاةِ، وَالذّادَةِ الْحُماةِ، وَأَهْلِ الذِّكْرِ وَأُولِى الْأَمْرِ، وَبَقِيَّةِ اللهِ وَخِيَرَتِهِ وَحِزْبِهِ وعَيْبَةِ عِلْمِهِ وَحُجَّتِهِ وَصِراطِهِ وَنُورِهِوَبُرْهانِهِ،وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، كَما شَهِدَ اللهُ لِنَفْسِهِ وَشَهِدَتْ لَهُ مَلائِكَتُهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ، لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَرَسُولُهُ الْمُرْتَضى، أَرْسَلَهُ بِالْهُدى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ الْأَئِمَّةُ الرّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكَرَّمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ، الْمُطِيعُونَ لِلّهِ، الْقَوّامُونَ بِأَمْرِهِ، الْعامِلُونَ بِإِرادَتِهِ، الْفائِزُونَ بِكَرامَتِهِ، اِصْطَفاكُمْ بِعِلْمِهِ، وَارْتَضاكُمْ لِغَيْبِهِ، وَاخْتارَكُمْ لِسِرِّهِ، وَاجْتَباكُمْ بِقُدْرَتِهِ، وَأَعَزَّكُمْ بِهُداهُ وَخَصَّكُمْ بِبُرْهانِهِ، وَانْتَجَبَكُمْ بِنُورِهِ، وَأَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ، وَرَضِيَكُمْ خُلَفاءَ فِى أَرْضِهِ، وَحُجَجاً عَلى بَرِيَّتِهِ، وَأَنْصاراً لِدِينِهِ، وَحَفَظَةً لِسِرِّهِ،وَخَزَنَةً لِعِلْمِهِ،وَمُسْتَوْدَعاًلِحِكْمَتِهِ،وَتَراجِمَةً لِوَحْيِهِ، وَأَرْكاناً لِتَوْحِيدِهِ، وَشُهَداءَ عَلى خَلْقِهِ، وَأَعْلاماً لِعِبادِهِ، وَمَناراً فِى بِلادِهِ، وَأَدِلاّءَ عَلى صِراطِهِ، عَصَمَكُمُ اللهُ مِنَ الزَّلَلِ، وَآمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَطَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَأَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَطَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً، فَعَظَّمْتُمْ جَلالَهُ، وَأَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ، وَمَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ، وَأَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ، وَوَكَّدْتُمْ مِيثاقَهُ، وَأَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طاعَتِهِ، وَنَصَحْتُمْ لَهُ فِى السِّرِّ وَالْعَلانِيَةِ، وَدَعَوْتُمْ إِلى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَبَذَلْتُمْ أَنْفُسَكُم فِى مَرْضاتِهِ، وَصَبَرْتُمْ عَلى ما اَصابَكُم فِى جَنْبِهِ، وَأَقَمْتُمُ الصَّلاةَ، وَآتَيْتُمُ الزَّكاةَ، وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ، نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجاهَدْتُمْ فِى اللهِ حَقَّ

جِهادِهِ، حَتّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ، وَبَيَّنْتُمْ فَرائِضَهُ، وَأَقَمْتُمْ حُدُودَهُ، وَنَشَرْتُمْ شَرائِعَ أَحْكامِهِ، وَسَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ، وَصِرْتُمْ فِى ذلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضا، وَسَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضاءَ، وَصَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضى، فَالرّاغِبُ عَنْكُمْ مارِقٌ، وَاللاّزِمُ لَكُمْ لاحِقٌ، وَالْمُقَصِّرُ فِى حَقِّكُمْ زاهِقٌ، وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَإِلَيْكُمْ، وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ، وَمِيراثُ النُّبُوَّهِ عِنْدَكُمْ، وَإِيابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ، وَحِسابُهُمْ عَلَيْكُمْ، وَفَصْلُ الْخِطابِ عِنْدَكُمْ، وَآياتُ اللهِ لَدَيْكُمْ، وَعَزائِمُهُ فِيكُمْ، وَنُورُهُ وَبُرْهانُهُ عِنْدَكُمْ، وَأَمْرُهُ إِلَيْكُمْ، مَنْ والاكُمْ فَقَدْ والَى اللهَ، وَمَنْ عاداكُمْ فَقَدْ عادَى اللهَ، وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللهَ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللهَ، وَمَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللهِ، أَنْتُمُ الصِّراطُ الْأَقْوَمُ، وَشُهَداءُ دارِ الْفَناءِ، وَشُفَعاءُ دارِ الْبَقاءِ، وَالرَّحْمَهُ الْمَوْصُولَهُ، وَالْآيَهُ الْمَخْزُونَهُ وَالْأَمانَهُ الْمَحْفُوظَهُ، وَالْبابُ الْمُبْتَلى بِهِ النّاسُ، مَنْ أَتاكُمْ نَجا، وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ، إِلَى اللهِ تَدْعُونَ، وَعَلَيْهِ تَدُلُّونَ، وَبِهِ تُؤْمِنُونَ، وَلَهُ تُسَلِّمُونَ، بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ، وَ إِلى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ، َبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ، سَعَدَ مَنْ والاكُمْ، وَهَلَكَ مَنْ عاداكُمْ، وَخابَ مَنْ جَحَدَكُمْ، وَضَلَّ مَنْ فارَقَكُمْ، وَفازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ، وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَإِلَيْكُمْ، وَسَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ، وَهُدِىَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ، مَنِ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّهُ مَأْواهُ، وَمَنْ خالَفَكُمْ فَالنّارُ مَثْواهُ، وَمَنْ جَحَدَكُمْ كافِرٌ، وَمَنْ حارَبَكُمْ مُشْرِكٌ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُم فِى أَسْفَلِ دَرَك مِنَ الْجَحِيمِ، أَشْهَدُ أَنَ

هذا سابِقٌ لَكُمْ فِيما مَضى ، وَجار لَكُمْ فِيما بَقِىَ، وَأَنَّ أَرْواحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِينَتَكُمْ واحِدَهٌ، طابَتْ وَطَهُرَتْ بَعْضُها مِنْ بَعْض، خَلَقَكُمُ اللهُ أَنْواراً، فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ، حَتّى مَنَّ عَلَيْنا بِكُمْ، فَجَعَلَكُمْ فِى بُيُوت اَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلاتَنا عَلَيْكُمْ وَما خَصَّنا بِهِ مِنْ وِلايَتِكُمْ طِيباً لِخَلْقِنا، وَطَهارَهً لِأَنْفُسِنا، وَتَزْكِيَهً لَنا، وَكَفّارَهً لِذُنُوبِنا، فَكُنّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِكُم، وَمَعْرُوفِينَ بِتَصْدِيقِنا إِيّاكُمْ، فَبَلَغَ اللهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلى مَنازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَرْفَعَ

دَرَجاتِ الْمُرْسَلِينَ، حَيْثُ لا يَلْحَقُهُ لاحِقٌ، وَلا يَفُوقُهُ فائِقٌ، وَلا يَسْبِقُهُ سابِقٌ، وَلا يَطْمَعُ فِى اِدْراكِهِ طامِعٌ، حَتّى لايَبْقى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلاصِدِّيقٌ وَلا شَهِيدٌ، وَلا عالِمٌ وَلا جاهِلٌ، وَلادَنِيٌّ وَلا فاضِلٌ، وَلا مُؤْمِنٌ صالِحٌ، وَلا فاجِرٌ طالِحٌ، وَلا جَبّارٌ عَنِيدٌ، وَلا شَيْطانٌ مَرِيدٌ، وَلاخَلْقٌ فِيما بَيْنَ ذلِكَ شَهِيدٌ، إلاّ عَرَّفَهُمْ جلالَةَ أَمْرِكُمْ، وَعِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَكِبَرَ شَأْنِكُمْ، وَتَمامَ نُورِكُمْ وَصِدْقَ مَقاعِدِكُمْ، وَثَباتَ مَقامِكُمْ، وَشَرَفَ مَحَلِّكُمْ، وَمَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ، وَكَرامَتَكُمْ عَلَيْهِ، وَخاصَّتَكُمْ لَدَيْهِ، قُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ، بِأَبِى أَنْتُمْ وَأُمِّى وَأَهْلِى وَمالِى وَاُسْرَتِى، اُشْهِدُ اللهَ وَاُشْهِدُكُمْ أَنِّى مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَبِما آمَنْتُمْ بِهِ، كافِرٌ بِعَدُوِّكُمْ وَبِما كَفَرْتُمْ بِهِ، مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَبِضَلالَهِ مَنْ خالَفَكُمْ، مُوالٍ لَكُمْ وَلِاَوْلِيائِكُمْ، مُبْغِضٌ لِاَعْدائِكُمْ وَمُعادٍ لَهُمْ، سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَكُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبَكُمْ، مُحَقِّقٌ لِما حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِما أَبْطَلْتُمْ، مُطِيعٌ لَكُمْ، عارِفٌ بِحَقِّكُمْ، مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ، مُحْتَمِلٌ عِلْمِكُمْ، مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ، مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِاِيابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِاَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ، آخِذٌ بِقَوْلِكُمْ، عامِلٌ بِأَمْرِكُمْ، مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ، زائِرٌ لَكُمْ، لائِذٌ عائِذٌ بِقُبُورِكُمْ، مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكُمْ، وَمُتَقَرِّبٌ بِكُمْ إِلَيْهِ، وَمُقَدِّمُكُمْ أَمامَ طَلِبَتِى وَحَوائِجِى وَإِرادَتِى فِى كُلِّ أَحْوالِى وَأُمُورِى، مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلانِيَتِكُمْ وَشاهِدِكُمْ وَغائِبِكُمْ وَاَوَّلِكُمْ وَآخِرِكُمْ، وَمُفَوِّضٌ فِى ذلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ، وَمُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ، وَقَلْبِى لَكُمْ مُسَلِّمٌ، وَرَأْيِى لَكُمْ تَبَعٌ، وَنُصْرَتِى لَكُمْ مُعَدَّةٌ، حَتّى يُحْيِيَ اللهُ تَعالى دِينَهُ بِكُمْ، وَيَرُدَّكُمْ فِى أَيّامِهِ، وَيُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ، وَيُمَكِّنَكُمْ فِى أَرْضِهِ، فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لا مَعَ غَيْرِكُمْ، آمَنْتُ بِكُمْ، وَتَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِما تَوَلَّيْتُ بِهِ اَوَّلَكُمْ، وَبَرِئْتُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَعْدائِكُمْ وَمِنَ الْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَالشَّياطِينِ وَحِزْبِهِمُ الظّالِمِينَ لَكُمْ، وَالْجاحِدِينَ لِحَقِّكُمْ، وَالْمارِقِينَ مِنْ وِلايَتِكُمْ، وَالْغاصِبِينَ لِاِرْثِكُمْ، وَالشّاكِّينَ فِيكُمْ، الْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ، وَمِنْ كُلِّ وَلِيجَه دُونَكُمْ، وَكُلِّ مُطاعٍ سِواكُمْ، وَمِنَ الْأَئِمَّهِ الَّذِينَ يَدْعُونَ

إِلَى النّـارِ، فَثَبَّتَنِیَ اللهُ أَبَـداً مـا حَییتُ عَلی مُوالاـتِکُمْ وَمَحَبَّتِکُمْ وَدِینِکُمْ، وَوَفَّقَنِی لِطـاعَتِکُمْ، وَرَزَقَنِی شَـفاعَتَکُمْ، وَجَعَلَنِی مِنْ خِیـارِ مَوالِیکُمُ، التّابِعینَ لِما دَعَوْتُمْ إِلَیْهِ، وَجَعَلَنِی مِمَّنْ یَقْتَصُّ آثارَکُمْ، وَیَسْـلُکُ سَبِیلَکُمْ، وَیَهْتَـدِی بِهُداکُمْ، وَیُحْشَـرُ فِی زُمْرَتِکُمْ، وَیَکِرُّ فِی رَجْعَتِکُـمْ، وَیُمَلَّکُ فِی دَوْلَتِکُـمْ، وَیُشَـرَّفُ فِی عـافِیَتِکُمْ، وَیُمَکَّنُ فِی أَیّـامِکُمْ، وَتَقَرُّ عَیْنُهُ غَـداً بِرُؤْیَتِکُـمْ، بِـأَبِی أَنْتُـمْ وَأُمِّی وَنَفْسِـیوَأَهْلِیومالِی، مَنْ اَرادَاللهَ بَـدَأَبِکُمْ، وَ مَنْ وَحَّدَهُ قَبِـلَ عَنْکُمْ، وَ مَنْ قَصَـدَهُ تَوَجَّهَ بِکُمْ، مَوالِیَّ لا ـ اُحْصِـی ثَنـاءَکُمْ، وَلا أَبْلُغُ مِنَ الْمَـدْحِ کُنْهَکُمْ، وَمِنَ الْوَصْفِ قَـدْرَکُمْ، وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْیارِ، وَهُـداةُ الْأَبْرارِ، وَحُجَـجُ الْجَبّارِ، بِکُمْ فَتَـحَ اللهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ، وَبِکُمْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ، وَبِکُمْ یُمْسِکُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلاّ بِإِذْنِهِ، وَبِکُمْ یُنَفِّسُ الْهَمَّ وَیَکْشِفُ الضُّرَّ، وَعِنْدَکُمْ ما نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ، وَهَبَطَتْ بِهِ مَلائِکَتُهُ، وَإِلی جَدِّکُمْ». و اگر زیارت امیر مؤمنان (علیه السلام) باشد به جای «وَإِلی جَدِّکُمْ» بگو: «وَ إِلی أَخِیکَ»،بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِینُ،آتـاکُمُ اللهُ مـا لَمْ یُؤْتِ أَحَـداً مِنَ الْعـالَمِینَ، طَأْطَأَ کُلُّ شَریفٍ لِشَرَفِکُمْ، وَبَخَعَ کُلُّ مُتَکَبِّرٍ لِطاعَتِکُمْ، وَخَضَعَ کُلُّ جَبّارٍ لِفَضْلِکُمْ، وَذَلَّ کُلُّ شَیْ ءٍ لَکُمْ، وَأَشْـرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِکُمْ، وَفازَ الْفائِزُونَ بِوِلایَتِکُمْ، بِکُمْ یُسْـلَکُ إِلَی الرِّضْوانِ، وَعَلی مَنْ جَحَدَ وِلایَتَکُمْ غَضَبُ الرَّحْمانِ، بِأَبِی أَنْتُمْ وَأُمِّی وَنَفْسِـی وَأَهْلِی وَمالِی، ذِکْرُکُمْ فِی الذّاکِرِینَ، وَأَسْـماؤُکُمْ فِی الْأَسْـماءِ، وَأَجْسادُکُمْ فِی الْأَجْسـادِ، وَأَرْواحُکُمْ فِی الْأَرْواحِ، وَأَنْفُسُـکُمْ فِی النُّفُوسِ، وَآثارُکُمْ فِی الْآثارِ، وَقُبُورُکُمْ فِی الْقُبُورِ، فَما أَحْلی أَسْـماءَکُمْ، وَأَکْرَمَ أَنْفُسَـکُمْ، وَأَعْظَمَ شَـأْنَکُمْ، وَأَجَـلَّ خَطَرَکُمْ، وَأَوْفی عَهْـدَکُمْ، وَأَصْدَقَوَعْـدَکُمْ،کَلامُکُمْ نُورٌ، وَأَمْرُکُمْ رُشْـدٌ، وَوَصِـیَّتُکُمُ التَّقْوی، وَفِعْلُکُمُ الْخَیْرُ، وَعـادَتُکُمُ الْإِحْسـانُ، وَسَـجِیَّتُکُمُ الْکَرَمُ، وَشَـأْنُکُمُ الْحَقُّ وَالصِّدْقُ وَالرِّفْقُ، وَقَوْلُکُمْ حُکْمٌ وَحَتْمٌ، وَرَأْیُکُمْ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَحَزْمٌ، إِنْ ذُکِرَ الْخَیْرُ کُنْتُـمْ أَوَّلَـهُ وَأَصْـلَهُ وَفَرْعَهُ وَمَعْـدِنَهُ وَمَـأْواهُ وَمُنْتَهـاهُ، بِـأَبِی أَنْتُمْ وَأُمِّی وَنَفْسِـی، کَیْـفَ أَصِـفُ حُسْنَ ثَنـائِکُمْ، وَأُحْصِی جَمِیلَ بَلائِکُمْ،

وَبِكَمْ أَخْرَجَنَا اللهُ مِنَ الـذُّلِّ، وَفَرَّجَ عَنّا غَمَراتِ الْكَرُوبِ، وَأَنْقَـذَنا مِنْ شَـفا جُرُفِ الْهَلَكـاتِ وَمِنَ النّـارِ، بِأَبِى أَنْتُمْ وَأَمِّى وَنَفْسِـى، بِمُوالاـتِكُمْ عَلَّمَنَا اللهُ مَعـالِمَ دِينِنـا، وَأَصْـلَحَ مـا كـانَ فَسَـدَ مِنْ دُنْيانـا، وَبِمُوالاـتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَهُ، وَعَظُمَتِ النِّعْمَهُ، وَائْتَلَفَتِ الفُرْقَهُ، وَبِمُوالاـتِكُمْ تُقْبَـلُ الطّـاعَهُ الْمُفْتَرَضَهُ، وَلَكُمُ الْمَوَدَّهُ الْواجِبَهُ، وَالـدَّرَجاتُ الرَّفِيعَهُ، وَالْمَقـامُ الْمَحْمُودُ، وَالْمَكـانُ الْمَعْلُومُ عِنْـدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالْجاهُ الْعَظِيمُ، وَالشَّأْنُ الْكَبِيرُ، وَالشَّفاعَهُ الْمَقْبُولَهُ، رَبَّنا آمَنّا بِما أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ، رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْـدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَهً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ، سُـبْحانَ رَبِّنا إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً، يا وَلِىَّ اللهِ، إِنَّ بَيْنِى وَبَيْنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوباً لا يَأْتِى عَلَيْها إِلاّ رِضاكُمْ، فَبِحَقِّ مَنِ ائْتَمَنَكُمْ عَلى سِـرِّهِ، وَاسْتَرْعاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ، وَقَرَنَ طاعَتَكُمْ بِطاعَتِهِ، لَمّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِى، وَكُنْتُمْ شُـفَعائِى، فَإِنِّى لَكُمْ مُطِيعٌ، مَنْ أَطاعَكُمْ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ، وَمَنْ عَصاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللهَ، وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْأَحَبَّ اللهَ، وَمَنْ أَبْغَضَـكُمْ فَقَـدْ أَبْغَضَ اللهَ. اَللّهُمَّ إِنِّى لَوْ وَجَـدْتُ شُـفَعاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّد وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيارِ الْأَئِمَّهِ الْأَبْرارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُـفَعائِى، فَبِحَقِّهِمُ الَّذِى أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْـكَ أَسْأَ لُكَ أَنْ تُـدْخِلَنِى فِى جُمْلَهِ الْعارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ، وَفِى زُمْرَهِ الْمَرْحُومِينَ بِشَـفاعَتِهِمْ، إِنَّكَ أَرْحَمُ الرّاحِمِينَ، وَصَلَّى اللهُ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ

الطّاهِرِينَ، وَسَلَّمَ تَسْلِيماً كَثِيراً، وَحَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

زيارت امين اللّه

يكى از زيارت هاى بسيار معروف و معتبر است كه در كتاب هاى زيارات نقل شده است. مرحوم علامه مجلسى آن را از نظر متن و سند از بهترين زيارات دانسته كه مناسب است در همه حرمها و مزارهاى ائمّه (عليهم السلام) بر آن مداومت شود.

اين زيارت، هم از زيارتهاى مطلقه محسوب مى شود كه در هر وقت مى توان خواند، هم

از زیارتهـای مخصوصه روز غـدیرخم است، و هم از زیارات جامعه ای است که در همه حرمهای مقـدّس ائمّه (علیهم السـلام) خوانـده می شـود. محتـوایی عرفـانی و سراسـر شور و اشتیـاق به قرب الهی دارد. کیفیّت آن چنـان است که به سـندهای معتـبر روایت شـده از جابر از امام محمّـدباقر (علیه السـلام) که امام زین العابدین (علیه السـلام) به زیارت امیرالمؤمنین (علیه السـلام) آمد، و نزد قبر آن حضرت ایستاد، و گریست، و گفت:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ فِی أَرْضِهِ وَحُجَّتَهُ عَلی عِبادِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ، أَشْـهَدُ أَنَّکَ جاهَـدْتَ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَعَمِلْتَ بِکِتابِهِ، وَاتَّبَعْتَ سُـنَنَ نَبِیِّهِ صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، حَتّی دَعاکَ اللهُ إِلی جِوارِهِ، فَقَبَضَکَ إِلَیْهِ بِاخْتِیارِهِ، وَاَلْزَمَ أَعْداءَکَ الْحُجَّهَ مَعَ ما لَکَ مِنَ الْحُجَجِ الْبالِغَهِ عَلی جَمِیعِ خَلْقِهِ، اَللّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِـی مُطْمَئِنَّهً بِقَدَرِکَ، راضِـیَهً بِقَضائِکَ، مُولَعَهً بِذِکْرِکَ وَدُعائِکَ، مُحِبَّهً لِصَفْوَهِ أَوْلِیائِکَ، مَحْبُوبَهً فِی أَرْضِکَ وَسَمائِکَ، صابِرَهً عَلی نُزُولِ بَلائِکَ، شاکِرَهً لِفَواضِلِ نَعْمائِکَ، ذاکِرَهً لِسَوابِغِ آلائِکَ، مُشْـتاقَهً إِلی فَرْحَهِ لِقائِـکَ، مُتَزَوِّدَهً التَّقْوی لِیَوْمِ جَزائِـکَ، مُسْـتَنَّهً بِسُـنَنِ أَوْلِیائِـکَ، مُفـارِقَهً لِاَخْلاقِ أَعْـدائِکَ، مَشْـغُولَهً عَنِ الـدُّنْیا بِحَمْدِکَ وَثَنائِکَ».

پس گونه خود را بر قبر گذاشت و گفت:

«اَللّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِینَ إِلَیْـکَ والِهَهٌ، وَسُـبُلَ الرّاغِبِینَ إِلَیْـکَ شـارِعَهٌ،وَأَعْلامَ الْقاصِـدِینَ إِلَیْکَ واضِـحَهٌ، وَأَفْئِـدَهَ الْعارِفِینَ مِنْکَ فازِعَهٌ، وَأَصْواتَ الـدّاعِینَ إِلَیْکَ صاعِدَهٌ، وَأَبْوابَ الْإِجابَهِ لَهُمْ مُفَتَّحَهٌ، وَدَعْوَهَ مَنْ ناجاکَ مُسْـتَجابَهٌ، وَتَوْبَهَ مَنْ أَنابَ إِلَیْکَ مَقْبُولَهٌ، وَعَبْرَهَ مَنْ بَکی مِنْ خَوْفِکَ مَرْحُومَهٌ، وَالْإِغاثَهَ لِمَنِ اسْـتَغاثَ بِکَ مَوْجُودَهٌ، وَالْإِعانَهَ لِمَنِ اسْـتَعانَ بِکَ مَبْـذُولَهٌ، وَعِداتِکَ لِعِبادِکَ مُنْجَزَهٌ، وَزَلَـلَ مَنِ اسْـتَقالَکَ مُقـالَهٌ، وَأَعْمـالَ الْعامِلِینَ لَـدَیْکَ مَحْفُوظَهٌ، وَأَرْزاقَکَ إِلَی الْخَلائِقِ مِنْ لَـدُنْکَ نازِلَهٌ، وَعَوائِـدَ الْمَزِیدِ إِلَیْهِمْ واصِلَهٌ، وَذُنُوبَ الْمُسْتَغْفِرِینَ مَغْفُورَهٌ، وَحَوائِجَ خَلْقِکَ عِنْدَکَ مَقْضِیَّهٌ، وَجَوائِزَ السّائِلِینَ عِنْدَکَ

مُوَفَّرَةٌ، وَعَوائِدَ الْمَزیدِ مُتَواتِرَةٌ، وَمَوائِدَ الْمُسْتَطْعِمینَ مُعَدَّةٌ، وَمَناهِلَ الظِّماءِ لَدَیْکَ مُتْرَعَةٌ. اَللّهُمَّ فَاسْتَجِبْ دُعائِی، وَاقْبَلْ ثَنائِی، وَاجْمَعْ بَیْنِی وَبَیْنَ أَوْلِیائِی، بِحَقِّ مُحَمَّد وَعَلِیّ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ، إِنَّکَ وَلِیُّ نَعْمائِی وَمُنْتَهی مُنایَ وَغایَةُ رَجائِی فِی مُنْقَلَبی وَمَثْوایَ». «أَنْتَ إِلهِی وَسَیِّدِی وَمَوْلایَ، اِغْفِرْ لِی وَ لِاَوْلِیائِنا، وَکُفَّ عَنّا أَعْداءَنا، وَاشْغَلْهُمْ عَنْ اَذانا، وَاَظْهِرْ کَلِمَةَ الْحَقِّ وَاجْعَلْهَا الْعُلْیا، وَأَدْحِضْ کَلِمَةَ الْباطِلِ وَاجْعَلْهَاالسُّفْلی، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ء قَدِیرٌ».

زیارت وارث

زیارت مطلقه امام حسین (علیه السلام) معروف به زیارت وارث این زیارت معتبر و پرمحتوا، ابراز علاقه و همبستگی با سیدالشّهدا و شهدای دیگر (علیهم السلام) کربلاست، و سلسله نورانی نیاکان امام حسین و دودمان رسالت (علیهم السلام) را به یاد می آورد. و پیوند زائر را با اهلبیت عصمت تحکیم می کند. پس چون قصد زیارت امام حسین (علیه السلام) نمودی بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ آدَمَ صِفْوَهِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ نُوح نَبِیِّ اللهِ،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یاوارِثَ مُوسی کَلِیمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ عِیسی رُوحِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ مُحَمَّد حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ أَمِیرالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ مُحَمَّد الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ عَلِیّ الْمُرْتَضی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ خَدِیجَةَ الْکُبْری،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ثارَاللهِ وَابْنَ ثارِهِ وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاةَ، وَآتَیْتَ الزَّکاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَأَطَعْتَ اللهَ وَرَسُولَهُ حَتّی أَتاکَ الْیَقِینُ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً قَتَلَتْکَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً ظَلَمَتْکَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ، یا مَوْلایَ یاأَباعَبْدِاللهِ، أَشْهَدُ أَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الْأَصْلابِ الشّامِخَةِ وَالْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیَّةُ بِأَنْجاسِها،وَلَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِیابِها، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ مِنْ دَعائِمِ

الدِّينِ وَأَرْكانِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ الْهادِي الْمَهْدِيُّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوى، وَأَعْلامُ الْهُدى، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقى، وَالْحُجَّةُ عَلى أَهْلِ الدُّنْيا، وَأُشْهِدُ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ وَأَنْبِياءَهُ وَرُسُلَهُ، أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِإِيابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرائِعِ دِينِي وَخَواتِيمِ عَمَلِي، وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سِلْمٌ، وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ، صَلَواتُ اللهِ عَلَيْكُمْ، وَعَلى أَرْواحِكُمْ، وَعَلى أَجْسادِكُمْ، وَعَلى أَجْسامِكُمْ، وَعَلى شاهِدِكُمْ، وَعَلى غائِبِكُمْ، وَعَلى ظاهِرِكُمْ، وَعَلى باطِنِكُمْ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَاابْنَ رَسُولِ اللهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يا أَباعَبْدِاللهِ، لَقَدْعَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ، وَجَلَّتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنا وَعَلى جَمِيعِ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَأَلْجَمَتْ وَتَهَيَّأَتْ لِقِتالِكَ، يا مَوْلايَ يا أَباعَبْدِاللهِ، قَصَدْتُ حَرَمَكَ وَأَتَيْتُ مَشْهَدَكَ أَسْأَلُ اللهَ بِالشَّأْنِ الَّذِي لَكَ عِنْدَهُ وَبِالْمَحَلِّ الَّذِي لَكَ لَدَيْهِ أَنْ يُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَهِ». «اَللّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ، وَحْدَكَ لا شَرِيكَ لَكَ، لِأَنَّ الصَّلاةَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لا تَكُونُ إِلّا لَكَ، لِأَنَّكَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلّا أَنْتَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَأَبْلِغْهُمْ عَنِّي أَفْضَلَ السَّلامِ وَالتَّحِيَّهِ، وَارْدُدْ عَلَيَّ مِنْهُمُ السَّلامَ. اَللّهُمَّ وَهاتانِ الرَّكْعَتانِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلى مَوْلايَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيّ عَلَيْهِمَا السَّلامُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَعَلَيْهِ، وَتَقَبَّلْ مِنِّي، وَاجْزِنِي عَلى ذلِكَ بِأَفْضَلِ أَمَلِي وَرَجائِي فِيكَ وَفِي وَلِيِّكَ، يا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

آنگاه به قصد زيارت علىّ بن الحسين (عليهما السلام) بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ نَبِيِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ بْنُ الشَّهِيدِ، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومُ بْنُ الْمَظْلُومِ، لَعَنَ اللهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَ لَعَنَ اللهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ، وَ لَعَنَ اللهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ. أَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وَلِيَّ اللهِ وَ ابْنَ وَلِيِّهِ، لَقَدْ

عَظُمَتِ الْمُصِيبَهُ وَ جَلَّتِ الرَّزِيَّهُ بِکَ عَلَيْنا وَ عَلى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّهً قَتَلَتْکَ، وَ أَبْرَأُ إِلَى اللهِ وَ إِلَيْکَ مِنْهُمْ».

سپس به نیّت زیارت دیگر شهدای کربلا بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يـا أَوْلِيـاءَ اللهِ وَ أَحِبّائَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يـا أَصْفِياءَ اللهِ وَ اَوِدّائَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَنْصارَ دِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَنْصارَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَنْصارَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَنصارَ فاطِمَهَ سَيِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَنْصارَ أَبِى مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِيّ الْوَلِيِّ الزَّكِيِّ النّاصِحِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَنْصارَ أَبِى عَبْدِاللهِ، بِأَبِى أَنْتُمْ وَأُمِّى، طِبْتُمْ وَطابَتِ الْأَرْضُ الَّتِى فِيها دُفِنْتُمْ، وَفُزْتُمْ فَوْزاً عَظِيماً، فَيا لَيْتَنِى كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ فِى الجِنانِ مَعَ الشُّهَداءِ وَالصّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زیاره آل یس

مرحوم مجلسی در کتاب بحار الأنوار به نقل از ناحیه مقدّسه چنین آورده است که هرگاه خواستی به وسیله ما به سوی خداوند تبارک وتعالی و به سوی ما توجه کنید، بگویید:

«سَلامٌ عَلى آلِ يس، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يـا داعِيَ اللهِ وَرَبّانِيَّ آياتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بابَ اللهِ وَدَيّانَ دِينِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا خَلِيفَهَ اللهِ وَناصِرَ حَقِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يـا حُجَّهَ اللهِ وَدَلِيلَ إِرادَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا تالِيَ كِتابِ اللهِ وَتَرْجُمانَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ فِى آناءِ لَيْلِكَ وَأَطْرافِ نَهارِكَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يـا بَقِيَّهَ اللهِ فِى أَرْضِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مِيثاقَ اللهِ الَّذِى اَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ،اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وَعْدَ اللهِ الَّذِى ضَمِنَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ، وَالْغَوْثُ وَالرَّحْمَهُ الْواسِعَهُ وَعْداً غَيْرَ مَكْذُوب، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّى وَتَقْنُتُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ، اَلسَّلامُ

عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ

وَتَسْتَغْفِرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حينَ تُصْبِحُ وَتُمْسى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ فِى اللَّيْلِ إذا يَغْشى وَالنَّهارِ اِذا تَجَلّى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإمامُ الْمَأْمُونُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ بِجَوامِعِ السَّلام، أُشْهِدُكَ يا مَوْلاىَ أَنّى أَشْهَدُ أَنْ لا إلهَ إلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عبْدُهُ وَرَسُولُهُ لا حَبيبَ إلاّ هُوَ وَأَهْلُهُ، وَأُشْهِدُكَ يا مَوْلاىَ أَنَّ عَلِيّاً أَميرَ الْمُؤْمِنينَ حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ، وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِىّ حُجَّتُهُ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ، وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَر حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُوسى حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِىّ حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ ابْنَ مُحَمَّد حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِىّ حُجَّتُهُ،وَأَشْهَدُأَنَّكَ حُجَّةُ اللهِ، أَنْتُمُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَأَنَّ رَجْعَتَكُمْ حَقٌّ "لا رَيْبَ فِيها، يَوْمَ لا يَنْفَعُ نَفْساً اِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِى اِيمانِها خَيْراً " ، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ ناكِراً وَنَكيراًحَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَالْبَعْثَ حَقٌّ، وَأَنَّ الصِّراطَ حَقٌّ، وَالْمِرْصادَ حَقٌّ، وَالْميزانَ حَقٌّ، وَالْحَشْرَ حَقٌّ، وَالْحِسابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةَ وَالنّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ وَالْوَعيدَ بِهِما حَقٌّ، يا مَوْلاىَ شَقِىَ مَنْ خالَفَكُمْ وَسَعِدَ مَنْ أَطاعَكُمْ، فَاشْهَدْ عَلى ما أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ، وَأَنا وَلِيٌّ لَكَ بَرِىءٌ مِنْ عَدُوِّكَ، فَالْحَقُّ ما رَضيتُمُوهُ، وَالْباطِلُ ما سَخَطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ ما أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْكَرُ ما نَهَيْتُمْ عَنْهُ، فَنَفْسى مُؤْمِنَةٌ بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ وَبِأَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَبِكُمْ يا مَوْلاىَ اَوَّلِكُمْ وَآخِرِكُمْ، وَنُصْرَتى مُعَدَّةٌ لَكُمْ، وَمَوَدَّتى خالِصَةٌ لَكُمْ آمينَ آمينَ».

سپس بگو:

«اَللّهُمَّ اِنّى أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد نَبِىِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِكَ، وَأَنْ تَمْلَأَ قَلْبى نُورَ الْيَقينِ، وَصَدْرى نُورَ الْإيمانِ، وَفِكْرى نُورَ النِّيّاتِ، وَعَزْمى نُورَ الْعِلْمِ، وَقُوَّتى نُورَ الْعَمَلِ، وَلِسانى نُورَ الصِّدْقِ، وَديني نُورَ الْبَصائِرِ مِنْ عِنْدِكَ،وَبَصَرى نُورَ الضِّياءِ، وَسَمْعِى نُورَ الْحِكْمَةِ، وَمَوَدَّتِى نُورَ الْمُوالاةِ

لِمُحَمَّد وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ حَتّى أَلْقاكَ وَقَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَميثاقِكَ فَتُغَشِّيَنِى رَحْمَتَكَ يا وَلِيُّ يا حَمِيدُ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد حُجَّتِكَ فِى أَرْضِكَ، وَخَليفَتِكَ فِى بِلادِكَ، وَالدّاعِى إِلى سَبيلِكَ، وَالْقائِم بِقِسْطِكَ،وَالثّائِرِ بِأَمْرِكَ، وَلِيِّ الْمُؤْمِنينَ وَبَوارِ الْكافِرينَ، وَمُجَلِّى الظُّلْمَةِ، وَمُنِيرِ الْحَقِّ، وَالنّاطِقِ بِالْحِكْمَةِ وَالصِّدْقِ، وَكَلِمَتِكَ التّامَّةِ فِى أَرْضِكَ، الْمُرْتَقِبِ الْخائِفِ وَالْوَلِيِّ النّاصِحِ، سَفِينَةِ النَّجاةِ وَعَلَمِ الْهُدى وَنُورِ أَبْصارِ الْوَرى، وَخَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَارْتَدى، وَمُجَلِّى الْعَمى الَّذِى يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَقِسْطاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً، إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَىْ ء قَدِيرٌ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيائِكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طاعَتَهُمْ، وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ، وَأَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً، اَللّهُمَّ انْصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ لِدِينِكَ، وَانْصُرْ بِهِ أَوْلِياءَكَ وَأَوْلِياءَهُ وَشيعَتَهُ وَأَنْصارَهُ، وَاجْعَلْنا مِنْهُمْ. اَللّهُمَّ اَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ باغ وَطاغ وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمالِهِ، وَاحْرُسْهُ وَامْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوصَلَ إِلَيْهِ بِسُوء، وَاحْفَظْ فيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ، وَاَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ، وَاَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَانْصُرْ ناصِرِيهِ، وَاخْذُلْ خاذِلِيهِ، وَاقْصِمْ

قاصِمِيهِ، وَاقْصِمْ بِهِ جَبابِرَةَ الْكُفْرِ، وَاقْتُلْ بِهِ الْكُفّارَ وَالْمُنافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كانُوا مِنْ مَشارِقِ الْأَرْضِ وَمَغارِبِها بَرِّها وَبَحْرِها، وَامْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلاً، وَاَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاجْعَلْنِى اللّهُمَّ مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَأَتْباعِهِ وَشيعَتِهِ، وَأَرِنِى فِى آلِ مُحَمَّد عَلَيْهِمُ السَّلامُ ما يَأْمُلُونَ وَفِى عَدُوِّهِمْ ما يَحْذَرُونَ، إِلهَ الْحَقِّ آمِينَ، يا ذَا الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دعای بعد از زیارت ائمّه (علیهم السلام)

این دعا به خاطر مفاهیم بسیار ارزشمند و عالی آن، به دعای عالیه المضامین معروف است که آن را سید بن طاوس در مصباح الزایر بعد از زیارت جامعه مذکوره نقل فرموده و آن دعای شریف این است:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی زُرْتُ هَذَا الْإِمامَ مُقِرّاً بِإِمامَتِهِ مُعْتَقِداً لِفَرْضِ طَاعَتِهِ فَقَصَدْتُ مَشْهَدَهُ بِذُنُوبِی

وَ عُيُوبِی وَ مُوبِقاتِ آثامِی وَ كَثْرَهِ سَیِّئاتِی وَ خَطَایایَ وَ ما تَعْرِفُهُ مِنِّی مُسْتَجِیراً بِعَفْوِکَ مُسْتَعِیذاً بِحِلْمِکَ راجِیاً رَحْمَتَکَ لاجِئاً إِلَى رُكْنِکَ عائِذاً بِرَأْفَتِکَ مُسْتَشْفِعاً بِوَلِیِّکَ وَ ابْنِ أَوْلِیائِکَ وَ صَفِیِّکَ وَ ابْنِ أَصْفِیائِکَ وَ أَمِینِکَ وَ ابْنِ أُمَنائِکَ وَ خَلِیفَتِکَ وَ ابْنِ خُلَفَائِکَ الَّذِینَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِیلَهَ إِلى رَحْمَتِکَ وَ رِضْوانِکَ وَ الذَّرِیعَهَ إِلَى رَأْفَتِکَ وَ غُفْرَانِکَ أَللَّهُمَّ وَ أَوَّلُ حاجَتِی إِلَیْکَ أَنْ تَغْفِرَ لِی مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِی عَلى كَثْرَتِهَا وَ أَنْ تَعْصِمَنِی فِیما بَقِیَ مِنْ عُمْرِی وَ تُطَهِّرَ دِینِی مِمَّا یُدَنِّسُهُ وَ یَشِینُهُ وَ یُزْرِی بِهِ وَ تَحْمِیَهُ مِنَ الرَّیْبِ وَ الشَّکِّ وَ الْفَسادِ وَ الشِّرْکِ وَ تُثَبِّتَنِی عَلى طَاعَتِکَ وَ طَاعَهِ رَسُولِکَ وَ ذُرِّیَّتِهِ النُّجَباءِ السُّعَدَاءِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَتُکَ وَ سَلامُکَ وَ بَرَكَاتُکَ وَ تُحْیِیَنِی ما أَحْیَیْتَنِی عَلَى طَاعَتِهِمْ وَ تُمِیتَنِی إِذَا أَمَتَّنِی عَلى طَاعَتِهِمْ وَ أَنْ لا تَمْحُوَ مِنْ قَلْبِی مَوَدَّتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ بُغْضَ أَعْدَائِهِمْ وَ مُرَافَقَهَ أَوْلِیَائِهِمْ وَ بِرَّهُمْ وَ أَسْأَلُکَ یا رَبِّ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِکَ مِنِّی وَ تُحَبِّبَ إِلَیَّ عِبادَتَکَ وَ الْمُواظَبَهَ عَلَیْهَا وَ تُنَشِّطَنِی لَهَا وَ تُبَغِّضَ إِلَیَّ مَعَاصِیَکَ وَ مَحارِمَکَ وَ تَدْفَعَنِی عَنْهَا وَ تُجَنِّبَنِی التَّقْصِیرَ فِی صَلاتِی وَالْاِسْتِهَانَهَ بِهَا وَ التَّرَاخِیَ عَنْهَا وَ تُوَفِّقَنِی لِتَأْدِیَتِهَا كَما فَرَضْتَ وَ أَمَرْتَ بِهِ عَلى سُنَّهِ رَسُولِکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ رَحْمَتُکَ وَ بَرَكَاتُکَ خُضُوعاً وَ خُشُوعاً وَ تَشْرَحَ صَدْرِی لِاِیتاءِ الزَّكَاهِ وَ إِعْطَاءِ الصَّدَقَاتِ وَ بَذْلِ الْمَعْرُوفِ وَ الْاِحْسَانِ إِلَى شِیعَهِ آلِ مُحَمَّد عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ مُواسَاتِهِمْ وَ لا تَتَوَفَّانِی إِلاّ بَعْدَ أَنْ تَرْزُقَنِی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرَامِ وَ زِیَارَهَ قَبْرِ نَبِیِّکَ وَقُبُورِ الْأَئِمَّهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ أَسْأَلُکَ یا رَبِّ تَوْبَهً نَصُوحاً تَرْضَاهَا وَ نِیَّهً تَحْمَدُهَا وَ عَمَلاً صَالِحاً

تَقَبُّلَهُ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِی وَ تَرْحَمَنِی إِذَا تَوَفَّیْتَنِی وَ تُهَوِّنَ عَلَیَّ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ تَحْشُرَنِی فِی زُمْرَهِ مُحَمَّد وَ آلِهِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ تُدْخِلَنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِكَ وَ تَجْعَلَ دَمْعِی غَزِیراً فِی طَاعَتِكَ وَ عَبْرَتِی جَارِیَهً فِیما یُقَرِّبُنِی مِنْكَ وَ قَلْبِی عَطُوفاً عَلی أَوْلِیَائِكَ وَ تَصُونَنِی فِی هَذِهِ الدُّنْیَا مِنَ الْعَاهَاتِ وَ الْآفَاتِ وَ الْأَمْرَاضِ الشَّدِیدَهِ وَ الْأَسْقامِ الْمُزْمِنَهِ وَ

جَمِیعِ أَنْواعِ الْبَلاءِ وَ الْحَوادِثِ وَ تَصْرِفَ قَلْبِی عَنِ الْحَرَامِ وَ تُبَغِّضَ إِلَیَّ مَعَاصِیَكَ وَ تُحَبِّبَ إِلَیَّ الْحَلالَ وَ تَفْتَحَ لِی أَبْوابَهُ وَ تُثَبِّتَ نِیَّتِی وَ فِعْلِی عَلَیْهِ وَ تَمُدَّ فِی عُمُرِی وَ تُغْلِقَ أَبْوابَ الْمِحَنِ عَنِّی وَ لا تَسْلُبَنِی ما مَنَنْتَ بِهِ عَلَیَّ وَ لا تَسْتَرِدَّ شَیْئاً مِمَّا أَحْسَنْتَ بِهِ إِلَیَّ وَ لا تَنْزِعَ مِنِّی النِّعَمَ الَّتِی أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَیَّ وَ تَزِیدَ فِیما خَوَّلْتَنِی وَ تُضَاعِفَهُ أَضْعَافاً مُضَاعَفَهً وَ تَرْزُقَنِی مَالاً كَثِیراً وَاسِعاً سَائِغاً هَنِیئاً نَامِیاً وَافِیاً وَ عِزّاً بَاقِیاً كَافِیاً وَ جَاهاً عَرِیضاً مَنِیعاً وَ

نِعْمَهً سَابِغَهً عَامَّهً وَ تُغْنِیَنِی بِذَلِكَ عَنِ الْمَطَالِبِ الْمُنَكَّدَهِ وَ الْمَوارِدِ الصَّعْبَهِ وَ تُخَلِّصَنِی مِنْهَا مُعَافیً فِی دِینِی وَ نَفْسِی وَ وُلْدِی وَ ما أَعْطَیْتَنِی وَ مَنَحْتَنِی وَ تَحْفَظَ عَلَیَّ مَالِی وَ جَمِیعَ مَا خَوَّلْتَنِی وَ تَقْبِضَ عَنِّی أَیْدِیَ الْجَبَابِرَهِ وَ تَرُدَّنِی إِلَی وَطَنِی وَ تُبَلِّغَنِی نِهَایَهَ أَمَلِی فِی دُنْیَایَ وَ آخِرَتِی وَ تَجْعَلَ عَاقِبَهَ أَمْرِی مَحْمُودَهً حَسَنَهً سَلِیمَهً وَ تَجْعَلَنِی رَحِیبَ الصَّدْرِ وَاسِعَ الْحَالِ حَسَنَ الْخُلُقِ بَعِیداً مِنَ الْبُخْلِ وَ الْمَنْعِ وَ النِّفَاقِ وَالْكِذْبِ وَالْبَهْتِ وَ قَوْلِ الزُّورِ وَتُرْسِخَ فِی قَلْبِی مَحَبَّهَ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ شِیعَتِهِمْ وَ تَحْرُسَنِی یا رَبِّ فِی نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ مَالِی وَ وُلْدِی وَ أَهْلِ حُزَانَتِی وَ إِخْوانِی وَ أَهْلِ

مَوَدَّتِی وَ ذُرِّیَّتِی بِرَحْمَتِکَ وَ جُودِکَ اللَّهُمَّ هَذِهِ حَاجَاتِی عِنْدَکَ وَ قَدِ اسْتَکْثَرْتُهَا لِلُؤْمِی وَ

شُحِّی وَ هِیَ عِنْدَکَ صَغِیرَةٌ حَقِیرَةٌ وَ عَلَیْکَ سَهْلَةٌ یَسِیرَةٌ فَأَسْأَلُکَ بِجَاهِ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ عِنْدَکَ وَ بِحَقِّهِمْ عَلَیْکَ وَ بِما أَوْجَبْتَ لَهُمْ وَ بِسَائِرِ أَنْبِیَائِکَ وَ رُسُلِکَ وَ أَصْفِیَائِکَ وَ أَوْلِیَائِکَ الْمُخْلَصِینَ مِنْ عِبَادِکَ وَ بِاسْمِکَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ لَمَّا قَضَیْتَها کُلَّها وَ أَسْعَفْتَنِی بِهَا وَ لَمْ تُخَیِّبْ أَمَلِی وَ رَجَائِی، اَللَّهُمَّ وَشَفِّعْ صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ فِیَّ یا سَیِّدِی یا وَلِیَّ اللَّهِ یا أَمِینَ اللَّهِ أَسْأَلُکَ أَنْ تَشْفَعَ لِی إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی هَذِهِ

الْحَاجَاتِ کُلِّهَا بِحَقِّ آبَائِکَ الطَّاهِرِینَ وَ بِحَقِّ أَوْلادِکَ الْمُنْتَجَبِینَ فَإِنَّ لَکَ عِنْدَ اللَّهِ تَقَدَّسَتْ أَسْماؤُهُ الْمَنْزِلَةَ الشَّرِیفَةَ وَ الْمَرْتَبَةَ الْجَلِیلَةَ وَ الْجَاهَ الْعَرِیضَ اَللَّهُمَّ لَوْ عَرَفْتُ مَنْ هُوَ أَوْجَهُ عِنْدَکَ مِنْ هَذَا الْإِمامِ وَ مِنْ آبَائِهِ وَ أَبْنائِهِ الطَّاهِرِینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ الصَّلاةُ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِی وَ قَدَّمْتُهُمْ أَمامَ حَاجَتِی وَ طَلِبَاتِی هَذِهِ فَاسْمَعْ مِنِّی وَ اسْتَجِبْ لِی وَ افْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ، اَللَّهُمَّ وَ ما قَصُرَتْ عَنْهُ مَسْأَلَتِی وَ عَجَزَتْ عَنْهُ قُوَّتِی وَ لَمْ تَبْلُغْهُ فِطْنَتِی مِنْ صَالِحِ دِینِی وَ دُنْیَایَ وَ آخِرَتِی فَامْنُنْ بِهِ عَلَیَّ وَ احْفَظْنِی وَ احْرُسْنِی وَ هَبْ لِی وَ اغْفِرْ لِی وَ مَنْ

أَرَادَنِی بِسُوء أَوْ مَکْرُوه مِنْ شَیْطَان مَرِید أَوْ سُلْطَان عَنِید أَوْ مُخَالِف فِی دِین أَوْ مُنازِع فِی دُنْیَا أَوْ حاسِد عَلَیَّ نِعْمَةً أَوْ ظَالِم أَوْ بَاغ فَاقْبِضْ عَنِّی یَدَهُ وَ اصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُ وَ اشْغَلْهُ عَنِّی بِنَفْسِهِ وَ اکْفِنِی شَرَّهُ وَ شَرَّ أَتْباعِهِ وَ شَیَاطِینِهِ وَ أَجِرْنِی مِنْ کُلِّ مَا یَضُرُّنِی وَ یُجْحِفُ بِی وَ أَعْطِنِی جَمِیعَ الْخَیْرِ کُلِّهِ

مِمَّا أَعْلَمُ وَ مِمَّا لا أَعْلَمُ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لاِخْوانِی وَ أَخَواتِی وَ أَعْمامِی وَ عَمَّاتِی وَ أَخْوالِی وَ خالاتِی وَ أَجْدَادِی وَ جَدَّاتِی وَ أَوْلادِهِمْ وَ ذَرارِیهِمْ وَ أَزْوَاجِی وَ ذُرِّیَّاتِی وَ أَقْرِبائِی وَ أَصْدِقَائِی وَ جِیرَانِی وَ إِخْوانِی فِیکَ مِنْ أَهْلِ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ وَ لِجَمِیعِ أَهْلِ مَوَدَّتِی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، اَلْأَحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْواتِ وَ لِجَمِیعِ مَنْ عَلَّمَنِی خَیْراً أَوْ تَعَلَّمَ مِنِّی عِلْماً، اَللَّهُمَّ أَشْرِکْهُمْ فِی صَالِحِ دُعَائِی وَ زِیارَتِی لِمَشْهَدِ حُجَّتِکَ وَ وَلِیِّکَ وَ أَشْرِکْنِی فِی صَالِحِ أَدْعِیَتِهِمْ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ وَ بَلِّغْ وَلِیَّکَ مِنْهُمُ السَّلامَ وَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ یا سَیِّدِی وَ مَوْلایَ یَا فُلانَ بْنَ فُلان بجای «فلان بن فلان» نام امامی را که زیارت می کند و نام پدر آن بزرگوار را بگوید:

صَلَّى اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلى رُوحِکَ وَ بَدَنِکَ أَنْتَ وَسِیلَتِی إِلَى اللَّهِ وَ ذَرِیعَتِی إِلَیْهِ وَ لِی حَقُّ مُوالاتِی وَ تَأْمِیلِی فَکُنْ شَفِیعِی إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْوُقُوفِ عَلَى قِصَّتِی هَذِهِ وَ صَرْفِی عَنْ مَوْقِفِی هَذَا بِالنُّجْحِ بِما سَأَلْتُهُ کُلِّهِ بِرَحْمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی عَقْلًا کامِلًا وَ لُبّاً رَاجِحاً وَ عِزّاً بَاقِیاً وَ قَلْباً زَکِیاً وَ عَمَلًا کَثِیراً وَ أَدَباً بَارِعاً وَ اجْعَلْ ذلِکَ کُلَّهُ لِی وَ لا تَجْعَلْهُ عَلَیَّ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».

دعا برای حضرت حجه بن الحسن عجل الله فرجه الشریف

هرگاه بخواهی برای خویش یا دیگران دست به دعا برداری بهتر آن است که نخست به نیّت دعا برای حضرت ولی عصر (عجل اللّه فرجه الشریف) این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَعَلى آبائِهِ، فِی هذِهِ السّاعَهِ

وَفِی کُلِّ ساعَه، وَلِیّاًوَحافِظاًوَقائِداً وَناصِراً وَدَلِیلاً وَعَیْناً، حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً، وَتُمَتِّعَهُ فِیها طَوِیلاً».

دعای عهد

از حضرت صادق (علیه السلام) روایت است که هر کس چهل بامداد این دعا را بخواند از یاوران قائم ما باشد و چنانچه پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خداوند او را زنده سازد تا در خدمت آن حضرت باشد و خداوند به هر کلمه این دعا هزار حسنه به او کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند.

«اَللّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِیمِ، وَرَبَّ الْکُرْسِیِّ الرَّفِیعِ، وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، وَمُنْزِلَ التَّوْراهِ وَالْاِنْجِیلِ وَالزَّبُورِ، وَرَبَّ الظِّلِ

وَالْحَرُورِ، وَمُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِیمِ، وَرَبَّ الْمَلائِکَهِ الْمُقَرَّبِینَ وَالْأَنْبیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ،وَبِنُور وَجْهِکَ الْمُنِیرِ وَمُلْکِکَ الْقَدِیمِ، یا حَیُّ یا قَیُّومُ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی أَشْرَقَتْ بِهِ السَّماواتُ وَالْأَرَضُونَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی یَصْلَحُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالآخِرُونَ، یا حَیًّ قَبْلَ کُلِّ حَیّ، وَیا حَیًّ بَعْدَ کُلِّ حَیّ،وَیا حَیًّ حِینَ لا حَیَّ، یا مُحْیِیَ الْمَوْتی وَمُمِیتَ الْأَحْیاءِ، یا حَیُّ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلانَاالْإِمامَ الْهادِیَ الْمَهْدِیَّ الْقائِمَ بِأَمْرِکَ، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ وَعَلی آبائِهِ الطّاهِرِینَ، عَنْ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ فِی مَشارِقِ الْأَرْضِ وَمَغارِبِها، سَهْلِها وَجَبَلِها وَبَرِّها وَبَحْرِها، وَعَنِّی وَ عَنْ والِدَیَّ مِنَ الصَّلَواتِ زِنَهَ عَرْشِ اللهِ وَمِدادَ کَلِماتِهِ وَما أَحْصاهُ عِلْمُهُ وَأَحاطَ بِهِ کِتابُهُ. اَللّهُمَّ إِنِّی أُجَدِّدُ لَهُ فِی صَبِیحَهِ یَوْمِی هذا وَما عِشْتُ مِنْ أَیّامِی عَهْداً وَعَقْداً وَبَیْعَهً لَهُ فِی عُنُقِی، لا أَحُولُ عَنْها وَلا أَزُولُ أَبَداً. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ، وَالذّابِّینَ عَنْهُ، وَالْمُسارِعِینَ إِلَیْهِ فِی قَضاءِ حَوائِجِهِ، وَالْمُمْتَثِلِینَ لِاَوامِرِهِ، وَالْمُحامِینَ عَنْهُ،وَالسّابِقِینَ إِلی إِرادَتِهِ، وَالْمُسْتَشْهَدِینَ بَیْنَ یَدَیْهِ. اَللّهُمَّ إِنْ حالَ بَیْنِی وَبَیْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِی جَعَلْتَهُ عَلی عِبادِکَ حَتْماً مَقْضِیّاً، فَأَخْرِجْنِی مِنْ قَبْرِی، مُؤْتَزِراً کَفَنِی، شاهِراً سَیْفِی، مُجَرِّداً قَناتِی، مُلَبِّیاً

دَعْوَةَ الـدّاعِى فِى الْحاضِـرِ وَالْبـادِى . اَللّهُمَّ أَرِنِى الطَّلْعَةَ الرَّشِـيدَةَ، والْغُرَّةَ الْحَمِيـدَةَ، وَاكْحِـلْ نـاظِرِى بِنَظْرَه مِنِّى إِلَيْهِ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَـهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَأَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْـلُكْ بِى مَحَجَّتَهُ، وَأَنْفِـذْ أَمْرَهُ وَاشْـدُدْ اَزْرَهُ، وَاعْمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلادَـكَ، وَأَحْيِ بِهِ عِبادَكَ، فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ: " ظَهَرَ الْفَسادُ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ اَيْدِى النّاسِ " ، فَأَظْهِرِ اللّهُمَّ لَنا وَلِيَّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمّى بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتّى لا يَظْفَرَ بِشَـىْ ء مِنَ الْباطِلِ إِلاّ مَزَّقَهُ، ويُحِقَّ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ، وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُوم عِبادِكَ، وَناصِراً لِمَنْ لا يَجِدُ لَهُ ناصِـراً غَيْرَكَ، وَمُجَـدِّداً لِمـا عُطِّلَ مِنْ أَحْكـام كِتابِـكَ، وَمُشَـيِّداً لِمـا وَرَدَ مِنْ أَعْلام دِينِكَ وَسُـنَنِ نَبِيِّكَ صَـلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مِمَّن حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَـدِينَ. اَللّهُمَّ وَسُرَّ نَبِيَّكَ مُحَمَّداً صَـلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلى دَعْوَتِهِ، وَارْحَم اسْـتِكانَتَنا بَعْدَهُ، اَللّهُمَّ اكْشِفْ هذِهِ الْغُمَّهَ عَنْ هذِهِ الاُْمَّهِ بِحُضُورِهِ، وَعَجِّلْ لَنا ظُهُورَهُ، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداًوَنَراهُ قَرِيباً، بِرَحْمَتِكَ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

پس سه بار دست بر ران راست خود می زنی و هربارمی گویی:

«اَلْعَجَلَ، اَلْعَجَلَ يا مَوْلاىَ يا صاحِبَ الزَّمانِ».

نماز شب

روایات وارده از سوی پیشوایان معصوم در فضیلت نماز شب فراوان است که به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

امام صادق (علیه السـلام) از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) روایت کرده است که آن حضرت به وصیّش حضرت علی بن ابی طالب (علیه السـلام) فرمود: یا علی ترا به چند چیز سفارش می کنم به خاطر بسپار... و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب، (کافی، ج ۸، ص ۷۹) و از انس نقل شده است که گوید: از پیامبر

شنیدم که می فرمود: دو رکعت نماز در دل شب بهتر است از دنیا و آنچه که در اوست. (بحار، ج ۸۷، ص ۱۴۸)

کیفیت نماز شب

نماز شب یازده رکعت است، و می توان در هر رکعت به حمد تنها اکتفا کرد، هشت رکعت آن را به نیت نماز شب باید خواند و بعد از هر دو رکعت سلام گفت، سپس دو رکعت به نیت نماز شَفْع و یک رکعت به نیت نماز وِتْر و بهتر است که نمازگزار در قنوت نماز وتر هفتاد مرتبه «أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبّی وَاَتُوبُ إِلَیْهِ» و سپس هفت بار: «هذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ» و بعد سیصد مرتبه «اَلْعَفْو» بگوید و آنگاه برای چهل نفر از مؤمنان دعا کند و بعد برای خویش دعا نماید و چون از قنوت فارغ شد رکوع و سجود گزارد و نماز را تمام نماید و پس از نماز، تسبیح حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را انجام دهد و بعد هر چه می خواهد دعا کند.

نماز حضرت فاطمه (علیها السلام)

روایت شده که حضرت فاطمه (علیها السلام) دو رکعت نماز می گزارد که جبرئیل (علیه السلام) تعلیم او کرده بود، در رکعت اوّل بعد از حمد صد مرتبه سوره قَدْر و در رکعت دوّم بعد از حمد صد مرتبه سوره توحید و چون سلام می گفت این دعا را می خواند:

«سُبْحانَ ذِی الْعِزِّ الشّامِخِ الْمُنِیفِ، سُبْحانَ ذِی الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظِیمِ، سُبْحانَ ذِی الْمُلْكِ الْفاخِرِ الْقَدِیمِ، سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْبَهْجَهَ وَالْجَمالَ، سُبْحانَ مَنْ تَرَدّی بِالنُّورِ وَالْوَقارِ، سُبْحانَ مَنْ یَری اَثَرَ النَّمْلِ فِی الصَّفا، سُبْحانَ مَنْ یَری وَقْعَ الطَّیْرِ فِی الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هکَذا لا هکَذا غَیْرُهُ».

شیخ در مصباح المتهجدین فرموده: سزاوار است کسی که این نماز را بجا می آورد چون از تسبیح فارغ شود زانوها و ذراعها را برهنه نماید و بچسباند همه مواضِع

سجود خود را بزمین بدون حاجز و حایلی و حاجت خود را از خدا بخواهد و دعا کند آنچه می خواهد و در همان حال سجده بگوید:

«یا مَنْ لَیْسَ غَیْرَهُ رَبٌّ یُدْعی، یا مَنْ لَیْسَ فَوْقَهُ إلهٌ یُخْشی، یا مَنْ لَیْسَ دُونَهُ مَلِكٌ یُتَّقی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ وَزِیرٌ یُؤْتی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ حاجِبٌ یُرْشی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ بَوّابٌ یُغْشی، یا مَنْ لا یَزْدادُ عَلی کَثْرَهِ السُّؤالِ إلاّ کَرَماً وَ جُوداً وَعَلی کَثْرَهِ الذُّنُوبِ إلاّ عَفْواً وَصَفْحاً، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَافْعَلْ بی کَذا وَکَذا».و بجای کلمه «کذا و کذا» حاجات خود را از خدا بخواهد.

نماز دیگر از حضرت فاطمه (علیها السلام)

شیخ طوسی و سیّد بن طاوس روایت کرده اند از صفوان که محمّد بن علیّ حلبی روز جمعه خدمت حضرت صادق (علیه السلام) شرفیاب شد و عرض کرد: می خواهم مرا عملی تعلیم فرمائی که در این روز بهترین اعمال باشد.

حضرت فرمود: من کسی را بهتر از حضرت فاطمه (علیها السلام) ، نزد پیامبر سراغ ندارم و چیزی را بهتر از آنچه حضرت به او آموخت نشان ندارم.

سپس فرمود: هر کس در روز جمعه غسل کند و چهار رکعت نماز گزارد بدو سلام و بخواند در رکعت اوّل بعد از حمد پنجاه مرتبه توحید، در رکعت دوّم بعد از حمد پنجاه مرتبه "وَالْعادِیاتِ " در رکعت سوّم بعد از حمد پنجاه مرتبه " إذا زُلزِلَتْ " و در رکعت چهارم بعد از حمد پنجاه مرتبه (إذا ج آءَ نَصْرُ اللهِ " چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند: «إلهی وَسَیِّدِی مَنْ تَهَیَّأَ أَوْ تَعَبَّأَ أَوْ اَعَدَّ اَوِ اسْتَعَدَّ لِوِفادَهِ مَخْلُوق رَجاءَ رِفْدِهِ وَفَوائِدِهِ ونائِلِهِ وَفَواضِلِهِ وَجَوائِزِهِ،

فَإِلَيْكَ يا إِلهِى كانَتْ تَهْيِئَتِى وَتَعْبِئَتِى وَإِعْدادِى وَاسْتِعْدادِى، رَجاءَ فَوائِدِكَ وَمَعْرُوفِكَ وَنائِلِكَ وَجَوائِزِكَ، فَلاتُخَيِّبْنِى مِنْ ذلِكَ، يـا مَنْ لا تَخِيبُ عَلَيْهِ مَسْأَلَهُ السّائِلِ، وَلا تَنْقُصُهُ عَطِيَّهُ نائِلٍ، فَإِنِّى لَمْ آتِكَ بِعَمَلٍ صالِحٍ قَدَّمْتُهُ، وَلا شَفاعَهِ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِشَفاعَتِهِ، إِلاّ مُحَمَّداً وَأَهْلَ بَيْتِهِ صَلَواتُکَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، أَتَيْتُکَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ الَّذِى عُدْتَ بِهِ عَلَى الْخاطِئِينَ عِنْدَ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحارِمِ، فَلَمْ يَمْنَعْكَ طُولُ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحارِمِ أَنْ جُدْتَ عَلَيْهِمْ بِالْمَغْفِرَهِ، وَأَنْتَ سَيِّدِى الْعَوّادُ بِالنَّعْماءِ، وَأَنَا الْعَوّادُ بِالْخَطاءِ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِينَ أَنْ تَغْفِرَ لِى ذَنْبِىَ الْعَظِيمَ، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الْعَظِيمَ إِلاَّ الْعَظِيمُ، ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ».

نماز حضرت صاحب الزَّمان (علیه السلام)

نماز حضرت صاحب الزَّمان عَجَّلَ اللهُ تَعالى فَرَجَهُ دو رکعت است می خوانی در هر رکعت سوره حَمْد را و چون به " إِیّاکَ نَعْبُدُ وَإِیّاکَ نَسْتَعِینُ " رسیدی آن را صد مرتبه تکرار می کنی و سپس بقیه سوره را می خوانی و بعد "قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ " را یکبار می خوانی و چون از نماز فارغ شدی این دعا را می خوانی :

«اَللّهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ، وَبَرِحَ الْخَفاءُ، وَانْكَشَفَ الْغِطاءُ، وَضاقَتِ الأَرْضُ بِما وَسِعَتِ السَّماءُ، وَإِلَيْكَ يا رَبِّ الْمُشْتَکی،

وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ فِى الشِّدَهِ وَالرَّخاءِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَلَّذِينَ أَمَرْتَنا بِطاعَتِهِمْ، وَعَجِّلِ اللّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقائِمِهِمْ، وَاَظْهِرْ إِعْزازَهُ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِيُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ، اِكْفِيانِى فَإِنَّكُما كافِيایَ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِيُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ، اُنْصُرانِى فَإِنَّكُما ناصِرایَ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِيُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ، اِحْفَظانِى فَإِنَّكُما حافِظایَ، يا مَوْلایَ يا صاحِبَ الزَّمانِ، يا مَوْلایَ يا صاحِبَ الزَّمانِ، يا مَوْلایَ يا صاحِبَ الزَّمانِ، اَلْغَوثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ، أَدْرِكْنِى أَدْرِكْنِى أَدْرِكْنِى، اَلأَمانَ الأَمانَ الأَمانَ».

نماز حاجت

نماز حاجت به صورت های مختلفی روایت شده است و از جمله آنها نمازی است که مرحوم کلینی (رحمه الله) در کتاب کافی به سند معتبر از عبدالرحیم قصیر روایت کرده است که می گوید: حضرت صادق (علیه السلام) به من فرمود: چون مشکلی به تو روی آورد، پناه بیاور به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و سپس دو رکعت نماز بگزار و آن را به آن حضرت هدیه کن، و چون سلام گفتی این دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ وَمِنْكَ السَّلامُ، وَإِلَيْكَ يَرجِعُ السَّلامُ، اَللّهُمَّ صَلِّ على مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّد مِنِّى السَّلامُ، وَ أَرْواحَ الْأَئِمَّهِ الصادِقِينَ سَلامِى، وَارْدُدْ عَلَيَّ مِنْهُمُ السَّلامُ، وَالسَّلامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ. اَللّهُمَّ إِنَّ هاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّهٌ مِنِّى إِلى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْه وِ آله و سَلَّمَ فَأَثِبْنِى عَلَيْهِما ما أَمَّلْتُ وَرَجَوْتُ فِيكَ وَفِى رَسُولِكَ يا وَلِيَّ المُؤْمِنينَ». سپس سجده کن و چهل مرتبه بگو:

«يا حَيُّ يا قَيُّومُ، يا حَيُّ لايَمُوتُ، يا حَيُّ لاإِلهَ إِلاَّ أَنْتَ، يا ذَا الْجَلالِ وَالإِكْرامِ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

آنگاه گونه راست را بر زمین گذار و همین دعا را که در سجده گفتی چهل بار بگو بعد گونه چپ را به زمین بگذار و همین دعا را چهل بار تکرار کن، پس سر از سجده بردار و دست راست را بلند کن و چهل مرتبه آن را بخوان، بعد دست ها را روی گردن خود بگذار و با انگشت سبّابه اشاره کن و چهل مرتبه آن دعا را بگو، سپس محاسن خود را به دست چپ بگیر و شروع به گریه نما و چنانچه نتوانستی گریه کنی حالت گریه و زاری بخود

بگیر و بگو:

«یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ اللّهِ (صلی الله علیه وآله) أَشْکُو إِلَی اللهِ وَإِلَیکَ حاجَتِی، وإِلی أَهْلِ بَیْتِکَ الرّاشِدِینَ حاجَتِی، وَبِکُمْ أَتَوَجَّهُ إِلَی اللهِ فِی حاجَتِی».

سپس سجده کن و در همان حال به اندازه یک نفس بگو: «یا اَللهُ یا اَللهُ»، بعد صلوات فرست وحاجتت را از خدا بخواه.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسی که این عمل را به جا آورد، من از سوی خدای عزّوجل ضمانت می کنم که از جای خود برنخیزد جز آنکه حاجت او برآورده گردد.

نماز جعفر طیّار

نماز جعفر طیّار (علیه السلام) با فضیلت وسند بسیار معتبر وارد شده، که مهمترین فضیلت آن، بخشیده شدن گناهان کبیره است، و افضل اوقات آن پیش از ظهر روز جمعه است، وچگونگی آن چهار رکعت است؛ دو نماز دو رکعتی، در هر رکعت پس از حمد و سوره، قبل از آن که رکوع کند، پانزده مرتبه بگوید:

«سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَکْبَرُ»، و در رکوع پس از ذکر رکوع ده مرتبه آن را بگوید، و پس از رکوع در حال قیام ده مرتبه، و در سجده بعد از ذکر سجده ده مرتبه، و در جلوس بین دو سجده ده مرتبه، و در سجده دوم ده مرتبه، و پس از سجده دوم ده مرتبه بگوید، و در هر چهار رکعت به همین کیفیّت عمل کند، که مجموع آن سیصد تسبیح می شود، و سوره مخصوصی در این نماز معیّن نشده، ولی افضل است که در رکعت اوّل پس از حمد، سوره «إِذا زُلْزِلَت» و در رکعت دوّم بعد از حمد، سوره «وَالْعادِیات» و در رکعت سوّم «إِذا جاءَ نَصْرُ اللّه» و

در ركعت چهارم «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» را بخوانند. و نيز مستحب است در سجده دوم از ركعت چهارم پس از اتمامِ تسبيحات بگويد:

«سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقارَ، سُبْحانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ، سُبْحانَ مَنْ لا يَنْبَغِى التَّسْبِيحُ إلاّ لَهُ، سُبْحانَ مَنْ أَحْصى كُلَّ شَىْ ءٍ عِلْمُهُ، سُبْحانَ ذِى الْمَنِّ وَالنِّعَم، سُبْحانَ ذِى الْقُدْرَهِ وَالْكَرَم. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَمُنْتَهَى الرَّحْمَهِ مِن كِتابِكَ، وَاسْمِكَ الْأَعْظَمِ، وَكَلِماتِكَ التّامَّهِ الَّتِى تَمَّتْ صِدْقاً وَعَدْلاً، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَافْعَلْ بِى كَذا وَكَذا».

و به جاى «وَافْعَلْ بِى كَذا وَكَذا» حاجت خود را از خدا بخواهد كه برآورده مى شود إن شاء اللّه تعالى و مستحبّ است پس از اتمام چهار ركعت نماز دست ها را به دعا بردارد و بگويد:

«يا رَبّ يا رَبّ» به قدر يك نفس و نيز كلمه «يا رَبّاهُ يا رَبّاهُ» را تكرار كند به قدر يك نفس، و «رَبِّ رَبِّ» به اندازه يك نفس، و «يا اَللّهُ يا اَللّهُ» به قدر يك نفس، و «يا حَىُّ يا حَىُّ» به اندازه يك نفس، و «يا رَحِيمُ يا رَحِيمُ» به اندازه يك نفس، و بعد «يا رَحْمانُ يا رَحْمانُ» هفت مرتبه، و «يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ» هفت مرتبه، بگويد و آنگاه اين دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنِّى أَفْتَتِحُ الْقَوْلَ بِحَمْدِكَ، وَأَنْطِقُ بِالثَّناءِ عَلَيْكَ، وَأُمَجِّدُكَ وَلا غايَهَ لِمَدْحِكَ، وَأُثْنِى عَلَيْكَ، وَمَنْ يَبْلُغُ غايَهَ ثَنائِكَ، وَأَمَدَ مَجْدِكَ وَأَنّى لِخَلِيقَتِكَ كُنْهُ مَعْرِفَهِ مَجْدِكَ؟ وَأَىَّ زَمَن لَمْ تَكُنْ مَمْدُوحاً بِفَضْلِكَ، مَوْصُوفاً بِمَجْدِكَ، عَوّاداً عَلَى الْمُذْنِبِينَ بِحِلْمِكَ تَخَلَّفَ سُكّانُ أَرْضِكَ عَنْ طاعَتِكَ، فَكُنْتَ عَلَيْهِمْ عَطُوفاً بِجُودِكَ، جَواداً بِفَضْلِكَ، عَوّاداً بِكَرَمِكَ، يا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ الْمَنّانُ ذُوالْجَلالِ وَالْإِكْرامِ».

اعمال دهه اوّل ذى حجّه

ذى حجّه از

ماه های شریف است، و از این رو چون این ماه داخل می شد صُلَحای صحابه و تابعین در عبادت و نماز و نیایش نهایت سعی و اهتمام را داشتند. و ایّام دهه اوّل آن «ایّام معلومات» است که در قرآن کریم ذکر شده است، و در نهایتِ فضیلت و برکت است. از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت شده: که عمل خیر و عبادت در هیچ ایّامی نزد حقّ تعالی از این دهه محبوبتر نمی باشد، و از برای این دهه اعمالی است:

اوّل: روزه گرفتن نُه روز اوّل این دهه که ثواب روزه تمام عُمر را دارد.

دوّم: خواندن دو رکعت نماز بین مغرب و عشاء در تمام شب های این دهه، در هر رکعت بعد از حمد یک مرتبه توحید، و آیه "وَواعَدْنامُوسی ثَلثِینَ لَیْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْر فَتَمَّ مِیقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیلَةً وَقالَ مُوسی لِاَخِیهِ هرُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ " را بخواند تا با ثواب حاجیان شریک شود.

سوّم: از روز اوّل تا عصر روز عَرَفه بعد از نماز صبح و پیش از مغرب این دعا را، که شیخ و سیّد از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده اند بخواند:

«اَللّهُمَّ هذِهِ الْاَیّامُ الَّتِی فَضَّلْتَها عَلَی غَیْرِها مِنَ الْاَیّامِ وَشَرَّفْتَها، وَقَدْ بَلَّغْتَنِیها بِمَنِّکَ وَرَحْمَتِکَ، فَأَنْزِلْ عَلَیْنا مِنْ بَرَکاتِکَ، وَأَوْسِعْ عَلَیْنا فِیها مِنْ نَعْمائِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَهْدِیَنا فِیها لِسَبِیلِ الْهُدی وَالْعَفافِ وَالْغِنی، وَالْعَمَلِ فِیها بِما تُحِبُّ وتَرْضی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ یا مَوْضِعَ کُلِّ شَکْوی، وَیا سامِعَ کُلِّ نَجْوی، وَیا شاهِدَکُلِّ مَلاَء، وَیاعالِمَ کُلِّ خَفِیَّه، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَکْشِفَ

عَنّا فِيهَا الْبَلاءَ، وَتَسْتَجيبَ لَنا فِيهَا الدُّعاءَ، وَتُقَوّينا فِيها وَتُعِينَنا، وَتُوَفِّقَنا فِيها لِما تُحِبُّ رَبَّنا وَتَرْضى، وَعَلى مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْنا مِنْ طاعَتِكَ وَطاعَةِ رَسُولِكَ وَأَهْلِ وِلايَتِكَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَهَبَ لَنا فِيهَا الرِّضا، إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاءِ، وَلا تَحْرِمْنا خَيْرَ ما تُنْزِلُ فِيها مِنَ السَّماءِ، وَطَهِّرْنا مِنَ الذُّنُوبِ يا عَلّامَ الْغُيُوبِ، وَأَوْجِبْ لَنا فِيها دارَ الْخُلُودِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَلا تَتْرُكْ لَنا فِيها ذَنْباً إِلاّغَفَرْتَهُ، وَلا هَمّاً إِلاّفَرَّجْتَهُ، وَلا دَيْناً إِلاّ قَضَيْتَهُ، وَلا غائِباً إِلاّ أَدَّيْتَهُ، وَلا حاجَةً مِنْ حَوائِجِ الدُّنْيا وَالاْخِرَةِ إِلاّ سَهَّلْتَها وَيَسَّرْتَها، إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَىْء قَدِيرٌ. اَللّهُمَّ يا عالِمَ الْخَفِيّاتِ، يا راحِمَ الْعَبَراتِ، يا مُجِيبَ الدَّعَواتِ، يا رَبَّ الْأَرَضِينَ وَالسَّماواتِ، يا مَنْ لا تَتَشابَهُ عَلَيْهِ الْأَصْواتُ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاجْعَلْنا فِيها مِنْ عُتَقائِكَ وَطُلَقائِكَ مِنَ النّارِ، وَالْفائِزِينَ بِجَنَّتِكَ، النّاجِينَ بِرَحْمَتِكَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، وَصَلَّى اللهُ عَلى سَيِّدِنامُحَمَّدوَآلِهِ أَجْمَعِينَ، وَسَلَّمْ عَلَيْهِمْ تَسْلِيماً».

چهارم: در هر روز از دهه بخواند پنج دعایی را که حضرت جبرئیل از سوی خداوند برای حضرت عیسی هدیه آورده که در این دهه بخواند، و آن پنج دعا این است:

(۱) (أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى کُلِّ شَىْء قَدِيرٌ». (۲) (أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، أَحَداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَداً». (۳) (أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، أَحَداًصَمَداً لَم يَلِدْ وَلَم يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ». (۴) (أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ

الْحَمْدُ، يُحْيِى وَيُمِيتُ، وَهُوَ حَيٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ». (۵) (حَسْبِيَ اللهُ وكَفى، سَمِعَ اللهُ لِمَنْ دَعا، لَيْسَ وَراءَ اللهِ مُنْتَهى ، أَشْهَدُ لِلّهِ بِما دَعا، وَأَنَّهُ بَرِى ءٌ مِمَّنْ تَبَرَّءَ، وَأَنَّ لِلّهِ الْاخِرَةَ وَالْأُولى».

حضرت عیسی (علیه السلام) ثواب بسیاری برای خواندن هر کدام از این پنج دعا را صد بار، نقل کرده است.

پنجم: بخواند در هر روزِ این دهه این تهلیلات را که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است با ثواب بسیار، و اگر روزی ده مرتبه بخواند بهتر است.

«لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ اللَّيالِى وَالدُّهُورِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ أَمْواجِ الْبُحُورِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَرَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الشَّوْكِ وَالشَّجَرِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الشَّعْرِ وَالْوَبَرِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَالْمَدَرِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ لَمْحِ الْعُيُونِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ " فِى اللَّيْلِ إِذاعَسْعَسَ " ، وَفِى " الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ " ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الرِّياحِ فِى الْبَرارِى وَالصُّخُورِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ مِنَ الْيَوْمِ إِلى يَوْمِ " يُنْفَخُ فِى الصُّورِ " ».

روز اوّل ذی حجّه: روز بسیار مبارکی است، و در آن چند عمل وارد است:

اوّل: روزه که ثواب روزه هشتاد ماه را دارد.

دوّم: خواندن نماز حضرت فاطمه (علیها السلام) ، و طبق روایتی که شیخ نقل کرده، چهار رکعت است؛ دو نماز دو رکعتی، مثل نمازامیرالمؤمنین (علیه السلام) ، درهر رکعت حمد یک مرتبه، و توحید پنجاه مرتبه، وبعد از نماز، تسبیح حضرت را بخواند، و بگوید:

«سُبْحانَ ذِى الْعِزِّ الشّامِخِ الْمُنِيفِ، سُبْحانَ ذِى الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظِيمِ، سُبْحانَ ذِى الْمُلْكِ الْفاخِرِ الْقَدِيمِ، سُبْحانَ مَنْ

يَرى اَثَرَ النَّمْلَةِ فِى الصَّفا، سُبْحانَ مَنْ يَرى وَقْعَ الطَّيْرِ فِى الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هكَذا وَلا هكَذا غَيْرُهُ ».

سوّم: نیم ساعت پیش از اذان ظهر، دو رکعت نماز گزارد، در هر رکعت حمد یک مرتبه، و بعد هر کدام از توحید و آیه الکرسی و سوره قدر، را ده مرتبه بخواند.

چهارم: هر کس از ظالمی بترسد در این روز بگوید:«حَسْبِى حَسْبِى حَسْبِى مِنْ سُؤالِى عِلْمُکَ بِحالِى».

و بدان که در این روز حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) متولّد شده، و به روایت شیخین تزویج حضرت فاطمه با امیر المؤمنین (علیهما السلام) در این روز می باشد.

روز هفتم: سال صد و چهارده هجری قمری، شهادت حضرت امام محمّد باقر (علیه السلام) در مدینه واقع شده، که روز حُزن شیعه است.

روز هشتم: روز تَرْوِیَه است، وروزه اش فضیلت دارد، و روایت شده که کفّاره شصت سال گناه است، و شیخ شهید غسل این روز را مستحب دانسته است.

شب نهم: شب عرفه، که از لیالی متبرّکه و شب مناجات با قاضی الحاجات است، و توبه در آن شب مقبول، و دعا در آن مستجاب است، و کسی که آن شب را به عبادت به سر آورد اجر صد و هفتاد سال عبادت دارد، و از برای آن شب چند عمل است که در بخش اوّل فصل سوّم ذکر می شود.

روز نُهم: روز عرفه، و از اعیاد عظیمه است، اگر چه به اسم عید نامیده نشده است، و روزی است که حق تعالی بندگان خویش را به عبادت و اطاعت خود خوانده، و جود و احسان خود را برای ایشان گسترانیده، و شیطان در این روز خوار و حقیر و

رانده تر و خشمگین تر از همه اوقات خواهد بود.

برای این روز چند عمل است، که بعضی از آنها در اعمال روز عرفه (ادعیه و زیارات مکه مکرمه) خواهد آمد.

شب دهم: از لیالی متبرّکه و از جمله چهار شبی است که احیای آنها مستحب است، و درهای آسمان در این شب باز است، و سنّت است در آن زیارت امام حسین (علیه السلام) و دعای:

«یا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّهِ، یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالْعَطِیَّهِ، یا صاحِبَ الْمَواهِبِ السَّنِیَّهِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ خَیْرِ الْوَری سَجِیَّه، وَاغْفِرْ لَنا یا ذَا الْعُلی فِی هذِهِ الْعَشِیَّهِ».

روز دهم: روزعید قربان وبسیار روز شریفی است،وبعضی اعمال آن در (ادعیه و زیارات مکه مکرمه) خواهد آمد.

اعمال عید غدیر

عید غدیر، برای پیروان اهل بیت (علیهم السلام) ، از اهمیّت خاصّی برخوردار است، چرا که عید آل محمّد (علیهم السلام) و عید عدالت و رهبری است، و نزد ائمّه دارای حرمت و قداست بسیاری می باشد. در این روز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در غدیر خم حضرت علی (علیه السلام) را به ولایت و جانشینی خویش منصوب فرمود.

اعمالی که برای این روز مبارک نوشته اند بسیار است، از جمله چند عمل زیر است:

اوّل: روزه، که کفّاره گناهان است و پاداش بسیار دارد.

دوّم: غسل.

سوّم: زیارت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، بخصوص «زیارت امینُ اللّه».

چهارم: دو رکعت نماز و بهتر است در رکعت اوّل بعد از حمد سوره قَدْر و در رکعت دوّم بعد از حمد سوره توحید را بخواند وپس از پایان نماز به سجده رود وصد مرتبه شکر خدا کند (شُکْراً لِلّهِ) ، سپس سر از سجده بردارد واین دعارا بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِأَنَّ لَکَ

الْحَمْدَ وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، وَأَنَّکَ واحِدٌ أَحِدٌ صَمَدٌ، لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ، وَلَمْ یَکَنْ لَکَ کُفُواً أَحِدٌ، وَأَنَّ مَحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، یا مَنْ هُوَ کُلَّ یَوْمٍ فِی شَأْن، کَما کانَ مِنْ شَأْنِکَ أَنْ تَفَضَّلْتَ عَلَیَّ بِأَنْ جَعَلْتَنِی مِنْ أَهْلِ إِجابَتِکَ، وَأَهْلِ دِینِکَ، وَأَهْلِ دَعْوَتِکَ، وَوَفَّقْتَنِی لِذلِکَ فِی مُبْتَدَإِ خَلْقِی، تَفَضُّلاً مِنْکَ وَکَرَماً وَجُوداً، ثُمَّ أَرْدَفْتَ الْفَضْلَ فَضْلاً وَالْجُودَ جُوداً وَالْکَرَمَ کَرَماً، رَأْفَةً مِنْکَ وَرَحْمَةً، إِلى أَنْ جَدَّدْتَ ذلِکَ الْعَهْدَ لِی تَجْدِیداً بَعْدَ تَجْدِیدِکَ خَلْقِی، وَکُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً ناسِیاً ساهِیاً غافِلاً، فَأَتْمَمْتَ نِعْمَتَکَ بِأَنْ ذَکَّرْتَنِی ذلِکَ، وَمَنَنْتَ بِهِ عَلَیَّ، وَهَدَیْتَنِی لَهُ، فَلْیَکُنْ مِنْ شَأْنِکَ یا إِلهِی وَسَیِّدِی وَمَوْلایَ أَنْ تُتِمَّ لِی ذلِکَ، ولا تَسْلُبْنِیهِ حَتّی تَتَوَفّانِی عَلی ذلِکَ وَأَنْتَ عَنِّی راض، فَإِنَّکَ أَحَقُّ الْمُنْعِمِینَ أَنْ تُتِمَّ نِعْمَتَکَ عَلَیَّ. اَللّهُمَّ سَمِعْنا وأَطَعْنا وَاَجَبْنا داعِیکَ بِمَنِّکَ، فَلَکَ الْحَمْدُ، " غُفْرانَکَ رَبَّناوَإِلَیْکَ الْمَصِیرُ " ، آمَنّا بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ مَحَمَّد، وَصَدَّقْنا وَاَجَبْنا داعِیَ اللهِ، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فِی مُوالاةِ مَوْلانا وَمَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ أَمِیرالْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب، عَبْدِ اللهِ وَاَخِی رَسُولِهِ، وَالصِّدِّیقِ الْأَکْبَرِ وَالْحُجَّهِ عَلی بَرِیَّتِهِ، اَلْمُؤَیِّدِ بِهِ نَبِیَّهُ وَدِینَهُ الْحَقَّ الْمُبِینَ، عَلَماً لِدِینِ اللهِ، وَخازِناً لِعِلْمِهِ، وَعَیْبَهَ غَیْبِ اللهِ، وَمَوْضِعَ سِرِّ اللهِ، وَأَمِینَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ، وَشاهِدَهُ فِی بَرِیَّتِهِ. اَللّهُمَّ "رَبَّنااِنَّناسَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ ف آمَنّا، رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَکَفِّرْ عَنّا سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ،

رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَلا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ " ، فَاِنّا یارَبَّنا بِمَنِّکَ وَلُطْفِکَ اَجَبْنا داعِیکَ، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ، وَصَدَّقْناهُ وَصَدَّقْنا مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ، وَکَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ، فَوَلِّنا ما تَوَلَّیْنا، وَاحْشُرْنا مَعَ أَئِمَّتِنا، فَاِنّا بِهِمْ مُؤْمِنُونَ مُوقِنُونَ، وَلَهُمْ مُسَلِّمُونَ، آمَنّا بِسِرِّهِمْ

وَعَلانِيَتِهِمْ وَشاهِدِهِمْ وَغائِبِهِمْ وَحَيِّهِمْ وَمَيِّتِهِمْ، وَرَضِينا بِهِمْ أَئِمَّةً وَقادَةً وَسادَةً، وَحَسْبُنا بِهِمْ بَيْنَنا وَبَيْنَ اللهِ دُونَ خَلْقِهِ، لا نَبْتَغِی بِهِمْ بَدَلاً، ولا نَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيجَةً، وَبَرِئْنا إِلَی اللهِ مِنْ کُلِّ مَنْ نَصَبَ لَهُمْ حَرْباً مِنَ الْجِنِّ وَالاْنْسِ مِنَ الاَوَّلِينَ وَالاْخِرِينَ، وَکَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَالاَوْثانِ الاَرْبَعَهِ وَأَشْياعِهِمْ وَأَتْباعِهِمْ وَکُلِّ مَنْ والاهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالاِنْسِ، مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ إِلی آخِرِهِ. اَللّهُمَّ إِنّا نُشْهِدُکَ أَنّا نَدِينُ بِما دانَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّد، صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، وَقَوْلُنا ما قالُوا، وَدِينُنا ما دانُوا

بِهِ، ما قالُوا بِهِ قُلْنا، وَما دانُوا بِهِ دِنّا،وَما أَنْکَرُوا أَنْکَرْنا، وَمَنْ والَوْا والَيْنا، وَمَنْ عادَوْا عادَيْنا، وَمَنْ لَعَنُوا لَعَنّا، وَمَنْ تَبَرَّءُوا مِنْهُ تَبَرَّأْنا مِنْهُ، وَمَنْ تَرَحَّمُوا عَلَيْهِ تَرَحَّمْنا عَلَيْهِ، آمَنّا وَسَلَّمْنا وَرَضِينا وَاتَّبَعْنا مَوالِيَنا، صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ. اَللّهُمَّ فَتَمِّمْ لَنا ذلِکَ وَلا تَسْلُبْناهُ، وَاجْعَلْهُ مُسْتَقِرّاً ثابِتاً عِنْدَنا وَلا تَجْعَلْهُ مُسْتَعاراً، وَأَحْيِنا ما أَحْيَيْتَنا عَلَيْهِ، وَأَمِتْنا إِذا أَمَتَّنا عَلَيْهِ، آلُ مُحَمَّد أَئِمَّتُنا، فَبِهِمْ نَأْتَمُّ وَإِيّاهُمْ نُوالِی، وَعَدُوَّهُمْ عَدُوَّ اللهِ نُعادِی، فَاجْعَلْنا مَعَهُمْ فِی الدُّنْيا وَالاْخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ، فَإِنّا بِذلِکَ راضُونَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

باز به سجده رود و صد مرتبه «اَلْحَمْدُ لله» و صد مرتبه «شُکْراً لِلّهِ» بگويد. و روايت شده که هر کس اين عمل را بجا آورد ثواب کسی داشته باشد که در روز عيد غدير نزد حضرت رسول خدا (صلی الله عليه وآله) حاضر شده باشد، و با آن حضرت بر ولايت بيعت کرده باشد، و بهتر آن است که اين نماز را نزديک زوال گذارد، که حضرت در آن ساعت اميرالمؤمنين (عليه السلام) را در غدير خم به امامت و خلافت برای مردم نصب فرمود.

پنجم: خواندن دعای ندبه.

ششم: خواندن اين دعا، که سيد

بن طاوس از شیخ مفید نقل کرده است:

«اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّد نَبِیِّکَ، وَعَلِیّ وَلِیِّکَ، وَالشَّأْنِ وَالْقَدْرِ الَّذی خَصَصْتَهُما بِهِ دُونَ خَلْقِکَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَعَلِیّ، وَأَنْ تَبْدَأَ بِهِما فی کُلِّ خَیْر عاجِل. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَلاَْئِمَّهِ الْقادَهِ، وَالدُّعاهِ السّادَهِ، وَالنُّجُومِ الزّاهِرَهِ، وَالاَْعْلامِ الْباهِرَهِ، وَساسَهِ الْعِبادِ، وَأَرْکانِ الْبِلادِ، وَالنّاقَهِ الْمُرْسَلَهِ، وَالسَّفینَهِ النّاجِیَهِ الْجارِیَهِ فِی اللُّجَجِ الْغامِرَهِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، خُزّانِ عِلْمِکَ، وَأَرْکانِ تَوْحیدِکَ، وَدَعائِمِ دینِکَ، وَمَعادِنِ کَرامَتِکَ، وَصَفْوَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ، وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، اَلاَْتْقِیاءِ الاَْنْقِیاءِ النُّجَباءِ الاَْبْرارِ، وَالْبابِ الْمُبْتَلی بِهِ النّاسُ، مَنْ اَتاهُ نَجا، وَمَنْ أَباهُ هَوی. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، أَهْلِ الذِّکْرِ الَّذینَ أَمَرْتَ بِمَسْأَلَتِهِمْ، وَذَوِی الْقُرْبَی الَّذینَ أَمَرْتَ بِمَوَدَّتِهِمْ، وَفَرَضْتَ حَقَّهُمْ، وَجَعَلْتَ الْجَنَّهَ مَعادَ مَنِ اقْتَصَّ آثارَهُمْ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، کَما أَمَرُوا بِطاعَتِکَ، وَنَهَوْا عَنْ مَعْصِیَتِکَ، وَدَلُّوا عِبادَکَ عَلی وَحْدانِیَّتِکَ. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّد نَبِیِّکَ وَنَجیِّکَ وَصَفْوَتِکَ وَأَمینِکَ وَرَسُولِکَ إِلی خَلْقِکَ، وَبِحَقِّ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَیَعْسُوبِ الدّینِ، وَقائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلینَ، الْوَصِیِّ الْوَفِیِّ، وَالصِّدّیقِ الاَْکْبَرِ، وَالْفارُوقِ بَیْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ، وَالشّاهِدِ لَکَ، وَالدّالِّ عَلَیْکَ، وَالصّادِعِ بِأَمْرِکَ، وَالْمُجاهِدِ فی سَبیلِکَ، لَمْ تَأْخُذْهُ فیکَ لَوْمَهُ لائِم، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَجْعَلَنی فی هذَا الْیَوْمِ الَّذی عَقَدْتَ فیهِ لِوَلِیِّکَ الْعَهْدَ فی أَعْناقِ خَلْقِکَ، وَأَکْمَلْتَ لَهُمُ الدّینَ مِنَ الْعارِفینَ بِحُرْمَتِهِ، وَالْمُقِرّینَ بِفَضْلِهِ، مِنْ عُتَقائِکَ وَطُلَقائِکَ مِنَ النّارِ، وَلا تُشْمِتْ بی حاسِدِی النِّعَمِ. اَللّهُمَّ فَکَما جَعَلْتَهُ عیدَکَ الاَْکْبَرَ، وَسَمَّیْتَهُ فِی السَّماءِ یَوْمَ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ، وَفِی الاَْرْضِ یَوْمَ الْمیثاقِ الْمَأْخُوذِ وَالْجَمْعِ الْمَسْؤُولِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مَحَمَّد، وَأَقْرِرْ بِهِ عُیُونَنا، وَاجْمَعْ بِهِ شَمْلَنا، وَلاتُضِلَّنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا، وَاجْعَلْنا لاَِنْعُمِکَ مِنَ الشّاکِرینَ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی عَرَّفَنا فَضْلَ

هـذَا الْيَوْمِ، وَبَصَّرَنا حُرْمَتَهُ، وَكَرَّمَنا بِهِ، وَشَرَّفَنا بِمَعْرِفَتِهِ، وَهَدانا بِنُورِهِ، يا رَسُولَ اللهِ، يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْكُما وَعَلى عِتْرَتِكُما وَعَلى مُحِبِّيكُما مِنِّى أَفْضَلُ السَّلامِ ما بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ، وَبِكُما أَتَوَجَّهُ إِلَى اللهِ رَبِّى وَرَبِّكُما فِى نَجاحِ طَلِبَتِى، وَقَضاءِ حَوائِجِى، وَتَيْسِيرِ أُمُورِى».

هفتم: آنكه در ديدار با برادران مؤمن، اين تهنيت را به يكديگر بگويند كه سپاس نعمت ولايت است:

«اَلْحَمْدُ للهِ الَّذِى جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلايَهِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ».

ونيز بخواند:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى أَكْرَمَنا بِهذَا الْيَوْمِ، وَجَعَلَنا مِنَ الْمُوفِينَ بِعَهْدِهِ إِلَيْنا وَمِيثاقِهِ الَّذِى واثَقَنا بِهِ مِنْ وِلايَهِ وُلاهِ أَمْرِهِ، وَالْقُوّامِ بِقِسْطِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنا مِنَ الْجاحِدِينَ وَالْمُكَذِّبِينَ بِيَوْمِ الدِّينِ».

هشتم آنكه صد مرتبه بگويد:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى جَعَلَ كَمالَ دِينِهِ وَتَمامَ نِعْمَتِهِ بِوِلايَهِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طالِب عَلَيْهِ السَّلامُ».

اعمال روز مباهله

طبق يك سنّت ديرين، گاه دو نفر يا دو گروه با هم در مسأله اى اختلاف نظر داشتند و هيچ يك به گفته ديگرى قانع نمى شدند، باهم «مباهله» مى كردند، و از خداوند مى خواستند كه طرف باطل را با فرستادن عذابى هلاك كند و طرف حق پيروز شود.

مسيحيان نجران، چون به رسالت پيامبر خدا (صلى الله عليه وآله) ايمان نداشتند، مى خواستند كه با مباهله، حق آشكار شود. نصاراى نجران در تاريخ مقرّر و مكان معيّن با همه زيورها و آرايش ها و تشريفات حاضر شدند. رسول خدا (صلى الله عليه وآله) هم همراه با اهل بيت خاصّ خود براى مباهله حاضر شدند.

رسول خدا پيش از آنكه خواست مباهله كند، عبا بر دوش مبارك گرفت و سپس اميرالمؤمنين و فاطمه و حسن و حسين (عليهم السلام) را داخل در زير عبا نمود، و گفت: پروردگارا! هر پيغمبرى را اهل بيتى

بوده است که مخصوصترین خلق بوده اند، بار خداوندا! اینها اهل بیت من می باشند، پس از ایشان برطرف کن شکّ و گناه را، و پاک کن ایشان را. پس جبرئیل نازل شد و آیه تطهیر را در شأن ایشان آورد. پس حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) آن چهار بزرگوار را بیرون برد از برای مباهله، چون نگاه نصاری بر ایشان افتاد و حقّانیّت آن حضرت و آثار نزول عذاب را مشاهده کردند، جرأت مباهله ننمودند، و درخواست مصالحه و قبول جزیه نمودند.

در این روز نیز حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حال رکوع انگشتری خود را به سائل داد، و آیه " إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ... "در شأنش نازل شد، وبالجمله این روز، روز شریفی است، ودر آن چند عمل وارد است:

اوّل: غسل، دوّم: روزه، سوّم: دو رکعت نماز، مثل نمازِ روز عید غدیر که از نظر وقت و کیفیّت و ثواب و خواندن آیه الکرسی مثل نماز روز عید غدیر است.

چهارم: خواندن دعای مباهله که شبیه به دعای سحر ماه رمضان است، و شیخ و سیّد هر دو دعای روز مباهله را از حضرت صادق (علیه السلام) چنین نقل کرده اند:

«اَللّهُمَّ إِنّى أَسْأَ لُكَ مِنْ بَهائِكَ بِأَبْهاهُ وكُلُّ بَهائِكَ بَهِيٌّ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَ لُكَ بِبَهائِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ مِنْ جَلالِكَ بِأَجَلِّهِ وَكُلُّ جَلالِكَ جَليلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِجَلالِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ مِنْ جَمالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلُّ جَمالِكَ جَمِيلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَ لُكَ بِجَمالِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِى، فَاسْتَجِبْ لِى كَما وَعَدْتَنِى. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَ لُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِها وَكُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٌ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَ لُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَ لُكَ

مِنْ نُورِکَ بِأَنْوَرِهِ وَکُلُّ نُورِکَ نَيِّرٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِنُورِکَ کُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ رَحْمَتِکَ بِأَوْسَعِهَا وَکُلَّ رَحْمَتِکَ واسِعَةٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِرَحْمَتِکَ کُلِّها. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ کَمالِکَ بِأَکْمَلِهِ وَکُلُّ کَمالِکَ کامِلٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِکَمالِکَ کُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ کَلِماتِکَ بِأَتَمِّها وَکُلُّ کَلِماتِکَ تامَّةٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِکَلِماتِکَ کُلِّها. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ أَسْمائِکَ بِأَکْبَرِها وَکُلُّ أَسْمائِکَ کَبِیرَةٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِأَسْمائِکَ کُلِّها. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عِزَّتِکَ بِأَعَزِّها وَکُلُّ عِزَّتِکَ عَزِیزَةٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعِزَّتِکَ کُلِّها. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ مَشِيَّتِکَ بِأَمْضاها وَکُلُّ مَشِيَّتِکَ ماضِيَةٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ

بِمَشِيَّتِکَ کُلِّها. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِقُدْرَتِکَ الَّتِی اسْتَطَلْتَ بِها عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ وَکُلُّ قُدْرَتِکَ مُسْتَطِيلَةٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِقُدْرَتِکَ کُلِّها. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عِلْمِکَ بِأَنْفَذِهِ وَکُلُّ عِلْمِکَ نافِذٌ، اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعِلْمِکَ کُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ قَوْلِکَ بِأَرْضاهُ وَکُلُّ قَوْلِکَ رَضِیٌّ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِقَوْلِکَ کُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ مَسائِلِکَ بِأَحَبِّها إِلَيْکَ وَکُلُّها إِلَيْکَ حَبِیبَةٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَسائِلِکَ کُلِّها. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ شَرَفِکَ بِأَشْرَفِهِ وَکُلُّ شَرَفِکَ شَرِیفٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِشَرَفِکَ کُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ سُلْطانِکَ بِأَدْوَمِهِ وَکُلُّ سُلْطانِکَ دائِمٌ، اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِسُلْطانِکَ کُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ مُلْکِکَ بِأَفْخَرِهِ وَکُلُّ

مُلْکِکَ فاخِرٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمُلْکِکَ کُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی

أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی كَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ مِنْ عَلائِكَ بِأَعْلاهُ وَكُلُّ عَلائِكَ عالٍ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِعَلائِكَ كُلِّهِ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ مِنْ آیاتِكَ بِأَعْجَبِها وَكُلُّ آیاتِكَ عَجِیبَةٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِ آیاتِكَ كُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ مِنْ مَنِّكَ بِأَقْدَمِهِ وَكُلُّ مَنِّكَ قَدِیمٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِمَنِّكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی كَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِما أَنْتَ فِیهِ مِنَ الشُّئُونِ وَالْجَبَرُوتِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِكُلِّ شَأْنٍ وَكُلِّ جَبَرُوت. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِما تُجِیبُنِی بِهِ حِینَ أَسْأَلُكَ، یا اَللّهُ یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،أَسْأَلُكَ بِبَهاءِ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،أَسْأَلُكَ بِجَلالِ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،أَسْأَلُكَ بِلا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی كَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ بِأَعَمِّهِ وَكُلُّ رِزْقِكَ عامٌّ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِرِزْقِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ مِنْ عَطائِكَ بِأَهْنَئِهِ وَكُلُّ عَطائِكَ هَنِیئٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِعَطائِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ مِنْ خَیْرِكَ بِأَعْجَلِهِ وَكُلُّ خَیْرِكَ عاجِلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِخَیْرِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ بِأَفْضَلِهِ وَكُلُّ فَضْلِكَ فاضِلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِفَضْلِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی كَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَابْعَثْنِی عَلَی الْإِیمانِ بِكَ وَالتَّصْدِیقِ بِرَسُولِكَ عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، وَالْوِلایَهِ لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب، وَالْبَراءَهِ مِنْ عَدُوِّهِ، وَالْإِیتِمامِ بِالْأَئِمَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّد عَلَیْهِمُ السَّلامُ، فَإِنِّی قَدْ رَضِیتُ بِذلِكَ یا رَبِّ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ فِی الْأَوَّلِینَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد فِی الْآخِرِینَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد فِی الْمَلَإِ الْأَعْلی، وَصَلِّ

عَلى مُحَمَّد فِى الْمُرْسَلِينَ. اَللّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّداً الْوَسِيلَهَ وَالشَّرَفَ وَالْفَضِيلَهَ وَالدَّرَجَهَ الْكَبِيرَهَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَقَنِّعْنِى بِما رَزَقْتَنى، وَبارِكْ لِى فِيما أَعْطَيْتَنِى، وَاحْفَظْنِى فِى غَيْبَتِى وَفِى كُلِّ غائِب هُوَ لِى. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَابْعَثْنِى عَلَى الإيمانِ بِكَ وَالتَّصْدِيقِ بِرَسُولِكَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَسْأَلُكَ خَيْرَ الْخَيْرِ رِضْوانَكَ وَالْجَنَّهَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الشَّرِّ سَخَطِكَ وَالنّارِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاحْفَظْنِى مِنْ كُلِّ مُصِيبَه، وَمِنْ كُلِّ بَلِيَّه، وَمِنْ كُلِّ عُقُوبَه، وَمِنْ كُلِّ فِتْنَه، وَمِنْ كُلِّ بَلاء، وَمِنْ كُلِّ شَرّ، وَمِنْ كُلِّ مَكْرُوه، وَمِنْ كُلِّ مُصِيبَه، وَمِنْ كُلِّ آفَه نَزَلَتْ أَوْ تَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ إِلَى الأَرْضِ، فِى هذِهِ السّاعَهِ، وَفِى هذِهِ اللَّيْلَهِ، وَفِى هذَا الْيَوْمِ، وَفِى هذَا الشَّهْرِ، وَفِى هذِهِ السَّنَهِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاقْسِمْ لِى مِنْ كُلِّ سُرُور، وَمِنْ كُلِّ بَهْجَه، وَمِنْ كُلِّ اسْتِقامَه، وَمِنْ كُلِّ فَرَج، وَمِنْ كُلِّ عافِيَه، وَمِنْ كُلِّ سَلامَه، وَمِنْ كُلِّ كَرامَه، وَمِنْ كُلِّ رِزْق واسِع حَلال طَيِّب، وَمِنْ كُلِّ نِعْمَه، وَمِنْ كُلِّ سَعَه نَزَلَتْ أَوْ تَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ إِلَى الأَرْضِ، فِى هذِهِ السّاعَهِ، وَفِى هذِهِ اللَّيْلَهِ، وَفِى هذَا الْيَوْمِ، وَفِى هذَا الشَّهْرِ، وَفِى هذِهِ السَّنَهِ. اَللّهُمَّ إِنْ كانَتْ ذُنُوبِى قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِى عِنْدَكَ، وَحالَتْ بَيْنِى وَبَيْنَكَ، وَغَيَّرَتْ حالِى عِنْدَكَ، فَإِنِّى أَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِى لايُطْفَأُ، وَبِوَجْهِ مُحَمَّد حَبِيبِكَ الْمُصْطَفى، وَبِوَجْهِ وَلِيِّكَ عَلِيّ الْمُرْتَضى، وَبِحَقِّ أَوْلِيائِكَ الَّذِينَ انْتَجَبْتَهُمْ، أَنْ

تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَغْفِرَلِى ما مَضى مِنْ ذُنُوبِى، وَأَنْ تَعْصِمَنِى فِيما بَقِىَ مِنْ عُمْرِى، وَأَعُوذُ بِكَ اَللّهُمَّ أَنْ أَعُودَ فِى شَىْء مِنْ مَعاصِيكَ أَبَداً ما أَبْقَيْتَنِى، حَتّى تَتَوَفّانِى وَأَنَا لَكَ مُطِيعٌ وَأَنْتَ عَنِّى راض، وَأَنْ تَخْتِمَ لِى عَمَلِى بِأَحْسَنِهِ، وَتَجْعَلَ لِى ثَوابَهُ الْجَنَّهَ،

وَأَنْ تَفْعَلَ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ، یا أَهْلَ التَّقْوی وَیا أَهْلَ الْمَغْفِرَهِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

فصل دوّم: اعمال مدینه منوّره

فضیلت زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و حضرت فاطمه زهرا و ائمّه بقیع علیهم السلام

مستحب مؤکّد است برای مردم، خصوصاً حُجّاج، مُشرّف شدن به زیارت روضه مُطهّره و آستانه منوّره فخر عالمیان حضرت سیّد المرسلین محمّد بن عبداللّه (صلی الله علیه وآله) ، و ترک زیارت آن حضرت باعث جفا در حقّ او می شود.

و شیخ شهید فرموده: اگر مردم ترک زیارت آن حضرت کنند، بر امام است که ایشان را مجبور کند به رفتن زیارت آن حضرت، زیرا که ترک زیارت آن حضرت موجب جفا در حقّ پیامبر (صلی الله علیه وآله) است.

شیخ صدوق از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: هرگاه کسی از شما حجّ کند، باید حَجّش را ختم کند به زیارت ما، زیرا که این از تمامی حجّ است. و نیز روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود: تمام کنید حجّ خود را به زیارت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) که ترک زیارت آن حضرت بعد از حجّ جفا و خلاف ادب است، و شما را امر به این کرده اند، و بروید به زیارت قبوری که حق تعالی لازم گردانیده است بر شما حقّ آنها و زیارت آنها را، و روزی از حق تعالی طلب کنید نزد آن قبرها، و نیز از ابو الصّلت هَرَوی روایت کرده که گفت: به خدمت حضرت امام رضا (علیه السلام) عرض کردم که نظر شما درباره این حدیث که مؤمنین از منازل خویش در بهشت، زیارت می کنند پروردگارشان را چیست؟

حضرت در جواب او فرمودند: ای ابا الصّلت! حق تعالی پیغمبرش حضرت

محمّد (صلی الله علیه وآله) را بر جمیع خلقش از پیغمبران و فرشتگان برتری بخشیده و اطاعت او را اطاعت خود، و بیعت با او را بیعت با خود، و زیارت او را زیارت خودش شمرده است، چنانچه در سوره نساء آیه ۸۰ فرمود: " مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّه "، و در سوره فتح، آیه ۴۸ فرموده: " إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ " .

حضرت رسُول (صلی الله علیه وآله) فرموده: «هر کس مرا زیارت کند در حال حیات یا بعد از فوت من چنان است که حق تعالی را زیارت کرده باشد...».

و حِمیَری در «قرب الاسناد» از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسُول خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده: هرکس مرا زیارت کند در حیات من یا بعد از فوت من شفیع او گردم در روز قیامت.

و در حدیثی است که حضرت صادق (علیه السلام) روز عیدی رفت به زیارت رسول اللّه (صلی الله علیه وآله) و بر آن حضرت سلام کرد، و فرمود: ما به سبب زیارت و سلام بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر اهل همه شهرها مکّه و غیر مکّه، فضیلت داریم.

و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب از یزید بن عبدالملک روایت کرده، و او از پدرش، از جدّش، که گفت: به خدمت حضرت فاطمه (علیها السلام) مشرّف شدم، آن حضرت بر من سلام کرد، سپس از من پرسید که برای چه آمده ای؟ عرض کردم: برای طلب برکت و ثواب. فرمود: خبر داد مرا پدرم، و اینک حاضر است که هر کس بر او و بر من سه

روز سلام کند، حق تعالی بهشت را از برای او واجب گرداند، گفتم: در حال حیاتتان؟ فرمود: بلی، و هم چنین بعد از موت ما.

علاّمه مجلسی فرموده که در حدیث معتبر از عبداللّه بن عبّاس منقول است که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس امام حسن (علیه السلام) را در بقیع زیارت کند قدمش بر صراط ثابت گردد و نلغزد در روزی که قدم ها بر آن بلغزد.

و در «مقنعه» از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: هر کس مرا زیارت کند گناهانش آمرزیده شود و فقیر و پریشان نمیرد.

ابن قولویه در کامل الزیارات حدیث طولانی از هشام بن سالم از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده و از جمله فرازهای آن این است که: مردی به خدمت حضرت صادق (علیه السلام) شرفیاب شد، و عرض کرد: آیا باید زیارت کرد پدرت را؟ فرمود: بلی. عرض کرد: پاداش آن چیست؟ فرمود: اگر با اعتقاد و متابعت از امامت او باشد پاداش آن بهشت است. عرض کرد: کسی که اعراض کند از زیارت او چه خواهد داشت؟ فرمود: حسرت خواهد داشت در یوم الحسره که روز قیامت است... و احادیث در این باب بسیار است.

آداب زیارت

زیارت، دیدار با روحهای پاک و الگوهای کمال و آیینه های حق نماست. زائر، خود را در برابر وجودهای والا و پیشوایان معصومی دیده، با اعتراف به نقص خود و کمال آن اولیای الهی، به فضایل آنان اشاره می کند، و درودهای خود را نثارشان می نماید، و پیوند خویش را با آنان و با راه و تعالیم و فرهنگشان ابراز می دارد.

از این رو، نخستین شرط زیارت،

«ادب» است، و ادب هم در سایه معرفت و محبّت پدید می آید.

خـود را در محضـر رسول الله (صـلی الله علیه وآله) دیـدن، و در برابر قبور پـاک امامـان ایسـتادن، هم آدابِ ظـاهری دارد، هم آدابِ باطنی.

آنچه در منابع رواییماننـد «بحار الأنوار» و نوشـته های علما درباره آداب زیارت آمده، بسـیار است، و در این جا برخی از آن آداب را نقل می کنیم:

۱ قبل از ورود به زیارتگاه، غسل کردن و باطهارت بودن و خوانـدن این دعا هنگام غسل زیارت مسـتحب است:«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزاً وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَسُقْم وَآفَه وَعاهَه. اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِی،

وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِی، وَسَهِّلْ لِی بِهِ أَمْرِی».

۲ لباس های پاکیزه پوشیدن و عطر و بوی خوش استعمال کردن.

۳ هنگام رفتن به زیارت، قدم های کوتاه برداشـتن، با آرامش و وقار راه رفتن، با خضوع و خشوع آمدن، سـر به زیر انداختن و به این طرف و آن طرف و بالا نگاه نکردن، و ترک کلمات بیهوده و مخاصمه و مجادله نمودن در راه، تا رسیدن به حرم.

۴ هنگام رفتن به حرم و زیارت، زبان به تسبیح و حمد خدا گشودن، و صلوات بر محمّد و آل او فرستادن، ودهان را با یاد خدا و نام اهل بیت معطّر ساختن.

۵ بر درگاه حرم ایسـتادن، و دعا خواندن، و اجازه ورود خواسـتن، و سـعی در تحصیل رقّت قلب و خشوع دل نمودن، و مقام و عظمت صاحب قبر را تصوّر نمودن، و این که او ما را می بیند، سـخن ما را می شنود، و سلام ما را پاسخ می دهد. هرگاه رقّت قلب حاصل شد

و آمادگی روحی پدید آمد، در این حال وارد شود، و زیارت نماید

۶ در وقت داخل شدن، پای راست را مقدّم داشتن، و هنگام خروج از حرم پای چپ را، آن گونه که در ورود و خروج مسجد مستحب است.

۷ در برابر ضریح ایستادن و زیارت نامه هایی را که از ائمه (علیهم السلام) رسیده، خواندن.

۸ در زیارت قبر معصومین (علیهم السلام) رو به قبر منوّر آنها ایستادن، و پس از فراغت از زیارت، با تضرّع دعا کردن، و از خداوند حاجت خواستن، سپس به طرف بالای سر رفتن، و رو به قبله دعا کردن، و زیارت خواندن.

۹ صاحب قبر را برای بر آمدن حاجت و رفع نیاز نزد خداوند شفیع قرار دادن.

۱۰ ایستادن هنگام خواندن زیارت، اگر عذری و ضعفی ندارد.

۱۱ هنگام مشاهده قبر مطهّر و پیش از خواندن زیارت، (آرام) اَللّٰهُ أَکْبَر بگوید.

۱۲ خواندن دو رکعت نماز زیارت در حرم مطهّر، و اگر زیارت ائمّه است، بالای سر بهتر است. و پس از نماز، دعاهای منقول را خواندن، و حاجت طلبیدن، و تلاوت قرآن با آرامش و ترتیل و طمأنینه، و هدیه کردن ثواب آن به روح مقدّس آن معصوم.

۱۳ پرهیز از سخنان ناشایست، و کلمات لغو و بیهوده، و جدال های بی مورد در حرم ها و زیارتگاه ها.

۱۴ صدای خود را در نماز و زیارت خیلی بلند نکردن، که مزاحم زیارت دیگران نشود.

۱۵ وداع کردن با پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امام (علیه السلام) ، هنگام بیرون آمدن از شهر (زیارت وداع حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) و ائمّه در همین کتاب آمده است) .

۱۶ پس از زیارت، تعجیل در

بیرون آمدن، تا هم شدّت شوق برای رجوع به زیارت بیشتر شود و هم نوبت و فرصت برای دیگران باشد، و پرهیز از اختلاط با زنـان در مَشاهـد مشـرّفه، و رعـایت حرمت و دوری از هر نوع خطـا و گناه. هم چنین در صورت ازدحام و کثرت زوّار، رعایت حال آنان را کردن، و مکان و فرصت زیارت به آنان دادن.

۱۷ حضور قلب داشتن در تمام مراحل زیارت، و نیز توبه و استغفار و صدقه به نیازمندان و انفاق به مستحقّان.

۱۸ هنگـام زیـارت، بایـد زمینه ای برای کمـال روحی و رشـد معنـوی و تصـفیه قلب انسـان فراهم شود، تـا زائر را در اخلاـق و زنـدگی و عفـاف و تقوا به اولیـاء اللّه نزدیـک سـازد، و وسـیله ای برای توبه، تطهیر، و تزکیه باطنی وی گردد. این جز با توفیق الهی و جز با داشـتن «معرفت» و «محبّت» نسبت به این بزرگواران، فراهم نمی شود. اساس ارزش زیارت هم به معرفت است، و دربـاره زیـارت ائمّه و معصومین (علیهم السـلام) تعبیر «عارِفـاً بِحَقِّهِ» اشـاره به همین نکته است، و گرنه، زیارت بی معرفت، آن ثواب و کمال مطلوب را ندارد.

زیارت اوّل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

هرگاه به مدینه الرّسول وارد شدی، پس از غسل زیارت اذن دخول بخوان:

«اَللّهُمَّ اِنِّی قَدْ وَقَفْتُ عَلی باب مِنْ اَبْوابِ بُیُوتِ نَبِیّکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ مَنَعْتَ النّاسَ اَنْ یَدْخُلُوا اِلاّ بِاِذْنِهِ،

فَقُلْتَ: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِ ّ إِلاّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ»، اَللّهُمَّ إِنّی أَعْتَقِدُ حُرْمَهَ صاحِبِ هذَا الْمَشْهَدِ

الشَّرِیفِ فِی غَیْبَتِهِ، کَماأَعْتَقِـدُها فِی حَضْـرَتِهِ، وَاَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَـکَ وَخُلَفـاءَکَ عَلَیْهِمُ السَّلاـمُ أَحْیـاءٌ عِنْـدَکَ یُرْزَقُونَ، یَرَوْنَ مَقامِی وَیَسْمَعُونَ کَلامِی وَیَرُدُّونَ سَلامِی، وَأَنَّکَ حَجَبْتَ عَنْ سَمْعِی کَلامَهُمْ، وَفَتَحْتَ بابَ فَهْمِی

بِلَذِيذِ مُناجاتِهِمْ، وَإِنّى أَسْتَأذِنُکَ یا رَبِّ أَوَّلاً، وَأَسْتَأْذِنُ رَسُولَکَ صَلَّى اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ثانِیاً... ءَاَدْخُلُ یارَسُولَ اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا حُجَّهَ اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا مَلائِکَهَ اللّهِ الْمُقَرَّبِینَ اَلْمُقِیمِینَ فِی هذَا الْمَشْهَدِ، فَأْذَنْ لِی یا مَوْلایَ فِی الدُّخُولِ أَفْضَلَ ما اَذِنْتَ لِاَحَد مِنْ أَوْلِیاءِکَ، فَاِنْ لَمْ أَکُنْ أَهْلاً لِذلِکَ فَاَنْتَ اَهْلٌ لِذلِکَ»،

پس داخل شو، وبگو:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَفِی سَبِیلِ اللهِ، وَعَلى مِلَّهِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِی وَارْحَمْنِی، وَتُبْ عَلَیَّ، اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ».

از در جبرئیل داخل شو، و مُقدّم دار پای راست را، و صد مرتبه اَللهُ أَکْبَرُ بگو. آنگاه دو رکعت نماز تحیّت مسجد «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یارَسُولَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدَبْنَ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خاتَمَ

النَّبِیِّینَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ الرِّ سالَهَ، وَأَقَمْتَ الصَّلاهَ، وَآتَیْتَ الزَّکاهَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصاً حَتّى أَتاکَ الْیَقِینُ، فَصَلَواتُ اللهِ عَلَیْکَ وَرَحْمَتُهُ وَعَلى أَهْلِ بَیْتِکَ الطّاهِرِینَ».

سپس رو به قبله در کنار ستونی که در سمت راست مرقد مطهّر است بایست، در حالی که قبر مطهّر در سمت چپ تو و منبر در سمت راست تو باشد که در این حال در بالا سَرِ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قرار رفته ای و بگو:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ رَسُولُ اللهِ، وَأَنَّکَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِاللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّکَ، وَنَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ، وَجاهَدْتَ فِی سَبِیلِ اللهِ، وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصاً حَتّى أَتاکَ الْیَقِینُ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ،وَأَدَّیْتَ الَّذِی عَلَیْکَ مِنَ الْحَقِّ، وَأَنَّکَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِینَ، وَغَلُظْتَ عَلَى الْکافِرِینَ، فَبَلَغَ اللهُ بِکَ أَفْضَلَ شَرَفِ مَحَلِّ الْمُکْرَمِینَ،

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَنا بِکَ مِنَ الشِّرْکِ وَالضَّلالَهِ. اَللّهُمَّ فَاجْعَلْ صَلَواتِکَ وَصَلَواتِ مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِینَ وَأَنْبِیائِکَ الْمُرْسَلِینَ وَعِبادِکَ الصّالِحِینَ، وَأَهْلِ السَّماواتِوَالْأَرَضِینَ، وَمَنْ سَبَّحَ لَکَ یارَبَّ الْعالَمِینَ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ، عَلی مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ وَأَمِینِکَ وَنَجِیِّکَ وَحَبِیبِکَ وَصَفِیِّکَ وَخاصَّتِکَ وَصَفْوَتِکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ. اَللّهُمَّ أَعْطِهِ الدَّرَجَهَ الرَّفِیعَهَ، وَآتِهِ

الْوَسِیلَهَ مِنَ الْجَنَّهِ، وَابْعَثْهُ مَقاماً مَحْمُوداً یَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُون وَالْآخِرُونَ. اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ: " وَلَو أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِیماً " ، وَإِنِّی أَتَیْتُکَ مُسْتَغْفِراً تائِباً مِنْ ذُنُوبِی، وَإِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی اللهِ رَبِّی وَرَبِّکَ لِیَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی ».

و حاجت خود را بطلب، امید است که برآورده شود.

پس صلوات و درودهای مخصوص بر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را بخوان:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما حَمَلَ وَحْیَکَ وَ بَلَّغَ رِسالاتِکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما أَحَلَّ حَلالَکَ، وَحَرَّمَ حَرامَکَ، وَعَلَّمَ کِتابَکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما اَقامَ الصَّلاهَ، وَآتَی الزَّکاهَ، وَدَعا إِلی دِینِکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما صَدَّقَ بِوَعْدِکَ، وَأَشْفَقَ مِنْ وَعِیدِکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما غَفَرْتَ بِهِ الذُّنُوبَ، وَسَتَرْتَ بِهِ الْعُیُوبَ، وَفَرَّجْتَ بِهِ الْکُرُوبَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما دَفَعْتَ بِهِ الشَّقاءَ، وَکَشَفْتَ بِهِ الْغَمّاءَ، وَأَجَبْتَ بِهِ الدُّعاءَ، وَنَجَّیْتَ بِهِ مِنَ الْبَلاءِ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما رَحِمْتَ بِهِ الْعِبادَ، وَأَحْیَیْتَ بِهِ الْبِلادَ، وَقَصَمْتَ بِهِ الْجَبابِرَهَ، وَأَهْلَکْتَ بِهِ الْفَراعِنَهَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما أَضْعَفْتَ بِهِ الْأَمْوالَ، وَأَحْرَزْتَ بِهِ مِنَ الْأَهْوالِ، وَکَسَرْتَ بِهِ الْأَصْنامَ، وَرَحِمْتَ بِهِ الْأَنامَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما بَعَثْتَهُ بِخَیْرِ الْأَدْیانِ، وَأَعْزَزْتَ بِهِ الْإِیمانَ، وَتَبَّرْتَ بِهِ الْأَوْثانَ، وَعَظَّمْتَ بِهِ الْبَیْتَ الْحَرامَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَأَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ الْأَخْیارِ وَسَلِّمْ تَسْلِیماً».

زیارت دوّم حضرت رسول (صلی الله علیه وآله)

با سند صحیح و با دو روایت، از امام رضا

(علیه السلام) روایت شده است که رو به قبر مطهّر پیامبر (صلی الله علیه وآله) ایستاده، و چنین می خوانی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ یا خِيَرَهَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ یا حَبِيبَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ یا صِفْوَهَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ یا أَمِينَ اللهِ . أَشْهَدُ أَنَّکَ رَسُولُ اللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ نَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ، وجاهَدْتَ فِی سَبِيلِ رَبِّکَ، وَعَبَدْتَهُ

حَتّی اَتیکَ الْيَقِينُ، فَجَزاکَ اللهُ أَفْضَلَ ما جَزی نَبِيّاً عَنْ أُمَّتِهِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، أَفْضَلَ ما صَلَّيْتَ عَلی اِبراهِيمَ وَآلِ اِبراهِيمَ، إِنَّکَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

سپس رو به قبله کن، و این دعا را که امام سجاد (علیه السلام) پس از زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خواند، بخوان:

«اَللّهُمَّ إِلَيْکَ اَلْجَأْتُ أَمْرِی، وَإِلی قَبْرِ نَبِيِّکَ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ أَسْنَدْتُ ظَهْرِی، وَالْقِبْلَهَ الَّتِی رَضِيتَ لِمُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَقْبَلْتُ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَصْبَحْتُ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی خَيْرَ ماأَرْجُو لَها، وَلا أَدْفَعُ عَنْها شَرَّ ما أَحْذَرُعَلَيْها، وَأَصْبَحَتِ الْأُمُورُكُلُّهابِيَدِکَ، وَلا فَقِيرَ أَفْقَرُ مِنِّی، إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْر فَقِيرٌ. اَللّهُمَّ ارْدُدْنِی مِنْکَ بِخَيْر وَلا رَادَّ لِفَضْلِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ أَنْ تُبَدِّلَ اسْمِی، وَأَنْ تُغَيِّرَ جِسْمِی، أَوْ تُزِيلَ نِعْمَتَکَ عَنِّی. اَللّهُمَّ زَيِّنِّی بِالتَّقْوی، وَجَمِّلْنِی بِالنِّعَمِ، وَاغْمُرْنِی بِالْعافِيَهِ، وَارْزُقْنِی شُکْرَ الْعافِيَهِ».

در بسیاری از زیارات آمده که پس از آن یازده بار سوره «قدر» را بخواند، و اگر حاجتی دارد، رو به قبله دست ها را بالا ببرد، و حاجات خود را بطلبد، که إن شاءاللّه برآورده شود.

نماز زیارت و دعای بعد از آن

سپس دو رکعت نماز زیارت می خوانی، و ثواب

آن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) اهدا می کنی و می گویی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی صَلَّیْتُ وَرَکَعْتُ وَسَجَدْتُ لَکَ، وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، لِاَنَّ الصَّلاهَ وَالرُّکُوعَ وَالسُّجُودَ لا تَکُونُ إِلاّ لَکَ، لِاَنَّکَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ وَهاتانِ الرَّکْعَتانِ هَدِیَّهٌ مِنِّی إِلی سَیِّدِی وَمَوْلایَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَتَقَبَّلْهُما مِنِّی بِأَحْسَنِ قَبُولِکَ، وَأْجُرْنِی عَلی ذلِکَ بِأَفْضَلِ أَمَلِی، وَرَجائِی فِیکَ وَفِی رَسُولِکَ، یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ».

و نیز مستحب است بعد از نماز این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ لِنَبِیِّکَ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ: " وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِیماً " ، وَلَمْ أَحْضُرْ زَمانَ رَسُولِکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، وَقَدْ زُرْتُهُ راغِباً تائِباً مِنْ سَیِ ءِ عَمَلِی، وَمُسْتَغْفِراً لَکَ مِنْ ذُنُوبِی، وَمُقِرّاً لَکَ بِها، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِها مِنِّی، وَمُتَوَجِّهاً إِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَهِ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَاجْعَلْنِی اللّهُمَّ بِمُحَمَّد وَأَهْلِ بَیْتِهِ عِنْدَکَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ، وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ، یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ اللهِ، بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی یا نَبِیَّ اللهِ، یا سَیِّدَ خَلْقِ اللهِ، إِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی اللهِ رَبِّکَ وَرَبِّی، لِیَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی، وَیَتَقَبَّلَ مِنِّی عَمَلِی، وَیَقْضِیَ لِی حَوائِجِی، فَکُنْ لِی شَفِیعاً عِنْدَ رَبِّکَ وَرَبِّی، فَنِعْمَ الْمَسْؤُولُ رَبِّی، وَنِعْمَ الشَّفِیعُ أَنْتَ یا مُحَمَّدُ، عَلَیْکَ وَعَلی أَهْلِ بَیْتِکَ السَّلامُ. اَللّهُمَّ أَوْجِبْ لِی مِنْکَ الْمَغْفِرَهَ وَالرَّحْمَهَ، وَالرِّزْقَ الْواسِعَ الطَّیِّبَ النّافِعَ، کَما أَوْجَبْتَ لِمَنْ اَتی نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَهُوَ حَیٌّ، فَأَقَرَّ لَهُ بِذُنُوبِهِ، وَاسْتَغْفَرَ لَهُ رَسُولُکَ عَلَیْهِ السَّلامُ، فَغَفَرْتَ لَهُ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

بخشی از مستحبّات مسجدالنّبی (صلی الله علیه وآله)

در مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بسیار نماز بگزار، چون که برای هر نماز در آن مکان شریف، معادل ثواب یک هزار

نماز در نامه اعمال نمازگزار می نویسند، و خصوصاً بین منبر و مرقد منوّر آن حضرت افضل است. از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) مروی است که فرمودند: بین قبر و منبر من باغی از باغ های بهشت است، و حدود روضه شریفه طولاً از قبر منوّر تا موضع منبر آن حضرت، و عرضاً از منبر تا ستون چهارم قرار گرفته، و مستحبّ است این دعا را در روضه مبارکه بخوانند:

«اَللّهُمَّ إنَّ هذِهِ رَوْضَهٌ مِنْ رِياضِ جَنَّتِکَ، وَشُعْبَهٌ مِنْ شُعَبِ رَحْمَتِکَ، الَّتِی ذَکَرَها رَسُولُکَ وَأَبانَ عَنْ فَضْلِها، وَشَرَفِ التَّعَبُّدِ لَکَ فِيها، فَقَدْ بَلَّغْتَنِيها فِی سَلامَهِ نَفْسِی، فَلَکَ الْحَمْدُ يا سَيِّدِی عَلی عَظِيمِ نِعْمَتِکَ عَلَیَّ فِی ذلِکَ، وَعَلی ما رَزَقْتَنِيهِ مِنْ طاعَتِکَ، وَطَلَبِ مَرْضاتِکَ، وَتَعْظِيمِ حُرْمَهِ نَبِيِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، بِزِيارَهِ قَبْرِهِ وَالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِ، وَالتَّرَدُّدِ فِی مَشاهِدِهِ وَمَواقِفِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ يا مَوْلایَ، حَمْداً يَنْتَظِمُ بِهِ مَحامِدُ حَمَلَهِ عَرْشِکَ، وَسُکّانِ سَماواتِکَ لَکَ، وَيَقْصُرُ عَنْهُ حَمْدُ مَنْ مَضی، وَيَفْضُلُ حَمْدَ مَنْ بَقِیَ مِنْ خَلْقِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ يا مَوْلایَ، حَمْدَ مَنْ عَرَفَ الْحَمْدَ لَکَ، وَالتَّوْفِيقَ لِلْحَمْدِ مِنْکَ، حَمْداً يَمْلأُ ماخَلَقْتَ وَيَبْلُغُ حَيْثُ ما أَرَدْتَ، وَلا يَحْجُبُ عَنْکَ وَلا يَنْقَضِی دُونَکَ، وَيَبْلُغُ أَقْصی رِضاکَ وَلا يَبْلُغُ آخِرَهُ أَوائِلُ مَحامِدِ خَلْقِکَ لَکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ ما عُرِفَ الْحَمْدُ، واعْتُقِدَ الْحَمْدُ، وَجُعِلَ ابْتِداءُ الْکَلامِ الْحَمْدُ، يا باقِیَ الْعِزِّ وَالْعَظَمَهِ، وَدائِمَ السُّلْطانِ وَالْقُدْرَهِ وَشَدِيدَ الْبَطْشِوَالْقُوَّهِ، وَنافِذَالأَمْرِ وَالإِرادَهِ، وَواسِعَ الرَّحْمَهِ وَالْمَغْفِرَهِ، وَرَبَّ الدُّنْيا وَالآخِرَهِ، کَمْ مِنْ نِعْمَه لَکَ عَلَیَّ يَقْصُرُ عَنْ اَيْسَرِها حَمْدِی، وَلا يَبْلُغُ أَدْناها شُکْرِی، وَکَمْ مِنْ صَنائِعَ مِنْکَ إِلَیَّ لايُحِيطُ بِکَثْرَتِها وَهْمِی، وَلايُقَيِّدُها فِکْرِی. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی نَبِيِّکَ الْمُصْطَفی، بَيْنَ الْبَرِيَّهِ طِفْلاً وَخَيْرِها شابّاً وَکَهْلاً، أَطْهَرِ الْمُطَهَّرِينَ شِيمَهً، وَأَجْوَدِ الْمُسْتَمْتَرِينَ دِيمَهً،

وَأَعْظَم الْخَلْقِ جُرْثُومَةً، اَلَّذِی أَوْضَحْتَ بِهِ الدِّلالاتِ، وَأَقَمْتَ بِهِ الرِّسالاتِ، وَخَتَمْتَ بِهِ النُّبُوّاتِ، وَفَتَحْتَ بِهِ بابَ الْخَیْراتِ، وَ أَظْهَرْتَهُ مَظْهَراً، وَابْتَعَثْتَهُ نَبِیّاً وَهادِیاً أَمِیناً مَهْدِیّاً، داعِیاً إِلَیْکَ، وَدالاًّ عَلَیْکَ، وَحُجَّةً بَیْنَ یَدَیْکَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمَعْصُومِینَ مِنْ عِتْرَتِهِ وَالطَّیِّبِینَ مِن اُسْرَتِهِ، وَشَرِّفْ لَدَیْکَ بِهِ مَنازِلَهُمْ، وَعَظِّمْ عِنْدَکَ مَراتِبَهُمْ، وَاجْعَلْ فِی الرَّفِیقِ الأَعْلى مَجالِسَهُمْ، وَارْفَعْ إِلى قُرْبِ رَسُولِکَ دَرَجاتِهِمْ، وَتَمِّمْ بِلِقائِهِ سُرُورَهُمْ، وَوَفِّرْ بِمَکانِهِ اُنْسَهُمْ».

دعا و نماز نزد ستون توبه

دو رکعت نماز نزدیک ستون ابولبابه که معروف به «ستون توبه» است بگزار، وبعد از آن این دعا را بخوان:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم. اَللّهُمَّ لاتُهِنِّی بِالْفَقْرِ، وَلا تُذِلَّنِی بِالدَّیْنِ، وَلا تَرُدَّنِی إِلَى الْهَلَکَهِ، وَأَعْصِمْنِی کَیْ أَعتَصِمَ، وَأَصْلِحْنِی کَیْ أَنْصَلِحَ، وَاهْدِنِی کَیْ أَهْتَدِیَ. اَللّهُمَّ اَعِنِّی عَلَى اجْتِهادِ نَفْسِی، وَلا تُعَذِّبْنِی بِسُوءِ ظَنِّی، وَلا تُهْلِکْنِی وَأَنْتَ رَجائِی، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَغْفِرَلِی وَقَدْ أَخْطَأْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَعْفُوَ عَنِّی وَقَدْ أَقْرَرْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُقِیلَ وَقَدْ عَثِرْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُحْسِنَ وَقَدْ اَسَأْتُ، وَأَنْتَ أَهْلُ التَّقْوى وَ الْمَغْفِرَهِ، فَوَفِّقْنِی لِما تُحِبُّ وَتَرْضى، وَیَسِّرْ لِیَ الْیَسِیرَ، وَجَنِّبْنِی کُلَّ عَسِیر. اَللّهُمَّ أَغْنِنِی بِالْحَلالِ مِنَ الْحَرام، وَبِالطّاعاتِ عَنِ الْمَعاصِی، وَبِالْغِنى عَنِ الْفَقْرِ، وَبِالْجَنَّهِ عَنِ النّارِ، وَبِالأَبْرارِ عَنِ الفُجّارِ، یا مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ، وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ، وَأَنْتَ عَلى کُلِّ شَی ء قَدِیرٌ» پس حاجات خود را طلب کن، که به خواست خدا مُستجاب می شود.

استحباب روزه ودعا در مدینه منوّره ومسجدالنّبی (صلی الله علیه وآله)

مستحبّ است سه روز در مدینه منوّره به قصد برآورده شدن حاجات روزه بگیرند، گرچه مسافر باشند، و شایسته است روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد، و نیز مستحب است شب چهارشنبه و روز آن نزدیک ستون ابولبابه نماز گزارند، و شب پنجشنبه و روز آن نزد ستونی که مقابل آن قرار گرفته نماز گزارند، و شب و روز جمعه نزد ستونی که جنب محراب حضرت رسُول اکرم (صلی الله علیه وآله) واقع شده نماز گزارند، و جهت برآورده شدن حاجات دُنیوی واُخروی خود از درگاه الهی مسئلت نمایند، و ضمن دعاهایی که می خوانی این دعا باشد:

«اَللّهُمَّ ما کانَتْ لِی إِلَیْکَ مِنْ حاجَه شَرَعْتُ أَنَا فِی طَلَبِها وَالْتِماسِهاأَوْ لَمْ أَشْرَعْ، سَأَلْتُکَهاأَوْ لَمْ أَسْأَلْکَها، فَإِنِّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ

مُحَمَّد نَبِیِّ الرَّحْمَهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فِی قَضاءِ حَوائِجِی صَغِیرِها وَکَبِیرِها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعِزَّتِکَ وَقُوَّتِکَ وَقُدْرَتِکَ، وَجَمِیعِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آلِهِ، وأَنْ تَفْعَلَ بِی کَذا وَکَذا». وآنگاه حاجات خودرا بطلب،که إن شاءالله مستجاب می شود.

نماز و دعا نزد مقام جبرئیل

مستحب است در مقام جبرئیل نماز گزارد، و دعا بخواند، و آن همان مقامی است که جبرئیل هنگام ورود بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به آنجا که می رسید از ایشان اذن ورود می طلبید، و مکان آن زیر ناودانی است که بالای درِ خانه حضرت زهرا (علیها السلام) قرار گرفته، و درِ خانه آن حضرت بنابر روایاتی که قبر آن بانوی معظّمه را در خانه اش معیّن کرده است همان دری است که محاذی قبرآن حضرت است، و پس از نماز بگو:

«یامَنْ خَلَقَ السَّماواتِ، وَمَلَأها جُنُوداً مِنَ الْمُسَبِّحِینَ لَهُ مِنْ مَلائِکَتِهِ، وَالْمُمَجِّدِینَ لِقُدْرَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَأَفْرَغَ عَلی أَبْدانِهِمْ حُلَلَ الْکَراماتِ، وَأَنْطَقَ أَلْسِنَتَهُمْ بِضُرُوبِ اللُّغاتِ، وَأَلْبَسَهُمْ شِعارَ التَّقْوی، وَقَلَّدَهُمْ قَلائِدَ النُّهی، وَجَعَلَهُمْ أَوْفَرَ أَجْناسِ خَلْقِهِ مَعْرِفَةً بِوَحْدانِیَّتِهِوَقُدْرَتِهِ وَجَلالَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَأَکْمَلَهُمْ عِلْماً بِهِ،وَاَشَدَّهُمْ فَرَقاً،وأَدْوَمَهُمْ لَهُ طاعَهًوَخُضُوعاًوَاسْتِکانَةً وَخُشُوعاً، یا مَنْ فَضَّلَ الْأَمِینَ جَبْرَئِیلَ عَلَیْهِ السَّلامُ بِخَصائِصِهِ وَدَرَجاتِهِ وَمَنازِلِهِ، وَاخْتارَهُ لِوَحْیِهِ وَسِفارَتِهِ وَعَهْدِهِ وَأَمانَتِهِ، وَإِنْزالِ کُتُبِهِ وَأَوامِرِهِ عَلی أَنْبِیائِهِ وَرُسُلِهِ، وَجَعَلَهُ واسِطَةً بَیْنَ نَفْسِهِ وَبَیْنَهُمْ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَعَلی جَمِیعِ مَلائِکَتِکَ وَسُکّانِ سَماواتِکَ، أَعْلَمِ خَلْقِکَ بِکَ، وَأَخْوَفِ خَلْقِکَ لَکَ، وَأَقْرَبِ خَلْقِکَ مِنْکَ، وَأَعْمَلِ خَلْقِکَ بِطاعَتِکَ، اَلَّذِینَ لا یَغْشاهُمْ نَوْمُ الْعُیُونِ، وَلا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَلا فَتْرَةُ الْأَبْدانِ، اَلْمُکَرَّمِینَ بِجِوارِکَ، وَالْمُؤْتَمَنِینَ عَلی وَحْیِکَ، اَلْمُجْتَنِبِینَ الْافاتِ، وَالْمُوقِینَ السَّیِّئاتِ. اَللّهُمَّ وَاخْصُصِ الرُّوحَ الْأَمِینَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ بِأَضْعافِها مِنْکَ، وَعَلی مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِینَ وَطَبَقاتِ

الکَرُّوبِیِّینَ وَالرُّوحانِیِّینَ، وَزِدْ فِی مَراتِبِهِ عِنْدَکَ، وَحُقُوقِهِ الَّتِی لَهُ عَلی أَهْلِ الاْرْضِ، بِما کانَ یَنْزِلُ بِهِ مِنْ شَرائِعِ دِینِکَ، وَما بَیَّنْتَهُ عَلی أَلْسِنَهِ أَنْبِیائِکَ، مِنْ مُحَلَّلاتِکَ وَمُحَرَّماتِکَ. اَللّهُمَّ أَکْثِرْ صَلَواتِکَ عَلی جَبْرَئِیلَ، فَإِنَّهُ قُدْوَهُ الْأَنْبِیاءِ، وَهادِی الْأَصْفِیاءِ وَسادِسُ أَصْحابِ الْکِساءِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْ وُقُوفِی فِی مَقامِهِ هذا سَبَباً لِنُزُولِ رَحْمَتِکَ عَلَیَّ، وَتَجاوُزِکَ عَنِّی، أَی جَوادُ أَی کَرِیمُ، أَی قَرِیبُ أَی بَعِیدُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تُوَفِّقَنِی لِطاعَتِکَ، وَلا تُزِیلَ عَنِّی نِعْمَتَکَ، وَاَن تَرْزُقَنِی الْجَنَّه بِرَحْمَتِکَ، وَتُوَسِّعَ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ، وَتُغْنِیَنِی عَنْ شِرارِ خَلْقِکَ، وَتُلْهِمَنِی شُکْرَکَ وَذِکْرَکَ، وَلا تُخَیِّبَ یا رَبِّ دُعائِی، وَلا تَقْطَعَ رَجائِی، بِمُحَمَّد وَآلِهِ».

و سپس بگو:

«وَأَسْأَلُکَ بِأَنَّکَ أَنْتَ اللهُ لَیْسَ کَمِثْلِکَ شَیْ ءٌ، أَنْ تَعْصِمَنِی مِنَ الْمَهالِکِ، وَأَنْ تُسَلِّمَنِی مِنْ آفاتِ الدُّنْیا وَالاْخِرَه، وَوَعْثاءِ السَّفَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ، وَأَنْ تَرُدَّنِی سالِماً إِلی وَطَنِی، بَعْدَ حَجّ مَقْبُول وَسَعْی مَشْکُور وَعَمَل مُتَقَبَّل، وَلا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ حَرَمِکَ وَحَرَمِ نَبِیِّکَ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ».

و از حضرت امام صادق (علیه السلام) روایت است که نزد مقام جبرئیل (علیه السلام) بایست و بگو:

«أَی جَوادُ أَی کَرِیمُ، أَی قَرِیبُ أَی بَعِیدُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَأَهْلِ بَیتِهِ، وَأَنْ تَرُدَّ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ».

زیارت وداع رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)

هرگاه خواستی از مدینه خارج شوی غُسل کن، و برو نزد قبر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) برو و عمل کن آنچه را قبلًا انجام می دادی، پس وداع کن آن حضرت را، و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ، أَسْتَودِعُکَ اللهَ وَأَسْتَرْعِیکَ وَأَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلامَ،آمَنْتُ بِاللهِ وَبِما جِئْتَ بِهِ وَدَلَلْتَ عَلَیهِ، اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیارَهِ قَبْرِ نَبِیِّکَ، فَاِنْ تَوَفَّیْتَنِی قَبْلَ ذلِکَ فَإِنِّی أَشْهَدُ فِی مَماتِی عَلی ما شَهِدْتُ عَلَیْهِ فِی حَیاتِی، أَشْهَدُأَنْ لا

إِلهَ إِلاّأَنْتَ،وَأَنَّ مُحَمَّداًعَبْدُکَوَرَسُولُکَ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

حضرت صادق (عليه السلام) در وداع قبر پيغمبر (صلى الله عليه وآله) به يونس بن يعقوب فرموده، بگو:

«صَلَّى اللهُ عَلَيْکَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ، لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ تَسْلِيمِى عَلَيْکَ».

در نقل ديگرى آمده است: هرگاه خواستى از مدينه منوّره خارج شوى، پس از اتمام كليّه اعمال غُسل كن، و پاك ترين لباسهايت را بپوش، و به زيارت رسول خدا (صلى الله عليه وآله) مُشَرَّف شو، و به همان زياراتى كه قبلاً گفته شد زيارت كن، سپس در وداع آن حضرت بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا رَسُولَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْبَشِيرُ النَّذِيرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السِّراجُ الْمُنِيرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السَّفِيرُ بَيْنَ اللهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، أَشْهَدُ يا رَسُولَ اللهِ أَنَّکَ كُنْتَ نُوراً فِى الْأَصْلابِ الشّامِخَهِ وَالْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِيَّهُ بِأَنْجاسِهَا، وَلَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِيابِها، وَأَشْهَدُ يا رَسُولَ اللهِ أَنِّى مُؤْمِنٌ بِکَ وَبِالْأَئِمَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِکَ مُوقِنٌ بِجَمِيعِ ما أَتَيْتَ بِهِ راضٍ مُؤْمِنٌ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِکَ أَعْلامُ الْهُدى، وَالْعُرْوَهِ الْوُثْقى، وَالْحُجَّهِ عَلى أَهْلِ الدُّنْيا. اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَهِ نَبِيِّکَ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَإِنْ تَوَفَّيْتَنِى فَإِنِّى أَشْهَدُ فِى مَماتِى عَلى ما أَشْهَدُ عَلَيْهِ فِى حَياتِى، أَنَّکَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لاشَرِيکَ لَکَ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، وَأَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَوْلِياؤُکَ وَأَنْصارُکَ وَحُجَجُکَ عَلى خَلْقِکَ، وَخُلَفاؤُکَ فِى عِبادِکَ وَأَعْلامُکَ فِى بِلادِکَ، وَخُزّانُ عِلْمِکَ، وَحَفَظَهُ سِرِّکَ، وَتَراجِمَهُ وَحْيِکَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبَلِّغْ رُوحَ نَبِيِّکَ مُحَمَّد وَآلِهِ، فِى ساعَتِى هذِهِ وَفِى كُلِّ ساعَه تَحِيَّهً مِنِّى وَسَلاماً، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا رَسُولَ اللهِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ تَسْلِيمِى عَلَيْکَ».

وبگو:

«اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَهِ قَبْرِ

نَبِیِّکَ، فَاِنْ تَوَفَّیْتَنِی قَبْلَ ذلِکَ، فَاِنِّی أَشْهَدُ فِی مَماتِی عَلی ما أَشْهَدُ عَلَیْهِ فِی حَیاتِی، أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، وَأَنَّکَ قَداخْتَرْتَهُ مِنْ خَلْقِکَ، ثُمَّ اخْتَرْتَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ الْأَئِمَّهِ الطّاهِرِینَ، الَّذِینَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِیرًا، فَاحْشُرْنا مَعَهُمْ، وَفِی زُمْرَتِهِمْ وَتَحْتَ لِوائِهِمْ، وَلا تُفَرِّقْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ، یاأَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

زیارت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)

حضرت زهرا (علیها السلام) نزد خداوند مقامی بس والا دارد، و در زیارت آن بانوی بزرگ و فداکار، پاداشی عظیم است. به نقل علامه مجلسی در «مصباح الأنوار»، از حضرت فاطمه (علیها السلام) : که پدرم به من فرمود: هر کس بر تو صلوات بفرستد، خداوند متعال او را بیامرزد، و در هر جای از بهشت که باشم، او را به من ملحق سازد.

مرحوم شیخ طوسی در «تهذیب» نوشته است: آنچه در فضیلت زیارت حضرت زهرا (علیها السلام) روایت شده، بیش از آن است که به شمار آید.

حضرت فاطمه (علیها السلام) در سال های اوّل بعثت به دنیا آمد، و در دامان پیامبر (صلی الله علیه وآله) ، بزرگ شد، و در دوران سخت رسالت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به مراقبت و یاری پدر پرداخت. با علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) ازدواج کرد، و پس از رحلت پدر بزرگوارش، به فاصله ۷۵ روز (یا ۹۵ روز) دار فانی دنیا را وِداع گفت.

جای دقیق قبر آن حضرت، معلوم نیست. برخی مدفن او را در حرم پیامبر (بین قبر و منبر) می دانند، برخی گفته اند در خانه خودش (کنار مرقد پیامبر) دفن شده، بعضی هم مدفن او را در بقیع و در کنار قبر ائمّه (علیهم السلام)

می داننـد. آنچه بیشتر نزد اصحاب مـا مطرح است، زیـارت آن حضـرت در روضه و کنـار قبر رسول اللّه (صـلی الله علیه وآله) است، و بهتر است که در هر سه مکان، آن حضرت را زیارت کنی.

زیارت اوّل حضرت فاطمه (علیها السلام)

وقـتی در هر یـک از این مواضع ایسـتادی، خطـاب به آن معصومه مطهّره و پـاره تن پیغمبر اکرم (صـلی الله علیه وآله) کرده، و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يابِنْتَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ نَبِيِّاللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ حَبِيبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ خَلِيلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ صَفِيِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ أَمِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ خَيْرِ خَلْقِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ أَفْضَلِ أَنْبِياءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِكَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ خَيْرِ الْبَرِيَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا سَيِّدَهَ نِساءِ الْعالَمِينَ، مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ». «اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا زَوْجَهَ وَلِيِّ اللهِ وَخَيْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا أُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَىْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَهُ الشَّهِيدَهُ ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الرَّضِيَّهُ الْمَرْضِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْفاضِلَهُ الزَّكِيَّهُ،اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْحَوْراءُ الْإِنْسِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا التَّقِيَّهُ النَّقِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَهُ الْعَلِيمَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَاالْمُضْطَهَدَهُ الْمَقْهُورَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا فاطِمَهُ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ»، صَلَّى اللهُ عَلَيْكِ وَعَلى رُوحِكِ وَبَدَنِكِ، أَشْهَدُ أَنَّكِ مَضَيْتِ عَلى بَيِّنَه مِنْ رَبِّكِ، وَأَنَّ مَنْ سَرَّكِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ جَفاكِ فَقَدْ جَفا رَسُولَ اللهِ، وَمَنْ آذاكِ فَقَدْ آذى رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ وَصَلَكِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ قَطَعَكِ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللهِ، لِأَنَّكِ بَضْعَهٌ مِنْهُ، وَرُوحُهُ الَّتِى بَيْنَ جَنْبَيْهِ،

كما قالَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ سَلامِ اللهِ وَأَفْضَلُ صَلَواتِهِ، اُشْهِدُ اللهَ وَرَسُولَهُ أَنّي راض عَمَّنْ رَضِيتِ عَنْهُ، ساخِطٌ عَمَّنْ سَخِطْتِ عَلَيْهِ، مُتَبَرِّءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ، مُوال لِمَنْ والَيْتِ، مُعاد لِمَنْ عادَيْتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ، وَكَفى بِاللهِ شَهيداً وَحَسيباً وَجازِياً وَمُثِيباً».

سپس مى گويى: «اَللّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلى عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ خاتَمِ النَّبِيّينَ، وَخَيْرِالْخَلائِقِ أَجْمَعِينَ، وَصَلِّ عَلىوَصِيِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبى طالِب أَميرِ الْمُؤْمِنينَ، وَإِمامِ الْمُسْلِمينَ، وَخَيْرِ الْوَصِيّينَ، وَصَلِّ عَلى فاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّد سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ، وَصَلِّ عَلى سَيِّدَىْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، اَلْحَسَنِ والْحُسَيْنِ، وَصَلِّ عَلى زَيْنِ الْعابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ باقِرِ عِلْمِ النَّبِيّينَ، وَصَلِّ عَلَى الصّادِقِ عَنِ اللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد، وَصَلِّ عَلى كاظِمِ الْغَيْظِ فِى اللهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَر، وَصَلِّ عَلَى الرِّضا عَلِيِّ بْنِ مُوسى ، وَصَلِّ عَلَى التَّقِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلىّ، وَصَلِّ عَلَى النَّقِيِّ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّد، وَصَلِّ عَلَى الزَّكِيِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيّ، وَصَلِّ عَلَى الْحُجَّةِ الْقائِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيّ.اَللّهُمَّ أَحْيِ بِهِ الْعَدْلَ، وَأَمِتْ بِهِ الْجَوْرَ، وَ زَيِّنْ بِطُولِ بَقائِهِ الاَْرْضَ، وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ، حَتّى لا يَسْتَخْفِىَ بِشَىْ ء مِنَ الْحَقِّ مَخافَةَ أَحَد مِنَ الْخَلْقِ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَعْوانِهِ وَ أَشْياعِهِ، وَالْمَقْبُولِينَ فِى زُمْرَةِ أَوْلِيائِهِ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَأَهْلِ بَيْتِهِ، اَلَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً»،

سپس دو ركعت نماز بگزار در مسجد پيامبر (صلى الله عليه وآله) ، و ثواب آن را به روح منوّر حضرت زهرا (عليها السلام) هديه كن، آنگاه اين دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ إِنِّى أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنا مُحَمَّد، وَبِأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِمْ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ الْعَظِيمِ الَّذِى لا يَعْلَمُ كُنْهَهُ سِواكَ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عِنْدَكَ عَظِيمٌ، وَبِأَسْمائِكَ الْحُسْنَى

الَّتِی أَمَرْتَنِی أَنْ أَدْعُوَکَ بِها، وأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْأَعْظَمِ الَّذِی أَمَرْتَ بِهِ إِبْراهِیمَ، أَنْ یَدْعُوَ بِهِ الطَّیْرَ فَأَجابَتْهُ، وَبِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الَّذِی قُلْتَ لِلنّارِ "کُونِی بَرْداً وَسَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ " ، فَکانَتْ بَرْداً، وَبِأَحَبِّ الْأَسْماءِ إِلَیْکَ وَأَشْرَفِها وَأَعْظَمِها لَدَیْکَ، وَأَسْرَعِها إِجابَةً وَأَنْجَحِها طَلِبَةً، وَبِما أَنْتَ أَهْلُهُ وَمُسْتَحِقُّهُ وَمُسْتَوْجِبُهُ، وأَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ وَأَرْغَبُ إِلَیْکَ، وَأَتَضَرَّعُ إِلَیْکَ، وأُلِحُّ عَلَیْکَ، وَأَسْأَلُکَ بِکُتُبِکَ الَّتِی أَنْزَلْتَها عَلی أَنْبِیائِکَ وَرُسُلِکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ، مِنَ التَّوْرِیهِ وَالْإِنْجیلِ وَالزَّبُورِ وَالْقُرْآنِ الْعَظِیمِ، فَاِنَّ فِیهَا اسْمَکَ الْأَعْظَمَ، وَبِما فِیها مِنْ أَسْمائِکَ الْعُظْمی، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وأَنْ تُفَرِّجَ عَنْ آلِ مُحَمَّد وَشِیعَتِهِمْ وَمُحِبِّیهِمْ وَعَنِّی، وَتَفْتَحَ أَبْوابَ السَّماءِ لِدُعائِی، وَتَرْفَعَهُ فِی عِلِّیینَ، وَتَأْذَنَ لِی فِی هذَا الیَوْمِ وَفِی هذِهِ السّاعَهِ بِفَرَجِی وَإِعْطاءِ أَمَلِی وَسُؤْلِی فِی الدُّنْیاوَالْآخِرَهِ، یا مَنْ لا یَعْلَمُ أَحَدٌ کَیْفَ هُوَ وَقُدْرَتَهُ إِلاّ هُوَ، یا مَنْ سَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ، وَکَبَسَ الْأَرْضَ عَلَی الْماءِ، وَاخْتارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْماءِ، یا مَنْ سَمّی نَفْسَهُ بِالْإِسْمِ الَّذِی تُقْضی بِهِ حاجَهُ مَنْ یَدْعُوهُ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ ذلِکَ الْإِسْمِ، فَلا شَفِیعَ أَقْوی لِی مِنْهُ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وأَنْ تَقْضِیَ لِی حَوائِجِی، وَتُسْمِعَ بِمُحَمَّد وَعَلِیّ وَفاطِمَهَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ، وَعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد، وَمُوسَی بْنِ جَعْفَر وَعَلِیِّ بْنِ مُوسی، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ وَعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّد، والْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ والْحُجَّهِ الْمُنْتَظَرِ لِإِذْنِکَ، صَلَواتُکَ وَسَلامُکَ وَرَحْمَتُکَ وَبَرَکاتُکَ عَلَیْهِمْ صَوْتِی لِیَشْفَعُوا لِی إِلَیْکَ، وَتُشَفِّعَهُمْ فِیَّ، وَلا تَرُدَّنِی خائِباً، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ».

سپس حاجاتت را بخواه که إن شاء اللّه برآورده می شود.

زیارت دوّم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یامُمْتَحَنَهُ امْتَحَنَکِ الَّذِی خَلَقَکِ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَکِ، فَوَجَدَکِ لِما امْتَحَنَکِ صابِرَهً، وَ زَعَمْنا أَنّا لَکِ أَوْلیاءُ وَمُصَدِّقُونَ وَ صابِرُونَ، وَلِکُلِّ ما أَتانا بِهِ أَبُوکِ، صَلّی

اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَتانا بِهِ وَصِيُّهُ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَإِنّا نَسْأَلُكِ إِنْ كُنّا صَدَّقْناكِ إِلاّ أَلْحَقْتِنا بِتَصْدِيقِنا لَهُما لِتُبَشِّرَ أَنْفُسَنا بِأَنّا قَدْ طَهُرْنا بِوِلايَتِكِ».

آنگاه می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ نَبِيِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ حَبِيبِ اللهِ،اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ خَلِيلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ أَمِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ خَيْرِ خَلْقِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُحَدِّثَةِ الْعَلِيْمَهِ، اُشْهِدُ اللهَ وَرَسُولَهُ وَمَلائِكَتَهُ أَنِّى راض عَمَّنْ رَضِيتِ عَنْهُ، ساخِطٌ عَلى مَنْ سَخِطْتِ عَلَيْهِ، مُتَبَرِّءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ، مُوال لِمَنْ والَيْتِ، مُعاد لِمَنْ عادَيْتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ، وَكَفى بِاللهِ شَهِيداً وَحَسِيباً وَجازِياً وَمُثِيباً».

پس دو ركعت نماز زيارت بگزار، به همان ترتيبى كه در زيارت اوّل آن حضرت ذكر كرديم.

زيارت ائمّه بقيع عليهم السلام

چون خواستى اين بزرگواران را زيارت كنى آنچه در آداب زيارت ذكر شد (از غسل، طهارت، پوشيدن جامه هاى پاک و پاكيزه، استعمال بوى خوش و إذن دخول و امثال آن) اينجا نيز بجاى آور، و در اذن دخول بگو:

«يا مَوالِيَّ يا أَبْناءَ رَسُولِ اللهِ، عَبْدُكُمْ وَابْنُ أَمَتِكُم، اَلذَّلِيلُ بَيْنَ اَيْدِيكُمْ، وَالْمُضْعَفُ فِى عُلُوِّ قَدْرِكُمْ، وَالْمُعْتَرِفُ بَحَقِّكُمْ، جاءَكُمْ مُسْتَجِيراً بِكُمْ، قاصِداً إِلى حَرَمِكُمْ، مُتَقَرِّباً إِلى مَقامِكُمْ، مُتَوَسِّلاً إِلَى اللهِ تَعالى بِكُمْ، أَ أَدخُلُ يا مَوالِيَّ، أَ أَدخُلُ يا أَوْلِياءَ اللهِ، أَ أَدخُلُ يا مَلائِكَةَ اللهِ الْمُحْدِقِينَ بِهذَا الْحَرَمِ، اَلْمُقِيمِينَ بِهذَا الْمَشْهَدِ».

و بعد از خضوع و خشوع و رقّت قلب داخل شو و پاى راست را مقدّم دار، و بگو:

«اَللهُ أَكْبَرُ كَبِيراً، وَالْحَمْدُ لِلّهِ كَثِيراً، وَسُبْحانَ اللهِ بُكْرَةً وَاَصِيلاً، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ، اَلْماجِدِ الأَحَدِ، اَلْمُتَفَضِّلِ

الْمَنّانِ، اَلْمُتَطَوِّلِ الْحَنّانِ، اَلَّذِى مَنَّ بِطَوْلِهِ، وَسَهَّلَ زِيارَةَ سادَتِى بِإِحْسانِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنِى

عَنْ زِيارَتِهِمْ مَمْنُوعاً، بَلْ تَطَوَّلَ وَمَنَحَ».

پس نزديک قبور مقدّسه ايشان برو، و رو به قبر آن بزرگواران بايست و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَئِمَّةَ الْهُدى، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ التَّقْوى، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْحُجَّةُ عَلى أَهْلِ الدُّنْيا، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْقُوّامُ فِى الْبَرِيَّهِ بِالْقِسْطِ ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الصَّفْوَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ آلَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ النَّجْوى ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمُ الْعُرْوَهُ الْوُثْقى، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِى ذاتِ اللهِ، وَكُذِّبْتُمْ وَأُسِىَ إِلَيْكُمْ فَعَفَوتُمْ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ الأَئِمَّهُ الرّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ، وَأَنَّ طاعَتَكُمْ مَفْرُوضَهٌ، وَأَنَّ قَوْلَكُمُ الصِّدْقُ، وَأَنَّكُمْ دَعَوْتُم فَلَمْ تُجابُوا، وَأَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطاعُوا، وَأَنَّكُمْ دَعائِمُ الدِّينِ وَأَرْكانُ الأَرْضِ، لَمْ تَزالُوا بِعَيْنِ اللهِ، يَنْسَخُكُمْ مِنْ أَصْلابِ كُلِّ مُطَهَّر، وَيَنْقُلُكُمْ فِى أَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ، لَمْ تُدَنِّسْكُمُ الْجاهِلِيَّهُ الْجَهْلاءُ، وَلَمْ تَشْرَكْ فِيكُمْ فِتَنُ الأَهْواءِ، طِبْتُمْ وَطابَ مَنْشَؤُكُمْ، مَنَّ بِكُمْ عَلَيْنا دَيّانُ الدِّينِ، فَجَعَلَكُمْ فِى بُيُوت اَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلَواتَنا عَلَيْكُمْ رَحْمَهً لَنا وَكَفّارَهً لِذُنُوبِنا، اِذِ اخْتارَكُمْ لَنا، وَطَيَّبَ خَلْقَنا بِما مَنَّ بِهِ عَلَيْنا مِنْوِلايَتِكُمْ، وَكُنّاعِنْدَهُ مُسَمِّينَ بِعِلْمِكُمْ، مُعْتَرِفِينَ بِتَصْدِيقِنا إِيّاكُمْ، وَهذا مَقامُ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَأَ وَاسْتَكانَ وَأَقَرَّ بِما جَنى، وَرَجى بِمَقامِهِ الْخَلاصَ، وَأَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكى مِنَ الرَّدى، فَكُونُوا لِى شُفَعاءَ، فَقَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيا، وَاتَّخَذُوا آياتِ اللهِ هُزُواً، وَاسْتَكْبَرُوا عَنْها، يا مَنْ هُوَ قائِمٌ لايَسْهُو، وَدائِمٌ لا يَلْهُو، وَمُحِيطٌ

بِكُلِّ شَىْ ءِ، لَكَ الْمَنُّ بِما وَفَّقْتَنِى، وَعَرَّفْتَنِى بِما إِئْتَمَنْتَنِى عَلَيْهِ، إِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبادُكَ وَجَحَدُوا مَعْرِفَتَهُ، وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِ، وَمالُوا إِلى سِواهُ، فَكانَتِ الْمِنَّهُ لَكَ وَ مِنْكَ عَلَىَّ مَعَ أَقْوام خَصَصْتَهُمْ بِما خَصَصْتَنِى بِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ إِذْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِى مَقامِى مَذْكُوراً مَكْتُوباً، فَلا تَحْرِمْنِى ما رَجَوْتُ، وَلا تُخَيِّبْنِى فِيما دَعَوْتُ».

پس دعا کن از براى

خود هر چه خواهی.

به تصریح اکثر بزرگان بهترین زیارت برای ائمّه بقیع همان زیارت جامعه کبیره است که در ادعیه و زیارات مشترکه ذکر شد و دارای مفاهیم عالی و بیان اوصاف و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) است.

زیارت دیگر ائمه بقیع علیهم السلام

علامه مجلسی (رحمه الله) در «بحار الأنوار» گوید: این زیارت را به قصد ائمه بقیع بخوان:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَئِمَّهَ الْمُؤْمِنِينَ، وَسادَهَ الْمُتَّقِينَ، وَكُبَراءَ الصِّدِّيقِينَ، وَأُمَراءَ الصّالِحِينَ، وَقادَهَ الْمُحْسِنِينَ، وَأَعْلامَ الْمُهْتَدِينَ، وَأَنْوارَ الْعارِفِينَ، وَوَرَثَهَ الْأَنْبِياءِ، وَصِفْوَهَ الْأَصْفِياءِ، وَخِيَرَهَ الْأَتْقِياءِ، وَعِبادَ الرَّحْمانِ، وَشُرَكاءَ الْفُرْقانِ، وَمَناهِجَ الْإِيمانِ، وَمَعادِنَ الْحَقائِقِ، وَشُفَعاءَ الْخَلائِقِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَبْوابُ نِعَمِ اللهِ الَّتِى فَتَحَها عَلى بَرِيَّتِهِ، وَالْأَعْلامُ الَّتِى فَطَرَها لِإِرْشادِ خَلِيقَتِهِ، وَالْمَوازِينُ الَّتِى نَصَبَها لِتَهْذِيبِ شَرِيعَتِهِ، وَإِنَّكُمْ مَفاتِيحُ رَحْمَتِهِ، وَمَقالِيدُ مَغْفِرَتِهِ، وَسَحائِبُ رِضْوانِهِ، وَمَفاتِيحُ جِنانِهِ، وَحَمَلَهُ فُرْقانِهِ، وَخَزَنَهُ عِلْمِهِ، وَحَفَظَهُ سِرِّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْيِهِ، وَمَعادِنُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَأَماناتُ النُّبُوَّهِ، وَوَدائِعُ الرِّسالَهِ، وَفِى بَيْتِكُمْ نَزَلَ الْقُرآنُ، وَمِنْ دارِكُمْ ظَهَرَ الْإِسْلامُ وَالْإِيمانُ، وَإِلَيْكُمْ مُخْتَلَفُ رُسُلِ اللهِ وَالْمَلائِكَهِ، وَأَنْتُمْ أَهْلُ إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ الَّذِينَ ارْتَضاكُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْإِمامَهِ، وَاجْتَباكُمْ لِلْخِلافَهِ، وَعَصَمَكُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَأَكُمْ مِنَ الْعُيُوبِ، وَطَهَّرَكُمْ مِنَ الرِّجْسِ، وَفَضَّلَكُمْ بِالنَّوْعِ وَالْجِنْسِ،

وَاصْطَفاكُمْ عَلَى العالَمِينَ بِالنُّورِ وَالْهُدى، وَالْعِلْمِ وَالتُّقى وَالْحِلْمِ وَالنُّهى، وَالسَّكِينَهِ وَالْوَقارِ، وَالْخَشْيَهِ وَالْإِسْتِغْفارِ، وَالْحِكْمَهِ وَالْآثارِ، وَالتَّقْوى وَالْعَفافِ، وَالرِّضا وَالْكَفافِ، وَالْقُلُوبِ الزّاكِيَهِ، وَالنُّفُوسِ الْعالِيَهِ، وَالْأَشْخاصِ الْمُنِيرَهِ، وَالْأَحْسابِ الْكَبِيرَهِ، وَالْأَنْسابِ الطّاهِرَهِ، وَالْأَنْوارِ الْباهِرَهِ لْمَوْصُولَهِ، وَالْأَحْكامِ الْمَقْرُونَهِ، وَأَكْرَمَكُمْ بِالْاياتِ، وَأَيَّدَكُمْ

بِالْبَيِّناتِ، وَأَعَزَّكُمْ بِالْحُجَجِ الْبالِغَهِ، وَالْأَدِلَّهِ الْواضِحَهِ، وَخَصَّكُمْ بِالْأَقْوالِ الصّادِقَهِ، وَالْأَمْثالِ النّاطِقَهِ، وَالْمَواعِظِ الشّافِيَهِ، وَالْحِكَمِ الْبالِغَهِ، وَوَرَّثَكُمْ عِلْمَ الْكِتابِ، وَمَنَحَكُمْ فَصْلَ الْخِطابِ، وَأَرْشَدَكُمْ لِطُرُقِ الصَّوابِ، وَأَوْدَعَكُمْ عِلْمَ الْمَنايا وَالْبَلايا، وَمَكْنُونَ الْخَفايا، وَمَعالِمَ التَّنْزِيلِ، وَمَفاصِلَ التَّأْوِيلِ، وَمَوارِيثَ الْأَنْبِياءِ، كَتابُوتِ الْحِكْمَهِ، وَشِعارِ الْخَلِيلِ، وَمِنْسَأَهِ الْكَلِيمِ، وَسابِغَهِ داوُدَ، وَخاتَمِ الْمُلْكِ، وَفَضْلِ الْمُصْطَفى، وَسَيْفِ الْمُرْتَضى،

وَالجَفْرِ الْعَظِيمِ، وَالاْرْثِ الْقَدِيمِ، وَضَرَبَ لَكُمْ فِي الْقُرْآنِ أَمْثالاً وَامْتَحَنَكُمْ بَلْوىً، وَأَحَلَّكُمْ مَحِلَّ نَهْرِ طالُوتَ، وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ الصَّدَقَــهَ، وَأَحَــلَّ لَكُــمُ الْخُمْسَ، وَنَزَّهَكُــمْ عَــنِ الْخَبــائِثِ مــاظَهَرَ مِنْهاوَمــابَطَنَ،فَــأَنْتُمُ الْعِبــادُالْمُكْرَمُونَ، وَالْخُلَفــاءُ الرّاشِدُونَ،وَالْأَوْصِياءُالْمُصْطَفَوْنَ،وَالاْئِمَّهُ الْمَعْصُومُونَ، وَالْأَوْلِياءِ الْمَرْضِيُّونَ وَالْعُلَماءُ الصّادِقُونَ، وَالْحُكَماءُ الرّاسِخُونَ الْمُبَيِّنُونَ، وَالْبُشَراءُ النُّذَراءُ الشُّرَفاءُ الْفُضَلاءُ، وَالسّادَهُ الْأَتْقِياءُ، اَلاْمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاللاّبِسُونَ شِعارَ الْبَلْوى وَرِداءَ التَّقْوى، وَالْمُتَسَرْبِلُونَ نُورَ الْهُدى، وَالصّابِرُونَ فِى الْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ، وَلَدَكُمُ الْحَقُّ، وَرَبّاكُمُ الصِّدْقُ، وَغَذّاكُمُ الْيَقِينُ، وَنَطَقَ بِفَضْلِكُمُ الدِّينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ السَّبِيلُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالطُّرُقُ إِلى ثَوابِهِ، وَالْهُداهُ إِلى خَلِيقَتِهِ، وَالْأَعْلامُ فِى بَرِيَّتِهِ، وَالسُّفَراءُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، وَأَوْتادُهُ فِى أَرْضِهِ، وَخُزّانُهُ عَلى عِلْمِهِ، وَأَنْصارُ كَلِمَهِ التَّقْوى، وَمَعالِمُ سُبُلِ الْهُدى، وَمَفْزَعُ الْعِبادِ اِذَا اخْتَلَفُوا، وَ الدّالُّونَ عَلَى الْحَقِّ إِذا

تَنازَعُوا، وَالنُّجُومُ الَّتِى بِكُمْ يُهْتَدى، وَبِأَقْوالِكُمْ وَأَفْعالِكُمْ يُقْتَدى، وَبِفَضْلِكُمْ نَطَقَ الْقُرْآنُ، وَبِوِلايَتِكُمْ كَمُلَ الدِّينُ وَالْإِيمانُ، وَإِنَّكُمْ عَلى مِنْهاجِ الْحَقِّ، وَمَنْ خالَفَكُمْ عَلى مِنْهاجِ الْباطِلِ، وَأَنَّ اللهَ أَوْدَعَ قُلُوبَكُمْ أَسْرارَ الْغُيُوبِ وَمَقادِيرَ الْخُطُوبِ، وَأَوْفَدَ إِلَيْكُمْ تَأْيِيدَ السَّكِينَهِ وَطُمَأْنِينَهَ الْوَقارِ، وَجَعَلَ أَبْصارَكُمْ مَأْلِفاً لِلْقُدْرَهِ، وَأَرْواحَكُمْ مَعادِنَ لِلْقُدْسِ، فَلا يَنْعَتُكُمْ إِلاَّ الْمَلائِكَهُ، وَلا يَصِفُكُمْ إِلاَّ الرُّسُلُ، أَنْتُمْ اُمَناءُ اللهِ وَأَحِبّاؤُهُ، وَعِبادُهُ لِلْقُدْسِ وَأَصْفِياؤُهُ، وَأَنْصارُ تَوْحِيدِهِ، وَأَرْكانُ تَمْجِيدِهِ، وَدَعائِمُ تَحْمِيدِهِ، وَدُعاتُهُ إِلى دِينِهِ، وَحَرَسَهُ خَلائِقِهِ، وَحَفَظَهُ شَرائِعِهِ، وَأَنَا اُشْهِدُ اللهَ خالِقِى، وَاُشْهِدُ مَلائِكَتَهُ وَأَنْبِياءَهُ وَرُسُلَهُ، وَاُشْهِدُكُمْ أَنِّى مُؤْمِنٌ بِكُمْ، مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ، مُعْتَقِدٌ لِإِمامَتِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِعِصْمَتِكُمْ، خاضِعٌ لِوِلايَتِكُمْ، مُتَقَرِّبٌ إِلَى اللهِ سُبْحانَهُ بِحُبِّكُمْ، وَبِالْبَراءَهِ مِنْ أَعْدائِكُمْ، عالِمٌ بِأَنَّ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ قَدْ

طَهَّرَكُمْ مِنَ الْفَواحِشِ ماظَهَرَ مِنْهاوَمابَطَنَ،وَمِنْ كُلِّ رَيْبَه وَ رَجاسَه وَدَنائَه وَنَجاسَه، وَأَعْطاكُمْ رايَهَ الْحَقِّ، الَّتِى مَنْ قَدَّمَها ضَلَّ،مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها ذَلَّ، وَفَرَضَ طاعَتَكُمْ وَمَوَدَّتَكُمْ عَلى كُلِّ أَسْوَدَ وَأَبْيَضَ مِنْ عِبادِهِ، فَصَلَواتُ اللهِ عَلى أَرْواحِكُمْ وَأَجْسادِكُمْ».

آنگاه

بگو:

«اَلسَّلامُ عَلی أَبی مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ، سَیِّدِ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلی أَبی جَعْفَر مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ باقِرِ عِلْمِ الدِّینِ، اَلسَّلامُ عَلی أَبی عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد الصّادِقِ الْأَمِینِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، بِأَبی أَنْتُمْ وَأُمّی، لَقَدْ رُضِعْتُمْ ثَدْیَ الْإِیمانِ، وَرُبِّیتُمْ فِی حِجْرِ الْإِسْلام، وَاصْطَفاکُمُ اللهُ عَلَی النّاسِ، وَوَرِثْکُمْ عِلْمَ الْکِتابِ، وَعَلَّمَکُمْ فَصْلَ الْخِطابِ، وَأَجْری فِیکُمْ مَوارِیثَ النُّبُوَّهِ، وَفَجَّرَ بِکُمْ یَنابِیعَ الْحِکْمَهِ، وَأَلْزَمَکُمْ بِحِفْظِ الشَّرِیعَهِ، وَفَرَضَ طاعَتَکُمْ وَمَوَدَّتَکُمْ عَلَی النّاسِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ ابْنِ عَلِیّ، خَلیفَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ، الْإِمامِ الرَّضِیِّ الْهادِی الْمَرْضِیِّ، عَلَمِ الدِّینِ وَإِمامِ الْمُتَّقِینَ، اَلْعامِلِ بِالْحَقِّ وَالْقائِمِ بِالْقِسْطِ، أَفْضَلَ وَأَطْیَبَ وَأَزْکی، وَأَنْمی ما صَلَّیْتَ عَلی أَحَد مِنْ أَوْلِیائِکَ وَأَصْفِیائِکَ وَ أَحِبّائِکَ، صَلاهً تُبَیِّضُ بِها وَجْهَهُ، وَتُطَیِّبُ بِها رُوحَهُ، فَقَدْ لَزِمَ عَنْ آبائِهِ الْوَصِیَّهَ، وَدَفَعَ عَنِ الْإِسْلامِ الْبَلِیَّهَ، فَلَمّا خافَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ الْفِتَنَ رَکَنَ إِلَی الَّذِی إِلَیْهِ رَکَنَ، وَکانَ بِما أَتاهُ اللهُ عالِماً، وَبِدِینِهِ قائِماً، فَأَجْزِهِ اللّهُمَّ جَزاءَ الْعارِفِینَ، وَصَلِّ عَلَیْهِ فِی الْأَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ، وَبَلِّغْهُ مِنَّا السَّلامَ، وَارْدُدْ عَلَیْنا مِنْهُ السَّلامَ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْإِمامِ الْوَصِیِّ، وَالسَّیِّدِ الرَّضِیِّ، وَالْعابِدِ الْأَمِینِ، عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدِینَ، اِمامِ الْمُؤْمِنِینَ، وَوارِثِ عِلْمِ النَّبِیِّینَ، اَللّهُمَّ اخْصُصْهُ بِما خَصَصْتَ بِهِ أَوْلِیاءَکَ مِنْ شَرائِفِ رِضْوانِکَ، وَکَرائِمِ تَحِیّاتِکَ، وَنَوامِی بَرَکاتِکَ، فَلَقَدْ بَلَّغَ فِی عِبادِهِ، وَنَصَحَ لَکَ فِی طاعَتِهِ، وَسارَعَ فِی رِضاکَ، وَسَلَکَ بِالْأُمَّهِ طَرِیقَ هُداکَ، وَقَضی ما کانَ عَلَیْهِ مِنْ حَقِّکَ فِی دَوْلَتِهِ، وَأَدّی ما وَجَبَ عَلَیْهِ فِی وِلایَتِهِ، حَتَّی انْقَضَتْ أَیّامُهُ، وَ کانَ بِشِیعَتِهِ رَؤُوفاً، وَبِرَعِیَّتِهِ رَحِیماً. اَللّهُمَّ بَلِّغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ مِنْهُ عَلَیْنا السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَیهِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ. اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلَی الْوَصِیِّ الْباقِرِ، وَالْإِمامِ الطّاهِرِ،

وَالْعَلَم الظّاهِر، مُحَمَّدِ بْنِ عِلِىّ، أَبِى جَعْفَر الْباقِرِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى وَلِيِّکَ، الصّادِعِ بِالْحَقِّ، وَالنّاطِقِ بِالصِّدْقِ، الَّذِى بَقَرَالْعِلْمَ بَقْراً وَبَيَّنَهُ سِرّاً وَجَهْراً، وَقَضى بِالْحَقِّ الَّذِى كانَ عَلَيْهِ، وَأَدَّى الْاَمانَهَ الَّتِى صارَتْ إِلَيْهِ، وَأَمَرَ بِطاعَتِکَ، وَ نَهى عَنْ مَعْصِيَتِکَ. اَللّهُمَّ فَكَما جَعَلْتَهُ نُوراً يَسْتَضِى ءُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ، وَفَضْلاً يَقْتَدِى بِهِ الْمُتَّقُونَ، فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلى آبائِهِ الطّاهِرِينَ، وَأَبْنائِهِ الْمَعْصُومِينَ، أَفْضَلَ الصَّلاهِ وَأَجْزَلَها، وَأَعْطِهِ سُؤْلَهُ وَغايَهَ مَأْمُولِهِ، وَأَبْلِغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ عَلَيْنا مِنْهُ السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ. اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى الْإِمامِ الْهادِى، وَصِىِّ الْأَوْصِياءِ، وَوارِثِ عِلْمِ الْأَنْبِياءِ، عَلَمِ الدِّينِ، وَالنّاطِقِ بِالْحَقِّ الْيَقِينِ، وَأَبِى الْمَساكِينِ، جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد الصّادِقِ الْاَمِينِ. اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ كَما عَبَدَکَ مُخْلِصاً وَأَطاعَکَ مُخْلِصاً مُجْتَهِداً، وَاجْزِهِ عَنْ إِحْياءِ سُنَّتِکَ وَاقامَهِ فَرائِضِکَ خَيْرَ جَزاءِ الْمُتَّقِينَ، وأَفْضَلَ ثَوابِ الصّالِحِينَ، وَخُصَّهُ مِنّا بِالسَّلامِ، وَارْدُدْ عَلَيْنا مِنْهُ السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زيارت امام حسن مجتبى (عليه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ فاطِمَهَ الزَّهْراءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حَبِيبَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صِفْوَهَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا أَمِينَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حُجَّهَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا نُورَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صِراطَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا بَيانَ حُكْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ناصِرَ دِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِىُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْبَرُّ الْوَفِىُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْقائِمُ الْاَمِينُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْعالِمُ بِالتَّأْوِيلِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْهادِى الْمَهْدِىُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الطّاهِرُ الزَّكِىُّ، اَلسَّلامُ

عَلَيْکَ أَيُهَا التَّقِىُّ النَّقِىُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْحَقُّ الْحَقِيقُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا أَبا مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِىّ وَ رَحْمَهُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ».

زيارت امام زين العابدين (عليه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا زَيْنَ الْعابِدِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا زَيْنَ الْمُتَهَجِّدِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا اِمامَ الْمُتَّقِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وَلِىَّ الْمُسْلِمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا قُرَّهَ عَيْنِ النّاظِرِينَ الْعارِفِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وَصِىَّ الْوَصِيِّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا خازِنَ وَصايَا الْمُرْسَلِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ضَوْءَ الْمُسْتَوْحِشِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا نُورَ الْمُجْتَهِدِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سِراجَ الْمُرْتاضِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ذَخِيرَهَ الْمُتَعَبِّدِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مِصْباحَ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَفِينَهَ الْعِلْمِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَكِينَهَ الْحِلْمِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مِيزانَ الْقِصاصِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَفِينَهَ الْخَلاصِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا بَحْرَ النَّدى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا بَدْرَ الدُّجى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْاَوّاهُ الْحَلِيمُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الصّابِرُ الْحَكِيمُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا رَئِيسَ الْبَكّائِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اِمِصْباحَ الْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَوْلاىَ يا أَبا مُحَمَّد، أَشْهَدُ أَنَّکَ حُجَّهُ اللهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَأَبُو حُجَجِهِ، وَابْنُ أَمِينِهِ وَابْنُ اُمَنائِهِ، وَأَنَّکَ ناصَحْتَ فِى عِبادَهِ رَبِّکَ، وَسارَعْتَ فِى مَرْضاتِهِ، وَخَيَّبْتَ

أَعْداءَهُ، وَسَرَرْتَ أَوْلِياءَهُ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ عَبَدْتَ اللهَ حَقَّ عِبادَتِهِ، وَاتَّقَيْتَهُ حَقَّ تُقاتِهِ، وَأَطَعْتَهُ حَقَّ طاعَتِهِ، حَتّی اَتيکَ الْيَقِينُ، فَعَلَيْکَ يا مَوْلایَ يَاابْنَ رَسُولِ اللهِ أَفْضَلَ التَّحِيَّهِ، وَالسَّلامُ عَلَيْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت امام محمّد باقر (علیه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْباقِرُ بِعِلْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْفاحِصُ عَنْ دِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْمُبَيِّنُ لِحُکْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْقائِمُ بِقِسْطِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا النّاصِحُ لِعِبادِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الدّاعِي إِلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الدَّلِيلُ عَلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْحَبْلُ الْمَتِينُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْفَضْلُ الْمُبِينُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا النُّورُ السّاطِعُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْبَدْرُ اللاّمِعُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْحَقُّ الْأَبْلَجُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السِّراجُ الْأَسْرَجُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا النَّجْمُ الْأَزْهَرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْکَوْکَبُ الْأَبْهَرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ

أَيُّهَا الْمُنَزَّهُ عَنِ الْمُعْضَلاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْمَعْصُومُ مِنَ الزَّلّاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الزَّکِيُّ فِی الْحَسَبِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الرَّفِيعُ فِی النَّسَبِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْقَصْرُ الْمَشِيدُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حُجَّهَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ، أَشْهَدُ يا مَوْلایَ أَنَّکَ قَدْ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ صَدْعاً، وَبَقَرْتَ الْعِلْمَ بَقْراً، وَنَثَرْتَهُ نَثْراً، لَمْ تَأْخُذْکَ فِی اللهِ لَوْمَهُ لائِم، وَکُنْتَ لِدِينِ اللهِ مُکاتِماً، وَقَضَيْتَ ما کانَ عَلَيْکَ، وَأَخْرَجْتَ أَوْلِياءَکَ مِنْ وِلايَهِ غَيْرِ اللهِ إِلی وِلايَهِ اللهِ، وَأَمَرْتَ بِطاعَهِ اللهِ، وَنَهَيْتَ عَنْ مَعْصِيَهِ اللهِ، حَتّی قَبَضَکَ اللهُ إِلی رِضْوانِهِ، وَذَهَبَ بِکَ إِلی دارِ کَرامَتِهِ، وَإِلی مَساکِنِ أَصْفِيائِهِ، وَمُجاوِرَهِ أَوْلِيائِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت امام صادق (علیه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْإِمامُ الصّادِقُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ النّاطِقُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْفائِقُ الرّائِقُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السَّنامُ الْأَعْظَمُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الصِّراطُ الْأَقْوَمُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مِصْباحَ الظُّلُماتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا دافِعَ الْمُعْضَلاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مِفْتاحَ الْخَيْراتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَعْدِنَ الْبَرَکاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صاحِبَ الْحُجَجِ وَالدَّلالاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صاحِبَ الْبَراهِينَ الْواضِحاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ناصِرَ دِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ناشِرَ حُکْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا فاصِلَ

الْخَطاباتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا کاشِفَ الْکَرُباتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا عَمِيدَ الصّادِقِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا لِسانَ النّاطِقِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا خَلَفَ الْخائِفِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا زَعِيمَ الصّادِقِينَ الصّالِحِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا هادِيَ الْمُضِلِّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَکَنَ الطّائِعِينَ،

أَشْهَدُ يا مَوْلاىَ إِنَّکَ عَلَى الْهُدى، وَالْعُرْوَهُ الْوُثْقى، وَشَمْسُ الضُّحى، وَبَحْرُ الْمَدى، وَکَهْفُ الْوَرى، وَالْمَثَلُ الْأَعْلى، صَلَّى اللهُ عَلى رُوحِکَ وَبَدَنِکَ، والسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلَى الْعَبّاسِ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت وداع ائمّه بقيع (عليهم السلام)

مرحوم شيخ طوسى و سيّد بن طاوس گفته اند که چون خواستى ائمّه بقيع را وداع کنى، بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْکُمْ أَئِمَّهَ الْهُدى وَرَحْمَهُ اللهِوَبَرَکاتُهُ، أَسْتَوْدِعُکُمُ اللهَ وَأَقْرَأُ عَلَيْکُمُ السَّلامَ، آمَنّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِما جِئْتُم بِهِ وَدَلَلْتُمْ عَلَيْهِ. اَللّهُمَّ فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ».

پس دعا بسيار کن، و از خداوند بخواه که بارديگر زيارت ايشان را نصيب تو گرداند، و اين آخرين زيارت تو نباشد.

زيارت عبّاس بن عبدالمطّلب (عليهما السلام)

عباس بن عبدالمطّلب، عموى پيامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) مقامى والا دارد، و در راه اسلام فداکارى هاى بسيار کرده و از حاميان رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بوده، که قبر او در قبرستان بقيع است. در مفتاح الجنّات اين زيارت براى آن بزرگوار نقل شده است:

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ ياعَبّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا عَمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صاحِبَ السِّقايَهِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زيارت فاطمه بنت اسد مادر گرامى اميرالمؤمنين (عليهما السلام)

فاطمه بنت اسد، از زنان عالى مقام و مورد احترام خاصّ رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بود، و فرزندى هم چون علىّ بن ابى طالب (عليه السلام) به دنيا آورد. قبر ايشان نزديک قبور ائمّه بقيع است، لکن بعضى گفته اند قبر آن مخدّره نزديک قبر حليمه سعديّه دايه پيامبر (صلى الله عليه وآله) مى باشد. نزد قبر آن بانوى مجلّله مى گويى:

«اَلسَّلامُ عَلى نَبِيِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلى رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّد سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّد سَيِّدِ الْأَوَّلِينَ، اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّد سَيِّدِ الاْخِرِينَ، اَلسَّلامُ عَلى مَنْ بَعَثَهُ اللهُ رَحْمَهً لِلْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلى فاطِمَهَ بِنْتِ اَسَد الْهاشِمِيَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَهُ الْمَرْضِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ أَيَّتُهَا التَّقِيَّهُ النَّقِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ أَيَّتُهَا الْکَرِيمَهُ الرَّضِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا کافِلَهَ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيِّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا والِدَهَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا مَنْ ظَهَرَتْ شَفَقَتُها عَلى رَسُولِ اللهِ خاتَمِ النَّبِيِّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا مَنْ تَرْبِيَتُها لِوَلِيِّ اللهِ الْأَمِينِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ وَعَلى رُوحِکِ وَبَدَنِکِ الطّاهِرِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ وَعَلى وَلَدِکِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّکِ أَحْسَنْتِ الْکَفالَهَ، وَأَدَّيْتِ الْأَمانَهَ، وَاجْتَهَدْتِ فِى مَرْضاهِ اللهِ، وَبالَغْتِ فِى حِفْظِ رَسُولِ اللهِ،

عارِفَةً بِحَقِّهِ، مُؤْمِنَةً بِصِدْقِهِ، مُعْتَرِفَةً بِنُبُوَّتِهِ، مُسْتَبْصِرَةً بِنِعْمَتِهِ،

کافِلَةً بِتَرْبِیَتِهِ، مُشْفِقَةً عَلی نَفْسِهِ، واقِفَةً عَلی خِدْمَتِهِ، مُخْتارَةً رِضاهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکِ مَضَیْتِ عَلَی الْایمانِ وَالتَّمَسُّکِ بِأَشْرَفِ الْاَدْیانِ، راضِیَةً مَرْضِیَّةً، طاهِرَةً زَکِیَّةً، تَقِیَّةً نَقِیَّةً، فَرَضِیَ اللهُ عَنْکِ وَأَرْضاکِ، وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَکِ وَمَأْواکِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَانْفَعْنِی بِزِیارَتِها، وَثَبِّتْنِی عَلی مَحَبَّتِها، وَلا تَحرِمْنِی شَفاعَتَها وَشَفاعَةَ الْاَئِمَّةِ مِن ذُرِّیَّتِها، وَارْزُقْنِی مُرافَقَتَها، وَاحْشُرْنِی مَعَها وَمَعَ أَوْلادِهَا الطّاهِرِینَ، اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتِی إیّاها، وَارْزُقْنِی الْعَوْدَ إِلَیْها أَبَداً ما أَبْقَیْتَنِی، وَإِذا تَوَفَّیْتَنِی فَاحْشُرْنِی فِی زُمْرَتِها، وَأَدْخِلْنِی فِی شَفاعَتِها، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ بِحَقِّها عِنْدَکَ وَمَنزِلَتِها لَدَیْکَ، اِغْفِرلِی وَلِوالِدَیَّ وَلِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ، وَآتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَفِی الْاخِرَهِ حَسَنَةً، وَقِنا بِرَحْمَتِکَ عَذابَ النّارِ».

زیارت دختران حضرت رسول (صلی الله علیه وآله)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) غیر از فاطمه زهرا (علیها السلام) دختران دیگری هم به نام های «زینب»، «امّ کلثوم» و«رقیّه» داشته است که قبرشان در بقیع می باشد.

برای زیارت آنان، نزدیک قبورشان می ایستی و به امید ثواب، چنین می گویی:«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ رَبِّ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفْوَةَ جَمِیعِ الْاَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنِ اخْتارَهُ اللهُ عَلَی الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ السَّیِّدِ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ النَّبِیِّ الْمُجْتَبی، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ مَنِ اصْطَفیهُ اللهُ فِی السَّماءِ، وَفَضَّلَهُ عَلی جَمِیعِ الْبَرِیَّهِ وَالْوَری، اَلسَّلامُ عَلی ذُرِّیَّهِ السَّیِّدِ الْجَلِیلِ، مِنْ نَسْلِ إِسْماعِیلَ، وَسُلالَهِ إِبْراهِیمَ الْخَلِیلِ، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ النَّبِیِّ الرَّسُولِ، اَلسَّلامُ عَلی اَخَواتِ فاطِمَهَ الزَّهْراءِ الْبَتُولِ، اَلسَّلامُ عَلی زَیْنَبَ وَأُمِّ کُلْثُومَ وَرُقَیَّهَ، اَلسَّلامُ عَلَی الشَّرِیفاتِ الْاَحْسابِ، وَالطّاهِراتِ الْاَنْسابِ، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ الْاباءِ الْاَعاظِمِ، وَسُلالَهِ الْاَجْدادِ الْاَکارِمِ الْاَفاخِمِ، عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَعَبْدِمَناف وَهاشِم، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت جناب عقیل وجناب عبداللّه فرزند جعفر طیّار (علیهما السلام)

عقیل و جعفر طیّار هر دو برادران علیّ بن ابی طالب هستند. عبدالله پسر جعفر طیّار، همسر حضرت زینب (علیها السلام) است.

قبر عقیل و عبدالله بن جعفر در بقیع قرار دارد. در زیارت این دو بزرگوار چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَنا یاعَقِیلَ بْنَ اَبیطالِب، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ عَمِّ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ عَمِّ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ عَمِّ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَخا عَلِیّ الْمُرْتَضی، اَلسَّلامُ عَلی عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرالطَّیّارِ فِی الْجِنانِ، وَعَلی مَنْ حَوْلَکُما مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکُما وَ أَرْضاکُما أَحْسَنَ الرِّضا، وَ جَعَلَ الْجَنَّهَ مَنْزِلَکُما وَ مَسْکَنَکُما وَ مَحَلَّکُما وَمَأْویکُما، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرکاتُهُ».

زیارت ابراهیم، فرزند رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)

ابراهیم، پسر رسول الله (صلی الله علیه وآله) در کودکی از دنیا رفت و پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) را داغدار کرد. درگذشت ابراهیم، پیامبر را به شدّت غمگین ساخت و آن حضرت در سوگ فرزند، اشک می ریخت و می فرمود: «چشم اشک فشان است و غمگین، ولی سخنی نمی گویم که موجب ناخشنودی پروردگارمان گردد». (بحار، ج ۱۶، ص ۲۳۵، ح ۳۵ و ج ۷۷، ص ۱۴۲، ح ۱)

این فرزنـد، که مورد علاـقه شدیـد پیامبر (صـلی الله علیه و آله) بود، در بقیع به خاک سپرده شـد. برای زیارت او، در قبرسـتان بقیع، نزدیک قبر او می ایستی و چنین می گویی:

«اَلسَّلاـمُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلاـمُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلاـمُ عَلی حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلاـمُ عَلی صَـفِیِّ اللهِ، اَلسَّلاـمُ عَلی نَجِیِّ اللهِ،اَلسَّلاـمُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ، سَـیِّدِ الْاَنْبِیاءِ وَخاتَمِ الْمُرْسَلِینَ، وَخِیَرَهِ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ فِی أَرْضِهِ وَسَمائِهِ،اَلسَّلامُ عَلی جَمِیعِ أَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَی السُّعَداءِ وَ الشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ،اَلسَّلامُ

عَلَيْنـا وَعَلى عِبـادِاللهِ الصّالِحينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيَّتُهَا الرُّوحُ الزّاكِيَةُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيَّتُهَا النَّفْسُ الشَّريفَةُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيَّتُهَا السُّلالَةُ الطّاهِرَةُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيَّتُهَا النَّسَمَةُ الزّاكِيَةُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ خَيْرِ الْوَرى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ النَّبِيِّ الْمُجْتَبى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الْمَبْعُوثِ إِلى كافَّةِ الْوَرى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الْبَشيرِ النَّذيرِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ السِّراجِ الْمُنيرِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الْمُؤَيَّدِ بِالْقُرْآنِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الْمُرْسَلِ إِلَى الْإِنْسِ وَالْجانِّ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ صاحِبِ الرّايَةِ وَالْعَلامَةِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الشَّفيعِ يَوْمَ الْقِيامَةِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ مَنْ حَباهُ اللهُ بِالْكَرامَةِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَرَحْمَةُ اللهِ وبَرَكاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ اِخْتارَ اللهُ لَکَ دارَ إِنْعامِهِ قَبْلَ أَنْ يَكْتُبَ عَلَيْکَ أَحْكامَهُ، أَوْ يُكَلِّفَکَ حَلالَهُ وَحَرامَهُ، فَنَقَلَکَ إِلَيْهِ طَيِّباً زاكِياً مَرْضِيّاً طاهِراً مِنْ كُلِّ نَجَس، مُقَدَّساً مِنْ كُلِّ دَنَس، وَبَوَّأَکَ جَنَّةَ الْمَأْوى، وَرَفَعَکَ إِلَى الدَّرَجاتِ الْعُلى، وَصَلَّى اللهُ عَلَيْکَ صَلاةً تَقَرُّ بِها عَيْنُ رَسُولِهِ، وَتُبَلِّغُهُ أَكْبَرَ مَأْمُولِهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْ أَفْضَلَ صَلَواتِکَ وَأَزْكاها، وَأَنْمى بَرَكاتِکَ وَأَوْفاها، عَلى رَسُولِکَ وَنَبِيِّکَ وَخِيَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَعَلى مَنْ نَسَلَ مِنْ أَوْلادِهِ الطَّيِّبينَ، وَعَلى ما خَلَّفَ مِنْ عِتْرَتِهِ الطّاهِرينَ، بِرَحْمَتِکَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّد صَفِيِّکَ، وَإِبْراهِيمَ نَجْلِ نَبِيِّکَ أَنْ تَجْعَلَ سَعْيِى بِهِمْ مَشْكُوراً، وَذَنْبِى بِهِمْ مَغْفُوراً، وَحَياتِى بِهِمْ سَعِيدَةً، وَعاقِبَتِى بِهِمْ حَمِيدَةً، وَحَوائِجِى بِهِمْ مَقْضِيَّةً، وَأَفْعالِى بِهِمْ مَرْضِيَّةً، وَأُمُورِى بِهِمْ مَسْعُودَةً، وَشُؤُونِى بِهِمْ مَحْمُودَةً. اَللّهُمَّ وَأَحْسِنْ لِىَ التَّوْفِيقَ، وَنَفِّسْ عَنِّى كُلَّ هَمّ وَضِيق. اَللّهُمَّ جَنِّبْنِى عِقابَکَ، وَامْنَحْنِى ثَوابَکَ، وَأَسْكِنِّى جِنانَکَ، وَارْزُقْنِى رِضْوانَکَ وَأَمانَکَ، وَأَشْرِکْ لِى فِى صالِحِ دُعائِى والِدَىَّ وَوُلْدِى وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ، اَلْأَحْياءَ مِنْهُمْ وَالْأَمْواتَ، إِنَّکَ وَلِيُّ الْباقِياتِ الصّالِحاتِ، آمِينَ رَبَّ الْعالَمِينَ».

زيارت اسماعيل فرزند امام صادق (عليهما السلام)

اسماعيل، فرزند بزرگ امام صادق (عليه السلام) بود، و عدّه اى از شيعيان پس از

امام صادق به امامت او اعتقاد پیدا کردند و به «اسماعیلیّه» معروف شدند، اگر چه خود به امامت برادرش امام موسی کاظم عقیده داشت و مورد احترام آن حضرت بود. در زیارت اسماعیل می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی جَدِّکَ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلی أَبیکَ الْمُرتَضَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلَی السَیِّدَیْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ، اَلسَّلامُ عَلی خَدِیجَهَ أُمِّ الْمُؤْمِنِینَ أُمِّ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَهَ أُمِّ الْأَئِمَّهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی النُّفُوسِ الْفاخِرَهِ، بُحُورِ الْعُلُومِ الزّاخِرَهِ، شُفَعائِی فِی الْاخِرَهِ، وَ أَوْلِیائِی عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَی الْعِظامِ النَّخِرَهِ، أَئِمَّهِ الْخَلْقِ وَوُلاهِ الْحَقِّ،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِیفُ، الطّاهِرِ الْکَرِیمِ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَمُصْطَفیهُ، وَأَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّهُ وَمُجْتَباهُ، وَأَنَّ الْإِمامَهَ فِی وُلْدِهِ إِلی یَوْمِ الدِّینِ، نَعْلَمُ ذلِکَ عِلْمَ الْیَقِینِ، وَنَحْنُ لِذلِکَ مُعْتَقِدُونَ، وَفِی نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ».

زیارت حلیمه سعدیّه (علیها السلام)

حلیمه سعدیّه، دایه و مادر رضاعی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود که آن حضرت را در کودکی از عبدالمطّلب (جدّ پیامبر) تحویل گرفت و میان قبیله خود در بیرون مکّه برد، و به او شیر داد و بزرگش کرد. زنی با عاطفه و مهربان که افتخار دایگی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را داشت، و مورد احترام و علاقه حضرت بود.

در زیارت آن بانوی عظیم الشّأن چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا

أُمَّ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یامُرْضِعَهَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا حَلِیمَهَ السَّعْدِیَّهِ، فَرَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکِ وَأَرْضاکِ، وَجَعَلَ الْجَنَّهَ مَنْزِلَکِ وَ مَأْواکِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت عمّه های رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)

قبر این دو بانوی بزرگوار «صفیّه و عاتکه»، دختران عبدالمطّلب و امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در بقیع در کنار هم قرار دارند. صفیّه، زنی شجاع، با کمال و ادیب و شاعر بود، و در آغاز ظهور اسلام مسلمان شد، و با پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بیعت کرد، و به مدینه هجرت نمود. در جنگ اُحُد و خندق هم حاضر بود، و در سال ۲۰ هجری در سن ۷۳ سالگی از دنیا رفت.

عاتکه نیز زنی با ایمان بود، و در ردیف صحابه پیامبر قرار داشت، و همراه مسلمانان مهاجر به مدینه هجرت کرد. در زیارت دو عمّه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) صفیّه و عاتکه می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیِ الْمُصْطَفی، رَضِیَ اللهُ تعالی عَنْکُما وَجَعَلَ الجَنَّهَ مَنْزِلَکُما وَرَحْمَهُ

اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زیارت امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

امّ البنین، که نامش «فاطمه» دختر حزام است، زنی رشید، شجاع و عارف و فاضل و نجیب و با اخلاص بود که پس از شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) ، به همسری امیرالمؤمنین در آمد، و صاحب چهار فرزند رشید به نامهای عباس، عبداللّه، جعفر و عثمان شد که هر چهار نفر در کربلا، در رکاب امام حسین (علیه السلام) جنگیدند، و شربت شهادت نوشیدند. امّ البنین برای شهدای کربلا و چهار شهید خود در مدینه عزاداری می کرد، و در رثایشان شعر می سرود، واز احیاگران یاد کربلا و شهدا بود.

در زیارت امّ البنین (علیها السلام) می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا زَوْجَهَ وَلِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا زَوْجَهَ أَمِیرِالمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا أُمَّ الْبَنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا أُمَّ الْعَبّاسِ بْنِ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب، رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْكِ، وَجَعَلَ الجَنَّهَ مَنْزِلَكِ وَمَأْویكِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زیارت اهل قبور

این زیارت برای دیگر اموات مؤمن و مؤمنه مدفون در بقیع و در دیگر قبرستان ها خوانده می شود:

بِسْم اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم «اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ لا إلهَ إلاَّ اللهُ، مِنْ أَهْلِ لا إلهَ إلاَّ اللهُ، یا أَهْلَ لا إلهَ إلاَّ اللهُ، بِحَقِّ لا إلهَ إلاَّ اللهُ، كَیْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لا إلهَ إلاَّ اللهُ، مِنْ لا إلهَ إلاَّ اللهُ، یا لا إلهَ إلاَّ اللهُ، بِحَقِّ لا إلهَ إلاَّ اللهُ، اِغْفِرْ لِمَنْ قالَ لا إلهَ إلاَّ اللهُ، وَاحْشُرْنا فِی زُمْرَهِ مَنْ قالَ لا إلهَ إلاَّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ».

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده هر کس به قبرستان برای زیارت اهل قبور برود، خداوند متعال ثواب پنجاه سال عبادت به او عطا فرماید، و گناه پنجاه ساله او و

والدینش را ببخشد. از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل است هر کس هفت مرتبه سوره " إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ القَدْر " را نزد قبر مؤمنی بخواند، خداوند متعال فرشته ای را نزد قبر او می فرستد که پرستش خدا کند، و ثوابش را به نام آن میّت می نویسد. پس چون روز قیامت شود به هر هولی از اهوال قیامت برسد، خداوند آن هول را از او برطرف کند، تا اینکه داخل بهشت شود.

زیارت حضرت عبد اللّه بن عبدالمطّلب (علیهما السلام)

پدر گرامی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) پس از مراجعت از سفر شام و قبل از ولادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، قبر آن بزرگوار تقریباً روبه روی «باب السّلام در محلّ مُصَلّی» قرار داشت که پس از طرح توسعه حرم، در داخل شبستان مسجد قرار گرفت و هم اکنون جای دقیق آن معلوم نیست.

در زیارت آن حضرت بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُسْتَوْدَعَ نُورِ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ خاتَمِ الْأَنْبِیاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنِ انْتَهی إِلَیْهِ الْوَدِیعَهُ وَالْأَمانَهُ الْمَنِیعَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَوْدَعَ اللهُ فِی صُلْبِهِ الطَّیِّبِ الطّاهِرِ الْمَکِینِ نُورَ رَسُولِ اللهِ الصّادِقِ الأَمِینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ سَیِّدِ الْأَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ حَفِظْتَ الْوَصِیَّهَ، وَأَدَّیْتَ الْأَمانَهَ عَنْ رَبِّ الْعالَمِینَ فِی رَسُولِهِ، وَکُنْتَ فِی دِینِکَ عَلی یَقِینٍ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ اتَّبَعْتَ دِینَ اللهِ عَلی مِنْهاجِ جَدِّکَ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ فِی حَیاتِکَ وَبَعْدَ وَفاتِکَ، عَلی مَرْضاتِ اللهِ فِی رَسُولِهِ، وَأَقْرَرْتَ وَصَدَّقْتَ بِنُبُوَّهِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَوِلایَهِ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلامُ، وَالْأَئِمَّهِ الطّاهِرِینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، فَصَلَّی اللهُ عَلَیْکَ

حَیّاً وَمَیِّتاً، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت دوم حضرت عبدالله بن عبدالمطّلب (علیهما السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الْمَجْدِ الاَثیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَهَ فَرْعٍ مِنْ دَوْحَهِ الْخَلیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ لِذَّبیحِ إِسْماعِیلَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سُلالَهَ الاَبْرارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبَا النَّبِیِّ الْمُخْتارِ، وَعَمَّ الْوَصِیِّ الْکَرّارِ، وَوالِدَ الاَئِمَّهِ الاَطْهارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَضاءَتْ بِنُورِ جَبِینِهِ عِنْدَ وِلادَتِهِ أَطْرافُ السَّماءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا یُوسُفَ آلِ عَبْدِ مَناف، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ سَلَکَ مَسْلَکَ جَدِّهِ إِسْماعِیلَ، فَأَسْلَمَ لاَبِیهِ لِیَذْبَحَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ فَداهُ اللهُ بِما فَداهُ، فَتَقَبَّلَهُ فَأَعْطاهُ اللهُ وَأَباهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حامِلَ نُورِ النُّبُوَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَشْرَفَ النّاسِ فِی الاُبُوَّهِ وَالْبُنُوَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ خاتَمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبَا الطّاهِرِینَ بَعْدَ الطّاهِرِینَ، وَابْنَ الطّاهِرِینَ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

فضیلت زیارت حضرت حمزه و سایر شُهدای اُحُد

در سال سوّم هجری در شمال مدینه، در دامنه کوه اُحُد جنگی میان مسلمانان و کفّار اتّفاق افتاد که ابتدا مسلمانان پیروز شدند، ولی در مرحله بعد در اثر تخلّف، عدّه ای از فرمان رهبری سرپیچی کردند، و در نتیجه بیش از هفتاد نفر از مسلمانان شهید شدند. فخر المحقّقین در رساله فخریّه نوشته: مُستحب است زیارت حضرت حمزه (علیه السلام) و دیگر شهدای اُحُد در قبرستان اُحد.

از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل است که هر کس مرا زیارت کند و عمویم حمزه را زیارت ننماید، به من جفا کرده است. شیخ مفید (رحمه الله) فرموده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به زیارت قبر حمزه امر می فرمود وبه زیارت ایشان و شهدا اهتمام می کرد.

حضرت فاطمه (علیها السلام) پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) بر زیارت قبر آن بزرگوار مواظبت می نمود. و از زمان حضرت رسول (صلی الله علیه

وآله) سنّت شده است که مسلمانان به زیارت عموی گرامی آن حضرت می روند، و در کنار قبرش درنگ می کنند.

ودر حدیث است که حضرت فاطمه (علیها السلام) پس از رحلت پدر روزهای دوشنبه و پنج شنبه هر هفته به زیارت قبور شُهدا می رفت و با اشاره به مواضع مسلمانان در صحنه جنگ اُحُد، می فرمود: این جا موضع رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود، و در این مکان مشرکین، وبه نقلی دیگر در آن جا نمازمی گزارد ودعا می کرد. شهدای اُحُد رضوان اللّه علیهم حدود هفتاد نفر می باشند.

زیارت حضرت حمزه عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله)

چون به زیارت آن حضرت در اُحُد رفتی نزد قبرش بایست و این زیارت را بخوان:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمَّ رَسُولِ اللهِ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خَیْرَ الشُّهَداءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَسَدَاللهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ جاهَدْتَ فِی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَجُدْتَ بِنَفْسِکَ، وَنَصَحْتَ رَسُولَ اللهِ، وَکُنْتَ فِیما عِنْدَ اللهِ سُبْحانَهُ راغِباً، بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی، أَتَیْتُکَ مُتَقَرِّباً إِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِزِیارَتِکَ، وَمُتَقَرِّباً إِلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِذلِکَ، راغِباً إِلَیْکَ فِی الشَّفاعَهِ، أَبْتَغِی بِزِیارَتِکَ خَلاصَ نَفْسِی مَتَعَوِّذاً کَ مِنْ نارِ اسْتَحَقَّها مِثْلِی بِما جَنَیْتُ عَلی نَفْسِی، هارِباً مِنْ ذُنُوبِی الَّتِی احْتَطَبْتُها عَلی ظَهْرِی، فَزِعاً إِلَیْکَ رَجاءَ رَحْمَهِ رَبِّی، أَتَیْتُکَ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه، طالِباً فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَقَدْ أَوْقَرَتْ ظَهْرِی ذُنُوبِی ، وَأَتَیْتُ ما أَسْخَطَ رَبِّی، وَلَمْ أَجِدْ أَحَداً أَفْزَعُ إِلَیْهِ خَیْراً لِی مِنْکُمْ أَهْلَ بَیْتِ الرَّحْمَهِ، فَکُنْ لِی شَفِیعاً یَوْمَ فَقْرِی وَحاجَتِی ، فَقَدْ سِرْتُ إِلَیْکَ مَحْزُوناً، وَأَتَیْتُکَ مَکْرُوباً، وَسَکَبْتُ عَبْرَتِی عِنْدَکَ باکِیاً، وَصِرْتُ إِلَیْکَ مُفْرَداً، وَأَنْتَ مِمَّنْ أَمَرَنِیَ اللهُ بِصِلَتِهِ، وَحَثَّنِی عَلی بِرِّهِ، وَدَلَّنِی عَلی فَضْلِهِ، وَهَدانِی لِحُبِّهِ، وَرَغَّبَنِی فِی الْوِفادَهِ

إِلَيْهِ، وَالْهَمَنِى طَلَبَ الْحَوائِجِ عِنْدَهُ، أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْت لا يَشْقى مَنْ تَوَلاّكُمْ، وَلايَخِيبُ مَنْ أَتاكُمْ، وَلايَخْسَرُ مَنْ يَهْواكُمْ، وَلا يَسْعَدُ مَنْ عاديكُمْ».

پس رو به قبله مى كنى و مى گويى:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد. اَللّهُمَّ إِنِّى تَعَرَّضْتُ لِرَحْمَتِكَ بِلُزُومِى لِقَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِيُجِيرَنى مِنْ نِقْمَتِكَ وَسَخَطِكَ وَمَقْتِكَ فِى يَوْم تَكْثُرُ فِيهِ الاَْصْواتُ، وَتَشْغَلُ كُلُّ نَفْس بِما قَدَّمَتْ، وَتُجادِلُ عَنْ نَفْسِها، فَإِنْ تَرْحَمْنِى الْيَوْمَ فَلا خَوْفَ عَلَيَّ وَلاحُزْنَ، وَإِنْ تُعاقِبْ فَمَوْلىً لَهُ الْقُدْرَهُ عَلى عَبْدِهِ،وَلاتُخَيِّبْنِى بَعْدَ الْيَوْم، وَلاتَصْرِفْنِى بِغَيْرِ حاجَتِى، فَقَدْ لَصِقْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِكَ وَرَجاءَ رَحْمَتِكَ، فَتَقَبَّلْ مِنِّى، وَعُدْ بِحِلْمِكَ عَلى جَهْلِى، وَبِرَأْفَتِكَ عَلى جِنايَهِ نَفْسِى، فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِى، وَما أَخافُ أَنْ تَظْلِمَنِى، وَلكِنْ أَخافُ سُوءَ الْحِسابِ، فَانْظُرِ الْيَوْمَ تَقَلُّبِى عَلى قَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ، فَبِهِما فُكَّنِى مِنَ النّارِ، وَلاتُخَيِّبْ سَعْيِى، وَلا يَهُونَنَّ عَلَيْكَ ابْتِهالِى، وَلاتَحْجُبَنَّ عَنْكَ صَوْتِى، وَلاتَقْلِبْنِى بِغَيْرِ حَوائِجِى، يا غِياثَ كُلِّ مَكْرُوب وَمَحْزُون، وَيا مُفَرِّجاً عَنِ

الْمَلْهُوفِ الْحَيْرانِ الْغَرِيقِ الْمُشْرِفِ عَلَى الْهَلَكَهِ، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَانْظُرْ إِلَيَّ نَظْرَهً لا أَشْقى بَعْدَها أَبَداً، وَارْحَمْ تَضَرُّعِى وَعَبْرَتِى وَانْفِرادِى، فَقَدْ رَجَوْتُ رِضاكَ، وَتَحَرَّيْتُ الْخَيْرَ الَّذِى لايُعْطِيهِ أَحَدٌ سِواكَ، فَلا تَرُدَّ أَمَلِى، اَللّهُمَّ إِنْ تُعاقِبْ فَمَوْلىً لَهُ الْقُدْرَهُ عَلى عَبْدِهِ وَجَزائِهِ بِسُوءِ فِعْلِهِ، فَلا اَخِيبَنَّ الْيَوْمَ، وَلاتَصْرِفْنِى بِغَيْرِ حاجَتِى، وَلا تُخَيِّبَنَّ شُخُوصِى وَوِفادَتِى ، فَقَدْ أَنْفَدْتُ نَفَقَتِى، وَ أَتْعَبْتُ بَدَنِى، وَقَطَعْتُ الْمَفازاتِ، وَخَلَّفْتُ الاَْهْلَ وَالْمالَ وَما خَوَّلْتَنِى، وَآثَرْتُ ما عِنْدَكَ عَلى نَفْسِى، وَلُذْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ ابْتِغاءَ مَرْضاتِكَ، فَعُدْ بِحِلْمِكَ عَلى جَهْلِى، وَبِرَأْفَتِكَ عَلى ذَنْبِى، فَقَدْعَظُمَ جُرْمِى، بِرَحْمَتِكَ ياكَرِيمُ ياكَرِيمُ».

زيارت ديگر شهداى اُحُد

در زيارت شهداى جنگ اُحُد كه در دامنه كوه اُحُد دفن هستند،

چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ علی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الشُّهَداءُ الْمُؤْمِنُونَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ الْإِیمانِ وَالتَّوْحِیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ وَأَنْصارَ رَسُولِهِ، عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللهَ اخْتارَکُمْ لِدِینِهِ، وَاصْطَفاکُمْ لِرَسُولِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قَدْ جاهَدْتُمْ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَذَبَبْتُمْ عَنْ دِینِ اللهِ وَعَنْ نَبِیِّهِ، وَجُدْتُمْ بِأَنْفُسِکُمْ دُونَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قُتِلْتُمْ عَلی مِنْهاجِ رَسُولِ اللهِ، فَجَزاکُمُ اللهُ عَنْ نَبِیِّهِ وَعَنِ الْإِسْلامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزاءِ،وَعَرَّفَنا وُجُوهَکُمْ فِی مَحَلِّ رِضْوانِهِ وَمَوْضِعِ إِکْرامِهِ مَعَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ والصّالِحِینَ، وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ حِزْبُ اللهِ، وَأَنَّ مَنْ حارَبَکُمْ فَقَدْ حارَبَ اللهَ، وَ إِنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ الْفائِزِینَ، الَّذِینَ هُمْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ، فَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَهُ اللهِ وَالْمَلائِکَهِ وَالنّاسِ أَجْمَعِینَ، أَتَیْتُکُمْ یا أَهْلَ التَّوْحِیدِ زائِراً وَبِحَقِّکُمْ عارِفاً، وَبِزِیارَتِکُمْ إِلَی اللهِ مُتَقَرِّباً، وَبِما سَبَقَ مِنْ شَرِیفِ الْأَعْمالِ وَمَرْضِیِّ الْأَفْعالِ عالِماً، فَعَلَیْکُمْ سَلامُ اللهِ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَکاتُهُ، وَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَهُ اللهِ وَغَضَبُهُ وَسَخَطُهُ، اَللّهُمَّ انْفَعْنِی بِزِیارَتِهِمْ، وَثَبِّتْنِی عَلی قَصْدِهِمْ، وَتَوَفَّنِی عَلی ما تَوَفَّیْتَهُمْ عَلَیْهِ، وَاجْمَعْ بَیْنِی وَبَیْنَهُمْ فِی مُسْتَقَرِّ دارِ رَحْمَتِکَ، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ لَنا فَرَطٌ، وَنَحْنُ بِکُمْ لاحِقُونَ».

و سپس هر چه می توانی سوره " اِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ "بخوان و ثواب آن را به ارواح مطهّره این شهدا هدیه کن.

مساجد و اماکن متبرّکه در مدینه منوّره

مرکز جهانی اهل بیت علیه السلام

آثار و بناهای ارزشمند اسلامی در مدینه منوّره بقدری زیاد است که توضیح و تشریح ویژگی های آن، نیاز به کتاب جداگانه ای دارد، و از آنجا که توسط معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری، کتاب هایی در

این زمینه تهیه و منتشر شده است، لذا از معرّفی اماکن، همراه کتاب ادعیه و زیارات، صرف نظر نموده، تنها به ذکر اسامی و مستحبّات برخی از آنان اکتفا می شود:

مسجد النّبی (صلی الله علیه وآله)

این مسجد، توسّط نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و با کمک و همراهی مسلمانان صدر اسلام بنا گردید. حدود آن در زمان آن حضرت از شمال به جنوب ۳۵ متر، و از مشرق به مغرب ۳۰ متر بود که با ده ستون از درخت خرما ساخته شد، و در سال هفتم هجری پس از فتح خیبر به واسطه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) توسعه یافت.

جاهای مهمّ مسجد عبارتند از

الف: حُجره مطهّره:

طول حجره مطهّره رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) ۱۶ متر و عرض آن ۱۵ متر می باشد، و گنبدی به نام قبّه الخضرا بر روی آن قرار دارد.

ب: منبر رسول اللّه (صلی الله علیه وآله) :

در سال ۵ هجرت برای پیامبر منبری با سه پلّه ساختند که آن حضرت بر پله سوم نشسته و برای مردم سخن می گفتند.

ج: محراب: در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و خلفا، مسجدالنّبی محراب نداشت، امّا در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز محرابی در محلّ نماز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ساختند، که هم اینک به نام محراب النّبی (صلی الله علیه وآله) معروف است.

د: روضه منوّره

ه: ستون های مسجد که به نام های توبه یا ابولبابه، حنّانه، مهاجرین، سریر و مخلّقه معروف است.

و: مقام جبرئیل

ز: محلّ اصحاب صفّه

ح: محراب تهجّد

ط: خانه حضرت فاطمه (علیها السلام)

قبرستان بقیع

در این قبرستان چهار امام معصوم یعنی: امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمّد باقر، امام جعفر صادق (علیهم السلام) ، و بسیاری از صحابه، همسران و دختران، و ابراهیم فرزند رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) ، و تعداد زیادی از مردان و زنان صدر اسلام مدفونند.

مسجد قُبا

اوّلین مسجدی که بر اساس تقوا، توسّط پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مدینه ساخته شد، مسجد قُبا بود.

مَشرَبه اُم‌ابراهیم ومسجد فضیخ یا ردّ الشّمس

مَشرَبه اُم‌ابراهیم ومسجد فضیخ یا ردّ الشّمس که در نزدیکی قُبا بوده است.

مسجد الجمعه

مسجد الجمعه که در مسیر قُبا به مدینه قرار دارد.

قبرستان اُحد

قبرستان اُحد در این مکان حمزه سیّدالشّهدا و سایر شهدای جنگ اُحد مدفون هستند

مسجد العسکر

مسجد العسکر و مسجد ثنایای رسول اللّه که در اُحد قرار داشته است.

مساجد سبعه

مساجد سبعه این مساجد که شمارشان کمتر از هفت می باشد ولی به مساجد سبعه معروف است، و بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) در محلّ وقوع جنگ احزاب بنا گردیده است، عبارتند از:

الف: مسجد فتح

ب: مسجد علی (علیه السلام)

ج: مسجد فاطمه (علیها السلام)

د: مسجد سلمان (رحمه الله)

برخی از این مساجد در سال های اخیر تخریب گردیده است.

مسجد ذوالقبلتین

مسجد ذوالقبلتین در این مسجد قبله تغییر یافت، و مسلمین که به طرف مسجد الأقصی نماز می خواندند، موظّف شدند از آن پس به طرف کعبه نماز بگزارند.

مسجد غمامه یا مصلّی النّبی (صلی الله علیه وآله)

مسجد غمامه یا مصلّی النّبی (صلی الله علیه وآله)

مسجد حضرت علی (علیه السلام) و مسجد حضرت زهرا (علیها السلام)

مسجد حضرت علی (علیه السلام) و مسجد حضرت زهرا (علیها السلام) که در مناخه و نزدیک به یکدیگر قرار داشته اند.

مسجد مباهله

مسجد مباهله در محلّ این مسجد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) همراه با علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) برای مباهله با نصارای نجران آمدند.

مسجد شجره

مسجد شجره که همان میقات اهل مدینه و کسانی است که از مدینه عازم حجّ و زیارت بیت الله الحرام می باشند.

مسجد مُعَرَّس

مسجد مُعَرَّس که اینک از آن خبری نیست.

محلّه بنی هاشم

محلّه بنی هاشم خانه امام سجاد (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) و ذرّیّه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در این محل بوده، و در توسعه حرم تخریب گشته و از بین رفته است.

مساجد دیگری

مسجد ابوذر، مسجد نفس زکیه، مسجد ظفر یا مسجد بنی ظفر، مسجد سُقیا، مسجد مُسَیْجِد، مسجد غزاله یا مسجد منصرف، مسجد بنی سالم، مسجد بنی قریظه، مسجد الرایه، و...

برخی از این اماکن اعمال و مستحبّات خاصّی دارند که به اختصار متذکّر می شویم:

مستحبّات مدینه منوّره و مسجدالنّبی (صلی الله علیه وآله)

۱ غسل ورود به مدینه و مسجدالنّبی (صلی الله علیه وآله) وزیارت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمّه بقیع (علیهم السلام) ، که

می توان با یک غسل همه را نیّت کرد.

۲ اقامت در مدینه منوّره: صاحب جواهر می فرماید که اختلافی در استحباب سکونت و مجاورت مدینه منوّره نیست، و مرحوم شهید در دروس بر این مطلب ادّعای اجماع کرده است.

سمهودی از مالک بن انس امام مالکیه نقل می کند که از او سؤال شد: سکونت در مدینه نزد تو بهتر است یا در مکّه؟ گفت: مدینه، و چرا مدینه محبوب تر نباشد؟ و حال آنکه راهی در آن نیست مگر اینکه رسول خدا بر آن عبور فرموده، و جبرئیل از جانب پروردگار بر آن حضرت نازل شده است.

۳ مستحبّ است در مدّت اقامت یک ختم قرآن یا بیشتر در مدینه و به خصوص در مسجدالنّبی (صلی الله علیه وآله) بخواند.

۴ مستحبّ است هر مقدار می تواند در مدینه صدقه بدهد، و مرحوم مجلسی روایت کرده که یک دِرهم صدقه در مدینه معادل ده هزار دِرهم در جای دیگر است. بنابراین سعی کند در کمک کردن به برادران دینی مخصوصاً سادات و ذرّیه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) کوتاهی نشود.

۵ مواظب اعمال و رفتار خود باشد، و فرصت را غنیمت شمرد، و هرچه می تواند نماز بخواند، به ویژه در

مسجدالنّبی (صلی الله علیه وآله) که هر رکعت نماز در مسجدالنّبی (صلی الله علیه وآله) مساوی هزار رکعت نماز در غیر آن است مگر مسجد الحرام، و برای نماز افضل اماکن، روضه رسول اللّه (صلی الله علیه وآله) می باشد.

۶ در وقت ورود و خروج از مسجد صلوات بفرستد.

۷ هنگام ورود در مسجد دو رکعت نماز تحیّت مسجد بجا آورد.

۸ از طرف والدین و برادران دینی و آشنایان، به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سلام کند.

۹ پس از زیارت چنانکه قبلاً گفته شد دو رکعت نماز زیارت بخواند، و ثوابش را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هدیه کند.

۱۰ نزدیک مرقد مطهر رسول خدا بایستد، و حمد و ثنای الهی را به جای آورد، و دعا کند.

۱۱ در مقام جبرئیل نماز و دعا بخواند.

۱۲ در محراب رسول خدا در صورت امکان نماز بگزارد.

۱۳ در مسجد صدا را بلند نکند.

۱۴ دو رکعت نماز نزد ستون ابولبابه (ستون توبه) بجا آورد، و دعا کند.

۱۵ نماز و دعا در روضه مبارکه حضرت رسول و هم چنین در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) مستحب است، و در صورتی که امکان نداشته باشد، مناسب است این کار هر چه نزدیک تر به این دو مکان شریف انجام گیرد.

قابل توجّه اینکه، روضه مبارکه مسجدالنّبی ، ستون توبه و مقام جبرئیل هر کدام دعای مخصوصی دارند که در همین کتاب پس از زیارت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) زیر عنوان خاصّ خود ذکر شده است.

مسجد قُبا

حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) به هنگام هجرت از مکّه به مدینه، روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاوّل، سال اوّل هجری، وارد قریه قُبا (۵ کیلومتری

جنوب مدینه) شد، و تا روز جمعه (۴ روز) در این محل توقّف کرد، تا حضرت علی (علیه السلام) در مکّه امانات مردم را که نزد حضرت رسول بود به آنان برگردانده، و سایر دستورهای حضرت را اجرا، و چند تن از زنان که حضرت فاطمه (علیها السلام) در میانشان بود، به حضرتش ملحق شود، و از طرفی دیگر مردم مدینه خود را برای ورود حضرت آماده کنند. در این توقّف چهار روزه، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) اوّلین مسجد را با کمک مسلمانان بنا نمود، که زمین آن را مردم قُبا هدیه کردند، و حضرت با نوک سرنیزه خود حدود آن را روی زمین مشخّص کرد. گفته اند که هر ضلع آن ۶۶ ذراع بوده است.

در ساختن این مسجد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مانند دیگر مسلمانان شرکت داشت، و سنگ و گِل حمل می نمود، و دوشادوش دیگران کار می کرد، و در جواب آنان که از حضرت می خواستند که گوشه ای بنشیند و فقط فرمان دهد می فرمود:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ یَعْمُرُالْمَساجِدا *** یَقْرَأُ الْقُرآنَ قائِماً وَقاعِداً آیه شریفه " لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْم أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ، فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ " «توبه : ۱۰۸) در مورد همین مسجد نازل شده است.

مسجد قبا بارها تجدید بنا و توسعه یافته، زیرا نزد مسلمین اهمّیّت بسزایی داشته، و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) هر هفته روزهای دوشنبه به قبا تشریف می برده، و در آنجا نماز می گزاردند. از آن حضرت روایت شده که: هر کس در خانه اش وضو بگیرد و به مسجد

قبا رود و دو رکعت نماز بخواند، ثواب یک عُمره را برای او می نویسند. و حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نیز فرمود: هنگام زیارت مَشاهد و مساجد اطراف مدینه، ابتدا به مسجد قبا رفته و در آنجا بسیار نماز بخوان.

اعمال مسجد قبا

وقت تشرّف، دو رکعت نماز تحیّت مسجد بجا آور،

بعد تسبیحات حضرت زهرا (علیها السلام) را بگو، و زیارت جامعه اوّل را بخوان آنگاه دعا کن، و بهتر است که به این جملات

دعا کنی:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلُ عَلی صَدْرِ نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ: " لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْم أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ، فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ " . اَللّهُمَّ طَهِّرْ قُلُوبَنا مِنَ النِّفاقِ، وَأَعْمالَنا مِنَ الرِّیا، وَفُرُوجَنا مِنَ الزِّنا، وَأَلْسِنَتَنا مِنَ الْکِذْبِ وَالْغَیْبَهِ، وَأَعْیُنَنا مِنَ الْخِیانَه، فَإِنَّکَ تَعْلَمُ خائِنَهَ الْأَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ، رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَتَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ».

پشت این مسجد منزلی بوده متعلّق به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، و جلوی مسجد چاه آب شیرینی که فعلاً اثری از آن نیست.

گفته شده که انگشتر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در آن چاه افتاده و بدین جهت به «چاه انگشتر» نامیده ده، و نیز به «چاه آب دهان» هم معروف است، زیرا نقل شده پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آب دهان مبارك را در آن چاه افکندند و آبش پس از شوری، شیرین شد.

نکته قابل توجّه اینکه: در سال نُهم هجری گروهی از منافقین مسجدی ساختند تا از آن به عنوان پایگاهی برضدّ اسلام و مسلمانان بهره گیرند، و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) درخواست کردند که آن

را افتتاح نماید و برای تبرّک در آن نماز بخواند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هم قول مساعد دادند که در فرصت مناسب چنین کند، ولی با نزول آیه شریفه " ...وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً وَکُفْراً... " نقشه منافقین آشکار شد، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور تخریب آن را صادر فرمود.

مسجد ذو قبلتین

بنابر مشهور در نیمه رجب یا شعبان سال دوم هجری، رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) به دعوت «اُمّ بِشْر» به میان قبیله بنی سالم در شمال غربی مدینه رفتند، و هنگام نماز ظهر دو رکعت نماز را طبق معمول به سوی بیت المقدّس خواندند. فرمان الهی مبنی بر روگرداندن به سوی کعبه نازل شد، و بقیه نماز را به طرف کعبه گزاردند، و از آن پس کعبه مکرّمه قبله دائمی مسلمانان شد. بدین مناسبت این مسجد را مسجد ذو قبلتین یا مسجد قبلتین نامیده اند. این مسجد در جانب غربی مسجد فتح، با فاصله کمی واقع شده است.

یکی از آیات کریمه ای که به این مناسبت نازل شد آیه کریمه: "قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ «ما تورا که صورتت را به سوی آسمان می گردانی می بینیم، اکنون تو را به قِبْلَهً تَرْضیها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَحَیْثُ ما سوی قبله ای که از آن خوشنود باشی می گردانیم، روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان، و هرجا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ» (بقره : ۱۴۴) می باشد.

سابقاً در این مسجد دو محراب، روبروی هم شمالی و جنوبی یکی به طرف کعبه و دیگری به طرف بیت المقدس قرار داشته، ولی متأسّفانه در سال های اخیر که مسجد را

تجدید بنا کرده اند، تنها جای یک محراب در آن باقی مانده، و آثار قبلی این حادثه بزرگ، محو شده است.

مستحب است در مسجد ذو قبلتین دو رکعت نماز تحیّت مسجد خوانده شود، و مناسب است بعد از آن این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ إِنَّ هذا مَسْجِدُ الْقِبْلَتَیْنِ، وَمُصَلّی نَبِیِّنا وَحَبیبِنا وَسَیِّدِنا مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ عَلی صَدْرِ نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ: " قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضیها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ " . اَللّهُمَّ کَما بَلَّغْتَنا فِی الدُّنْیا زِیارَتَهُ وَمَ آثِرَهُ الشَّریفَهَ، فَلا تُحْرِمْنا یا اَللهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ فَضْلِ شَفاعَهِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَاحْشُرْنا فِی زُمْرَتِهِ وَتَحْتَ لِوائِهِ، وَ أَمِتْنا عَلی مَحَبَّتِهِ وَسُنَّتِهِ، وَاسْقِنا مِنْ حَوْضِهِ الْمَوْرِدِ بِیَدِهِ الشَّریفَهِ، شَرْبَهً هَنیئَهً مَریئَهً لا نَظْمَأُ بَعْدَها أَبَداً، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ء قَدیرٌ».

مسجد فتح (مسجد احزاب)

در کنار رشته کوه سلع، چند مسجد کوچک است که موقعیّت جنگ احزاب (خندق) را نشان می دهد، و گفته می شود لشکر اسلام در این قسمت اردو زده بود. در همین محل بر فراز کوه، مسجدی بنا شده که معروف به مسجد فتح است، در سبب نامگذاری آن گفته شده: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در این مکان برای پیروزی مسلمانان دعا کرد، و خبر فتح و پیروزی لشکر اسلام در همین مکان به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) رسید. در همین جنگ بود که به دست توانای علیّ بن ابی طالب (علیهما السلام) ، عَمْرِو بْن عبدوُدّ عامری پهلوان نامی عرب کشته شد، و نوشته اند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در این هنگام فرمود: «ضَرْبَهُ

عَلِيّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ خَيْرٌ مِنْ عِبادَهِ الثَّقَلَيْنِ (بحار، ج ۳۹، ص ۲)

مستحب است بعد از خواندن دو رکعت نماز تحیّت مسجد، این دعا را بخوانی:

«یا صَرِیخَ الْمَکْرُوبِینَ، وَیا مُجِیبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّینَ، وَیا مُغِیْثَ الْمَهْمُومِینَ، إکْشِفْ عَنِّی ضُرِّی وَهَمِّی وَکَرْبِی وَغَمِّی، کَما کَشَفْتَ عَنْ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هَمَّهُ، وَکَفَیْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ،وَاکْفِنِی مااَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِالدُّنْیاوَالْاخِرَهِ، یاأَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

دعا در مسجد الاجابه

مسجد اجابه همان مسجد مباهله است که در روز بیست و چهارم ذی حجّه داستان مباهله رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) با نصارای نجران در آن مکان واقع شد.

در مسجد الإجابه پس از دو رکعت نماز تحیّت مسجد، این دعا را می خوانی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ صَبْرَ الشّاکِرِینَ لَکَ، وَعَمَلَ الْخائِفِینَ مِنْکَ، وَیَقِینَ الْعابِدِینَ لَکَ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ، وَأَنَا عَبْدُکَ الْبائِسُ الْفَقِیرُ، وَ أَنْتَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ، وَأَنَا الْعَبْدُ الذَّلِیلُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَامْنُنْ بِغِناکَ عَلی فَقْرِی، وَبِحِلْمِکَ عَلی جَهْلِی ، وَبِقُوَّتِکَ عَلی ضَعْفِی، یا قَوِیُّ یا عَزِیزُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد الْأَوْصِیاءِ الْمَرْضِیِّینَ، وَاکْفِنِی ما أَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

اسرار حج

منازل حج

سفر حج سفری است عرفانی و دارای سه منزل:

منزل اوّل «سِیر مِنَ الخَلقِ إلَی الحَق»: بریدن از ما سوی اللّه برای پیوند با خدا.

منزل دوّم «سِیر مِنَ الحَقِّ فِی الحَق»: ادامه و استمرار پیوند با خدا و سعی در تحکیم آن پیوند، تا نیل به مقام لقاء و عبودیّت.

منزل سوّم «سِیر مِنَ الحَقِّ إلَی الخَلق»: بازگشت به میان خلق و اجتماع به منظور هدایت، پس از کامل شدن و رسیدن به مقام عبودیت.

منزل اوّل: سیر من الخلق الی الحق

منزل اول

این منزل خود دارای مراتب و مقاماتی است:

توبه

توبه؛ مهم تر از همه مراتب، توبه است. معنـای توبه که منزلِ اوّل سـلوک است، رجوع از شـیطان هـا و طاغوت ها به سوی اللّه، رجـوع از خـوی انسـانی به نفس روحـانی، رجـوع از طـبیعت به سـوی روحـانیت نفس، رجـوع از هوا و هوس و نفس امّـاره به معنویت و فضائل و تـدارک گذشـته ها است که هیـچ حقّی از خدا و از خلق بر ذمّه او باقی نماند. و از میان مردم بیرون رود و احـدی از او ناراضـی نباشد جز شـیطان. به این ترتیب، حقیقت بنیادین مقام توبه، چیزی جُز «رو گرداندن» و «رو کردن» نیست، سالـک راه خـدا، از موانـع وصول به محبوب عبور کرده و رو گردان می شود و روی توجّه به جـانب حضـرت حق می آورد و تمام فکر و نظر خویش را به سوی او عزّوجلّ معطوف می دارد.

نقطه آغـاز در این رجوع، تفکّر در تبعـات و آثار وحشت انگیز گناهان و به این وسـیله، روشن کردن آتش نـدامت در سـینه و قلب است. و همین آتش پشـیمانی و در پی آن احساس نقص و کاستی و فرو ریختن است که برانگیزاننده سالک برای سلوک و نقطه عطف حرکت سالکانه او به سوی کمال و مایه تحوّل و دردمنـدی اوست. این است که توبه را بـدون تردیـد، باید آغاز زندگانی جدید، به شمار آورد.

یقظه

یقظه؛ معنای یقظه توجّه، آگاهی و بیداری است و در این سـفر عرفانی، یقظه به معنای توجّه به قدر و منزلت خانه خدا و حریم پاک اوست. توجّه به توفیقی که پروردگار عالم به بنده خویش عنایت کرده است. توجّه به این که در این مسافرت نباید کسی یا چیزی او را

مشغول کند. آگاهی از این که اگر حجّ مقبولی انجام دهد به هدف و مقصود از خلقت انسان (مقام لقاء و عبودیّت) خواهد رسید. توجّه به انجام «بایدها» و «ارزش ها»؛ یعنی واجبات و اجتناب از «نبایدها» و «ضدّ ارزش ها»؛ یعنی گناهان، و این که خداوند عمل گنهکاران را نمی پذیرد و قبولی تمامی اعمال وابسته به تقوا است:

اِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ)

همانا فقط و فقط، خداوند از پروا پیشگان می پذیرد.

و نیز توجّه و اهتمام به مستحبّات، به ویژه خدمت به همنوعان. و خلاصه آگاهی و توجّه به این که در این مسافرت روحانی، همانند هر حال دیگری، در محضر خداوند، پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین است:

(قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَری اللهُ عَمَلَکمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ)

بگو عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می بینند.

از این رو، بنیاد یقظه، بر محور توجّه و آگاهی است و این بیداری حیات آفرین است که سالك و مسافر کوی دوست را برای مراتب و مقامات پسین آماده می گرداند.

تخلیه

تخلیه؛ پس از مقام توبه و یقظه، باید در منزل اوّل به مرتبه «تخلیه» صعود کند. مقام تخلیه آن است که دل را یکسره از صفات زشت و ناپسند و رذائل اخلاقی، خالی کند و ریشه های هرز صفات رذیله نظیر؛ حسد، بخل، کبر، ریا، تملّق، شقاوت، جاه طلبی و ... را که مایه تیره بختی و سیه روزی آدمی است، به آتش اراده و عزم بر ترکِ این رذائل، بسوزاند و زقّوم رذیلت های زشت را از سرزمین قلب خود به دستِ همّت بَرکَند و آن را عرصه کشتِ گُل های با طراوت فضیلت های انسانی گرداند و بدین ترتیب از این مرتبه، به

مقام «تحلیه» پا بگذارد.

تحلیه

تحلیه؛ بنیادِ مرتبتِ «تحلیه»، آراستن دل به خصائص زیبا و فضائل عالیه نظیر؛ خیر خواهی، سخاوت، گشاده دستی، تواضع، اخلاص، صداقت، رأفت، زهد و آزادگی از همه تعلّقات و ... است. سالک راه دوست باید بکوشد تا خویشتن را به فضائل اخلاقی بیاراید و مهم تر از هر فضیلتی، ملکه خلوص و اخلاص در عمل است و در این صورت است که حجّ وی، حجّ ابراهیمی خواهد بود:

(اِنّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّمواتِ وَ الأَرْضَ حَنیفاً وَ ما اَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ)

من روی خویشتن به سوی آن کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید. من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.

اگر حاجیان و سالکان در این سفر عرفانی، نیّت خویش را خالص گردانند و هیچ یک از اغراض پست مادّی و دنیوی و حتّی اغراض اخروی را در این عمل شریف دخالت ندهند، بلکه توجّه خود را یکسره به جانب میزبان و «صاحب البیت» معطوف دارند و جز رضایت او را در نظر نیاورند:

(اِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلی)

مگر جستن خشنودی پروردگار والای خویش.

آنگاه محصول تلاش خود را در خشنودی دوست، نظاره خواهند کرد:

(وَ لَسَوفَ یَرْضَی)

و زود است که خشنود شود.

و چرا به این خشنودی دست نیابند؟ که رنگ خدا بهترین رنگ هاست:

(صِبْغَهَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَهً)

رنگ خدا، و چه رنگی از رنگ خدا بهتر است؟

البته این متاع گرانبها بعد از گذر از ریشه کن نمودن رذیله ریا و تظاهر، در مقام تخلیه به وسیله توجّه به عواقب سوء و نتایج شوم این رذیله است که به چنگ حاجیان می افتد، توجّه به این نکته

پراهمیّت که رنگ ریا و تظاهر، آدمی را تا سر حدّ شرک ساقط می کند:

(وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ النَّاسِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمایَعْمَلُونَ مُحیطٌ)

همانند آن کسان مباشید که سرمست غرور و برای خودنمایی از دیار خویش بیرون آمدند، دیگران را از راه خدا باز داشتند و خدا به هرکاری که می کنند، احاطه دارد.

تجلیه

تجلیه؛ سالک، پس از مقام تخلیه و تحلیه و مداومت و استمرار بر دو عنصر «عدالت» و «اخلاص»، می باید به وسیله ریاضات دینیّه به ویژه تداوم در تلاوت قرآن همراه با تفکّر در آن، دعا و تضرّع به درگاه خداوند متعال و توسّل و توجّه به پیشگاه اهل بیت بالأخصّ مصداق حاضر ولایت محمّدیّه، محوریّت عالم امکان، ولیّ اللّه الاعظم«ارواحنافداه» به مقام «تجلیه» صعود کند.

و حقیقت این مقام بالاتر از آن است که در تصوّر هر کس آید و این مرتبتی است که نصیب اولیای الهی می شود. در این مقام، قلب سالک به نور خدا منوّر می شود:

(وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشی بِهِ فِی النَّاسِ)

و نوری بر او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود.

تا در این سفر مبارک در سایه بان الطاف حق بتواند به مقام عبودیت نائل گردد و بدین ترتیب ارزش ها را از ضدّ ارزش ها و ارزشمندان را از دون قیمتان و پاکان را از ناپاکان و خواست های تعالی بخش خدا را از خواهش های ذلّت آفرین نفس و هوا و هوس، تمیز دهد:

(اِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً)

اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله ای برای جدایی حق از باطل قرار می دهد.

تجلّی انوار الهی با قلب سالک،

نه آن می کند که در گفت و شنود آوریم، تنها باید به آن مرتبت رسید تا طعم شیرین و روح افزای آن را چشید.

مجموع این مقامات پنج گانه منزل اوّل، در کلام بلند و ارجمند امام صادق جلوه گر و نمایان است:

«اِذا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَکَ لِلَّهِ مِنْ قَبْلِ عَزْمِکَ مِنْ کُلِّ شاغِلٍ وَ حَجْبِ کُلِّ حاجِبٍ وَ فَوِّضْ اُمُورَکَ کُلَّها اِلی خالِقِکَ وَ تَوَکَّلْ عَلَیْهِ فی جَمیعِ مایَظْهَرُ مِنْ حَرَکاتِکَ وَ سَکَناتِکَ، وَ سَلِّمْ لِقَضائِهِ وَ حُکْمِهِ وَ قَدَرِهِ وَ دَعِ الدُّنْیا وَ الراحَهَ وَ الْخَلْقَ وَ أخرج مِنْ حُقُوقٍ تَلْزِمُکَ مِنْ جِهَهِ الْمَخْلُوقینَ وَ لاتَعْتَمِدْ عَلی زادِکَ وَ راحِتِکَ وَ اَصْحابِکَ وَ قُوَّتِکَ وَ شَبابِکَ وَ مالِکَ، فَاِنَّ مَنِ ادَّعی رِضَا اللّهِ وَ اعْتَمِدَ عَلی شَیْ ءٍ صَیَّرَهُ عَلَیْهِ عَدُوّاً وَ وَبالاً لِیَعْلَمَ اَنَّهُ لَیْسَ لَهُ قُوَّهٌ وَ لاحیلَهٌ وَ لا لِأَحَدٍ اِلّا بِعِصْمَهِ اللّهِ تَعالی وَ تَوفیقِهِ وَ اسْتَعِدَّ اسْتِعْدادَ مَنْ لایَرجُو الرُّجُوعَ وَ اَحْسِنِ الصُّحْبَهَ وَ راعِ اَوقاتِ فَرائِضِ اللّهِ وَ سُنَنِ نَبِیِّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِه وَسَلَّم وَ مایَجِبُ عَلَیْکَ مِنَ الْأَدَبِ وَالْاِحْتِمالِ وَ الصَّبْرِ وَ الشُّکْرِ وَ الشَّفَقَهِ وَ السَّخاءِ وَ ایثارِ الزّادِ عَلی دَوامِ الْأَوقاتِ»

هرگاه خواستی حجّ به جای آوری، پس قلب خود را پیش از آغاز عمل از هرگونه مشغول کننده و مانع و حاجب، برای خدای متعال بر کنار کن و جریان امور خویش را به خداوند واگذار و در تمام حرکات و سکنات خود، خالق خویش را وکیل قرار ده و در برابر فرمان و حکم و تقدیر او، مطیع و تسلیم باش و دنیا و آسودگی و مردمان را رها کن و خود را از حقوق مردم خارج کن (تا مردم از توطلبکار

و ناراضی نباشند) و (در این راه) به زاد و توشه و یاران و توانایی و جوانی و ثروت خود اعتماد مکن؛ زیرا آن کس که دعوی مقام رضا و تسلیم الهی کند و با این حال به چیز دیگری اعتماد کند، خدا همان چیز را دشمن و موجب ضرر و وبال او می گرداند، تا او بفهمد و بداند که نه او و نه هیچکس را قدرت و تدبیری نیست مگر به عصمت و توفیق اعطا شده از جانب خداوند. و (در این سفر) به اندازه ای خود را آماده و مستعدّ کن که گویا امید مراجعت برای تو نیست و در مصاحبت و رفاقت و همراهی با دیگران، خوشرفتار و نیکو کردار باش و پیوسته اوقات، واجبات الهی و سنن رسول محمّدی را و آنچه بر تو واجب است از آداب عرفی و تحمّل و بردباری در برابر ناراحتی ها و ابتلائات و شکر نعمت های خداوندی و گشاده دستی و بخشش، مراعات نما.

از امام صادق در ادامه این روایت، بیانات گهرباری نقل شده است که در منازل بعدی از آن سود خواهیم جُست.

منزل دوّم: سیر من الحقّ فی الحق

منزل دوم

منزل دوّم مشتمل بر اعمالی است:

احرام

احرام؛ مقدّمه احرام، غسل احرام است. حقیقت این غسل، توبه و رجوع است:

«اِغْسِلْ بِماءِ التَّوبَهِ الْخالِصَهِ ذُنُوبَکَ وَ اَلْبِسْ کِسْوَهَ الصِّدْقِ وَ الصَّفاءِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْخُشُوعِ»

در مقام احرام، معاصی و گناهان سابق را به یاد آرید و آن را با آب توبه شستشو داده و آنگاه لباس صداقت و صفا و خضوع و ترس را به تن کنید.

احرام در حج؛ نظیر تکبیرهالاحرام در نماز است، همانگونه که نمازگزار به واسطه ی گفتن تکبیرهالاحرام باید تمام توجّهش به جانب معشوق باشد، و از ابتدای نماز تا انتهای آن، چیزی و کسی او را مشغول نکند، همچنین است احرام.

احرام؛ یعنی پشت کردن به دنیا و آنچه در دنیاست و رونمودن به خدا و رضایت خدا و اجابت امر خدا، چنانچه از امام صادق نقل شده است:

«أَحْرِمْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ یَمْنَعُکَ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ یَحْجُبُکَ عَنْ طاعَتِهِ»

مُحرم شو از هر چیزی که تو را از یاد خدا منع می کند و از بندگی او باز می دارد.

و نیز به هنگام احرام، می باید متذکّر مرگ و کفن و قبر شود که روزی با این هیأت، خدا را ملاقات خواهد کرد و در موقع گفتن لبّیک که تکمله مقام احرام است، توجّه به این که خداوند او را دعوت کرده است و او با این الفاظ، حضرتش را اجابت

می کند:

«وَ لَبَّ بِمَعْنی اِجابَه صافِیَه زاکِیَه لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فی دَعْوَتِکَ مُتَمَسِّکاً بِعُرْوَتِهِ الْوُثْقی»

و از تلبیّات خود، قصد کند پاسخ دادن خداوند را با نهایت صفای خاطر و خلوص نیّت، در حالی که به عروهالوثقای حق و به حقیقت ایمان، تمسّک می جوید.

طواف

طواف؛ طواف تشبّهی است به فرشتگانی که پیرامون

عرش خداوند دائم در طوافند:

(وَ تَرَی الْمَلائِکَهَ حافّینَ مِنْ حَولِ الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِم)

فرشتگان را می بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده اند و پروردگار خود را حمد می کنند.

همانگونه که طواف آن ملائکه در عرش، نشانه عشق آنها به خداوند است، طواف بنده نیز نشانه عشق بنده به خداست.

«طِفْ بِقَلْبِکَ مَعَ الْمَلائِکَهِ حَولَ الْعَرْشِ کَطَوافِکَ مَعَ الْمُسْلِمینَ بِنَفْسِکَ حَولَ الْبَیْتِ»

آن چنانکه جسمت پیرامون بیت خدا دور می زند، با قلب خود گرداگرد عرش خداوند طواف کن.

تکرار طواف به منظور پیدا شدن مقام تسلیم و عبودیّت است، و با حصول این مرتبه، دریده شدن حجاب ها و پس از آن آراسته شدن به زینت ذلّت و مسکنت در مقابل حق، تواضع و حلم در مقابل خلق، زهد، سخاوت و قناعت در برابر دنیا (مقام تخلیه و تحلیه) می باشد، در آن حال است که نور خدا در دل او جلوه گر می شود (مقام تجلیه) و راه های سلامتی یکی پس از دیگری برای او کشف می گردد و از ظلمت ها (ظلمت صفات رذیله، ظلمت نفس امّاره، ظلمت متابعت از طاغوت های انسی و جنّی، ظلمت هوا و هوس، ظلمت غم و اضطراب و...) به نور مطلق کشانده می شود و مورد عنایت خاصّ خداوند واقع می گردد که خواه ناخواه به مقام لقاء و فناء که همان انتهای صراط مستقیم است می رسد:

(قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ یَهْدی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ بِاِذْنِهِ وَ یَهْدیهِمْ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ)

قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خداوند هرکه را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن کتاب به راه های سلامت رهنمون

می شود، و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان می کند.

نماز طواف

نماز طواف؛ طواف کننده به واسطه طواف به مقام عبودیّت می رسد؛ پس باید نماز شکر به جای آورد. چون به واسطه رسیدن به مقام بندگی و تذلّل، معراج برای او واجب می شود، باید به نماز بایستد، زیرا معراج مؤمن همان نماز است؛ چراکه نماز مکالمه بین بنده و خداست و چون توسّل به اهل بیت در هر حال یک امر ضروری است، تشهّد و سلام های این نماز، به منزله مکالمه بین عبد و اهل بیت است و این توسّل با بیعتی که پس از این نماز به وسیله استلام حجر صورت می پذیرد، ادامه و استمرار می یابد. استلام حجرالاسود و بوسیدن آن به منزله تجدید میثاق و عهد با رسول گرامی اسلام است. امام صادق نیز فرموده اند که در هنگام استلام حجر این چنین گفته شود:

«أَمانَتی أَدَّیْتُها وَ میثاقی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لی بِالْمُوافاه»

امانتی را که به گردن من بود (حجّ) ادا نمودم و پیمان خود را بر عهده گرفتم، تا تو در روز جزا بر وفاداری من گواه باشی.

پس استلام حجر نیز یک میثاق قلبی است که جایگاه آن دل های حاجیان است و نیز تجسّم خضوع در برابر عزّت خداوند و نشانه رضایت به تقدیر اوست:

«وَ اسْتَلِمِ الْحَجَرَ رِضیً بِقِسْمَتِهِ وَ خُضُوعاً لِعِزَّتِهِ»

سعی بین صفا و مروه

سعی بین صفا و مروه؛ این عمل خاطره شیرینی است از پیامبر بزرگ خداوند که پروردگار عالم در قرآن او را به خُلَّت پذیرفته است:

(وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْراهیمَ خَلیلًا)

خدا ابراهیم را به دوستی خود انتخاب کرد.

پیامبری که مقام عبودیّت و تسلیم او را پروردگار عالم امضا کرده است:

(اِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أسْلِمْ قالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمینَ)

بخاطر بیاور هنگامی را که پروردگار به او

گفت: اسلام بیاور (و تسلیم در برابر حق باش. او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت) گفت: در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم.

سعی بین این دو کوه، تجسّم امیدواری زنی است که با امید به رحمت خداوند، در بیابان بی آب و علف برای به دست آوردن آبی برای کودکش در تکاپوست، و با تلاطم درونی، از صفا به مروه و از مروه به صفا می رود و به عبارت دیگر از صداقت به مروّت و مردانگی و از مردانگی به صداقت و صفا می رود و سرانجام با خلوصش از نظر برون به آب زمزم و از جنبه درون به آب حیات می رسد، و در اثر صبر و تحمّل و کوشش و استقامت، خانه خدا را آباد و نسل خود را به وجاهت می رساند، این خاطرات اگر چه تلخ، امّا شیرین است. تلخی اضطراب و تلاطم ممزوج به شیرینی جوشش و نزول رحمت.

شعف که مرتبه ای از عشق است، در حالی که با سوزندگی همراه می شود، لذّت آور است و در حالی که لذّت آور باشد، دل و سراپای عاشق را چون شمع می سوزاند. پس حاجیان باید در میان صفا و مروه درس عشق و ایثار و گذشتن از همه چیز برای خدا را از حضرت ابراهیم و یارانش بیاموزند:

(قَدْ کانَتْ لَکُمْ اُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فی اِبْراهیمَ وَ الَّذینَ مَعَهُ)

برای شما تأسّی نیکی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود داشت.

و از این رو آن کس که سعی بین صفا و مروه کند و هنوز روح خودیّت و منیّت، در او زنده باشد، به حقیقت سعی نرسیده است. اگر برابر برخی از روایات در

این مکان شیطان بر ابراهیم مجسّم گشته و حضرتش با سعی خود او را تعقیب کرده تا از ساحت مقدّس بیت اللّه دور سازد؛ پس حاجی سالک نیز با این عمل، حرکت ابراهیم خلیل را تکرار می کند و شیطان را از قلب خود که نه تنها خانه خدا که «عرش قدس الهی» است، می راند و با هروله کردن، از هوی و هوس خود فرار می کند و از قدرت و شخصیّت خود، تبرّی می جوید:

«وَ هَرْوِلْ هَرْوَلَةً هَرَباً مِنْ هَواكَ وَ تَبَرِّياً مِنْ جَميعِ حَولِكَ وَ قُوَّتِكَ»

و به این وسیله، روح و درون خود را برای لقاء و دیدار یار، پاك و پاکیزه و آماده می گرداند:

«وَ صَفِّ رُوحَكَ وَ سِرَّكَ لِلِقاءِ اللّهِ يَومَ تَلْقاهُ بِوُقُوفِكَ عَلَى الصَّفاء»

و با نفی صفات و شخصیّات کاذب و مجازی و ساختگی خویش، مردانه در مقابل صفات جلال و جمال پروردگارش، مقام بندگی و فقر و فنا برقرار می سازد:

«وَ كُنْ ذا مُرُوَّةٍ مِنَ اللّهِ تَقِياً أَوصافِكَ عِنْدَ الْمَرْوَه»

تقصیر

تقصیر؛ تقصیر توجّه از عالم ملکوت، به عالم ناسوت است. توجّه از لذّات روحی به سوی لذّات جسمی و توجّه از وحدت به کثرت است. تقصیر، تحلیل بعد از تحریم است؛ به این معنا که آنچه قبل از احرام برای مُحرم حلال نبود، اینک به واسطه احرام، طواف، نماز، سعی بین صفا و مروه و تقصیر، حلال شده است. تجلّی نور خدا، نظر به عالم ملکوت، لیاقت نیل به مراتب یقین و دیده بصیرت، که تماماً برای او حرام بود اینک حلال شده است؛ چرا که حاجیِ سالك، صفات شیطانی خود را تقصیر کرده است و مگر نه این که:

«لَو لا اَنَّ الشَّياطينَ

يَحُومُونَ عَلى قُلُوبِ بَنى آدَم لَنَظرُوا اِلى مَلَكوتِ السَّمواتِ وَ الْاَرْض»

اگر نبود آن که شیاطین بر دل های فرزندان آدم هجوم می برند، هرآینه دیده آنان به ملکوت آسمانها و زمین، روشن می گشت.

حرکت به سوی عرفات

حرکت به سوی عرفات؛ پس از توجّه به نفس و تمایلات؛ این بار توجّه به خداوند، توجّه به سرزمینی که جاذبه ملکوتی سراسر آن را فرا گرفته است، شتافتن به سوی جذب، جذب کهربائی یار، از دل های بیقرار. جذب «وجودِ واقعيِ» «وجود نما» را، جذب عاشق معشوق را، و به عبارت رساتر جذب خدا بنده را، و حبّذا بر این جذبه شیرین؛ «هَنيئاً لِاَرْبابِ النّعيمِ نَعيمُهُمْ».

عرفه؛ یعنی اعتراف بندگان در پیشگاه حق.

«وَ اعْتَرِفْ بِالْخَطايا بِعَرَفات»

و در عرفات به گناهان خویش اعتراف کن.

عرفه؛ یعنی کسب معرفت، معرفت مبدأ و معاد و تجدید عهد با توحید:

«وَ جَدِّدْ عَهْدَكَ عِنْدَاللَّهِ بِوَحْدانِيَّتِهِ»

و در عرفات، عهد خود به وحدانیت خداوند را نزد او تجدید کن.

معرفت نبوّت و ولایت، معرفت آفاق و انفس، معرفت ربط آنها با خدا، (ربط حادث با قدیم) معرفت قیّومیّت حقّ و فقر محض خلق، و به عبارت رساتر، معرفت به این که:

«لَيْسَ فِى الدّارِ غَيْرُهُ دَيّار»

در خانه، غیر از خدای، خانه نشینی نیست.

عرفه؛ یعنی دیاری که انسان سالک می تواند با توجّه و تضرّع و دعا و توسّل مخصوصاً به حضرت ولیّ عصر«ارواحنافداه» که در آن سرزمین حضور دارد و حاجیان همگی در محضر اویند به مرتبه بالای یقین برسد.

عرفه؛ جایگاه صعود از«علم الیقین» به «عین الیقین» و از «عین الیقین» به «حقّ الیقین» است. و آن کس که در عرفات نتواند به معرفت آنچه گفته آمد، نائل شود، در حقیقت عرفات نرفته است؛

کسی که از جاذبه خدا و نبوّت و ولایت که سراسر آن سرزمین پاک را فرا گرفته است بهره ای نبرد، در حقیقت عرفات او رفع تکلیفی بیش نبوده و او از محدوده فقه به سوی قلمرو بیکران «فقهِ فقه» خارج نگشته است.

حرکت به جانب مشعر

حرکت به جانب مشعر؛ مشعر نزد خداوند متعال، از درجه خاصّی برخوردار است، از این جهت در قرآن با صفت حرام و احترام از آن یاد می شود:

(فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوااللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِالْحَرامِ)

و هنگامی که از عرفات کوچ کردید، خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید.

چنانکه گاهِ منزل کردن در آن دیار، (بین الطّلوعین) نزد یار، برترین ساعات شبانه روز است و آنچه خداوند در قرآن در این مکان قدسی و در این زمان مقدّس خواسته است، ذکر خداست، با یاد خدا کسب شعور و کیاست و فطانت و دقّت و ظرافت نمودن، سرایت دادن ایمان از دل به تمام اعضا و مشاعر. مشعر به ما می آموزد آنچه از عرفه برداشت کرده ای در اینجا به واسطه یاد خدا در دل رسوخ ده، و از دل به چشم و گوش و زبان و تمامی اعضا جاری کن تا کلیه مشاعر، حیات دوباره ای پیدا کنند و به این وسیله از نردبان روح به سوی ملأ اعلی صعود کن:

«وَ اصْعِدْ بِرُوحِکَ اِلَی الْمَلَإِ الْأَعْلَی بِصُعُودِکَ اِلَی الْجَبَل»

و با صعود بر کوه مشعر، از نردبان روحت به سوی ملأ اعلی صعود کن.

از این رو، خدای را در این سرزمین با اطمینان برای نیل به مقام قرب می خواند:

«وَ تَقَرَّبْ اِلَی اللَّهِ ذا ثِقَهٍ بِمُزْدَلَفَه»

و هنگام وقوف در مشعر، به خداوند تقرّب جو، در حالی که به او

اطمینان می ورزی.

حرکت به سوی منا

حرکت به سوی منا؛ منا یعنی رجاء، نیکا که این نامِ گویا، در هاله ای از نور نهفته است.

منا؛ یعنی سرزمین امید، رحمت، مغفرت، فضل، کرامت، استجابت دعا، سعادت و خیر دنیا و آخرت. و چرا چنین نباشد؟! عاشق از معشوق پس از وصل چه می خواهد؟! توجّه، تلطّف و عنایت.

سالک، پس از گذشتن از عرفات و مشعر و رسیدن به مقام وصل، از مولی چه می خواهد؟ آنچه را که او به حق مستحقّ آن است:

«وَ لا تَتَمَنَّ ما لا یَحِلُّ لَکَ وَ لا تَسْتَحِقُّه»

و در هنگام وقوف در منا، آرزو مکن آنچه را که بر تو حلال نیست و تو استحقاق آن را نداری.

از اینرو می توان گفت بهترین لذّت ها در حجّ، لذّت امید بنده به خدا در منا است و شاید این که منا در میان همه اعمال مدّتش بیشتر است، برای همین باشد که امید و رجاء بنده، نزد خدا، بهترین عبادات و بالاترین مقامات است.

رمی جمرات

رمی جمرات؛ بنده ای که به مقام قرب رسیده است؛ از آنچه بیمناک است و باید بیمناک باشد، و آنچه باید همیشه با آن در ستیز باشد، طاغوت هاست. طاغوتِ درون، یعنی نفس امّاره و طاغوت برون، شیاطین جنّی و شیاطین انسی. سالک از قرآن آموخته است که طاغوت درون (نفس امّاره) خطرناک ترین طاغوت هاست:

(اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلّا ما رَحِمَ رَبّی)

نفس به بدی ها امر می کند، مگر آنچه را که پروردگارم رحم کند.

پس چون وارد منا می شود، اوّلین عملی که باید انجام دهد، رمی جمره عقبه است که شاید اشاره به طاغوت بزرگ؛ یعنی نفس امّاره باشد، رمی جمره عقبه، یعنی طرد نفس امّاره، یعنی پایمال کردن هوا و هوس:

«وَ ارْمِ

الشَّهَواتِ وَ الْخَساسَةَ وَ الدِّنائَةَ وَ الذَّميمَةَ عِنْدَ رَمْيِ الْجَمَرات»

و هنگام رمی جمرات، رمی کن خواهش های نفسانی و خست و پستی و دیگر صفات زشت را.

آنگاه اگر با رمی جمره عقبه پای بر نفس امّاره گذارد، قدم بعدی، مقام وصل و لقاء است؛ زیرا میان بنده و خدا یک قدم بیشتر فاصله نیست؛ اگر بنده از هوا و هوس گذشت و این گام بلند را طی کرد، گام بعدی گام عزم به سوی مقام لقاست. حاجیان در آن روزها که در وادی منا، رحل اقامت افکنده اند باید که رمی جمرات سه گانه کنند و این یعنی طرد طاغوت درون (نفس امّاره) و طاغوت برون از شیاطین جنّی (ابلیس و اعوان او) و شیاطین انسی (دشمنان دین و انسانیّت) ، از این رو رمی جمراتِ ثلاث، طرد همه طاغوت ها و اعلام جنگ و ستیز بی پایان با آنهاست.

ذبح و قربانی

ذبح قربانی؛ قربانی سنّتی است که تنها از تقوا پیشگان پذیرفته می شود:

(اِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ)

هنگامی که هر کدام (هابیل و قابیل) عملی برای تقرّب (به پروردگار) انجام دادند، پس از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد.

و آن رمز گذشت و فداکاری در راه محبوب و رمز محبّت و عشق است؛ چرا که به گاهِ قربانی نمودن، حاجیِ سالک حنجره هوای خویش و طمعش به مردمان را پاره می کند:

«وَ اذْبَحْ حَنْجَرَتَیِ الْهَوی وَ الطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبیحَه»

قربانی در منا زنده کردن خاطره بزرگ حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل نیز هست، آنگاه که از سوی محبوب خطاب به ابراهیم امر آمد که جوانت را در منا ذبح کن و آن حضرت امر

محبوب را به فرزندش اسماعیل گوشزد کرد و او با کمال رغبت پذیرفت:

(یَا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ)

پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن.

و هر دو با کمال شوق و عشق، تا سر حدّ ذبح جلو رفتند، و آنگاه از سوی محبوب ندا آمد که از امتحان پیروز به در آمدید:

(قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا)

آنچه را در خواب مأموریت یافتی، انجام دادی.

حلق یا تقصیر

حَلْق یا تقصیر؛ تراشیدن سر یا اصلاح سر و صورت یعنی تراشیدن باقی مانده کدورت ها، رذالت ها و اصلاح دل از زنگار منیّت ها و خودیّت ها؛ زیرا سالک هر چه خود سازی کند، باز باید بداند که ریشه های رذالت تا عمق جان وی را فرا گرفته است. از این رو، پس از تراشیدن سر یا اصلاح سر و صورت، که رمز ریشه کن کردن صفات رذیله است، اگر حاجی سالک از منزل تخلیه نگذشته باشد، باید بداند که در این امتحان الهی پیروز نگشته است، گرچه رفع تکلیف از او شده باشد. در باب تقصیر، پیش از این سخن گفتیم.

طواف نسا

طواف نساء؛ به واسطه حلق یا تقصیر، آنچه برای حاجی حرام بوده حلال می شود، جز بوی خوش و تمتّع از غریزه جنسی، و تحلیل این دو متوقّف بر آن است که از منا به سوی خانه خدا باز گردد و طواف و نماز طواف و سعی بین صفا و مروه و در پایان طوافی به نام طواف نساء به جای آورد، آنگاه بوی خوش و تمتّع از غریزه جنسی نیز بر او حلال می شود و شاید رمز آن این است که سالک هر چه از نظر مقام و منزلت بالا باشد و به مقام تجلیه و لقاء نیز رسیده باشد، تسلّط او بر غریزه جنسی، احتیاج به مقام بالاتر و عنایت افزونتر دارد:

(وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَو لا اَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ)

آن زن قصد یوسف را کرد، و او نیز اگر برهان پروردگار را نمی دید، قصد وی را می نمود.

یوسف صدّیق که در امتحانات الهی یکی پس از دیگری کسب توفیق نمود، در برابر غریزه جنسی،

احساس ناتوانی می کند و می گوید: این خدا بود که مرا نجات داد نه خودم، و اگر او نبود در امتحان باز مانده بودم.

(وَ الّا تَصْرِفْ عَنّی کَیْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَیْهِنَّ وَ اَکُنْ مِنَ الْجاهِلینَ)

و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازنگردانی، قلب من به آنها متمایل می گردد و از جاهلان خواهم بود.

بنابراین طواف نساء درس آموزنده ای است برای همه سالکان و به ویژه جوانان.

زیارت مدینه

زیارت مدینه؛ پس از اتمام اعمال و مراحل حج، تشرّف به مدینه منوّره و زیارت مرقد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه واله) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) و ائمه بقیع مکمّل اعمال سالکان، است و حجّ بدون زیارت آنان، ناقص و نظیر تمسّک به قرآن منهای ولایت است؛ از این جهت در روایات اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده که زیارت مدینه منوّره، اتمام حجّ است.

در قرآن شریف از توسّل به اهل بیت (علیهم السلام) با عنوان «اِبْتِغاءُ الْوَسیلَهِ اِلَی اللَّهِ تَعالی» یاد شده است:

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا اِلَیْهِ الْوَسیلَهَ «ای کسانی که ایمان آورده اید، پرهیزکاری پیشه کنید و وسیله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمایید.»

و از برترین توسّلات، دعا و استغفار در مراقد و مزارات مطهّر آنان است، که در حقیقت دعا و استغفار در محضر آنهاست و از موارد ویژه استجابت دعا و آمرزش گناهان، عرض و انجام این اعمال در محضر منوّر آن حضرات است.

وَ لَو اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَحیماً

«و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند) به نزد

تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

و از این جهت در روایات اهل بیت (علیهم السلام) سفارش بسیاری بر زیارت قبور اهل بیت شده است؛ از جمله حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمودند: «هر کس سه روز حضرت رسول (صلی الله علیه واله) را زیارت کند، بهشت برای او واجب می شود.»

و نیز در روایتی از حضرت رضا (علیه السلام) می خوانیم: «زیارت حضرت رسول، زیارت خداست.» و یا در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «برای هر امام بر ذمّه ی پیروانش، عهدی است و به تحقیق، زیارت قبور آن امامان، از نهایت وفاداری شیعیان بدان عهد است، پس هر آن کس که ائمه (علیهم السلام) را در حالی که راغب در زیارت آنان باشد زیارت کند، آن امامان، در روز جزا شافعان وی خواهند بود.»

مراعات چند نکته

مراعات چند چیز برای زائرانی که به این توفیق عظیم رسیده اند، ضروری و لازم است:

۱) توجّه به این نکته که در مدینه ی منوره، در محضر ائمه ی اطهار (علیهم السلام) هستند، و گفتار، کردار، افکار و نیّات آنها در محضر آنهاست؛

قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ

«بگو عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می بینند.»

از این جهت باید با دلی پاک و ضمیری خالص و با ادب در گفتار و کردار و پس از اجازه خواستن، وارد حرم مطهّر شوند؛

يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ اِلاّ اَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ

«ای کسانیکه ایمان آورده اید! وارد خانه های پیامبر نشوید مگر با اجازه»

و شاید حتّی بلند خواندن

زیارت در آنجا سزاوار نباشد چه رسد به گفتگو با دیگران؛

لا تَرْفَعُوا اَصْواتَکُمْ فَوقَ صَوتِ النَّبِیّ

«صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید.»

و ادب در ایستادن و نشستن باید مراعات شود؛ نظیر کسی که در محضر آنها می نشیند.

این آداب از آنروست که رسول اکرم و ائمه (علیهم السلام) اصدق مصادیق انسان کاملند و انسان کامل همواره زنده و شاهد است و از اینرو در محضر انور آنان به هنگام اذن دخول می خوانیم:

«وَ اَعْلَمُ اَنَّ رَسُولَکَ وَ خُلَفائَکَ علیهم السلام اَحْیاءٌ عِنْدَکَ یُرْزَقُونَ، یَرَونَ مَقامی وَ یَسْمَعُونَ کَلامی وَ یَرُدُّونَ سَلامی وَ اَنَّکَ حَجَبْتَ عَنْ سَمْعی کَلامَهُمْ وَ فَتَحْتَ بابَ فَهْمی بِلَذیذِ مُناجاتِهِمْ ...»

« و من یقین دارم که رسول و خلفای تو در نزد تو زنده اند و روزی داده می شوند، مقام مرا می نگرند و کلام مرا می شنوند و سلام مرا پاسخ می دهند و اینک تو بر گوش من از کلام آنان پرده افکنده ای ولی باب التذاذ از مناجات با آنان را بر رویم گشوده ای...»

۲) آمادگی برای رفتن به حرم، برای گرفتن فیض؛ به عبارت دیگر آمادگی برای وصل، چنانکه از علّامه مجلسی نقل شده است که پس از تشرّف به نجف اشرف، پیش از زیارت قبر مطهّر امیر مؤمنان (علیه السلام) ، برای آمادگی، روزها را در وادی السلام نجف در مقام قائم و شب ها را در رواق مطهّر حرم، به ریاضت مشغول شده و پس از مدّتی با آمادگی به زیارت قبر مطهّر نائل گشته است.

۳) توجّه به این که گناه مخصوصاً حقّ الناس موجب دل آزردگی اهل بیت (علیهم السلام) است و این مضمون که هر گونه ستم به شیعیان ما در

حکم ظلم به ماست، به صورت متواتر در روایات وارد شده است.

جهت خشنود ساختن اهل بیت (علیهم السلام) به واسطه ی تصمیم جدّی بر این که تا بتواند کمک و اعانت به همنوعان و بویژه شیعیان را ترک نکند و تصمیم جدّی بر این که ظلم و اجحاف به دوستان آنها نداشته باشد و با این توبه و تصمیم وارد حرم شود.

۴) همّت او در زیارات بلند باشد، فقط به خواستن حوائج دنیوی یا اخروی اکتفا نکند، بلکه اینگونه حوائج را به خود آنها واگذارد، «عِلْمُهُمْ بِحالِنا حَسْبُنا مِنْ سُؤالِنا» بلکه همّت او این باشد که از نور آنها منوّر شود، از ولایت تکوینی آنها در جهت عروج استفاده کند؛ زیرا کسی می تواند به مقام فنا و لقاء برسد که دارای چند چیز باشد؛ بُراق برای عروج، زاد و راحله برای راه، راهنما برای گم نشدن و رسیدن به مطلوب، و نور برای استفاده کردن از آن در ظلمت ها.

براق این راه برای انسان، بُعد ناسوتی اوست که به آن جسم می گویند. لذا قرآن برای تقویت این براق سفارش کرده است؛

وَ ابْتَغِ فیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا

« در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره ات را از دنیا فراموش نکن.»

زاد و راحله؛ تقوا و روح خدا ترسی است که از دیدگاه قرآن بهترین توشه است:

وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی

«زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه،

پرهیزکاری است.»

و نور این راه، که انسان را از ظلمت ها نجات می دهد، قرآن است:

قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبینٌ

«از طرف خدا

نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.»

و راهنما، اهل بیت (علیهم السلام) هستند که بدون آنها هیچ موجودی به کمال نخواهد رسید و هیچ انسانی به مقام وصل نائل نخواهد شد.

و در طریق سیر و سلوک نیز افرادی که از این راهنما استفاده نکردند، یا به آن اهمیت ندادند، و به آن متوسل نشدند، به جای وصل، برای آنها قطع حاصل شد و به جای هدایت، در ظلماتِ ضلالت گرفتار شدند و از نظر قرآن شریف، اهلبیت (علیهم السلام) و در زمان ما قطب عالم امکان و محور عالم وجود و واسطه ی بین غیب و شهود حضرت حجّه بن الحسن المهدی الموعود (ارواحنالتراب مقدمه الفداء) هدایت این راه را به عهده دارند؛

وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا

«و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کردند.»

بنابراین، توسّل هم یک امر لازم است و بهترین توسّلات زیارت قبور مطهّر آنهاست

منزل سوّم: سیر من الحقّ الی الخلق

این منزل با بازگشت از مکّه و مدینه به وطن آغاز می گردد و در این منزل مسئولیت، مشکل تر از منزل اوّل و دوّم است؛ زیرا در این منزل وظیفه سالک، وظیفه پیامبران الهی است؛ چرا که حاجیان سالک، اینک باید به تبلیغ رسالت های الهی در میان دیگر مردمان بپردازند و این، عین وظیفه انبیاء است:

(أَلَّذینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ)

(پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت های الهی می کردند.

در منزل اوّل و دوّم «خودسازی» بود و در این منزل «دیگرسازی» است. دیگرسازی گرچه متوقّف بر خودسازی است، امّا به اندازه ای مشکل است که پیامبر گرامی فرمودند:

«شَیَّبَتْنی سُورَهُ هُود لِمَکانِ قَولِه: فَاسْتَقِمْ کَما اُمِرْتَ وَ مَنْ مَعَکَ»

سوره هود مرا پیر کرد؛ چرا که در این سوره

آمده است تو و «یارانت» باید استقامت کنید.

خودسازی (فَاسْتَقِمْ کَما اُمِرْتَ) در سوره شوری نیز آمده است، ولی آنچه ریش و محاسن پیامبر را سفید کرد، دیگرسازی (وَ مَنْ مَعَکَ) است.

حاجی سالک پس از بازگشت از مکّه و مدینه، باید آنچه از آنجا به سوغات آورده است (خودسازی) عملاً به دیگران تزریق کند، گفتار و کردار و روش و منش او سرمشق برای دیگران باشد و این بهترین هدیه او برای دیگران است.

حاجی سالک باید با اهتمامش به فرائض دینی و به ویژه نماز، آن هم در مسجد با جماعت، اهمیّت این عبادت بزرگ را به دیگران بفهماند. آن حاجی که در وقت نماز غفلت از نماز دارد و مشغول امور دنیا است، قطعاً از حجّ بهره ای نبرده است و قرآن با وی به خطاب عتاب آمیز، سخن می گوید:

(فَوَیْلٌ لِلْمُصَلّینَ الَّذینَ هُمْ عَنْ صَلوتِهِمْ ساهُون)

پس وای بر نمازگزارانی که نماز خود را به دست فراموشی می سپارند.

و نیز آن حاجی که پس از حجّ، تارک خمس و زکات باشد، نه فقط حاجی نیست، بلکه از نظر قرآن، هم مشرک است و هم کافر:

(وَ وَیْلٌ لِلْمُشْرِکینَ الَّذینَ لایُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ کافِرُونَ)

وای بر مشرکان، همانها که زکات را ادا نمی کنند و آخرت را منکرند.

و همچنین بانوان حجّ گزارنده، پس از بازگشت از حج، باید در حجاب، اسوه و الگوی دیگران واقع گردند.

مرد و زن حاجی باید اخلاق اسلامی را در خانه و در میان مردم عملاً تبلیغ کنند و عفو و گذشت و ایثار و فداکاری، شعار آنها باشد و به دیگران روش «دیگرگرایی» را که در قرآن بدان سفارش

اکید شده است، بیاموزند:

(لِيُنْفِقْ ذُوسَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِق مِمَّا آتاهُ اللَّهُ)

آنها که امکانات وسیعی دارند، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدستند از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نمایند.

به راستی که این منزل سوّم، بسیار مشکل است، ولی پاداش آن نیز به همان اندازه بالاست:

(مَنْ اَحْياها فَكَأَنّما اَحْيَا النَّاسَ جَميعاً)

و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.

از این رو، سالک پس از طی منزل اوّل و دوّم، نکته ای را که باید در منزل سوّم در نظر داشته باشد، آن است که اینک حساب وی در نزد خدا و اهل بیت و نیز دیگر مردمان، غیر از حساب عموم مردم است و با چشم دیگری نگریسته می شود.

حضرت آدم ترک اولائی بیش نکرد، ولی چون از خواص بود و چون آن ترک اولی سزاوار روح مقدّس وی نبود، با خطاب عتاب آمیزی سقوط کرد:

(اِهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ)

از آن مقام عالی (بهشت) به این مقام دانی (دنیا) همگی (به زمین) فرود آئید، در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود.

و نیز حضرت یوسف صدّیق با آن مقام و منزلت، برای آن که در زندان متوسّل به غیر از خدا شد، قریب ده سال زندان او ادامه یافت:

(فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنينَ)

چند سال در زندان باقی ماند.

پس اگر سالکِ حجّ گزارده به وسیله عمل ناروایش، ابّهت حجّ را در میان مردم بی رنگ یا کم رنگ کند، گناه او به اندازه ای بزرگ است که معلوم نیست موفّق به توبه شود.

قرآن در مورد چنین حاجی و

زائری می فرماید او نظیر کسی است که همه مردم جهان را کشته باشد:

(مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ اَو فَسادٍ فِی الْاَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمیعاً)

هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان ها را کشته باشد.

این است که امیرمؤمنان حجّ را «آزمونی بزرگ و امتحانی سخت و آزمایشی روشنگر و پاکسازی رسا و خالص کننده» می شمارد.

و حضرت صادق پس از برشمردن اسرار حجّ که ما در ضمن مطالب گذشته از آن استفاده جستیم می فرماید:

«وَ اسْتَقِمْ عَلی شُرُوطِ حَجِّکَ هذا وَ وَفاءِ عَهْدِکَ الَّذی عاهَدْتَ بِهِ مَعَ رَبِّکَ وَ اَوجَبْتَهُ اِلی یَومِ الْقیامَه»

پس از حج گزاردن، بر اسرار و مراتب و منازل آن که در سفر سلوکی ات، به چنگ آورده ای، و نیز بر وفای عهدی که در آن سفر روحانی و عرفانی با خدای خود، برقرار کرده ای، استقامت پیشه کن و تا روز قیامت بر آنها پایدار باش.

والسلام علی عبادالله الصالحین

فرهنگ واژگان حج

مقدمه

فرهنگ اصطلاحات حج

گردآوری: محمّد یوسف حریری

بسم الله الرحمن الرحیم

حج عبادتی مقدس است و مکه و مدینه هم مقدس ترین دیار جهان، و آرزوی هر مسلمانی انجام حج است و زیارت این دو مهبط وحی الهی. این کتاب با این هدف و امید که بتواند اطلاعات عمومی مختصری را در اختیار علاقه مندان و زائران «بیت الله» قرار دهد، مدون شده است، با این تذکار که در مسائل فقهی ضمانت عملی ندارد. با مسئلت توفیقِ زیارت مقبول از درگاه الهی برای همه آرزومندان.ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا أو أخطانا تقدیم به پدر و مادرم، هستی دهندگان زندگی ام و همسرم، همراه و همسفر زندگی

ام

ا

ائمه بقیع

چهار امام معصوم (امام دوم، چهارم، پنجم و ششم) مدفون در مدینه در قبرستان تاریخی بقیع.

آبار علی

نام دیگر منطقه (ک) مسجد شجره.

اباطع

(اَ طِ) شهرت قریشیان ابطحی که در داخل دره مکه مکان داشتند. (مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۲۰) .

ابراج شهداء

اَ) شهرت برج (ساختمان) هایی است در شهر مکه جهت سکونت زائران واقع در منطقه () شهدای فخ.

ابطح

(اَ طَ) جایی است بین مکه و منی و مسافت آن از هر دو به یک اندازه است و شاید به منی نزدیک تر است و از این جهت به مکه و منی هر دو نسبت داده می شود. (لغت نامه) .

ابطحی

اهل مکه را می گفتند، منسوب به (ک) ابطح.

ابوا

(اَ) منطقه و زیارتگاهی است بین مکه و مدینه. این جا:

۱. محل ولادت حضرت امام کاظم (علیه السلام) است.

۲. محل دفن حضرت آمنه مادر رسول الله است (به نظر بیشتر مورخین) . نوشته اند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال حدیبیه در گذر از ابواء قبر مادرش را زیارت کرد و آن را مرمت نمود و بر سر مزار مادر گریست و مسلمین هم گریستند.

۳. محل وفات و دفن عبدالرحمن بن حسن مجتبی است که همراه امام حسین (علیه السلام) به حج مشرف می شد.

۴. محل وقوع غزوه ابواء است که طبق نقل، نخستین غزوه ای است که در صـفر سال دوم هجری رخ داد، اما کار بـدون جنگ به صلح انجامید. پرچمدار این غزوه حضرت حمزه سیدالشهداء بود.

نیروی مسلمین را دویست تن و شمار دشمن را نامعلوم ذکر کرده اند.

ابوقبیس

(ک) کوه ابوقبیس.

ابیار علی

(اَ) نام دیگر منطقه (ک) مسجد شجره.

اتمام حج

افعال حج را بدون خلل ونقص به جای آوردن. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) .

اتمو الصف الاول فالاول (اَ تِ مُّ صَّ فَّ لْ اَ وَّ لْ فَ لْ اَ وَّ لْ) .

امـام جمـاعت اهـل سـنت قبـل از گفتن تکبیره الاـحرام. با این جمله و جملات دیگر نظیر «سـدوا الخلل» و «سووا صـفوفکم» و «اسـتووا» نمازگزاران را به تسویه صـفوف و منظم ایسـتادن در صف دعوت می کنـد. اگر در صف های جلو جای خالی وجود دارد، در صف بعد نایستید. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۶۵) .

اثبره

(اَ بَ رَ) جمع ثبیر. عمـده کوه های بزرگ مکه را گوینـد. از جمله انـد: ثبیر غینا (که بلندترین این ثبیرهاست) ، ثبیر الزنج، ثبیر الخضراء، ثبیرا التصح، ثبیر احدب. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۹۱ به بعد) .

اثرب

اَ رِ) نام دیگری از یثرب (مدینه) است (لغت نامه،میقات حج، ش ۵، ص ۹۱) .

اجازه

(اِ زِ) نامی برای انتقال سریع از عرفه به مزدلفه در (ک) حج جاهلی.

اجزی صوفه

نوعی اجازه گرفتن برای شروع (ک) حج جاهلی.

اجیاد

(اَ) یا «جیاد» در تلفظ گویش های عامیانه به دو دره از دره های مکه اطلاق می شود؛ یکی از جنوب امتدا یافته به سمت شمال می رود و دیگری از کوه اعرف در شرق آمده و سپس روبه روی مسجد الحرام از سمت جنوب به یکدیگر می پیوندد. این دره ها امروزه با پدید آمدن و گسترش محلات متعدد شهری، مسکونی شده است. (میقات حج، ش ۱۳، ص ۱۵۱) .

احجاج

(اِ) به حج فرستادن (لغت نامه، فرهنگ جامع) .

احجار الزیت

(اَ رُ زَّ) محلی است در مدینه در ضلع شرقی کوه سلع و موضع نماز استسقاء است.

این جا مدفن قیامگر علوی از نوادگان امام مجتبی (علیه السلام) محمدبن عبدالله مشهور به نفس زکیه (متولد ۱۰۰ متوفی ۱۴۵ هجری) است. با سرکوبی علویان توسط عباسیان، نفس زکیه در زمان منصور به سال ۱۴۵ هجری به همراه عده ای از سادات و بزرگان در مدینه قیام نمود و اهل مدینه با وی بیعت کردند، اما در برخورد با عیسی بن موسی در «احجارالزیت» به شهادت رسید. لقب نفس زکیه را براساس خبری از رسول الله می دانند که فرمود: نفس زکیه از فرزندانم در احجارالزیت کشته می شود.

احجار المراء

(اَ رُ لْ مِ) (۱) قبا که در خارج مدینه منوره است (لغت نامه)

جایی است در مکه، در حدیث آمده است: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در محل احجارالمراء جبرئیل را دیدار کرد. به نقلی دیگر احجارالمراء در قبا، از توابع مدینه، قرار دارد. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۲) .

احد

(اُ حُ) منطقه ای است در شمال مدینه (که امروزه به علت گسترش محلات شهری تقریباً متصل به مدینه شده است) این جا محل رویداد غزوه احد و مدفن شهدای این نبرد است.

کوه احد

کوهی است از دیگر کوه ها به مدینه نزدیک تر و کوهی است مستقل از دیگر کوه ها و طولانی ترین کوه در شبه جزیره عربستان است و احادیث متعددی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در فضل آن نقل شده است. (ک) کوه احد.

غزوه احد: در پانزدهم شوال سال سوم هجری در دامنه کوه احد غزوه احد اتفاق افتاد. هفتصد (یا هزار) مسلمان در مصاف با

سه (یاپنج) هزار کافر قریشی به سرکردگی ابوسفیان و صفوان بن امیه ابتدا آنها را گریزاندند و با این فتح ابتدایی عده ای از محافظان پنجاه (یا صد) نفری تنگه پشت سر مسلمین برخلاف فرمان رسول الله برای کسب غنایم جایگاه خود را ترک کردند. با این ترک سنگر، سواران کمین کرده قریش به فرماندهی خالد بن ولید با هجوم به باقی مانده محافظان تنگه و کشتن آنها از پشت سر به مسلمین حمله آوردند و آنها را پراکنده ساختند. در این موقعیت حضرت خود به نبرد پرداختند و با یاری پسر عمش حضرت علی (علیه السلام) و تنی چند از اصحاب، سپاه اسلام را از نابودی نجات دادند و کفار ناموفق درکشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به مکه بازگشتند.

قبرستان احد: محاذات کوه احد، مدفن حضرت حمزه سیدالشهداء و دیگر مجاهدانی است که در غزوه احد به شهادت رسیدند. این جا به «مقبره الشهداء» و یا «قبورالشهداء» معروف است. مدفن

مقـدس آن حضـرت قبه و بارگـاهی داشت که در سال ۵۷۰ (یا ۵۹۰) هجری توسط مادر ناصـرالدین بالله عباسـی ساخته شد و سلطان اشـرف قایتبای از ممالیک مصـر (در اواخر قرن نهم) آن را تعمیر کرد و توسـعه داد و نیز در زمان حکومت عبـدالمجید عثمانی مرمت شـد. اما وهابیون آن را (ماننـد دیگر زیارتگاه های مـدینه) تخریب کردنـد و قبر آن حضـرت و سایر شـهدا را با زمین مسطح ساختند و سرانجام برای عدم دسترسی زائران به آن مزادهای شریف، در سال ۱۳۸۳

۱. مِ (لغت نامه) مَ (میقات حج، ش ۳۶ ص ۱۱۲) .

هجری قمری دور تـا دور «مقـابر شـهدای احـد» را به صورت صـحن مسـتطیل با دیواری سـیمانی و درب و پنجره های فولادی محصور ساختند. (درب این صحن تا سال های اخیر بر روی زائران گشوده بود، ولی از سال ۱۳۹۶ قمری در موسم حج مانع از ورود زائران به محوطه مزار شهدای احد می شوند) .

در وسط این قبرستان صورت سه قبر مشخص است که مرقد مطهر حضرت حمزه (در قسمت شرقی) و مزار عبدالله بن جحش و مصـعب بن عمیر (در قسـمت غرب) می باشد، و در ضـلع شـمالی قبر حضـرت حمزه، محوطه گود مربع شـکلی وجود دارد که سایر شهدا مدفونند.

زیارت شـهدای احد: درباره فضـیلت زیارت شهدای احد احادیث فراوانی نقل شده است؛ از جمله روایت شده که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: هر کس مرا زیارت کند و عمویم را زیارت نکند بر من جفاکرده است. و روایت است که آن حضرت فرمان دادند تا قبر آن حضرت زیارت شود و خود به زیارت

آن جناب و سایر شهدا می رفتند. حضرت فاطمه (علیها السلام) نیز برای زیارت به احد می رفتند. زیارت شهدای احد در روزهای دوشنبه و پنجشنبه مستحب ذکر شده است.

مساجد احد: در این منطقه مساجد چندی وجود دارد، چون: مسجد حمزه، مسجد جبل احد (مسجد فسح) ، مسجد جبل عینین (مسجد جبل الرماه) ، مسجد ثنایا (قبه الثنایا) ، مسجد الدرع (مسجد الشیخین مسجد البدائع) ، مسجد المصرع (مسجد الوادی مسجد العسکر) ، مسجد المستراح (مسجد استراحت) .

احرام

(اِ) در لغت به معنی منع است و در اصطلاح عبارت است از آهنگ حج نمودن، به حرم در آمدن، دو پارچه نادوخته (احرامی) ، حرام کردن اموری در مراسم حج.

احرام اولین عمل از واجبات حج (و عمره) است که از ارکان می باشد و با بیرون آمدن از لباس معمولی و در برکردن لباس احرامی و حرام شدن اموری بر مکلف (محرم) ضمن انجام آدابی صورت می گیرد. حالتی است که مکلف حج در آن ملتزم به ترک محرمات و حفظ آداب آن است.

واجبات احرام:

احرامی پوشیدن.

نیت احرام (حج عمره) نمودن.

ذکر تلبیه (لبیک) را گفتن.

مکان احرام: در بر کردن احرامی (لباس احرام) باید در میقات صورت گیرد و میقات (مکان احرام بستن) با توجه به نقطه ورود به حرم و با توجه به نوع عبادت (حج یا عمره) متعدد و متفاوت است و این مکان ها در:

۱. عمره تمتع عبارتند از: یلملم، وادی عقیق، قرن المنازل، ذوالحلیفه (مسجد شجره) ، جحفه، محاذی ادنی الحل، فخ (برای کودکان) .

۲. حج تمتع عبارت است از مکه با افضلیت مسجدالحرام (در مقام ابراهیم، حجر اسماعیل زیر ناودان طلا) .

۳. عمره

مفرده، همـان میقـات هـای عمره، تمتع است، و در مورد انجام عمره مفرده از داخل مکه میقات ها عبارتنـد از: تنعیم، حـدیبیه، جعرانه، اضأه لبن، وادی نحله، وادی عرفه، ادنی الحل.

زمان احرام: ۱. عمره تمتع طول ماه های شوال و ذی قعده و نُه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است.

۲. حج طول ماه های شوال و ذی قعده و نُه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است (در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است) .

۳. عمره مفرده طول ایام سال است، بجز ایام اختصاصی حج.

لبـاس احرام: احرام (احرامی) مجـازاً نـام دو قطعه جـامه است که زائران خانه خـدا جهت اجرای مراسم حـج (و عمره) برتن می کننـد. و اسـتفاده از لباس احرام اختصاصاً برای مردان است. آنها بایـد کلیه لباس های معمولی خود را از تن در آورنـد و لباس احرام (احرامی) بر تن نمایند. این لباس متشـکل از دو تکه پارچه است که یکی به صورت «ازار» (مانند لنگ به کمر بسته شده و) از نـاف تا زانو را می پوشانـد و دیگری به صورت «ردا» که (به دوش افکنـده می شـده و کتف را در بر می گیرد و) شانه و بازو را پوشش می دهد (و استفاده بیش از دو قطعه پارچه احرامی و تبدیل آن را جایز دانسته اند) اما در مورد زنان همان لباس معمولشان، احرام به حساب می آید اگر چه به زعم بعضـی از فقها و مراجع تقلید خانم ها باید لباس احرام را بپوشـند و پس از نیت و تلبیه مجازند آن را در آورند و با همان لباس معمول

خودشان باشند.

واجبات احرام:

طاهر بودن.

غصبی نبودن.

ندوخته بودن.

بافته بودن.

بدن نما نبودن.

گره خورده نبودن.

از حلال تهیه شدن.

از طلا و ابریشم خالص و اجزای حیوان حرام گوشت نبودن.

مستحبات احرامی:

فراخ بودن.

سفید بودن.

بلند تا ساق بودن.

پنبه ای (خالص) بودن.

مکروهات احرامی:

چرک بودن.

سیاه و رنگی (غیر از سبز) بودن.

راه راه (رنگی) بودن (برای مردان) .

از پارچه با تار و پود ابریشم بودن.

محرمات احرام:

یا «محرمات محرم»، «تروک محرمه»، «تروک احرام»، «محظورات احرام» اموری هستند که بر محرم (شخص احرام بسته) حرام بوده و باید ترک شوند (۱) و لذا ارتکاب عمدی اکثر این محرمات موجب کفاره است و ارتکاب برخی از آنها موجب ابطال حج است (و ارتکاب برخی نیز نه کفاره دارد و نه مبطل حج است و اما تعداد و شماره تروک (محرمات) احرام را متفاوت ذکر کرده اند از آن جهت که برخی از فقها محرمات فاقد کفاره را جزء تروک احرام محسوب نساخته اند و یا برخی از محرمات را تحت یک شماره ذکر نموده اند، در حالی که فقهای دیگر آنها را از هم تفکیک کرده اند. به هر حال فهرست محرمات احرام حسب مشهور (که اکثر آنها مشترک بین زن و مرد است و اندکی اختصاصی مردان یا اختصاصی زنان) چنین است.

۱. ناخن گرفتن.

۲. استمنا نمودن.

۳. روغن مالیدن.

۴. دندان کشیدن.

۵. سلاح به خود بستن .

۶. در آینه نگاه کردن.

۷. درخت و گیاه حرم کندن.

۸. خون از بدن خارج کردن.

۹. سرمه (زینتی) به چشم کشیدن.

۱۰. انگشتر (زینتی) به دست نمودن.

۱۱. جانور بدن را کشتن و انداختن.

۱۲. مو (از بدن خود و غیر) ازاله نمودن.

۱۳. جدال (با قسم خوردن به اسم خدا) نمودن.

۱۴. زن را عقد نمودن و شاهد عقد

نکاح گردیدن.

۱۵. رفث (آمیزش و لمس و نگاه به شهوت) نمودن.

۱۶. فسوق (دروغگویی، فحاشی، تفاخر، مباهات) نمودن.

۱۷. بوی خوش و عطریات بوییدن (۲) و مشام از بوی ناخوش گرفتن.

۱۸. صید حیوان صحرایی و کمک در این کار نمودن و گوشت آن را خوردن.

۱. باید توجه داشت که حتی در غیر حالت احرام هم بعضی از امور ذاتاً حرام هستند (مثل استمنا) و بعضی محرمات خاص حرم هستند (مثل صید) .

۲. غیر از خلوق کعبه و گیاهان: اذخر و خزامی و شیح و قیصوم.

۱۹. سر خود را پوشانیدن (برای مردان) .

۲۰. سر خود را به زیر آب فرو بردن (برای مردان) .

۲۱. تمام روی پاهای خود را پوشانیدن (برای مردان) .

۲۲. در مسیر راه زیر سایه حرکت کردن (برای مردان) (۱) .

۲۳. زینت کردن (برای زنان) .

۲۴. صورت پوشانیدن (برای زنان) .

مستحبات احرام:

۱. نیت به زبان راندن.

۲. بلند تلبیه گفتن (مردان) .

۳. تلبیه را تکرار نمودن.

۴. نماز نافله احرام به جا آوردن.

۵. پیش از احرام در میقات غسل نمودن.

۶. بعد از نماز ظهر (یا نماز واجب دیگر) احرام بستن.

۷. موی سر و صورت را از روز اول ذی قعده نتراشیدن.

۸. موی زیربغل و صورت و شارب و ناخن قبل از احرام گرفتن.

۹. دعاهای وارده را هنگام غسل و نیت احرام و پوشیدنِ احرامی خواندن.

۱۰. با خداوند جهت مُحِلّ شدن (در صورت پیش آمدن مانعی جهت اتمام اعمال) شرط کردن.

مکروهات احرام:

۱. کشتی گرفتن.

۲. شعر خواندن.

۳. صورت ساییدن.

۴. زانو به بغل نشستن.

۵. در جواب کسی لبیک گفتن.

۶. در مسواک زیاده روی کردن.

۷. بررخت و فرش و بالش زرد و سیاه خوابیدن.

۸. پیش از محرم شدن حنا بستن (در

صورت باقی ماندن اثر تاحال احرام) .

۹. حمام رفتن، بدن با آب سرد شستن، با دست و کیسه و امثال آن بدن را ساییدن.

۱۰. هر کاری که در انجام آن بیم باشد از مجروح شدن یا موی از بدن افتادن.

تلبیه احرام:

ذکر تلبیه به هنگام پوشیدن لباس احرام و نیت احرام از واجبات احرام است و به واسطه ادای این ذکر احرام بسته شده و می توان وارد محدوده حرم و مکه گردید (بدون احرام و تلبیه نمی توان وارد محدوده حرم شد) و این دستور اختصاص به موسم حج ندارد بلکه در تمام دوران سال هر مسلمانی که بخواهد وارد این سرزمین شود باید احرام ببندد و تلبیه بگوید که ذکر آن عبارت است از:

لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لا شریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک والملک لا شریک لک) .

مستحبات تلبیه:

۱. بلند گفتن (برای مردان) .

۲. تکرار کردن بعد از بیدار شدن از خواب، بعد از نمازهای واجب و مستحب، وقت سوار و پیاده شدن، هنگام زوال خورشید، هنگام بالا رفتن از بلندی و پایین آمدن از بلندی، موقع ملاقات سوارها، وقت سحر، تا موقع دیدن خانه های مکه (در احرام عمره) و تا ظهر روز عرفه (در احرام حج) و تا مسجد الحرام (در احرام عمره مفرده ای که از مکه صورت گرفته) .

۳. ذکر خواندن لبیک ذاالمعارج، لبیک لبیک داعیا الی دارالسلام، لبیک لبیک غفارالذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیه، لبیک لبیک ذوالجلال و الاکرام...

رمز تلبیه:

تلبیه سرودی است برای اظهار بندگی نسبت به خداوند و جواب دادن دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در گفتن

لبیک باید قصد آن داشت که از این پس فقط در موارد رضای حق سخن گفت و زبان به گناه و معصیت نگشود.

بین الاحرامین:

فاصله بین دو احرام حج (احرام عمره تمتع و احرام حج

۱. نه در هنگام توقف در منزلگاه ها یا توقفگاه ها.

تمتع) است. در این زمان گرچه اعمالی (مثل متعه حج یعنی بهره مندی همسران از هم) مجاز است ولی برخی اعمال نیز مجاز نمی باشد مثل:

۱. عمره مفرده کردن.

۲. موی سر را تراشیدن.

۳. از شهر مکه بیرون رفتن.

۴. در حرم (برای همیشه) صید کردن.

۵. درخت و گیاه حرم (برای همیشه) کندن.

کفارات احرام:

کفاراتی است برای ارتکاب پاره ای از اعمال که در حال احرام ممنوع و حرام است. (ارتکاب بعضی اعمال در حرم مکه هم مطلقاً ممنوع است و کفاره دارد.) این کفارات با توجه به نوع عمل متفاوتند و عبارتند از:

۱. روزه گرفتن.

۲. اطعام مساکین نمودن.

۳. درهم و دینار پرداختن.

۴. شتر و گاو و گوسفند قربانی کردن.

وفات در احرام:

از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمودند: «کسی که در حال احرام بمیرد، لبیک گویان از قبر برانگیخته می شود».

همراه با احرام:

به مفهموم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) :

هنگام بیرون کردن جامه، باید نیت آن را داشت که لباس گناه از تن بیرون می کنند و از ریا و نفاق و شبهات برهنه می شوند.

هنگام غسل براین اندیشه باید بود که گناهان خود را می شویند و به نور توبه خالص، خود را پاکیزه می کنند.

هنگام در برکردن جامه احرام باید قصد آن نمود که در بقیه عمر حرام می نمایند بر نفس خود آنچه را که خداوند حرام کرده

است.

احرام بستن

پوشیدن دو جامه نادوخته احرام و آهنگ حج (و عمره) نمودن.

احرام بند

آن که احرام بسته باشد. (لغت نامه) .

احرام بیت الحرام

پرده های کعبه را بر چهار دیوار آن به انـدازه یک قـد و نیم بالا کشـند و این عمل را احرام بیت الحرام خواننـد و گوینـد کعبه احرام بسته است. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۱۰) .

احرام حج

همان (ک) احرام.

احرام گرفتن

مراسم احرام (در حج) به جای آوردن. (لغت نامه)

احرام گرفته

محرم است (لغت نامه) .

احرامی

۱. حاجی محرم را گویند.

۲. جامه نادوخته که حاجیان در شروع احرام برتن کنند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) .

احصار (

اِ) و اتموا الحج و العمرهلله فان احصرتم (بقره ۱۹۶) .

از حصـر است به معنی حبس و منع در سـفر، و در بـاب حـج منع حـج گزار محرم از ادامه اعمـال حـج است. (لغت نـامه دایره المعارف بزرگ اسلامی) (ک) حج محصور.

احکام حج

واجباتی است که در زیارت کعبه در مراسم حج (افراد، قرآن و تمتع) صورت می گیرد.

احکام عمره

واجباتی است که در زیارت کعبه در مراسم عمره (مفرده و تمتع) صورت می گیرد.

احلال

(اِ) بیرون آمدن از حال احرام است با «حلق» یا با «تقصیر»

احمس

(اَمَ) قبایلی از عرب (قریش، کنانه و قیس) که (در مراسم حج جاهلی) از منطقه حرم بیرون نمی رفتند و می گفتند ما خویشاوندان خداییم. جمع آن حمس است و لغت نویسان عرب ریشه کلمه را به حماسه (شجاعت) می رسانند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق، طبقات، ص ۳۵۱) .

اختیاری عرفات

مراد وقوف اختیاری است هنگام (ک) وقوف در عرفات.

اختیاری مشعر

مراد وقوف اختیاری است هنگام (ک) وقوف در مشعر.

آخر مدینه

همان (ک) پس مدینه.

اخشبان

(اَ شَ) تثنیه اخشب به معنای کوه دشوار و سخت صعود و تعبیری است از:

۱. دو کوه منی.

۲. دو کوه ابوقبیس وقعیقعان.

۳. دو کوه مشرف بر مزدلفه از سمت مشرق (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۵) .

اخوه

همان (ك) خاوه.

آداب حج

چگونگی انجام دادن فریضه حج (از ارکان و واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات) است.

اداره الحرام

(اِ رَ تُ لْ حَ رَ) سازمانی است که توسط حکومت سعودی برای اداره مسجد الحرام ایجاد شده و در باب السعود در جهت جنوب مسجد مستقر می باشد. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۱۴) .

اداره شئون الحرمین الشریفین

اداره ای که بر مسجد الحرام و مسجد النبی نظارت دارد. (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۲۲) .

ادراک و قوفین

همان (ك) درك و قوفین.

ادماء محرم

(اِ) بیرون آوردن خون از بدن محرم.

ادهان

(اَ) روغن مالی بدن است که از محرمات احرام است (فقه فارسی با مدارک، ص ۱۱۵) .

ادنی الحل

(اَ نَ لْ حِ لَ) ادنی یعنی نزدیک تر، و ادنی الحل جایی است که از دیگر مواضع حل به مکه نزدیک تر است. مراد نزدیک ترین محلی است که از حرم بیرون است. مکانی است که منتهی الیه حرم به آن متصل باشد یا اولین نقطه خارج حرم است و از آن جا ورود به داخل حرم بدون احرام جایز نیست و میقات کسانی است که از هیچ کدام از میقات ها و یا محاذی آنها عبور نکرده و تمکن رفتن به یکی از آنها را هم ندارند. از جمله جاهای معروف ادنی الحل حدیبیه و تنعیم و جعرانه است.

اذاخر

(اَخِ) موضعی است نزدیک مکه، و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در عام الفتح از اذاخر داخل شد و به اعلای مکه فرود آمد و آن جا قبه خویش بر پا کرد. (لغت نامه)

اذخر

همان (ک) گیاه اذخر.

اراق المولد

محلی در مکه. محله ولادت نبی اکرم (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۸) .

اراک

(اَ) محلی است در عرفه از جانب شام، از حدود عرفات است ولی خارج از آن است و وقوف در آن کفایت نمی کند از عرفات (مبسوط در ترمینولوژی حقوق، فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰) .

ارض الله

(اَ ضُ لّا) الم تکن ارض الله (نساء ۹۷) .

به نقلی از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹) .

ارض الهجره

(لْ هِ رِ) از نام های مدینه است به معنی زمینی که هجرت در آن تحقق پیدا کرد. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳) .

ارکان بیت

همان (ک) ارکان کعبه.

ارکان چهارگانه

همان (ک) ارکان کعبه.

ارکان حج

اعمالی است که ترکش (عمدی یا سهوی) موجب بطلان حج است که عبارتند از:

احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، طواف زیارت و سعی.

ارکان عمره

اعمالی است که ترکش موجب بطلان عمره است که عبارتند از: احرام، طواف و سعی.

ارکان کعبه

یا ارکان بیت. چهار رکن (چهار زاویه، چهار گوشه) خانه خدا را می گویند و هر یک از این ارکان به نامی مشهور هستند:

۱. رکن شرقی یا «رکن جنوب شرقی» (بین جنوب و شرق) آن زاویه است که حجرالاسود در آن نصب شده است و بدین اعتبار آن را «رکن حجر» و «رکن اسود» و «رکن حجرالاسود» نیز می گویند. برخی منابع به جهت آن که تقریباً در سمت عراق واقع شده به عنوان «رکن عراقی» نیز از آن یاد کرده اند. رکن شرقی مواجه با ایران و قسمتی از جنوب بلاد حجاز و استرالیا و جنوب هندوچین است. طواف خانه خدا از این رکن آغاز می شود و بدان هم طواف

ختم می شود. استلام این رکن مستحب است.

۲. رکن شمالی یا رکن «شمال شرقی» (بین شمال و شرق) . آن زاویه است که در جهت طواف بعد از گذشتن از درب کعبه پیش از رسیدن به حجر اسماعیل قرار دارد. این رکن چون در موقع نماز مورد توجه اهل عراق و شام است از آن به عنوان «رکن عراقی» و «رکن بصری» و «رکن شامی» هم یاد کرده اند.

۳. رکن غربی یا «رکن شمال غربی» (بین شمال و مغرب) آن زاویه است که در جهت طواف پس از گذشتن از حجر اسماعیل قرار دارد. این رکن چون در موقع نماز مورد توجه اهل غرب (غرب روسیه و همه اروپا و مغرب) است آن را «رکن مغربی» هم می گویند.

۴. رکن جنوبی یا «رکن جنوبی غربی» (بین جنوب و

مغرب) آن زاویه است که در جهت طواف قبـل از «رکن حجرالاسود» قرار دارد و چون مقابـل یمن است آن را «رکن یمـانی» هم می گویند. این رکن را بعد از «رکن حجرالاسود» شـریف تر از دیگر رکن ها معرفی کرده اند و اسـتلام این رکن مسـتحب است.

ازار

(اِ) آن قطعه از احرام که به کمر بندند و از ناف تا زانو را می پوشاند. (فقه فارسی با مدارک، ص ۹۳ و...)

اسباب تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) آنچه که قاطع تروک احرام است و به یکی از آن اسـباب محرم، مُحِلّ می گردد که عبارتند از اتمام مناسک حج یا عمره، حصر و صد (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) .

استار کعبه

(اَ) همان (ک) پرده کعبه (لغت نامه) .

استحلال کعبه

(اِتِ) حلال دانستن اموری که در حرم کعبه اقدام به آن حرام است مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و امثال آن که از گناهان به شمار می آید. (شرح اربعین، ص ۳۶۳) .

استطاعت

(اِتِ) ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا (آل عمران ۹۷) .

حجه الاسلام با وجود استطاعت واجب می شود (که باید در همان اولین سال وجود استطاعت برگزار.

گردد) و عبارت است از:

۱. استطاعت عقلی، یعنی داشتن عقل.

۲. استطاعت شرعی، یعنی داشتن سن تکلیف و عدم ابتلا به واجب یا حرام مهم تر.

۳. استطاعت عرفی، یعنی داشتن توانایی های راهی، بدنی، زمانی و مالی.

شرط استطاعت عرفی:

۱. استطاعت راهی، یعنی امن و بی مانع و باز بودن و امکان پیمودن راه سفر.

۲. استطاعت زمانی، یعنی وسعت و کفایت داشتن وقت برای انجام اعمال حج.

۳. استطاعت بدنی، یعنی داشتن توانایی برای پیمودن راه سفر و انجام مناسک.

۴. استطاعت مالی، یعنی داشتن امکانات اقتصادی مطابق با حال و شأن از جهات:

راحله: وسیله سواری جهت رفت و برگشت.

زاد: توشه راه (از خوردنی و آشامیدنی و سایر مایحتاج) در رفت و برگشت.

مؤنه: مخارج عائله و خانواده و کسانی که خرجی آنها واجب است از زمان رفت تا برگشت.

رجوع به کفایت، که بعد از بازگشت زندگی عادی را کفایت کند، یا به زحمت نیفتادن به لحاظ کسب و کار و زراعت بعد از برگشت (مناسک حج، مسئله ۱۷؛ خلاصه مناسک حج؛ اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۳۲ الی ۴۴؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۳، ص ۱۳؛ فرهنگ علوم) .

استطاعت بذلی

(ب) استطاعتی است (مالی) جهت انجام حج که بابذل (بخشیدن) هزینه آن توسط شخص دیگر ایجاد می شود.

استطاعت جعلی

(ج) استطاعتی است که با نذر و قسم و عهده برای انجام حج، ایجاد می شود.

استظلال

(اِ تِ) همان (ک) تظلیل.

استقرار حج

کسی که شرعاً قادر به اجرای مناسک حج یا عمره یا هر دو باشد (بی فرق بین حج واجب به اصل شرع

و یا به نذر) اگر در عام الاستطاعه در رفتن به حج اهمال ورزد تا حدی که اجرای مناسک از وی فوت شود با فوت آن، حج در ذمه او مستقر می گردد. پس استقرار حج بستگی دارد به گذشتن زمانی که در آن زمان ممکن باشد به جای آوردن همه افعال حج به اختیار و با بودن همه شروط حج رفتن و حج کردن (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) .

استقیموا

(اِ تَ) همان (ک) استووا.

استلام

(اِ تِ) در اصطلاح لمس کردن رکن کعبه است (ك) .

استلام حَجَر

لمس کردن (ك) حجرالاسود.

استلام رکن

مسح و تماس شکم و دست با رکن کعبه است. برخی از فقها استلام رکن یمانی را مستحب می دانند و از امام صادق (علیه السلام) نقل است که «رکن یمانی بابی است که ما خانواده از آن باب وارد بهشت می شویم.» و برخی از فقهای استلام تمام ارکان کعبه را مستحب دانسته اند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۵۱؛ و...)

استمتاع

(اِ تِ) عمره گزاردن با حج (لغت نامه) .

استمتاع به عمره

گزاردن حجه الاسلام با مقدمه آن که عمره تمتع است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) .

استنابه

(اِ تِ بِ) در حج یعنی نیابت به دیگری دادن که از جانب او حج کند (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) .

استن

(اُ تُ) مخفف «استون» و «ستون». در مورد «استن های مسجدالنبی» که برخی از آنها نام های خاصی دارند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

استوانه (اسطوانه

) در مورد استوانه های مسجدالنبی که نام های خاصی دارند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

استون

در مورد «استون های مسجدالنبی». رجوع کنید به قسمت «ستون».

استووا

(اِ تَ وُ) پیشنمازهای اهل سنت قبل از تکبیر الاحرام با برگشت به سوی صفوف جماعت با صدای بلند با گفتن «استووا» یا «استقیموا» یا «اعتدلوا» فرمان منظم ساختن صف نماز را می دهند. (نکاتی در رابطه با حج و زیارت، ص ۲۰) .

اسدال

(اِ) نقاب زدن زن است در حال احرام به طوری که روی صورت نیفتد. پوشانیدن صورت زن در حال احرام حرام است. (ثواب اعمال حج، ص ۱۰۶) .

اسواف (

اَ) نام حرم مدینه، و گفته اند موضعی است به «عینه» در ناحیه بقیع و آن از حرم مدینه است. (لغت نامه)

اسواق الآخره

(اَ قُ خِ لْ رِ) تعبیری است از حج و عمره در روایتی منقول از امام صادق (علیه السلام) .

اشعار

(اِ) نشان کردن قربانی فرستاده شده به مکه است و آن چنان است که کوهان شتر قربانی را از جانب راست بشکافند و با خون او آغشته کنند و از میقات بدین گونه به سوی منی سوق دهند. اشعار خاص حج قرآن است (که هدی را از میقات سوق می دهند) و در حج قرآن اگر قربانی شتر باشد در بستن احرام با تلبیه و یا با اشعار اختیار است و با اشعار، احرام محقق شده و احتیاجی به تلبیه (لبیک گفتن) نیست. (توضیح مناسك حج، ص ۱۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۷۳؛ حج و عمره، ص ۹؛ حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۹۳۹؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳) .

اشعار البدن

(اِ رُ لْ بُ) تفصیل (ك) اشعار (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) .

اشعار بدنه

(بَ دَ نِ) تفصیل (ك) اشعار.

اشواطه

(اَ) جمع (ك) شوط (لغت نامه) .

اشواط سبعه

هفت (ك) شوط.

اشُهر حج

(اَ هُ رِ) ماه های حج که عبارتند از شوال، ذی قعده، ذی حجه (میقات حج، ش ۴، ص ۹۲) .

اشهر حرم

(حُ رُ) فاذا انسلخ الاشهرالحرام (توبه ۶) .

به گفته برخی مقصود چهار ماه حرام (ذی قعده، ذی حجه، محرم و رجب) است. یعنی همان چهار ماهی که کشتار در آن حرام شده و از این میان ماه های ذی قعده و ذی حجه ماه انجام مناسک حج هستند. (مجمع البیان؛ و...)

اشهر معلومات

(مَ) الحج اشهر معلومات (بقره ۱۹۷) .

اشهر حج، ماه های حج، که عبارتند از شوال، ذی قعده، ذی حجه (مجمع البیان؛ و...)

اصحاب صفه

عنوان مهاجرین ساکن در (ک) صفه.

اصحاب عقبه

(عَ قَ بِ) اهل عقبه. اصحاب کید. شهرت ۱۳ (یا ۱۴ یا ۱۶) تن از صحابه که در مراجعت رسول الله از حجه الوداع در عقبه (گردنه) به نیت کشتن آن حضرت قصد رم دادن شتر ایشان یا قطع تسمه زیر شکم شتر و حمله به حضرت را نمودند. (برخی شکل گرفتن این نیت را در مراجعت از غزوه تبوک ذکر کرده اند) اما حضرت به وحی از این نیت آگاه شد و این عده نقاب پوش بر قصد خود موفق نشدند و حضرت نام اینان را برای حذیفه شمرد و فرمود تا زمان حیات پیامبر این اسامی را فاش نکند. (ریحانه الادب؛ حیوه القلوب، ج ۲، ص ۴۸۲؛ مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۱۵۸؛ تبصره العوام) .

اصحاب عقبه اول

شهرت دوازده تن از مردم یثرب (شش تن از قبیله اوس و شش تن از قبیله خزرج) که در سال دوازدهم بعثت در موسم حج در محل عقبه با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

اصحاب عقبه دوم

شهرت هفتاد (یا هفتاد و دو یا هفتاد و سه) تن از مردم یثرب (از قبایل اوس و خزرج) که در سال سیزدهم بعثت در ایام تشریق از ماه ذی حجه (ماه حج) در محل عقبه با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

اصحاب فیل

الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل (فیل ۱) .

شهرت گروهی که همراه فیلان عازم مکه شدند جهت تخریب (ک) کعبه.

اصحاب معلقات

شهرت شاعرانی که اشعار خود را بر دیوار کعبه آویخته بودند، یعنی صاحبان (ک) معلقات.

اصناف الاسلام

(اَ فُ لْ اِ) همان اهل (ک) صفه (فهرست کشف الاسرار، ص ۸۰۲) .

اضأه ابن عقش

همان (ک) اضأه لبن.

اضأه لبن

(اَ ء ه ل) یا اضأه ابن عقش (به معنی دره یا مسیل ابن عقش) محلی است که از جانب جنوب حد حرم مکه می باشد و در سر راه یمن در فاصله دوازده کیلومتری قرار دارد و میقات عمره مفرده (از داخل مکه) است. (لغت نامه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۳۰؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۷۷) .

اضحات

(اَ) .۱. روز اضحی (روز عید قربان) .

۲. گوسفند که در روز اضحی ذبح کنند. (لغت نامه) (ع) .

اضحی (اَ حا) روز عید قربان. دهم ذی حجه که حجاج در منی و مسلمانان در خانه خود قربانی کنند. «اضحی» از ماده «ضحی» است به معنای ارتفاع روز امتداد نور آفتاب و هنگامی است که خورشید بالا می آید (قبل از ظهر) و آن موقع را «ضحی» گویند. و چون قربانی قبل از ظهر (دهم ذی حجه) و در وقت گسترش نور آفتاب ذبح می شود آن را «اضحیه» یا «ضحیه» گویند.

اضحیه (اُ یَ ّ) قربانی مستحب روز عید (ک) اضحی.

اضطباع (اِ طِ) رداء (احرام) را از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن؛ در این صورت دوش راست برهنه ماند و دوش چپ پوشیده گردد. (لغت نامه) .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره قضیه دستور داد که ردای احرام را از زیر بغل راست بر روی شانه چپ بیفکنند و این تکلیف مخصوص عمره قضیه و اوضاع و احوال ویژه آن روز بوده است. اینک تکلیف احرام همان کیفیت معهود است که بازوی چپ و راست هر دو پوشیده باشد. (آداب عمره قرآن، ص

۴۰ و ۴۳) .

اضطراری اول

همان (ك) اضطراری مشعر (۱) .

اضطراری دوم

همان (ك) اضطراری مشعر (۲) .

اضطراری روزانه

همان (ك) اضطراری مشعر (۲) .

اضطراری شبانه

۱. همان (ك) اضطراری عرفات.

۲. همان (ك) اضطراری مشعر (۱) .

اضطراری عرفات

یا اضطراری شبانه مراد وقوف در عرفات است در شب دهم ذی حجه برای شخص مضطر.

اضطراری مشعر

مراد وقوف در مشعر است (به دو گونه) برای شخص مضطر:

۱. اضطراری اول

یا اضطراری شبانه، وقوف در مقداری

از شب دهم ذی حجه است در مشعر.

۲. اضطراری دوم

یا اضطراری روزانه وقوف بعد از طلوع آفتاب دهم ذی حجه است تا پیش از ظهر در مشعر.

اطحل

(اَ حَ) همان (ك) كوه ثور

اطرست

حروفی رمزی است در اشاره به اعمال عمره تمتع که توسط شیخ بهایی وضع شد:

ا> احرام (بستن) .

ط> طواف (خانه کعبه نمودن) .

ر> رکعتین (دو رکعت نماز طواف گزاردن) .

س> سعی (رفت و برگشت میان صفا و مروه نمودن) .

ت> تقصیر (از مو یا ناخن چیدن) (حجه التفاسیر، ج ۶، ص ۱۷۳؛ اصول فقه، فقه، ص ۹۴) .

آطام

جمع «اُطم» نام دژهایی است که در عصر جاهلی در مدینه وجود داشته اند و تعداد آن ها زیاد بوده است. در حدیث آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از ویران کردن آطام اهل مدینه نهی کرد و فرمود: این ها زیور مدینه هستند. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۹) .

اعتدلوا

(اِ تَ دِ لُ) (ک) استووا.

اعتمار

(اِ تِ) عمره به جای آوردن (لغت نامه) .

اعلام حرم

(اَ) نام ستون هایی بتونی مکعب مستطیل شکلی که به ارتفاع سه متر در انتهای هر یک از حدود حرم مکه نصب شده اند. (میعادگاه عشاق، ص ۱۱۹) .

اعمال حج

(اَ) احکام و افعال و واجباتی هستند که در زیارت کعبه در مراسم حج (افراد، تمتع و قرآن) انجام می دهند.

اعمال عمره

احکام و افعال و واجباتی هستند که در زیارت کعبه در مراسم عمره (تمتع، مفرده) انجام می گیرند.

اعمال منی

افعالی که در روز عید قربان (دهم ذی حجه) باید در سرزمین منی به جا آورد.

اعنه

(اَ عِ نَ ِ) از (ك) مناصب کعبه (۱) .

آغاوات

خواجگان حرم مسجد النبی را گویند که از یادگارهای دوره عثمانی بودند. (حج آن طور که من رفتم، ص ۴۴) .ع

اغوات

(اَ غَ) شهرت خواجگان حرم مدینه در میان مردم. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۵) .ل

افاضه

(اِ ضِ) ثم افیضوا من حیث افاض الناس. (بقره ۱۹۹) .

۱. افاضه از عرفات

کوچ کردن از عرفات و رفتن به مشعرالحرام است پس از غروب روز نهم ذی حجه.

۲. افاضه از مشعر

کوچ کردن از مشعرالحرام و رفتن به منی است پس از سر زدن خورشید روز دهم ذی حجه.

۳. افاضه از منی

کوچ کردن از منی و رفتن به مکه است در عصر روز دوازدهم ذی حجه.

آفاقی

همان (ك) اهل آفاق

افراد

همان (ك) حج افراد

افساد حج

(اِ) یعنی ابطال حج به وسیله زائر به این که کاری کند که حج خود را تباه و باطل گرداند. افساد حج ناشی از اخلال عمدی در افعال حج است. گاه اخلال سهوی هم به حکم شارع ملحق به اخلال عمدی می شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

افعال حج

افعال واجبه حج

افعال عمره

افعال واجبه عمره

اقتراض مستطیع

قرض کردن مستطیع است برای حج گزاردن آن گاه که او را مالی باشد که نتواند با آن زاد و راحله تهیه کند. پس در وقت مناسب مال خود را بفروشد و آن قرض را بدهد و یا از محلی دیگر ادای دین کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اقسام حج

عبارتند از: حج افراد، حج تمتع و حج قرآن (رساله نوین، ج ۱، ص ۲۱۸؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۷۰)

اقسام عمره عبارتند از: عمره مفرده و عمره تمتع (مناسک حج، مسئله ۱۳۵؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۷۸)

اکاله البلدان

(اَ کَّ لَ تُ لْ بُ لْ) از اسامی مدینه است به جهت آن که:

۱. بر سایر شهرها علو مقام و برتری دارد. (احکام حج و

اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. بر سایر شهرهای این منطقه از نظر ارتفاع مسلط بود. (حرمین شریفین، ص ۲۹۳)

۳. مخارج شهر مدینه از طریق پرداخت مالیات شهرهایی که توسط مسلمین فتح شده بود تأمین می گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

اکاله القری

(قُ را) از اسامی مدینه است به جهت آن که:

۱. شهرهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. مخارج شهر مدینه از طریق پرداخت مالیات های شهرهای دیگری که توسط مسلمانان فتح شده بود تأمین می گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹ و ۱۶۰)

۳. از آن جا به سایر شهرها و بلاد غیر مسلمان که درصدد توطئه علیه اسلام برمی آمدند حمله می شد و بعد از پیروزی اموال غنیمتی و اسیران به مدینه منتقل می شدند.

الال

(اَ) همان (ک) کوه رحمت

الحاد

(اِ) از حد در گذشتن در حرم (کعبه) . میل به ظلم در آن و رعایت نکردن و هتک حرمت آن. به قولی ستم کردن در حرم. به قولی احتکار در حرم مکه (لغت نامه)

آل سعود

خاندان حاکم بر کشور (ک) عربستان سعودی

آل شیبه

(شَ بِ) خاندانی در مقام (ک) سدانت

الملم

(اَ لَ لَ) همان (ک) یلملم

ام

(اُ مّ) از اسامی مکه است چون اعظم بلاد است یا قبله گاه امم است یا وسط کره ارض است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

امارت حج

سرپرستی قافله حج. منصبی که ارتباط مستقیم با حکومت اسلامی دارد و از زمان صدر اسلام حاکمان جامعه با تأسی به سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در موسم حج یا خود عازم زیارت بیت الله شده و امارت حج را برعهده داشتند و یا فردی را به عنوان نماینده خود امیرالحاج منصوب می کردند. در سال نهم هجری رسول خدا امارت حجاج و انجام مراسم حج را به حضرت امیر علی (علیه السلام) واگذار فرمود (ابتدا آن جناب ابوبکر را به سرپرستی روانه کرد اما به فرمان خداوند حضرت علی (علیه السلام) را مأمور ابلاغ آیات سوره برائت به کفار مکه نمود و ایشان در راه آیات از راه ابوبکر گرفتند.) حضرت امیر (علیه السلام) طبق روایات منقول در یوم النحر خطبه ایراد فرمود که کسی عریان طواف خانه نکند و مشرکی در این سال

حـج به جای نیاورد و هر که مـدتی (برای پیمان) دارد همان مـدت محترم است و هر که مهلتی ندارد مهلت او چهار ماه است. در سال دهم هجری رسول الله خود شـخصاً سـرپرستی حـج را داشت و بعدها وظیفه امارت حج به خلفا اختصاص یافت که که شخصاً قافله حج را سرپرستی می کردند و یا کسـی را به امیری حج منصوب می نمودند. و وظیفه امیر حج رهبری حجاج مکه و عودت و محافظت آنان و امنیت در اثنای سفر بوده است. ماوردی گوید «امیرحاج» باید مراقب ده چیز

باشد:

۱. فراهم بودن و پراکنده نشدن مردم هنگام عزیمت و حرکت و نزول.

۲. معین کردن رهبری برای هر طایفه تا در حرکت پیرو او باشند و در نزول اطراف او فرود آیند و از دور نشوند.

۳. آهسته رفتن کاروان تا واماندگان بتوانند بدان برسند و ضعیفان همراه بتوانند راه سپرند.

۴. بردن کاروان از راه آسانی که در آن آب و آذوقه فراوان باشد (نه از راه سخت و کم آب)

۵. جست و جوی آب و آذوقه در صورت کمبود و نبود.

۶. گماردن نگهبانان بر کاروان به هنگام حرکت و نزول تا دزدان در مال ایشان طمع نکنند.

۷. دور کردن مزاحمان سفر که مانع کاروان می شوند به جنگ یا به بذل.

۸. فیصله دادن اختلافات کاروانیان نه به اجبار، مگر آن که دو طرف به حکم او تسلیم شوند و او صلاحیت قضا داشته باشد.

۹. آرام کردن آشوبگران قافله و تأدیب نمودن خائنان (در حد تنبیه)

۱۰. رعایت وقت حرکت و مدت سفر تا کاروان به موقع به حج رسد و از تنگی وقت ناچار به شتاب نشود و چون به

میقات رسد فرصت احرام به کاروان دهد و اگر وقت باشد کاروان را به مکه برد تا با مکیان به مواقف روند، و اگر وقف تنگ باشد یکسر به عرفه رود که مبادا به موقع نرسد و حج فوت شود... و چون مردم حج بکردند روزی چند برای انجام کارهایشان فرصت دهد و در حرکت عجله نکند و به هنگام بازگشت کاروان را از مدینه ببرد تا قبر پیغمبر را زیارت کند که اقتضای حرمت پیغمبر و حقوق وی چنین است. تا به هنگام

بازگشت نیز همه شرایط رفتن را رعایت کند تا کاروان به شهر خود برسد آن گاه ولایت وی پایان پذیرد. (تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه پاینده، ج ۲، ص ۳۵۰؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۳، ص ۲۴۸؛ تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۷۸؛ دایره المعارف فارسی؛ لغت نامه؛ میقات حج، ش ۳۰، ص ۸۲)

ام الارضین

(اُ م لْ اَ) از نام های مکه است (فرهنگ نفیسی)

ام الدود

(دّ) موضعی است بر سر دو راهی ورود به مکه که یک راه به محله باب السعود در منطقه حرم و صفا و مروه منتهی می شود که آن را «طریق الحرام» می گویند؛ دیگری راهی است که معابده منتهی می گردد که آن را «طریق الخریق» می نامند و از نزدیکی ام الدود است که تلبیه قطع می شود. (با ما به مکه بیایید، ص ۲۸)

ام راحم

(اُ مَ ر) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام رحم

(رُ) از نام های مکه معظمه است به مناسبت رحمتی که خداوند به این شهر عطا فرموده و این که پناهندگان به این خانه در رحمت آفریدگار قرار می گیرند. (تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۵؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ فرهنگ نفیسی؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام رحمان (

رَ) از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ام رحمه

(رَ مِ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام روح

از نام های مکه است به علت رحمت فراوان پیرامون آن (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ام زحم

(زُ) از نام های مکه است به علت ازدحام مردم در آن (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام صبح

(صُ) از نام های مکه است (لغت نامه؛ فرهنگ نفیسی)

ام صح

(۱) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۳ و ۱۴۵)

ام الصفا

(اُ م ص َ) از نام های مکه است، چون برای کسانی با خلوص ایفای فریضه حج می کنند گشایش خاطر و صفا حاصل می گردد. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

ام القری

(لْ قُ را) لتنذر ام القری (انعام، ۹۲؛ شوری، ۷۰)

نام مکه معظمه است (به معنی مادر واصل قریه ها) و در جهت این نام وجوهی گفته اند چون:

۱. قبله مسلمین است.

۲. دارای مرکزیت است.

۳. مرکز آبادی های حجاز است.

۴. در وسط زمین (نزدیک خط استوا) است.

۵. مقام آن نسبت به شهرها و قرای دیگر بلندتر است. از لحاظ عظمت و قداست مهم ترین شهر روی زمین است.

۶. زیارتگاه خدا پرستان است، چرا که در قلب خود خانه ای را جای داده که نخستین خانه برای همه انسان ها و مایه برکت و هدایتگر جهانیان است و این خود انگیزه ای است برای انسان های با ایمان که از تمام نقاط به سوی این دیار روی آورند.

۷. زمین از زیر آن گسترده شده است. یعنی اولین محل منعقد شده و خشکیده از زمین است. در آغاز آفرینش نخستین محلی که از زیر آب بیرون آمد محل بیت الحرام بود و خشکی های زمین از آن جا گسترش پیدا کرد. پس ۱. در «لغت نامه» کلمه «صح» (صُ حّ) به معنی بهی و برائت از هر عیب آمده است.اصل و مبدأ هر سرزمینی و هر دیاری است. (قاموس قرآن؛ دائره الفرائد؛ تاریخ مکه، ص ۱۶؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۲ به بعد، ش ۴، ص ۱۳۷ به بعد)

ام المشاعر

(لْ مَ عِ) از نام های مکه است چون اصل مشاعر حج و مرکز مواضع مسعوده ای است که در آن امکنه ادای عبادت حج می شود. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۰)

ام کوثی

(ثا) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۳)

امیر حاج

سرپرست قافله حج. صاحب منصب (ک) امارت حج

امیر حج

پیشوای حاجیان (فرهنگ آنندراج) صاحب منصب (ک) امارت حج

امین

(اَ) و هذاالبلد الامین (تین ۳)

لقب مکه معظمه که از طرف خداوند شهر امن و دارای امنیت معرفی گردیده و خداوند به آن سوگند یاد کرده است، و گویند مکه قبل از بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز محل امنیت بوده است. (دائره الفرائد، ج ۲، ص ۸۵۱)

امینه

(اَ نِ) از اسامی مکه است چون مطلع وجود حضرت نبی امین است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

انصاب

(اَ) جمع نصب، به تفاوت نقل:

۱. سنگ های مخصوصی بوده اند که بت پرستان در اطراف کعبه نگهداری می کرده و قربانی های خود را برای بت روی آن ذبح می کردند.

۲ بت های مخصوصی بوده اند که در جایگاه خاصی نگهداری می شده و قربانی ها را روی آن ذبح می نمودند و با خون قربانی آن را رنگین می کردند.

انصاب الحرم

(اَ بُ لْ حَ رَ) حدهای حرم. سنگ ها که برکنار حرم نهاده بودند. علاماتی بود که عثمان

در سال ۲۶ هجری به وسیله آنها حرم را تحدید حدود کرد. (لغت نامه؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

انصار

(اَ) جمع نصیر و ناصر (یاری کننده) لقب آن دسته از مسلمانان اهل مدینه است که پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه به او ایمان آوردند و نصرتش دادند و یاری کردند و در پیشرفت اسلام کمک های بسیاری نمودند. این صفت چنان بر این دسته غلبه یافت که حکم اسم پیدا کرد و این لقب چنان اهمیت یافت و موجب مباهات و مفاخره گردید که انصار آن را بر نام قبیله های خود (اوس و خزرج) ترجیح دادند. (دایره المعارف فارسی)

انقاب المدینه

(اَ بُ لْ) انقاب جمع «نَقب» است به معنای راه تنگ و باریک. و مراد از انقاب المدینه راه های مدینه منوره است. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۸)

اودیه المدینه

(اَ یِ تُ لْ) وادی های مدینه (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۹)

اوطاس

وادی عقیق که میقات است از اوطاس یا «بریدالبعث» شروع می شود تا مسلخ و از آن جا تا... (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۴)

اولاد شیخ

شهرت نسل شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیه، مذهب حاکم در ( ) عربستان سعودی.

اول مدینه

همان (ک) پیش مدینه.

او وار نحط رس طرمر

رمز حج تمتع است. حروف رمز در اشاره به اعمال حج که شیخ بهایی ترتیب داد:

ا> احرام بستن

و> وقوف (عرفات)

و> وقوف (مشعرالحرام)

ا> افاضه (کوچ از مشعر به منی)

ر> رمی (جمره عقبه)

ن> نحر (شتر یا ذبح گاو و یا گوسفند یا بز)

ح> حلق (تراشیدن موی سر)

ط> طواف (زیارت خانه خدا)

ر> رکعتین (دو رکعت نماز طواف)

س> سعی (بین صفا و مروه)

ط> طواف (نساء)

ر> رکعتین (دو رکعت نماز طواف)

م> مبیت (بیتوته در منی)

ر> رمی جمرات ثلاث (حجه التفاسیر، ج ۶، ص ۱۷۳؛ حج برنامه تکامل)

اهل آفاق

آفاقی (منسوب به آفاق جمع افق، آنچه که از اطراف زمین ظاهر است) اصطلاحی است که در فقه شیعه توسط متأخران به کار برده شده، به معنی کسی است که از خارج از مواقیت به حرم می آید؛ در برابر اهل مکه. میقات آفاقیان برحسب اختلاف جهاتی که از آن به سوی حرم می آیند مختلف است. آفاقی حج تمتع را باید انجام دهد. (دایره المعارف فارسی، ذیل آفاقی؛ و...)

اهلال

(اِ) ۱. در احادیث مجازاً مترادف احرام به کار رفته. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۲. بانگ لبیک زدن. بلند گفتن حاج لبیک را (مبسوط در ترمینولوژی حقوق؛ لغت نامه)

اهل اللّه

(اَ لُ لاّ) اهل مکه را گویند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۸؛مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل التلبیه

(ت یِ) «لبیک اهل التلبیه»

از اذکار «تلبیه مستحب» است و «اهل التلبیه» خداوند متعال است که شایسته است لبیکش گفته شود.

اهل الحاضره

(لْ ضِ رِ) از تاریخ هجرت پیامبر تا روز فتح مکه، سکنه شهر مدینه را اهل الحاضره نامیدند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل حج

همان (ک) اهل موسم

اهل حرم

اهالی مکه را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل حرمین

(حَ رَ مَ) اهل مکه و مدینه. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل اجماع)

اهل حله

همان (ک) حله

اهل حمس

همان (ک) حمس

اهل صفه

عنوان مهاجرین ساکن در (ک) صفه

اهل موسم

(مَ سِ) اهل حج، زائران بیت الله. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل موقف

(مَ قِ) آنان که در (موقف) عرفات و مشعر برای انجام مراسم حج حاضر می شوند.

اهل مکه

آنان که نوع حجشان افراد یا قرآن است. در مقابل اهل آفاق (که حج تمتع به جا می آورند.)

اهلّه قمر

(اَ هِ لَ ءِ قَ مَ) یسئلونک عن الأهله قل هی مواقیت للناس و الحج (بقره ۱۸۹)

اشکال مختلفه قسمت روشن ماه است در ضمن دوران به گرد زمین در ظرف یک ماه قمری، و از آن جا که بنای اکثر اعمال مسلمین از جمله حج برمبنای ماه های قمری است رؤیت هلال ماه جهت تعیین اول ماه ضروری و مورد احتیاج است.

اهلیه

صورتی به شکل هلال از برنج که بر سر هر گنبد در مسجدالحرام گذارده اند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۳۲)

آیات بینات

(بَ یِّ) فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا (آل عمران ۶۷)

نشانه های آشکار کعبه و از نشانه های روشن خانه کعبه مقام ابراهیم و امنیت آن است و به گفته مفسرین آیات روشن عبارت است از مقام ابراهیم، حجرالاسود، حطیم، زمزم، مشعرها، ارکان بیت، ازدحام بیت و بزرگداشت آن. و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که درباره آیات بینات از مقام ابراهیم و حجرالاسود و حجراسماعیل نام بردند. (مجمع البیان؛ میقات حج، ش ۸، ص ۱۰۶؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۴۴)

آیات حج

(حَ جّ) برخی از آیات قرآن مجید در باب حج عبارتند از:

۱. و اذن فی الناس بالحج (حج ۲۸)

۲. واتمواالحج والعمرهلله (بقره ۱۹۶)

۳. واذان من الله ورسول الی الناس یوم الحج الاکبر (توبه ۳)

۴. و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً (آل عمران ۹۷)

۵. ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر (بقره ۱۵۸)

ایام احرام

روزهایی که شخص در مراسم حج در حال

احرام به سر می برد و محرم است.

ایام تشریق

(تَ) روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه را گویند (۱) و به اختلاف نقل به جهت:

۱. تابش ماهتاب در طول شب

۲. رمی و قربانی بعد از طلوع آفتاب

۳. رفتن به سوی مشرق (به طرف مساکن خود)

۴. منع از قربانی گوسفند مشرقه (گوش شکافته)

۵. برق زدن خورشید بر خون هایی ریخته شده و تلألو و درخشندگی آنها

۶. خشک کردن گوشت قربانی در آفتاب ظرف سه روز پس از عید قربان برای ذخیره

ایام جمع

همان (ك) ایام منی (لغت نامه، ذیل جمع)

ایام حج

ماه های حج یعنی شوال، ذی قعده، ذی حجه.

ایام رمی

روزهای دهم و یازدهم ودوازدهم (و سیزدهم) ذی حجه که در مراسم حج، جمرات رمی می شوند. (روز سیزدهم ذی حجه برای کسی است که تاقبل از غروب آفتاب روز دوازدهم ذی حجه از منی بیرون نرفته باشد.)

ایام رمی

الجمار یوم النحر و ایام تشریق (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) (ك)

ایام قربانی

روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه و در منی در روز دهم قربانی کنند. (ك)

ایام نحر

ایام معدودات

(مَ) واذکروالله فی ایام معدودات (بقره ۲۰۳)

۱. ماه رمضان است.

۲. روز عید قربان و دو روز بعد از عید است.

۳. سه روز بعد از عید قربان است یعنی ایام تشریق. (حجه التفاسیر، تعالیق، ص ۸۲، ج ۱، ص ۱۵۵)

ایام معلومات

(مَ) لیشهدوا منافع لهم ویذکروا اسم فی ایام معلومات (حج ۲۸)

۱. دهه اول ذی حجه را گویند.

۲. روز عید (قربان) است و سه روز بعد از آن یعنی ایام تشریق. (مجمع البیان؛ دائره المعارف تشیع)

ایام منی

(مِ نـا) روزهـای دهم و یـازدهم و دوازدهم ذی حجه که طی آن حجـاج در مراسم حـج در سـرزمین منی اعمـالی را انجـام می دهند:

۱. روز دهم، رمی جمره عقبه، قربانی و حلق (یا تقصیر)

۲. روز یازدهم، رمی جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبی.

۳. روز دوازدهم، رمی جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبی.

ایام نحر

(نَ) روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه (فرهنگ علوم)

پنجمین عمل از اعمال حج تمتع قربانی کردن در سـرزمین منی می باشد و اصطلاح نحر در مورد قربانی کردن شتر به کار برده می شود.

ایام وقفه

(وَ فِ) روزهای توقف حجّاج در مکه جهت انجام حج.

ایداع

واجب گردانیدن حج بر خود. واجب کردن حج را برخود به تطیب زعفران به جهت احرام. (لغت

نامه)

ایمان

والذین تبوّءوالدّار والایمان من قبلهم (حشر ۹)

نام مدینه است، زیرا مردم مدینه الگو و مظهر ایمان بودند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰؛ اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶)

آینه نگاه کردن در آیینه (چه برای زینت باشد چه برای زینت نباشد) برای محرم حرام است ولکن اگر نگاه کرد به آیینه مستحب است دوبار تلبیه بگوید. (توضیح مناسک حج، ص ۴۴)

ایوان صفه

همان (ک) صفه

۱. و اسم با مسمایی است زیرا این ایام روشنی جان و روح انسان است و چه بسا انسان هایی که در پرتو این مراسم عالی و یاد خدا بودن روح و روانشان روشن گردد. (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۱)

ب

بئر

(ب ءْ) در مورد انواع «بئر» رجوع فرمایید به قسمت «چاه»

باب آل محمد

از رکن یمانی (از ارکان کعبه) تا به حجر به باب آل محمد و شیعیان آنان معروف است. (میقات حج، ش ۷، ص ۲۰)

باب البقیع

۱. از باب های مسجد النبی در قسمت شرقی که جدیداً گشودند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۸)

۲. و از شـهر مدینه دروازه ای به سوی آن (بقیع غرقد) گشوده می شود که به باب البقیع شـهرت دارد. (سـفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۴)

باب بنی الشمس

همان (ک) باب بنی شیبه

باب بنی شیبه

(شَ بِ) یا باب بنی الشـمس از حدود مسجدالحرام در قبل از بعثت بوده است و دری بوده است در قسمت شرقی مسجد مقابل مقام ابراهیم بین مدخل چاه زمزم و منبری که سـلطان سلیمان عثمانی ساخته بود و طبق گفته ها مقابل باب السلام قرار داشت و ورود از این باب را مسـتحب می شمردند و مطابق نقل، رسول الله و بعضی از ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) از این باب وارد مسـجد می شدنـد. آورده انـد که بت هبل در این نقطه مـدفون شد. آثار این باب را که طاقی بوده است نیم دایره (و در میان مسجدالحرام قرار داشت) سعودی ها برداشتند.

باب البیت

همان (ک) باب الکعبه

باب التوبه

۱. یا «باب علی» شـهرت دری است در زاویه شـمال شـرقی داخل کعبه در برابر پلکانی که به بام کعبه ختم می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۷۷؛ میقات حج، ش ۲۰، ص ۱۱۳)

۲. یـا «بـاب الرسول» از بـاب های ضـریح مقـدس رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) است. در جهت قبله (جهت جنوبی) حجره، ضریحی از مس است که به صورت مشبک در حد میان دو ستون به دو قسمت مساوی و متحدالشکل تقسیم شده است و میان آنها درِ کوچکی است که باب التوبه است.

(مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۴)

باب الجبر (جَ) همان (ک) باب جبرئیل

باب الجبرئیل

از مهم ترین درهای مسـجدالنبی است واقع در سمت شرق و از درهای اصلی زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که در توسـعه های بعد از غزوه خیبر و زمان عثمان و دوران عثمانی ازمکان اصـلی خود عقب تر رفته است. این باب به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. باب جبرئیل، از آن جهت که آن مأمور وحی از این راه به

حضور حضرت شرفیاب می شد و نزول وحی می نمود.

۲. باب جنائز، از آن جهت که پس از اقامه نماز بر میت وی را از این در خارج می ساختند.

۳. باب جبر، از آن جهت که خاندان میت مجبور بودند مرده خویش را از این در خارج سازند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۱ الی ۲۳۳ و ۲۳۷)

باب الجنائز

(جَ ءِ)

۱. همان (ک) باب جبرئیل

۲. نام بابی در طرف شرق مسجدالحرام که جنازه ها را به طرف قبرستان از آن جا خارج می کردند. (حرمین شریفین، ص ۸۷)

باب حجره طاهره

ضریح مقدس پیامبر اکرم دارای چهار در است:

۱. باب تهجد، در شمال

۲. باب فاطمه، در شرق

۳. باب وفود، در غرب

۴. باب توبه یا باب رسول، در جنوب (فلسفه و اسرار حج، ص ۱۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۴)

باب الحرم

درِ حرم (مسجدالنبی و مسجد الحرام) را گویند.

باب الحناطین

(حَ نّ) از باب های مسجدالحرام در برابر رکن شامی و داخل در مسجد بوده است و جهت نام از آن جا است که نزدیک آن گندم فروشان یا حنوط فروشان بوده اند، و سنت است که از این

باب بیرون روند و عزم بر مراجعت داشته باشند و در آن حین که بیرون روند دعا کنند و از خدا بخواهند که بار دیگر زیارت

خانه اش را روزی کند. (لمعه، ج ۱، پاورقی ص ۱۳۸)

باب الرحمه

۱. رکن حجرالاسود را گویند (میقات حج، ش ۷، ص ۲۰)

۲. دری است در درون کعبه که از آن جا به بام آن خانه مکرم بالا می روند. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۱) (ک) باب التوبه (۱)

۳. دری است در دیوار غربی مسجدالنبی و از درهای اصلی مسجد در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است. این در بر اثر توسعه مسجد در همان ضلع غربی تغییر محل یافت ولی نامش باقی مانده است. در وجه تسمیه باب الرحمه گویند از این در عربی نزد حضرت آمد و طلب باران نمود و حضرت هم دعا فرمودند. (حرمین شریفین، ص ۱۴۹؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۱ و ۲۳۷)

باب الرسول

همان (ک) باب التوبه (۲)

باب السلام

۱. از درهای مسجدالحرام است در سمت شرق

۲. از درهای مسجد النبی است در سمت غرب که بعد از باب الرحمه قرار داشته و از افزوده های خلیفه دوم است و باب مروان هم گفته می شد چون نزدیک خانه مروان حکم بوده است.

باب عاتکه

از درهای مسجدالنبی است به جهت آن که مقابل خانه زنی به نام عاتکه قرار داشت. این در:

۱. در قسمت غرب مسجد واقع بود و همان باب الرحمه است. (حرمین شریفین، ص ۱۴۹؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۵۱)

۲. در دیوار جنوبی بود و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام تغییر قبله به سوی مکه آن را مسدود ساخت (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۱)

باب قبله

از درهای مسجدالنبی بود و بعد که کعبه قبله گشت این باب مسدود شد. (راهنمای حرمین

شریفین، ج ۵، ص ۵۷)

باب الکعبه

یا «باب البیت» درِ خانه خداست که از آن وارد کعبه می شوند. این در بین رکن عراقی و رکن حجر یعنی بر ضلع شرقی خانه در جنب «حجرالاسود» (با فاصله حدود یک متری) به ارتفاع حدود دو متر از کف مسجد نصب گردیده است و برای رسیدن به آن از پلکان متحرک (۱)

۱. دَرَج یا مَدْرَج نام پلکان متحرکی است که برای رفتن به درون کعبه از آن استفاده می کنند. (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

استفاده می کنند. درِ کعبه با قفل بزرگی از نقره که سلطان سلیمان در سال **۹۵۹** هجری تقدیم داشته بود بسته می شد و هم اکنون قفل جدیدی از طلا ساخته اند که از آن استفاده می شود. درِ کعبه در تمام مدت سال بسته است ولی به طور معمول درموارد ویژه و در ایام و اوقاتی که مقرر می باشد گشوده می شود؛ از جمله برای شست وشوی خانه (که همه ساله قبل از موسم حج یا بعد از موسم حج انجام می گرفت. این مراسم در این سال ها معمولاً در روز هفتم ذی حجه انجام می گیرد و در برخی سال ها به مناسبت هایی روز شست و شو تغییر می یابد، مثلاً در بیستم ذی حجه و یا چند سالی در اول ذی حجه صورت گرفته است) واز جمله برای مواقعی که شخصیت های بزرگ اسلامی را به زیارت درون خانه خدا مشرف می سازند. کعبه در روزگاران پیشین در نداشت (و تنها

در سـمت شـرقی آن، قسـمتی از دیوار را باز گذاشـتند تا برای ورود به داخل کعبه از آن اسـتفاده شود) و بعدها برای آن دری قرار داده شـد که ابتدا همسـطح زمین بود و در دوران جاهلیت در تجدید بنای کعبه جهت جلوگیری از نفوذ آب، قریش در را از سطح زمین بالاتر قرار داد. دری که کعبه داشت دری یک لنگه و یکپارچه بود تا این که:

۱. سال ۶۴ هجری، ابن زبیر در بازسازی کعبه درِ دو لنگه ای قرار داد و بر ضلع غربی هم دری نصب نمود.

۲. سال ۷۴ هجری، حجاج ثقفی در بازسازی کعبه درِ ضلع غربی را بست.

۳. سال ۵۵۰ هجری، جمال الدین محمد بن ابی منصور معروف به جواد اصـفهانی (اصـبهانی) وزیر اتابکان موصل دری نصب کرد که در آن صنعت ظریفکاری به کار رفته بود.

۴. سال ۵۵۱ هجری، مقتفی خلیفه عباسی دری کار گذاشت که آن را مزین به زیورآلات نمودند. (ابن جبیر از نوشته ای بر درِ کعبه یاد می کند که دستور ساخت آن توسط مقتفی به سال ۵۵۰ نگاشته شده بود)

۵. سال ۶۵۶ هجری، ملک مظفر امیر یمن دری نصب کرد که بر آن تکه های نقره قرار دادند.

۶. قرن هشتم هجری، ملک ناصر محمد بن قلاوون، امیر مصر دری از چوب سَلَم یا اَقاقیا قرار داد.

۷. سال ۷۶۱ هجری، ملک ناصر حسن، امیر مصر دری از چوب ساج نصب نمود و نیز در سال ۷۷۶ زیورآلاتی بر این در اضافه کرد.

۸. قرن نهم هجری، بر درِ کعبه تا سال ۸۱۶ هجری زیورآلات اضافه می شد و نیز زین الدین عثمانی در سال ۸۷۱

در را مزین نمود.

۹. در سال ۹۶۱، از طرف سلطان سلیمان بر درِ کعبه ورقه هایی از نقره قرار دارد. دوباره به سال ۹۶۴ از طرف سلیمان عثمانی امر شد که در را تعمیر و بر آن الواحی از چوب آس سیاه رنگ که مزین به طلا و نقره بود قرار دهند.

۱۰. سال ۱۰۴۵ هجری، سلطان مراد عثمانی دری کار گذارد.

۱۱. سال ۱۳۶۳ هجری، دولت سعودی دری نصب نمود.

۱۲. سال ۱۳۸۹ هجری قمری به دستور خالدبن عبدالعزیز دری نصب گردید که در آن بالغ بر ۲۸۰ کیلوگرم طلا- با عیار ۰/۹۹۹/۹ به کار رفته است (حرمین شریفین، ص ۸۹ و ۹۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۷؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۸؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۱۲؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۰؛ تاریخ مکه، ص ۱۱۲؛ عرشیان، ص ۵۱؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۸؛ میقات حج، ش ۲۵، ص ۸۴)

باب النبی

دری است که از منزل رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به درون مسجدالنبی باز می شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۲)

باب النساء

دری است در مسجدالنبی در سمت شرق که بعد از باب جبرئیل قرار دارد و از افزوده های خلیفه دوم است و بعضی آن را از درهای اصلی زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می دانند. باب النساء هم اکنون (مقداری عقب تر از مکان اصلی آن) چسبیده به ایوان صفه بوده و زنان غالباً از این در داخل مسجد شده و فعلاً هم ساعاتی از روز مخصوص

عبور زنان است. این باب به جهاتی نام هایی دارد:

۱. باب النساء، از آن جهت که «عمره» گفت «هذا باب النساء» و این براساس فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که میل داشتند دری مخصوص زنان به مسجد باز شود.

۲. باب ریطه، از آن جهت که این در روبه روی خانه ریطه دختر ابی العباس سفاح قرار داشت.

۳. باب ابوبکر، از آن جهت که خانه ریطه را همان خانه ابوبکر دانسته اند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۳۳)

باب های مسجدالحرام

از درهای مسجدالحرام در کتب و منابع مختلف متعدد و به اختلاف یاد شده است، چرا که با انجام تعمیرات و تغییرات در مسجد درها نیز کاهش و با افزایش می بافتند و یا تعویض می شدند و یا تغییر نام پیدا می کردند. اکثر درها در دوره سلاطین

آل عثمـان وامرای (خـدیوی) مصـر نامگـذاری شـده انـد و از جمله بـاب هایی که به نام هایی معروف بوده انـد عبارتنـد از در قسمت:

۱. شرق، باب السلام، باب قایتبای، باب علی (باب بنی هاشم) باب عباس، باب نبی (باب الجنائز)

۲. غرب، باب ابراهیم (باب الحناطین) ، باب وداع (باب حزوره، باب حزامیه، باب قروه)

باب داودیه، باب عمره (باب بنی سهم) .

۳. شمال، باب دریبه، باب محکمه (۱) ، باب زیاده (۲) (باب سویقه) ، باب باسطیه (باب عجله) ، باب زمامیه، باب عتیق (باب سده) ، باب مدرسه (باب مدرسه سلیمانیه، باب کتبخانه) ، باب قبطی.

۴. جنوب باب بازان (باب نساء، باب القره قول) ، باب بغله (باب بنی سفیان) ، باب صفا (باب بنی مخزوم) ، باب اجیاد (باب جیاد، باب اجیاد صغیر) ، باب رحمه (باب اجیاد کبیر، باب مجاهدیه) ، باب تکیه (باب مدرسه الشریف عجلان) ، باب ام هانی (باب الفرج، باب حمیدیه) . (حرمین شریفین، ص ۸۷ به بعد؛ فلسفه و اسرار حج،ص ۲۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۶؛ میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۲۹ الی ۱۳۱) .

امروزه مسجدالحرام مجموعاً ۳۰ در دارد به نام های باب عبدالعزیز، اجیاد، بلال، حنین، اسماعیل، الصفا، بنی هاشم، علی، عباس،النبی، السلام، بنی شیبه، الحجون، معلاه، المدعی، المروه، المحضب، عرفه، القراره، الفتح، الزبیر، عمر، الندوه، الشامیه، القدس، المدینه المنوره، الحدیبیه، المهدی، العمره، ملک فهد، (میقات حج، ش ۱۴، ص ۱۹۹ که از هفته نامه «المسلمون» چاپ عربستان سعودی نقل می کند.)

باب های مسجدالنبی از هنگام بنای مسجدالنبی تاکنون با توجه به تغییرات و نوسازی و توسعه هایی که صورت گرفته تعداد درها و نام آنها در حال تغییر بوده است. به این ترتیب که از زمان خلیفه دوم به بعد تعداد درهای مسجد که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیه گردید تا دوران سلاطین عثمانی در تغییر بوده است و بعد از تجدید بنایی که توسط سلطان عبدالحمید عثمانی انجام

شـد در مسـجدالنبی پنـج در وجود داشت: بـاب جبرئیل و باب النساء (در شـرق) ، باب السـلام (باب مروان) و باب الرحمه (در غرب) ، بـاب مجیـدی یا همان باب توسل (در شـمال) ، و اما با دو توسـعه ای که سـعودی ها در مسـجدالنبی انجام داده انـد بر تعداد درهای مسجد افزوده شد که تا قبل از توسعه دوم عبارتند از در قسمت:

۱. شرق، باب جبرئیل، باب نساء، باب عبدالعزیز.

۲. غرب، باب الرحمه، باب السلام، باب ابوبکر، باب سعود.

۳. شـمال، باب مجیـدی (باب عبدالمجیـد، باب توسل) باب عثمان، باب عمر. (فلسـفه و اسـرار حج، ص ۱۹۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۴۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۵۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۰؛ فرهنگنامه حج وعمره، دفتر دوم، ص ۲۲)

بادی

«والمسجدالحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد» (حج ۲۵)

۱. در برخی منابع باب الحکمه.

۲. در برخی منابع باب الزیاره.

کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج آید و از اهل آن سامان نیست. (تفسیر نمونه؛ نهج البلاغه، ص ۱۰۵۳)

باره

(رَّ) از نـام های مـدینه است به علت کثرت احسان آن نسـبت به همه جهانیان به ویژه اهالی آن شـهر، زیرا منبع اسـرار و اشـراق انوار و برکات نبویه است. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

بازار عطاران

بازاری بود در فاصـله بین صـفا و مروه که در این قسمت هروله صورت می گرفت. اما امروزه این بازار در تعمیرات و تغییراتی که سعودی ها در مسجدالحرام صورت دادند از بین رفته و دیگر وجود

ندارد.

بازار عکاظ

(عُ) بازار بزرگی بود که در ایام جاهلیت سالی یک بار در ماه شوال یا به هنگام مراسم حـج در ماه ذی قعـده در بیابان وسـیعی بین طـایف و نخله و یـا بین طـایف و مکه برپـا می شـد. در این بـازار مردم به داد و سـتد می پرداختنـد و اشـعار خویش را می خواندند و بریکدیگر مفاخره می کردند و آن گاه به اجرای مناسک حج می پرداختند و سپس متفرق می شدند.

باسه

(سَّ) از نام های مکه است به معنای درهم شکننده، چون در عهد عَمالیق و جُرهُم جبارانی در مکه فرود آمدند و هر کدام از آنان که قصد سویی نسبت به بیت الحرام کرد خداوند او را نابود ساخت. (تاریخ مکه، ص ۲۷؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

باغ فدک

در اصطلاح حجاج به منطقه ای در مدینه گفته می شد با نخلستان ها و استخرهای بزرگ با چاه های عمیق، و محصول عمده این محله خرما و میوه و سبزیجات است. شیعیان اثنا عشری و سادات در این جا زندگی می کنند.

بحر

(بَ) از نام های مدینه منوره است، و بحر اطلاقی است به سرزمین وسیع و نیز روستا. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

بحره

(بَ ر) از نام های مدینه منوره است، و بحره زمینی است که نسبت به اطرافش پست و یا دارای بوستان ها و نخلستان ها است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

بحیره

(بُ حَ رِ) (بَ رِ) از نام های مدینه است، تصغیر (ك) بحر (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ لغت نامه)

بدر

(بَ) محلی است در ۱۵۰ کیلومتری جاده قدیمی مدینه به مکه و ۳۱۰ کیلومتری مکه و ۴۵ کیلومتری دریای سرخ. (بدر امروزه در تقسیمات اداری عربستان سعودی در جنوب غربی مدینه شهری است دارای امارت و روستاهای متعددی تابع آن است و جزئی از منطقه امارت مدینه منوره به شمار می آید) وجه تسمیه «بدر» را به مناسبت نام شخصی گفته اند. بدر محل رویداد غزوه بدر و مدفن شهدای این نبرد است.

بازار بدر

در جاهلیت سالی سه روز در بدر به هنگام حج بازاری تشکیل می شد و در این بازار اعراب ابتدا به معاملات و خرید و فروش اجناس دست می زدند و پس از آن به اجرای مراسم مذهبی خود می پرداختند.

غزوه بدر

در روز جمعه ۱۷ رمضان سال دوم هجری غزوه بدر در اراضی بدر اتفاق افتاد که اولین نبرد رسمی بین مسلمین و کفار قریش

محسوب می شود. رهبری مشرکین در این جنگ با ابوسفیان بود. آنها ۹۰۰ یا ۹۵۰ تن بودند و ۱۰۰ اسب و ۷۰۰ شتر داشتند، اما مسلمین ۳۱۳ تن بودند و ۲ اسب داشتند. این جنگ با کشته شدن ۷۰ تن از کفار و اسارت ۷۰ تن از آنها و شهادت ۱۴ تن از مسلمین به پیروزی سپاه اسلام انجامید.

زیارتگاه بدر

در فاصله کمی از محل درگیری مسلمین و کفار، شهدای غزوه بدر مدفونند. مزار شهدای بدر (در چهار صد متری چاه های بدر) با دیواری محصور شده است. در دوران اخیر به علت تغییر مسیر و احداث بزرگراه مکه به مدینه این سرزمین از راه عمومی به کنار شده است و زائران بیت الله از زیارت شهدای بدر محروم گردیده اند.

بدن

(بُ) والبدان جعلناها لکم من شعائرالله (حج ۳۶)

جمع بدنه است و بدنه از ماده بدن است و دلالت بر تنومندی دارد و مقصود قربانی حج است. شتر بزرگ و فربه و به قولی شتر و گاو که در مکه قربان کنند و ظاهراً شامل هر کشتاری که در حج کنند حتی فدا و کفاره. و در موارد متعدد از حیوانی که باید از باب کفاره احرام قربانی شود تعبیر به «بدنه» شده است. و از آن جا که چنین حیوانی (بزرگ و چاق و گوشت دار) برای مراسم قربانی و اطعام فقرا مناسب تر است مخصوصاً بر آن تکیه شده است. (تفسیر نمونه؛ لغات قرآن؛ لغت نامه؛ مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۳)

بدنه

(بَ دَ نَ) (ک) بدن

بدنه الافساد

(تُ لْ اِ) شتری که قربان کند آن که حج خود را تباه کرده است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

برش

(بُ) مستحب است ریگ ها برای رمی جمرات برش باشد یعنی در آنها رنگ مختلف باشد. (حج البیت، ص ۱۲۰)

برطله

(بُ طَ لِ) (۱) (بُ طُ لّ) (۲) (بَ طُ لِ) (۳) کلاه درازی (که زی یهودیان) است و در ایام پیشین مواقع طواف به سر داشتند و پوشیدن آن هنگام طواف کعبه از مکروهات است. (توضیح مناسک حج، ص ۷۹؛ حج و عمره، ص ۱۸۸؛ لغت نامه)

برقع

(بُ قَ) پرده درِ کعبه را گویند. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۰۲؛ میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۰۹)

برکه

(بِ کِّ) از اسامی زمزم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

بره

(بَ رِّ)

۱. نام زمزم است. به معنی پرمنفعت. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ طبقات، ص ۷۶)

۲. نام مکه است به علت بلدالابرار بودن (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

۳. نام مـدینه است. مقصود از آن زیادی برکات و فیضـی است که شامل مردم مـدینه منوره و همه مردم جهان می شود، از آن جا که سرچشـمه اسرار معنوی و محل درخشش انوار الهی و برکات نبوی است (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

بریدالبعث

یا (ک) اوطاس

بساسه

(بَ سِ) از نام های مکه است. وجه تسمیه بساسه (از بس به معنی راندن) از آن جهت است که:

۱. هر آن کس در آن جا پرهیزکار نبود شتران را بس بس می کرد. (لغت نامه)

۲. چون هر وقت ظلم در آن می کردند هلاک می شدند. (ثواب اعمال حج، ص ۷۱)

۳. آنها که قصد بی احترامی به کعبه را می کردند صاحب خانه آنها را رانده و هلاک می نمود مانند اصحاب فیل، و بعضی را آگاه می نمود مانند تبع اول. (میعادگاه عشاق، ص ۱۲۴)

بساق

(بُ)

۱. نام کوهی در عرفات (به زعم برخی)

۲. نام وادیی است بین مدینه و جار

۳. شهری است به حجاز. برخی از نام های مکه دانسته اند. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۴۶)

بست

(بَ) پناهگاه محوطه ای است که اگر مقصر در آن وارد شود در امان است. مسافت وسیعی که شهر مکه در آن واقع شده و روضه نبوی بست هستند.

بست حرم

یعنی حرم کعبه (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بست مکه

مسافت نسبتاً وسیعی است که شهر مکه در آن واقع شده (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۳۱)

بشری

(بُ را) از نام های زمزم است. (الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

بطحا

(بَ) نام مکه. نام وادی مکه (لغت نامه)

بطحیا

(بُ طَ) نامی که خلیفه دوم بر تالاری وسیع نهاد که به هنگام توسعه مسجدالنبی در جانب شمال شرقی از

۱. لغت نامه.

۲. لغت نامه ذیل «برطل».

۳. مبسوط در ترمینولوژی حقوق.

مسجد شریف نبوی بساخت (و آن را به ریگ های «عرصه الحمراء» فرش کردند) و مردم را گفت هر کس خواهد در امور دنیا صحبت کند به آن جا رود تا کسی در مسجد هیاهو نکند. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۱۰۲)

بطن عرنه

همان (ک) عرنه

بطن عقیق

همان (ک) وادی عقیق (۱)

بطن محسر

همان (ک) محسر

بطن مکه

داخل و درون مکه (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بطن وج

(وَ جّ) شهر طایف است. (تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف، ص ۴۲)

بعثه

(بِ ثِ)

۱. مکانی را گویند که سرپرست حجاج و دیگر مسئولین، در مکه و مدینه در آن جایند.

۲. افرادی را گویند که در رابطه با امور حج از طرف رهبر و مراجع تقلید به عربستان روانه شده و دارای

مسئولیتی هستند.

بقره

(بَ قَ رِ) در مواردی از حیوانی که باید از باب کفاره احرام قربانی شود تعبیر به بقره (گاو) شده است. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۴)

بقعه ائمه اربعه

همان (ک) بقعه اهل بیت النبی

بقعه اهل بیت النبی

شهرت مقابر اهل بیت در بقیع که به صورت بقعه ای مرتفع مورد توجه و زیارت مسلمین بوده است. اصل بقعه ائمه اربعه از

بناهای ناصربن المستضی (در قرن ششم) است. سعودی ها آن را تخریب کردند (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ میقات حج، ش ۱۶، ص ۱۵۳) (ق)

بقیع

اشاره

(بَ) یا «جنه البقیع» شهرت گورستان مقدس و تاریخی مدینه است. مشهورترین قبرستان تاریخی جهان اسلام در قسمت شرق مدینه (و تقریباً در وسط شهر) و در فاصله حدود ۲۰۰ متری شرق مسجدالنبی قرار دارد و محدود است از:

شمال به شارع ملک عبدالعزیز

شرق به شارع ستین (شارع ملک فیصل)

غرب به شارع ابوذر (مقابل مسجدالنبی)

جنوب به شارع باب العوالی (شارع امام علی)

تسمیه بقیع

از بقعه گرفته شده است، زیرا مقابر این قبرستان دارای بقعه بود.

مکان وسیعی را می گفتند که در آن درخت فراوان باشد (و یا ریشه آن باشد) و در این مکان درختان خاردار معروف به «غرقد» وجود داشت و لذا آن را بقیع الغرقد می گفتند.

سابقه بقیع

این مکان که طی سال های متمادی در خارج از یثرب واقع شده بود طبق نقل، قبرستان اهل یثرب بود و قبل از اسلام مردگان قبلایل در آن به خاک سپرده می شدند و پس از اسلام به مناسبت دفن جسد عثمان بن مظعون (در سال دوم هجری) در بقیع، به این مکان توجه شد و صرفاً برای دفن مردگان مسلمان اختصاص و مردگان غیر مسلمان در منطقه ای در سمت جنوب شرقی آن به خاک سپرده می شدند که «حش کوکب» نام داشت. (و باغی بود متعلق به مردی قدیمی به نام کوکب یا مردی از اصحاب به نام کوکب و یا زنی یهودیه به نام کوکب) تا این که به د ستور معاویه بن ابی سفیان باغ و دیوار را ویران ساختند و این قطعه زمین به بقیع متصل شد و به نقلی مروان آن را ضمیمه بقیع کرد.

فضیلت بقیع

این قبرستان که مدفن برخی از معصومین (علیهم السلام) و بسیاری از مقربان الهی و شهدای صدر اسلام است از قداست

خاصی برخوردار است. طبق روایت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود کسی که در مقبره ما (بقیع) مدفون گردد از شفاعت من برخوردار خواهد شد و حضرت خود بر اهل بقیع سلام می فرستاد و برایشان طلب مغفرت می کرد و به زیارتشان می رفت.

مشاهیر بقیع

۱. جانشینان پیامبر. قبور مقدس چهار امام معصوم (مجتبی، سجاد، باقر و صادق) (علیه السلام) در منتهی الیه سمت غرب در محوطه ای به مساحت حدود سی و دو متر (هشت در چهار) به ترتیب در کنار هم قرار دارد و تنها چهار سنگ روی مزار مقدسشان به جهت نشانه نصب است.

۲. فرزندان پیامبر. قبور بنات النبی (حضرت زینب، حضرت ام کلثوم و حضرت رقیه) در قسمت غرب قبرستان و مزار حضرت ابراهیم در قسمت شمال قبرستان و مزار حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به روایتی در محوطه قبور ائمه می باشد.

۳. همسران پیامبر. قبور نه تن از ازواج النبی (زینب بنت جحش، زینب بنت خزیمه (۱) صفیه، ام سلمه، ام حبیبه: حفصه، عایشه، سوده و جویره) در وسط این قبرستان (در قسمت غرب) واقع است (اگر چه تعداد آنها را دقیقاً مشخص ندانسته اند. بعضی از مورخان و محدثان پیشین نظرشان این است که چهار تن در این محل دفن شده اند.)

۴. بستگان پیامبر. قبور منسوبین به رسول الله در نقاط مختلف بقیع واقع است، از جمله اند: عباس عموی

حضرت (در محوطه قبور ائمه) ، صفیه و عاتکه عمه های حضرت، حلیمه سعدیه دایه حضرت،

عقیل پسر عم حضرت (طبق نقلی) ، عبدالله بن جعفر طیار فرزند پسر عم حضرت (طبق نقلی) ، محمد حنفیه (طبق نقلی) ، حضرت اسماعیل بن امام صادق (علیهما السلام) ، حضرت فاطمه.

بنت اسد مادر حضرت امیر (به زعمی در محوطه قبور ائمه) ، ام البنین همسر امیر (علیه السلام) و...

۵. اصحاب پیامبر. قبور اصحاب بسیار زیاد است و نخستین کسی که در اسلام در بقیع مدفون شد از مهاجرین عثمان بن مظعون است و از انصار، اسعدبن زراره.

مستحبات بقیع

زیارت ائمه بقیع (و حضرت ابراهیم و حضرت فاطمه بنت اسد) مستحب مؤکد است و برای زیارت ایشان آدابی است (۲) چون:

غسل

آهسته و آرام آمدن

با خضوع و خشوع آمدن

لباس های پاکیزه تر پوشیدن

عطر خوشبوتر استعمال کردن

در ورود اذن دخول خواندن

در ورود ابتدا پای راست گذاشتن

بعد از ورود نماز زیارت به جای آوردن

دعاها و زیارت های وارده را خواندن

وقت زیارت صدای خود را بلند ننمودن

ثواب تلاوت قرآن مجید به روح مطهر هدیه کردن

به جهت گناهان خود توبه کردن و استغفار نمودن

سخنان بیهوده نگفتن و سخنان دنیایی را ترک کردن

قسمت های بقیع

۱. محوطه حرم، قبور محوطه حرم در سمت غربی و منتهی الیه بقیع در زیر یک گنبد و دارای ضریح و صندوق زیبا بود. حرم مطهر هشت ضلعی و دارای دو درب بود اما صحن و سرا نداشت ولی دارای محراب بود. بنای اصلی گنبد و بارگاه حرم در قرن پنجم به دستور «مجدالملک براوستانی» صورت گرفت و تعمیرات چندی از جمله در قرن ششم به وسیله مستر شدبالله عباسی و در قرن هفتم به وسیله مستنصر بالله عباسی و در قرن سیزدهم قمری به دستور سلطان محمود عثمانی در آن انجام پذیرفت، اما وهابیون در شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری آن را تخریب کردند. (۳)

۱. برخی به جای او از میمونه یاد کرده اند در حالی که برخی قبر میمونه را در سَرِف می دانند.

۲.متأسفانه آل سعود درِ بقیع را به روی زائران بسته اند و از سال ۱۳۶۵ شمسی برای ساعاتی آن را می گشایند و زنان نیز از ورود محرومند.

۳. در بقیع برخی از قبور رواق و قبه و گنبدهای بزرگ و ضریح

های آهنی یا مسی یا نقره ای داشتند و بسیاری از قبور نیز دارای کتیبه و سنگ نوشته هایی بودند که نام و نشان صاحبان قبر را مشخص می نمود اما متأسفانه وهابیون برپایه معتقدات بی اساس خود با جسارت نسبت به قبور مقدس بقیع و سایر بقاع آن هرگونه اثر و نشانی را تحت عنوان شرک و بدعت تخریب کرده اند که از جمله است:

الف بقعه ائمه اربعه (بقعه اهل بیت النبی)

ب قبه الزوجات (گنبد و بارگاه همسران نبی)

ج قبه بنات الرسول (گنبد و بارگاه دختران رسول الله)

د قبه الاحزان (قبه الحزن، گنبدی که بر بیت الاحزان بود)

ه قبه العباسیه (قبه العباس عم النبی بر مزار عباس عموی پیامبر)

۲. روحاء، قسمتی در بخش میانی بقیع است که قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول الله و قبر عثمان بن مظعون در آن واقع است و وجه تسمیه روحا (به معنی جایگاه انبساط) از بیان حضرت رسول بود که هنگام دفن عثمان بن مظعون فرمودند: «هذه الروحاء».

۳. شهداء الجنه، قبور شهیدانی است که در قسمت شمالی بقیع مدفونند و دیوار کوتاهی در اطراف آرامگاه آنها کشیده شده بود. این شهیدان عبارت بودند از شهدای احد (یعنی آن دسته از شهیدان غزوه احد که در مدینه به خاک سپرده شدند) و شهدای حره (آنان که واقعه حره در سال ۶۲ یا ۶۳ هجری توسط سپاه یزیدبن معاویه به فرماندهی مسلم بن عقبه در مدینه به شهادت رسیدند) .

۴. بقیع العمات، مقابر عمه های رسول الله (صفیه و عاتکه) است واقع در شمال (غربی) بقیع که ابتدا به عنوان جزئی از بقیع الغرقد به

وسیله دیواری از آن جدا بود ولی بعداً این دیوار برداشته شد و به صورت یک قبرستان در آمد، اما این را نیز نوشته اند که در این محل تنها «صفیه» مدفون است و تا نیمه قرن سیزدهم نه هیچ یک از نویسندگان از عاتکه یاد کرده اند و نه تعبیر بقیع العمات را آورده اند (و این خود حاکی از آن است که قبر دوم متعلق به هر کسی که باشد پس از این تاریخ به وجود آمده) و اصولاً از نظر تاریخی هجرت عاتکه به مدینه معلوم نیست.

۵. بیت الحزن یا (ک) بیت الاحزان. (حرمین شریفین، ص ۱۶۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۱۵ الی ۳۳۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۵۵، ج ۲، ص ۱۷۲؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۹۱و ۳۹۳؛ الغدیر، ج ۱۸، ص ۳۷ و ۴۰؛ توضیح مناسک حج؛ میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۶۶، ش ۱۹، ص ۹۱ و ۹۲ و ش ۴، ص ۱۷۷ و ۱۹۰؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۰۳؛ و...)

بقیع خیل

(خَ) موضعی است در مدینه، عامه کشتگان احد در این مکان به خاک سپرده شدند. (لغت نامه)

بقیع العمات

(عَ مَ) شهرت مقابر عمه های پیامبر اکرم واقع در شمال غربی قبرستان (ک) بقیع

بقیع الغرقد

(غَ قَ) همان قبرستان (ک) بقیع

بقیع مصلی

(مُصَ لّا) موضعی در مدینه که طبق نقل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا

نماز عید به جای آوردند. (۱)

بکه

(بَ کَّ) «ان اول بیت وضع للناس للّذی ببکه مبارکا و هدی للعالمین» (آل عمران ۹۷)

به اختلاف نقل: از نام های مکه است. همان مکه است (میم بدل به با شده. حجر است. محل حجر است. کعبه است. محل کعبه است. مطاف است. ساحت میان دو کوه و ساخت مسجدالحرام است. تمام

منطقه حرم است.

مبارک بودن بکه

مبارک، نمو یافتن و زیاد شدن پیوسته خیرات و طاعات و عبادات در بکه است، یعنی طاعات و عباداتی که در آن جا به جای

آورده می شود ثوابی فزون تر دارد. یا بقاء و دوام و ثبوت دایمی خیرات و عبادات و طاعات در بکه است یعنی هیچ گاه از عبادت کنندگان خالی نیست و یا هیچ گاه از توجه نمازگزاران گوشه ای از این جهان پهناور منفک و جدا نیست.

وجه تسمیه بکه

از «بکاء» (گریه) است، به جهت گریه کردن مردم در مکه

۱. پایه معتقدات بی اساس خود با جسارت نسبت به قبور مقدس بقیع و سایر بقاع آن هرگونه اثر و نشانی را تحت عنوان شرک و بدعت تخریب کرده اند که از جمله است:

الف بقعه ائمه اربعه (بقعه اهل بیت النبی)

ب قبه الزوجات (گنبد و بارگاه همسران نبی)

ج قبه بنات الرسول (گنبد و بارگاه دختران رسول الله)

د قبه الاحزان (قبه الحزن، گنبدی که بر بیت الاحزان بود)

ه قبه العباسیه (قبه العباس عم النبی بر مزار عباس عموی پیامبر)

در داخل و اطراف کعبه.

از «تباک» (ازدحام و

راندن) است، به جهت ازدحام جمعیت در جایگاه کعبه و در هنگام طواف.

از «بک» (شکستن) است، به جهت شکسته شدن غرور و نخوت مغروران و گردنکشان و شکسته شدن ستمکاران در مکه. (الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۱ و ۴۵۴؛ دائره الفرائد؛ تفسیر نمونه؛ مجمع البیان؛ تاریخ مکه، ص ۲۱، ۴۲ الی ۴۴؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۰، ش ۴، ص ۱۳۶)

بلاد العرب

(بِ دُ لْ عَ رَ) یا جزیره العرب، نامی است که عرب از همان اوان ظهور اسلام سرزمین مسکونی خویش را بدان می خواند. (کعبه، ص ۳)

بلاط

(بَ) سرزمین سنگفرش شده.

۱. از اسامی مدینه است چون زمینش مفروش بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. موضع خاصی است در مدینه مابین مسجد نبوی و بازار که در آن سنگ ها گسترده اند. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلاطه حمراء

(بَ طِ ءِ حَ) همان (ک) حجرالسماق

بلد

(بَ لَ) لااقسم بهذاالبلد و انت حل بهذا البلد (بلد ۱ و ۲)

۱. از نام های مکه است (تفسیر نمونه؛ تاریخ مکه، ص ۵؛ فرهنگ جامع)

۲. از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلد استیطان

(اِ) اقامتگاه شخص، در باب حج از آن یاد کرده اند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلد آمن

(مِ) و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلداً آمنا (بقره ۱۲۶)

مکه است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از بنای کعبه امنیت آن را از خداوند در خواست نمود و خدا دعای او را اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و امنیت اجتماعی مردم است که به سوی آن می آیند و هم از نظر قوانین مذهبی امنیت آن، آن چنان محترم

شمرده شده که هرگونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است و افراد انسانی که به آن پناه می برند در امان هستند و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود. (تفسیر نمونه)

بلدالله

(بَ لَ دُ لّا) نام مکه است چون شهر خداست (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

بلدالله تعالی

از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

بلدالامین

(لْ اَ) و هذاالبلد الامین (تین ۳)

شهر امن، کنایه از مکه معظمه است که حتی در عصر جاهلیت به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده می شده و کسی در آن جاحق تعرض به دیگری نداشت حتی مجرمان و قاتلان وقتی به آن سرزمین می رسیدند در امنیت بودند. در اسلام این سرزمین اهمیت فوق العاده ای دارد. در این جا حیوانات و درختان و پرندگان تا چه رسد به انسان از امنیت خاصی برخوردار می باشند. منشأ امنیت این شهر کعبه و مناسک آن است که هسته مرکزی و اولین بنا و اجتماع آن بوده است. کعبه با آداب و احکامش صورت تمثل و تبلور یافته توحید حضرت ابراهیم (علیه السلام) را شرح و بیان نموده تا از این طریق مردم حق جو به یکتایی ذات و صفات و اراده خداوند ایمان آرند و دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) را لبیک گویند و فقط محکوم حکم و مجری اراده و احکام او که همان عدل و خیر است گردند. همین توحید فکری و عملی مبدأ تشریع و تنظیم و تشخیص حقوق و حدود همه جانبه و عادلانه و یکسان و موجب امنیت فردی و اجتماعی است. (تفسیر نمونه؛ فرهنگ پرتوی از قرآن)

بلدالحرام

(لْ حَ) مکه است. به واسطه آن که:

۱. محل نقص و کم شدن گناه یا فانی شدن آن است.

۲. هر کس قصد آن کند، از روی ظلم و عدوان هلاک می گردد.

۳. ایمن است و مردم در آن مأمون می باشند. (شرح

اربعین، ص ۲۵۱؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

بلد رسول الله

از نام های مدینه است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلدالمساجد

(لْ مَ جِ) مدینه منوره را بلدالمساجد می شناسند (همشهری، ویژنامه ۷۵/۹/۲۰، ص ۷)

بلدالنذر

(نِّ) محلی که نذر حج کردن در آن شده باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلدالیسار

(لْ یَ) محلی که در آن جا برای حج کردن مستطیع شده باشند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلده (بَ لَ دَ) انما امرت ان اعبد رب هذه البلده (نمل ۹۱)

مکه معظمه را گویند. (تفسیر نمونه؛ دائره الفرائد)

بلده المروزقه

(تُ لْ مَ قِ) مکه را گویند چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) اهل مکه را دعا کرد به «و ارزق اهله من الثمرات» (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

بنی شیبه

(شَ بِ) خاندانی در مقام (ك) سدانت

بوسیدن حجر (حَ جَ) در روایات، بوسیدن حجر (الاسود) مورد سفارش قرار گرفته و طبق نقل ها رسول الله مقیّد به استلام و بوسیدن آن بوده اند (همراه با زائران خانه خدا ص ۹۱)

بهره

(بَ رِ) همان (ك) حده (سفرنامه مکه ص ۲۴۶) .

بیت

(بَ) نامی است در قرآن برای کعبه.

۱. ولله علی الناس حجّ البیت (آل عمران ۹۷)

۲. و اذا جعلنا البیت مثابه للناس (بقره ۱۲۵)

۳. ان اول بیت وضع للناس ببکّه مبارکاً (آل عمران ۹۶)

بیت ابی النبی

(اَ بِ نَّ) همان (ک) دارالنابغه

بیت اسماعیل

حجر است در روایات از امام صادق (علیه السلام) : «الحجر بیت اسماعیل» (میقات حج ش ۹ ص ۱۲۸)

بیت الاحزان

(بَ تُ لْ اَ) و یـا «بیت الحزن» شـهرت مکـانی است در مـدینه به جهت آن که محـل اظهـار حزن و انـدوه حضـرت فاطمه زهرا (علیها السـلام) در فراق پدر و شِکوه از اوضاع زمانه بوده است. مورخان و سیاحان مدینه از «بیت الحزن» به عنوان یکی از بقاع و اماکن زیارتی یاد نموده انـد. اما در تعیین مکان این نقطه تاریخی اختلاف شـده (که این خود سـند دیگری است بر اسـتبداد رفته بر اهـل بیت وحی) . به نقل برخی «بیت الاحزان» در خارج مـدینه و در سـمت مشـرق بقیع بوده است که با گسترش شـهر مدینه در داخل شـهر واقع شد (و سپس در این اواخر در توسعه های ساختمانی شهر مدینه، آثار این مکان از بین رفته است) اما برای این نظر که «بیت الاـحزان» در خـارج مـدینه بوده مأخـذ و مسـتندی از قرون گذشـته وجود نـدارد و به نقل بسـیاری «بیت الحزن» در داخـل مـدینه و در بقیع و در مجـاورت قبور ائمه و یـا نزدیـک قـبر حضـرت ابراهیم (علیه السـلام) بوده و در دوران عثمانی ضـریح کوچکی داشته که احتمالاً وهابیون آن را همانند رواق و بارگاه سایر قبور بقیع تخریب نموده اند (طبق نقلی در سال ۱۳۴۴ قمری به امر ملک عبدالعزیز منهدم گردید) .

۱. عمر بن شـبه نمیری (متولد ۱۷۳ متوفی ۲۶۲ هجری) از گفتارش در «تاریـخ المـدینه» (که قدیمی ترین تاریخ موجود درباره مدینه است) درباره بقیع دو مطلب به وضوح به دست می آید. یکی این

که بیت الاحزان تا سال ۶۱ هجری مانند حال حیات حضرت زهرا (علیها السلام) به صورت خیمه و چادر و محلی بوده است معین و مشخص و حضرت امام حسین (علیه السلام) بر حفظ آن عنایت و اهتمام داشت و دیگر این که بیت الاحزان پس از این دوران و در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم دارای ساختمان بوده است.

۲. ابن جبیر (متولد ۵۴۰ متوفی ۶۱۴ هجری) سیاح معروف عرب که مدینه و بقیع را زیارت کرده در سفرنامه خود ضمن توضیح بقیع می گوید: «خانه ای است منسوب به فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که به بیت الحزن معروف است و گویند همین خانه است که آن بانو (علیها السلام) در سوگ رحلت پدر خود مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن مأوا گرفت و دیری ملازم آن خانه شد و به اندوه دایم نشست».

۳. سمهودی (متولد ۸۴۴، متوفی ۹۱۱ هجری) مورخ مشهور مصر بیت الاحزان را در بقیع می داند.

۴. فرهاد میرزا (معتمد السلطنه) در آخر قرن سیزدهم هجری و ابراهیم رفعت پاشا امیرالحاج مصری در اوایل ۱۴ هجری قمری از بیت الاحزان در بقیع یاد کرده اند.

(میقات حج، ش ، ص ۱۲۱ و ۱۲۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۶۸؛ تاریخ و آثار اسلامی؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۵۰؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵)

بیت الارقم

(لْ اَ قَ) همان (ک) دارالارقم

بیت الاسلام

(لْ اِ) همان (ک) دارالارقم

بیت الله

(لّا) کعبه و از مشهورترین نام های آن می باشد و نشانه ای از شرافت این خانه است که به خداوند منتسب شده (لغت نامه؛ و...)

بیت الله الحرام

کعبه را گویند.

بیت الحرام

(لْ حَ) جعل الله الکعبه البیت الحرام (مائده ۹۷)

۱. کعبه است به جهت بزرگداشت حرمت آن.

۲. کعبه است به جهت حرمت شکار حیوانات و قطع اشجار آن.

۳. کعبه است به جهت حرام بودن داخل شدن مشرکین در آن. (مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸؛ ج ۷ ص ۱۸۶)

بیت الحرم

(لْ حَ رَ) بیت الحرام. بیت الله (لغت نامه) (ل)

بیت الحزن

(لْ حَ زَ) (۱) (لْ حُ) (۲) همان (ک) بیت الاحزان (لغت نامه؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۹۴)

بیت الدعا

(دُّ) مکه معظمه (فرهنگ آنندراج)

بیت الرسول

(رَّ) از اسامی مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۶)

بیت الشیخ

(شَ ِ) شهرت خاندان شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیه. (فرقه وهابیه، ص ۳۰)

بیت الصلوه

(صَّ لا) شبستان مسجد پیغمبر که محراب و منبر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا است. (در راه خانه خدا، ص ۱۸۸)

بیت الضراح

(ضُّ) به روایتی خانه ای بود در موضع خانه کعبه و ملائکه طواف آن می کردند و چون حضرت آدم (علیه السلام) به زمین هبوط نمود مأمور حج و طواف آن شد و در زمان طوفان آن را به آسمان چهارم بردند (منهج الصادقین، ج ۲، ص ۲۷۷) .

بیت العتیق

(لْ عَ) ولیطوفوا بالبیت العتیق (حج ۲۹)

۱. کعبه است، به جهت کرامت و شرافت، چون هر چیز مکرم و زیبا را عتیق می نامند و کعبه هم این دو مزیت را دارد.

۲. کعبه است، به جهت قدمت (عتیق) . کعبه نخستین خانه ای است که برای پرستش خداوند در زمین بنا شد و قدیمی ترین کانون توحید است.

۳. کعبه است، به جهت آزادی (۳) (عتیق) و کعبه آزاد است از ملک مردم (و در هیچ زمانی جز خدا مالکی نداشته است) یا از تسلط جباران یا از غرق گردیدن در طوفان (که به آسمان برده شد) یا این که زیارت کننده آن از آتش جهنم آزاد است. (مجمع البیان؛ تفسیر نمونه؛ قصص قرآن؛ تاریخ مکه، ص ۲۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۵۷)

بیت العروس

(لْ عَ) کنایه از مکه معظمه است. (فرهنگ آنندراج)

بیت المعمور

(لْ مَ) و البیت المعمور (طور ۴)

۱. خانه کعبه است که با انجام حج آباد است.

۲. حقیقت مثالی کعبه است در عوالم غیبی (خانه ای در آسمان است برابر کعبه) و آن مسجد ملائکه

است.

۳. خانه قلب مؤمن است که با ایمان و ذکر خدا آباد است. (لغات قرآن؛ تفسیر نمونه؛ فرهنگ آنندراج)

بیتوته در مشعر

در مراسم حج شب به سر بردن در

۱. ضبط سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵.

۲. ضبط لغت نامه.

۳. کعبه آزاد و مستقل و تملک ناپذیر است و هیچ شخصی و دولت و مرجع بین المللی نمی تواند و حق هم ندارد که برای کعبه تعیین تکلیف کند. حق و تکلیف کعبه را فقط و فقط اسلام معین کرده است و بس.

مشعر الحرام است (ک) وقوف در مشعر.

بیتوته در منی

در مراسم حج شب به سر بردن در منی است (ك) وقوف در منی.

بیداء

(بَ یْ) تلی است در یک میلی مسجد شجره. مردانی که محرم هستند هنگام عبور از این محل مستحب است صدا را به تلبیه (لبیك) بلند کنند. و از امام صادق (علیه السلام) روایت است که اگر سواری، از بیداء آواز تلبیه را بلند کن. (فقه فارسی با مدارك، ص ۹۰؛ گزیده از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۵۷)

بین الاحرامین

(بَ نُ لْ اِ مَ) فاصله بین دو احرام حج (یعنی احرام عمره تمتع و احرام حج تمتع) را گویند که طی آن اعمالی مثل سر تراشیدن، عمره مفرده، بیرون رفتن از مکه، صید در حرم (همیشه) کندن درخت و گیاه حرم (همیشه) جایز نیست. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۷۳)

بین الحرمین

(حَ رَ مَ) میان دو حرم (لغت نامه)

پ

اشاره

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

۲. از نام های کعبه است و اعراب بسیار «برب هذه البینه» قسم می خوردند. (تاریخ مفصل اسلام، ج ۱، ص ۶۰)

پرده کعبه

(پَ دِ) «حجاب البیت»، «کسوت کعبه»، «جامعه کعبه»، «ستار کعبه»، «پیراهن کعبه»، پوشش (روپوش) قسمت خارجی کعبه را گویند، و در این که اول بار چه کسی درصدد پوشانیدن کعبه برآمد و جنس پوشش چه بود اختلاف زیادی وجود دارد و از کسانی چون حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت هاجر و عدنان (علیه السلام) نام برده اند. بر اساس روایتی، حضرت آدم (علیه السلام) که اساس خانه کعبه را نهاد آن را با پیراهن مویی پوشانید و حضرت ابراهیم (علیه السلام) پیراهن کعبه را از بافته خرما بساخت و حضرت سلیمان (علیه السلام) با پارچه قطبی پیراهنش کرد. اما سابقه تاریخی پوشش کعبه طبق نظر مورخان:

۱. پوشش کعبه به تُبَّع حمیری نسبت داده شده که درباره نام او (به نقلی اسعد ابو کرب) و زمان او (به نقلی در قرن پنجم میلادی یا حوالی ۲۲۰ سال قبل از هجرت) اختلاف است. به نوشته ارباب قصص، تبع از پادشاهان جهانگشای یمن وارد مکه شد و قصد ویران کردن کعبه را نمود لکن دچار زکام شدیدی شد به قسمی که اطباء از درمان او عاجز شدند. حکیمی از

ملازمانش تشخیص داد که اگر از قصد خود پشیمان شود و استغفار کند درمان خواهد شد و تبع منصرف از قصد شد و نذر کرد که خانه کعبه را محترم دارد و برای آن پوشش و

پیراهنی ترتیب دهد. (به نقلی دیگر تبع قبل از ورود به مکه بر اثر کسب آگاهی از ارزش کعبه توسط دو تن از کاهنان، با ایمان و احترام به مکه وارد شد) . تبع اول بار کعبه را به طور کامل با پارچه ضخیمی (به نام پلاس) و بعد با پارچه های بهتری (به نام های مَعافِر ملاء وصائل رَیْطَه) پوشانید (و به این نحو پوشانیدن کعبه مورد پیروی جانشینان تبع و مردم قرار گرفت.) به زعمی نیز عدنان (جد بیستم پیامبر اسلام) اولین کسی است که کعبه را پوشانید. به نظر می رسد که بعد از تبع کعبه پوشانیده نشد تا زمان عدنان (البته اگر از لحاظ زمانی عدنان بعد از تبع بوده باشد) و چون عدنان پس از گذشت مدت زیادی برای کعبه پوششی آماده کرد لذا او را نخستین کسی دانسته اند که کعبه را پوشش نمود.

۲. عهد جاهلیت. از دوران تبع تا زمان اسلام اطلاعات اندکی از پوشانیدن کعبه در دست است. آورده اند که قبایل عرب در زمان جاهلیت در تهیه کسوت کعبه مشارکت داشتند و بعد از تجدید بنای کعبه توسط قریش، پوشش

توسط آنها صورت می گرفت تا این که قُصَی بن کِلاب برای تهیه پیراهن کعبه برای قبایل سهمی قرار داد تا کعبه با هزینه عموم مردم پوشانده شود و لذا پوشش زمان قریش را عدل می نامیدند (و یا این که ابوربیعه بن مغیره به دلیل تجارت با یمن به درجه ای از ثروت رسید که به قریش گفت سالی خود به تنهایی پوشش کعبه را به عهده می گیرم و سالی دیگر شما همگی آن

را بپوشانیـد و از آن پس تا زنـده بود با پارچه حبری یمنی بسـیار نیکویی کعبه را می پوشانید و قریش او را عدل نام نهاد) . در دوران جاهلیت و پیش از اسلام خالد بن جعفر کلاب را نخستین کسی می دانند که کعبه را با دیباج (پارچه ابریشمی) پوشانید و از «نُتَیلَه» مادر عباس بن عبـدالمطلب به عنوان نخستین زنی یاد می کننـد که به علت نـذرش (در پیـدا کردن کودک گمشده اش عباس) کعبه را (با دیباج) پوشانید.

۳. صدر اسـلام. در عصـر اسـلام اولین کسی که به کعبه کسوه کرد خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که بعد از فتـح مکه کعبه را (با هزینه بیت المال) با پارچه یمانی پوشانـد و ابوبکر نیز جامه قباطی (نوعی پارچه مصـری) بر کعبه قرار داد. در زمان عمر، پرده کعبه از جنس قباطی بود. او به عامل خود در مصـر نوشت که کسوه کعبه در آن جا بافته شود. نوشته اند او همه ساله پرده ای نو دسـتور می داد و پرده قـدیمی در قطعات کوچکی میان حاجیان تقسـیم می شـد. در زمان عثمان کسوه از جنس قبـاطی و گـاهی از برد یمانی بود تا این که در یکی از سال ها به جامه قباطی اکتفا نکرد و جامه دیگری از برد یمانی بر آن پوشانید (و لذا او را نخستین کسی می دانند که در اسلام دو جامه یکی بر دیگری بر کعبه قرار داد.) در زمان حضرت علی امیر مؤمنان طبق روایتی از امام صادق (علیهما السلام) کسوه بیت همه ساله از عراق فرستاده می شد.

۴. عهد امویان. معاویه

ابتـدا پرده ای از کتان و حریر بیاویخت و بعـداً با پارچه های یمانی راه راه پوشـش نمود. نوشـته اند او نخستین کسـی است که جـامه کعبه را در سـال دو بـار تعویض نمود. جـامه قبـاطی (در پایـان مـاه رمضـان) و جـامه دیبـا (در روز عـاشورا) بر کعبه می پوشانید و دیگر خلفای اموی نیز کعبه را با پارچه های قباطی و دیبا می پوشانیدند.

۵. عهـد عباسـیان. به دسـتور خلفـای عباسـی، جـامه کعبه از گرانبهـاترین انواع ابریشم در مصـر (در شـهر «تنیس» و گـاه در دو دهکـده «تونه» و «شـطا» که همگی در بافت منسوجات گران قیمت شـهرت بسـزایی داشـتند) تهیه می شد. در سال ۱۶۰ هجری مهدی عباسـی به درخواست خادمان کعبه (که از تراکم پوشـش های بر روی هم کعبه از خوف فرو ریزی سـقف بیت شکایت داشـتند) دستور داد تا جز یک جامه همه پوشش ها را از روی کعبه بردارند و دستور داد تا پرده کعبه از قباطی مصر به صورت بافته های «تنیس» مهیا شود. در سال ۱۶۱ به امر مهدی جامه دیگری برای کعبه مهیا گردید. او نخسـیتن کسی است که کعبه را به وسـیله سه جـامه (قبـاطی، خز و ابریشم) یکی بر دیگری پوشـش داد. در سـال ۱۹۰ به دسـتور هارون جامه از قباطی مصـر بر کعبه انداختند. در سال ۲۰۶ به امر مأمون جامه ای از دیبای سـفید بر کعبه آویختنـد، و از آن پس در هر سال سه جامه بر کعبه قرار می دادند؛ جامه ای از دیبای سرخ (در روز نهم ذی حجه) ، جامه قباطی (در اول ماه رجب) ، دیبای سپید (در ۲۷

رمضان) . ازرقی تعداد جامه های کعبه بین سال های ۲۰۰ تا ۲۴۴ قمری را ۱۷۰ جامه شمارش کرده و از این گفته چنین بر می آید که در یک سال بیش از یک جامه و گاه تا چهار جامه بر کعبه پوشانده می شد. از هنگامی که دولت عباسیان روبه ضعف نهاد جامه کعبه از سوی حکام و فرمانداران و پادشاهان همچنان ارسال می گردید. (گاه از سوی مصر، گاه از یمن، گاه از ایران) و در اوج رقابت خلفای عباسی و فاطمی نمایندگان رسمی آنها در حج، گاه در آن واحد پرده های خود را بر کعبه می آویختند. در سال ۵۳۲ هجری چون از سوی کشورهای اسلامی پرده ای برای کعبه فرستاده نشد، بازرگانی ایرانی الاصل به نام شیخ ابوالقاسم را مشت، کعبه را با جامه ای حبری (و جز آن) پوشانید. ناصرالدین الله عباسی (۵۷۳

۶۲۲) نخستین کسی بود که کعبه را به وسیله جامه ای از دیبای سیاه بیاراست و از آن هنگام دیبای سیاه به عنوان جامه ای برای کعبه معمول گردید.

۶. یمنی ها. ملک مظفر یوسف پادشاه یمن، نخستین پادشاهی است که بعد از سقوط بنی عباس جامه کعبه را (به سال ۶۵۹) فرستاد. او چندین سال به همراه پادشاهان مصر کعبه را جامه می پوشانید و در بعضی از سال ها به علت افزایش قدرت و نفوذش به تنهایی این کار را انجام می داد. ۷. عهد ممالیک مصر. با استیلای ملوک مصر بر حجاز (در قرن هفتم هجری قمری) پوشانیدن کعبه در انحصار آنها در آمد. سلطان بَیْبرَس (۱) بند قُداری نخستین پادشاه مصری است که

کعبه را (به سال ۶۶۱ هجری) پوشانید و ملک صالح اسماعیل (۷۴۳ ۷۴۶) سه دهکده را در مصر جهت تهیه پرده کعبه (و پرده حجره نبوی) وقف نمود و سلاطین ممالیک از آغاز این وقف همواره جامه سیاهی را ویژه کعبه در هر سال ارسال می داشتند و آخرین جامه کعبه دوران ممالیک از سوی اشرف طومان بای (در ۹۲۲ هجری) فرستاده شد.

۸. عهد عثمانیان. با تسلط عثمانی ها بر حجاز و مصر (از قرن دهم هجری) تهیه کسوه انحصاری آنان گردید. در دوران عثمانی ها پرده کعبه در مصر از حریر و دیباج (و معمولاً به رنگ سیاه) تهیه می گردید. سلطان سلیم عثمانی با استیلا بر مصر نخستین سلطان عثمانی است که جامه کعبه را (در مصر) تهیه و ارسال داشت (به سال ۹۲۳ هجری) و سلطان سلیمان قانونی (در سال ۹۴۷ هجری) هفت دهکده مصری را خریداری و وقف تهیه پرده کعبه (و پرده حجری نبوی) نمود (و به این ترتیب بر سه دهکده وقف شده قبلی توسط ملک صالح اسماعیلی از ممالیک مصر برای تهیه پرده، هفت دهکده افزوده شد) (۲) جامه کعبه در طول دوران عثمانی از محل در آمد اوقاف یاد شده همه از مصر با تشریفات خاصی به مکه حمل می شد (جز در طول سال های ۱۲۱۳ الی ۱۲۱۵ که مصر توسط فرانسویان تصرف شده بود.)

۹. عهد سعودی ها. با تسلط آل سعود بر عربستان پرده کعبه همچنان در مصر ساخته می شد و به مکه حمل می گردید تا این که در اواخر قرن چهاردهم هجری کسوه کعبه در خود مکه (از حریر طبیعی مشکلی)

بافته شـده و هر ساله تعویض می گردد. با این ترتیب از آن جا که بافتن پرده کعبه از نظر سیاسـی بسـیار اهمیت داشـته (و برای بافنده آن مایه افتخار می باشد) دولت سـعودی کوشـید تا خود این کار را انجام داده و به این وسـیله نفوذ سایر دولت ها را در زمینه امور دینی قطع کند؛ پس عبدالعزیز سعودی در سال ۱۳۴۶ هجری قمری فرمـان داد تا کارگاه ویژه ای برای تهیه و بافت جامه کعبه مشرفه احـداث گردد و بی درنگ کار احداث آن در ماه محرم همان سال (در محله اجیاد مکه) آغاز شد و در ماه رجب پایان یافت و از هند بافندگانی آوردند و به این ترتیب در این کارگاه، جامه کعبه به وسـیله عرب ها و هندی ها بافته می شد و همه ساله یک پوشش تهیه می گردید تا این که در سال ۱۳۵۲ هجری قمری نخستین جامه کعبه فقط به وسیله خود عرب هـا بـافته شـد. کارگـاه جـامه بافی اجیاد همچنان تا سال ۱۳۵۸ هجری قمری بـه فعـالیت خـویش ادامـه داد تـا این که براسـاس یـادداشت تفـاهمی میـان دو دولت مصـر و سـعودی در این سـال، مصـر ارسال جامه به کعبه معظمه را از سـر گرفت. این وضـع همچنـان تا سال ۱۳۸۱ هجری قمری ادامه یـافت. عربسـتان در این سـال مـانع از پیاده شـدن جامه از کشتی شـد و خود در سال ۱۳۸۲ هجری قمری اقدام به بازگشایی کارگاه جامه بافی در جایگاه تازه ای به نام «جروَل» در مکه

۱. بَ بَ (ضبط دایره المعارف فارسی) بِ بَ (ضبط لغت نامه، ذیل طاهر بیبرس) بَ (ضبط لغت

نامه، ذیل بیبرس بدون اشاره به تلفظ حرف بعد) بَ بُ (منبع دیگر) .

۲. سلاطین مصری (ممالیک) و سلاطین عثمانی هنگام به سلطنت رسیدن جامه ویژه ای (به رنگ سرخ) برای درون کعبه ارسال می کردند. به نظر می رسد اولین بار در دوران عباسی از جامه درونی کعبه (در سفرنامه ابن جبیر به سال **۵۷۹ هجری**) سخن به میان آمده و شاید به وسیله ناصرلدین الله عباسی جامه درون کعبه قرار داده شده باشد که به سال **۵۷۳ هجری خلافت** را به دست گرفت. و شاید از پادشاهان عثمانی هیچ کس پیش از سلطان سلیمان جامه ای درون کعبه قرار نداده است.

مکرمه نمود.

این کارگاه تا سال **۱۳۹۷** هجری قمری به ساخت جامه کعبه مشرفه می پرداخت که در این سال ساختمان کارگاه جدید در منطقه «ام الجود» واقع در مکه مکرمه آغاز به فعالیت نمود و از آن زمان تاکنون این کارگاه به فعالیت در زمینه تهیه و ساخت جامه کعبه مشغول است.

مشخصات پرده

پرده حالیه کعبه تا پایین دیوار خانه می رسد و در آن جا با حلقه ها به شاذروان بسته می شود (اما در مراسم حج مقداری از پیراهن کعبه را از پایین لوله کرده و بالا می زنند تا در دسترس حجاج قرار نگیرد) . این پرده هر ساله در روز نهم (یا دهم) ذی حجه طی مراسم و تشریفات با حضور پادشاه کشور و نمایندگان رسمی دیگر کشورهای اسلامی تعویض می گردد و بنی شیبه (کلیدداران کعبه) تحت نظارت حکومت، پرده تعویض شده را میان خود تقسیم می کنند و برخی از آنان سهم خود را به افراد و طبقات

خاص و دوستان خود در داخل و خارج کشور هدیه می دهند. و اما از جمله ویژگی های پرده حالیه کعبه این که:

۱. جنس آن از ابریشم ضخیم است و به رنگ سیاه (و آستری پرده به رنگ غیر سیاه است) .

۲. در کل از ۵۴ قطعه ترکیب یافته که طول هر قطعه ۱۴ متر و عرض آن ۹۵ سانتی متر است و مساحت کلی آن به ۲۶۵۰ متر مربع بالغ می گردد.

۳. در حد یک سوم بالای پرده، کمربند مانندی (حزام) است که از ۱۶ قطعه ترکیب یافته با عرض ۹۵ سانتیمتر و طول ۴۷ متر و محیط آن ۴۵ متر می باشد.

۴. پرده درِ کعبه موسوم به برقع (چه ساخته مصر چه ساخت عربستان) از چهار قطعه متصل به هم تشکیل شده به ارتفاع ۶/۵ متر و عرض ۳/۵ متر. لیکن در دوران اخیر قطعه پنجمی را در پایین پرده قرار داده و عبارت اهدا را بر روی آن نقش کرده اند به طوری که با پیوستن قطعه پنجم اکنون طول پرده ۷/۵ متر و عرض آن به ۴ متر رسیده است.

۵. روی جامه کعبه کلمات «لا اله الا الله، محمد رسول الله» (در میان مربع ها) با رشته های ابریشمی بافته شده و در کنار راست و کنار چپ آن لفظ «جل جلاله» نقش گردیده است و در خالیگاه آن لفظ «یا الله» منقوش می باشد. روی کمربند پرده در قسمت شمالی عبارت «هذه السکوه صنعت فی مکه المکرمه بامر خادم الحرمین الشریفین» درج گردیده است و در قسمت های دیگر کمربند (حزام) آیاتی از قرآن کریم با رشته های نقره ای

طلا- فام نقش بسته است. در روی پره درب کعبه آیاتی از قرآن کریم به اشکال گرد و مربع با رشته های طلا فام (نخ نقره مطلا) نوشته شده است.

۶. برای تهیه پرده به ۶۷۰ کیلوگرم ابریشم (حریر) طبیعی سفید خالص نیاز است (تا با ۷۲۰ کیلوگرم مواد رنگ آمیزی گردد) برای کمربند و پرده کعبه، رشته های نقره ای طلافام مورد احتیاج ۱۲۰ کیلوگرم می باشد.

فضیلت پرده

در روایات منقول از اهل بیت بوسیدن آن مستحب شمرده است.

در روایات منقول از اهل بیت، به گرفتن پرده کعبه و تضرع و دعا در این حال به درگاه خداوند تصریح

گردیده است.

حوادث پرده اشتیاق به پوشانیدن کعبه در میان سلاطین حوادث خواندنی را ایجاد کرده است، از جمله این که در سال ۷۵۱ هجری «ملک مجاهد» پادشاه یمن تصمیم گرفت تا جامه مصری کعبه را برداشته و جامه دیگری را (که نام او بر آن بود) برخانه بپوشاند، و لذا هنگام وقوف در عرفات جنگی میان او و «امیر طاز» (امیر الحاج محمل مصری) در گرفت که منجر به پیروزی امیرالحاج مصر شد و او «امیر مجاهد» را زنجیر بسته به قاهره برد. اما سلطان «ناصر حسن» وی را از زنجیر آزاد کرد و بااحترام فراوان به همراه «امیر قشتمر منصوری» به کشور خویش روانه ساخت.

در ینبع «ملک مجاهد» قصد کشتن امیر همراه خود را کرد، ولی امیر ینبع او را به زنجیر درآورد و در اختیار «امیر قشتمر» قرار داد و بار دیگر به قاهره برده شد. سلطان با آگاهی از جریان بر «ملک مجاهد» غضب کرد و فرمان داد تا در مرز اسکندریه زندانی اش کنند.

هم چنین در سال ۸۳۸ هجری «شاهرخ میرزا» حاکم شیراز از «اشرف بَرْسبای» پادشاه مصر تقاضا کرد تا کعبه را از درون یا بیرون جامه کند و چون تقاضایش پذیرفته نشد، بدین صورت تجدید تقاضا کرد که به علت نذری که نموده است درخواست دارد جامه را ابتدا به مصر ارسال کرده و آنها از سوی خود جامه را به مکه برند و کعبه را حتی برای یک روز به وسیله آن پوشش دهند.

«اشرف بَرْسبای» مطلب را با علما در میان گذارد. برخی از دادن پاسخ خودداری کردند و برخی دیگر از بیم ایجاد فتنه نظر دادند تا تقاضای «شاهرخ میرزا» عملی نشود و این مطلب عملی نشد، تا این که در سال ۸۴۸ هجری «شاهرخ میرزا» از «ظاهر چَقْمَق» (۱) جقمق) (۲) شاه مصر درخواست نمود که جامه کعبه را در آن سال برعهده گیرد و چون ظاهر پذیرفت، شاهرخ میرزا جامه کعبه را به مصر گسیل داشت و از آن جا به همراه کاروان محمل مصری به مکه روانه شد و در روز عید قربان درون کعبه را با آن جامه پوشش دادند، زیرا سلطان «ظاهر چقمق» (جقمق) اجازه نداد تا جامه ارسالی «شاهرخ میرزا» بر روی کعبه قرار داده شود، تا این که در رمضان سال ۸۵۶ هجری به فرمان سلطان جامه درونی کعبه (ارسالی شاهرخ میرزا) را برداشتند و کعبه را بدان پوشش دادند.

(میقات حج، ش ۱۲، ص ۸۴ الی ۹۹؛ ش ۱۵، ص ۸۵ الی ۹۰؛ ش ۱۶، ص ۱۷۵؛ ش ۱۷،ص ۱۲۲ الی ۱۲۴؛ ش ۲۵، ص ۸۴ الی ۹۵؛ ش ۲۶، ص ۱۱۴ الی ۱۲۲؛ ش

۲۷، ص ۵۶ الی ۶۵؛ ش ۲۸، ص ۷۵ و ۷۶؛ ش ۳۱، ص ۱۱۷؛ ش ۳۸، ص ۱۰۰؛ ش ۳۷، ص ۱۲۴؛ درس هایی از تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۲، ص ۱۱۶؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۹۵؛ میعادگاه عشاق، ص ۱۷۵؛ سیری در اماکن وحی، ص ۱۰۲؛ حرمین شریفین، ص ۶۰ و ۹۰؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۱۰۶؛ اعلام قرآن، ص ۲۵۷ و ۲۵۸؛ تاریخ مکه ص ۵۹ ش ۳۸ ص ۱۰۰) .

پس مدینه

آخر مدینه، مدینه بعد، مدینه آخر، واژه هایی هستند که در سنوات اخیر در ایران در مورد آن دسته از زائران (ایرانی) عازم مراسم حج به کار می رود که بعد از ورود به جده (حدود اوایل ذی حجه) ابتدا به مکه معظمه مشرف شده و بعد از اتمام حج به مدینه منوره غزیمت می نمایند و توفیق زیارت معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) را می یابند. روایات تقدم زیارت کعبه را افضل شمرده، و از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که «حج خودتان را به زیارت ما ختم کامل گردانید».

پشت کعبه

دبر الکعبه. آن قسمت از پشت خانه (درست پشت باب کعبه) که برای حضرت فاطمه بنت اسد به امر خدای تعالی شکافته شد. (حج البیت، ص ۱۴۸)

پشت مقام ابراهیم

آن جا که در مراسم حج و عمره نماز طواف به جای آورند.

پلاس

(پَ) نام پارچه ای از پشم ضخیم که اسعد ابوکرب پادشاه حمیر دو قرن قبل از هجرت کعبه را به آن پوشانید. (حرمین شریفین، ص ۹۰)

پل جمرات

(جَ مَ) پلی است در سرزمین منی بر فراز سه جمره که توسط سعودی ها جهت تردد حجاج و کم کردن فشار جمعیت به هنگام رمی جمرات ساخته شد. ساختمان این پل طویل بدون پله از سطح زمین به صورت قوسی شکل به نحوی است که جمره ها از فراز آن قابل مشاهده است و بسیاری از حجاج اهل سنت از آن جا جمرات را رمی می نمایند. این پل با وجود وسعت و بزرگی، به علت ازدحام جمعیت در موقع رمی شاهد سقوط برخی حجاج بوده است.

پوشش کعبه

پارچه سیاهی که بر کعبه کشیده اند. (میقات حج، ش ۲۴، ص ۱۱۶)

پوشیدن احرام

در برکردن دو جامه نادوخته احرام و آهنگ حج و عمره کردن.

۱. ضبط دایره المعارف فارسی و لغت نامه ذیل ظاهر سیف الدین.

۲. ضبط لغت نامه.

پیراهن کعبه

همان (ک) پرده کعبه

پیش مدینه

اول مدینه، مدینه بعد، مدینه جلو، واژه هایی هستند که در سال های اخیر در مورد آن دسته از زائران (ایرانی) عازم مراسم حج به کار می رود که بعد از ورود به جده (حدوده دهه آخر ذی قعده) ابتدا به مدینه منوره جهت زیارت معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) مشرف شده و بعد از مدتی برای انجام فرایض حج عازم مکه می شوند. برای این دسته از زائران توفیق محرم شدن از مسجد شجره به وجود می آید که محل احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و ثواب بسیاری برای آن روایت شده است.

ت

تاج

از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۸)

تارک الحج

(رِ کُ لْ حکک جّ) ترک کننده فریضه حج با وجود استطاعت و شرایط انجام حج، از نظر روایات جزو مرتکبین گناه کبیره به شمار می آید.

تعزیر

(تَ ءْ) همان (ک) شاذروان

تبع

(تُ بَّ) طبق قصص از پادشاهان یمن و اول کسی است که کعبه را پوشش کرد.

تجرید در حج

حج بدون عمره کردن (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تجلیل

(تَ) قربانی حج (قرآن) را به جامه ای یا مانند آن پوشاندن تا این که معلوم شود قربانی است، و بعید نیست که تجلیل به جای تقلید کفایت کند. (مناسک حج، مسئله ۱۸۲)

تجمیر

(تَ) افکندن سنگ جمره. یکی از واجبات مراسم حج سنگ انداختن به جمرات است در منی. (مبادی فقه و اصول، ص ۲۶۷؛ و...)

تحریم

(تَ)

۱. بستن (ک) احرام

۲. در حرم آمدن. (لغت نامه)

تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) طلب حلیت. مواضع تحلل مقاطعی است از حج که همه یا بخشی از تروک احرام بر محرم روا گردد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلل به هدی

(هَ دْ) یعنی زائر کعبه به جهت برخورد به حَصْر یا صَدّ قربانی کند و از احرام حج یا عمره به در شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحللل به نحر

(نَ) حلال شدن تروک احرام به سبب قربانی کردن در منی (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلیق همان

(ک) حلق

تحمس

(تَ حَ مُّ) چیزهای تازه ای که حمس (قریش) در دین خود (در حج جاهلی) به وجود آورد. (طبقات، ص ۶۳)

تحویل قبله

برگشتن قبله از مسجد الاقصی به سوی کعبه (ك) مسجد قبلتین

ترمینال حجاج

(تِ) عنوان بخشی از فضا و سالن فرودگاه بین المللی تهران است که در ایام حج به پروازهای حج گزاران (ایرانی به عربستان) اختصاص می یابد.

تروک احرام

آنچه که باید ترک شود در حال (ك) احرام

تروک محرم

(مُ رِ) آنچه که شخص باید ترک کند در حال (ك) احرام

تروک محرمه

(مُ حَ رِّ مِ) آنچه که انجامش حرام است در حال (ك) احرام

ترویه

روز هشتم ذی حجه یا (ك) یوم الترویه

تشریق

همان (ك) ایام تشریق

تصدیه

(تَ یِ) کف زدن و غوغا کردن در طواف کعبه از مناسک (ك) حج جاهلی

تضحیه

(تَ یِ) ذبح و قربان کردن در روز اضحی (فرهنگ فارسی؛ لغت نامه)

تطیب

(تَ طَ يُّ) عطر زدن و از تروک احرام است (دایره المعارف تشیع)

تظلیل

(تَ) یـا اسـتظلال. پنـاه بردن به سایه. سایه بر سـر قرار دادن. به زیر سایه رفتن. و در اصـطلاح سایبان روی سـر قرار دادن محرم است به هنگام طی طریق. و یکی از تروک (محرمات) احرام برای مرد تظلیل است در حال حرکت و سـیر (پیاده یا سوار) مانند چتر بر سـر گرفتن، استفاده از هواپیما و اتومبیل مسقف و واگن ترن مسقف. (دایره المعارف تشیع؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۲۳؛ احکام عمره، ص ۳۶؛ مبادی فقه و اصول، ص ۲۵۳؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۶)

تغطیه الرأس

(تَ طِ یَ تُ رَّ ءْ) سایه بر سر قرار دادن که در حین حرکت برای مردان از تروک احرام است. (ل)

تغییر قبله

برگشتن قبله از مسجدالاقصی به سوی کعبه (ک) مسجد قبلتین

تفث

(تَ فَ) ثم لیقضوا تفثهم (حج ۲۹)

تقصیر کردن و بیرون آمدن از احرام است در روز عید قربان پس از قربانی. بعضی گویند مراد مطلق مناسك حج است. (لغات قرآن)

تفریق ابدان

(تَ قِ اَ) در باب حج عبارت است از این که زن و شوهر در حال احرام پیش از وقوف مشعرالحرام بی اکراه نزدیکی کنند پس از آن لحظه تا پایان مناسک حج باید جدا از یکدیگر باشـند و بدون حضور ثالت نزد هم نباشـند و آن ثالث نباید صـغیر و غیر ممیز و یا زوجه دیگر آن مرد و یا کنیز او باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تقبیل حجر

(تَ لِ حَ جَ) بوسیدن حجرالاسود که از مستحبات است.

تقصیر

(تَ) ثم لیقضوا تفثهم (حج ۲۹)

یعنی چیدن مقداری از موی سر یا صورت یا شارب و یا چیدن مقداری از ناخن دست یا پا که یکی از واجبات (غیر رکنی) در

مراسم حج و عمره است. با انجام تقصیر محرم از حال حرام بیرون می آمد و محرمات احرام (جز برخی) بر او حلال می شود. (به این ترتیب تقصیر یکی از اسباب تحلیل محرم است)

زمان و مکان تقصیر

۱. در عمره. تقصیر در عمره تمتع (و عمره مفرده) پنجمین واجب است که در پایان سعی در مکه (و معمولاً ـ درکنار مروه) صورت می گیرد و با تقصیر تمام محرمات احرام (غیر از محرمات ذاتی و محرمات خاص حرم) حلال می شود. (در عمره مفرده زن همچنان جزو محرمات است. در عمره مفرده هم چنین می توان به جای تقصیر به حلق یعنی تراشیدن موی سر اقدام کرد) .

۲. در حج. تقصیر ششمین واجب است که در دهم ذی حجه بعد از قربانی کردن و در منی صورت می گیرد و با تقصیر، تمام محرمات احرام (غیر از محرمات ذاتی و محرمات خاص حرم و زن و بوی خوش) حلال می شود. البته به جای «تقصیر» می توان به «حلق» (تراشیدن موی سر) اقدام کرد و به فرموده فقها «حلق» افضل است خصوصاً برای کسی که بار اول به حج می آید. و به حکم برخی از مراجع تقلید آنان که سال اول حجشان می باشد لزوماً باید اقدام به «حلق» کنند. (حلق برای زنان مطلقاً حرام است.)

مستحبات حلق و تقصیر

نیت به زبان

آوردن

رو به قبله قرار گرفتن

با بسم الله شروع کردن

بین مو و ناخن جمع نمودن

صلوات فرستادن و دعا نمودن

موقع و بعد تراشیدن سه بار تکبیر گفتن

از موی روی پیشانی و سپس از تمام جوانب چیدن

از طرف راست جلو سر و بعد طرف چپ را تراشیدن

موی سر را در خیمه مورد سکونت (در سرزمین منی) دفن نمودن

همراه با حلق

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) ، هنگام تراشیدن سر باید نیت پاک شدن از گناهان و مظالم بندگان داشت چون روز تولد پاک.

تقلید

(تَ) آن است که کفشی را که در آن نماز خوانده اند (۱) به گردن قربانی (گاو یا گوسفند) بیندازند و از میقاتگاه بدین گونه به سوی منی برانند. تقلید خاص حج قرآن است (که هدی را از میقات سوق می دهند) و با تقلید احرام محقق شده و احتیاجی به تلبیه (لبیک گفتن) نیست. بنابراین در حج قرآن اگر قربانی گاو یا گوسفند باشد، در احرام بستن با تلبیه یا با تقلید اختیار است. (توضیح مناسک حج، ص ۱۵۰؛ حج و عمره، ص ۹)

در حج قرآن تقلید، بستن نعلین است به گردن شتر یا رشته به گردن گاو و گوسفند که نشانه قربانی باشد و با آن احرام منعقد می گردد. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۸)

تقلید هدی

(هَ دْ) اصطلاح تفصیلی (ک) تقلید

تقلیم الاظفار (تَ مُ لْ اَ) گرفتن ناخن ها که از تروک احرام است (فرهنگنامه حج، ص ۵۸)

تکبیرات عید

عبارت است از «الله اکبر، الله اکبر لا ـ اله الا ـ الله و الله اکبر... و الحمدلله علی ما ابلانا» که مستحب است در عید قربان خوانده شود. و از اعمال روز عید قربان برای کسی که در منی است آن است که عقب پانزده نماز از ظهر روز عید تا صبح روز سیزدهم ذی حجه این تکبیرات را بخواند. (مفاتیح الجنان؛ معارف و معاریف)

تکتم

(تُ تَ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

تلبیات اربع (تَ) چهار تلبیه (لبیک، اللهم لبیک، لبیک ان الحمد و النعمه والملک لاشریک لک لبیک) که برای احرام باید گفته شود. (فرهنگ معارف اسلامی) (ع)

تلبید

(تَ) گذاشتن ماده ای در میان موی سر جهت خودداری از مرتب کردن و کشتن شپش آن در مراسم حج جاهلی (ک)

تلبیه

(تَ یِ) لبیک گفتن در (ک) احرام

۱. تلبیه واجب. ذکر واجبی است که به واسطه گفتن آنها احرام بسته می شود و آن چهار لبیک است: لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لاشریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک والملک لاشریک لک) .

۲. تلبیه مستحب. ذکر مستحبی است که بعد از تلبیه واجب (ل) می خوانند: لبیک ذالمعارج، لبیک لبیک داعیا الی دارالسلام، لبیک لبیک غفارالذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیه، لبیک لبیک ذالجلال والاکرام...

تل سرخ

(تَ لِّ سُ) کثیب الاحمر. تپه ای است از شن سرخ در جانب راست راه برای کسی که از عرفات به مشعر الحرام کوچ می کند و مستحب است با تن و دلی آرام از عرفات به سوی مشعر متوجه شوند و همین که به تل سرخ رسند این دعا خوانند: «اللهم ارحم موقفی و زدنی عملی وسلم دینی و تقبل مناسکی». (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۹؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۱۴؛ خلاصه مناسک حج، ص ۶۲)

تل قرین

تلی است در بیرون قلعه مدینه در بالایش جایی ساخته اند که مردم بدان جا رفته شهر را تماشا می نمایند. (به سوی ام القری، ص ۳۲۰)

تندد

(تَ دَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

تندر

(تَ دَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

تنعیم

(تَ) مکانی است در شمال (غربی) مکه در سر راه

۱. کفشی که امکان سجده صحیح را می داده.

مدینه به مکه و یکی از محدوده های حرم مکه است یعنی بدون احرام نمی توان از آن عبور کرد و وارد مکه شد (و امروزه با توسعه شهر مکه تنعیم متصل به مکه شده) تنعیم میقات عمره مفرده است برای کسی که بخواهد از مکه معظمه عمره مفرده به جا آورد.

تمتع

۱. همان (ک) عمره تمتع

۲. همان (ک) حج تمتع

توسعه اول

۱. توسعه مسجدالنبی است طی سال های ۱۳۷۲ الی ۱۳۷۵ قمری

۲. توسعه مسجدالحرام است طی سال های ۱۳۷۵ الی ۱۳۹۵ هجری قمری

توسعه دوم

۱. توسعه مسجدالنبی است که از سال ۱۴۰۶ هجری قمری آغاز شد.

۲. توسعه مسجدالحرام است که از سال ۱۴۰۹ هجری قمری شروع گردید.

توقیف

وقوف آوردن حج در پی یکدیگر.

تولیت کعبه

(ک) کعبه

تهامه

(تِ مِ)

۱. مکه معظمه را گویند. (لغت نامه؛ راهنمای دانشوران)

۲. زمینی است که مکه معظمه متصل به آن است. (لغت نامه)

۳. ناحیه ای است شامل مکه و شهرهای جنوبی حجاز. (فرهنگ فارسی)

۴. خطه ای است میان حجاز و یمن. (راهنمای دانشوران)

تهامه بخشی از شبه جزیره عربستان است که امروزه در خاک عربستان سعودی و در خاک یمن (قسمت شمالی) واقع شده و چون هوایی بسیار گرم دارد به تهامه موسوم شده است.

تین

والتین والزیتون (تین ۱)

۱. به نقلی مسجدالحرام است. (تفسیر ابوالفتوح رازی)

۲. مدینه است طبق حدیثی منقول از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) . (تفسیر نمونه؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

ث

ثبیر

(ک) کوه ثبیر

ثج (ثَ جّ) رسول گرامی اسلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی از هر چیز چهار تا برگزید و از حج چهار چیز را برگزید: الثج (نحر و قربانی) العج (ضجه مردم به تلبیه) الاحرام والطواف (میقات حج، ش ۵، ص ۵۲)

ثنی

(ثَ) واجب است در قربانی (هدی تمتع) «جذع» از میش یا «ثنی» از غیر میش. و ثنی گاو نری است که به سال دوم در آمده و شتر به سال ششم در آمده. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۲)

ثنیه البیضاء

(ثَ یَّ تُ لْ بَ) همان (ك) ثنیه الكدی

ثنیه الحل

(حِ لّ) گفته شـده حد حرم مكه در سـمت عراق در ثنیه الحل است كه در محلی به نام مقطع واقع است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۱)

ثنیه الكدی

(كُ دَ یّ) ثنیه البیضـاء. معبری است در قسـمت سـفلی مكه واقع بین دو كوه كه در تنگنـای آن تلی سـنگی قرار داشت و هر كس از آن جـا رد می شـد سـنگی بر آن می ا نـداخت. می گوینـد قـبر ابولهب و زن او در این محـل واقع است و رسول خـدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع از این راه وارد شهر مكه شد. (حرمین شریفین، ص ۱۰۱)

ثنیه العلیا

(عُ) در سـنن ابـن مـاجه آمـده است كه رسـول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) از ثنیه العلیـا وارد مكه می شـد و هر گـاه می خواست خـارج شود از ثنیه السـفی خـارج می شـد. ثنیه علیا همان جایی است كه امروزه به آن «معلاه» می گوینـد. ثنیه سـفلی عبارت است از «مسفله» (میقات حج، ش ۳۷، ص ۱۳۶)

ثنیه المحدث

در حـدیث تعیین حـدود حرم مـدینه آمده است كه رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) میان دولابه مدینه را تاعیر و تا ثنیه المحدث و تا ثنیه الحضیاء... را حرم قرار داد. (میقات حج، ش ۳۷، ص ۱۳۷)

ثنیه الوداع

(وَ) مكانی در مدینه كه مسافران مدینه از آن حد، به سوی مكه و به سوی شام تودیع و بدرقه می شده اند و چون پیامبر اسلام (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در آن جایگاه حضور مكرر داشـتند ثنیه الوداع در تاریـخ مدینه موقعیت خاصـی پیدا نمود. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

ثواب

همان (ك) كوه سلع

ثور

همان (ك) كوه ثور

ثویه

(ثَ یِّ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و وقوف در این نقطه کفایت نمی کند از عرفات (مناسک حج، از مسئله ۳۶۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

ثیات لقی

(لَ قا) لباس دور انداختنی در حج جاهلی (ک)

حمس

ج

جابره

(بِ رِ) از اسامی مدینه است (در تورات و احادیث نبوی) که در آن فقیر و ورشکسته بی نیاز می گردید و این که شهرهای غیر مسلمان را مجبور به قبول اسلام می نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جارالله

(رُ لّا) اهالی مکه اند. (ناسخ التواریخ؛ حضرت رسول، ج ۲، پاورقی ص ۳۹۵)

جامع ابراهیم

مسجد نمره (در عرفات) را گویند.

جامع خیف

مسجد خیف (در منی) را گویند.

جامع مدینه

مسجدالنبی (در مدینه) را گویند.

جامعه

از اسامی مکه است چون نقطه تجمع اقسام اقوام مسلمین است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

جامه احرام

دو قعطه لباس ندوخته است که زائران خانه خدا از میقات بر تن کنند. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۵)

جامه کعبه

همان (کـ) پرده کعبه

جایزه

(یِ زِ) از اسامی مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

جبار

(جُ) از اسامی مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲ و ۱۷۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶) (ع)

جباره

(جَ بّ رِ) از اسامی مدینه است زیرا در این شهر فقیر و ورشکسته بی نیاز می گردید و این که دیگر شهرها را مجبور به قبول دین مبین اسلام می نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جبل

(جَ بَ) برای آن چه که ذیل «جبل» می جویید مراجعه فرمایید به قسمت «کوه».

جحفه

(جُ فِ) مکانی است در شمال غربی مکه به فاصله تقریبی ۱۵۶ کیلومتری و منطقه غدیرخم در نزدیکی اش قرار دارد. این جا (که «مهیعه» نیز نامیده می شد) از جمله میقات ها است. و میقات عمره تمتع و مفرده است برای اهل شام و مصر و مغرب و دیگر کسانی که از این راه و از راه جده به مکه می روند در صورتی که پیش از این به میقات دیگری برخورد نکرده باشند والا باید در همان میقات پیشین احرام بست، اما اگر بدون احرام از میقات پیشین عبور شود و برگشتن به آن ممکن نباشد لازم است از جحفه محرم شد. در وجه تسمیه نام ها گفته اند:

۱. جحفه، به معنی محلی است که سیل بر آن وارد شده یا چون در جاهلیت سیلی در این منطقه عده ای را هلاک کرد آن جا را جحفه گفتند، زیرا به ساکنان خود اجحاف کرد.

۲. مهیعه، به معنی با وسعت و این منطقه را بدان علت که از آغاز غدیر خم تا ساحل دریای سرخ وسیع است مهیعه خوانده اند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۰؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۴؛ لغت نامه ذیل مهیعه؛ توضیح مناسک

حج، ص ۳۴؛ و...)

جحفه الوداع

میقات است (ل) (ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۱۹)

جد

(جُ دّ) ساحل دریای مکه (لغت نامه)

جدارالحجر

(جِ رُ لْ حِ) دیار قوسی شکل (ک) حجر اسماعیل

جدال

(جِ) ولا جدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

از محرمات احرام است و قسم خوردن به نام خداوند متعال است در مقام رد و انکار و نزاع مانند والله. بالله. تالله. لاوالله. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۱)

جده (جَ (۱) جُ (۲) دِّ) شهری است در منطقه حجاز در کنار دریای سرخ و بندر ورودی مکه است. جده در غرب مکه واقع شده (در حدود ۷۰ کیلومتری) و با مدینه حدود ۴۲۵ کیلومتر و با ریاض حدود ۹۵۰ کیلومتر فاصله دارد. جده بندرگاه و فرودگاه رسمی زائران مکه است. فرودگاه جده از غروب روز ۷ ذی حجه بسته می شود تا این که کار پروازهای برگشتی شروع گردد. جده بزرگ ترین شهر تجاری عربستان سعودی است و به علت وجود سفارتخانه های خارجی در آن، یک شهر سیاسی نیز می باشد. قسمت جدید این شهر را سعودی ها بسیار مدرن ساخته اند و وهابیون در قسمت شمالی شهر قبه و بارگاهی منسوب به حضرت حوا را تخریب نموده اند. (فاصله تهران تا جده ۲۲۰۰ کیلومتر هوایی است که معمولاً حدود دو ساعت و نیم این مسافت طی می شود.)

جدی

(جَ دْ) بزغاله که در کفارات احرام باید قربانی شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۵)

جزعه

(جَ زَ عِ) نام (ک) ستون حنانه

جزور

(جَ) عنوانی است برای شتر یا گوسفندی که باید در کفاره احرام قربانی شود در روایات. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۵)

جزیره

(جَ رِ) از نام های مدینه است. عباس می گوید: با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از مدینه خارج شدیم. آن حضرت رو به سوی مدینه نموده فرمود: «ان الله تعالی قد برأ هذه الجزیره من الشرک» (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

جزیره العرب

۱. عربستان را گویند.

۲. از رسول الله نقل شده که فرمودند: «اخرجوا المشرکین من جزیره العرب» و مقصود یا حجاز است یا از نام های مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جعرانه

(جِ عِ رّ نِ) (جِ، جُ (۳) نِ) مکانی است بین مکه و طایف و روستای کوچکی است در کناد وادی سَرِف در جانب شمال (شرقی) مکه و در حدود ۲۶ (یا ۲۹ یا...) کیلومتری آن قرار دارد و یکی از محدوده های حرم مکه (در جانب شمالی) است و بدون احرام نمی توان از آن جا عبور کرد وارد مکه شد. جعرانه میقات عمره مفرده است و روایاتی از احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هشتم هجری در این مکان نقل گردیده است. مسجد جعرانه که در آغاز خط حرم قرار دارد یکی از مساجدی است که در فضیلتش روایات زیادی وارده شده است و این مسجد را یکی از قریش در مکان احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با کشیدن دیواری بر گرد آن بساخت، سپس ابن زبیر در بنای آن کوشید و در ادوار بعد مورد ترمیم و توسعه قرار گرفت و در سال ۱۳۷۰ و ۱۳۸۴ هجری قمری توسط سعودی ها (در مساحت ۱۶۰۰ متر مربع) بازسازی گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۳۰ و ۱۳۴؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۴۷؛ میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۰؛ و...)

جمار

(جِ) جمع (ک) جمره. اصطلاحاً سه ستون سنگی واقع در سرزمین منی را گویند که رمی آنها از واجبات حج است و به نام های مختلفی خوانده شده اند:

۱. جمار ثلاث

۲. جمار ثلاثه

۳. جمار ثلث

۱. به اعتبار مدفن جده انسان ها حضرت حوا.

۲. به اعتبار واقع بودن در ساحل دریا.

۳. جِ ضبط واژه شناسان. جُ تلفظ امروزه مکیان (میقات حج، ش ۱۵، ص

۹۶) .

۴. جمار حج

جماوات

کوه های سه گانه ای هستند و در قسمت غرب حره غربی در راه وادی عقیق به سمت جرف.

جمرات

(جَ مَ) جمع (ک) جمره. اصطلاحاً سه ستون سنگی واقع در منی را گویند که رمی آنها از واجبات حج است و به نام های مختلفی خوانده شده اند:

۱. جمرات ثلاث

۲. جمرات ثلاثه

۳. جمرات حج

۴. جمرات المناسک

جمره

(جَ مَ رِ) (جَ رِ) به معانی توده سنگریزه، محل سنگریزه، سرعت، اجتماع قبیله. در اصطلاح هر یک از سه ستون سنگی واقع در منی را گویند که در مناسک حج باید به ترتیب خاصی رمی شوند (یعنی تعداد هفت سنگریزه به سوی هر کدامشان پرتاب نمود) این سه ستون سنگی که به جمار یا جمرات معروفند از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منی است شروع و به طرف عمق منی تا طول ۲۷۱ متر پیش می روند. اینک هر یک از این جمار (جمرات) ثلاثه به صورت ستونی است چهارگوش از سنگ های برهم چیده شده با ملاطی از سیمان بارتفاع حدود ۹ متر و اطراف هر یک از این جمره ها را مانند حوض و کاسه ای بزرگ به ارتفاع ۱/۳۰ متر جهت جمع شدن سنگ ریزه های پرتاب شده ساخته اند. (فضای اطراف جمرات نیز باز است و اخیراً با ایجاد پل هوایی و دو طبقه شدن فضای اطراف جمرات برخی حجاج عمل رمی (پرتاب سنگریزه به جمره) را از طبقه فوقانی انجام می دهند و راه ها نیز طوری تعبیه شده که می توان از مسیری برای عمل رمی رفت و از مسیری دیگر نیز بازگشت) .

تسمیه جمره در جهت نامیده شدن این ستون های سنگی به جمره به اختلاف گفته اند چون:

۱. به آن سنگ می اندازند.

۲. جای جمع سنگریزه است.

.۳

مردم به سوی آن شتاب می کنند.

نام جمره هر یک از جمرات ثلاثه منی نام های مخصوصی دارند که به ترتیب هنگام خروج از منی و

رفتن به مکه عبارتند از: جمره الاولی. جمره الوسطی. جمره الاخری. (ع)

جمره الاخری

(جَ مَ رَ تُ لْ اُ را) سومین (ک) جمره از جمرات ثلاث منی و نزدیک ترین آن به مکه است که در اول پیچ کوه منی به طرف مکه واقع شده و لذا به جمره العقبه (یعنی گردنه) مشهور می باشد و نام های دیگر آن «جمره الکبری» و «جمره العظمی» و «جمره الکبیره» می باشد. این جمره در هر یک از روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمره الاولی

(لْ اُ لا) اولین (ک) جمره از جمرات ثلاث منی است در نزدیکی مسجد خیف و شاید علت نام آن باشد که چون از دل منی به جمرات روی می آورند نخستین جمره ای است که به آن می رسند. و نام های دیگر آن «جمره الصغری» و «جمره الدنیا» می باشد. این جمره در روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمره الدنیا

(دُّ) همان (ک) جمره الاولی

جمره الصغری

(صُّ را) همان (ک) جمره الاولی

جمره العظمی

(لْ عُ ما) همان (ک) جمره الاخری

جمره العقبه

(لْ عَ قَ بِ) همان (ک) جمره الاخری

جمره الکبری

(لْ کُ را) همان (ک) جمره الاخری

جمره الکبیره

(لْ کَ رِ) همان (ک) جمره الاخری

جمره الوسطی

(لْ وُ طا) دومین (ک) جمره، از جمرات ثلاثه منی است که در فاصله ۱۵۵ متری از جمره بعد از خود و به فاصله ۱۱۶ متری جمره قبل از خود قرار گرفته است و در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمع

(جَ)

۱. نام روز عرفه است (لغت نامه)

۲. نام مزدلفه است. (لغت نامه؛ الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۶)

جمعه خونین مکه

اشاره به کشتاری است که رژیم آل سعود در جمعه ششم ذی حجه الحرام سال ۱۴۰۷ هجری

قمری (برابر با ۹ مرداد ۱۳۶۶ هجری شمسی) از زائران ایرانی خانه خدا که در مراسم برائت از مشرکین شرکت داشتند به عمل آورد. (فرقه وهابی)

جنه البقیع

(جَ نِّ تُ لْ بِ) همان (ک) بقیع

جنه الحصینه

(جُ نَّ تُ لْ حِ نِ) از اسامی مدینه است. به معنی سپر محم (برای مسلمین) . رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در غزوه احد فرمود: «انا فی جنه حصینه» من در قلعه و حصار محافظت شده هستم. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

جنه المعلی

(جَ نَّ تُ لْ مُ عَ لّا) قبرستان تاریخی شهر مکه است واقع در قسمت شمال شرقی شهر در منطقه سلیمانیه و حجون (در انتهای پل بزرگ هوایی) قریب یک کیلومتری مسجدالحرام و به نام های دیگری نیز موسوم است چون: جنه المعلاه، مقبره المعلی (المعلاه) ، مقبره الحجون، مقبره المطیبین، مقبره بنی هاشم، قبرستان معلاه، قبرستان حجون، قبرستان بنی هاشم، قبرستان ابوطالب، قبرستان قریش. این جا شعبی بوده است موسوم به شعب جَزّارین و نیز شعب ابی دُبّ (به علت سکونت مردی بدین

نـام در آن) و دره ای است در دهانه کوه حجون که مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسـلام مردگان خود را در این دره (که بخشـی از حجون است) دفن می کردنـد و لـذا این دره را «شـعب المقبره» نیز می نامیدنـد. امروزه جنه المعلی به دو ناحیه مجزا (قدیمی و جدیدی) تقسیم شده است. قسمت جلوی آن قبرستان عمومی مکه است و قسمت عقب آن قبرستان قدیمی است که در دامنه کـوه قرار گرفته و از سه طرف به وسـیله کـوه احـاطه شـده است (و متأسـفانه درب این قسـمت قـدیمی از سـال ۱۳۹۶ هجری قمری توسط آل سعود بر روی زائران مسدود گردید) .

در قسمت اصلی و قدیمی جنه المعلاه طبق مشهور بزرگان و

آباء و اجداد رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و نیز وابستگان به آن جناب به خاک سپرده شده اند که شاخص ترین آنها عبارتند از:

۱. حضرت خدیجه (همسر رسول الله)

۲. قاسم و طیب (فرزندان رسول الله)

۳. قُصَی (۱) بن کِلاب (جد اعلای رسول الله)

۴. عبد مناف بن قصی (از اجداد رسول الله)

۵. هاشم (۲) بن عبد مناف (از اجداد رسول الله)

۶. عبدالمطلب بن هاشم (جد رسول الله)

۷. ابوطالب بن عبدالمطلب (عموی رسول الله)

۸. بعضی فرزندان و نوادگان ائمه اطهار (از نسل رسول الله)

۹. سمیه و یاسر والدین عمار یاسر (از اصحاب گران قدر رسول الله)

اهمیت معلی

طبق نوشته ها رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تا زمانی که در مکه بودند در روزهای دوشنبه و پنجشنبه برای زیارت بستگان خود به قبرستان قریش می رفتند و برای آنها طلب مغفرت می نمودند اما حکومت سعودی در جفا به آنان گنبد و بارگاه باشکوهی را که بنا بر مشهور بر مقابر حضرت خدیجه و حضرت ابوطالب و حضرت عبدمناف و حضرت عبدالمطلب وجود داشت تخریب و محو کرد و سنگ های روی قبور نیز شکسته شد و زیارت آنان غیر ممکن گردید.

جواز السفر

(جَ زُ سَّ فَ) اعراب پاسپورت را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

جهت جنوبی

یا جهت قِبلی (قبله) در تاریخ جغرافیایی مدینه اصطلاحاً مکانی را می گفتند که مسافران مدینه از آن حد به سوی مکه تودیع و بدرقه می شده اند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

جهت شامی

همان (ک) جهت شمال

جهت شمالی

یا جهت شامی در تاریخ جغرافیایی مدینه اصطلاحاً مکانی را می گفتند که مسافران مدینه از آن حد به

۱. نوشته انـد قصـی اولین کسـی بود که در این شـعب به خاک سپرده شـد و پس از وی مردم مردگان خود را در کنار او (در شعب ابی دب) مدفون ساختند.

۲. طبق نقلی.

سوی شام تودیع و بدرقه می شده اند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

جهت قبلی

(ق) همان (ک) جهت جنوبی

جیاد

همان (ک) اجیاد

جیبه

(جَ بِ) از نام های مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

جیران رسول الله

اهل مدینه را نامیده اند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۸)

چ

چاه اریس

(اَ اُ) (۱) از چاه های مدینه است در کنار مسـجد قبا (به فاصـله پنجاه متری غرب آن) رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن وضو سـاخت و غسل کرد. این چاه در سال ۱۳۸۴ هجری قمری در توسـعه میدان غربی مسجد قبا محو گردید.این چاه به جهاتی نام هایی دارد:

۱. اریس، چون منسوب بود به شخصی یهودی به نام اریس.

۲. تفله، چون آب شور آن با تفله (آب دهان) مبارک رسول الله گوارا گردید (و مردم آب آن را برای تبرک می نوشیدند) .

۳. خاتم، چون خاتم (انگشتری) رسول الله در سال ششم خلافت عثمان از دست او (یا از دست غلام او) درون چاه افتاد و دیگر به دست نیامد. (حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۳؛ به سوی ام القری، ص ۳۲۲؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲۱۹ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۶)

چاه اسماعیل

چاه زمزم. (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۷)

چاه انس

(اَ نَ) از چاه های مدینه واقع در سمت شرق مسجدالنبی که به دست مالك بن انس خادم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حفر شد و حضرت از آن آشامید و خود را شست و شو داد. این چاه در دوران سعودی در توسعه شرق مسجدالنبی تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱ و ۳۴۵)

چاه بضاعه

(بُ ع) از چاه های مدینه است در سمت شمال غربی مسجدالنبی در فاصله پانصدمتری در محله بنی ساعده قرار داشت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن آشامید و با دست خود به مردم نوشانید. نقل شده که با این آب مریض ها غسل می کردند و سه روز نمی گذشت که عافیت می یافتند. این چاه در دوران عثمانی مورد توجه و استفاده مزارع اطراف بود اما اخیراً در توسعه مسجدالنبی محو گردیده است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ به سوی ام القری، ص ۳۰۳)

چاه بوصه

از چاه های مدینه در نزدیکی قبرستان بقیع در منطقه باب العوالی قرار داشته و به نقلی رسول خدا در آن غسل جمعه فرموده اند. امروز اثری از آن نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۶)

چاه تفله

(ت لِ) همان (ك) چاه اریس

چاه حاء (۲) از چاه های مدینه واقع در سمت شمال مسجد النبی. این چاه را ابوطلحه انصاری به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

۱. اَ (ضبط لغت نامه) اُ (ضبط میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴) .

۲. بعضی گفته اند حاء نام قبیله و یا شخصی است.

بخشـید و حضـرت از آن وضو ساخت و آن را صدقه قرار داد. آب این چاه بسیار شیرین بود و مریض ها خود را با آن شسته و شفا می یافتند و تا دهه های گذشـته همچنان مورد اسـتفاده و سـقایت زائران بود اما در دوران سـعودی در توسـعه مسـجدالنبی تخریب و مکان آن در محـدوده میدان مجیدی محو گردید (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۲۶۰ و ۳۴۵؛ میقات حج، ش ۲۴، ص ۸۱)

چاه خاتم

(تَ) همان (ک) چاه اریس

چاه ذوالهرم

(ذُ لْ هَ) نوشته اند چاهی است که عبدالمطلب (پس از حفر زمزم در مکه) آن را در طایف حفر نمود.

چاه رومه

(مِ) از چاه های مدینه در شـمال شـهر (و شـمال مسجد ذوقبلتین) و آب مشروب مدینه پیش از اسلام و بعد از اسلام از آن بود. این چـاه در میـان بنی مـازن حفر شـده بود و به رومه غفـاری تعلق داشت و چون عثمان آن را یا نیمی از آنرا (از یک یهودی) خریـد و صـدقه داد به نام عثمان نیز معروف شد. رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در فضل این چاه سـخنانی فرمود و از آب آن وضو می سـاخت. در سـال هـای اخیر مکـان این چاه به مقر اداره حکومتی تبـدیل شـده و اثری از آن دیـده نمی شـد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

چاه زمزم

(زَ زَ)

۱. همان چشمه معروف مکه به نام (ک) زمزم (لغت نامه)

۲. از چاه های مدینه واقع در اطراف مسجدالنبی در داخل خانه فاطمه بنت امام حسین (علیه السلام) و به دست او حفر شد. چاه زمزم یا چاه فاطمه در دوران سعودی در توسـعه غربی مسـجد تخریب شـد. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۲۶۱؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۵۷)

۳. از چاه های مدینه واقع در حره غربی. پیامبراکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) روزی ضـمن استفاده از آن برای صاحبش دعا فرمودند. این چاه به مرور زمان از بین رفت. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۵)

چاه سقیا

(سُ) از چاه های مدینه واقع در حره غربی در باب عنبریه و در جنوب مسـجد سـقیا. رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله وسلم) از

آب آن آشامیدند و وضو ساختند و در کنارش نماز گزاردند و در مکان نماز آن حضرت مسجدی ساختند. اکنون اثری از این چاه نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۸۱، ۳۴۵؛ و...)

چاه عثمان

همان (ک) چاه رومه

چاه عسیله

(عُ سَ لِ) از چاه هـای مکه واقع در زاهر (محلی بین مکه و تنعیم که اکنون جزء شـهر مکه است) نقـل است جمعی از اهـالی زاهر نزد پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) آمدند و از شوری آب چاهشان شکوه داشتند. حضرت به کنار آن چاه رفت و آب دهان مبارک در آن بیفکند و چاه که علاوه بر شوری کم آب نیز بود فوراً پرآب و شیرین شد. (معارف و معاریف، ذیل زاهر)

چاه علی

از چاه های مدینه. چاه هایی که حضرت علی (علیه السلام) در منطقه مسجد شجره برای آبیاری مزارع حفر فرمودند. آبار علی. ابیار علی.

چاه غرس

(غَ غُ) (۱) از چاه های مدینه واقع در شـرق مسـجد قبا. طبق نقل پیامبر اکرم آن را به پاکیزگی سـتود و مبارک شـمرد و از آب آن نوشـیدند و وضـو ساختنـد و بـه حضـرت علی (علیه السـلام) فرمودنـد پس از مرگ مرا از آب چـاه غرس غسـل بـده و آن حضـرت نیز چنین کرد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۱؛ ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۵۶؛ لغت نامه ذیل غرس؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴)

چاه فخ

(فَ خّ) همان (ک) چاه میمون

چاه فضا

از چاه هـای مـدینه. این چاه بـا آب دهان مبارک رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) برکت یافت و شـفای امراض شـد. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴)

چاه قراصه

از چاه های مدینه واقع در سـمت مساجد سـبعه متعلق به جابربن عبدالله انصاری که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن آشامیـد و برای صـاحبش دعا فرمود. اکنون اثری از آن ۱. غُ (ضـبط تاریخ و آثار اسـلامی) غَ (ضـبط لغت نامه و میقات حج)

.نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۲۶)

چاه میمون

از چاه های مکه است. چاهی است معروف در سرزمین ابطح و از مستحبات ورود به مسجدالحرام وطواف، غسل کردن از چاه میمون است پیش از ورود به مکه. چاه فخ هم گفته می شد. (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ توضیح مناسک حج، ص ۵۶)

چتر

در احرام حج و عمره بر سر قرار دادن چتر در حال حرکت برای مردان مجاز نبوده و از محرمات است.

چهار تلبیه

از واجبات احرام گفتن چهار تلبیه است بعد از نیت. و صورت آن این است که بگوید: «لبیك، اللهم لبیك، لبیك، لاشریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک و الملك لا شریک لک لبیك) مکرر گفتن این چهار تلبیه مستحب است و بیش از یک مرتبه گفتن آن واجب نیست. (مناسك حج و احکام عمره، ص ۲۶ الی ۲۹؛ فقه فارسی با مدارك، ج ۳، ص ۸۸)

چهار رکن

منار شامی و یمانی و عراقی و حجرالاسود و این هر چهار از ارکان کعبه است. (فرهنگ آنندراج؛ فرهنگ غیاث اللغات)

چهار رکن کعبه

منار شامی و یمانی و عراقی و حجرالاسود. (فرهنگ نفیسی)

چهار لبیک

همان (ك) چهار تلبیه

ح

حائط

نام کنونی فدك است. (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲)

حاج

الحاج و المعتمر وفدالله (منقول از امام صادق) .

حج رونده. حج کننده. عنوان کسی که اعمال و مناسک حج را به جای آورده است.

حاج صروره

به جا آورنده (ک) حج صروره

حاج قارن

به جا آورنده (ک) حج قرآن

حاج متمتع

به جا آورنده (ک) حج تمتع

حاج محصور

به جا آورنده (ک) حج محصور

حاج مصدود

به جا آورنده (ک) حج مصدود

حاج مفرد

به جا آورنده (ک) حج افراد

حاجه

(جِّ) زنی که به زیارت خانه کعبه توفیق یافته. (لغت نامه)

حاجی

آن که فریضه حج گزارده (لغت نامه)

حاج به معنی حج گزار و افزوده «یا» در آخر آن از اغلاط مشهور است (راهنمای دانشوران)

حاجیانه

(نِ) حجیه. مالی که از دارایی میت به نایب زیارت در حج داده می شود و از جمله واجبات مالی متوفی است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حاجی حرمین

(حَ رَ مَ) کسی که هم حج کرده باشد (حرم مکه) و هم به مدینه طیبه (حرم مدینه و مدفن رسول الله) مشرف شده باشد.

حاجیه

(ی) زنی حج گزارنده (لغت نامه)

حاشیه مطاف

جای طواف کعبه که با حاشیه ای از سنگ سیاه در کف حرم (مسجدالحرام) مشخص گردیده است.

حاضر

(ضِ) ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجدالحرام (بقره ۱۹۶)

اهل مکه. کسی که نزدیک مکه است. کسی که وطنش کمتر از شانزده فرسخ با مکه فاصله دارد و وظیفه اش به جای آوردن حج افراد یا حج قرآن است (نه حج تمتع)

حاطمه

(طِ م) از نام های مکه است از آن جهت که هر کس را که بدان اهانت روا دارد در هم شکند، و لذا اصحاب فیل را که قصد نابودی اصل کعبه را داشت با اعجاز غیبی به هلاکت نشاند. (لغت نامه؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۵؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ کتاب حج، ص ۴۵)

حبری

(حِ بَ یّ) روپوش یا پارچه سیاه رنگی که گاه کعبه را بدان می پوشانیدند (میقات حج، ش ۲۵، ص ۹۷)

حبش

(ک) کوه حبش

حبیبه

(حَ بِ) از اسامی مدنیه است به خاطر علاقه پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

حج

(حِ جّ) و لله علی الناس حج البیت (آل عمران ۹۷)

نتیجه قصد است که زیارت مقصود باشد و حِجّ البیت زیارت قصد شده خانه خداست و حَج (قصد زیارت) مقدمه حِج (زیارت قصد شده) است. (۱) (اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۷)

حج

اشاره

(حَ جّ) و اذن فی الناس بالحج (حج ۲۸)

حج به معنی قصد و قصد زیارت و در اصطلاح فقها قصد خانه خدا و زیارت بیت الله است. حج انجام مراسم و تشریفات و مناسک خاصی است در مکانی (مکه) و زمانی خاص (ماه های حج) ، و علت نامیده شدن مراسم و تشریفات زیارت بیت الله (کعبه) به «حج» برای آن است که در لغت حج به معنی قصد و رفتن به سوی کسی و جایی به منظور دیدار و زیارت است و هنگام حرکت به سوی مکه برای شرکت در این مراسم قصد زیارت بیت الله می شود. حج از واجبات و ضروریات است و از ارکان مهم دین اسلام است و در ترتیب متداول ابواب فقه، حج باب (و یا رکن) پنجم از ابواب و ارکان فروع احکام به اسلام به شمار رفته است. در سال وجوب حج (و نیز در تعداد حج رسول الله) گر چه اختلاف کرده اندولی آنچه مورد اتفاق است آن است که پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت حج نمودند. حج بر هر مسلمان (با وجود استطاعت) در تمام عمر یک بار واجب می گردد (و آن را «حجه الاسلام» گویند) .

ترک حج

طبق روایات، ترک حج، ترک شریعت است، باعث هلاکت است، باعث نابینا محشور شدن است.

طبق فرموده فقها، ترک حج با اقرار به وجوب از گناهان کبیره است (و تارک حج در صورت عدم انکار وجوب آن مرتکب گناه کبیره شده است) و ترک حج با انکار وجوب (در صورتی که به انکار خدا و یا توحید و یا نبوت برگردد) موجب

کفر است (و تارک حج در صورت انکار وجوب حج کافر است) .

فواید حج

(۲) برقراری دین

تندرستی بدن

پاکی از گناهان

وارد شدن به جنان

بی نیازی از دیگران

شفاعت کردن از دیگران

رهایی از فقر و نداشتن

جلوگیری از بدن مردن

در پناه خداوند در آمدن

از فشار قبر رهایی یافتن

از آتش جهنم آزاد شدن

مال و روزی را زیاد کردن

اهل و مال را حفظ نمودن (۳)

مستحبات سفر حج

صدقه دادن

وصیت کردن

غسل سفر حج کردن

دوستان راخبر کردن

دو رکعت نماز خواندن

اهل خود به خداوند سپردن

تربت سیدالشهداء همراه بردن

توبه و به واقع به خداوند برگشتن

نیت برای خداوند خالص کردن

خیر و برکت از خداوند طلب نمودن

انگشتر عقیق و فیروزه در انگشت کردن

توشه سفر خوب و کافی به همراه بردن

مال از حق الله و حق الناس پاک کردن (۴)

از ذمه حقوق اخلاقی دیگران به در آمدن

با خانواده و بستگان و دوستان وداع نمودن

همسفر صالح، دانا و خوش خلق انتخاب کردن

۱. و از نظر کسانی میان حَج و حِج تفاوتی ندارد. (میقات حج، ش ۴، ص ۲۰) .

۲. طبق روایات منقول از معصومین (علیهم السلام) .

۳. و نیز توجه کنیم به آثار اخلاقی واجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهانی حج.

۴. اصولاً هیچ عبادتی را خداوند با مال حرام نمی پذیرد.

همسفران را در راه سفر خدمتگزاری کردن

با همسفران مروت و جوانمردی و خوشرفتاری کردن

از مشکلات (مالی و بدنی) احتمالی سفر افسرده نشدن

در راه سفر ترک کلام بیهوده و خصومت و مجادله نمودن

دعاهای وارده (چون دعای فرج) را هنگام خروج از خانه خواندن

قرآن (آیه الکرسی، قدر، معوذتین و یازده قل هوالله) هنگام خروج از خانه خواندن

سخاوت کردن و به طور گروهی غذا خوردن و همسفران را بر سر

سفره (غذا) دعوت کردن

در حال سیر استغفار کردن و تسبیح و تهلیل و تکبیر گفتن و بر محمد و اهل بیتش صلوات فرستادن

رهاورد وسوغاتی سفر خریدن و در بازگشت از سفر حج ولیمه دادن

راه های وجوب حج

حج به یکی از سه راه واجب می شود: حجه الاسلام، حج بالنذر و حج استیجاری.

شرایط وجوب حج

عبارتند از: بلوغ، عقل، حریت و استطاعت (مالی، بدنی، راهی و زمانی)

مناسک حج

اصطلاحاً مراسم و اعمال حج (عبادت مخصوص حج) را گویند، یعنی مجموعه آداب و افعالی که جهت زیارت بیت الله صورت می گیرد. حج به طور کلی از دو عبادت عمره (۱) و حج تشکیل می شود. اقسام حج

عبارتند از: حج افراد، حج قران و حج تمتع.

اعمال (واجبات) حج

۱. احرام (در میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعرالحرام

۴. رمی جمره العقبه (در منی)

۵. قربانی کردن (۲) (در منی)

۶. حلق یا تقصیر (در منی)

۷. طواف زیارت (کعبه)

۸. نماز طواف زیارت (کعبه)

۹. سعی صفا و مروه (در مکه)

۱۰. طواف نساء (کعبه)

۱۱. نماز طواف نساء (کعبه)

۱۲. بیتوته کردن (در منی)

۱۳. رمی جمرات ثلاثه (در منی)

نوع واجبات حج

۱. واجبات رکنی، عبارتند از: احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، طواف زیارت و سعی.

۲. واجبات غیر رکنی، عبارتند از: نماز طواف زیارت، طواف نساء، نماز طواف نساء، رمی، قربانی، حلق (یا تقصیر) و بیتوته در منی.

زمان انجام حج

ماه های حج ماه های شوال و ذی قعده و ذی حجه است و شروع حج که با احرام است می تواند از اول ماه شوال به بعد انجام پذیرد.

تفاوت انواع حج

۱. در حج افراد و حج قران (که عبادت عمره مفرده بعد از عبادت حج صورت می گیرد) می توان هر موقع از اول ماه شوال به بعد احرام بست و از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه بقیه اعمال حج را انجام داد. اما در حج تمتع (که عبادت عمره تمتع (۳) قبل از عبادت حج صورت می گیرد) ابتدا عمره تمتع را هر موقع از اول ماه شوال به بعد تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه انجام می دهند و آنگاه احرام حج می بندند (۴) و بقیه اعمال حج را بعداز ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به جای می آورند.

۲. حج افراد و حج قران برای اهل مکه و حوالی آن است

۱. رجوع کنید به قسمت عمره».

۲. در حج افراد قربانی نیست.

۳. رجوع کنید به قسمت «عمره».

۴. و معمولاً از روز هشتم ذی حجه این کار را انجام می دهند.

ولی حج تمتع برای غیر اهالی مکه (یعنی برای اهل آفاق) می باشد.

۳. احرام در حج افراد و حج تمتع با تلبیه منعقد می شود ولی در حج قران اختیار است بین تلبیه و اشعار و تقلید.

۴. میقات (جای احرام بستن) حج افراد و حج قران در غیر مکه و در نقاط مختلف است اما میقات حج تمتع در مکه است.

۵. قربانی در حج تمتع در اصل واجب

است و در حج قران به سبب اشعار یا تقلید واجب است و در حج افراد واجب نیست.

۶. دو طواف و نیز سعی را در حج قرآن و حج افراد می توان بدون عذر تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت ولی در حج تمتع تنها در مورد عذر جایز است.

۷. در حج افراد و حج قران عمره و حج دو عبادت هستند و استطاعتشان جداست ولی در حج تمتع یک عبادتند و استطاعتشان یک جا است.

۸. در حج افراد و حج قران پس از احرام و پیش از رفتن به عرفات می توان طواف مستحبی انجام داد ولی در حج تمتع تا حلق (یا تقصیر) در منی انجام نشود طواف مستحبی وجود ندارد.

۹. در حج افراد و حج قرآن می توان برای هر یک از عمره و حج نایبی جداگانه گرفت ولی در حج تمتع نایب برای عمره و حج تنها یک نفر است.

حجاب البیت

(حِ بُ لْ بَ) همان (ک) پرده کعبه

حجابت

(حِ بَ) همان (ک) سدانت. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج ابراهیمی

یعنی حج واقعی و حقیقی که خداوند تشریع کرد و به حضرت ابراهیم (علیه السلام)

دستور داد که «واذن فی الناس بالحج» و در عصر رسول الله این حج توسط آن جناب تجدید حیات یافت، و حجی است که با انگیزه ای خاص و جهت تحقق فلسفه مهم آن که اظهار عبودیت الهی و نفی شرک و الحاد و رسیدن به قله کمال و سعادت است انجام می گیرد. (میقات حج، ش ۲، ص ۳۲؛ ص ۲۳۹)

حجاج

(حُ جّ) حاجیان. حج کنندگان (لغت نامه)

حجاج مدینه بعد

واژه ای است برای معرفی آن دسته از زائران ایرانی بیت الله که بعد از انجام مناسک حج به مدینه مشرف می شوند. همان (ک) پس مدینه

حجاج مدینه قبل

واژه ای است برای معرفی آن گروه از زائران ایرانی خانه کعبه که قبل از انجام مناسک حج به مدینه مشرف می شوند. همان (كَ) پیش مدینه

حجاز

(حِ)

۱. از اسامی مکه است از جهت واقع شدن در منطقه حجاز. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۲ و ۱۲۳)

۲. منطقه ای است در شمال شبه جزیره عربستان واقع میان نجد و تهامه، و گویند چون میان این دو جدایی انداخته آن را حجاز (از ماده حَجْز به معنای فاصله و حایل) نامیدند و سرزمینی است با بیابان های وسیع ولی بیشتر ریگزار و بی آب و حاصل. حجاز از نظر تاریخ اسلام مهم ترین قسمت عربستان می باشد،و تاریخ حجاز همان تاریخ مکه و مدینه است که در این قسمت واقعند. بعد از سقوط بنی عباس (سال ۶۵۶ هجری قمری) حجاز تابع دولت مصر شد و پس از استیلای دولت عثمانی بر مصر (به سال ۹۲۳ هجری قمری) حجاز به تابعیت عثمانی درآمد ولی حکومت آن عمدتاً در دست شرفای مکه باقی ماند و تا سال ۱۸۴۵ میلادی حجاز از طرف مصر اداره می شد و از آن پس دولت عثمانی مستقیماً بدان جا والی فرستاد. در سال ۱۹۱۶ میلادی شریف مکه به یاری متحدین جنگ جهانی اول حجاز را از تبعیت عثمانی آزاد کرد و مملکت مستقلی تشکیل داد اما فرمانروایی هاشمیان با شورش وهابیه و سعودیه در سال ۱۳۴۳ هجری قمری برافتاد و سعودی ها بر نجد و حجاز مسلط شدند.

حج الاسباب

(حَ جُّ لْ اَ) حجی است که به یکی از اسباب همچون نذر، عهد، یمین و غیر اینها بر کسی واجب گردد. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حج استحبابی

(حَ جِّ اِ تِ) یا حج مستحب. حج ثوابی،

حج غیر واجب است که از افضل مستحبات است و در هر سال انجام آن نیکو شمرده شده و ترک آن در پنج سال متوالی مکروه معرفی گشته. حتی فرموده اند تکرار آن در هر سال مطلوب است اگر چه موجب استقراض شود در صورتی که قدرت بر پرداخت آن باشد. در انجام حج مستحب چه اهل مکه و چه اهل آفاق در انتخاب هر یک از انواع سه گانه حج (افراد، تمتع و قرآن) مختارند (ولی انجام تمتع را افضل دانسته اند) .

حج استطاله

(اِ تِ لِ) طبق روایت حجی است برای گدایی که تهیدستان کنند.

حج استیجاری

(اِ) حجی اسـت که به خـاطر اجیر شـدن بر نـایب واجب می شـود. حجی است که اجیر از جـانب میت به جـای می آورد. اگر مکلف حجی را که بر او واجب بوده انجام نـداده باشـد پس از فوت او شخصـی را اجیر می کننـد تا از جانب وی حـج کند. و حجه الاسلام از میقات برای میت کفایت می کند مگر آن که وصیت به خصوص حج بلدی کرده باشد.

حج اسلام

(اِ)

۱. همان (ک) حجه الاسلام

۲. همان (ک) حجه الوداع

حج اصغر

(اَ غَ) تعبیری است از «عمره» (مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۱۵)

حج افراد

(اِ) یا «حج مفرده» از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی واجب است که:

۱. اهل مکه هستند.

۲. محل سکونت آنها تا مکه کمتر از ۴۸ میل (۱۶ فرسخ شرعی) (۱) می باشد.

۳. وظیفه آنها انجام حج تمتع است ولی به عللی باید حج افراد انجام دهند، مثل این که دیر به مکه رسیده و فرصت عمره تمتع نباشـد، یا در عمره مریض شونـد و وقت وقوف به عرفات تنگ باشـد به طوری که اگر عمره را به جا آورند تا آخر روز نهم به عرفات نمی رسند.

وجه تسمیه افراد

چون قربانی همراه قاصد حج نمی باشد.

چون حج از عمره جداست. (۲) (عمره را در نیت حج ضمیمه نکنند)

اعمال (واجبات) حج افراد

۱. احرام (از میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعر

۴. رمی جمره عقبه

۵. حلق (یا تقصیر)

۶. طواف زیارت کعبه

۷. نماز طواف زیارت

۸. سعی بین صفا و مروه

۹. طواف نساء کعبه

۱۰. نماز طواف نساء

۱۱. بیتوته کردن در منی

۱۲. رمی جمرات ثلاثه

زمان انجام حج افراد

اعمال حج افراد از روز نهم ذی حجه شروع می شود که تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به طول می انجامد. گر چه برخی اعمال (مثل دو طواف و سعی) را می توان تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت، ولی احرام این حج را می توان از ابتدای ماه های حج یعنی از اول شوال بست.

حج افسادی

(اِ) حج باطل شده را گویند.

حج اکبر

(اَ بَ) واذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر. (توبه ۳)

۱. نام دیگر «حجه الوداع» است.

۲. تعبیری است از حج (در مقابل عمره)

۳. حج سالی است که عید قربان جمعه باشد.

۴. روز عرفه و یا روز عید قربان است.

۱. هر فرسخ حدود ۵/۵ کیلومتر است.

۲. حج افراد دارای دو عبادت حج و عمره است که هر یک واجب مستقل و جداگانه ای است و بعد از حج افراد، عمره مفرده را در صورت استطاعت به جا می آورند.

۵. روز عید قربان سال نهم هجری که بزرگ ترین اجتماع مسلمانان و مشرکین بود. (۱)

۶. ظهور حضرت قائم (علیه السلام) است و اعلان دعوت مردم. (مجمع البیان؛ تفسیر نمونه؛ کتاب حج، ص ۱۳۵؛ و...)

حج بالعهد

(بِ لْ عَ) حجی که به واسطه نذر واجب شود.

حج بالنذر

(بَ نَّ) حجی که به واسطه نذر واجب شود.

حج بالنیابه

(بَ نّ بِ)

۱. انجام مراسم حج به جای دیگری.

۲. حجی که به جهت اجیر شدن بر نایب واجب می شود.

حج بالیمین

(بِ لْ یَ) حجی که به وسیله قسم و سوگند واجب آید. (لغت نامه)

حج بذلی

(بَ) حجی که با پولی که دیگری بخشیده است به جای آورند و کفایت از حجه الاسلام می کند، و گیرنده اگر پس از این خودش مستطیع شد دیگر حجی بر او واجب نخواهد شد. و اگر مالی برای خصوص حج بخشیده شود واجب است قبول کردن (برای کسی که حجه الاسلام نکرده) و دین مانع از وجوب حج بذلی نیست (مگر آن که حال باشد و مانع از ادای آن گردد) ، و در حج بذلی رجوع به کفایت شرط نیست. (مناسک حج، مسئله ۵۳؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۴۹)

حج بلاغ

(بَ) همان (ک) حجه الوداع

حج بلاغه

(بَ غِ) همان (ک) حجه الوداع

حج بلدی

(بَ لَ) مقابل حج میقاتی. حجی است نیابتی و نایب از شهر میت به قصد حج حرکت می کند.

حج بیت

(بَ) حج البیت، حجه الاسلام (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج تبرع

(تَ بَ رُّ) همان (ک) حج تطوع

حج تجارت

(تِ رَ) طبق روایت حجی است برای تجارت که ثروتمندان کنند.

حج تطوع

(تَ تَ وُّ) حج تبرع. آن است که پس از وفات دیگری بدون اخذ اجرت و به نیابت وی حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج تمام

همان (ک) حجه الوداع

حج تمتع

(تَ مَ تُّ) از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی (افراد مستطیعی) واجب است که فاصله محل سکونتشان تا مکه ۱۶ فرسخ شرعی یا بیشتر باشد (یعنی وطن آنها تا مکه تقریباً ۸۷ کیلومتر یا لااقل ۴۸ میل فاصله دارد) حج تمتع دارای دو عبادت متصل به هم عمره تمتع و حج تمتع است که هر دو در یک سال (و ابتدا عمره تمتع و سپس حج تمتع) صورت می پذیرد.

وجه تسمیه تمتع

جهت نامیدن این حج را به تمتع از آن جهت ذکر کرده اند که می توان در فاصله بین انجام اعمال عمره و انجام اعمال حج از آنچه که بر محرم حرام بوده متمتع و بهره منـد گردید. به این نحو که حاج پس از پایان اعمال عمره مُحِلّ شده (از احرام بیرون می آیـد) و در فاصله ای که تـا احرام مجـدد برای عمل حـج موجود است از چیزهایی که بر محرم حرام بوده تمتع حاصل می نماید.

زمان انجام حج

۱. عمره: وسعت زمانی انجام عمره از اول ماه شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه است.

۲. حج: شروع اعمال حج بعد از پایان یافتن عمره است که با احرام شروع می شود. (و معمولاً از روز هشتم ذی حجه این کار را انجام می دهند) (۲) و بقیه اعمال از بعد از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه انجام می شود.

اعمال عمره تمتع

۱. احرام (از میقات عمره)

۲. طواف زیارت خانه خدا

۳. نماز طواف زیارت خانه خدا

۴. سعی بین صفا و مروه (در مکه)

۱. و پس

از آن سال دیگر هیچ مشرکی حق شرکت در مراسم حج نیافت.

۲. احرام حج تمتع خوب است روز هشتم ذی حجه باشد (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۷)

۵. تقصیر (در مکه و معمولاً در کنار مروه)

اعمال حج تمتع

۱. احرام (از میقات مکه)

۲. وقوف در عرفات (از ظهرروز نهم ذی حجه)

۳. وقوف مشعر (از طلوع فجر تا سر زدن خورشید دهم ذی حجه)

۴. رمی جمره العقبه (در منی در روز دهم ذی حجه)

۵. قربانی کردن (در منی در روز دهم ذی حجه)

۶. حلق یا تقصیر (در منی در روز دهم ذی حجه)

۷. طواف زیارت خانه خدا

۸. نماز طواف زیارت خانه خدا

۹. سعی بین صفا ومروه

۱۰. طواف نساء خانه خدا

۱۱. نماز طواف نساء خانه خدا

۱۲. بیتوته در منی (شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه) .

۱۳. رمی جمرات ثلاثه (در منی، روزهای یازدهم و دوازدهم)

حج جاهلی

(هِ) یا حج مشرکین، حجی که در جاهلیت آمیخته با آداب شرک آلود انجام می گرفت. زیارت بیت الله الحرام عبادتی است که سابقه تاریخی توحیدی آن به زمان بنای کعبه به دست توانای پیامبرعظیم الشأن الهی حضرت ابراهیم (علیه السلام) می رسد. زیارت بیت الله و انجام مراسم حج در طول زمان همچنان صورت می گرفت حتی در آن دوران که پایگاه توحیدی

کعبه به فراموشی سپرده شده بود، و به این ترتیب حج را نه تنها موحدان که مشرکان نیز انجام می دادند و اعراب جاهلی به زیارت بیت الله می پرداختند که اگر چه با آداب شرک آلود صورت می گرفت ولی با این همه در میان

ایشان باز مانـده هایی از رسوم عصر حضرت ابراهیم و حضـرت اسـماعیل (علیهما السـلام) بر جای مانـد که از آن پیروی می کردنـد هماننـد تعظیم و طواف کعبه و حـج و عمره و وقوف بر عرفه و مزدلفه و قربانی شتران و تهلیل و تلبیه در حج و عمره با افزودن چیزهـایی بر آن. اعراف جاهلی به هنگام موسم حـج، در بیابان وسـیعی بین طایف و نخله (یا بین طایف و مکه) در اول ذی قعده بازاری (به نام عکاظ) بر پا می کردند تا بیسـتم (یا بیست و یکم و یا سـی ام) ماه به طول می کشید. آنها در این بازار به داد و سـتد می پرداختنـد و اشـعار خویش را می خواندنـد و بریکـدیگر مفـاخره می کردنـد و پس از آن در ماه ذی حجه به اجرای مناسک حـج می پرداختنـد و در موقع حـج عرب ها خطاب به قوم «صوفه» با گفتن «اجز صوفه» یا «اجیزی صوفه» اجازه (۱) حـج می گرفتند. اجازه حج و حرکت از عرفه به منی و از منی به مکه مخصوص صوفه (غوث بن مُر و اولاد او) بود (تا آن که طایفه «عـدوان» آن را گرفتنـد و با اینان بود تا قریش آن مقام را به دست آورد) و اعراب جاهلی با توجه به برخی تفاوت و امتیازات بین خود، حج خاص خود را انجام می دادند (حج حمس، حج حله و حج طلس) و برخی از ویژگی های حج جاهلی عبارت بود از:

نسئی، عبارت بود از جا به جایی ماه ذی حجه (ماه حج) جهت رهایی از گرمای طاقت فرسای آن. (۲)

تلبید، آن

بود که حج کننـده مقـداری از گیاه خطمی و آس و سدر را با کمی کتیرا به هم می آمیخت و آن را در میان موی سـرش می نهاد از برای آن که از مرتب کردن آن و کشتن شپش آن خودداری نماید.

تصـدیه، آن بود که چون حـج کننـده به کعبه می رسـید به کف زدن و غوغا کردن می پرداخت و تا پایان طواف برگرد کعبه ادامه می داد.

مکاء، (۳) آن بود که حج کننده چون به کعبه می رسید به صفیر کشیدن و سوت زدن می پرداخت و این عمل را تا

۱. در حج جاهلی انتقال سـریع از عرفه به مزدلفه را «اجازه» می گفتند و کسانی بودند که پیشاپیش، افراد را هدایت می کردند و طبق سـیره ابن هشام «غوث بن مُرُبن اُدّ» مسـئول اجازه عرفه بود و پس از او فرزندانش این مسئولیت را بر عهده داشتند و او و فرزنـدانش را صوفه می گفتنـد و در وجه این نامگـذاری گفته انـد هنگـامی که مـادرش او را به کعبه بست پـارچه ای پشـمین (صوف) بر او انـداخت. و بنـابر نقـل ابن عباس، پیامبر خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) از حرکت شـتابان منع فرمود و دسـتور حرکت به آرامی صادر کرد.

۲. رجوع کنید به واژه «نسیئی».

۳. و ما کان صلاتهم عندالبیت الامکاء و تصدیه (انفال ۳۵) .

پایـان طواف بر گرد خانه کعبه ادامه می داد. (۱) (میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۱ الی ۱۰۴، ص ۱۱۲؛ تلبیس ابلیس، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۴۸؛ و...)

حج جاهلیت

همان (ک) حج جاهلی

حج حله

(ک) حله

حج حمس

(ک) حمس

حج خدمه

(حَ دَ مِ) فقهای عظام در باب حـج خدمه (که ضـمن خدمت به حجاج، مناسک حج را نیز انجام می دهند) بابی از فقه گشوده اند و مسائل آن را تبیین کرده اند. (میقات حج، ش ۷۳، ص ۴۴)

حجر

(حِ) همان (ک) حجراسماعیل

حجر

(حَ جَ) همان (ک) حجرالاسود

حجرات

(حُ جُ) منظور منزل مسکونی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اطاق زنان آن حضرت است. (دایره المعارف قرآن کریم)

حجراسماعیل

(حِ) «حجر» یا «حجراسماعیل» یا «حجرالکعبه» مکانی (فضایی سطحی) است در قسمت شمالی دیوار خانه کعبه (در جانب ناودان طلا) که با دیواری قوسی و نیمدایره (حجرالحجر) محصور است. (۲) این دیوار به ارتفاع یک متر و سی (یا چهل) سانت از یک طرف به رکن شمالی (رکن شمال شرقی) و از طرف دیگر به رکن غربی (رکن شمال غربی) منتهی می گردد. اما امتداد آن در حدود دو متر مانده به دو رکن قطع می گردد تا به این ترتیب راه ورود و خروج (حجر) ممکن گردد. فاصله این فضا از وسط دیوار کعبه تا دیوار قوسی از داخل ۸/۳۶ متر و عرض خود دیوار قوسی ۱/۵ متر می باشد (و در نتیجه فاصله این فضا از دیوار کعبه تا دیوار قوسی شکل از خارج ۹/۸۶ متر است) . دیوار حجر اسماعیل و نیز فضای حجر اسماعیل از سنگ مرمر پوشیده شده است. حجر به فرموده فقها:

۱. داخل در طواف است.

۲. هنگام طواف واجب نباید از آن عبور کرد.

۳. هنگام طواف حرکت روی دیوار جایز نمی باشد.

۴. نماز طواف واجب را نمی توان در درون آن به جای آورد.

اهمیت حجر

از آیات بینات است.

زیر ناودان طلا امکان استجابت دعا بیشتر است.

آب ناودان که به حجر می ریزد شفا دهنده بیمار است.

قبور جمعی از انبیا از جمله حضرت اسماعیل در این عرصه است.

نماز در این مکان به خصوص در زیر ناودان طلا فضیلت بیشتری دارد.

احرام بستن برای حج تمتع در این مکان استحباب و

فضیلت بیشتری دارد.

به زعم برخی قسمتی از خانه کعبه است (که در بازسازی کعبه از خانه خارج گردید) و قریش روی آن ساختمان بنا نکرد و در تجدید بازسازی کعبه توسط ابن زبیر این قسمت جزء خانه قرار گرفت ولی حجاج دوباره آن را به صورت قبلی در آورد و بیرون از خانه قرار داد و نیز طبق روایات متعدد حج اسماعیل جزء خانه نمی باشد و برخی از فقها نیز آن را جزء خانه نمی دانند.

تسمیه حجر

۱. این جا محل نزول و مأوای حضرت اسماعیل و مادرش حضرت هاجر بوده و طبق روایاتی منقول از امام صادق (علیه السلام) حجر خانه اسماعیل است و آن حضرت مادر خود را در آن دفن نمود و به خاطر این که زیر پای مردم قرار نگیرد اطراف آن را سنگ چین کرد.

۲. در جهت اضافه «اسماعیل» به «حجر» (حجر اسماعیل) گفته اند چون دیوارهای کعبه برافراشته شد آن حضرت از گرمای خورشید در کنار این دیوار در سایه می نشست و یا این که سایبانی در کنار آن برای خود بر می افراشت و یا

۱. حج جاهلی آمیزه ای از شرک، افتخارات قبیله ای و اغراض تجاری و اهداف سیاسی قومی بود، از این رو به هنگام گرد آمدن هر قبیله سعی داشت تا با بانگ بلند مظاهر این آمیزه های ناهمگن را در یک میدان رقابتی به نمایش بگذارد.

۲. و در برخی از کتاب ها خود این دیوار، حجر اسماعیل معرفی شده.

طبق برخی نقل ها ایشان در همین جا به خاک سپرده شدند. (میقات حج، ش ۸، ص ۱۱۰، ش ۱۳، ص ۵۶، ش ۲۰،

ص ۱۱۱ الی ۱۱۴؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۹۶؛ قبل از حج بخوانید، ص ۹۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۷؛ سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۷؛ لغت نامه، ذیل حجر الکعبه)

حجرالاسعد

(حَ جَ رُ لْ اَ عَ) به «حجرالاسود» گفته می شود. (فرهنگ آنندراج، ذیل محک زرایمان؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۳۳)

حجرالاسود

(لْ اَ وَ) «حجر» یا «حجرالاسود» یا «حجر الاسعد» یا «دره البیضاء» سنگی است منصوب بر دیوار کعبه در رکن شرقی (رکن جنوب شرقی) این سنگ بیضی شکل با قطری قریب به سی سانتیمتر در حدود ۱/۵ متری از کف مسجدالحرام بر دیوار کعبه نصب است و از اطراف با روپوشی از نقره خالص به صورت مستدیر (مدور) که بتوان با سر و صورت و دست آن را لمس نمود محصور گردیده است. این سنگ در ابتدا یکپارچه بود ولی به علت آسیب هایی که در طول زمان بر آن وارد آمد به صورت قطعاتی چند در آمد. طبق روایات تاریخی در سال ۶۴ هجری که سپاه یزید در مقابله با ابن زبیر مکه را سنگباران کرد، حجرالاسود سه قطعه شد و عبدالله بن زبیر آن را در قابی نقره ای محصور ساخت، تا این که در سال ۱۸۹ هجری به علت سست شدن قاب نقره ای، به دستور هارون الرشید بالا و پایین قاب را سوراخ کرده و در آن سرب یا نقره مذاب ریختند و محکم نمودند. به نوشته «ابن جبیر» سیاح معروف عرب (در قرن ششم و هفتم هجری قمری) که «حجرالاسود» را زیارت کرده حجر «چهار قطعه به یکدیگر پیوسته است که اطراف آن را با صفحه ای سیمین استوار کرده اند» ابن جبیر می نویسد: «گویند قرمطی (که خدایش لعنت کناد) آن را شکسته». طبق نقلی در سال ۱۲۹۰ هجری قمری حجر در ۱۷ قطعه (سه

قطعه درشت و بقیه ریزتر) به یکدیگر در درون قاب نقره ای پیوست داده شد و مطابق سفرنامه یکی از ایرانیان (و احتمالاً از وابستگان به دربار ناصرالدین شاه) که در سال ۱۲۹۶ هجری قمری نگاشته شد ()

«حجرالاسود» قریب بیست قطعه است در طوقی نقره ای (ولی در کتاب «سفرنامه مکه» آمده است که پنجاه قطعه است که درهم در قاب نقره محفوظ است) رنگ این سنگ سیاه متمایل به سرخ (با نقطه ها و لکه هایی سرخ و رگه هایی زرد) است و رگه های زرد آن در اثر جوش خوردن تَرَک ها می باشد. طبق روایات «حجر» در ابتدا سفید و روشن بود ولی در اثر تماس بدن کفار و مشرکین و گناهکاران و یا بر اثر آتش سوزی هایی که در کعبه روی داد به رنگ فعلی (سیاه متمایل به سرخ) در آمد. ابن جبیر در سفرنامه خود می نویسد: در بخش سالم مانده حجرالاسود (برابر سمت راست کسی که برای بسودن و بوسیدن مقابل آن قرار می گیرد) نقطه کوچک سپید درخشانی وجود دارد که گویی خالی بر این صفحه خجسته است و این لکه سپید را خاصیتی است که چشم را روشنی می بخشد.

احکام حجر طبق فتوای فقها در مراسم حج عمره:

۱. حجر مبدأ نیت و آغاز طواف کعبه می باشد.

۲. حجر مرحله پایانی و ختم طواف کعبه می باشد.

استلام حجر مراد از استلام حجر در روایات و اصطلاح فقها، مسح کردن و تماس بدن با حجرالاسود است از طریق: بوسیدن، مسح با دست، چسباندن شکم، تماس مقداری از بدن (و در صورت عدم امکان چسباندن شکم و مسح،

به اشاره از دور یا اشاره با سر و عصا) و در این رابطه:

۱. استلام حجر از مستحبات است و در طواف (و در تمام شوط ها) نیز مستحب است، و در شوط اول و شوط آخر مورد تأکید قرار گرفته است.

۲. مستحب است در استلام حجر: الله اکبر گفتن، صلوات فرستادن، دعا نمودن، بوسیدن، صورت بر آن قرار دادن، بلند کردن دست ها، با دست راست لمس کردن، بوسیدن دست و بوسیدن عصا اگر توسط آن استلام شود.

۳. و از آثار استلام حجر است: شعار طواف بودن، اجابت

دعا، شهادت حجر در قیامت، بیعت با خداوند طبق روایتی منقول از رسول خدا، حجر الاسود به منزله دست خداوند در زمین است که به وسیله آن با بندگان مؤمن مصافحه می کند (و مردم با دست کشیدن بر آن و بوسیدنش با خدا بیعت و اطاعت خدا را تثبیت می کنند) و از ابن عباس نقل شده که دست گذاردن بر سنگ به منزله بیعت با رسول خداست (۱) که از میان ما رفته است.

۴. به روایتی منقول از رسول الله «باید آخرین عهد با کعبه استلام حجر باشد.» و از امام کاظم درباره پیامبر اکرم (صلوات الله علیهما) آمده که در هر طوافی بدون آن که کسی را آزار دهد «حجرالاسود» را لمس می فرمود.

۵. با وجود سفارش های بسیاری که برای لمس و بوسیدن حجر شده است و ائمه نیز بر آن مواظبت عملی می کردند لیکن اگر به خاطر کثرت جمعیت انجام آن مشکل باشد و سبب مزاحمت دیگران گردد این تأکید برداشته شده و سزاوار دانسته اند که فرد با اشاره

از دورتر اکتفا کند، زیرا مصلحت جمع اقتضا می کند تا فرد از این وظیفه مستحبی به خاطر یک واجب اجتماعی (رعایت حقوق مردم) دست بردارد تا در مقابل خداوند اجر بیشتری نصیبش سازد.

اهمیت حجر طبق روایات:

از سنگ ها یا یاقوت ها بهشتی است.

حضرت آدم از بهشت روی آن فرود آمد.

از کوه ابوقبیس است که از جانب خدا فرود آمد.

دست کشیدن به آن گناهان شخص را از بین می برد.

چون دست خدا در زمین است که با بندگان به وسیله آن مصافحه فرماید.

آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را درک نکرده با مس آن مثل این است که با خدا و پیامبرش بیعت کرده.

شاخصه توحیدی حجر

این سنگ و کعبه در طول تاریخ نمودار آثار توحید و یگانه پرستی اند و مظهر مبارزه با شرک و نبرد با پس مانده های بت پرستی و جنگ با موهومات به شمار می روند. عرب های قبل از اسلام از مواد و اشیاء گوناگون بت و معبود می ساختند ولی کعبه و حجرالاسود تنها چیزهایی بودند که دور از جنبه الوهیت شرک آمیز قرار داشتند و هیچ عربی آن دو را به هیچ وجه به عنوان معبود یا بت مورد پرستش قرار نداده است و با ظهور اسلام کفر ستیز و مخالف با بت و بت پرستی، کعبه و حجرالاسود بار دیگر شاخصه توحید ابراهیمی گشتند.

نصب حجر کعبه با وجود آن که در ادوار مختلف تجدید بنا شد ولی جایگاه حجر (این تنها سنگ ثابت و تغییر نیافته کعبه از ابتدای بنا) هیچ گاه تغییر نکرده است و توسط شایستگانی در جای خود نصب شده است:

۱.

حضرت ابراهیم خلیل الله. حجر برای نخستین بار توسط آن پیامبر عظیم الشأن توحیدی هنگام بنای کعبه به دیوار کعبه گذارده شد.

۲. حضرت محمد رسول الله. حجر پنج سال قبل از بعثت در تجدید بنای کعبه به علت تخریب ناشی از سیل، به دست نبی مکرم در دیوار کعبه جای گذاشته شد. آن گاه که قسمتی از دیوار کعبه بالا آمد و بین قبایل بر سر نصب حجر اختلاف افتاد، همگان بر قبول تصمیمی که آن امین خردمند بگیرد اتفاق کردند؛ پس به دستور آن ستوده بزرگ ردایی گستردند، حجر را به درون آن نهاد و بفرمود تا بزرگان قبایل گوشه های ردا را برداشته و پای دیوار کعبه آورند، آن گاه حضرت به دستان مبارک خود آن را نصب نمود.

۳. حضرت سجاد ولی الله. حجر در سال ۷۳ (یا ۷۴) هجری در تجدید بنای کعبه (به علت تخریب ناشی از سنگباران مکه) به دست امام سجاد (علیه السلام) کار گذاشته شد. در سال ۶۴ هجری سپاه یزید در مقابله با ابن زبیر (که بر حجاز مسلط شده بود) مکه را سنگباران کرد که در این درگیری قسمت هایی از کعبه آسیب دید و بعد از پایان محاصره، ابن زبیر کعبه را ترمیم و حجر اسماعیل را داخل کعبه

۱. و لذا آیا هدف از استلام حجر نمی تواند مجسم ساختن یک پیمان قلبی باشد؟!

نمود، ولی کعبه باز در جریان محاصره مکه توسط «حجاج» آسیب دید و چون ابن زبیر کشته شد، عبدالملک بن مروان دستور بازسازی آن را داد که در این تجدید بنا «حجاج» کعبه را به شکل قبلی اش در آورد. (حجر

اسماعیل را در خارج از خانه قرار داد) و حجرالاسود را امام زین العباد نصب فرمود.

۴. حضرت ولی الله اعظم. حجر در سال ۳۳۷ (یا ۳۳۹) هجری بعد از ربوده شدن توسط قرامطه به وسیله امام زمان حضرت حجت ولی عصر (علیه السلام) کار گذاشته شد. در ایام خلافت مقتدر بالله هیجدهمین خلیفه عباسی (۲۹۵ ۳۲۰) که از دوره های تیره و پرآشوب حکومت عباسی است در سال ۳۱۷ (یا ۳۱۰) هجری قرامطه با قوت گرفتن در بحرین با سپاهی به فرماندهی ابوطاهر سلیمان بن ابوسعید حسن جنّابی قرمطی به عنوان حج عازم مکه شدند ولی در روز نهم ذی حجه خانه های مکه و اموال حاج را غارت نمودند و مردم را در مسجدالحرام کشتند (۱) (و به طوری که نقل کرده اند، آنها طی مدت ۶ یا ۷ یا ۸ یا ۱۱ روزی که در مکه بودند تعداد هزار و هفتصد نفر را در حالی که از استار کعبه گرفته بودند، کشتند و تعداد کشتگان مجموعاً به حدود سی هزار نفر رسید) . آنها در ۱۴ ذی حجه حجرالاسود را از کعبه جدا ساختند و به هَجَر (۲) از بلاد احساء بردند (طبق برخی نوشته ها بر این منظور که در آن جا عبادتگاهی بسازند و مردم را از کعبه منصرف کنند و به آن جا بکشانند) . آنها مدت ها حجرالاسود را نزد خود نگه داشتند و پیشنهادات دو قطب سیاسی جهان اسلام یعنی بنی عباس در بغداد و فاطمی ها در افریقا را برای برگرداندن حجر، رد می کردند تا آن که مأیوس از موفقیت در جلب نظر مردم و هلاکت

قرمطی (به علت ابتلاـ به بیماری جذام و کرم افتادن به تنش) حاضـر به برگشت دادن حجرالاسود گردیدنـد. به نقلی «الراضـی بالله» حجر را به مبلغ ۵۰۰۰۰ دینار خرید ولی این قول را با توجه به سال وفات الراضی (۳۲۹) و سال نصب حجر (۳۳۷ یا ۳۳۹) صحیح نمی دانند. به قولی دیگر وکلای «المطیع لله» (خلیفه عباسـی از ۳۳۴ تا ۳۶۳ هجری) در سال ۳۳۷ هجری حجرالاسود را به مبلغ ۳۰۰۰۰ دینـار خریدنـد و خلیفـه آن را به مکه فرسـتاد. به نقلی نیز در سـال ۳۳۹ هجری قرامطه به دسـتور خلیفه فـاطمی افریقیه حجر را برگرداندند و یا به وساطت شـریف یحیی بن حسـین از نسل امام حسـین (علیه السـلام) آن را باز پس فرستادند. همچنین نوشـته انـد چون عبیـدالله نخستین خلیفه فاطمی به خلافت رسـید، قرمطی به نام او خطبه خوانـد ولی عبیدالله در جواب نـامه قرمطی او را به خـاطر کشـتار زائران و ربودن حجرالاـسود لعنت کرد و در نتیجه قرمطی سـر از فرمان وی پیچیـد تا آن که مبتلای به بیماری شد و قرامطه مأیوس از موفقیت حجر را به مکه حمل نمودند، و گفته اند پیش از حمل به مکه آن را به کوفه بردنـد و بر سـتون هفتم از سـتون های مسـجد جامع آویختند تا این که به مکه فرسـتاده شد و از افرادی نام برده اند که حجر را نصب نموده انـد ولی براسـاس شواهـدی که در جریـان نصب حجر روی داد فقهـای شـیعه مسـلم گرفته انـد که حجرالاسود به دست مبارک امام زمان (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) بر دیوار کعبه نصب شد. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۶؛

سفرنامه مکه، ص ۲۵۷؛ میقات حج، ش ۱۲، ص ۴۵ الی ۵۸؛ ش ۱۹، ص ۱۷۵؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۲۵۲ و ۲۵۳؛ همراه با زائران خانه خدا، ص ۹۰، و منابع متعدد دیگر)

حجرالزیت

(زَّ) گویند از این سنگ (در مدینه) برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روغن زیتون تراویده است. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

حجر السماق

(سَّ) یا «بلاطه حمراء» سنگی است درون کعبه که حضرت علی امیر المؤمنین (علیه السلام) بر روی آن به دنیا

۱. و پس از یازده قرن در روز هشتم ذی حجه سال ۱۴۰۷ هجری قمری حجاج ایرانی هنگام اظهار برائت از مشرکین و عزیمت به سوی بیت الحرام زیر رگبار گلوله های حکومت کشته و مجروح و هتک حرمت شدند.

۲. هجر مرکز بحرین بود و گاهی هم به همه بلاد بحرین هجر گویند. در آن زمان به منطقه وسیعی از شمال عربستان فعلی بحرین یا هجر گفته می شد، و شهر احساء داخل همین منطقه قرار داشت (میقات حج، ش ۵، ص ۷۸ و ۸۱) .

آمد و الان این سنگ در نزدیکی درب کعبه می باشد. در روایت دارد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر بلاطه حمراء نماز خواندند و سپس روی کردند به ارکان خانه به هر رکنی تکبیر گفتند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱؛ حج و عمره، ص ۱۶۳)

حجر الکعبه

(حِ رُ لْ کَ بِ) همان (ک) حجر اسماعیل (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۴)

حجره شریفه

(حُ رِ ءِ شَ فِ) همان (ک) حجره طاهره

حجره طاهره

(هِ رِ) یا «حجره شریفه» یا «حجره مطهره» یا «مقصوره شریفه» اطلاقی است به مدفن حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) واقع در خانه مسکونی آن جناب که فعلاً در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی واقع شده است (ولی قبل از توسعه در خارج از مسجد و در کنار آن بود) و از جمله اقداماتی که در مورد آن صورت گرفته طبقه نوشته ها عبارت است از:

۱. سال ۱۷ هجری، خلیفه دوم آن گاه که مقداری بر مسجد بیفزود، در پیرامون مرقد مطهر دیواری بالا برد تا مدفن حضرت مستور ماند.

۲. سال ۸۸ هجری، عبدالملک مروان آن گاه که دستور تخریب خانه همسران رسول الله و توسعه مسجد را داد، برای این که مدفن حضرت در مسجد نمایان نباشد دیواری اطراف آن کشید که به نام حجره طاهره معروف شد. نخستین کسی که به عمران مرقد منور پرداخت و چهار درب برای ورود و خروج آن قرار داد عمربن عبدالعزیز بود

۳. سال ۵۷۷ هجری، به دستور نورالدین زنگی پادشاه شام اطراف حجره شریفه را کندند و سپس با آهن و فولاد دیواری بالا آوردند و بر روی این دیوارها شبکه ای از فولاد نصب نمودند و قبه و بارگاهی از فولاد بنا کردند.

۴. سال ۶۶۸ هجری، الملک الظاهر بَیْبَرس مقصوره ای از چوب ساخت که سه درب داشت.

۵. سال ۶۷۸ هجری، ملک مصر قبه ای بر روی مدفن بنا نمود.

۶. سال ۶۹۴ هجری، الملک العادل زین الدین کَتْبُغا بر دیواره های مقصوره افزود تا به سقف رسید.

۷. سال ۸۸۶ هجری، سلطان قایِتبای از ممالیک

برخی مصر بناهایی را که اکنون در حجره طاهره موجود است و ضریح مقدس و تزیینات آن را بساخت.

خصوصیات حجره

طول این حجره در هر یک از دو ضلع شمالی و جنوبی ۱۶ متر و عرض آن در هر یک از دو ضلع شرقی و غربی ۱۵ متر و مساحت کلی آن ۲۴۰ متر مربع است.

در گوشه های حجره طاهره ستون هایی از سنگ مرمر قرار دارد که قبه خضراء بر آنها استوار است.

حصار مشبک اطراف حجره به شکل ضریحی از مس و فولاد است که میناکاری و طلاکاری است مگر طرف جنوبی آن که برنجی می باشد.

ضریح شریف در طول دارای شش طاق نما و در عرض دارای سه طاق نما می باشد که چهار طاق نمای در طول مربوط به قسمتی است که مرقد حضرت در آن قرار دارد و دو طاق نمای دیگر مربوط به قسمتی است که منسوب به حضرت زهرا (علیها السلام) می باشد.

مرقد مطهر در قسمت جنوبی و مرقد حضرت فاطمه (بنابر روایاتی) در قسمت شمالی حجره واقع

است. داخل حجره قبر منور پیامبر مشخص است و اطراف آن دیوار کشیده شده که تا زیر گنبد ادامه دارد (و قبر شیخین خارج از این دیوار و داخل در محوطه پنجره های فولادی می باشد) .

حجره طاهره دارای ۴باب می باشد. باب تهجد (در شمال) ، باب فاطمه (در شرق) ، باب وفود (در غرب) ، باب توبه یا باب رسول الله (در جنوب) .

جامه حجره

۱. دوران بنی العباس: اولین بار «حسین بن ابی الهیجا» داماد «طائع بن زریک» وزیر خلیفه العاضد فاطمی (۵۵۷ - ۵۶۷ هجری قمری) حجره نبوی را جامه

پوشانید. او جامه ای بزرگ و سفید تهیه کرد که روی آن با نقش و نگار و کمربندهایی از ابریشم زرد و سرخ آذین شده و با سوره یاسین مزین گردیده بود، اما امیر مدینه از قرار دادن آن در حجره نبوی امتناع کرد و اجازه خلیفه عباسی المستضئی بامرالله را ضروری دانست، و چون خلیفه اجاره داد جامه مزبور در حجره نبوی شریف آویزان گردید، تا این که بعد از حدود دو سال مستضئ بامرالله خلیفه عباسی، جامه ای از ابریشم بنفش را که گلدوزی و نقش و نگار و کمربندهای سفید نوشته شده داشت ارسال نمود و آن را جایگزین جامه «حسین بن ابی الهیجاء» کردند. سپس الناصرلدین الله عباسی (۵۷۳ ۶۲۲ هجری قمری) جامه ای از ابریشم سیاه ارسال کرد که آن را بر روی جامه قبلی (جامه مستضئی بامرالله) قرار دادند و چون مادر این خلیفه حج گزارد، جامه دیگری همانند جامه فرزندش را بر روی دو جامه پیشین در حجره نبوی آویخت و از آن پس خلفای بنی العباس (تا دوران انقراض خلافتشان) همواره جامه هایی را برای حجره نبوی می فرستادند.

۲. دوران ممالیک: سلاطین مصر جامه حجره نبوی را همچنان ولی به صورت نامنظم ارسال می کردند تا این که با وقف سه دهکده در مصر جهت تهیه پرده های کعبه و حجره نبوی توسط ملک صالح اسماعیل (۷۴۳ - ۷۴۶ هجری قمری) جامه حجره نبوی هر پنج سال یک بار بافته و فرستاده می شد و افزون بر آن سلاطین مصر به هنگام رسیدن به سلطنت جامه ای سبز رنگ برای حجره نبوی ارسال می نمودند.

۳. دوران عثمانی:

در زمان خلفای عثمانی جامه حجره نبوی هر پانزده سال یک بار در مصر تهیه و فرستاده می شد و علاوه بر آن هر یک از سلاطین عثمانی به هنگام جلوس بر کرسی خلافت جامه ای نیز برای حجره نبوی روانه می کردند. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۷۲ الی ۷۷؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۷۳ الی ۷۶)

حجره فاطمه

(طِ م) حجره ای است متصل به حجره رسول الله که اکنون در داخل «حجره طاهره» واقع شده است و گفته اند این خانه همان است که:

در آن دو نور چشم پیامبر حسنین (صلوات الله علیهم) ولادت یافتند.

درِ آن به سوی مسجد، به فرمان خداوند از بسته شدن استثنا شد.

درِ آن جهت اخذ بیعت از شوی آن بانو به آتش کشیده شد.

در آن بانویِ سرای، در حمایت از همسرش در برابر حکومتیان بین درب و دیوار پهلو شکسته شد.

در آن سیده زنان دو عالم بنابر احتمالی به خاک سپرده شد و یکی از مواضع مزار آن بانوست.

حجره مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) همان (ک) حجره طاهره

حجرین

(حَ جَ رَ) مراد حجرالاسود و صخره ای (سنگی) است در بیت المقدس که مانند حجرالاسود آن را زیارت کنند. (فرهنگ فارسی، ذیل صخره)

حج سنتی

(حَ جِّ سُ نَّ) همان (ک) حج استحبابی

حج صروره

(صَ رِ) حج کسی است که سابقه حج کردن نداشته باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج طلس

»ک) طلس

حج عقوبه

(عُ بِ) آن که حـج خود را تبـاه و باطـل گردانـد از احرام به در نشود وبایـد آن حـج را به پایـان برد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج عمره

۱. همان (ک) عمره تمتع

۲. همان (ک) عمره مفرده

حج فرضی

(فَ) حج واجب است (میقات حج، ش ۸، ص ۲۴) (ع)

حج فریضه

(فَ ضِ) حج الاسلام است که زائر صحیحاً به پایان برد و تکلیف واجب به جای آورد.

(مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج فقرا

(فُ قَ) تعبیری است از زیارت مرقد امام رضا (علیه السلام) در روایت.

حج قِران

(قِ) از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و برکسانی واجب است که:

اهل مکه هستند.

محل سکونت آنها تامکه کمتر از ۴۸ میل (۱۶ فرسخ شرعی) می باشد.

وجه تسمیه قران

حج گزار برای احرام حج و عمره (۱) دو نیت را مقارن می کند و به یک نیت احرام می بندد.

حج گزار قارن است یعنی از میقات و از آغاز احرام و حین احرام قربانی را قرین خود می کند.

اعمال (واجبات) حج قران

۱. احرام (از میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعر

۴. رمی جمره عقبه

۵. قربانی کردن

۶. حلق یا تقصیر

۷. طواف زیارت

۸. نماز طواف زیارت

۹. سعی بین صفا و مروه

۱۰. طواف نساء کعبه

۱۱. نماز طواف نساء

۱۲. بیتوته کردن در منی

۱۳. رمی جمرات ثلاثه

زمان انجام حج قران

اعمال حج قران از روز نهم ذی حجه شروع می شود که تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به طول می انجامد، گر چه برخی اعمال (مثل دو طواف و سعی) را می توان تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت، ولی احرام این حج را می توان از ابتدای ماه های حج یعنی از اول شوال بست.

حج قضاء

(قَ) حجی که بابت قضای حج فوت یا تباه شده باید کرد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج کمال

(کَ) همان (ک) حجه الوداع

حج للناس

(لِ نّ) حجی که به خاطر مردم کنند و طبق روایت باید پاداش آن را از مردم گیرند. (ع)

حج لله

(لِ لاّـ) حجی که برای خاطر خدا کنند. طبق روایت منقول از امام صادق (علیه السلام) : «حج دو نوع است: حج لله و حج للناس. هر که برای خدا حج کند پاداش او بهشت است و هر که برای مردم حج رود در قیامت پاداش خود را باید از مردم بگیرد.» (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۲؛ و...)

حج مبدله

(مُ بَ دَّ لِ) حج تمتعی که بدل به حج افراد شود. اگر کسی از روی ندانستن مسئله، تقصیر عمره تمتع را ترک کند و چون احرام بسته است برای او قضای آن یا اعاده آن ممکن نیست بنابراین حج تمتع او به حج افراد مبدل می شود یعنی افعال حج را تماماً به جا آورده و سپس به میقات رفته عمره احرام مفرده می بندد و اعمال عمره را انجام می دهند. (حج البیت، ص ۱۰۳)

حج مبرور

(مَ) ان تکتبنی من حجاج بیتک الحرام، المبرور حجهم (مفاتیح الجنان، دعای بعد از فریضه در ماه رمضان) .

حج نیکو و پسندیده است که در دعا به درگاه خداوند باید درخواست توفیق آن را داشت. طبق حدیث، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) «حج مبرور» را از دنیا و مافیها بهتر می داند و پاداش آن را تنها، بهشت ذکر می فرماید.

حج متسکع

(مُ تَ سَ کِّ) حج کسی است که استطاعت ندارد و به دریوزه و ستدن زاد و راحله از این و آن حج کند. این کار (۲) مسقط فریضه او نیست، یعنی اگر مستطیع گردد باید حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج متمتع

(مُ تَ مَ تِّ) همان (ک) حج تمتع

حج محصور

(مَ) ممنوع شدن حج به علت پیش آمدن مرض است. محصور کسی است که پس از محرم شدن برای حج (یا عمره) به علت بیماری و مریض شدن نتواند اعمال را انجام دهد و از حج باز ماند و محصور باید با

۱. حج قران دارای دو عبادت حج و عمره است که هر یک واجب مستقل هستند و بعد از حج عمره مفرده را (در صورت استطاعت) به جا آورند.

۲. تسکع > دریوزه کردن و یا بی زاد و راحله از خود حج کردن.

قربانی کردن از احرام به در آید. و اما در این که در چه جایی باید قربانی کند (مکه، منی، همان محل...) نظرها مختلف است. (نهایه، ص ۲۸۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۴۷؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل احصار)

حج مستحب

(مُ تَ حَ بّ) همان (ک) حج استحبابی

حج مستقر

(مُ تَ قَ رّ) هرگاه کسی با وجود شرایط استطاعت حج را ترک کند حج بر او مستقر می شود و باید به هر صورت که می تواند به حج برود. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حج مشرکین

(مُ رِ) همان (ک) حج جاهلی

حج مصدود

(مَ) هم الذین کفروا و صدوکم عن السمجدالحرام والهدی (فتح ۲۵)

ممنوع شدن حج است به علت پیدا شدن دشمن. مصدود کسی است که پس از احرام (محرم شدن) برای حج (یا عمره) از به جا آوردن اعمال ممنوع شده باشد (کسی که دشمن او را از حج و عمره بازداشته باشد و نگذارد به مکه وارد شود یا در مکه مانع انجام اعمال حج او گردد. کسی که به عللی زندانی شده) . و مصدود باید با قربانی کردن از احرام به در آید و درباره این که قربانی در چه جایی (مکه، منی، همان محل) باید صورت گیرد اختلاف نظر است. (توضیح مناسک حج، ص ۱۴۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۱۸۱؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل احصار)

حج مفرده

(مُ رَ) همان (ک) حج افراد. (ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۱۵)

حج مفرده

(مُ رَ دِ) همان (ک) حج افراد.

حج مقبول

(مَ) و ان تجعل فی عامی هذا الی بیتک الحرام سبیلاً حجه مبروره متقبله (مفاتیح الجنان) .

حج پذیرفته شده است و در دعاها که از خداوند متعال باید طلب حج مقبول نمود.

حج منذور

(مَ) حج النذر. حجه النذر. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج میقاتی

حجی که هزینه سفر (ک) «حجه فروش» فقط از محل میقات تا مکه و بازگشت به میقات پرداخت می شود. (لغت نامه)

حج ندبی

(نَ) همان (ک) حج استحبابی (میقات حج، ش ۸، ص ۲۴)

حج نذری

(نَ) حجی که بر اثر نذر بر نذر کننده واجب می شود.

اگر شخص بالغ عاقل با خواندن صیغه شرعی نذر و یا عهد و یمین را منعقد نماید که به حج برود انجام حج بر او واجب می شود و اگر نذر مقید به سال خاصی باشد در صورت تخلف با تمکن از انجام حج، حنث نذر کرده و علاوه بر انجام حج، کفاره بر او واجب می شود و در صورتی که نذر مقید به سال خاصی نباشد با داشتن تمکن تأخیر جایز نیست. (آداب واحکام حج، مسئله ۱۶۴، ص ۷۰)

حج نزهت

(نُ هَ) طبق روایت، حجی است برای تفریح که پادشاهان کنند.

حج نیابتی

(بَ) همان (ک) حج بالنیابه

حج واجب

(جِ) حجی است که به یکی از سه راه واجب می شود:

۱. حجه الاسلام که در تمام عمر یک مرتبه واجب می شود.

۲. حجی که به واسطه نذر یا عهد یا قسم بر شخص واجب می شود.

۳. حجی که به جهت اجیر شدن بر نایب واجب می شود. (توضیح مناسک حج، ص ۴)

حج الوداع

همان (ك) حجه الوداع

حجول

(حُ) تلفظ امروز عامه مردم است از «حجون» (میقات حج، ش ۱۵، ص ۱۰۰ و ۱۰۲)

حجون

(حَ حُ)

۱. نام دیگر قبرستان تاریخی مکه است. (مقبره الحجون)

۲. نام کوهی است در شمال شرقی مکه مشرف بر گورستان تاریخی مکه «یعنی بر دامنه جنوب غربی آن مقبره الحجون (جنه المعلی) قرار دارد.

حجه الاسلام

(حَ جَ تُ لْ اِ)

۱. همان (ك) حجه الوداع

۲. حجی (اولین حج) که بر هر مسلمان مستطیع در طول عمر فقط یك بار واجب می گردد و از آن جهت حجه الاسلام نامیده شد که مانند نماز و روزه و خمس و زکات، اسلام بر آن بنا نهاده شده است، یا این که این حج به اصل شرع اسلام (و به تکلیف شارع) واجب شده نه به تکلیف مکلف بر ذمه مثل نذر و اجاره.

حجه البلاغ

(لْ بَ) همان (ك) حجه الوداع

حجه البلاغه

(لْ بَ غِ) همان (ك) حجه الوداع

حجه التمام

(تَّ) همان (ر) حجه الوداع

حجه الکمال

(لْ کَ) همان (ک) حجه الوداع

حجه الوداع

(لْ وَ) نام آخرین حجی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت (به اتفاق مسلمین) به جای آورد. طبق نقل، حضرت در ۲۵ ذی قعده حرکت فرمود و در ۴ ذی حجه به مکه رسید. برا ی این حج به جهاتی نام های مختلفی ذکر شده است:

۱. حجه الاسلام، چون حضرت احکام حج را طبق دستورات اسلام و وجوب آن را تا روز قیامت بیان فرمودند.

۲. حجه البلاغ (البلاغه) ، چون حضرت با نزول آیه «یا ایها الرسول بلغ» (مائده ۹۷) در غدیر خم به امر الهی ولایت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) را اعلام نموده و خطاب به مسلمین فرمودند: ای مردم آیا ابلاغ کردم؟ و یا خدا را شاهد گرفتند که: «اللهم هل بلغت».

۳. حجه التمام، چون با نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» (مائده ۳) به دنبال خطبه رسول اللّه در روز عید غدیر خم، تمام نعمت بر مردم ارزانی شد و نعمت خداوندی به تمامیّت خود رسید.

۴. حجه الکمال، چون با نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» در روز عید غدیر، دین کامل شد.

۵. حجه الوداع، چون حضرت در عرفات یا در منی با مسلمانان وداع فرمود و خبر داد که بعد از این سال، آنها را در این موقف ملاقات نخواهد کرد. (التنبیه والاشراف، ص ۲۵۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲؛ امام شناسی، ج ۶، ص ۳۱ و ۳۲؛ کتاب حج، ص ۱۵۴ الی ۱۵۶)

حجه فروش

(حِ جِّ) شهرت کسی که به نیابت از میت مستطیع و واجب الحج در ازای

مزدی حج گزارد. (لغت نامه)

حجیه

(حَ جَ یِّ) همان (ک) حاجیانه

حدا

(حَ دّ) نام قدیم (ک) حده (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۶)

حدائق الفتح

(حَ ءِ قُ لْ فَ) عنوان «مساجد سبعه» (به سوی ام القری، ص ۷۴)

حدائق سبعه

همان (ک) حوائط اسبعه

حد طواف

(حَ دِّ طَ) همان (ک) حد مطاف

حد عرفات

(عَ رَ) مواضعی در صحرای عرفات هستند که به گفته فقها ماندن در آن کافی نیست از عرفات که عبارتند از: نمره، عرفه، ثویه، ذوالمجاز، اراک. (تبصره المتعلمین، ص ۱۸۳؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۲۸) ق

حد مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) از مأزمی تا حیاض وادی محسر می باشد. (فقه تطبیقی، ص ۱۹۲) (ک)

حد مشعر

(مَ عَ) از مأزمین (در جانب مشرق مشعر) و وادی محسر (طرف مغرب و مشعر) تا جایی به نام حیاض ادامه دارد. (تبصره المتعلمین، ص ۱۸۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

حد مطاف

(مَ) حد طواف. آن مقدار از اطراف کعبه که طواف در آن مجاز می باشد، که از دیوار خانه حدود ۱۳ متر است.

حد منی

(مِ نا) از عقبه تا وادی محسر است. (لمعه، ج ۱، پاورقی ص ۱۳۱)

حدود حرم

(ک) مکه

حده

(حَ دِّ) نام منزلی است میان جده و مکه (حدود چهار فرسنگی مکه) که نزدیک به حد حرم است و زائران خانه قبل از ورود مکه به این مکان می رسند و افراد غیر مسلمان حق عبور از این محل و ورود به مکه را ندارند. کسانی که از

راه جده وارد حجاز می شوند ولی به جحفه نمی روند واز جده محرم می شوند معمولاً در حده تجدید احرام می کنند.

حدیبیه

(حُ دَ یْ یِّ) سرزمینی است مابین جده و مکه در مغرب حرم نزدیک مکه (به نقلی حدود ۲۰

کیلومتری) که میقات عمره مفرده است و گفته اند نیمی از این محل جزء حل و نیمی دیگر جزء حرم است و وجه تسمیه از جهت نام چاهی است در این جا و یا به مناسبت وجود درخت خمیده (حدبا) و کهنسالی است که در این سرزمین در کنار چشمه ای قرار داشت. حدیبیه به لحاظ تاریخی محل وقوع یک جریان بزرگ در رابطه با عمره رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. آن گاه که حضرت در سال ششم هجری با حدود ۱۳۰۰ (یا ۱۵۰۰) مسلمان به قصد عمره عازم مکه گردید، قریش با ورود ایشان مخالفت ورزید و در نتیجه اصحاب در این نقطه برای دفاع از حضرت بیعتی با پیامبر انجام دادند که به خاطر نام این سرزمین به بیعت حدیبیه معروف شد (و نیز از آن جا که این بیعت در زیر درختی صورت گرفت به «بیعت شجره» و به خاطر وعده رسول الله به بهشت به «بیعت رضوان» و به دلیل عهد مسلمانان تا سرحد مرگ به «بیعت مرگ»

معروف گردید) . در این سرزمین با مذاکرات دو طرف در ماه ذی قعده صلحی به مدت ده (یا بین دو تا ده) سال بین مسلمانان و کفار منعقد شد که به مناسبت نام این سرزمین به «صلح حدیبیه» یا «عهد حدیبیه» معروف است. طبق مفاد یکی از مواد صلحنامه قرار شد که در این سال مسلمین به مدینه برگردند و سال دیگر به حج آیند مشروط به این که بیش از سه روز در مکه اقامت ننمایند. و چون پس از دوسال، قریش با کمک کردن به قبیله بنوبکر در حمله به قبیله خزاعه (و نیز عدم قبول پرداخت خونبهای کشتگان و یا جدا ساختن خود از قبیله بنوبکر) یکی از مواد عهدنامه را زیر پاگذاشت و موجب لغو صلح حدیبیه شد، رسول اسلام در اواخر سال هشتم هجری به سوی مکه آمد و آن جا را فتح نمود.

حرا

همان (ك) کوه حرا

حرام

(حَ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

حرامان

(حَ) مکه و مدینه (لغت نامه)

حرس

(حَ رَ) (حَ) همان (ك) ستون محرس

حرم

(حِ) مرد محرم. (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرم

(حُ) احرام به حج (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرم

(حُ رُ)

۱. احرام گرفتگان (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

۲. ده روز اول ماه ذی حجه. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حرم

(حَ رَ) پناهگاه. چیزی که هتک حرمت آن سزاوار نیست.

۱. مکه معظمه را گویند.

۲. مدینه منوره را گویند.

حرم آمن

(مِ) اولم نمکن حرماً آمنا (قصص ۵۷)

حرم مکه است. از امام صادق (علیه السلام) نقل است کسی که داخل حرم گردد در حالی که به آن پناه آورده باشد از غضب پروردگار ایمن است و حیوانات وحشی و پرندگانی که به حرم داخل می گردند تا از حرم بیرون نرفته اند امنیت دارند و کسی حق ندارد آنها را رم بدهد یا اذیت کند. (مجمع البیان، ذیل آیه ۵۷ قصص و آیه ۱۲۶ بقره)

حرم ائمه بقیع

مزار چهار امام معصوم (امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر، امام صادق) واقع در مدینه در سمت غربی و منتهی الیه قبرستان تاریخ (ک) بقیع.

حرمات الله

(حُ رُ تِ لاّ) ذلک ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه (حج ۳۰)

مراد از «حرمات»، حج، مسجدالحرام، کعبه و غیر آنهاست که بزرگداشت آنها سبب خیر است و می شود گفت «حرمات» اعم از اینهاست. (قاموس قرآن، ذیل حرام)

حرم الله

(حَ رَ مُ لاّ)

۱. گرداگرد خانه کعبه.

۲. مکه. چون خداوند حرمتش را واجب شمرد. آن را ایمن و مردم را در آن مأمون قرار داده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ لغت نامه؛ دایره المعارف فارسی)

حرم الله تعالی

از اسامی مکه است. (تاریخ و آثار اسلام، ص ۳۶)

حرم الرسول

(رَّ) نام مدینه است. (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ۲۳)

حرم امن

(حَ رَ مِ اَ) شهرت مکه (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۹)

حرمان

(حَ رَ) دو حرم مکه و مدینه. (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرمان شریفین

(شَ فَ) دو حرم شریف مکه و مدینه را گویند.

حرم اهل بیت

همان (ک) حرم ائمه بقیع (میقات حج، ش ۴، ص ۱۷۵)

حرم رسول الله

۱. از اسامی مدینه (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

۲. گرداگرد روضه مقدسه حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) را (در مسجدالنبی) گویند.

حرم مدینه

حریم و پناهگاه شهر مقدس (ک) مدینه

حرم مکه

حریم و پناهگاه شهر مقدس (ک) مکه

حرمه

(حُ مِ) از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلام، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

حرمی

(حَ رَ) منسوب به حرم (مکه مدینه)

حرمین

(حَ رَ مَ)

۱. مکه معظمه و مدینه منوره.

۲. کعبه و روضه حضرت رسول. (فرهنگ غیاث اللغات)

حرمین شریفین

۱. حرم مکه و حرم مدینه.

۲. کعبه و روضه حضرت رسول. (لغت نامه)

حره

(حَ رِّ) زمین سنگلاخ یا سنگریزه دار سیاه مدور. و بیشتر زمین های اطراف مدینه این چنین است که از سه طرف جنوب و شرق و غرب این شهر را احاطه کرده است (و در سمت شمال حره ای وجود ندارد) حره به صورت اضافه مستعمل شده است مانند:

۱. حره و بره، حره قسمت غربی شهر است.

۲. حره بنی سلیم، که جنگ بئر معونه در آن رخ داد.

۳. حره بنی حارثه، که طبق نقل، رسول الله در غزوه احد شبانه از آن جا گذشت.

۴. حره واقم، در قسمت شرق مدینه است و سپاه یزید در سال ۶۳ هجری به فرماندهی مسلم بن عقبه قیام مردم مدینه را در این نقطه سرکوب کرد و به قتل عام مردم پرداخت (و شهدای حره در قسمت شمالی قبرستان بقیع به خاک سپرده شدند) .

حری

(حُ ر ا) کوهی است به مکه (لغت نام) (ک) کوه حرا

حریق اول

مراد آتش سوزی مسجدالنبی است در شب اول ماه رمضان سال ۶۵۴ هجری قمری.

حریق دوم

مراد آتش سوزی مسجدالنبی است در شب سیزدهم (یا یکی از شب های دهه دوم) ماه رمضان سال ۸۸۶ هجری قمری.

حزام

(حِ) کمربند قسمت بالای پرده کعبه را گویند که به عرض ۹۵ سانتیمتر است و دور تا دور آن آیات قرآن باخطوط نقره آمیخته با طلا بافته می شود. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۰۲)

حزوره

(حَ وَ رِ) محلی بین مسجدالحرام و مسعی (در کنار مروه) که قربانی (مستحب عمره) را در آن جا ذبح می کردند و فعلاً داخل در مسجد شده است. (احکام و آداب حج، زیرنویس، ص ۱۷۲؛ و...)

حسنه

(حَ سَ نِ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

حش کوکب

(حُ حَ شِّ کُ کَ) حش (به معنی بستان) باغی بوده است در جنوب شرقی بقیع متعلق به کوکب (شخصی قدیمی، یکی از اصحاب، زنی یهودیه) در کنار گورستان یهودیان (و یا جایی که به گورستان یهودیان تبدیل شد) عثمان را در حش کوکب به خاک سپردند و معاویه حکم

داد تا مسلمانان مردگان خویش را در بقیع از آن سوی که عثمان مدفون بود به خاک سپردند تا مدفن او به بقیع متصل شد. (الغدیر، ج ۱۸، ص ۳۷ و ۴۰؛ نقش عایشه در اسلام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۸ و ۱۴۴)

حصاب

(حَ) همان (ک) محصب

حصبه

(حَ بِ)

۱. بطحاست.

۲. یوم نفر ثانی است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حصن العزاب

(حِ نُ لْ عُ زّ) دژی است بر کناره خنـدق مشـهور که اکنون ویران شـده. گویند عمر آن دژ را برای مردان عزب مدینه بساخت. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

حصن کوکب

(حِ) شهرت باغی بیرون بقیع (محل دفن عثمان) که مروان آن را ضمیمه بقیع نمود. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۷۵) (ك) حش کوکب

حصوه

(حَ وِ) و در دوران عثمانی، صحن هایی در شمال مسجدالنبی بود که رواق های مسقف با گنبدهایی بر آنها وجود داشت. این رواق ها و گنبدها که بر سـتون هایی بلند و مرتفعی درکناره ها اسـتوار بودند در توسعه شـمالی مسجدالنبی تخریب گردیدند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱)

حصی

(حَ صا) سنگریزه. و در مراسم حج در منی باید به جمرات سنگریزه پرتاب نمود و رمی کرد.

حصی الجمار

(حَ صَ لْ جِ) سنگ های جمرات (ل) (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حصی الخذف

(خَ) در رمی جمرات ریگ ها که پشت ناخن می گذارند و می افکنند. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۱۰)

حطاب

(حَ طّ) کسـی اسـت کـه برای آوردن هیزم و فروش آن از حرم خـارج و به حرم وارد شـود و از جمله کسـانی است که اجـازه دارند بدون احرام وارد حرم شوند. (احکام عمره، ص ۱۳؛ و...)

حطیم

(حَ) بنابر روایات یکی از اماکن با فضـیلت کعبه و از با شـرافت ترین قسـمت های مسـجد الحرام است که نماز خوانـدن در آن فضـیلت داشـته و بدان سـفارش شده است و اما در مقدار و محیط حطیم (در یک نیمدایره فرضـی در فاصله رکن اسود و مقام ابراهیم و چاه زمزم و حجر اسماعیل) اختلاف قول است و به تفاوت گفته اند:

۱. حجر اسماعیل است. (۱)

۲. مقام ابراهیم است.

۳. دیوار قوسی حجراسماعیل است.

۴. فاصله بین رکن اسود و درِ کعبه است. (۲)

۵. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم است.

۶. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم و چاه زمزم است.

۷. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم و حجراسماعیل است.

وجه تسمیه حطیم

در آن جا اگر کسی سوگند دروغ یاد می کرد عقوبتش فوری بود.

در آن جا با نفرین مظلوم و بر ظالم کمتر می شد که نفرینش ظالم را هلاک نکند.

آن جا (یعنی حجراسماعیل) از بیت الله جدا و شکسته (حطیم) است.

آن جا (یعنی دیوار قوسی حجراسماعیل) مستقیم نبوده و دارای انحنا و شکستگی است.

در آن جا (یعنی در حجراسماعیل) اعراب جاهلی به هنگام طواف لباس های کهنه خود را می انداختند که به تدریج فرسوده (محطوم) می شد.

در آن جا مردم برای خواندن دعا و استغاثه، ازدحام (حطم) نموده و یکدیگر را می فشردند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۳؛ راهنمای حرمین

شریفین، ج ۱، ص ۱۹۴؛ میقات حج، ش ۸، ص ۱۹ و ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۳ و ۸۴؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۲۰۲)

۱. نوشته اند اهل سنت حجراسماعیل را حطیم نامیده اند.

۲. نوشته اند اهل تشیع برحسب روایات حطیم را در مکانی در حد فاصل میان درب کعبه و حجرالاسود می دانند.

حظیره رسول الله

(حَ رِ) در پهلوی منبر مسجد (النبی) است چون رو به قبله نمایند جانب چپ (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۷۰)

حفره توبه

حفره ای بود نزدیک در کعبه. گویند آن جا محلی است که حضرت آدم (علیه السلام) ایستاد و از خداوند طلب مغفرت کرد و خداوند توبه اش را پذیرفت. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۶)

حفیره عباس

(حُ فَ رِ) از نام های چاه زمزم. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

حفیره عبدالمطلب

از نام های زمزم است چون به دست آن حضرت حفر گردید. (ثواب اعمال حج، ص ۳۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳)

حل

(حِ لّ) . حلال و حلال شدن.

۱. بیرون حرم مکه

۲. بیرون آمدن از حرم

۳. بیرون آمدن از احرام

۴. آن که از حرم بیرون آید

۵. آن که از احرام بیرون آید

۶. وقت بیرون آمدن از احرام

حلال

(حَ)

۱. از (ماه های) حرام بیرون آمدن.

۲. کسی که از احرام بیرون آمده باشد. (لغت نامه)

حلق

(حَ) ولا تحلقوا رءُوسکم حتی یبلغ الهدی محله (بقره ۱۹۶)

تراشیدن سر را گویند و یکی از اسباب تحلیل محرم در حج است (فرهنگ علوم) (ك) تقصیر

حله

(حِ لِّ) اهل حله، قبایل خارج از حرم بودند که در حل می زیستند. آنان در ایام حج برخلاف (ك) «حمس» روغن ذوب می کردند و خوراک «اقط» (شیر خشکانده) و گوشت می خوردند و بر خود روغن می مالیدند. از پشم و مو لباس می بافتند و چادر بر پا می کردند. در لباس خود مناسک به جای می آوردند. پس از فراغت چون داخل کعبه می شدند کفش و لباس را صدقه می دادند. آنان برای طواف (اول) از حمسیان لباس کرایه می کردند. (میقات حج، ش، ص ۱۰۹)

حلی الکعبه

(حَ لْ یُ لْ کَ بِ) زیور کعبه را می گفتند.

نقل شده که در زمان خلافت عمربن خطاب نزد او سخن درباره زیور کعبه و بسیاری آن به میان آمد. گروهی گفتند آن را برداشته صرف سپاه مسلمانان کنی ثواب و پاداشش بیشتر است و کعبه زیور می خواهد چه کند. عمر تصمیم گرفت بردارد و درباره آن از امیرالمؤمنین پرسید. آن حضرت فرمود قرآن بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرود آمد و دارایی ها چهار جور بود: اموال مسلمانان، غنیمت، خمس، صدقات... و زیور کعبه آن روز در آن بود خدا آن را به حال خود گذاشت (دستوری برای تصرف در آن نداد) و از روی فراموشی آن را رها نکرد و مکان و جای آن بر او پنهان و پوشیده نبود، پس بر جا گذار آن را همان طور که خدا و رسول قرار داد. عمر گفت اگر تو نبودی ما رسوا می شدیم و زیور را به جای خود گذاشت. (نهج البلاغه، ص ۱۲۰۸)

حمام الحرم

(حَ مُ لْ حَ رَ) کبوتری که در حرم مکه خانه و لانه و مسکن دارد و شکار چنین کبوتری حرام است. (لغت نامه)

حمس

(حُ) یا اهل حمس قریش (و منسوبان به آنها یعنی خزاعه و جدیله و کنانه) را می گفتند به جهت:

نزول ایشان در حرم (حمساء)

التجای ایشان به کعبه (حمساء)

شدت (حمس) داشتن در دین

شدت (حمس) داشتن در شجاعت

(فرود آمدن از دیوار به خانه در ایام منی و عدم استفاده از غذاهای سرخ کردنی.

امتیازات حمس طوایف قریش از آن جا که خود را اولاد حضرت ابراهیم (علیه السلام) و اهل حرم و والیان کعبه می دانستند در مراسم حج برای خود نسبت به سایرین امتیازاتی قائل بودند چون:

۱. ترک وقوف و افاضه. آنان از منطقه حرم بیرون نرفته و در عرفات وقوف نمی کردند و حداکثر تا مسافتی مانده به مزدلفه نمی بایست بیشتر می رفتند (و چون حج کنندگان در عرفه قرار می گرفتند اینان در اطراف حرم وقوف می کردند و شامگاهان به مزدلفه می رفتند) .

۲. نزول از دیوار. در ایام منی از دیوار و پشت بام ها وارد خانه می شدند نه از درب خانه.

۳. سکونت در خیمه. در ایام منی و در حال احرام در خیمه هایی از چرم سرخ رنگ سکونت می کردند و داخل شدن در چادرهای پشمی و مویی را حرام می شمردند.

۴. خوراک خاص. آنها روغن داغ نمی کردند و «اقط» (شیر خشکانده) نمی پختند و گوشت نمی خوردند و از گیاه حرم مصرف نمی کردند (و غیر اهل حرم می بایست از طعام اهل حرم بخورند بر وجه مهمانی یا از

راه خریدن) .

۵. لباس خاص. آنها از مو و پشم (شتر و گوسفند و بز) و پنبه پارچه نمی بافتند و لباس جدید بر تن می کردند و طواف می بایست در لباس حمس انجام شود. به این نحو هر کس (که اول بار به حج یا عمره می آمد) می بایست اولین طواف خود را در جامه ای انجام دهد که از حمس (به عاریه یا به اجاره) گرفته باشد و اگر کسی از آن لباس نمی یافت و با لباس غیر حمس طواف می کرد می بایست به طور حتم پس از طواف لباس را در مکانی نزدیک مکه به دور افکند نه خود حق استفاده مجدد از آن را داشت و نه دیگران (و این لباس ها به «ثیات لقی» معروف بود) و چنان چه کسی نمی خواست از لباس خود چشم بپوشد و آن را دور افکند می بایست برهنه طواف نماید. (حرمین شریفین، ص ۳۹؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۵؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۴۸؛ کتاب حج، ص ۲۰۶، الی ۲۰۸؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۸؛ و...)

حمسا

(حُ) کعبه را می گفتند که با احجار سفید مایل به سیاه بنا شده بود. (لغت نامه؛ کتاب حج، ص ۲۰۶)

حمل

(حَ مَ) بره، که در کفارات احرام باید قربانی شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلام، ص ۵۴)

حمله دار (حَ لِ) اصطلاحاً به رئیس کاروان حج گفته می شد که عده ای را به حج می برد و مناسک حج به راهنمایی او صورت می گرفت.

حنانه

همان (ک) ستون حنانه

حوائطه سبعه

(حَ ءِ طِ سَ ع) یا حوائط النبی یا حدائق سبعه یا حیطان شیعه شهرت باغستان های هفتگانه ای در مدینه بوده است که یکی از علمای یهود به نام مُخَیْریق از بنی قَیْنُقاع یا بنی نَضیر به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هبه نمود و به نقلی دیگر این اراضی متعلق به یهود بنی نضیر یا متعلق به سلام بن مشکم از بنی نضیر بود که پس از مصالحه به حضرت واگذار شد و چون مصالحه بدون جنگ صورت پذیرفت خاص آن جناب گردید و از ایشان به وقف (یا به میراث) خاص حضرت زهرا (علیها السلام) گشت و «مشربه ام ابراهیم» یکی از این باغات است. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۰؛ جنایات تاریخ، ج ۲، ص ۳۴؛ مقدمه ای بر فرهنگ وقف، ص ۱۵ و ۱۳۸؛ و...)

حوائط النبی

(حَ ءِ طُ نَّ) همان (ک) حوائط سبعه.

حواج

(حَ جّ) زنان حج گزار (لغت نامه)

حیاض

جایی است از (ک) حد مشعر.

حیره

یا (ک) مسجد علی (۲) .

حی الشهدا

(حَ یُّ شُّ ه‌َ) شهرت دیگری از (ک) شهدای فخ

حیطان سبعه

همان (ک) حوائط سبعه.

خ

خاتون خیاب

مکه معظمه را گفته اند.

خاتون عرب

کنایه از مکه معظمه (فرهنگ رشیدی؛ فرهنگ غیاث اللغات)

خاتون کائنات

۱. مکه معظمه (برهان قاطع؛ لغت نامه)

۲. کعبه معظمه (فرهنگ رشیدی؛ لغت نامه)

خادم الحرمین (دِ مُ لْ حَ رَ مَ) خادم الحرمین الشریفین.

۱. لقب ملک فهد از سلاطین آل سعود (که در حال حاضر بر عربستان سعودی حکومت دارد) .

۲. لقب سلاطین عثمانی. پس از این که سلطان سلیم بر مصر استیلا یافت و قاهره در سال ۹۲۳ هجری فتح گردید و آخرین

خلیفه عباسی عنوان خلافت خود را واگذاشت و ترکان بر حجاز و بر دنیای اسلام مسلط شدند از این زمان لقب خادم الحرمین (خادم الحرمین الشریفین) را گرفتند.

نوشته اند هنگامی که «سلیم» گفته سخنران را در تمجید خود شنید که می گفت «خادم الحرمین الشرفین» به درگاه الهی سجده شکر گزارد و گفت: «پروردگار را شکر گزارم که به من افتخار خادم الحرمین الشریفین را ارزانی داشت». او از ملقب شدنش به «خادم الحرمین» ابراز خرسندی و شادمانی نمود. (دایره المعارف فارسی، ذیل عربستان؛ حرمین شریفین، ص ۶۱؛ میقات حج، ش ۳۱، ص ۱۱۳)

خادم الحرمین الشریفین

(ک) خادم الحرمین

خامه حمراء

(مِ ءِ حَ) سنگ نرم سرخ که در کعبه است. (ترجمه و شرح تبصره علامه، ج ۱، ص ۲۳۴) (ک) رخام حمراء

خانه جبرئیل

تعبیری است از (ک) مقام جبرئیل

خانه خدا

۱. مسجد

۲. مسجدالحرام

۳. کعبه معظمه

خانه کعبه

همان (ک) کعبه

خاوه

(وِ) اخوه. پولی (ورودیه ای) است که هنگام داخل شدن به عربستان باید پرداخت نمود.

خذف

(خَ) سنگ را بر باطن انگشت ابهام گذاردن و با ناخن انگشت سبابه آن را انداختن است که یکی از مستحبات در رمی جمره

است. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۲)

خزامی

یا (ک) گیاه خزامی

خزانه الزیت

(خِ نَ تُ زَّ) خانه ای است در ساحت مسجدالحرام واندر و شمع و روغن و قنادیل است. (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۹؛ و...)

خزانه الکعبه

(لْ کَ بِ) حفره ای بوده است مانند چاه به

عمق سه ذرع که در زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) بنا گردید. و هر کس متاع یا پارچه حریر و طلا و نقره ای به کعبه تقدیم می داشت در آن حفره نگاهداری می شد. هنگامی که قریش در کعبه تجدید بنا کرد هبل را در آن نصب کردند و هنگامی که عبدالله بن زبیر کعبه را تجدید بنا کرد آن چاه معدوم گردید. (کعبه، ص ۳۴)

خضراء قریش

(خَ) بندگان یا رعیت قریش، بیشتر مردم و ساکنین شهر مکه را می گفتند (میقات حج، ش ۳، ص ۱۰۷)

خطبه وداع

(وَ) خطبه ای که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع خواند و در آن حضرت امیر علی (علیه السلام) را خلیفه خود کرد. (لغت نامه)

خطم الحجون

(خَ طَ مُ لْ حُ) در برگیرنده گورستان مکیان است، و خطم راهی میان بر از کوه به زمین است (میقات حج، ش ۱۵، ص ۱۰۸)

خل المقطع

(خِ لُّ لْ مُ قَ طَّ) حرم مکه از سمت عراق. وجه تسمیه این است که عبدالله بن زبیر برای ترمیم کعبه از این مکان قطعه های سنگ را برای امر عمارت کعبه حمل می نمود و نیز «المقطع» نام کوهی است در این حدود. (تاریخ و آثار مکه، ص ۱۳۰)

خلف مقام

(خَ فِ مَ) بیشتر فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «خلف مقام» (پشت مقام) را برگزیده اند. (میقات حج، ش ۳۶،

خلوق کعبه

(خَ) ماده ای که بخش عمـده آن از زعفران است مخلوط با قضـیب الـذریره و اشـنان و قرنفل و قرفه نرم (که کوبنـد و پزنـد با روغن و گلاب، گُل آلود کننـد) و کعبه را بـا این ماده خوشبو می نماینـد و از حرمت بوی خوش در حال احرام اسـتثنا شـده است. (فقه فارسی با مدرک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ و...)

خم غدیر

همان (ك) غدیر خم

خیرالبلاد

(خَ رُ لْ بِ)

۱. کنایه از مکه است

۲. کنایه از مدینه است (لغت نامه)

خیره

(خَ یَّ رِ) (خِ یَ رِ) نام مدینه منوره است از آن جهت که این شـهر دارای خیرات زیادی است. (لغت نامه؛ حرمین شـریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

خیره الاصفر

(خَ رَ تُ لْ اَ فَ) نام یکی از کوه های مکه (لغت نامه)

خیره المدود (

مَ) نام یکی از کوه های مکه است. (لغت نامه)

خیف

همان (ك) مسجد خیف

خیمه جمانه

(جَ نِ) مکـان مسـجد تنعیم قبلاً به خیمه جمانه معروف بوده است، چرا که جمانه دختر حضـرت ابی طالب (علیه السـلام) برای

سفیان بن حارث در این مکان فرزندی به دنیا آورد (تاریخ و آثار اسلام، ص ۱۳۳)

د

دایره حرم

دایره ای است کوچک تر از دایره میقات ها در اطراف مکه معظمه که مشخص کننده حدود حرم مکه است و نقاطی که شعاع حرم را به لحاظ جغرافیایی مشخص می کنند. طبق نقل ها عبارتند از: تنعیم (در شمال) ، نمره (در جنوب) ، جعرانه (در شرق) ، حدیبیه یا علمین (در غرب) .

دایره طواف

یا دایره مطاف، دایره ای است که گرداگرد خانه کعبه که محیط آن بر روی زمین با مرمرهای سیاه مشخص می باشد و طواف باید در درون این دایره صورت گیرد. حد مطاف از دیوار خانه حدود ۱۳ متر است. حد فاصل میان دیوار کعبه و مقام ابراهیم.

دایره کعبه

دایره ای است محیط بر کعبه مانند مواقیت. دایره مسجدالحرام. دایره حرم.

دایره مطاف

همان (ک) دایره طواف

دایره مواقیت

همان (ک) دایره میقات ها

دایره میقات ها

یا دایره مواقیت، دایره ای است که وارد شونده به مکه نباید از آن عبور کند مگر این که محرم شود. (هر یک از مواضعی که باید در آن احرام بست و محرم شد به میقات مشهور است) .

دار

والذین تبوء والدر (حشر ۹)

از نام های مدینه است. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۶۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دار الابرار

(رُ لْ اَ) از اسامی مدینه است که جایگاه انسان های شایسته هم چون مهاجرین و انصار است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵؛ حرمین شرفین، ص ۱۱۷)

دار ابو ایوب

سرایی بود در مدینه در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی و وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه هجرت فرمود حدود هفت ماه در آن اقامت گزید. خانه ابو ایوب در دوران سعودی به سال ۱۴۰۷ هجری قمری تخریب گردید. (تاریخ آثار اسلامی، ص ۳۰۳)

دار ابوطالب

سرایی بود در مکه در ابتدای منازل بنی هاشم در چند متری مولد النبی محل زندگی حضرت ابوطالب و حضرت امیر و نیز محل رشد و زندگی پیامبر اکرم (صلوات الله علیهم اجمعین) ، در دوران سعودی در توسعه میدان پشت صفا و مروه تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۶)

دار ابو یوسف

(ک) دار البیضاء

دار الاخیام

(رُ لْ اَ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دار الارقم

(رُ لْ اَ قَ) خانه ای بود در مکه بر دامنه کوه صفا و زیارتگاه حاجیان به شمار می آمد چرا که در این خانه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مردم را نهانی به اسلام دعوت می نمود. این سرا در سال های مختلف از جمله در سال ۵۵۵ هجری به دست منصور اصفهانی وزیر شام و موصل تعمیر گردید و بعدهامبدل به کتابخانه گردید تا سال ۱۳۹۵ هجری قمری که در طرح توسعه مسجد، توسط سعودی های تخریب گشت. این خانه به جهاتی نام های مختلفی داشته است.

۱. دار الارقم، یا «بیت الارقم» به خاطر آن که متعلق بود به «ابو عبدالله ارقم بن ابی الارقم» (متوفی به سال ۵۵ هجری در بیش از هشتاد سالگی) او هفتمین یا هشتمین یا دهمین کسی بود که اسلام آورد و در سختی کار رسول الله در خانه را به روی ایشان گشود. او از مهاجرین اولیه و از صحابه بدری و متصدی صدقات حضرت بود.

۲. بیت الاسلام، چون رسول الله در این خانه مردم را به اسلام دعوت می فرمود.

۳. دارالخیزران، چون منصور عباسی این خانه را خرید و به فرزندش مهدی داد و او نیز آن را به همسرش خیزران بخشید (و به

نقلی ا یـن خـانه را خیزران خریـد) و از آن پس به دارالخیزران موسـوم شـد. (تفسـیر ابوالفتـوح، ج ۵، ص ۴۴؛ ناسخ التواریخ، خلفا، ج ۳، ص ۲۸۹؛ تاریخ پیامبر اسـلام، ص ۹۸؛ تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۹۴؛ آثار عجم، ص ۷۷؛ دایره المعارف فارسی، ذیل

ارقم؛ لغت نامه، ذیل ارقم)

دار الاعنه

(لْ اَ عِ نّ) از مناصب مکه و اداره امور ستوران قریش و احشام و اغنام و مرکب های جنگی بود. (تاریخ جفرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دار الایمان

(لْ) والذین تبوءوالدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم (حشر ۹)

از اسامی مدینه است، و در حدیث آمده است: المدینه قبه الاسلام و دار الایمان. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۴۹)

دار البیضاء

(لْ بَ) خانه محل تولد حضرت رسول (مولد النبی) را محمد بن یوسف ثقفی (برادر حجاج) از فرزندان عقیل خریداری نمود و به خانه خویش ملحق ساخت و نام آن را دارالبیضاء (خانه سفید) نهاد، زیرا که آن را از گچ ساخته و اطراف آن را نیز گچ کشیده بودند و در نتیجه تمامی ساختمان به رنگ سفید بود و از آن پس به خانه ابو یوسف شهرت یافت. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۵)

دار الخیزران

(لْ خَ زُ) (ک) دارالارقم

دار السفاره

(سَّ رِ) از مناصب مکه است و فرستادن سفیر به کشورهای همجوار برای صلح و جنگ و اقتصاد بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دار السلامه

(سَّ مِ) از اسامی مدینه است. خدای سبحان رسول گرامی اش را در مدینه منوره حفظ نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دارالسنه

(سُّ نِّ) از اسامی مدینه است. محلی که شریعت و قانون خدا در آن جا تدوین شده و لباس عمل پوشیده. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دار الشوری

(شُّ را) از منـاصب اجتماعی مکه است که در دست بنی اسـد قرار داشت و کارهای مهم قریش با صوا بدیـد و مشورت رجال اسد انجام می گرفت (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۶)

دار الصفا

(صَّ) خانه کعبه است. (فرهنگ آنندراج)

دار الضیافه

(ضّ فِ) قصـری که آل سـعود بر کوه ابو قبیس (با تخریب آثار تاریخی آن) ساخته است، این جا مخصوص میهمانان و سران کشورهای خارجی است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶)

دار الضیفان (

ضَّ) خانه عبدالرحمن بن عوف (در مدینه) به مناسبت این که محل ضیافت و پذیرایی مهمانان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. طبق شواهد تاریخی آن حضـرت پس از ورود به مدینه زمین وسـیعی را که در سمت غربی بقیع قرار داشت جهت سـاختن منزل تقطیـع و هر قطعـه ای را در اختیـار یکی از مهـاجرین از صـحابه قرار داد کـه یکی از ایـن منزل هـا متعلق به عبدالرحمن بن عوف بود، و خانه او

اولین خانه ای است که در این نقطه احداث گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۰۹)

دارالعجله

(لْ عَ جَ لِ) خانه سـعیدبن سـعد بود در مکه که خاندان او (بنوسـعد) آن را نخستین بنای قریش می دانند و می گویند پیش از دارالندوه ساخته شده است. (لغت نامه)

دارالعجله

در سمت صفا و مروه قرار داشت و در دوران سعودی تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۰۱)

دارالعماره

(لْ عِ رِ) از منـاصب مکه است جهت نگهبـانی و عمران و آبادی و مراقبت در حفظ بنا و ترمیم و تعمیر مسـجدالحرام و کعبه و آیین حج و طواف وافدین و واردین که بدیت قریش بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دارالفتح

(لْ فَ) از اسامی مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دارالقبه

(لْ قُ بِّ) از مناصب مکه است و انبار اسلحه (اسلحه خانه) بود از چادر و شمشیر و سپر و تیر و غیره و زیر نظر قریش قرار داشت. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷) (ک)

مناصب کعبه

دارالقراء

(لْ قُ رّ) خانه مَخْرَمه بن نوفل در مدینه که پایگاه قاریان قرآن بود. او از قریشی های مخالف اسلام بود و در مکه می زیست. در اوایل قاریان قرآن با اهل صفه یک جا می زیستند که تا حدود سال چهارم هجری به طول انجامید اما وقتی تعدادشان بیشتر شد خانه او را پایگاه ساختند به طوری که نام آن دارالقراء گشت. (تاریخ قرآن، ص ۲۴۶)

دارالکسوه

(لْ کِ وَ) کارگاه تهیه پرده کعبه که عبدالعزیز سلطان حجاز و نجد در مکه بنا نمود. (میقات حج، ش ۱۶، ص ۱۷۵)

دارالمختار

(لْ مُ) از نام های مدینه است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مدینه را منزلگاه دوم خود اختیار نمود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دارالمنتدی

(لْ مُ تَ دا) مؤسسه ای مشورتی در جاهلیت (ک) دارالندوه

دارالمهاجرین

(لْ مُ جِ) از این واژه که در حدیث نبوی آمده است بیشتر شهر مدینه در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) متبادر می شود که محل اجتماع و زندگی مهاجرین بوده است. (فقه سیاسی، ج ۳، ص ۳۰۱)

دارالنابغه

(نّ بِ غِ) خانه ای در مدینه در میان خانه های قبیله بنی نجار ومتعلق به شخصی از این قبیله به نام نابغه و شهرت محل دفن حضرت عبدالله پدر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. آن حضرت به مناسبت سابقه قوم و خویشی میان قبیله بنی نجار و قبیله حضرت آمن بنت وهب و به هنگام مراجعت از سفر شام در مدینه به این قبیله وارد شد ولی در همان جا مریض گردید و از دنیا رفت و پیکرش طبق روال آن روزگار در داخل همان خانه (دار النابغه) به خاک سپرده شد. دار النابغه

که به «بیت ابی النبی» نیز معروف شد در کوچه ای به نام «زقال الطوال» در خیابان مناخه مقابل دارالسلام قرار داشت و تا این اواخر زائران، مزار آن جناب را زیارت می کردند. در زمان عثمانی ها آرامگاه آن جناب به طور مجللی ساخته شد. و در سال ۱۳۹۶ هجری قمری (برابر ۱۳۵۵ شمسی) در زمان خالدبن عبدالعزیز به تخریب آرامگاه اقدام شد و در سنوات اخیر (۱۳۶۳ شمسی؟) تمام کوچه ها و بازار مجاور و بقعه مبارکه تخریب و مسطح گشت و اینکه هیچ اثری از خیابان و کوچه باقی نمی باشد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۲۲؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۸۵؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۹، به

سوی ام القری، ص ۳۱۷؛ میقات حج، ش ۲۲، ص ۱۰۸)

دارالندوه

(نَّ وِ) شـهرت مکـان انجمن شورایی قبایل قریش در مکه است واقع در شـمال غربی خانه کعبه. تأسـیس دار النـدوه را توسـط زعیم قریش جد اعلای رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) یعنی قُصَیِ ی بن کلاب گفته اند و آن را اولین بنا (یا جزء اولین بناهایی) می داننـد که قریش در مکه ساخت. درِ دار النـدوه به سوی کعبه باز می شد و این محل با سابقه ای طولانی در تاریخ مکه، انجمن بزرگان قبایل بود (که

تعدادشان را مختلف و گاه تا صد ذکر کرده اند) در دارالندوه امور مهمی مربوط به زناشویی، سـلاح جنگی، معامله بزرگان و شئون اجتماعی مطرح می گردید وبعد از موافقت به مرحله اجرا در می آمد و سرپرستی آن مقارن ظهور اسلام به دست عثمان بن طلحه (از بنی عَبْدُ الدّار) بود. دارالندوه در دوران سـیزده ساله بعثت و قبل از فتح مکه همچنان از اهمیت خاصـی برخوردار بود. و به نقلی در این جا بود که تصـمیمات شومی علیه پیامبر اسـلام جهت محاصـره اقتصادی اجتماعی و سپس جهت قتل آن حضـرت گرفته شد که منجر به هجرت گردید. این خانه در دوران پس از حضـرت از اعتبار چندانی برخوردار نبود. معاویه در دوران سلطنت خود دارالندوه را از اولاد عبدالدار خرید و هرگاه به مکه می آمد در آن جا مسکن می گزید و بعد از او نیز در موسم حج محل نزول خلفا و امرا بود و معمولاً در آن جا به طواف و نماز می رفتند ولی در غیر موسم

حج دارالندوه محل قرآن پاره ها بود. بخشی از دارالندوه در توسعه مسجدالحرام توسط عبدالملک و فرزندانش، ضمیمه مسجدالحرام شد. این مکان در دوره عباسی نیز محل اقامت خلفا و حاکمان مکه بود. طبق نقل در زمان متعضد عباسی به سال ۲۸۰ (یا ۲۸۴) هجری، دارالندوه را به شکل مسجدی (داخل مسجدالحرام) ساختند و یا به دستور معتصم آن مکان را به مسجد تبدیل کردند. بعدها درهای دارالندوه را که به سوی مسجدالحرام باز می شد توسعه دادند به طوری که دارالندوه از صورت مسجد مستقل خارج و ضمیمه بیوتات مسجدالحرام گشت و نمازگزار می توانست از این جا کعبه را ببیند. در سال ۹۵۷ هجری امیر مکه آن را خراب نمود و به جای آن ساختمانی جهت امام مسجد و نمازگزاران ساخت و در حال حاضر هیچ اثری از آن نیست و جزء مسجدالحرام شده است.

دارالهجره

(لْ هِ رِ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۹۴۱)

دبرالکعبه

(دُ بُ رُ لْ کَ بِ) همان (ک) پشت کعبه

درج

(دَ رَ) یا «مدرج» نام پلکان متحرکی است که برای رفتن به درون کعبه از آن استفاده می کنند (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

پرده داران خانه از دودمان بنی شیبه پیش می آیند و یکی از ایشان به آوردن کرسی بزرگی که شبیه منبری عریض است می پردازد. (این پلکان متحرک) را نه پله مستطیل و پایه هایی چوبی است که آن را بر زمین استوار می دارند و چهار قرقره بزرگ پوشیده به ورق آهن دارد که به وسیله آنها بر زمین کشانیده می شود تا به بیت کریم (کعبه) می رسد و پله زیرین آن در محاذات آستانه مبارک درِ کعبه قرار می گیرد، آن گاه رئیس شیبیان که پیری کهنسال است و زیبا منظر و خوش هیئت و کلید قفل مبارک (کعبه) را به دست دارد بر فراز آن (پلکان چرخدار) می رود و یکی از پرده داران که همراه اوست و پرده ای سیاه رنگ به دست دارد هنگامی که رئیس شیبیان آن خجسته در را می گشاید... (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۹ و ۱۳۰)

درع (دِ) پیراهن. زیر جامه. قبا و هر لباسی است که دست های انسانی در دست او داخل گردد و بر مردان حرام است این گونه لباس ها را بپوشند (مناسک حج، ص ۹۴)

درک اختیاری

۱. درک اختیاری عرفات، عبارت است از وقوف اختیاری عرفات

۲. درک اختیاری مشعر، عبارت است از وقوف اختیاری مشعر

درک اضطراری

۱. درك اضطراری عرفات، عبارت است از وقوف اضطراری عرفات

۲. درك اضطراری مشعر، عبارت است از وقوف اضطراری مشعر

درک وقوف

درك وقوف عرفات. درك وقوف مشعر (ل ع)

درک وقوفین

(وُ فَ) درك وقوف عرفات و وقوف مشعر است. عرفات و مشعر هر کدام دو موقف اختیاری و اضطراری دارند و حاجیان نسبت به ادراك دو وقوف هشت قسم می شوند:

۱. درك اختیاری عرفات

۲. درك اضطراری عرفات

۳. درك اختیاری مشعر

۴. درك اضطراری مشعر،

۵. درك اختیاری عرفات و مشعر

۶. درك اختیاری عرفات و مشعر

۷. درك اختیاری عرفات و اضطراری مشعر

۸. درك اضطراری عرفات و اختیاری مشعر. (فقه فارسی با مدارك، ج ۳، ص ۱۷۸)

دره البیضاء

(دُ رَ تُ لْ بَ) نام حجرالاسود که در ابتدا سفید و براق و شفاف بود. (ارمغان کعبه، ص ۵۳)

دره هارون

(ك) قبه هارون

دست خدا

در اصطلاح «حجرالاسود» را نامند. (ارمغان کعبه، ص ۱۶۶)

دعا

همان (ک) کوه رحمت

دعای عرفه

دعـای مشـهوری است که حضـرت سیدالشـهداء (علیه السـلام) در روز عرفه در عرفـات خواندنـد. آن حضـرت در حالی که با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شـیعیان خود در جانب چپ کوه ایسـتادند و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدند و دست ها را در برابر رو داشـتند، ماننـد مسـکینی این دعا را خواندنـد: الحمـدالله الـذی لیس لقضائه... (مفاتیح الجنان؛ ناسخ التواریخ، حضرت سید الشهداء، ج ۴، ص ۲۸۵)

دکه الاغوات

(دَ کَّ تُ لْ اَ) ایوان صفه (محل اهل صفه) در مسجدالنبی است در اصطلاح مورخان و محدثان، زیرا این محل جایگاهی برای بیچارگان در جست و جوی چاره بوده است. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۹؛ میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۲۹)

برخی از مورخان می پندارند که دکه الاغوات مکان «صـفه» بوده است حال آن که حقیقت این است که آن جا صفه ای است که در شـرق مکـان صـفه واقع شـده هنگامی که ولیـدبن عبـدالملک مسـجد نبوی را تا این مکان توسـعه داد. (تعمیر و توسـعه مسجد شریف نبوی، ص ۵۷)

دکه الاقوات

(اَ) همان (ک) محراب عثمانی

دله

(دَ لّ) نام شرکتی است که مدتی کار اداره مسجد نبوی و مسجدالحرام را به عهده داشت.

دلیل

(دَ) یا «مزور» به افرادی گفته می شود که از طرف حاکم مـدینه مأمور رسـیدگی به وضع زائران مدینه اند. اینان هر یک دفتری دارنـد (که اکثر در شارع ابوذر بوده) و «اداره الحـج و الزیاره» نامیـده می شود. زائران با ورود به مـدینه بایـد گـذرنامه ها را به یکی از این دفاتر برده تا نماینـدگانی که در آن دفاتر هسـتند گـذرنامه را گرفته، تاریـخ ورود به شـهر مـدینه را (که در مدخل شهر مأمورین سعودی ثبت کرده اند) در دفتر خودشان نیز ثبت و یادداشت کنند و گذرنامه را نزد خود نگه داشته و رسید داده

و روز حرکت را مشخص نمایند. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۳۹)

دماء الحج

(دِ ءُ لْ حَ جّ) یعنی قربانی ها که در حج به دستور شرع کنند، خواه به اصل شرع باشد یا به سبب فعلی که حکم آن فعل قربانی باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم التحلل

(دَ مُ تَّ حَ لَ لْ) همان (ک) دم التمتع

دم التمتع

(تَّ مَ تُّ) قربانی در منی در روز دهم ذی حجه است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم المتعه

(لْ مُ عِ) دم التمتع است و آن را هدی المتعه و هدی تمتع هم گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم شاه

از گوسفند که در کفارات احرام باید قربانی شود در بسیاری از موارد به شاه یا دم شاه تعبیر شده است. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۴)

دوایر کعبه

مانند دایره مواقیت. دایره حرم. دایره مسجدالحرام.

دوار

(دَ وّ)

۱. کعبه، بدان سبب که حاجیان به دور آن می گردند. (لغت نامه)

۲. نام طواف بت پرستان به دور انصاب (و اصنام و اوثان) کسی که نمی توانست بتی برپا دارد یا بتکده ای بسازد سنگی پیشاپیش حرم و یا پیشاپیش چیزی از آنچه می پسندید نصب می کرد و آن گاه به طواف آن می پرداخت همچنان که کعبه را طواف می کرد. (تاریخ و مقرارت جنگ در اسلام، ص ۱۳)

دم خون

مرا قربانی است در کفارات. و انواع حیواناتی که در کفارات احرام و حرم مقرر شده عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند و در بعضی موارد که به طور مطلق فرموده اند دو خون بر عهده مرتکب است با قربانی کردن دو گوسفند امتثال می شود.

دورق

(دَ رَ) نام سبویی یک دسته جهت استفاده از آب زمزم. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

دویره الاهل

(دُ وَ رَ تُ لْ اَ) منزل، خانه. فرموده اند میقات است برای کسانی که فاصله منزلشان تا مکه کمتر از فاصله میقات تا مکه است.

دیوار حجر

(حِ) دیوار قوسی شکل (ک) حجر اسماعیل

دیوار مستجار

(مُ تَ) قسمتی از بدنه دیوار غربی کعبه که در آن جا به خداوند مستجیر (و پناهنده) می شوند.

ذ

ذا

از اسامی مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

ذات انواط

(تُ اَ) نام درختی است به جاهلیت، قریش (یا اهل مدینه و یا مردم یمن) را که آن را چون بت و معبودی ستایش و پرستش می نمودند و همه ساله به روزی معین بر وی گرد می آمدند و سلاح خود را بدان می آویختند و بر آن طواف می کردند و قربان ها آورده ذبح می کردند. آنها این روز را خوش می خوردند و خوش می آشامیدند. (لغت نامه؛ ناسخ التواریخ، حضرت عیسی، ج ۳، ص ۸۰)

ذات الحجر

(لْ حُ جَ) از اسامی مدینه است که دارای خانه های زیادی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

ذات الحرار

(لْ حِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که دارای سنگ های سیاه فراوانی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

ذات السلقه

(سَّ لِ قِ) از اسامی مدینه (در تورات) به جهت دوری شهر از کوه های اطراف. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

ذات السلیم

(سَّ) حد حرم مکه در طریق عرفات و طایف در یازده میلی بر رأس کوه ضحاضح (احکام عمره، ص ۸۱)

ذات عرق

(عِ) میقات است آخر (ک) وادی عقیق (النهایه، ص ۲۱۷؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۱۵؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵)

ذات النخل

(نَّ) از اسامی مدینه است چون دارای درخت های نخل (خرما) فراوانی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

ذات الودع

(لْ وَ دَ) خانه کعبه از آن رو که بر پرده هایش ودعه (مهره های بحری) می آویختند (لغت نامه) .

ذبح

(ذِ)

۱. سر بریدن گاو و گوسفند و مانند آنها.

۲. قربانی عید اضحی. (فرهنگ فارسی)

ذبح اکبر

ذبیح اکبر. گوسفند که به فدیه اسماعیل از بهشت آمد. (لغت نامه، ذیل ذبح)

ذبح قربانی

کشتن (سر بریدن) قربانی در اعمال حج.

ذبح اکبر

(ذَ) همان (ک) ذبح اکبر

ذکر تلبیه

لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لاشریک لک لبیک. (ان الحمد والنعمه لک والملک لاشریک لک)

ذوالحجه

(ذُ لْ حَ جِّ) ذوالحجه الحرام. ذی حجه. آخرین ماه سال قمری عرب و مسلمین است که پس از ماه

ذی قعده وجود دارد. وجه تسمیه:

۱. ذوالحجه، از آن جهت است که ماه حج است.

۲. ذوالحجه، از آن جهت است که جزو ماه های حرام است.

ذوالحجه الحرام

همان (ک) ذوالحجه

ذوالحلیفه

(حُ لَ فِ) میقات عمره تمتع است در چند کیلومتری مدینه و در این جا است (ک) مسجد شجره

ذوالخلصه

(خَ لَ صِ) (ک) کعبه یمانیه

ذوقبلتین

نام دیگر (ک) مسجد قبلتین

ذوالقعده

(قَ دِ) از ماه های سال قمری عرب و مسلمین. پس از ماه شوال و قبل از ماه ذوالحجه است و از ماه های حج است.

ذوالکعبات

همان (ک) کعبات

ذوالمجاز

(مَ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و وقوف در این نقطه کفایت از عرفات نمی کند. (مناسک حج، مسأله ۳۶۵؛

فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

ذوالندوه

(ذ نَّ وِ) همان (ک) دارلندوه (لغت نامه)

ذوالهرم

همان (ک) چاه ذوالهرم

ذی طوی

(طَ، طِ، طُ وا) موضعی است نزدیک مکه و بدان جا چاه هایی است که غسل با آب آنها مستحب است. در سال ششم هجری که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با پیروان خود آهنگ سفر حج نمود، بزرگان قریش درذی طوی اجتماع کردند و برای آگاهی از قصد آن حضرت فرستادگانی روانه نمودند. به روز فتح مکه حضرت در این نقطه فرمان داد که زبیر با مهاجر از اعلای مکه در آمده رایتی که بر دوش داشته در حجون نصب کند.

ذی المنزلین

(ذِ لْ مَ زِ لَ) همان (ک) ذی الوطنین

ذی الوطنین

(وَ طَ نَ) ذی المنزلین. یعنی آن که دو یا چند اقامتگاه دارد، و اقسام سه گانه حج (تمتع، افراد و قران) با تعدد اقامتگاه رابطه دارد. اگر مدت اقامت چنین کسی در یکی بیش از دیگری باشد در نوع حج تابع همان اقامتگاه است. اگر مدت اقامت در دو اقامتگاه مساوی باشد او در انتخاب نوع حج مخیر است. شرط تعدد اقامتگاه در رابطه با حج این است که بر اقامت و مجاورت او در مکه دو سال تمام بگذرد و وارد سال سوم شده باشد، خواه اقامت و مجاورت در مکه اختیاری باشد یا اضطراری. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

ر

الراء

از نام های زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

راحله

(حِ لِ) وسیله سواری. از شرایط وجوب حج داشتن راحله (یعنی وسیله سواری که مکلف بتواند طی مسافت رفت و برگشت را بنماید) است مطابق شأن. (مناسک حج، مسئله ۱۷)

رأس

(رَ ءْ) یا «رأسی» از نام های مکه است چون من جهه الشرف شبیه سر انسان است و در وسط دنیا واقع است و یا شریف ترین نقطه زمین است یا آن که نسبت به آسمان از بلاد سائره پیش تر خلق شده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲؛ ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

رأسی

همان (ک) رأس

راقصات

(قِ) به شترانی گفته می شد که زائران خانه خدا را از مکه به منی و عرفات می بردند (قصه کربلا، نظری منفرد، پاورقی، ص ۴۴۲)

ربذه

(رَ بَ ذِ) مکانی بر چهار منزلی از مدینه که ابوذر غفاری از آن جاست و به دستور خلیفه سوم به این مکان تبعید شد و در همین جا (به سال ۳۴ هجری) در گذشت و به خاک سپرده شد. سابقاً حجاج می توانستند در مسیر حرکت خود مزار این صحابه عالیقدر را زیارت کنند.

رتاج

(رِ) از نام های مکه است به معنی باب عظیم. (لغت نامه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵، ش ۲۱، ص ۱۲۹)

رجوع به کفایت

در اصطلاح حج، مراد برخورداری از امکاناتی است که بعد از بازگشت حاج از حج زندگی عادی او (و اهل او) را کفایت کند. برخی از فقها در استطاعت، رجوع به کفایت را شرط می دانند.

رحم

از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

رخام حمراء

(رُ م حَ) سنگ های سرخی که زمین کعبه به آن فرش شده و مستحب است حاجی در وداع کعبه روی رخام حمراء نماز کند. درباره امام هفتم (علیه السلام) وارد است که داخل کعبه شد و دو رکعت نماز بر رخامه حمراء خواندند. (فلسفه و اسرار حج،

ص ۱۸۳؛ حج و عمره، ص ۱۶۳)

رداء

(رِ) قطعه ای از احرام (پوشش نادوخته) که محرم به دوش افکند.

رفادت

(رِ دَ) از (ک) مناصب کعبه

رفث

(رَ فَ) فلا رفث ولافسوق ولاجدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

توجه به نزدیکی با زن که در حال احرام حرام است و باید ترک گردد.

رفیق المرئه

(رَ قُ لْ مَ ءِ) کسی که به خاطر خون زن همراه وی به حج رفته باشد و نمی تواند از آن جدا شود.

(فرهنگ اصطلاحات فقهی)

رقطاء

جایی است در مکه. و اولی برای کسی که می خواهد از مسجدالحرام احرام ببندد این است که گفتن تلبیه را تا «رقطاء» به تأخیر اندازد. «رقطاء» قبل از «ردم» قرار گرفته و «ردم» نام جایی است در مکه در نزدیکی مسجد رایه (قبل از مسجد جن و در نزدیکی آن) و گفته شده که نام فعلی جایی که «ردم» به آن گفته می شد، «مدعی» است. (مناسک حج، مسئله ۱۸۵)

رکاز

(رِ) ولیمه بعد از سفر حج است که به خاطر ثواب زیادش (همچون غنیمت و رکاز) به آن سفارش گردیده.

رکضه جبرئیل

(رَ ضَ تُ) از نام های زمزم است. و رکضه به معنی زمین گود است. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳؛ میقات حج، ش ۵، ص ۱۴۰)

رکن

(رُ)

۱. اختصاصاً، رکن اسود (کعبه) را گویند.

۲. عموماً، هر یک از ارکان (چهارگانه) کعبه را گویند.

۳. منظور در حج عملی است که ترک آن سبب بطلان حج می شود.

رکن اسود

(رُ نِ اَ وَ) همان (ك) رکن شرقی

رکن بصری

(ـَ بَ) همان (ك) رکن شمالی

رکن جنوبی

(جَ) از ارکان کعبه است که به «رکن یمانی» نیز موسوم است و از آن به عنوان دری از بهشت یاد شده و روایات بر استلام این رکن تأکید دارند.

رکن حجر

(حَ جَ) همان (ك) رکن شرقی

رکن حجرالاسود

(حَ جَ رُ لْ اَ وَ) همان (ك) رکن شرقی

رکن شامی

همان (ك) رکن شمالی

رکن شرقی

(شَ) از ارکان کعبه است که به «رکن اسود» و «رکن حجر» و «رکن حجرالاسود» نیز موسوم (و در برخی منابع به عنوان «رکن عراقی» هم از آن یاد شده است.) روایات بر استلام این رکن تأکید دارند.

رکن شمالی

(شِ) از ارکان کعبه است که به «رکن بصری» و «رکن شامی» و «رکن عراقی» نیز موسوم است.

رکن عراقی

(عِ) همان (ک) رکن شمالی

رکن غربی

(غَ) از ارکان کعبه است که به «رکن مغربی» نیز موسوم است.

رکن مغربی

(مَ رِ) همان (ک) رکن غربی

رکن یمانی

(یَ) همان (ک) رکن جنوبی

رمل

(رَ مَ) حالتی بین دویدن و راه رفتن عادی، سرعت گرفتن با قدم های نزدیک به هم.

۱. یعنی انجام (ک) هروله (آداب عمره قران، ص ۴۳)

۲. از آداب طواف است در سه شوط و مقصود اولیه از این نوع حرکت اظهار صلابت و قوت بود به کفار تا از مسلمانان قطع طمع کنند. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از صلح حدیبیه به مکه وارد شدند مردم را امر فرمودند که محکم و با صلابت باشند و آن گاه باحالت رمل طواف کردند تا به مشرکان نشان دهند که خستگی و تعب در آنها راه ندارد. (نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۲۵۶ الی ۲۵۸)

رمی

(رَ مْ) اصطلاحاً پرتاب (هفت) سنگریزه بـه هر یـک از «جمرات ثلاث» در منی را در مراسم حج (تمتع، افراد و قران) رمی گوینـد. رمی از واجبات (غیر رکنی) حج می باشد و زمان رمی «جمار ثلاثه» از طلوع آفتاب است تا غروب آفتاب در ایام منی به توالی در:

۱. دهم ذی حجه رمی جمره اخری (که چهارمین واجب حج است و با آمدن از مشعرالحرام به منی و در لباس احرام انجام می پذیرد) .

۲. یازدهم ذی حجه رمی جمرات ثلاث (به ترتیب اولی و وسطی و اخری که سیزدهمین (۱) و آخرین واجب است و در لباس معمولی انجام می گیرد) .

۳. دوازدهم ذی حجه رمی جمرات ثلاث (به ترتیب اولی و وسطی و اخری که سیزدهمین (۲) و آخرین واجب است و در لباس معمولی انجام می پذیرد) . (۳)

۱ در حج افراد دوازدهمین عمل.

۲ در حج افراد

دوازدهمین عمل.

۳ و اگر کسی تا قبل از طلوع آفتاب ۱۲ ذی حجه از منی بیرون نرفته باشد باید شب را در منی مانده و در روز ۱۳ ذی حجه جمرات سه گانه را به ترتیب رمی نماید.

واجبات رمی

نیت کردن

پرتاب کردن

هفت بار پرتاب کردن

تک تک پرتاب کردن

پرتاب کردن (سنگ ها) نه گذاردن

مستقیماً سنگ را به جمره پرتاب نمودن

مستحبات رمی

پیاده رمی کردن

با طهارت رمی کردن

با هر رمی تکبیر گفتن

با هر رمی دعای «الله اکبر اللهم ادحر...» خواندن

هنگام آمادگی برای رمی دعای «اللهم هذه حصیاتی فاحصهن وارفعهن فی عملی» خواندن

هنگام رمی، سنگریزه را به دست چپ گرفتن و با دست راست انداختن

سنگریزه را برانگشت ابهام (بزرگ) گذاردن و با ناخن انگشت شهادت انداختن (خذف)

پشت به قبله (و از رو به رو) جمره عقبه (اخری) را رمی کردن ولی جمره های اولی و وسطی را رو به قبله رمی کردن

با فاصله (۵/۵ یا ۷/۵ متری) جمره اخری (عقبه) و بدون فاصله (و در کنار ایستادن) جمره های اولی و وسطی را رمی نمودن

واجبات سنگ رمی

ریگ بودن

بکر بودن

مباح بودن

از حرم بودن (ولی نه از ریگ های مسجدالحرام و مسجد خیف)

مستحبات سنگ رمی

سیاه بودن

شکسته نبودن

از مشعر بودن

به اندازه سرانگشت بودن

سست و نیز خیلی سخت نبودن

نقطه نقطه و رنگ های مختلف داشتن

دانه دانه از زمین جمع آوری گردیدن

در صورت کثیف بودن شست و شویش دادن

نیابت رمی

فرموده اند در صورت وجود مشقت و حرج در رمی می توان برای انجام آن نایب گرفت.

پاداش رمی

طبق روایت منقول از امام صادق (علیه السلام) هر کس رمی جمره کند، خداوند به پاداش هر سنگی گناهی از وی پاک می کند. چون مؤمن سنگ

اندازد فرشته ای آن را می گیرد و اگر غیر مؤمن اندازد شیطان به او ناسزا گوید و می گوید تو سنگ نزدی.

همراه رمی

جمرات سمبل شیطان شمرده شده اند و رمی به آنها در مناسک حج به منزله طرد و نفی شیطان تلقی می شود و ابراز نوعی نفرت و انزجار از اوست و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) هنگام رمی بر این قصد باید بود که شیطان زده و رانده می شود.

سابقه رمی (۱)

۱. محل جمرات، در جاهلیت محل نصب سه بت بوده است.

۲. محل جمرات، محل سنگسار شدن سه تن از اهالی مکه است که در حمله ابرهه به مکه برای منافع شخصی با او همدست شده به جاسوسی مبادرت کردند.

۳. حضرت آدم (علیه السلام) در محل جمرات شیطان را که بر او آشکار شده بود با هفت سنگریزه براند.

۴. حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از ساختن خانه خدا شیطان را که در محل جمرات بر او آشکار شده بود با هفت سنگریزه

۱. طبق نقل ها

از خود براند (هم در روز قربانی و هم در دو روز بعد) .

۵. حضرت ابراهیم (علیه السلام) به هنگام قربانی کردن حضرت اسماعیل (علیه السلام) شیطان را که در صدد برآمد تا او را از این کار باز دارد در محل جمرات رمی نمود.

۶. حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت هاجر (علیهم السلام) شیطان را که در مواضع جمرات در قیافه ناصحی درصدد برآمد با وسوسه آنها را از قربانی نمودن (حضرت اسماعیل) باز دارد به ترتیب (در یکی از مواضع) با هفت سنگریزه براندند.

رمی جمار

(جِ) اصطلاح تفصیلی (ک) رمی

۱. رمی

جمار ثلاث

۲. رمی جمار ثلاثه

۳. رمی جمار ثلث

۴. رمی جمار حج

رمی جمرات

(جَ مَ) اصطلاح تفصیلی (ك) رمی

۱. رمی جمرات ثلاث

۲. رمی جمرات ثلاثه

۳. رمی جمرات ثلث

۴. رمی جمرات حج

رمی جمره اخری

(جَ مَ رَ ءِ اُ را) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به سومین جمره در منی (یعنی جمره عقبه) در هر یک از روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه. در روز دهم (روز عید) فقط همین یک جمره رمی می شود و چهارمین عمل حج است و در دو روز بعد آخرین رمی جمره هاست که بعد از رمی جمره وسطی صورت می پذیرد (و آخرین عمل حج هستند) .

رمی جمره اولی

(اُ لا ـ) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به اولین جمره در منی (جمره الصغری) در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه و اولین رمی جمره ها نیز در این دو روز هست (که آخرین عمل حج می باشند) .

رمی جمره وسطی

(وُ طا) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به دومین جمره در منی در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه و دومین رمی جمره هاست که بعد از رمی جمره اولی صورت می گیرد (و آخرین عمل حج می باشند)

رمی سه جمره

رمی جمار (جمرات) ثلاث (ل) همان (ك) رمی

رنک

(رِ) در پرده کعبه پره هایی هستند که در زمینه اش عبارات یاحنان، یا منان و یا سبحان نوشته شده و در جامه مصری در فاصله میان قطعه های کمربند قرار داده می شد اما در جامه سعودی از آن استفاده نمی شود. (میقات حج ش ۳۸ ص ۱۰۰) .

رنوک

ابن جبیر در سفرنامه خود از ظهور نوشته های نوین بر جامه کعبه یاد کرده که آن «دو طغرای سرخ با دایره های سفید کوچک» است و نوشته هایی در متن دایره های یاد شده وجود داشته که شامل آیاتی از قرآن کریم و نام خلیفه بوده است. به نظر می رسد که این نوشته ها همان آذین های زربفت بوده که بعد از این به نام قطعه های طلایی نوشته شده یا به رنوک و یا کردشیات معروف گردیده. (میقات حج ش ۲۹ ص ۱۱۲) .

الرواء

(رَ) از اسامی زمزم است به معنی آب گوارا و همواره جاری و جوشان (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۱)

روپوش کعبه

نام دیگری برای (ک) پرده کعبه

روحاء

نام قسمتی در بخش میانی (ک) بقیع

روزه دم متعه

(دَ مُ مُ عِ) روزه بدل هدی در حج است.

«در صورت فقدان قربانی در حج تمتع در منی (که از واجبات است) بدل آن باید ده روز روزه گرفت. سه روز در حج و مکه و هفت روز بعد از مراجعت» (ترجمه و شرح تبصره علامه، ص ۱۷۶)

روضه

(رَ ضِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه بهشتی

(رَ ضِ ءِ بِ هِ) (ک) روضه النبی

روضه رسول

(رَ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه شریفه

(شَ فِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه مسجدالنبی

(مَ جِ دُ نَّ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه نبوی

(نَ بَ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه النبی

(رَ ضَ تُ نَّ) مکانی است در ناحیه جنوبی مسجدالنبی به شکل مربع مستطیل به درازای حدود ۲۲ متر از غرب به شرق (بین حجره طاهره و منبر) و عرض حدود ۱۵ متر از جنوب به شمال (از آغاز حد اولیه قبله مسجد تا منتهی الیه دیوار شمالی حجره) مجموعاً به مساحت ۳۳۰ متر مربع. شهرت این مکان به «روضه» (و نیز روضه نبوی، روضه شریفه، روضه مطهره، روضه رسول، روضه النبی) بر اساس حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که فرمودند: «ما بین بیتی (۱) و منبری روضه من ریاض الجنه» و در معنی و تفسیر «روض الجنه» گفته اند مقصود این است که این قسمت در آخرت به بهشت منتقل می شود (و همانند سایر زمین ها از بین نمی رود) و عبادت کننده در آن همانند کسی است

که داخل باغی از باغ های بهشت شده است.

مقامات روضه در محدوده روضه النبی، منبر و محراب و خانه و مرقد رسول الله و خانه حضرت زهرا و مزار احتمالی آن بانو قرار دارد.

فضیلت روضه روضه النبی برترین مکان این مسجد و از بهترین اماکن روی زمین است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) همه روزه در این جا برای اقامه نماز و جلوس بر منبر شریف رفت و آمد می فرمود و روایات زیادی از آن جناب در فضیلت این نقطه نقل شده و نماز خواندن و دعا نمودن و قرآن تلاوت کردن در روضه النبی افضل از دیگر مکان ها شمرده شده است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۷؛ راهنمای حرمین

شریفین،

ج ۵، ص ۷۹)

روماه

یا (ک) کوه عینین

رومه

یا (ک) چاه رومه

ریاض

شهری است در ناحیه نجد در شمال شرقی مکه و مشرق مدینه و در فاصله حدود ۹۵۰ کیلومتری جده. این شهر پایتخت کشور عربستان سعودی است.

ریال

واحد پول کشور عربستان سعودی است معادل ۲۰ قروش.

ریطه

(رَ طِ) پارچه ای لطیف و نرم (پارچه ای قرمز راه راه یمنی) که اسعد ابوکرب پادشاه حمیر دو قرن قبل از هجرت کعبه را با آن پوشاند. (حرمین شریفین، ص ۹۰؛ میقات حج، ش ۲۵، ص ۸۶)

۱. و به روایتی دیگر «قبری».

ز

زائر

(ءِ) مقابل مجاور و مقیم. کسی است که به زیارت (و دیدار) مکان مقدسی می رود. مثلاً به زیارت بیت الله، به زیارت قبر نبی الله و به زیارت قبور ائمه هدی و غالب مسلمانان به زیارت مزار پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) می روند و با خواندن زیارتنامه ادای احترام می نمایند. گر چه وهابیه که بر عربستان سعودی حاکمند غالباً زیارت قبور و اقامه نماز در بقاع را ناروا می شمرند اما غالب اهل سنت زیارت قبور را جایز و سبب حصول تنبه و کسب ثواب می دانند. شیعه مخصوصاً در فضیلت و ثواب زیارت قبور معصومین و امامزاده ها اخبار بسیار نقل می کند.

زائران بیت الله

مسلمانانی که بنابر وجوب دینی یا از روی استحباب به زیارت خانه خدا می روند.

زائران مدینه بعد

حاجیانی که بعد از انجام مناسک حج، به مدینه جهت زیارت مزار رسول خدا (و ائمه اطهار) مشرف می شوند.

زائران مدینه قبل

مسلمانانی که قبل از انجام مناسک حج، به مدینه جهت زیارت مزار رسول خدا (و ائمه اطهار) مشرف می شوند.

زاد توشه راه.

از شرایط وجوب حج داشتن زاد است مطابق شأن مکلف، از خوردنی و آشامیدنی و سایر مایحتاج انسان در سفر یا پول نقد به اندازه ای که بتوان توشه رفت و برگشت را فراهم نمود. (مناسک حج، مسئله ۱۷)

زاد و راحله

از شرایط وجوب حج داشتن زاد (توشه راه) و راحله (وسیله سواری) است مطابق شأن

زقاق الحجر

(زُ قُ لْ حِ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (ک) مولد فاطمه

زقاق الطوال

(طُّ) کوچه ای (تخریب شده) در مدینه در محل (ک) دارالنابغه

زقاق العطارین

(لْ عَ طّ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (ک) مولد فاطمه

زقاق المولد

(لْ مُ لِ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (مولد نبی)

زمازم

(زَ زَ) از نام های زمزم است. (ع)

زمزم

(زَ زَ) (زُ مَ زَ) (۱) (زُ مَّ زِ) (۲) نام چاه (یا چشمه) مقدسی است داخل مسجدالحرام واقع در ۱۸ متری

جنوب شرقی کعبه مقابل زاویه ای که حجرالاسود در آن قرار دارد. طبق روایات این چشمه را حضرت جبرئیل آن گاه پدید آورد که تشنگی بر حضرت اسماعیل و حضرت

۱. ضبط (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۴) .

۲. ضبط (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۴) .

هاجر (که توسط حضرت ابراهیم از سرزمین فلسطین کنعان به صحرای خشك و بی آب عربستان کوچانده شدند) غلبه کرد. و برخی روایات جوشش آب زمزم را به سودن پاشنه پای حضرت اسماعیل (تشنه و بی قرار) به زمین نسبت داده اند. پیدایش چاه زمزم در مکه سبب شد تا قبایلی در آن سکنی گزینند و بعدها قبیله جُرهُم که حرمت حرم و خانه کعبه را رعایت ننمودند چون دانستند ولایت و ریاست کعبه از دستشان خارج می شود، چاه زمزم را پر کردند تا این که چند سال قبل از ولادت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این چاه به دست مبارك حضرت عبدالمطلب حفر گردید (و بعداً حوض هایی در پیرامون زمزم به طور مجزا ساخته شد که برای آشامیدن و وضو از آن استفاده می شد، حوضی در سمت رکن حجرالاسود برای آشامیدن و حوضی در مقابل صفا برای وضو ساختن) . چاه زمزم در طی زمان کم آب شد به طوری که گاهی اوقات می خشکید، از جمله در عهد مهدی و هارون و امین عباسی حفاری به عمل آمد و در سال

های ۲۲۳ و ۲۲۴ هجری نیز بر عمق آن افزودند. در سال ۳۲۲ هجری نیز بر عمق آن افزودند. در سال ۳۲۲ آب آن قطع گردید که پس از لایروبی قدرت آبدهی آن چندین برابر گردید. در سال ۸۲۲ هجری چاه زمزم تعمیر و توسعه یافت و در سال ۱۳۸۳ هجری قمری آل سعود ساختمان دو طبقه روی زمزم را تخریب کردند و به صورت زیرزمینی در آوردند. در این تغییرات چاه زمزم به فاصله حدود ۵ متری از کف مسجدالحرام واقع شد و دهانه یک متری آن وسعتی دو و نیم متری یافت و عمق کم چاه نیز به ۳۰ (یا ۴۰) متر رسید. حالیه برای رفتن بر سر چاه زمزم دو ردیف پله های عریض جداگانه (جهت مردان و زنان) تعبیه شده که به زیر صحن مسجد منتهی می شود که محوطه ای نسبتاً وسیع است و در انتهای سمت چپ محوطه مردانه چاه زمزم قرار دارد که درون اتاقکی شیشه ای با نرده های آهنی محصور شده و روی چاه موتور پمپ برقی نصب گردیده که آب چاه را به درون مخازن زیرزمینی شبستان هدایت می کند و از آن جا توسط لوله های شیرداری که در اطراف کشیده شده در درون محوطه و دیگر نقاط حرم در اختیار زائران است. زمزم معجزه بی پایان الهی است.

فضیلت زمزم

بهترین آبی که از زمین می جوشد آب زمزم است. (منقول از رسول الله)

خداوند زمزم را حایلی میان بهشت و دوزخ قرار داده است. (منقول از حضرت امیر)

زمزم نهری بهشتی است که جرعه ای از آن در زمین جوشیده است. (روایت)

تسمیه زمزم

جهت نام را با توجه به معانی مختلف زمزم (۱) متفاوت ذکر کرده اند. به خاطر:

زیادتی آب آن

گوارایی آب آن

حرکت و جوشش آب آن

زمزمه حضرت جبرئیل بر سر آن

زمزمه فارسیان در حج بر سر آن

زمزمه و نیایش عده ای بر سر آن

زمزمه شاپور شاه ایران بر سر آن

زمزمه ملایم آب در حال جوشش آن

جلوگیری کردن حضرت هاجر از پراکندگی آن (با ریختن خاک در اطراف چشمه)

خطاب حضرت هاجر به آن جهت ایستادن. آن گاه که آب جوشید و زیادتی کرد آن حضرت از بیم آن که پیش از پرکردن ظرف خود، آب پراکنده شود (و در زمین فرو رود) و یا این که زیادتی آب برای فرزندش خطر به بار آورد در مقام خطاب به آب دو واژه مشابه «زم» «زم» (به معنی بس است یا از حرکت بایست) را به کار برد.

استحباب زمزم طبق روایت مستحب است استفاده از زمزم:

۱. کثرت، حرکت، محل زمزمه اهل دعا، خواندن مجوس در هنگام نیایش و غذا خوردن، کنترل آب از پراکندگی، ایست کردن، آب گوارای شیرین اندکی شورطعم.

برای خوردن

برای بدن شستن

برای شفا نوشیدن

برای هدیه بردن

برای سعی (صفا و مروه) نوشیدن

برای پس از طواف و نماز، نوشیدن و سر و صورت شستن

همراه زمزم بـه مفهـوم کلاـمی از امـام سـجاد (علیه السـلام) بر سـر آب زمزم نیت آن بایـد داشت که از این پس نظر به انجـام اطاعت باشد و چشم بر گناهان بسته.

اسامی زمزم برای زمزم اسامی متعددی نقل شده که از جمله اند:

ابرار، برکه، بره، بشـری، تکتم، حفیره عباسی، حفیره عبدالمطلب، حرمیه، الراء، رکضه جبرئیل، الروا، زمازم، زمم، سالمه، سقیا، سقیاء اسماعیل، سقیاء الله اسماعیل، سیده،

شافیه، شباعه، شباعه العیال، شراب الابرار، شفاء، شفاء سقم، صافیه، طاهره، طعام، طعام الابرار، طعام طعم، طیبه، عافیه، عصمه، عونه، قریه النمل، کافیه، لا تدم، لا شرق، مبارکه، مرویه، مضمونه، مضنونه، مغذیه، مکتومه، مکنونه، مؤنسه، میمونه، نافعه، نقره الغراب، هزمه اسماعیل، هزمه جبرئیل، هزمه ملک. (حرمین شریفین، ص ۲۰ و ۲۳ و ۵۵ و ۱۱۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۰۴؛ الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۴۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰ و ۶۱؛ حجه التفاسیر، ص ۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۹۰؛ ثواب اعمال حج، ص ۳۵؛ طبقات، ص ۶۷؛ میقات حج، ش ۴ و ۵ و ۱۰ و ۲۸؛ دایره المعارف فارسی؛ لغت نامه؛ و...)

زمزمیین

(زَ زَ مَ) گروهی که به سقایت حجاج می پرداختند. گروه زمزمیه که در نزدیکی حرم وسایل کار خود را از قبیل کوزه و مخازنی (که آب را خنک نگه می داشت) به حجاج اجاره می دادند و علاوه بر این به انجام برخی خدمات برای حجاج (در مقابل دریافت پول) می پرداختند. (نگاه کنید به: میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۳۰ و ۱۳۱)

زمم

(زَ مَّ) از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹؛ ش ۲۸، ص ۱۲۱)

زیارت

رفتن به اماکن مقدسه مدینه و به جا آوردن آداب آن را «الزیاره» گویند.

زیارت حج

مقصود به جای آوردن اعمال حج است.

زیارت دوره

مقصود رفتن به اماکن زیارتی و دیدنی اطراف مدینه است. (حج آن طور که من رفتم، ص ۵۳)

زیارت عمره

مقصود به جای آوردن اعمال عمره است.

زینت کعبه

طواف است. (میقات حج، ش ۷، ص ۲۱)

زیورهای کعبه

(ك) حلی الکعبه

س

سابقه الحاج

(بِ قُ لْ)

۱. کسی را گویند که بر حاجیان در رسیدن به مکه پیشی گیرد. (راهنمای دانشوران)

۲. آن که پیشاپیش کاروان حجاج به شهر آید و خبر فرا رسیدن آنان باز دهد. (فرهنگ فارسی؛ لغت نامه)

سادات نخاوله

(ك) نخاوله

ساق

از اسامی مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سالار حاج

امیر حاج (ك) امارت حج

سالمه

(لِ مِ) از اسامی زمزم است (الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

سبوحه

(سَ بُّ حِ) (سَ حِ) از اسامی مکه است و اسم دره ای است در قرب جبل الرحمه (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ستار کعبه

(س) همان (ك) پرده کعبه

ستون ابولبابه

(سُ نِ اَ لُ بِ) همان (ك) ستون توبه

ستون امامیه

(اِیِّ) از ستون های مسجدالنبی است. بعضی از رسائل ستون پیش جانب غربی حجره طاهره را گویند که محاذی سرمقدس رسول الله است. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۰۹)

ستون توبه

(تَ بِ) یا «ستون ابولبابه» از ستون های مسجدالنبی است واقع میان ستون عایشه و ستون حرس (و دومین ستون از حجره و چهارمین ستون از منبر می باشد) و دعا کردن و نماز خواندن در کنار آن معروف و مستحب است و رسول خدا نوافل خود را در این جا به جای می آورد و بعضاً «در این جا اعتکاف می فرموده اند» و اکنون نام «اسطوانه التوبه» بر آن است. شهرت این ستون به «ابولبابه» و «توبه» از آن جهت است که ابولبابه (رفاعه بن عبدالمنذر) از صحابه خود را به آن بست و از عمل خویش توبه نمود. عمل او به نقلی تخلف از غزوه تبوک بود و به نقلی دیگر نوعی اطلاع رسانی به دشمن بود، به این ترتیب که او به تقاضای یهود بنی قریظه که به علت خیانت در محاصره مسلمین قرار گرفته بودند روانه مذاکره شد و در جواب پرسش آنها که در صورت تسلیم چه اتفاق خواهد افتاد با اشاره به گلوی خود به کشته شدن آنها اشاره کرد. ابولبابه در بازگشت از این اطلاع رسانی به دشمن که برخلاف وظیفه اش بود آن چنان پشیمان شد که به قصد توبه مستقیماً به طرف مسجد رفت و خود را به ستونی بست و سوگند خورد تا آب و غذا نخورد مگر این که خداوند توبه اش را بپذیرد. ابولبابه مدت ۳

(یا ۶ یا ۷ یا ۱۵) شبانه روز تنها به جهت ادای فرایض از ستون (و به وسیله همسر یا دخترش) باز می شد تا به حالت بیهوشی در آمد.

و خداوند توبه اش را پذیرفت و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) او را بگشاد. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۹۷؛ منهج الصادقین، ج ۴، ص ۱۸۱ و ۳۱۱؛ النهایه، ص ۲۹۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۴)

ستون تهجد

(تَ هَ جُّ) از ستون های مسجدالنبی است و آخرین ستونی است که در دوران حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وجود داشت و این جا محل تهجد و شب زنده داری آن جناب بوده است. مکان این ستون در کنار محل اصلی باب جبرئیل قبل از توسعه مسجدالنبی قرار داشته که اکنون در داخل ضریح قرار گرفته است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۸)

ستون جزعه

(جَ زَ عِ) همان (ك) ستون حنانه

ستون حرس

(حَ رَ) (حَ) همان (ك) ستون محرس

ستون حنانه

(حَ نّ نِ) از ستون های مسجدالنبی است واقع در سمت مغرب محراب نبوی و نزدیک ترین ستون ها به محراب نماز رسول اکرم است و چسبیده به دیوار قبلی مسجد. این ستون به نام هایی موسوم است:

۱. علم رسول الله

۲. جزعه. نامی است که بعدها به آن داده شد.

۳. مخلقه. به جهت آن که عطر و خلوق بر آن می سوزانیدند و یا اصحاب قبل از ملاقات با حضرت در این مکان خود را خوشبو و عطرآگین می نمودند.

۴. حنانه.تا اوایل قرن چهاردهم بر بالای این ستون نام «استوانه حنانه» دیده شده است. حنانه به معنی نالنده است و گویند در این محل درخت خرمایی بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام خطبه بر آن تکیه می فرمود (و چون منبر ساخته شد، این درخت از فراق حضرت حنین (ناله) سرداد و لذا آن را حنانه (به معنی بانگ شتر ماده ای که از بچه خود جدا می شود) گفتند و حضرت این درخت را در بر گرفت تا آرام شد. طبق نقل ها، این درخت بعداً دفن گردیدیا به فرموده حضرت درخت را کندند (و در زیر منبر) مدفون نمودند و یا بنی امیه هنگام نوسازی مسجد این درخت را بریدند. (حیوه القلوب، ج ۲،

ص ۲۰۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۳ و ۲۱۲ و ۲۱۳؛ و...)

ستون سریر

(سَ) از ستون های مسجدالنبی است و اولین ستون از سمت قبله و متصل به ضریح و دیواره غربی حجره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است و تسمیه سریر از آن جهت است که:

تخت حضرت در کنار آن قرار

داشت و با تکیه بر آن به پاسخگویی مسائل مسلمین و برآورده ساختن نیازمندی های ایشان می پرداختند.

در این جا که مکان اعتکاف حضرت بود، برگ بزرگ خرمایی می گسترانیدند و آن جناب بر آن دراز می کشیدند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۶)

ستون عایشه

همان (ک) ستون مهاجرین

ستون علی

همان (ک) ستون محرس

ستون قرعه

(قُ عِ) همان (ک) ستون مهاجرین

ستون محرس

) مُ حَ رِّ) (مَ رَ) از ستون های مسجدالنبی است و دومین ستون مدوری است که متصل به ضریح از دیوار غربی است (و میان ستون های سریر و وفود قرار دارد) . این ستون به نام هایی موسوم است:

۱. ستون علی بن ابی طالب (ع)

۲. مصلی علی. به نقلی چون محل نماز حضرت علی (علیه السلام) بوده است.

۳. حرس. و امروزه نیز نام «استوانه الحرس» بر آن دیده می شود. ظاهراً هنگامی که گروه های ناآشنا به ملاقات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می آمدند حضرت علی (علیه السلام) در کنار آن از آن جناب حراست می کردند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۷؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۱۲۲؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۵۶)

ستون مخلقه

(مُ خَ لَّ قِ) از ستون های مسجدالنبی.

۱. (ک) ستون حنانه

۲. (ک) ستون مهاجرین

ستون مربعه القبر

(مُ رَ بَّ عَ تُ لْ قَ) همان (ک) ستون مقام جبرئیل

ستون مقام جبرئیل از ستون های مسجدالنبی است که ستون «مربعه القبر» هم نامیده می شود و به موازات ستون های محرس و وفود است. لیکن اکنون ستون «مربع قبر» در داخل ضریح و منتهی الیه حجره شریف قرار دارد و قابل دیدن نیست. در کنار این ستون درِ خانه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) قرار داشت و هنگامی که دسترسی بدین محل ممکن بود به عنوان یکی از نقاط بسیار متبرک، محل عبادت به شمار می آمد ولی قرن ها است که قابل دسترسی نمی باشد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۸؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۷۸)

ستون مهاجرین

(مُ جِ) از ستون های مسجدالنبی است که در وسط ستون های اصلی دیگر مسجد و در کنار ستون توبه قرار دارد. (سومین ستون است از منبر و از قبر) نماز گزاردن در کنار این ستون مورد سفارش بسیار قرار گرفته است. این ستون به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مخلقه. به جهت آن که بر آن خلوق می آویختند.

۲. مهاجرین. چون مهاجرین گرداگرد آن نشسته و نماز می گزاردند و لذا محل این ستون «مجلس المهاجرین» هم نام گرفت.

۳. عایشه. به جهت آن که عایشه احادیثی در فضل این ستون روایت کرد و اکنون نیز بر بالای آن نام «اسطوانه العایشه» دیده می شود.

۴. قرعه. به جهت روایت منقول از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمودند در مسجد من مکانی است قبل از این ستون که اگر مردم می دانستند در کنار آن نماز نمی گزاردند

مگر آن که بین خود (برای نماز خوانـدن) قرعه می زدند. (مدینه شناسـی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۳)

ستون وفود

(وُ) از سـتون های مسـجد النبی است. سومین سـتون گرد و مدور از سمت قبله می باشد (که بعد از ستون های سریر و محرس) به ضـریح حضرت (در ضلع غربی) متصل است. این جا محل جلوس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای دیدار با وفود و دسته هـا و قبایـل عرب بود که در این مکان اسـلام می آوردنـد و یا با ایشان ملاقات می کردنـد. (و به این علت نام وفود به خود گرفته است) قبل از مسـقف شدن قسـمت صـحن مسـجد در زمان آن جناب، این سـتون آخرین سـتون شبسـتان از سـمت شمـال بوده است. رجـال و بزرگـان صـحابه به ویژه بنی هـاشم در کنـار آن می نشسـته انـد و به این علت به محـل آن «مجلس قلاده» نیز گفته می شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۷؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۸۰)

سدانت

(سِ نَ) از (ک) مناصب کعبه و آن کلیدداری و پرده داری بیت الله می باشد و بعد از بنای بیت به دست حضرت ابراهیم (علیه السـلام) سدانت کعبه با حضـرت اسـماعیل (علیه السـلام) و سپس با اولاد آن حضـرت بود. طبق نقل بنی جُرهُم آن را غصـب نمودند و بنی خُزاعِه نیز آن را از بنی جرهم گرفتند و مدت پنج قرن متولی کعبه بودند تا آن که مبتلا به فساد شدند و قُصَی بن کِلاب آنان را رانـد و به پسر خود عَبْدُالـدار سپرد و آن گاه به «شـیبه» رسـید. و قبل از فتـح مکه سدانت کعبه را آل شَیْبَه (بنی شیبه) به عهده داشت و بعد از فتح مکه نیز

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) کلید کعبه را به آنان سپرد و از آن زمان تاکنون کلید در دست خاندان «شبیه» است و بزرگ ترین فرد خانواده «کبیرالسدنه» است. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۸۲ و ۸۶ و ۱۰۱؛ ش ۱۶، ص ۱۷۵؛ و...)

سدنه البیت

(سَ دَ نَ تُ لْ بَ) پرده داران خانه کعبه. (ل)

سدنه کعبه

(سَ دَ نِ ءِ) خادمان کعبه (لغت نامه، ذیل سدنه) (ل)

سدوا الخلل

(سَ دُّ لْ خِ لَ لَ) اتموالصف الاول فالاول

سر تراشیدن

همان (ك) حلق

سعدیه

معروفیت میقات یلملم (ارمغان حج، ص ۲۷)

سعودی

شهر دودمان حاکم بر (ك) عربستان سعودی

سعی

اصطلاح خلاصه شده (ك) سعی صفا و مروه

سعی بین صفا و مروه

اصطلاح تفصیلی (ك) سعی صفا و مروه

سعی صفا و مروه

(سَ عْ یِ صَ وَ مَ وِ) ان الصفا والمروه من شعائر الله فمن حج البیت اواعتمر (بقره ۹۸ ۱۵۸)

سعی طی فاصله (رفت و برگشت) میان دو کوه صفا و مروه است در مکه جنب مسجدالحرام در مراسم حج و عمره با رعایت

شرایط خاص و از واجبات رکنی است. عبادت سعی در حج و عمره بعد از نماز طواف زیارت باید صورت گیرد و زمان انجام آن در حج و عمره متفاوت است:

۱. عمره. سعی چهارمین عمل عمره (ها) است که در لباس احرام صورت می گیرد. در عمره تمتع از اول شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه و در عمره مفرده در طول سال (جز ایام اختصاصی حج) .

۲. حج. سعی نهمین (۱) عمل حج (تمتع وقران) است که در لباس غیر احرام (لباس معمولی) صورت می گیرد و زمان آن از روز دهم تا روز دوازدهم (و یا تا آخر) ذی حجه است.

واجبات سعی

نیت کردن

از صفا شروع کردن

به مروه آن را ختم نمودن

هفت بار (۲) رفت و برگشت کردن.

از راه متعارف رفت و برگشت نمودن

به طور مستقیم و از جلو رفت و برگشت نمودن (نه به حالت عقبی و یا پهلو رفتن)

مستحاب سعی

به حال گریه بودن

با لباس طاهر بودن

با غسل و وضو بودن

پیاده رفت و برگشت کردن

ابتدا از باب صفا به کوه صفا رفتن

با سکینه و اعتدال رفت و برگشت نمودن

در قسمتی از مسیر حرکت (مردان) هروله کردن

رفت و برگشت را بدون ضرورت قطع ننمودن

در ابتدای رفتن به صفا حجرالاسود را بوسیدن و مس کردن

رفت و برگشت را بلافاصله بعد

از نماز طواف به جای آوردن

ماندن بر کوه های صفا و مروه (بالاخص صفا) را طولانی کردن

روی کوه ها و طول رفت و برگشت اذکار و ادعیه (وارده را) خواندن

بیش از رفت و برگشت از آب زمزم خوردن و به سر و پشت و شکم پاشیدن

در آغاز سعی بر بالای کوه صفا رفتن و به جانب کعبه و رکن نظر کردن و ایمان خود و بستگان را به خداوند سپردن و نعمت های خدای تعالی را به خاطر آوردن و ذکر اذکار (وارده) نمودن.

هروله

نوعی راه رفتن و حرکت است از دویدن پایین تر و از راه رفتن معمولی بالاتر (کوتاه برداشتن قدم ها) همراه با تکان دادن شانه ها. و اما فاصله ای که در مسعی مستحب است به صورت هروله طی شود حدود هفتاد و پنج متر است که از طرف مسجد حد این مسافت از یک طرف برابر است با باب بازان و از طرف دیگر برابر است با باب علی و در هر یک از دو مسیر رفت و برگشت دو ستون سبز رنگ (که با چراغ مهتابی سبز رنگ هم مشخص شده) نقطه شروع و ختم هروله را مشخص کرده اند. و از جهت سابقه عمل هروله به اختلاف گفته اند:

در این قسمت شیطان بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) ظاهر شد و آن جناب این قسمت را تندتر پیمود.

در این قسمت حضرت هاجر (علیها السلام) در رفت و آمد برای جست و جوی آب، با اضطراب ناشی از تشنگی فرزند می گذشت.

ناشی از دستور حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره القضاء است از باب آن که مشرکین

خبر دادند که یاران پیامبر در

۱. هشتمین عمل حج افراد.

۲. هفت شوط.

سختی به سر برده و خسته اند و آن جناب برای خنثی نمودن این شایعه فرمان هروله و آشکار ساختن قدرت را صادر فرمود.

سابقه سعی

حضرت هاجر (علیهاالسلام) در جست و جوی آب برای رفع تشنگی فرزندش حضرت اسماعیل (علیه السلام) فاصله صفا و مروه را طی کرد. (۱)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا به تعقیب شیطان که تجسم یافت پرداخت و او را از ساحت قدس خداوند دور ساخت.

نیابت سعی

فرموده اند در صورت مشقت و حرج در سعی، می توان برای انجام این عمل نایب گرفت.

همراه سعی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در سعی قصد آن باید داشت که از آن پس بین حالت خوف و رجا به سر برند، و بنابر روایات این جا محل بیدار کردن متکبران است.

سعی وادی محسر

یعنی هروله کردن در زمان عبور از وادی (ک) محسر (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

سعی هفت شوط

اصطلاح دیگری است از (ک) سعی صفا و مروه. چون هر رفت و یا برگشتی را بین صفا و مروه شوط گویند. و لذا چهار شوط از صفا به مروه است و سه شوط از مروه به صفا.

سعیین

(سَ یِ) مقصود دو سعی صفا و مروه است یکی در عمره و یکی در حج.

سفارت

(سَ رَ) یکی از (ک) مناصب کعبه

سفرالی الله

(اِ لَ لّا) سفر مکه را گویند. (تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۰۳)

سقایت

(سِ یَ) آب دادن زائران کعبه از (ک) «مناصب کعبه» که در اختیار عباس بن المطلب بود. (ع)

سقایه الحاج

(سِ یَ تُ لْ حّ) یا (ک) سقایه العباس (مسالک و ممالک، ص ۱۸)

سقایه العباس

(َ عَ بّ) اتاقی بود در مسجدالحرام در فاصله ۸۰ ذراعی حجرالاسود (در شرق کعبه و جنوب زمزم) و گویند جایی بوده که عباس بن عبدالمطلب حاجیان را آب می داده است.

این اتاق بزرگ یا خانه به شکل مربع بوده و در بالای آن گنبد بزرگی قرار داشت و در چهار قسمت آن شبکه های آهنی قرار داده بودند و در جهت شمالی آن از خارج دو حوض وجود داشت که بین آن دو، در سقایه العباس قرار داشت. در وسط خانه (اتاق) حوض بزرگی بود که از آب زمزم پر شده بدین طریق که آب زمزم از مجرایی (به نام سماویه) از دیوار خانه گذشته و سپس از فواره حوض بزرگ وسط سقایه العباس خارج می گردید. ابن جبیر سیاح معروف عرب در قرن ششم که بیت الله را زیارت کرده از «قبه الشراب» یاد می کند که به عباس منسوب است که برای آب دادن به حاجیان ساخته شده و آب زمزم در آن جا خنک می شود و این که شبانگاه آن را برای آشامیدن حاجیان در کوزه هایی به نام دَوْرَق (که یک دسته دارد) بیرون می آورند. ناصر خسرو نیز از «سقایه الحاج» یاد می کند در برابر زمزم که اندر آن خم ها نهاده باشند که حاجیان از آن جا آب خورند. سقایه الحاج در سال ۸۰۷ هجری تعمیر گردید ولی امروزه اثری از آن نیست. (حرمین شریفین، ص ۲۳ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵؛ سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۵)

سقیاء

(سُ) آب دادن و خوردن.

۱. همان (ک) چاه سقیا

۲. از اسامی زمزم است که از طرف خداوند در برابر

تضرع هاجر به آن مادر و فرزندش اسماعیل عطا شد و لذا به آن سقیاء اسماعیل و سقیاء الله اسماعیل هم گفته اند. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰ و ۹۱؛ ش ۲۸، ص ۲۸، ص ۱۲۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳)

سقیاء اسماعیل

همان (ک) سقیاء (۲)

سقیاء الله اسماعیل

همان (ک) سقیاء (۲)

۱. و لذا گفته اند سعی تجسم حالت انسانی است که تلاش کرد و از رحمت خداوند مأیوس نشد.

سقیفه بنی ساعده

(سَ فِ ءِ بَ ع دِ) سایبانی از حصیر و شاخه های نخل متعلق به قبیله بنی ساعده از انصار که در باب شامی و درکنار چاه بضاعه قرار داشت و در این جا با هم به مشورت در امور مهم قبیله می پرداختند و در این جا بود که در سال یازدهم هجری با رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مهاجر و انصار با نادیده گرفتن جانشینی منصوص (حضرت علی امیرالمؤمنین) جانشینی انتخابی را شکل دادند و در این مکان بود که برای خلیفه منتخب بیعت گرفتند. در سال ۱۰۳۰ هجری قمری در محل سقیفه بنایی ساخته شد که تا اوایل سده سیزدهم هجری پا بر جا بود. اما اکنون مکان سقیفه (که در شمال غربی مسجدالنبی و به فاصله ۵۰۰ متری آن قرار داشت) در تخریب ساختمان های اطراف مسجد از بین رفته است.

سکوی خواجه ها

سکوی موجود در مسجدالنبی در سمت راست درب ورودی باب جبرئیل و سمت چپ ورودی باب النساء. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۷۱)

سلام

(سَ) از نام های مکه است چون مرکز امنیت و آرامش است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سلع

همان (ک) کوه سلع

سلقه

(سَ لِ قِ) از نام های مدینه (که در تورات آمده) به جهت دوری شهر از کوه های اطراف (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

سنگ زدن

همان (ک) رمی

سنگ مقام

۱. حجرالاسود است.

۲. مقام ابراهیم است.

سوق الطوال

(سُ قِ طُّ) بازار مجاور (ک) دارالنابغه

سوق هدی

(سَ قِ هَ دْ) همراه بردن قربانی از حین احرام در حج قران (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۵)

سویقه

(سُ وَ قِ) دهی بود در اطراف مدینه و پیوسته مرکز سکونت فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) بود تا این که در زمان متوکل سویقه را ویران کردند و نخل های آن را بریدند و دیگر آباد نشد. (مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۰ و ۴۶۲)

سه جمره

جمرات ثلاث، جمار ثلاثه، جمع (ک) جمره

سیاق هدی

(هَ دْ) همراه بردن قربانی در حج قران. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۶۴)

سیده

(سَ یِ دَ) از اسامی زمزم است. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

سیده البلدان

(تُ لْ بُ) از اسامی مدینه است که سیدالمرسلین را در خود دارد. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

سیل

از نام های مکه است. میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سیل ام نهشل

(اُ مِ نَ شَ) شهرت سیلی است که در زمان خلیفه دوم وارد مسجدالحرام شد و سبب گردید تا مقام ابراهیم از جای خود کنده و به کعبه بچسبد و به زعم برخی به محلات پایین کعبه برده شود. وجه تسمیه آن است که صاحب این نام در این سیل غرق گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۶)

سیل کبیر

همان (ک) قرن المنازل

ش

شئون الحاج

(شُ ءُ نُ لْ) اداره ای است در مکه و جده و عرفات و منی برای راهنمایی و رسیدگی به اظهارات حجاج (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۳۰؛ راهنمای حجاج و تاریخچه حرمین و مزارات، ص ۶۳)

شاخ داخلی

شاخ سفید و کوچکی است که درون شاخ معمولی حیوان قرار دارد و در قربانی اگر شاخ داخلی شکسته باشد کفایت نمی کند. (مناسک حج، مسئله ۳۸۴)

شاخ شیطان

تعبیری از فرقه مذهبی (وهابیه) حاکم بر (ک) عربستان سعودی

شادروان

همان (ک) شاذروان

شاذروان

(ذُ ذِ ذُ) یا «شادروان» (اصل این کلمه فارسی است و در عربی به صورت شاذروان وارد شده) نام قسمتی از بنای کعبه است و آن برآمدگی های کوتاهی می باشد که پایین دیوارهای خارجی کعبه را احاطه کرده است. این برآمدگی (یا سنگ نمای پایین خانه کعبه) در جهات شرقی و غربی و جنوبی بشکل پخ و سراشیب (مورب) می باشد و در جهت شمالی (طرف حجر اسماعیل) به صورت پله است. شاذروان را «تأزیر» هم می گویند، چون برای کعبه مانند ازاری است. شاذروان قسمت باقی مانده یا نشانه محل دیوار قبلی کعبه است و فقها آن را جزو خانه خدا و سطح اولیه آن می دانند که هنگام طواف واجب نباید

بر روی آن راه رفت و دست و یا پا روی آن گذاشت و به همین منظور سطح شاذروان را سراشیب ساخته اند و در اطراف حجر هم که سراشیب نیست از آن جهت است که در طواف نباید وارد حجر شد. حدود ارتفاع شاذروان را از سطح زمین و عرض آن را به نقلی چنین آورده اند:

شمال، ارتفاع ۱۵، عرض ۳۵ سانتیمتر

جنوب، ارتفاع ۲۴، عرض ۸۷ سانتیمتر

شرق، ارتفاع ۲۲، عرض ۶۶ سانتیمتر

غرب، ارتفاع ۲۸، عرض ۸۰ سانتیمتر (۱) (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۴۹؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۹؛ حرمین و شریفین، ص ۷۴؛ سفرنامه مکه، ص ۲۵۷؛ حج و عمره، ص ۱۵۸؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۲۰۶؛ دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

شاعره

(عِ رِ) نشان های حج و طاعت ها که آن جا کنند. (لغت نامه)

شافیه (یِ)

۱. از

نام های زمزم است. و شفاء من کل سقم (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۱۲)

۱. شاذروان در آخرین مرمت کعبه در سال ۱۴۱۷ هجری بازسازی شد و ارقام جدید در صورت تغییر به دست نیامد.

۲. از نام های مدینه است. ترابها شفاء من کل داء. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

شاه

یا (ک) دم شاه

شاهد

(هِ) و شاهد و مشهود (بروج ۳)

۱. روز عید قربان است.

۲. حجر الاسود و یا... (تفسیر نمونه)

شاه مربع نشین

کنایه از خانه کعبه به اعتبار آن که مربع است (فرهنگ: رشیدی، نفیسی، برهان قاطع)

شباشعه

از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

شباعه

(شُ عِ) از نامهای زمزم در عهد جاهلیت چون سیر کننده خورنده است (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شباعه العیال

(شُ بّ عَ تُ لْ عِ) از نام های زمزم. (میقات حج، ش، ص ۹۱)

شباک

(شُ بّ) بنای فعلی مقصوره یا حجره در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی دارای ضریح یا حصاری خارجی است که در اصطلاح اهل مسجد به «الشباک» معروف است. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵)

شب ماندن در مشعر

همان (ک) وقوف در مشعر

شب ماندن در منی

همان (ک) وقوف در منی

شب های تشریق

(ک) ایام تشریق

شیبیین

(شَ یِّ) پرده داران کعبه اند (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۳۰)

شجره

(شَ جَ رِ) نام درختی است در ذی الحلیفه. حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) هر وقت از مدینه به مکه می آمدند در آن جا محرم می شدند. (لغت نامه)

شجره

حنانه همان (ک) ستون حنانه

شراب الابرار

(شَ بُ لْ اَ) از اسامی زمزم است که نوشیدنی پارسایان است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شرط تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) آن است که زائر کعبه زمان احرام گرفتن از خدای می خواهد که او را وقت احصار حلال کند و به تعهدات ناشی از احرام نگیرد. اما با صراحت سوره بقره (۱۹۶) که آمره است و دستور داده که هَدیْ تحلل (قربانی احلال) به قربانگاه فرستد و پیش از ذبح سر نتراشد شرط مذکور خلاف آیه و بی اعتبار است. قارن اگر شرط تحلل کند هدی سیاق از او ساقط نگردد و باید در سال آینده حج قران کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

شرطه الحاج

(شُ طَ تُ لْ) سرپرستی حفاظتی حجاج (در عربستان سعودی) است.

شرفای مکه

(شُ رَ) حج (ک) شریف مکه

شریفه

(شَ رَ یِ ّ) مـدینه الحـاج. آسایشـگاه هـایی بوده است نزدیک فرودگاه سابق جـده، مختص اقامت موقت حجاج هنگام ورود و خروج.

شریف مکه

(شَ) لقب بزرگ و رئیس مکه. عنوان کسی که در مکه حکومت می کرد. شریف امر نگهبانی و مراقبت و سرپرستی حجاج را عهده دار بود. در دوره شـرفاء مراسم حج بسیار باشکوه برگزار می شد. گویند در مراسم حج، شریف مکه لباس سفید پوشیده به نشانه اطاعت از خـدا شمشـیری به گردن خود آویخته به طواف برگرد خانه کعبه می پرداخت و پس از آن که شـریف مکه طواف خود را به پایان می رسانید، دیگران طواف خانه خدا را آغاز می کردند.

شعائر

(شَ ءِ) نشان ها در حـج و طاعتی که در آن جا کننـد. هر یک از مناسک حـج را گوینـد از وقوف به عرفات و مشعر و منی و رمی جمرات و طواف و سعی و دیگر اعمال. (کتاب حج، ص ۱۲۵؛ لغت نامه ؛ فرهنگ فارسی)

شعائرالله

(شَ ءِ رَ لّا) علامت هایی است که انسان را به یاد خدا می اندازد. کلمه شعائر در قرآن معمولاً در مورد مراسم حج به کار رفته است. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۳۹؛ ج ۲، ص ۲۵۰)

۱. ذلک ومن یعظم شعائر الله. (حج - ۳۲)

۲. ان الصفا والمروه من شعائرالله. (بقره ۱۵۸)

۳. یا ایها الذین آمنوا لاتحلوا شعائرالله. (مائده ۲)

۴. والبدن جعلناها لکم من شعائرالله. (حج ۳۶)

شعائر حج

نشانه های حج و طاعت ها که آن جا کنند. (لغت نامه)

شعار

(شِ) نشان در حج، طاعت در حج. (لغت نامه)

شعار الحج

(شِ رُ لْ حَ جّ) مناسک حج و علامات آن (فرهنگ نفیسی)

شعار محرم

(مُ ـِ رِ) تلبیه. امام اول فرماید: جبرئیل به پیغمبر گفت تلبیه شعار محرم است. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۹۱)

شعاره

(شِ رِ) اصل مناسک حج و معظم آن مانند وقوف و طواف و امثال آن (فرهنگ نفیسی)

شعاع حرم

(ک) دایره حرم

شعاع طواف

(ک) دایره مطاف

شعب ابی دب

(شِ بِ اَ دُ بّ) دره ای است در مکه در دهانه کوه حجون به علت سکونت مردی به نام «ابی دب» در آن. مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسلام مردگان خود را در این دره که بخشی از حجون است دفن می کردند و لذا این دره را «شعب المقبره» می گفتند و به «شعب جزارین» نیز موسوم بود. این قبرستان شناخته شده است به معلی. همان (ک) جنه المعلی (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۰؛ ش ۴، ص ۱۶۶)

شعب ابی طالب

شهرت دره ای است محل سکونت خاندان بنی هاشم که به آنها اختصاص داشته است. این جا محل محاصره اقتصادی اجتماعی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب توسط کفار قریش و یادآور خاطره مقاومت شکوهمند هاشمیان در برابر تحریم همه جانبه طی مدت سه سال (از محرم سال هفتم تا سال دهم بعثت) می باشد. سران کفار قریش با اجتماع در دارالندوه عهدنامه ای بین خود منعقد نمودند تا براساس آن هاشمیان را تحریم کنند تا مجبور گردند حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را برای رهایی از محاصره به قریش بسپرند (تا قریش حضرت را به قتل برساند) و بدین منظور مواد عهدنامه را چنین تنظیم کردند که از آنان همسر نگیرند و به آنان همسر ندهند. از آنان چیزی نخرند و به آنان چیزی نفروشند. با ایشان رفت و آمدی نکنند و گفت و شنودی نداشته باشند. در مدتی که هاشمیان در محاصره قرار داشتند سختی های بسیاری را متحمل شدند به طوری که تعدادی از آنان از شدت گرسنگی از

دنیـا رفتنـد. آنها تنها در موسم که مقاتله حرام بود می توانسـتند با خروج از شـعب با قبایل عرب که در مکه حاضـر می شـدند معامله نمایند، اما قریش این را نیز روا نمی داشت و چون یکی از آنها کالایی می خرید با پیشنهاد خرید به قیمت گران تر مانع خرید بنی هاشم می شد. طریق دیگر دستیابی به آذوقه چیزهایی بود که به وسـیله ابوالعاص بن ربیع داماد پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) و یـا هشام بن عمر و برادرزاده حضرت خـدیجه (علیها السـلام) بر پشت شتر در شـعب رها می شـد، اما این را نیز قریش تاب نمی آورد و اگر آگاه می شد کسـی از قریش به سبب قرابت خوراکی به شعب فرستاده برای او ایجاد مزاحمت می کرد. اما به هر حال این سـختی ها هیـچ اثری در تصـمیم حضـرت ابی طالب به حمایت از برادرزاده اش نـداشت و هاشـمیان با صبر و تحمل خود سـبب شدنـد تا برخی از محاصـره کننـدگان ناراحت از اقـدام خود و مأیوس از موفقیت خود درصدد ابطال عهـدنامه برآینـد و با خبری که حضـرت ابوطالب از سوی رسول الله مبنی بر محو متن عهدنامه (بجز نام خدا) به وسـیله موریانه برای کفار برد بنی هاشم از محاصـره رها گردید. اما موضع محاصره را برخی ها در شعب کنار قبرستان ابوطالب می دانند ولی بسـیاری از مورخین مکان شـعب مورد محاصره را در شعبی کنار کعبه ذکر کرده اند و می گویند شعب ابی طالب در نزدیکی مسجدالحرام و در سمت کوه صفا در فاصله کوه ابوقبیس و کوه خندمه قرار داشته و بنی

هاشم و بنی عبدالمطلب همگی در این مکان زندگی می کردند. شعب مذکور در سال ۱۳۹۹ هجری قمری در وسعت شارع غزه تخریب گردید و با ساختمان سازی ها و تغییراتی که آل سعود در این قسمت داد این مکان تاریخی محو شده است. این شعب به جهاتی اسامی مختلفی داشته است چون:

۱. قشاشیه، نام امروزی آن است.

۲. شعب علی (علیه السلام) ، شهرتی که در دوره فاطمیان یافت.

۳. شعب مولد، چون پیامبر اکرم در این مکان تولد یافت.

۴. شعب ابی یوسف، چون در دوران بنی امیه مردی به نام ابویوسف این دره را خرید. (طبقات؛ ناسخ التواریخ؛ منتهی الآمال؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۲۲؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵)

شعب ابی یوسف

همان (ک) شعب ابی طالب

شعب جزارین

(جَ زّ) همان (ک) ابی دب

شعب علی (علیه السلام)

همان (ک) شعب ابی طالب

شعب مقبره

(مَ بَ رِ) همان (ک) شعب ابی دب

شعب مولد

(مُ لِ) همان (ک) شعب ابی طالب

شعیره

(شَ رِ) علامت:

۱. قربانی حج

۲. افعال حج

۳. اصل عبادت حج

۴. آنچه بروی از برای حج نشان باشد (لغت نامه)

شفاء

(شِ) از اسامی زمزم است. «آنهاطعام طعم وشفاء سقم» (تاریخ و آثار اسلام، ص ۶۰؛ لغت نامه، ذیل طعم)

شفاء سقم

(شِ ءِ سُ) از اسامی زمزم است چون شفای بیماری هاست. (ل) (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شمیبی

گفته اند حدیبیه همان چاهی است که امروزه سر راه جده به نام چاه شمیبی معروف است و در بعضی نسخه ها شمیسی آمده و اکنون هم به همین نام معروف است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۳ و ۱۲۷)

شمیسی

(شُ مَ) حدیبیه را گویند. (مناسک حج، ص ۲۰۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۳، ص ۱۴۶) .

شوال

(شَ وّ) ماه دهم سال قمری و اولین ماه از ماه های اختصاصی حج است. از اول شوال می توان برای حج احرام بست و عمره تمتع را انجام داد.

شوط

(شَ) به معین نهایت دویدن تا هدف، در اعمال حج:

۱. در طواف کعبه هر دور را گویند که مجموعاً باید هفت مرتبه صورت گیرد. شروع شوط از حجرالاسود است و به آن نیز ختم می شود.

۲. در سعی صفا و مروه، هر یک بار رفت یا برگشت را گویند که مجموعاً باید هفت مرتبه صورت گیرد. چهار شوط از صفا به مروه و سه شوط از مروه به صفا.

شهدا

(شُ هَ) شهرت دیگری از (ک) شهدای فخ

شهدای احد

(اُ ح ُ) شهرت مزار شهیدان غزوه احد است که در مدینه در دو نقطه مدفونند؛ یکی در سرزمین احد و دیگر در قسمت شمالی قبرستان بقیع .

شهدای بدر

(بَ) شـهرت مزار شـهیدان غزوه بـدر، در سـرزمین بـدر است واز زیارتگاه هاست ولی امروزه به علت تغییر مسـیر راه مدینه به مکه زائران از زیارت آنهامحروم گشته اند.

شهدای جنت

(جَ نَ) شـهداءالجنه شـهرت قبور شـهدای حره و شـهدای احد در بقیع است که در قسمت شمالی قبرستان واقع شده. (راهنمای حرمین شریفین ، ج ۵، ص ۱۷۲)

شهدای حره

(- حَ رّ) شهرت قبور شهیدان واقعه حره است در قبرستان بقیع در قسمت شمالی.

شهدای فخ

(- فَ خّ) شـهرت قبور شـهیدان واقعه فخ در مکه در وادی (ک) فخ، که به «الشـهداء» و «حی شهدا» (محله شهیدان) و «مسجد شهدا» معروف شده و اخیراً در این جا برج هایی ساخته اند که به «ابراج شهداء» موسوم است.

در هشتم ذی حجه سال ۱۶۹ هجری سپاهیان هادی عباسی در این وادی (که مدخل ورودی مکه و نزدیک مسجد تنعیم است) حسـین بن علی بن مثلث از اعقاب امام مجتبی (علیه السـلام) و بسـیاری از علویان همراه او را (در حدود سـیصدتن) که پس از تصرف مدینه (به علت ستم های نایب حاکم مدینه) به سمت مکه می آمدند قتل عام کردند و سپس سرهای بیش از یکصدتن از شـهدا را همراه اسـرا نزد خلیفه سـفاک عباسـی فرسـتادند. بـدن های بی سـر شـهدای فخ پس از سه روز در همان محل دفن گردیـد. (و گفته انـد پس از فاجعه کربلا هولناک تر از حادثه فـخ واقع نگردیده است) امروزه مزار شـهدای فخ به علت عقاید نادرست حکام سعودی مورد تعرض و بی حرمتی قرار گرفته و

صاف و مسـطح شده و قابل تشخیص نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۸۴؛ دایره المعارف فارسی، ذیل فخ؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۲۹؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۹۲؛ ش ۶، ص ۱۳۹؛ ش ۱۳، ص ۱۵۸)

شهر حرام

(حَ) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس والشهر الحرام (مائده ۹۷)

مـاه حرام. ماهی که جنگ در آن حرام است و چهار ماه ذی قعـده، ذی حجه، محرم و رجب ماه های حرامنـد. عرب ها در ایام ماه های حرام کینه و کدورت ها را

کنار می گذاشتند و آزادانه به معاشرت و تجارت می پرداختند و چون از جنگ در این ماه ها خبری نبود آن را ماه های حرام می نامیدند.

اسلام در راستای ارزشی که برای کعبه قائل شده قسمتی از ایام سال را نیز از ارزشی برخوردار کرد تا مردم با استفاده از حرمت زمان و مکان مصالح و منافع خویش را تأمین کنند و با تفاهمی که در این دوران می یابند زمینه کنارگذاردن خوی تجاوزگری فراهم آید و به این ترتیب ماه حرام مایه قوام زندگی مردم قرار داده شده است. و مراسم حج و عمره نیز در این ماه هاست:

۱. عمره مفرده، در ماه رجب مورد تأکید فراوان قرار گرفته.

۲. عمره تمتع، در ماه ذی قعده و ذی حجه می تواند صورت گیرد.

۳. حج، اقسام حج (تمتع، افراد و قران) باید در ذی حجه انجام شود.

شیح

یا (ک) گیاه شیح

شیطان

اصطلاحاً جمره را گویند.

۱. شیطان بزرگ، مراد جمره عقبه (یا جمره کبری) است.

۲. شیطان کوچک، مراد جمره اولی (یا جمره صغری) است.

۳. شیطان میانه، مراد جمره وسطی است. (دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۳۰۰)

شیعیان نخاوله

(ک) نخاوله

ص

صاحب الرفاده

(حِ بُ رِّ دِ) شخصی را می گفتند که از نذورات و موقوفاتی که عرب به عنوان خانه کعبه می داد برای زائران و فقرا طعام فراهم می نمود.

صاحب السقایه

(سِ یِ) کسی را می گفتند که با مشک و شتر برای رفاه حجاج و زوار آب شیرین از خارج به مکه می آورد.

صافیه

(یِ) از نام های زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

صحرای عرفات

همان (ک) عرفات

صحرای مشعر

همان (ک) مشعر

صحرای منی

همان (ک) منی

صد

(صَ) عبارت است از بازداشتن دشمن و مانند آن کسی را که در مسیر رفتن به حج یا عمره باشد از رسیدن به عرفات یا مکه. (معارف و معاریف)

صدر

(صَ دَ)

۱. بازگشت از حج

۲. روز چهارم از روزهای نحر (لغت نامه)

صرور

(صَ) حج ناکرده (لغت نامه) (ع)

صروره

(صَ رِ) آن که (زن و مردی که) برای اولین بار به حج مشرف شده. (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۴۸؛ میقات حج، ش ۸، ص

صفا

همان (ك) كوه صفا

صفاح

(صُ فّ) حد حرم (مكه) در طريق عراق در هفت ميلى بر كوهى به نام «مُقْطَع» قرار دارد. (احكام عمره، ص ۸۱)

صفا و مروه

(صَ وَ مَ وِ) دو كوه هستند در مكه در جنب مسجدالحرام و فاصله بين اين دو كوه به نام (ك) «مسعى» محل انجام يكى از اعمال حج و عمره است به نام (ك) سعى صفا و مروه.

صفه

(صُ فِ) شهرت سكو و ايوانى است در مسجدالنبى واقع در جهت شمال حجره مطهر در مدخل باب جبرئيل به ارتفاع ۴۰ (يا ۵۰) سانتيمتر از كف مسجد و به مساحت ۹۶ متر مربع (به طول ۱۲ متر در عرض ۸ متر) و تلاوت قرآن واقامه نماز را در اين جا مستحب شمرده اند (و اكنون زائران روى ايوان صفه رحل هاى قرآن قرار مى دهند و به قرائت قرآن مجيد مشغول مى شوند) و اما در زمان رسول الله جماعتى از فقراى مهاجر به علت فقدان مسكن در اين ايوان (كه در آن موقع پشت ديوار مسجد اوليه محسوب مى شد) سكونت مى كردند و حضرت توانگران صحابه را ترغيب مى فرمود تا به آنها انفاق كنند و حضرت خود با آنها مى نشست و قرآن بديشان مى آموخت. اهل صفه را بر حسب تفاوت حال و مقتضيات زمان از ۱۰ تا ۹۳

نفر ذكر كرده اند و آنچه مشهور است آن است كه آنها عبارت بودند از: بلال، ابوعبيده، عمار ياسر، عبدالله بن مسعود، عتبه بن مسعود. مقداد بن اسود، عتبه بن غزوان، زيدبن خطاب، ابوكبشه و... اهل صفه بعدها با توسعه و قدرت يافتن اسلام تاحدى بى نياز شدند ليكن عنوان اهل (اصحاب) صفه به عنوان امتيازى همچنان براى آنها باقى ماند. با پيدا شدن خواجگان حرم، آنها بر ايوان صفه مى نشستند. واما

سکوی موجود کنونی در سمت راست ورودی باب جبرئیل و سمت چپ ورودی باب النساء که امروزه به آن «سکوی خواجه ها» گویند به گمان برخی از نویسندگان و پژوهشگران همان جای صفه است، اما به زعمی دیگر مکان اصلی صفه که در احادیث شریف نبوی آمده نمی باشد. طبق نوشته ها یک سوم قسمت جنوبی صفه (به سمت قبله) از دوران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وجود داشته و بقیه از افزوده های عمربن عبدالعزیز است. ایوان صفه را به نام (ک) «دکه الاغوات» نیز گفته اند.

(مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۷۴؛ دایره المعارف فارسی؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۱؛ سیری در اماکن سرزمین وحی؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۷۲؛ میقات حج، ش ۲۱، ص ۷۱ و ۷۲)

صلاح

(صُ) از نام های مکه است چون مرکز امنیت و آرامش است. (حرمین شریفین، ص ۱۴؛ لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

صما

(صَ مّ) سنگ کبود رنگ متمایل به سیاه است و نوشته اند که دیوارهای کعبه با سنگ های حجاری

شده «صما» بنا شده است.

صنابیر

(صَ) از قرن هفتم به بعد که سقاخانه های داخل صحن مسجدالنبی را برچیدند به جایش صنابیر (۱) حنفیات (حوضچه هایی با آب شیر) بین باب جبرئیل وباب النساء ساختند. (حرمین شریفین، ص ۱۴۳ و ۱۴۸)

صوره

(رِ)

۱. مکانی است در صدر یلملم از اراضی مکه (لغت نامه)

۲. شهرت قسمت شمالی (شامی) مدینه. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۵۴)

صید

(صَ) یا ایهاالذین آمنوا لاتقتلوا الصید و انتم حرم (مائده ۹۵)

از محرمات احرام، شکار حیوان صحرایی (وحشی) است و همچنین اعانت در صید و خوردن گوشت آن حرام است و اصولاً

صید در حرم حرام است. (ع)

صید احرامی

(اِ) صیدی است که به جهت احرام ممنوع است خواه آن صید در حرم باشد خواه بیرون حرم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

صید حرمی

(حَ رَ) صیدی است که به جهت حضورش در حرم قتل آن ممنوع است خواه کشنده مُحل باشد خواه مُحْرِم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۱. صناییر جمع صنبور به معنی دهانه کاریز، ناودان حوضی و سوراخی که آب حوض از آن بیرون رود. (فرهنگ نفیسی)

ط

طائب

(ءِ) از نام های مدینه است در تورات. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طائف

(ءِ)

۱. طواف کننده (لغت نامه)

۲. از شهرهای حجاز در عربستان در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی مکه که از بهترین ییلاقات مکه به شمار می آید و قبر عبدالله بن عباس پسر عموی رسول خدا (صلوات الله علیه) در آن جاست. طایف در قدیم مرکز قبیله ثقیف بود و مقارن طلوع اسلام دومین شهر عربستان غربی به حساب می آمد.

اهالی آن پیامبر اکرم را که برای دعوت به میانشان رفته بود با آزار واذیت بیرون نمودند. در هجوم وهابیه شهرهای مختلف حجاز، طایف نیز تاراج گردید.

طائفین

(ءِ) طهر بیتی للطائفین (بقره ۱۲۵)

کسانی هستند که بر گرد خانه کعبه مشغول طواف می باشند. به نقلی کسانی هستند که از آفاق به منظور ادای مراسم حج آمده اند. (مجمع البیان)

طابه

(بِ) از نام های مدینه است. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

طاهره

(هِ رِ) از نام های زمزم است. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

طبابا

(طِ) از نام های مدینه است که بر سرزمین مستطیل شکل اطلاق می شود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طراز

(ط) کمربند جامه (پرده) کعبه. (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۰۹ و ۱۲۰)

طعام

(طً) آب زمزم. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طعام الابرار

(طَ مُ لْ اَ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طعام طعم

از اسامی زمزم است که غذایی از خوراکی هاست. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طلس

(طَ طِ طُ) قبایلی از اعراب که در مراسم حج بعضی از اعمال «حمس» (اهل حرم) و بعضی از

اعمال «حله» (قبایل خارج حرم) را انجام می دادند، و گفته اند اینان یمینان اهالی حَضْرَموت و عَک و عجیب و ایاذبن نزارند. اینان در احرام بسان اهل حله اما در پوشیدن لباس و دخول به خانه خدا چون اهل حمس عمل می کردند. اهل طلس چون از مکان های دور می آمدند ودر حالی که غبار راه بر آنها نشسته بود به طواف خانه خدا

می پرداختند بدین نام خوانده شدند. (کتاب حج، ص ۲۰۸، سیره رسول الله، ص ۶۴؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۹)

طواف

(طَ) لیطوفوا بالبیت العتیق (حج ۲۹)

عبارت است از هفت بار دور زدن خانه کعبه در مراسم حج و عمره طبق شرایطی (و هر بار گردیدن را یک شوط گویند.) (۱) . طواف در مراسم و مناسک زیارت بیت الله دو گونه است: «طواف زیارت» (که واجب رکنی است) و «طواف نساء» (که واجب غیر رکنی است) وقت انجام این طواف ها در حج و عمره متفاوت است.

۱. عمره تمتع. این عبادت یک «طواف زیارت» واجب دارد که در طول ماه شوال تا ظهر نهم ذی حجه می تواند انجام گیرد.

۲. عمره مفرده. این عبادت دو طواف زیارت و نساء واجب دارد که در طول سال (به جز ایام اختصاصی حج) می تواند انجام گیرد.

۳. حج. این عبادت (حج افراد، حج قران و حج تمتع) دوطواف زیارت و نساء واجب دارد که فرصت انجام آن از روز دهم ذی حجه تا دوازدهم (و گاه تا آخر) ذی حجه است.

واجبات

طواف

نیت کردن

ختنه بودن (۲)

وضو داشتن

ستر عورتین نمودن

مباح بودن لباس

طاهر بودن لباس و بدن

از حجرالاسود شروع نمودن

به رکن حجرالاسود ختم کردن

هفت دور (شوط) تمام زدن

دورها را پی در پی انجام دادن

حجر اسماعیل را در دورها داخل کردن

بدن را از کعبه و اجزای آن (درون کعبه، دیوار کعبه، شاذروان) خارج داشتن

کعبه را در سمت چپ قرار دادن (رو یا پشت یا شانه راست به کعبه نکردن. بنابراین طواف کعبه بیضی شکل است نه مربع و از غرب به شرق است) (۳) .

در مطاف (محدوده مجاز طواف) دور زدن. یعنی در فاصله بین کعبه و مقام ابراهیم بودن. این فاصله از دیوار خانه حدود ۲۶/۵ ذراع (حدود ۱۳ متر) می باشد (و از طرف حجر، حد مطاف از دیوار حجر ۶/۵ ذراع است) و بر روی زمین اطراف بیت با حاشیه ای از سنگ سیاه مشخص گشته. به نظر برخی فقها طواف در خارج از این حد (در پشت مقام ابراهیم) در حال تقیه یا در حال اضطرار یا در صورت ازدحام طواف کنندگان (تا حدی که عرفاً اتصال آنان محفوظ باشد) صحیح است.

مستحبات طواف

پیاده بودن

پا برهنه بودن

نزدیک خانه بودن

چشم به زیر انداختن

موقع ظهر به جای آوردن

قدم ها را کوچک برداشتن

حجرالاسود را مس کردن و بوسیدن

به دعا و قرآن و تهلیل و تکبیر و صلوات مشغول بودن

در شوط هفتم در مستجار بر دیوار کعبه دست گشودن و شکم چسباندن

دعاهای وارده را در برابر درِ کعبه و برابر اسماعیل و در رکن یمانی خواندن.

مکروهات طواف

۱. طواف نزد قریش عددی نداشت، پس حضرت عبدالمطلب هفت شوط مقرر کرد و خدا چنین مقرر فرمود. (منتهی الآمال)

۲. برای مردان.

۳. با

ایستادن بر بام کعبه می توان دید که طواف کنندگان از طرف راست می آیند و به طرف چپ می روند و همان طور که جهت حرکت وضعی و انتقالی زمین و جهت حرکت خورشید و سیارات آن همه از غرب به شرق و همه در مدار بیضی است، طواف نیز همگام با حرکت سیارات از غرب به شرق و بیضی است. (قاموس قرآن، ذیل کعبه) .

برطله گذاشتن (۱)

خوردن و نوشیدن

به قضای حاجت نیاز داشتن

به غیر ذکر خدا و آیات و دعا سخن گفتن

دهن دره و خمیازه کردن و خندیدن و انگشت به صدا در آوردن

نیابت طواف

به فرموده فقها در صورت مشقت و حرج می توان برای طواف نایب گرفت.

پاداش طواف (۲)

- عذاب نشدن

بالا رفتن درجات

بخشیده شدن گناهان

ثواب آزاد کردن بنده یافتن.

همراه طواف

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در طواف باید قصد آن داشت که گشتن دور خانه گریزی است از همه چیز به سوی خدا و در پناه امن او در آمدن است.

طواف آخرالعهد

(خِ رُ لْ عَ) طواف وداع. طواف مستحبی خانه کعبه است در موقع بازگشت از آن جا و مستحب است از خداوند متعال توفیق مراجعت طلب کردن (لغت نامه)

و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در طواف وداع نیت بر این باید داشت که با رحمت پروردگار کوچ می کنند و

بر این تصـمیم باید بود که از این پس واجبات الهی را ادا کنند و به دنبال اعمالی باشـند که آنها را به حضـرت حق نزدیک تر کند.

طواف افاضه

(اِ ضِ) طواف زیارت حج را گویند چون برای این طواف از منی به مکه کوچ می کنند.

طواف اول طواف

زیارت را گویند. (که در عمره ها و حج اولین طواف است)

طواف اول عهد

طواف تحیت، طواف قدوم، طواف لقاء، طواف موقع دخول به مکه است. (لغت نامه)

طواف بیت الله

طواف خانه کعبه.

طواف تحیت

(تَ یَّ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف حامل و محمول

آن چنان است که یکی به ضـرورتی دیگری را بر شانه یا پشت گیرد و حمل کنـد تا او طواف را صورت دهد. حامل می تواند ضمن حمل او برای خود نیت طواف کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف حج

طواف واجب خـانه کعبه است در ضـمن انجـام مناسـک حـج (افراد، تمتع و قران) و دوبـار انجـام می شود: یکی (ک) «طواف زیارت» و دیگری (ک) «طواف نساء».

طواف دوم

طواف نساء را گویند. (که در عمره مفرده و حج دومین طواف است) .

طواف رکن

طواف زیارت را گویند. (که واجب رکنی است)

طواف زنان

همان طواف نساء است. (لغت نامه)

طواف زیارت

طواف واجب (رکنی) بیت الله است در مراسم حج (و عمره) موسوم به طواف اول. طواف فرض، طواف فرضیه، طواف رکن، این طواف در:

۱. عمره مفرده،

دومین عمل است که بعد از احرام و در لباس احرام صورت می گیرد، و زمان انجام آن طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج) .

۲. عمره تمتع،

دومین عمل است که بعد از احرام و در لباس احرام صورت می گیرد و زمان انجام آن از اول ماه شوال است تا قبل از روز نهم ذی حجه.

۳. حج،

هفتمین عمل حج (تمتع و قران) (۳) است که بعد از حلق یا تقصیر (در منی و بیرون آمدن از احرام) در روز دهم ذی حجه با کوچ (افاضه) از منی به مکه صورت می گیرد. (۴) این طواف را بعد از مراجعت از منی (در روز دوازدهم ذی حجه) نیز می توان انجام داد، ولی مستحب

۱. کلاه درازی است (که زی یهودیان است) و در ایام پیشین موقع طواف بر سر می کردند.

۲. طبق روایات منقول از معصومین (علیهم السلام) .

۳. و ششمین عمل حج افراد.

۴. و لذا این طواف علاوه بر اسامی دیگرش به طواف افاضه نیز موسوم است.

است که در همان روز عید صورت گیرد. این طواف در غیر لباس احرام (لباس معمولی) صورت می گیرد چون با انجام حلق (یا تقصیر) از لباس احرام بیرون می آیند.

طواف سنت

(سُ نَّ) (ک) طواف مستحب

طواف صدر

(صَ) (۱) (صَ دَ) (۲)

۱. طواف وداع را گویند. (لغت نامه؛ در راه خانه خدا، ص ۱۶۹)

۲. طواف افاضه. (پیامبر) «همچنان سواره طواف افاضه کرد واین طواف را طواف صـدر نیز گوینـد» (ناسـخ التواریـخ، حضـرت رسول، ج ۴، ص ۲۹)

طواف عریان

طوافی که عرب در حج جاهلی می بایست در لباس حمس انجام دهـد؛ یعنی هر کس که اول بار به حـج یا عمره می آمد می بـایست اولین طواف خود را در جامه ای انجام دهـد که از «حمس» «عاریه» و یا «اجاره» کرده باشـد و اگر در لباس غیر حمس طواف می کرد می بایست آن را به دور افکند و اگر نمی خواست لباسش را از دست بدهد می بایست برهنه طواف نماید.

طواف عمره

طواف واجب خانه خداست ضمن انجام مناسک عمره:

۱. عمره تمتع،

یک طواف واجب دارد به نام (ک) «طواف زیارت».

۲. عمره مفرده،

دو طواف واجب دارد، یکی به نام (ک) «طواف زیارت» و دیگری به نام (ک) «طواف نساء».

طواف فرض

(فَ) طواف زیارت را گویند. (لغت نامه)

طواف فریضه

(فَ ضِ) طواف زیارت را گویند. (لغت نامه)

طواف قدوم

(قُ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف لقا

(لِ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف مستحب

هفت بار گردیـدن غیر واجب گرد کعبه است. و فرموده انـد مسـتحب است در ایام توقف در مکه ۵۲ یا ۳۶۰ طواف و یا ۳۶۰ شوط یا هر چه تواننـد طواف کردن. طواف وداع، طواف به نیابت معصومین و والدین و همسـر و اولاد و خویشان و دوسـتان و مؤمنین زنده و مرده و جنابان ابوطالب، عبدالله، عبدالمطلب، هاشم، آمنه و فاطمه بنت اسد نیز مستحب معرفی شده اند. در طول مستحبی طهارت (با وضوع بودن) شرط نیست.

طواف متمتع

(مُ تَ مَ تِ) طواف آن کس که عمره تمتع کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف متعه

(مُ عِ) طواف عمره تمتع (فرهنگ معارف اسلامی، ذیل طواف)

طواف نساء

(نِ) طـواف واجب (غیر رکنی) بیت الله است در مراسم حـج (و عمره) موسـوم به طواف دوم و طواف زنـان. (۳) این طواف با لباس غیر احرام است و در:

۱. عمره تمتع،

وجود ندارد.

۲. عمره مفرده،

ششمین عمل است که بعد از حلق یا تقصیر صورت می گیرد و زمان انجام آن طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج) .

۳. حج، دهمین عمل (حج تمتع و حج قرآن) (۴) است که بعد از خاتمه واجبات منی تا روز دهم (یا

دوازدهم) و مراجعت به مکه بعد از سعی صفا و مروه صورت می گیرد.

طواف نافله

(فِ لِ) طوافی که فرض نباشد چون طواف الوداع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف نیـابتی از جمله طواف هـای مسـتحبی است که به نیـابت از دیگران و یـا به نیابت از معصومین (علیهم السـلام) انجام می

شود.

طواف واجب

هر یک از دو طواف زیارت و نساء است.

طواف وداع

(مِ) یا (کِ) طواف آخرالعهد

طوافین

(طَ فَ) دو طواف زیارت و نساء را گویند.

طیب

بوی خوش. استعمال و بوییدن طیب و عطریات از محرمات احرام است و در صورت ارتکاب موجب کفاره است.

۱. لغت نامه.

۲. مبسوط در ترمینولوژی حقوق.

۳. با انجام این طواف و خواندن نماز آن، زن که از محرمات احرام است حلال می گردد.

۴. نهمین عمل حج افراد.

طیبه

(بِ)

۱. نام زمزم است. (لغت نامه)

۲. نام مدینه است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

طیبه

(طَ یِ ّبِ)

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

۲. از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طیبه

(طَ یْ بِ) نام مدینه است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طیبه

(طَ یْ بِ) نام زمزم است. (طبقات، ص ۶۷، میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

ظ

ظبایا

(ظ) از نام های مدینه است به معنای سرزمین گرم و داغ، و خدای سبحان، به برکت دعای رسول الله (صلوات الله علیه) گرمای شدید آن را منتقل به جحفه نمود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷) .

ظلا

(ظُ لّ) سکویی در قسمت قدیمی مسجد النبی که آن را «صفه» یا «ظلا» می گویند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۹) (ع) .

ظلال

از مضمون روایات و نقل مدینه شناسان استفاده می شود که مدتی طولانی و در زمان ائمه (علیهم السلام) بخشی از مسجد النبی (بیرون از مسجد اصلی) در سمت شمال و در نزدیکی صحن، دارای سایبانی بوده که از آن به «ظلال» و «مظله» تعبیر شده است. (میقات حج، ش ۲۶، ص ۱۰۲) .

ع

عائر

همان (ك) کوه عائر

عاصمه

(صِ مِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که مهاجرین و انصار را حفظ کرد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عافیه

(ی) از اسامی زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

عاقر

(قَ) از اسامی مکه است، مسطور در کتاب شعیاء و در مفاد مسجد الحرام است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

عاکف

(کِ) و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواءً العاکف فیه و الباد (حج ۲۵)

عاکف کسی است که مجاور خانه کعبه باشد. بومی مکه. (مجمع البیان، ذیل آیه ۲۵ حج آیه ۱۲۵ بقره)

عالیه

(یِ)

۱. سرزمین حجاز که مشتمل بر بلاد واسعه و مواضع شریفه و یا آن قسمتی که از رمه تجاوز کند تا مکه و یا مشتمل بر همه آن قسمتی از قریه ها و آبادی های مدینه که از طرف نجد تا تهامه یافت می شود. (لغت نامه)

۲. نام محله ای در مدینه که در آن خانه هایی از قبیله بنی نضیر بود که به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و حضرت، ماریه را در این محل در خانه ای سکونت داد که به مشربه ابراهیم معروف است. (نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۸۶)

عام الاستطاعه

(مُ لْ اِ تِ ع) سالی که استطاعت رفتن به حج فراهم می آید. سال مستطیع شدن برای عبادت حج.

عام الحصر

(حَ) سالی است که زائر کعبه به جهت بیماری از اتمام مناسک حج باز ماند و این در صورتی است که حصر را مختص مرض بدانیم. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عبا

(عَ) رداء. قطعه ای از احرام که به دوش افکنند. (میقات حج، ش ۵، ص ۴۹؛ و...)

عبادت مختلط

حج کردن عبادتی است که دو جنبه مالی و بدنی دارد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عبدالدار

(عَ دُ دّ) نامی است که در دوره جاهلی برخی از اقوام به جهت تعظیم و تکریم خانه کعبه بر فرزندان خویش می نهادند. (کعبه، ص ۴۴)

و بنی عبدالدار طایفه ای بودند که مقارن ظهور اسلام منصب حجابت و سدانت کعبه را در اختیار داشتند.

عتیق

(عَ) کعبه همان (ک) بیت العتیق

عج

(عَ جّ) ضجه و فریاد مردم به تلبیه (ک) ثج

عدل

(عَ) در زمان قریش نامی بود برای (ک) پیراهن کعبه

عذرا

(عَ)

۱. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۳؛ میقات

حج،ش ۴، ص ۱۴۸)

۲. از نام های مدینه است (در تورات) زیرا از آن سرزمین با دشمنان اسلام سخت برخورد شد تا به دست رسول الله رسید. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷ ؛ میقات حج، ش ۷ ص ۱۶۷)

عراء

(عَ) از نام های مدینه است از آن جهت که ساختمان های شهر مدینه کوتاه بود و سعی می شد تا از خانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مرتفع و بلندتر نگردد. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عرب

(عَ رَ) اصلا نام مردم و قوم سامی عربستان یا جزیره العرب است (ولی اکنون نام همه مردمی است که زبان مادری آنها عربی است) . مورخین عرب را به طور کلی به دو دسته تقسیم می کنند.

عرب منقرضه و عرب باقیه:

۱. عرب بائده

عرب منقرضه، عرب اصل و از نسل سام بوده اند؛ مثل قبایل عاد، ثَمود، عَمالِقِه، جُرهُم اولی، حَضْرَ موت، طَسم، جَدیس، اَمیم، جاسم، عَبیل، عبد ضَخْم، حَضورا. و همه این قبایل قبل از ظهور اسلام از بین رفته بودند.

۲. عرب باقیه

دو دسته هستند: عدنانی و قحطانی.

الف عرب عدنانی یا «عرب شمالی» عرب هایی هستند که به مناسبت سکونت در عربستان و مجاورت با قبایل خالص، عرب شده اند (عرب مستعربه اند) . عدنانیان در تهامه و نجد و حجاز تا مرزهای شام و حدود عراق سکونت داشتند و اکثر آنان (بجز قریش و ثقیف) صحرا گرد و بیابان نشین بودند، و یکی از دو دسته بزرگ عرب در زمان ظهور اسلام بودند. نسبت آنها را به مُضَربنِ نزاربنِ مَعَدّ بن عدنان از اخلاف حضرت اسماعیل پیغمبر (علیه السلام) رسانیده اند ولذا آنها را عرب مُضری و عرب نزاری و عرب مَعَدی و عرب اسماعیلی نیز می خوانند.

ب عرب قطحانی یا «عرب جنوبی» ساکن عربستان جنوبی به خصوص یمن بوده و به قولی قسمتی از ایشان به شمال عربستان مهاجرت کردند (مثلاـ اوس و خزرج از جمله عرب های یمانی و قحطانی هستند) و یکی از دو دسته بزرگ عرب در زمان ظهور اسلام قحطانیان بودند. نسبت قحطانیان را به یَعرُب بن قَحطان (از اولاد سام) رسانیده اند و اما به قولی اینان نیز جزو عرب های خالص نبوده و مستعربه هستند.

عربستان

(سَ، سُ) کشوری است که مقدس ترین اماکن جهان (مکه و مدینه) در آن جا است. کشوری که سرزمین وحی است. کشوری که اعمال حج و عمره در آن صورت می گیرد. کشور عربستان سعودی (۱) با مساحتی حدود ۲۱۴۹۶۹۰ (و به نقلی دیگر ۲۲۶۰۰۰۰) کیلومتر مربع بزرگ ترین قسمت شبه جزیره عربستان (و تقریباً ۵۴) را تشکیل می دهد و در دورترین قسمت جنوب غربی آسیا قرار دارد. این کشور از چهار بخش

(نَجد، اَحساء، حِجاز و عَسیر) تشکیل یافته و دارای سیزده استان می باشد و جمعیتی حدود ۱۸ میلیون (۲) نفر دارد. مکه پایتخت دینی آن و ریاض پایتخت رسمی می باشد و جده محل سفارتخانه های کشورهای خارجی است. این کشور محدود است از جنوب به یمن، از شمال به اردن و عراق و کویت، از غرب به دریای سرخ، از شرق به خلیج فارس و امارات متحده عربی وقطر و عمان.

مذهب سعودی

مذهبی که امروزه در سرزمین مقدس وحی رواج دارد مذهب «وهابیه» است، منتسب به محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تَمیمی (متولد ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۵ هجری قمری در «عُیَیْنِه» در وادی حَنیفه در نجد، متوفی سال ۱۲۰۶ یا ۱۲۰۷ هجری قمری در «درْعیّه» از عرب های بیابانی نجد و شاگرد شیخ محمد مهدی بصری. ابتدا ظهور او به سال ۱۱۴۳ هجری بود که سخنانی علیه اعمال و عقاید متفق علیه مسلمین به میان آورد و پدرش که قاضی «عیینه» بود با

۱. و چه تأسف بار است این تخصیص و اضافه «سعودی» به سرزمین اسلام و مهبط وحی الهی!

۲. که ۴/۵ میلیون نفر خارجی می باشند. (روزنامه اطلاعات، ۳۱/ ۳/ ۷۹، ص ۱۲) ۲۲ میلیون نفر که ۵/۳ میلیون نفر از آنها مهاجرین خارجی هستند (روزنامه اطلاعات، ۳۱/ ۳/ ۷۹، ضمیمه، ص ۸) .

وی مخالفت کرد بعد از مرگ پدر در سال ۱۱۵۳ هجری جرأت بیشتری به خود داد و به انکار قسمتی از اعمال مذهبی پرداخت تا این که در سال ۱۱۶۰ هجری از «عیینه» رانده شد و رهسپار شهرک «درعیه» گردید. وی در آن جا با جلب نظر حکمران شهر «محمد

بن سـعود» و در پرتو کمک های نظامی سـعودی ها داعیه خویش را گسترش داد و رهبر مـذهبی گردیـد و بدین ترتیب وهابیه (۱) در طی دو قرن توانست مـذهب رسـمی عربسـتان سـعودی گردد. اعتقـادات وهابیت بر اساس ویرانه های عقایـد «ابن تَیمّیه حرانی» (متولـد سال ۶۶۱، متوفی سال ۷۲۸ هجری قمری) از فقهـای ظـاهر و مفسـر مکتب حنبلی و شـاگرد او «ابن قَیِم» (متولد سال ۶۹۱، متوفی سال ۷۵۱ هجری قمری) بنا شده است و در اصول و فروع پیرو تعالیم تقی الدین تیمیه هستند. آنها

برای خداوند جهت و جسمیت قائلند.

آنچه را که در کتاب خدا و سنت پیامبر نمی یابند بدعت می شمارند.

بر پا کردن یاد بود برای پیامبر و امام و ایجاد بنا بر قبور را حرام می دانند.

یاری و شفاعت طلبیدن از پیامبر و تبرک جستن به مزار حضرتش را کفر و شرک می دانند.

تقلید یکی از مذاهب اربعه را لازم نمی دانند بلکه احیاناً بر خلاف آن مذاهب اجتهاد می کنند.

تمام فرق اسلامی و مسلمین را به دلیل زیارت قبور اولیاء الله و طلب حاجت و شفاعت از ایشان به الحاد و شرک متهم ساخته و خونشان را روا شمرده و مالشان را حلال کرده اند.

حکومت سعودی

تاریخ سیاسی و حکومتی عربستان، تاریخ سر بر آوردن سلسله آل سعود است. از سال ۱۳۵۱ هجری قمری که ابن سعود عنوان سلطـان عربسـتان را یـافت) جریـان پیـدایی این دودمـان در تاریـخ بـا پیـدایش وهـابیه شـروع می شـود. آن گـاه که محمـد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۶۰ هجری رهسپار «درعیه» گردید، محمد بن سعود حکمران آن جا را به سلطنت نجد تطمیع کرد و

حاکم نیز با پذیرش این دعوت به ترویج اعتقادات وی اهتمام نمود و با این توافق هم شیخ محمد توانست داعیه مذهبی خود را گسترش دهد و هم آل سعود موفق شد در طی دو قرن به پشتوانه آورده های وهابیت که قصد نابودی و قطعه قطعه کردن حکومت عثمانی را داشتند و با تاخت و تاز به شهرهای مختلف به تدریج در طی سه دوره مختلف به قدرت رسیدند:

۱. در دوره اول، مقر قدرت آل سعود در «درعیه» بود و محمد بن سعود «متوفی ۱۱۷۹ هجری قمری) اهالی «درعیه» را برای جنگ با مردم نجد فرا خواند و بارها با اهالی نجد و احساء جنگید. بعد از او پسرش عبد العزیز اول (طی سال های ۱۱۷۹ ۱۲۱۸ قمری) وسپس سعود (۲) بن عبد العزیز (طی سال های ۱۲۱۸ ۱۲۲۹ قمری) با تاخت و تاز به سرزمین های مختلف تصرفاتی در شبه جزیره و خلیج فارس انجام دادندو کشتارهای بسیاری نمودند (۳) تا این که با تصرف مدینه و مکه، حجاز را در تصرف خود در آوردند و قدرتشان به جایی رسید که شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان در تصرف خود در آورند و قدرتشان به جای رسید که شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان تظاهر به وهابیگری کرد و مذهب آنان

۱. یا شاخ شیطان. بخاری روایت می کند پیغمر (صلی الله علیه وآله) فرمود: نجد جای زلزله و فتنه هاست و شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید. (فرقه وهابی، ص ۲۳۱) .

۲. او نوه دختری محمد بن عبدالوهاب هم می شود (یعنی حاصل پیوند سیاسی مذهبی) .

۳. از

جمله در سال ۱۲۱۶ قمری سعود به فرمان پدرش عبدالعزیز با استفاده از تعطیلی شهر کربلا حمله غافلگیرانه ای به آن کرد و در روز عید غدیر مردم بسیاری را از دم تیغ گذرانید و اماکن مقدسه شیعه را ویران ساخت. (قبر امام ویران، ضریح از جای کنده و گنجینه ها به غارت برده شد) . آنها در همین سال (و سال های ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ قمری) به نجف حمله کردند اما شکست خورده بازگشتند. در محرم سال ۱۲۱۸ قمری بدون جنگ بر مکه دست یافتند وقبه و بارگاه حضرت عبدالمطلب و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه وقبه زادگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و دیگر قبه های اطراف کعبه (از جمله قبه زمزم) راخراب کردند. در سال ۱۲۲۰ قمری سعودبن عبدالعزیز با تصرف مدینه مقابر مقدسه را ویران و بارگاه ائمه شیعه را تخریب و ذخایر بارگاه شریف نبوی را غارت نمود.

را در حجاز رسمیت داد. سرانجام دولت عثمانی، حکمران جدید مصر محمد علی پاشا را مأمور براندازی ایشان کرد. ابراهیم پاشا ارتشی مرکب از سربازان ترک و آلبانی و عرب را به فرماندهی پسرش طوسوس پاشا به سوی حجاز اعزام داشت. طوسوس در سال ۱۲۲۷ قمری از بندر ینبع وارد مدینه شد و آن را گشود و مقاومت وهابیون مکه را در هم شکست اما موفق به فتح «درعیه» نشد. ابراهیم پاشا، پسر دیگرش را مأمور تسخیر نجد کرد و او در سال ۱۲۳۳ قمری «درعیه» پایتخت آل سعود را متصرف شد.

۲. در دوره دوم، آل سعود بعد از سرکوب شدن توسط «محمد علی پاشا» با کمک های نهانی دوباره جان گرفتند

و حکومت آل سعود در ریاض با سر بر آوردن «تُرکی بن عبدالله بن محمد» آغاز گردید. او در سال ۱۲۳۵ قمری با همراه ساختن جمعی از اعراب در «ریاض» دولت گونه ای تشکیل داد و چون (در سال ۱۲۴۹ قمری) در گذشت چند تن حکومت کردند، تا این که به علت جنگ خانگی سعودی ها، ریاض به دست آل رشید حکومت مورد حمایت عثمانی در «نجد» (که در جبل شَمَّر اقامت داشتند «حائل» را پایتخت قرار داده بودند) افتاد.

۳. در دوره سوم، ریاض در سال ۱۳۱۹ قمری توسط «عبد العزیز بن سعود» مشهور به «ابن سعود» (متولد ۱۲۹۳، متوفی ۱۳۷۳ هجری قمری) از آل رشید پس گرفته شد. و با غلبه او بر امیر نجد (عبد العزیز بن رشید) تمام نجد (به سال ۱۳۲۲ قمری) تسلیم وی شد. ابن سعود که خود را امام وهابیه و امیر نجد خواند، در سال ۱۳۲۴ قمری «ابن رشید» را شکست قطعی داد و به قتل رسانید و در سال ۱۳۲۶ قمری ارتش عثمانی را از «نجد» و در سال ۱۳۳۱ قمری از «احسا» بیرون راند. در جنگ جهانی اول، بریتانیا «ابن سعود» را به عنوان حکمران مستقل نجد شناخت و کمک های مالی زیادی به وی نمود و پس از جنگ جهانی اول «ابن سعود» ملک حسین (شریف مکه) را مغلوب کرد و راند و در سال ۱۳۴۰ قمری «آل رشید» را برانداخت. و چون در سال ۱۳۴۳ قمری بر دولت هاشمیان در حجاز مسلط گشت خود را رسماً پادشاه حجاز و نجد و در سال ۱۳۵۱ قمری پادشاه «عربستان سعودی» اعلام نمود و برای جلب نظر

مسلمانان جهان زیارت مکه و مدینه را آزاد ساخت.

(تاریخ مکه، ص ۱۷۰ الی ۱۹۰ ؛ تاریخ ادیان، ص ۲۹۸ ؛ ترجمه کشف الارتیاب، دایره المعارف فارسی ذیل عناوین مربوط، مکتب اسلام، ش ۳۳۷، فرقه وهابی) .

عرش

(عُ رُ) (عُ عَ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶) .

عرش اللّه

(عَ شُ لّا) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲۱۲، ص ۹۲)

عرفات

(عَ رَ) فاذا افضتم من عرفات (بقره ۱۹۸)

وادی عرفات بیابان و صحرای وسیع و هموارى است بين مكه و طايف حدود ۲۰ (الی ۲۴) کیلومتری جنوب شرقی مکه (واقع در دامنه جبل الرحمه) . عرفات از هر طرف با کوه های شیب دار و پلکانی مانند احاطه شده است. مساحت این وادی را حدود هشت کیلومتر مربع ذکر کرده اند و طول عرض آن را دو میل در دو میل نوشته اند. (۱) عرفات یکی از مواقف حج است و تنها موقفی است که خارج از محدوده حرم است (بخش عمده آن خارج از حرم است) و به نظر فقها چند موضع در اطراف صحرای عرفات (به نام های ثویه، عرنه، نمره، ذوالمجاز، اراک) سر حدات عرفات می باشند. در سمت مغرب مسجد نمره و از سمت شمال دو مناره ۵ متری با فاصله زیاد حدود عرفات را مشخص می کنند. سراسر مشرق عرفات را دامنه وسیع قوسی شکلی محصور کرده و در جنوب این قوس تا راه طایف پیش رفته و دنباله شمالی این قوس هم کمی به سمت مغرب جلو رفته تا جبل

۱. ارقام دیگری نیز ذکر کرده اند؛ چون طول و عرض ۲ کیلومتر در ۲ کیلومتر یا حتی طول ۱۱ یا ۱۲ یا ۱۳ کیلومتر در عرض ۶/۵ یا ۸ یا ۸/۵ کیلومتر.

الرحمه که دامنه جنوبی حد دیگر عرفات است و سومین عمل از اعمال حج (ک) «وقوف در عرفات» است (یعنی توقف در آن از اول و ظهر روز نهم ذی حجه تا غروب

شرعی همین روز) .

تسمیه عرفات

جمع عرفه است به معنی کوه و بلندی.

از جهت رفعت و بلندی این موقف است.

محیط بسیار آماده است برای معرفت به خدا.

حضرت آدم (علیه السلام) در این نقطه اعتراف نمود.

حاجیان در این نقطه به گناه خودشان اعتراف می نمایند.

حضرت جبرئیل در این جا امت ها را به حضرت ابراهیم (علیه السلام) معرفی کرد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا هنگام بیان جبرئیل در مورد اعمال حج می فرمود: «عرفت عرفت».

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا با خواب دیدن درباره فرزندش نسبت به وظیفه اش عارف گردید.

حضرت آدم و حضرت حوا (علیهما السلام) بعد از هبوط و جدایی در این جا یکدیگر را یافتند و نسبت به هم عارف گردیدند.

به علت صبر حاجیان بر وقوف در این نقطه (و یا به علت صبر حاجیان برای رسیدن به این نقطه) این مکان عرفات (به معنی صبر) نامیده شد.

عرفه

(عَ رَ فِ)

۱. سرزمین (ک) عرفات (طبقات، ص ۲۰)

۲. تلی است بر فراز کوه عرفات به ارتفاع ۶۰ متر که جبل الرحمه هم خوانده می شود (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۳. روز نهم ذی حجه که طی آن حجاج در مراسم حج در عرفات وقوف می کنند. (حجه التفاسیر، تعالیق، ص ۸۰)

عرنه

(عُ رَ نِ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و ماندن در این نقطه کفایت از عرفات نمی کند. (فلسفه و اسرار حج، ص

۱۸۰ ؛ مناسک حج، مسئله ۳۶۵)

عروس عرب

کنایه از مکه معظمه است (فرهنگ های: رشیدی، آنندراج، نفیسی، برهان قاطع)

عروش

(عُ عَ)

۱. خانه های مکه. (فرهنگ نفیسی ؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲)

۲. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲)

عروض

(عَ) سرزمین دارای پستی هایی که سیل بر آن جاری می شود.

۱. مکه و حوالی آن است. (لغت نامه؛ تاریخ مکه، ص ۱۵)

۲. مدینه و حوالی آن است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

۳. قمستی از شبه جزیره العرب و در دنباله نجد است که به کناره های خلیج فارس منتهی شده و مشتمل است بر یمامه و احساء و عمان و حوالی آن.

عری

(عُ را) از نام های مدینه است (به معنی مردان بزرگی که ضعفا به آنها پناه می برند) از آن جهت که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مردم مستضعف زیادی رو به مدینه آوردند تا در پناه آن حضرت زندگی سعاتمندی داشته باشند (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عریش

(عَ)

۱. خانه های مکه. (فرهنگ نفیسی)

۲. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

عسکران

(عَ كَ) عرفه و منی. (لغت نامه؛ فرهنگ نفیسی)

عسیله

(ک) چاه عسیله

عشره کامله

(عَ شَ رِ) و اتموا الحج و العمره لله فان احصر تم فما استیسر من الهدی... تلک عشره کامله (بقره ۱۶۹)

کنایه از ده روزه حاجیان که سه روز در ایام حج دارند و هفت روز بعد از حج و این حکم بر کسانی است که قدرت قربانی ندارند. (فرهنگ غیاث اللغات)

عصفر

(ک) گیاه عصفر

عصمه

(عَ صِ مِ) از اسامی زمزم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

عقبه

(عَ قَ بِ) ناحیه ای است واقع بین مکه و منی که در این محل جمره ای واقع شده است که در مناسک حج رمی می شود. فعلا عقبه برای شیطان آخر عَلَم شده و اگر به طور مطلق گفته می شود منصرف به جمره عقبه می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۴، ص ۱۰۶؛ فرهنگ فارسی؛ دایره المعارف فارسی)

عقبه اخری

همان (ک) جمره الاخری

عقبه اولی

همان (ک) جمره الاولی

عقبه وسطی

همان (ک) جمره الوسطی

عقیق

(ك) وادی عقیق

عکاظ

همان (ك) بازار عکاظ

علایم حرم

همان (ك) انصاب الحرم

علم اسلام

(عَ لَ) تعبیری از حـج در خطبه اول نهج البلاغه «و جعله سـبحانه و تعالی بالاسـلام علماً»، خداوند سـبحان آن خانه را علامت و نشانه اسلام قرار داد. (نهج البلاغه، ص ۳۲)

علمین

(عَ لَ مَ)

۱. ظاهراً مراد دو تنگنای واقع در بین عرفات و مشـعر و بین مکه و منی است که مأزمین نیز گفته می شود. (حـج برنامه تکامل، ص ۴۳۱)

۲. حـدود حرم مکه از طرف مغرب (که از جـانب جـده باشـد) جایی است که علمین (یا حـدیبیه) گفته می شود. در علمین دو ستون ساده و کوتاه (از گچ و آجر) مقابل یکدیگر روی زمین بر پا شده به عنوان علامت و نشانه آغاز محدوده و دوازده ورود به مکه می باشـد. (توضـیح مناسک حج، ص ۵۳؛ حـج و عمره، ص ۱۳۴؛ احکام و آداب حـج، ص ۱۸۹ ؛ با ما به مکه بیاییـد، ص ۲۸)

علمین حرم

علایم حرم همان (ك) انصاب الحرم

علیه دم

(عَ لَ هِ دَ) کسی است که به علت ارتکاب حرام در حال احرام و حرم باید قربانی کند.

عمار

(عُ مّ) عمره گزاردن (لغت نامه)

عمارت

(عِ رَ) از (ك) مناصب كعبه

عمره

(عُ رِ) و تموا الحج و العمره لله (بقره ۱۹۶)

در اصطلاح فقها انجام اعمال و مناسک خاصی است در زیارت خانه خدا (زیارت کعبه است با آداب و مناسک مخصوصه) . عمره از واجباتی است که در ارتباط با حج صورت می گیرد و در طول عمر مکلف یک بار به صورت عمره تمتع و یا عمره مفرده واجب می گردد.

تسمیه عمره

عمره عنوانی است بر گرفته از کلمه عمارت به معنای :

۱. آبادی. کسانی که به قصد زیارت به مکه معظمه مشرف می شوند با اجتماع خود موجب عمران آن شده و یا عمره باعث آباد بودن بیت الله است.

۲. زیادت. و عمره اضافه بر حج است.

زمان عمره

با توجه به اقسام حج، دو نوع عمره وجود دارد:

۱. عمره تمتع انجام آن برای کسانی است که استطاعت حج تمتع پیدا می کنند یعنی برای اهل آفاق (غیر اهالی مکه و ساکنین حوالی آن) می باشد و پیش از حج تمتع از اول ماه شوال تا قبل از روز نهم ذیحجه می تواند صورت گیرد.

۲. عمره مفرده، انجام آن برای کسانی است که وظیفه شان حج افراد و قران است، یعنی برای اهالی مکه و ساکنین حوالی آن می باشد، که بعد از انجام حج (در صورت تمکن) و در طول سال می تواند صورت گیرد. (غیر از ایام اختصاصی حج)

واجبات عمره این عبادت دو نوع واجبات دارد:

۱. واجب رکنی، احرام و طواف زیارت و سعی از واجبات رکنی هستند.

۲. واجب غیر رکنی، تقصیر و نمازطواف زیارت و طواف نساء و نماز طواف نساء از واجبات غیر رکنی هستند.

تفاوت دو عمره

۱. عمره مفرده اختصاص به ماه های حج ندارد ولی عمره تمتع باید در اشهر حج انجام شود.

۲. عمره مفرده را می توان جدا از حج به جا آورد ولی عمره تمتع همراه حج انجام می شود.

۳. عمره مفرده دارای طواف نساء و نماز طواف نساء

می باشد ولی عمره تمتع این دو عمل را ندارد.

۴. در عمره مفرده مرد مخیر است بین انجام حلق و تقصیر،

ولی در عمره تمتع این اختیار و جود ندارد و فقط باید تقصیر نمود.

۵. در عمره مفرده آمیزش جنسی قبل از فراغ از سعی، عمره را فاسد می کند و باید ضمن تمام کردن عمره آن را اعاده نمود اما در عمره تمتع فساد آن را محل حرف و بحث دانسته اند.

عمره استحبابی

(اِ تِ) عمره مفرده است که مستحب است برای همه مسلمانان جهان چه اهل مکه و چه اهل آفاق، و در ماه رجب، استحباب تاکید مؤکد دارد.

عمره الاسلام

(عَ رَ تُ لْ) عمره نخستین است (اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۹)

عمره افراد

(اِ) عمره مفرده را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره اکمه

(اَ کَ مِ) عمره بیست و هفتم ماه رجب نزد اهل مکه. ریشه عمره اکمی نزد مکیان آن است که چون عبدالله بن زبیر از ساختمان کعبه مقدس بپرداخت عمره ای گزارد و اهل مکه همراه او بودند تا به محل «اکمه» رسید و از آن جا احرام بست و این واقعه روز بیست و هفتم ماه رجب بود. (سفر نامه ابن جبیر، ص ۱۷۹)

عمره بتلا

(بَ) عمره بدون حج است. (فرهنگ جامع؛ دائره الفرائد، ج ۳، ص ۲۹)

عمره تطوع

(تَ طَ وُّ) همان (ک) عمره استحبابی

عمره تمتع

(تَ مَ تُّ) نام اعمال مخصوصی است در زیارت خانه خدا که با واجب شدن حج تمتع واجب می شود (یعنی مخصوص اهل آفاق است، یعنی کسانی که وطن آنها تا مکه بیش از ۱۶ فرسخ شرعی یا ۸۷ کیلومتر می باشد) . بنابراین وجوب این عمره برای کسانی است که استطاعت تمتع را پیدا می کنند.

تسمیه تمتع این عمره از آن جا که با حج تمتع در ارتباط است و باید در همان سال حج تمتع (و قبل از آن) انجام گیرد عمره

تمتع نامیده شده است.

زمان تمتع وقت مخصوص این عمره شـهر حـج است (یعنی از اول ماه شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه) و انجام این عمل طی این زمان خاص بیش از یک بار جایز نیست.

اعمال تمتع واجبات این عمره به ترتیب عبارتند از (۱) :

۱. احرام، در میقات محرم شدن.

۲. طواف زیارت، در مسجد الحرام دور خانه کعبه هفت بار گردیدن.

۳. نماز طواف زیارت، در مسجد الحرام پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواندن.

۴. سعی صفا و مروه، جنب مسجد الحرام بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت نمودن.

۵. تقصـیر، در مکه (و معمولا جنب مسجد الحرام در مروه) مقداری از موی سر یا صورت چیدن یا مقداری از ناخن دست یا پا گرفتن.

میقات تمتع مکان هایی که در یکی از آنها می توان احرام عمره تمتع را بست عبارتند از:

۱. جحفه، در شمال غربی مکه

۲. یلملم، در جنوب شرقی مکه

۳. ذو الحلیفه، در جنوب مدینه

۴. وادی عقیق، در شمال شرقی مکه

۵. قرن المنازل، در شرق

مکه

۶. محاذی، با میقات (ل)

۷. ادنی الحل، نزدیک ترین موضع حل

۸. خانه، در صورت نزدیک تر بودن به مکه از میقات های پنجگانه

۹. فخ، در مکه برای کودکان (۲)

مکه و تمتع

بعد از خاتمه اعمال عمره تمتع، تا روز هشتم ذی حجه (زمان محرم شدن برای اعمال حج تمتع)

۱. در مورد توضیح بیشتر اعمال عمره رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه.

۲. در مورد میقات ها رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه و یا قسمت «میقات».

خروج از مکه جایز نیست.

عمره جعرانه (جِ عِ رّ نِ) (جُ ِ نِ) عمره ای که احرام از جعرانه گرفته شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره حدیبیه

نام عمره ای از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که به جا آورده نشد و متوقف ماند به علت انعقاد صلح (ک) حدیبیه.

عمره رجبیه

(رَ جَ یِّ) شهرت عمره مفرده ای که در ماه رجب صورت گیرد. برای عمره این ماه فضیلت بسیاری ذکر شده است. از جمله از امام نهم (علیه السلام) منقول است که افضل عمره ها عمره رجب است.

عمره صلح

همان (ک) عمره قضا

عمره القصاص

(قِ) همان (ک) عمره قضا

عمره قضا

(قَ) نـام عمره ای است که رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در ذی قعـده سـال هفتم هجری (به اتفاق اصـحاب) (۱) به جای آورد و به اسامی دیگری هم معروف است.

۱. عمره الصلح - چون براساس صلح حدیبیه انجام شد.

۲. عمره القصاص چون به تلافی صلح حدیبیه انجام شد.

۳. عمره القضیه چون در صلح حدیبیه، حکم و فرمان (قضیه) شد که عمره در سال هفتم (هجری) انجام پذیرد.

۴. عمره القضا - چون در سال شـشم هجری مشـرکین مانع از ورود حضـرت رسول برای ادای عمره شدند و اجرای آن به سال دیگر موکول گردیـد، گویی عمره سـال هفتم قضای عمره سال شـشم است، و نیز قضا به معنی حکم است، و درسال شـشم در حدیبیه حکم بر آن قرار گرفت که عمره در سال هفتم انجام گیرد. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۷۰)

عمره قضیه

همان (ک) عمره قضا

عمره مبتوله

(مَ لِ) عمره بریده شده یعنی عمره بدون حج، عمره افراد، عمره مفرده، عمره قران.

(فرهنگ معارف اسلامی؛ آداب عمره قران، ص ۵۴، فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۰ ؛ حج البیت، ص ۱۵۵)

عمره مستحبی

همان (ک) عمره استحبابی

عمره مفرده

(مُ رَ دِ) نام اعمال مخصوصی است در زیارت خانه خدا، و وجوب آن (۲) برای کسانی است که:

۱. اهل مکه اند. (۳)

۲. در حکم اهل مکه اند و منزل آنان تا مکه کمتر از ۱۶ فرسخ شرعی (یا ۴۸ میل یا ۸۷ کیلومتر) می باشد (۴)

۳. در قید نذر و عهد و یمین و شرط ضمن عقد هستند و یا حج را فاسد کرده اند و یا حج از آنان فوت شده است. (۵)

تسمیه مفرده این عمره از آن جا که جدا از اعمال حج (افراد و قران) به جای آورده می شود مفرده نامیده شده است.

زمـان مفرده این عمره پس از حـج افراد و یـا حـج قران به جا آورده می شود و وقت مخصوصـی برایش معین نشـده و در طول سـال (جز در ایام اختصاصـی حـج) می توان آن را به جای آورد. این عمره برای مکلف یک بار واجب است ولی تکرار عمره مفرده اسـتحبابی در طول سـال (جز در ایـام اختصاصـی حـج) مجـاز است و برای اهـل آفاق هم مجاز است (البته اهل آفاق در فاصله پایان عمره تمتع تا پایان حج نمی تواند عمره مفرده به جای آورد) .

اعمال مفرده واجبات این عمره به ترتیب عبارتند از: (۶)

۱. احرام، در میقات محرم شدن.

۲. طواف زیارت، در مسجد الحرام هفت بار به دور کعبه گردیدن.

۳. نماز طواف زیارت، در مسجد الحرام در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواندن.

۴. سعی بین صفا و مروه، جنب مسجد الحرام بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت کردن.

۵. تقصیر صورت (یا

حلق) ، در مکه (و معمولا جنب

۱. با همان عده از اصحاب که در حدیبیه شرکت داشتند جز چند نفری که در خیبر به شهادت رسیدند، یا وفات کردند (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۲۳) .

۲. شروط و وجوب آن مانند شروط وجوب حج است.

۳. به عنوان واجب اصلی.

۴. به عنوان واجب اصلی.

۵. به عنوان واجب عرضی.

۶. برای توضیح بیشتر اعمال این عمره رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه.

مسجد الحرام در مروه) مقداری از موی سر یا صورت چیدن یا مقداری از ناخن دست یا پا گرفتن (تقصیر) و یا موی سر تراشیدن (حلق) .

۶. طواف نساء، در مسجد الحرام هفت بار به دور خانه خدا (کعبه) گردیدن.

۷. نماز طواف نساء، در مسجد الحرام در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزاردن.

میقات مفرده مکان هایی که در یکی از آنها می توان احرام بست به تناسب آن که عمره از داخل مکه صورت می گیرد یا از خارج آن متفاوت است:

۱. میقات از خارج مکه، برای کسی که از مکه دور است و بخواهد در جهت و رود به مکه و انجام عمره مفرده احرام ببندد. میقات ها عبارتند از: ذو الحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم، محاذی، ادنی الحل، خانه، فخ.

۲. میقات از داخل مکه، برای کسی که در داخل مکه است و بخواهد عمره مفرده به جای آورد.

میقات ها برای احرام بستن عبارتند از: تنعیم، حدیبیه، جعرانه، أضأه لبن. وادی نخله، وادی عرفه.

ادنی الحل (۱)

عمره مفروضه

(مَ ضِ) عمره مفرده، عمره الاسلام. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره واجب

عمره الاسلام. عمره مفرده (در مقابل عمره مستحب)

عمود

از اسطوانه (های) مسجد النبی با عنوان «عمود» نیز نام برده اند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

عمور

(عُ) عمره به جای آوردن، زیارت خانه خدا کردن (لغت نامه)

عندالمقام

(عِ دَ لْ مَ) گروه زیادی از فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «عنـدالمقام» (نزد مقام) را برگزیـده انـد. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳) .

عوالی

(عَ) از محله های مـدینه است و فعلا خیابانی بـدین نام (باب العوالی) در سـمت قبله بقیع رو به طرف جنوب شـهر کشـیده شده (< شارع علی بن ابی طالب) و منتهی به مسـجد قبا می شود و اغلب ساکنین این حدود شـیعه اثنا عشـری هستند و بر مدارس و مغازه های آنان نام های ائمه دیـده می شود عوالی قبلاً روسـتاهای پشت قلعه مـدینه بود که باغ های پرمیوه و سـرسبزی اطراف آن قرار داشت و گفته اند ظاهراً منظور همان حوائط سبعه بوده است.

عونه

(عَ نِ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

عید اضحی

(اَحا) همان (ک) عید قربان

عید قربان

عید اضحی، روز دهم ذی حجه و از بزرگ ترین اعیاد در اسلام است و وجه تسمیه این که:

۱. عید قربان گویند چون در این روز حاجیان در منی یکی از واجبات حج را که قربانی کردن. (شتر یا گاوه یا گوسفند) باشد انجام می دهند (و در سایر نقاط جهان اسلام نیز مسلمین در این روز به طور استحبابی قربان می کنند) .

۲. عید اضحی گویند چون قربانی کردن (معمولا) قبل از ظهر و هنگام ضحی (موقع بالا آمدن آفتاب) انجام می پذیرد.

عیر

(ک) کوه عیر

عین ارزق

(عَ نِ اَ رَ) یا «عین زرقا» در قمست جنوب مدینه قرار داشته و از چاهی در قبا (در سمت غرب مسجد) سر چشمه می گرفت و آب مشروب مردم مدینه از آن بود. این چشمه را مروان بن حکم به دستور معاویه به شهر مدینه روان ساخت (و علت تسمیه آن است که چشمه را مروان بن حکم کبود چشم روان ساخت و یا این که این چشمه در ملک ازرق متعلق به بنی امیه واقع شده بود.) بعدها روی آن گنبدی بر پا کردند که از سمت شمال و جنوب باز بود و از هر طرف پلکانی قرار داده بودند که مردم از آن پایین می رفتند و از چشمه آب بر می داشتند. در قرن ششم قسمتی از آب این چشمه را از دهانه اش از زیر گنبد جدا و به سوی آستانه دری از مسجد النبی که در

۱. در مورد میقات ها رجوع کنید به هر یک از عناوین مربوطه و یا قسمت «میقات».

جهت باب السلام بود رسانیدند و در آن جا آبشخوری بنا کردند (و مردم مدینه از آن می نوشیدند) و بعداً از این آبشخوری مجرای کوچکی جدا ساخته به سوی صحن مسجد النبی برده و در آبشخوری که در وسط آن فواره ای داشت ظاهر ساختند. چشمه ارزق (زرقا) پیوسته در طول تاریخ اسلام مورد توجه پادشاهان و امراء و بزرگان بود و مورد تعمیر و تجدید بنا قرار می گرفت و آب چاه های دیگر نیز به منابع آب چشمه زرقا اضافه می شد. آب این چشمه را سقاها به وسیله مشک در

خانه های مدینه توزیع می نمودند. (حرمین شریفین، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ و...)

عین زرقا

(زَ) همان (ک) عین ارزق

عین عرفه

(عَ رَ فِ) معاویه حدود ۱۰ رشته قنات آب به سوی مکه جاری ساخت تا این که در اواخر بنی امیه، عبدالله بن عامر دستور داد آب تمام چشمه های مکه را در یک مجرای واحد جاری سازند که آن را در میدان صحرای عرفات به نام چشمه عرفه ظاهر ساختند. بعدها در دوران عباسی و حکام مقتدر دیگر آب چشمه عرفه را از طریق مجاری متعددی به مکه روان ساختند. این چشمه در طول تاریخ بارها خراب و بارها تعمیر شد. (حرمین شریفین، ص ۲۶)

عینین

همان (ک) کوه عینین

غ

غار ثور

غار پناهگاه رسول الله در هجرت واقع در (ک) کوه ثور

غار حرا

غار عبادتگاه رسول الله قبل از بعثت واقع در (ک) کوه حرا

غار مرسلات

غار محل نزول سوره مرسلات بر رسول الله واقع در (ک) کوه صفایح

غاشه

از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

غبغب

(غَ غَ)

۱. کوهکی است در منی که محل نحر بوده است. گویند متعب بن قیس خانه ای موسوم به غبغب داشته که نزد مردم مانند

خانه کعبه محترم بود و در آن حج می کردند.

۲. جایگـاهی است در طـایف که در آن جا برای لات و عزی شتر نحر می کردنـد، و مخزن هـدایایی که به این دو بت تقـدیم شده در این محل بوده است. (لغت نامه)

غدیر جحفه

(غَ رِ جَ فِ) همان (ك) غدیر خم

غدیر خم

(خُ) منطقه ای است بین مکه و مدینه در ناحیه جحفه ۲۶ کیلومتری دهستان رابغ (و غدیر گودالی است که هنگام ریزش باران آب در آن جمع می شود و لـذا این منطقه را غدیر خم یا خم غدیر گفته اند) . در صدر اسـلام از این نقطه حجاج عراق و شام و یمن و... برای بازگشت به سـرزمین های خویش از یکـدیگر جـدا می شدند و مسـیرهای خاص خود را پیش می گرفتند. در حجه الوداع به روز هیجـده ذی حجه سال دهم هجری رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در این منطقه با دسـتور توقف و تجمع حاجیان حضـرت علی (علیه السلام) را در میان آن جمع عظیم رسماً به جانشینی خویش منصوب نمودند و فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». در محل این واقعه شکوهمند بعدها مسجدی ساخته شد که به مسجد غدیر خم معروف گردید.

غرا

(غَ رّ) از اسامی مدینه است که بر سایر شـهرها شرافت و در مقابل آنها برجستگی و درخشندگی دارد. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸ ؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷ ؛ لغت نامه)

غرس

همان (ك) چاه غرس

غروب شرعی

زمانی است که حمره مشـرقیه از بالای سـر گذشـته باشد و حجاج باید در شـروع مناسک حج (بعد از احرام) تا غروب شـرعی روز نهم ذی حجه در عرفات بمانند.

غزال کعبه

(غَ) آهو بره ای طلایی که در جاهلیت آن را به کعبه آویختند. آورده اند که «مدد» فرمانروای مکه به خاطر بیم از نزول غضب خداونـد بر جُرهُم (به علت بی احترامی هـایی که در خـانه مقـدس می شـد) گنجینه های کعبه را (شامل دو غزال زرین و چند شمشیر) در چاه زمزم

پنهان کرد و عازم بادیه شد و یا «عمروبن حارث» رئیس جرهمی ها (که یقین داشتند ریاست مکه از ایشان فوت می شود) دستور داد تا آهو بره زرینی را که از آنِ مکه بود و دیگر سلاح هایی را که در خانه کعبه بود در چاه زمزم پنهان کردند و چاه را با خاک بیانباشتند، تا این که حضرت عبدالمطلب در صدد حفر زمزم بر آمد، آهویی طلایی و شمشیری مزین به جواهرات گرانبها بیرون آمد. قرعه زد که آن ها را چه کند. قرعه به نام کعبه در آمد و در کعبه آویختند و چون مدتی آویخته ماند اهل کعبه، غزال کعبه نامش کردند و این اولین زینتی بود که کعبه را بدان آراستند. نقل شده دو آهوی طلاـ که حضرت عبدالمطلب در چاه زمزم یافت از پیشکش های فارسیانی بود که به حج می آمدند. (لغت نامه ؛ حرمین شریفین، ص ۱۸؛ فقه فارسی با مدارک ج ۳، ص ۲۵)

غزه

(غَ زِّ) نام (ک) شعب ابی طالب (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵)

غسل سفَر (

سَ فَ) سفر حج و عمره غسل واجب ندارد اما اغسال مستحبی چندی را نام برده اند:

۱. زمانی، مانند غسل روز هشتم و نهم ذی حجه.

۲. مکانی، مانند غسل برای رفتن به اماکنی چون: حرم و شهر مکه، مسجد الحرام (و کعبه، حرم و شهر مدینه، مسجد النبی و بقیع) .

۳. فعلی، مانند غسل برای افعالی چون احرام و یا وداع با پیامبر و معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) .

غلبه

(غَ لَ بِ) از اسامی مدینه است به خاطر:

۱. استیلا وبلندی آن بر بلاد دیگر.

۲. استیلای قومی بر قوم دیگر چون استیلای یهود بر عمالقه و اوس و خزرج بر یهود و مهاجرین و انصار بر اوس و خزرج (حرمین شریفین، ص ۱۱۸ و ۱۲۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸)

غمره (غَ رِ) میقات است وسط (ک) وادی عقیق. (النهایه، ص ۲۱۷؛ لمعه ج ۱، ص ۱۱۵ ؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵)

ف

فاران

از اسم هـای مکه و به قولی اسم کوه هـای مکه است و فـاران یکی از سـلاطین عمـالقه بود که در تقسـیم اراضـی حجـاز، مکه معظمه و اطراف آن سهم وی و به نام او نامیده شد. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۸۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۶۱)

فاضحه

(ضِ حِ) از اسامی مـدینه است از آن جهت که افراد فاسـد العقیـده رسوا و مفتضـح می گردنـد (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹ ؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

فتح مکه

در دهم رمضان سال هشـتم هجری پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با ده هزار مسلمان از مدینه عازم مکه شدند و بعد از ده روز به مکه رسـیدند و در ناحیه ذی طوی سپاه را چهار قسمت نمودند و هر کدام را از جهتی روانه شهر ساختند. مکیان که تـاب مقـاومت در خـود ندیدنـد بـه پیشباز شـتافتند و حضـرت بـدون خـونریزی وارد مکه شـد و براهـالی مکه رحمت آورد و آزادشان ساخت. نقل کرده انـد که آن حضـرت در روز فتح مکه فرمودند: خداوند روزی که آسـمان ها و زمین را آفرید مکه را محترم قرار داد تـا روز قیامت و برای هیـچ کس جایز نبود و نیست که احترام آن را بشـکند، تنها برای من در یک ساعت از روز جایز گردید که به قصد فتح و تسخیر آن با سپاه وارد آن گردم.

فخ

(فَ خّ) یـا وادی فـخ نام محلی است در مـدخل ورودی مکه در محـدوده مسـجد تنعیم و یکی از نقاط آغازین حرم است و از این مکان کسـی بـدون احرام حق و ود به مکه را ندارد. فخ میقات بچه ها (کودکان و نابالغ ها) است. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۸۴ ؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۶)

فدک

(فَ دَ) نـام محلی بـوده اسـت (۱) متشـکل از چنـد قریـه در نزدیکی (حـدود ۱۴۰ کیلومتری) مـدینه. این منطقه قبـل از اسـلام حاصـلخیز و یهودنشـین بود. به اتفاق نظرمحدثین و سـیره نویسان هنگامی که خبر شکست یهودیان به فدک رسید یهودیان آن حاضـر به واگـذاری فدک و مصالحه شدند. و به این نحو چون فدک بدون جنگ به دست آمد از مواد فَیْئ و ملک رسول الله شد. دانشـمندان شـیعی و گروهی از محدثان سـنی اتفاق نظر دارند که آن حضـرت فدک را به دختر خود حضرت زهرا (علیها السـلام) بخشـیدند و آن معصومه در آمد فدک را بین نیازمندان تقسیم می نمودند اما بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فدک سرنوشتی دیگر پیدا کرد. (نگاه کنید به مکتب اسلام، ش ۱۹۳ به بعد)

فرار الی الله

ترک ما سوی الله و طلب الله است. حج را گویند. (صهبای صفا، ص ۳۳)

فراشان

(فَ رّ) شهرت گروهی از مردم مدینه که به

۱. امروزه «الحائط» نام دارد: (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲) .

خدمت در مسجد مشغولند. این فراشان همزمان به کارهایی از قبیل راهنمایی زوار و زیارت دادن آنان و یا خواندن نماز غایب بر مردگان می پردازند. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۶) .

فسخ حج

ابن اثیر گوید رخصتی بود از سوی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به اصحاب که نیت حج نکرده بودند پس آن را نقض کنند و مبدل به عمره نمایند سپس رجعت کرده و حج تمتع کنند یا در حکم حج تمتع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

فسوق

(فُ) و لا فسوق و لا جدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

یکی از محرمات احرام است و مقصود دروغ گفتن (و فحاشی و...) می باشد که در هر حال حرام است لیکن حرمت آن در حال احرام شدیدتر است (مجمع البیان؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۱)

فوات حج

(فَ) فوت حج. مربوط است به اوقات شرعی وابسته به آن، مانند این که در وقت اضطراری حضور در عرفات و مشعر الحرام در عرفات و مشعر الحرام حاضر گردد که بنا بر قول مشهور حج از او فوت شده و باید تحلل به عمره مفرده کند و سال بعد حج فوت شده را قضا نماید. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

فوت حج

(ک) فوات حج

فی المقام

(فِ لْ مَ) جمعی از فقها در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «فی المقام» (در مقام) را به کار برده اند (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳)

ق

قادس

(د)

۱. از نام های کعبه است در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی)

۲. از نام های مکه است چون گناهان را پاک می کند یا به علت واقع بودن در ارض مقدس. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸)

قادسه

(دِ سِ) مکه است چون گناهان را پاک می کند (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴)

قادسیه

(دِ سِ) از نام های مکه است، به علت واقع بودن در ارض مقدس. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸)

قارن

(رِ) به جا آورنده حج قران. کسی که در حج قران از برای قربانی هدی با خود ببرد. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۲۵ ؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳)

قاصمه

(صِ مِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که دشمنان ستمگری که بدان جا تجاوز کردند خود شکست خوردند. (حرمین شریفین ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸)

قبا

ناحیه ای است در جنوب غربی مدینه با مسجد معروفش به نام (ک) مسجد قبا

قباطی

(قُ) پارچه سفید و ظریفی بود که به وسیله مصریان بافته می شد و از جمله پارچه هایی است که کعبه را بدان می پوشانیدند.

قبتین

(قُ بَّ تَ) تا یک قرن پیش دو بنا در پیش بنای زمزم قرار داشت که به منزله انبار بوده است و هر یک از این دو بنا قبه ای داشته و از این رو «قبتین» نامیده می شده است، ولی بعداً قبه ها را برداشته اند. (اعلام قرآن، ص ۵۹۸)

قبرستان ابوطالب

همان (ک) جنه المعلی

قبرستان احد

واقع در (ک) احد

قبرستان بدر

واقع در (ک) بدر

قبرستان بقیع

همان (ک) بقیع

قبرستان بنی هاشم

همان (ک) جنه المعلی

قبرستان حجون

همان (ک) جنه المعلی

قبرستان قریش

همان (ک) جنه المعلی

قبرستان معلا

همان (ک) جنه المعلی

قبلتین

(قِ لَ تَ) دو قبله.

۱. همان (ک) مسجد قبلتین

۲. (مکه معظمه» و «بیت المقدس» را گویند از جهت آن که قبل از قبله شدن مکه، به سمت بیت المقدس نماز خوانده می شد. (لغت نامه، و...)

«بیت المقدس» یا «قدس» یا «قدس شریف» یا «اورشلیم» (شهر سلامتی و در اصل «اورسالم» شهر صلح) یا «دارالسلام» یا «قریه

السـلام» یـا «ایلیاء» یا «یبوس» (۱) طبق نقـل از بنـای «ایلیـا» پسـر سـام بن نوح است و از قرن پـانزدهم قبـل از میلاـد سابقه دارد. حضـرت داود (علیه السـلام) یازده قرن قبل از میلاد پس از نشستن بر تخت سلطنت در «حَبرون» «اورشلیم» را پایتخت خود قرار داد و حضـرت سـلیمان (علیه السـلام) در آن معبدی ساخت و بر شـکوهش افزود و پس از مرگ او و تجزیه دولت یهود، مصر اورشلیم را گرفت و سپس «سارگُن» پادشاه آشور همه فلسطین (از جمله اورشلیم) را متصرف شد و عده ای از اعراب را به این نواحی کوچانید. در سال ۵۸۶ قبل از میلاد «بُختُ النَّصـر» پادشاه بابل، اورشلیم را به تصرف درآورد و ۷۰ سال بعد یهودیان با کمـک «کورش» پادشـاه ایران به اورشـلیم بازگشـتند امـا دولت اسـرائیل دیگر احیا نشـد. یک قرن قبل از میلاد، حکومت روم اورشـلیم را گرفت و «سِـزار» یک یهودی را به حکومت آن جا برگزید که به «هِرود کبیر» معروف شد. با ظهور حضرت مسیح (علیه السـلام) و گرایش مردم به آن حضـرت بر اثر سـعایت سـران قوم یهود در اورشـلیم حکـام رومی در تعقیب آن حضـرت برآمدند. در قرن هفتم میلادی «اورشلیم» توسط مسلمین فتح شد و

از آن تاریخ مسلمانان این شهر را بیت المقدس خواندند. در پایان قرن یازدهم میلادی «بیت المقدس» بار دیگر به تصرف مسیحیان اروپایی درآمد، ولی ۸۸ سال بعد دوباره آن را طی جنگ های صلیبی از دست دادند و بیت المقدس محل قبور انبیا و اولیا و بزرگان علما و اوتاد است و مشهورترین آن، منطقه خلیل الرحمن است که قبور حضرت ابراهیم و اسحاق و زکریا و یحیی (علیهم السلام) در آن جاست. بیت المقدس، این شهر مقدس و تاریخی، مراکز مقدس سه دین اسلام و مسیحیت و یهودیت را در خود جای داده و زیارتگاه مسلمانان و مسیحیان و یهودیان می باشد. «دیوار ندبه» نزد یهودیان مقدس است و مسیحیان مخصوصاً کلیسای قبر مقدس (یا کلیسای قیامت) را تقدیس می کنند و مسلمانان «قبه الصخره» و «مسجد الاقصی» را زیارت می نمایند و پیش از آن که کعبه قبله مسلمین شود، مسلمین به طرف بیت المقدس نماز می گزاردند. این شهر در ۵۵ کیلومتری غرب رود اردن و به فاصله ۸۰ کیلومتری سوی دریای مدیترانه بر روی ارتفاعات متوسط واقع شده است. بیت المقدس امروزه از نظر شهرسازی و معماری از دو قسمت تشکیل گردیده؛ یکی بیت المقدس قدیم که تماماً در داخل قلعه و حصاری محکم (که برای آخرین بار در زمان عثمانیان بازسازی و احداث شده و حرم شریف و مسجدالاقصی و کلیسا و معابد قدیمی یهود در آنند) قرار دارد که به چهار محله مسلمانان، مسیحیان، ارمنیان و یهودیان تقسیم شده است. دیگر بیت المقدس در منطقه جدید الاحداث که در خارج از حصار است و از نظر بافت و

معماری شهری دو بخش دارد. بخشی محل سکونت و بازار اعراب و یهودیانی است که در دو قرن اخیر در بیت المقدس سکونت گزیده اند و بخشی نوساز که از زمان اشغال دولت متجاوز اسرائیل احداث گردیده و ساکنان آن عموماً سرمایه داران و تحصیل کرده های یهودی هستند که از نقاط دیگر جهان به این شهر مهاجرت نموده اند. (به امید روز آزادسازی قدس شریف و به امید آنکه صدای همبستگی مسلمین جهان در پایگاه وحی الهی در مراسم حج بتواند زمینه ساز این رهایی بخشی گردد) .

۳. (مسجدالحرام» و «مسجدالاقصی» از جهت آن که تا قبل از قبله شدن مسجد الحرام (کعبه) ، به سوی مسجدالاقصی (بیت المقدس) نماز خوانده می شد (لغت نامه) .

مسجدالاقصی (که حجاج بیت الله الحرام در موسم حج فریاد رهایی آن را از چنگال متجاوزین سر می دهند) امروزه برای اطلاق به دو بنای مقدس و تاریخی به کار برده می شود. صخره ای و مسجدی. صخره مقدس صخره ای است که حرم شریف بر روی آن قرار دارد و

۱. در لغت نامه با ضبط نامعلوم آمده.

حضرت سلیمان اولین معبد یهودیان را بر آن ساخت و صخره ای است که بر اساس روایت آخرین منزلگاه زمینی رسول الله در شب معراج بود. و مسجدالاقصی مسجدی است در جنوب (ک) «قبه الصخره» که عبدالملک بن مروان خلیفه پنجم اموی آن را بنا کرده و پسرش ولید آن را به پایان رسانده و مسجدی است که طبق روایات نماز در آن ثواب فوق العاده ای دارد.

قبله

(قِ لِ) اقبال کردن و مواجهه و ایستادن در برابر خانه کعبه است

با تمام اعضا و انـدام با نظم و احترام و با حضور ذهن که کم کم این نام به خود خانه کعبه اطلاق شـده است و هر کس در هر نقطه از زمین است در اقامه نماز باید رو به سوی کعبه کند و فقها در مورد قبله نظریاتی فرموده اند:

۱. کعبه معظمه قبله است.

۲. کعبه و مسجدالحرام قبله است.

۳. کعبه قبله برای مسـجدالحرام است و مسـجدالحرام قبله برای اهل شهر مکه و جمله شهر مکه قبله اهل حرم و سراسر حرم قبله اهل دنیا و هر کس که خارج از حرم است. (احکام حج و اسرار آن، ص ۱۳۷ و ۱۳۸) .

قبله انام

(اَ) و فرض علیکم حج بیته الحرام الذی جعله قبله للانام.

خداوند متعال حج بیت الحرام را بر شما واجب گردانید و آن را قبله مردم قرار داد (نهج البلاغه، خطبه اول) .

قبله اول

کعبه را گوینـد که قبله حقیقی است (البته اولین قبله ای است که مسـلمین به سـوی آن نمـاز می خواندنـد بیت المقـدس بـوده است) .

قبله دوم

اصـطلاحاً مـدینه (مزار رسول اکرم و ائمه معصوم بقیع) را گویند. (از باب اقبال و توجه به این بزرگان نه از باب نماز؛ همچنان که اصطلاحاً نجف را قبله سوم و کربلا را قبله چهارم و کاظمین را قبله پنجم و سامراء را قبله ششم گفته اند) .

قبله مدینه

قبله مدینه طیبه (در مسـجدالنبی) تنها معجزه فعلی باقیه رسول الله است، چرا که معجزات فعلی (برخلاف معجزات قولی) موقت و محدود به زمان و مکان و زود گذرند و بعد از وقوع فقط عنوان تاریخی و سِمَتِ خبری دارند. رسول الله بدون آلات نجومی و قواعـد هیوی و یـا در دست داشـتن زیـج و دیگر منابع طول و عرض جغرافیایی آن را در غایت دقت و اسـتوا تعیین کرد و به سوی کعبه ایسـتاد و فرمود: «محرابی علی المیزاب» و قبله مـدینه آن چنـان که پیغمبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) به سوی آن نماز خوانـده است تا امروز به حال خود باقی است و دانشـمندان ریاضـی، قبله مدینه را چنان یافتند که رسول الله بدون آنها یافت و این ممکن نیست مگر به وحی و الهام ملکوتی (میقات حج، ش ۲، ص ۴۴) .

قبور الشهداء (

قُ رُ شُّ هَ) مزار شهدای (ک) احد (سفرنامه ناصرخسرو، ص ۷۷) .

قبوه

(قُ و) همان (ك) قبا (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۹۱) .

قبه

(قُ بَّ) از (ک) مناصب کعبه.

قبه آدم

(قُ بَّ ءِ دَ)

۱. قبه ای است در کوه جبل الرحمه که نماز گزاردن در آن جا مکروه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۴۱) .

۲. قبه ای از یاقوت بهشتی که حضرت جبرئیل به موضع کعبه آورد و نصب نمود و حضرت آدم (علیه السلام) را که در این هنگام بالای کوه صفا بود در جوار قبه جای داد و آن حضرت به تعلیم جبرئیل طواف کرد و حج به جای آورد. و روایت است خدا قبه آدم را قبل از طوفان نوح به آسمان عروج داد. (فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۱۸۵ و ۱۹۹) .

قبه الاحزان

(تُ لْ اَ) گنبد (ک) بیت الاحزان (گنجینه های ویران، ص ۱۰۱) .

قبه الاسلام (

تُ لْ اِ) از نام های مدینه. در حدیث آمده: المدینه قبه الاسلام (حرمین شرفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸) .

قبه بنات الرسول

(ءِ بَ تُ رَّ) شهرت قبه ای بر مزار حضرت رقیه، حضرت ام کلثوم و حضرت زینب دختران رسول الله در قبرستان بقیع که به وسیله وهابیون تخریب

شد (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۰۳) .

قبه البیضاء

(تُ لْ بَ) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰)

قبه الثنایا

(تُ ثَّ) یا (ک) مسجد ثنایا.

قبه جده

(ءِ جَ دِّ) گنبـدی بر روی تربت حضـرت حوا در شـهر جده که مورد زیارت مسـلمانان بود و پس از تسـلط آل سـعود با خاک یکسان گردید. (گنجینه های ویران، ص ۱۸۴) .

قبه الحزن

(تُ لْ حُ) (حَ زَ) همان (ک) بیت الاحزان، (گنجینه های ویران، ص ۱۰۱؛ میقات حج، ش ۲، ص ۱۲۷) .

قبه الخضراء

(تُ لْ خَ) شـهرت گنبـد حرم رسـول الله است به علت پوشـش سـبزش. این گنبـد بـا نـام اولیه «قبه الزرقـا»، «قبه البیضـاء»، «قبه الضیحاء» در طول قرون تعمیرات و تغییرات مختلفی به خود دید:

۱. سال ۶۷۸ هجری به دسـتور ملک منصور قَلاوون از ممالیک بحری مصـر (یا به دسـتور احمد بن برهان عبدالقوی والی شهر قوص از شـهرهای مصـر) بر ضـریح مقبره شـریف رسول الله گنبدی ساختند و آن را با الواح سربی روکش نمودند تا مانع نفوذ آب باران شود. این گنبد بر ستون های اطراف مقبره و در داخل و زیر سقف مسجد و بالای مقبره قرار داشت.

۲. سال ۷۵۵ هجری، در عهد سلطان الناصر حسن بن محمد قلاوون صفحات سربی این گنبد تجدید گردید.

۳. سال ۷۶۵ هجری، در زمان سـلطان ناصرالدین شعبان حسین بن الناصر از ممالیک مصر گنبد با الواح سربی مورد مرمت قرار گرفت.

۴. سال ۸۸۷ هجری، قبه الزرقـا در حریق (سـال ۸۸۶) مسـجدالنبی به کلی سوخت و لـذا به دسـتور سـلطان قایِتبای از ممالیک برجی مصـر، گنبـد را (ضـمن قرار دادن پـایه هـای سـتون در داخـل مقبـره) بر روی مقبره رسول الله (در سـال ۸۸۷ یا ۸۸۸) بنا نمودند.

۵. سال ۸۹۱ (۸۹۲) هجری، چون قسـمت بالای گنبد شـکاف برداشت به دسـتور سلطان قایتبای بنای گنبد با گچ سفید تجدید شد.

۶. سال ۸۹۸ هجری، به علت اصابت صاعقه سلطان قایتبای امر به مرمت گنبد داد.

۷. سال ۱۲۲۸ هجری، سلطان محمود بن سلطان عبدالحمید عثمانی در مرمت آرامگاه

شریف، این گنبد را نیز مرمت و تکمیل کرد. طبق نقلی چون در زمان سلطنت این پادشاه (۱۲۲۳ - ۱۲۵۵) گنبد شکاف برداشت او آن را برچید و گنبد تازه ای پوشیده در سرب (به سال ۱۲۲۸ یا ۱۲۳۳ یا ۱۲۵۰) بنا نمود و رنگ آن را (به سال ۱۲۲۸ یا ۱۲۵۳ یا ۱۲۵۵) سبز نمود و از این پس آن را «قبه الخضرا» نامیدند.

۸. سال ۱۲۶۵ هجری، در زمان عبدالمجید بن سلطان محمود سلطان عثمانی (۱۲۵۵ ۱۲۷۷) که طی سال های ۱۲۶۵ الی ۱۲۲۷ هجری قمری تعمیرات بزرگی در مسجدالنبی صورت گرفت گنبد را نوسازی کردند و به زعمی روپوش سربی آن را به رنگ سبز درآوردند و از این پس «قبه الخضراء» نام گرفت. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۴۳ و ۲۴۶ و ۲۴۷؛ حرمین شریفین، ص ۱۴۲ و ۱۴۵ و ۱۶۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۶۰؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۶۲ و ۸۴ و ۸۵؛ و...) .

قبه الخضراء

(تُ لْ خَ) بنایی است که منصور عباسی برای برگرداندن نظر مسلمانان از مکه و مدینه بساخت تا مردم بدان جا رفته اعمال حج به جا آورند و مقرری معمول اهل مدینه را قطع کرد. فقیه اهل تسنن مالک بن انس پس از استفتای مردم مدینه در خلع بیت منصور به خلع او فتوا داد (تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۱۰۳) .

در سال ۳۰۵ غریب دایی مقتدر مرد و مادر خلیفه در عزای وی دستور داد تا قصر وی، قبه الخضراء را ویران کنند. (نگاه کنید به: تمدن اسلامی در قرن چهارم

هجری، ج ۲، ص ۱۳۱؛ ج ۱، ص ۱۹) .

قبه الرئوس

(تُ رُّ ءُ) شهرت (ک) مسجد سقیاء.

قبه الزرقاء

(تُ زَّ) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰) .

قبه الزوجات

(تُ زّ) گنبد و بارگاه همسران رسول الله در بقیع (میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۶۶) .

قبه الزیت

(تُ زَّ) یا قبه الشمع، شهرت ساختمانی بود در مسجد النبی (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۶۸) .

قبه السقایه

(تُ سِّ یِ) قبه عباسیه. گنبد آبرسانی در مسجد الحرام (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۳۷) . (ع)

قبه الشراب

(تُ شَّ) قبه ای است در مسجدالحرام منسوب به عباس. برای آب دادن به حاجیان ساخته شد و آب زمزم در آن جا خنک می شود و شبانگاه آن را برای حاجیان در کوزه هایی به نام دَورَق که یک دسته دارد بیرون می آورند و اکنون خزانه قرآن ها و کتاب ها و شمعدان ها و دیگر چیزهاست البته قبه عباسیه صفت و نسبت آشامیدنی خود را از دست نداده است، (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵) .

قبه الشمع

(تُ شَّ) همان (ک) قبه الزیت.

قبه الصخره

(تُ صَّ رِ) نام ساختمانی است در بیت المقدس که طی سال های ۶۹ الی ۷۲ هجری به وسیله عبدالملک بن مروان خلیفه اموی بر گرد تخته سنگی (صخره ای) بنا شد و هدف اولیه عبدالملک از ساختن این قبه آن بود که مردم به جای این که برای انجام مناسک حج به مکه (که در آن زمان در تصرف عبدالله بن زبیر رقیب امویان بود) بروند، به طواف «قبه الصخره» بیایند. قبه الصخره توسط مأمون ترمیم شد و در زمان سلطان سلیمان قانونی (پادشاه عثمانی) بنای آن کاملا تجدید شد و در زمان

سلاطین عثمانی گنبد مطلا گردید. قبه الصخره یکی از زیباترین اماکن مقدس روی زمین و در شمار ساختمان های بی نظیر جهان محسوب می گردد و عبارت است از ساختمان هشت ضلعی بلندی که یک گنبد بزرگ دارد و در وسط صحن حرم شریف واقع است.

این ساختمان چون از دو قسمت قبه «گنبد» و صخره «سنگ» ترکیب یافته «قبه الصخره» نامیده شده است. قطعه سنگ بزرگی که در زیر این گنبد واقع شده در حقیقت قله و بلندترین نقطه کوه طور یا موریا بود. صخره در نزد یهودیان و مسیحیان و مسلمانان مقدس است. در برخی روایات آمده که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در سیر شبانه و معراج معروف خود پس از حرکت از مکه در بیت المقدس فرود آمد و پس از خواندن نماز در آن جا از فراز همین سنگ به معراج رفت و از این نقطه نظر سنگ قداست ویژه ای دارد (و بر قطعه ای از

یک ستون مرمرین در جنوب غربی صخره «قدم محمد» قرار دارد که جای پای حضرت است در شبی که به معراج رفت) قبه الصخره به نام «مسجد عمر» و «مسجد صخره» نیز نامیده شده است ولی با توجه به وجود مسجدی به نام «مسجد عمر» در سمت شرقی مسجدالاقصی اطلاق «مسجد عمر» به «قبه الصخره» هر چند که فعلا هم معمول است صحیح به نظر نمی رسد و نیز با توجه به این که داخل صخره مقدس به صورت غار زیرزمینی کوچکی درآمده که در حال حاضر جایگاه نماز و مسجد می باشد به نظر می رسد که «مسجد صخره» به همین محل نماز در داخل صخره اطلاق می گردد. (دایره المعارف فارسی؛ مکتب اسلام، س ۲۲؛ ص ۴۱۲ به بعد؛ روزنامه اطلاعات، ۷۷/۲/۲۴، ص ۱۲) .

قبه الضیحاء

(تُ ض) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰) .

قبه العباس عم النبی

(تُ لْ عَ بّ) یا «قبه العباسیه» شهرت قبه ای است بر مزار عباس در بقیع که در سال ۵۱۹ هجری توسط خلفای بنی العباس ساخته شد. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۷۶) .

قبه عباسیه

(ءِ عَ بّ یِّ)

۱. (ک) قبه السقایه

۲. (ک) قبه العباس عم النبی

قبه العتیق

(تُ لْ عَ)

قبه و بارگاه قبر شریف حضرت حوا در مدافن المسلمین که توسط وهابی ها ویران گردید. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۲، ص ۱۲۴) .

قبه علی (علیه السلام)

(ءِ عَ)

قبه امیر مؤمنان علی، قبه ای است در

سمت جنوب مسجد قبا. انتساب این مکان به آن حضرت بدان جهت است که هنگام هجرت، ایشان در این جا به پیامبر اکرم

(صلی الله علیه وآله وسلم) ملحق شدند و بعید نیست همین جا تا پایان ساختمان مسجد النبی و حجرات اطراف، خانه حضرت بوده باشد. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۵۶) .

قبه فاطمه (ءِ طِ مَ)

۱. قبه الحزن است. (سفرنامه حج، صافی گلپایگانی، ص ۱۴۳) .

۲. قبه ای بوده است در قبا. و بعضی علما فرموده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در موقع ورود به قبا در آن جا برای حضرت فاطمه (علیها السلام) خیمه زدند تا در آن سکونت کند. (حج البیت، ص ۲۱۳) .

قبه الفراشین (تُ لْ فَ رّ)

سقایه الحاج، عباس آن را بنا کرد تا حاجیان از آن جا آب زمزم بیاشامند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۲۸) .

قبه مصرع

قبه ای است در قسمت شرق مسجد مصرع (در احد) و آن جایی است که حضرت حمزه سیدالشهداء در آن جا از اسب خود فرود آمد و مشرکان او را احاطه کردند و وحشی حبشی او را با نیزه از ناحیه پهلو مجروح ساخت. گنبد را حاج «رمزی پاشا» بنا نهاد. (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۳۷ و ۱۴۱) .

قبه الوحی (تُ لْ وَ)

قبه ای است که (بعدها) در خانه حضرت خدیجه در محل نزول حضرت جبرئیل بر نبی اکرم ساخته شد. (حرمین شریفین، ص ۱۰۶؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۰۳ و ۲۰۸) .

قبه هارون

(ءِ)

قبه ای است در بالاترین نقطه کوه احد (در مدینه) به صورت سنگ های انباشته ای در ابعاد ۱/۵*۱ متر

و به ارتفاع ۱/۵ متر. روایت کرده اند که قبر هارون پیامبر (علیه السلام) است که در راه حج یا عمره در این نقطه درگذشت. و بعضی نیز در وجود قبر هارون پیامبر شک کرده اند و گفته اند شخصی به نام هارون در این مکان بوده و مردم پنداشته اند که برادر حضرت موسی (علیه السلام) بوده است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۳۲ و ۱۳۳) .

سمهودی می گوید در کوه احد دره ای است معروف به «دره هارون» و عوام الناس خیال می کنند قبر هارون در انتهای آن است. سمهودی این مطلب را تضعیف می کند. گفتنی است در این اواخر در بعضی از کتاب های فارسی که از این قبر خیالی (طبق نظریه سمهودی در «وفاء الوفاء») سخن به میان آمده به هنگام استنساخ و چاپ، کلمه «قبر» به «قبه» تبدیل شده است و

چون قبه و بقعه دارای یک مفهوم هستند، به تدریج همان کلمه بقعه را به کار برده اند. اگر اصل موضوع و دفن شدن وی صحت داشته باشد اینک بعد از هزاران سال از این قبر و از این بقعه نام و نشانی نیست. (میقات حج، ش ۳۱، ص ۵۰) .

قبیس

کوهی است به مکه (لغت نامه) (ک) کوه ابوقبیس.

قران

همان (ک) حج قربان.

قران طواف

(قِ)

یعنی دو طواف را پشت سر هم آوردن به طوری که نماز طواف در میان آن دو برگزار نشود. قران دو طواف واجب جایز نیست و در طواف مستحب مکروه است. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۲۷) .

قربانگاه

جایگاهی است در منی جهت ذبح حیوان (ک) قربانی.

قربانی (قُ)

والبدن جعلناها لکم من شعائر الله (حج، ۳۶) .

مقصود از قربانی ذبح (و نحر) حیوان (گاو یا گوسفند یا شتر) است در مراسم حج (و به خود حیوانی که ذبح و یا نحر می شود نیز قربانی گویند) و ذبح (یا نحر) حیوان پنجمین عمل از واجبات حج است (و واجبی غیررکنی است) که در روز دهم ذی حجه (روز عید قربان) بعد از عمل رمی جمره عقبه صورت می گیرد (که با وجود عذر تا آخر ماه ذی حجه فرصت ذبح و نحر است) .

تسمیه قربانی

گفته اند از آن جهت است که موجب قرب انسان به خداوند است.

مکان قربانی

ذبح (و نحر) حیوان باید در سرزمین منی صورت گیرد و در هر نقطه ای از آن، قربان کردن جایز است. امروزه در سر راه

مشعر الحرام بـه منی در سـمت راست مکـان محصـور وسـیعی را برای قربـان نمـودن اختصـاص داده انـد. (۱) این قربانگـاه یا کشتارگاه (مذبح، مسلخ، منحر) را در خارج از منی دانسته اند و برخی از فقها قربانی در این محل را اجازه داده اند.

واجبات حیوان قربانی

پیر نبودن

لاغر نبودن

تام الاجزاء بودن. (در اصل خلقت بی دم و بی بیضه و بی شاخ و بی گوش نبودن به نظر برخی فقها)

صحیح الاعضاء بودن. (مریض، چلاق، اخته، دم بریده، شاخ داخلی شکسته یا بریده، کور و گوش بریده نبودن)

داخل سن قربانی بودن (شتر از ۵ سال تمام، گاو و بز از ۲ سال تمام و به زعمی یک ساله، گوسفند از ۱ سال و برخی کمتر از یک سال هم فرموده اند) .

مستحبات حیوان قربانی

فربه و چاق بودن.

از صحرای عرفات در روز عرفه عبور داده شدن.

شتر ماده، بعد گاو ماده و گرنه گوسفند و بز نر و یا قوچ شاخدار بودن.

مستحبات عمل قربانی

در وقت ذبح یا نحر نمودن.

به هنگام ذبح یا نحر حیوان را آب دادن.

شتر را ایستاده و دست ها را از زانو بسته از طرف راست نحر نمودن.

شخصاً ذبح یا نحر کردن و در صورت نتوانستن، دست بر بالای دست کشنده گذاشتن.

دعای «وجّهت وجهی للذی فطر السموات و ...» را در وقت ذبح و یا نحر خواندن.

دعای وارده «اللهم تقبل منی...» را پس از ذبح یا نحر خواندن.

نیابت عمل قربانی

ذبح یا نحر حیوان را خود محرم و یا شخص دیگری به نیابت او می تواند انجام دهد.

هدف از قربانی

فرموده اند بر اساس قرآن مجید (فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر) هدف از قربان نمودن حیوان تغذیه محرومین است «مردم را ندای حج داده تا پیاده سوی تو آیند و سوار بر مرکبان سبک رو از دره های عمیق بیایند تا شاهد منافع خویشتن باشند و روزی چند، نام خدا را بر آن حیوانات بسته زبان که روزیشان داده است یاد کنند، از آن بخورید و به درمانده فقیر بخورانید» (حج، ۲۷ و ۲۸) و فرموده اند مستحب است تقسیم گوشت قربانی به سه قسمت جهت صدقه دادن و هدیه به همسفران نمودن و خود مصرف کردن و از امام صادق (علیه السلام) نقل است که «یک سوم آن را خود مصرف نما و یک سوم را هدیه کن و قسمت سوم را به فقیران و مستمندان بده» و فقها امروزه بیرون بردن گوشت قربانی را از منی جهت رسانیدن به نیازمندان بدون مانع می دانند.

کفاره و قربانی

عمل قربان کردن جهت کفاره ارتکاب برخی محرمات احرام از واجبات است.

همراه قربانی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) به هنگام قربانی کردن باید نیت آن داشت که حنجره حرص و طمع را با دست زدن به حقیقت می برند و پاره می کنند.

قرن (قَ)

۱. میان حج و عمره جمع کردن.

۲. کوهی است مشرف بر عرفات (لغت نامه) .

قرن (قَ) (قَ رَ) اختصار (ک) قرن المنازل.

قرن الثعالب (نُ ثَّ لِ)

۱. و در این جا شتر و گاو و گوسفند و میش و بز بسیاری برای فروش آماده است.

۱. همان (ک) قرن المنازل

۲. نام محلی است در دامنه منی نزدیک مسجد خیف (میقات حج، ش ۱۵، ص ۸۱) .

قرن المنازل (نُ لْ مَ زِ)

یا «قرن الثعالب» که در بسیاری از عبارات علما با حذف منازل و به اختصار «قرن» یاد می شود، یکی از منازل و مناطق سر راه حاجیان است و موضعی است نزدیک طایف واقع در شرق مکه به فاصله ۹۴ کیلومتری و میقات عمره (تمتع و مفرده) است برای اهل نجد و اهل طایف و کسانی که از این راه عازم مکه هستند و لذا «وادی محرم» هم به آن گفته می شود. امروزه قرن المنازل قریه کوچکی است که «سیل» و «سیل کبیر» نامیده می شود. در وادی سیل دو مسجد قدیمی و یک مسجد نوساز وجود دارد که برای احرام ساخته اند. این قریه از راه ریاض مکه حدود ۸۰ کیلومتر تا مکه فاصله دارد. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۷۳ الی ۷۸؛ ارمغان حج، ص ۲۷؛ و...)

قریتان (قَ یَ)

مکه و طایف (لغت نامه) (ع)

قریتین (قَ یَ تَ)

و قالوا لولانزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم (زخرف ۹)

مقصود دو شهر مکه معظمه و طایف است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

قریش (قُ رَ)

از قبایل معروف عرب عدنانی (و از اولاد حضرت اسماعیل پیامبر) است که در جاهلیت در حجاز اهمیت یافت و پیش از ظهور اسلام بر مکه مسلط شد و تولیت خانه کعبه را یافت و مناصبی برای کعبه قرار داد و بر کعبه پرده پوشانید و برای خود در انجام مناسک ویژگی های خاصی را نسبت به دیگران قائل گردید و یک بار ساختمان کعبه را تجدید بنا نمود.

قریش به دو قبیله عمده تقسیم می شود؛ قریش ابطحی و قریش ظواهر و در جهت نام این قبایل به قریش گفته اند:

۱. نسبت آنها به قریش نضربن کنانه (از اجداد پیامبر) می رسد.

۲. مشتق از قرش است به معنی تجارت که شغل عمده آنها بوده است.

۳. مأخوذ از تقریش است به معنی مجتمع ساختن؛ زیرا قصی بن کلاب (جد رسول الله» افراد قبیله را که در حدود حجاز پراکنده بودند جمع کرد.

قریش ابطحی

یا قریش بطحا یا قریش بطاح. قریشیانی بودند که در شهر مکه و مرکز آن (آن جا که آب زمزم جمع و بطحا نامیده می شد) سکونت گزیدند و به بازرگانی معروف بودند. بطون یا طوایف مهم قریش بطاح عبارت بودند از ده بطن بنی هاشم، بنی امیه، بنی نَوفَل، بنی زُهرِه، بنی مَخزوم، بنی اَسَد، بنی جُمَح، بنی سَهم، بنی تَیم، بنی عَدّی.

قریش ظواهر

قریشیانی بودند که در پشت (خارج) شهر مکه و دامنه و شعب تپه های اطراف آن سکونت داشتند و ظاهراً با بعض قبایل مجاور مخلوط شده بودند. ظواهر از نفوذ کمتری برخوردار بودند اما در دلاوری و جنگجویی نام و آوازه بیشتری داشتند و تیره های آن عبارت بودند از بنی معیص، بنی تمیم، بنی محارب و بنی حارث. (تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۲؛ طبقات، ص ۶۲؛ و...) .

قرین (قَ)

۱. ک کوه رحمت

۲. حج مقرون به عمره (لغت نامه)

قریه (قَ یِ)

۱. در حدیث بر مدینه اطلاق شده است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹) .

۲. در قرآن از نام های مکه معظمه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۰ و ۱۳۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶) .

قریه الانصار

(قَ یَ تُ لْ اَ) از اسامی مدینه منوره است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۳۴) .

قریه الحمس (لْ حُ)

از نام های مکه است بعلت آن که قریش (حمس) در این شهر مقدس سکونت داشتند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص

۳۶) .

قریه رسول اللّٰه

از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹) .

قریه القدیمه (لْ قَ مَ)

از نام های کعبه است در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه) .

قریه النمل (نَّ)

۱. از اسامی (مجازی) زمزم است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۱۰، ص ۹۱) .

۲. از اسامی مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶) .

قزح همان (ک) کوه قزح

قشاشیه (قَ شّ یِّ)

همان (ک) شعب ابی طالب

قصر الکسوه (قَ رُ لْ کِ وَ)

شهرت کارگاهی در مصر بود که برای بافت کسوه (پوشش کعبه) تأسیس گردید. (میقات حج، ش ۱۱، ص ۹۵) .

قعیقعان همان (ک) کوه قعیقعان

قفازین (قُ فّ) نوعی دستکش است (دو پارچه پر از پنبه که زنان عرب برای دفع سرما به دست خود می پوشاندند) پوشیدن قفازین بر زنان در حال احرام حرام است. مناسک حج، ص ۹۵؛ احکام و آداب حج، ص ۱۵۶) .

قلائد (قَ ء) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام والهدی و القلائد ذلک لتعلموا... (مائده ۹۷) .

قلائد جمع قلاده و برای آن دو معنی گفته اند: یکی به معنی مقلد است یعنی آن هَدْی ها که قلاده در گردن آن می افکنند. (چهارپایانی که برای قربانی در مراسم حج آنها را نشان می گذارند) و دیگر عین قلاده است یعنی آن گردن آویزی که بر حیوان قربانی در مراسم حج می گذارند.

قرآن مجید قلائد و هدی را در ردیف کعبه و ماه حرام را وسیله قوام زندگی معرفی می کند، چرا که اینها هم از اعمال حج هستند و به شئون خانه خدا بستگی دارند. و بدین جهت قلائد از دستبرد تجاوزگران و دزدان مصون بودند و این امر به گونه ای بود که گاه عربی از گرسنگی می مرد ولی متعرض هدی که نشانه گذاری شده بود نمی شد و صاحبش نیز متعرض او نمی گشت و همه اینها به خاطر این بود که خداوند عظمت خانه را در قلب هایشان قرار داد. (حج در قرآن، ص ۲۳؛ کشف الاسرار، ج ۳، ص ۹؛ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲ سوره مائده؛ مجمع البیان؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۸۴) .

قلب الایمان

(قَ بُ لْ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹) .

قلیس

(قُ لَّ) (قَ) نام کنیسه ای که اَبرَهِه حاکم (حبشی) یمن از مرمر و چوب های گرانبها در صنعاء بساخت تا مردم را از زیارت کعبه منصرف سازد و لذا همه طوایف و قبایل یمن را به طواف آن تکلیف کرد و چون فردی از کِنانه، شبانه آن را آلوده

ساخت (و یا بر اثر آتشی که عده ای از بازرگانان قریشی برای گرم شدن در این کنیسه افروخته بودند آتش گرفت) ابرهه خشمگین از این حادثه مصمم به تخریب کعبه شد (و یا نجاشی، ابرهه را با گروه بسیاری از حبشیان، به جنگ عرب فرستاد) ابرهه با لشکر و فیل عازم تخریب کعبه شد اما همگی نابود شدند. (الاصنام، ترجمه فارسی؛ منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۴۶؛ و...) .

قیادت

(دَ) از (ک) مناصب کعبه.

قیام ناس

جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس (مائده، ۹۸) .

در حالی که هر خانه معمولا برای قعود است، قرآن مجید خانه کعبه را قیام معرفی می کند و اغلب مفسرین اشاره کرده اند که کعبه مایه قوام و تأمین مصالح مردم در امور دینی و دنیوی (هر دو) است. (نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۷۸ و ۸۱) .

قیصوم همان (ک) گیاه قیصوم

منوی اصلی

گ

گاو

یکی از حیواناتی است که در مراسم حج در منی می توان قربان نمود.

گروه مراجعات

جمعی از علما و افراد صلاحیت دار هستند که به دعوت سرپرست حجاج ایرانی در بعثه رهبری حضور دارند و روزانه در ساعات معینی آماده پاسخگویی مسلمانان از کشورهای مختلف هستند. (راهنمای حجاج، ص ۱۴۴) .

گنبد

در مورد «گنبد»ها مراجعه فرمایید به قسمت «قبه».

گوسفند

یکی از حیواناتی است که در مراسم حج در منی می توان قربان نمود.

گیاه اذخر (اِ خَ ِ)

گیاه خوشبویی است با شاخه های باریک و برگهای ریز سرخ یا زرد و با شکوفه هایی سفید و بامنافع متعدد. جویدن این گیاه در احرام به وقت ورود به حرم (مکه) مستحب است و بوییدنش در حال احرام بلامانع است و کندنش نیز بر محرم و غیر محرم جایز است (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ توضیح مناسک حج، ص ۵۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰؛ راهنمای مصور حج، ص ۸۴؛ لغت نامه، ذیل اذخر) .

گیاه خزامی (خُ مَ)

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰)

گیاه شیح

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰)

گیاه عصفر (عُ فَ)

گیاهی است که از آن رنگی سرخ گرفته می شود و مکروه است احرام در جامه سیاه و رنگ شده به عصفر (لمعه، ج ۱، ص ۱۱۸)

گیاه قیصوم (قَ)

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن)

لابه

زمین سنگلاخ سوخته سیاهرنگ که مشرق و مغرب مدینه را پوشانیده. حره نیز می گویند.

(روزنامه همشهری، ویژه نامه، ۲۰/ ۹/ ۷۵، ص ۷)

لاتدم

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

لاشرق

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

لباس احرام

همان (ك) (احرامی (۲)

لباس حمس

(ك) حمس

لباس درع

(ك) درع

لباس لقی (لَ قا)

جامه دور انداختنی در حج جاهلی (ك) حمس

لباس مصبوغ (مَ)

لباس رنگ کرده شده و در احرام کراهت دارد. (غیر از رنگ سبز)

لب الایمان (لُ بُّ لْ)

از نام های مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

لبیک (ل بً)

اجابت باد تو را. کلمه ای که به هنگام ادای احرام (در مراسم حج و عمره) گفته می شود (ك) تلبیه

لحیاجمل (لَ جَ مَ)

موضعی است میان مکه و مدینه و آن عقبه جحفه است. (لغت نامه)

لقطه حرم (لُ قَ طَء حَ رَ)

مالی که در حرم شریف مکه بیابند. جسته در حرم ملك جوینده نمی شود بلکه باید آن را بعد از یک سال تعریف نمودن یا صدقه داد یا امانت پیش خود نگه داشت (فقه فارسی با مدارك، ص ۳۴؛ و...)

لنگ (لُ)

ازار. قطعه ای از احرام که به کمر بندند و از ناف تا زانو را می پوشانند.

لوا (ل) (ک)

از مناصب کعبه

لوری

کامیون های غیر مسقفی را گویند که حجاج محرم (مرد) سوار آن می شوند.

لیله اضحی (لَ لَ ء اَحا)

شب عید اضحی (قربان) که مبارک شبی است.

لیله جمع (جَ)

شب عید قربان (تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۴۷)

لیله حصبه (حَ بِ)

شب روز سیزدهم ذی حجه که آن را لیله نفر (نفر ثانی) هم گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

لیله مزدلفه (مُ دَ لَ فِ)

شب مشعر، شب جمع، شبی که حجاج در مشعر الحرام به سر می برند و در آن بیتوته می کنند.

لیله مشعر (مَ عَ)

همان (ک) لیله مزدلفه

لیله نفر (نَ) همان (ک) لیله حصبه

لیلی زمین سنگلاخی که حد حرم مدینه است. (مناسک حج، ص ۲۰۵)

لی لی (لَ لَ) با یک پا راه رفتن و هر وله را بعضی «لی لی» کردن تعبیر نموده اند و صحیح نمی باشد و در اعمال حج «لی لی» کردن وجود ندارد. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۳۴)

م

ماحی

از نام های مکه معظمه است (فرهنگ نفیسی، آنندراج، لغت نامه)

مأذنه بلال (م ذَ ن)

همان (ك) مقام بلال

مأذنه مسجد الحرام

همان (ك) مناره مسجد الحرام

مأذنه مسجد النبی

همان (ك) مناره مسجد النبی

مأرز الایمان (مَ رِ زُ لْ)

از اسامی مدینه است. ملجأ ایمان (تعبیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۳۰)

مأزم

(مَ زِ) زمین تنگ، راه تنگ مابین دو کوه.

۱. تنگنایی میان مزدلفه و عرفه.

۲. تنگنایی میان مکه و منی. (لغت نامه)

مأزمان

تثنیه (ك) مأزم. (لغت نامه)

مأزمین

(مَ) تثنیه (ك) مأزم (لغت نامه)

۱. معمولاً وادی محسر را مأزمین گویند. (حرمین شریفین، ص ۱۰۱)

۲. شعبی است میان دو کوه که آخرش به میدان عرفات پیوندد (حرمین شریفین، ص ۱۰۲؛ مسالك و ممالك، ص ۱۹)

تنگه ای است بین عرفات و مشعر الحرام و از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست (مناسك حج، ص ۲۶۶ و ۲۷۲؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۷۴)

مال الله

(لُ لّا) نوشته انـد در سوق اللیل (در مکه) خانه ای است که مال الله نامیـده می شود و در آن به مریض ها کمک کرده به آنها غذا می دهند، نزدیک شعب علی. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۶)

مال ام ابراهیم

همان (ک) مشربه ام ابراهیم (نگاهی به وقف، ص ۵۶)

مال الجهات

(لُ لْ جِ) مالیاتی است که به مصرف خواروبار کاروان حج می رسید (فرهنگ فارسی، ذیل جهات)

ماه حج

هر یک از ماه های شوال و ذی قعده و ذی حجه (توضیح مناسک حج، ص ۱۰؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۲)

ماه حرام

همان (ک) شهر حرام

ماه خون

به نقلی ماه ذی حجه را گویند که مسلمانان قربانی کنند. (بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۰۵۶)

مبارک

توصیفی از (ک) بکه

مبارکه

(مُ رَ کِ) ۱. از نام های زمزم است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

۲. از نـام هـای مـدینه است که جایگـاه پر برکت و مبـارک است و پیامبر اکرم برای این شـهر درخواست برکت نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

مبرک

(مَ رَ) نشستنگاه. آن جای از مدینه که شتر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در هجرت در آن جای خفت (لغت نامه)

مبرک الناقه

(کُ نّ قِ) محل نشستن شتر. در صحن مسجد (قبا) گنبد کوچکی قرار گرفته که به مبرک الناقه معروف است (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۳۱)

در میان آن مسجد (قبا) جای زانو زدن ناقه پیامبر است که بر آن سنگ چینی مدور و کوتاه شبیه به روضه ای کوچک بر آورده اند و مردم برای تبرک در آن نماز گزاردند. (سفر نامه ابن جبیر، ص ۲۴۶)

مبطلات حج

آنچه که باعث ابطال حج می شود.

مبوء الحلال و الحرام (مَ وَ ءُ لْ)

از نام های مدینه که محل احکام خدا (حلال و حرام) است.

(حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

مبیت منی (مَ تِ مَ ِ نا) شب را در منی گذرانیدن. حضور حاجیان در منی است. پس از ختم مناسک حج که باید در شب های یازدهم و دوازدهم (و سیزدهم) در منی باشند از غروب تا نیمه شب و نیت مبیت کنند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

مبین الحلال و الحرام (مَ بَ یِّ نُ لْ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

متحفه از اسامی مکه است چون جیران بیت، از جانب حق به اتّحاف (تحفه فرستادن) بر سر افراز می شوند. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۹)

متسکع به جا آورنده (ک) حج متسکع

متعبدات (مُ تَ عَ بِّ) اعمال و قربانی هایی که در ایام حج در مکه معظمه به جای می آورند.

(فرهنگ نفیسی)

متعتان (مُ عَ)

متعه حج و متعه نساء (الغدیر، ج ۱۲، ص ۲۵)

متعود (مُ تَ عَ وِّ)

همان (ک) مستجار

متعه حج (مُ عِ)

جواز تمتع در فاصله عمره تمتع و حج تمتع است؛ یعنی در مدتی که شخصی از احرام عمره تمتع خارج می شود تا زمانی که برای حج محرم می شود می تواند از آنچه که هنگام احرام بستن حرام شده بود تمتع گیرد (و زن و شوهر از هم بهره مند می شوند) . در فقه اهل سنت حج تمتع جایز نیست و طبق نقل تاریخ، خلیفه دوم (در مقابل فرمان خدا اجتهاد کرد و) گفت: دو متعه در زمان پیامبر بود و من آن دو را حرام و مرتکبش را مجازات می کنم؛ یکی حج تمتع و دیگر متعه نساء. و علت نهی او را این طور نقل می کنند که می گفت خوش ندارم مردم میان دو عمل زناشویی کنند و در حالی که قطرات غسل جنابت از موهایشان می چکد احرام ببندند.

متعه الحجه

(مُ عَ تُ لْ حَ جِّ) همان (ک) متعه حج (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

متکرر

(مُ تَ کَ رِّ) برای دخول در مکه برای احدی جایز نیست که از میقات بدون احرام بگذرد، مگر بر متکرر مانند حطاب (جمع آورنده هیزم) وحشاش (جمع آورنده علف خشک) (حج البیت، ص ۱۵۷)

متمتع

(مُ تَ مَ تِّ) آن که عمره با حج به جای می آورد. (لغت نامه)

متمتع به عمره الی الحج

اصطلاح تفصیلی (ک) متمتع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

متمتعه

(ء) مؤنث (ک) متمتع

مثابه

(مَ بَ ِ) و اذا جعلنا البیت مثابه للناس (بقره ۱۲۵)

کعبه است به معنای پناهگاه، محل اجتماع، مرجع (چون مردم هر سال به سویش روی می آورند، یا چون نوعاً مسلمانانی که از خانه کعبه باز می گردند قصد دارند دوباره به سوی آن بازگردند) . محل استحقاق ثواب چون مردم هر سال به منظور انجام مراسم حج به زیارت آن می آیند و مستحق ثواب می گردند. (مجمع البیان)

مجبوره

(مَ رِ) از نام های مدینه است چون دیگر شهرهای غیر مسلمان را به قبول اسلام مجبور می نمود و یا این که فقیر و ورشکسته

در این شهر بی نیاز می گردد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

مجلس قلاده

محل (ك) ستون وفود

مجلس مهاجرین

محل (ك) ستون مهاجرین

محاذی

(مُ) مراد از آن در اعمال حج آن است که هنگام رفتن به مکه به جایی رسند که اگر رو به قبله بایستند میقات بدون فاصله زیاد در سمت راست یا چپ قرار گیرد (عرفاً) به طوری که اگر از آن جا بگذرند میقات متمایل به پشت شود. و اگر در راه محاذی با یکی از میقات ها شوند گذشتن از آن جا بدون احرام (مانند خود میقات) جایز نمی باشد.

محببه

(مُ حَ بِّ بِ) (۱) (مُ حَ بْ بِ) (۲) از نام های مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳؛ لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

محبوبه

(مَ بِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

محبوره

(مَ رِ) از نام های مدینه است. وجه نامگذاری مدینه به محبوره به معنی شاد با نعمت های فراوانش روشن و آشکار است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰)

محبه

(مُ حَ بِّ) از نام های مدینه است (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

محراب تهجد

(مِ بِ تَ هَ جُّ) از محراب های مسجد النبی است واقع در پشت حجره حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) یعنی در منتهی الیه حجره شریفه پیامبر و مقابل ایوان (صفه) و در سمت باب جبرئیل قرار داشت و محل تهجد و نماز شب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است و حضرت زهرا (علیها السلام) نیز در آن جا نماز می گزارد و لذا به همین علت، محراب تهجد نام گرفت. بنای محراب از دوران عثمانی بود و در دوران اخیر سعودی ها آن را برداشتند و به موازات آن در بیرون حجره شریفه

یعنی دقیقاً مقابل ایوان صفه، ایوانی به ارتفاع ۳۰ سانت و عرض حدود ۶ متر ساخته اند که زائران برای تبرک و درک فضیلت نماز در محراب تهجد به ناچار بر روی آن به اقامه نماز می پرداختند. این ایوان یا محراب امروزه به نام همان محراب تهجد معروف است.

محراب حنفی

(حَ نَ) از محراب های مسجد النبی، واقع در خارج از روضه النبی و در سمت غرب منبر در امتداد حد قبلی مسجد النبی (در عصر پیامبر) در محل ستون سوم غرب منبر و ستون هفتم از باب السلام. این محراب حوالی سال ۸۶۰ قمری توسط «طوغان شیخ» ساخته شد تا امام حنفی ها در مدینه در آن جا بایستد. این محراب توسط سلطان سلیمان عثمانی تجدید بنا شد و لذا به نام محراب سلیمانی نیز شهرت دارد. در دوران عثمانی یک شمع در این محراب روشن می شد. امروزه در این محراب نمازی اقامه نمی گردد.

محراب دکه الاقوات

(دَ کَّ تُ لْ اَ) همان (ک) محراب عثمانی

محراب سلیمانی

(سُ لَ) همان (ک) محراب حنفی

محراب عثمانی

(عُ) از محراب های مسجد النبی است متصل به دیوار جنوبی (قبله مسجد) و ساخته عثمان بن عفان است (طبق نقلی) و قسمتی که این محراب در آن قرار دارد از افزوده های دوران خلیفه سوم است. بنای کنونی محراب از آثار قرن نهم هجری است که توسط سلطان قایتبای از ممالیک مصر ساخته شد و اکنون امام جماعت مسجد النبی در این محراب اقامه نماز می کند. آن را «محراب دکه الاقوات» نیز می نامند.

محراب فاطمه (س)

از محراب های مسجد النبی واقع در داخل مقصوره حرم (و در جنوب محراب تهجد) محل اقامه نماز آن حضرت بوده و اکنون قابل رؤیت نیست.

محراب مشایخ حرم

از محراب های مسجد النبی و محرابی است در پشت ایوان صفه و در قسمت جنوب غربی مسجد که به صورت ایوانی می باشد و در قرون گذشته برای اقامت نمازهای تراویح توسط شیخ حرم ساخته شد. این محراب بعدها مخصوص اقامه زنان شد و امام جماعت آنان در این مکان ایستاده و نماز تراویح می خواند.

۱. ضبط (میقات حج) .

۲. ضبط (لغت نامه) .

محراب نبوی

از محراب های مسجد النبی. محراب پیامبر و محراب النبی، محرابی است که در داخل روضه النبی و در محل نماز آن حضرت بر طرف چپ (شرق) منبر و طرف راست قبر مطهر (میان حجره و منبر) قرار دارد. این محراب در دوران آن جناب وجود نداشت و طی سال های ۸۸ الی ۹۱ هجری اولین محراب را بر مکان نماز ایشان عمر بن عبد العزیز والی مدینه در زمان خلافت ولید بن عبدالملک بساخت. این محراب به صورت حفره و تو خالی ساخته شد که در حریق دوم مسجد (در ۸۸۶ هجری قمری) از بین رفت و پس از آن محرابی از سنگ که دارای حفره ای مربع بود ساخته شد. در دوران سلطان اشرف قایتبای از ممالیک مصری (در اواخر قرن نهم هجری) محراب نفیسی از سنگ مرمر (که بر بالای آن آیات قرآنی با تذهیب بسیار زیبا به چشم می خورد) ساخته شد و بعدها حفره درون آن پر گردید و همسطح زمین شد. این محراب به زعم تزیینات و تغییرات در دوران عثمانی همچنان موجود است و به ستون مخلقه چسبیده است (به طوری که ستون در غرب آن قرار دارد) در فضیلت این محراب گفته

اند که به منزله کعبه است و کسی که به آن می نگرد مثل آن است که به کعبه نظر دوخته است.

محراب النبی

(۱) (مِ بُ نَّ) همان (ک) محراب نبوی

محرم (مُ حَ رَّ)

۱. گرداگرد کعبه

۲. گرداگرد مکه. (لغت نامه)

محرم

(مُ رِ)

کسی که قصد احرام کرده و لباس احرام پوشیده و بر او اعمالی واجب و اعمالی حرام است (فرهنگ علوم)

محرمات احرام (مُ حَ رَّ) اموری که ارتکاب آن ها حرام است در حال (ک) احرام

محرمات حج اموری که ارتکاب آن ها حرام است در مناسک حج در حال (ک) احرام

محرمات محرم اموری که ارتکاب آن ها حرام است بر محرم یعنی شخص در حال (ک) احرام.

محرمه

(مُ حَ رَّ مِ) از نام های مدینه است که از مصونیت و تقدس خاصـی برخوردار است (حرمین شـریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

محروسه

(مَ سِ) از نام های مـدینه است از جهت آن که مدینه حفظ و پاسداری می شود به واسـطه فرشـتگانی که بر سـر هر یک از راه های منتهی به آن نگهبانی می دهند (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۱)

محسر

(مُ حَ سَ ِ) (۲) راه تنگ و باریکی است به طول تقریبی نیم کیلومتری (با عرض صـد قـدم برابر صـد ذراع) بین دو کوه و میان مشعرومنی که به تفاوت نقل:

بخش از منی است.

بخشی از آن داخل منی و بخشی از آن در مزدلفه است.

جزء هیچ یک از مزدلفه و منی نمی باشد (که قول مشهور و اکثریت است) .

احکام و آداب محسر

۱. حجاج که باید در صبح روز دهم ذی حجه (عید قربان) مشعر را به سوی منی ترک کنند تا نزدیکی وادی محسر آمده و توقف می کنند و با طلوع خورشید از این سرزمین می گذرند و به منی می روند. (محرم نباید قبل از طلوع آفتاب از این وادی عبور کند)

۲. مستحب است هنگام عبور از وادی محسر (چه سواره و چه پیاده) این فاصله را به سرعت طی نمود. (و رسول الله وقتی به این وادی می رسید مرکب خود را با شتاب می راند)

۳. دعایی هنگام عبور از محسر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده است: «اللهم سلم عهدی...»

۱. منابع مورد استفاده در مورد محراب های مسجد النبی: حرمین شریفین، ص ۱۵۱ ؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۴ الی ۲۱۶ ؛ مدینه شناسی ج ۱، ص ۹۴ الی ۲۰۲؛ تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص

۳۶۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵ ص ۸۱.

۲. سَ (ضبط لغت نامه ذیل «وادی محسر» سِ (ضبط لغت نامه ذیل» بطن محسر، دایره المعارف فارسی؛ سفرنامه ابن جبیر) .

تسمیه محسر این وادی به جهاتی اسامی متعددی دارد:

۱. وادی النار، نامی که مردم مکه آن را می خوانند.

۲. مهلل، زیرا وقتی مردم به این وادی می رسند، شتاب می گیرند.

۳. مهلهل، زیرا نزد مردم مشهور است و یا به این دلیل است که وقتی به این جا می رسند، شتاب می گیرند.

۴. محسر، یا بطن محسر یا وادی محسر. بر اساس روایات تاریخی اصحاب فیل (یاران ابرهه) در این نقطه شکست و هلاکت یافتند و به خاطر این شکست حسرت خوردند (تقویم البلدان، ص ۱۸۰؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۱۰؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۴۳؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۷۴ به بعد؛ لغت نامه؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۷۷)

محصب (مُ حَ صَّ) یا «حصاب» جایی است در منی (بین مکه و منی) . جای سنگریزه انداختن به منی است و سنت است که حاجی چون از منی آید در مسجد حصباء (که محل نزول رسول الله بوده است) قدری به پشت استراحت کند و سپس به سوی مکه برود، زیرا در عام الفتح، حضرت محل نزول خود را در محصب قرار دادند و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را در محصب به جای آوردند و قدری کوتاه به پشت خوابیدند و استراحت کردند. وجه تسمیه یا:

۱. از جهت وجود حصا (ریگ های ریز و خرد آن جا) است.

۲. به مناسبت رمی جمرات (پرتاب سنگریزه به جمرات است. (لغت

نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۴؛ امام شناسی، ۶، ص ۲۲۸ الی ۲۳۱)

محصر

(مُ ص) همان (ک) محصور (حج و عمره، ص ۲۸۸)

محصور

(مَ) به جا آورنده (ک) حج محصور

محظورات احرام

(مَ) اموری که ارتکاب آن ها حرام است در حال (ک) احرام.

محفوظه

(مَ ظِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که خدای سبحان مدینه را مصون و محفوظ داشته (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۱)

محفوفه

(مَ فِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که مدینه را بر کات الهی و ملائکه رحمتش احاطه نموده اند. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰)

محل

(مُ حِ لّ)

۱. آن که از احرام بیرون آمد.

۲. آن که از حرم بیرون آمد. (لغت نامه)

محل

(مَ حِ لّ)

۱. جای کشتن هدی

۲. زمان کشتن هدی (لغت نامه)

محل سعی

(مَ حَ لِّ سَ عْ) همان (ك) سعی

محل كفاره

(ك فّ رِ) جای ادای كفاره. آنچه از كفارات (قربانی) در مراسم حج بر شخص واجب می شود در:

۱. عمره، باید در مكه بكشد.

۲. حج، باید در منی ذبح كند.

۳. در صورتی كه در مكان ذبح، فقیر (یا وكیل فقیر) یافت نگردد اختیار است بین ذبح در آن جا یا در شهر خود و تقسیم آن بین فقرا. (با توجه به «توضیح مناسک حج»، ص ۵۲)

محلل

(مُ حَ لِّ لْ) عملی است كه محرم را از احرام بیرون می برد. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۴۴)

محلل اول

شهرت تقصیر (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محلل دوم

شهرت سعی صفا و مروه (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محلل سوم

شهرت طواف نساء. (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محل الهدی

(مَ حِ لِّ لْ هَ دْ) هم به معنی مكان است و هم زمان. رسیدن هدی به محل یعنی وصول قربانی به مكان و زمان ذبح. محل هدی موضعی است كه قربانی به حكم شرع برای حج صورت می گیرد. مواضع هدی عبارت است از:

۱. منی، در مورد حج

۲. مكه، در مورد عمره

۳. مکه یا منی، در مورد محصر (۱)

۴. محل صد، درمورد مصدود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

محله بنی هاشم

محله ای بسیار قدیمی در مدینه النبی (در مقابل باب جبرئیل و باب النساء) در فاصله بین حرم و قبرستان بقیع و در آن «کوچه بنی هاشم» مشهور است. در کوچه های تنگ و باریک با دیوارهای بلند این محله خانه بنی هاشم و ائمه اطهار (علیهم السلام) وجود داشت که در دوران مختلف همچنان محفوظ و بعضاً بازسازی می شد، اما در توسعه دوم حرم رسول الله، آل سعود (طی سال های ۱۳۶۴ الی ۱۳۶۶ شمسی) این محله و کوچه های آن را تخریب کردند به طوری که اثری از آن به جا نمانده است و به این ترتیب به دستاویزی توسعه اطراف حرم یکی دیگر از آثار ائمه شیعه محو گردید.

محله شهداء

همان (ک) شهدای فخ

محله نخاوله

محله ای در مدینه محل سکونت (ک) نخاوله

محمل

(مَ مِ) کجاوه (خالی از بار) زینت شده ای بود که (از قرن هفتم هجری) از جانب ایران و شاهان مسلمان پیشاپیش کاروان حج به مکه فرستاده می شد (۲) و علامت استقلال کشور فرستنده بود و به تدریج منحصر به فرستادن محمل از طرف مصر شد. محمل به صورت هودجی به شکل مربع از تخت چوب هایی ساخته می شد و دارای سقفی بود که از چهار طرف به سوی وسط محمل بالا می رفت تا به ستونی که به یک شکل هلالی منتهی می شد، برسد و معمولا آن را با پارچه های گران قیمت تزیین می کردند و هنگام سفر به مکه آن را پشت شتر می بستند. در شهرهایی که محمل از آن جا فرستاده می شد و مخصوصاً در مصر مردم مجالس جشن و سرور مجللی ترتیب می دادند و این محمل ها را به همراه گروهی می فرستادند. در محمل کسی سوار نمی شد و فقط نشانه جاه و جلال حکومت بود تا به مردم اعلام دارند حاکمی که آن را فرستاده است شایسته داشتن چنان منصبی است. سال ها حکومت مصر به همراه محمل پرده کعبه را هم به مکه فرستاد، اما در سال ۱۲۱۸ هجری قمری سعود بن عبد العزیز آوردن محمل را منع کرد. محملی که از مصر می آوردند منسوب به حضرت فاطمه (علیها السلام) بود و محملی که از شام می آوردند به عایشه منسوب بود. (در راه خانه خدا، ص ۵۵؛ عرشیان، ص ۶۶؛ سفر نامه مکه، ص ۲۵۴؛ مکتب اسلام، ش ۳۵۹ ص ۲۱؛

دایره المعارف فارسی)

محیط حرم

یا دایره (ك) حرم

محیط مواقیت

(مَ) یا (ك) دائره میقات ها

مخازن الزیت

(مَ زِ نُ زَّ) مخازن روغن برای روشن ساختن قندیل های مسجد النبی بودند که در سمت شمالی مسجد قرارداشت و از آثار دوره عثمانی بود. این مخازن در توسعه شمالی مسجد دردوران سعودی تخریب گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۲)

مختاره

(مُ رِ) از نام های مدینه است. رسول خدا مدینه را منزلگاه دوم خود اختیار نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

مختبی

(مُ تَ با) مکانی در (ك) مولد فاطمه

مخرج صدق

(مُ رَ) رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق (اسرا – ۸۰)

مخلقه

مکه است (مجمع البیان، مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۰) یا (ك) ستون مخلقه

مدار طواف

حد (ك) مطاف

مدخل

(مَ خَ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

۱ و ۲. در این که مصدود و محصر در چه جایی (مکه، منی، همان محل،...) باید قربانی کند نظرها مختلف است.

۳. تاریخ نگاران هر یک زمانی را به عنوان ظهور محمل یاد کرده اند. برخی از آنان گفته اند که تاریخ پیدایش آن، سال ۶۴۵ هجری قمری بوده است. در مقابل برخی دیگر معتقدند که محمل، تاریخی کهن تر از آن دارد و احتمالاً تاریخ آن به پیش از اسلام نیز می رسد. به سختی می توان زمان معینی را به عنوان تاریخ ظهور محمل یاد کرد؛ زیرا حرکت کاروان محمل که تنها حاصل هدایای ویژه ای برای بیت العتیق باشد، امری عادی بوده که ممکن است به پیش از اسلام برگردد. (میقات حج) ش ۳۶، ص ۷۶)

مدخل صدق

رب ادخلنی مدخل صدق (اسرا ۸۰)

مدرج

(مَ رَ) همان (ک) درج

مدینه

(مَ نِ) شهر هجرتگاه و اقامتگاه و آرامگاه حضرت محمد مصطفی رسول گرامی اسلام و پایگاه صدور اسلام در صدر اسلام می باشد. مدینه از شهرهای قدیمی عربستان و جزو استان حجاز است که راجع به بنای آن اطلاعاتی در دست نیست و تاریخ روشن آن با مهاجرت یهود به این ناحیه شروع می شود که در زمان شروع مهاجرت آنهابه این منطقه نیز اختلاف است (و بنا به برخی احتمالات از ویرانی اورشلیم به دست بُختُ النَّصر می باشد) دومین گروه ساکنان مدینه را مهاجران عرب یمنی (یعنی قبایل اوس و خزرج) تشکیل می دادند که پس از تسلط حبشی های به یمن و یا بعد از خرابی سد مَأرِب به مدینه کوچ کردند و از قرن چهارم میلادی به بعد دراین جا سکونت گزیدند. مدینه در دشتی وسیع به ارتفاع ۶۰۰ (یا ۶۲۵) متر از سطح دریا واقع است. این شهر در شمال شرقی جده به فاصله ۲۹۵ کیلومتری و در شمال مکه به فاصله ۴۲۰ کیلومتری قرارگرفته و با ریاض ۹۹۰ کیلومتر فاصله دارد و حدود است ازجهات شمال و مشرق و جنوب به دشت های لم یزرع و کوه های سیاه و از طرف مغرب به دریا. مدینه با سلسله کوه هایی درجنوب و شمال از فلات مرتفع عربستان جدا شده است. این جا در ابتدا صورت شهر نداشت و مجموعه خانه هایی بودکه باغ ها و مزارعی اطراف آن را فرا گرفته و زراعت منبع در آمد ساکنان آن به شمار می آمد. این شهر که در ابتدا «یثرب» نامیده می شد بعد از هجرت

نبی الله الاعظم از مکه بـدان جا نام «مـدینه النبی» و «مـدینه الرسول» را به خود گرفت (که به اختصار به «مـدینه مشـهور شـد) . مـدینه پایگاه نشراسـلام و صـدور فرامین و پایتخت حکومت اسـلام شد. از این شـهر بود که به فرمان رسول اکرم مسـلمانان به نقاط مختلف عربستان گسیل گشتند و طوایف را به اسلام فرا خواندند. از مدینه بود که رسولان آن نبی اعظم به مراکز سیاسی بزرگترین حکومت های وقت اعزام شدند و نامه دعوت اسلام را به پادشاهان و امپراطوران جهان ابلاغ نمودند. سپاه مسلمین با حرکت از مـدینه ستیز سپاهیان ابر قـدرت هـای زمانه را در هم شـکست و پرچم توحیـد را در سـرزمین های دور و نزدیک به اهتزاز در آورد. مدینه جایگاه نشو و نشر علوم اسلامی نیز بود. در این دانشگاه دانش اسلام ریشه زد و به دیگر نقاط عالم شاخ و برگ گسترانیـد و ائمه معصـومین در این شـهر در راه نمـود سـیاست اسـلام و تـبیین معـارف اسـلام تن و جـان به زخمه زهر سپردند.

فضایل مدینه

مأمن رسول الله از شر کفار است.

مدفن برترین موجود عالم خلقت است.

مهبط وحی و جایگاه نزول امین و حی الهی است.

نشاندار قدم ها و سنت های اشرف مخلوقات هستی است.

حرم امن شده و وامدار کلام تحسین سرور کائنات است.

زادگاه و منزلگاه و آرامگاه جانشینان و پاره های تن نبی اعظم اسلام است.

حرم مدینه

مـدینه منوره حرمی دارد که در حـدود آن اختلاف است. به نقلی کوه ثَور (در شـمال) و کوه عَیر (در جنوب) مدینه، حد حرم است. و نیز گفته اند حدود آن از سمت مغرب و مشرق یک طرف

«عـائر» است و از طرف دیگر «عَیر» (یـا وعیر) و این دو کلمه اسم است از برای دو کوه که از مشـرق تـا مغرب محیـط به مـدینه اسـت و در حقیقت بین این دو کـوه حرم است. و چهـار فرسـخ در چهـار فرسـخ هم گفته انـد. و اگر چه احرام در حرم مـدینه واجب نمی باشد ولیکن درخت آن را (خصوصاً اگر سبز باشد) نباید قطع کرد (مگر در مواردی که در حدود مکه اسـتثنا شده است) و صید در حرم مدینه کراهت شدید دارد.

مستحبات ورود به مدینه

غسل نمودن

صدقه دادن

جامه بهترین را پوشیدن

صلوات را مکرر فرستادن

– دعای بسم الله و علی مله رسول الله...را خواندن

مستحبات حضور در مدینه

سه روز روزه گرفتن

زیارت معصومین نمودن

غسل زیارت معصومین کردن

زیارت مزار بزرگان بقیع کردن

مشاهد مقدسه را زیارت کردن

آداب مسجد النبی را مراعات نمودن

اسامی و القاب مدینه

اثرب، ارض الله، ارض الهجره، اکاله البلدان، اکاله القری، ایمان، باره، بحر، بحره

بحیره، بره، بلاط، بلد، بلدرسول الله، بلد المساجد، بیت الرسول، تندد، تندر، تین، جابره،

جباره، جایزه، جنه الحصینه، حبیبه، حرم، حرم رسول، حرم رسول الله، حسنه، خیر البلاد،

دار، دار الابرار، دار الاخیار، دار الایمان، دار السلامه، دار السنه، دارالفتح، دارالمختار، دار الهجره،

ذاء، ذات الاحرین، ذات الاحرار، ذات الحجر، ذات النخل، سلقه، سیده البلدان، شافیه، طابه،

طبابا، طیبه، ظبایا، عاصمه، عذرا، عرا، عروض، عری، غرا، غلبه، فاضحه، قاصمه، قبه الاسلام، قریه، قربه الانصار، قریه الرسول، قلب الایمان، لب الایمان، مأزر الایمان ،مبارکه،

حبوء الحلال، و الحرام، مبین الحلال، و الحرام، مجبوره، محببه، محبوره، محبه، محفوظه، محفوفه،

محرومه، محروسه، محرمه، مختاره، مدخل، مدخل الصدق، مدینه الرسول، مدینه السماء،

مدینه طیبه، مدینه العذراّ، مدینه مشرفه، مدینه مکرمه، مدینه منوره، مدینه

النبی،

مرحومه، مرزوقه، مسکینه، مسلمه، مضجع رسول الله، مطیبه، معصومه، مقدسه، مقر، مکینه، موفیه، مؤمنه، مهاجر رسول الله، ناجیه، نجر، هذراء، یثرب.

مساجد مدینه

آبار (ابیار) (علی < شجره، احرام، محرم، ذوالحلیفه) ، ابراهیم (< مشربه ام ابراهیم) ، ابوبکر، ابوذر (< سجده، بحیر) ، ابی بن کعب (< بنی جدیله، بقیع) ، اجابه (< مباهله) ، احد (<جبل احد، فسح) احزاب (< فتح، خندق، اعلی، اجابه) ، بدائع، بغله (< بنی ظفر، مائده) ، بلال، بنی، زریق، بنی ساعده، تقوی، ثنایا، جبل الرماه، (< جبل العینین) ، جمعه (<بنی سالم، عاتکه، وادی) ، حمزه (< شهدا) ، دارالنابغه (<بنی عدی) درع، ذباب، رایت، رد شمس (< نخل، بوعی، فضیخ) رسول، زهرا (< فاطمه) ، سبق، سرف، سقیا سلمان، شمس (<شمسی) ، شیخین، عرفات، عریش، عسکر (<مصرع) علی، عمر، غمامه (< مصلی العید، استسقاء) ، قبا، قبلتین (<ذوقبلتین، بنی سلمه) قشله عسکریه، کبیر، مسیجد (<منصرف، غزاله) مستراح (< استراحت) ، مصبح، معرس، منارتین، نبوی (نبی، مدینه) .

مناطق و محلات مدینه

،ابوا، احد، بدر، بقیع، ربذه، سقیفه بنی ساعده، عالیه، عوالی، قبا، محله بنی هاشم، محله نخاوله، مشربه ام ابراهیم، مصلی استسقاء، حوائط النبی، فدک، ینبوع، خیبر، ثنیه الوداع، سویقه، لابه، وادی ابی جیده (< وادی بطحان) وادی جن، وادی حصون النیق، وادی رانونا، وادی عقیق (< وادی مبارک) .

خانه های مدینه

،دار ابوایوب، دار الضیفان، دار القراء، دار النابغه.

چاه های مدینه

چاه اریس (< تفله، خاتم) ، چاه انس، چاه بضاعه، چاه حاء، چاه رومه (< عثمان) ، چاه سقیاء، چاه زمزم، چاه علی، چاه غرس، چاه فضا، عین ارزق.

کوههای مدینه

،کوه احد، کوه ثور، کوه سلع (<ثواب) کوه عائر، کوه عیر، کوه عینین (<رماه) ، جماوات.

مدینه آخر

همان (ک) پس مدینه

مدینه اول

همان (کـ) پیش مدینه

مدینه بعد

همان (کـ) پس مدینه

مدینه جلو

همان (کـ) پیش مدینه

مدینه الحاج

(مَ نَ تُ لْ) نام یک رشته ساختمان های چند ضلعی سه طبقه (دارای آب و برق و حمام و توالت) در حدود ۳ کیلومتری جده متصل به فرودگاه (سابق) جده که جهت اقامت موقت حجاج (هنگام ورود و خروج) اختصاص یافته بود. طبقه سوم این ساختمان ها دارای تختخواب بوده و هیئت های پزشکی و سرپرستی کشورها نیز در آنجا متمرکز می شدند. در جلو اطاق های طبقه دوم و سوم ایوان های بزرگی وجود داشت. درطبقه اول نمایندگی مطوفان و پاره ای از ادارات مورد لزوم قرار داشت. (اطلاق های طبقه دوم و سوم مخصوص سکونت زائران بود) در مدینه الجاج پولی از کسی دریافت نمی شد. اما امروزه در فضای بسیار وسیع متصل به فرودگاه جدید جده زیر چادرهای مخصوص و بسیار مرتفع و زیبا زائران از کشورهای مختلف پس از ورود به استراحت پرداخته و سپس عازم مکه و یا مدینه می شوند و بعد از بازگشت به جده در همین نقطه اطراق می کنند تا نوبت پروازشان بشود. در این جا در فواصلی چند مراکزی در اختیار هیئت های حج هر کشور قرار داده می شود و مؤسساتی نیز برای راهنمایی و درمان و سرویس غذا وجود دارند.

مدینه الرب

(رّ بّ) از اسامی مکه مسطوره در انجیل و به معنی بیت الحرام است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مدینه الرسول

(رَّ) از نام های شهر مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

مدینه السماء

(سَّ) از نام های مدینه الرسول است. (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳)

مدینه العذرا

(لْ عَ) لقب مدینه الرسول است. (لغت نامه، ذیل عذرا)

مدینه طیبه

(طَ یِّ بِ) نام دیگر مدینه الرسول است (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳)

مدینه قبل

همان (ک) پیش مدینه

مدینه مشرفه

(مُ شَ رَّ فِ) لقب مدینه الرسول.

مدینه مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) لقب مدینه الرسول.

مدینه منوره

(مُ نَ وَّ رِ) نام دیگر مدینه الرسول (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳) .

مدینه النبی

(مَ نَ تُ نَّ) لقب مدینه الرسول.

مدینه یثرب

(یَ رِ) حسان بن ثابت و کعب بن مالک از شعرای قدیم مدینه، از مدینه تحت عنوان مدینه یثرب نام برده اند. (اعلام قرآن، ص ۵۷۶)

مذاد

(مَ) نام موضعی است در مدینه که پیامبر اکرم در آن جا یا نزدیک آن جا خندق حفر نمود.

(لغت نامه؛ مقاتل الطالبیین، پاورقی ص ۲۴۹)

مذبح

(مَ بَ) . قربانگاه. نام جایگاهی در منی برای قربانی کردن.

مذهب

(مُ هَ)

۱. از نام های کعبه است (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵)

۲. از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۰)

مراهق

(مُ هِ) کسی که آخر وقت حج در مکه آید. (لغت نامه)

مراهقه

(مُ هَ قِ) قریب آخر وقت حج به مکه رسیدن. (لغت نامه)

مربد

(مِ بَ) نام مکانی در وسط شهر مدینه که در آن جا مسجد شریف نبوی ساخته شد. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۳۹ و ۴۱)

مربعه القبر

(مُ رَ بَّ عَ تُ لْ قَ) همان (ک) ستون مقام جبرئیل

مرحومه

(مَ مِ) از نام های مدینه است (در تورات) زیرا جایگاه مبعوث و فرستاده پروردگار به همراه رحمت می باشد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مرزوقه

(مَ ز) از نام های مدینه است چون در آن جا خداوند به برکت رسول خدا بهره و حظ اهل آن را زیاد

کرده و بهترین روزی را نصیب آنان نموده است. (حرمین شریفین، ص ۱۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مرضوض الخصیتین

(مَ ضُ ضُ لْ خِ یَ تَ) حیوانی است که تخم های او را مالیده باشند و در حج احوط این است که قربانی مرضوض الخصیتین نباشد: (مناسک حج، ص ۱۶۸)

مرقد رسول الله

همان (ک) حجره طاهره

مرقد مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) همان (ک) حجره طاهره

مروتین

(مَ وَ تَ) دو کوه صفا و مروه واقع در مکه را گویند که یکی از اعمال حج و عمره به نام سعی بین این دو کوه انجام می شود.

مروه

همان (ک) کوه مروه

مرویه

از اسامی مکه است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مرید الاعتمار

(مُ دُ لْ اِ تِ) کسی که قصد انجام عمره دارد. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) همان (ک) مشعر الحرام

مزور

(مُ زَ وِّ)

۱. همان (ک) دلیل

۲. نام زیارت خوانانی در حرم پیغمبر که در قبال مبلغی، آداب زیارت را یاد داده و برای آن حضرت زیارت می خوانند و زائران تکرار می کنند. مشتریان مزورها بیشتر حجاج اهل تسنن هستند (حج آن طور که من رفتم، ص ۴۶)

مزوله

(مَ وَ لِ) ساعتی آفتابی در صحن مسجد النبی برای شناخت اوقات روز و پنجگانه. دو ساعت آفتابی (مزوله) ساخته بودند که در توسعه شمالی مسجد در دوران سعودی برداشته شد. این ساعت ها از لحاظ قدمت و فن و هنر اسلامی اهمیت بسزایی داشت که محتملا قبل از دوران عثمانی ساخته شده بود. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱)

مساجد اربعه

(مَ جِ دِ اَ بَ عِ) مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه، مسجد بصره. (لمعه، ج ۱، ص ۹۹) .

مساجد ثلاثه

(ثَ ثِ) مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الاقصی.

مساجد دوره

(دَ رِ) مساجد سبعه است (راهنمای قدم به قدم حجاج، علوی، ص ۷۳)

مساجد سبعه

(سَ عِ) مساجد هفتگانه. شهرت هفت مسجد در شمال غربی مدینه در دامنه و بالای کوه سلع در منطقه عملیاتی غزوه خندق (احزاب) . این مساجد را به یادبود افرادی که در آن جا در سنگر بوده اند و یا نماز خوانده اند ساختند. از این میان شش مسجد فتح (احزاب) ، مسجد علی، مسجد فاطمه، مسجد سلمان، مسجد ابوبکر، مسجد عمر (یعنی مساجد سته) در این منطقه مشخص اند و هفتمین مسجد را برخی مسجد عثمان می دانند (که تخریب شده) و بعضی مسجد ذوقبلتین.

مساجد سته

(سِ تِّ) شهرت مساجد ششگانه (فتح، علی، فاطمه، سلمان، ابوبکر، عمر) واقع در منطقه غزوه احزاب.

مساجد فتح

یا (ک) مساجد سبعه (مدینه منوره، ص ۲۵۷)

مساجد مدینه

از جمله مساجد قدیمی عبارتند از مسجدهای: آبار (ابیار) علی (< شجره، احرام، محرم، ذوالحلیفه) ابراهیم (< مشربه ام ابراهیم) ، ابوبکر، ابوذر (< سجده بحیر) ابی بن کعب (<بنی جدیله، بقیع) ، اجابه (< مباهله) احد، (< جبل احد فسح) احزاب (< فتح خندق اعلی اجابه) بدائع، بغله (<بنی ظفر، مائده) بلال، بنی زریق، بنی ساعده، تقوی، ثنایا، جبل الرماه (<جبل العینین) جمعه (< بنی سالم، عاتکه، وادی) حمزه (<شهداء) دار النابغه (< بنی عدی) درع، ذباب، رایت، ردشمس (< نخل، بوعی، فضیخ) رسول، زهرا (<فاطمه) ، سبق، سرف، سقیا، سلمان، شمس (< شمسی) شیخَین، عرفات، عریش، عسکر (< مصرع) ، علی، عمر. غمامه (<مصلی العید، استسقاء) قباء. قبلتین (< ذوقبلتین، بنی سلمه) قشله عسکریه، کبیر، مسیجد (< منصرف، غزاله) . مستراح (<استراحت) مصبح، معرس، منارتین، نبوی (<مدینه)

مساجد مکه

از جمله مساجد قدیمی مکه عبارتند از

مسجد الحرام و مسجدهای: اجابه، انشقاق قمر (< شق القمر) ، ابراهیم، ابوبکر، بلال، بیت، (< عقبه) تنعیم (< عمره) جعرانه، جن (< بیعت، حرس) حدیبیه. حمزه، خیف (<منی) . شجره، رأیت، صفایح، غدیر خم. کبش (قوچ، نحر، صخره) ، کوثر، مختبی، مزدلفه (< مشعر الحرام) ، نمره (<عرفه عرنه)

مستجار

(مُ تَ) قسمتی از بدنه دیوار غربی کعبه (نزدیک رکن یمانی) است و این جا نقطه ای است که حضرت فاطمه بنت اسد به هنگام ولادت فرزند به خدا پناه برد و به اراده پروردگار دیوار کعبه شکافته شد و آن بانوی ارجمند به درون کعبه رفت و دیوار به هم آمد و چون نوزاد کعبه (علی مرتضی (علیه السلام» به دنیا آمد دیوار دوباره شکافته شد و آن گرامی مادر با فرزندش از کعبه بیرون آمد و دیوار نیز به هم آمد. و فرموده اند که مستحب است در شوط هفتم طواف کعبه، طواف کننده شکم خود را به مستجار چسبانده به گناهان خود یکایک اعتراف نموده توبه کند. این مکان به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مستجار، چون به خدا مستجیر می شوند.

۲. متعوذ، چون به خدا پناه می برند.

۳. ملتزم، چون بدان التزام می جویند.

۴. دبر الکعبه، چون پشت باب الکعبه قرار دارد.

مستحبات حج

اموری هستند که هنگام سفر حج و زیارت خانه خدا و انجام مناسک حج و عمره به رعایت آنها تأکید شده است.

مستطیع

(مُ تَ) واجب الحج، کسی که برای رفتن به زیارت حج بیت الله دارای شرایط و امکانات لازم می باشد. دارنده (ک) استطاعت

مستطیعه

مؤنث (ک) مستطیع

مستلفه

(مُ تَ لَ فِ) مزدلفه را گویند (میقات حج، ش ۱۵، ص ۴۹)

مستمع

(مُ تَ تِ) عمره و یا حج گزارنده (فرهنگ نفیسی)

مستوفره

(مُ تَ ف رِ) حد حرم (مکه) در طریق جعرانه در نه میلی در محلی به نام شریر با اَعلام مشخص است (احکام عمره، ص ۸۱)

مسجد

(۱) آبار مساجد مدینه. نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد ابراهیم

از مساجد مکه

۱. همان (ک) مسجد نمره

۲. مسجدی است در بالای کوه ابوقبیس به نقلی متأثر از نام شخصی است به نام ابراهیم قبیسی که در این مکان می زیست. در این جا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز می خواندند. این مسجد به علت بنای دار الضیافه توسط سعودی ها تخریب گردید.

مسجد ابراهیم

از مساجد مدینه، مسجد ام ابراهیم، مسجد مشربه ام ابراهیم. مسجدی است که در مشربه ام ابراهیم ساخته شد که تا اواخر دوران عثمانی مورد توجه کامل بود و اکنون بصورت مخروبه ای در آمده است.

مسجد ابوبکر

از مساجد مکه مسجدی است در منطقه مسفله و در مصادر تاریخی از قرن سوم به بعد از آن یاده شده. مسجد فعلی در محل قبلی بنا شده و فاصله آن تا مسجد الحرام حدود ۲۰۰ متر است.

مسجد ابوبکر

از مساجد مدینه.

۱. مسجدی است در شمال غربی شهر در دامنه کوه سلع در منطقه عملیاتی غزوه احزاب و از مساجد سبعه است و بعد از مسجد

سلمان در جهت غرب آن است و امام جماعت رسمی دارد.

۲. مسجدی است پایین تر از مسجد غمامه. گویند ابوبکر در دوران خلافتش در این مکان نماز عید به جای می آورد. بنای اولیه مسجد از عمربن عبدالعزیز است و سلطان محمود عثمانی در سال ۱۲۵۴ قمری و سلطان عبد المجید

۱. منابع مورد استفاده در معرفی مساجد:

تاریخ و آثار اسلامی مکه معظمه و مدینه منوره (با بیشترین سهم) مدینه شناسی (با بیشترین سهم) میقات حج (شماره های مختلف) ، مدینه منوره؛ حرمین شریفین؛ راهنمای حرمین شریفین؛ آثار اسلامی مکه و مدینه؛ راهنمای حجاج در مکه معظمه و مدینه طیبه؛ سیری در اماکن سرزمین وحی؛ قبل از حج بخوانید؛ با راهیان قبله؛ فلسفه و اسرار حج؛ تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه و...

عثمانی در سال ۱۲۶۷ هجری قمری آن را تجدید بنا و تعمیر کردند.

مسجد ابوذر

از مساجد مدینه. مسجدی است در جهت شمال شهر واقع درشارع ابوذر در فاصله حدود ۵۰۰ متری از شمال مسجد نبوی و جدیداً آن را از نو بنا کردند. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. ابوذر. شاید این نامگذاری به دلیل قرار گرفتن این مسجد در خیابانی به همین نام باشد و به نقلی اینجا خانه ابوذر غفاری صحابه معروف بوده است.

۲. بحیر. به علت آن که در جنب باغی بوده به این نام. این نام به مرور زمان فراموش شده است.

۳. سجده. گویند رسول اکرم (صلی الله علیه

وآله وسلم) در این محل نماز با سجده های طولانی به جای آورده اند و یک بار پس از تشهد فرمودند جبرئیل به من مژده داد هر کس بر من درود فرستند، خدا بر او درود خواهد فرستاد.

مسجد ابیار

(اَ) از مساجد مدینه به نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد ابی بن کعب

(اُ بَ یّ) از مساجـد مدینه. و نیز موسوم است به مسـجد بنی جدیله. مسـجد بقیع مسـجدی بود در داخل قبرسـتان بقیع متعلق به «ابی بن کعب» از صـحابه بزرگ رسـول الله و از یـاران باوفـای امیر المـؤمنین. مکـان آن تقریبـاً رو به روی قبور ائمه اطهـار در سمت غرب و متصـل به دیواره غربی بقیع (پـایین تر از درب اصـلی کنونی بقیع) بوده است (و لـذا آن را مسـجد البقیع هم می گفتنـد) حکومت عثمـانی آن را تجدیـد بنـا نمود و محرابی برای آن قرار داد لیکن در دوران سـعودی پس از تخریب گنبـد و بارگـاه های موجود در بقیع و در بازسازی دیوار غربی بقیع، این مسـجد (که پیامبر در آن بسـیار نماز گزارده بود) تخریب و با زمین یکسان شد.

مسجد اجابه

(اِ بِ) از مساجد مکه. مسـجدی است مشـهور واقع در شمال شهر در شارع ابطح و نزدیک میدان معابده. آورده اند رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) هنگـام عزیمت به طـایف در این جـا نماز گزاردنـد از بنای نخستین آن اطلاعی در دست نیست و برخی مورخان قرن سوم از آن یاد کرده و به عصر آن حضرت منسوب داشته اند. در سال ۱۳۹۴ قمری ساختمان قدیمی مسجد را خراب کردند و بنای جدید در همان محل قبلی در مساحتی ۴۰۰ متری ساخته شد.

مسجد اجابه

از مساجد مدینه

۱. نام دیگر (ک) مسجد احزاب

۲. مسـجدی است در جانب شـرقی بقیع در شارع ستین (ملک فیصل) و در شـمال شـرقی مسـجد نبوی و در فاصله تقریبی ۶۵۰ متری آن واقع است. این مسجد در دوران عثمانی از نو بنا و باز سازی شده و امروزه نیز بنای آن تجدید گشته و نسبتاً بزرگ و مجلل ساخته شده است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

الف: ملک فهد بن عبد العزیز؛ چون در این زمان تجدید بنا شد.

ب: اجابه؛ جهت آن را اجابت دعای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از درگاه الهی ذکر کرده اند.

ج: مباهله؛ به علت وقوع جریان مباهله در این نقطه (۱)

مسجد احد

(اُ حُ) از مساجد مدینه است. مسجد کوچکی است چسبیده به کوه که حدود ۱/۵ کیلومتر با مزار شهدای احد (در شمال شرقی) فاصله دارد. طبق نوشته ها رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر روز نبرد احد را در این جا اقامه فرمودند. در دوران عثمانی این مسجد تعمیر شد ولی به مرور زمان رو به ویرانی نهاد و اکنون چیزی جز دیواره های خراب آن باقی نمانده و اطراف آن نیز حصاری آهنی کشیده شده است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. احد، به علت واقع بودن در احد.

۲. جبل احد، به علت متصل بودن به کوه احد.

۳. فسخ، به نقلی به جهت نزول آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا

۱. دلیل و مدرکی بر وجود مسجد مباهله اعم از شیعه و اهل سنت به دست نیامده و از نظر حدیثی و تاریخی وجود

چنین مسجدی را نمی توان مورد تأیید قرار داد. (میقات حج ش ۴۱ ص ۱۲۳، مقاله مسجد الاجابه یا مسجد مباهله، نوشته آقای محمد صادق نجمی) .

قیل لکم تفسحوا فی المجالس» (مجادله ۱۱)

مسجد احرام

(اِ) از مساجد مدینه. نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد احزاب

(اَ) از مساجد مدینه و از جمله مساجد سبعه است واقع در مرتفع ترین نقطه (در شمال غربی) کوه سلع (و برای رسیدن به آن باید از پله های طولانی بالا رفت) این مسجد توسط عمربن عبدالعزیز به سال ۸۸ هجری مرمت و معماری و در سال ۵۶۵ هجری توسط وزیر فاطمی «سیف الدین حسین بن ابی الهیجا» تجدید بنا شد و حکومت عثمانی نیز به عمران آن پرداخت. این مسجد حدود ۲۴ متر مربع مساحت و ۳ متر ارتفاع دارد. در جهت جنوبی (قبله) دارای شبستان و در قسمت شمالی دارای صحن است. در روایات اهل بیت نماز خواندن در این جا مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است. این مسجد به جهاتی نام هایی دارد:

۱. احزاب، از آن جهت که در محل رویداد غزوه احزاب بنا شد.

۲. اعلی، شاید از آن جهت که نسبت به دیگر مساجد در ارتفاع بالاتری از کوه سلع قرار گرفته است.

۳. اجابه، از آن جهت که خداوند دعای پیامبرش را برای پیروزی در جنگ (و پیروزی حضرت علی بر عمربن عبدود) مستجاب فرمود.

۴. خندق، از آن جهت که در محل رویداد غزوه جهت جلوگیری از ورود کفار به مدینه خندق حفر گردید.

۵. فتح، از آن جهت که در این جا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای سپاه اسلام طلب فتح کرد و یا خداوند خبر فتح و پیروزی سپاه اسلام را در این محل به آن حضرت رسانید و به نقل برخی از آن جاست که سوره فتح در این مکان نازل گردید. (۱)

مسجد استسقاء

(اِ تِ) نام دیگر (ک) مسجد غمامه

مسجد استراحت

نام دیگر (ک) مسجد مستراح

مسجد اعلی

(اَلا) از مساجد سبعه (مدینه) به اختلاف نقل:

۱. مسجد احزاب است. (به سوی ام القری، ص ۳۱۸)

۲. مسجد سلمان فارسی است. (سیری در اماکن وحی، ص ۷۳)

مسجد الاقصی

(اَصا) سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی (بنی اسرائیل ۱)

مسجد الاقصی مسجدی است که حجاج بیت الله الحرام در موسم حج فریاد رهایی آن را از چنگال متجاوزین و غاصبین سر می دهند و مسجد الحرام و مسجد الاقصی را «قبلتین» گویند از آن جهت که تا قبل از قبله شدن کعبه، به سوی مسجد الاقصی (بیت المقدس) نماز به جای آورده می شد. مراد از لفظ مسجد الاقصی مذکور در قرآن مجید بیت المقدس می باشد و به نقلی به اعتبار دوری آن از مکه «اقصی» (دورتر) خوانده شد و به اعتبار آن که بعداً از مساجد بزرگ مسلمین خواهد شد به عنوان «مسجد» وصف گردید (و لذا گفته اند که این خود از جمله معجزات قرآن مجید است. امروزه نام مسجد الاقصی برای اطلاق به دو بنای مقدس و تاریخی به کار برده می شود؛ برای صخره ای و برای مسجدی:

۱. صخره مقدس؛ صخره ای است که حرم شریف بر روی آن قرار دارد و حضرت سلیمان (علیه السلام) اولین معبد یهودیان را بر روی آن ساخت. صخره ای که بر اساس روایات آخرین منزلگاه زمینی رسول الله در شب معراج بود.

۲. مسجد الاقصی؛ مسجدی است در جنوب قبه الصخره. این مسجد را عبدالملک بن مروان (و به نقلی در جای مسجد عمر که هنگام فتح قدس بنا شد) احداث کرده و پسرش ولید آن را به پایان

رساند. مسجد الاقصی بارها در طول تاریخ تجدید بنا شد و از جمله در سال ۱۱۸۷ هجری قمری توسط صلاح الدین ایوبی از نو بنا گردید. مسجد الاقصی در برخی روایات یکی از چهار مسجد پر فضیلت و با عظمتی است که نماز در آن ثواب فوق العاده ای دارد (و در ۲۱ اوت ۱۹۶۹ میلادی برابر با ۳۰ مرداد ماه ۱۳۴۸

۱. و برخی در جواب گفته اند که سوره فتح مربوط به صلح حدیبیه و فتح مکه است.

شمسی آتش سوزی عظیمی به دست غاصبین صهیونیست در مسجد الاقصی روی داد و خسارت عمده ای به بار آمد) .

مسجد ام ابراهیم

از مساجد مدینه. همان (ک) مسجد ابراهیم

مسجدان

(مَ جِ) مساجد مکه و مسجد مدینه. (لغت نامه)

مسجد انشقاق قمر

همان (ک) مسجد شق القمر

مسجد بحیر

همان (ک) مسجد ابوذر

مسجد بدائع

همان (ک) مسجد درع

مسجد بغله

(بَ غَ لِ) از مساجد مدینه. مسجدی است در مشرق بقیع در ۵۰۰ متری خیابان ملک عبدالعزیز. آورده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا نماز گزاردند و بر سنگی در این مکان نشستند و قرائت قرآن نمودند و بر این سنگ شکافی قرارداشت که حضرت ضمن تکیه بر این سنگ سر مبارک خود را به خاطر آفتاب در آن می گذاشتند. ملک مصر در سال ۶۰۳ هجری قمری این مسجد را تعمیر کرد و در حکومت اخیر تخریب شد. این مسجد به جهاتی نام هایی دارد:

۱. بنی ظفر؛ چون متعلق به بنی ظفر از قبیله اوس بوده است.

۲. مائده؛ به نقلی از آن جهت که سوره مائده در این جا بر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل گردید.

۳. بغله؛ از آن جهت است که طبق نقل جای پای بغله (استر) پیامبر بر آن سنگ مانده و یا این که این جا مکان دفن بغله آن حضرت بوده است.

مسجد بقیع

همان (ک) مسجد ابی بن کعب

مسجد بلال

(بَ) از مساجد مدینه. مسجدی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هفتم هجری در آن نماز عید اقامه فرمود و بعدها به نام مؤذن با وفای ایشان نامگذاری شد. این مسجد توسط حکومت فعلی تخریب گردید (اکنون در بازار بلال مسجدی به نام بلال در طبقه فوقانی بازارچه وجود دارد.

مسجد بلال

از مساجد مکه، مسجدی در بالای کوه ابوقبیس. در این مکان بلال مؤذن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) معمولا اذان می گفت. این مسجد در دوران سعودی ها تخریب و به جایش قصر چندین طبقه ای ساخته شد. بعضی مسجد بلال و مسجد شق القمر را یکی می دانند.

مسجد بنی جدیله

(جَ لِ) همان (ک) مسجد ابی بن کعب.

مسجد بنی زریق

از مساجد مدینه. مسجدی بود در مقابل باب السلام واقع در خیابان مناخه. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن نماز گزاردند و قرآن خواندند. این مسجد در توسعه اطراف مسجد النبی در حکومت اخیر تخریب گردید.

مسجد بنی ساعده

(عِ دِ) از مساجد مدینه. مسجدی بود واقع در بنی ساعده (نزدیک چاه بضاعه) و در شمال غربی مسجد النبی در خیابان سحیمی قرار داشت. نوشته اند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن نماز گزاردند و قرآن خواندند. این مسجد در توسعه اطراف مسجد النبی در حکومت اخیر تخریب گردید.

مسجد بنی سالم

(لِ) همان (ک) مسجد جمعه

مسجد بنی سلمه

همان (ک) مسجد قبلتین

مسجد بنی ظفر

(ظَ فَ) همان (ک) مسجد بغله

مسجد بنی عاتکه

(تِ کِ) همان (ک) مسجد جمعه

مسجد بنی عدی

(عَ یَّ) همان (ک) مسجد دار النابغه

مسجد بوعی

همان (ک) مسجد ردشمس

مسجد بیعت

از مساجد مکه

۱. همان (ک) از مسجد جن

۲. مسجدی است در ابتدای منی نزدیک جمره عقبه که به فرمان منصور عباسی ساخته شد و بعدها توسط مستنصر عباسی تعمیر گردید و اکنون مخروبه است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

الف: بیعت؛ از جهت وقوع بیعت النساء و بیعت الحرب اهالی یثرب با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این جا.

ب: عقبه؛ از جهت صورت گرفتن بیعت در این عقبه.

مسجد پیامبر

همان (ک) مسجد النبی

مسجد تقوی

از مساجد مدینه. مسجدی است که در حق آن آیه شریفه «لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم»

(توبه ۱۰۸) نازل شده که به اختلاف نقل:

۱. مسجد النبی

۲. مسجد قباست. (به احتمال بیشتر)

۳. هر دو مسجد قبا و مسجد النبی می باشد.

۴. همه مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵؛ تفسیر نمونه؛ مدینه شناسی ج ۱، ص ۹؛ لغت نامه؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۲۳۲)

مسجد تنعیم

(تَ) از مساجد مکه در منطقه حرم در شمال (غربی) مکه و در جاده اصلی مدینه به مکه و به فاصله چند کیلومتری مسجد الحرام واقع است و از نزدیک ترین مساجد حدود حرم است که اکنون متصل به شهر مکه می باشد. از این مسجد به بعد کسی بدون احرام حق ورود به مکه را ندارد. این مسجد را والی مکه در سال ۲۴۰ هجری ترمیم نمود و بر چاه آن گنبدی ساخت. در سال های ۶۴۵ و ۶۷۸ و ۹۱۸ و ۱۰۱۱ هجری قمری نیز این مسجد ترمیم شد و در سال ۱۳۹۸ قمری توسط سعودی های با مساحتی حدود ۱۲۰۰ متر مربع بازسازی گردید و در توسعه اخیر با بنایی بسیار جدید و زیبا تجدید ساختمان گردید. مسجد تنعیم را مسجد عمره هم می گویند. با این وجه تسمیه ها:

۱. تنعیم؛ چون این منطقه نامش «نعمان» است؛ یا میان دو کوه به نام «ناعم» (در سمت راست) و «نعیم» یا «منعم» (در سمت چپ) قرار دارد، یا «تنعیم» نام درختی است که در بادیه شناخته شده است.

۲. عمره؛ چون این جا میقات عمره مفرده است (و برای انجام

عمره مفرده از مکه بیشتر در این مسجد محرم می شوند) و به نقلی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جهت عمره از تنعیم محرم شدند (و لذا در مکان احرام آن حضرت مسجد را ساختند) .

مسجد ثنایا

(ثَ) از مساجد مدینه و از آن به نام قبه الثنایا نیز یاد شده. مسجد کوچکی بود در نزدیکی کوه احد (در ۲۰۰ متری شمال شرقی مقابر شهدای احد) نوشته اند در غزوه احد دندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این نقطه شکست. این مسجد بعدها ساخته شد و دارای گنبد بود و به مرور زمان منهدم گردید. گویند دیواره های مخروب این مسجد در دامنه کوه احد مشاهده می شود.

مسجد جبل احد

(جَ بَ ل) یا (ک) مسجد احد

مسجد جبل الرماه

(جَ بَّ لُ رُّ) یا (ک) مسجد جبل العینین

مسجد جبل العینین

(لْ عَ نَ) از مساجد مدینه. جبل الرماه هم نام دارد. مسجدی بود بر سمت شرقی کوه عینین که در سنگر گاه و یا عبادتگاه پنجاه تیر انداز سپاه اسلام در غزوه احد ساخته شد. این مسجد در دوران عثمانی ترمیم ولی به مرور زمان و در اثر بی توجهی تقریباً از بین رفت و اکنون جز دیوارهای کوتاه و خشتی آن چیزی باقی نمانده است.

مسجد جحفه

(جُ فِ) مسجد واقع در جحفه که میقات است.

مسجد جعرانه

(جِ نِ) (جِ عِ رّ نِ) از مساجد منطقه حرم مکه است (بین مکه و طایف) به نقلی حدود ۲۹ کیلومتری مکه و در جانب شمال (شرقی) آن. جعرانه میقات عمره مفرده است و روایاتی از احرام بستن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هشتم هجری در جعرانه نقل گردیده است.

مسجد جعرانه که در آغاز خط حرم قرار دارد یکی از مساجدی است که در فضیلتش روایات زیادی وارد شده است. و این مسجد را یکی از قریش در مکان احرام رسول الله با کشیدن دیواری بر گرد آن بساخت. سپس ابن زبیر در بنای آن کوشید و در ادوار بعد مورد توسعه و ترمیم قرار گرفت از جمله در سال ۱۲۶۳ هجری قمری توسط یکی از شاهان حیدرآباد هند باز سازی شد و در سال ۱۳۷۰ و بعد ۱۳۸۴ قمری توسط سعودی ها (در مساحت ۱۶۰۰ متر مربع) بازسازی گردید.

مسجد جمعه

از مساجد مدینه. به مسجد بنی سالم و مسجد عاتکه و مسجد وادی (وادی رانونا) نیز موسوم است. بین قبا و مدینه واقع است. طبق برخی نوشته ها اولین نماز جمعه در تاریخ اسلام در این نقطه اقامه گردید

که در مسیر مهاجرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان قبیله بنی سالم بن عوف قرار داشت. این مسجد از گل و خشت ساخته شده بود و سقفی کوچک داشت و بعدها با سنگ تجدید بنا گردید و در دوره عثمانی اندکی بزرگ تر و از اساس بنا شد. امروزه سعودی ها به جای آن مسجد زیبایی ساخته اند. برخی معتقدند که برگشت قبله از بیت المقدس به کعبه

در این جا بوده است. (در مقابل مسجد جمعه در فضای باز، مسجد کوچکی هست که برخی معتقدند مسجد جمعه می باشد)

مسجد جن

از مساجد مکه و مسجدی تاریخی است واقع در مشرق خیابان مسجد الحرام در منطقه حجون حدود ۲۰۰ متری قبرستان ابوطالب. این مسجد در قرن دوم هجری وجود داشت و به جهاتی به نام هایی خوانده شد.

۱. جن؛ به علت نزول آیات سوره جن در این نقطه.

۲. بیعت؛ به علت بیعت طایفه جن با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این نقطه.

۳. حرس؛ به علت توقف و ملاقات حرس (گشتی های شبانه) مناطق مختلف مکه در این نقطه.

مسجد حدیبیه

(حَ دَ یِ) (یِّ) از مساجد منطقه حرم مکه است که در زمان خلیفه دوم ساخته شد و به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. حدیبیه؛ به علت واقع شدن در محل حدیبیه.

۲. رضوان؛ به علت آن که در محل بیعت رضوان ساخته شد. (امروزه در مجاورت این بنای قدیمی مسجد جدیدی به نام حدیبیه ساخته اند)

مسجد الحرام

و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه (بقره ۱۹۱)

مفسرین مراد از مسجد الحرام را در چند آیه مکه (یا حرم) دانسته اند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۰؛ تاریخ مکه، ص ۲۶؛ اعلام قرآن، ص ۵۹۸)

مسجد الحرام

فول وجهک شطر المسجد الحرام (بقره ۱۴۴)

از مساجد مکه معظمه است که در وسط شهر واقع گشته و به شکل تقریبی مربع مستطیل بوده و کف آن نسبت به سطح خیابان های اطراف در جهات مختلف از ۱/۵ الی ۳ متر پایین تر است.

طبق برخی نقل ها مسجد الحرام اولین مسجد بنا شده روی زمین است ولی تاریخ آن با بنای کعبه به دست حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشأن (علیه السلام) آغاز می شود. می گویند آن زمان که آن رسول منادی توحید، کعبه را بساخت فضایی را در اطراف آن جهت طواف و نماز در نظر گرفت اما شکل و اندازه آن به درستی معلوم نمی باشد. اما در مورد سابقه اسلامی این

مسجد آورده اند که:

۱. در زمان پیامبر، این مسجد بسیار محدود بود و تا دوره خلیفه اول دیواری نداشت.

۲. سال ۱۷ هجری، خلیفه دوم خانه های اطراف را خرید و جزو مسجد نمود و دیوار کوتاهی به ارتفاع کمتر از قامت انسان به دورش کشید و درب هایی کار گذاشته شد.

۳. سال ۲۶ هجری، خلیفه سوم صحن مسجد را افزایش داد و در اطراف آن شبستان بنا گردید.

۴. سال ۶۴ (یا ۶۶) هجری، عبدالله بن زبیر کار خلیفه سوم را ادامه داد.

۵. سال ۷۳ (یا ۷۴) هجری، عبد الملك خلیفه اموی دیوارهای مسجد را بلندتر کرد و برای آن سقفی از

چوب ساج بساخت و در تزیین ستون ها از طلا استفاده نمود (و بخشی از دارالندوه نیز در زمان او و فرزندش ضمیمه مسجد گردید) .

۶. سال ۸۸ (یا ۹۱) هجری، ولید بن عبدالملک به ترمیم مسجد دست زد و به صحن مسجد افزود و برای نخستین بار ستون های مرمرین به مسجد الحرام آورد و برای آن سقف یکپارچه ای که بر ستون های و پایه های مرمرین قرار داشت بساخت و آن گاه با چوپ ساج آراسته و تزیین شده آن را پوشانید. سطح مسجد را سنگفرش کرد و برای اولین بار در مسجد الحرام کاشی به کار برد و کنگره ها و غرفه هایی بنا نمود.

۷. سال ۱۳۷ هجری، منصور عباسی در قسمت شمال و

غرب بر مساحت مسجد افزود و به کاشی کاری و تزیین مسجد اقدام نمود و رواق هایی در اطراف بساخت (که تا سال ۱۴۰ به طول انجامید) .

۸. سال ۱۶۰ (یا۱۶۱) هجری، مهدی عباسی به توسعه و ترمیم مسجد اقدام نمود. تقریباً تمام خانه های بین مسجد الحرام و مسعی (محل سعی صفا و مروه) خراب گردید و رواقهایی در اطراف مسجد ساخته شد و به درها افزوده گشت و ستون های مرمرین زیادی بر پا شد و بر این ستون ها سقف های گنبدی شکل ساختند و با این توسعه، کعبه در وسط مسجد واقع گردید و هادی عباسی دنباله کار پدر را تکمیل نمود و به صحن مسجد افزود.

۹. سال ۲۸۰ (یا ۲۸۴) هجری، معتضد عباسی به پاره ای از تعمیرات دست زد و دار الندوه را به مسجدی (در داخل مسجد الحرام) تبدیل نمود.

۱۰.

سال ۳۰۶ هجری، مقتدر عباسی صحن را از جانب غربی توسعه داد.

۱۱. سال ۸۰۳ هجری، ناصر بن بَرقوق (۱) پادشاه مصر فرمان به تجدید بنای قسمتی از مسجد داد (چرا که آتش سوزی سال ۸۰۲ قریب یک سوم مسجد را از جانب رکن شامی فرا گرفت) این تجدید بنا در سال ۸۰۴ به اتمام رسید ولی چوب پوش سقف و رواقها تا سال ۸۰۷ هجری به طور انجامید.

۱۲. سال ۸۷۳ هجری، قایتبای از ممالیک برجی مصر بر تزیینات مسجد افزود

۱۳. سال ۹۷۹ هجری، سلطان سلیم دوم عثمانی فرمان به تخریب رواق شرقی مسجد که رو به انهدام بود داد و سقف چوبی این جانب و جوانب دیگر مسجد را بدل به قبه های خشتی نمودند.

۱۴. سال ۹۸۴ هجری، سلطان مراد (سوم) عثمانی دنباله کار سلطان سلیم را به پایان رسانید.

۱۵. سال ۹۹۰ هجری، ستون های موجود در رواق ها را با ستون های مرمرین عوض کردند و بدین نحو به جای یک سقف هموار برروی رواق ها، پانصد گنبد کوچک پیازی شکل به سبک عثمانی دیده می شود و در سال ۹۹۴ نیز تعمیرات و تزییناتی صورت گرفت (و در پایان دوره عثمانی وسعت مسجد را به اختلاف نقل حدود ۲۵۰۰۰ یا ۲۷۰۰۰ یا ۲۹۰۰۰ یا ۳۰۰۰۰ یا ۳۵۰۰۰ متر مربع ذکر کرده اند.

۱۶. سال ۱۳۷۵ هجری، در زمان ملک سعود با خرید خانه ها و اماکن اطراف، نوسازی مسجد الحرام از چهار سمت آغاز گردید و با توسعه ای که طی مدت ۲۰ سال به طول انجامید (معروف به توسعه اول) دور تا دور مسجد الحرام با شبستان های عظیم به صورت دو طبقه

به ارتفاع ۲۲ متر در آمد (۱۳ متر طبقه اول و ۹ متر طبقه دوم) و سطح مسجد با ۱۳۰ پله به بام شبستان های مسجد مربوط گردید و مسجد با اسلوبی جدید و با توجه به معماری سنتی اسلامی وسعتی حدود ۱۶۰۰۰۰ متر مربع یافت.

۱۷. سال ۱۴۰۹ هجری، در دوران ملك فهد توسعه دیگری (معروف به توسعه دوم) در مسجد صورت گرفت که سبب شد مساحت مسجد بیش از ۲۳۰۰۰۰ متر مربع گردد. در این توسعه علاوه بر احداث ساختمان های جدید از نظر تزیینات و وسایل رفاهی اقدامات متعددی صورت یافت (اما متأسفانه برخی از اماکن واجد ارزش تاریخی اسلام نیز محو گردید).

فضایل مسجد

افضل مساجد جهان است.

از قصرهای بهشت در دنیا شمرده شده است.

در دل آن خانه خدا، (کعبه) جلوه گری می کند.

بر سایر اماکن دنیا (جز مکان دفن رسول الله) افضلیت دارد.

قسمتی از مناسک حج و عمره در فضای این مکان مقدس صورت می پذیرد.

نماز خواندن در آن معادل با صد هزار نماز و یا هر رکعت نماز در آن برابر با هزار رکعت نماز معرفی شده است.

۱. ضبط دایره المعارف فارسی (و در لغت نامه بُ).

احکام مسجد

عدم جواز قصاص پناهنده به آن

عدم جواز عبور جنب و حایض از آن

جواز قصر و اتمام نماز برای مسافر در آن

حرمت خارج کردن سنگریزه و خاك آن

حرمت (یا کراهت) بنای بلندتر از کعبه در اطراف آن

زدن شخص عامل آلوده به نجاست کردن عمدی آن

متعلقات مسجد

کعبه، باب ها، حجر اسماعیل، حطیم، دار الندوه، زمزم، سقایه الحاج، مسعی، مقام ابراهیم، مناره ها منبر، و...

مستحبات مسجد

با غسل وارد شدن

با پای برهنه وارد شدن

از باب بنی شیبه وارد

شدن. (۱)

باوقار و خشوع و تذلل وارد شدن.

دو رکعت نماز تحیت مسجد را به جای آوردن.

بر درب مسجد دعای «السلام علیک ایها النبی...» را خواندن.

بعد از ورود خطاب به کعبه «الحمد لله الذی...» را گفتن.

رو به کعبه دعای «اللهم انی اسألک فی مقامی...» را خواندن.

حجر الاسود را بوسیدن و لمس کردن و در برابرش دعای «اشهد ان لا اله الا الله...» و دعای «الحمد لله الذی هدانا...» را خواندن.

مسجد حرس

(حَ رَ) همان (ک) مسجد جن

مسجد حمزه

از مساجد مکه واقع در منطقه مسفله در نزدیکی تلاقی خیابان های ابراهیم و حمزه.

مسجد حمزه

از مساجد مدینه. مسجدی بود و در احد. در گذشته بر قبر حضرت حمزه ضریح و بارگاهی ساخته بودند و در آن جا مسجدی نیز وجود داشت که چون مورد توجه زائران بود ضریح و بارگاه تخریب گردید و پیرامون قبر آن حضرت نیز دیواری کشیده شد تا مانع ورود زائران باشد.

به مشهد شهداء نیز موسوم بود. مسجد حمزه ای که امروزه در کنار قبرستان وجود دارد مسجدی جدید است.

مسجد خندق

(خَ دَ) همان (ک) مسجد احزاب

مسجد خیف

(خَ) (۲) از مساجد مکه واقع در منی. مسجد خیف (مسجد منی) از محترم ترین مساجد است و اهمیتی تاریخی دارد. مسجد خیف در صدر اسلام از وسیع ترین مساجد به شمار می رفته (و حتی وسیع تر از مسجد الحرام معرفی گردیده) و مسجدی

روباز بود و تا دوران عثمانی تنها در قسمت مصلای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و مقداری از اطراف دیوارها، سقف و شبستان داشت قبه ای در وسط این مسجد موجود بود و داخل قبه محراب رسول الله بود که آن را «مسجد عیثومه» (۳) می گفتند. و از جمله اقداماتی که جهت ساخت و تعمیرات در این مسجد صورت گرفته است

عبارت است از:

۱. سال ۲۴۰ هجری، و بعد در سال ۲۵۶ هجری، به علت تخریب بر اثر سیل توسط معتمد عباسی تجدید بنا و تعمیر اساسی شد و سیل بندی نیز برای حفاظ ساخته گردید.

۲. سال ۵۵۶ (و یا ۵۵۹) هجری، وزیر سلجوقی جواد اصفهانی آن را تجدید بنا کرد و وسعت داد.

۳. سال ۷۲۰ هجری، احمد بن عمر معروف به ابن مرجانی در آن تغییراتی داد.

۴. سال ۸۷۴ (یا ۸۹۴) هجری، سلطان قایتبای از ممالیک برجی مصر مسجد را ساختمانی تازه نمود (در زمان او مساحت مسجد تقریباً بیش از ۱۰۰۰۰ متر مربع بود)

۵. سال ۱۰۲۵ هجری، سلطان احمدبن سلطان محمد عثمانی آن را نوسازی کرد.

۱. طبق نقل پس از شکستن بت هبل آن را در این محل دفن کرده اند، و اگر چنین باشد مظهربت و بت پرستی زیر پای گذارده می شود.

۲. ضبط لغت نامه (تحت عناوین)

«مسجد خیف» و «خیف منی» و سفرنامه ابن جبیر (ص ۲۰۳) ؛ اما در لغت نامه تحت عنوان «خیف» بدون فتح آمده است (بر وزن لیف) .

۳. به معنی کندر و اسپنج (تاریخ و اماکن اسلامی، ص ۱۴۶) .

۶. سال ۱۰۷۲ و ۱۰۹۲ هجری سلطان محمد تغییراتی در آن به عمل آورد.

۷. سال ۱۳۶۲ هجری، در دوران سعودی ها مسجد با ایجاد رواق های متعدد، مساحت بسیاری یافت.

۸. قرن پانزدهم، در بازسازی های سال های اخیر سعودی ها، این مسجد به کلی دگرگون شد و با وسعت زیادی به شکلی مدرن و مسقف ساخته شد (و متأسفانه در این بازسازی قبه معروف و محراب نبوی برداشته گردید) .

تسمیه مسجد

خیف به معنی زمین بین دو کوه است و این مسجد میان دو کوه واقع است.

خیف به معنی زمین مرتفعی است که سیل به آن آسیب نمی رساند و این مسجد به علت واقع بودن در دامنه کوه منی، سیل گیر نمی باشد.

اهمیت مسجد

مدفن بسیاری از پیامبران (یا هفتاد پیامبر) است.

عبادتگاه حضرت ابراهیم و بسیاری از پیامبران (علیهم السلام) بوده است.

خداوند متعال در این مکان گوسفند قربانی را برای فدا به سوی حضرت ابراهیم فرستاد.

هفتاد پیامبر از جمله حضرت موسی کلیم الله و حضرت عیسی روح الله (علیهما السلام) در این جا نماز خواندند.

این جا محل نماز رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و آن حضرت هرگاه به منی می آمدند و در مواقع حج، در این مسجد حضور یافته نماز می گزاردند.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یکی از خطبه های مشهور خویش را در حجه الوداع در این جا برای جماعت

مسلمین ایراد فرمودند.

محل این مسجد در جریان فتح مکه (بسال هشتم هجری) اردوگاه ارتش اسلام بوده است.

فضیلت مسجد

هر رکعت نماز در آن ثوابش برابر صد رکعت معرفی شده (۱)

استحباب ادای نمازهای یومیه در آن در ایام تشریق و بیتوته در منی.

اجر بسیار صدبار خواندن هریک از تسبیح و تهلیل و تحمید در این جا.

مسجد دار النابغه

(رُ نّ بِ غِ) از مساجد مدینه. مسجد بنی عدی نیز گفته می شد و در خیابان مناخه مقابل دار السلام در دارالنابغه (یعنی در کنار مقبره حضرت عبدالله پدر گرامی رسول الله) قرار داشت و گفته اند که رسول الله در این جا نماز گزاردند. این مسجد در تعریض و توسعه این خیابان به همراه مقبره آن حضرت تخریب گردید.

مسجد درع

(دِ) از مساجد مدینه. مسجدی است واقع در احد (در سمت چپ کسی که به سوی کوه احد و مقابر شهدای احد می رود) بنای مخروبه و قدیمی مسجد الدرع از دوران عثمانی است. این مسجد به نام هایی موسوم است:

۱. بدایع

۲. درع؛ طبق روایت رسول الله هنگام عزیمت به سوی احد در شیخان (که به بدایع نیز معروف است) بیتوته فرمود و نماز صبح را خواند و هنگام بیتوته و اقامه نماز درع (زره) خود را که برای نبرد پوشیده بود در آورد و در آن جا نهاد (و یا در آن جا درع پوشیدند) .

۳. شیخین؛ نامگذاری این جا به شیخین در انتساب به «اجمه الشیخین» صورت گرفت که در واقع جایگاهی متعلق به یهودیان بود و گفته اند از آن جهت «اجمه الشیخین» نام یافت که مرد و زنی که عمر آنها هر یک از صد سال گذشته بود در همین مکان به دیدار هم می آمدند و مردم از این موضوع تعجب کرده و این مکان را بدین اسم نامیدند (و یا این که این مسجد را زن و شوهری پیر و سالخورده بنا نهادند) .

مسجد ذباب

(دِ) از مساجد مدینه. مسجدی است بر فراز

۱. به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) با نماز خواندن در مسجد خیف باید قصد آن داشت که جز از خدا و از گناه خود نباید ترسید و جز به رحمت حق امید نباید بست.

کوه ذباب (درشرق کوه سلع) که آثار مخروبه آن همچنان موجود و بدون سقف است. نوشته اند رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بر فراز کوه ذباب هنگام جنگ خندق

نماز گزارد و یا در روزهای قبل از نبرد خندق بر این کوه بر امر تقسیم نیروها و کندن خندق ها نظارت می فرمود. در تسمیه این کوه به ذباب گفته اند مردی از یمن به نام ذباب به وسیله مروان بن حکم اموی بر فراز آن گردن زده شد.

مسجد ذو الحلیفه

(ذُ لْ حُ لَ فِ) از مساجد مدینه. همان (ک) مسجد شجره

مسجد ذوقبلتین

همان (ک) مسجد قبلتین

مسجد رایت

(یَ) از مساجد مکه. مسجدی است واقع در شرق شهر در محلی به نام جوردیه و وجه تسمیه به خاطر استقرار رایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان است برای فتح مکه این مسجد به دست یکی از نوادگان عباس بن عبدالمطلب بنا شد و معتصم عباسی در سال ۶۴۰ هجری آن را بازسازی کرد و امیر قطلبک عمارت آن را از نو برافراشت و در زمان سعودی ها به سال ۱۳۶۱ هجری قمری تعمیر شد، ولی در سال ۱۳۹۴ محل این مسجد (در طرح توسعه جاده حجون به ام لدود) تغییر پیدا کرد و مسجد دیگری در نزدیکی آن ساخته شد.

مسجد رایت

از مساجد مدینه و مسجدی است بر فراز کوه ذباب و برخی آن را همان مسجد ذباب دانسته اند. مسجد در شمال مسجد نبوی و در فاصله ۱۸۰۰ متری آن واقع است. در تسمیه به اختلاف گفته اند:

۱. در غزوه خندق، رایت مدنی ها در روی کوه ذباب به اهتزاز در آمد.

۲. در جنگ حره (قتل عام اهل مدینه توسط سپاه یزید) سپاه مدینه نخست بر فراز کوه ذباب صف کشید و در آن جا رایت نصب نمود.

۳. در قرن اول هجری یزیدبن هرمز که در پشت کوه ذباب با موالیان می جنگید پرچم خود را بر فراز این کوه مستقر ساخت.

مسجد رد شمس

(رَ دِّ شَ) از مساجد مدینه. مسجدی است در جنوب شرقی شهر در انتهای خیابان عوالی به مساحت اولیه پنج متر مربع که در دوران عثمانی تعمیر و بنای محکم بر آن ساخته و رواق هایی بر آن قرار داده شده و صحن بزرگی نیز در پشت داشت. این مسجد بارها بازسازی گردید.

این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. نخل، به خاطر وجود نخلی در این نقطه.

۲. بوعی، چون نزدیک باغی بوعی بود.

۳. شمس، به علت اولین تابش آفتاب بر آن.

۴. فضیخ، چون در این محل درخت فضیخ (خرما) زیاد بود. یا در این محل فضیخ می ریخته اند.

یا این جا مکان نزول آیات تحریم شراب است. یا در این جا عده ای از اصحاب با نزول آیات شراب کوزه های فضیح (شراب) را شکستند.

۵. ردشمس، از آن جهت است که رسول الله در این مکان سر بر زانوی حضرت علی (علیه السلام) به خواب رفتند و چون بیدار شدند وقت

نماز عصر (و به نقلی وقت فضیلت نماز عصر) گذشته بود و لذا دعا فرمودند که خداوند، اگر علی در طاعت تو و رسول توست خورشید را برای او باز گردان و خورشید برگشت و حضرت نماز عصر را به موقع به جای آوردند (و به نقلی این واقعه در خیبر اتفاق افتاد.

مسجد رسول از مساجد سبعه

۱. نام دیگر (ک) مسجد النبی

۲. مسجدی است در احد در شمال قبور شهدای احد.

مسجد زهرا

همان (ک) مسجد فاطمه

مسجد سبق

از مساجد مدینه. مسجدی است در شمال شرقی مسجد نبوی در فاصله ۵۰۰ متری.

علت نامگذاری را از آن جا ذکر کرده اند که در وسط میدان اسب دوانی واقع شده است که در زمان رسول الله وجود داشت.

مسجد سجده

همان (ک) مسجد ابوذر

مسجد سرف

(سَ رِ) مسجدی است واقع در میان راه مکه

و وادی مرو. سرف اردوگاهی برای لشکریان اسلام بوده است که عمدتاً در غزوه های خارج مدینه، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به همراه سپاه در این مکان اردو می زد.

مسجد سقیا

(سُ) ازمساجد مدینه. مسجدی است در حره غربی شهرمقابل میدان عنبریه.این مسجد که در غرب مسجد نبوی و درفاصله ۲۱۰۰ متری آن واقع است، (بعدها) در محل دعا و نماز رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام حرکت به سوی بدر در کنار چاه سقیا ساخته شد. در دوران عثمانی بر پایه های اولیه، مسجد را مجدداً بنا کردند که اکنون با همان ساختمان به طول تقریبی چهار متر در عرض سه متر باقی مانده است. این مسجد به «قبه الرئوس» نیز مشهور است، (۱) از جمله به این علت که در پایان عصر عثمانی پس از جنگ، سرهای برخی اعراب در این مکان دفن شده است.

مسجد سلمان

از مساجد مدینه و از مساجد سبعه است که در کنار مسجد فتح و در سمت قبله آن در زمین مسطحی قرار دارد با شبستان وصحنی به طول ۸/۵۰ و عرض ۷ متر. این جا محل تهجد و دعای سلمان بود و نیز به خاطر نقش او در جریان حفر خندق این مسجد بنا گردید.

مسجد شجره

(شَ جَ رِ) از مساجد مکه

۱. مسجدی است واقع در حجون (کمی بالاتر از مسجد جن در تقاطع شارع مسجد الحرام و شارع نونه) به روایتی در این مکان شجره ای به نبوت پیامبر اکرم شهادت داد و این مسجد به یاد بود این معجزه ساخته شد.

۲. مسجدی است در حدیبیه، در جای شجره ای که صلح حدیبیه منعقد گردید. این مسجد در حکومت سعودی تخریب گردید.

مسجد شجره

از مساجد مدینه. مسجدی است در چند کیلومتری جنوب مدینه به طرف مکه (و به فاصله ۴۸۶ کیلومتری مکه) . این جا در روزهای نخست و مقارن با حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به صورت مسجد در آمد. این مسجد در قرن هشتم دچار خرابی شد ولی مورد استفاده بود. در قرن هشتم و نهم تنها دیواری بر گرد آن قرار داشت. به سال ۹۶۱ (زین الدین الاستار» مسجد را از نو پایه گذاری کرد. در سال ۱۰۵۸ قمری یکی ازمسلمانان هند آن را بازسازی نمود و مناره ای بر آن ساخته شد. در دوران سعودی بار دیگر بازسازی گردید و بناهای جدید بر آن افزودند و در آخرین تجدید بنا در سال های اخیر مساحتی چندین برابر یافته است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مسجد محرم، به علت آن که زائر بیت الله در این جا محرم می شود. (ع)

۲. مسجد احرام، به علت آن که زائر بیت الله در این جا احرام می بندد. این جا میقات عمره (تمتع و مفرده) است و از جمیع میقات های دیگر نسبت به مکه دورتر می باشد و افضل میقات ها

از نظر وثوق است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان (در عمره حدیبیه سال ششم و در عمره القضا، سال هفتم و در فتح مکه به سال هشتم و در جحه الوداع سال دهم) احرام بست.

۳. مسجد شجره، به علت آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در کنار و یا زیر سایه شجره سمره که در این مکان وجود داشت احرام بست. یا به علت وجود شجره (عطف) حلفا که تا زانو بلند می شود و یا از جهت مشاجره (مجادله) که درآخر منجر به تحالف شد. (ع)

۴. مسجد ذوالحلیفه، به علت نام این منطقه، از آن رو که «حلیفه» نام آبی بوده و یا حَلفا نام گیاهی بود و یا از حلف (قسم) است چون در جاهلیت جمعی در این نقطه هم قسم گردیدند.

۵. مسجد آبار علی، یا مسجد ابیار علی به علت آن که حضرت علی (صلی الله علیه وآله وسلم) برای آبیاری مزارع چاه هایی (ابیار) در این جا حفر نمودند و این منطقه اکنون هم به آبار علی موسوم است.

مسجد شق القمر

(شَ قُّ لْ قَ مَ) اقتربت الساعه و انشق القمر. (قمر ۱)

۱. در کتاب «مدینه شناسی» (ج ۱، ص ۱۳۶ الی ۱۳۹) عللی برای این شهرت ذکر شده است.

یا مسجد انشقاق القمر از مساجد مکه. مسجدی است تاریخی که در بالای کوه ابوقبیس در محل انجام یکی از معجزات نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی شکافته شدن ماه (شق القمر) ساخته شد. طبق روایات در اواخر دوران مکه به درخواست مشرکان یا به درخواست حقیقت جویان یثربی درشب سیزدهم شوال

یـا در شب چهـارم ذی حجه برفراز کوه ابو قبیس به اشاره حضـرت و به اذن پروردگار ماه دو قسـمت شـد. برخی مسـجد شـق القمر را همـان مسـجد بلال (واقع بر فراز کوه ابوقبیس) می داننـد و برخی ها مسـتقل از یکـدیگر. امروزه حکومت سـعودی با تخریب این مسجد تاریخی قصر دارالضیافه را بر فراز کوه ابوقبیس ساخته است.

مسجد شمس

(شَ) از مساجد مدینه. مسـجد شمسـی هم گفته می شود و بین قبا و عوالی بر تپه ای بر شـرق قبا واقع است و چون خورشید در اولین زمـان طلوع به آن می تابیـد نام شـمس بر خود گرفته است و اکنون آثار آن از بین رفته. به زعم برخی این مسـجد همان مسجد ردشمس (مسجد فضیخ) است.

مسجد شمسی

همان (ک) مسجد شمس

مسجد شهداء

همان (ک) مسجد حمزه

مسجد شیخین

همان (ک) مسجد درع (به نقلی مسجد المستراح را گویند)

مسجد صخره

همان (ک) مسجد کبش

مسجد صفایح

(صَ یِ) از مساجد مکه واقع در منی دامنه کوهی به نام صفایح. این مسجد در جنوب مسجد خیف قرار داشت ولی امروز اثری از آن نیست و احتمالاً در دوران سـعودی تخریب شده است. درکنار و دامنه کوه صـفایح غاری دایر مانند و مسـتدیر الشکل به اندازه سر یک انسان وجود داشت که به علت نزول سوره مرسلات در این جا بعدها به غار مرسلات معروف شد.

این نقطه را محلی می دانند که نبی گرامی اسـلام (صـلی الله علیه وآله وسـلم) جهت مصونیت از تابش آفتاب سرخویش را در آن قرار داد و مردم به آن تبرک می جستند.

مسجد ضرار

(ضِ) والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المؤمنین (توبه ۱۰۷)

از مساجد مدینه. توسط گروهی از منافقان اهل عقبه و به دستور ابوعامر (برای ضربه زدن به اسلام و برای ایجاد تفرقه و کمینگاهی برای دشمنان اسلام) در زمان غزوه تبوک ساخته شد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از مراجعت گروهی را برای تخریب آن اعزام فرمود.

مسجد عاتکه

(تِ کِ) همان (ک) مسجد جمعه

مسجد عرفات

(عَ رَ) از مساجد مدینه. در پشت مسجد قبا از سمت جنوب واقع بود که در دوران سعودی در توسعه میدان قبا تخریب شد. این مسجد در مکانی ساخته شده بود که طبق نقل رسول اکرم در روز عرفه سالی که عازم حج نبودند حاجیان را نظاره می کردند. (۱)

مسجد عرنه

(عُ رَ نِ) همان (ک) مسجد نمره

مسجد عریش

از مساجد مدینه. مسجدی است در کنار مزار شهدای بدر. این جا محل عبادت و نماز شب پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در شب غزوه بدر بوده است.

مسجد عسکر

(عَ کَ) از مساجد مدینه. در سمت شرقی پایین جبل الرماه در احد و در مکان شهادت حضرت حمزه سید الشهداء ساخته شد. دیواره های این مسجد تا دوران سعودی پا برجا بود لیکن پس از تخریب گنبد و بارگاه آن حضرت و قبور شهدای احد، این مسجد را نیز در تعریض محوطه اطراف تخریب نمودند. مسجد الوادی و یا مسجد المصرع نیز گفته می شد.

مسجد عقبه

(عَ قَ بِ) همان (ک) مسجد بیت

مسجد علی

(علیه السلام) از مساجد مدینه.

۱. از مساجد سبعه است که در مقابل مسجد فتح و در جنوب غربی آن بالاتر از مسجد فاطمه بر روی کوه سلع قرار دارد و برای رسیدن به آن باید از پله های متعدد بالا

۱. در آخر این روستا (قبا) و مشرف بر آن تپه ای است معروف به عرفات. این تپه را از آن رو عرفات خوانند که پیامبر به روز عرفه بر آن تپه درنگ کرد و از آن جا زمین برابر او جمع آمد و هموار شد و حضرتش عرفات (مکه) را به مردم نشان داد (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۶) .

رفت. این جا محل عبادت و دیده بانی و پاسداری آن حضرت از خطوط دفاعی مسلمین در غزوه خندق بوده است و طبق روایت نماز در این جا مستحب مؤکد است.

۲. مسجدی است در احد درجهت شرقی صحن مزار جناب حمزه سید الشهداء و در کتب تاریخی آن را «حیره» گفته اند، و انتساب این مسجد به آن حضرت یا از لحاظ دلاوری های ایشان در این مکان در غزوه احد است یا آن که محل عبادت ایشان بعد از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و امام صادق (علیه السلام) زیارت آن را توصیه فرمودند. این مسجد کمی پایین تر از مکان قبلی و تاریخی خود نوسازی شده است. برخی آن را «مسجد عسکر» می دانند.

۳. مسجدی است در شمال غربی (و تقریباً در فاصله ۹۰ متری) مسجد غمامه و در حدود ۴۰۰ متری رو به روی باب السلام. رسول الله (صلی الله علیه

وآله وسلم) نماز عید را در این مکان اقامه می فرمود. طبق روایات حضرت امیر (علیه السلام) در این مکان نماز خواندند. در زمان عمربن عبدالعزیز این جا به صورت مسجد ساخته شد، و برخی گویند در این زمان مورد ترمیم و بازسازی قرار گرفته بود. حکمرانان دوره عثمانی اهتمام خاصی به تعمیر و حفظ این مسجد داشته و بنای کنونی از دوران عثمانی است و یک مناره دارد که متعلق به قرن نهم هجری می باشد.

مسجد عمر

از مساجد مدینه

۱. از مساجد سبعه است و ما بین مسجد ابی بکر و مسجد فاطمه (علیها السلام) قرار دارد.

۲. مسجدی است در جنوب مسجد غمامه (و نزدیک پل مَدرج) در این جا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال سوم هجری نماز عید را اقامه فرمودند. به نقلی این مسجد را شخصی به نام شمس الدین پس از سال ۵۸۰ هجری ساخته است. نمای کنونی این مسجد از دوران عثمانی است که در سال ۱۲۶۶ (یا ۱۲۶۷) هجری قمری توسط سلطان عبدالمجید تعمیر (یا بازسازی) گردید و سپس مناره ای در آخر مسجد ساخت شد و به دوران سعودی نیز تعمیراتی در آن انجام گرفت.

مسجد عمره

همان (ك) مسجد تنعیم

مسجد غدیر خم

(خُ) مسجدی است واقع در منطقه غدیر خم در سه مایلی جحفه در محل واقعه عظیم نصب حضرت امیر علی (علیه السلام) اولین گرونده به رسول خدا به جانشینی حضرتش.

به موجب روایات نماز خواندن در این مسجد فضیلت بسیار دارد و سمت چپ این مسجد به سمت قبله از سایر نقاط مسجد برای نماز گزاردن افضل است (چون محل ایستادن رسول الله برای انتخاب و معرفی حضرت امیر (علیه السلام) بود است) ساختمان این مسجد را تعدادی از ملوك شیعی هند بازسازی کردند. این مسجد در دوران عثمانی بر اثر سیل خراب شد و گوشه هایی از آن همچنان بر جای مانده است.

مسجد غزاله

(غَ لِ) همان (ك) مسجد مسیجد

مسجد غمامه

(غَ مِ) از مساجد مدینه. در محلی به نام مناخه در ناحیه غرب (جنوب غربی) مسجد النبی و در ابتدای صحن جدید حرم نبوی

واقع است. این مسـجد را عمربن عبد العزیز در دوران ولیدبن عبدالملک بنا نهاد و تعمیر نمود و در قرن دوم و هشـتم و نهم نیز مجدداً تعمیر و اصلاح گردید. در زمان حکومت عثمانی هم عمارت آن تکمیل شد و دولت سعودی نیز در آن تعمیراتی انجام داد. این مسـجد با مساحت ۳۳۸ متر مربع به طول ۲۶ و عرض ۱۳ متر) و ارتفاع ۱۲ متری دارای یک گنبـد بزرگ و پنج گنبد کوچک است که آن را از سایر مساجد جـدا و ممتاز می سازد مناره های بلنـد آن در قسـمت شـمال غربی مسـجد قرار دارد. دیوارهای مسـجد از سـنگ های سیاه ضخیم ساخته شده و محراب آن نیز سنگی می باشد. دو مسجد علی (علیه السلام) و عمر در دو طرف این مسجد قرار گرفته اند. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. استسقاء؛ چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در هنگام خشکسالی در این مکان نماز استسقاء گزاردند.

۲. غمامه؛ چون بر بالای سر رسول خدا که در هوای بسـیار گرم مشغول نماز بودند قطعه ابری (غمام) ظاهر شد و تا پایان نماز باقی مانـد و سـپس ناپدیـد گردیـد. و یا این که حضـرت از نماز استسـقاء فارغ نشـده بودنـد که ابر (غمام) سایه افکند و باران بارید.

۳. مصلی العید؛ چون این جا مصلای رسول الله در نمازهای عید بود و اولین نماز عیدی که حضرت در مدینه

به جای آوردند نماز عید قربان بود که در این مکان برگزار شد و بعدها به مصلی العید شهرت یافت و طبق نقل نماز عیدین تا اواخر قرن نهم هجری در این جا خوانده می شد.

مسجد فاطمه

(علیها السلام) از مساجد مدینه

۱. مسجدی است در جهت شمال شرقی مسجد غمامه (در کنار بازار فرش فروش ها در طبقه فوقانی) و در نوسازی اخیر تخریب شد.

۲. از مساجد سبعه است. مسجد کوچک و بدون سقفی است که دارای محراب کوچکی نیز می باشد و پایین ترین مساجد این منطقه بوده و در کنار خیابان اصلی واقع است و از آن جهت به نام آن بزرگوار نامگذاری شده که ظاهراً آن حضرت در غزوه خندق در این مکان برای پدر و همسرشان غذا می آوردند و یا شاید از آن سبب است که آن معصومه به یاد روزهای سخت این سرزمین و جنگ احزاب در این جا نماز شکر خوانده اند.

مسجد فتح

همان (ك) مسجد احزاب

مسجد فسخ

(فَ) همان (ك) مسجد احد

مسجد فضیخ

(فَ) همان (ك) مسجد ردشمس

مسجد قبا

(قُ) از مساجد مدینه. واقع در قبا (و بعضی آن را قبوه نیز خوانده اند) که نام قریه و ناحیه ای (و به قولی نام چاهی) بوده است در نزدیکی جنوب (غربی) مدینه که امروزه به هم متصل شده اند. مسجد در سال اول هجری بنا گردید. آن گاه که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در هجرت از مکه در هشتم (یا دوازدهم) ربیع الاول به قبا (یعنی آخرین منزلگاه برای رسیدن به مدینه) وارد شدند به مدت ۴ (یا ۱۲ یا ۱۳ یا ۱۷ یا ۲۰) روز در این منطقه ماندند تا حضرت علی و حضرت فاطمه (علیها السلام) و دیگر بستگان از مکه وارد شوند و طی این مدت آن حضرت به پیشنهاد عمار یاسر و یا به تقاضای ساکنان محل مسجدی را در قبا بنا نمود که در حقیقت اولین مسجدی است که در اولین روزهای هجرت به دست مبارک آن نبی مکرم و صحابه برای عموم مسلمانان ساخته شد. دیوارهای این مسجد با سنگ و خشت بر پا گردید و سقف بر روی چند ردیف ستون استوار گشت. آورده اند که حضرت شخصاً کار می کردند و خشت ها را به دوش می کشیدند به طوری که اصحاب متأثر از

این حالت تقاضا نمودند تا ایشان فقط ناظر امور باشند اما آن بزرگوار نپذیرفتند و کار می نمودند. بعد از ساختمان زمان رسول اکرم تاکنون به تدریج بسیاری از حکومت های وقت در تعمیر این مسجد سهمی داشته اند و از جمله تجدید کنندگان بناهای اساسی این مسجد عبارتند از:

۱. عثمان؛ در زمان این

خلیفه مسجد مختصری گسترش یافت.

۲. عمربن عبـد العزیز؛ والی مدینه به دسـتور ولید بنای اولیه مسـجد را تخریب کرده و بنایی اسـتوار از سـنگ و گچ بر پا نمود. رواق هایی ساخت و ستون و مناره ایجاد کرد.

۳. ابویَعلی احمد حسینی در سال ۴۳۵ قمری تعمیر و مرمت در مسجد صورت داد.

۴. جمال الدین جواد اصفهانی از وزرای اتابکان موصل در سال ۵۵۵ قمری فرمان به تجدید بنای مسجد داد.

۵. ملک الظاهر بَیْبَرس بند قُداری از ممالیک بحری مصر (۶۵۸ ۶۷۶) اقدام به اصلاحات وسیعی در مسجد کرد.

۶. ناصر محمد بن قَلاوون از ممالیک بحری مصر در سال ۷۳۳ هجری به تعمیرات اساسی مسجد همت گماشت.

۷. اشرف بَرْسبای از ممالیک بحری مصر در سال ۸۴۰ هجری قمری به تجدید و ترمیم برخی قسمت های مسجد فرمان داد.

۸. اشرف قایتبای از ممالیک برجی مصر در سال ۸۸۱ قمری به تجدید بنای مناره و قسمت هایی از مسجد دستور صادر کرد.

۹. آل عثمان؛ سـلاطین عثمانی مسـجد را مرمت می کردند و آخرین آنها توسط سـلطان محمود و فرزندش سـلطان عبدالحمید طی سال های ۱۲۴۰ الی ۱۲۴۵ قمری صورت گرفت و مسجد از نو بنا شد.

۱۰. آل سـعود؛ در زمان ملک فیصل به سال ۱۳۸۸ قمری مساحت مسـجد وسعت یافت (و از ۱۲۷۶ متر مربع به ۱۴۲۰ متر مربع رسـید) و در دوران اخیر به کلی وضع مسـجد دگرگون شـد و تغییرات عمـده ای در آن ایجاد گردیـد و با وسـعت بیشتری (به مساحت ۶۰۰۰ متر مربع) ساخته شـد (۱) و قبه هـای متعـدد و مناره های طویلی بر پاگردیـد ولی متأسـفانه در آخرین بازسازی مسجد، محرابی که

محل نزول آیه تقوی را نشان می داد برچیده شد.

فضیلت مسجد

دو رکعت نماز در مسجد قبا برابر با حج و عمره ذکر شده است.

برای آن دعای مخصوص و تسبیحات ویژه ای وارد شده است. (۲)

رسول الله روز شنبه (یا یکشنبه یا دوشنبه) برای نماز و عبادت به این جا می آمدند.

آیه «لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم» (توبه ۱۰۸) به نقل بسیاری از مفسران درباره این مسجد نزول یافته و محل نزول هم در جنب جنوب غربی مسجد بود (که محرابی برایش ساخته بودند) .

مسجد قبلتین

(قِ لَ تَ) از مساجد مدینه. مسجد «قبلتین» و یا مسجد «ذوقبلتین» (که به نام بنی سلمه معروف بود) مسجدی است تاریخی (و به نقلی از جمله مساجد سبعه است) که دارای دو قبله بود و بر بلندی حره الوبر در طرف شمال غربی شهر واقع می باشد. این مسجد دارای دو محراب در برابر هم (شمالی و جنوبی) بود و وجه تسمیه از آن جهت است که در این جا مسئله تغییر قبله صورت گرفت و نیز یک نماز به دو قبله خوانده شد. رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در طول سیزده سال اقامت در مکه و پس از ورود به مدینه به مدت ۱۰ (یا ۱۶ یا ۱۷ یا ۱۹ و یا...) ماه نماز را به سوی شمال یعنی به سوی بیت المقدس به جای می آوردند. طبق آنچه که مشهور است آن حضرت در نیمه شعبان (یا نیمه رجب) در این مسجد در حال به جا آوردن نماز ظهر بودند که فرمان تغییر قبله رسید و ایشان دو رکعت آخر نماز را به

سوی کعبه خواندند. به نقلی نیز نماز ظهر تمام شده بود که فرمان رسید و نماز عصر به سمت کعبه ادا گردید. به گفته ای دیگر هنگام رکعت دوم نماز صبح بود که آیه نازل گردید و حضرت بقیه نماز را به سوی کعبه خواندند. (برخی مسجد قبلتین را مسجد قبا و برخی مسجد النبی و برخی مسجد جمعه یعنی مسجد بنی سالم می دانند) مسجد قبلتین در زمان عمربن عبد العزیز به احتمال زیاد بازسازی گردید (ولی منابع به بازسازی ها یا اصلاحات بنا قبل از زمان قایتبای اشاره ای ندارند) .مسجد در دوره سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۵۰ قمری از نو بنا گردید و در آخرین بازسازی توسط سعودی ها به طرز زیبایی تجدید بنا گردید ولی محراب شمالی آن را برداشتند.

مسجد قشله عسکریه

از مساجد مدینه، واقع در نزدیکی میدان عنبریه در جنوب غربی مسجد النبی (به فاصله دو کیلو متری) . در دوران عثمانی به سبک مساجد عثمانی در استانبول به یاد نماز عید رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان (داخل پادگان نظامی) ساخته شد اما با تخریب پادگان در دوران سعودی مسجد داخل آن نیز تخریب گردید.

مسجد قوچ

همان (ک) مسجد کبش

مسجد کبش

(کَ) از مساجد مکه واقع در منی بین جمره اولی و جمره وسطی (یا در سمت شمال جمره عقبه به مسافت ۲۰۰ متری و در دامنه کوه ثبیر) که به خاطر احداث پل هوایی جمرات ثلاثه تخریب گردید. این مسجد به جهاتی به نامهایی موسوم است:

۱. مساحت مسجد قبا به ۱۳۵۰۰ متر مربع رسیده است (عرشیان، ص ۱۰۸) .

۲. و از اعمال مسجد قبا «زیارت جامعه» و دعای «یا کائنا قبل کل شی...» است (فقه فارسی با مدارک، ص ۲۳۳) .

۱. مسجد قوچ

۲. مسجد کبش، به خاطر ظاهر گردیدن کبش فدا (به جای حضرت اسماعیل) در این مکان.

۳. مسجد نحر، به خاطر ذبح قوچ (کبش) در این جا.

۴. مسجد صخره، به خاطر ذبح قوچ (کبش) در جوار صخره ای. صخره در جوار مسجد به دلیل لمس و مسح توسط مردم تخریب شد.

مسجد کبیر

از مساجد مدینه

۱. یا (ك) مسجد شجره (۱)

۲. یا مصلی استسقاء

مسجد کوثر

از مساجد مکه واقع در وسط منی (در جانب راست کسی که به عرفات می رفت) طبق نقلی سوره کوثر در این مکان نازل گردید. این مسجد در جریان احداث پل های هوایی مسیر منی عرفات تخریب شد.

مسجد مائده

همان (ك) مسجد بغله

مسجد مباهله

(مُ هِ لِ) از مساجد مدینه. همان (ك) اجابه (۲)

مسجد محرم

(مُ رِ) از مساجد مدینه. همان (ك) مسجد شجره

مسجد مختبی

(مُ تَ با) از مساجد مکه. مسجدی بود در سوق اللیل مجاور با ولادتگاه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) . گویند محل اختفای حضرت بود از شرّ مشرکین و کفار مکه.

مسجد مدینه

همان (ك) مسجد النبی

مسجد مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) همان (ك) مسجد مشعر الحرام

مسجد مستراح

(مُ تَ) از مساجد مدینه. مسجد استراحت. مسجدی است واقع در منطقه احد.

این مسجد نسبتاً کوچک در سمت راست کسی قرار دارد که به سمت مقابر شهدای احد می رود.

این مسجد در مکان استراحت رسول الله هنگام باز گشت از غزوه احد و به دوران عثمانی ساخته شد.

مسجد مسیجد

(مُ سَ جَ) یـا مسـجد مسـیجید، مسـجد منصـرف، مسـجد غزاله، مسـجدی است در کنـار کوه شـرقی راه جـده نزدیکی مدرسـه الصحراء. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام ترک مدینه به سوی بدر در این مکان نماز گزاردند.

مسجد مشربه ام ابراهیم

همان (ک) مسجد ابراهیم

مسجد مشعر الحرام

(مَ عَ رُ لْ حَ) از مساجد مکه، واقع در مشـعر (مزدلفه) طبق نقل حضـرت جبرئیل در این مکان بر رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسـلم) نازل شد و در مورد مشعر الحرام و اهمیت اعمال آن دستورات و آیاتی ابلاغ کرد. بیشتر حجاج هنگام وقوف در همین مسـجد که بخشـی از مشـعر الحرام است نماز مغرب و عشا را برگزار می نمایند. مساحت اولیه مسجد مشعر الحرام (یا مسجد مزدلفه) حدود ۱۷۰۰ متر مربع بود که در عهد عباسی به ۴۰۰۰ متر مربع رسید و مسجد بی سقفی بود و تنها حصاری در اطراف داشت. عثمـانی ها در سال ۱۰۷۲ قمری آن را بازسازی نمودند و سـعودی ها در سال ۱۳۹۹ قمری بنای جدید آن را به پایان بردند و اکنون مساحت حدود ۶۰۰۰ متر مربع است.

مسجد مصبح

(مَ بَ) از مساجـد مـدینه. مسـجدی است در بالاـی تپه مرتفعی در جنوب غربی قبـا و در راهی است که رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) هنگام هجرت به مدینه از آن جا عبور فرمودند و وجه تسمیه آن است که حضرت درهجرت در صبح ابتدا به این مکان وارد شدند. امروزه جز دیواره های مخروبه آن چیزی باقی نمانده است.

مسجد مصرع

همان (ک) مسجد عسکر

مسجد مصلی

(مُ صْ لّا) همان (ک) غمامه

مسجد معرس

(مُ عّ رَّ) از مساجـد مـدینه. مسـجد معرس (یـا معرس البنی یا معرس ذی الحلیفه) نزدیک (مقابل) مسـجد شـجره در ذی الحلیفه است و طبق روایت مکانی است که رسول گرامی اسـلام (صـلی الله علیه وآله وسلم) موقع هجرت برای استراحت در این مکان

تعریس فرمودند (یعنی در آخر شب فرود آمدند) و حضرت غالباً در راه حج یا پس از بازگشت از غزوه ای در این مکان استراحت می نمودند. پس از چندی دیواری برگرد این محل کشیده شد و نام

۱. میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۵.

مسجد معرس را به خود گرفت و به مرور زمان بقایای این مسجد رو به ویرانی گذاشت و امروزه جز چند تکه سنگ چیده شده از آن اثری باقی نمانده است. در روایات اهل بیت به بیتوته در این مسجد سفارش شده و برخی فقهای شیعه لزوم توقف در این مسجد را برای کسی که از آن جا عبور می کند، فتوا داده اند.

مسجد مکه

همان (ك) مسجد الحرام

مسجد منارتین

(مَ رَ تَ) از مساجد مدینه، واقع در غرب مسجد السقیا و در فاصله یک کیلومتری آن که حالت ویرانه ای یافته. در این محل نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز گزاردند و به همین خاطر در آن، مسجد احداث گردید.

مسجد منصرف

(مُ صَ رَ) همان (ك) مسجد مسیجد

مسجد منی

(مَ نا) همان (ك) مسجد خیف

مسجد نبوی

(نَ بَ) همان (ك) مسجد النبی

مسجد النبی

(نَ) مسجد نبوی، مسجد مدینه، مسجد پیامبر، مسجد تاریخی مدینه است که در قسمت شرقی (و در وسط) شهر مدینه بنا شده است. این مسجد را نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال اول هجری و در نخستین روزهای ورود به مدینه به دست خود و به همراهی مهاجر و انصار ساختند که به نقلی مربع شکل ۵۰ متر در ۵۰ متر (۱۰۰ ذراع در ۱۰۰ ذراع) بود و یا طبق اکثر نقل ها مسجدی مستطیل شکل به مساحت ۱۰۵۰ متر مربع (به طول تقریبی ۳۵ متر از شمال به جنوب و عرض تقریبی ۳۰ متر از شرق به غرب) بوده است که از سنگ و گل و بدون سقف ظرف مدت هفت ماه بنا گردید و پس از مدتی برای قسمتی از مسجد سقفی از شاخ و برگ های درخت خرما بر روی ستون هایی از تنه درخت خرما تعبیه شد. همزمان با ساختن

مسـجد حجراتی برای سـکونت حضـرت و همسرانش در شرق مسجد ساخته شد که بعداً بر تعداد آن افزوده گردید و اصحاب نیز حجراتی در کنـار مسـجد ساختنـد که درب هایی به مسـجد داشت و از همان جا وارد مسـجد می شدنـد تا این که به فرمان الهی درِ خانه صـحابه که به سوی مسـجد باز می شد بسـته گردید مگر درِ خانه حضرت علی (علیه السلام) و از آن پس مسجد تعمیر و توسعه متعددی به خود دید.

۱. سال ۷ هجری، در اولین توسعه و بعد از غزوه خیبر وسعت مسجد النبی به ۱۸۰۰ (یا ۲۴۳۳ یا ۲۴۷۵) متر مربع رسید

و شکل چهار گوش یافت.

۲. سال ۱۶ (یا ۱۷) هجری، خلیفه دوم با خرید خانه های اطراف بر مساحت مسجد از سمت جنوب و غرب (یا جنوب و شمال) و بر ستون درهای آن افزود و صحن نامسقف بساخت و تیرک های چوبی مسجد را تبدیل به ستون هایی از خشت نمود. مساحت مسجد در این زمان (به تفاوت نقل) به ۳۵۷۵ (یا ۳۶۴۹ یا ۴۰۸۷ یا ۴۸۷۵) متر مربع رسید.

۳. سال ۲۹ هجری، خلیفه سوم بر مساحت مسجد از جنوب و غرب (و به نقلی از سه جهت جنوب و شمال و غرب) افزود و مساحت مسجد (به تفاوت نقل) به ۴۰۷۱ (یا ۴۵۸۳ یا ۵۹۵۰) متر مربع رسید. او مسجد را نوسازی کرد و به نقلی محرابی بساخت که به نام او مشهور شد. و نیز می گویند عثمان نخستین کسی است که تزیینات مسجد کرد. او دیوارها را با سنگ های منقوش بازسازی کرد و ستون های مسجد را با سنگ های حجاری و منقش شده تجدید بنا کرد و سقف آن را با چوب ساج ترمیم نمود.

۴. سال ۸۸ هجری، عمربن عبدالعزیز والی مدینه به دستور عبد الملك و سپس در سال ۹۱ به دستور ولیدبن عبدالملك تعمیرات و توسعه عمده ای در قسمت های غرب و شمال و شرق مسجد انجام داد (و تا آن زمان توسعه در طرف شرق صورت نگرفته بود) . او (بقایای خانه زوجات پیامبر و خانه های متصل و نزدیک به مسجد را خرید و خراب کرد و به مسجد افزود و مساحت مسجد به ۶۴۴۰ (و یا ۶۹۵۳) متر مربع رسید. او حجره و

مقبره حضـرت را محصور ساخت و در چهار گوشه مسـجد چهار مناره بنا نمود و محرابی در محل نماز رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) بنـا کرد (که طبـق نقلی نخسـتین محراب مسـجد است) وی دیوارهـای مسـجد را کاشـیکاری نمود و از جمله تزییناتی که برای اولین بار صورت می گرفت نقش آیات قرآنی بر روی کاشی ها و دیوار مسجد بود.

۵. سال ۱۶۰ (یا ۱۶۱ یا ۱۶۲) هجری، والی مدینه به دسـتور مهدی عباسـی مسـجد را در قسـمت شـمالی توسـعه داد و در این توسعه که تا سال ۱۶۵ به طول انجامید بر شمارستون ها نیز افزوده شد و مساحت مسجد به ۸۸۹۰ (و یا ۹۴۰۳) متر مربع رسید.

۶. سال ۱۹۳ هجری، در عهد هارون و ۲۰۲ در عهد مأمون و ۲۴۶ در عهد متوکل و ۲۸۲ در عهد معتضد و ۵۷۶ در عهد ناصر الدین الله تعمیرات و اصلاحاتی درسقف و صحن و دیوارهای مسجد انجام پذیرفت.

۷. سال ۶۵۵ هجری، مسـتعصم بالله دستور تجدید بنای مسجد را صادر کرد، چرا که در شب اول ماه رمضان سال ۶۵۴ به علت آتش گرفتن یکی از مشـعل ها (یا افتادن آتش شـمع) مسجد دچار حریق شد و (جز مدفن رسول الله گنبدی که در صحن بود) چیزی باقی نمانـد (۱) مسـتعصم مهندسـین و کـارگران و مواد و مصالـح ساختمـانی را در موسم حـج به مـدینه فرسـتاد و کـار معماری آغاز شد.

۸. سال ۶۵۶، بـا سـقوط مسـتعصم (آخرین خلیفه عباسـی) و قطع ارتباط مـدینه با مرکز خلافت و توقف کار ساختمانی وسایل لازم جهت ادامه کار از جانب امیر مصر منصور الدین ابن معز اَیْبِک

صالحی تأمین گردید و سپس از طرف امیر یمن المظفرشمس الدین یوسف (از بنی رسول) و سایل و بودجه و معماران یمنی به سوی مدینه گسیل گردید.

۹. سال ۶۵۷ هجری، در عهد سلطان سیف الدین قُطُز، کار نوسازی در سمت جنوب تا سال ۶۵۸ به بیابان رسید.

۱۰. سال ۶۶۱ هجری، و در عهد ملک الظاهر بَیْبَرس بند قُبداری آنچه از کارها باقی مانده بود و نیاز به باز سازی داشت پایان گرفت.

۱۱. سال ۶۷۸ هجری، در زمان ملک منصور قَلاوون و یا به دستور احمد بن برهان والی شهر قوص (از شهرهای مصر) قبه ای بر ضریح پیامبر ساختند.

۱۲. سال ۷۰۱ هجری، ملک ناصر محمد بن قلاوون سقف روضه و سقف قسمت شرقی مسجد و آستانه درها و نیز قسمت غربی مسجد را (تا سال ۷۲۹) تعمیر نمود.

۱۳. سال ۷۵۵ هجری، در عهد سلطان ناصر حسن بن محمد قلاوون برخی اصلاحات در مسجد صورت گرفت.

۱۴. سال ۷۶۵ هجری، در عهد سلطان شعبان بن حسین بن ناصر محمد بن قلاوون گنبد مرقد تعمیر شد و برای مسجد شرفه هایی (کنگره هایی) ترتیب داده شد.

۱۵. سال ۸۳۱ هجری، اشرف بَرْسبای (از ممالیک برجی مصر) دو ردیف رواق مسقف در طرف قبله مسجد که در کنار صحن قرار داشت اضافه نمود و آنچه را که خراب بود تعمیر کرد.

۱۶. سال ۸۵۳ هجری، الملک الظاهر جَقْمَق (۲) (چَقْمَق) (۳) ازممالیک برجی مصر سقف آرامگاه شریف و بعضی از سقف های فرو ریخته مسجد را تعمیر کرد و قسمت هایی از زمین مسجد را به رخام (مرمر) مفروش نمود.

۱۷. سال ۸۷۹ (و ۸۸۱) هجری، ملک اشرف قایتبای از ممالیک برجی

مصـر تغییرات مهمی را در مسـجد النبی شـروع کرد که شامل بعضی از ستون ها و سقف ها و دیوارها و حجره نبوی و مناره ها بود که تا ۸۸۴ هجری به طول انجامید.

۱۸. سال ۸۸۶ هجری، به علت اصابت صاعقه به مأذنه جنوب شـرقی (مأذنه رئیسـیه) در شب سیزدهم (یا یکی از شب های دهه دوم) ماه رمضان تمامی مسـجد (جز آرامگاه شـریف و گنبد وسط صـحن) دچار آتش سوزی شد. (۴) و مردم مـدینه از حاکم مصـر سـلطان قایتبای (از ممالیک برجی مصـر) درخواست کمک کردند و به فرمان سـلطان مرمت های فراوانی صورت گرفت که تا سال ۸۸۸ هجری

۱. این آتش سوزی به حریق اول شهرت یافته است.

۲. ضبط (لغت نامه) .

۳. ضبط دایره المعارف فارسی) و لغت نامه، ذیل ظاهر سیف الدین.

۴. این آتش سوزی به حریق دوم موسوم شد.

به طول انجامیـد. او محـدوده و سـیعی به حجره شـریف افزود و اطراف آن را با نرده و یا شـبکه محصور ساخت و قبه ای بر قبر مطهر پیامبر بنا نمود و مناره رئیسیه را تجدید بنا کرد و مساحت مسجد در این زمان به ۹۰۱۰ (و یا ۹۵۲۳) متر مربع رسید.

۱۹. قرن دهم هجری، در عهد سـلطان سـلیم و سـلیمان و سلیم ثانی و مراد ثانی (از سلاطین عثمانی) توسعه مختصر و تعمیراتی (از جمله ترمیم گنبدها و مناره ها و درها و ستون ها و محراب ها) صورت گرفت.

۲۰. قرون یازده و دوازدهم هجری، سـلاطین عثمانی تعمیرات و نوسازی هایی در سقف و رواق و مناره و زمین مسجد صورت دادند.

۲۱. سال ۱۲۲۸ (یا ۱۲۳۳) هجری، سلطان محمود دوم

به تجدید بنای گنبد مسجد همت گماشت و بنای گنبد که با مرمت هایی در قسمت بام مسجد توأم بود به نظر مورخان تا سال ۱۲۵۵ هجری به طول انجامید.

۲۲. سال ۱۲۶۵ هجری، سلطان عبد المجید اول تعمیرات و توسعه عمده ای در سراسر مسجد (جز حجره شریف و محراب های سه گانه و منبر و مناره اصلی) انجام داد که تا سال ۱۲۷۷ (یا ۱۲۸۰) به طول انجامید و کل مساحت مسجد به حدود ۱۰۳۰۳ (یا ۱۰۹۳۹) متر مربع رسید.

۲۳. سال ۱۳۰۷ هجری، سلطان عبد الحمید ثانی تعمیراتی در مسجد به عمل آورد.

۲۴. سال ۱۳۴۸ (و ۱۳۵۰) هجری، در زمان حکومت عبد العزیز از آل سعود اصلاحاتی در سطح رواق ها اطراف صحن و برخی ستون های رواق ها انجام شد.

۲۵. سال ۱۳۶۸ هجری، در زمان حکومت عبدالعزیز از آل سعود در ۱۲ شعبان این سال، تصمیم به توسعه مسجد النبی خطاب به مسلمانان اعلام شد و با انهدام ساختمان های اطراف مسجد در ۵ شوال ۱۳۷۰ امر توسعه آغاز گردید و سنگ بنای عمده ترین توسعه مسجد (با حفظ بنای قبلی) عملاً از سال ۱۳۷۲ هجری قمری آغاز شد که تا آخر سال ۱۳۷۴ قمری به طول انجامید و در پنجم ربیع الاول سال ۱۳۷۵ قمری مسجد پس از توسعه رسماً افتتاح گردید. در این توسعه (۱) (که در قسمت های شمالی و غربی و شرقی صورت گرفت) به میزان ۶۰۲۴ (یا ۶۰۳۳) مترمربع بر وسعت مسجد اضافه شد و مجموع مساحت مسجد النبی به ۱۶۳۲۷ (یا ۱۶۹۶۳) متر مربع رسید.

۲۶. سال ۱۳۹۵ هجری، در عهد ملک فیصل و سپس در عهد ملک

خالد مصلایی با سایبان موقت در خارج و غرب مسجد النبی ساخته شد (این توسعه ساختمان مسجد را در بر نمی گرفت) .

۲۷. سال ۱۴۰۶ هجری قمری، درزمان ملک فهد توسعه ای درقسمت های شمالی و غربی و شرقی مسجد شروع شد که آخرین سنگ بنای توسعه اش توسط فهد در سال ۱۴۱۴ هجری نصب گردید. در این توسعه ۸۲۰۰۰ متر مربع به مساحت مسجد افزوده شد و به این ترتیب مساحت مسجد به ۹۸۵۰۰ متر مربع رسید و با احتساب سطح توسعه (پشت بام مسجد) برای نماز (به مقدار ۶۷۰۰۰۰ متر مربع) مساحت تقریبی مسجد به ۱۶۵۵۰۰ متر مربع رسید و اما فضاهایی که محیط بر مسجد شریف نبوی تسطیح شده به مساحت ۲۳۵۰۰۰ متر مربع است که بخش بزرگی از آن (به مقدار ۱۳۵۰۰۰ متر مربع) دارای سایبان هایی است که به طور خود کار باز و بسته می شوند تا بر نماز گزاران هنگام نماز سایه افکنند و در نهایت مجموع مساحت مسجد و مساحت سطح نماز و مساحت میدان های محیط به مسجد ۴۰۰۵۰۰۰ متر مربع می گردد.

فضایل مسجد

افضل مساجد جهان (بعد از مسجد الحرام) است.

طبق روایات نماز در آن معادل ده هزار نماز در جای دیگر است.

در بردارنده روضه النبی در دل خود است که باغی از باغ های بهشت است.

آداب مسجد

۱. معروف به توسعه اول.

غسل (ورود و زیارت) نمودن

عطر و بوی خوش استعمال نمودن

با لباس تمیز عازم حرم نبوی شدن

با قدم های کوتاه و سر به زیر رفتن.

از باب نساء وارد شدن (زنان)

از باب جبرئیل وارد شدن (مردان)

اذن دخول به حرم نبوی را خواندن.

در ورود با صلوات

پای راست را مقدم داشتن.

دو رکعت نماز تحیت مسجد نبوی را به جای آوردن.

نمازهای فریضه را در وقت خودش به جای آوردن.

در محراب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز خواندن.

نزد منبر نبوی رفتن و آن منبر محترم را لمس کردن.

نزد مقام جبرئیل (و نیز برخی ستون های خاص) رفتن.

نزد مزار حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دعا و حمد خدا نمودن

از جانب والدین و دوستان خود به رسول خدا سلام دادن

زیارت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را به جای آوردن

در تمام مراحل زیارت حضور قلب داشتن و توبه و استغفار نمودن

هنگام خروج از مسجد به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) صلوات فرستادن.

اجزاء و اماکن مسجد

باب ها، حجره ها، روضه النبی، ستون ها، صفه، قبه، محراب ها، مقام بلال، مقام جبرئیل، مکان جنائز، مناره ها، منبر نبوی، مزوله، و...

مسجد نحر

) نَ) همان (ک) مسجد کبش

مسجد نحل

(نَ) همان (ک) مسجد رد شمس

مسجد نمره

(نَ م رِ) از مساجد مکه واقع در عرفات. طبق شهرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر را به جمع در این جا به جای آوردند. این مسجد که به نام مسجد عرفه و مسجد عرنه و مسجد ابراهیم و جامع ابراهیم نیز خوانده شده همواره

مورد توجه مورخان و سفرنامه نویسان بوده است و این مسجد در عهد عباسیان در سال ۱۵۰ هجری ساخته شد (ولی به احتمالی این مسجد از قرن اول هجری بر پا بود و بعداً در جای آن مجدداً مسجدی ساخته اند) طبق نقل مساحت مسجد در زمان مهدی عباسی حدود ۸۰۰۰ متر مربع بود. و جواد اصفهانی از وزرای حکام موصل در سال ۵۵۹ هجری آن را بازسازی کرد و وسعت داد. و به نقلی مساحت مسجد به ۱۴۴۰۰ متر مربع رسید. گویا این مسجد در این زمان بدون سقف و رواق بوده است و در عهد عثمانی رواق هایی برایش ساخته شد و در عهد سعودی ها بنای فعلی مسجد ساخته شد و مساحت آن به حدود ۱۸۰۰۰ متر مربع رسید و اما در جهت نام های مختلف این مسجد گفته اند:

۱. عرنه، چون عرنه از حدود عرفات است.

۲. عرفه، چون در ابتدای عرفات واقع شده است.

۳. نمره، چون در وادی نمره می باشد (و نمره نام کوهی است در عرفات که از یک سوی موقف عرفات را محدود می کند) .

۴. ابراهیم، چون طبق نقل حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این مکان وقوف کردند و به نماز و عبادت پرداختند.

مسجد وادی

۱. همان (ک) مسجد جمعه

۲. همان (ک) مسجد عسکر

مسجد ین

(مَ جِ دَ) مسجد الحرام و مسجد النبی را گویند. (فرهنگ علوم؛ لغت نامه)

مس حجر

(مَ سّ) همان (ک) استلام حجر

مسعی

(مَ عا) محل سعی. فاصله بین دو کوه صفا و مروه را گویند که در شرق مسجد الحرام واقع است و یکی از واجبات حج و عمره در این جا صورت می گیرد. مسعی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به صورت یک وادی بود که مقداری از آن مسیل بود و سطحش نسبت به سایر نقاط مسیر بین صفا و مروه عمیق تر بوده است و بعدها در طرفین فاصله بین صفا و مروه دکاکین و مغازه هایی ایجاد شد. مسعی که قبلا در خارج از محوطه مسجد الحرام بود در توسعه هایی که دولت سعودی در مساحت مسجد الحرام به وجود آورد

متصل به مسجد گردید و مسجد و مسعی پیوند خورده و درهایی از طریق مسجد به مسعی گشوده شد. مشخصات مسعی چنین

است:

۱. فاصله بین صفا و مروه به طول حدود ۴۲۰ متر و به عرض ۲۰ متر به صورت راهروی سر پوشیده ای در دو طبقه در آمده است.

۲. طبقه اول (تحتانی) ۱۳ متر و طبقه دوم (فوقانی) ۹ متر ارتفاع دارد و طبقه اول به وسیله پله هایی که حتی اشخاص پیر و ناتوان به آسانی می توانند از آن رفت و آمد نمایند به طبقه دوم متصل می گردد.

۳. در میانه خیابان طبقه اول (تحتانی) دو دیواره کوتاه (به ارتفاع نیم متری) با فاصله از هم تعبیه شده که قسمت رفتن از صفا به مروه و قسمت باز گشتن از مروه به صفا را مجزا می کند.

۴. در حد فاصل دو دیوار تعبیه شده در طبقه اول مسیری است

که برای رفت و آمد افراد بیمار و پیر و ناتوان با استفاده از چرخ های مخصوص اختصاص یافته است.

۵. در دو طرف از دیواره های مسعی نزدیک به صفا دو پایه سبز رنگ (و با نور چراغ های سبز)

محل هروله را مشخص می کنند.

۶. مسعی در جهت خارج (از مسجد) دارای ۸ باب است که به فضای بسیار بازی مرتبط می شود و رو به روی این ابواب نیز مداخل به جانب مسجد و فضایی که منتهی به باب السلام می شود دارد. (ممالک و مسالک، ص ۸ دایره المعارف فارسی، ذیل سعی، امام شناسی، ج ۶، ص ۴۸؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱ ص ۲۱۸؛ حج برنامه تکامل)

مسفله

(مَ فَ لِ) وادی مسفله. ادامه (ک) وادی ابراهیم

مسکینه

(م نِ) از نام ها و القاب مدینه منوره در تورات و نیز از نام هایی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نهاد. از سکن به معنی رحمت و برکت است و نیز از آن جهت است که مساکین به حضرت حق در آن می زیسته اند. (الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ لغت نامه، میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مسلخ

(مَ لَ)

۱. نام قربانگاه منی.

۲. اول وادی عقیق که میقات است. (تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵؛ النهایه، ص ۱۱۷)

مسلمه

(مُ لِ مِ) از نام های مدینه است، زیرا مردم مدینه در مقابل خدا و رسولش مطیع بودند و آنها در یاری رسول خدا کوتاهی نکردند. (میقات حج، ش ۷، ۱۷۲)

مشاعر (

مَ عِ) همان (ک) مشاعر حج

مشاعر حج

نقـاط متبرک حـج از قبیل خانه خـدا و عرفات و منی (و جمرات و قربانگاه) و مشـعر الحرام و صـفا و مروه و میقات و مکه و... (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۹۶۶؛ و...)

مشاعر معظمه

نشـانه هـای با عظمت. تعبیری است از آثار مقـدسه ای که در مکه به جای مانـده، ماننـد زادگاه پیامبر و نیاکان ایشان، آرامگاه اجـداد پیامبر. زادگاه حضـرت امیر علی (علیه السـلام) و حمزه و جعفر طیار. آرامگاه اکثر وابسـتگان به رسول خـدا و حضـرت خدیجه (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۴۲)

مشربه ام ابراهیم

(مَ رَ بِ) شـهرت مکانی (غرفه ای، اطاقی، بستانی) (۱) در جهت شـرقی مـدینه در منطقه عوالی در نزدیکی (یا دو هزار قدمی) مسـجد قبا (و به نقلی در جنوب شـرقی مسـجد قبا که اکنون در داخل صحن مسجد قرار گرفته است) طبق نوشته ها رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت ماریه را در این جا سکونت دادند و آن گاه که پیامبر به مدت یک ماه از برخی از همسران خود کناره گرفته بودند در خانه ام ابراهیم ماندند. حضـرت در این جا نماز گزاردند. ماریه قبطیه حضرت ابراهیم (علیه السلام) را در این مکان به دنیا آوردند و طبق نقل روایات، زیارت مشربه ام ابراهیم

۱. مشـربه را چند معنی است: صـفه، که با آن نوشتند، آبشخور، زمین نرمی که در آن رستنی روید وظاهراً به همین معنی است که بستانی بوده است؛ و معروف است که پیامبر در آنجا خمره های آب نهاده بود تا از آن بنوشد (عرشیان، ص ۱۱۷) .

توصیه شده است.

مشرفه

از القاب مکه است چون اشرف از جمیع بلاد است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مشعر

اختصار (ک) مشعر الحرام

مشعر الاقصی

(مَ عَ رُ لْ اَ صا) عرفه را گویند.

مشعر الحرام

(حَ) فاذا افضتم من عرفات فاذکرو الله عند المشعر الحرام (بقره ۱۹۸)

مشعر یا مشعر الحرام وادی طویل وبیابانی گسترده و شنی است به طول ۴ کیلومتر (یا بیشتر) که در خارج شهر مکه میان سرزمین منی و عرفات واقع شده است و جزو حرم است و یکی از مواقف حج است و سومین عمل از اعمال حج (ک) «وقوف در مشعر» است از شب دهم ماه ذی حجه تا طلوع آفتاب روز دهم ذی حجه. و نیز مستحب است از این وادی برای رمی جمرات سنگریزه برداشتن. در مورد حد مشعر برخی فقها فرموده اند مشعر سرزمینی مشخص در مزدلفه است و برای مشعر و مزدلفه محدوده ای معین کرده اند به این نحو که از آخر وادی محسر (که متصل به منی است) تا اول مأزمین (که محل عبور به عرفات است) از مزدلفه محسوب می شود و مشعر در انتهای مزدلفه است (و یا این که حد مشعر از مأزمین است تا حیاض وادی محسر) این وادی به جهاتی به نام های چندی موسوم است.

۱. قزح؛ چون کوه های اینجا مانند قوس وقزح است.

۲. مشعر؛ چون مرکزی برای شعائر حج و نشانه ای از این مراسم عظیم است و نیز اسم مکان شعور است.

۳. مشعر الحرام؛ چون در محدوده حرم واقع شده است و برای حرمت و احترام این مکان است زیرا نشان حج است.

۴. جمع چون حضرت آدم و حوا (علیهما السلام) در این جا جمع آمدند و به یکدیگر رسیدند. یا چون مردم در این جا برای عبادت جمع می

شوند. یا چون در این جا با سقوط اذان از نماز عشا، جمع بین الصلوتین می شود، یعنی با یک اذان و دو اقامه نمازهای مغرب و عشا به جای آورده می شود.

۵. مزدلفه؛ چون از زُلَف (به معنی شب) است و مردمان در شب به سوی این نقطه کوچ می کنند. یا از «اِزدِلاف» (به معنی تقرب و اجتماع) است و حضرت آدم و حوا در این جا اجتماع کردند و حاجیان در این جا اجتماع می کنند و به خدا تقرب می یابند و در قرب یکدیگر عبادت می نمایند و دو نماز مغرب و عشا با هم خوانده می شوند و یا سنگ های پراکنده را در این جا جمع می کنند.

مشهود

(مَ) و شاهد و مشهود (بروج ۳)

روز عرفه است. یا حاجیان هستند که در کنار حجر می آیند و دست بر آن می نهند و یا... (تفسیر نمونه)

مصدود

به جا آورنده (ك) حج مصدود

مصلا

(مُ صَ لّ)

۱. نماز گاه در کعبه.

۲. جایی که مردم در عید قربان و عید فطر در آن نماز گزارند. (لغت نامه)

مصلی استسقاء

(مُ ص لّا) یا مسجد الکبیر شهرت محلی است در مدینه در ضلع شرقی کوه سلع موضع نماز استسقاء.

مصلی علی

همان (ك) ستون محرس

مصلی عید

همان (ك) مسجد غمامه

مضجع رسول الله

(مَ جَ) از نام های مدینه (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مضمونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است که مایه سلامت از هر درد است. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

مضنونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است به معنی نفیس و گرانبها (طبقات، ص ۷۶، اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۱)

مطاف

(مَ) جای طواف کردن. آن مقدار از زمین اطراف کعبه که محل مجاز برای طواف خانه کعبه است. حد فاصل بین دیوار کعبه و مقام ابراهیم.

مطوف

(مُ طَ وِّ) طواف دهنده. کسی که حاجیان را به گرد کعبه طواف می دهد. آن که راهنما و عهده دار نشان دادن مواضع و طواف دادن حجاج و سایر اعمال و مناسک حج است. در سنوات اخیر مطوفین (که از طرف دولت سعودی تعیین می شوند) مسئول فراهم آوردن وسایل رفت و آمد حجاج از جده به مکه و مدینه و عرفات و مشعر و منی (طبق برنامه های دولتی) بوده و در منی و عرفات خیمه حجاج را آماده می سازند و انجام تشریفات ثبت و ویزای ورودی و خروجی گذرنامه ها با آنها می باشد و در حقیقت نماینده دولت و رابط بین حجاج و دولت سعودی هستند.

هر یک از مطوفین در نقاط مختلف دفتر و نمایندگی دارند که حمله دارها (و کاروان ها) به آن ها مراجعه می کنند. در جده نمایندگان هر مطوف گذرنامه مربوط به خود را جمع آوری می کند (نام مطوف مربوطه روی جلد گذرنامه نوشته می شود) و از این پس گذرنامه در اختیار مطوف یا حمله دار است تا هنگام مراجعت که رد می کنند.

مطیبه

(مُ طَ یَّ بِ) از نام های مدینه منوره است. (فرهنگ آنندراج؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

مظله

(مَ ظَ لِّ) خیمه و سایبان

۱. همان (ک) ظلال

۲. در مراسم حج و عمره، در حالت احرام زیر خیمه و سایبان قرار گرفتن در توقفگاه ها و منزلگاه ها از محرمات نمی باشد.

معاد

(مَ) ان الذی فرض علیک القرآن لرادّک الی معاد (قصص ۸۵) .

از نام های مکه مکرمه است. (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۳۸)

معافر

(مُ فِ) حجه فروش. آن که از بهر مردم حج کند. (لغت نامه)

معافری

(مَ فِ) نام پارچه ای (یمنی) کع تُبّع کعبه را با آن پوشانید (تاریخ مکه، ص ۵۹؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۰۸؛ حرمین شریفین، ص ۹۰)

معتمر

(مُ تَ مِ) الجاج و المعتمر وفد الله (منقول از امام صادق (صلی الله علیه وآله وسلم»

به جای آورنده عمره (مبادی فقه و اصول، ص ۳۴۹)

معجم

فاصله بین درِ کعبه تا حجر اسماعیل (با راهیان قبله، ص ۱۹۶؛ فرهنگ دانستنی های پیش ازسفر به خانه خدا، ص ۲۳۱) .

معجنه

(مُ جَ نِ) نام گودالی است نزدیک شاذروان میان باب کعبه و حجرالاسود که بعدها پوشانیده شد. گویند حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) در آن جا گل می ساخت (یُحَجَنُ فیه الملاط) تا در ساخت کعبه به کار گیرد. و نیز گفته شده حضرت جبرئیل با پیغمبر خدا در این جا نمازهای پنجگانه را برای اول دفعه به جای آوردند و این نقطه محراب آن جناب گردید. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۵۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۳؛ تاریخ مفصل اسلام، ص ۶۰)

معدودات

(ک) ایام معدودات

معرس النبی

(مُ عَ رَّ سُ نَّ) همان (ک) مسجد معرس

معرس ذی الحلیفه

(ذُ لْ حُ لَ فِ) همان (ک) مسجد معرس

معصومه

(مَ مِ) از نام های مدینه. (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۱)

معطشه

(مُ عَ طَّ شِ) از نام های مکه ذکر شده است چون کعبه الله در موقع قلیل المائی اتفاق افتاده. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵؛ ش ۲۱)

معلا

(مُ عَ لّ) همان (ک) جنه المعلی

معلقات

(مُ عَ لَّ) شهرت اشعاری است که قبل از اسلام شاعران بر دیوار کعبه می آویختند. رسم عرب بر این بود که بهترین اشعار را بر دیوار کعبه می آویختند و تا شعری نیکوتر نمی یافتند آنها را از دیوار کعبه بر نمی داشتند. مهم ترین مسابقه شعری در بازار عکاظ طرح می شد و در این بازار به مدت یک ماه تقریباً هر روز قبایل مختلف به زبان شاعران خود، هنرنمایی می کردند و بهترین قصایدی را که در این بازار خوانده می شد (طبق گفته روات) با

حروف طلا- بر حریر مصری ثبت می کردند و بر دیوار کعبه می آویختند و بدین جهت عربان این قصاید را معلقات (جمع معلقه به معنی آویخته شده) می گفتند و برای مدتی مدید معلقاتی چند (همگی بر محور معاشقه، زن، جنگ، غارت، اسب، شتر جنگی و...) بر کعبه آویخته شده بود که پایین آورده نشد تا این که با نزول آیات قرآن مجید و کلام وزین و زیبای آن اصحاب معلقات اشعار خود را شبانه و پنهانی از دیوار کعبه برداشتند. در تعداد معلقات اختلاف است، اما اکثراً ذکر کرده اند که تا قبل از نزول قرآن مجید هفت معلقه موسوم به «معلقات سَبع» یا «سبعه معلقه» بر کعبه بود و اصحاب «معلقات سبعه» عبارت بودند از: اِمرَؤ القَیسِ بنِ حُجر، عَمرو بْنَ کُلثوم ثَعلبی، طَرَفِهِ بنِ عَبدِ بَکری، زُهَیربنِ اَبی سُلمی مَزَنی، لَبیدِ بن رَبیعَه عامری، عَنْتَرَهِ بن شَدّاد عَبَسی، حارِثِ بنِ حَلْزَه یَشْکُری. (فرهنگ اصطلاحات قرآنی)

معلومات

(ک) ایام معلومات

معلی

(مُ عَ لّا) همان (ك) جنه المعلی.

مغذیه

(مَ یِّ) از نام های زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

مفخمه

(مُ فَ خَّ مِ) از القاب مکه است چون دارای عظمت و تفخیم است (میقات حج، ش ۲۱،ص ۱۲۳)

مفداه

(از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰،ص ۹۱)

مفرد

(مُ رِ)

۱. به جا آورنده حج افراد.

۲. به جا آورنده عمره مفرد.

مفسدات حج

(مُ سِ) آنچه حج را فاسد می کند.

مقابر بنی هاشم

(مَ بِ) شهرت مجموع قبور ائمه و عباس و حضرت فاطمه بنت اسد و همسران و دختران و عمات رسول الله و ام البنین در قبرستان بقیع (میقات حج،ش ۴، ص ۱۷۷)

مقابر حجون

(حَ حُ) همان (ك) جنه المعلی

مقابر شهدای احد

مزار شهیدان غزوه (ك) احد

مقام اختصار

(ک) مقام ابراهیم

مقام ابراهیم

(مَ) فیه آیات بینات مقام ابراهیم. (آل عمران ۹۷)

جایگـاهی است واقـع در کنـار کعبه. و آن سـنگی است تیره رنـگ (میـانه سـفید و سـیاه) بـا قطری حـدود دو وجب و به ابعـاد ۳۵*۴۵ سـانتیمتر بـا اثر دو کف پـای عمیق. این مقام به فاصـله قریب به ۱۳/۵ مـتری روبه روی در بیت الله (یعنی مقابـل دیـوار شرقی بیـت) درون محفظـه ای محصـور اسـت و جـای پاهـا بر روی سـنگ متعلـق به حضـرت ابراهیم پیـامبر عظیم الشـان (علیه السلام) است که به اراده خداوندی نرم گردید تا اثر پاها بر آن نقش بست و سپس به حالت سنگی درآمد و در طول قرون نیز به اراده الهی همچنان باقی مانده است. در جهت ظهور این اثر بر روی سنگ به تفاوت گفته اند که حضرت خلیل الله:

هنگام دیدار فرزندش بر آن ایستاد.

هنگام ساخت دیوار کعبه بر روی آن ایستاد.

هنگام اعلام دعوت مردم به حج بیت الله بالای آن ایستاد.

هنگام دیدار فرزند و ساخت کعبه و دعوت مردم بر بالای آن ایستاد.

فضیلت مقام

طبق قرآن از آیات بینات است.

طبق روایت از سنگ های بهشتی است.

طبق روایت افضل مقامات مسجد الحرام است.

طبق روایت نماز خواندن نزد آن مورد سفارش قرار گرفته است.

احکام مقام در مناسک حج و عمره

۱. طواف خانه کعبه باید در فاصله کعبه و مقام ابراهیم انجام شود.

۲. نماز طواف خانه کعبه باید در پشت و نزدیکی مقام ابراهیم به جا آورده شود. (و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی.بقره ۱۲۵)

مکان مقام

طبق گزارشات و روایت سـنگ مقام ابراهیم در کنار و چسبیده به خانه خدا قرار داشت و در جاهلیت آن را از خانه خدا جدا و

به مکان فعلی منتقل کردند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از فتح مکه آن را به خانه متصل نمود و خلیفه دوم برای وسیع تر کردن محل طواف و نماز دستور جا به جایی آن را به محل دوران جاهلیت (محل فعلی) صادر نمود و چون در زمان او سیلی عظیم (موسوم به سیل ام نهشل) وارد مسجد الحرام شد و سبب گردید تا مقام ابراهیم از جای خود کنده و به کعبه بچسبد (و به نقلی به محلات پایین کعبه برده شد) پس پایه ای ساختند و آن را به جای خود منتقل کردند (و این پایه تا به امروز باقی است) به نوشته ابن جبیر سیاح معروف عرب (در قرن ششم و هفتم هجری) مقام ابراهیم در خانه کعبه بود و به هنگام حج آن را برای زیارت حاجیان بیرون آورده و در جای مخصوصش (که تا امروز همچنان باقی است) قرار می داده اند. (۱)

حصار مقام

این سنگ با طوق زرینی بر گردش درون محفظه ای کریستالی مستقر است و این محفظه خود در میان حجره و ضریح کوچک و چهار گوش و مشبکی قرار گرفته است (ابتدای پوشش طلای این سنگ از زمان مهدی عباسی ذکر شده است. نقلی است که در سال ۱۶۱ هجری به دستور مهدی مقام را از بالا تا پایین به صورتی استوار در آوردند و در سال ۲۳۶ متوکل علی الله به وسیله طلا پوشش

دیگری را بر تزیین مهدی افزود و در سال ۲۵۶ به دستور علی بن حسن عباسی عهده دار امور مکه دو طوق از طلا به مقدار ۹۲۲ مثقال و طوقی دیگر از نقره ساختند و به وسیله جیوه سنگ مقام را در میان طوق ها قرار دادند) سابقاً بر روی محفظه این سنگ قبه ای از آجر و سنگ و چوب بنا شده بود (که اطراف آن را آیات قرآنی مزین می نمود) ولی از آن جهت که این قبه از فضای مطاف می کاست در سال ۱۳۸۵ هجری قمری به دستور دولت سعودی این قبه تخریب گردید و ضریح کوچک (فعلی) بر آن ساخته شد و بدین ترتیب طبق نوشته ها بر مساحت مطاف پنج متر اضافه گشت.

همراه مقام

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) با قرار در مقام ابراهیم باید نیت آن داشت که با هر چه گناه است و عصیان، مخالفت ورزید و بر آنچه اطاعت است و فرمانبری مقاومت کرد.

مقام بلال

بنای مربع شکل مرمرینی است در مسجد النبی که به ارتفاع دو متر بر هشت پایه (ستون) سنگی و تقریباًدر محل اذان بلال (بر دیوار غربی مسجد اولیه) ساخته شده و در شروع اوقات پنجگانه نماز بر آن اذان می گویند و زائران مرقد شریف رسول لله برای درک ثواب در زیر این مکان چهارگوش به نماز می ایستند. به«مأذنه بلال» و«مکبریه» و«مقصوره المبلغین» نیز موسوم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۰؛ راهنمای حجاج در مکه و مدینه؛ و...)

مقام جبرئیل

یا مهبط وحی مکانی است در مسجد النبی و جهت نام از آن جهت است که امین وحی الهی از این مکان بر رسوللله وارد می شد و محل نزول وحی غالباً این جا بوده است. اما درباره محل مقام و مهبط جبرئیل به اختلاف گفته اند:

۱. داخل حجره است در منتهی الیه جنوب شرقی محل تلاقی دو دیواره جنوبی و شرقی (منبع؟)

۲. محل کوچک مربع مستطیل شکلی است با یک در که در زاویه جنوب شرقی (در محل تلاقی دو دیوار جنوبی و شرقی مسجد) قرار دارد، بین باب بقیع و دیوار جنوبی (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۸) .

۳. محلی است داخل ضریح در چند متر بالاتر از دیواره شمال شرقی حجره مطهره چرا که حضرت جبرئیل هنگام غزوه بنی قریظه در مقابل باب آل عثمان (یعنی در نزدیکی موضع و مکان جنایز) بر آن حضرت نزول یافت و لذا این باب به باب جبرئیل مشهور گردید و ستون مقام جبرئیل

۱.سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۱ و زیر نویس مترجم؛همچنین نگاه کنید به تحقیقی در این زمینه در فصلنامه «میقات حج»، ش

۷، ص ۵۸ الی ۶۴، ص ۴۶ الی ۴۸.

هم اکنون در داخل ضریح و منتهی الیه حجره شریف قرار دارد که قابل دیدن نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۲۹ و ۲۳۰)

مقام حنبلی

(حَ بَ) نام محلی (چارطاقی) بود در صحن مسجد الحرام (در محل دارالندوه) مخصوص نماز گزاردن حنبل مؤسس مذهب حنبلی و فعلا اثری از آن نیست.

مقام حنفی

(حَ نَ) نام محلی بود (چارطاقی) در صحن مسجد الحرام در ضلع شمال غربی مخصوص نماز گزاردن ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی و فعلا اثری از آن نیست.

مقام شافعی

(فِ) نام محلی بود در صحن مسجد الحرام در بالای ساختمانی که چاه زمزم در آن قرار داشت مخصوص نماز گزاردن شافعی مؤسس مذهب شافعی. طبق نوشته ها مقام شافعی وجود نداشت. و او پشت مقام ابراهیم یا بر زمین اطراف زمزم نماز می خواند و مقام شافعی بعدها ساخته شد و فعلا نیز اثری از آن نیست.

مقام مالکی

(لِ) نام محلی بود (چارطاقی) در صحن مسجد الحرام در ضلع جنوب شرقی مخصوص نماز گزاردن مالک مؤسس مذهب مالکی و فعلا اثری از آن نیست. (۱)

مقام ملتزم

(ک) ملتزم

مقام مصلا

(مُ صَ لّ) جایی را گویند که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آن جا نماز گزارده بود. (برهان قاطع) (ک) مقام ابراهیم

مقبره البقیع

(مَ بَ رَ تُ لْ بَ) همان (ک) بقیع

مقبره الحجون

(لْ حَ) همان (ك) جنه المعلی

مقبره الشهداء

(شُّ هَ) مزار شهیدان غزوه احد در منطقه (ك) احد

مقبره المطیبین

(لْ مُ ط ی) شهرت مقبره معلاه. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۱۷)

مقبره المعلاه

(لْ مُ عَ لّ) همان (ك) جنه المعلی

مقبره بنی هاشم

همان (ك) جنه المعلی

مقدسه

(مُ قَ دَّ سِ)

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۴)

۲. از نام های مدینه است چون از شرك و آلودگی ها پاك شد. چون در جوار رسول الله بودن سبب می شود که گناهان معصیتکار ریخته گردد. (حرمین شریفین؛ میقات حج، ش ۷؛ ص ۱۷۲)

مقدمات وجوبی حج

عبارتند از استطاعت مالی و استطاعت بدنی: بلوغ، عقل، حریت، باز بودن راه، زادو راحله. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۷۵)

مقدمات وجودیه حج

مقدماتی که در وجود حج دخالت دارند (نه در وجوب) مثل گذرنامه و کاروان. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۷۵)

مقر

(مَ قَّ) از نام های مدینه است که از قرار آمده و روایت شده هر گاه رسول الله از سفری به مدینه باز می گشت می

فرمود:«اللهم اجعل لنا بها قراراً و رزقاً حسناً («حرمین شریفین،ص ۱۱۸، میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳)

مقصوره الشریفه

(مَ رَ تُ شَّ فِ) همان (ک) حجره طاهره

مقصوره المبلغین

(لْ مُ بَ لِّ) همان (ک) مقام بلال

مقطع

(مُ قَ طَّ) (مَ طَ) گفته شده حد حرم مکه در سمت عراق در ثنیه الحل است که در محلی به نام مقطع واقع است، و وجه تسمیه به اختلاف نقل اینکه:

۱. در زمان عبدالله بن زبیر سنگ های آن را برای ساختن کعبه کنده و بریدند از این رو مُقَطَّع (بریده و کنده شده) نامیده گردید.

۲. در زمان جاهلیت اهل مکه که به سفر می رفتند از پوست درختان حرم بریده و به گردن شترشان و اگر پیاده بودند به گردن خود می آویختند (و از این رو هر جا می رفتند در امنیت بودند) و در برگشت از سفر در این محل پوست ها

۱. سابقاً هر یک از فرق چهارگونه (حنبلی، حنفی، شافعی، مالکی) در مقام خود نماز می خواندند و در سال ۱۳۴۳ هجری قمری دولت عربستان تعدد جماعات را ملغی ساخت و اکنون یک نماز جماعت بر پا می شود و امام جماعت از سعودی ها است که بین حجر الاسود و رکن شامی اقامه نماز می کند. (احکام حج و اسرار آن، ص ۹۷) .

را از گردن شتر یا خودشان جدا می کردند و لذا این محل مقَطَع نامیده شد. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۱)

مکا

(مُ) از جمله مراسم (ک) حج جاهلی

مکان احرام

میقات را گویند.

مکان الجنائز

(مَ نُ لْ جَ ءِ) «موضع الجنائز» نام محلی است در نزدیک خانه رسول الله که برای نماز میت اختصاص یافت و حضرت در این جا بر مردگان نماز می گزاردند. (مسلمانان گفتند به خدا سوگند بهتر این است که به سراغ پیامبر نفرستیم بلکه میت را در

کنار خانه پیامبر ببریم و بعـد خبر دهیم که برای نمازگزاردن بیایـد و این کار برای ایشان آسوده تر خواهد بود) و از این جهت است که آن جا به جایگاه جنازه نامگـذاری شـد زیرا جنازه ها را بدان جا می بردند. مکان الجنائز طبق نقلی نزدیک منبر پیامبر بود و بر اسـاس قول دیگر در کنـار و خارج دیوار شـرقی خانه پیامبر بود (که اکنون داخل ضـریح شـرقی قرار گرفته) و بعضـی گوینـد بعـداً نماز مردگان در دو محل مسـجد النبی انجام می شـد؛ بر سادات و علویین و امراء و بزرگان مدینه در روضه النبی (بین منبر و محراب) نماز می خواندند و بر سایر مسلمانان در مشرق مسجد یعنی کنار حجره و مرقد نماز می گزاردند به طوری که قبر مطهر در سـمت راست امام جماعت قرار می گرفت و تا سال ۹۴۲ قمری به این صورت عمل می شد و جز برای اشراف علوی بر کسـی از شـیعه در مسجد نماز نمی گزاردند و تا قرون بعد نیز اختلاف فتوایی بین مذاهب اسلامی در این مورد وجود داشـته است. در هر حـال این روش همچنـان تا امروز ادامه دارد و در این دوران نماز میت در کنار مکان الجنائز (که در داخل ضریح قرار گرفته) یعنی در سمت چپ مقبره

اقامه می گردد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۲۸؛ طبقات ص ۲۲۵؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۲۰و ۱۲۱) .

مکبریه

(مُ کَ بِّ یِّ) همان (ک) مقام بلال

مکتان

(مُ کَّ) از نـام هـای مکه است. طبق نقلی چون مکه بالا و پایین داشـته (یعنی برخی از محله هایش در ارتفاعات و برخی دیگر در پایین واقع شده) و در اشعار عرب از مکه بالا و مکه پایین یاد شده است، به هر دو قسمت آن مکتان گفته اند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

مکتومه

(مَ مِ) از اسـامی زمزم است بـه معنی پنهـان شـده و اشـاره بـه دورانی اسـت که در دل خـاک پنهـان بـود تـا به دست حضـرت عبدالمطلب حفر گردید. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱؛ ش ۲۸)

مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) از القاب مکه است. در کتاب مبین به ذکر جمیل تکریم فرموده شده است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مکنونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است. (لغت نامه)

مکه

مکه

(مَ کَ ِ) «و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکه» (فتح ۲۴)

مکه شـهر کعبه و شهر مسجد الحرام است. شهری است کوهستانی و بسیار خشک و سوزان و مهم ترین شهر کشور عربستان و جزو اسـتان حجاز می باشد که در بخش غربی شبه جزیره عربستان قرار دارد. این شهر در بستر وادی ابراهیم و در دره ای تنگ و هلالـی شـکل به نام ابطح میان رشـته کوه های مرتفعی (از طرف مشـرق و مغرب) محصور شـده است. ارتفاع تقریبی آن از سطح دریا ۳۳۰ متر ذکر شده. مکه در شرق دریای سرخ و به فاصله ۶۲ کیلومتری بندر جده قرار دارد و محدود است از شمال به مدینه و از غرب به جده و از شـرق به ریاض و نجد و از جنوب به یمن و عسیر. منطقه مکه از قدیم الایام در مسیر کاروانیان راه یمن و شام بود ولی تاریخ جغرافیایی و آبادانی اش با اسـکان حضرت هاجر و حضرت اسماعیل (علیه السلام) در آن شروع می شود. آن زمان که حضـرت ابراهیم پیامبر عظیم الشأن (علیه السـلام) زن و فرزند خود را به امر الهی در بیابان غیرذی ذرع و

بی آب ساکن ساخت، به اراده الهی چشـمه آبی زیر پای کودک حضرت هاجر (علیه السلام) جوشید و با پیدایش آب (زمزم) قوم جرهم (از قبایل یمنی) که در حـدود مکه به سـر می بردنـد در این نقطه اقامت گزیدند و آن گاه که کعبه به دست توانای پیامبر گران قدر حضرت ابراهیم و با کمک فرزندش

حضرت اسماعیل (علیه السلام) بنا گردید

مکه از جهت تشریفات مذهبی و از جهت امور بازرگانی ارزش و اعتبار یافت. و اما مکه شهری که پایگاه توحید قرار داده شده اهمیت حیاتی و جهانی اش را با ظهور پیامبر اسلام آغاز نمود. با تولد اسلام مکه جایگاه توحید ابراهیمی خود را که در سیر زمان فراموش شده بود دوباره به دست آورد. در ابتدا کفار و مشرکین با آزار و قصد قتل پیامبر اسلام سبب شدند که حضرت بعد از سیزدهمین سال بعثت در شب ربیع الاول به امر الهی مکه را ترک گوید و به مدینه مهاجرت فرماید. تا این که حضرت در دهم رمضان سال هشتم هجری با سپاهی متشکل از ده هزار مسلمان از مدینه عازم مکه گردیدند و بعد از ده روز به مکه رسیدند و در ناحیه ذی طوی سپاه را چهار قسمت کردند که هر کدام از جهتی روانه شهر گشتند. مکیان تاب مقاومت در خود ندیدند و به پیشتاز شتافتند. مکه بدون خونریزی فتح گردید و حضرت برمکیان رحمت آورد و آزادشان ساخت. مکه از قید کفر آزاد گردید و پایگاه توحید گشت.

فضایل مکه

راه رفتن در آن ثواب عبادت دارد.

خواب کننده در آن مثل شب زنده دار دیگر شهرهاست.

طعام خوردن در آن فضیلت روزه گرفتن در دیگر جاها را دارد.

سجده کننده در آن مثل به خون خود غلطیده در راه خداست.

بهترین زمین نزد خداست و هیچ خاکی محبوب تر از خاک مکه نزد خداوند نیست.

هیچ سنگی و درختی و کوهی و آبی از مکه محبوب تر نزد پروردگار عالم نمی باشد.

محبوب ترین زمین خداوند نزد رسول الله است

که اگر ناچار نمی شدند هرگز از آن خارج نمی گردیدند.

هر که در حرم (مکه و مدینه) بمیرد به حساب عرضه نشود و در سلک مهاجران به خدا درآید و در قیامت با اصحاب بدر محشور گردد.

حرم مکه

مکه حرم است و حرم بودن مکه از آن جاست که بی احترامی بدان حرام است و این شهر و اهل آن در حمایت پروردگار متعال هستند و انجام چیزهایی که در سایر نقاط حرام نیست در این جا حرام است و اما حرم مکه محدوده خاصی است که اطراف آن را احاطه کرده است. این محدوده را حضرت جبرئیل برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) مشخص نمود و آن حضرت علایمی را برای شناسایی در آن حدود نصب نمود (و به نقلی نیز حضرت اسماعیل پس از پدر علایم را نصب فرمود) این علایم در اطراف مکه در پی هر تخریبی در اعصار مختلف تجدید بنا می شد تا این که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آن علایم بار دیگر تثبیت گردید و تا به حال با ترمیم و تجدید بنا محفوظ نگاه داشته شده است که پاره ای از آنها جدید است و با سیمان و سنگ رخام ساخته شده و بعضی دیگر قدیمی است و با سنگ و آهک بنا گشته و بعضی دیگر سنگ چین می باشند (و آن را انصاب حرم گویند) محدوده حرم در مکه در تمام جهات یکسان نیست و دایره ای دارد به نام دایره حرم که حد و مرز مکه را مشخص می نماید و نقاطی که شعاع حرم را به لحاظ جغرافیایی مشخص می

کنند طبق نوشته ها عبارتند از:

۱. شمال،در طریق مدینه، تنعیم است با فاصله حدود ۶کیلومتری مسجد الحرام.

۲. جنوب، در طریق عرفه، نمره است با فاصله حدود ۱۲کیلومتری مسجد الحرام.

۳. شرق،در طریق نجد، جعرانه است با فاصله حدود ۲۶کیلومتری (۱) مسجد الحرام.

۴. غرب، در طریق جده،حدیبیه (علمین) است با فاصله حدود ۲۰کیلومتری مسجد الحرام.

احکام حرم

وجوب احرام جهت ورود

۱. فاصله آن تا مکه را حدود نه مایل و بعضی دوازده مایل ذکر کرده اند. (تاریخ و آثار اسلامی،ص ۱۳۰) .

استحباب غسل جهت ورود

استحباب برهنه پایی هنگام ورود

استحباب جویدن گیاه اذخر هنگام ورود

استحباب دعای «اللهم انک قلت...»هنگام ورود

حرمت اخذ لقطه در آن

حرمت صید و شکار در آن

حرمت ورود غیر مسلمان به آن

حرمت جنگ و خونریزی در آن

حرمت دفن کردن کافران در آن

حرمت ورود با سلاح آشکار به آن

حرمت بیرون بردن سنگ و خاک آن

حرمت بریدن و شکستن و کندن درختان آن

حرمت تعقیب پناه برنده به آن (مگر مرتکب جرم در حرم)

کراهت مجاورت دایمی در مکه (طبق نظر مشهور فقها)

کراهت مطالبه قرض و سلام به مقروض که سبب یادآوری مقروض بودن و خجالت او شود

اختیار شکسته (قصر) و یا تمام خواندن نماز برای مسافران مکه (طبق نظر برخی فقها)

و...

مستحبات مکه

با غسل وارد شدن.

از بالای مکه (از راه مدینه) وارد شدن

کفش به دست و پا برهنه و آرام و فروتن وارد شدن

با خواندن دعای «اللهم البلد بلدک و البیت بیتک...» وارد شدن.

در مکه انفاق نمودن و روزه گرفتن و ذکر خدا نمودن و قرآن خواندن و ختم قرآن کردن و آب زمزم خوردن.

به زیارت غار حرا رفتن و در مولدالنبی دعا و نماز به جای آوردن و بستگان رسول الله رادر قبرستان معلی زیارت نمودن و آداب کعبه را انجام دادن و نمازهای فریضه را در مسجد الحرام به جای آوردن.

در خروج از مکه صدقه دادن و از پایین مکه بیرون رفتن.

تسمیه مکه به تفاوت نقل:

۱. از «مک»است به معنای از بین بردن، و مکه نخوت مستبدین را از بین می

برد.

۲. از «مک»است به معنای بسط، و مکه جایی است که خداوند کره زمین را از آن گسترش داده است.

۳. از «مک»است به معنای ازدحام، و مکه جایی است که مردم از هر جا به آن می آیند و در آن ازدحام می کنند.

۴. از «مک»است به معنای جذب، و مکه جایی است که (به دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام» مردم از هر دیاری به آن جذب می شوند.

۵. از «مک» است به معنای کم آبی، و مکه کم آب است (گویی آب آن را زمین مکیده است) یا علاقه مردم را با آخرین قطره آب نشان می دهد.

۶. از «مک»است به معنای مکیدن و کاستن و مکه گناهان را مکیده و نابود می کند (یا گناه شخص در مکه کاسته می شود. حالت تقوایی در شخص پیدا می شود که عامل پرهیز از گناه است) .

۷. از «مَکّ»است به معنای نابودی و مکه جایی است که هر کس نسبت به آن قصد سویی داشته باشد نابود خواهد شد (یا در ابتدا در جاهلیت چنان بود که هر کس در مکه ظلم می کرد او را نابود می کردند و یا از مکه بیرون می راندند) .

۸. از«تَمَکِّکتُ العظم» است به معنای درون مغز استخوان، و مکه گویی وسط زمین است همان گونه که مغز استخوان در وسط آن قرار دارد.

۹. از«مَکّوک» است به معنای ظرفی که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد و مکه در میان دو کوه مرتفع و در میان دره مثل ظرفی است که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد.

۱۰. از«مکا» است به معنای خانه (که

لغتی بـابلی است) و چون حضـرت ابراهیم (علیه السـلام) اهل بابل بود نام خانه را که بساخت مکه نهاد، این نام اول شـهر باقی ماند.

۱۱. از «مُکا» است به معنای صدای نوعی پرنده و در مکه صدای مردم که خدای را می خوانند بلند است و زمزمه

ملکوتی حاجیان در اطراف کعبه همواره به گوش می رسـد.یا در حـج جاهلی هنگام حـج می گفتنـد: حـج ما به اتمام نخواهد رسید مگر آن که به کنار کعبه رویم و در آن جا سوت بکشیم.

۱۲. از«مَکوربـا» (و به تلفـظ یونـانی «مقوروبـا) » است و به زعم برخی از محققین جدیـد یونانیـان از آن نام، شـهری را به معنی مکان تقرب به خدا مراد کرده اند که همان مکه است.

۱۳. از«مَهْگَه» است به معنی جایگاه ما و ریشه ای ایرانی دارد.

اسامی و القاب مکه

ام، ام الارضـین، ام راحم، ام رحم، ام رحمان، ام رحمه، ام روح ، ام زحم ، ام صـبح، ام الصفا، ام القری، ام کوثی، ام المشاعر، امین، امینه، باسه، بره، بساسه، بساق، بطحا، بکه، بلـد، بلـدامین، بلـدالله، بلـدالله تعالی، بلـدالامین، بلد حرام، بلده، بلده المروزقه، بیت الـدعا، بیت العروس، بینه، تـاج، تهـامه، جـامعه، حـاطمه، حجاز، حرام، حرم، حرم آمن، حرم الله، حرم الله تعالی، حرم امن، حرمه، خیر البلاد، رأس، رتاج، رحم، ساق، سـبوحه، سلام، سیل، شباشعه، صلاح، طیبه، عاقر، عذراء، عرش، عرش الله، عروش، عروض، عریش، عزیز، غـاشه، فـاران، قـادس، قادسـیه، قریه، قریه الحمس، قریه النمـل، کبیره، کریسـاء، کوثی، ماحی، مبارکه، متحفه، مخرج صدق، مدینه الرب، مذهب، مرویه، مشـرفه، مسجد الحرام، معاد، معطشه، مفخمه، مقدسه، مکتان، مکرمه، مهابه، مهبط، نادره، ناسه، ناشته، ناشر، ناشه، نامیه،

نجر، نساسه، نقره الغراب، وادی، وادی، وادی غیر ذی ذرع، والده.

کوه های مکه

اثبره، ابوقبیس، اخشبان (< امین) ، ثبیر، ثور (< اطحل) ، حبش، حجون، حرا (< جبل الاسلام جبل القرآن، جبل فاران) ، رحمت (< جبل نابت، جبل الدعا، جبل الال، جبل عرفات، جبل قرین، جبل المشاه،) صفا، صفایح، قزح، طیر، قعیقعان، مروه، نمره، نور.

خانه های مکه

دار الارقم (< بیت اسلام، بیت الارقم، دارالخیزران) دار ابوطالب، دار البیضاء (< دارابو یوسف)

دار خدیجه (< مولد فاطمه) ، دارالضیافه، دارالعجله، دارالمنتدی، دار الندوه، مولد النبیشعب های مکه

اجیاد (< جیاد) ، شعب ابی طالب (< شعب مولد، شعب علی، شعب ابی یوسف، قشاشیه) ، شعب جزارین (شعب ابی دب، شعب المقبره) .

آب های مکه

چاه اسماعیل (< زمزم) ، چاه عسیله، چاه فخ (< میمون) ، عین جدیده، عین زبیده، عین عرفه، ذو طوی.

وادی های مکه

وادی ابراهیم، وادی عرفات، وادی عقیق، وادی فاطمه، وادی فخ، وادی محسر، وادی مشعر، وادی منی، وادی مسفله.

مساجد مکه

مسجد الحرام، اجابه، ابراهیم، ابوبکر، بلال، بیعت (< عقبه) ، تنعیم (< عمره) ، جن (< حرس، بیعت) ، جعرانه، حدیبیه، حمزه، خیف (< منی) ، رأیت، شجره، شق القمر (< انشقاق قمر) ، صفایح، غدیر خم، کبش (< قوچ، صخره، نحر) ، کوثر، مختبی، مزدلفه (< مشعر الحرام) نمره (< عرفه، عرنه) .

حکومت مکه

حکمرانی شهر مکه یکی از مسائل مهم پیچیده تاریخ حجاز است. این شهر گاهی به دست مصر و گاهی به دست عراق و زمانی به دست یمن و گاهی به دست علویان و گاهی به دست مکیان و غیر آنها اداره می شد.ابتدا از سال هشتم هجری که رسول الله وارد مکه گردید پیوسته حاکمان مکه از جانب آن جانب منصوب می شدند و از آن پس توسط خلفای خمسه و اموی و عباسی انتخاب می گردیدند.

بعد از مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری عبدالله بن زبیر که

خود را خلیفه خوانـد مکه را مرکز خلافت قرار داد تا سال ۷۳ هجری که کشـته شـد. و آن گـاه تا پایان دوره اموی یعنی سال ۱۳۲ هجری اداره مکه بـا امویـان بود و حاکمان شـهر از جانب خلیفه دمشق تعیین می شدنـد. و در دوره عباسـی حاکم مکه از سوی بغداد معین می گردید تا این که جعفر بن محمد حسـنی (از دودمان امام حسن مجتبی (علیه السـلام» در سال ۳۳۸ هجری به نام خلیفه فاطمی خطبه خواند و نفوذ عباسـی در مکه قطع گردید. به روایتی در سال ۳۵۸ هجری که معزالدین خلیفه فاطمی به مکه تشرف یافت اولین شریف مکه را به نام جعفر بن محمد حسنی (ملقب به

ثائر) بر گزید و او چندین سال در آن جا حکومت کرد.و پس از ثائر پسرش عیسی به حکومت مکه دست یافت و بدین گونه حکومت شرفا (به طور توارث) در مکه آغاز شد و یک شریف در مکه حکومت می کرد.

اما حکومت شرفا از شاخه سادات حسنی با مرگ شُکْر (که فرزندی نداشت) در سال ۴۵۳ هجری پایان یافت و پس از او بنوشَیَبه مدتی در مکه فرمانروایی کردند تا این که امیر یمن (علی بن محمد صُلَیحی) در کار مکه دخالت کرد و یکی از سادات حسنی به نام ابو هاشم محمد را به امارت برگزید و او تا سال ۴۸۷ هجری در مکه امارت کرد. حکومت این خاندان حسنی (که در تاریخ مکه به نام «هَواشِم» معروف شده اند) تا حدود سال ۵۹۷ هجری ادامه یافت و سپس شاخه ای دیگر از سادات حسنی در مکه فرمانروا شدند. حکومت شرفا تا سال ۶۳۰ هجری تا حدودی مستقل بود و از این تاریخ به بعد شرفا گاهی تابع پادشاهان مصر و زمانی تابع امرای یمن و شام بودند و چون در سال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم اول عثمانی بر مصر و حرمین تسلط یافت شرفا تابع سلاطین عثمانی گردیدند و حاکمی که برای مصر تعیین می شد بر حجاز نظارت داشت و چون در سال ۱۲۲۸ هجری قمری محمد علی پاشا والی مصر قصد کرد مصر را از عثمانی مستقل کند از این وقت حکومت حجاز تابع مصر گردید تا این که در سال ۱۲۵۶ قمری حجاز از مصر منتزع گردید و بار دیگر سلطان عثمانی (سلطان عبدالمجید) رسماً شریف مکه

را بر گزید. و آن گاه که در سال ۱۳۲۳ هجری قمری شریفی مکه به شریف حسین رسید او به یاری سردمداران جنگ جهانی اول حجاز را در سال ۱۳۳۴ هجری از تبعیت عثمانی (که با آلمان متحد و وارد جنگ شده بود) آزاد کرد (و بعد از جنگ) خود را خلیفه مسلمانان خواند، ولی طولی نکشید که در مقابله با ابن سعود (که مورد حمایت دول استعمارگر قرار گرفته و توسط بریتانیا به عنوان حکمران مستقل نجد به رسمیت شناخته شد) مغلوب گردید و سلسله شرفای مکه برافتاد و سلاطین سعودی حاکم شدند. (۱)

مکه مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) لقب شهر مکه که کعبه در آن واقع است.

مکه معظمه

(مُ عَ ظَّ مِ) لقب شهر مکه که کعبه در آن واقع است.

مکینه

(مَ نِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۹) .

ملاء

از بهترین پارچه های یمن که تبع کعبه را با آن پوشانید (مکه، ص ۵۹) .

ملتزم

(مُ تَ زَ) نقطه ای در کعبه، قسمتی از دیوار کعبه، جای دعا و استغفار (جای اقرار به گناه و اعتذار جستن و جای پذیرفته شدن دعا) و در جهت تسمیه آن گفته اند که طبق روایات هیچ بنده ای به این مکان التجاه و پناه نمی گیرد و التزام نمی جوید جز آن که خداوند حاجتش را بر آورده می کند. پیامبر اکرم و ائمه اطهار (علیهم السلام) و صحابه بزرگ سر و صورت و دستها و سینه خود را به این مکان چسبانیده اند و زائران نیز در این قسمت به دیوار ملتزم شده و دعا می خوانند. اما در موضع این جایگاه دو نقل مختلف است به این که:

۱. بین حجرالاسود و در کعبه است در دیوار شرقی.

۲. مستجار است پشت در کعبه در دیوار غربی نزدیک رکن

۱.نگاه کنید به کتاب های: تاریخ مکه، ص ۱۵۱ به بعد؛ حرمین شریفین، ص ۵۹ الی ۶۸؛ دایره المعارف فارسی، ذیل مکه.

یمانی. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۳۳؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۲ و ۵۳؛ حرمین شریفین ،ص ۷۷؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۱۶ و ۱۱۹) .

ململم (مَ لَ لَ) همان (ک) یلملم.

منا

همان (ک) منی.

منار مسجد الحرم

(مَ رُ لْ حَ رَ) علامات منصوب به وسیله حضرت ابراهیم (علیه السلام) گرد حرم برای تمیز حدود حرم از حل (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) .

مناره مسجد الحرام

(مَ رِ) بر سر هر یک از سه باب اصلی مسجد (به نام های باب ملک عبدالعزیز، باب العمره، باب السلام) دو مناره به ارتفاع ۹۲ متر (از کف مسجد) با قاعده ای به ابعاد ۷*۷ متر واقع است (و بر تارک هر مناره هلالی به ارتفاع ۵/۶ متر از برنز طلا کاری نصب است) هفتمین مناره بر باب الصفا واقع است (و در سال های اخیر دو مناره دیگر ساخته شد و در نتیجه تعداد مناره ها به ۹ رسیده است) اسلوب ساختمانی مناره هایی که در زمان سعودی ها ساخته شد از هندوستان و چین اقتباس گردیده است و هر یک از این مناره ها دارای نامی هستند که عبارتند از:

۱. مناره باب علی

۲. مناره باب العمره

۳. مناره باب السلام

۴. مناره باب قایتبای

۵. مناره باب المحکمه (حکمه) (۱)

۶.مناره باب الزیاده (الزیاره) (۲)

۷. مناره باب الوداع یا حزوره (حرمین شریفین، ص ۱۱۲؛ فلسفه و اسرار حج،ص ۲۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۶؛ عرشیان، ص ۴۸) .

مناره مسجد النبی سابقه ایجاد مناره در مسجد النبی به دوران امویان مربوط می شود که توسط عمر بن عبدالعزیز والی مدینه ساخته شد. او در زمان والیگری خود در مدینه طی سال های ۸۸ الی ۹۱ هجری چهار مناره در چهار گوشه مسجد بنا نمود و بعدها بر اثر تعمیرات و اصطلاحات مسجد توسط امرا و سلاطین تعداد مناره ها افزون گشت. در دوران سلاطین

عثمانی تعداد مناره ها پنج عدد بوده است. (مناره خمسه) و امروزه در زوایای مسجد نبوی مناره های عظیمی سر بر افراشته اند و ارتفاع شش مناره جدید که ساخته شده هر یک ۱۰۴ متر است و مجموع مناره های موجود مسجد النبی را ۱۰ عدد ذکر کرده اند. و از جمله مناره های آن عبارتند از:

مناره باب السلام

مناره ای است در زاویه جنوب غربی. ابتدا در زمان ولید و توسط والی مدینه عمر بن عبدالعزیز بنا شد ولی به علت اشراف بر منزل«مروان حکم» و به دستور« سلیمان بن عبد الملک» تخریب گردید تا این که در سال ۷۰۶ هجری مجدداً به دستور سلطان محمد بن قلاوون بنا گردید و برخی گویند از ساخته های شیخ الخدام شبل الدوله معروف به حریری است. این مناره توسط سعودی ها حفظ شده است.

مناره رئیسیه

(رأسیه) مناره ای است در زاویه جنوب شرقی و از آثار سلطان اشرف قایتبای است که (به سال ۸۸۶ هجری) به ارتفاع شصت متر در کنار« قبه الخضرا» ساخته شد و وجه تسمیه رئیسیه از آن جاست که رئیس مؤذنین بر آن اذان می گفت. سعودی ها آن را هر چند گاه تعمیر می کردند.

مناره باب الرحمه

مناره ای است که در ضلع غربی نزدیک باب الرحمه قرار داشت و توسط سلطان قایتبای در سال ۸۸۸ هجری ساخته شد اما در جریان توسعه اول مسجد در دوران سعودی تخریب گردید.

مناره سلیمانیه

(عزیزیه) مناره ای است که در زاویه شمال شرقی قرار داشت بر گرفته از نام سلطان سلیمان قانونی. سلطان سلیمان این مناره را به جای مناره سنجاریه (که ظاهراً از آثار امیر سَنْجَر جاوُلی متوفی ۷۴۵ هجری بود) قرار داد. این مناره را«العزیزیه» هم می گویند زیرا عبدالعزیز خان بن محمود آن را تعمیر نمود. و سعودی ها

۱. و در برخی منابع باب حکمه.

۲. و در برخی منابع باب الزیاره.

آن را تخریب کردند و مناره دیگری در جای آن توسط ملک عبدالعزیز سعودی به ارتفاع ۷۰ متر بنا گردید.

مناره مجیدیه

مناره ای است که در زاویه شمال غربی قرار داشت و توسط عبدالمجید عثمانی بنا شد اما توسط سعودی ها تخریب گردید و

مناره دیگری در جای آن در دوران ملک عبدالعزیز سعودی به ارتفاع ۷۰ متر بنا گشت، اما این مناره هم اخیراً در توسعه شمالی مسجد تخریب گردید. به«التشکیلیه» (شکیلیه) و «اشکلیه» و «الخشیبه» نیز معروف بود. (حرمین شریفین، ص ۱۴۸؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۸ و ۲۶۲؛ با راهیان قبله، ص ۸۷؛ به سوی ام القری، ص ۳۱۵؛ و...)

مناسک

(مَ سِ) اختصار (ک) مناسک حج

مناسک حج

فَاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله (بقره ۲۰۰)

اصطلاحاً مراسم و اعمال حج (عبادات مخصوص حج) را گویند. مجموعه آداب و افعالی که در زمانی خاص و در اماکنی خاص جهت زیارت بیت الله صورت می گیرد و به طور کلی از دو عبادت عمره و حج تشکیل می شود و اعمال این دو، مقداری تفاوت دارد و در دو زمان مختلف صورت می پذیرد.

مناسک منی

عبادات یوم النحر (روز دهم ذی حجه) است که به ترتیب عبارت است از رمی جمره العقبه، ذبح و حلق رأس (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) .

مناصب قریش

(ک) مناصب کعبه

مناصب کعبه

اشاره

یا مناصب قریش، به مناصبی گفته می شود که در ارتباط با سرپرستی امور کعبه و مؤسسات مربوطه مورد عنایت وافر قریش بود و در حقیقت اقتصاد و سیاست قریش بر اساس مناصب مربوط به کعبه استوار بود. ریاست هر یک از مؤسسات وابسته به کعبه را بزرگ یکی از طوایف قریش به عهده داشت. مقارن با ظهور اسلام (۱) مسئولیت این مناصب در دست ده طایفه مهم قریش (بنی هاشم، بنی سهم، بنی اُمَیه، بنی نَوفَل، بنی عَبُدالدّار، بنی اَسَد، بنی تَیْم، بنی مَخزوم، بنی عَدیّ و بنی جُمَح) بود و انواع مؤسسات قریش و کعبه عبارت بود از:

۱. اعنه

سر پرستی ستوران قریش در هنگام جنگ بود.

۲. ایسار و ازلام،

در رابطه با بخت آزمایی و فالگیری بود که به دست صفوان بن امیه از بنی جمح قرار داشت.

۳. حجابت

دربانی و کلید داری کعبه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود.

۴. حفاظت

جمع آوری و نگهداری اموال متعلق به کعبه و بت ها که به دست صفوان بن امیه از بنی جمح قرار داشت.

۵. دیه

در مورد پرداخت غرامت بود که به دست طایفه بنی تمیم قرار داشت.

۶. رفادت

در رابطه با مهمانداری و پذیرایی از زائران کعبه بود به این نحو که قریش در مواقع معین مبالغی پول را از میان خود جمع می کرد و برای اطعام به متصدیان رفاده می داد. تصدی رفاده با حارث بن عامر از بنی نوفل بود و بعد در اختیار بنی هاشم قرار گرفت. (۲)

۷. سدانت

خادمی و پرده داری کعبه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود.

۸. سفارت

در رابطه با روانه کردن نماینده برای انجام مذاکرات صلح یا جنگ یا اظهار مفاخرت در برابر اقوام

۱. با ظهور اسلام از مناصب کعبه و قریش چیزی باقی نماند جز آن که رسول خدا منصب تولیت و سدانت را به عثمان بن طلحه (و فرزندان او) و منصب سقایت را به عباس بن عبدالمطلب بخشید.

۲. هاشم هر موقع که هلال ذی حجه را می دید بامدادان به سوی کعبه می آمد. و به دیوار کعبه تکیه می کرد و می گفت: گروه قریش! شما بالاترین و گرامی ترین تیره جامعه عرب هستید. خدا شما را در خانه خود جای داده است و این فضیلت را

برای شـما از میان فرزنـدان اسـماعیل برگزیده است. هان ای مردم! زائران خانه خدا در این ماه با شور عجیبی به سوی شـما می آیند. آنان مهمانان خدا هسـتند. پذیرایی از آنان به عهده شـماست و در میان آنها افراد تهیدست که از نقطه دور به این جا می آینـد فراوانند. به صاحب این خانه سوگند، اگر قدرت و توانایی داشـتم همه را پذیرایی نموده از شـما کمک نمی طلبیدم ولی آنچه الان در توان دارم و از راه حلال به دست آورده ام در این راه خرج می کنم ولی همه شـما را به خـدا سوگنـد می دهم مبادا از زائران خانه خدا با مال حرام پذیرایی کنید، مالی که آن را از طریق ظلم و ستم به دست آورده اید و یا آن که در بذل مال حلال خود دچار ریا و

اکراه و اجبار شوید. آن کس که در بذل مال خود طیب نفس ندارد از انفاق خودداری کند (تاریخ اسلام، سبحانی،ص ۱۶) .

دیگر که به دست عمر بن خطاب از بنی عدی بود.

۹. سقایت

آب دادن حاجیان و زائران کعبه که به دست عباس بن عبدالمطلب از بنی هاشم بود.

۱۰. عمارت

نگاهبانی مسجدالحرام و مراقبت به این که کسی در آن محل مقدس یاوه سرایی و بدگویی نکند و فریاد نزند که به دست شیبه بن عثمان از بنی عبدالدار بود.

۱۱. قبه

اسلحه خانه، خیمه ای چرمی بود که در مواقع معین و هنگام لزوم بر پا می شد و مهمات جنگی در آن فراهم می گشت و به دست خالدبن ولید از بنی مخزوم بود.

۱۲. قضا

داوری در خصومات بود.

۱۳. قیادت

سرداری و سرپرستی کاروان های بازرگانی و یا سپاهیان که به دست ابوسفیان از بنی امیه بود.

۱۴. لواء

پرچمداری (با پرچمی به نام عقاب که در موقع جنگ بیرون می آوردند که به دست ابوسفیان از بنی امیه بود.

۱۵. مشورت

مؤسسه ای مشورتی که به دست یزیدبن زمعه از بنی اسد بود.

۱۶. ندوه

انجمن شورای دارالندوه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود. (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۵ الی ۲۷؛ تاریخ تمدن

اسلام، ج ۱، ص ۲۰ به بعد؛ زندگانی محمد، ترجمه پاینده، ص ۵۸۳)

مناصب مکه

(ک) مناصب کعبه

منبر پیامبر

همان (ک) منبر نبوی

منبر مسجد الحرام

منبری بود به ارتفاع ۱۲ متر (از صحن مسجد الحرام) واقع در قسمت شمالی مقام ابراهیم که در سال ۹۹۶ قمری در زمان سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی از مرمر سفید ساخته شد (و قبل از آن نیز منبرهای کوچک تری وجود داشت) این منبر در توسعه و تعمیرات مسجد الحرام در زمان سعودی ها برداشته شد.

منبر مسجد النبی

همان (ک) منبر نبوی

منبر نبوی

منبری است در مسجد النبی واقع در جایگاه وعظ و خطابه رسول الله (و در غرب محراب نبوی مستقر است) طبق نقل آن حضرت در مسجد النبی پشت به ستونی یا تنه درخت خرمایی مردم را در امور دینی و اجتماعی ارشاد می فرمود تا این که در سال پنجم هجری برای تکیه دادن حضرت (به جای استفاده از تنه درخت) منبری ساخته شد (۱) و به نقلی اولین منبر از گل ساخته شد و تنها مرتفع بود و پله نداشت و به نقلی هم در سال هفتم هجری منبری از چوب جنگلی ساخته شد با دو سه پله (یک جایگاه و دو پله) و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر پله زبرین می نشست و پاهای مبارکش را بر پله میانین می گذاشت. در مورد نخستین کسی که برای حضرتش منبری از چوب بساخت به اختلاف از مروان و از غلام عباس بن عبدالمطلب و از غلام سعید بن عاص و از غلام زنی انصاری یاد کرده اند. بعضی منابع این فکر را به تمیم داری نسبت می دهند و می گویند وی منبر را ساخته است و برخی هم از«یا قوم رومی» یاد می کنند و اما در مورد تعمیرات و تغییرات منبر از جمله آورده اند:

۱. پس از رحلت، منبر همچنان باقی بود تا این که معاویه شش پله از پایین به آن افزود که مجموعاً نه پله شد. به نقلی دیگر این منبر همچنان بود و مروان حکم والی مدینه در زمان معاویه دستور داد منبر دارای شش درجه برای او ساختند.

۲. سال ۱۵۰ هجری،

به دستور والی مدینه، منبر را با مرمر مفروش نمودند.

۳. سال ۶۵۴ هجری، منبر در آتش سوزی مسجد النبی بسوخت و لذا در این سال (یا سال ۶۵۶) الملک المظفر امیر یمن منبری از چوب صندل فرستاد که در جای منبر نبوی نصب گردید.

۴. سال ۶۶۴ هجری، الملک الظاهر بَیبَرس بند قُداری منبر جدیدی فرستاد که به جای منبر قبلی گذاشته شد.

۵. سال ۷۹۷ هجری، الملک الظاهر برقوق منبری ارسال

۱. و در روایت آمده که بعد از ساخت منبر، آن تنه درخت در فراق حضرت حنین (ناله) سر داد و رسول خدا به سویش آمد و در برش کشید تا خاموش شد.

کرد که به جای منبر بیبرس نصب گردید.

۶. سال ۸۲۰ هجری، الملک المؤید شیخ محمودی منبری فرستاد که در محل نصب منبر برقوق گذاشته شد.

۷. سال ۸۸۶ هجری، منبر الملک المؤید شیخ در آتش سوزی مسجد النبی بسوخت و مردم مدینه منبری از آجر ساختند و آن را در گچ و آهک گرفتند و در مکان آن جای دادند.

۸. سال ۸۸۸ (یا ۸۸۹) هجری، منبری از مرمر و ظاهراً به دستور الملک قایِتبای روانه مدینه شد که آن را به جای منبر آجری قرار دادند.

۹. سال ۹۹۸ هجری، به دستور سلطان مراد سوم عثمانی منبری یکپارچه از سنگ مرمر ساخته شد و به جای منبر سلطان قایتبای نهادند. (۱) این منبر هم اکنون نیز در مسجد النبی و در سمت راست محراب النبی و در مقابل محل اذان بلال (و در ناحیه غربی روضه النبی مقابل ستون حنانه) در جایگاه اصلی منبر قرار دارد. این منبر ۱۲ پله بوده و با طلا و

نقره تـذهیب شـده و بین سه پله تحتانی و نه پله فوقانی آن دری نصب گردیده است. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۸۲؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۷۳؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۹؛و...)

منحر

(مِ حَ) محل نحر. قربانگاه سرزمین منی را گویند.

منسک (مَ سَ)

۱. عبادت خاص حج.

۲. جای قربانی در حج (لغت نامه)

منی

(مَ، مِ، مُ، نـا) (۲) بیابـان وسـیعی است که در جانب شـرقی مکه و میان مکه و وادی مشـعر الحرام قرار گرفته است و در فاصـله حدود ۱۰ کیلومتری بیت الله بین دو رشته کوه با سنگ های سخت و درشت محصور می باشد. طول وادی منی حدود (۳/۵) ۳ کیلومتر بوده و وسـعتی حدود شـش کیلومتر مربع دارد و اخیراً با تراشیدن کوه ها بر فضای مورد استفاده اضافه می نمایند. منی جزء حرم مکه است و حـد آن از جمره عقبه است تـا وادی محسر، در رابطه بـا حـج، منی محـل توقف حاجیـان و محـل انجام اعمالی است.

واجبات منی

پس از طلوع صـبح دهم ذی حجه که حاجیـان بـا حـال احرام از مشـعر به سوی منی می آینـد، طی سه روز و دو شب واجبـاتی (اعمالی و وقوف) به جای می آورند.

در روز دهم، چهـارمین و پنجمین و ششـمین عمل از اعمال حـج (یعنی رمی جمره عقبه، قربانی، حلق یا تقصـیر) را بایـد انجام داد.

در روز یازدهم و دوازدهم، سیزدهمین عمل حج (یعنی رمی جمرات ثلاث) را باید انجام داد.

در شب یازدهم و دوازدهم، دوازدهمین عمل حج (یعنی وقوف در منی) را باید به عمل آورد.

مستحبات منی

غسل روز عید نمودن

نماز روز عید خواندن

دعاهای روز عید خواندن

حمد خدا پس از اعمال روز عید کردن

نماز در مساجد کبش و بیعت خواندن

شب سیزدهم ذی حجه را در منی به سر بردن (۳)

ریگ های مازاد مشعر را در منی دفن نمودن

صد رکعت نماز مستحبی در

مسجد خیف خواندن

مستحبات هر یک از اعمال واجب (رمی، قربانی، حلق یا تقصیر) را به جا آوردن

هر یک از اذکار (سبحان الله) ، (لا اله الا الله) ، (الحمدالله) را صد بار در مسجد خیف گفتن

تکبیرات (الله اکبر...و الحمد علی ما ابلانا) را بعد از ۱۵ نماز (از ظهر روز عید تا صبح روز سیزدهم) خواندن

تسمیه منی به تفاوت نقل:

نام کوهی است در این سرزمین.

۱. منبر سلطان قایتبای را به مسجد قبا منتقل کردند که هم اکنون نیز در آن جاست.

۲. (مَ) لغت نامه، (مِ) فرهنگ فارسی، (مَ مِ مُ) عرشیان، ص ۷۹.

۳. در این صورت باید در روز سیزدهم جمرات ثلاثه را رمی کند.

در این جا حضرت جبرئیل به حضرت ابراهیم گفت:«تمنا» کن.

حضرت آدم و حضرت حوا در این نقطه آمرزش الهی را«تمنا» کردند.

حضرت آدم (علیه السلام) در این جا در پاسخ به سؤال جبرئیل که آیا تمنایی داری؟ گفت: تمنای جنت.

از«اِمناء» (به معنی خون ریختن) است، چرا که در این جا خون قربانی ریخته می شود.

از«منت» است و خداوند بر مردم منت گذاشت و در این جا اعمال حج را به آنان یاد داد.

اماکن منی

۱. مساجد، چون: مسجد خیف، مسجد صفایح، مسجد کبش، مسجد بیعت، مسجد کوثر.

۲. قربانگاه، موسوم به مسلخ و مذبح و منحر. محل وسیع و محصوری است در سر راه مشعر در ورود به منی (۱) در سمت راست که برای قربانی کردن اختصاص یافته است (گرچه قربان کردن در هر نقطه ای از منی جایز است) .

۳. جمرات یا جمار (جمع جمره) سه ستون سنگی است که از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منی است شروع

شده و به عمق منی تا طول ۲۷۱پیش می رود.

وقایع منی

– بعد از بعثت سه واقعه تاریخی مهم در وادی منی اتفاق افتاد.

۱. در این جا صحیفه ملعونه برای محاصره اقتصادی اجتماعی پیامبر و بنی هاشم تنظیم شد.

۲. در این جا در سال های دوازده و سیزده هجری اهالی یثرب با پیامبر اکرم (علیه السلام) بیعت کردند.

۳. در این جا بود که به سال هشتم هجری در فتح مکه سپاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اردو زد.

همراه منی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در رفتن به منی باید قصد آن داشت که بعد از این از دست و زبان و دلمان برای مردم ایمنی باشد.

مواجهه

(مُ جَ هِ) جهت قبلی (قبله) حجره رسول الله یعنی المواجهه... (مدینه شناسی، ج ۱،ص ۸۵)

مواضع

اربعه (مَ ضِ) همان (ک) مواطن اربعه

مواطن اربعه

(مَ طِ) مواضع اربعه. مساجدی هستند که مسافر میان قصر (شکسته) یا اتمام نماز مخیر است و عبارتند از مسجد مکه (مسجد الحرام) مسجد مدینه (مسجد النبی) مسجد کوفه و حایر حسینی (منهج الصادقین، ج ۳، ص ۹۹؛ اصول فقه، ص ۹۱؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۹۹ و ۲۸۶) .

مواقف

(مَ قِ) نقاطی که برای اجرای آداب و اعمال حج در آن جا باید توقف نمود، مانند: عرفات، مشعر الحرام،منی.

مواقیت

(مَ) . جمع میقات. اختصار (ک) مواقیت حج

مواقیت احرام

همان (ک) مواقیت حج

مواقیت حج

یا مواقیت احرام، اماکن معینی هستند که جهت ورود به مکه و نیز جهت انجام حج باید در آن احرام بست.

مواقیت

یا (ک) «میقات»ها در نقاط مختلفی پراکنده اند.

مواقیت معروفه

میقات های پنجگانه (یلملم، وادی عقیق، قرن المنازل،جحفه، مسجد شجره) را گویند.

موجوء

(مَ) حیوانی که رگ های او را مالیده باشند. در حج احوط این است که قربانی موجوء نباشد. (مناسک حج، ص ۱۶۸)

موسم

(مَ سِ) هنگام گردن آمدن حاجیان برای حج که نیمه اول ذی حجه است. (سفرنامه ناصر خسرو، ضمایم، ص ۱۸۹)

موسم الحاج

(مُ لْ حّ) همان (ک) موسم (مبسوط درترمینولوژی حقوق)

موضع الجنائز

(مَ ضِ عُ لْ جَ ءِ) همان (ک) مکان الجنائز

موفیه

(مُ وَ فّ یِ) از نام های مدینه است، زیرا حقوق میهمانان را ادا می کند و با نعمت های فراوان و معنویت از واردین پذیرایی می نماید و خاکش دردها را شفا می بخشد و غبارش جزام را از بین می برد. (حرمین شرفین، ص ۱۱۹؛ میقات حج، ش ۷،ص ۱۷۳؛ لغت نامه)

۱. گفته اند قربانگاه جدید بیرون از منی است.

موقف

(مَ قِ) آنجا که حج کنند. (لغت نامه)

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در عرفه توقف کرد، کوهی را که بر آن ایستاده بود موقف نامید، و همه عرفه موقف است و صبحگاه که بر قزح ایستاده بود فرمود این جا موقف است و همه مزدلفه موقف است (تاریخ طبری، ص ۱۲۷۹)

موقف اختیاری

عرفات و مشعر آن گاه که بر اساس اختیار وقوف شود.

موقف اضطراری

عرفات و مشعر آن گاه که بر اساس اضطرار وقوف شود.

موقف اول

عرفات را گویند.

موقف دوم

مشعر الحرام را گویند.

موقفین

(مَ قِ فَ) دو موقف عرفات و مشعر الحرام. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۵۳)

مولد سیده فاطمه

(علیها السلام) شهرت خانه حضرت خدیجه در مکه زادگاه اولاد رسول اکرم. (حج یوسف، ص ۵۶) (ك) مولد فاطمه.

مولد علی

(علیه السلام) کعبه مکرمه است.

مولد فاطمه

(علیها السلام) شهرت خانه حضرت خدیجه (علیها السلام) در مکه در نزدیکی «مولدالنبی» در محلی معروف به «القشاشیه» (در شرق مسجد الحرام) در کوچه ای به نام «زقاق الحجر» (زقاق العطارین) و رسول الله تا زمان هجرت در آن سکونت داشتند و سپس عقیل بن ابی طالب آن را گرفت. این خانه در طول تاریخ توسط سلاطین مختلفی تعمیر و تجدید بنا شد تا این که سعودی ها آن را تخریب کردند و مکان تقریبی آن حدود ۱۵۰متری مروه بود که اکنون داخل میدان ترمینال اتوبوس شهری

در پشت صفا و مروه و خیابان غزه محو شده است. این خانه که از مشاهد متبرکه مکه بود حوادث متعددی به خود دیده است چون:

ازدواج رسول الله

تولد حضرت فاطمه

وفات حضرت خدیجه

نزول جبرئیل بر نبی اکرم

حادثه لیله المبیت و شروع هجرت

وجود مکانی در این خانه معروف به «مختبی» به جهت دعوت مخفیانه به اسلام در این جا و یا به جهت اختفای حضرت از سنگ پرانی مشرکان. نوشته اند حضرت در پناه تخته سنگی خود را از سنگ پرانی از سوی خانه ابولهب در امان قرار می دادند و این تخته سنگ تا قبل از تخریب خانه باقی بود. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۶ و ۱۷۶؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۴)

مولد النبی

(مُ لِ دُ نَّ) شهرت خانه محل تولد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی خانه حضرت آمنه بنت وهب همسر حضرت عبدالله بن عبدالمطلب (علیهم السلام) . این خانه بسیار مقدس و با ارزش در تاریخ اسلام، از مشاهد متبرکه مکه است و در شعب ابی طالب در

کنار سوق اللیل (در کوچه ای مشهور به زقاق المولد) واقع است. این خانه بعد از هجرت حوادث چندی به خود دید که برخی از آنها عبارتند از:

عقیل آن رادر تصرف خود گرفت و به زعمی حضرت آن را به عقیل بخشید.

محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ثقفی آن را از فرزندان عقیل خرید و جزء خانه خود کرد.

خیزران مادر هارون الرشید در سال ۱۷۱هجری آن را گرفت و از خانه محمد بن یوسف ثقفی جدا ساخت و به مسجد تبدیل کرد (که در نزدیکی محراب آن به نشانه محل تولد رسول الله حفره ای کندند و با نقره تزیین نمودند) و در ی از آن به «زقاق المولد» باز نمود.

ناصر عباسی در سال ۵۷۶ و ملک مظفر امیر یمن در سال ۶۵۹ (یا۶۶۶) و ملک مجاهد نوه ملک مظفر در سال ۷۴۰ و امیر شیخون دولتمرد مصری در سال ۷۵۷ و ملک ناصرالدین اشرف شعبان از ممالیک بحری مصر در سال ۷۶۶ و ملک برقوق ظاهر از ممالیک برجی مصر (امارت طی سال های ۷۸۵ ۸۰۱ هجری قمری) آن را تعمیر نمودند.

در دوران عثمانی سلطان سلیمان در سال ۹۳۷ هجری بر آن گنبدی ساخت و در سال ۹۶۳ گنبد را تعمیر کردند و در سال ۱۰۰۹ هجری سلطان محمد (پسر سلطان مراد خان) عثمانی آن را از نو عمارت کرد و برای آن قبه و مناره ساخت.

در دوران آل سعود در زمان ملک عبدالعزیز این خانه مقدس و تاریخی که مورد توجه و زیارت زائران بود (به منظور محو آثار اسلامی) تخریب گردید ولی بعداً به علت بازتاب منفی این عمل در میان مسلمین

جهان به ناچار ساختمان دو طبقه ای به عنوان کتابخانه در آن ساختنـد که اکنون تابلوی «وزاره الحج و الاوقاف، المکتبه المکه المکرمه» بر آن دیـده می شود. این ساختمـان بـا نمایی سـفید و پنجره های متعـدد در سـمت میـدان صـفا و مروه (که ایسـتگاه اتوبوس است) قرار دارد و تنها این بنا در میـدان مـذکور دیده می شود. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۸۷ و ۸۸؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۷؛ عرشیان، ص ۷۱)

مؤمنه

(مُ مِ نِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

مؤنسه

از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

مهابه

(مَ بَ) از القاب مکه است چون ملحـدین و جبابره از مهابت خلقی و طبیعی کعبه خوف و هراس دارنـد. (میقات حـج، ش ۲۱، ص ۱۲۳) .

مهاجر رسول الله

(مُ جَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

مهاجرین

(مُ جِ) عنـوان مسـلمانانی اسـت که در عصـر رسـول الله در سـال سـیزدهم بعـد از بعثت به فرمـان آن حضـرت از مکه به مـدینه مهاجرت نمودند.

مهبط

(مَ بِ) از نام های مکه است. (لغت نامه)

مهبط جبرئیل

همان (ک) مقام جبرئیل

مهراس

(مِ) سـنگلابی. به زعمی در راه احـد واقع شـده است. در پایـان غزوه احـد حضـرت امیر بـا سـپر خویش از مهراس (آبی که در گـودی سـنگ های کوه جمع شـده بود) می آورد و به صورت رسول خـدا می ریخت. (مدینه شناسـی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ میقات

حج، ش ۳۱، ص ۵۴)

مهل

(مُ هَ لّ) میقات (لغت نامه)

مهل

(مُ هِ لّ) احرام بسته. تلبیه (لبیک) گوینده (کتاب حج، ص ۲۵۴)

مهلل

نام دیگر وادی (ک) محسر

مهلهل

نام دیگر وادی (ک) محسر

مهیعه

(مَ یَ عِ) نام قدیم (ک) جحفه

میزاب نام

(ک) ناودان کعبه

میزاب رحمت

نام (ک) ناودان کعبه

میقات

نشانگر زمانی مخصوص و بیانگر مکانی مخصوص است. محلی که در وقت معین در آن اجتماع می کنند و زمان خاصی که برای کار معینی قرار داده می شود و در مبحث حج میقات بر دو قسم است:

میقات زمانی مراد وقت مجاز برای محرم شدن و انجام اعمال حج و عمره است و این زمان در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج) جهت محرم شدن و جهت انجام عمره.

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است جهت محرم شدن و جهت انجام

عمره.

۳. حـج، طول ماه های شوال و ذی قعـده و نه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است برای محرم شدن (۱) و تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه است برای انجام حج (و تا آخر ذی حجه برای برخی از اعمال حج) .

میقات مکانی موضع خاص محرم شـدن جهت ورود به مکه و جهت انجام عمره و حج است. میقات ها (۲) متعددند و با توجه به نوع عبـادت حـج و یا عمره و نیز با توجه به نقطه ورود به حرم متفاوتنـد و ماننـد یک خط دایره ای اطراف مکه را فرا گرفته اند. و عبور از این میقات ها و یا محاذی

۱. در حـج تمتع بعد ازاتمام عمره تمتع است تا هنگامی که بتوان خود را برای بعد از ظهر روز نهم ذی حجه به وقوف اختیاری عرفات رسانید.

۲. و چون «میقات»به طور مطلق و بدون قید مکان آورند منظور میقات مکانی است.

آنها (برای مسافر

یا ساکن و برای قاصد حج و عمره یا فاقد قصد) بدون احرام، حرام است.

میقات حج تمتع

یعنی محل احرام بستن برای انجام حج تمتع است. میقات حج تمتع (که پس از انجام عمره تمتع صورت می گیرد) خود شهر مکه است با افضلیت در:

۱. مسجد الحرام

۲. مقام ابراهیم

۳. حجر اسماعیل و زیر ناودان طلا

میقات عمره تمتع

مکان احرام بستن برای ورود به مکه و انجام عمره تمتع است (و اجازه نیست که از میقات یا محاذی آن بدون احرام عبور نمود و وارد مکه شد) و در چند مکان (میقات) می توان احرام بست و این میقات ها (مواقیت) که در خارج از حرم واقع هستند عبارتند از:

۱. ذوالحلیفه؛ میقاتی است در حدود چند کیلومتری جنوب مدینه به طرف مکه (و به فاصله تقریبی ۴۸۶ کیلومتری) و از جمیع میقات های دیگر نسبت به مکه دورتر است و افضل همه میقات هاست از نظر وثوق. در این جا مسجد شجره قرار دارد که در هر جای آن می توان محرم شد.این جا میقات همه کسانی است که از راه مدینه عازم مکه هستند.

۲. وادی عقیق ؛ میقاتی است در شمال شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری) اوایل این میقات را از طرف عراق «مسلخ» و اواسط آن را «غمره»و اواخر آن را «ذات عرق» گویند و در همه جای این وادی می توان احرام بست و افضل بستن احرام از «مسلخ»است. این جا میقات اهل عراق و نجد و همه کسانی است که از آن راه عازم مکه هستند.

۳. جحفه؛ میقاتی است در شمال غربی مکه (به فاصله تقریبی ۱۵۶ کیلومتری) جحفه (که در قدیم «مهیعه» نامیده می شد به معنی با وسعت) ، میقات اهل شام و مصر و مغرب و

همه کسانی است که از این راه (و از راه جده) به مکه می روند در صورتی که پیش از آن به میقات دیگری برخورد نکرده باشند (و الا باید در همان میقات جلوتر احرام بست) اما اگر بدون احرام از میقات پیشین عبور شود و برگشتن به آن ممکن نباشد لازم است از جحفه محرم شد.

۴. قرن المنازل یا «قرن الثعالب» میقاتی است در شرق مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری و از راه ریاض حدود ۸۰ کیلومتری، این جا میقات اهل طایف و همه کسانی است که از این راه عازم مکه می شوند.

۵. یلملم یا «الملم» یا «ململم» یا «یرمرم» کوهی است از کوه های تهامه، و وادی یلملم میقاتی است در جنوب شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری و از راه جدید ۵۴ کیلومتری) ، این جا میقات یمن و کسانی است که از این راه عازم مکه می شوند. (۱)

۶. محاذی؛ در مواردی محاذی، میقات است یعنی اگر هنگام رفتن به مکه به جایی رسند که در صورت رو به قبله ایستادن، میقات بدون فاصله زیاد در سمت راست یا چپ قرار گیرد (عرفاً) به طوری که اگر از آن جا بگذرند میقات متمایل به پشت شود گذشتن از آن جا بدون احرام جایز نیست.

۷. خانه، دویره الاهل؛ میقات اشخاصی که خانه هایشان به مکه نزدیک تر از میقات های پنجگانه (ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم) است خانه های خودشان است.

۸. ادنی الحل؛ جایی است که از دیگر مواضع حِلّ به مکه نزدیک تر است (نزدیک ترین محلی که از حرم بیرون می باشد) و از

آن جا ورود به حرم بـدون احرام جایز نیست و میقات کسانی است که از هیـچ کدام از میقات ها و یا محاذی آنها عبور نکرده و تمکن رفتن به یکی از آنها را هم ندارند.

۹. فخ نقطه ای است در مدخل ورودی مکه (در محدوده

۱. چـوادی هـای پنجگـانه مسـجد شـجره (ذوالحلیفه) ، وادی عقیق، قرن المنـازل، جحفه و یلملم را رسول گرامی اسـلام تعیین فرمودند. (میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۲) .

مسـجد تنعیم) که یکی از نقـاط آغـازین حرم است و به نظر برخی فقهـا میقات کودکان و نابالغ ها (که طاقت سـرما و گرما را ندارند) می باشد. (میقات صبیان)

میقات عمره مفرده

مکان احرام بستن برای انجام عمره مفرده با توجه به ورود به مکه و یا حضور در مکه متفاوت است:

الف: میقات خارج مکه: کسـی که از مکه دور است و بخواهد جهت ورود به مکه و انجام اعمال مفرده احرام ببندد، میقات ها همـان میقـات هـای عمره تمتع (یعنی: ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنـازل، یلملم، محـاذی، ادنی الحل، خانه، فـخ) می باشد. (ق)

ب: میقـات داخـل مکه: کسـی که در داخل مکه است و بخواهـد جهت انجام اعمال عمره مفرده احرام ببنـدد بایـد به خارج از حرم رود و در میقات های خاصی احرام بندد که عبارتند از:

۱. تنعیم: مکانی است در شمال (غربی) مکه در سر راه مدینه به مکه (که امروزه متصل به شهر مکه شده است) .

۲. حدیبیه: سرزمینی است ما بین جده و مکه در مغرب حرم در نزدیکی مکه (به نقلی در فاصله حدود ۲۰ کیلومتری) .

۳. جعرانه: سرزمینی است ما بین طایف و

مکه در جانب شمالی حرم (در فاصله تقریبی ۲۶ یا ۲۹ کیلومتری) و روستای کوچکی است در کنار وادی سرف. (۱)

۴. اضأه لبن یا«اضأه ابن عقش» محلی است در سر راه یمن که از جانب جنوب (شرقی) حد حرم مکه است. (در فاصله دوازده کیلومتری)

۵. وادی نخله: مکانی است در شرق حرم

۶. وادی عرنه: مکانی است در شرق حرم.

۷. ادنی الحل: مراد اولین نقطه خارج از حرم است که از همه جوانب محقق است.«ادنی» یعنی نزدیک ترین و ادنی الحل جایی است که از دیگر مواضع حل به مکه نزدیک تر است که منتهی الیه حرم به آن متصل است و یا اولین نقطه خارج حرم است و از جمله جاهای معروف«ادنی الحل» همان حدیبیه و تنعیم و جعرانه است. (۲)

میمون

(ک) چاه میمون

میمونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است.

۱. افضل و قدر متیقن این میقات ها، تنعیم و حدیبیه و جعرانه است و رسول گرامی اسلام در این نقاط محرم شدند.پیدا کردن حد حرم در بقیه موارد مقداری مشکل است.

۲. منابع مورد استفاده درباره میقات:

لمعه، ج ۱،ص ۱۱۴؛ تبصره المتعلمین ،ص ۱۵۵؛ توضیح مناسک حج،ص ۱۳ الی ۳۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۲۷ الی ۱۳۰؛ میقات حج،ش ۲ و ش ۶؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول،ص ۲۶؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۸۶؛و...

ن

نائی

(ءِ) کسی است که منزل او ۴۸ میل (۱۶ فرسخ) از مکه فاصله دارد و بر نائی تمتع فرض می باشد. (احکام عمره، ص ۶؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳)

نابت

(بِ) یا (ک) کوه رحمت

نابیه

(یِ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴،ص ۱۳۳)

ناجیه

(یِ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

ناخن چیدن

همان (ک) تقصیر

نادره

(دِرِ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناذر

(ذِ) نام کعبه در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

نارالغدر

(رُلْ غَ) هر گاه کسی با همسایه نیرنگ می کرد در ایام حج بر فراز یکی از دو کوه اخشب در منی آتش می افروختند و بانگ می زدند این نیرنگ فلان است. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل آتش)

نار المزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) آتشی که اعراب در مزدلفه (از مشاعر حج) می افروختند برای راهنمایی کسی که راه عرفه را گم کرده بود و اول کسی که این آتش را برافروخت قصی بن کلاب بود. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل آتش؛ لغت نامه)

ناسه

(سِّ) از نام های مکه است به علت کم آبی یا این که هر کس در آن الحاد ورزد خدا او را طرد کند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناشته

(ش ت) از نام های مکه ذکر شده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

ناشر

(ش) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناشه

(ش) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

ناظر الکسوه

(ظِ رُ لْ کِ وِ) رئیس دارالکسوه (کارگاه تهیه پوشش کعبه) را می گفتند. (میقات حج، ش ۱۱، ص ۹۵)

نافعه

(فِ عِ) از نام های زمزم است.

ناقل المیره

(قِ لُ لْ رِ) کسی است که برای نقل خواربار، رفت و آمد دارد چنین شخصی اجازه دارد بدون احرام وارد حرم شود. (احکام عمره، ص ۱۳، و...)

نامیه

(یِ) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ناودان رحمت

نام (ک) ناودان کعبه

ناودان طلا

نام (ک) ناودان کعبه

نادوان کعبه

ناودانی است مستقر در بالای سقف کعبه در ضلع شمالی (طرف حجر اسماعیل) که آب باران را به میان حجر منتقل می کند. این ناودان بنام های متعددی موسوم است، چون: ناودان رحمت، ناودان طلا، میزاب رحمت، میزاب و در مورد کارگذاری این ناودان از جمله آورده اند:

۱. قریش اولین ناودان را ۵ سال پیش از بعثت (هنگام تجدید بنای کعبه) از چوب نصب نمود (و قبل از این کعبه ناودان نداشت) .

۲. عبدالله بن زبیر در اسلام نخستین کسی بود که به سال ۶۴ هجری نصب ناودان نمود.

۳. حجاج بن یوسف در بازسازی کعبه به دستور عبدالملک به سال ۷۴ هجری ناودانی به بام کعبه گذاشت.

۴. خالد بن عبدالله قَسْرِیّ به دستور ولید بن عبدالملک ناودان خانه را از طلا بساخت یا این که با اوراق طلا ناودان نقره ای را از درون و بیرون طلا کاری کرد.

۵. شیخ ابوالقاسم را مشت فارسی صاحب رباط مشهور مکه ناودان را تغییر داد که در سال ۵۳۷ هجری پس از مرگش توسط خادم او نصب شد.

۶. مقتفی خلیفه عباسی در سال ۵۴۱ هجری ناودانی دیگر کار گذارد.

۷. ناصر عباسی ناودانی از چوب که با قلع اندود شده بود نصب نمود.

۸. در سال ۷۸۱ هجری ناودان تزیین شد.

۹. بعدها ناودان دیگری از مس کارگذاری شد.

۱۰. سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۵۴ (یا ۹۵۹) هجری ناودان مسی را برداشت و ناودانی نقره ای بر بام کعبه قرار داد.

۱۱. از مصر در سال ۹۶۲ هجری ناودانی از طلا فرستاده شد که به جای ناودان نقره ای نصب گردید.

۱۲. سلطان احمد خان عثمانی در سال ۱۰۱۲

هجری ناودانی نقره ای منقش به طلا و مینا و لاجورد بر کعبه گذارد.

۱۳. سلطان مراد عثمانی در دوباره سازی کعبه به سال ۱۰۴۰ هجری ناودانی از چوب که بر آن صفحه های نقره زرین کاری شده بود نصب کرد.

۱۴. سلطان عبدالمجید عثمانی در سال ۱۲۷۰ (یا ۱۲۷۳ یا ۱۲۷۶) هجری قمری ناودانی یکپارچه از طلا (که در قسطنطنیه ساخته شده بود) قرار داد که همچنان باقی است. (حرمین شریفین، ص ۵۴و ۶۳و۶۹؛ کعبه، ص ۳۵؛ تاریخ مکه ص ۱۱۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۹۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۰؛ تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه، ص ۱۴۲)

نایب

(یِ)

۱. کسی که در حج نیابتی کلیه اعمال حج را به نیابت دیگری انجام می دهد.

۲. کسی که بعضی از اعمال حج را به نیابت دیگری انجام می دهد مثل نیابت برای رمی جمرات یا قربانی و...

نبلاء

(نُ بَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

نبیذ سقایه

(نَ) آبی است که در آن خرما یا کشمش می ریختند تا شیرین شود و حاجیان بنوشند. آمیزه این آب به حدی نبود که مسکر و حرام باشد (میقات حج،ش ۲۸، ص ۱۲۸)

نتف

(نَ) موی برکندن است و در احرام از محرمات است.

نتف الابط

(نَ فُ لْ اِ) ازاله موی زیر بغل و در احرام از محرمات است.

نجد

(نَ) بخشی از شبه جزیره العرب (و قلب صحرا) است و سرزمینی کوهستانی است که چون نسبت به نقاط مجاور بلندتر است نجد نامیده شد و حدودش به حجاز و یمن و شام و عراق متصل است. نجد موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی می باشد.

نجر

(نَ) حرارت، رنگ

۱. نام زمین مکه است.

۲. نام زمین مدینه است. (لغت نامه)

نحر

(نَ)

۱. نام مکه به جهت شدت حرارت

۲. نام مدینه به جهت شدت حرارت یا رنگارنگی بازارش. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳) (ل)

نخاوله

(نَ وِ لِ) طائفه ای از قبایل عربی اسلامی اصیل و ریشه دار در مدینه منوره هستند که طوایفی از سادات نیز مخلوط آنهایند و در قسمت جنوب شهر در محله ای به نام محله نخاوله ساکنند و عوام آنان را نخولی خوانند. این طایفه که از دیرباز در مدینه طیبه می زیسته اند و نیز سادات آنها (که از نسل حسنین (علیهما السلام) هستند) همه از شیعیان امامیه و دارای جمعیتی زیاد هستند. نخاوله در زمان عثمانی اتحادیه ای داشتند ولی سعودی ها اتحادیه کشاورزی آنها را منحل نموده و به علت تشیع مورد تحقیر و بدرفتاری قرار دادند. نخاوله در ربیع الثانی سال ۱۳۴۶ قمری قیام نمودند اما سعودی ها آن را سرکوب کرده و بیش از هفت هزار نفر را کشتند و بر زنان آنها به عنوان زنان کفار تعدی نمودند. پس از این نهضت ملی شیعی، آل سعود به تحقیر نخاوله ای ها پرداختند و فرمان دادند تا با آنان رفت و آمد و مصاحبت نشود و اجازه کسب و کار نیابند و جز در کارهای پست و بی ارزش استخدام نگردند. در سال ۱۳۷۱ قمری نخاوله ها خواستار رفتار منصفانه با خود شدند اما مورد حمله وزیر کشور قرار گرفتند. آنها در فقر به سر می برند و حجاج ایرانی در موسم حج به آنان کمک مادی می نمودند تا این که در اثر تحولات اخیر در اوضاع سیاسی منطقه، نخاوله ای ها وضع اقتصادی

بهتری یافته اند. در تسمیه اینان به تفاوت گفته اند:

۱. منسوب به قریه نخله (بین مکه و مدینه) هستند.

۲. از نسل ابونخلیه سعید یا لهبی (هر دو از صحابه) هستند.

۳. در کشاورزی نخل (در کارگاه گرده افشانی نخل) دارای مهارت هستند. (تاریخ مکه، ص ۲۷۱ الی ۲۷۷؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۴۴)

نخله

همان (ک) وادی نخله

نخولی

(نَ) یا (ک) نخاوله

نزول منی

(مَ ِنـا) از واجبات افعال حج است که زائر پس از افاضه از مشعرالحرام روز دهم ذی حجه وارد منی شود تا مناسک آن جا (رمی جمره، ذبح، حلق) را به جای آورد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

نساسه

(نَ سّ سِ) از نام های مکه است. (لغت نامه ؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۲؛ ش ۲۱، ص ۹۲)

نسک

(نُ سُ) (نَ ِن - نُ) عبادت خدا. هر کاری که وسیله تقرب به خدا باشد، لکن غالباً در مورد قربانی به کار می رود. (برهان قاطع؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴)

نسکین

یعنی حج و عمره (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

نسی ء

(نَ) انما النسی ء زیاده فی الکفر (توبه ۳۷)

نسی ء (به معنای تأخیر و افزودن) جا به جایی بعضی از ماه ها توسط اعراب جاهلی بود که (تا سال نهم هجری) طی مراسم

خاصی آن را انجام می دادند (ولی اسلام از آن نهی فرمود) این کار توسط متصدیان ویژه ای صورت می گرفت که به آنها «قلامسه» می گفتند از آن جهت که گویند اولین کسی که ماه ها را برای عرب نسی ء می کرد «قُلَمَّس» نام داشت، و در این که هدف از نسی ء و جا به جا کردن ماه ها توسط عرب چه بوده دو نظر وجود دارد:

۱. چون عرب در ماه های حرام (ذی قعده، ذی حجه، محرم، رجب) که سه ماه آن پشت سر هم بود، به علت تحریم جنگ و غارت دچار مضیقه مالی می شد لذا ماه های حرام را جا به جا می کرد به این نحو که حرام بودن ماه محرم را به ماه صفر واگذار می نمود تا فرصتی برای جنگ و کسب غنایم جنگلی پیدا شود.

۲. چون عرب می خواست حج را در هوای مناسب انجام دهد ماه ها را جا به جا می کرد یعنی از آن جا که حج باید در ماه ذی حجه انجام می شد و گاهی ذی حجه به فصل گرمای طاقت فرسای مکه می افتاد لذا هم حج گزاران در زحمت بودند و هم به علت نبودن میوه و پوست در بازار، مبادلات

به نحو مطلوب صورت نمی گرفت ؛ این بود که با عمل نسئی کاری می کردند که

موسم حج در یک زمان معتدل باشد (تا بتوان با عرضه محصولات، بازار پر رونقی داشت) طبق این نظر نسئی فقط تأخیر یک ماه حرام به ماه دیگر نبود بلکه نوعی کبیسه کردن و تطبیق سال های قمری به سال های شمسی (توسط قلامسه) بود به این نحو که با توجه به اختلاف ده روز بین سال های قمری و شمسی که در هر سه سال یک ماه تفاوت می کرد سال سوم را یک ماه زیاد کرده و آن را سیزده ماه می گرفتند و روی این حساب مبدأ سال سوم اول ماه صفر می شد ولی آن را ماه محرم می نامیدند، و لذا حج این سال را قهراً در ماه محرم حقیقی انجام می دادند و با گذشتن دو سال حج در ماه صفر قرار می گرفت و همچنین تا یک دور تمام گردد. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۱۸ الی ۱۲۵ ؛ و...)

نسیکه

(نَ کِ)

۱. ذبح، قربانی

۲. خون قربانی

۳. ذبیحه. آن چه که قربان کنند به منی (لغت نامه)

نشانه

(نِ نِ) آن است که کفش خود را به خون شتر و قربانی بیالاید و بدان بر کوهان زند تا دانسته شود که قربانی است و یا رقعه ای مشعر بر این که آن قربانی است نویسد و آن را در شتر قربانی گذارد. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۴، و پاورقی)

نصف درهم

پرداختی است در کفاره کشتن جوجه کبوتر توسط شخص مُحِلّ در حرم مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲)

نفر

(نَ فَ) (نَ) بیرون شدن حاجیان از منی در یوم النفر (لغت نامه) (ع)

نفر اول

بیرون رفتن از منی را به نیت ختم عمل روز دوازدهم (ذی حجه) نفر اول گویند که باید پس از ظهر باشد. (تبصره المتعلمین، ص ۱۹۸)

نفر ثانی

بیرون رفتن از منی را در روز سیزدهم (ذی حجه) نفر دوم گویند که پیش از ظهر جایز است. (تبصره المتعلمین، ص ۱۹۸)

نقره الغراب

(نُ رَ تُ لْ غُ)

۱. از اسامی مجازی زمزم است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۱۰،ص ۹۱)

۲. از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۳)

نقع

(نَ قَ) گویند اسم است برای ما بین عرفات تا مزدلفه (الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۲)

گاه به کعبه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «نگاه به کعبه از کنار آن، گناهان را نابود می سازد». (معارف و معاریف)

از آداب کعبه نگاه به آن است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: نگاه کردن به خانه کعبه عبادت است (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۳۷)

نماز استداره ای

(اِ تِ رِ) نماز جماعت در مسجد الحرام در دایره کعبه.

نماز طواف

نمازی است که در مراسم حج و عمره بعد از انجام عمل طواف های (زیارت و نساء) می خوانند. نماز طواف از واجبات (غیر رکنی) است و نمازی دو رکعتی است بدون اذان و اقامه که (به طور بلند یا آهسته) در مسجد الحرام در پشت و نزدیک مقام ابراهیم ادا می شود به طوری که مقام ابراهیم بین نمازگزار و خانه کعبه قرار گیرد و در صورت (ازدحام جمعیت) و عدم امکان ادای آن به این حالت فرموده اند که در یکی از دو طرف و نزدیک مقام ابراهیم نماز به جای آورده شود. نماز طواف دو گونه است:

نماز طواف زیارت

این نماز بعد از انجام«طواف زیارت» باید ادا شود. این نماز:

۱. در عمره (تمتع و مفرده) ، سومین عمل است و با لباس احرام خوانده می شود.

۲. در حج تمتع، هشتمین عمل است و بدون لباس احرام خوانده می شود و برای ادای آن از روز دهم تا دوازدهم (و در مواردی تا آخر) ذی حجه فرصت هست.

نماز طواف نساء

این نماز بعد از انجام «طواف نساء»

باید ادا شود. این نماز:

۱. در عمره مفرده (۱) هفتمین عمل است که بدون لباس احرام خوانده می شود و با انجام آن عمره مفرده پایان می پذیرد.

۲. در حج تمتع یازدهمین عمل است که بدون لباس احرام خوانده می شود و برای ادای آن از روز دهم تا دوازدهم (و در مواردی تا آخری) ذی حجه فرصت هست.

مستحبات نماز

بعد از طواف فوراً به جای آوردن

بعد از حمد رکعت اول، سوره توحید خواندن

بعد از حمد رکعت دوم، سوره کافرون خواندن

بعد از نماز، حمد و ثنای خداوند متعال به جای آوردن

بعد از نماز، بر معصومین (علیهم السلام) صلوات فرستادن

بعد از نماز، حجر الاسود را لمس کردن و آن را بوسه زدن

بعد از نماز، قبولی اعمال را از درگاه پروردگار طلب نمودن

بعد از نماز، از زمزم نوشیدن و به سر و پشت و شکم پاشیدن

همراه نماز

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) باید توجه داشت که با نماز در مقام ابراهیم از این پس باید نمازهای ابراهیمی بر پا داشت و با نماز بینی شیطان را به خاک مالید.

نماز طواف زیارت

(ك) نماز طواف

نماز طواف نساء

(ک) نماز طواف

نمرات

(نَ مِ) نشانه های حرم که بالای کوه نمره منصوب است (بروشور«حقیقت حج) ».

نمره

(نَ مَ رِ) (نَ رِ) نـام کوهی (یا ناحیه ای) است در حـد عرفات و یکی از حـدود حرم مکه است که نشانه های حرم بر آن نصـب است و بدون احرام نمی توان از آن جا وارد مکه شد. نمره از حدود عرفات هست ولی جزء موقف نیست.

همراه نمره

به مفهوم کلامی از امام سـجاد (علیه السـلام) هنگام دیـدار از وادی نمره بایـد قصد آن کرد که از این پس کسـی را امر نکنند مگر این که خود بدان عامل باشند و کسی را از کاری نهی نکنند مگر آن که خود ، آن فعل را ترک کرده باشند.

نواخله

(نَ خِ لِ) شهرت دیگری از (ک) نخاوله (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۸ و ۱۵۹)

نوحاجی

در تألیفات فقه فارسی به کسی گفته اند که حجه الاسلام را به جای آورد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

از آداب کعبه آن است که داخل خانه کعبه شود، خصوص اگر نوحاجی باشد. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۳۷)

نیابت

(بَ)

۱. نایب بودن (جانشینی) در انجام حج.

۲. نایب بودن (جانشـینی) در انجام برخی از اعمال حج به خاطر مشـقت و حرج آن برای زائر مثلا در سـعی یا طواف یا رمی یا قربانی.

۱. در عمره تمتع این نماز نیست.

و

واجبات حج

احکام حج. اعمال حج. امور واجبی که در زیارت خانه خدا و در مراسم و مناسک حج باید رعایت شوند؛ مثل واجبات احرام، تقصیر (حلق) ، رمی، سعی، طواف، عرفات، قربانی، مشعر، منی، نماز طواف.

واجبات عمره

احکام عمره. اعمال عمره. افعال عمره. امور واجبی هستند که در زیارت بیت الله و در مراسم عمره (تمتع و مفرده) باید رعایت گردند؛ مثل واجبات احرام، تقصیر، سعی، طواف، نماز طواف.

واجب الحج

(جِ بُ لْ حَ جّ) شخص دارای امکانات مالی و جسمی و امنیتی در حدی که حجه الاسلام بر او واجب شود. کسی که برای زیارت بیت الله الحرام مستطیع است. دارای (ک) استطاعت.

وادی

از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

وادی ابراهیم

شهر مکه در بستر وادی ابراهیم قرار دارد که از شمال شرقی به جنوب غربی کشیده می شود و پس از آن که از مسجدالحرام گذشت وادی مسفله نامیده می شود. (دایره المعارف فارسی، ذیل مکه)

وادی ابی جیده

(جَ دِ) همان (ک) وادی بطحان

وادی بطحان

(بَ طِ) (بَ بُ) مشهور به وادی ابی جیده از وادی های مدینه است ابتدای آن نزدیک ماجشویه و آخر آن نزدیک مسجد فتح می باشد. از پیامبر اکرم نقل شده که بطحان برکه ای از برکه های بهشت است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۹۵)

وادی جمع

همان (ک) مشعر الحرام

وادی جن

(جِ نّ) محلی نزدیک مدینه که پریان در آن جا اسلام آوردند. (لغت نامه)

وادی الحرم

(یَ لْ حَ رَ) از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

وادی حصون النیق

(ح نُ نّ) مساحت ما بین مسجد شجره تا مسجد ذو قبلتین را گویند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۲)

وادی رانونا

مساحت ما بین شرق مدینه و جنوب آن را گویند. وادی رانونا جزئی از قبا در قطاع جنوبی به شمار می رود و مسجد جمعه در بنی سالم که پیامبر اکرم نخستین نماز جمعه را در آن برگزار کرد در میان این وادی قرار داشته

است. (سیری در اماکن وحی، ص ۱۲؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۵؛ تاریخ و آثار اسلامی)

وادی سیل

همان (ك) قرن المنازل

وادی عرفات

همان (ك) عرفات

وادی عقیق

اطلاقی است برای چند وادی در

عربستان. (و هر وادی را که سیل بشکافد و وسعت دهد عقیق گویند)

۱. میقاتی است در شمال شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری) اوایل این میقات را از سمت عراق «مسلخ» و اواسط آن را «غمره» و اواخر آن را «ذات عرق» گویند، و این جا (بطن عقیق) میقات اهل عراق و نجد و کسانی است که از این راه عازم مکه هستند و فرموده اند افضل آن است که از مسلخ احرام بندند. (توضیح مناسک حج، ص ۳۳؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۸۴)

۲. دره ای است در غرب مدینه و راه مدینه از آن می گذرد. این وادی پس از باران های سنگین چندان پر آب می شد که آن را به فرات تشبیه کردند. پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) عقیق را دوست می داشت. و آن را«وادی مبارك» می خواند. این وادی به بخش های صغیر و کبیر و اکبر تقسیم شده است و قسمت اکبر آن در دست حضرت علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و حضرت چاه هایی در آن حفر نمود و این چاه ها در منطقه شجره کنونی قرار داشته و به همین جهت مسجد شجره به مسجد آبار و یا ابیار علی معروف است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۵۹؛ دایره المعارف فارسی، ذیل عقیق)

وادی غیر ذی ذرع

ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی ذرع (ابراهیم ۳۷)

وادی بی کشت و ذرع وادی مکه یعنی ابطح است که در آن زمان در وادی مکه آب و زراعتی وجود نداشت. اما همین وادی غیر قابل کشت که شاهد کمال

بندگی و طاعت حضرت ابراهیم (علیه السلام) در برابر خدای تعالی بود به برکت وجود حضرت اسماعیل و به دعای حضرت ابراهیم (وارزقهم من الثمرات ابراهیم ۳۷) جدای از جنبه مقدس ترین مکان عبادی عالم، دارای آب و کشت شد و چهره ای آبادان یافت.

وادی فاطمه (س)

در ۸۵ کیلومتری شمال غربی مکه نرسیده به محدوده حرم قرار دارد و در آن چشمه های فراوان و نحلستان های زیادی است. سنگ های معدنی بسیار عالی این وادی در تعمیرات و نوسازی مسجد النبی و مسجدالحرام در سطح گسترده ای مورد استفاده قرار گرفته است. اکثر آب های گوارایی که در ظروف پلاستیکی در ایام حج به زائران خانه خدا داده می شود از همین وادی تهیه شده و نام وادی فاطمه نیز بر آن دیده می شود. (راهنمای حرمین شریفین،ج ۵،ص ۲۶۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۱؛ با راهیان قبله، ص ۱۷۴)

وادی فخ

همان (ك) فخ

وادی قرن

همان (ك) قرن المنازل

وادی مأزمین

همان (ك) مأزمین

وادی مبارک

همان (ك) وادی عقیق (۲)

وادی محرم

همان (ك) قرن المنازل

وادی محسر

پهمان (ك) محسر

وادی محصب

همان (ك) محصب

وادی مسفله

(۱) (مَ فَ لِ) ادامه (ک) وادی ابراهیم

وادی مشعر

همان (ک) مشعر الحرام

وادی منی

همان (ک) منی

وادی النار

همان (ک) محسر

وادی نخله

(نَ لِ) مکانی است در شرق مکه. میقاتی است برای عمره مفرده از داخل مکه.

وادی یلملم

همان (ک) یلملم

واقم

(قِ) زمین سنگلاخی که از حدود حرم مدینه است در شرق (مناسک ص ۲۰۵؛ دایره المعارف تشیع، ذیل حره) .

والده

از القاب مکه است چون زوار و حجاج پس ازقضای مناسک حج (به آن جا عود و رجوع) مراجعت می کنند. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

وشاح

(وِ) رداء. قطعه ای از احرام که محرم به دوش می افکند (میقات حج، ش ۵، ص ۵۰،و...)

وصائل

۱. از بهترین پارچه های بافت یمن که تبع کعبه را با آن پوشاند. (تاریخ مکه، ص ۵۹)

۱. مِ (ضبط دایره المعارف فارسی ذیل مکه) مَ (ضبط سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۴۷) .

۲. چون پوشش کعبه با رنگ های گوناگون و وصله وصله بود عرب آن را وصائل نامیده است (احکام حج و اسرار آن، ص ۱۰۶)

وصیت حج

یعنی کسی وصیت کند که دیگری از جانب او حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

وقت احرام

مراد وقت مجاز برای محرم شدن است. این زمان در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج) .

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است.

۳. حج، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر (و در حج تمتع از بعد از اتمام عمره تمتع) .

وقت احلال

وقت بیرون شدن از احرام (لغت نامه، ذیل حل)

وقت اختیاری

در اصطلاح مراسم حج:

۱. وقت اختیاری عرفات، وقت وقوف اختیاری در عرفات است، یعنی از روز نهم ذی حجه تا غروب شرعی همین روز برای شخص مختار.

۲. وقت اختیاری مشعر، وقت وقوف اختیاری در مشعر است، یعنی از شب دهم ذی حجه تا طلوع آفتاب برای شخص مختار. (رساله نوین، ج ۱،ص ۲۴۵؛ توضیح مناسک، ص ۱۱۱)

وقت اضطراری

در مراسم حج:

۱. وقت اضطراری عرفات، وقت وقوف اضطراری در عرفات است، یعنی شب عید قربان برای شخص معذور.

۲. وقت اضـطراری اول مشـعر، وقت وقوف اضـطراری در مشـعر است، یعنی شب عیـد قربان برای شـخص معذور از توقف بین الطلوعین.

۳. وقت اضـطراری دوم مشـعر، وقت وقوف اضطراری در مشعر است، یعنی از طلوع آفتاب تا ظهر روز عید قربان حتی به مقدار اندک برای شخص معذور. (رساله نوین، ص ۲۴۵)

وقت حج

زمـان انجـام عبـادت و مراسم حـج است. و طول مـاه هـای شوال و ذی قعـده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است برای محرم شدن (۱) و تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه است برای انجام حج (و برای برخی از اعمال حج تا آخر ذی حجه) .

وقت عمره

زمان انجام عبادت و مراسم عمره است در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج) .

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا (پیش از ظهر) است.

وقفه عرفیه

(عَ رَ یَّ) درنگ (وقوف) در عرفات است (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۷۱)

وقوف

(وُ) در اصطلاح حج، مراد توقف است در چند مکان به ترتیب:

۱. وقوف عرفات

۲. وقوف در مشعر

۳. وقوف در منی

وقوف اختیاری

در اصطلاح حج، مراد:

۱. وقوف اختیاری عرفات است. (ک) وقوف در عرفات

۲. وقوف اختیاری مشعر است. (ک) وقوف در مشعر

وقوف اضطراری

در اصطلاح حج، مراد:

۱. وقوف اضطراری عرفات است. (ک) وقوف در عرفات

۲. وقوف اضطراری مشعر است. (ک) وقوف در مشعر

وقوف در عرفات

فاذا افضتم من عرفات... (بقره ۱۹۸) .

وقوف در عرفات عبارت است از توقف (و ماندن) در صحرای عرفات. (۲) و وقوف در عرفات از واجبات رکنی حج است و دومین واجب از مراسم حج است که پس از احرام در میقات و آمدن به عرفات انجام می پذیرد. و

۱. در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است تا هنگامی که بتوان خود را برای بعد از ظهر نهم ذی حجه به وقوف اختیاری عرفات رسانید.

۲. رجوع کنید به «عرفات».

کیفیت وقوف در عرفات (که موقف اول در مراسم حج است) می تواند در حالات مختلفی باشد، چون راه رفتن، پیاده بودن، نشسته بودن، سواره بودن، خوابیده بودن (البته در قسمتی از وقت وقوف) . وقوف در عرفات را در دو وقت می توان انجام داد که تنها یک مقدار از این زمان رکن است (و اگر در این یک مقدار زمان وقوف صورت نگیرد حج باطل می شود) که عبارت است از:

وقوف اختیاری، ماندن در عرفات است از اول ظهر عرفه (روز نهم ذی حجه) تا غروب شرعی این روز برای شخصی که مختار است.

وقوف اضطراری، ماندن در عرفات است در شب عید قربان (شب دهم ذی حجه) از غروب شرعی تا طلوع فجر برای شخصی که مضطر است (یعنی کسی که تمکن ماندن در عرفات را از ظهر تا غروب روز نهم ذی حجه نداشته است) و این وقوف اضطراری عرفات را «اضطراری شبانه» هم گویند.

مستحبات وقوف

نیت به زبان آوردن

به سر بردن

با وضو به سر بردن

در نمره قرار گرفتن

در حال گریه بودن

زیر آسمان به سر بردن

به حالت ایستاده بودن

با همسفران به سر بردن

به خیرات اقدام کردن

– از شیطان به خدا پناه بردن

یادآوری گناه و استغفار نمودن

حمد و ثنای الهی را به جای آوردن

زیارت حضرت سیدالشهداء را خواندن

بر پیامبر اکرم و آل او صلوات فرستادن

عطایای الهی را یادآوری و شکرگزاری کردن

حاجات دنیایی و آخرتی را از خداوند خواستن

هفتاد مرتبه از خداوند تقاضای بهشت نمودن

برای خود و والدین خود و دیگران دعا کردن

ذهن خود را از مانع توجه به خداوند دور داشتن

قبل از زوال (یعنی نزدیک ظهر) غسل به جای آوردن

دعای عرفه امام حسین و امام سجاد (علیه السلام) را خواندن

توفیق زیارت کردن هر ساله کعبه را از درگاه الهی طلب نمودن

دو نماز ظهر و عصر را در اول وقت به یک اذان و دو اقامه به جای آوردن

سُوَری از قرآن مجید را (مانند سوره های توحید و ناس و فلق) تلاوت نمودن

آیاتی از قرآن مجید را که در آنها حمد و تسبیح و تکبیر و اسمای نیکوی الهی است قرائت کردن

هر یک از اذکار « الله اکبر، لا اله الا الله، الحمدلله، سبحان الله، ماشاءالله و لاقوه الا بالله، اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد مرتبه گفتن.

در طرف پایین چپ کوه (نسبت به کسی که از مکه مکرمه به سوی عرفات می آید) در زمین هموار قرار گرفتن.

همراه عرفات

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در عرفات باید به معرفت خداوندی رسید و به این فکر باید بود که نامه کارها و کتاب اعمال نزد خداوند است و او بر پنهانی

ها آگاه است. (تفسیر نمونه ؛ مجمع البیان؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۸۳؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۲۸؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۳۷؛ میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۶۴؛ و...) .

وقوف در مشعر

فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام (بقره ۱۹۸) .

وقوف در مشعر، عبارت است از توقف (و ماندن) در بیابان مشعر. (۱) و وقوف در مشعر از واجبات رکنی حج است و سومین واجب از مراسم حج است که (پس از وقوف در عرفات) با حرکت از عرفات و آمدن به مشعر

۱. رجوع کنید به «مشعر الحرام».

الحرام صورت می گیرد به این ترتیب که در حال احرام بعد از غروب شرعی روز عرفه (نهم ذی حجه) از عرفات به سمت مشعر حرکت می کنند. کیفیت وقوف در مشعر (که موقف دوم است) می تواند در حالات مختلفی باشد چون: راه رفتن، پیاده بودن، نشسته بودن، سواره بودن، خوابیده بودن (البته در قسمتی از وقت وقوف) .

وقوف در مشعر را در سه وقت می توان انجام داد که تنها یک مقدار از این زمان رکن است (و اگر در این یک مقدار وقت، وقوف صورت نگیرد حج باطل می شود) که عبارت است از:

وقوف اختیاری؛ ماندن در مشعر است از شب دهم ذی حجه (شب عید قربان) تا طلوع آفتاب برای شخص مختار.

رکن واجب این وقوف از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب (و مدت قبل از آن واجب غیر رکنی است) .

وقوف اضطراری اول؛ ماندن در مشعر است در مقداری از شب عید قربان (شب دهم ذی حجه) برای شخص مضطر و معذور چون پیر و مریض و کسی

که کار ضروری دارد (و به این ترتیب قبل از طلوع آفتاب به منی می روند) این وقوف را«اضطراری شبانه» هم می گویند.

وقوف اضطراری دوم؛ ماندن در مشعر است بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان (دهم ذی حجه) تا پیش از ظهر برای شخص مضطر یعنی کسی که از روی فراموشی یا عذر دیگری از وقوف ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب متمکن نشده است. این وقوف را«اضطراری روزانه» هم می گویند.

مستحبات وقوف

با وضو بودن

به حال احیا بودن

دعای مشلول خواندن

هفتاد عدد سنگریزه برداشتن (۱)

در دامنه کوه و رو به قبله بودن

حمد و ثنای پروردگار را به جای آوردن

نعمت ها و عظمت و بلای الهی را به نظر آوردن

دعای «اللهمَّ انی اسئلک ان تجمع...» را خواندن

دعای «اللهم ارحم موقفی...» را در تل سرخ خواندن

پا برهنه در بالای کوه قزح قدم زدن و ذکر خداوند نمودن

در حق خود و والدین و اولاد و اهل و مال دیگران دعا کردن

برای ائمه و تعجیل فرج دعا کردن و از اعدای ایشان بیزاری جستن

در وسط وادی مشعر الحرام و در طرف سمت راست جاده جای گزیدن

نمازهای مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه بدون فاصله به جای آوردن

هر یک از اذکار« الله اکبر، الحمدلله، سبحان الله، لا اله الا الله، اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد بار گفتن

نزدیک طلوع آفتاب بر بالای کوه ثبیر هفت مرتبه اعتراف به گناهان و هفت مرتبه استغفار کردن

پیش از طلوع آفتاب کوچ کردن و تا طلوع آفتاب از وادی محسر خارج نشدن

با آرامش و وقار و ذکر و استغفار راه افتادن و در وادی

محسر هروله کردن

همراه مشعر

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) به هنگام برداشتن ریگ در مزدلفه (مشعر) باید قصد کناره گیری از گناه و نادانی و استواری بر دانش و عمل را داشت و با گذشتن از مشعر الحرام باید دل را به نشانه شعار تقوا و خوف از خدا نشانه گذاری کرد.

وقوف در منی

عبارت است از توقف (بیتوته) کردن در وادی منی. (۲) وقوف در منی از واجبات غیر رکنی حج است و دوازدهمین واجب از مراسم حج (۳) است که پس از حرکت از مشعرالحرام بعد از طلوع آفتاب روز دهم ذی

۱. ۴۹ ریگ برای رمی جمرات و ۲۱ ریگ جهت ذخیره.

۲. رجوع کنید به«منی».

۳. و در«حج افراد» یازدهمین واجب.

حجه و آمدن به وادی منی صورت می گیرد و زمان وقوف (بیتوته) در منی از غروب شرعی تا نیمه شب است در هر یک از دو (یا سه) شب:

شب های یازدهم و دوازدهم: حجاج چه آنها که برای ادامه اعمال حج از منی به مکه رفته اند و چه آنها که نرفته اند و در منی باقی مانده اند باید شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه را در منی باشند و بنابراین آنها که به مکه رفته اند باید قبل از غروب به منی باز گردند.

شب سیزدهم: اگر حاج نتواند تا غروب روز دوازدهم ذی حجه از منی خارج شود در این صورت باید شب سیزدهم را هم در منی وقوف (بیتوته) کند و در روز سیزدهم رمی جمرات ثلاثه نموده از منی خارج شود.

همراه منی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در رفتن به منی باید قصد آن داشت

که بعد از این از دست و زبان و دلمان برای مردم ایمنی باشد.

وقوف سه گانه

مراد است از:

۱. وقوف در عرفات

۲. وقوف در مشعر

۳. وقوف در منی

وقوف عرفات همان (ک) وقوف در عرفات

وقوف مشعر همان (ک) وقوف در مشعر

وقوف منی همان (ک) وقوف در منی

وقوفین

(و فَ)

۱. وقوف عرفات و وقوف در مشعر را گویند.

۲. وقوف اختیاری و وقوف اضطراری را گویند.

وهابیان

همان (ک) وهابیه (دایره المعارف فارسی)

وهابیه

(وَ ہّ یِّ) مذهبی نو ساخته به نام اسلام و حاکم در سرزمین (ک) عربستان سعودی.

ه

هجرت

مراد آمدن رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه به مدینه است. آن جناب بر اثر شدت آزار کفار و مشرکین مکه این شهر را در پنجشنبه اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت به سمت مدینه ترک کردند و در دوازدهمین روز ماه ربیع الاول (به

قولی) وارد قبا شدند و پس از اندک توقفی با پیوستن حضرت امیر علی (علیه السلام) و همراهانش (فواطم ثلاثه) به اتفاق وارد مدینه گردیدند.

هدی

(هَ دْ) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام و الهدی و القلائد (مائده ۹۷) هدی قربانی مخصوص بیت الله الحرام است (حیوانی که در حج برای قربانی به مکه فرستند) .هدی در قرآن در ردیف کعبه و ماه حرام، وسیله زندگی مردم معرفی شده و معلوم می شود که هدی قسمتی از اعمال حج است و به شئون خانه خدا بستگی دارد. هدی در مراسم حج در منی قربانی می شود و در مراسم عمره که قربانی مستحب است، در مکه قربانی می شود (در کنار مسجد در«حزوره» در کنار مروه که البته امروزه این امکان وجود ندارد) وجه تسمیه هدی را از آن جهت گفته اند که:

۱. قربانی به خانه کعبه اهدا می گردد.

۲. قربانی به سوی کعبه و حرم سوق داده و هدایت می گردد.

هدی تحلل

(هَ دْ يِ تَ حَ لُّ لْ) قربانی که مصدود یا محصور می کند و از حال احرام بیرون می شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی تمتع

(تَ مَ تُّ) قربانی زائر است در حج تمتع، هدی المتعه، دم المتعه. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی السیاق

(سّ) همان (ک) هدی القران

هدی القران

(لْ قِ) هدی السیاق. شتری است که زائر در حج قران با خود براند، و همین راندن است که وجه تسمیه هدی السیاق است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی متعه

(مُ عِ) همان (ک) هدی تمتع

هدی مندوب

(مَ) هر قربانی است بر زائر کعبه که واجب نباشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی واجب

قربانی واجب است بر زائر کعبه، مانند قربانی در حج تمتع و قربانی که به نذر و یا به عنوان جزا (مانند کفاره) واجب گردد، و نیز قربانی در هدی القران که به اشعار و تقلید واجب گردد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی للعالمین

(هُ دَ نْ لِ لْ لَ) ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا و هدی للعالمین (آل عمران ۹۶)

هدی للعالمین صفتی است که کعبه به آن متصف است، چرا که دلالت و هدایت جهانیان است به سوی خداوند و قبله جهانیان است، و بدین گونه آنان را به جهت نمازشان هدایت می کند. با حج و طواف آن به سوی جنت هدایت می کند و دلالت بر وجود خدای یکتا و صدق رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می کند.

آری کعبه عامل هدایت است و هدایتش به ساکنین مکه و یا به حجاجی که از دور و نزدیک به زیارت آن می آیند محدود نمی شود و همه جهانیان را در بر می گیرد و حتی محدود به دوران اسلام هم نمی شود. و قبل از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هم علی رغم آن که مراسم حج آلوده به خرافات و نادرستی ها بود، مع ذلک جلو پاره ای از کج روی ها را می گرفت و جایگاه هدایت بود. کعبه مسلمانان را به سعادت دنیوی که همان وحدت کلمه و یگانگی امت باشد رهبری می کند و غیر مسلمانان را هم بیدار می کند تا به نتایج وحدت اسلامی و هماهنگی قوای مختلف و متشتت آن پی برده از خواب غفلت بیدار شوند.

(میقات حج، ش ۴، ص ۱۵۶؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج از دیدگاه قرآن، ص ۴۰) .

هذراء

(هَ) از نام های مدینه است به جهت زیادی شدت گرمایش یا به جهت زیادی آب هایش. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳) .

هروله

(هَ وَ لِ) نوعی کوتاه قدم برداشـتن همراه با تکان دادن شانه هاست که انجام آن مسـتحب است در فاصله ای از (ک) سعی بین صفا و مروه.

هزمه اسماعیل

(هَ م ءِ) از نام های زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱) .

هزمه جبرئیل

از اسامی زمزم است چون جبرئیل آن را معرفی نمود. (حرمین شریفین، ص ۲۳، ثواب اعمال حج، ص ۳۵) .

هزمه ملک

(مَ لَ) از اسمای زمزم است. (میقات حج، ش ۵، ص ۱۴۰؛ ش ۱۰،ص ۹۰) .

هفت تکبیر

هفت بار تکبیر گفتن در سعی (از اعمال حج) . پس از ایستادن در صفا هفت بار تکبیر گویند. (فرهنگ فارسی) .

هفت تهلیل

هفت بار تهلیل گفتن در سعی (از اعمال حج) .پس از ایستادن در صفا هفت بار تهلیل خدا کنند. (فرهنگ فارسی) .

هفت سنگ

رمی هفت سنگ از واجبات حج است. (فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون) .

هفت شوط

۱. هفت بار گردیدن به دور خانه کعبه در طواف.

۲. هفت بار رفت و آمد کردن بین صفا و مروه در سعی.

هفت مسجد

همان (ک) مساجد سبعه.

هی برکه

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱) .

ی

یثرب

(یَ رِ) و اذا قالت طائفه منهم یا اهل یثرب. (احزاب ۱۳)

یثرب نام مدینه (مدینه الرسول) قبل از هجرت رسول الله به آنجا بوده است (و به اقوالی دیگر نام ناحیه ای از مدینه بود یا نام ناحیه ای که مدینه جزو آن بود) و رسول خدا اسم یثرب را دوست نداشت و پس از ورود به آن فرمودند این کلمه به کار برده نشود و آن را طابه و یا طیبه نامیدند. در وجه تسمیه یثرب به اختلاف گفته اند:

۱. از ماده «ثَرَبَ» است به معنای عیب و فساد.

۲. از ماده «تَثریب» است به معنای جبران و مؤاخذه به واسطه گناهی که انجام شده.

۳. مأخوذ از نام شخص غیر موحدی است که این شهر را بنا کرد. از نام یثرب از نژاد ارم بن سام بن نوح (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۷۳؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۷؛ میقات حج، ش ۶ و۷ ص ۹۱، ص ۱۷۴؛ الاتقاق، ج ۲، ص ۴۵۲؛ و...) .

یرمرم (یَ رَ رَ) همان (ک) یلملم.

یک خون قربانی کردن است در کفارات حج. انواع حیواناتی که در کفارات احرام و حرم مقرر شده عبارتند از شتر و گاو و گوسفند، و در بعضی موارد که مطلقاً فرموده اند یک خون بر عهده مرتکب (علیه دم) است با قربان کردن گوسفند امتثال می شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی ص ۵۳) .

یک درهم پرداختی است در کفارات احرام و حرم.

۱. کفاره شکستن تخم کبوتری است (که در آن جوجه ای باشد که بجنبد) توسط شخص محرم در حرم.

۲.

کفاره کشتن کبوتر است توسط شخص محل در حرم (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲) .

یـک ربع پرداختی است در کفـارات و آن کفـاره شکسـتن تخم کبوتری است (که در آن جوجه ای باشـد که بجنبـد) توسـط شخص محل در حرم (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲) .

یک شتر

کفاره ارتکاب عملی است که از محرمات احرام باشد مانند بوسیدن زن، آمیزش جنسـی، استمنا، سوگند دروغ در مرتبه سوم، نگاهی که سبب خروج منی شود. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰) .

یک گاو

کفاره ارتکاب عملی است که در محرمات احرام باشـد،ماننـد سوگند دروغ در مرتبه دوم، کندن درخت بزرگ حرم. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰) .

یک گوسفند

کفاره ارتکاب عملی است که از محرمات احرام باشد مانند استعمال بوی خوش، ترک بیتوته منی،

پوشاندن سـر برای مردان، پوشیدن صورت برای زنان (به نظر بعضی فقها) پوشیدن لباس دوخته برای مردان، خارج کردن خون از بدن، چیدن همه ناخن های دست، چیدن همه ناخن های پا، چیدن همه ناخن های دست و پا در یک نوبت، سایه بر سر قرار دادن در حال سـیر برای مردان، روغن معطر مالیـدن، سوگنـد دروغ در مرتبه اول، سوگند راست در مرتبه سوم، کندن و بریدن درخت کوچک حرم، کندن موی زیر بغل ها و... (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰) .

یلملم

(یَ لَ لَ) یا «الملم» یا «ململم» یا «یرمرم» از کوه های تهامه است. و وادی یلملم در جنوب شـرقی مکه به فاصله تقریبی ۹۴ (و از راه جدیـد ۵۴) کیلومـتری از میقـات هـای عمره (تمتع و مفرده) است. برای اهـل یمن و کسـانی که از این راه عـازم مکه انـد. (میقات حج، ش ۶، ص ۱۵۰؛ ش ۱۹، ص ۱۰۲؛ ش ۲۳، ص ۱۱۸؛ لغت نامه؛ و...) .

یمین اللّه

(یَ نُ لّا) عنوان حجرالاسود در روایات (میقات حج، ش ۳۱، ص ۱۴۷؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۶) .

ینبع

(یَ بُ) همان (ک) ینبوع.

ینبوع

(یَ) یا«ینبع» (چشمه) قریه ای است در حدود دویست کیلومتری راه مدینه به مکه، و از آن جا که این قریه چشمه ها و آب های فراوان دارد به این نام شهرت یافته است. در این جا مسجدی ساخته بودند که طبق نقل، رسول الله در آن نماز گزاردند، و ینبع هنگام تقسیم فَیْ ء توسط نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) سهم حضرت علی (علیه السلام) شد و آن حضرت با حفر چاه هایی به ایجاد نخلستان پرداخت و درآمد حاصله را به یتیمان و مستمندان بنی هاشم اختصاص داد. آن حضرت تا قبل از خلافت عمدتاً در ینبع سکونت داشت و به کار مشغول بود. ینبع در دست بنی الحسن بود و امروزه این جا یکی از زیارتگاه های مهم (ولی فراموش شده) است، چرا که چند تن از اولاد ائمه و سادات جلیل القدر در آن مدفون هستند که معروف ترین آنان عبارتند از:

۱. عمر الاطراف آخرین فرزند حضرت امیر (علیه السلام) است که فردی با تقواو با فضیلت بود.

۲. علی اصغر، نوه امام حسین و کوچک ترین فرزند امام سجاد (علیه السلام) است.

۳. داود بن محمد، از نوادگان حضرت ابوالفضل عباس (علیه السلام) که در مکه و مدینه علیه جور و ستم حکومت برخاست و در این جا به شهادت رسید.

۴. احمد بن علی، از نوادگان محمد حنیفه که در این جا به شهادت رسید. (تاریخ و آثار اسلامی،ص ۱۵۸؛راهنمای حرمین شریفین ،ج ۵،ص ۲۳۶)

یندد

(یَ دَ) از اسامی مدینه است. (لغت نامه؛حرمین شریفین،ص ۱۱۹؛میقات حج،ش ۷،ص ۱۷۴)

یندر

(یَ دَ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹؛ میقات حج، ش ۷،ص ۱۷۴)

یوم استفتاح

(اِ تِ) یا«یوم افتتاح» روز پانزدهم رجب را گویند از آن جهت که در این روز درب کعبه را به روی زائران می گشودند (و در اقوال دیگر به جهت گشوده بودن درهای آسمان در این روز یا گشوده بودن درهای رحمت الهی در این روز) .

یوم افتتاح

همان (ک) یوم استفتاح

یوم الاکارع

(یَ مُ ل اَ رِ) یا «یوم الاکرع» روز دوازدهم ذی حجه را گویند چون در این روز حاجیان «اکارع» (جمع کراع به معنی پاچه)

شتران و گوسفندان را می پزند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳۰)

یوم الاکرع

(ل اَ رُ) همان (ک) یوم الاکرع

یوم التحصیب

(تَّ) یوم الحصبه. روز نفرثانی (یعنی روز۱۳ذی حجه) را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

یوم الترویه

(تَّ یِ) روز هشتم ذی حجه را گویند که روز قبل از آغاز شروع اعمال حج است و معمولا در این روز حجاج (جهت رسیدن به موقع به عرفات) احرام بسته و به عرفات می روند و در وجه تسمیه آن به تفاوت گفته اند که از ریشه:

۱. تروی، به معنی فکر کردن است و حضرت خلیل الله به

جهت خواب در باب قربانی فرزند، متفکر بود تا آخر الامر ذبح او را در روز عید اضحی به خاطر مبارکش قرار داد.

۲. روایت، به معنی بیان کردن است و حضرت مناسک و احکام حج را در این روز برای مردم روایت (بیان) می فرمود.

۳. ریّ، به معنی سیراب شدن و آب دادن است.

۴. ارتوا، به معنی آب برداشتن است. در این روز حضرت جبرئیل نزد حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمد و گفت: ای ابراهیم برای خود و خانواده ات آب بردار و برای عرفات آماده شو. و معمولاـ حاجیان به جهت آن که در عرفات آب نبود، آب آشامیدنی مورد نیاز خود را برای عرفات در این روز تهیه می کردند و در روز هشتم که از مکه آب بر می داشتند به هم که

می رسیدند می گفتند «ترویم»آب برداشتید.آب بردارید. (حجه التفاسیر، تعالیق، احکام حج و اسرار آن، ص ۱۴۲؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۴، ص ۱۰؛ کتاب حج، ص ۲۵۴؛ ثواب اعمال حج، ص ۷)

یوم الجمع

(لْ جَ) روز عرفه است. (لغت نامه، ذیل جمع)

یوم الحج

(ل حَ جّ) به نقلی روز عید قربان است. (میقات حج، ش ۲، ص ۱۷۵)

یوم الحج الاکبر

(ک) حج اکبر

یوم الحصبه

(ل حَ بِ) همان (ک) یوم التحصیب

یوم الرئوس

(رُ ءُ) یـا «یوم القر» روز یازدهم ذی حجه را گوینـد به جهت آن که حاجیان در این روز سـرهای حیوانات ذبـح و نحر شـده را می پزند و می خورند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳۰)

یوم الصدر

(صَّ دَ) روز چهارم از روزهای نحر (با توجه به لغت نامه، ذیل صدر)

یوم العرفه

(لْ عَ رَ فِ) روز نهم ذی حجه را گویند. روزی که حاجیان در عرفات وقوف می کنند.

و حضـرت سـجاد (علیه السلام) می فرماید:«بار خدا این روز عرفه، روزی است که آن را شریف و گرامی و بزرگ داشته ای و رحمتت را در آن گسترده و عفوت را انعـام نموده و عطایت را در آن بسـیار کرده و به سـبب آن بر بنـدگانت تفضل و احسان فرموده ای» (صحیفه کامله سجادیه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۳۴۰) .

یوم الفتح

(لْ فَ) مراد روز فتـح مکه است در سال هشـتم هجری. طبق نقل تاریـخ حضـرت رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در دهم ماه رمضان این سال از مدینه حرکت فرمودند و بعد از ده روز به مکه رسیدند.

یوم القدر

(لْ قَ) روز دوازدهم ذی حجه (میقات حج، ش ۲۹،ص ۱۷) .

یوم القر

(ـ لْ قَ رّ) همان (ک) یوم الرئوس.

یوم المزدلفه

(لْ مُ دَ لَ فِ) روزی که حجاج در مزدلفه هستند.

یوم مشهود

(مَ) روز عرفه. (لغت نامه؛ الاتقان، ج ۲،ص ۶۴۳) .

یوم النحر

(نَّ) روز دهم ذی حجه. روزی که حجاج در منی قربانی کنند.

یوم النفر

(نَّ) روز کوچ حاجیان از منی را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) . (ع)

یوم النفر الاول

(نّ رِ لْ ا وَّ) روز کوچ اول. روز دوازدهم ذی حجه که حجاج کارشان تمام شده از منی کوچ می کنند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۸۲۹) .

یوم النفر الثانی

(نَّ رِ ثّ) روز کوچ دوم. روز سیزدهم ذی حجه را گویند به جهت آن که حجاجی که در کوچ اول از منی نرفته اند در این روز کوچ خواهند نمود. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۸۲۹) .

یوم النفور

(نُّ) یوم النفر (لغت نامه، ذیل نفر) .

روز کوچ حاجیان از منی و روز

منابع

۱. قرآن مجید، با ترجمه (های) فارسی.

۲. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام.

۳. اسرار حج – امام سجاد (علیه السلام) (۱)

۴. تفسیر منهج الصادقین – ملا فتح الله کاشانی.

۵. تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی ترجمه فارسی.

۶. تفسیر الروض الجنان ابوالفتوح رازی.

۷. تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی.

۸. حجه التفاسیر سید عبدالحجت بلاغی.

۹. قاموس قرآن سید علی اکبر قرشی.

۱۰. اعلام قرآن دکتر محمد خزائلی.

۱۱. قصص قرآن صدر بلاغی.

۱۲. دائره الفرائد در فرهنگ قرآن دکتر محمد باقر محقق.

۱۳. دائره المعارف لغات قرآن حاج میرزا ابوالحسن شعرانی.

۱۴. الاتقان فی علوم القرآن جلال الدین سیوطی ترجمه دکتر مهدی حائری.

۱۵. فهرست کشف الاسرار وعده الابرار دکتر محمد جواد شریعت.

۱۶. شرح اربعین ابن خاتون عاملی.

۱۷. حیوه القلوب علامه مجلسی.

۱۸. بحار الانوار علامه مجسلی ج ۱۳ ترجمه علی دوانی.

۱۹. مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی.

۲۰. مبادی فقه و اصول دکتر علیرضا فیض.

۲۱. تبصره المتعلمین علامه حلی ترجمه و شرح شعرانی.

۲۲. لمعه محمد بن مکی ترجمه دکتر علیرضا فیض دکتر علی مهذب.

۲۳. النهایه شیخ طوسی ترجمه محمد تقی دانش پژوه سید محمد باقر سبزواری.

۲۴. ترجمه و شرح تبصره علامه حلی زین العابدین ذوالمجدین.

۲۵. فقه فارسی با مدارک فروع دین و نصوص احکام ج ۳ (راهنمای حج و مناسک) آیت الله محمد باقر کمره ای.

۲۶. خلاصه مناسک حج امام خمینی.

۲۷. مناسک حج آیت الله خویی.

۲۸. مناسک حج آیت الله سیستانی.

۲۹. توضیح مناسک حج آیت الله شاهرودی.

۳۰. آداب و احکام حج آیت الله گلپایگانی.

۳۱. مناسک حج و احکام عمره آیت الله گلپایگانی.

۱. گفت و گوی امام با شبلی

درباره اسرار و واقعیات حج.

۳۲. برنامه حج بعثه آیت الله گلپایگانی.

۳۳. احکام عمره آیت الله گلپایگانی نگارش علی افتخاری گلپایگانی.

۳۴. حج و عمره محمد رحمتی سیرجانی.

۳۵. آداب عمره قران محمد باقر بهبودی.

۳۶. اسرار، مناسک، ادله حج صادقی.

۳۷. کتاب حج جمعی از صاحب نظران.

۳۸. قبل از حج بخوانید علی افتخاری گلپایگانی.

۳۹. ثواب اعمال حج موسوی دهسرخی اصفهانی.

۴۰. احکام حج و اسرار آن حسن بیگلری.

۴۱. حج البیت محمد جواد آیت الهی.

۴۲. حج آن طور که من رفتم علی اصغر فقیهی.

۴۳. همراه با زائران خانه خدا محمد تقی رهبر.

۴۴. کعبه دکتر ناصرالدین شاه حسینی.

۴۵. به سوی ام القری رسول جعفریان.

۴۶. راهنمای مصور حجاج محمد حسین فلاح زاده.

۴۷. آموزش مناسک حج محمد حسین فلاح زاده محمود مهدی پور.

۴۸. آثار اسلامی مکه و مدینه رسول جعفریان.

۴۹. راهنمای مصور حجاج در مکه معظمه و مدینه طیبه جعفر وجدانی.

۵۰. آداب الحرمین سید جواد حسینی آل علی شاهرودی.

۵۱. در راه خانه خدا عزالدین قلوز ترجمه سید جعفر شهیدی.

۵۲. حج برنامه تکامل سید محمود ضیاء آبادی.

۵۳. فلسفه و اسرار حج ابوالقاسم سحاب.

۵۴. تاریخ و آثار اسلامی مکه معظمه و مدینه منوره اصغر قائدان.

۵۵. حرمین شریفین دکتر حسین قره چانلو.

۵۶. تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه حسین عمادزاده.

۵۷. نگرشی اجتماعی به کعبه و حج از دیدگاه قرآن سید محمد حسینی کشکوئیه.

۵۸. تاریخ مکه دکتر محمد هادی امینی ترجمه محسن آخوندی.

۵۹. الاعلاق النفیسه ابن رسته ترجمه دکتر حسین قره چانلو.

۶۰. مدینه شناسی سید محمد باقر نجفی.

۶۱. عرشیان دکتر سید محمد جعفر شهیدی.

۶۲. سفر نامه مکه مهدیقلی هدایت به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی.

۶۳. سفر نامه ابن جبیر محمد بن احمد بن جبیر ترجمه پرویز

اتابکی.

۶۴. سفرنامه ناصر خسرو به کوشش نادر وزین پور. (به کوشش محمد دبیر سیاقی)

۶۵. راهنمای حرمین شریفین ابراهیم غفاری.

۶۶. با راهیان قبله علیرضا محمد خانی.

۶۷. میعادگاه عشاق احمد محدث خراسانی.

۶۸. سیری در اماکن سرزمین وحی علی اکبر حسنی.

۶۹. با ما به مکه بیایید دکتر عبدالمهدی یادگاری.

۷۰. مدینه منوره تحولات عمرانی و میراث معماری صالح لمعی مصطفی ترجمه صدیقه وسمقی.

۷۱. تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی در طول تاریخ ناجی محمد حسن عبدالقادر الانصاری ترجمه عبدالمحمد آیتی.

۷۲. گنجینه های ویران محمد عبایی خراسانی سید رضا حسینی نسب.

۷۳. گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج محمد افتخاری.

۷۴. الغدیر علامه مجلسی ترجمه فارسی.

۷۵. طبقات واقدی ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی.

۷۶. تاریخ مفصل اسلام ج ۱ عمادزاده.

۷۷. ناسخ التواریخ میرزا محمد تقی سپهر.

۷۸. تاریخ پیامبر اسلام - دکتر محمد ابراهیم آیتی.

۷۹. تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ترجمه علی جواهر کلام.

۸۰. مروج الذهب مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده.

۸۱. مقاتل الطالبیین - ابوالفرج اصفهانی ترجمه رسولی محلاتی.

۸۲. التنبیه و الاشراف مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده.

۸۳. منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی.

۸۴. فرقه وهابی علی دوانی.

۸۵. اصول فقه، فقه مرتضی مطهری.

۸۶. رساله نوین امام خمینی ترجمه و تنظیم بی آزار شیرازی.

۸۷. مسالک و ممالک ابواسحق ابراهیم اصطخری به اهتمام ایرج افشار.

۸۸. امام شناسی سید محمد حسین حسینی طهرانی.

۸۹. مجازات های مالی در حقوق اسلامی سید محمد حسینی.

۹۰. لغت نامه علی اکبر دهخدا.

۹۱. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین.

۹۲. فرهنگ جامع احمد سیاح.

۹۳. فرهنگ نفیسی دکتر علی اکبر نفیسی.

۹۴. فرهنگ آنندراج محمد پادشاه (شاد) .

۹۵. فرهنگ رشیدی عبدالرشید حسین مدنی تتوی.

۹۶. فرهنگ غیاث اللغات غیاث الدین رامپوری.

۹۷. فرهنگ علوم دکتر سید جعفر سجادی.

۹۸. فرهنگ معارف

اسلامی دکتر سید جعفر سجادی.

۹۹. فرهنگ اصطلاحات فقهی محمد حسین مختاری علی اصغر مرادی.

۱۰۰. دایره المعارف تشیع - احمد صدر حاج سید جوادی.

۱۰۱. دایره المعارف بزرگ اسلامی کاظم موسوی بجنوردی.

۱۰۲. دایره المعارف فارسی غلامحسین مصاحب (و...)

۱۰۳. فرهنگنامه حج و عمره و اماکن مربوطه مهریزی.

۱۰۴. فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا مهدی ملتجی.

۱۰۵. معارف و معاریف سید مصطفی حسینی دشتی.

۱۰۶. راهنمایی دانشوران سید علی اکبر برقعی قمی.

۱۰۷. مبسوط در ترمینولوژی حقوق - دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی.

۱۰۸. ماهنامه مکتب اسلام.

۱۰۹. روزنامه همشهری و اطلاعات.

۱۱۰. فصلنامه (۱) میقات حج.

لطفاً توجه فرمایید:

۱. (ك) > رجوع كنید به

۲. ممکن است آیه قرآن به طور کامل ذکر نشده باشد.

۳. ذکر منبع به معنی نقل بی کم و کاست از آن منبع نمی باشد.

۴. حرف ما قبل (ه) در آخر کلمه، بنا به تداول فارسی مکسور ضبط شده.

۱. و منابع متعدد دیگری که به برخی از آنها در متن اشاره شده است.

حج در آیینه تصویر

اعمال

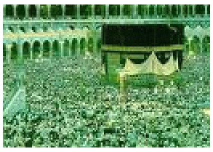
مرحله اول : عمره تمتع

اعمال ۵ گانه عمره تمتع

۱–احرام عمره تمتع



۲–طواف عمره تمتع



۳–نماز طواف عمره تمتع



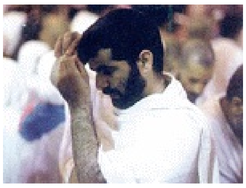
۴–سعی صفا و مروه عمره تمتع



۵– تقصیر عمره تمتع



یا:



مرحله دوم : حج تمتع

اعمال ۱۳ گانه حج تمتع

۱-احرام در مکه



۲-وقوف در عرفات



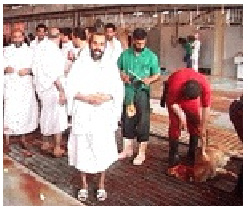
۳-وقوف در مشعر الحرام



۴-رمی جمره عقبه



۵-قربانی



۶-حلق یا تقصیر



۷-بیتوته در منی



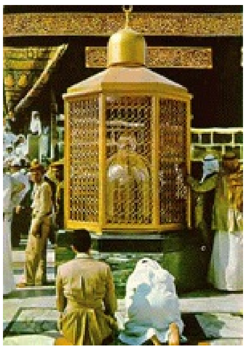
۸-رمی جمرات ۳ گانه



۹-طواف حج تمتع



۱۰-نماز طواف حج تمتع



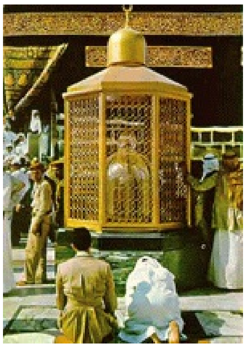
۱۱-سعی صفا و مروه حج تمتع



۱۲–طواف نساء حج تمتع



۱۳–نماز طواف نسا حج تمتع



محرّمات احرام

محرمات مشترک بین مرد و زن

۱ استفاده از بوی خوش و عطریّات



۲ نگاه کردن در آینه



۳ انگشتر به دست کردن برای زینت



۴ - حنا بستن



۵ روغن مالیدن به بدن



۶ زدودن مو



۷ بیرون آوردن خون از بدن



۸ ناخن گرفتن



۹ کشیدن دندان



۱۰ کندن درخت و گیاه حرم



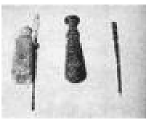
۱۱ شکار کردن حیوان صحرایی



۱۲ آمیزش

۱۳ عقد بستن برای خود یا دیگری

۱۴ سرمه کشیدن



۱۵ جدال کردن

۱۶ فسوق

۱۷ گره زدن جامه های احرام و دکمه گذاشتن برای آن

۱۸ سلاح در بر داشتن



۱۹ کشتن یا بیرون انداختن جانوران ساکن در بدن

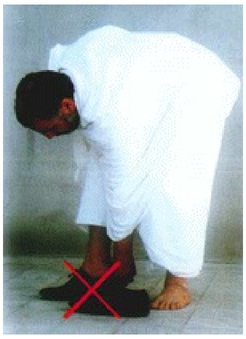


محرمات مخصوص آقایان

۱ پوشاندن روی پا



۲ پوشیدن کفش رو بسته

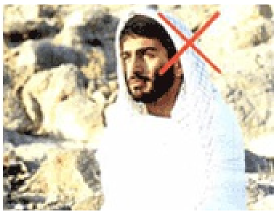


۳ استمنا کردن

۴ سایه بر سر قرار دادن



۵ پوشانیدن سر



۶ پوشیدن لباس دوخته



محرّمات مخصوص بانوان

۱ پوشیدن زیور



۲ پوشاندن صورت



اماکن

اماکن متبرّکه مدینه منوّره

مسجد النّبی(صلی الله علیه وآله)



منبر رسول اللّه(صلی الله علیه وآله)



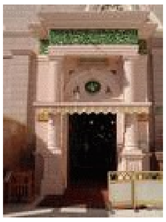
محراب النبی(صلی الله علیه وآله)



روضه منوّره



مقام جبرئیل



خانه حضرت فاطمه(علیها السلام)



حرم بقیع



مسجد الجمعه



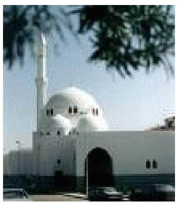
قبرستان اُحد



مسجد فتح



مسجد على(عليه السلام)



مسجد فاطمه(عليها السلام)



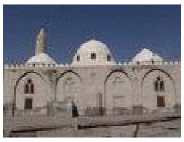
مسجد سلمان(رحمه الله)



مسجد ذوالقبلتين



مسجد غمامه یا مصلّی النّبی(صلی الله علیه وآله)



مسجد مباهله



مسجد شجره



مسجد قُبا

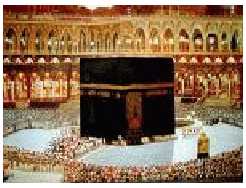


مسجد الاجابه



اماکن متبرکه مکّه مکرّمه

مسجد الحرام



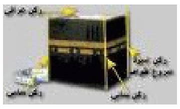
ارکان کعبه



رکن شرقی: که حجر الأسود در آن منصوب است.



رکن عراقی یا شمالی، بعد از در کعبه قرار دارد.



رکن غربی: در طواف از حِجر اسماعیل که می گذری به آن می رسی.



رکن جنوبی: که به نام رکن یمانی معروف است



مُلْتَزَم: نزدیک رکن یمانی مقابل در کعبه می باشد و آنجا جای دعا و استغفار است.



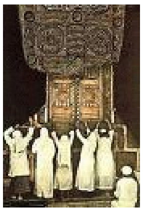
مُسْتَجار: همان ملتزم است و آن مکانی است که گناهکاران بدان جا پناه می برند.



ناودان رحمت: بالای کعبه در طرف حِجر اسماعیل قرار گرفته، وآنجا محلّ نزول رحمت وجای تضرّع واستغفار است.

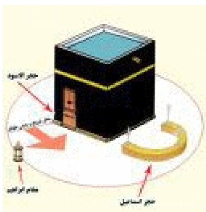


حَطِیم: محلّی است که بین درب کعبه وحجر الأسود قرار دارد، وحطیم نامیده اند چون در این جا مردم تلاش می کنند تا استلام حجر نموده وبیکدیگر فشار می آورند.



حِجر اسماعیل:

بنایی است به شکل نیم دایره با دیواری به ارتفاع یک متر و ۳۰ سانتیمتر که در جانب شمالی کعبه قرار دارد، و قبر حضرت اسمعیل و هاجر، مادر آن حضرت در آن جا می باشد، وبنابر بعض روایات قبور جمعی از انبیا(علیهم السلام) هم در آن جا است.



مقام ابراهیم

محلی است در نزدیک کعبه، به فاصله حدود ۱۳ متر، دارای گنبدی کوچک که با شیشه احاطه شده، و در آن سنگی قرار دارد، که گفته می شود حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام بر آن ایستاده، ومردم را به حجّ خدا دعوت کرده

است، واثر پاهای مبارکش در آن پیدا می باشد، حجاج محترم نماز طواف خود را پشت این مقام بجای می آورند.



زمزم

نام چاه آبی است که خداوند به لطف خود در زیر پای حضرت اسماعیل جاری ساخت، و در طول تاریخ و پیش آمد حوادث، بارها مرمَّت ولا-یروبی گردیده، وفعلاً- آب آن نیز مورد استفاده حُجّاج بیت الله الحرام قرار می گیرد، و آب آن مورد توجّه خاصّ نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله) بوده است، و در طول تاریخ اسلام مؤمنین بدان تبرّک می جسته اند. آب زمزم، مبارک و موجب شفاست رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مدینه آب زمزم را درخواست می فرمودند. ودر روایت وارد شده: وقتی از آب زمزم نوشیدی، بگو: «اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماًنافِعاً وَرِزْقاًواسِعاً وَشِفاءاًمِنْ كُلِّ داء وَسُقْم».

نوشیدن آب زمزم بعد از نماز طواف مستحب است.



صفا و مروه

صفا در سمت جنوب شرقی ومروه در سمت شمال شرقی کعبه قرار دارند.

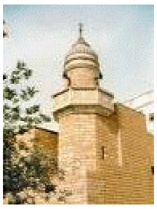


شِعب ابی طالب

شعب ابی طالب در شمال شرقی مسجدالحرام و در نزدیکی صفا ومروه واقع شده، و محلّ ولادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و فاطمه زهرا(علیها السلام) است. خاندان بنی هاشم و عبدالمطلب در همین مکان زندگی می کرده اند و پس از بعثت توسط مشرکان حدود سه سال محاصره اقتصادی شدند.



مسجد جِنّ



جبل النور

اسم کوهی است در داخل شـهر مکه، و درآن غاری می باشـد به نام غارِ حِرا که رسول اکرم(صـلی الله علیه وآله) قبل از بعثت در آن به تفکّر و عبـادت خداونـد می پرداخت، و در هر فرصتی به سوی آن می شـتافت، تا اینکه در ۲۷ رجب، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد، وبا آوردن

آیات سوره علق " اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ " آن حضرت به نبوّت مبعوث شد. مناسب است اگر موفّق به دیدن غار حرا شدی، با خواندن دو رکعت نماز وخواندن زیارت آن حضرت از راه دور یاد زحمات طاقت فرسای رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)را گرامی داری.



کوه ثَوْر

کوهی است که در پایین شهر مکّه، تقریباً در دو فرسخی مسجدالحرام واقع شده، در آن کوه غاری است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در وقت مهاجرت به جانب مدینه در آن پنهان شدند، و این کوه را جبل الثّور نامیده اند،از آن جهت که ثور بن عبد مناف زمانی در آن نزول کرده است.



عَرَفات



مُزدَلفه (مشعرالحرام)



مسجد خَیفْ

از مساجد بسیار باعظمت است و در منا قرار دارد.



جمرات



قربانگاه

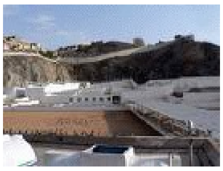


مسجد غدیر خم

غدیر خم در سه میلی جُحفه و به روایت دیگر در دو میلی آن واقع شده است.



اَبواء



است.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹